

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

به رگی به که م



کوردی، فارسی، عربی

فرهه نك  
مردوخ

کوردی  
فارسی  
عربی

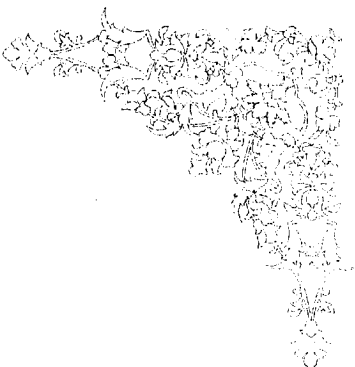
نووسینی:

زانای به ناویانگ و هه ره بلیمه ت  
جه سابی نایه توللا شیخ

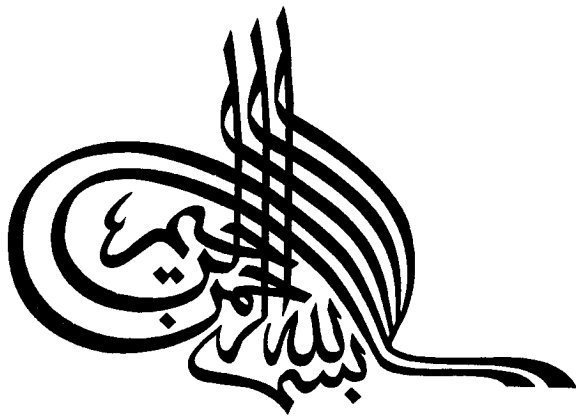
موحه ممه د مه ردوخ کوردستانی

لیکولیتنه وه و ناماده کردنی:

ره ئووف ره هسموون



وہ ناو خودا کہ دہقندہ و دلو قانہ<sup>۷</sup>



بہ نام خدای بخشندہ و مہربان





فەرھەنگى مەردۇخ

«بەرگى يەكەم»

(ئ...ژ)

نووسىنى:

زاناي بەناوبانگ و ھەرەبلىمەت

جەنابى ئايەتوللا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانى

ئىكۈلېنەو ۋ ئامادەكردنى:

رەئوف رەھنمۇن



## فهرهنگی مهردۆخ

ویراست جلید

به‌رگی یه‌که‌م (پیتی ن ... ژ)

نووسینی: موحه‌مه‌د مه‌ردۆخی کوردستانی

لینکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی: ره‌ئووف ره‌هه‌موون

ناره‌ندی بلاوکردنه‌وه: خانه‌ی بلاوکردنه‌وه‌ی پرته‌وبه‌یان

رازاندنه‌وه‌ی: سو‌مه‌یه‌ی ته‌یمووری «سو‌ها»

جاری چاپ: یه‌که‌م / به‌هاری ۱۳۸۸ ی هه‌تاوی

ئه‌ژمار: ۲۰۰۰ / دانه / وه‌زیری

نرخ‌ی ده‌وه‌ی دو‌وبه‌رگی: ۲۲۰۰۰ ته‌ن

سزشناسه	: مردوخ، محمد، ۱۳۵۴-۱۳۵۹
عنوان و پدیدآور	: فهرهنگی مه‌ردۆخ / نووسینی مه‌ردۆخی کوردستانی، موحه‌مه‌د. لینکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی ره‌ئووف ره‌هه‌موون
مشخصات نشر	: سنج: پرته‌وبیان، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ج ۲.
شابک	: ج ۱ - ۸ - ۳۰ - ۹۹۱۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۵ - ۳۶ - ۹۹۱۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۳ - ۷۹ - ۸۳۲۷ - ۹۶۴
یادداشت	: فیا
یادداشت	: چاپ قه‌لی: غریق، ۱۳۶۲
موضوع	: کردی -- واژه‌نامه‌ها -- فارسی.
موضوع	: کردی -- واژه‌نامه‌ها -- عری.
شناسه افزوده	: ره‌هه‌موون، رکوب، ۱۳۴۹، محقق و ویراستار
رده‌بندی کنگره	: PIR ۳۷۵۶ / ۱۳۸۵ م ۳۷۵۶
رده‌بندی دیویی	: ک ۹ / .۳ ۴۵۹
شماره کتابخانه ملی	: ۳۹۵ - ۸۵ م

ISBN: 964-9926-30-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۲۶-۳۰-۸



خانه‌ی بلاوکردنه‌وه‌ی پرته‌وبه‌یان

« فهرهنگ »

۱۴۸

سنه - شه‌قامی شه‌هیدان، قه‌یسه‌ری عیززه‌تی، نه‌ومی دووه‌م

ته‌له‌فون: ۲۲۵۸۷۵۹ ۸۷۱ ۹۸ +

www.kurdbook.com

## پیرستی پیشه‌کیده‌گان / فهرست مقدمه‌ها

- ۱ ..... پیشه‌کی فارسی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی فارسی ناشر
- ۵ ..... پیشه‌کی کوردی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی کوردی ناشر
- ۹ ..... پیشه‌کی فارسی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی فارسی عبدالؤمن مردوخ
- ۱۷ ..... پیشه‌کی کوردی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی کوردی عبدالؤمن مردوخ
- ..... پیشه‌کیده‌کانی لیکۆلەر / مقدمه‌های محقق:
- ۲۷ ..... لێ کوردی
- ۴۷ ..... لێ مقدمه‌ی فارسی
- ۵۳ ..... لێ ملاحظات للقارئ العربي
- ..... پیشه‌کیده‌کانی نووسەر / مقدمه‌های مؤلف:
- ۵۷ ..... لێ فارسی
- ۶۱ ..... لێ وه‌رگێژدراوی پیشه‌کیده فارسیه‌کی نووسەر
- ۶۷ ..... لێ رێزمانی کوردی / دستور زبان کوردی
- ۹۵ ..... لێ گۆشه و مه‌ته‌لانی کوردی / ضرب‌المثل‌ها و کنایات کوردی ...



هـ

هـر کس زوان خوی تو او زانی زوان ترک دعات هر گیز نازانی  
اگر گزیده هیچ دانه مینی و نمک مرصع اشیا بخوینی

هـ هـ هـ

هـ

هـر کس زوان خوی تو او زانی زوان تورک و تات هر گیز نازانی  
نه گهر گهره کته هیچ دانه مینی فـر هـنگ مـردوخ نه شی بخوینی

مردوخ



### مقدمه‌ی ناشر (چاپ جدید)

یکی از اهداف و انگیزه‌های «انتشارات پرتو بیان» از بدو تأسیس آن در سال ۱۳۸۱، برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک در جهت رشد، غنا و توسعه‌ی فرهنگ غنی و پرافتخار کردستان و احیاء فرهنگ مکتوب این دیار زرخیز در حد وسع، توان و امکانات محدود خود بود که به حق، هم آثار ارزشمند و ماندگار آن فراوان و هم نخبگان، فرزندان و در یک کلام دانشمندان نامدار و گمنامش بی‌شمار...

اگرچه در این مدت کم با آمار قابل قبولی از کتاب‌های منتشر شده (قریب به ۱۷۰ عنوان در مدت ۴ سال) به زبان‌های کردی و فارسی و در زمینه‌های مختلف، گام‌های کوچکی برای رسیدن به هدف خود برداشته‌ایم، اما انتشار مجدد «فرهنگ مردوخ» خود به تنهایی کارنامه‌ای مستقل و افتخار ماندگاری برای خدمت‌گزاران این انتشارات می‌باشد. آشنایان به فرهنگ و ادب این دیار می‌دانند که «فرهنگ مردوخ» یکی از فرهنگ‌های

دیرین، غنی، پربار و تنها فرهنگ سه زبانه‌ای است که توسط نادر زمان «آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی» به تنهایی، بدون دسترسی به کمترین امکانات و منابع امروزی در مدت زمان کوتاهی به رشته‌ی تحریر در آمده است. به گفته‌ی جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» بار اول نسخه‌ی اصلی فرهنگ به انضمام نقاشی‌های رنگی‌اش به دلایلی نامعلوم در چاپخانه‌ی ارتش آن زمان مفقود گردیده؛ اما مؤلف توانا، دانشمند، نستوه و رنگین‌دست ما بار دیگر آن را از ابتدا با استفاده از یادداشت‌های قبلی و آنچه که در ذهن اقیانوسی‌اش بود در مدت کوتاهی به رشته‌ی تحریر در آورده و حاصل آن چاپی است با دست‌خط مؤلف و رسم‌الخط کهنی که متأسفانه با وجود بی‌نظیر و منحصر به فرد بودنش، به دلایل فوق آنچنان که باید مورد استفاده‌ی اصحاب فرهنگ و اهل مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین تجدید نشر آن با بازنویسی دوباره و رسم‌الخط نوشتاری جدید کاری بود لازم و در راستای اهداف این واحد فرهنگی؛ که البته اضافه شدن واژه‌های لهجه‌ی سورانی، زبان نوشتاری امروز کردزبانان، به کلمات مدخل لهجه‌ی اردلانی جلوه و رونق افزونتری به این اثر ارزشمند و گران‌بها داده است.

دو سال پیش وقتی پیشنهاد چاپ مجدد آن را به جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» دادیم و با توصیه‌ی اضافه کردن معادل سورانی در کنار کلمات مدخل اردلانی به استقبال این کار آمدند؛ هیچگاه فکر نمی‌کردیم تکلیفی سنگین و راهی بس دشوار را در پیش گرفته باشیم که برای انجام آن توسط یک نفر، نه تنها ۶ ماه بلکه ۶ سال هم کافی نخواهد بود... در هر حال مسئولیتی بود که پذیرفته بودیم و آن هم نه از روی اکراه و اجبار، بلکه با میل، علاقه، شوق و رغبت... چرا که در همه جای دنیا برای عالمان سرزمینشان که چنین آثار گران‌بهایی را خلق می‌نمایند، چندین نفر و حتی چندین مؤسسه در خدمت حفظ، صیانت و انتقال آن به نسل‌های آینده هستند... ولی صد افسوس که در این گوشه از دنیا با آنچنان پیشینه و میراث گران‌بهایی، هنوز چنین رسمی رایج نشده است !!!

اولین قدم برای انجام این مسئولیت و کار سترگ پیدا کردن کسانی بود که در زبان‌های کردی، عربی و فارسی صاحب‌نظر و توانا باشند و این کار به‌راستی اگر نگوییم محال و غیرممکن که بسیار مشکل به نظر می‌رسید... هرچند که قصد و هدف ما دست بردن در متن و محتوای فرهنگ نبود و هیچگاه چنین اجازه‌ای به خود نداده و نمی‌دهیم؛ اما حتی برای

بازنویسی صحیح لغات دست‌نوشته هم، که بعضاً ناخوانا و تعدادی کم‌رنگ و مخدوش شده بود، نیازمند کسی بودیم با توانایی و مهارت‌های فوق. یکی از ایده‌ها برای رفع این مشکل تشکیل مجمعی متخصص از صاحب‌نظران در رشته‌های ادبیات فارسی، کُردی و عرب بود که متأسفانه نه چنین اتفاقی فراهم گشت و نه امکانات و توانایی‌های ما اجازه‌ی انجام آن را می‌داد و به قول معروف: «ست ما کوتاه و خرما بر نخیل!».

بالاخره پس از جستجو و پرس‌وجوی چندماهه با راهنمایی دلسوزانه‌ی استاد ارجمند جناب آقای «علی رحمانی» مدیر کتاب‌فروشی امام محمد غزالی، جناب آقای «دکتر رؤوف رهنمون» برای انجام این کار پیشنهاد شدند. از آنجا که آشنایی و اشراف پیشنهاد دهنده در خصوص محتوای اثر و وقوفشان نسبت به دشواری چنین کاری برای من کاملاً محرز بود، با اعتماد به نظر ایشان، انجام این کار دشوار بر عهده آقای «رهنمون» قرار گرفت. باید اعتراف کنم که در آغاز فکر نمی‌کردم و حتی انتظار نداشتم ایشان این چنین موشکافانه، دقیق و عالمانه زیر بار این مسئولیت رفته و فراتر از آنچه که ما و جناب آقای «مردوخ» از ایشان انتظار داشتیم، کمر همت بسته و از هیچ تلاش و کوششی برای حسن انجام کار فروگذار ننمایند. خوشبختانه ایشان علاوه بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی خانوادگی، با سوابق علمی و تحصیلی‌ای که در ایران و عراق فراهم نموده بودند؛ سرمایه‌ی مورد نیاز برای انجام این کار سترگ را به دست آورده بودند.

آنچه که ما انتظار داشتیم اصلاح و تغییر رسم‌الخط فرهنگ به شیوه‌ی نوین و نیز اضافه کردن معادل کردی سورانی برای هر مدخل اردلانی بود، ایشان ضمن دقت کافی برای حفظ امانت، آن طور که شایسته و بایسته بود با دقت تمام و موشکافانه، تمام جنبه‌های فنی کار را در نظر گرفت و چندین و چند بار متن ویراستاری شده را بازبینی، اصلاح و هر آنچه را که ممکن بود به اعتبار و سلیسی این طبع بیفزاید، گوشزد نموده و خود نیز رعایت نمودند. که جا دارد برای این حسن انتخاب در همین جا از ایشان و معرف ارجمندشان تشکر و قدردانی نمایم. قرارداد ما با ویراستار برای تحویل هر دو جلد ۶ ماه بود و اکنون که جلد اول آن را تحویل می‌گیریم نزدیک به ۲ سال از شروع قرارداد می‌گذرد. که البته تمدید آن با اطلاع و رضایت آقای «مردوخ» و برحسب نیاز و ضرورت بود. چرا که اثری چنین گران‌بها و



ارزشمند، شایسته نیست تنها به دلیل شوق و علاقه‌ی وافر به چاپ و انتشار مجدد، به شکلی سطحی و گذرا بازبینی شده و با خطاهایی که می‌شود از آن جلوگیری و پیش‌گیری نمود روانه‌ی بازار فرهنگ این دیار نمود. لذا تلخی این صبر ناخواسته را به جان خریده و خوشبختانه اکنون شاهد میوه‌ی شیرینی هستیم که به راستی مجموعه‌ی دست‌اندرکاران طبع آن سعی کرده‌اند آن را آن‌طور که فراخور و شایسته‌ی مقام علمی و فرهنگی چنین اثر و مؤلفی باشد تقدیم اصحاب فرهنگ این دیار نمایند، با اطمینان خاطر و افتخار می‌توانیم ادعا نماییم که تمام تلاش خود را برای رسیدن به چنین هدفی به کار بسته‌ایم تا که «اصحاب هنر را چه قبول افتد و...»

لازم است در پایان ضمن تشکر مجدد از ویراستار محترم، از مؤسسه‌ی «فیضان کامپیوتر» که زحمت تایپ اولیه‌ی آن را برعهده داشته و نیز همکاران زحمتکش انتشارات خانم‌ها «الهیة کریمیان» که غلط‌گیری، و «سمیه تیموری» که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی اثر را برعهده داشتند و همچنین از سایر عزیزانی که هر یک به نحوی برای فراهم نمودن زمینه‌ی مقدمات چاپ این اثر ماندگار و گران‌بها ما را یاری نمودند به ویژه «جناب آقای آرتیکاس اقبال» و «جناب آقای نجم‌الدین مقدم» کمال تشکر و قدردانی را بنماییم.

امید آنکه مجموعه‌ی این تلاش‌ها مورد قبول و رضایت پروردگار متعال و نیز اصحاب فرهنگ و هنر و علاقمندان به فرهنگ غنی و پربار کُرد و کردستان قرار گرفته و با رهنمودهای خود، ما را در تکمیل و اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رسانند.

ناشر

### پيشه‌کي بلاوکه‌رموه (چاپي نو)

په کيک له نامانج و خولياکانی بنيات‌تانی «بلاوکه‌ی پرتو په پان» هر له سهره‌تای له دايک‌بوون و پيږه‌وکه‌بوونيه‌وه له سالی ۱۳۸۱ ی کۆچی هه‌تاويدا نه‌وه بووه که به پيی توانا له بواری گه‌شه‌کردن و ده‌وله‌مه‌ندکردن و په‌ره‌پيښدانی فهره‌نگی ده‌وله‌مه‌ند و شکۆداری کوردستان و زيندوو‌کردنه‌وی فهره‌نگی تۆمار‌کراوماندا - که به راستی خاوه‌نی به‌ره‌مگه‌لی به‌پيژ و نه‌مری فراوان و زانا و پسپۆر و بليمه‌تی کارامه و نه‌ناسراوی له‌ژماره‌به‌ده‌ره - چهند هه‌نگاوێک هه‌لگرين، هه‌رچه‌نده به‌چووکيش ييت.

هه‌رچه‌نده له‌م ماوه که‌مه‌دا به له‌چاپدانی ژماره‌يه‌کی به‌رچاو (نزيکه‌ی ۱۶۰ به‌ره‌م له‌ ماوه‌ی چوارسالدا) هه‌نگاوگه‌ليکی به‌چووکمان به‌ره‌و نامانجی خۆمان هه‌لگرتوه؛ به‌لام له‌چاپدانه‌وی «فهره‌نگی مه‌روڤ» به ته‌نیا خۆی کارنامه‌يه‌کی سه‌ربه‌خۆ و شانازيه‌کی هه‌ميشه‌یی نه‌ندامانی زه‌حمه‌ت‌کيشی بلاوکه‌که‌مانه.

نه‌و که‌سانه‌ی شاره‌زای فهره‌نگ و وێژه‌ی نه‌م هه‌ري‌مه‌ن باش ده‌زانن که «فهره‌نگی مه‌روڤ» به راستی فهره‌نگيکی ده‌وله‌مه‌ند و ته‌نیا فهره‌نگی سێ زمانه‌يه که به خامه‌ی بليمه‌تی ييتۆينه‌ی

سەردەم «ئايەتۇللا شەيخ مۇھەممەد مەردۇخى گۈرەستانى» بە تەنيا و بە سى لەبەردەستدابونى سەرچاۋەگەلى پېتويست بۆ ۋەھا كارىك لە ماۋەيەكى كەمدا تۆماركراۋە و بە پىتى بىرۋەرى جەنابى «ھەبۇلموئىنى مەردۇخ» نوسخەى سەردەكى ئەم بەرھەمە لەگەل ۋىنە رەنگىيەكانىدا بۆ يەكەم جار لەبەر چەند ھۆيەكى ناديار لە «چاپخانەى لەۋقەش»ى ئەو سەردەمدە ۋىن بوۋە، بەلام نوسەرى كارامە و لېھاتوو و دەستپەنگىن لە ماۋەيەكى كورتدا و بە يارمەتى يادداشتە كۆنەكانى و ھزرى ئۆقيانوسناساى خۆى جارىكى تر سەرلەنۆى ئەم بەرھەمەى نووسىۋەتەۋە و لە ئەھامدا بەرھەمە دەسنوسەكەى نووسەر ھەر بەو شېۋەيە و بە رېنۋوسى جاران ئۆفسىت كراۋە كە بەداخەۋە نەۋەى ئەمرو بە ھۆى شارەزا نەبۋىيان لە رېنۋوسى ئەو سەردەمە زۆر كەم دەپۋىننەۋە و كەلگى لېۋەردەگرن.

دو سال لەمەۋبەر كاتىك پېشنىياري لەچاپ دانەۋەى ئەم بەرھەمەمان بە بەرپىز «ھەبۇلموئىنى مەردۇخ» كرد و ئەۋانىش بە پېشنىياري زىاد كرنى شېۋە ناخاۋىتى ئەمروى سۆرانى بەپىرمانەۋە ھاتن؛ ھەرگىز بىرمان لەۋە نەدەكرەۋە كە چ نەركىكى قورمان لە ئەستۋ گرتۋە و چ رىگايەكى پىر لە ھەلدېرمان گرتۋەتە بەر كە ئەھامدانى ۋەھا كارىك لە لايەن يەك كەسەۋە نەك شەش مانگ بەلگۋو شەش سالى پېتويستە... بەھەرچال ئەرك و لېپىسراۋىەك بوۋ كە بەۋپەرى ھەز و تاسەۋە پەسەندمان كرىبو و خستبومانە سەر شانى خۆمان، چونكە لە ھەموو شۋىتېكى ئەم جېھانەدا چەندىن كەس و تەنەت چەندىن ناۋەند لە خزمەتى پاراستن و گواستەۋەى ۋەھا شاكارىكى زانا و بلىمەتەكانىاندان، بەلام بەۋپەرى داخ و كەسەرەۋە ھىشتا لەم قوۋىنەى دۇنيادا ئەم ئاكارە نەۋەۋەتە باو و پەرى نەسەندۋە!!

بېگومان يەكەمىن ھەنگار بۆ ئەھامدانى ئەم ئەركە دژۋارە دۆزىنەۋەى كەسانىك بوۋ كە لە ھەر سى زمانى كوردى و غەربى و فارسىدا ئاگادار و لېھاتوو بىن و ۋەھا كارىك - ئەگەر نەشياو و نەگۋاۋىش نەبىت - زۆر دژۋار بوۋ.

ھەرچەندە مەبەستى ئىمە دەستتېۋەردانى دق و ناۋەزكى فەرھەنگەكە نەبوو و ھەرگىز شتى لەۋ چەشنە بە خەيالىماندا نايەت؛ بەلام تەنەت بۆ نووسىنەۋەى دروستى وشەكانى دەسنوسەكە - كە ھەندىكىيان كال بۋوبۋونەۋە و ھەندىكىشىيان قرتابۋون - پېتويستمان بە كەسىكى لەۋ چەشنە بوۋ.

يەككىك لە رىگەچارەكان كۆكرەنەۋەى دەستەيەك شارەزا بۆ ئەھامدانى ئەم كارەبوو، كە بەداخەۋە نە ۋەھا ھەلىكمان بۆ پەخسا و نە بارودۇخى ئىمەش لە ئاستى ۋەھا ھەۋلىكدا بوو و كورد ووتەنى: «زەۋى سەخت و ئاسمان دورۇ»، لە كۆتايىدا پاش چەند مانگ پەيۋىزى و گەران بەرپىز «ھەلى ۋەھمانى» بەرپىزەبەرى «كتىبەۋۇشى ئىمام مۇھەممەدى ھەزالى» بۆ ئەھامدانى ئەم كارە بەرپىز «ۋەكتۋر رەئوف



هه‌له‌چن‌کردن و خانمی «سومیه تهمینوری» که رازاننده و ناماده‌کردنی ئەم بەرهمه‌یان گرتبووه  
نەستۆ. هه‌روه‌ها پێ به‌ دل‌ سوپاس و پێزانینم هه‌یه‌ بۆ هه‌موو ئەو بەرپێزانه‌ی دیکه‌یش که له‌  
ری‌خۆش‌کردن بۆ ره‌خساندنی ده‌رفه‌تی له‌چاپ‌دانه‌وه‌ی ئەم شاکاره‌ به‌رخه‌دا یارمه‌تیا‌ن دا‌ین، به‌ تایبه‌-  
ت به‌رپێزان «فاتیما ئیقبال» و «نه‌جه‌ددینی مو‌قه‌دده‌م».

به‌و هیوایه‌ی هه‌موو ئەم هه‌ولانه‌ جیگه‌ی ره‌زامه‌ندی فه‌ره‌نگ‌دۆستان و هونه‌رمه‌ندان و  
ئه‌ویندارانی فه‌ره‌نگی ده‌وله‌مه‌ندی کوردستان بی‌ت و به‌ رێنماییه‌کانیا‌ن یارمه‌تیا‌ن به‌ده‌ن هه‌تا  
چاپه‌کانی دیکه‌ی ئەم بەرهمه‌ پوخت‌تر و گونجاوتر بی‌ت.

**بۆلۆگه‌رمه‌وه**

## مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت حضرت آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

شهر سنندج در دامن کوه سرسبز آبیدر، با چشمه‌های صاف و گوارا و گل‌های خوشبوی سوسن و سنبل، مولودی را می‌طلبید که بعدها با چراغ نورانی علم و دانش، راه‌های تاریک و گرد و غبار گرفته‌ی ناشی از گذر زمان را از لوث خرافات و اوهام که اذهان عمومی را کدر و تار ساخته بود نجات دهد.....

آسمان لاجوردی با ستاره‌های درخشان و شفاف انتظار مولودی را داشت که همچو خود در آسمان علم آن روز با ستاره‌های درخشان منطق و استدلال، ضمایر تاریک را بر عاشقان حق و حقیقت روشن نماید.....

در چنین شرایطی از زمان، فرزندی به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در شهر سنندج، محله‌ی آقازمان در یک خانواده‌ی روحانی از تبار «مولانا گشایش»؛ با پیشینه‌ای هفتصد ساله

از اورامان تخت گرفته تا حسن آباد و شهر جدید التّأسيس سنندج، با قبول مسئولیت امامت جمعه‌ی کردستان که نسل بعد از نسل با این خانواده بوده است؛ دیده به جهان گشود و پدرش حضرت «شیخ مؤمن» به منظور تبرک و تیمّن او را «محمّد» نام نهاد.

محمّد به حکم جبر زمان و عاطفه و مهر مادری روزها و سال‌ها را در دامان او سپری نمود تا به سن پنج سالگی رسید. در این دوران پدرش از سیمای تنها فرزند خود آثار هوش و ذکاوت را مشاهده نمود، زیرا «محمّد» دائماً با پرسش‌هایی تازه و عجیب، که درخور یک پسر بچه‌ی پنج ساله نبود، با پدر روبه‌رو می‌شد که شاید تا آن روز «شیخ عبدالمؤمن» آن را نشنیده بود. وقتی پدر تنها فرزند خانواده‌اش را چنین دید، شخصاً تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و با خط زیبای خود اکثر علوم را به صورت مشق برایش می‌نوشت، تا باشد فرزندش با آن هوش سرشار زودتر از انتظار به علوم زمان آگاهی یابد. اما با کمال تأسّف دست أجل به رسم و عادت همیشگی در سنین جوانی «محمّد» را از نعمت پدر محروم نمود. اکنون محمّد تک و تنها چاره‌ای جز تلاش و کوشش نداشت، او از درآمد زمین و آسیاب و باغ کشاورزی که از پدر به ارث مانده بود، زندگانی را با رنج و زحمت می‌گذراند، با تحمّل نامایمات مردانه ایستاد تا به آنچه که آرزو داشت جامه‌ی عمل ببوشاند.

او با استفاده از سرمایه‌ی علمی عموی بزرگوارش «شیخ عبدالرحمان» و «شیخ محمود لون» پیشنماز مسجد آقا حبیب‌الله، مقدّمات علوم را تا «أنموذج» تلمّذ نمود. سپس با استفاده از کتابخانه‌ی پدری، شخصاً به تحقیق و مطالعه پرداخت تا آنجا که در فنون و علم و دانش و نکته‌سنجی و سخن‌پروری سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید.

«محمّد» ضمن تحقیق و مطالعه به فکر اخذ مجوّز دفتر اسناد رسمی افتاد، که خوشبختانه در این راه موفق شد و در همین دوران بود راه اصلی خود که همانا تنویر افکار بود برگزید و با توجّه به موقعیت شغلی و خانوادگی نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

اکنون «محمّد» کیست؟ مردی که دربدر به دنبال کشف حقایق می‌گردد. با تشکیل «حزب نهضت آزادی» و پخش اعلامیه‌ها می‌کوشید مردم را از خواب غفلت و لجن‌زار خرافات و اوهامی که گرفتارش شده بودند نجات دهد. او همچنان پیش می‌رفت تا به «امامت جمعه‌ی کردستان» نیز منصوب گردید. اینجا بود که اهل علم و قلم به مقام علمی‌اش پی برده

و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش جمع آمده و حمایتش نمودند و او با قلم و بیان و پخش کتب و رساله‌ها و با افکار تازه و نو، بر حرکت‌های غیر منطقی و غیر عقلایی و هر آنچه که بوی خرافات می‌داد خط بطلان کشید. از این‌رو مقامات آن زمان، او را از آیات الهی دانسته حکم «آیت‌الله» را هم برایش صادر نمودند، که هم اکنون این حکم در آرشیو کتابخانه‌ی خانوادگی محفوظ است...

خلاصه سخنان و نوشته‌های «محمد» رنگی برخلاف رنگ و بوی زمان داشت، به همین دلیل کوتاه‌نظران، تحمل دیدن و پذیرفتن چنین وضعی را نداشته؛ در محافل و نشست‌ها زبان به بدگویی گشودند، تا به ظن خود این مرد روز راه که آراء و عقایدش در تاریخ علم و دانش این سرزمین انقلابی فراهم نموده بود، از میدان به در کنند. تا آنجا که با تحریک دیگران به قصد کُشت به او تیراندازی نموده و برای کُشتنش جایزه تعیین نمودند! اما او با برافراشتن پرچم حقایق در برابر افرادی که شستشوی مغزی شده و خرافات و اوهام همچون تار عنکبوت وجودشان را تنیده بود با جرأت و شهامت - که از خصایص نوادر روزگار است - با منطق و استدلال، در راه تنویر اذهان مشوّش و تخریب شده‌ی آنان همچنان می‌کوشید و تا واپسین دم حیات که به نود و هشت سال رسیده بود، دمی غافل نبود. آنچه را بوی حقیقت و راستی و درستی می‌داد می‌گفت و می‌نوشت و در اثبات عقاید روشن دینی و مبانی قرآن و اهل شریعت، به دور از آلودگی‌ها و خرافات، و در ترویج دین و مذهب واقعی صدر اسلام - که همانا تبعیت از حضرت محمد مصطفی (ص) و یاران وفادارش که کوتاهترین راه وصول به بارگاه احدیت است - می‌کوشید و با زبانی ساده و قلمی شیوا به دور از هرگونه لقّازی حقایق را به هم‌نوعان خود تفهیم می‌نمود.

آیت الله به‌جای پرورش شاگرد و شاگردان، چنین تشخیص داده بود این اوقات را - به خاطر تفسیرات و تأویلات شخصی که درباره‌ی مفاهیم دینی و مذهبی داشت - به تحریر و بیان حقایق و مبارزات فرهنگی، دینی و سیاسی بگذرانند و همچو دیگر شخصیت‌های روشنگر؛ هیچگاه تبلیغات مخالفین نتوانست در اراده‌ی محکم و استوار او تأثیر گذار باشد. بدبختانه تاریخ ایران زمین گویای این واقعیت است که کوتاه‌نظران و خرافه‌پرستان در هر دوره‌ای از زمان نتوانسته‌اند وجود شخصیت‌های بزرگی چون «امام محمد غزالی» و «ابن



سینا»ها، «ابوشاکر» و «نعمی»ها، «عین القضاة همدانی» و «خیام نیشابوری»ها و... را تحمّل کنند، غافل از اینکه گذشت روزگاران بهترین محک شناسائی و معرفی آنان خواهد بود.

به سوگند خوردن که زر مغربی است چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست

پدرم در شهر کوچک سندیج آن زمان، از بدگویی‌ها و تبلیغ‌های ناروای افراد بی‌مایه مصون نبود، اما بحمد الله با گذشت زمان و ورود افکار روشن و جدید، مردم قدرش را شناخته و مشتاقانه نوشته‌هایش را صراف‌وار خریدند. طبقات روشنفکر به ویژه سخن‌پردازان معانی و اهل انصاف قیام نموده و با شعر و نثر حمایتش نمودند. که بی‌مناسبت نمی‌دانم به طور مختصر به گوشه‌هایی از کلام حق جویانه‌ی آن بزرگواران واقع‌بین اشاره کنم:

گلشن کردستانی:

آیت الله را به سر افکار رنگارنگ نیست

جز دفاع از حق و را با کس هوای جنگ نیست

غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی

طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت‌وزشت‌ونگ نیست

آیت ار گامی نهد در شاهراه حق نهد

مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست

مهرآور:

آیت الله در جهان از هیچ کس دلتنگ نیست

چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست

او به ضرب حق نویسی کاخ دین محکم کند

گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست

او بود جویای حق، پویای حق، گویای حق

شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست

او ادیب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با ادیبان همسری و رنگ نیست

ناز شستنت آیت الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست

#### خاکی کردستانی:

آیت الله را نشاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه‌گویی نزد ما بهنام نیست

#### روشنی کردستانی:

ای ز علم عالیات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است

#### بدیع کردستانی:

آیت الله یار خوش گفتار

به خدا دوستدارست بسیار

ز آنکه در فطرت تو می‌بینم

خُلُق نیکان و شیوه‌ی ابرار

در کلام و بیان و حکمت تو

پایه‌ی دانشت شود اظهار

صفحات قلمروت آثار	تو شهنشاہ کشور سخنی
گشته‌ای کم‌بها در این بازار	زرتابی ولی دو صد افسوس
لیک گشته است پاسبانت مار	گنج پرگوهری در این کشور

به هر صورت هر کس به ظن و اندازهی وسعت فکری و پندار خویش از درون ناشناخته‌ی آنان خبر دارد. کسانی که به راز و رمز دنیای طبیعیات و ریاضیات پی نبرده‌اند چطور می‌توانند شخصیت‌های علمی این دنیای پیچیده را شناسایی و معرفی کنند؟ و یا اشخاصی که از القبای فلسفه و عرفان فقط نامی شنیده، کورکورانه دنباله‌رو دیگرانند کی می‌توانند درباره‌ی دریای ژرف و شخصیت‌های عرفانی و فلسفه بحث و گفتگو کنند؟...

قصه‌ی امواج دریا را باید ز دریا دیده پرسید زیرا هر دلی آگه ز طوفان دریا نیست

کسانی که فقط به منظور مدح و ثنا و طلب روزی از این و آن قلم بر کاغذ می‌کشند، کی از شب‌زنده‌داری‌های نویسندگان و محققان خبر دارند؟ «تو که اندر بزم وصلی درد هجران را چه می‌دانی؟»

چون بعضی از مردمان زمان، از قافله‌ی پیشرفت فکری و ذهنی پیشگامان و روشنفکران فاصله داشتند؛ نتوانسته‌اند روح‌های حساس و واقع‌بین آنان را بشناسند، با نانه‌ی بخل و حسد، آتش بر جسم و جان خود می‌نهادند. که پدرم در زمان حیات از این گونه کوتاه‌نظری‌ها به دور و دمی از بدگویی و نیش زبان مخالفین در امان نبود، ولی چون راه حق و حقیقت را در پیش داشت تا دم آخر در پیمودن راهی که انتخاب نموده بود سستی به خود راه نداد و به قول خود به دیدن مرگ هم شایق است اما مرگ از او فرار می‌کند؛

من به دل شایقم به دیدن مرگ	مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی ازّه کشند	یا مرا بیفکنند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی	با زمین و زمان ندارم کار

آری با این عزم و اراده بعد از گذشت نود و هشت سال عمر پربار و با برجای گذاشتن

یکصد و بیست جلد کتاب و رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده، امر حق را طبق پیش‌بینی خود، در سال ۱۳۵۲ شمسی روز ۲۱ شهریور برابر با پنجم ماه مبارک رمضان تبیک گفته، به سرای جاوید شتافت. جوانان پرشور گرد و مردان و زنان باوفای کُردستان با پای پیاده جنازه‌اش را تا بیست کیلومتری شهر سنندج در روستای «نور» استراحتگاه تابستانی‌اش مشایعت نموده که به اقرار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جمعیت مشایعت کننده بالغ بر هشتاد و پنج هزار نفر تخمین زده شد.

در حقیقت معرفی چنین شخصی با داشتن این همه آثار در تمام رشته‌ها، عقلایی به نظر نمی‌رسد و آنچه من نوشته‌ام فقط به خاطر آن دسته از جوانان روشنفکر این زمان است چون ممکن است آن طور که شاید و باید با این شخصیت ماندگار و شهیر آشنایی نداشته باشند.

یکی از آثار ایشان «فرهنگ مردوخ» است که با کمبود امکانات آن زمان و با زحمات شبانه‌روزی آن را با سه زبان به چاپ رسانید و چون تیراژ آن کم بود متأسفانه همگان نتوانستند از آن استفاده کنند، تا اینکه به پیشنهاد جوان برومند و عزیزم جناب «پرتوی» مدیر انتشارات «پرتو بیان» تصمیم به تجدید چاپ گرفته شد، مشروط به اینکه با استفاده از نظر استادان، لهجی اصلی کردی سورانی هم به آن اضافه شود، که خوشبختانه این آرزو به حقیقت پیوست. هم اکنون فرهنگی که در دست‌های شما عزیزان قرار دارد با زبان‌های کُردی «سورانی و اردلانی»، فارسی و عربی به چاپ رسیده است که شاید در دنیای علم و دانش چنین فرهنگی با چهار زبان کم‌نظیر باشد. لذا جا دارد قلباً از دلسوزی و علاقمندی دوست محترم و عزیز جناب «یحیی پرتوی» که واقعاً آراسته به تمام محسنات انسانی و فرهنگ دوستی است تشکر کنم همچنین از استاد دکتر «رئوف رهنمون» که در بازنگری و اضافه نمودن لغات سورانی با اسلوب جدید زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند نهایت تشکر و سپاس را داشته و توفیق کلیه‌ی دست‌اندرکاران را که در راه تجدید چاپ این فرهنگ زحمت کشیده‌اند از خداوند بزرگ تمنا می‌نمائیم.

در خاتمه چند بیت از مرثیه‌ی پراحساس و جانکاه استاد «ناصر روشن» را که در روز تشییع جنازه با صدای رسا و مردانه بر مزار پدرم قرائت نمودند به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان

عبدالؤمن مردوخ آیت‌الله زاده‌ی کردستانی

زمانه را ورق‌س و دفتر‌س و دیوان‌س است

حدیث نیک و بد نوشته خواهد شد

## كورتەيەك لە بارەى كەسپىتى جەنابى نايەتوڭلا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانىيەو

شارى سەنە لە داوئىنى چىاي سەوزى ئايسەردا بە چاۋگە روون و سازگارەكانىيەو و بە گولە  
بۇغۇشەكانى سۆسەن و سونبولىيەو چاۋەرپوانى كۆرپەيەك بوو كە لە داھاتوودا بە چراى رووناكى زانست و  
زانبارى خۆى، رىگەكەلى تارىكونووتەك - كە تەپوتۆزى تىپەرپىنى رۆزگارى لى تىشتىبوو - لە چەپەلى ئەو  
بەربۆچوونە پرۆپوچگەلەى - كە زەينى كۆمەلانى خەلكى تارىك و تەلخ كەردىبوو - رزگار بىكات و پاك  
بىكاتەو...

ئاسمانى شىن بە ئەستىرە رووناك و تريفەدارەكانىيەو، چاۋەرپوانى كەسپىك بوو كە خۆى ئاسابى لە  
ئاسمانى زانستى ئەو رۆزگارەدا بە ئەستىرەگەلى تريفەدارى لۆزىك و ئاۋەزخاۋى، ھەناۋە تارىكەكان بۆ  
ئەويندارانى راستى رووناك بىكاتەو...

لە وھا كاتىكدا مىندائىك لە سالى ۱۲۹۷ى كۆچى مانگى [ ۱۸۸۰ى زاينىنى] لە شارى «سە»  
گەرەكى «ئاغزەمان» لە بنەمالەيدەكى ئايىنىدا - كە دەچنەو سەر «مەولانا گوشايش» و بە

پیشینه‌ی کی ۷۰۰ سالیه له هه‌ورامانی ته‌خته‌وه تا هه‌سه‌ناوا و شاری تازه شاه‌دان‌کراوه‌ی سنه، که پشتاوپشت ئهرکی پیشنوژی و وشاردانی رۆژی هه‌مینان له نه‌ستۆدا به‌وه - له دایک ده‌بیت و باوکی (جه‌نابی شیخ مومنین) له‌بهر پیرۆزبون ناوی «موحه‌مه‌ده» ی بۆ هه‌لده‌بۆیتر.

موحه‌مه‌ده به‌پیتی خواستی رۆژگار تا پینج ساله‌ی له سایه‌ی سۆزی دایکی‌دا به‌سه‌ر برد. هه‌ر له‌و ته‌مه‌نه‌دا باوکی له ناوچای ته‌نیا رۆله‌که‌یدا شوته‌واری زیره‌کی و هۆشیاره‌ی به‌دی کرد، چونکه موحه‌مه‌ده هه‌میشه به‌پرسیارگه‌لی نوێ و سه‌رسوهرینه‌روه - که له ناستی تیگه‌یه‌شتنی منداڵیکه‌ی پینج سالاندا نه‌بوو و له‌وانه‌یه‌ عه‌به‌لوئمه‌ین تا نه‌و رۆژه‌ شتی وای نه‌یه‌ستیت - روویه‌رووی باوکی ده‌به‌وه‌وه. کاتیک باوکی ئهم هه‌موو به‌هره‌یه‌ی له منداڵه‌که‌یدا به‌دی کرد، خۆی فێرکردن و باره‌ینانی گرتنه‌ست و به‌ خه‌تی خۆشی خۆی زۆریه‌ی بابه‌ته زانسته‌کانی به‌ سه‌رمه‌شق بۆ داشه‌دا به‌و هیوایه‌ی منداڵه‌که‌ی به‌و هه‌موو زیره‌که‌یه‌وه زووتر له‌ هاوسالانی شاه‌زای زانستی سه‌رده‌م به‌یت. به‌لام به‌ویه‌ری داخ و که‌سه‌روه‌ ده‌ستی نه‌جمل به‌ پیتی دا‌به‌رنه‌رتی هه‌میشه‌ی خۆی موحه‌مه‌دی لاوی له نازی باوک به‌یه‌ش کرد و ئیتر موحه‌مه‌دی بی‌که‌س و ته‌نیا جگه له هه‌لمالینی قۆلی هیممه‌ت، رینگه‌یه‌کی تری له‌به‌رده‌مه‌دا نه‌بوو، هه‌ر بۆیه له داها‌تی نه‌و زوی و ناش و باخه‌ی که له باوکیه‌وه بۆی به‌جێما‌بوو ژیا‌نی پر له‌ کویره‌وه‌ری ده‌برده‌ سه‌ر و نازایانه‌ شانی دایه به‌ر ئه‌رك و ره‌غبی رۆژگار هه‌تا نا‌وته‌کانی به‌یتیه‌ته‌ دی.

موحه‌مه‌ده به‌هۆی سه‌رمایه‌ی زانستی مامه‌ی به‌رپۆی «شیخ هه‌به‌دوهره‌مه‌ان» و هه‌روه‌ها «شیخ مه‌حموده‌ی لۆن» پشتنوژی مزگه‌وتی «ناغه‌حمیه‌للا»، سه‌ره‌تای زانسته‌ نایینه‌کانی هه‌تا نامیلکه‌ی «ئومووه‌زه‌ج» خۆیند و پاشان له کتێبخانه‌که‌ی باوکی‌دا خۆی ده‌ستی دایه لیکۆلینه‌وه و خۆیندنه‌وه، هه‌تا له هونه‌ر و زانست و وردبینی و حازرجوابی و ره‌وانه‌بێیدا وه‌ها هاوسالانی خۆیه‌ی به‌جی‌هێشت که لاو و پیر ئیتره‌یان پێ ده‌برد.

موحه‌مه‌ده له‌گه‌ڵ لیکۆلینه‌وه و خۆیندنه‌وه‌دا هه‌ولێ دا که مۆله‌تی دانانی تۆمارگه‌ی یاسایی قه‌باله و تاپۆ (ده‌فتهری نه‌سه‌نادی ره‌سمی) وه‌ریگریت و به‌ خۆشه‌حاله‌یه‌وه هه‌وله‌که‌ی گه‌یشه‌ته نه‌ه‌جام و هه‌ر له‌م سه‌رده‌مه‌دا بوو که شاپنگه‌ی ژیا‌نی - که به‌رتی به‌و له‌ شاه‌زخوای و رۆشنگری - گرتبه‌هر و به‌هۆی په‌له‌ویه‌ی پیشه‌یه‌ی و بنه‌ماله‌یه‌وه ناوی که‌وته سه‌ر زمانه‌ی خه‌لکی.

ئیستا موحه‌مه‌ده کییه‌؟ مۆفیک که به‌ دوا‌ی ده‌رخه‌ستنی راستیه‌کاندا وه‌یلانه، له رینگه‌ی بنیاتنانی «هیزه‌ی وه‌هره‌نی ئازادی (نه‌ه‌ضت آزادی)» و به‌لاو‌کراوه‌کانیه‌وه هه‌ولێ ده‌دا خه‌لکی له‌ خه‌می به‌تاگایی و لیته‌ی بیرو‌بۆ‌چوونی پر‌بو‌بو‌ج رزگار به‌کات و به‌م شیه‌یه‌ درێژه‌ی به‌ تیکۆشان ده‌دا هه‌تا په‌له‌ی «پیشنوژی و وه‌ره‌وه‌ری هه‌ینی»‌شی پێ‌درا. بیرمه‌ندان و زانیاران به‌هۆی ناسینی په‌له‌ویه‌ی زانسته‌یه‌وه وه‌کوو په‌پوله‌ له‌ ده‌وری ده‌گه‌ران و پشتیوانیان ده‌کرد و نه‌ویش به‌ قه‌لم و زمان و نووسین و به‌لاو‌کردنه‌وه‌ی کتێب و نامیلکه‌

و به هزری تازه و نوښه به ګڼ هوجووله دوور له ناوړه و پرېوېچ خوازه کاندې ده چوو و پوچۍ ده کړنډمه. هریزه کارېده ستانی نمو سردهمه نهویان به نیشانه یې کی خودا ده زانی و پله ی «نایم توللا» ییشیان پې ټه خشی، که نیسته ش نم فرمانه له نمرشیکی کتېبخانه ی بنه مالې مېردوڅدا پارېزراوه...

به کورتی وتار و نوو سراوه کانی موحه مېد رهنګ و بږیه کی تری هیناپه ناروا، هریزه مړوڅه بیرته سکه کان نم بارودوڅمیان پې پمېند نه کړا و له کږ و کږیونه وده کاندې ده ستیان دایه خراپه ویتړی و زماندریژی، هدا به خمیالی خاوی خویان نم پیاوه - که بیر و بږیونه کانی شوړشیکې له میژوی زانست و زانیاری نم ولاته دې بمریا کړدبو - له نارادا نه هیلن، ته نانت به موه شوه نموه ستان و ده ستیان دایه هان دانی خه لکی و به قهستی کوشتنموه دایانه بمر گولله و خه لاتیان بږ کوشتنی دیاری کړد! به لږم نایم توللا به هه لکړدنی نالای هه قخوازی له بمرامېر نمو کسانموه که میښکیان شوډر اېوه وده و پرېوېچ و نه فسانه و ده کوو داوی جالڅالوکه هه ناویانی تمېنبو، به پمېری بوړی و نه ترسیه و - که تاییه قهمنډی که له پیاوړی رږزګاره - به لږیک و ناوړه خوازیه و همر له ټیکوڅاندې بو، به لکوو زهینی شیتاو و ټیکدرویان رووناک بکاتموه و هدا دواپن هه ناسی ژیانی نموه و هشت سالی چاو تروکانیک پشوی نهدا. نموه کی هق و راستی بواپه ده پورت و دهینووسی و له پیناوی سملاندنی پریواوېری رووناکي نایینی و بنه ماکانی قورثان و ریږازی پاکڅی نایینی دوور له خلته و پرېوېچ و له پیناوی برودان به نایین و ریږازی راسته قیندی سمره تاي نیسلام - که پمېرېوی کړدنی حه زده تی موحه مېد (د.خ) و هاوه له وفاداره کانیته کی که کورتین و شاپنګی گه یشتنه باره گای خوداپه - به زمانیکې ساده و قهله میکی رهوان و دوور له همر قهمنډی کی بې ناوړه څکڅا و هاوولایه کانی شاره زای راستیه کان ده کړد.

نایم توللا وای به باش ده زانی که له باتی باره یینانی قوتابی - به هڅی راشه و بږیونه تاییه تیه کانی خزیه و سېبارت به چه مکه نایینی و نایینزاکان - کاتی خڅی بږ نووسین و ده پرینی راستیه کان و چالاکي فهره نګی و نایینی و سیاسی، ترخان بکات و ده کوو هه موو که سیټیه رڅنګره کانی میژوو همرګیز پریاګه نده ی نایران نه میتوانی هه لویتست و پریاری پڅلایینی نمرم بکات.

به داخوه میژووی ولاتی ټیران نم راستیه دهرده خات که مړوڅه بیرته سک و پرېوېچ خوازه کان له هیچ قوناغیکدا نه میتوانیوه له گمل بوونی که سیټیه گه وړه و ناوداره کانی وه «فیمام موحه مېد» «هزالی» و «نېنوسینا» کان و «نېووشاکو» و «نهمی» کان و «هینولقوزاتی هه مېدانی» و «خه یامی فمیشا بووری» کان... بسازن و بیدنګ بن و هه میسه له راستیه بی تاګا بوون که تیپه پرینی رږزګار باشتین مېدک و ناسپنره.

«بې خهوشی نالوون سوتندی پې تاوی» مېدکی بهسه، لیکه پې تاوی»



بارکم له شاری بچووکى ستهى شو کاته دا، له دهم و زمان و پرويا گه ندهى ناپه وای مروڅه هيچو پوچ و بى مایه کان پاريزراو نه بوو، به لام سوياس بؤ خوا تيپمړينى کات و پهره سه نلنى بيرو پوچوونى رووناک و نوئ بووه هوئى نه وى که خه لکى قه درى بناسن و به تاسه و حمزه وه نووسراوه کانى وه کوو زير و گوه مر بقوژنه وه. تويزه روژ شنبيره کان، به تاييه ت مروڅه گوه مرناس و دادخوازه کان، راپمړين و به هوژنراوه و په خشان پشتيو انيان لى کرد که چي گه ى خو به تى به کور تى به شيک له و ته ى هه قخوازان ه ى شو به پريزه ورد بينانه بغيته بهرچاو:

گوښه نى کورد ستانى:

آيت الله را به سر افکار رنگارنگ نيست

جز دفاع ز حق ورا با کس هوای جنگ نيست  
غير مجذوب حقيقت، نيست پابند کسى  
طعن ه ى ناکس به سمعش سخت وزشت و ننگ نيست  
آيت ار گامى نهد در شاهراه حق نهد  
مرد دانا را نيازى بر سپاه و هنگ نيست<sup>۱</sup>

ميهر اومر:

آيت الله در جهان از هيچ کس دلنگ نيست  
چون که سودايش حق است و او به فکر جنگ نيست  
او به ضرب حق نويسى کاخ دين محکم کند  
گرچه او را غير کلک و خامه، خشت و سنگ نيست  
او بود جويای حق، پويای حق، گويای حق  
شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نيست  
او اديب و اوستاد و فاضل و دانشور است  
جاهلان را با اديبان همسرى و رنگ نيست

۱- ناپه توللا په کړهنگه و بيرو پوچوونى رنگارنگى له سر دا نيه و چکه له هه قخوازي ناماغيچکى نيه و له شه پخوازي به دووره.  
چکه له راستى شو تکه و توى کس نيه و تانه ى ناکسانى به لاره گران و ناشوين و نهنگ نيه.  
ناپه توللا له شاپنى هه قدا همگا و ده نيت و مروڅى زانا پتيوستى به سوي و له شکر نيه.

ناز شستت آیت‌الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست<sup>۱</sup>

خاکی کوردستانی:

آیت‌الله را شاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت‌الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه گویی نزد ما بهنام نیست<sup>۲</sup>

ره‌شمنی کوردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است<sup>۳</sup>

---

۱- نایه‌توللا له جیهاندا له هیچ کس دلگران نیه، چونکه هه‌قخوازه و له بیری شه‌پخوازیدا نیه.

نوو به لینانی سکه‌ی هه‌ق کوشکی نایین داده‌مه‌زرتینیت، هه‌رچه‌نده جگه له قه‌لهم، خشت و به‌ردی له‌به‌ر ده‌ستدا نیه.

نوو هه‌قخواز و هه‌قپیژ و ریگی هه‌ق ده‌گریته به‌ر و هه‌رگیر گه‌ران به‌ دوا‌ی نیچیردا بۆ شیری چالاک عمیب نیه.

نوو نه‌دیپ و نوستاد و به‌ریژ و زانایه، نه‌زانه‌کان هه‌رگیر نابینه هاوده‌می نه‌دیپان.

ده‌ست نه‌ریژیت نه‌ی نایه‌توللا! چونکه له ولاتی نه‌ده‌بدا هیچ فروفتیل و گزی و فریوه‌دان له قسه‌تدا نیه.

۲- روا نیه ناوی نایه‌توللا له‌گه‌ل ناوی که‌سانی تردا به‌ریت، چونکه نوو له زانستدا خاوه‌ن‌نه‌زمونه و که‌سانی تر نه‌زان و پینه‌گه‌بیون.

هه‌رکس له به‌رامبه‌ر نه‌وه‌ه راست بیتموه بیچاره‌یه، چونکه قه‌ت جوانی به‌ره‌به‌یانی رووی نوو نیواره‌ی به‌سهردا نایه‌ت.

نایه‌توللا ریگی هه‌ق رووناک ده‌کاته‌ره، چونکه روژی‌بوونه‌وه به‌ خویندنی که‌له‌شیری سه‌ریان نیه.

نیتمه له رووی زانایی و ناوه‌زه‌وه قسه په‌سه‌ند ده‌که‌ین، ده‌نا هه‌ر نه‌فسانه‌بیژیک به‌ لای نیتموه خوشناو (به‌نام) نیه.

۳- نه‌ی نوو به‌ریژیه که زانستی به‌پیژت مایه‌ی روژنی چاوی موسولمانانه، که‌لیک قسه‌ی ورد و سه‌رنج‌اکیشیت کرد که هه‌رکامیان

شیاری سه‌دان ناهه‌رینه.

نه‌زنان بۆیه له‌گه‌ل تیشکی زانستی تۆدا سازگار نین، چونکه سروشتی شه‌مشه‌مه‌کوژیه له به‌نه‌رتدا نه‌بینینی تیشکی هه‌تاوه.

آیت‌الله یار خوش‌گفتار	به خدا دوستدارست بسیار
زانکه در فطرت تو می‌بینم	خلق نیکان و شیوه‌ی ابرار
در کلام و بیان و حکمت تو	پایه دانشت شود اظهار
تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زر نابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار <sup>۱</sup>

به‌هم‌حال هرکس به‌پیتی زانباری و ناسوی بی‌ریزچوونی خۆی لایه‌نه نه‌ناسراوه‌کانی ئەو بیرمەندانه ناشکرا ده‌کات. ئەوانە‌ی که ناگایان له راز و نه‌پیتی زانسته سروشتیه‌کان و بیرکاری نیه چۆن ده‌توان که‌سی‌تیه زانستیه‌کانی ئەم جیهانه نالۆزه بناسن و بناسین؟ ئەوانە‌ی که ته‌نیا ناوی ئەلفویتی خواناسی و فەلسەفەیان بیستوو و کوێرانه ده‌بنه شوێنکه‌وته‌ی خەلکی، چۆن ده‌توانن ده‌ریای قوول و بی‌پیتی که‌سی‌تیه خواناس و فەیلەسووفە‌کان ب‌خه‌نه ب‌مر باس و لیکۆلینه‌وه؟ «داستانی شه‌پۆلی ده‌ریا لای که‌شتیوانی به‌ئه‌زمونه، چونکه هەر دڵێک ناگای له گەردەلوولی ده‌ریا نیه». ئەوانە‌ی که ته‌نیا بۆ پەسن‌کردن و پیاوه‌لگوتن و دەست پان‌کردنه‌وه له‌م و له‌و قەڵەم ده‌خه‌نه سەر کاغەز که‌ی ناگایان له نه‌خه‌وتن و شه‌و‌غخوونی نووسه‌ران و توێژه‌رانه؟

#### چوو‌زانی چۆنه‌ ده‌ردی جودایی؟

#### «تۆ که له‌ کوێری گه‌رمی یاران‌دای

هەندێ له‌ خەلکی سه‌رده‌م چونکه له‌ کاروانی پێشکه‌وته‌نی هه‌زری و زه‌ینی پێشه‌نگه‌کان و رۆشنبیره‌کان به‌ دووربوون، نه‌یان‌توانیوه رۆحی ناسک و وردبیینی ئەو بیرمەندانه بناسن. هه‌ریژه به‌ ناگری ئێره‌یی و به‌رچاوته‌نگی له‌ راستیدا لاشه و گیانی خۆیان ده‌سووتاند. باوکم له سه‌رده‌می ژیا‌نیدا ساتێک له‌ چووی زمانی نه‌یارانی بیرته‌سک به‌ دوور نه‌بوو، به‌لام چونکه رێگه‌ی هه‌ق و راستی گرتبوه به‌ر تا ناخرین

۱- نابه‌توللا، نه‌ی دۆستی قسه‌شیرین، به‌ خوا زۆر خوشه‌ویستیت.

چونکه ره‌فتاری چاکان و شیوازی پاکان له سروشتی تۆدا ده‌بینم.

پله‌ی زانست له‌ وتار و قسه و کارزانی‌ندا ده‌رده‌که‌وێت.

تۆ پادشای ولاتی نه‌ده‌ب و وێژه‌یت و په‌ر په‌ره‌ی شوێنه‌واره‌کانت ولاتی تۆیه.

زێری بی‌خه‌وشی به‌لام به‌ هه‌زار داخ و که‌سه‌روه له‌م بازاردا بی‌ترخیت.

گه‌غینه‌ی پر له‌ گه‌وه‌ری ئەم ولاته‌ی به‌لام مار بووده‌ت پاسه‌وانت.

هه‌ناسه له گرتنه‌بهری نمو ریگه‌یه پاشگه‌ز و دل‌سارد نه‌بوویه‌وه و ته‌نانه‌ت به پیتی فرمایشی خۆی  
 ناره‌زوومه‌ندی دیداری مهرگ بوو به‌لام مهرگ خۆی له‌وه‌پاراست:

من به دل شایقم به دیدن مرگ      مرگ از من نهاده رو به فرار  
 گر مرا اهل بغی ارّه کشند      یا مرا بیفکنند اندر نار  
 راه من حق‌روی است و حق‌گویی      با زمین و زمان ندارم کار<sup>۱</sup>

به‌لێ به‌م بریاره دامه‌زرارو و وره به‌ره‌زوه پاش تیتیه‌پرینی ۹۸ ساله‌ ته‌مه‌نی پێ به‌ره‌که‌ت و نووسینی  
 ۱۲۰ کتیب و نامیلکه‌ی چاپ‌کراو و چاپ‌نه‌کراو، به‌پیتی پیتشبینی خۆی، له‌ سالی ۱۳۵۴ ی کۆچی  
 هه‌تاوی [۱۳/۹/۱۹۷۵]، له‌ رۆژی ۲۱ ی خه‌رمانه‌ندا که پینجه‌مین رۆژی مانگی پیرۆزی ره‌مه‌زان بوو  
 نه‌مری خۆی به‌جێهێنا و به‌ره‌و مائی هه‌میشه‌یی کۆچی دوا‌یی کرد. لاوانی خوتینگه‌رم و ژنان و پیاوانی  
 نه‌مه‌کناسی کوردستان، به‌ پێ ته‌رمه‌که‌یان هه‌تا لادتی «**نه‌وه‌ره**» - که هاونیه‌هه‌واری نایه‌تو‌للا بوو و  
 بیست کیلومه‌تر له‌ سنه‌وه‌ دووره - به‌ری کرد، که به‌ پیتی هه‌وائی رادیۆ و ته‌له‌فزیۆن و رۆژنامه‌کان  
 ژماره‌یان له‌ هه‌شتاوینج هه‌زار که‌س تیتیه‌په‌ری.

له‌ راستیدا ناساندنی که‌سیکی وه‌ها ناودار، که نمو هه‌موو به‌ره‌مه‌ی له‌ هه‌موو لقه‌کانی زانستدا له  
 پاش خۆی به‌جێهێشتوه، کاریکی بیه‌ووده‌یه و نه‌م پێشه‌کیه‌ ته‌نیا بۆ لاوانی رۆشنیری سه‌رده‌م نووسراوه  
 که له‌وانه‌یه به‌و شێوه‌یه‌ی که شیاوه نه‌م که‌سیتیه به‌ناوبانگ و نه‌مه‌ نه‌ناسن.

یه‌کتێک له‌ به‌ره‌مه‌کانی ناوبراو «**فره‌ه‌نگی مه‌ردوخ**» که له‌ سه‌رده‌مه‌کاندا که ئاهه‌رازی پێویست  
 له‌به‌رده‌ستدا نه‌بووه و به‌ ئه‌رك و زه‌حه‌تی شه‌و و رۆژی، به‌ سێ زما‌ن له‌ چاپی داوه و به‌داخه‌وه له‌به‌ر  
 که‌مه‌بوونی نه‌ژماره‌که‌ی نه‌که‌وتیوه به‌رده‌ستی هه‌موو خوێنه‌ران، هه‌تا به‌ پێشنیاری لاوی خوێنگه‌رم و  
 نازیز جه‌نابی «**په‌ره‌وه‌ی**» به‌ری‌وه‌به‌ری بلا‌وگه‌ی «**په‌ره‌وه‌یان**» بریار درا که سه‌ره‌له‌نوێ له‌ چاپ بدریته‌وه، به‌و  
 مه‌رجه‌ی که به‌ رێنمایی زانیاران شێوه ئاخوتنی سه‌ره‌که‌ی کوردی سۆرانی‌شی پێ زیاده‌ بکری‌ت و به‌  
 خۆش‌حاله‌یه‌وه نه‌م ناره‌زووه هاته‌ دی و نه‌م فره‌ه‌نگه‌ی له‌به‌رده‌ستی ئێه‌وه‌ی نازیزدا‌یه - جگه‌ له‌ دوو زما‌نی  
 عه‌ره‌بی و فارسی - دوو شێوه ئاخوتنی سه‌ر به‌ دیالیکتی سۆرانی له‌خۆگرته‌وه، که له‌وانه‌یه له‌ جیهانی  
 زانستدا وه‌ها فره‌ه‌نگه‌ی که نمو زمانه‌نی له‌خۆگرته‌یت نایاب بیت، بۆیه جینگه‌ی خۆیه‌تی له‌ ناخی دله‌وه  
 سوپاسی دڵسوژی و تاهه‌رزویی هاورپێ به‌ری‌ت و نازیزم جه‌نابی «**یه‌جیا په‌ره‌وه‌ی**» - که به‌راستی به‌ هه‌موو

۱- [من تاسه‌باری دیداری مهرگ      مهرگ راده‌کا له‌ دیداری من  
 گه‌ر سه‌مه‌کاران له‌توپه‌م که‌ن      یا به‌خه‌نه‌ ناو ناگه‌ی دوژمن  
 زه‌مین و زه‌مان نامگرتیه‌وه      نه‌ له‌ هه‌فخواری نه‌ له‌ هه‌قوتن]

جۆره زۆره‌ریکی مرقایه‌تی و فهره‌نگ‌دۆستی رازاوه‌ته‌وه - بکه‌م و ئه‌وه‌په‌ری سوپاسی دوکتۆری زانا «ره‌ئووف ره‌هنموون» بکه‌م که بۆ پیاچرونه‌وه و خستنه‌سه‌ری هاوواتای سۆرانی به پیتی شیوازی سه‌رده‌م ئه‌رک و ره‌نجی زۆریان کیشاوه و سه‌رکه‌وتنی هه‌موو کاربه‌ده‌ستانی بلاوگهی «په‌رته‌وه‌یان» که له پیتاوی له چاپ‌دانه‌وه‌ی ئه‌م فهره‌نگه‌دا زه‌جه‌تیا کیشاوه له خوای گه‌وره داواکه‌م.

له کۆتاییدا به‌شیک له شینگێری به سۆز و دلتاوتینی ئوستاد «ناسری ره‌وشه‌ن» که له رۆژی ئه‌مه‌په‌رده‌کردنی باوکمدا به ده‌نگی زوڵال و پیاوانه‌ی خۆی له‌سه‌ر مه‌رقه‌ده‌که‌یدا خۆتێندیه‌وه پێشکه‌شی خۆتێنه‌ران ده‌که‌م:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان  
همه‌جا خار غم روییده در صحرای کردستان  
بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا  
فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان  
ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد  
نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان  
برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما  
سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان  
به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ  
روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان  
اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها  
بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان  
عبدولمؤمن مه‌دۆخ نایه‌تول‌لازاده‌ی کوردستانی

پۆتکار ده‌فته‌ر و دیوانی هه‌یه

«چاکه و خراپه‌ی فته‌ت لێ ین نابێ»

١- خاکی ماتمه له سه‌روچاوی کوردستان نیشته‌وه و درکی خه‌م له سه‌رتاسه‌ری سارای کوردستاندا رواوه.  
بولبولی شه‌یدا ده‌نالتینیت و ماسی زه‌ریا ده‌گری، که‌چی گویتی فله‌ک له به‌رامبه‌ر ئه‌م شیوه‌ن و زاریه‌ی کوردستانه‌وه که‌یه.  
نه‌وه‌نده فرمێسکی خه‌م له چاوی ئه‌م خه‌لکه‌ره دارڤا که سه‌رتایای کوردستان به قو‌ری نه‌هاته‌تیدا رۆچوو.  
هه‌تاوی رووناکی نێمه ناسانه‌که‌مانی به‌جێهێشت و نیت بێگومان به‌یانیه‌ی کوردستان وه‌کوو شه‌وه‌زنگ تاریکه.  
له فیه‌قه و فه‌لسفه و لۆژیک و می‌ژوردا ئوستاد بوو، شایسته‌ی خۆیه‌تی که پیتی پوتریت سه‌روهری گه‌وره‌ی کوردستان.  
هه‌رچه‌ند له‌به‌رجاو و ن بوو، به‌لام له دل ده‌رنه‌چیت و کوردستان پاش وه‌فاتی ئه‌و هه‌ر هێنده نه‌مه‌کناسی له ده‌ست دیت.

پنٔتہ کیہ کاری  
نامادہ کار



هوتالای حاشیهی زوالت له سهر سه فحهی روخت سه عبه

به و هم چا بوو به مندالی له دهرسی عیشق راهاتم

هرچنده هر له مندالیوه له ناو ده سنووس و که شکول و کتیبی لاپره زهردی هر سی زمانی کوردی و فارسی و عمره پیدا په رورده یوم و بهر اورد کردنی نه دهب و ویره ی نهو سی زمانه پیکه وه همه میشه یه کتیک له حزه کاتم بووه و هر نهوش بووه هژی نهو ی تا نه ندازه یه ک متمانه به خوم بکه م و پشنیاری جهابی «هه بدولموئین مردوخ» له ریگی برای به ریژ کاک «یه حیا په رقهوی» به ریژه بهری بلاوگی «په رقهویان» وه په سهند بکه م و خوم بجه م نه ناو دهریای بی بهی فهره نکه دهوله مهنده کی «زانای هره بلیه مت<sup>۱</sup> جهابی نایه توللا شیخ موحهمه د مردوخ کوردستانی» وه؛ به لام کاتیک تیگمیشتم چ چیا به کی سهر کهش و پر له هه لئیر و چ دهریا به کی بی یین و پر له گیزاوم گرتو وه به هر که تازه له بنار و که نار دوور که وتبوو موه و مه ترسی گهرانه وهش له دریژه پیدان که متر نه بوو...

---

<sup>۱</sup> - «زانای هره بلیه مت» و سفیکه که ماموستا هه ژاری ره همتی له پشه کی نهره نگی «هه بنانه بۆرینه» یا بۆ جهابی نایه ترلای به کار هتتاوه.



هەر بۆیە بەوپەڕی دڵەراوکیۆه پشتم بەو سەرچاوانەى لە بەر دەستمدا بوون بەست و بەو هیواىەى روژ لە دواى روژ پتر لە کارەكەمدا ئەزموون پەیدا كەم؛ بەوپەڕى هیواشی و پەریژەوه بەرەوپیش چووم و ئیستنا كە ئەم پیشەكیە دەنوسم دوو سالى رەبەقە زۆربەى كاتى خۆم بە ئەم کارە تەرخان کردوو و تازه خەریكم بەرگى یەكەمى ئەم فەرەنگەى لە ماوەى هەژدە مانگدا نووسراوه<sup>۱</sup> نامادە دەكەم.

لەوانەىە خۆینەرى بەرپز گلهیم لى پکات و رەخنەم لى یگریت و بلتیت: چى ناچارى کردبویت بە تەنیا رووبەرۆوى کارێك ببیتەوه كە پتۆستە كۆمەلێك پسپۆز پێكهوه پتۆهى خەریك بن؟ منیش بەوپەرى دلتیاییهوه لەسەر ئەو باوەڕەم كە لىكۆلێنەوه و لەسەرنووسینی وەها شاكارێك هەرگیز بە هەولێ تاکەكەسى بەو شیۆهەى كە شیاوه ناگاتە ئەنجام، بەلام بەوپەرى داخ و كەسەرەوه لەم بارە نااساییهدا كە هیچ لایەن و ناوەندێك نامادە نیە كەمترین پێداویستى ماددى و دراویى وەها پرۆژەیهك لە وەها ناستیتكدا دابین بكات؛ دەست لەسەر دەست دانان و چارەپوانى كردنى وەها هەل و دەرفەتێك خەیاڵێكى خاوە و ئاواتێكى نەگونجاوه و ئەوهى هەمووى بە دەست نایەت ناییت دەست لە هەمووى هەلبگیردریت.

شتێكى تر كە مەرووف هان دەدات هەتا لەم رێگایەدا هەنگاویكى هەرچەندە بچوك هەلبگیریت ئەوهیه كە بە چاوى خۆمان دەبینین بەرهەمێكى وەها بەپز تەنیا لەبەر دەسنووس بوون و نەگونجاو بوونى چاپەكەى، كەمترین ئاوپى لى دراوتەوه و كەمترین كەلكى لى وەرگیراوه و هیشتا دەیان و سەدان وشەى تێداىە كە لەو فەرەنگانەدا كە پاش بلاووبوونەوهى فەرەنگى مەردۆخ نووسراون بەرچاوە ناكەون، هەر وەها نووسەرى بەرپز لە پیشەكێ فەرەنگەكەیدا كورتەیهكى بەنرخى دەربارەى رێزمانى كوردی نووسیه كە تا ئەو جێگایەى ناگادارم لە هیچ كتیبێكى رێزماندا نەمدیوه نووسەریك ناماژى پى پکات و وەكوو سەرچاوهیهك پشتمى پى بێستیت.

لە كۆتاییدا جێگەى خۆیهتى بوتریت: ئەگەر ئەم هەولە كەموكرتە رێگە بۆ هەولێكى بە كۆمەل لە داها توودا بۆ ساغ كێردنەوه و لەسەرنووسینی ئەم فەرەنگە خۆش نەكات؛ لانی كەم ناییتە بەر بەست لە رێگەى وەها پرۆژەیهكدا.

هيوادارم كاردانەوهى خۆینەران بە گشتى و زانایان و پسپۆزان بە تايبەتى لە بەرامبەر هەر جۆرە هەلەیهكى ئەم پیاچوونەوه و لەسەرنووسینە و راگەیانندن بە بلاوگەى «پۆتەوبەیان» هەر وەزێك بۆ بژار كردنى هەلەكانم - كە دەزانم كەم نین - بەدى بھیتیت.

۱- نایوتللا لە كۆتایی بەرگی دووهمی فەرەنگەكەیدا نووسیبووەتى: «مەرووف لە بارودۆخێكدا كە نامرازی پتۆست لە بەر دەستدا نیە و لە ماوەى هەژدە مانگدا ناتوانیت ئەوه زیاتر سەرقالى كۆكردنەوهى وشەگەلى كوردی و هاوواتا فارسى و عەرەبىەكانى بیت...»

- ❖ هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پێ‌کرا نووسه‌ری به‌پێ‌ژ ئەم فەرهنگه‌ی له‌ ماوه‌ی هه‌ژده‌ مانگدا نووسیوه‌، که‌ به‌پراستی یه‌کیکه‌ له‌ کاره‌ سه‌رسوو‌په‌ینه‌ر و له‌ ناسابه‌ده‌ره‌کانی نایه‌تو‌للای کارامه‌ و بلیمه‌ت.
- ❖ هه‌ر له‌ ژیا‌نی نووسه‌ردا و له‌ سا‌لی ١٣٣٢ی کۆچی هه‌تاوی (١٩٥٣ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن نووسه‌ره‌وه‌ و به‌ خه‌تی خۆی رۆژانه‌ ناماده‌ی چاپ کراوه‌ و چاپخانه‌ی نه‌رته‌ش ئۆفسی‌تی کردووه‌ و بلا‌وی کردووه‌ته‌وه‌.
- ❖ له‌ به‌ها‌ری سا‌لی ١٣٦٢ی کۆچی هه‌تاوی (١٩٨٣ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن «چاپخانه‌ی حمیده‌ری»وه‌ ئۆفسی‌ت کراوه‌ته‌وه‌ و له‌ لایه‌ن «بلا‌وگه‌ی غه‌ریق»وه‌ له‌ سه‌نه‌ بلا‌و کراوه‌ته‌وه‌.
- ❖ ئەم فەرهنگه‌ سه‌ی زما‌نی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی له‌ خۆ گرتووه‌ و شه‌ کوردیه‌کان - که‌ به‌ زۆری شیوه‌ ناخاوتنی ناوچه‌ی نه‌رده‌لانی - کرا‌ون به‌ وشه‌ی سه‌ره‌کی و له‌ ژێریندا ها‌وواتا‌گه‌لی فارسی و عه‌ره‌بیان بۆ نووسرا‌وه‌ و له‌و رێگه‌یه‌وه‌ نووسه‌ر مانای وشه‌ کوردیه‌کانی لێ‌کدا‌وه‌ته‌وه‌ و هه‌مو‌و لایه‌نه‌ ماناییه‌کانی نه‌و وشانه‌ی شی کردووه‌ته‌وه‌. جگه‌ له‌ مانای فارسی و عه‌ره‌بی، زۆر جار نووسه‌ر ها‌وواتای کوردی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانیشی تۆمار کردووه‌.
- ❖ هه‌رچه‌نده‌ نووسه‌ر له‌ پێشه‌کی فارسی فەرهنگه‌که‌دا ناما‌نجی خۆی له‌ نووسینی ئەم فەرهنگه‌ به‌ «وه‌رگرتنه‌وه‌ی وشه‌ تالان‌کرا‌وه‌ کوردی و فارسیه‌کان له‌ زما‌نی عه‌ره‌بی» له‌ قه‌ڵه‌م دا‌وه‌، به‌لام‌ وا ده‌رده‌که‌و‌یت نه‌وه‌ یه‌کیکه‌ له‌ ناما‌نجیه‌کانی نووسینی ئەم فەرهنگه‌ بی‌ت و سه‌ره‌کی‌ترین ناما‌نجی نووسه‌ر خزمه‌ت‌کردنی زما‌نی کوردی و ده‌وله‌مه‌ند‌کردنی و پاراستنی نه‌و زما‌نه‌ به‌ گشتی و شیوه‌ ناخاوتنی نه‌رده‌لانی بو‌وه‌ له‌ رۆژگا‌ری‌که‌دا که‌ حکومه‌تی سه‌رده‌م به‌ ته‌وا‌وی خۆی بۆ سه‌رپه‌نه‌وه‌ی زما‌ن و فەرهنگ و وێژه‌ و که‌لتوو‌ری گه‌لانی دانیه‌شتو‌وی ئەم وڵاته‌ ته‌یار کردبو‌و و له‌ کۆتایی‌شدا هه‌ر نه‌و که‌مه‌تر خه‌می و پشت‌گۆی‌خستنه‌ هه‌ره‌سی پێ‌هێ‌نا و تاج و ته‌خت و به‌ختی سه‌رنگو‌ون کرد.
- هه‌ر بۆیه‌ نووسه‌ر له‌ رێگه‌ی زه‌ق‌کردنی نه‌و ناما‌نجیه‌وه‌ رێگه‌ی بۆ بلا‌و‌کردنه‌وه‌ی فەرهنگه‌که‌ی خۆش کردووه‌ و به‌ هۆی ریز‌کردنی مانا و ها‌وواتای فارسی و عه‌ره‌بی‌ه‌وه‌، جگه‌ له‌وه‌ی پیت‌ئۆ‌لی و بلیمه‌ت بو‌ونی خۆی له‌و دوو زما‌نه‌شدا نیشان دا‌وه‌. وشه‌ کوردیه‌کانیشی به‌ ته‌وا‌وی هه‌لا‌جی کردووه‌ و لایه‌نه‌ له‌یه‌که‌چوو و جیا‌وا‌زه‌کانی نه‌و وشانه‌ی له‌ بوا‌ری مانا‌وه‌ شی کردووه‌ته‌وه‌. هه‌تا خۆینه‌ر به‌ وردی له‌ مانا فارسی و عه‌ره‌بی‌ه‌کان و رو‌ون‌کردنه‌وه‌کانی نووسه‌ر رانه‌می‌نی‌ت؛ نازانی‌ت چه‌نده‌ له‌و کاره‌دا سه‌رکه‌وتو‌و بو‌وه‌.

❖ نه گهر وشهیهکی کوردی چمند مانای جیاوازی فارسی و عهرهیی له خۆ گرتیبت؛ چهند جار وشه کوردیهکی نووسیوهتوه و له ژێریدا مانا فارسی و عهرهیهکانی به جیا جیا ریزکردوه، ههندی جارێش ههڕیهک جار وشه سههرهکیه کوردیهکی نووسیوه و له ژێریدا مانا جیاوازه فارسی و عهرهیهکانی له پال یه کتردا ریزکردوه.

❖ نووسهر بۆ شهوی وشه هاوواتا و جیاوازهکان - که له پال یه کتردا نووسراون - دیاری بکات، له نیتوان وشه هاوواتاکاندا نیشانهی «:»هی داناوه که لهم چاپه‌دا نهم نیشانهیه کراوه به «،» و له نیتوان وشه جیاوازهکاندا نیشانهی «+»هی داناوه، که لهم چاپه‌دا نهم نیشانهیه کراوه به «.».

❖ ههڕ وشهیهکی روون کردنهوهیهکی پیتیست بوویت به زمانی فارسی روون کردنهوهکی نووسیوه و نه گهر غهونهیهی پیتیست بوویت به ههڕ دوو زمانی کوردی و فارسی و ههندی جار به عهره‌یه‌ش غهونهی بۆ هیناوهتوه.

❖ ههندی جار نووسهر بۆ نووسینی مانای وشه کوردیهکان له زمانی عهره‌یه‌دا سوودی له تاییه‌مه‌ندی وشه‌داتاشینی نهم زمانه - که له ریزمانی عهره‌یه‌دا روون کراوه‌توه - وه‌رگرتوه، به تاییه‌ت له کاتی مانا کردنهوی زاراوه‌گه‌لی کوردیدا به عهره‌یی په‌نای بردوه‌ته به‌ر نهم تاییه‌مه‌ندیی زمانی عهره‌یی.

❖ هه‌رچه‌نده وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فه‌ره‌نگه‌که به زۆری ه‌ی ناوچه‌ی نه‌رده‌لانه، به‌لام نووسهر له لێکدانه‌وه‌ی وشه‌کاندا سوودی له دیالیکت و شێوه‌ ناخاوتنی ناوچه‌کانی تری کوردستان وه‌رگرتوه و ناما‌ژه‌ی پێ‌کردوون، به تاییه‌ت دوو دیالیکتی گۆرانی و کرمانجی ژوو‌روو.

❖ هه‌ندی جار نووسهر ناما‌ژه‌ی به زمانگه‌لی دیکه‌ی وه‌ک تورکی و زمانه نه‌وروپایه‌یه‌کانیش کردوه، به تاییه‌ت کاتیک وشه‌یه‌کی نه‌و زمانانه له کوردیدا به‌کار هینراییت یا وشه‌یه‌کی کوردی له‌و زمانانه‌وه وه‌رگیراییت. شایانی باسه نه‌گهر وشه‌یه‌کی سه‌ره‌کی فه‌ره‌نگه‌که له زمانه نه‌وروپایه‌یه‌کانه‌وه هاتیبت نه‌و زمانی کوردیه‌وه، نه‌و وشه‌یه‌ی له نیتوان دوو سه‌ره‌یه‌دا (> - <) نووسیوه.

❖ تیکه‌لا‌بوونی زیاتری شاری سنه و ده‌روبه‌ری له‌گه‌ل زمان و فه‌ره‌نگی فارسیدا له چاو ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان، که به‌شیک بۆ گرنه‌به‌وونی شاری سنه و نزیک‌به‌وونی به‌مه‌اله‌ی نه‌رده‌لانه‌کان له حکومه‌تی نه‌و سه‌رده‌مه‌ی ئێ‌رانه‌وه - که هه‌ندی جار تا ناستی ژن و ژن‌خوازی چوه‌ته پێش - ده‌گه‌رپه‌ته‌وه، هه‌روه‌ها نا‌واله‌بوونی نه‌و ناوچه‌یه‌ به‌ رووی شارستانیتی سه‌رده‌مه‌دا، زیاتر له ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان، وای کردوه که زمانی نهم ناوچه‌یه‌ هه‌میشه له ئالو‌گۆ‌ر و پێشکه‌وتندا بیت و خه‌لکی ناوچه‌ هاوواتای کوردی بۆ نه‌و نامراز و که‌مه‌سته و ماشینه‌ نو‌تیانه‌ی که

هاتووه ته شاره که یانموه دابنښ و هندی جارش سمر و گوڼلاکی وشه ناگوردیه کان بشکینن و بیان کنه هاوچه شنی وشه کوردیه کان.

جگه له مەش همروه کوو خوښنمران ناگادارن شاری سنه و دهوړویه و به تاییهت مزگوتی «دارلوشحسان» هر له دیرزه مانموه بنکه یه کی گرنکی زانسته ناینیه کان و ماموستانای شایینی بووه و له م ریگه وه زار او ده گه لی فیه و نوسول و فله سهفه و که لام و نه ستیرنه ناسی و... له ناو خه لکیدا بلاو بووه تهموه.

هممو نه مانه له فهره ننگه که ی نایه توللادا رهنکی داوه تهموه و له م فهره ننگه هاوواتای زوړیه ی شو وشه و زار او ده گه له ده بنین و پی ده چیت ژماره یه کی که می شو وشه هاوواتایانه نووسر خوی دایتاشین.

❖ همروه کوو نووسر له پیښه کیه که ی خویدا ناماژهی پی کردووه، هممو وشه گه لی بهی کوردی هم فهره ننگه، کوردی په تی نین، به لکوو هممو شو وشه فارسی و عهره بیانه شی له خوگر توه که له زمانی کوردیدا به کار ده هینریت. بژ جیا کر نه وه ی هم وشه گه له، نووسر شو وشه سهره کیانه ی که له عهره بیه وه و هر گراون خستوه ناو دوو که اونه وه هتا له گه ل وشه کوردیه کانددا تیکه ل نه بیت - که له م چاپه دا هم وشه گه له خه تیان به ژیردا کی شراوه -، همروها نه گهر له ناو مانا کوردی و فارسیه کانددا وشه یه کی عهره بی به دی کردیت، خه تی به سهردا کی شراوه.

جگه له مەش کاریکی زوړ گرنګ که نووسر نه نجامی داوه نه وه یه که خه تی به سهر هممو وشه غهواره و ناعهره بیه کانی ناو وشه عهره بیه کانددا کی شراوه که به زوړی له زمانی فارسی و هندی جار له زمانی کوردیه وه په ریونه تهموه ناو زمانی عهره بی. که هممو هم جوړه وشانه له م چاپه دا خه تیان به ژیردا کی شراوه.

ته نانه ت له سهره تای فهره ننگه که دا ویستویه تی شو وشه فارسیانه ش که له کوردیدا به کار ده هینریت دیاری بکات و تا چند لاپه ریبه کیش هم کاره ی کردووه و پاشان لپی په شیمان بووه تهموه.

❖ همروه کوو له سهره تای هم پیښه کیه دا ناماژهی پی کرا، نووسر پوخته یه کی سهره ت به ریژمانی کوردی و چوڼیه تی گزپانی پیته کان، به تاییهت کاتیک وشه کان له زمانیکه وه بژ زمانیکی دیکه ده په ریونه، نووسیوه، که زوړ گرنګه و جیګای لیکوژلینه وه یه. جگه له وهش له سهره تای به رگی دووه می فهره ننگه که دا به شیک ی بژ په ندی پتشیان و درکه و نیدیو مگه لی کوردی تهرخان کردووه، که له م چاپه دا گوڼر او ده تهموه بژ سهره تای فهره ننگه که پیش ده ستپیکردنی پیتی نه لف.

❖ هندی جار نووسر هر به مانا کر نه وه ی وشه و زار او ده نه وه ستاوه و رسته و نیمچه رسته و په ندی پتشیان و نیدیو میشی به فارسی و عهره بی مانا کردووه تهموه.

❖ نووسەر له کۆتایی فەرهنه‌نگه‌که‌دا نووسیویه‌تی: «ئه‌گهر پێڕستیێک بۆ وشه‌ فارسیه‌کان و پێڕستیێکی تر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بیه‌کانی ئهم فەرهنه‌نگه‌ دابنرێت، فارس و عه‌ره‌بیش سوود لهم فەرهنه‌نگه‌ وهرده‌گرن». که به‌ داخه‌وه نه‌مان‌توانیوه‌ لهم چاهه‌دا ئهم ئاره‌زووه‌ی نووسەر به‌یتینه‌ دی، چونکه‌ جگه‌ له‌وه‌ی کارێکی زۆر دژواره‌؛ قه‌باره‌ی فەرهنه‌نگه‌که‌ زیاد له‌ ئهن‌دازه‌ گه‌وره‌ ده‌کات. هیوادارم ئهم ئاره‌زووه‌ی نووسەر لانی کهم له‌ رێگه‌ی گۆڕینی ئهم فەرهنه‌نگه‌وه‌ به‌ نهرم‌نامێر (Software) و دانانی تاییه‌مه‌ندی گه‌ران (Search) به‌ هەر سێ زمانه‌که‌ تیایدا به‌دی بیت.

❖ هەر له‌به‌ر ئاسانکاری بۆ هاتنه‌ دی ئهو ئاواته‌ی له‌ خاڵی پێشودا ئاماژه‌ی پێ‌کرا؛ نووسەر هه‌ندی رسته‌ و لێکدانه‌وه‌ و نیمچه‌رسته‌ی خستوه‌ته‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌وه‌ که له‌ زمانی کوردیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی بۆ داننه‌نراوه‌ به‌لام له‌ زمانی فارسی یا عه‌ره‌بیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی هه‌یه‌. بۆ نمونه‌ له‌ عه‌ره‌بیدا بۆ «دابه‌زینی پله‌» و شه‌ی «دَرَکَة» دانراوه‌، هەر بۆیه‌ نووسەر له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کاندا «پله‌کان هموز»ی دانراوه‌ هه‌تا له‌ مانا عه‌ره‌بیه‌که‌یدا ئاماژه‌ به‌و وشه‌یه‌ بکات. هه‌روه‌ها «پێسه‌ به‌رخ» و «پێسه‌ ریوی» و «پێس هه‌نگوور» له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌دا هاتون، چونکه‌ له‌ فارسی و عه‌ره‌بیدا زاراوه‌یان بۆ دانراوه‌...

هه‌روه‌کوو ئاماژه‌ی پێ‌کرا گرنگیی ئهو کاره‌ی نووسەر رۆژێک ده‌رده‌که‌وێت که پێڕستیێکی فارسی و عه‌ره‌بی بخرێته‌ پاڵ فەرهنه‌نگه‌که‌ یا فەرهنه‌نگه‌که‌ بکریته‌ به‌ نهرم‌نامێر، که له‌ وه‌ها کاتی‌که‌دا له‌گه‌ڵ دۆزینه‌وه‌ی زاراوه‌ فارسی یا عه‌ره‌بیه‌که‌دا روون‌کردنه‌وه‌ کوردیه‌که‌ به‌ هانا‌مانه‌وه‌ دێت.

❖ نووسەر له‌ هه‌لبژاردنی وشه‌ و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بیدا زۆر ورده‌کاری به‌کارهێناوه‌ و هه‌ولێ داوه‌ به‌ پێی توانا له‌بارترین و گونجاوترین وشه‌ له‌ به‌رامبه‌ر وشه‌ کوردیه‌کانه‌وه‌ دانێت، واته‌ نووسەر لێکدانه‌وه‌ کوردیه‌کانی وشه‌ به‌ وشه‌ نه‌کردوه‌ به‌ فارسی و عه‌ره‌بی، که نیشانه‌ی زانایی و ئاگاداری نووسه‌ره‌ له‌ دوو زمانی فارسی و عه‌ره‌بیدا سه‌ره‌پای زمانی زکماکی خۆی.

❖ تاییه‌مه‌ندیه‌کی دیکه‌ی ئهم فەرهنه‌نگه‌ له‌وه‌دایه‌ که نووسەر چاوه‌گه‌ لێکدراو (دووبه‌شی)ه‌کانی وه‌کوو فەرهنه‌نگه‌کانی دیکه‌ ته‌نیا به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا نه‌کردوه‌ته‌وه‌، به‌لکوو به‌شی یه‌که‌میشی به‌ جیا مانا کردوه‌ته‌وه‌، بۆ نمونه‌ له‌ چاوه‌گه‌ «فَره‌دان»دا وشه‌ی «فَره‌»ی له‌ پێشدا مانا کردوه‌ته‌وه‌ پاشان «فَره‌دان»ی به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا کردوه‌ته‌وه‌.

❖ نووسەر له‌ نووسین و ریزه‌بندی وشه‌ کوردیه‌کاندا که‌لکی له‌ رێنوسی ئهم‌پۆی کوردی وهرنه‌گرتوه‌، به‌لکوو پێته‌ کوردیه‌کانی له‌گه‌ڵ بزاوی عه‌ره‌بی (ـَ)دا پێکه‌وه‌ به‌کار هێناوه‌ و له‌ لایه‌که‌وه‌ سوودی له‌ پێتگه‌لی «ف، ل، گ، ژ، پ»ی کوردی وهرگرتوه‌ و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه‌

پیتگه‌لی «ذ، ص، ض، ط، ظ ث» ی عمره‌بیشی به‌کار هیناوه. هه‌روه‌ها سوودی له «ۆ - ئ» ی کوردیش وهرگرتووه، هه‌رچه‌نده زۆرجار نیشانه‌ی «٢» ی بۆ دانه‌ناون که دانه‌نانی ئەم نیشانه‌یه هه‌ندی جار بۆ تاییه‌هه‌ندی شیوه‌ ناخاوتنی نه‌رده‌لانی ده‌گه‌ریتسه‌وه که چۆنیه‌تی ده‌ربهرینی «ۆ - ئ» له‌م هه‌رته‌دا جیاوازه له‌ ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان. هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسهر له‌ ریزیه‌ندی وشه سه‌ره‌کیه کوردیه‌کاندا پیتی «ل» ی پێش پیتی «ن» داناهه و ده‌کسوو دوو پیتی سه‌ره‌خۆ مامه‌له‌ی له‌گه‌لدا کردوون و تێکه‌لی نه‌کردوون که ئەم ورده‌کاریه‌ی نووسهر له‌م چاپه‌شدا پارێزراوه.

❖ نووسهر له‌باتی پیتی «ئ» لاتینی و «ی» ی کورت، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه و له‌باتی بزوینی «ه» ی کوردی له‌ ناوه‌راستی وشه‌دا، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه. هه‌روه‌ها هه‌ندی جار «ئ» ی کورتی به‌کارهیناوه، بۆ به‌راورد کردنی رێنوووسی نووسهر له‌گه‌ل رێنوووسی شه‌مپۆی کوردیدا، سه‌هری دوو لاپه‌ره‌ی غومنه‌ی ئۆفسیت‌کراوی فهره‌نگه‌که به‌که، هه‌روه‌ها سه‌رنجی ئەم خشته‌یه‌ی خواره‌وه بده!

رێنوووسی فهره‌نگه‌که	رێنوووسی شه‌مپۆی کوردی	رێنوووسی ئەم چاپه‌ی فهره‌نگه‌که
پەرچان	پەرچان	پەرچان
پنگه‌موس	په‌نگه‌موس	په‌نگه‌موس
تُرش	تورش	تورش
تِرک پا	تره‌ک پا	تره‌ک پا
چاوبوق	چاوبوق	چاوبوق
خَط بۇتلان	خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان
ئۇبات	سه‌بیات	سه‌بیات
جاذبه‌ زوین	جازه‌ی زه‌وین	جازه‌ی زه‌وین
بی‌آده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی
رَوُز	ره‌وز	ره‌وز
ذَرَه	زه‌ره	زه‌ره
رَشانی	ره‌شایی	ره‌شایی
زینگ	زینگ	زینگ
طَرَفَةُ الْعَيْن	تورفه‌توله‌ین	تورفه‌توله‌ین
ظَفَر	زه‌فهر	زه‌فهر
صاف	ساف	ساف

رَئِنُوسِی فەرھەنگە کە	رَئِنُوسِی ئەمرۆی کوردی	رَئِنُوسِی ئەم چاھەیی فەرھەنگە کە
ضِدّ	زیدد	زیدد
وَلِیّ	وەلیی	وەلیی
یادآور	یاداوەری	یاداوەری
کَن	کەنن	کەنن
مَظَنّ	مەزەننە	مەزەننە
تُر	تور	تور
تورک	تووړک	تووړک
توراغان	تۆراغان	تۆراغان
تَوْر	تۆپ	تۆپ
سە	سێ	سێ
ف	ف	ف

هەروەکو خۆینەری بەرێژ دەبینێت زۆرجار رَئِنُوسە کە ی نووسەر بۆ دەر خستنی چۆنیەتی دەر برینی وشە کوردیەکان وردەکاری زۆرتی تێدا یە، بۆ غۆونە نیمچە بزویتی «i» کە نایەتوێک بە «-» ناماژە ی پێ کردووە، بۆ رَئِنُوسی فەرھەنگ زۆر پێریستە کە لە رَئِنُوسی ئەمرۆی کوردیدا نیە. هەربۆیە وشە «کەنن» لە رَئِنُوسی ئەمرۆی کوردیدا دەکرێت بە «Kenin» بھۆتێرتەو، کە چاوە کە بە مانای «کەندن»، یا بە «Kenn» بھۆتێرتەو کە بە مانای «ناوێ».

ئەم وردە کاریە لەم فەرھەنگەدا زۆر گرنگە، چونکە هەروەکو دەزانن لە شیوە ناخاوتنی ئەردە لانیادا زۆرجار پیتی «د» لە چاوە کە بەدی ناکرێت، کاتیەک رەگی وشە کە بە پیتی «ن» کۆتایی ھاتبێت، وە ک چاوە گەلی: «سەن»، «خۆزان» و...

هەروەھا نووسەر بە دانانی نوختە لە ژێر پیتی «د» لە وشە گەلی «قادر» و «پالوودە» و «ئەدا» و...دا ناماژە ی بە دەر نە کەوتنی ئەم پیتە لەو وشە گەلەدا کردووە.

هەروەکو خۆینەری بەرێژ لە خشتە کەدا دەبینێت و پاشتریش ناماژە ی پێ دەکەین، بە یارمەتی ھاوکارانی بەرێزی بیتچن ھەولمان داوە لەم چاوەدا بە پیتی توانا وردە کاریەکانی نووسەر لە رَئِنُوسی فەرھەنگە کەدا پاریزین.

❖ نووسەر لە پێشەکی فەرھەنگە کەدا گەلی لە بەکار ھێنانی ئەلفویتی عەرەبی بۆ نووسینی کوردی و فارسی کردووە و بیتوانا بونی ئەو ئەلفویتی بۆ دەر خستنی وردە کاریەکانی ناخاوتنی زمانی فارسی و عەرەبی روون کردووە تەو و تەنانەت پێشنیاری ئەلفویتیەکی دیکە ی

خستووته بهر باس که جینگای سهرنجدان و لیکۆلینهوی پسیپۆرانی ریتنوسی کوردیه.

شایانی باسه که من خۆم له گهڵ نهوهدا نیم که له ریتنوسدا ههموو ورده کاریه کانی ناخاوتن دهقهدهق ناشکرا بکریت و ناسانکاری و ریکۆپیککی و خیرانووسین بهسهر دانانی نیشانه گهلی زۆرۆبۆر بۆ گواستنهوی دهقهدهقی پیت و بزۆینه کان له ناخاوتنهوه بۆ نووسین ههڵدهبژێرم، تهنیا نهوهنده ههیه که له نووسینی فهرهنگدا نیازمان به فۆنتهتیککی ریکۆپیک ههیه وهکوو له زمانی ئینگلیزیدا دهیبینن.

❖ خالیککی تر که لهم فهرهنگه کدا جینگای سهرنج بههیه که نووسهر وشه و رسته گهلی فهرهنگه کدی ههر بهو جۆری که خهڵکی بازار و کوچه و کۆلان له ناخاوتنی رۆژانه یاندا به کاری دههینن گواستووتهوه بۆ ناو فهرهنگه کدی و ههرگیز له ههولێ نهوهدا نهبووه به لهفزی قهڵم وشه کان بنووسیت و ناخاوتنی زانایانه و خوینهوارانهی سهردهمی خۆیی بهسهر ناخاوتنی خهڵکی ره مه کیدا ههڵنه بژاردوه.

❖ نووسهر جگه له وشه کوردیه کان بهوپهڕی ورده کاریهوه سهر و بۆر و ژێر و زهنه و گیره بۆ وشه فارسی و عهرهیه کانی ناو فهرهنگه کدی داناوه.

❖ نووسهری بهرپێر له ههر جیه کدا به پیتوستی زانیوه وینه و شکلی پیتوستی بۆ روون کردنهوی زیاتری مانای وشه کانی فهرهنگه کدی کیشاوه که کارامهیی و دهرنگینی نووسهر له وینه کیشانیشدا دهخاته روو و وهکوو شاعیری عهرهب دهلێت: «به لای خوداوه هیچی تیناچیت که ههموو مرۆفه کان له مرۆفیکدا کۆیکاتهوه!».

❖ ههرچهنده شیوه ناخاوتنی شیرینی ناوچهی نهرده لانی بهسهر فهرهنگه کدهدا زاله، به لایم وهسف کردنی نهم فهرهنگه به فهرهنگیککی له سه داسه د ناوچهیی؛ بریاریککی دوور له نینساف و دادوهریه، چونکه جگه لهوی نهم فهرهنگه دهیان و سه دان وشه هه ورامی و ته نانهت کرمانجی ژوو روویشی له خۆگرتوه؛ ههروهکوو مامۆستا جهمال نه بهز له کتیبی «به رهو زمانی یه کگرتوی کوردی» دا ناماژهی پێ دهکات ناوی زۆریه نامراز و نامیره سهره تاییه کانی کشتوکال و... له نیوان زۆریه دیالیکته کوردیه کاندایاوه، ههروهها خوینهری بهرپێر پاش سهرنج دانی نهم خسته یهی خواره و بهرورد کردنی هه ندێ لهو روون کردنه وانهی که له پال وشه کوردیه کانی فهرهنگه کدهدا نووسیومه؛ دهتوانیت به ئاسانی مانای بهشیکی زۆری وشه سهره کیه کانی ناو نهم فهرهنگه بلۆزیتوه، ههرچهنده خۆی دانیشتوی نهم ناوچه یهی کوردستان نهیت:



شیوه لاجاوتنی گهرده لانی	شیوه لاجاوتنی سلیمانی و دمووریه ری
مردک	مردوو
شیویاک	شیواو
پیکه بیگ	پیکه بیگو، پیکه یشتوو
مانک	مانوو، ماندوو
بیانک	بیانوو
تله وکردن	تل کردنه وه
شله وکردن	شل کردنه وه
کوتیاک	کوتیاو، کوتراو
هاریان	هاریان
که لتن	که و تن
کیفسان	کوینستان
ناوی	نابی، نابیت
کولانن	کولاندن
خه لائن	خه واندن
پرتووکیاک	پرتووکاو
دانین	دانان
کوا	که و ا
کوانک	کوانوو
که و مرگ	که و مر
مه زک	می شک

❖ نوسەر له فهرهنگه کهیدا مانا کوردی و فارسی و عهره بیهکانی پاش پیتگهلی «ف»

و «ف» و «ع» بهم شیوه یه ی خواره وه ریز کردووه:

ک —

ف —

ع —

به لām هندی جار نیشانه ی پاش پیتی «ک» ی بهم شیوه یه داناو:

ک +

هه رچه نده هۆی نهم کارهم به ته وای بۆ ساغ نه کرایه وه، به لām وا ده زانم نامازه بیته به مانایه کی جیاوازی دیکه ی وشه سه ره کیه که ی سه ره وه که له کوردیدا هاوواتای بۆ نه دۆزیوه ته وه، چونکه نوسەر له پیشه کی فهرهنگه که دا نووسیویه تی: نهم نیشانه یه «+» بۆ جیاوازی بوونی مانا دانراوه.

بۆ دەرڤه‌خستنی نهم جی‌اوازیه له‌م چاپه‌دا پاش پی‌تی «ك» كه‌ نیشانه‌ی زمانی کوردیه، سی‌ خال  
دانراوه پاشان وشه کوردیه‌كه‌ نووسراوه، به‌م شیوه‌یه: ك:...

### چ سوودێك له‌م فهره‌نگه‌ وه‌رده‌گرین؟

جگه له‌ دۆزینه‌وه‌ی مانای وشه‌كان كه‌ کاری سه‌ره‌کی هه‌ر فهره‌نگی‌كه‌، فهره‌نگی مه‌ردۆخ له‌  
زۆر رووی دیکه‌وه بۆ خوێنه‌ران و لیکۆلمه‌ران به‌سووده، كه‌ چه‌ند لایه‌کی ده‌خه‌ینه روو:

■ له‌ رووی نهم فهره‌نگه‌وه ده‌توانین شیوه‌ ئاخاوتنی دانیش‌توانی نهم ناوچه‌یه له‌  
کوردستان بناسین و له‌گه‌ڵ شیوه‌ ئاخاوتنی نه‌م‌پۆی هه‌مان ناوچه‌دا به‌راوردی بکه‌ین و راده‌ی نه‌و  
ئالۆگۆزی که‌ به‌ سه‌ریدا هاتوه‌ دیاری بکه‌ین. هه‌روه‌ها ده‌توانین له‌گه‌ڵ شیوه‌ ئاخاوتنی ناوچه‌کانی  
تری کوردستاندا به‌راوردی بکه‌ین.

■ به‌ هۆی زۆربوونی وشه‌ هاوواتاكان له‌م فهره‌نگه‌دا، وشه‌ و زاراوه‌ هاوبه‌شه‌کانی  
ناو سی‌ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی و شوێن‌دانانی نهم زمانگه‌له‌ له‌سه‌ر یه‌کتر باشت‌ر روون  
ده‌بی‌تته‌وه‌.

■ گه‌نجینه‌یه‌کی به‌نرخه‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی وشه‌ هاوواتاكان له‌ زمانی فارسی و  
عه‌ره‌بی‌دا، چونکه‌ ته‌نانه‌ت له‌ نه‌م‌پۆشدا فهره‌نگی‌کی فارسی یا عه‌ره‌بی كه‌ وشه‌ هاوواتاكانی له‌  
پاڵ یه‌كدا ریز کردی‌ت ئیجگار كه‌مه‌. بۆیه نهم فهره‌نگه‌ له‌م رووه‌وه بۆ خوێندکارانی به‌شی فارسی  
و عه‌ره‌بی زۆر به‌سووده.

■ زۆر به‌ وردی چه‌نیه‌تی ده‌ربڕینی شیوازی ئاخاوتنی وشه‌کانی دیاری کردوه‌،  
هه‌ربۆیه هه‌ول دراوه به‌ پیتی توانا نهم ورده‌کاریانه‌ بگوێزریتته‌وه بۆ ناو نهم چاپه‌ تازه‌.

■ سه‌رچاوه‌یه‌کی به‌پێژه بۆ دۆزینه‌وه‌ی نه‌و وشه‌ کوردی و فارسیانه‌ی كه‌ په‌ریونه‌ته‌وه بۆ  
ناو زمانی عه‌ره‌بی و به‌ پێچه‌وانه‌شه‌وه، چونکه‌ نووسه‌ر هه‌موو نه‌و وشانه‌ی دیاری کردوه‌.

■ یاهه‌ری‌کی به‌سووده بۆ پ‌س‌پۆزانی ب‌واری زاراوه‌سازی به‌تایبه‌تی له‌م هه‌لومه‌رجه‌  
تایبه‌ته‌دا كه‌ نه‌م‌پۆ میلیله‌ته‌كه‌مانی پێدا تێده‌په‌ریت، كه‌ شۆرشی ئینفۆرماتیک و به‌جیهانی‌بوون، له‌  
لایه‌كه‌وه به‌رده‌وام‌بوون و نه‌توانه‌وه‌ی زمانه‌كه‌مانی - لانی كه‌م به‌ قه‌د ب‌ر‌کردنی زمانی گه‌لانی  
دراوسیمان - گه‌ره‌نتی کردوه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه گرنگی و پ‌ی‌ویست بوونی داتاشینی زاراوه‌ی  
نویی زیاتر له‌ هه‌موو سه‌رده‌می‌کی تر ناشکرا کردوه‌.

■ سه‌رچاوه‌یه‌كه‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی بارودۆخی ژبان و گۆزه‌رانی دانیش‌توانی نهم هه‌ر‌تیه‌ له‌و  
سه‌رده‌مه‌دا به‌ ژن و پیاو و مندال و هونه‌رمه‌ند و قوما‌رباز و...وه‌. چونکه‌ نووسه‌ر زۆر به‌ وردی

ناوی خواردنه‌کان و نامیره‌کانی موسیقا و داوده‌رمان و به‌هاراتی ناو چیشته و نه‌و میوانه‌ی که وشک ده‌کرین یا ده‌کرین به دۆشاو و زاراوه‌کانی قومار و جور یاری و له‌یستۆکی منداڵان و ته‌نانه‌ت زاراوه‌کانی ناو نه‌و یاریانه و گه‌لی ورده‌کاری دیکه‌ی باس‌کردوه که میژوونوسان و کۆمه‌لناسان و نه‌دیبان و... له توژینه‌وه‌کانیاندا ده‌باره‌ی نه‌م هه‌ریمه له کوردستان بی‌تیاز نابن لیتی.

## من و نه‌م فهره‌نگه

هه‌رچه‌نده خه‌تی نووسه‌ر زۆر خۆشه و هه‌رکەس تا راده‌یه‌ک شاره‌زای که‌شکۆل و ده‌سنوسی بیه‌شینیان بیت پاش ماوه‌یه‌ک له‌گه‌لیدا رادیت و ده‌توانیت به‌ ناسانی بیه‌خوینیت‌ه‌وه، به‌لام به‌داخه‌وه فهره‌نگه‌که - به‌ تایبته‌ چاپی دووه‌می - باش تۆفسیت نه‌کراوه و زۆرجار وشه‌کان ده‌رنه‌که‌وتوون یا زۆر که‌مه‌رنگن و ساغ کردنه‌وه‌یان کاریکی ئیجگار دژواره و کاتیکی زۆر ده‌بات.

هه‌ربۆیه پاش نه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که له لایه‌ن هاوکارانی «**بلاوگه‌ی پره‌وه‌یه‌یان**» ده‌ پیتچن کرا و درایه‌ ده‌ستم ناچار بووم سه‌ره‌له‌نوێ پێشه‌کی فهره‌نگه‌که تا سه‌ره‌تای پیتی شه‌لف به‌ ته‌واوی بنووسمه‌وه و له‌وه به‌دواوه به‌شه پیتچن‌کراوه‌کان له‌گه‌ل فهره‌نگه‌ تۆفسیت‌کراوه‌که‌دا که به‌ خه‌تی نووسه‌ر نووسرابوو به‌راورد بکه‌م و پاش ئه‌رك و ره‌نجیکی زۆر و په‌نابردنه‌ به‌ر جیگه‌گه‌لی دیکه‌ی فهره‌نگه‌که که وشه‌ هاوماناکانی تیدا دووپات کرابوووه و به‌ پشت‌به‌ستن به‌ فهره‌نگه‌گه‌لی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی، ده‌ستم به‌ ساخ کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که کرد.

نووسه‌ری به‌ریز زۆر جار له‌ په‌راویزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندیک وشه‌ و روون‌کردنه‌وه‌ی خسته‌وته‌ سه‌ر فهره‌نگه‌که که به‌داخه‌وه له‌ کاتی به‌رگتیگرتن و ریکویتیگرتنی فهره‌نگه‌که‌دا به‌ ده‌م تیغی به‌رگتیگه‌وه‌ روشتوون و به‌ زه‌مه‌تیکی زۆر به‌شی هه‌ره‌زۆری نه‌و وشانه‌م راست کردوه‌ته‌وه.

هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پی‌کرا زۆر جار نووسه‌ر نیشانه‌ی «(٢)» بی بۆ وشه‌ کوردیه‌کان دانه‌ناوه که دۆزینه‌وه‌ی شیوه‌ی دروستی ده‌ربهرین و ریتووسی نه‌و وشانه‌ش کاتیکی زۆری بردوه.

هه‌روه‌ها هه‌موو نه‌و بزوانه‌ی که نووسه‌ر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بی و فارسیه‌کانی داناوه به‌ یارمه‌تی هاوکارانی به‌ریزی پیتچن گوێزراوه‌ته‌وه بۆ نه‌م چاپه‌ نوێیه.

به‌ پێشینیاری جه‌نابی «**عه‌بدولمومین**» به‌یاردار بۆ هه‌رکام له‌ وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فهره‌نگه‌که که وشه‌یه‌کی هاوواتا یا روون‌کردنه‌وه‌یه‌ک به‌ دیالیکتی سۆرانی (شیوه‌ ناخاوتنی سلیمانی و ده‌روبه‌ری) بجه‌مه سه‌ر فهره‌نگه‌که، که پێشینیاریکی زۆر به‌جی و پتووست بوو، چونکه له‌ لایه‌که‌وه نووسه‌ر مانای هه‌ندیک له‌ وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌ی به‌ کوردی نه‌نووسیوه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه

شیئوہ ناخاوتنی ئەمەردەلانی بەسەر فەرھەنگە کەدا زائە، جگە لەمانەش نووسەر زۆریە روون کردنەوێ کانی خۆی سەبارەت بە وشە سەرەکیە کانی فەرھەنگە کە بە زمانی فارسی نووسیوە کە وەرگێڕانی ئەو روون کردنەوانە بۆ سەر زمانی کوردی کاریکی زۆر پێویست بوو، تەنانەت نووسەر بەشیکی لە سەرەتای فەرھەنگە کە بە زمانی فارسی نووسیوە کە ئەو بەشەیشم وەرگێڕاوە تە سەر زمانی کوردی.

دەتوانم بڵێم جارێ ئەگەر خۆینەرێک لانی کەم زمانی فارسی نەزانیاوە نە دەتوانی سوودی تەواو لەم فەرھەنگە وەرگیرێت، بەلام لەم چاپە نوێیەدا خۆینەر تەنیا بە زانیی زمانی کوردی و دیالێکتی سۆرانی دەتوانیت سوود لەم فەرھەنگە وەرگیرێت.

بێگومان خۆینەری بەرێز دەزانیت کە دانانی وشەی هاوواتا یا روون کردنەوێ بۆ ھەموو وشە سەرەکیە کانی ئەم فەرھەنگە چەندە کاریکی پشوو سوارکەر و کاتگیر، زۆر جار بۆ راست کردنەوێ رێنووسی وشەیک و مانا کردنەوێ، چەندین کاتژمێر کاتم تەرخان کردووە و ئەم فەرھەنگ و ئەو فەرھەنگم کردووە.

ھەندێ جار ئەگەر لە دیالێکتی سۆرانیدا وشەی هاوواتام دەست نەکەوتیبت، پەنام بردووە تە بەر دیالێکتە کانی دیکە، یا لانی کەم روون کردنەوێ کەم لەسەر وشە کە نووسیوە و ھەندێ جارێش بە وەرگێڕانی روون کردنەوێ کە نووسەر لە فارسیوە بۆ کوردی واز ھێناوە و ئەگەر وشە سەرەکیە کە زیاتر لە مانایەکی ھەلگرتبێت ناماژەم پێ کردووە، ھەروەھا ئەگەر ھەستم کردبێت وشە کە نامۆیە و روون کردنەوێ پێویستە، وشە هاوواتاکەم روون کردووە تەو، جارێ جارێش ھەندێ وشەم دەست کەوتووە کە لە فەرھەنگە کوردیەکاندا - بە تایبەتی فەرھەنگی ھەنانە بۆرینی مامۆستا ھەژاردا - تۆمار نەکراوە؛ کە ئەو وشانەشم لە فەرھەنگە کەدا گوێخاندووە.

ھەموو وشە و روون کردنەوێ کانی خۆم لە ناو دوو قولایدا - [...] - داناو ھەتا لەگەڵ دەقی فەرھەنگە کەدا تێکەڵ نەبیت و ھەر روون کردنەوێ کە نووسەریشم وەرگێرا بێتە سەر زمانی کوردی لەناو دوو کەوانەدا و لە نێوان دوو قولایدا - [...] - داناو، ھەتا خۆینەر بزانیت کە ئەم جۆرە وشە و روون کردنەوانە، واتاکە ی ھی نووسەر و دارپشتنە کە لە منەوێ.

شایانی باسە کە لە مانا کردنەوێ وشەکاندا ھەولم داوە لە رووی مانا فارسی و عەرەبیەکانەوێ بۆچوونی نووسەر لە بارە ی وشە سەرەکیە کانی فەرھەنگە کەو بە دەستبھێنم و مانایە کە ھەلبۆژم کە لەو بۆچوونەوێ نزیک بێت با لەگەڵ بۆچوونی خۆیشمدا ناتەبا بێت.

ھەروەھا شایانی باسە کە نووسەری بەرێز زۆرجار روون کردنەوێ فارسی لە ریزی وشە کوردیەکاندا نووسیوە، یا نمونە ی کوردی لە ریزی وشە فارسیەکاندا ھێناوە تەو، کە ھەموو ئەو

روونکردنهوه و نمونه گهله جیا کراونه تهوه و گوئزراونه تهوه بۆ شوئینی تایبیه تی خوئیان.

هه ندی جار به پیی پیوئیست له پهراویزی فهرهنگه کهدا هه ندی روون کردنهوه نووسیوه و له کۆتاییدا نیشانهی (ر.م) پی زیاد کردوه هه تا له گهله پهراویزه کانی نووسهردا تیکهله نه بیئت.

ههروه کوو پیشتیش ناماژهی پی کرا به یارمه تی هاوکارانی پیتهن هه ولمان داوه به پیی توانا به شی هه ره زۆری ورده کاریه کانی نووسه ر بگوئزینه وه بۆ ناو ئه م چاپه نوئیه؛ هه ره بۆیه:

✓ نه گه ره وشه یه که له فهرهنگه کهدا خه تی به ژێردا کیتش را بو ئه وه وشه یه کی ره سه ن نیه و له زمانیکێ دیکه وه وه رگه راوه.

✓ هه رکام له وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا خه تی به ژێردا کیتش را بو ئه وه له عه ره بیه وه وه رگه راوه و نه گه ره له نیوان دوو سه ره پرما نووس را بو - <...> - سه ره به زمانه ئه وروو پاییه کانه.

✓ نه گه ره له نیوان دوو وشه دا نیشانهی «ا» دانرا بو ئه و دوو وشه یه پیکه وه هاوواتان و نه گه ره نیشانهی «ا» دانرا بو مانایان له یه که جیاوازه. شایانی باسه منیش له روون کردنه وه کانی خۆمدا سوو دم له م دوو نیشانه یه وه رگه تروه.

✓ نه گه ره وشه یه که نیشانهی زه نه (ـی) به سه ره وه بوو ئه وه نیمچه به زاری «i» له گه له دایه و پیوئیسته له کاتی خوئینه وه دا تووژیک زمانی بۆ دا بگه ردریئت. شایانی باسه ئه م نیشانه ته نیا بۆ ئه و وشانه دانراوه که له وانه یه به هۆی نامۆ بوونه وه خوئنه ره له ده ره پرینی وشه کهدا تووشی هه له بکات.

✓ نه گه ره پیی «د» له ناو وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا به م شیوه یه نووس را بو: «د»، ئه وه پیوئیسته وه کوو پیی «د» له وشه ی «قادر» و «نادر» دا بخوئینه ته وه، که له «قایر» و «نایر» وه نزیک تره هه تا قادر و نادر.

هه ره چه نده نووسه ر نیشانهی «ـی» له هه ره جیگایه کدا پیوئیست بوو بیئت بۆ هه موو ئه و پیته کوردیانه دانراوه که نیمچه بزوئینی «i» یان له گه له دایه، به لām له به ره ئه وه ی نیشانهی نامۆ له رینه ووسی فهرهنگه کهدا له راده به ده ره نه بیئت و ههروه ها به هۆی گه رو گه رقتی فۆنتی وشه کوردیه کانه وه، ههروه کوو ناماژه ی پی کرا، نیشانه ی زه نه (ـی) - که له م چاپه دا جیئشینی نیشانهی «ـی» یه - ته نیا به پیی پیوئیست دانراوه.

هه ره له به ره ئه و دوو هۆیه ی سه ره وه نوخته ی ژێر پیی «د» ییش ته نیا له وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا دانرا.

بۆ ئه وه ی له خۆمه وه ده سکاری فهرهنگه که م نه کرد بیئت، له هه ره جیگایه کدا نووسه ر نوخته ی ژێر پیی «د» ی داننه ابیئت؛ منیش خۆم له دانانی پاراستوه هه ره چه نده وام هه ست کرد بیئت که نووسه ر دانانی ئه و نوخته یه ی له به ره چو بیئت.

پتویسته بوتریټ که نوختی ژیر پیتی «د» له پېشه‌کېه‌کانی نووسه‌ردا به ته‌واوی دانراوه.  
شایانی باسه که له لایه‌ن هاوکارانی پیتچنه‌وه هه‌موو وینه‌کانی ناو فەرهنه‌نگه‌که نیسکه‌ن  
(Scan) کراوه و گوټزراوه‌ته‌وه بۆ کۆتایی پیته‌کان هه‌تا له‌گه‌ڼ فەرهنه‌نگه‌که‌دا ټیکه‌ڼ نه‌بیټ،  
هه‌ربۆیه:

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه»، نه‌و وشه‌یه له کۆتایی هه‌مان پیتدا  
وینه‌یه‌کی تایبه‌تی هه‌یه.

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه...»، نه‌وه وینه‌ی تایبه‌تی نه‌و  
وشه‌یه له کۆتایی پیتی سه‌ره‌تای وشه‌ی پاش تیر (←) هه‌که‌دايه.

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه‌ی هه‌یه»، نه‌وه نووسه‌ری به‌رپۆز  
ناماژه‌ی به‌وه کردوه که نه‌و وشه‌یه له جی‌گایه‌کی فەرهنه‌نگه‌که‌دا وینه‌یه‌کی تایبه‌تی  
هه‌یه، به‌لام جی‌گه‌ی وینه‌که‌ی دیاری نه‌کردوه و منیش پاش گه‌ران به‌ وشه  
هاوواتا‌کاندا وینه‌که‌م بۆ نه‌دۆزراوه‌ته‌وه.

به‌ هۆی گوټزینی وشه سه‌ره‌کيه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌وه بۆ ریتنوسی نه‌مپۆی کوردی، نه‌و وشانه‌ی له  
چایی پیتووی فەرهنه‌نگه‌که‌دا به پیت‌گه‌لی «ث» و «ص» ده‌ست‌پێ‌ده‌که‌ن گوټزراونه‌ته‌وه بۆ ناو پیتی  
«س» و پیت‌گه‌لی «ذ» و «ظ» و «ض» گوټزراوه‌ته‌وه بۆ ناو پیتی «ز» و پیتی «ط» گوټزراوه‌ته‌وه  
بۆ ناو پیتی «ت».

له کۆتاییدا به‌ هۆی گیروگرفتی فۆنتی وشه کوردیه‌که‌نه‌وه له به‌رنامه‌ی «Word»؛ دانهدانه‌ی  
وشه سه‌ره‌کيه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌مان سه‌رله‌نوێ به پیتی ئه‌لفبوی ته‌مپۆی کوردی ریزه‌بندی کردوه‌ته‌وه  
و هاوکارانی به‌رپۆزی پیتچن به‌ر پیتیه سه‌رله‌نوێ فەرهنه‌نگه‌که‌یان دا‌رشتوه‌ته‌وه.

نیستا که نه‌م وشانه ده‌نووسم له سه‌ر شانۆی خه‌یا‌لدا چاوم لێیه که نایه‌تول‌لای به‌سالا‌چوو و  
ریش‌سپی له باتی پشوودان و گه‌شت‌وگوزار و دانیشتن له دیوه‌خاند؛ له سووچی ژووریکدا به‌ ته‌نیا  
دانیشتوه و به‌ ده‌سته له‌رۆکه‌کانی پاش ریکوپیټ‌کردنی کاغه‌زه‌کانی به‌ر ده‌ستی و خه‌ت کیشان  
تیایدا، پیت به‌ پیت و وشه به‌ وشه و دێر به‌ دێر و لاپه‌ره به‌ لاپه‌ره خه‌ریکی پاک‌نوس کردنی  
فەرهنه‌نگه‌که‌یه‌تی و جاره‌به‌جار وشه‌یه‌کی تازه‌ی به‌ر ده‌که‌ویسته‌وه و له‌ په‌راوێزدا تۆماری ده‌کات و  
هه‌ندێ جار له ژیر وشه‌یه‌کدا وینه‌ی تایبه‌ت به‌و وشه‌یه ده‌کیشیت و جاره‌به‌جاریش به‌ لاپه‌ره  
پاک‌نوس‌کراوه‌کاندا ده‌گه‌رپێت بۆ نه‌وه‌ی وینه‌یه‌کی تایبه‌ت به‌م وشه‌یه‌ی که ئیستا خه‌ریکه  
ده‌ینووسیتوه له جی‌گایه‌کی تری فەرهنه‌نگه‌که‌یدا بدۆزیتوه و ناماژه‌ی پێ‌یکات. هه‌ندێ جار



ئەمە ئەو سەرچاۋانە بوو كە زۆرترىن سسودم لىۋەدەرگرتسون، بەلام كاتىك ماناي دروستى وشەيەكم لى عاسى بوويىت، پەنام بردوۋەتە بەر ھەموو جۆرە فەرھەنگ و فەرھەنگۈكىك و رووم لە ھەموو ناسراو و دۆست و ئاشنايەك ناوہ.

ئەمەش ناۋى ژمارەيەك لەو فەرھەنگانەيە:

﴿فەرھەنگى زاراۋەى مامۇستا بەدران ئەھمەد ھەبىب.

﴿فەرھەنگى نۆبەرەى مامۇستا گىۋى موكرىانى.

﴿فەرھەنگى «فرھنگ اصطلاحات معاصر» ەمرەبى فارسى، نووسىنى نەجەفەلى مىرزايى.

﴿«كتاب التعريفات»، نووسىنى سەيىد شەرىفى گورگانى.

﴿فەرھەنگى گىرفانى خاك، نووسىنى مامۇستا مەھمۇد ەبەدۇللا و مامۇستا جەمال جەلال.

﴿فەرھەنگى زانىارى مامۇستا كەمال جەلال غەرىب.

لە كۆتايىدا پىئويستە سوپاسى ھەموو ئەو بەرپىزانە بىكەم كە لەم رىگايەدا ھانىيان داۋم يا بە ھەر جۆرىك يارمەتيان داۋم بە تاييەت ھاوسەرى ئازىزم «بەدرى بەھرامى» كە جگە لە ھانزان و رەخساندى بارودۇخى گونجار، بۆ ماناكردەنەو و چۆنيەتى دەرپرېنى شىۋازى ئاخاوتنى بەشىكى زۆر لە وشەكانى فەرھەنگەكە بە ھانامەو ھاتوۋە.

#### رەئوف رەھمىوون

خوتىندكارى دوكتوراي زانستە ئايىپەكانى زانكۆى تاران

۲۵ ي رەزەبرى ۱۳۸۵ ي كۆچى مانگى ۱۰/۱۷/۲۰۰۶ ي زايىنى



تنبیه - در لغتی را که میخاسته بیه انگند. اگر مغز است در باب خود یعنی حرف اول  
درم جویانند. مانند (تاف) در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر کم است در  
ابواب اجزاء ترکیبیه آن باید برگردانند تا پیدا شود. مانند (ج ه و ا و ج) که در باب  
جز اول مذکور است. یعنی (د ب ه). همچنان (ج ل و ص ا ف ک) در باب جز اول یعنی  
(ج ل) و (د ر ا ل و ع ی ن) در باب جز دوم پیدا کنند. یعنی (د ل). و تلفظ  
(خ و ج د ا ن) در باب (خ و) یا (د ی) جویانند -

۲۰۰۰

فہ کر دی۔ لہ واژہ درس اوی۔ واژہ لہ نوکہ درس اوی۔ نوکہ (۳۶) مجرہ  
جو یونین ام سی دشن مجرہ۔ سی دشن شیورہ دازیاگہ۔ م مجرہ۔

ا ب ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز س ش  
ن ق ک گ ل ل م ن و و پ ف ی ی (پن برای و)

گاہی استعمال می‌شود - ام سی و شش زکده، ہشتی بہ لچہ درس ادبی - [ب]

ب پ م ف و ڈ - پنجویں لکھنؤ درس اوی - [ ق خ ع ح ] - ادیس

سید کے لئے دعا و مدرسہ اور تات دن ل. س شج ج. نزد ش.

سر زلی ۱۰۰ ی. ک. ک. گ -

نکہ لکڑی، پتی جار (نیچین)، پتی جاز (بچن)، پتی سین جوڑا، اور بچم لکڑی

۱. شیوه داریاگه - سر (۱) ، ژیر (۲) ، بؤر (۳)

نوسین ہم نوکہ وجوہ لاء لکھیں۔ سخت و سنگین ہیں۔ اگر دیکھیں کہ دس نو توہی

«نمونه‌ی توفسیت‌کراوی خه‌تی نووسەر، لاپه‌ره‌ی چواره‌می پیشه‌کی فهره‌نگه‌که»





## مقدمه‌ی فارسی

### الف) ویژگی‌های این فرهنگ لغت

همان‌گونه که مؤلف فرزانه و بزرگوار در پایان جلد دوم نوشته است؛ این اثر در مدت هیجده ماه به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در سال ۱۳۳۲ هـ.ش روزانه از طرف مؤلف بازنویسی شده و توسط «چاپخانه‌ی ارتش» افست و منتشر گردیده است.

در بهار سال ۱۳۶۲ هـ.ش توسط «چاپخانه‌ی حیدری» دوباره افست شده و از طرف «انتشارات غریقی» در سنجیدگی منتشر گردیده است.

این فرهنگ لغت شامل سه زبان کردی، فارسی و عربی است که بیشتر لغات مدخل آن به لهجه‌ی اردلانی است که شاخه‌ای از گویش سورانی - یکی از گویش‌های اصلی زبان کردی - است.

✎ مؤلف علاوه بر معادل‌های فارسی و عربی؛ مترادف کردی اکثر لغات مدخل را نیز به اثر خود افزوده است.

✎ از طریق معادل‌های فارسی و عربی و لغات مترادف این دو زبان؛ مؤلف وجوه معنایی لغات مدخل را به طور کامل روشن ساخته است و هر جا نیاز به توضیح احساس شده باشد آن را به زبان فارسی توضیح داده و گاه علاوه بر زبان فارسی؛ به زبان‌های عربی و کردی نیز مثال و توضیح لازم را برای لغات مدخل ذکر کرده است.

✎ اگر یکی از لغات مدخل دارای چند معنی متفاوت بوده باشد؛ معمولاً چند بار آن لغت را نوشته و در ذیل آن، مترادف فارسی و عربی آن را آورده است، گاه نیز به یک بار نوشتن لغت مدخل اکتفا نموده و در ذیل آن معانی متفاوت فارسی و عربی آن را در کنار هم ذکر کرده است، که در چنین مواردی برای جدا کردن لغات مترادف از لغات متباین؛ در میان لغات مترادف علامت «:» را قرار داده است که این علامت در این چاپ به علامت «،» تغییر داده شده است و در وسط لغات متباین علامت «+» را قرار داده است که این علامت نیز به «.» تغییر یافته است.

✎ مؤلف در معنی کردن لغات مدخل به عربی - به ویژه در ترجمه‌ی اصطلاحات - گاه از ویژگی اشتقاق لغات در این زبان سود جسته است.

✎ هر چند بیشتر لغات مدخل این فرهنگ لغت مربوط به لهجه‌ی اردلانی است اما مؤلف در میان آن‌ها و در معانی کردی آن‌ها لغات مربوط به دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان کردی را نیز ذکر کرده است.

✎ اگر لغت مدخل در زبان کردی اصیل نباشد و از زبان عربی وارد زبان کردی شده باشد، آن را در پراکنش قرار داده است، که در این چاپ در زیر چنین لغاتی خط کشیده شده است. ضمناً در دیگر کلمات کردی، فارسی و عربی اثرش نیز لغات غیر اصیل را مشخص کرده است.

✎ مؤلف محترم گاه به زبان‌های دیگر مانند ترکی و زبان‌های اروپایی نیز اشاره کرده است و اگر لغت مدخل برگرفته از این زبان‌ها بوده باشد آن را در میان علامت «<...>» نوشته است.

✎ نویسندگان در بازنویسی و ترتیب‌بندی لغات کردی اثرش از رسم‌الخط رایج کردی استفاده نکرده است، بلکه در کنار استفاده از حروف ویژه‌ی زبان کردی، از صداهای «کُ» نیز استفاده نموده و سعی کرده است در حد توان صدای مخصوص همه‌ی حروف کردی را از قلم

نیندازد، علاوه بر این همه‌ی لغات فارسی و عربی را اعراب‌گذاری کرده است.

✍ مؤلف در مقدمه‌ی این اثر خلاصه‌ای در مورد قواعد زبان کردی - اعم از صرف و نحو - به زبان کردی نگاشته، علاوه بر آن قسمتی را به ضرب‌المثل‌ها و کنایات کردی اختصاص داده است. همچنین رسم الخط عربی را برای نگارش زبان فارسی و کردی مناسب ندانسته و رسم الخطی را اختراع و به عنوان جایگزین پیشنهاد کرده است.

✍ مؤلف در پایان جلد دوم نوشته است: «هرگاه فهرستی برای لغات فارسی و فهرست دیگر برای لغات عربی تنظیم شود فارس و عرب هم از این کتاب استفاده خواهند کرد.» که متأسفانه برآورده کردن این خواسته‌ی ایشان در این چاپ میسر نشد، زیرا این امر موجب چند برابر شدن حجم کتاب می‌شد، امیدواریم در آینده این اثر به صورت نرم‌افزار در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و از این طریق آرزوی مؤلف جامه‌ی عمل بپوشد.

✍ به خاطر زمینه‌سازی برای برآورده شدن خواسته‌ای که در قسمت قبل به آن اشاره شد؛ مؤلف علاوه بر لغات و اصطلاحات، گاه در مدخل لغات کردی اثر خود، عبارات و شبه‌جمله‌های کردی را نیز ذکر کرده است، تا به لغت خاصی که در زبان فارسی یا عربی برای این عبارات و شبه‌جمله‌ها وضع شده است اشاره کند.

✍ مؤلف در ترجمه‌ی لغات مدخل کوشیده است دقیق‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی و عربی را برای لغات مدخل کردی بیابد، که این امر نشان از تبحر ایشان در این دو زبان علاوه بر زبان مادریشان دارد. همچنین در ترجمه‌ی لغات مدخل فقط به ذکر یک لغت فارسی و عربی اکتفا نکرده است؛ بلکه همه‌ی لغات مترادف عربی و فارسی را - که به نوعی یکی از وجوه معنایی لغات مدخل را در بر گرفته باشند - ذکر کرده است.

✍ مؤلف در هر جایی از اثرش که لازم دانسته است شکل و نقاشی لازم را برای توضیح لغات مدخل کشیده است که این امر نیز نشان از استعدادهای بی‌شمار ایشان دارد.

### ب) از این اثر چه بهره‌ای می‌بریم؟

علاوه بر یافتن مفهوم لغات مدخل که وظیفه‌ی اصلی هر فرهنگ لغتی است؛ «فرهنگ مردوخ» دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که جنبه‌هایی از آن به شرح زیر است:

❖ از طریق این فرهنگ لغت می‌توانیم با لهجه‌ی ساکنین این منطقه در زمان حیات مؤلف

آشنا شویم و آن را با لهجه‌ی امروزی همین منطقه و دیگر مناطق کردستان مقایسه کنیم.

◀ لغات اصیل و دخیل هر یک از سه زبان کردی، فارسی و عربی را مشخص سازیم.

◀ منبع ارزشمندی است برای یافتن لغات مترادف در هر سه زبان، زیرا مؤلف در حد توان همه‌ی لغات مترادف را ذکر کرده است.

◀ مرجع مهمی است برای متخصصین فن معادل‌سازی در زبان کردی زیرا مؤلف معادل کردی بسیاری از اصطلاحات فارسی و عربی و حتی انگلیسی را در فرهنگ لغت خود ذکر کرده است.

◀ آینده‌ی تمام‌نمایی است برای مشاهده‌ی وضعیت زندگی ساکنان این منطقه از کردستان اعم زنان، مردان، کودکان، هنرمندان، ورق‌بازان، ورزش‌کاران و... زیرا مؤلف در نهایت دقت و موشکافی اسم غذاها و چاشنی‌ها و ادوات موسیقی و اصطلاحات ورق‌بازی و انواع بازی کودکان و حتی اصطلاحات رایج در آن و نام انواع اسباب‌بازی‌های کودکان و... را ذکر کرده است؛ که مورخان، جامعه‌شناسان، محققان و... در پژوهش‌هایشان در مورد این خطه از آن بی‌نیاز نخواهند بود.

### ج) ویژگی‌های چاپ جدید

چاپ‌های قبلی این اثر در واقع افست دست‌خط مؤلف بود که با رسم‌الخط رایج زمان خود آن را به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

هرچند رسم‌الخط مؤلف برای کسی که تا اندازه‌ای دست‌نوشته‌های گذشتگان را مطالعه کرده باشد بسیار واضح و خوانا است و پس از مدتی خواندن آن آسان می‌نماید؛ اما متأسفانه گاه کم‌رنگ بودن و مخدوش بودن چاپ آن مانع از خواندن درست لغات می‌شود و گاه لغاتی را که مؤلف در حاشیه‌ی اثر افزوده است در هنگام صحافی مخدوش شده است.

بنابراین سعی شده است قبل از هر چیز این اثر به صورت دقیق ویراستاری و لغات و توضیحات کردی آن بر اساس رسم‌الخط امروز زبان کردی بازنویسی و لغات مخدوش آن به کمک دیگر لغات مترادف خود این اثر و در مراحل بعدی با کمک گرفتن از فرهنگ‌لغت‌های کردی، فارسی و عربی بازبایی شود، سپس لغات مدخل براساس رسم‌الخط امروز زبان کردی

مرتب شود.

همچنین برای استفاده‌ی هرچه بیشتر خوانندگان کردزبان و به پیشنهاد جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» سعی شده است معادل سورانی مدخل‌های کردی، با توجه به گویش استاندارد که زبان نوشتاری بیشتر ساکنین کردزبان دو کشور ایران و عراق است، به این اثر افزوده شود و توضیحات فارسی مؤلف به طور کامل به زبان کردی ترجمه شود.

شایان ذکر است که در افزودن معادل‌های کردی در حد توان تلاش شده است با توجه به معانی فارسی و عربی لغات مدخل؛ دیدگاه مؤلف را در مورد این لغات تشخیص داده و آن را در قالب لغات متناسب با آن قرار دهیم، هرچند متناسب با دیدگاه این جانب نباشد.

ضمناً با کمک همکاران محترم حروف‌چین انتشارات «پرتو بیان» سعی شده است قسمت اعظم موشکافی‌ها و علائم موجود در رسم الخط مؤلف به این چاپ منتقل شود. گفتنی است که مجموع این تلاش‌ها بیش از سه سال کار مداوم را به خود اختصاص داده است، امید است که مقبول نظر خوانندگان محترم به‌ویژه اهالی اندیشه و فرهنگ باشد.

بنابر آنچه گذشت ذکر این توضیحات ضروری می‌نماید:

✓ در هر جای این فرهنگ لغت، عبارت یا لغتی در میان کروشه «[ ]» مشاهده شود مربوط به ویراستار است نه مؤلف، اما اگر عبارت ویراستار ترجمه‌ی عبارت مؤلف باشد، آن را در میان پرانتز و پرانتز را در میان کروشه قرار داده است «[... (...)]»، بنابراین هرگاه خواننده‌ی محترم با چنین عباراتی مواجه شد می‌فهمد که مفهوم آن مربوط به مؤلف و ترجمه‌ی آن مربوط به ویراستار است.

✓ اگر زیر لغات مدخل خط کشیده شده بود به معنای آن است که چنین لغاتی بنا به دیدگاه مؤلف اصیل نیستند و از زبان عربی به زبان کردی رخنه کرده‌اند.

✓ علامت «» در میان لغات این فرهنگ لغت به معنای تفاوت لغات از لحاظ معنی، و علامت «» به معنای مترادف بودن لغات است.

✓ اگر لغت مدخل در بین این علامت «>» نوشته شده بود به معنای آن است که لغت



مذکور از زبان‌های اروپایی وارد زبان کردی شده است.

✓ اگر زیر هر لغتی در این فرهنگ لغت - اعم از کردی، فارسی و عربی - خط کشیده شده بود؛ به معنای دخیل بودن آن لغت در زبان مذکور است.

✓ اگر بر روی حروف لغات کردی علامت «ن» قرار داشت به معنای وجود کسره‌ای کوتاه پس از آن حرف است. که این صوت در رسم‌الخط لاتین با حرف «i» نشان داده می‌شود.

✓ وجود نقطه در زیر حرف دال در لغات مدخل این فرهنگ لغت بدین معنی است که حرف دال کاملاً تلفظ نمی‌شود و تلفظ آن به حرف «ی» نزدیکتر است تا دال.

✓ اگر در پایان لغتی با کلمه‌ی «وینه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان همان حرف است.

✓ اما اگر با کلمه‌ی «وینه-...» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان حرف آغازین لغت پس از علامت «-» است.

✓ عبارت «وینه‌ی هدیه» به معنای آن است که لغت مذکور در این فرهنگ لغت دارای شکل خاص خود می‌باشد، اما متأسفانه مؤلف مکان آن را مشخص نکرده است و ویراستار پس از جستجوی لغات مترادف؛ آن شکل را نیافته است.

در پایان گفتنی است که چون مقدمه‌ی مؤلف به زبان فارسی است و توضیحات ایشان در مورد لغات مدخل نیز غالباً به همین زبان است؛ انتظار می‌رود خوانندگان محترم فارسی زبان به آسانی بتوانند از این فرهنگ لغت استفاده نمایند.

### ملاحظات للقارئ العربي المحترم

كتب المؤلف الفاضل الشهير «آية الله الشيخ محمد مردوخ كردستاني» هذا المعجم القيم خلال ثمانية عشر شهراً، مما يدل على نبوغه في اللغات الكردية و الفارسية و العربية. أعد المؤلف نفسه هذا المعجم للطبع و طُبعَ بخط المؤلف في «مطبعة ارتش» سنة ١٩٥٣ و اعيد طبعه في مطبعة «حيدري» سنة ١٩٨٣ ميلادية .

بما أن اللغة التي رتب المؤلف الفاضل معجمه على اساسها هي في الغالب اللهجة السورانية لساكني مدينة سنندج و نواحيها، و بما أن تعليقات المؤلف على اللغات قد كُتبت باللغة الفارسية، قام المحقق بإدراج اللهجة السورانية لساكني مدينة السليمانية و نواحيها — اي اللهجة الرسمية التي يستعملها الكتاب و الأدباء في كردستاني العراق و ايران — في هذا المعجم و بترجمة تعليقات المؤلف إلى اللغة الكردية حتى يسهل على القارئ الكردي الاستفادة منه.

و بما أن المعجم يحتوي على رموز و اصطلاحات خاصة، نسترعي إنتباه القارئ العربي الكريم الى ما يلي:

- ♥ اللغات و العبارات المكتوبة بين معقوفتين « [ ] » مدرجة من المحقق، لكن إذا كانت مكتوبة بين قوسين داخل العلامة المذكورة بهذه الصورة « (...) »؛ فإن مفهوم العبارة من المؤلف — كتبها باللغتين الفارسية و العربية — و قام المحقق بترجمتها الى اللغة الكردية.
- ♥ علامة «،» بين لغات هذا المعجم — بما فيها اللغات العربية — يدل على ترادف اللغات و علامة «.» يدل على تباينها في المعنى.
- ♥ اذا لاحظ القارئ كلمة «ويته» تحت اللغات العربية فإن هناك صورة رسمها المؤلف يوضح تلك اللغة في نهاية ذلك الحرف و بإمكان القارئ الرجوع إليه. اما اذا لاحظ كلمة «ويته»... فإن الصورة تقع في نهاية الحرف الأول للكلمة الواقعة بعد علامة «—». و عبارة «ويتهى هديه» دليل على أن لهذه اللغة صورة توضح معناها، لكن المؤلف لم يعين الصورة و المصحح — بعد بحثه في اللغات المرادفة — لم يظفر بها.
- ♥ وجود علامة «—» فوق حروف اللغات الكردية إشارة الى وجود كسرة مختلصة عند قراءة هذه الحروف والتي يُشار إليها في اللاتينية ب «i».
- ♥ كتب المؤلف في مقدمة هذا المعجم أنه كتب اللغات العربية مجرداً من «ال» حتى يقرأها القارئ كيفما شاء — معرفاً أو منكراً —.
- ♥ وجود علامة النقطة تحت حرف الدال في اللغات الكردية إشارة إلى عدم التلفظ بهذا الحرف بالكامل في مدينة سنجند و نواحيها، بل يقع مخرج الدال هذا خلف مخرج حرف الياء.
- ♥ اشار المحقق الى تعليقاته على بعض اللغات ذيل المعجم بعلامة «(ر. ر)» حتى يتميز عن حواشي المؤلف.
- ♥ الكلمات الكردية و الفارسية و العربية التي تحتها خط في هذا المعجم كلمات غير أصيلة في نظر المؤلف، فالكلمات العربية التي تحتها خط في هذا المعجم مأخوذة من اللغة الفارسية او الكردية.
- ♥ اللغات الكردية المكتوبة بين «<...>» مأخوذة من اللغات الاروبية.
- في الختام تجدر الاشارة الى ان تحقيق و إعداد هذا المعجم القيم للطبع قد استغرق ثلاثة اعوام من العمل المتواصل، أمل أن ينال رضى القراء عامة و المحققين و اللغويين منهم خاصة.

# پیشہ کیہ کارو تھو شہر



## مقدمه‌ی فارسی مؤلف

تاریخ نشان می‌دهد، تجربه هم گواهی دارد، که هر ملتی بر ملت دیگر غلبه و استیلا پیدا می‌کند. در اخلاق و آداب و زبان ملت مغلوب، تغییرات محسوس و فاحشی تولید می‌نماید، که این تأثیر نسبت مستقیم خواهد داشت با طول مدت سلطه و نفوذ ملت غالب.

پس از استیلای سلطنت عرب بر عجم به رأی‌العین می‌بینیم که کلیه‌ی اخلاق و آداب و زبان عجم معرب شده، بلکه غالباً عربی محض گشته است. کتب و اشعار و تألیفاتی که پس از استیلای عرب در ایران نوشته شده‌اند، مُثَبَّت این عنوان و گواه این مدعا هستند. که اگر به آن‌ها مراجعه شود می‌بینیم کلیتاً یا عربی صرف هستند و یا اگر فارسی گفته شده‌اند درصدد، نمود کلمه‌ی عربی ممزوج با فارسی شده است. و اصل کلمات فارسی که کلمات عرب جای‌نشین آن‌ها شده‌اند یا به کلی محو و فراموش شده‌اند و یا به زحمت و تفحص زیاد دوباره پیدا می‌شوند. زبان کردی نیز مانند زبان فارسی عیناً تحت همین تأثیر واقع شده. هردو کشته‌ی یک تیر

و مجروح از یک شمشیراند. برای زنده کردن این دو زبان، آخرین فکری که به نظر فقیر رسیده این است کتاب لغتی را تهیه کنیم مشتمل بر عربی و فارسی و کردی، تا هر چه از کردی و پارسی غارت شده و میت و نابود گشته است از خود کلمات عربی پس بگیریم. یعنی الفاظ عربی‌ای که همواره و همه جا مستعمل و در هر تحریر و تقریری به کار می‌روند در ردیف الفاظ کردی تنظیم نموده مرتباً فارسی و کردی گم شده را از آن‌ها پس بگیریم.

برای انجام این مقصود ترتیب کتاب را بر ردیف الفاظ کردی قرار دادیم و الفاظ عربی‌ای که در کردی و فارسی مستعمل است، در ردیف کردی توی دو کمان گذاشتیم (ـ) تا با کردی و فارسی دوباره مشتبه نشوند.

الفاظ کردی را در بالا و در ذیل آن الفاظ فارسی را که ترجمه و مرادف کردی است، به علامت «ف» و الفاظ عربی را هم که ترجمه ی هر دو است به علامت «ع» نوشتیم. و اگر در خود کردی هم الفاظ دیگری مرادف و هم‌گزار<sup>۱</sup> الفاظ بالایی پیدا شود به علامت «ک» نوشتیم. بنابراین ترتیب، کلیه‌ی الفاظ عربی بین دو کمان قرار دارند.<sup>۲</sup> گاهی اگر کلمات فرنگی هم پیش بیاید در بین دو سر تریج «>» نوشتیم محض مزید استفاده. شکل و شیوه‌ی غالب حیوانات و نباتات و ابنیه و وضعیات را هم آنچه مقدور بود، با قلم و مداد الوان نقش کردیم. در آخر کتاب هم آنچه مثل و استعارات کردی یاد داشتیم، ضمیمه کردم. در ابتدا هم صرف و نحو مختصری برای مزید بصیرت و اطلاع مراجعه کنندگان تهیه نمودم. و نام کتاب را «فرهنگ مردوخ» قرار دادم. امیدوارم کرد و فارس و عرب هر سه بر حسب دلخواه خود از آن استفاده نمایند.

**توضیح:** پوشیده نماناد تمام الفاظی که در ردیف فارسی یا عربی برای ترجمه‌ی الفاظ کردی نوشته شده‌اند، همه با هم مرادف نیستند، بلکه بعضی با هم اختلاف دارند. لذا برای نمودن اختلاف به جای دو نقطه فاصله «:»، که علامت ترادف قرار داده‌ایم، علامت به‌علاوه «+» نگاشتیم، تا علامت تخالف باشد.<sup>۳</sup> جهت اختلاف هم این است که لفظ کردی‌ای که در فوق ذکر شده، به تمام آن معانی متخالفه که در ذیل آن مذکورند، استعمال می‌شود. مثال: کلمه‌ی

۱- هم‌گزار: هم‌معنی و مرادف.

۲- در این چاپ زیر کلمات عربی خط کشیده شده است. (ر-ر)

۳- در این چاپ در بین کلمات مترادف علامت «:» و در بین کلمات غیرمتباین علامت «+» قرار داده شده است. (ر-ر)

«هلگیریاگ» به چند معنی مستعمل است: ۱- برداشته شده. ۲- اندوخته شده. ۳- پذیرفته شده. ۴- دنبال افتاده، یعنی زنی که به دنبال نامحرم افتاده به محل دیگری برود. عربی آن این‌طور می‌شود: ۱- مرفوع. ۲- مُدَّخَر، مُحَكَّر. ۳- مَحْضُون، مقبول. ۴- سَيِّقَة، عَاهِرَة. که هیچ کدام از چهار معنی مذکور با هم مترادف نیستند. لذا به جای این که لفظ «هلگیریاگ» چهار مرتبه تکرار شود، تا چهار معنی مذکور در ذیل آن نوشته شود، محض اختصار یک مرتبه نوشتیم، و چهار معنی را با علامت اختلاف که دو خط چلیپا «+» است در ذیل آن نگاشتیم. اما در پاره‌ای موارد که جای احتیاط است، زحمت تکرار الفاظ کردی را بر علامت و اختصار ترجیح دادیم، چنانچه در لغت «به‌ن» مثلاً به نظر می‌رسد. اگر چه بر حسب حقیقت، الفاظ مترادفه کمتر پیدا می‌شوند. آن‌هایی هم که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، اگر درست تفحص کنیم، معلوم می‌شود که باز وجه اختلافی با هم دارند. و هر کدام «موضوع له» دیگری دارند.

اگر لفظی در دو مورد تکرار شود، گناهی بر من نیست، زیرا کتب لغت در هر دو مورد ضبط کرده‌اند. مانند «قنفذ» که هم برای «ژوژوو» ضبط شده هم برای «سیخول» که به کردی «سووچه‌ر» می‌گویند.

پاره‌ای از الفاظ هستند که ظاهراً تصور می‌رود عربی باشند، اما درست ملتفت شویم می‌بینیم در عربی معنی آن‌ها چیز دیگری است بنابراین نباید آن‌ها را عربی تلقی کرد، زیرا که مجرد تشابه و توافق صورت با الفاظ عرب، مستلزم عربیت نیست. مانند کلمه‌ی «انفاق» که در فارسی به معنی روغن زیتون است و ریخت و ترکیب آن چنان به نظر می‌دهد که عربی باشد. در صورتی که انفاق عربی به معنی نفقه دادن است. و هیچ مناسبتی با انفاق فارسی ندارد. هم‌چنان کلمه «رد» که در فارسی به معنی (گذر) است، (رد شد یعنی: گذشت، رد کرد یعنی: گذرانید.) اما در عربی «رد» به معنی پس دادن است. یا «روح» که در کردی به معنی روی هم مستعمل است یعنی «رصاص ابیض»، اما در عربی فقط به معنی جان است. هم‌چنان کلمه‌ی «نسیان» که در فارسی به معنی دشمنی و مخالفت است، ولی در عربی به معنی فراموشی است و از این قبیل... پس این جور کلمات را به جرم این که موافق یا مشابه با عربی هستند، نباید از جامعه‌ی الفاظ فارسی یا کردی خارج نمایند، بلکه باید آن‌ها را غیر عربی دانست.

هم‌چنان پاره‌ای الفاظ هستند که با مختصر تحریفی یا تصحیفی در فارسی و کردی و عربی



هر سه به یک معنی مستعمل‌اند، و دلیلی که آن‌ها را اختصاص به عرب بدهد در دست نیست. پس آن‌ها را از جمله‌ی الفاظ مشترک باید شناخت، که هر کدام از این سه ملت آن‌ها را در تحریرات و تقریرات خود استعمال نمایند جای تنقید نیست. مانند کرسی، لحاف، تنور، دوات، روح، نفس، مشق، خیر، بین، حال، مال، ...<sup>۱</sup> ترخ، زمان، زیاد، وزیر، خیال، سحر، سحر، حساب، فانوس، غیرت، ناموس و امثال آن... الفاظ عربی را غالباً به طور نکره نوشتیم (بدون حرف تعریف) تا خواننده به هر ترتیب که میل دارد - منکراً یا معرفاً - آن را استعمال نماید.

هر کلمه که در عربی با مختصر تصرفاتی تکرار می‌شود. معرب است - نه عربی - مانند «فَرَفِیْنَج» که معرب «پَرپَهَنه» است، یا «شَیْطَرَج» که معرب «شاه‌تره» است. تغییرات اعراب یا تغییر حرف، علامت تعریب است مانند «فَرزین» به کسر فاء که از «فَرزین» به فتح فاء مأخوذ است. یا «فرسخ» با فاء و خاء که از «پرسنگ» با پا و گاف فارسی مأخوذ است. این حروف در کلمات عربی علامت تعریب‌اند: ء، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، س، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق. چنان‌که «غوغا» معرب «غوغا» است و «بیاده» معرب «پیاده» و «غلط» معرب «غَلَت» و «ثَرید» معرب «تَرید» و «جرجان» معرب «گرجان» و «حَتَل» معرب «هَتَل» و «فرسخ» معرب «فرسنگ» و «خِدمه» معرب «خدمت» و «استاذ» معرب «استاد» و «فُرْصه» معرب «پُرسَت» و «طاق» معرب «تاق» و امثال آن‌ها...

تنبیه: هر لفظی را که می‌خواهند پیدا کنند، اگر مفرد است در باب خود یعنی حرف اول و دوم جویا شوند. مانند «تاق» در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر مرکب است در ابواب اجزاء ترکیبیه‌ی آن باید بگردند، تا پیدا شود. مانند «به‌هوادا چون» که در باب جزء اول مذکور است، یعنی (ب ه). هم‌چنان «چلاوسافکون» در باب جزء اول یعنی (چ ل). و «داره‌لپاچین» در باب جزء دوم پیدا کنند، یعنی (ه ل). و لفظ «خویتیچ‌دان» در باب (خ و) یا (پ ی) جویا شوند.

۱- این کلمه قابل خواندن نبود. (ر- ر)

### و مرگير دراوی پيشه کيه فارسيه کهي نووسهر

[ميژوو نم راستيه دهخاته بهرچاو، نهزمونيش شايه ته، که هر ميلله تيک بهسهر ميلله تيکی دیکه دا زال دهبيت، نالوگورگه ليکی زهق و دزيو له رهفتار و دابونهريت و زماني ميلله تي به زيودا به دي دههيت، که نم کاریگه ريه پيه وندي راسته وخوی هه يه به دريژی ماوهی دهسلات و هيتی ميلله تي زالهوه.

پاش زال بوونی عه ربه بهسهر عه جه مدا به ناشکرا دهبين که هه موو ناکار و دابونهريت و زماني عه جه م ته عريپ کراوه و ته نانهت زورچار به ته واوی بووه ته عه ربه ي. نهو کتيب و شيعر و به ره مانه ي که پاش زال بوونی عه ربه له تيراندا نوسراون سه ليته ري نم راستيه و شايه دي نم داوا (ادعا) يهن و نه گهر چاو يکيان پيا بخشينين دهبين که هه موويان به زماني عه ربه ي په تي نوسراون. نه گهر کتيب يکيش به زماني فارسي نوسرايت، له سه دا نه وه دي وشه عه ربه يه کان له گهل فارسيدا تيکهل بوون و بنه رته ي وشه فارسيه کان - که وشه ي عه ربه ي جينگا که ي پرکردونه ته وه - يا به ته واوی سراونه ته وه و له بير کراون يا پاش نهرک و پشکينيني زور ده دوزرينه وه.

زمانی کوردیش پراوێر وەك زمانی فارسی كەوتوووە ژێر ئەم کاریگەرییەوه، هەردوو كوژراوی یەك تیر و برینداری یەك شمشێرن. بەپێی بوچوونی ئەم هەژاره ناخوێن رێگەچارە بو زیندووکردنەوهی ئەم دوو زمانە ئەوەیە فەرھەنگێك بنووسم كە هەر سێ زمانی عەرەبی و فارسی و كوردی لە خو بگرتیت، هەتا هەموو ئەو وشە كوردی و فارسیانە كە تالان كراون و مەردوون و فەوتاون لە خودی وشە عەرەبیەكان وەرەگرینەوه، واتە ئەو وشە عەرەبیانە كە هەمیشە و لە هەموو جێیە كەدا بەكار دەبرێن و لە هەر نووسین و داڕشتنێكدا كەلێكان لێ دەدرێت لە ریزی وشە كوردیەكاندا دەگونجێت و بەرەبەرە فارسی و كوردیە ونبوو كەیان لێ دەدرێتەوه.

بۆ ئەم مەبەستە وشەگەلی كۆتاییە كەمان بە پێی وشە كوردیەكان ریز كرد و ئەو وشە عەرەبیانەشمان - كە لە فارسی و كوردیشدا بەكار دەبرێن - لە ریزی وشە كوردیەكان و لە ناو دوو كەوانەدا داننا، هەتا جاریكی تر لە گەڵ وشە كوردی و فارسیە كاندا تێكەڵ نەبنەوه.

وشە كوردیەكانمان لە سەرەوه نووسی و لە ژێریانەوه وشە فارسیەكانمان بە نیشانە «ف» داننا، - كە وەرگیرێ دراو و هاوواتای وشە كوردیەكانە و وشە عەرەبیەكانیشمان - كە وەرگیرێ دراوی هەردووکیانە - بە نیشانە «ع» نووسی و ئەگەر لە خودی زمانی كوردیدا وشەگەلیكی دیکە دەست كەوتبێت كە هاوواتای وشەكانی سەرەوه بن، ئەوانیشمان بە نیشانە «ك» نووسی. بەم پێیە هەموو وشە عەرەبیەكان لە نێوان دوو كەوانەدا دانراوه.<sup>۱</sup> هەندێ جار بۆ كەلێ گەیانندی زیاتر ئەگەر وشەگەلی ئەورووپاییشمان بەرچاو كەوتبێت ئەوانیشمان لە نێوان دوو سەرەوهیدا («--») نووسیوه. بە پێی توانا وێنە و نیگاری زۆریە گیانداران و روو كەگەل و خانوو كەل و شێوەگەلیشمان بە قەڵەمێرەنگ كێشا. لە كۆتایی<sup>۲</sup> كۆتاییە كەشدا هەر پەند و نیدیومێكی كوردیمان لە بیر بوو بێت خستوو مەتە سەر كۆتاییە كە و ناوم نا «فەرھەنگی مەردوخ»، هیوادارم كورد و فارس و عەرەب هەرسێكیان بە پێی ویست و دڵخوازی خوێان كەلێكی لێ وەرگرن.

**روونگەردنەوه:** شایانی باسە هەموو ئەو وشانە كە لە ریزی مانا فارسی یا عەرەبیە كەدا نوسراون پێكەوه هاوواتا نین، بەلێكو هەندێكیان جیاوازییان لە نێواندا هەیە، بۆ ناشر كرا كۆتایی ئەو جیاوازیە لە بری جووت خاڵ<sup>۳</sup> (:) - كە بە نیشانە «+» مانا داننا، نیشانە «-» نیشانە كۆژكردنەوه (+) مانا داننا، تا نیشانە جیاوازی بێت. هۆی جیاوازیبوونە كەش ئەوەیە كە ئەو وشە كوردیە كە لە سەرەوه نوسراوه،

۱- ئەم جۆرە وشانە لەم چاپەدا لە باتی دوو كەوانە، خەتیان بە ژێردا كێشراوه. (ر - ر)

۲- پەند و نیدیومەكان لەم چاپەدا لە كۆتایی پێشەكی فەرھەنگە كەدا دانراون هەتا تێكەڵی فەرھەنگە كە نەبێت. (ر - ر)

۳- لەم چاپەدا لە باتی جووت خاڵ (:)، نیشانە «+» بۆ هاوواتا بوون دانراوه. (ر - ر)

۴- لەم چاپەدا لە باتی خاڵ (+)، نیشانە «-» بۆ جیاوازی لە مانادا دانراوه. (ر - ر)

همو وئو مانا جياوازانده گهيه نيټه كه له خوارده ويدا نوسراوه. بؤ غوونه وشه «هه لگيرياگ»  
 /له زمانى فارسيدا/ چهند مانا ده گهيه نيټه ۱- برداشته شده ۲- اندوخته شده ۳- پذيرفته شده  
 ۴- دنبال افتاده (يعنى زنى كه دنبال نا محرم افتاده به محل ديگر برود). مانا عهره بيه كه شى بهم  
 شيويه: ۱- مرفوع ۲- مذكر، محترک ۳- محضون، مقبول ۴- سيقه، عاهره. كه هيسچكام لهم  
 چوار مانايه هاوواتا نين. هه بويه له باتى نووى چوار جار وشه «هه لگيرياگ» دووباره بگريته وه  
 هتا نو چوار مانايه له ژيريدا بنووسريټ؛ بؤ كورت كړنه وه يه ك جار وشه كوردیه كه مانا نووسى و له  
 ژيريدا هه چوار مانا كه مانا به نيشانه ي جياوازيه وه - كه خاچه (+) ۱- پيڅكه نووسى. به لام هه ندى  
 جار - كه ورده كارى و خوږياراستى پيويستته - زه همتى دووباره كړنه وه وشه كوردیه كه مانا به سهر  
 كه لكه وركرتن له نيشانه و كورت كړنه وه هه لېژارد، هه روه كو له وشه «بهن» دا ده پيئريټ.  
 هه چنده له راستيدا وشه هاوواتا زور كه مه و نه گهر باش راييئين، بومان دهرده كه وټ كه  
 ته نانهټ نو وشانهش كه به رواټ له هاوواتا نه چن له روويه كه وه جياوازيان ههيه و ههركاميان بؤ  
 واتايه كى سهر به خو دانراون.

نه گهر وشه يه كه له دوو شويئدا دووباره بيټه وه خه تاي من نيه، چونكه له هه رهنه گه كاندا به  
 هه روه شيوه تومار كراوه، وه كو وشه «قنفذ» كه هه بؤ «ژووژوو» تومار كراوه و هه بؤ  
 «سيخول» كه له كورديدا «سوچه» ي پي ده ئين.

هه ندى وشه ههيه كه له رواټدا له عهره بى ده چن به لام نه گهر باش سهرنج بده بى بومان  
 دهرده كه وټ كه له عهره بيدا مانايه كى تريان ههيه. هه بويه نايټ به عهره بيان له قه لثم بده بى،  
 چونكه ته نيا له يه ك چوون و وه كيه ك بوونى رواټ تى له گه ل وشه عهره بيدا به ماناي عهره بى بوون  
 نيه. وه كو وشه «انفاق» كه له فارسيدا ماناي «رون زهيتوون» ده دات، به لام له شيوه و رواټدا  
 وه ك عهره بى ده كه وټ بهر چاو، له كاتيكا كه «انفاق» ي عهره بى به ماناي «نه فقهه (بزيو) پي دان»  
 و هيج ته بابه كى له گه ل «انفاق» ي فارسيدا نيه. هه روه ها وشه «رد» كه له فارسيدا ماناي  
 «تيه پرين» ده دات (رد شد: تى پى پرى، رد كرد: تى پى پراند)، به لام «رد» له عهره بيدا به ماناي  
 «دانه وه» يه. هه روه ها «روح» كه له كورديدا ماناي «قورقوشم» يش ده دات، به لام له عهره بيدا ته نيا  
 به ماناي «كيان» و هه روه ها وشه «نسيان» كه له فارسيدا به ماناي «دوژمنى» و «ناته بابى»  
 به لام له عهره بيدا به ماناي «له پي كړدن» و... هتد. كه واته نايټ نه وشانه به تاوانى  
 هاوشيوه بوون له گه ل وشه عهره بيه كاندا له كو مه لگاي وشه فارسيه كان يا كوردیه كان دهر بگريټ،

۱- هه روه كو پيشتا ناماژى پى كرا له چا په له باتى «+» نيشانه ي «» دانراوه. (ر- ر)

بدلگوو پټويسته ثم وشانه به ناعرهبي بزاین.

هروه ها هندی وشه هیه که له هر سټ زمانی فارسی و کوردی و عمره بیدا به جیاوازیه کی بچوک له پیت و نوخته دا به یهک مانا به کارده برتین و هیچ به لگه یهک له به رده ستدا نیه که تاییه تیان بکات به زمانی عمره بیه وه. که واته پټويسته به وشه ی هاویه شیان له قه لثم بدهین که هرکام لهم سټ میلله ته له نووسین و دارشتنی خویاندا که لکیان لی وهرگرن تووشی هیچ ره خنه یهک نابن. وه کوو وشه گه لی: له حاف، تمنور، دهوات، رۆج، نهفس، مه شق، نامووس، غیرهت، خټر، بهین، مال حال، ...<sup>۱</sup>، تهرج، زه مان، زیاد، وه زیر، خه یال، سیجر، سه حر، حیساب، فانووس ...

وشه عمره بیه کانغا به شیوه ی نه ناس (به بی نامرازی ناسیتنه ری «ال») نووسی، هه تا خویتنه به هر شیوه یهک که دهیه ویت (نه ناس یا ناسراو) به کاریان به یتیت.

هر وشه یهک که به ئالوگوژ پټکی که موه له عمره بیدا دووباره ده یتته وه نه وه تعریب کراوه نهک عمره بی. وهک «فرینج» که تعریب کراوی «پره نه = په لپینه» یه، یا «شیطرج» که تعریب کراوی «شاه تر = شاته ره» یه.

ئالوگوژ له بزوتن (سهر و بۆز و ژیر) یا له پیتدا نیشانه ی تعریب کرانه، وهک «فرزین» که له «فرزین» وه وه رگیراوه، یا «فرسخ» به فی و خی که له «پرسنگ» به پی و گافه وه وه رگیراوه.

ثم پیتانه له وشه عمره بیه کاندا نیشانه ی تعریب کرانه: و، ت، پ، ج، ح، خ، د، ژ، س، ص،

چ، گ، گ، گ، ع، غ، ف، ق. هروهک ثم غووانه:

« غوغا »	تعریب کراوی	« غوغا » یه.
« بیاده »	تعریب کراوی	« پیاده » یه.
« غلط »	تعریب کراوی	« غه لټ » یه.
« ثرید »	تعریب کراوی	« ترید = تریت » یه.
« جرجان »	تعریب کراوی	« گورگان » یه.
« حَـل »	تعریب کراوی	« هه تل » یه.
« فرسخ »	تعریب کراوی	« فهرسه نگ » یه.
« خدمة »	تعریب کراوی	« خزمهت » یه.
« استاذ »	تعریب کراوی	« ئوستاد » یه.
« فرصة »	تعریب کراوی	« پُرسَت » یه.

۱- ثم وشه یه له ده سنووسه که دا نه خویندرا یه وه. (ر - ز)

قییینی: ھەر وشەیکە [لەم فەرھەنگەدا] بۆی دەگەرێن ئەگەر وشەییەکی سادە بوو ھەر لە پاژی خۆیدا واتە بە پیتی دوو پیتی یەكەم و دووھم بۆی بگەرێن، وەکوو وشە « تاق » کە پێویستە لە پاژی « ت ا » دا بۆی بگەرێن و ئەگەر وشەیکە لێکدراو بوو لە پاژگەلی بەشە پێکھێنەرەکانیدا بۆی بگەرێن، وەکوو « بەھوادا چون » کە لە پاژی بەشی یەكەمدا واتە لە « ب ھ » دایە. ھەروەھا « چلاوسافکون » کە لە پاژی بەشی یەكەمدا واتە لە « چ ل » دایە و « دارھەلپاچین » کە لە پاژی بەشی دووھەمدا واتە لە « ھ ل » دایە و وشە « خۆپێچ دان » کە لە پاژی « خ و » یا « پ ی » دایە.]



## رێزمانی کوردی

### واژه‌ناسی<sup>۱</sup>

قسه‌ی کوردی له واژه<sup>۲</sup> دوروس نه‌وی. واژه له نووکه<sup>۳</sup> دوروس نه‌وی. نووکه سی‌وشه‌ش جوژه، بو نووسین نهم سی‌وشه‌ش جوژه، سی‌وشه‌ش شیوه دانریاگه، به‌م جوژه:<sup>۴</sup>

ء ا ب بَ پ ت ت ج چ ح خ د دَ ذ ر رَ نَ ش س ش  
ف ق ک کَ گ ل لَ م ن و وَ پ ڤ ی یَ

نهم سی‌وشه‌ش نووکه، هه‌شتی به‌لج دوروس نه‌وی: ب بَ پ م ن و وَ  
به‌نجیچی به‌گه‌لوو دوروس نه‌وی: ق خ ڤ ح

۱- علم صرف. [زانستی وشه‌سازی]

۲- واژه، واچه، واته. هر سه به‌معنی «کلمه» یا «لفظ» هه‌تند. [هه‌رسیکیان مانای «کلمه» یا «لفظ» ده‌گه‌یه‌نن.]

۳- «نووکه» به‌معنی «حرف» است. [«نووکه به‌مانای «حرف» د.]

۴- «پ» به‌جای «ڤ» گاهی استعمال می‌شود. [هه‌ندێ جار «پ» له‌باتی «ڤ» به‌کار ده‌هێنرێت.]



تہو بیسوسیہ کہی لہ ناو دہما دوروس تہون:  
ت ب ت د ن ل . س ش ج ج . نزد ش . س ر ل ی . ا د ہ ی . ک ک ک گ

## نووکہ گل کوڑی

مذکورہ بالا کے مطابق

[illegible][illegible]

نهم شه‌ش نوکه «ت-د-ر-و-ه-ی» له قسه‌کردن کوردیا دوو جوړ نه‌خوینگین:

— گایى سەنگىن، وەك: « ماووت، زەردى، رچيان، بووچك، ئاھ، بىر ».

— گایى سەنكىيە، ۋەك: «ئەسلىم، ۋەزىرەن رەيىسە»  
— گايى سۆك ئەخوئىنگىن، ۋەك «ئاۋات ، خوجا، بىزئە، بۆچە، بىنە، بىرا»

— گايي سۆك ئەخوينگىن، وەت «ئاوت» ئاۋازىدا بولۇپ قالدى.  
بۇ ناسېن سەنگىنى و سۆكى ئەم پەنج نووكە، ئەم نشانەمان دانيا («»). ناۋى «نشانى  
سۆكيە». لە بان ھەر نووكە يىكە بوئ، ئەو نووكە سۆك ئەخوينرگى، بەلام گايي بۆ ناسانى تەنيا

نوخته‌یک له ژئیر [ندو] نووکه گهله و دائهنن، کار [کههر] نشانه‌ی سوکی نه‌کا      ب بها د بت ج ع  
 ئەم نووکه گهله له کوردیا نین: «ث - ص - ض - ط - ظ». بو ئەمه له نووسینا په کمان  
 نه‌کەفی، بو ئەمانیه شپوه مان دانیا. بهم چۆره: [سهیری خشته که بکه].  
 بو سه‌ر و ژئیر و بوړ و گیره<sup>۱</sup>، ئەهم چوار شپوه مانه دانیا، [که] لته‌که نووکه گه‌لا به  
 یه‌که مو ئەنووسگیتن - «٥» - سه‌ر. «٩» - ژئیر. «١٠» - بوړ. «-» - سوکی. «٠» -  
 گیره.

$$\begin{aligned} & \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} = \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} \\ & \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} = \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} \\ & \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} = \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} \\ & \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} = \frac{911794}{11} + 929 \sqrt{11} \end{aligned}$$

به خات فارسی:

چاویکم کردو له بو بینائی  
له تنبایا منیچ چومه خو  
چاویکم کرده و له بو بینایی  
له تنبایا منیچ چومه خو[

لَمْ خَرِّغَايَ خَرِّغَا مِّنْ شِيدَائِي  
 هَر چَنَم کوشا گَس خَوَرُو کُو  
 [لَمْ خَرِّغَايَ خَرِّغَا، مَنی شیدایی  
 هَر چَه غَم کُوشَا، کَه س خَوَه رُو نَه و]

۱۔ گیرہ: شدہ۔

۳- نه، شده له ده سنو سه که دا باش ناخوینریتته وه، (ر = ر)

۶۔ کنشہ: مذ.

۵۔ گریباگ: مشدد.

تاتی<sup>۱</sup> له زوان کوردیا نیه. تەواو واژه گەل کوردی گشتیان بێ تاتین. یانی نووکەمی دواگین  
 واژه گەل کوردی نەجمن<sup>۲</sup>. گای<sup>۳</sup> له سای خدیەدانا ژێر خدی دیاگ<sup>۴</sup>، ئەوی بە «ی» وەك: «دەرد  
 سەر»، ئەیین «دەردی سەر». هەر ئەمە بو کورتی زوان کوردی کۆمەك گەورەیکە. ئەیی: «رۆسەم  
 هات»، «وتم به رۆسەم»، «رۆسەمیان برد» له هەر سی سەبارەتا<sup>۵</sup> میم رۆسەم نەجەم.

«ئەلف» هەرگیز جوولە ناکا، هەمیشە نەجەم. هەر له بەر ئەمە هەرگیز ناکەفیتە سەر واژه‌وه.  
 بەلام «هەمزە» هەمیشە ها له سەر واژه‌وه. ئەگەر له ناوڕاس یا بن واژه‌دا هەمزەیک بوین، ئەزانین  
 ئەو واژه کوردی نیه، وەك: مەنخەذ، جوزە.

«ی» تەنیایی<sup>۶</sup> هەمیشە سوکە، [وەك: /پیاگی، ئەسپی، نیمکەتی.  
 «ە» له کوردیا نیه، ئەگەر واژه‌یک عەرەبی کە «ە» یی بوی، بکەفیتە ناو کوردی، درێژ  
 ئەنوسگیت. وەك: «رحمة» بەم جوژه ئەینوسین: «رحمة»<sup>۸</sup>.

### «دەسوور گۆریان نووکەگەل»

«ه» یی سوک ئەگەر بکەفیتە ناوڕاس واژه، نووکەمی لەوەوبەری هەر جوولەیک یی، ئەمیچ  
 ئەوتە نووکەیک [کە] له تەك ئەو جوولەدا جوژ بکەفن. یانی ئەگەر جوولە یی بەرگ سەر بێ، ئەوی  
 بە «ئەلف»، ئەگەر ژێر بێ، ئەوی بە «ی»، ئەگەر بۆر بێ ئەوی بە «و»، وەك: «سارە، میروان،  
 مۆرە» کە له بەرا «مەرە، مەروان، مەرە» بووگە.  
 بێ نووکەگەل تر هەن، له تەك یەکتەرینا ئەگۆرگینەو، یانی [لە/باتی یەکتەری ئەویژرگین و  
 ئەنوسرگین. وەك ئەمانە:

– ئش.س: غەیاث، هەیاس.

۱- تاتی: اعراب.

۲- نەجەم: ساکن.

۳- گاهی.

۴- خدیەدان: اضافه.

۵- خدی دیاگ: مضاف.

۶- سەبارەت: حالت، صورت.

۷- تەنیایی: وحدت.

۸- ناوکاری، یانی «مصریە» له تاتیسا ئەگەر وێسان بە سەریو پەوا بێ، گرد ئەنوسرگی، وەك: «سنة، مئة». ئەگەر ئە درێژ  
 ئەنوسرگیت وەك: «حشمت، مناجات، صحبت، وحدت».

- (ح.ه): ههش، ههش. حوئش، هوئش.
- (خ.و): خوئش، وهش.
- (خ.ج): خوناق، حوناق.
- (خ.ع): خوناق، عوناق.
- (د.و): خودا، خوا. (خُدا، خوا)
- (د.ت): دوانچه، توانچه.
- (د.ذ): خدمت، خدمت.
- (ر.ل): صیرات، سه لاط.
- (ر.ل): برۆ، بلۆ.
- (ز.ت): سوزیان، سووتیان.
- (ز.س): په چه خوز، په چه خوس.
- (س.ز): ده سگیر، ده زگیر.
- (ژ.ج): ریژه، ریجه.
- (س.ر): خستن، خریان.
- (ش.ت): فروشیایگ، فروتیاگ.
- (ش.ژ): کوشتن، کوژیاگ.
- (ش.ل): هیشتن، تیللی.
- (ص.س): صیراط، سه لاط.
- (ط.ت): صیراط، سه لافته.
- (ع.ج): جمعه، جمعه.
- (ع.ا): مدعره که، مارکه.
- (ع.ی): میعراج، میتراج.
- (ع.خ): عوناق، خوناق.
- (غ.ه): غه یاث، هه یاس.
- (ع.و): موعجزه، مووجزه.
- (غ.ق): غه یاث، قه یاس.
- (ف.و): ژنه فتن، ژنه ویان.
- (ل.ل): مه لا، مه لا.

- (م.ن): به لām، به لān.

- (ی.ا): ژمیریان، ژماریان.

- (م.ب): موسولمان، بوسولمان.

- (م.و): ده مانچه، ده وانچه.

دوایی واژه زانی توشاکه.

## «واژه»

### واژه<sup>۱</sup> سی جوړه:

۱. یا بۆ ناسین چتگهل دانریاگه و یه کی له ساگه لی نیه له ته کا، [وهك:] نهوسا، نیسا، له مهوسا.

نهوه پی نهیژن: «ناو»<sup>۲</sup>، وهك: رۆسم، چنار، نهسپ، کوچك بنچك، دووكله، مژ، دهنگ، رهنګ، مهزه، هوش، زانست، زوړ.

۲. یا بۆ ناسین کرده گهل<sup>۳</sup> دانریاگه و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس. نهوه پی نهیژن: «کردار»<sup>۴</sup>، وهك: بردی، کردی، شمادی، نووسی، ههلسا، دانیشت. نهووسی، نهپروی. برۆ، بنووسه.

۳. یا بۆ لکانن و به یه کهو بهستن ناو و کردارگهل دانریاگه، یانی تا له ته کا ناو یا کردارنیکا نهوی، به تنیا خوهی گوزارهی دوروسیکی نیه. نهوه پی نهیژن «پیتتهك»<sup>۵</sup>، وهك: ا، ب، ی، با، تا، نه، مه، له، لی، تهك.

## «ناو»

### ناو دوو جوړه:

۱) یا له یهك واژه دوروس بووگه. نهوه پی نهیژن: «ناو ساده»<sup>۶</sup>، وهك: بولبول، قهلم، کتیو، فهلامهرز، خهر، مانګ.

---

۱- واژه: کلمه، لفظ.

۲- ناو: اسم.

۳- کرده گهل: کردارها.

۴- کردار: فعل.

۵- پیتتهك: حرف.

۶- ناو ساده: اسم مفرد.

٢) يا له دوو واژه يا زياتر دوروس بووگه. نهوه پيټه‌يژن: «ناو په‌يوهس»، وهك: خواداگ، باخهوان، خوه‌ره‌تاو، گلاو.

### ناو ساده له سه‌بارمت نووکه‌به‌ننیه<sup>٢</sup> چمن جوړه:

- ✓ يا دوو نووکه‌ییه (یانې له دوو نووکه دوروس بووگه)، وهك: په‌پ، به‌پ، په‌ز، گا، کا.
- ✓ يا سی نووکه‌ییه، وهك: ناو، باز، نه‌سپ.
- ✓ يا چوار نووکه‌ییه، وهك: کالک، قالی، واشه، کلاو.
- ✓ يا پهنج نووکه‌ییه، وهك: بیشکه، سیسرك، ترزی.
- ✓ يا شمش نووکه‌ییه، وهك: پلیسرك، هه‌وریشم، مه‌ریوان.
- ✓ يا هفت نووکه‌ییه، وهك: که‌رگه‌ده‌نگ، هه‌رامان.
- ✓ يا هشت نووکه‌ییه، وهك: شاربازپ، ناو‌نیروک.
- ✓ يا نۆ نووکه‌ییه، وهك: ساروقامیش، میشله‌زهرگو.

ناو په‌يوهس له چوار نووکه‌ییهو تا شانزه نووکه‌ییه هس. ناو ساده به هيچ جوړ ده‌سی لی‌تادریگی، هر جوړ له‌بهره دانریاگه، يا ژنه‌ویاگه، نه‌شی هر بهو جوړه بنووسگی و بویژگی. پټه‌کیچ هر بهو جوړه ده‌س ناخوا.

### «ناو کار»<sup>٢</sup>

#### ناو چمن جوړه:

- ١- يا ناو چته، وهك: کوچك، بنچك، دار، دیوار، رۆسم، مه‌حمود.
  - ٢- يا ناو گوزاره‌س، وهك: هۆش، زانست، زرنگی، گه‌وجی.
  - ٣- يا ناو کاره، وهك: بوون، كردن، خه‌فتن، کریان، بریان، نووسین، تاشین، شاردن، هه‌لسان، دانیشن.
- نشانه‌ی ناو کار یا «ن» ته‌نیاس، يا «تن» يا «دن»، يا «انن»، يا «یان».
- «هاتوچو» له کارگه‌ل «دوو‌پریاگ»<sup>٣</sup> ن، له‌بهره «هاتن و چوون» بووگن.

٧- ناو په‌يوهس: اسم مرکب.

١- نووکه‌به‌ننۍ: حرف‌بندي.

٢- ناوکار: اسم مصدر.

٣- دوو‌پریاگ: مرخم.

## «کار یه کلائی [و] کار دوولایی»

کار دوو جوړه:

۱- یا بۆ دوروس بوونی یهك چت بهسه. نهوه پی‌شەيژن: «کار یه کلائی»<sup>۱</sup>، وهك: بوون، روین، هاتن، خەفتن، مردن، شکیان، رژیان.

- یهكی بوو.
- رۆسهه زوی.
- گووده‌رز هات.
- زۆراو خەفت.
- بورزو مرد.
- قهله‌مه‌كه شكيا.
- ده‌واته‌كه رژيا.

۲- یا بۆ دوروس بوونی یهك چت بهسه نیه [و] تا دوو چت نهوی دوروس ناوی، نهوه پی‌شەيژن: «کار دوولایی»<sup>۲</sup>، وهك: وتن، کردن، نووسین، بپین، درپن، شکاڤن، پڙاڤن.

- رۆسهه قسه‌که‌ی وت. (تا رۆسهه و قسه‌که هه‌ردوکیان نه‌ون کار وتن دوروس ناوی).  
یا نه‌یژی:

- مامه‌هیلکه‌ی کرد.
- زۆراو کاغه‌زی نووسی.
- نه‌سه‌په‌که هه‌وساره‌که‌ی بپی.
- نه‌حه‌مه‌د کتێوه‌که‌ی دپی.
- کوچه‌ك شیشه‌که‌ی شکان.
- کڤك ماسه‌که‌ی رژان.

تا بکه‌م و کریاگی نه‌وی هه‌چکام له‌و کارگه‌له دوروس ناون.

## «کردار»

---

۱- کار یه کلائی: فعل لازم.

۲- کار دوولایی: فعل متعدی.

### کردار<sup>۱</sup> دوو جۆره:

- ❖ یا ساده<sup>۲</sup>، وهك: بری، درې، خفت، نووسی.  
❖ یا پهیوه<sup>۳</sup>، وهك: ههلسا، دانیش، سهردهو بوو، قینی کرد، بهرهدوا بوو.

### کردار ساده له سه بارهت نووکه بهننیهو چوار جۆره:

- ۱- یا دوو نووکه ییه، وهك: بوو، چوو، ما، دا، دی، سمن.
  - ۲- یا سی نووکه ییه، وهك: کرد، برد، خفت، رۆی، هات.
  - ۳- یا چوار نووکه ییه، وهك: فروت، کروت، دۆشی، کۆشی.
  - ۴- یا پهنج نووکه ییه، وهك: خوارد، شمارد، بگارد، فروشت.
- کردار پهیوه<sup>۴</sup> شاید تا پانزه نووکه ییچ بوی.
- کردار<sup>۵</sup> نه گهر له کار یه کلابی دوروس کریاوی نه ویچ یه کلابیه، [وهك:] هاتن، هات. پژیان، پژیا. خفتن، خفت.
- نه گهر له کار دوولایی دوروس کریاوی نه ویچ دوولاییه، [وهك:] نووسین، نووسی. فروتن، فروت. رزائن، رزان. خفائن، خفان.

### «کردار بگردگ و کردار نه بگردگ»

#### کردار دوو جۆره:

- ❖ یا له موهبر بووگه، نهوه پی نه یژن: «بگردگ»<sup>۵</sup>، وهك: رۆی، هات، بردی، خفت.
- ❖ یا ئیسه، یا له موهودوا نهوئ، نهوه پی نه یژن: «نه بگردگ»<sup>۶</sup>، وهك: نه پروئ، تی، نهوا، نه خفتی. (ئیسه یا له موهوسا.)

#### کردار بگردگ پهنج جۆره:

- ۱- یا کردار یکه له موهبر کریاگه و بردگه، نهوه پی نه یژن: «بگردگ رووت»<sup>۷</sup>، وهك نه یژی: یه کی بوو، رۆسم رۆی، نهحه نه سپه کی برد.

۳- کردار: فعل.

۴- ساده: بسیط.

۱- پهیوه: مرکب.

۲- کردار: فعل.

۳- بگردگ: ماضي.

۴- نه بگردگ: مضارع.

۵- بگردگ رووت: ماضي مطلق.



- ۲- یا کرداریکه له مەوبەر نازانین کریاگه یا نه، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ ناپاوهجی»<sup>۱</sup>، وهك ئەیژی: یهكی بووی، رۆسم رویوی، ئەحه ئەسپهكه ی بردوی، ئالی کردوی.
- ۳- یا کرداریکه له مەوبەر کریاگه و كه می دووره، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ دور»<sup>۲</sup>، وهك ئەیژی: ئەحه ئاوپاشی کردگه، مەحه ئەسپهكه ی بردگه.
- ۴- یا کرداریکه له مەوبەر کریاگه و فره دووره، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ دورتر»<sup>۳</sup>، وهك ئەیژی: ئەحمەد ئاوپاشی کردوو، موحەمەد ئەسپهكه ی بردوو.
- ۵- یا کرداریکه له مەوبەر کریاگه و رۆشن نیه هیشتا بگرددوی، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ نەزیک»<sup>۴</sup>، وهك ئەیژی: رۆسم ئاوپاشی نه کرد، زۆراو ئەسپهكه ی نه برد.

**واژه‌ی کردار بگرددگ (خا روت بی، یا ناپاوهجی، یا نەزیک، یا دور، یا دورتر) شمش جۆره:**

- ۱- یا کردار بوژۆه<sup>۵</sup>: وتم، نووسیم.
- ۲- یا کردار بوژۆگه له<sup>۶</sup>: وتان، نووسیمان.
- ۳- یا کردار بۆنهوه<sup>۷</sup>: وت، نووسیت.
- ۴- یا کردار بۆنهوگه له<sup>۸</sup>: وتتان، نووسیتان.
- ۵- یا کردار كه سی تره<sup>۹</sup>: وتی، نووسی.
- ۶- یا کردار كه سگهل تره<sup>۱۰</sup>: وتیان، نووسیان.

### «کردار سازی»

کردار بگرددگ له ناو کار<sup>۱۱</sup> دوروس ئەوی. بهم جۆره: «ن» كه نشانه‌ی کاره، له دوا‌ی واژه‌ی کاره و لانهوه‌ین، ئەویته بگرددگ، وهك: روین، دۆشین، کۆشین، بردن، خەفتن. «ن» كه نشانه‌ی کار بوو له دوا‌ی گشتیانوه لمان برد، بوون به: روی، دۆشی، کۆشی بردی، خەفت. ئەمانه گشتیان کردار بگرددگن.

۱- بگرددگ ناپاوهجی: ماضی [ناپایدار].

۱- بگرددگ دور: ماضی بعید.

۲- بگرددگ دورتر: ماضی ابعد.

۳- بگرددگ نەزیک: ماضی قریب.

۴- بوژۆ: متکلم.

۵- بوژۆگه له: جمع متکلم.

۶- بۆنهو: مخاطب.

۷- بۆنهوگه له: جمع مخاطب.

۸- كه سی تره: جمع غایب.

۹- كه سگهل تره: جمع غایب.

۱۰- ناوکار: اسم مصدر.

کردار نه بگردگ له کردار بگردگ دوروس نهوئ. بهم جوړه: «ا» که نشانه‌ی نه بگردنه له بهر واژه‌ی بگردگه و داننه‌ی و ناخري سوک نه که ین نهوئته نه بگردگ، وهک: روى، دوشى، کوڅى، تاشى. نه لفرمان له بهر ده ميانه و دانيا، بسون به: نه پروئ، نه دوشى، نه کوڅى، نه تاشى. نووکه‌ی دواگين نه بگردگ بؤ بوئژ سهنگين نه خوئترگى، بؤ که ستر سوک نه خوئترگى.

هه بگردگى نووکه‌ی دواگينى «ى» بى، وهک: روى، نووسى، زانى. واژه‌ی نه بگردگى هه بهم جوړه لى دوروس نهوئ. به لآم نه بگردگه لى که دوايان «ت» يا «د» يا «ن» بى، بهم جوړه واژه‌ی نه بگردگيان لى دوروس ناوئ. به لکوو بهم جوړه نهون به واژه‌ی «بگردگ نه زيك»، «وهک: نه ببرد، نه شمارد، نه خفت، نه فروت، نه شيوان، نه باران. له بهر ته شيوپانه بهم ده سووره ره فتار نه کرگيت: نه گهر دواى واژه‌ی بگردگ «ت» بيت، نووکه‌ی واژه‌ی يه کلايچ له تهک دوولاييسا يه که جوړ بن، «ت» که لانه وهين، «ى» سوک نه نينه جيگه‌ی، نهوئته نه بگردگ، وهک: خفت، نهوئته: نه خفت. کهفت، نهوئته: نه کهفى. بهست، نهوئته: نه بهسى يا نه وهسى. به لآم ژنهفت نهوئته: نه ژنهوئ. فروت نهوئته: نه فروشى. کوشت نهوئته: نه کوژى. له بهر چه؟ له بهر نه وه واژه‌ی يه کلايى «ژنهفتن» به «ف»، «فروژن» به «ت»، «کوشتن» به «ش»، له ريشه دأ<sup>۱</sup> «ژنهويان» به «و»، «فروزيان» به «ش»، «کوژيان» به «ژ» بووگه.

يه کلايى ريشهس، دوولايى وهچه<sup>۲</sup>، کردار سازى له سهر ريشه نه پروئ بهم جوړه که/ نه گهر دواى بگردگ «رد» بى، هه ردکى لانه وهين، نه لفيک نه نينه جيگه‌يان - نه گهر خوهى نه لفى نهوئ - نهوئته نه بگردگ وهک: «کرد» نهوئته «تهکا»، «برد» نهوئته «تهبا» يا «تهوا»، «خوارد» نهوئته «تهخوا» - واژه‌ی «خوارد» دواى لآ بردن «رد»، چون خوهى نه لفى ههس، نيتر له دهره نه لفى بؤ نايرن - «شمارد»، «شؤرد»، «مرد» له ده سووره<sup>۳</sup> به دهرن، چون نه گهر «رد» يان لى لاوهين له تهک نشانه‌ی نه بگردنا (نه) نهون به: «نه شما»، «نه شوا»، «نه ما». «نه شما» و «نه شوا» گوزا هيكيان نيه، «نه ما» يچ چه په وانه‌ی «نه مريه» يه، پهس ته نيا «دال» که لانه وهين، جيهى «نهلف» يچ، «ى» سوک داننه‌ين. نهوئته: «نه شمارى»، «نه شؤرى»، «نه مري». يا به ده سوور گؤرپان نووکه‌گه ل نهوئته «نه شميرى».

نه گهر دواى واژه‌ی بگردگ «ان» بيت، ته نيا «نهلف» لانه وهين، نشانه‌ی نه بگردن که «نهلف» نه نينه بهر ده ميهو نهوئته نه بگردگ، وهک: «خؤزان»، «باران»، «شيوان»، دواى لآ بردن «نهلف» هکان و دانيان نشانه‌ی نه بگردن له بهر ده ميانه و نهونه: «نه خؤرنى»، «نه بارنى»، «نه شيونى».

۱- ريشه: اصل.

۲- وهچه: فرع.

۳- ده سوور: ياسا.

کردار نه بگردگ نه گهر په يوه س بى، نشانه ي نه بگردن نه رگي ته سهر تيكه ي دواگين، وهك: «هه لسا» ← «هه لته سى»، «دانيشت» ← «دانه نيشى»، «سهر بهر دواخواره و بسو.» ← «سهر بهر دواخواره و نه وى».

واژه ي کردار نه بگردگيچ شه شه:

۱. بويژ: نه نو س.
۲. بويژگه ل: نه نو سين.
۳. بژنه و: نه نو سیت.
۴. بژنه وگه ل: نه نو سن.
۵. كه س تر: نه نو سى.
۶. كه س ترگه ل / كه سگه ل تر: نه نو سن.

### «فرمان [و] قه ده خه»

واژه ي فرمان<sup>۱</sup> و قه ده خه<sup>۲</sup> له کردار نه بگردگ دوروس نه ون. نشانه ي نه بگردن - كه «نه، ي» يا «نه، ا» بى - له بهرودواى واژه ي نه بگردگه و لانه وهين، له جيگه يانا «ب، ه» - كه نشانه ي فرمانن - دانه نين، نه ويته واژه ي فرمان، وهك: «نه كه فى»، «نه خه فى»، «نه فروشى»، «نه نو سى»، «نه بارنى»، «نه وى»، «نه كا». دواى ل ا بردن «نه، ي» يا «نه، ا» له بهرودوايانو و دانيان «ب، ه» له جيگه يانا، نه ون به: «بكه فه!»، «بخه فه!»، «بفروشه!»، «بنووسه!»، «ببارنه!»، «بوه!»، «بكه!». نه گهر جيه ي «ب، ه»، «م، ه» دانه نين، نه ويته واژه ي «قه ده خه» / وهك: «مه كه فه!»، «مه خه فه!»، «مه فروشه!»، «مه نووسه!»، «مه بارنه!»، «مه وه!»، «مه كه!».

فرمان و قه ده خه دوو جوړن:

- ۱- فرمان بژنه و: پرژ!
- ۲- فرمان كه س تر: پرؤ!
- ۱- قه ده خه بژنه و: مهرؤ!
- ۲- قه ده خه كه س تر: نه روؤ!

فرمان و قه ده خه ههر كام دوو واژه يان همس:

- ۱- ته نيا: پرؤ، مهرؤ!

۱- فرمان: امر.

۲- قه ده خه: نهى.

۳- بژنه و: مخاطب.

۴- كه س تر: غايب.



«دږين»، «برپين»، «نوسين»، «دوشين»... نه لفي نهيننه ناو دژ «ي» و «ن» هكه، نهوټته: «دږيان»، «برپيان»، «ترسيان»، «نوسيان»، «دوشيان». يا نه گمر به «دن» دوايي هاتگه، «دال» هكه لانهوهين، له جينگهيا «يا» داننهين، نهوټته يه كلايي، وهك: «کردن»، «بردن»، «هاوردن»، «شماردن». دواي لابرډن «د» و دانيان «يا» له جينگهيا، نمون به: «كريان»، «بريان»، «هاوريان»، «شماريان»، يا به دهسور گژان نوكه گمل: «شميريان».

نه گمر به «انغ» دوايي هاتگه، يه كي له «نون» هكان لانهوهين، نه گمر خوهي «ي» نهوي، له بمر «نملف» هكوه «ي» داننهين، نهوټته يه كلايي، وهك: «خوزانغ»، «پژانغ»، «مرانغ»، «بارانغ». دواي لابرډن يه كي له «نون» هكان و دانيان «ي» له بمر نهلفهكوه، نمون به: «خوزيان»، «پژيان»، «مريان»، «باريان». «مردن» لم دهسوره به دهره. «شيانغ» و «ژيانغ» چونكه خوهيان «ي» يان هسس، دواي لابرډن يه كي له «نون» هكان، نيتر تهوه جهي هاورډن «ي» هان نيه، خوهيان نمون به: «شيان»، «ژيان».

«تن» هم نشانهي يه كلايسه، وهك: «خهفتن»، «كهفتن»، هم نشانهي دوولايسه، وهك: «خستن»، «فروژتن»، «كروژتن». همرگا كار دوولايي به «تن» دوايي هاتوي به دهسور «دن» رهفتار نه كركي، ياني: دواي لابرډن «د» له جينگهيا «يا» داننهين، نهوټته يه كلايي وهك: «فروژشتن»، «كروژتن». كه نهوټته: «فروشيان»، «كروژيان». بژ كورتي «ش» ي «فروژشتن» و «ژ» ي «كروژتن» پمرت نه كركي، نهين: «فروژتن»، «كروژتن».

«خستن» به دهسور نهوټته: «خسيان» وهلي به دهسور گژيان نوكه گمل بووگه به: «خريان».

### «واژه بگردگه‌ل و نه‌بگردگ و فرمان»

بگردگ پروت	بگردگ ناپاوه‌جی	بگردگ دوور	بگردگ دوورتر	بگردگ نه‌زيك	نه‌بگردگ	فهرمان
بوو	بوووي	بووگه	بووو	ته‌بوو = نه‌وو	نه‌وي	بوه!
روي	رويوي	رويگه	رويوو	نه‌روي	نه‌وي	بروه! = بړو!
هات	هاتوي	هاتگه	هاتوو	نه‌هات	نه‌تي = تي	بي!
خه‌فت	خه‌فتوي	خه‌فتگه	خه‌فتوو	نه‌خه‌فت	نه‌خه‌في	بخه‌فه!
كه‌فت	كه‌فتوي	كه‌فتگه	كه‌فتوو	نه‌كه‌فت	نه‌كه‌في	بكه‌فه!
کرد	کردوي	کردگه	کردوو	نه‌کرد	نه‌كا	بكه!
خه‌فان	خه‌فانوي	خه‌فانگه	خه‌فانوو	نه‌خه‌فان	نه‌خه‌في	بخه‌فه!
هيشت	هيشتوي	هيشتگه	هيشتوو	نه‌هيشت	نه‌يلي = نه‌تلي	بلا، بلانه! بتله، بيتلا، بيتلانه!
ژيا	ژياوي	ژياگه	ژياوو	نه‌ژيا	نه‌ژي	بژي!

### «واژه گه‌ل بگردگ»

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
رۆیم	رۆین	رۆیت	رۆین	رۆی	رۆین
نوسیم	نوسیمان	نوسیت	نوسیتان	نوسی	نوسیان

### «واژه گه‌ل نه‌برگردگ»

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
نه‌پوم	نه‌پوین	نه‌پویت	نه‌پوین	نه‌پوئ	نه‌پوین
نه‌نوسم	نه‌نوسین	نه‌نوسیت	نه‌نوسین	نه‌نوسی	نه‌نوسین

### «کردار بی بکمر»<sup>۱</sup>

بوئژ	بوئژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
کوژیام	کوژیاین	کوژیایت	کوژیاین	کوژیا	کوژیان
بریام	بریاین	بریایت	بریاین	بریا	بریان

### واژه‌زانی<sup>۲</sup>

#### «قسه»

قسه<sup>۳</sup>، یانی دوین و گاله کردن، وتمان له واژه<sup>۴</sup> دوروس نه‌وی. بژ گه‌یائین نیاز دل چهن واژه نه‌دهنه ته‌صوی یه‌کهو نه‌ویته قسه. قسه که‌متر له یه‌ک پارچه<sup>۵</sup> نیه. پارچه‌یج که‌متر له دوو واژه ناوی. پارچه نه‌وهسه بژنهو گوینداری حتی تر نه‌کا. یانی دواپی هاتوی. وه‌ک: رۆسه‌م رۆی. زۆراو خاس پیانگیکه.

۱- کردار بی بکمر: فعل مجهول.

۲- واژه‌زانی: علم نحو.

۳- قسه: کلام.

۴- واژه: کلمه، لفظ.

۵- پارچه: جمله.

## «واژه»

واژه وتمان له نووکه<sup>۱</sup> دوروس نهوئیت. چهن نووکه نهډهنه پال یه کهو نهوئیتنه واژه.

واژه سی جۆره:

۱- نهگهر تنیا خوهی گوزاره‌ی دوروسیکی هس و یه کی له ساگه‌لی له ته‌کا نیه (نهوسا، نیسا، له‌مه‌وسا) نهوه پی‌نه‌یژن ناو<sup>۲</sup>، وه‌ک: رۆسه‌م، گووده‌رز، میز، مه‌رمه‌ر، نه‌رگس، مه‌لیچک، چنار، نه‌سپ.

۲- نهگهر تنیا خوهی گوزاره‌ی دوروسیکی هس و یه کی له‌ساگه‌لیچی له ته‌کا هس، نهوه پی‌نه‌یژن کردار<sup>۳</sup>، وه‌ک: رۆی، رویگه، نه‌روئ، بریا، برۆ!، مه‌رۆ!

۳- نهگهر تنیا خوهی گوزاره‌ی دوروسیکی نیه و سایچی له ته‌کا نیه، نهوه پی‌نه‌یژن پیته‌ک<sup>۴</sup>، وه‌ک: به، نه، له.

## «سا»

سا<sup>۵</sup>، یانی رۆزگار، سی جۆره:

۱- یا له‌مه‌ویه‌ر بگردگه، نهوه پی‌نه‌یژن: نهوسا<sup>۶</sup>.

۲- یا نه‌بگردگه و نیسه هاین تیا، نهوه پی‌نه‌یژن: نیسا<sup>۷</sup>.

۳- یا له‌مه‌ودوا تی، نهوه پی‌نه‌یژن: له‌مه‌وسا<sup>۸</sup>.

## «ناو»

ناو وتمان واژه‌یکه دانریاک بۆ گوزاره، بی نه‌مه سایکی له ته‌کا بوی.

ناو له سه‌بارمهت واژه‌وه دوو جۆره:

\* یا له‌یه‌ک واژه دوروس بووگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو سابه<sup>۹</sup>، وه‌ک: نه‌همه، کتیو، قورسی. بولبول.

\* یا له چهن واژه دوروس بووگه: نهوه پی‌نه‌یژن: ناو په‌یه‌وه‌س<sup>۱</sup>، وه‌ک: خویار، چه‌رم‌نگ سوار،

۱- نووکه: حرف.

۲- ناو: اسم.

۳- کردار: فعل.

۴- پیته‌ک: حرف، فضله.

۵- سا: وه‌خت، کات.

۶- نهوسا: ماضی.

۷- نیسا: حال.

۸- له‌مه‌وسا: استقبال.

۹- ناو سابه: اسم بسیط.

ههركام لهم دوو جۆريچه له سهبارمهت گوزارهوه، ئهونه چهن جۆر تر، بهم ريزه:

۱. ناو تهن. ۲. ناو گهل. ۳. ناو جۆر. ۴. ناو تورۆم. ۵. ناو سا. ۶. ناو جيگه. ۷. ناو دهنگ.
۸. ناو رهنگ. ۹. ناو شماره. ۱۰. ناو نشانه. ۱۱. ناو كار. ۱۲. ناو بكهر. ۱۳. ناو كرياگ.
۱۴. ناو كاردار. ۱۵. ناو نشاندار. ۱۶. ناو كيشهك يا دركه.

ههركام لهمانيچه دوو جۆرن: يا ئهشناسه يا نهشناسه.

- ۱- ناو ئهگهر بۆ ناسين يهك چت دانرياگه، ئهوه پي ئهين: ناو تهن.<sup>۲</sup> ئهو چته ئهگهر ئادهميزاد بى، ئهين: كهس. وهك: تاران، كوچكهپرهش، فلامهرز، رۆسم.
- ۲- ئهگهر بۆ ناسين چهن چت دانرياگه، ئهويچ چهن جۆره:
- ♣ يا بۆ چهن تهن يا چهن كهس دانرياگه، ئهوه پي ئهين: ناو گهل.<sup>۳</sup> وهك: دهسه، جووق، گهل، بولك، گهله، گورۆ.

♣ يا بۆ يهك جۆر دانرياگه، يانئى بۆ برىك له يهك تورۆم، ئهوه پي ئهين ناو جۆر.<sup>۴</sup> وهك: ئادهميزاد، ئهسپ، وشتر، چنار، قالاو، مهرمهر.

♣ يا بۆ يهك تورۆم دانرياگه، ئهوه پي ئهين: ناو تورۆم.<sup>۵</sup> وهك: كوچك، بنچك، گياندار، ههساره، ئاگر. (ناو جۆر و ناو تورۆم بهسهر يهكيكيچا ئهبرگى، به سهر گشتيچا ئهبرگى، يانئى به تهواو تورۆم ئهسپ ئهين: ئهسپ. به يهك نهسپيچ ئهين: ئهسپ. به تهواو دارگهل دنيا ئهين: دار، به يهك دانه داريج ئهين: دار).

۳- يا ناو بۆ ناسين وهخت و رۆزگار دانرياگه، ئهوه پي ئهين ناو سا.<sup>۶</sup> وهك: ئهمرۆژ، سۆزى، دوتكه، شهمه، جمعه، شهو، رۆژ، ههفته، مانگ، سال، ئهوسا، ئيسا، لهمهوسا.

۴- يا بۆ ناسين جيگه و مهلهن دانرياگه، ئهوه پي ئهين ناو جيگه.<sup>۷</sup> وهك: ئيران، ئالمان، تاران، كوردسان، مارنج، مووژهژ، بان، ههوش، دالان، هيشخان، جەنگگا، سهورگا، گهور، گهلهخان.

۱- ناو پهبوس: اسم مركب.

۱- ناو تهن: اسم شخص.

۲- ناو گهل: اسم جمع.

۳- ناو جۆر: اسم نوع.

۴- ناو تورۆم: اسم جنس.

۵- ناو سا: اسم زمان.

۶- ناو جيگه: اسم مكان.



- ۵- یا بۆ ناسین دهنگ دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو دهنگ<sup>۱</sup>. وهك: باره، بۆره، قاژه، قیژه، گرمه، زرمه، نووزه، سروه، دهشتی، رهشتی، هوژه، موژه، بهیات، ماهوور.
- ۶- یا بۆ ناسین رهنگ دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو رهنگ<sup>۲</sup>، وهك: سوور، سهوز، زهره، ناوی، به نهوش، چیرهیی، بسهیی، قاوهیی.
- ۷- یا بۆ ناسین شماره دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو شماره<sup>۳</sup>، وهك: یهك، دوو، ده، بیس، سی، سهده، هزار، دوو هزار، پانسهده و چل و پهنج، نیم، نیمه، یهکم، دوهه، پهغهمین، شانزهمین، سییهک، دهیهک، سهدهیهک.
- ۸- یا بۆ ناسین نشانه دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو نشانه<sup>۴</sup>، وهك: پانی، دریژی، کوتایی، بهرزی، نرمی، دووری، نهزیک، خاسی، خراوی، گهرمی، سهردی، زرنگی، گیلی، زهردی، سووری.
- ۹- یا بۆ ناسین مهزه دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو مهزه<sup>۵</sup>، وهك: تالی، تورشی، سۆلی.
- ۱۰- یا بۆ ناسین کار دانریاگه، نهوه پی نهیژن: ناو کار<sup>۶</sup>، وهك: روین، هاتن، تاشین، دۆشین، نۆشین، کرانن.

#### نشانهی ناو کار چمن چته:

- «ن»، [وهك: برون، چوون].
- «دن»، [وهك: کردن، بردن، شاردن].
- «تن»، [وهك: خفتن، کھفتن، فروشتن].
- «یان»<sup>۷</sup>، [وهك: بربیان، گریان، شاریان].
- «انن»<sup>۸</sup>، [وهك: کرانن، خزانن، پژانن].
- ۱۱- یا ناو بۆ ناسین بکمر دانریاگه، یانی کارکمر، نهوه پی نهیژن: ناو بکمر<sup>۹</sup>، وهك: ناین، پوهن، بکوژ، بی، بسیین، بفروژ.

۷- ناو دهنگ: اسم صوت.

۱- ناو رهنگ: اسم لون.

۲- ناو شماره: اسم عدد.

۳- ناو نشانه: اسم صفت.

۴- ناو مهزه: اسم طعم.

۵- ناو کار: اسم مصدر.

۶- علامت مصدر لازم است. [نشانهی کار یه کلاویه].

۷- علامت مصدر متعدی است. [نشانهی کار دوولاییه].

۸- ناو بکمر: اسم فاعل.

۱۲- يا بۆ ناسين كرياگ دانرياگه، يانئى كارئ كه كرياوئ، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كرياگ<sup>۱</sup>، وەك: كوزياگ، برياگ، سنياگ، فرؤشياگ، تاسياگ. زويگ، هاتگ.

۱۳- يا بۆ ناسين كاردار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كاردار<sup>۲</sup>، وەك: ناودار، قليايدار، كەوشدار، ناويار، ميرئاخوڧ، وەرزيږ، ناسياوان، ناشپەز، ناوياش، كۆپاندوز، گوناكار، خوئەنەوار، ئەژنەوا، ناسنگەر، چيلانگەر، باهؤش، مۆچيارىكەر. گرينؤك.

۱۴- يا بۆ ناسين نشاندار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو نشاندار<sup>۳</sup>، وەك: دريؤ، كؤتا، بووچك، گەورە، پان، گوشاد، دوور، نەزيك، گەرم، سەرد، تاريك، پؤشن، زيږەك، گيئل، ئاسان، ئالؤز، زەرد، سوور.

۱۵- يا بۆ ناسين گوزارە دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گوزارە<sup>۴</sup>، وەك: هؤش، زانست، جەنگ، ئاشتى، برسپەتى، تينئىگى، ئارەزوو. (ناو نشانەگەل فرەيان ناو گوزارەن).

۱۶- يا بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نابريگئ، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كيشەك<sup>۵</sup> يا ناو دركە<sup>۶</sup>، وەك: من، تۆ، ئيمە، ئيوە، ئەو، ئەوان. ئەم، ئەمان، ئەمە، ئەو، ئەمانە، ئەوانە.

#### كيشەك يا دركە دوو جۆرن:

- يا ناو،/ئەو/ پىئەيئىن: كيشەك نەلكياگ<sup>۷</sup>، وەك ئەوانە يا لەبەردەمەو وتان.

- يا پيئتەكە، ئەوھ پىئەيئىن: كيشەك لكياگ<sup>۸</sup>، ئەويچ دوو جۆرە:

۱. يا بە كردارەو ئەلكئ، وەك: ئەرؤم، ئەروين، ئەرويت، ئەرؤن، ئەرؤئ، ئەرؤن.

۲. يا بە كردارپچەو بە ناويچەو ئەلكيئت، وەك: فرؤتم، فرؤتمان، فرؤتست، فرؤتتان. فرؤتسى، فرؤتيان. مالم، مالمان، مالت، مالتان، مالتئ، مالتيان.

۱۷- يا ناو بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نازانريگئ، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گونگ<sup>۹</sup>، وەك: كەم، فرە، گشت، پاك، هيچ، فلان، فيسار، هەر كەس، هيچكەس، هيچكام.

۹- ناو كرياگ: اسم مفعول.

۱- ناو كاردار: صيغة مبالغه.

۲- ناو نشاندار: صفت مشبهة.

۳- ناو گوزارە: اسم معنى.

۴- ناو كيشەك: اسم ضمير.

۵- ناو دركە: اسم اشاره.

۶- كيشەك نەلكياگ: ضمير منفصل.

۷- كيشەك لكياگ: ضمير متصل.

۸- ناو گونگ: اسم كناية.

## «ئەشناس [و] ئەشناس»

ناو - خوا سادە بى ياپەيەس - دوو جۆرە:

۱- ئەگەر بۇ يەك چت شناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس<sup>۱</sup>، وەك: ئەحمەد، مەحمود، رۆسەم، تاران، ئەسفەهان.

۲- ئەگەر بۇ يەك چت ئەشناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس<sup>۲</sup>، وەك ئەيژى: پياگىك روى، كورپى ھات، چومە شارى.

«ى» و «ىك» نىشانى ئەشناسە، ئەگەر گەرەكمان بى ئەشناس بەكىنە ئەشناس يا «كە» كە نىشانى شناسايە لە دوايو دائەين ئەويته ئەشناس، وەك ئەيژى: پياگەكە روى، كورپەكە ھات. يا ناو كىشەك لە بەردەمىيو يا لە دوايو دائەين ئەويته ئەشناس، وەك ئەيژى: ئەم پياگە، ئەو كورپە. پياگە من، كورپە تۆ.

## «جىوارگەل<sup>۳</sup> ناو»

ناو بە چەن جۆر ئەگۆرگى:

- ◆ گايى ئەوى بە بىكەر، [وەك: رۆسەم ھات، زۆراو روى.
- ◆ گايى ئەوى بە كرياگ، [وەك: ئەحمەد كوژيا، سوار ئەسپ بووم.
- ◆ گايى ئەوى بە پىكەر<sup>۴</sup>، [وەك: بە چىو داين لىم، بە كەلەك بردمیان.
- ◆ گايى ئەويته نىشانەكار<sup>۵</sup>، [وەك: دام لى لىدانى خراو، كوشتەم كوشتەنى تەواو.
- ◆ گايى ئەويته نىشانەبىكەر<sup>۶</sup>، [وەك: رېويە رەشەكە راى كرد، كورپە خاسەكە ھات.
- ◆ گايى ئەويته نىشانەكرياگ<sup>۷</sup>، [وەك: ئەسپە كويتهكەم فروت، پياگە بالابەرزەكەم بانگ كرد.
- ◆ گايى ئەويته جىگەى كار<sup>۸</sup>، [وەك: لە بانەو خەفتم، لە مەدرەسەدا ئەخوینم.
- ◆ گايى ئەويته ساي كار<sup>۹</sup>، [وەك: دويكە رويم، شەو خەفتم، لە پىرەكەو ھاتگم.

۱- ئەشناس: معرفە.

۲- ئەشناس: نكرە.

۳- جىوارگەل: اوضاع، احوال (جىوار: وضع، حالت)

۴- پىكەر: مفعول بە.

۵- نىشانەكار: مفعول مطلق.

۶- نىشانەبىكەر: صفت فاعل.

۷- نىشانەكرياگ: صفت مفعول.

۸- جىگەى كار: ظرف مكان.

۹- ساي كار: ظرف زمان.

- ♦ گایی نهوټته چه مټك<sup>١</sup>، /وهك: / روټسم خوهی هات، منالټه كان گشتیان ههلوكان نه كمن.
- ♦ گایی نهوټته قاولټكریاگ<sup>٢</sup>، /وهك: / نهی خوا له دهس نهم روزگارو!، نه های باخه وان!
- ♦ گایی نهوټته جیوار<sup>٣</sup>، /وهك: / به سواری هاتم، به كه نینه و وتم پی.
- ♦ گایی نهوټته خدیبه دریاگ<sup>٤</sup>، /وهك: / نه سپم نیه، كورم نیاگه سه خوهنن، نه سپ من خاسه، كوپ تو زرنكه.

♦ گایی نهوټته خدیبه لادریاگ<sup>٥</sup>، /وهك: / ره خش روټسم، کردار<sup>٦</sup> نه محمد، شیوه کیشی زؤراو.

♦ گایی نهوټته پیتهك<sup>٦</sup>، یانی خوهی ته نیا گوزاره ی دوروسیکی نیه، هه میشه گوزاره ی ته کخریاگی ههس، /وهك: / خنج و منچ، كال<sup>٧</sup> و کنچ، سوور و سنچ، گهوج و لهوج، قورس و قوول، گورج و گول، سفت و سول، چۆل و هول، شل و شول، تەر و تول، فش و فول، سهرد و سپ، شل و ول. هه میشه، پیتهك ها له دوی ته کخریاگهو، به لام گایی نه كه فیتته به رهو، وهك: پت و پیارزگ، مت و موورگ. نهم جۆره پیتهك گه له ژیرچه میچیان پی نه یژن، ژیرچه م له کوردیا بۆ شیرینی گالسهس. نووکه ی بهوگ هه ناوی یا...<sup>٧</sup> بکهین به «میم» نهوی به ژیرچه م، /وهك: / سیف و میف، قالی و مائی، هاتن و ماتن.

نه گهر نووکه ی بهوگی ناو ته کخریاگ «میم» بیته، «چت» نهوټته ژیرچه م، /وهك: / مار و چت، موورگ و چت، مهویژ و چت.

### «کردار»

کردار<sup>٨</sup> و تمان واژه یکه /كه/ ته نیا خوهی گوزاره ی دوروسی ههس و سایچی ها له تهكا، وهك: روی نه روی. هه ناردی، نه نیژی. برۆ!، مه برۆ!

له تهك کردارا - بیجگه له کار - هه میشه تاپۆی<sup>٩</sup> تر ههس كه له واژه دا دیار نیه. نه یژی: روی، یانی: فلان كهس روی. نه روی، یانی: فلان كهس نه روی.

١- چه مټك: تفسیر، توضیح.

٢- قاولټكریاگ: مَنادی.

٣- جیوار: حال.

٤- خدیبه دریاگ: مضاف.

٥- خدیبه لادریاگ: مضاف الیه.

٦- پیتهك: ردف.

٧- نهم وشهیه له دهسنووسه كه دا ناخوتنریتته وه، له وانیه «یا کاری» بیته. (ر - ر)

٨- کردار: فعل.

٩- تاپۆ: مضمر.

❖ بری کردارگهل ههن، يهك تاپۆيان ها له تهكا، نهوه پى نهپژن كردار يهكلایى<sup>1</sup>، وهك: روى، خهفت، شكيا. يانى: فلان كهس روى، فلان كهس خهفت، فلان چت شكيا.

❖ بری کردارگهلى تر ههن دوو تاپۆيان ههس له تهكا، نهوانه پيان نهپژن: كردار دوولایى<sup>2</sup>، وهك: كوشتى، شكانى. يانى: فلان كهس فلان كهسى كوشت، فلان كهس فلان چتى شكان.

❖ بری کردارگهل تر ههن بيجگه له كار و تاپۆ، نهوزار<sup>3</sup> كاريج نشان شهبا، وهك: سووتانى، سهرى برى، خنكانى، كونای كرد. يانى: فلان كهس فلان چتى به ناگر سووتان، فلان كهس فلان چتى به چتى تر (وهك چهقۆ) سهر برى، فلان كهس فلان گياندارى به دهس يا به پهت خهفه كرد، فلان كهس فلان چتى به چتى نووكدار (وهك سهه) كونا كرد.

نهمانه پيان نهپژن: «كردار نهوزارى». كردار نهوزارى له يهكلایىچا ههس، /وهك:/ سووتيا، خنكيا. بۆ ناسين نهه تاپۆگهل، يانى بۆ شناسايى نهه سى چته كه هان له زگ كردارگهلا، تين يهكه يهكه ناو له بهرا بهريانهو دانهين، بهه جوړه: تاپۆ يهكه ناو نهينه: رۆسهه، تاپۆ دوهم ناو نهينه: مامر، تاپۆ سيهه ناو نهينه: چهقۆ. نهپژن: رۆسهه مامرى بهه چهقۆ سهربرى. تاپۆ يهكه نهوينين بكهه<sup>4</sup>، يانى سهربرىه. تاپۆ دوهم كرياگه<sup>5</sup>، يانى سهربرياگه. تاپۆ سيهه پيكره<sup>6</sup>. ئيمهيج ههر بهه جوړه ناويان نهوهين. «ى» نشانهى كرياگه، «به» نشانهى پيكره.

ياساى واژهزانی نههسه كه ههميشه كردار له دواى نهه تاپۆگهلۆ بى. گايى نهگهر بهرودوا بكهفن له ياساى واژهزانی بهدهره. وهك نههه بپژى: رۆسهه مى گوڤه رز سهربرى بهه چهقۆ. يا بپژى: رۆسهه مى سهربرى گوڤه رز بهه چهقۆ. بهه بوتهى نشانهكانۆ گوزاره ناشپوگى، بههلام واژهزان بهه جوړه قسه ناك.

پيكره كهمتر له قسهدا نهوپژگى، فرهتر بكهه و كرياگ ناو نهبرگى، /وهك:/ رۆسهه زۆراوى كوشت، زۆراو چهناكهى ههلهكان، نههه ليفهكهى سووتان.

كردار يهكلایى يا تهنيا بكهرى له تهكا نهوپژگى (يانى تاپۆ يهكه)، وهك نهپژى: نهههه روى، مههجوڤ هات. يا بهسهه<sup>7</sup> كردارىچى له تهكا نهپژن، وهك نههه نهپژى: نهههه روى بۆ بازار، نهههه نهوپژته بازار. يههكه بوو بهه ناو، يههكه نهوپژته ناو.

1- كردار يهكلایى: فعل لازم.

2- كردار دوولایى: فعل متعدى.

3- نهوزار: آلت.

4- بكهه: فاعل.

5- كرياگه: مفعول.

6- پيكره: مفعول.

7- بهسهه كردار: قيد فعل.

کردار یه کلاهی بی کریاگه، یانی هەرگیز کریاگی نیه له تهکا، چون یهک تاپۆی ههس [وهك:]  
ئهحه ده روی، مه ههوه ده هات.

### «کردار بی بکهو»

برۆی له کردار گهل هه، با ئه مه تاپۆی بکهریان ها تیا، وهلی له تهکیانا بکهو ناویژگیته. نهوانه  
بیان نهیژن: کردار بی بکهو<sup>۱</sup>. وهك نهیژی: رۆسه م کوژیا، قهله مه که شکیا.  
له تهك کردار بی بکهو تهنیا کریاگ نهویژگی. کردار بی بکهو له کردار دوولایی دوروس نهوی،  
[وهك:] «کوژیا» له «کوژیان»، «شکیا» له «شکیان».

### «پارچه»

پارچه<sup>۲</sup> وتمان تیکهیکه له قسه. نشانهیچی نهوهسه [که] بژنهو دواي دواي هاتنی، نیت گویداری  
چتی تر نهکا، وهك: رۆسه م روی.

پارچه دوو جۆره، یا کرداریه<sup>۳</sup> یا ناوی<sup>۴</sup>. پارچهی کرداری له دوو واژه که متر دوروس ناوی (ناو+  
کردار) [وهك:] زۆراو هات، رۆسه م روی.

پارچهی ناوی له سی واژه که متر دوروس ناوی (دوو ناو+ یهك پیتتهك) [وهك:] رۆسه م  
خاسه. «رۆسه م» یهك. «خاس» دوو. «ه» سی. «ه» پی نهیژن: «پیتتهك واژه به سی»، «خاس»  
نهوه سی به «رۆسه م» هه.

بو ئه مه بزانی قسه یك یا باسی چهن پارچهی کوردی<sup>۵</sup> هاتیا، ههرچه کرداره لهو باسا نه شمیرین،  
ههرچه ن بو، نهوه شماره ی پارچه گله، بۆ غهونه نهیژن: «ئیمرو رۆیه بازار، نه سپتکم سه ن،  
هاتمه و ماله و، که می خه فتم، دواي نهوه هه لسام، چووم بۆ مه دره سه، ده رسم خو ن» کردار گهل  
ئه مه قسه هه فتن، نه زانی ئه م قسه هه فتن پارچه س.

۱- کردار بی بکهو: فعل مجهول.

۲- پارچه: جمله.

۳- کرداری: فعلیه.

۴- ناوی: اسمیه.

۵- له دهنوسه که دا وه ها نوسراوه، به لām لهوانه به نوسه ری به ریز و یستیتی بنوسیت: کرداری. (ر - ر)

## «پیتەك»

پیتەك وقمان واژه‌یکه خوهی تهنیا گوزاره‌ی دوروسینکی نیسه، سایچی له تەکا نیسه، یانی تا نەبەیتە تەك واژه‌یک دوروس، بە تهنیا خوهی هیچ گوزاره‌یک ناداته دەسەو.

پیتەك چەن جوهره، بەم رێره:

- پیتەك كار<sup>۱</sup>: «ن، دن، تن، انن، یا» (روەك: / چون، بگردن، خەفتن، پژانن، پژیان.
- پیتەك كردار<sup>۲</sup>: «م، ین، یت، ن، ی» (روەك: / نەرۆم، نەرۆین، نەرۆیت، نەرۆن، نەرۆی، نەرۆن.
- پیتەك خدییه<sup>۳</sup>: «م، مان، ت، تان، ی، یان» (روەك: / نەسپەكەم، نەسپەكەمان، نەسپەكەت، نەسپەكەتان، نەسپەكەکی، نەسپەكەیان.

➤ پیتەك نەبگردگ<sup>۴</sup>: «نە» (روەك: / نەرۆی، نەنووسی.

➤ پیتەك تەنیا یی<sup>۵</sup>: «ی، ی، یك» (روەك: / پیالەکی، نەسپێ، نەسپێك، پیالەیک.

➤ پیتەك لەگەڵی<sup>۶</sup>: «و، چ، تەك، لەتەك» (روەك: / نەحو مەحو هاتن، حەمەییج هات، نەحو تەك مەحو دا هات، نەحو لەتەك مەحو دا هات.

➤ پیتەك مەرج<sup>۷</sup>: «نەگەر» (روەك: / نەگەر نەریژی تا برۆم. (پیتەك مەرج نەگەر بچیتە سەر كردار بگردگ، نەیکاتە نەبگردگ: نەگەر هات. یانی: نەگەر بیت).

➤ پیتەك نەشناس<sup>۸</sup>: «کە، کان، یا، ه» (روەك: / نەسپەكە، نەسپەکان، ئەو کۆرە کە هات، ئەو کۆرە یا هات، کەرە هات.

➤ پیتەك نەشناس<sup>۹</sup>: «ی، یك، هەر» (روەك: / نەسپێ، نەسپێك، هەرکەس.

➤ پیتەك هاوگەری<sup>۱۰</sup>: «ی، گ، گین، گێ، ین، ه، هێ، ا» (روەك: / تارانێ، خواردەمەنی، بەرگ، بەرگین، مانگی، یەگانه‌گی، ناسنین، یەكساله، گەورەیی، پانا، درێژا.

۱- پیتەك كار: علامت مصدر.

۲- پیتەك كردار: ضمير فعل.

۳- پیتەك خدییه: ضمير متصل به اسم.

۴- پیتەك نەبگردگ: حرف مضارع.

۵- پیتەك تەنیا یی: حرف وحدت.

۶- پیتەك لەگەڵی: حرف معیت، عطف.

۷- پیتەك مەرج: حرف شرط.

۸- پیتەك نەشناس: حرف تعریف.

۹- پیتەك نەشناس: حرف تنکیر.

۱۰- پیتەك هاوگەری: حرف نسبت.

﴿ پیتتهك پرسا: <sup>۱</sup>﴾ (چه، كدی، كی، كام، بۆچه) /وهك: / چه نهیثیت؟، كدی نهرویت؟، كی نهروی؟، كام روین؟، بۆچه نهروی؟

﴿ پیتتهك دووگومانی: <sup>۲</sup>﴾ (یا، یام، یان، شاید، گۆیا) /وهك: / نهحمده یا مهحمود، یام رؤسه، یان گۆدهرز، کامیان هاتون؟ شاید نهحمده هاتوی، گۆیا رؤسه میچ هاتوی.

﴿ پیتتهك چهلته: <sup>۳</sup>﴾ (وهلی، بهلام، بهلان) /وهك: / وهلی نهحمده هات، بهلام خاس هات، بهلان خاس هات.

﴿ پیتتهك دوایی: <sup>۴</sup>﴾ (تا) /وهك: / تا نهسفه هان رویم.

﴿ پیتتهك بهرایی: <sup>۵</sup>﴾ (له) /وهك: / له کوردسانه رویم.

﴿ پیتتهك ترنگ: <sup>۶</sup>﴾ (تر، ترین) /وهك: / گهورهتر، دریژتر، گهورهترین. ((تر)) بۆ یهك ترنگه /وهك: / نههم كهسه لهو كهسه خاستره. ((ترین)) ترنگیکسی له ههرچه ترنگه زیاتره، /وهك: / نههم كهسه خاستهرین كهسگه له. پیتتهك ترنگ نهترگیتته دواي نشانداره و.)

﴿ پیتتهك بووچکی: <sup>۷</sup>﴾ (که، چه، ل، ل، که، له، لانه) /وهك: / چورتک، نیمچه، سهقل، خرتسۆل، وردکه، مهشکۆله، ریزلانه.

﴿ پیتتهك جیایی: <sup>۸</sup>﴾ (مهگهر، بیجگه، بهجگه) /وهك: / شاگرده کان گشتیان هاتن مهگهر نهحمده، بیجگه له نهحمده، بهجگه نهحمده.

﴿ پیتتهك چه مئک: <sup>۹</sup>﴾ (یانئ) /وهك: / بوتنه یانی بنچک، گۆزه له یانی ئاوخوهری.

﴿ پیتتهك ئارهزوو: <sup>۱۰</sup>﴾ (کاشک، کاشکای) /وهك: / کاشک بمخوهنایی، کاشکای جوانیه کهم باتای دواوه.

﴿ پیتتهك گهل: <sup>۱۱</sup>﴾ (گهل، ان، کان) /وهك: / پیاگگهل، پۆژان، پیاکان. ((کان)) پیتتهك نهشناسه

۱- پیتتهك پرسا: حرف استفهام.

۲- پیتتهك دووگومانی: حرف تردید.

۳- پیتتهك چهلته: حرف استدراك.

۴- پیتتهك دوایی: حرف غایت.

۵- پیتتهك بهرایی: حرف ابتدا.

۶- پیتتهك ترنگ: حرف تفضیل.

۷- پیتتهك بووچکی: حرف تصغیر.

۸- پیتتهك جیایی: حرف استثنا.

۹- پیتتهك چه مئک: حرف تفسیر.

۱۰- پیتتهك ئارهزوو: حرف ترجی.

۱۱- پیتتهك گهل: حرف جمع.



لهتهك پیتتهك گهلا).

- پیتتهك هاوچهشنی<sup>۱</sup>: «وهك، وهسه، چمان، ئاسا، ویتنه، انه» (روهك: وهك مانگ، وهسه روجبار، چمان مانگ، خوهی ئاسایی، ویتنهی گهلاوئیز، پیاگان، ژنانه.
- پیتتهك بهرهوژوور<sup>۲</sup>: «ههل» (روهك: ههلئسان، ههلپهرین.
- پیتتهك بهرهوخواز<sup>۳</sup>: «دا» (روهك: دانیشتن، داپهرین.
- پیتتهك فهрман<sup>۴</sup>: «ب» (روهك: برۆ، بیرا، بسپینه!
- پیتتهك قهدهخه<sup>۵</sup>: «مه» (روهك: مهرۆ، مهیرا، مهسپینه!
- پیتتهك نهبوون<sup>۶</sup>: «نه، نا» (روهك: نهپوخت، ناتههل. نهروی، ناروی.
- پیتتهك بوون<sup>۷</sup>: «س، ه» (روهك: فرهس، خاسه.
- پیتتهك واوئیز<sup>۸</sup>: «نهری، بهلی» (روهك: نهروی؟ نهری. نهخوینی؟ بهلی.
- پیتتهك هیشتن<sup>۹</sup>: «با» (روهك: با بیژی! (یانی: بلا بیژی!)
- پیتتهك دووباره<sup>۱۰</sup>: «و، وه» (روهك: هاتهو، هاتهوه.
- پیتتهك فرهیی<sup>۱۱</sup>: «سان» (روهك: دارسان، کیتفسان، کوردسان.
- پیتتهك جیگه<sup>۱۲</sup>: «گه، گا، دان» (روهك: بهنگه، جهنگا، قهلهمدان.
- پیتتهك قارو<sup>۱۳</sup>: «نهی، نهها، نههای» (روهك: نهی خوا، نهها بروانه، نههای باخهوان!
- پیتتهك بیداری<sup>۱۴</sup>: «ها، نهها، ههلا» (روهك: ها مارهكه، نهها مارهكه، ههلا سوار بن!
- پیتتهك دارایی<sup>۱۵</sup>: «ن، ناك، نوك، اوی، ون، مهن، دار» (روهك: چلكن، گوشتن، خهمناك،

---

۱- پیتتهك هاوچهشنی: حرف تشبیه.

۲- پیتتهك بهرهوژوور: حرف صعود.

۳- پیتتهك بهرهوخواز: حرف نزول.

۴- پیتتهك فهрман: حرف امر.

۵- پیتتهك قهدهخه: حرف نهی.

۶- پیتتهك نهبوون: حرف نفی.

۷- پیتتهك بوون: حرف ثبوت.

۸- پیتتهك واوئیز: حرف جواب.

۹- پیتتهك هیشتن: حرف اهمال.

۱۰- پیتتهك دووباره: حرف تکرار.

۱۱- پیتتهك فرهیی: حرف کثرت.

۱۲- پیتتهك جیگه: حرف ظرفیت.

۱۳- پیتتهك قارو: حرف ندا.

۱۴- پیتتهك بیداری: حرف تحذیر.

۱۵- پیتتهك دارایی: علامت صاحبیت.

ترسنۆك، خشماوى، قينەون، دەولەمەن، گەغدار. يانى: داراي چلك، داراي گوشت و داراي خەم... تا بېرى.

«پېتەك واژەبەس»: «ب، ھ، بۆ، بە، لە، لى، چون، چونكە، ھەرچەن، ئەگەرچە» ئەمانە پېتەكگە لىكن واژەگەل ئەو ھەسن بە يەكەو، بەم جۆرە: بىگرە! چوومە بازار، چووم بۆ بازار، بە من چە؟ لە من بىگرە، لى نايى، لى ئەچى، چون تەمەللە، چونكە شىياگە، ھەرچەنى كرد، ھەرچەنم كۆشا. ئەگەرچە وا نىيە.



:«ە»

- ◆ گايى نشانەى خەبەس (اضافە)، ەك: مېرەدى، كۆرەزاگ، كەوەرەو، باخەوان...
- ◆ ە گايى نشانەى نشانىيە (وصف)، ەك: نەردىو، جۆرەپياگ، سەوزە، زلە، پەشتالە...
- ◆ ە گايى نشانەى كورتىيە (ترخيم)، ەك: مېرە. كە لە بەرا «مېرەئەھەد» بووگە.
- ◆ ە گايى نشانەى شناسياگىيە (عەھد)، ەك: ياروى زلە.



:«ە»

- ▲ گايى نشانەى بژنەويە (خطاب)، ەك: كۆرەكە بېروانە! براكە بېروين!....
- ▲ ە گايى نشانەى شناسياگىيە (عەھد)، [ەك:] كۆرەكە، پياكە، ژنەكە....

۱- «وان» علامەت تەصدى است، [مەثل:] باخەوان، تاسياوان. «وان» نیشانەى لە ئەستوگرەتتە، ەك: باخەوان، تاسياوان

۲- [پېتەك واژەبەس: حرف ربط]

## گۆڭگه گهل

يانئى نووکه گهلئى که به يه کترین نه گۆڭگينه وه

ا ← ع، ه، و، ی، ح	ل ← ل، ش، ر
ب ← و، ف، م	م ← و، ن، ب
پ ← ف، و	ن ← د، م
ت ← ط، چ، ز، ش، د، ژ	و ← ب، ا، خ، م، ع، ف، ی، پ
ث ← س	ه ← ح، س، ا، و، گ، غ، ذ
ج ← ژ، د	ی ← ع، ا، و
چ ← ت، ش	<u>له تاتیا:</u>
ح ← ه، خ، ع، ا	پ ← ف (په لینه: فرفرینج)
خ ← و، ح، ع، غ، ق	چ ← ج، ش
د ← و، ذ، ز، ج، ن، ت	ژ ← ز، ج
ذ ← د، گ، ه، و	ت ← ت
ر ← ل، ل، س	ح ← ح
ز ← د، ژ، س، ش، ت	س ← ص (سهرد: سَردا)
ژ ← ج، ز، ش، ت	گ ← ج (گورگان: جرجانا)
س ← ص، ه، ث، ر، ز	ه ← ج
ش ← ز، ژ، ت، ل، چ	
ص ← س	
ض ← ز، س	
ط ← ت	
ظ ← ز	
ع ← خ، ح، ی، و، ا	
غ ← خ، ه، ق، ک	
ف ← ب، پ، و	
ق ← غ، خ	
ک ← غ	
گ ← ه، ذ، و	
ل ← ل، ر	



- ❖ ئاو شه رمه ساری دهر دا. ❖ «ئ»
- ❖ ئاو له سه رچاو كه وه لیله. ❖ ئاردی بیه دړك گرده و ناوێته و.
- ❖ ئاو چاوی سنیاگه. ❖ ئاردی رویگه، سۆسی ماگه.
- ❖ ئاو له دنگا نه كوتی. ❖ ئاسمان له بهر چامه و [چاومه و] تاریك بوو.
- ❖ ئاو له سه ر من بگرد، چ یه ك گه ز چ سه د گه ز. ❖ ئاسمان و رێسمانه.
- ❖ ئاوی بروی بۆ روخانه، خویش بیخوا نه ك بیگانه. ❖ ئاسن سه رد نه كوتی.
- ❖ ئاوی به ستگه سه ژیری. ❖ ئاسیاو فره هار، وردیچ نه هاری، دوشتیچ نه هاری.
- ❖ ئاوی خراو رژیاگه. ❖ ئاسیاو كار خوهی نه كا، چه قچه قه سه ر خوهی تیژیته نیش.
- ❖ ئاویك چو به جۆگه یكا هه ر نه شی بروی. ❖ ئاسیاو گرمه ی تی، ئاردی دیار نیه.
- ❖ ئاوی له چاوی سه نه گه. ❖ ناشتی كێك و مشكه.
- ❖ ئاوی ها به بیله و. ❖ ناشتی كێك و مشك، پرسه ی به قاله.
- ❖ ئاوی ها به جۆگه وه. ❖ ئافتاوه و لووله ی نه كارێك نه كه نه، بارمه نیانیان هه ساوه.
- ❖ ئاهووی مانیاگ نه گسری. ❖ ئاگر له چاوی نه وێته و = ئاگر له چاوی نه واری.
- ❖ ئاهووی نه گیریایگ فره س. ❖ ئاگره سووری، له من دووری.
- ❖ ئاینه نه گرنه به رده مه یه و. (حال احتضار). ❖ ئاو نه زایته ده می.
- ❖ [(كاتی گیان دهرچوون)] ❖ ئاو نه كاته بیژنگ.
- ❖ ئوجاخێ كویره. ❖ ئاو نه كاته سه وه ته.
- ❖ ئوجاخێ كویره و بوو. ❖ ئاو بی له غاوی خواردگه.
- ❖ نه دا به لای مارا جوو جكه ی نه قرتنی. ❖ ئاو رژیا، گرده و ناوێته و.
- ❖ نه سپی به چل ساله گی تالییم بدرگی، بۆ مه یان قیامه ت به كار نه خوا. ❖ ئاو ژیر كاس.

❖ نه‌گهر ده‌سی بروی له پشته‌و پیاگ سمر نه‌وړی.  
❖ نه‌گهر کاویشی بگردایی، گوشتی بز خواردن نه‌شیا.  
❖ نه‌گهر گورگ نه‌ویت، سه‌گهل نه‌تخوډن.  
❖ نه‌گهر گوشت گرانه، نه‌خواردنی همرزانه.  
❖ نه‌گهر گ مەلئ میوه‌خوهر بوابی، میوه به داره و نه‌ته‌ما.  
❖ نه‌گهر له جافان یه‌کی بمینی، حق به‌رودوا له گشت نه‌سیتی.  
❖ نه‌لفله‌یله نه‌خوینی.  
❖ نه‌م ده‌سه‌که‌ی له‌و ده‌سه‌که‌ی چلک ناگری.  
(ما تَبَلْ اِحْدٰی یَدَیْهِ الْاُخْرٰی..)  
❖ نیم‌پوژ و سوژی نه‌کا.  
❖ نه‌مسمر کری و نه‌و سمر کری، پاره‌کری و پینه‌کری.  
❖ نه‌م کاسه بی ژیرکاسه نیه.  
❖ نه‌م مردگه به‌م شیوه‌نه ناژی.  
❖ نینسان قه‌جری ها به‌خو‌یه‌و.  
❖ نینسان له سمریوان گه‌وره‌جا خول بکا به سمره.  
❖ نه‌و خورما تو خواردکته، من به قلینچکه‌ی بازیم کردگه.  
❖ نه‌و که‌سه گیان نه‌جا، گیانیچ نه‌سیتی.  
❖ نه‌و گولمه‌زوه‌ینه پاک بیت خو‌ه‌می تیا دانیشم.  
❖ نه‌ونه باریک بووگه، به‌کونای دهرزیا نه‌پو‌یت.

❖ نه‌ونه بی و بچو، قه‌جرت نه‌چو.  
❖ نه‌ونه بچوره باوان، به‌ری به ژیرت بیاوان.  
❖ نه‌ونه به شون دزا برؤ، لیت‌ه‌نه‌گه‌رپته‌و.  
❖ نه‌ونه تیژه‌وشه به چاو راز دؤس و دوژمن نه‌زانی.  
❖ نه‌ونه چاو بنی به یه‌کا هه‌لنه‌قولی.  
❖ نه‌ونه گه‌ریاگه دریاگه.  
❖ نه‌وه خه‌ته‌نه‌سوران بوو، زه‌ماوه‌ن ها له دواوه.  
❖ نه‌وه کاو‌ریازی بوو، نه‌مه به‌ران‌بازیه.  
❖ نه‌وه له کاسه‌جا بی، به‌که‌وچک دهرتی.  
❖ نه‌وه‌یا به‌خت ه‌اوردوی بؤی، به‌نه‌زان‌کاریک داینیا.  
❖ نه‌وه‌یا خاوه‌مال نه‌یزانی، نه‌گهر دز بی‌زانی هیچیک نایلی.

#### «ب»

❖ با بی شهن نه‌کا، باران بی ناسیاو نه‌گه‌رپی.  
❖ باخه‌وان له وه‌خت هه‌نگو‌ورا گو‌یچکه‌ی ناژنه‌وی.  
❖ بار له باج نانالی.  
❖ باره شاری تیتته‌و.  
❖ باریکان نه‌رپسی.  
❖ بازگولی به‌جه‌مال شیرو.  
❖ باجان پاک نه‌کا.  
❖ باوان شیتیاگ سمر له کار خو‌ه‌ی دهرناکا.

- ❖ باویشکی بۆ ئەدا.
- ❖ بەچکەگەدا مەخەرە تەما، بە چلێ کەما
- ❖ تێتە سەما.
- ❖ بەدبەختی کلافە ئەکا.
- ❖ بەدترین لە بەد بەدترە = بەد لە بەدتر
- ❖ خاسترە.
- ❖ بدە لە ناو، مەدە لە پردی نامەرد.
- ❖ برا لە پشت برا بێ، بەلا مەگەر لە لای خوا
- ❖ بێ.
- ❖ برایمان برایی، کیسەمان جیایی.
- ❖ برج زەهرمار ناوێتە دلدار.
- ❖ بەرچاوتەنگی رسوایی تیری.
- ❖ بەرچاوتێر ناوڕوومەنە.
- ❖ بەرزبەرین مل پیاگ ئەشکنی.
- ❖ برسێتی رەگ هاری ها پێو.
- ❖ بەر لە کاریز ناوی گەرەکە.
- ❖ بەر لە لای تەنکیەو ئەدرگی.
- ❖ بەرودوای قسەیی خوەی نازانی.
- ❖ بزانه زانست لە کوێ هێلانەیی بەستگە.
- ❖ بزەن بە پای خوەی ئەکێشگێتە دار، پەزیچ
- ❖ بە پای خوەی.
- ❖ بزەن گەرۆل لە سەرچاوکەو ئەو ئەخوا.
- ❖ بزەن لە حیزیا ئەنەچووە رینگەدا، ئەیانکردە
- ❖ حەچەیی ران.
- ❖ بزەنقوت لە من چوو، سەربینی بە هەزارەو.
- ❖ بەزە بەو خۆیتە شەوی بە سەردا بیت!
- ❖ بەزە بەو رۆژە رەحم ناشکرا ئەوی!
- ❖ بشپۆە لە دەمیا خێزاو ئەکا.
- ❖ بکوژی قەساو، بۆرێ قەساو.
- ❖ بەلا لە بۆگەن ئەوێتەو.
- ❖ بەنجۆی شیلپاگە.
- ❖ بەنی شەلو بووگە.
- ❖ بەو با ئەژیم لە تەرەف توەو بێ.
- ❖ بۆ دەسمالێ قەیسەریتک ناگر ئەدا.
- ❖ بووگە بە ماکەرەکی قولیان.
- ❖ بووگەسە ئارد بینخ درک.
- ❖ بووگەسە سووکی بەر قەفەز.
- ❖ بووگەسە کەر گووشلخواردگ.
- ❖ بووگەسە کەر ناو جۆگە، لە هەرتک لا
- ❖ ئەخوا.
- ❖ بووگەسە مووی نوک لووت.
- ❖ بۆی بشپۆە لە دەمی رۆژی رینگە نەروێ.
- ❖ بە ئەنازی بەر خوەت پا داکیێشە.
- ❖ بە بال یەکیتر ئەپەرێ.
- ❖ بە بگار ئەگەیشتگ شوال ئەکەنی.
- ❖ بە بۆنی گولێ گەغەو هەزاران گول مەرۆز
- ❖ ناو ئەخوا.
- ❖ بە بوەو نەروێ.
- ❖ بە پف کاسەگەری دوروس ئەوی.
- ❖ بە پفی دانەگرسێ و بە تفی ئەکوژیێتەو.
- ❖ بە تاقەگولێ بەهار نایت.
- ❖ بە تەنیا دەسێ چەپ ناکوتگیت.
- ❖ بە جاریا نەچووگە.
- ❖ بە چاو خەفتگ، بە دل وریا.
- ❖ بە چاو گەرەکیە.
- ❖ بە چاو گەرەکیە دلگەل کونا بکا بزانی

- ❖ چەى ھاتيا.
- ❖ بە ھەفت ئاۋ شۆزىياگەسەو.
- ❖ بە ھەفت تەوەر مىلى ئارپىگىتەو.
- ❖ بە ھەفت قەلەم خوەى ئاراپىشت کردگە.
- ❖ بە دزى ئىزرائىلەو ئەگەرى.
- ❖ بە دەس خوەى ئاگرى بەرداگەسە گىيان خوەى.
- ❖ بە دەس مەردم مار ئەگرى.
- ❖ بە دەسى دوو کالەك ھەلناگىرگى.
- ❖ بە دەم و بە دەس تى ۋەشياگە.
- ❖ بە زوان پىياگ ئەگرى.
- ❖ بە زوان خوەش مار لە کونا دەر تى.
- ❖ بە زوان شىر ئەکاتە رىوى.
- ❖ بە سەر ئاۋ ھەمامەو ناشناپى ئەگرى.
- ❖ بە سەر ۋەخت گىشت کەسىگەو ئەپروى.
- ❖ بە سەرى گوشادە.
- ❖ بە شەو جەردە، بە رۆژ مەردە.
- ❖ بە کارەگەر بىژى: «خانىم!» ھەرچى کاسە و کەۋچکە ئەشكىنى.
- ❖ بە کاسەيك ئەيگەن، بە کەۋچكى ئەيخوہن.
- ❖ بە گورىس تۆ کەفتگەسە چال.
- ❖ بە لەوز قەلەم قسە ئەکا.
- ❖ بە مەزەى کتک باران ناۋارى.
- ❖ بە نەوگ مەردوم سەر ئەۋرى.
- ❖ بە ھەر چاۋى تۆ مەن ئەۋىنى، ھەر بەۋ چاۋە مەنىچ تۆ ئەۋىنم.
- ❖ بى بىگار لە ئاۋ ئەدا.
- ❖ بى دەس شکانن نەگىن ئەشكىنى.
- ❖ بى سېنا ھەلئەپەرى.
- ❖ بىشکەى مەن سەمەرى جوانگىە.
- ❖ بى نا ئەيژەن، ئىسە ناپچ ھا بە دەسيەو.
- ❖ «پ»
- ❖ پا ئەدا لە پەين.
- ❖ پابەپا بە يەگەو ئەپۆن.
- ❖ پاچکە بەدى بە ناکەس، ھەۋەس رانىچ ئەکا.
- ❖ پاش باران کەپەنک؟
- ❖ پا لە بەر خوەى دەرئ ناکا.
- ❖ پا لە ژىرى دەرچوگە.
- ❖ پا ئال پەرت ئەکا.
- ❖ پرشنگى لى ئەۋىتەو.
- ❖ پەژارە بىدەنگى کردگە.
- ❖ پشت ھەفت كىف رەش بى.
- ❖ پشت دەس خوەى برد بە دەما.
- ❖ پەشىمانى ئەگەر شاخى بۋاپى، سەدگەز شاخى بوو.
- ❖ پەشىمانى گورگ مەرگە.
- ❖ پەشىمانى نەۋتن لە پەشىمانى وتەن خاسترە.
- ❖ پە لە بوۋلەمپ ئەکا. (يَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ)
- ❖ پەلەپىتەك ئەۋەشنى. (کنایه میزند.)
- ❖ [تانه ئەدا.]
- ❖ پۆسکەنە قسە ئەکا. (صراحت ھەجە دارد.)

[پېنچوپه نا له قسه كردنیا نيه.]

❖ پړسى د هواخى نايى.

❖ پړسى كهن. (بد بيش گفټ.) [قسى

خراپى پى وت.]

❖ پوول به پېرؤ نه كا.

❖ پوول چهرمگ بؤ رؤژ رهش خاسه.

❖ پوول مهر دم كيسه نه دړى.

❖ پياډه نه زانئ سوار تنگى بهر بووگه.

❖ پياز نه دوا لآن خواردنى هس و بردنى نيه.

❖ پياگ وهختى ماتل بى، قوم دوور و قهرز

كؤنه نه كاته ياد.

❖ په بيه ننى خاس كرياگه.

❖ پېر له پېرى نيه له سرگوزده شته بيه.

❖ پېرى و سه د عهيب، بيخو نه يان-

وتگه.

❖ پيس بيشمرى كيشاگه به رووى خوږيا.

❖ پيس سهگ به د هواخى پاكه و ناوى.

❖ پيس قورواق به د هواخى ناژى.

❖ پيشه خوى شكانهگه.

❖ پيشه رهش نه كردگه. (يعنى جوان

است.) [واته گه نجه.]

❖ په يمانه تى وواو پر بووگه.

❖ تا ريوى قهواله خوى خوهن، پيسيان  
كهن.

❖ تا توم نه وه شنى، خهرمان هه لئاگرى.

❖ تا ژير پېرى كردهو، شيت له تاو پېر يهو.

❖ تاس بشكى نهك بزرگى.

❖ تا كؤسى نه رېمى كهننى پېرو ناويتهو.

❖ تال و سول دنياى فره چه شتگه.

❖ تا مالخاوان دزى گرت، دز مالخاوانى

گرت.

❖ تا مال و يساوى، مزگت حرامه.

❖ تانجى قوچاخ له وهخت راوا گووى تى.

❖ تا نه بچه شى نازانى.

❖ تاوانكار ها به لاي يارهو، بيتاوان سهرى

ها به دارهو.

❖ تايى گان نه كا، دؤلاوى نه ييژيرى.

❖ تر به تهوهر داسيه وه چه؟ هه مزه به

هه واسيه وه چه؟

❖ تورمه هه رچن كؤنه بى، به پاتاوه

ناكرگى.

❖ ته رى و هه سى چيشت مشتيكه.

❖ تف بهر هه وژوور تيته وه ناوچاو خوى.

❖ ته قهى سه رى تى. (غى فهمد.)

[تيناگات.]

❖ ته نوور تا گهرمه نان نه ډا.

❖ توانايى نه ونه سه له چاو ترووكا نيك شارى

بشيني [بشيني] و نارامى بكا.

❖ ته وواو نه نامى نه كه نى.

❖ ته وواو نه نامى هه ركام به جيا نه يژى: من

» «ت»

❖ تا نه يژى: «هاله»، هه نگوور پى ته گه يى.

❖ تا پيريك نه مرى، هه زار هه زار جوان

نه مرى.



خاسم.

❖ تۆپىن كەر زە ماوۋەن سەگە.

❖ تۆشەى ئاۋە.

❖ تۆشەى مەردم برسەيتى ئاشكىنى.

❖ تۈۈل بە تەرى نەچەمىتەۋ ئىتر ناچەمىتەۋ.

❖ تۆلە ھەمە ئاشەۋانى چاكتىر نازانى.

❖ تۆم كىرد بە جۆلا مەكۈم بىزى؟

❖ تۆم كۆنە لە دلىا ۋەشياگە.

❖ تۆ ھەنگاۋى روو بە من بى، تا من دە

ھەنگاۋ روو بە تۆ بىم.

❖ تىخى ئىسە نەۋنە ئاۋرې.

❖ تىر نەخاۋ كەۋان نەشارىتەۋ.

❖ تىر لە تر كەشيا نەماگە.

❖ تىر لە كەۋان دەرچوۋ ناگەرىتەۋ.

❖ تىر ئاگاي لە برسى نىە.

❖ تىرىك ۋ دوو نىشانە.

❖ «ج»

❖ چارەى بىچارە تامل ۋ سەۋرە.

❖ چارەى نەخوەر بخوەرە.

❖ چاۋبرىسى ئاۋرۋى نىە.

❖ چاۋتير ئاۋرۋودارە.

❖ چاۋ جن دەر تىرى. (ھىزە است.)

❖ [(ھىزەىە.)]

❖ چاۋ مار دەر تىرى. (تيرانداز است.)

❖ [(تيرھاۋىۋى باشە.)]

❖ چاۋى چەرمىگ بوۋگە. (ھلاك شەدە.)

❖ [تىاچۋەۋە]

❖ چت خاس خوۋى ھاۋار نەكا.

❖ چەرخى لە چەمەر گەپان.

❖ چەقۇ دورس نەكا ۋ دەسەى لىناخا.

❖ چەلەتمەۋەشىن رەھەننەى عامە.

❖ چما نەيىۋى بۆ ئاگر ھاتگە.

❖ چمان نەيىۋى گوۋىز نەكاتە ھەۋانە.

❖ چەن مەردە ھەلاچە.

❖ چەن سالىە بە دەۋر نەم كارا گىچچە نەكا.

❖ چەن سالىە گەداس، شەۋ جىعە نازانى.

❖ «ج»

❖ جەرگى بىياگە.

❖ جەرگى سووتياگە.

❖ جەرگى بۆ ھىچ كارى نىە.

❖ جەنگ لەسەر تەنگى سچافە.

❖ جەنگ لەسەر كەمى سفيرەس.

❖ جەنگ لە كۆنەقەنەۋ ھەلئەسى.

❖ جەنگ زەپەرگەرانەس.

❖ جەنگ كوزياگەسەۋ، چەلمنە شۆن چىۋ

نەگەرى.

- ❖ چنگ له دل نادا.
- ❖ خوا نه پښتې به زه خميا.
- ❖ چو کله شکين خوي ته شکنی.
- ❖ خوا بار نه ننی، باری گرانه.
- ❖ چيو هلگره، سهگ دز دياره.
- ❖ خوا پا به مار نادا.
- ❖ خوا د درد نه دا، دهرمانیچ نه دا.
- ❖ خوا سهرما به قه د بهرگ نه دا.
- ❖ خو ناشوپاشو به خموه ره و بون له سهر
- ❖ دهر نه چی.
- ❖ حاشا لهو خوینه شو به سهر یا بی!
- ❖ هزی نه کرد بمری و نه م قسه نه ژنه وی.
- ❖ حهش نه گهر بیژن: هیلکه می کرد. کرد گیه؟
- ❖ حق بز کول به سهر شاخداره و نامینی.
- ❖ حوکم حاکمه و مهرگ مفاجات.
- ❖ حهغیره له پهغیره دهر نه چی خاسه.
- ❖ حهواله می سهر به خه چاله.
- ❖ حهیا لهم ولاته باری کردگه.
- ❖ حهیا ها به چاوهو، چاو نه وی حهیا کوا؟
- ❖ خوهت مه کوژه جهفته.
- ❖ خوهره تار لیج بان دهوامی نیه.
- ❖ خوهشه ناگر خوهشه دوو، برا خاسه نه وهک
- ❖ شوو.
- ❖ خوهی ریشی نیه به کوژه نه که نی.
- ❖ خوهی گوم کردگه ههله نه روی.
- ❖ خوهی لی سنیاگه.
- ❖ خوین پر چاوگه لی بووگه.
- ❖ خوین تو له خوین من رهنگینتر نیه.
- ❖ خوین رزیاگه سه ده موچاوی. (خجالت
- ❖ می کشد.) [(تهریق نه بیته وه.)]
- ❖ خوهی نه کا خوا بو بکا.
- ❖ خوین له به ده دنیا نه ماگه. (ترسیده.)
- ❖ [(ترساوه.)]
- ❖ خوینی با بردی. (خونش هدر رفت.)
- ❖ [(خوینی به فیرو چوو.)]
- ❖ خیر بو خویش نهک بو دهوریش.
- ❖ خار له ریگه می دلپاکا نیه.
- ❖ خار نایته ریگه می دلپاک.
- ❖ خاونمال دهسی هه لگرت، دزنه یوت:
- ❖ نه یگه ینمه حق جینگه.
- ❖ خهره مهرگی وهسه خواردوی.
- ❖ خهله فروش ههوال من نه پرسى.
- ❖ خلیسکیان چیره ی پهله کاره.
- ❖ خه مهره هوش نه دوشى. (الْبَطْنَةُ تَأْفِنُ
- ❖ الفطنة.)
- ❖ خنجهری تریان داگه له زه خمی.
- ❖ خنجهری لی بدهی خوینی دهر نایی.

❖ خیزاو هی قین له دهروونیا گئج نه خوا.  
❖ خهیل ی کار گهوره پیاگ بووچک نه نجامی نه دا.

❖ درو هیچتا له دم دهنه هاتگه لوقه نه کا.  
❖ ده ریا به دم سهگ چه پل ناوی.  
❖ دز نه ونه یه سته مه که له ور رهش کا.  
❖ دز مهیل دزی بی، تاریکه شهو فرهس.  
❖ دز ناشی له کاډان نه دا.  
❖ دژمن هیډیهو که، نه نجا ته پ بډه ره سهری.

❖ داخو دروش نه کا.  
❖ دار له بهرا پیښه یکه.  
❖ دار له ته که تۆمه، دیوار بژنه وه!  
❖ داری داگه به روچ حاته ما.  
❖ داگیه به گهنه ی ده ماخیا.  
❖ داگیه له حهفت ناو قولی تهر نه وگه.  
❖ دالکه! تا تو موچپاری من کردی، سه د و سی مه گمز وه گون خمره تالوه شمردم!  
❖ داماگی سهر پیاو نه کاته درگای نامهردا.  
❖ دانا به درکه، کهر به نه قیزه.  
❖ داوا له سهر تنگی سجاغه.  
❖ دایک دز روژی سین نه خوا، روژی سین نه کوتی.

❖ ده به هین کورده و گوزان نه یکا.  
❖ دهر د بی سامان دووری دیداره.  
❖ دهر د دل بو ژیر گل.  
❖ دهرزی هه لخته یتا زهوی ناکه فی.  
❖ درک نه کیلی، درک تیتته ریگه ت.  
❖ درک هه نگوور ناگری.  
❖ درگای کهس مه ته قنه، تا درگات نه ره قنن.  
❖ درو به دلوه ناچه سپی.  
❖ دروزن که مه و شه.  
❖ دهسه زرانی دانیشته گه.  
❖ دهسه سهر کردن دژمنی تیژی.  
❖ دهسه سهر و په نا به خوا.  
❖ دهسیچ نه وه شنی و هاوار یچ نه کا.  
❖ دهسی حاکم بیوړی خوینی نیه.  
❖ دهسی له دنیا داشتگه.  
❖ دل به درو ناسوتی.

❖ دَلْ به دَلْ رِگه‌ی هه‌س.

❖ دَلْ به دَلْ رِگه‌ی هه‌س.

❖ دَلْ سفره نیه، ئینسان بۆ گشت که‌سیکی

❖ دَلْ کوچک نیه، له گول نازگتره.

❖ دَلْ کلاوکلاوه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوا‌ی باران که‌په‌ئک؟ (پس از مردن

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ نوشارو؟) / (دۆه‌زار پاش مردن؟)

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوا‌ی ئه‌وه دی حه‌ریف فه‌نبازه،

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ بیه‌ئیش مه‌وه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوو بزن‌ی بوی، یه‌کیکی نه‌کاته یه‌ده‌ک.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دۆ تا نه‌یژه‌نی که‌ره نا‌جا.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوور برۆ، دوورس بی‌رۆ.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوورینی دوا نه‌کا.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوورینی دوا په‌شیمانی نیه به شۆنیه‌وه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دووروو و دووزوان سه‌ری ها به خوینیه‌وه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دووروو بی‌تاو‌رووه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دۆس و دۆمه‌ن خوه‌ی نانا‌سی.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دۆس و دۆمه‌ن له یه‌ک جیا نه‌ که‌ریاوه.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ (طلوع صبح) / (سه‌ره‌تای به‌یانی.)

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دووکه‌س له پشت بی‌ژنگه‌و نه‌روانن به‌یه‌کا،

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ هه‌رچلۆنی بی‌ئو ئه‌م نه‌وینی، نه‌میچ نه‌و

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ نه‌وینی.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دووکه‌ل له ته‌وق سه‌ری به‌رزوه بوو.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دۆله‌ی پر راسی ماله.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دۆم بی‌ت و کلاش بۆ خوه‌ی بکا.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دوو نه‌فه‌ر بچه‌ن لای قازی، یه‌کیکی تی‌ته‌وه

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ به‌ رازی.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ ده‌ بده‌ به‌هه‌شت، هه‌شت بگه‌ره له مه‌شت.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دیان ئیشان چاره‌ی کیشان.

❖ دَلْ که‌س ریش مه‌که، ریشته کرد

❖ دیانی تی‌ژه‌وه کردگه‌ بۆ خواردن مال مه‌ردم.

❖ دیدەى بېگانه چ خاس دياره!

❖ دتیره دەرروونی جۆش نهکا.

❖ رینگەى درۆ نەزیکە.

❖ ریلەخۆی تەواو پڑیاگە.

❖ ریوی پیچ لی ئەدا.

❖ ریوی نەنەچوو بە کونادا، هەژگینکی

بەستوو بە خوەیەو.

»»»

❖ راسی رەحمەتی لی ئەواری.

❖ راسی رەفتی، چەفتی کەفتی.

❖ رەتی بلّاوە.

❖ رۆدی رسوایی ها بە شوینەو.

❖ رەش هەر رەشە.

❖ رەگ خەوی ها لە دەسیا.

❖ رەنج سەرەنجامی گەنجە.

❖ رەنگی بوو بە بەفر یەکشەو.

❖ رەنگزەردی کێشان، مایەى بێدەسەلاتیە.

❖ رۆژ پاک بۆ تەمەل شەو زەنگە.

❖ روو لە نامەرد خستن لە مردن سەختەرە.

❖ رۆ [رۆلە] لەبەر دایک هەلنەگری.

❖ رۆلە لەبەر مەمک دایک هەلنەگری.

❖ رۆن رۆیاگ ئەکاتە خەیر باوکی.

❖ رۆن فرە بێ، پایچی بێ ئەنان.

❖ رۆن قازیان لی داگە. (خوشحال است.)

[(خوشحاله.)]

❖ رووی قەلخانێ تێ کردگە. (آمادهى جنگ

است.) [(تامادهى شههه.)]

❖ ریش بسو بە ریشەو ئەشى شانهى بۆ

هەلنەگری.

❖ ریشەى بەستگە، بە سوسە با

هەلنەکنگی.

❖ زەبونگیری شیوەى نامەردیە.

❖ زەخم ئەوەشنی و تیماریچی ئەکا.

❖ زەخم گوللە زەخم گوللەس، لە

هەرکەسێکەو بێت.

❖ زک تۆشە هەلنەگری.

❖ زکی تیر لە هەزار زک برسی خاستەرە.

❖ زەمان شەوی، پیران تەوی.

❖ زەمان [زەماوەن] سەگ و گورگ شیوەن

شوانە.

❖ زوانباز قەسەى لە دلا جیگە ناگری.

❖ زوانی لە تەک سەریا بازی ئەکا.

❖ زوانم بااز و سەرم

سلامەتە. (إِنَّ الْبَلَاءَ مُؤَكَّلٌ

بِالْمَنْطِقِ.)

❖ زەوی ئاسمانە و ئاسمان بێ ئانە.

❖ زۆر بوی، قەوالە بەتالە.

❖ زیج لە ئاسمان ئەوەسی.

❖ زیرای کێشاگەسەو.

❖ زیرە بۆ کرمان ئەوا.

»ژ«

❖ ژیر به نه زوان، ژیر دیره ناگر.

»س«

❖ ساونيان داگه له ژیر پای.

❖ سپلوتی به هیچ ناوی ناراوگی.

❖ سجافی تنگه.

❖ سیحری به تالو بووگه.

❖ سهره نجام گا هر دۆله.

❖ سهریه سهر بی دهر دیسر.

❖ سهر بی ده لاک نه تاشی.

❖ سهر بی رۆزی ها له ژیر خاكا.

❖ سهر بی كلاو نیه له دنیاډا.

❖ سهر چاوکه ی عه قلی لیله.

❖ سهر چۆپی بدهیته دهس سه گهو بۆ لای

دۆله نانی نه کیشی.

❖ سهر حساو نیه له کاریا. (بی خبر حمله

می کند.) / (به بی ناگادار کردنه وه هیشر

ده کات.)

❖ سهر خوهش بی كلاو فرهس.

❖ سهر خوهش قسه ی له ته کا نا کرگی.

❖ سهر خوهی نه شکانگه.

❖ سهر دږ و بندږ جاو گینکن.

❖ سهر کلافه ی گوم کردگه.

❖ سرکه نه فروشی. (تندخویی می کند.)

/(به دخوه.)

❖ سهر گهرمی به بیگار یه وه له بیکاری

خاستره.

❖ سرنا بدهیته دهس ناشیه و پف به سهره

گه وره که یا نه کا.

❖ سرنا به نونگه لی نادرگی.

❖ سهر و مالم له تو درینخ نیه، بزمن له چوارده

شای که متر نیه.

❖ سهره سهر نیان شیت پیاک باقیدبار نه کا.

❖ سهری بۆ گ کاری نه خۆزی.

❖ سهری له زک دایک دهرهات، ناچیتته و

جینگه.

❖ سهگ برسی نه که فیتته شۆن پیاک.

❖ سهگ پاسووتیاگی پی ناگه ی.

❖ سهگ تیر راو ناکا.

❖ سهگ خاوهن خوهی ناناسی.

❖ سهگ دهسی نه شک ی جوو جکه ی

هه لته وه سن.

❖ سهگ قاره و پاس قهره یان نه کا.

❖ سهگ له بهر درگای خاویا هاره.

❖ سهگ له کولیره راناکا.

❖ سهگ هار دوو رۆژ عومریه.

❖ سلام کورده بی ته ما نیه.

❖ سم سم که ره و چنگ چنگ یاسی، من له م

کاروباره سهرم نه ماسی.

❖ سهنگاتی دهنه فیری ها له ناو زکیا.

❖ سهواډی بووگه سهو نه وه جهی نوسای نیه.

❖ سوار تا نه گلگی ناو یته سوار.

❖ سهو زی پاک نه کا.

❖ سوکمه ژگ باریه هه وار ناچی.

❖ سه ډای دهوله سرنا له دووره و خوه شه.

- ❖ سهد قه‌ل و به‌رده.
- ❖ شه‌لم، كو‌ٲٲٲم، ناپارٲٲٲم.
- ❖ سه‌ري هات‌گه.
- ❖ شه‌ر به‌ جله‌ودار نا‌گري.
- ❖ سواري كي‌ر‌كه‌ر له‌ پياده‌ره‌وي خاستره.
- ❖ شم‌شٲٲر مي‌سري له‌ كي‌نلانا ناوٲٲسي.
- ❖ سي و دووي دل خوه‌ي نه‌كا.
- ❖ شوال ناوٲٲته‌ن.
- ❖ سي‌ر و پياز به‌ يه‌كه‌و نايان‌كر‌گي.
- ❖ شوال‌چه‌پهل له‌ گ لاي ت‌خله.
- ❖ سي‌نه‌باز بزي نه‌روي.
- ❖ شوال كه‌فت‌گه‌سه‌ گهر قاپي.
- ❖ سي‌نوه‌ري ده‌س بكه‌في پاني نه‌كات‌ه‌و.
- ❖ شوان له‌ شواني عاري نيه‌، له‌ نانه‌و‌چنين عاريه.
- ❖ سي‌ف سوور بژ ده‌س كور خان خاسه.
- ❖ شه‌وان مه‌يلي بوي له‌ گون به‌رانا په‌نير دوروس نه‌كا.

### «ش»

- ❖ شاتوشوت فره‌ نه‌كا.
- ❖ شاولي گه‌وره‌ي به‌ يه‌كجار دامرد.
- ❖ شاخ‌وشاخ نه‌كا.
- ❖ شاپي‌تيكه‌ په‌ته‌ري. (په‌ت نه‌وري.)
- ❖ شا داي، شاليار نه‌يدا.
- ❖ شاپي‌تيكه‌ هاومالي نيه‌.
- ❖ شارانگه‌شته‌ دروي فره‌ نه‌كا.
- ❖ شير دا، شاليار نه‌يدا.
- ❖ شانازي نه‌كا.
- ❖ شير له‌ بي‌شه‌ ده‌ري، چ ما بي، چ نير.
- ❖ شان‌به‌شان به‌ يه‌كه‌و نه‌رون.
- ❖ شير له‌ته‌ك دوشيا ناچي‌ته‌و گوان.
- ❖ شاني خالي كرد‌گه‌ خوه‌ر ناپرس‌ي.
- ❖ شير‌ه‌به‌فرينه‌س كه‌س لي ناترس‌ي.
- ❖ شايك‌م بده‌م به‌ شلانه، داي‌كم نه‌ي‌زي: ژن بيرانه!
- ❖ شيره‌ي گه‌لو‌سو‌ز نيه‌.
- ❖ شوتورگا‌ويله‌نگه‌.
- ❖ شيريني‌خوه‌راني روي زه‌ماوه‌ني ماگه‌.
- ❖ شتوشوي لي‌پري.

### «ع»

- ❖ شه‌راو مفت‌ه‌ قازيچ نه‌يخوا.
- ❖ شه‌ر له‌ شيف و ناشتي له‌ خه‌رمان.
- ❖ شه‌ري بوي خه‌ري مني تيا بي.

### «ف»

- ❖ شه‌ري روي‌گه‌ و خه‌ري ماگه‌.
- ❖ شه‌ريك دز و ره‌فيق قافله‌س.
- ❖ شه‌لم شيريني نه‌كا.
- ❖ فكر نان بكه‌، خه‌ريزه‌ ناوه‌.
- ❖ فه‌ني! تو به‌سه‌ر شه‌ره‌ سه‌گته‌وه‌ چي؟

❖ فۆتە حمامییه، هەر رۆژی ها به بهر  
که سیکه و.

❖ «ق»

❖ قازان گەردوون هەرچەن دێر تیتە جۆش،  
ناخری تیتە جۆش.

❖ قازان مێردگەل به چل سال تیتە کول.

❖ قالاو چەي کرد؟ تا قشقەرە چە بکا؟

❖ قاله قوولەي قنگ داوه. (قَطَعْتَ جُهَيْزَةً  
قَوْلٌ كُلُّ خَطِيْبٍ.)

❖ قورنان ئەجا به تەموورە.

❖ قورسی تا نەیشیونی کەس گەرمەو ناکا.

❖ قەرز به قەرز دەس ئاردین ئەوی.

❖ قەسە پالوودار نابار و تالە.

❖ قەسەي خولە باس بلەي لە ناو برد.

❖ قەسەي دلسۆز دل پیاگ هەلنەقرچنی.

❖ قەسەي حەساوی زوو سەوز ئەوی.

❖ قەسەي شەو وەك خەو کەمتر تیتە رۆژ.

❖ قەسەکردنی وەسە مردگی تازە لە قەور

دەرھاتوی.

❖ قەسەي گەلووگیر جو... ی' نیە.

❖ قەسە ناجاوی و ئەیاتە دەرەو.

❖ قەسەي وەسە سرب ئاوکریاک برژی به ناو  
دل.

❖ قەسەي وەسە کوچنک و کولۆ.

❖ قەل به قەل ئەمیژی: روورەش!

❖ قەلخانەي لی هەلەوگەراڤانگە. (قَلْبٌ لَهُ ظَهْرٌ

الْمِجَنِّ).

❖ قولف بۆ حەلەلزادە لی نەدرگی.

❖ قولف کەعبە کەچ ناوی.

❖ قنگر و ماس وەخت خوەی خوەشە.

❖ «ک»

❖ کارد به پیشە گەیشتە.

❖ کارد و کەفنی کردگە.

❖ کاری گری تینکەفتگە.

❖ کاسەکەي به مل منا نەشکنی.

❖ کاسە لە ناش گەرمترە.

❖ کاسە هاوسا به یەکتەین ئەدەنە قەرز.

❖ کاشیک کەیانوو بێشکنی تەقەي نایی.

❖ کا هین خوەت نیە، کادان هین خوەتە.

❖ کای کۆنە نەکاتە با.

❖ کتک بالی بوايي، مەلیچک لەسەر زەویا

نەنەما.

❖ کوتەك چلپاوه.

❖ کتک دەمی نەنەگەیی به دووگ، ئەبیوت:

سۆلە.

❖ کتک ختکی شیر ئەجا.

❖ کوتەك لە بەهەشتەو هاتگە.

❖ کتک وتیان پی: «گسوت بۆ دەرمان

نەشی»، کردیە ژیر خاکەو.

❖ کتییو بۆ ناخری نەشی بگێرگیتەو.

❖ کەچەل به قورپچەو شیرینە.

❖ کەچەل دەرمانکەر بوايي، دەرمان سەر



خوہی نہ کرد.

❖ کہ چہل زہر شیرینہ.

❖ کوچک تہدا بہ مل کوچکا.

❖ کوچک تہ کوئی.

❖ کوچک تا نہ جوئ سہنگینہ.

❖ کوہ نازا مالی بو چہس؟ کوہ حیرچ

مالی بو چہس؟

❖ کہر بہ کاروان چاخمو ناوی.

❖ کہر بہ پیغام ناو ناخوا.

❖ کہر تڑپیگ باری نیہ.

❖ کہر دوورپال، کوپان سی قہران.

❖ کہر گووشل خواردگہ.

❖ کہر لہ قورپاوا نہ گیت.

❖ کہر لہ کہر بمینیتہو لووت و گوئچکہی

نہ کہن.

❖ کہر لہ کوئ کہتگہ، کوننہ لہ کوئ

دپاگہ!

❖ کہر مانیگ تہ ماچار چڑشہ.

❖ کرم خوہی نہ کوئی.

❖ کہر مردگ و خاوہن نارازی.

❖ کرمکارہ، تہ زانی چہ نہکا.

❖ کہر ناو جڑگہس، لہ ہمرتک لا تہ خوا.

❖ کہر ناو قورپاوا، پہ کی کہتگہ.

❖ کہر کہ مہ مرہ بہ ہارہ، چوز کہ ما دیارہ.

❖ کہر یکم دا بہ کہری، سنان بہ بن دہسیہو

دہری.

❖ کوز بہر کوانگ قہبری نیہ.

❖ کہس بہ کہس نیہ، شینخہ دیہ.

❖ کہس نایئی: خالو! کہرت بہ چہن؟

❖ کہرہلیاس تہونہ قسہی نہ کرد زوانیان پری.

❖ کہسی بہ مہویئی نہ زانی، بہ کہویئی

نازانی.

❖ کہسی پری مالی بوو لہ رازیانہ، بہ دلئیشہ

مرد.

❖ کہسی ژنی بری، ژغوہیشکی لہ جیگہدا

بوئی.

❖ کہسی لہ گورگ بترسی، نہشی سہگ نیگا

بدیئی.

❖ کشہ کشہ پڑہرہشہ! مہیمان شہوی دوو

شہو خوہشہ.

❖ کہتگہسہ ناو دہس و دہم.

❖ کلافی کہوگ کہتگہسہ بہینیان.

❖ کلوم لہ راسیا دپاگہ.

❖ کللو ہلنہ خا. (لہ خوہشیا.)

❖ کلایان ناویتہ بووگہ. (با ہم گلاویز

شدہ اند.) / (دہسویہ خہ بوون.)

❖ کلای پرت نہ کرد. (لہ قینا.)

❖ کلای ہاتگہسہ ناوچاروی. (شرمسار

شدہ.) / (شہرمہزار بووہ.)

❖ کلای ہمیشہ لارہ. (ہمیشہ سریلند

است.) / (ہمیشہ سہرہرزہ.)

❖ کہلپس خاس بوائی، بہ کوئل خاوہنیہو

بوو.

❖ کوئلہ تری بہش خوہی پری.

❖ کہلہ شیر برسی خہو بہ خہرمان ناوبردگہو

نهوینی.

❖ کهله شیر ناوه خت بخوینی، سهری نهوړن.

❖ کلک خوهی نه کروژی. (له حیرسا.)

❖ کلک خوهی برد به ده ما. (له په شیمانیا.)

❖ کلکی شرع بیورې خوینی نیه.

❖ کهله پهر هه لئه سې، سهگ نه نیشتنه

چینگه ی.

❖ که ما بۆ کهر نه که نن، کهر بتویې که ما بۆ

کې نه که نن؟

❖ کهم بخوه و مه چوره سهر حکیم.

❖ که متار میردیکسی چاکه، قولى نه سمی

دهنگ ناکا.

❖ کهم جیقلدانه.

❖ که مخوه به و دایمه خوه به.

❖ که نیشکې دایک وهسپی بکا، نه شې خالز

بیخوازی.

❖ کهو نه وه سه له بهرام بهر که وهو بخوینی.

❖ کوتر له ده ماخی نه بهرې.

❖ کوژه له به نان نه کا. (از شدت گدایی.)

[/هینده ده سکورته.]/

❖ کوږسی که فتنه. (باوانی شتواکه)

❖ کوژنجی کردگه. (بور شده.) / (بۆر بووه.) /

❖ کهو له بگارا نه گیرگې.

❖ کویر تا نهو روزه نه مرې ته ماډار دوو چاو

ساقه.

❖ کویر سپې مشت که فتنه.

❖ کویر وتیان: «چهت گهره که؟»، وتی: «دوو

چاو ساق.»

❖ کې دیگيه ياران وشر به هو له

له دایک ده ریرې بینیتنه رۆ له؟

❖ کینشیاگه به سهر درکا.

❖ کینف به کینف ناگه ی، به لام بنیادهم به

بنیادهم نه گه ی.

❖ کینفیکې نه برې، کینفیکې تر هاته ریگه ی.

❖ کې به کیه، شېخه دیه.

❖ «گ»

❖ گال نه ری، گهم نه ری، جوه تسنه تویچ

نه ری؟

❖ گا ویل نه کا و گویره که به خو ی نه کا.

❖ گا به تنیا گیره ناکا.

❖ گه ډا به گه ډا، ره حمت له خوا.

❖ گه ډا پالوان خواص

❖ گوزهر پوس دووکان سهر اجه.

❖ گورگ پیر بوی نه ویتنه رشقه نه چار سهگ.

❖ گورگ داو دیده ناکه فیتنه رهت.

❖ گورگ له برسیا نه نه چوه ریگا، نه بیانوت:

خه مده ی کردگه.

❖ گورگ له رۆژ ته نگانه ډا پشت نه که نه

یهک.

❖ گورگومیش بۆ پیا نازا نیمه پوژه.

❖ گورگ له پوس میشا.

❖ گوشادبازی مایه ی په شیمانیه.

❖ گ شتی فخرزه، شادی و شیوه قهرزه.

❖ گول دنیای چنیگه.

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ لوت لوت خوته هره چمن چلن بی.

❖ لوتی رهق بووگه.

❖ لوشاوهی به دېبه ختی به ده ورپا گيچکه نه کا.

❖ له ولاو بی دالده بهرزهو ناوېتهو.

❖ له ناو دهرهاتگه.

❖ له ناو سهرد و گهرم نه ترسی.

❖ له ناو شهومنه پارېز نه کا.

❖ له بهرا پېش بسو، نه خشی هه لگه پړاوه پهس نېشت.

❖ له بهر باجی، له پشت قه پچی.

❖ له بهرچاو قالاوهو چاو نه کهنی.

❖ له بهر چاوه ل خوهی، خوهی که نه فترد گه.

❖ له برسیه تیا ناو نه کولنی.

❖ له بهر گولوی کینف ناگرپارا سهرچوپی نه کیشی.

❖ له بهر عاشقی و گه داییا گیری کردگه.

❖ له پاپ کاتولیک تره.

❖ له بهر شیمانی شاخی دهره اوردگه.

❖ له پلنگه لانا نه خفی.

❖ له پوس میشا گورگی نه کا.

❖ له تهك خرسا نه چیتته جوال.

❖ له تهك کویرا نان نه خوهی، خوا له ناو بوینه.

❖ له تهك گورگا گوشت نه خوا و له تهك پهزا شیوه نه کا.

❖ له چاوترووکانیکا شاریک نه شیون و

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ گولولسې که فته گسه لیژی، هیچکس خاسی بی نایزی.

❖ گوم په دیا بووگه، تازه شونی نه گه پری.

❖ گه غمنا و جو فروشی نه کا.

❖ گهوج نه چیتته بازار، بازار نه گهنی.

❖ گوزهی تازه دوو روژ ناوی خوه شه.

❖ گوزه همیشه له کانی به ساق نایتهو.

❖ گوشت بگهنی خوی نه کهن، خوا بگهنی چهی بی نه کهن؟

❖ گوشت همر لایق بازه.

❖ گوشت یهك بوخوهن، پیشی یهك ناشکنن.

❖ گولمهز هس بووگه، چینی تیا ناگه پری.

❖ گوم هره چمن قوولتر بی، مه لمی خوه شتره.

❖ گویره کهی مهردم گویره هوسار نه وری.

❖ گیان تو له گیان من شیرینتر نیه.

«ل»

❖ لافاو له تلتك نه خیرگی.

❖ لام و جیمه نه کا.

❖ له بجه نهی ناهمیلدی له لچگل وشکه و بووگیا په دیا بوو.

❖ له خوت له چاخ مهردم خاستره.

❖ له ناومشته موویك هه لکهنه.

❖ له نگیری داخستگه بهم زووه هه لناسی.

❖ له ویر کاورپازی بوو، نیسه بهرانبازی.

❖ له ویر سننان بوو، نیسه پیکه.

نارامی نه کا.

نهوت: بولقاس.

- ❖ له هفت ناسمان ههساره يکي نيه. ❖ له شیر بهر مه مکي دايک هه لائره.
- ❖ له هفت ناسياو مشتني ناردی نيه. ❖ له شیر ترسيان مه منع نيه.
- ❖ له هفت ناوی داگه قولي تهر نهوگه. ❖ له قسه گهل من بهر نه تاوياوه، به لام دل نهو جوولهي تي نه کهفت.
- ❖ له خاک نه مينتره. ❖ له قسه گهل من وه ها چووه يهک، چما سيخ سووره و بووگيان کرد به جهرگيا.
- ❖ له خهشيا پايه [پاي] زه وين ناکهفي. ❖ له قين مال هاسا قنگي منال خوهی نه دپيتهو.
- ❖ له خهشيا تانويي دلي هاته جهو جول. ❖ له کزيان خوهی ده خوا.
- ❖ له خهشيا هار بووگه. ❖ له گهل پرياگ گورگانخوارد نهوي.
- ❖ له خرس موويک بکه نيتهو وه ليفه ته. ❖ له گوريس رهشوازگ نه سله ميتيهو.
- ❖ له خه ره هلات سهر نه کاته ژير ناوا، له خوه رنشين سهر ده رتيړي. ❖ له گهلوي مار ده رها تگه. (راست و مستقيم است.) [(راست و ريکه.)]
- ❖ له ديانه نالوزه. ❖ له گون بهرانا په نيړ دوروس نه کا.
- ❖ له ريوي پيچتره. ❖ له گون گا رووتره.
- ❖ له ريوي فنبازتره. ❖ له مال زاواډا خه وري نيه، له مال وه ويا ترينينه.
- ❖ له ژير بار ده رنه چي. ❖ له ناو کارا کاري دياره.
- ❖ له ژير نه م کاسه ډا نيم کاسه يک هس. ❖ له ههراوي له قوراوي، که سي که سيکي ناو نه خوا.
- ❖ له سهر شکسه روين په شيماني تيړي. ❖ له سهر شوه تا ده مده ماي روژ ههساره نه شميري.
- ❖ له سهر مال م بده له بال م. ❖ له سهری نه کاتهو. (از سر و می کند.)
- ❖ له کولي نه کاتهو. [(له کولي نه کاتهو.)]
- ❖ له شاريکا پياگ نه ماو، به که له شيريان

«م»

- ❖ مار نه کوژي و مارتووله به خوي نه کا.
- ❖ مارانگاز له گوريس رهشوازگ

تەسلەمىتەو.

❖ مارٹاوی پیر تھوی، قورواق تھ کا به  
قنگیہ و.

❖ مار مردگ ئه خاته بهرپای.

❖ ماره‌کهی شیخ عومره ئاخری ئه‌دا به  
خوه‌یه‌و.

❖ ماسی له دهلیا نه وه خشی.

❖ ماسی ههروهخت بیگیری ته‌ره.

❖ مال به ریش خاوهنی قیمت نه کا.

❖ مالّ به مالخواهن حرامه.

❖ مال دنیا قهز او ه گهرینه.

❖ مالّ قلب سدر به ساحتوہ.

❖ مالی ویران ہوگہ۔

❖ مالی ھا بہ کوئیہو۔

❖ مامان لەتەك فرەبوو، سەر منال  
نەگیرگیت.

❖ مانگ دیاره، چ نه وه جهی کلکیه.

❖ مانگا به دزیو که لّ نه گری، به ناشکرا  
نه زایی.

❖ مه‌تیه‌م نه‌گەر گونش بیایی لالۆ بی.

❖ مەخوھە چىتى تۆبچىۋا، مەكە كارى لەپات  
بىخا.

❖ **مردگ ته سفهان ناوونه کاشان.**

❖ مردگت نه مری، یات له شیوهنگا نه برگی.

❖ مردگِ خاص زینگ نہ کوڑی۔

❖ مردگ کوشتن نشانه‌ی ناپایاگيه.

❖ **مردگ مرد، وه‌سیه‌تی با برد.**

❖ مردگ به به له قازی زینگه و ناوېته و.

❖ **مرد مانگا بریا دۆ.**

❖ مەرگ له تەك هاومالاً جهژنه.

❖ مروچه خوهی چهس تا گازی چه بی؟

❖ مروّجہ لہم کارا بہ عاسا نہ چیتہ ریگہدا۔

❖ مہرگی گہنیگہ نازانی چہکا.

❖ مشتودروش نه کا. (چو ابله زند مشت بر  
نیشتر.)

❖ **مشتيک نمونهی خهرواریکه.**

❖ مشك له مائيا سهفرا داگيه سهري.

❖ مه که خودش نیه مه دینه.

❖ مه گهر ماسه به ده میوه دیار بی؟

❖ من ئەيژم: ((سیر))، ئەو ئەيژی: ((پياز)).

❖ من رازى، تۆ رازى، چۆيۆك بە قىنگ قازى.

❖ من فیکه‌ی خوهم نه‌ناسم.

❖ من هدر گوشت کمو نه خوهم، تو هدر کاوَلتی  
کاوَلت بیّ:

❖ مور به بهینانا نابگری.

❖ موورگ هاوسامان مه گهر شهو بيكه يته  
مل.

❖ مۆرى بردگە سەو.

❖ مووسایی بهر شکسه شۆن قهواله کۆنه نه گهری.

❖ موگهل نه نامي گشت راسه و بوو.

❖ موبك لهم ناومشته هه لكه نه.

❖ مٽڻ ڏو، وڃاڻه ٺاڄي، به زه ويا.

❖ مەيسان دا بە دوام، لەمەرا دا ئىك خوەي گا.

❖ مه‌مان تا، وازۆ، خاوه‌نمال کلّاو هه‌لّوازۆ.

❖ مه‌میوون فره قه‌شه‌نگ بسو، هه‌وله‌یچی ده‌رهاورد.

❖ میتوه له ته‌ک گه‌یی نه‌یکه‌نیتهو دانه‌که‌فی.

## «ن»

❖ ناخوه‌شی پیر، وه‌سه ره‌شی قیر.

❖ ناخوه‌شی جوان، وه‌سه ته‌کی بان.

❖ ناخوونی لی گیر ناوی.

❖ «نازاتم»، ره‌حه‌تی گیانم.

❖ نازانی قنگ‌که‌ر له کو‌ی قشلاخ نه‌گری.

❖ ناز بده‌ی به پیاز، تیتته گازه‌گاز.

❖ ناز له نه‌ننازه ده‌رچوو جه‌نگه.

❖ نان نه‌و نانه نیسه له خوانه.

❖ نان بده به سپلوت، مه‌یه به سپله.

❖ نان به یه‌که‌ترین نه‌ده‌نه قهرز.

❖ نان خوه‌ی به‌سهر سفره‌ی مه‌ردمه‌و نه‌خوا.

❖ نانوه‌کیکیان به یه‌که‌و خواردگه.

❖ نان هاری گرتگه‌سه ده‌مه‌و.

❖ نانی یۆ نه‌خاته شو‌روا.

❖ نانی پیژیاگه.

❖ نانی ها له دۆله‌ی نه‌وا.

❖ نانیان ها له دۆله‌یکا.

❖ ناوجیکه‌ر دلی گوشاده.

❖ ناو سه‌گ بُورگی، چۆ بگرته ده‌سه‌و.

❖ ناو شا بُورگی، قالی داخه‌نا.

❖ ناوشان په‌له‌هه‌وره‌که‌س.

❖ نه‌چیر خوه‌ت له ده‌س ده‌رمه‌که.

❖ نه‌خش رووی ناو سه‌ر ناگری.

❖ نه‌زیکه له ترسا گیان له قه‌فه‌ز لاشه‌یا

په‌رواز بکا.

❖ نه‌زیکه له خوه‌شیا شادیتره‌ک بو‌ی.

❖ نه‌که نه‌خوا و نه‌کدان نه‌دۆی<sup>۱</sup>.

❖ نو‌که‌ر بی‌جیره و مواجب تانج سه‌ر

ئاغه‌س.

❖ نه‌نه‌ونه وشک به بشکییت، نه‌نه‌ونه‌یچه

ته‌ر به بگووشگیت.

❖ نه‌بکه‌ی، نه‌بجوه‌ی، تواشای سای گه‌رده‌نی

بکه‌ی.

❖ نه‌مالیکم هه‌س ره‌حمان بیوا، نه‌دینی‌کم

هه‌س شه‌یتان بیوا.

❖ نی‌ره‌که‌ر به باره ته‌نگزه‌و نه‌گیت.

❖ نی‌ره و بیدۆشه.

❖ نه‌یزه له‌به‌را نه‌شی جیگه‌ی بکه‌یته‌و نه‌و

وه‌خته بیدزی.

## «و»

❖ وتن له‌گه‌ر کردنا یه‌ک بگرن خوه‌شه.

❖ وتیان به کتسک: «گسووت سو‌ ده‌رمان

نه‌شی»، کردیه ژۆر خاکه‌و.

❖ وتیان: «وشترا! برات بو‌وگه»، وتی: «بار

من هه‌ر چل مه‌نه»

❖ وتیان به‌که‌ر: «مه‌لا باشی!» چل رو‌ژ

۱- فکلان قدیم از چرم ساخته شده بود. [خوتیانی جاران له

چهرم دروست کرابوو.]

جۆی نه خوارد.

❖ وتیان به شیت: «بۆچه شیتی نه که ی؟»

وتی: «بۆم نه چلگی»

❖ وه رهق نیمروژ جۆری تره.

❖ وه رهقی هه لگه پریاگه سهو.

❖ وه سه بازه که ی نه تاخان به مامر ناو ناوایی

فیتره.

❖ وه سه پیرسوژ شهوق به پریای خوهی نادا.

❖ وه سه دهروازهی مزگت، نه نه فروشگی، نه

نه سووزگی.

❖ وه سه سکل سوور. (أَحْرُ مِنْ الْجَمْرَةِ).

❖ وه سه سهگ پاسووزیاگ. (نه ونه نه گه پری).

❖ وه سه فۆتهی حمام ههر روژی ها به بهر

که سییکهو.

❖ وه سه کهر دهویش، سه به گ مائیکا

نه کا.

❖ وه سه کهر ناو جۆگه، له هه رتک /ل/

نه خوا.

❖ وه سه که له شیر ناوهخت.

❖ وه سه گاکه ی مامۆ حاجی، له جفت خوهیا

نه خه فی و له جفت مەردما نه گه پری.

❖ وه سه له ژیر نه م کاسه دا نیم کاسه یکه بوی.

❖ وه سه مار خوهش خه توخال.

❖ وه سه مار بی تیجازه.

❖ وه سه نیسک، بهر و پشتی بۆ کهس نیه.

❖ وشتر به سه ره لاقه به نیه و چه.

❖ وشتر گاویله نگه.

❖ وه که نه سه پی و زهنگی هه له شه ی کردوی

هات به ملما.

❖ وه کهر گووشل خواردگ گه پیاوه.

❖ وه کهر ناو جۆگه له م لایچ نه خوا و

له ولایچ نه خوا.

❖ وه کهر له قورپاوا گیری کردوی په کی

که فنگه.

❖ وه کهر گوژوله به فر هه چه تله و بی گه وره تر

نه وی.

❖ ولات هه بیهیه و کۆسه به نن ریش.

❖ وه ها زهر هه لگه پریا، لچی وشکه و بوو،

چمان گیان له به ده نیا نه ماگه.

❖ وه ی له بۆگه نه ویتتهو.

❖ «ه»

❖ هات به هه، نه هات به هه.

❖ هات بۆ ریش، سیلیچی نیا بانی.

❖ هاره کری بۆ نه کن.

❖ ها له بان کای ناگرتی به رد پریاگه و.

❖ ها له بان ته له وه.

❖ ها له کوروی په ژاره دا.

❖ هالاوی له پلاوی خوهشتر.

❖ هاله به ههنگوورا نه پوانی ناو نه گری.

❖ هاله روی، ههنگوور ما، رویرهشی به

باخهوان ما.

❖ هاوسا وه زه نی خراوه.

❖ هه تیم نه گریا نه بیوت: «به شه کولیره م

که مه»، سهگ هات کردی پیا بردی.

❖ هەر نهونه پام گوزاوه روو به مان، هەرچه  
 دهردگه له کهفتهوه بیرم.

❖ همرتکیان کوشته یه یک تیرن.

❖ همرچمن بام لاره، وهلی راویژم راسه.

❖ هەرچه نهخوا به شهو تاريك، رهنگی زهرده  
 و قولی باريك.

❖ هەرچه چهقو دورس نهکا دهسهی لی تاخا.

❖ هەرچه له دیزه دا بی، به کهوچک دهرتی.

❖ هەرچه سرگیری وهرگیری.

❖ همرچیکت هس داینه، مله که نهمنه.

❖ همر داری نهرم بی، کرم و مار نهخوا.

❖ همردی بههسر بهردهو نهماگه.

❖ همر روژی با یا بۆرانه، کهچهل  
 سهرهشۆرانه.

❖ همر روژی کاری خوهی ها له تهك خوهیا.

❖ همرزه چه نهیان خسته ناو ناگر نهیوت:  
 هیژمی تهره.

❖ همرهس رووی تی کردگه و به خوهی نازانی.

❖ همر سهری سهودایکی هس.

❖ همرکهس به گز راسا بروی زهوین نهخوا.

❖ همرکهس هەرچه بکیتلی همر نهوه تیتته  
 ریگهی.

❖ همر کهلیمه یك له ده می دهرتی وهسه سیخ  
 سوورهو بووگ.

❖ همر کلکی شهرع بیوری خوینی نیه.

❖ همرکه بانی فرهتر، بهفری زیاتره.

❖ همرکه پهر تاوسی گهره که نهشی جهور  
 هیندسانی بۆ بکیشی.

❖ همرکه پز بی، گورگ نهخوا.

❖ همرکه گورگ نهوی، سهگگهل نهیوهن.

❖ همرکه چاوه نوار تۆشه ی مهردم بی، له  
 برسیا نهمری.

❖ همرکه فره کوره، بهختی شپه.

❖ همرکه مهردم سهرن بکا، نیله کی نهکن.

❖ همر کهلیمه یك له دل ده ری، له دلا جیتگه  
 نهگری.

❖ همرکه ههله سهسا خوله ی نهگا، خوله یچ  
 نه هات بله ی نهگا.

❖ همرگ غدریاگ ناویکی بهسه.

❖ همر گیایی له باهیژی نهجاوی.

❖ همر لایی ناشه، کهچهل فهراشه.

❖ همر مله ی سهخته برۆ بیگره.

❖ همر میژه. (بال حمار فاستبال آحمرة.)

❖ ههزار کهکیم به قه د دهرده داری نازانی.

❖ ههزار سووزن گاواناسینیکی تیا ناوی.

❖ ههزار گۆزه دورس نهکا یه کیکی دهسه ی  
 نیه.

❖ ههزار ماری خواردگه تا بووگه به حهفی.

❖ ههزاری وهك نهوم بردگه سه کانی، ناوم  
 نه داگه و هاوردگه سهو.

❖ هه لاجان نهکا. (یعنی نشان غی زند.)  
 [(راته نشانه ناپیکی.)]

❖ هه لاجی لیهو نهکا. (بدگویی می کند.)

❖ [(به خراب ناوی نهبا.)]

❖ هه لگری له بهر خوهی.

❖ همیمان به وهیس بوو، وهیسیچ به سوننی



دهرچوو.

❖ يه کپروو همميشه ها له ناوړووا.

❖ يه کلا نه نه گه يی دوولای نه کرده و.

❖ يه کي ريگه يان نه نه دا ناو ناوایي، شه يوت:

مال قينخا کامه؟

❖ يه کي له شار هاتووو و خموهر شاری

نه پرسی.

❖ هه ناسه ی سهرده و بوو گه. (از حرارت

افتاده.) / (له گهرمی که وتوو.)

❖ هه نگوو به هه نگوو را نه پوانی ناو

هه نه گری.

❖ هه وال بسوهن بژ ميران: وه رزیز وه رزیز

مه گيران.

❖ هه وړگهر له ناو که له که دا ناو نه خوا.

❖ هوژ نه گه يی، له ته چن گه يی.

❖ هه وهس نامری، گایي نه خه فی، به لام به

نه شته های سافتره و له خه هه نه سی.

❖ هه وسار مه رد م دامالیا گه.

❖ هه وهو دواي گورگه.

❖ هيچ قورتی له ريگه يا خوهی ناگری.

❖ هیش و میشی يه کی گرتگه.

❖ هیلکه ی نیمرو له جوو جه له ی سژی

خاستره.

❖ هیلکه به بنه گل نه ورژنی.

❖ «ی»

❖ يا کوله کوشتن، يا هه واره وگوزتن.

❖ يام له خاوا، يام له ناوا. (زن پسندیدن.)

/(ژن په سهند کردن.)

❖ يه خه چاکي په شيمانی تپري.

❖ يه خه ی خوهی نه دپري.

❖ يمز دووره گمز نه زیکه.

❖ يه که بالوو به هيچ لايکا ناکه فی.



نا

ك: به‌لئ، نه‌رن: [به‌لئ]

ف: آ، ها، بلی، آری.

ع: نَعَمْ، بَلِی، جَنِبْ، أَجَلْ، اَيَّ

نا؟

ك: چه؟ چه نه‌یژی؟ [چی؟]

ف: چه؟، چه میگی؟، چه می‌گویی؟

ع: ما؟، ایش؟، ما تَقُول؟، ایش تَقُول؟

نا

ك: ناغه. (نا نه‌حمد، ناغه نه‌حمد) [ناغا، به‌ریز]

ف: آقا. (آقا احمد)

ع: سَيِّد. (السَّيِّدُ أَحْمَدُ)

نا؟

ك: راسی؟ [به‌راست؟]

ف: راستی؟

ع: صدقاً؟، واقعاً؟

نا

ك: ناباد. [ناری پیغمبر یکی عده‌مه.]

ف: آباد (اسم پیغمبر عجم است)، مه‌آباد، آذر

هوشنگ.

ع: آباد.

نا

ك: ناردان، ناران. [نارا، ناو‌دان]

ف: آباد، آبادان.

ع: مَعْمُور.

نا

ك: خوه‌یشك، خوه‌یشكه!، میمی. [خوشك، خوشکی!، پرور]

ف: خواهر. آبا‌جی.

ع: أُخْت. أُخْتًا. عَمَّة.

نا

ك: كاكه، برا. داشی! [برای به‌ریز. (سووکه‌تهی

«ناغه‌برا» یه.)]

ف: برادر، داداش! (مخفف «آقا برادر» است.)

ع: أَخ، أَخِي، يَا أَخِي!

نا

ك: تاف، تافگه، نارشار. [تافگه]

ف: آبشار، آوشار، آبریز.

ع: خَرَّارَة، شَلَّالَة، مَصْبَ.

وینه ← ناوشار

نا

نا

ك: ناگر، نامیز. [نار]

ف: آتش، آذر، تش، هیر.

ع: نار.

نا





تَمَلُّةٌ، تَلْمِید.

ناخ و تف

ک: تفه و کردن. [تف کردنمه، ناوی دهم فریدان.]

ف: آخ و تُف، تُف کردن.

ع: مَج، اِمْتِجَاج، بَرْق، بَسَق، بَصَق.

ناخوَر

ک: ده مگه، نافی. [تالفدانی ناژان.]

ف: آخوَر، آخَر، آگنده.

ع: آری، مَذوَد، مَغْلَف، اِسْطَبَل، آخوَر.

وینه &lt;۱&gt;

ناخوون

ک: مه لا، ماموسا. [زانای نایینی عده مان.]

ف: آخوند، مُلّا، اُسْتَا، اُسْتاد.

ع: مُوَلّا، مُلّا، اُسْتاد، مُعَلِّم.

ناهه

ک: ناغه، گهوره. [ناغا، بهریر.]

ف: آقا، بزرگ.

ع: سَبَد، وِکِی.

ناخیز

ک: هه لسان، راسه و بیون. [ههستان، راستبوره.]

ف: خیز، پاشدن، بُلَنَد شدن، بَرخاست،

بَرخاستن.

ع: قِیام، نُهوض، نَشَن، اِنْتِعَاش، اِنْتِهَاض، نَهَضَة،

اِنْتِعَاض، اِنْتِعَاض.

ناهیه

ک: میخ ناخوَر. [سنگی ناسنی نه لقه دار که نه سپی لای

ناخوردن پی ده به ستنه وه.]

ف: آخیه، میخ آخوَر.

ع: آخِیَة، آخِیَة.

وینه «ناخوَر» &lt;۲&gt;

ناد

ک: نه. [وی (وشه یه کی گوزانیه).]

ف: او. (گورانی است).

ع: هُو، ذَا. (هی، ذی)

نادهم

ک: باره نادهم. [باه نادهم: یه که مین بایی مروژ.]

ف: آدم، گِیومَرَت. (گیو، یعنی: گویا. مَرَت،

یعنی: زنده. به معنی: زنده ی گویا است.)<sup>۱</sup>

ع: آدم، اَبُوالبَشَر.

ناده میزاد

ک: عینسان، دروپا. [مروژ.]

ف: آدمیزاد، انسان، دوپا.

ع: بَنی آدم، انسان، بَشَر.

ناراسته

ک: به دق، رازیگه ره. [رازاره]

ف: آراسته، زیبا، زیوا، ایوَر، ایواز، ایواژه، بَره،

پدرام، پیراسته، آماده، آموده.

ع: مُزَیْن، مُحَلّی، مُنَجَّد، مُهْیَا، مُحَسَّن.

نارام

ک: یه واش، نهرم. سدن گین، گران، نیان، سه رخو. [هیمن،

له سه رخو]

ف: آرام، نَرَم، یواش، گران، سنگین، سَرخود،

آهسته.

ع: رَهو، مَاهِل، مُتَمَهِّل، هَیْن، هَیْن، لَیْن، سَاکِن،

هَادِئ، حَلِیم، وَقوَر، رَزِین، مُتَائِی، فَاتِر.

نارام

ک: روینگ، تاوشت، توانا، وه قره، ستار، ناسایش. [توثره،

هدا]

ف: تاب، تابش، تَوَان، شَکِیب.

ع: طاقَة، صَبَر، حَمَل.

نارام!

۱ - [«رشه ی «گیومرت» ی فارسی. واتنه: زیندوی

قسه کهر. گیو: قسه کهر - مَرَت: زیندو]

ك: نەرم، هامار. [دەشت (زەوی راست و تەخت).]

ف: ئَرم، هموار. (زمین هموار)

ع: سَهْل، مُسَطَّح.

#### نارایشت

ك: بەزەك، دەق، لاولوسە. [رازاندەر]

ف: آرایش، زیب، زیور، پیرایە، ژئند، سرک،

پَرمون، پایون، فَرخار، آزین، آذین، آیین.

ع: زینة، رُوتة، رَعَنفَة. نَجْد.

#### نارایشت‌کردن

ك: بەزەك‌کردن، دەق‌دان، رازاندەر. [رازاندەر]

ف: آرایش کردن، زیور کردن، پیرایە بستن،

بَزَك کردن، زیبا کردن، قَشَنگ کردن، آراستن،

آرستن.

ع: تَزَيَّن، تَخَسَّن، تَجْمِيل، تَنْجِيد، تَرْقِيش،

تَشْوِيف.

#### نارایشت‌کردن

ك: بەزەك‌کردن، خولە دەق‌دان. [خوڤ‌رازاندەر]

ف: آرایش کردن، بَزَك کردن، خود را آراستن.

ع: تَرْقِش، اِرْتِقَاش، تَزَيَّن، تَشْوِيف، تَبَرُّج، تَزَلُّق،

تَجَمُّل.

#### نارایشت‌كەر

ك: دەق‌دەر، بەزەك‌كەر. [رازینەر]

ف: آرایشگر، پیرایە‌بَند، سَر‌آرا، سَر‌آر، آرا،

آراینده، آرایش‌کننده.

ع: مَاشِطَة، مَشَاطَة. مُزَيَّن.

#### نارد

[ك: نار (ناردی گەم و شتی تر.)]

ف: آرد، آرد. (آرد گندم و غیر آن)

ع: دَقِيق، سَوِيق، طِخْن، طَحْن.

#### ناردن

ك: هارردن. [هیتان (وشە یەکی هەرامیە).]

ك: یەواش! نەرم! [لەسەر خو بە! (بەرکاری کاریکی

نادیارە، واتە: هێواش بە!، لەسەر خو بڕۆ!)]

ف: آرام، آهسته، یواش! (مفعول فعل محذوف

است، یعنی: آرام باش! آرام بڕۆ!...)

ع: رَهَوَا، مَهَلًا، هَيِّنًا، عَلَى رَهْوِكَ، عَلَى مَهَلِكَ،

عَلَى هَوْنِكَ، عَلَى هَيْئَتِكَ، عَلَى رِسْلِكَ

#### نارام‌پوون

ك: وەرە‌گرتن، ستار‌گرتن، ورینگ‌گرتن، داکاسیان،

دامرکیان. [نۆقرە‌گرتن، هەدا‌دان]

ف: آرامش، رامش، رامشت، شکیب، شکيفت،

شکيفت، شکیبایی، خُست.

ع: هَوْن، سُكُون، صَبْر، قَرَار، رَاحَة، قُتُور، دَعَة،

تُدْعَة، مَهْدَنَة.

#### نارامگا

ك: ستارگا، وەرە‌گا. [شۆڤینی نارام‌گرتن.]

ف: آرامگاه. آرامگه، آرامشگاه.

ع: مَسْكَن، مَقَر، مَأْمَن، مَأْوَى.

#### نارام‌گرتن

ك: ستار‌گرتن، ورینگ‌گرتن، وەرە‌گرتن، سره‌وین، سره‌فتن،

هیندی‌پوونه‌وه. [نۆقرە‌گرتن، سره‌وتن]

ف: آرمیدن، آرامیدن، آسودن، آساییدن،

شکيفتن، شکیبیدن، خُستیدن.

ع: هَوْن، سُكُون، قَرَار، صَبْر، اِسْتِرَاحَة، هُدُوء،

تَأَنِّي، قُتُور.

#### نارامی

ك: نەرمی، وەرە، ورینگ. [نۆقرە، هەدا، هینیی]

ف: آرامش، رامش، رامشت، نَرمی، آهستگی.

ع: هَوْن، هَيْئَة، سُكُون، سَكِينَة، مَهْل، مَهْلَة، تَمَهْل،

دَعَة، تُدْعَة، هُدْنَة، مَهْدَنَة، رَفَق، تَوْدَة، حِلْم، وَقَار،

رِسْل.

#### ناران

ف: آوردن. (اورامی است.)

ع: اجائة.

**نارد نه ته قياگ**

[ك: ناردی نه بیژراوه.]

ف: خُشكار، خُشكه. (آرد غربال نشده)

ع: دَقِيق.

**ناردوړون**

[ك: میوانی: چیتیتیکه.]

ف: اوماج، آرد و زوغن.

ع: بَسِيسَة، عَصِیدَة، لَفِیتَة، خُرَسَة.

**نارده شان**

[ك: نارد پړاندن. هه روه ها: نه ناردی كه به رده اش

ده بیژنیټت.]

ف: آرد آفشانى، آرد پړانى.

ع: نَفِي. نَفِي.

**نارده ل**

ك: یاساول. [تیشكگر، كیشكچی]

ف: آردل، تَرْقُوزن، یَساول.

ع: جِلواز.

**نارده مشار**

ك: خاكه مشار. [به مشار]

ف: سَبوسه، آرد آره.

ع: نُشارَة، نُجارَة، بُرایَة، خُرَاشَة.

**ناروفته**

ك: رمياگ، روخياگ، ويران. [پورخار، پمار]

ف: بيران، ريخته. ويران.

ع: خَراب، خَرَب، مَخْرُوب، مُهَلّ، مُنْهَدَم.

**نارو**

ك: نیمړ. [نهمړ (وشه يه كى گوزانيه).]

ف: امروز. (گورانی است.)

ع: الیوم، هذا الیوم.

**ناروگور**

ك: نالشت، ساقى و باقى. [نالوگور]

ف: دكش، دادوستد.

ع: مُبادَلَة، مَعَارَضَة.

**نار و مهره**

ك: نشاسه و موړه. [نیشاسته و نامرازی نیشاسته سارین

به كاغز و پارچه دا.]

ف: آهار و مهره، نشاسته و مهره.

ع: تَنْشِیَة.

**ناره زوو**

ك: ناوات، خوړزگه، نه لها، هدرهس، هدوا، كه لكه له، كام،

نيزا. [حز، خولیا]

ف: آرزو، كام، كامه، هوا، هوس، نر خُش،

نرخویش، بویه، یویه، بژهان، پژهان، آز،

آروند.

ع: اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، اَمَلَة، مَامل، مَامل، مُنى، مُنیَة،

مُنیَة، اُمْنِیَة، تَمَنّی، هَوی، بُغیَة، غِبْطَة، شَهْوَة.

شوق. اشتیاق. رَجاء. طمع.

**ناره زووگه بین**

ك: ناوات دیل هاتن. [به دیهاتنی ناوات.]

ف: فیروزی، نمشیدن، کامیابی، کام یافتن.

ع: فَوْز، نِیل.

**ناره زوو همن**

ك: تامازرن، تاسه مهن. [تامه زرن، ناواته خواز]

ف: آرزومند، تاسه خوار.

ع: شائق، مُشتاق، صَبّ، اَمَل، مُتَمَنّی.

**ناره قی**

ك: خو، خوړی. چاپاینى. [ناره قه له ش.]

ف: خو، خوړه، خوړی.

ع: عَرَق، نَتَح، نَجَد، وَكَف، هَجَم، بَصِیع، نَبِیع،

نَسِیع، نَضِیع، قَضِیع، عَصِیم، رَحْضاء.

**ناره قی**

ك: مهریژاو. [شهراب]

ف: تاهو، مویزاب، اَرَق.

ع: عَرَق، اَلْكَوْل، نَبِيذ، نَبِيذُ الرِّيب، ماءُ الرِّيب.

**ناره قچن**

ك: ناره قچن، ژیركلار. [تقله، كلار]

ف: خَوچین، اَرَقچین.

ع: عَرَقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَارَة، سِنْدَاوَة.

وینه

**ناره قچنیاك**

ك: ته یزبوگ، له كارد ره هاتگ. [پام كراو (ته سپی

راهیتراو).]

ف: سواری شده، از كار درآمده، عرق كرده.

(اسب از كار درآمده)

ع: مَرَوْض، رَجِيل، صَلُود.

**ناره قكیر**

ك: نهرمه زین، ژیرزین. [پارچه لبادی ته نکی ژیر زین.]

ف: نمذزین، عرق گیر.

ع: عَرَاقَة، مِرْشَحَة، لَبْدَة، حَلَس.

**ناره قه**

ك: دیمك. [داری ناو دیوار.]

ف: مَهار، اَرَقَه. (تیر توی دیوار)

ع: عَرَقَة، مِبْطَدَة.

**نازا**

[ك: نه ترس (به رامبه ری حیز).]

ف: مرد، رشگن. (ضد «حیز»)

ع: رَجُل، غُیور.

**نازا**

ك: زرنگ، فرز. [زیرهك، چالاك]

ف: چابك، زرنگ، چسپان، زیرك.

ع: جَلَد، سَرِيع، ذَكِي.

**نازا**

ك: جوامه رد. [جوامیر]

ف: جوان مَرَد، راد مَرَد، راد، بَخشا، بَخشَنده،

رَهَنده، با نَهش.

ع: سَخِي، باذِل، جَواد، مُعْطِي.

**نازا**

ك: زو، گورج. زوركه. [به پهله خیرا كه!]

ف: زود، زو، شتاب. زود باش!

ع: سَرِيعاً، سَرَعان، سَرِيعان، سَرَعان. اِسْرَع!

**نازاد**

ك: بهرلا، راهی. [سهره ست]

ف: آزاد، رها، راهی، بهل.

ع: حُر، عَتِيق، (ضد رقیق). مُطْلَق. مُسَبَّل. طالِق.

**نازاد**

ك: واپسه، رستگار. راهی. [پزگار، سهره ست]

ف: رَسته، وارسته، آزاد، آزاده، رستگار، راهی.

ع: زاهد، تارك، مُجَرَّد. حُر، عَتِيق.

**نازاد كردن**

ك: بهرلا كردن. [پزگار كردن]

ف: آزاد كردن، رها كردن، بهل كردن.

ع: تَحْرِير، اِعْتاق. اِطْلَاق، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

**نازادی**

ك: بهرلا برون. [پزگار برون، سهره ستی]

ف: آزادی، ویل شدن.

ع: حَرار، عِتق، عَتق، عَتاق، طَلّاق، سَرّاح. حُرِّيَة.

**نازار**

ك: دهد، ناخویشی، نه خویشی. [نه خوشی]

ف: بیماری، درد، ناخوشی، آزار، آذیر، رنج،

اَكْغَت، اَكْغَت.

ع: مَرَض، داء، عِلَة، آفة. مِحَنَة.

**نازار**

ك: جه زرهه. [نیش و ژان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَة، عَذاب

**نازار جه رگ**



[ک: نیشی جگر]

ف: آزار جگر.

ع: کُباد.

نازار سی

ک: سی، دوده‌باریکه. [نه‌خوشی سیل]

ف: آزار شش، آزار سیل

ع: سیل، سلال، دِق، سُحاف، هُلس، هُلاس. ذاتُ الرِّیة.

نازاله

ک: سوخت. [سورته‌مندی (وه: ته‌پاله و پشقل.)]

ف: سوخت. (تپاله و پشکل)

ع: ذُکوة، حُرَاقَة.

نازمایش

ک: به‌ارورد، نازمایشت [تاقی‌کرده‌ره]

ف: زون، آزمایش، ژمایش،

ع: اِمْتِحان، اِخْتِبار، تَجْرِیة.

نازمووده

ک: به‌ارورد کریاک [تاقی‌کراوه]

ف: آزموده، ژموده.

ع: مُمْتَحَن، مُخْتَبَر، مُجَرَّب مُدَرَّب، داهیه.

نازووه

ک: تفاق [نازورقه]

ف: اَمْرُع، آزوقه.

ع: مَان، مُؤَنَة، ذَخیره، مِیرَة.

نازورده

ک: ره‌نجیگ، دل‌ره‌نج. [ره‌نجار]

ف: آژرده، تافته، آفگار، دل‌رنج، کوفته شده،

دل‌شکسته.

ع: مُکَدَّر، مُؤَل، مُکَسِر القَلْب.

نازیز

ک: دلدار، دوس، خوه‌شویس. [خوشه‌وسیت]

ف: دوست، دلدار، دلبر.

ع: مَحْبُوب، مَعشُوق، (مَحْبُوبَة، مَعشُوقَة)، عَزِیز

ناژال

ک: سهرزه، گیا. [پل‌پروش و نالف.]

ف: خاشه، خلاشه، سوخت، گیاه، سبزه. (علف

و گیاه)

ع: کَنّا، عُلُوقَة، عَنَف.

«ناژان»

ک: پلیس. [پولیس]

ف: پُلِیس، پولیس، آژان.

ع: بُولِیس، شُرْطِی، جِلَوَن، زَبَانِیَة، زَبَنِیَة، قَلّاع.

ناژاوله

ک: بشپوره، ناژاره. [بشپوری]

ف: نگران، آشوب.

ع: اِخْتِلال، اِنْقِلاب.

ناژاوه ← ناژاوله

ناژنین

ک: زرب کردن. [زیر کردن]

ف: آژیدن، آجیدن، آژندن، ژدن، آژدن، زبر

کردن، آژدن.

ع: تَضْرِیس، تَخْشِن.

ناژنین

ک: چه‌قائن، (سوزن ناژن) [تیوره کردن]

ف: آژیدن، آژندن، آژدن، خلانیدن، آجیدن،

آژدن، آژیدن.

ع: غَرَز، تَغْرِیر، اِغْرَاز.

ناژین

ک: زبری. زرب. [زبر. زبری (وه: زبری بره‌ند و به‌رداش.)]

ف: آژین، آجین، زبر. زبری. (مانند زبری

سوهان یا سنگ آسیا.)

ع: تَضْرِیس. خُشُونَة. مُتَضَرِّس. خَشِن.

## ناژينه

[ك: نامرازی زیرکردنی به‌رداش. (چه‌كوشیكي ددانه داره

كه به‌رداشی پی بیاز ده‌كهن.)]

ف: آژینه، كبیټك، آسیا ژنه، آسیا ژنه، آساژن،

چكوج، چلوچ. (چكشی است دندانه‌دار كه

سنگ آسیا را با آن آژین كنند.)

ع: مضراس، مخشن، مكوَس، ملطاس، نقار.

وینه

ناس

[ك: ناری یاریه‌كي به‌ناوبانگه.)]

ف: آس. (اسم بازی‌ای است معروف.)

ع: لغبُ الاس، لغبُ الثماثيل.

ناس

ك: قائم. [گیانداريكه له تیری سموره.]

ف: قاقم، آس.

ع: قاقم.

ناسا

ك: ركه. (خړی ناسایی) [ره‌كور]

ف: آسا، وار، مائند. (پلنگ آسا، پلنگ وار، پلنگ

مائند)

ع: ك، مثل.

ناسار

ك: به‌ره‌ت، بنچینه، به‌ره‌ا. [بناغه]

ف: آسار، آسال، بَنیاد، بَنلاد، واده، بَنداد، بَندد،

خُسته، شالوده، شالوده، بَنوره، بَیوره، پی، لاد،

پاخیره، شستگانی.

ع: آساس، رهص، رُیض.

ناسان

[ك: سانا]

ف: آسان، زب، خوار، كواسمه، كواشمه،

كواسیمه، كواشیمه.

ع: سَهَل، یَسَر، یَسِر، مَیسور، هَین، رَقَق. سَلیس.

خفیف.

ناسان بژیو

[ك: كه‌م‌خروج]

ف: آسان بزی.

ع: سَهَلُ الْمَعِيشَة.

ناسانه

ك: ته‌كیه، ژیر به‌ران. [ژیرده‌ر (ته‌خته‌ی لای خواره‌وی

چوارچیره‌ی ده‌رگا.)]

ف: آستانه، آستان، فرود، فرودین، كُوار، كُرار،

أَخْجَسْتَه. (چوب زیرین چارچوبه‌ی در)

ع: عَثْبَة، اسْكُفَة، اسْكُوفَة، قَاعِدَة، مَسَاحَة.

وینه <۲>

ناسانه

ك: كه‌وشكهن، پاگه. [شوینی كه‌وشداكه‌ندن لای ده‌رگادا.]

ف: آستانه، آستان، ورسپیج، پایگاه، كفش‌كن،

میان‌در.

ع: سُدَّة، عَثْبَة.

وینه-ناسانه <۲>

ناسانی

[ك: سانایی (به‌رامبه‌ری سه‌ختی و دژواری.)]

ف: آسانی، كسه، كَشته. (ضد سه‌ختی و

دشواری)

ع: سُهولة، یُسَر، یَسار، یَسارة، هَوْن. سلاسه.

ناساو-ناسیاو

ناسايشت

ك: وه‌قره، ورینگ. نارام، ستار. فدرعانی. هه‌سیانی،

هه‌سیانه‌وه، ناسوده‌گه‌ری، وچان، شینه‌یی. [ناسوده‌یی،

بی‌خه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آسودن، آرامش، رامش،

رامشت، رامشك، آرمیدن، آژ، آسانی،

تن آسانی.

ع: رَاحَة، قَرَار، سَكُون، رَفَاه. نِعْمَة. اَمَان، اَمْنِيَّة. طَمَآنِيَّة، اِطْمِنَان، رَفَاهِيَّة، رَفَاهَة، رُفُوه.

ناستن

ك: هِشْتَن، تَلِین. [لِنگه ران (وشه یه کی گوزانیه.)]  
ف: گذاشتن، هَلِیدن. (گورانی است.)

ع: اِمهال، اِهْمَال.

ناسك

ك: ناهو، جه یران. [مامز]

ف: آهو، جیران.

ع: ظَنَبِي، غَزَال، شادِن، جِرَان، رِیم.

وینده - ناهو

ناسمان

ك: گهردون، چدرخ، چه پگمرد. ههوا، ههوا. [فلهك،  
عاسمان]

ف: آسمان، سَمَان، سپهر، چرخ، گردون، مینو،  
كَرْزَمَان، گَرْزَمَان، آشكو، آشكوب. پَناد، نوده.

ع: سَمَاء، فَلك، زَرْقَاء، جَلَد.

ناسمانه

ك: پوِشه، لاسه رگ. [لاژورو]

ف: آسمانه، سَمَانه، شَتَفَت، آشكو، آشكوب،  
آشكو، آشكوب، پوِشه، وَرْسِیج، رُمو، نَزَه، سَخ.

ع: سَقْف، عِماد.

ناسمانه ی دهم

ك: لاسه رگ دهم. [مه لاشوری زار]

ف: کام، نگ، آهیانه، آسمانه ی ذهن.

ع: حَنَك، نَطع، وكف، غار، اَلْغَارُ اَلْأَعْلَى، سَقْفُ اَلْقَم.

ناسن

[ك: نِیسن: کانه یه کی به ناربانگه.]

ف: آهن، سَنَی، آین.

ع: حَدید، اَنیث.

ناسنگه

[ك: نِیسنگه: وهستای نامرازی ناسن.]

ف: آهنگر، نَهاَمی، نَهاَمین.

ع: حَذَاك، قَبین، هَالِکِي.

ناسو

ك: تاپَر، تارمایی. [ره شایی]

ف: رَهو، سیاهی.

ع: شَبَح، هَيْكَل.

ناسو

ك: سَوما، رَوشنایی. [رووناکی]

ف: سَو، رَوشنایی.

ع: أَثَر، ثَوَر، ضِیاء، ضَوْء.

ناسوگا

ك: دیارگا. [نیشانگه: شوینی دیاری دان.]

ف: سوگاه، پیداگاه. سر گردنه، جلو روشنایی.

ع: مَرْنی، مَشْهَد.

ناسووده

ك: قوتار. [بیخه م]

ف: آسوده، تن آسا، تن آسان، نَرغال.

ع: فاریغ، اَمین، مَرْتاح، مُسْتَرِیح.

ناسووده که ری

ك: ناسایشت، وهقره، نارام، ورینگ، وچان. ستار،

فهرعانی. [ناسووده یی، بیخه می، نیسراحت]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، رامش، رامشت،

رامشک.

ع: فَرَاغَة، رَاحَة، اِسْتِراحَة، رَفَاه.

ناسه پ

ك: زه غدره. [ناسته پ، بهر (ناسه پ جلوبه رگ یا شتی تر.)]

ف: آستر. (آستر لباس یا چیزی دیگر)

ع: بَطَانَة، مِثْغَد.

ناسه پ لیتف

ك: چه كه. [بهری لینه]

ف: آستر نهالی.

ع: خَلَّة، بَطَانَةُ اللِّحَاف.

ناسه‌ری

[ك: نهو پارچه‌یی كه بو ناسه‌ری به كار ده‌هینریت.]

ف: آستری. (پارچه‌ی آستر لباس)

ع: بَطَانِيَّة.

ناسیلو

ك: ناش، ناساو. [ناشی نار.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر، آس، آساب.

ع: طاحوئة، مَالَّة، رَحَى جَرَجَارَة.

ناسیلوان

ك: ناشوران. [ناشوان]

ف: آسیابان، آسیاوان، آسبان.

ع: طَحَان.

ناسیلوانوسا

[ك: ناشروستا: ووستای ناش دروستكهر.]

ف: آسیا أستاذ، أستاذ آسیا.

ع: طَحَان، مَرَحِي، صَانِعُ الطَّاحُوَّة.

ناسیلو نه‌سپی

[ك: ناشی ناژال: ناشيك كه به ناژال ده‌گه‌ریت.]

ف: آسپاس. خَر آس.

ع: رَحَى الْحَيَوَان.

ناسیلوبازی

ك: ناسیو منالگه‌ل، ناسارلّه. [(یاریده‌کی مندالته.)]

ف: هَمای، هَوَلَك، هَلِیوی، گِردون بازی

(آسیاب‌چه‌ی بچه‌گان) [آسیاب‌بازی بچه‌گان]

ع: لَعْبُ الطَّاحُوَّة، لَعْبُ الرُّحَى، رَحَى الصَّبِيَّان.

ناسیو

ك: ته‌وره، ته‌مه‌ره، قوژت، وهی. [كارسات، كوژت]

ف: آسیب. دزد، آك

ع: صَدَمَة، لَطْمَة، مُصِيبَة، بَلِيَّة، وَيْل، آفَة، عَاهَة.

ناش

ك: چِشْت. [خوارده‌مندی لیتراو.]

ف: آش، شوربا، پُخْتَنی.

ع: طَبِیخ.

ناش

ك: ناسیار، ناساو. [نامرازی - یا شریتی - هارینی

دانه‌ریله.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر.

ع: طاحوئة، رَحَى، مَالَّة.

ناش

ك: شو، ناهار. [ده‌قی پارچه.]

ف: آش، آهار، آهار، شوی، پَت، نشاسته.

ع: لُعاب، نَشَا.

ناشاخه

ك: خراب، داشاخه. [خراب، رزیو (بو میوه به کار ده‌ریت.)]

ف: زَبُون، دژ. (در فواكه مستعمل است.)

ع: اُلْفُوْضَة، خُصَالَة، رَدِيء.

ناش ناشوورا

[ك: چِشْتی روزی عاشوراء.]

ف: آش عاشورا، هفت‌دانه، آش مُقِیل.

ع: طَبِیخُ الْعَاشُورَاء.

ناشپه‌ز

ك: ناشچی. [چِشْت‌لینه‌ر.]

ف: آشپز، خُوالی، خُوالگر، خالیگر.

ع: طَبَاخ، شَوَاء، طاهي.

ناشپه‌زیاشی

ك: ناشچی‌یاشی. [سهرده‌ستی چِشْت‌لینه‌ران.]

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رَئِیسُ الطَّبِیخ، أَمِیرُ الطَّبِیخ.

ناشتی

ك: سازشت، سازیان. [ریکی، سازان]

ف: آشتی آزرم، سازش، دوستی.

ع: صُلح، هِدْئَة، هِدائَة، هُدُون، سِلْم، مُصالَحَة، اِنْتِام.

**ناشچی**

ك: ناشپهز. [چیتشت لینه ران]

ف: آشپز، خُوالی، خُوالگر، خالیگر.

ع: طَبَّاح، طاهي، شَوَاء.

**ناشچی باشی**

ك: ناشپه زبانی. [سهردهسته ی چیتشت لینه ران.]

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رَئِیسُ الطَّبَّخ، امیر الطَّبَّخ.

**ناشدار**

ك: شُودار، ناهاردریاگه [دهدراو]

ف: آشدار، اهادار، شوی دار.

ع: بَتّ، مَلُوب، لُعابی، مَنَشی.

**ناشرمه**

[ك: پاشبهست، ناسرمه]

ف: آشرمه.

ع: تَغَر، تَغَر، حَقَب.

وینه <۲>

**ناشفته**

ك: پهریشان. په کهر. [شپرزه، شله ژاو]

ف: آشفته، پَریشان، افسُرده، اَلَفته، کالَفته،

کالَفه، آشوفته.

ع: مُشَوُش، مُخْتَلّ، مَلول. عاشق.

**ناشاق** ← عاشق [پسته کانی گۆدراوه.] [عَرَب «عاشق» است.]

**ناشقی** ← عاشقی [پسته کانی گۆدراوه.] [عَرَب «عاشقی»

است.]

**ناشک**

ك: توانایی. [هیز، وزه]

ف: تَوَانایی.

ع: قُدْرَة.

**ناشکرا**

ك: روشن، فاش، پیدای، دیار. [له به چار، بیه رده، رورن]

ف: آشکار، رُوشَن، پیدای، هُویدا، پدیدار، پدید،

نمودار، پَرُوهان، آفتابی، فاش.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح، صَریح، بَواح، جَلَبی،

مُجَلَسی، بادی، عِلَن، عِلانیة، عیان، بَدیهی،

ضُروری، بَیْن، باین، معلوم، فاشی، مَکشوف،

ناصح. یَقین.

**ناش هاس**

ك: ... دَخوا. [دَخوا]

ف: آش ماست، سپیدبا، ماستبا. دوغبا.

ع: رَائِیَة.

**ناش منالکله**

ك: گون سه گاری. [گونی سه گلار که بۆ درمان ده شیت.]

ف: آش بچه ها، آش بچگان، گند بیدستر، گُند

ویدستر، خایه ی سگ آبی.

ع: جُنْد، جُنْد بیدسَنَر.

**ناشنا**

ك: روشنا، دَوس، نه شناس. [هاوپی، ناسراو]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خَدَن، خَل، حَب، مَعروف.

**ناشو**

ك: چلک، کیم. [زروخی برین.]

ف: چرک، ریم، ستیم، استیم، اشتیم، خم، چَخ،

پَز، قَز، هَیَر.

ع: قَح، صَدید، وَغی، وَکَس، غَشِیْثَة، مِدَة.

**ناشو**

ك: ناشیو، بشیره. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، سَروتک،

سَرموتک، شورش.

ع: انْقِلَاب، ضَوْضَاء، فِتْنَة، مَفْسَدَة. اِجْماع.

**ناشوپاشو**

ك: هَدَيْتَ رِبْدَيْت. [تِيكَه لَوِيكَه لَوِيكَه] (خهري

تِيكَه لَوِيكَه لَوِيكَه.)

ف: آشفته، پريشان. (خواب آشفته)

ع: أَضْعَافُ أَحْلَام.

**ناشه ته نوري**

[ك: ناشه به تهنوره: ياربه كي مندا لانه.]

ف: خربازان، خربنده، گزیده، گزید، مَزاد،

مَزیده، مَزیده.

ع: تَدْبِيح، مَزَاد.

وینه

**ناشوپو**

ك: ناش، بشپوره. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، شورش، غوغا، هنگامه،

سَرَوَتَك، سَرَمَوَتَك.

ع: فِتْنَة، فَسَاد، مَفْسَدَة، اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء.

**ناغري**

[ك: پارچه يه كي به ناربانگه.]

ف: آغري. (پارچه اي است معروف.)

ع: أَغْرِي.

**ناغره**

ك: دهمه. (ناغزه ي جگهره) [دهمنه]

ف: مُشْتَوَك.

ع: مِمَصَّة.

**ناغري فنهنگ**

ك: پنهك، تيتيرين. [قاميش يا داريكی كلوزه كه به

نوييا كردن تيري پي ده هاوژن.]

ف: پُفَك، تُفَك، فُتَك، تَزَنَك.

ع: مِثْفَخَة، مِدْفَعَة.

وینه - پنهك

**ناغه**

ك: ناخه. گهره، سهركار. [ناغا، بهريز]

ف: آقا، آغا، شَت، شَت، شيت، شيد، سَرَوَر، سَر،

خواجه، بزرگ.

ع: مَوْلِي، سَيِّد، سَيِّد، رَب، مَخْدوم.

**ناغه بانوو**

[ك: پارچه يه كه. (چيتي ناسك، به ناربانگه.)]

ف: آغه بانو. (چيت نازك، معروف است.)

ع: شَف، شَف، شَف، شَفيف.

**ناغه جهواش**

ك: پيتوكه. [گياهه كي بوغوشه و ده خوريت. ناره كه ي له

«ناقه باش» ي توركيه ره ره گرپاره چونكه گوله كه ي

سپيه.]

ف: آغه خواش. (علفي است معروف، خوراكي و

معطر، مأخوذ از «آقهه باش» تركي است

چونكه گل آن سفيد است.)

ع: ...

وینه

**نافتاو**

ك: خوره تار، رومييار، خوره. [هه تار]

ف: آفتاب، خورشيد، خور، مهر.

ع: شَمْس، نَكا، يُوَح، يَبْيَضاء.

**نافتاو كه مردان**

ك: چادر، خيتوت. [په شمالي بچورك.]

ف: آفتاب گردان، چادر. (چادر كوچك)

ع: خَيْمَة، خَيْمَة.

وینه

**نافتاوشان**

[ك: جوژه پارچه يه كه.]

ف: آفتاب نشان، آفتاوشان، خورشيد نشان.

(نوعی از چلوار است.)

ع: شَمْسِيَة.

**نافتاوه**

ك: مه‌سینه. [م‌سینه، مه‌سینه، لورلینه]

ف: آفتابه، آبتابه، آفتاوه، آوتاوه، آبتاوه، آوتاابه، آبریز، آبدستدان، آبدستان، آبدسدان.

ع: ابریق.

وینه

**نافتاوی**

ك: ناشكرا، روشن [له‌برچار، دیار]

ف: آشکار، روشن، آفتابی.

ع: واضح، لایح، ظاهر، باهر.

**نافر** ← **ناخوَر**

**نافره‌ت**

ك: ژن، ماینه. [میینه‌ی مرژ-]

ف: زن، ماده، مادینه.

ع: مَراة، اُنْثی، عَوَرة.

**نافه‌ت**

ك: درد، نازار، تهموره. [به‌لا]

ف: آسیب، آزار، درد.

ع: آفة، عَاة، بلاء، بَلِیة.

**نافه‌ریده**

ك: درورس‌کرده، دس‌وکار. [به‌دی‌هیتراو]

ف: آفریده، درست‌شده.

ع: مَخْلوق، مَصْنُوع، مَقْطُور.

**نافه‌ریده‌کردن**

ك: درورس‌کردن. [به‌دی‌هیتان]

ف: آفریدن، درست کردن.

ع: خَلَق، صَنَعَ، صُنِعَ، اِنْشَاء، اِیْجَاد، قَطَرَ.

**نافه‌رین**

ك: ده‌خوش!، ده‌سپرز!، باره‌لا! [بژیت!، به‌به‌ها!]

ف: آفرین!، آفر!، زه!، چنانهن!، به‌به!، آباد!

اَنُوشه!، خوازه!، آخ!، فَریش!

ع: حَبْذَا!، مَرْحَبَا!، مَرْحَى!، طَوْبَى!، اَحْسَنْتَ!

حَمْدًا لَكَ، بَارَكَ اللهُ!

**نافه‌رین**

[ك: هدر بژیت!]

ف: آفرین آفرین!، زهازه!

ع: اَحْسَنْتَ اَحْسَنْتَ!

**ناقاقیا**

[ك: نه‌کاک، دارجهری (دره‌ختیکی به‌ناریانگه.)]

ف: آقاقیا. (درخت معروفی است.)

ع: اَقَاقِیَا، اَقَاقِیة

وینه

**ناقشقه**

ك: دوردوری، په‌نجره. [جَوَزه په‌نجره‌یه‌که. (په‌نجره‌ی

دوردوری که‌له‌دار.)]

ف: آقشقه، دودری، پنجره. (دودری کله‌دار را

آقشقه می‌گویند.)

ع: نَاقِذَة، بَنَجَرَة.

**ناقیق**

[ك: یاقیق (به‌ردیکی به‌نرخه.)]

ف: عقیق. (سنگی است معروف.)

ع: عَقِیق.

**ناکار** ← ...

**ناکام** ← **هه‌نجل**

**ناکا**

ك: گه‌را، زانا، بینا. [ناگادار]

ف: آگاه با آگاهی، گواه، بنیا، دانا.

ع: عَلِیم، خَییر، شَاهِد، بَصِیر، مُنْتَبِه، مُنْتَبِه، مُطْلِع،

واقف.

**ناکا**





**ناگه**

ك: ناگه، ناخگه. [قه‌یران (جەنگەى مەترسى نەخۆش).]  
ف: آستان. (موقع خطر بیمار)

ع: قَران، بُحران.

**نالک**

ك: نالک، زركۆ. كارجۆ. [نالیک (زیاتر بو «جو» یهك به‌کار ده‌یتريت که ده‌ریت به چاره‌ی).]  
ف: بَرَموز. کاه و جو. جو (بیشتر به جو اطلاق می‌شود که به مال دهند).

ع: عُلُوقة، عَلیق. قَضیم.

**نالووده**

ك: تلیاک، پلکیاک، بواژۆ. [تیوه‌تلاو]

ف: آلوده، آغشته، جُتره.

ع: مُلَطُخ، مَرُوح.

**نالوودمکی**

ك: تلیان، پلکیان. [تیوه‌تلان]

ف: آرایش، آلودگی، آغشته شدن.

ع: تَلَطُخ.

**نالوودمکی**

ك: خەوش، کەتره، نالایش. [ناته‌وار، که مایه‌سی]

ف: آرایش، آلودگی، رنگ.

ع: عَیْب، وَصمة، نَقِیصَة.

**نالی خه‌یر**

ك: پیاک‌خاس. [پیاجاک]

ف: آرامگان، خوش‌بخت، فیروزمند.

ع: سَعید. (أهلُ الخیر)

**نالی شه‌ر**

ك: پیاک‌خراو. [پیاجراپ]

ف: دژهور، بدبخت.

ع: شَقِيّ. (أهلُ الشر)

**نالی که‌یف**

ك: خەنەران، خوه‌شپوو. [رووخۆش]

ف: خندان، خوش‌رو.

ع: نَشِیط، بَشُوش، باغِز. (أهل النشاط)

**نال**

[ك: سووری کال.]

ف: آل، کُرنَد، کُرن، کُرنده، کُران، کُرنَن، کُرنَگ،

کُرنَگه، آلا. (سرخ نیم‌رنگ)

ع: أَصْفَر، أَشْقَر.

**نال**

ك: ... شه‌ره. [نالَه، هاله]

ف: آل، نیدلَان.

ع: أُمُ الصَّیْبَان. ضاغوظة.

نالآ—په‌یاخ [روشه‌یه‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

**نالایش**

ك: خەوش، کەتره. [ناته‌واری، که مایه‌سی]

ف: آرایش، آلودگی.

ع: عَیْب، وَصمة، نَقِیصَة.

**نالایی**

ك: رنگامه، زه‌ردوسوور. [رەنگارەپەنگ]

ف: زردوسرخ، رنگارنگ.

ع: أَلوان، الأصْفَر وَ الْأَحْمَر.

**نالتوون**

ك: ته‌لا، زیر. [کانه‌زایه‌کی به‌نرخه.]

ف: تلا، تله، زر، طلا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِیان، نَضن.

**نال خورمای**

[ك: رەنگی نالی تیر.]

ف: کُرن، کُرنَد، کُران، آل، آل تاریک، کُرنَد تار.

ع: أَصْنَب، أَشْقَر قاتِم.

**نالشت**

ك: ناروگۆز، داوێسه‌ت. [سه‌ودا و مامه‌ته. (به مانای

«نالشك» یش به‌کار ده‌یتريت.)]

ف: گَهولِی، نَگَش، گُوهریدن، داد و ستد. (به  
معنی «نالشك» هم مستعمل است.)

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة، مُبَايَعَة.

**نالشك**

ك: رَهَق، خَوِيز، نَهَلْماسه، سِيخوار. [زوقم (شهرونی  
به ستور.)]

ف: لَشَك، لَشَكه، بَژ، بَژ، زیز، بَشَم، سَرماریزه.  
(شبنم منجمد)

ع: قَس، صَقِيع، ضَرِيب، جَلِيد، سَقِيطَة.

**نالف**

ك: زَرَكُو، لَهَرِه. [ناليك]

ف: بَرَموز، سَبِزِه.

ع: عَلَف، عُلُوفَة، صابِرَة.

**نالف پرين**

ك: ... كَزَكَن. [كاتی نالف پرين.]

ف: بَرَموز چیدن، سَبِزِه چیدن. خَو، خَسور.  
(هنگام علف چیدن)

ع: جَر، جَبَز، حَش.

**نالفجار**

ك: لَهَرِه، كَه مَاجار. گِياجار. [لهره رگه]

ف: تَابَسَه، تاوَسَه، سَبِزِه زار.

ع: رَيف، مَزاد، مَرْتَع، مَرَعی.

**نالفزار** ← **نالفجار**

**نالک**

ك: ... ماهه ك. [لور (گرنی ناوگوشه).]

ف: پاغَرِه، پاگرِه، باغَرِه، اَغَرِه، بَکَسِه. (ماده ی  
زخم = گره گوشت)

ع: نَکَفَة، نَفاخَة، مادَة، غَدَة.

**نالو**

ك: خالَو، نالَو، لالَو. [خال (برای دایك).]

ف: دايی، خالو. (برادر مادر)

ع: خال، أَخ الْأُم.

**نالوبلا لوبوك**

ك: هالوبلا لوبوك، بلا لوبوك. [نالوبالوبی كینوی، هه لالوبوك]

ف: آلوبالو، آلی بالی، قَراسیا، قاراسیا، آلوی  
بوعلی.

ع: جَراسیا، جَراسیا، قَراسیا.

**نالو بوخارا**

ك: هه لوبوچه پاره شه، هه لوبوچه پاره یی. [هه لوبوچه پاره شه]

ف: آلوبخارا، آلوی سیاه.

ع: اِجاص، اِجاصُ الْأَسْوَد.

**نالوز**

ك: توره، تون، تال، زویر، لیل، دلپَر. قینه ون. [توش و  
توره]

ف: آلیز، آلوس، آلفده، ژیان، نژند، تَند،  
خشمگین، خشم آلود، خشمناک، آرغده،  
آرغند، آرغنده.

ع: شَرَس، شَكَس، غَضبان، غَضوب، مُحْتَد،  
سَاخَط، مُرْمُج، مُتَفِيط، مُتَنَفُط، كَدِر، حَبْلان،  
مُنْضَجِر.

**نالوزی**

ك: توره یی، تونی، زویری، دلپری، قین. [قه لوبون]

ف: آلیزی، آلوسی، آلفدگی، تندی، نژندی،  
خشم، خشمناکی، خُذوك، اُشْتَلَم.

ع: شَرَس، شَراسَة، شَكَس، شَكاسَة، سَخَط، سَخَط،  
غَيْظ، غَضَب، خَنْق، تَذْمُر، تَغْضَب، نَفْط، تَنْفُط،  
اِحْتِدَاد، اِحْتِلَاط، تَقْطِط، اِزْمِجَاج، كُدُورَة، اِزْمِزار.

**نالوش**

ك: خارشت. هه كه، قنگه خوروكه. [خوروی لهش.]

ف: خارش. کون خارش.

ع: حِكَة، حَصَف.

## ناله

[ک: گولی. (گولی نه سپ.)]

ف: پیسی. (جذام اسپ)

ع: برص.

## ناله

[ک: سووری کاله (پیتی «ه») یو ناماژه کردن لکاره به

«نال» وه: نهو ناله، ناله که.]

ف: کړنده. (های اشاره به «نال» ملحق شده:

«نهو ناله، ناله که»)

ع: الْأَصْفَر، الْأَشْقَر.

## نالهت

[ک: بیهر]

ف: کولم، پلپل.

ع: بَهاَر، فَلْفَل.

## وینه

## نالهت

ک: نالهته، سوراخی. [هه رکام لهو ریزه داره چه قینراوانه ی

که به شپوه یه کی تاییدت خه پراتی کراون.]

ف: پزده، اسلیمی، صراخی.

ع: دَرَابَزُون، دَرَبَزِين.

## وینه &lt;۲&gt;

## نالهت

[ک: داری باریکی تاشراو و درز و که له بهر تیخراو که له

درگا و په غه ره و تدهخته بهندی سه میچدا به کارده بریت.

(ناله تی په غه ره.)]

ف: آلت. (آلت گره سازی پنجره)

ع: دَرَابَزُون.

## وینه

## نالهت چهارمک

[ک: گیاه که له تالیش ده چیت.]

ف: پلپل بستانی، آرند، پنج انگشت. (شبیبه

است به ترمس.)

ع: آرند، حَبّ الْفَقْد. ذو خَمْسَةِ أَوْرَاق.

## نالهته

ک: نالهت، سوراخی. [—نالهت]

ف: پزده، اسلیمی، صراخی. آلت.

ع: دَرَابَزُون، دَرَبَزِين.

## وینه &lt;۲&gt;

## نالهته

ک: هات. هاتن. [گه یشته. گه یشته (وشه یه کی گوزانیه.)]

ف: آمد. آمدن. (گورانی است.)

ع: جاء. مَجِيء، مَجِيئَة، جِيئ.

## نالهده

ک: قومراخ، تیار، که مهربه سه، ساز. [حازر]

ف: آماده، آژیر، بَسْغَدَه، پَسْغَدَه. ساخته،

پرداخته، تیار، پا در رکاب، بَسِیج، پَسِیج،

## آسغده.

ع: حَاضِر، مُسْتَعِدّ، مُتَأَمِّل، مُتَهَيِّئ، مُتَجَهِّز،

## مُتَحَفِّز.

## نالهده

ک: زینگ. [زیندو (بهرامبهری مردوو، زاروهی به نیانه.)]

ف: آماده، گچ، آستر، (ضد کشته، اصلاح بنایان

## است.)

ع: حَيّ، جِنْسِين، جَفْصِين.

## ناماده کردن

ک: تیار کردن، قومراخ کردن. [حازر کردن]

ف: آماده کردن، آژیردن، بَسْغَدَن، آژیریدن،

آمادن، آمونن، ساختن، پَسْغَدَن، بَسِیجیدن،

پَسِیجیدن. پا در رکاب ساختن، تیار کردن.

ع: اعداد، احضار، تَخْضِیر، تَهْيِئَة، تَهْيِین.

## ناماده کریاک

ک: تیار کریاک، قومراخ کریاک [تیار کراو]

ف: آماده شده، بسیجیده، پسیجیده، ساخته،



ف: ذم، هنگام، گاه، آن.

ع: لَحْظَةً، آن، وقت، زَمَان، حین، طُرْفَةُ الْعَيْنِ.  
فان

ك: نمك، نه‌دا، ین، ناز، خه‌مزه. [نازونیوز]

ف: آن، این، نمك، ناز، آدا.

ع: مَلَاخَةٌ، دلال، تَعْمُرُ.

فانونین

ك: نازو‌خه‌مزه، خه‌مزه‌نار، نمك. [نازونیوز]

ف: ناز و غمزه، آن و این، نَمَك.

ع: مَلَاخَةٌ، دلال، تَعْمُرُ.

فانه(انه)

[ك: پاشگره. (رُشْمِی خِستنه‌پالَه.) وهك: درانه، مانگانه.]

ف: گانه. (دوانه، مانگانه = دوگانه، ماهانه.

حرف نسبت است).

ع: ي. (ثَنَائِي، شهریه)

فانه

ك: نامه، دایك. نامه!، دایكه! [دالِك. دایه!]

ف: مادر. مادرا!، مادرا!

ع: اُم. اُمّا!

فانیسك

ك: قنگانیسك. [نه‌نیسك (جومگه‌ی نِتوان قول و باسك.)]

ف: آرنج. (مفصل بین دست و بازو)

ع: مِرْفَق. (المفصل بین الساعد والعضد)

فانیسك ← فانیسك

فانو

[ك: نائـ]

ف: آب، آو، نا، با، سوپ.

ع: ماء، ماه، آباب.

فانو

[ك: شاره‌ت(ی پیار یا ژن.)]

ف: آب، مَنی. (آب مرد یا زن)

ع: مَنِي، نُطْفَةٌ، ماء.

فانو

[ك: نائف. گوشراو (بو نمونه: ناری نارنج یا پیاز و...)]

ف: آب. (آب نارنج، یا پیاز مثلاً.)

ع: ماء، غُصَارَةٌ.

فانو

[ك: دوشار (وهك: ناری هه‌نار یا تری و...)]

ف: شیره، جَبَه. (آب انار یا انگور و امثال آن.)

ع: رُب.

فانو

[ك: ره‌نق، شهنق، باقربریق. نابرو]

ف: آب، زیبایی، جوانی، آبرو.

ع: رَوْنَق، طَرَاوَةٌ، طَلَاوَةٌ، نَطَاقَةٌ، عِرَّةٌ، اِعْتِبَارٌ،

اِحْتِرَامٌ.

فانو

ك: نیشك. [نیشترو، نارابرو]

ف: نهان، پنهان، نشست.

ع: غَارِب، أَقْل، غَائِب.

فانو

ك: ناروان. [ناره‌دان]

ف: آباد، آبادان، آبدان.

ع: عامر، مَعْمُور، عَمِير.

فانوات

ك: ناره‌زو، هه‌روس، هه‌وا، کام. [دَلْخَواز]

ف: پُژْه‌ان، پُژْه‌ان، کام، کامه، بوبه، یوبه،

دَرخَش، دَرخُوش، آرزو، هوس، هوا، خواهش.

ع: اَمَل، مَأمَل، مَأمُول، بُغْيَةٌ، مُنَى، مُنْيَةٌ، اُمْنِيَّةٌ،

تَمَنِّي، هَوَى، رَجَاء، مُرَاد، مُرَام، مَقْصُود، مُرَام،

شَهْوَةٌ، شَوْق، اِشْتِيَاق، طَمَع.

فانواته‌خواز

ك: ناره‌زومنه. ناره‌زورکریاک. [ناره‌زورکمر. ناره‌زورکراو]

ف: آرزومند، کامخواه. خواهان. دَرخَشیده،

آرزو شده، خواسته.

ع: اَمَل، مُؤَمِّل، باغِي، مُبْتَغِي، مُتَمَنِّي، هَوِي، راجِي، شَهِي. مَأْمُول، مَبْغِي، مُبْتَغَى، مُشْتَهَى، مُتَمَنَّى.

ناوار

ك: نادرار. [پارار. گه‌شاره. چایچی (به هدر سی مانای «نادرار» به کار دهریت.)]

ف: آبدار. (به هر سه معنی «نادرار».)

ع: طَرِي. مُتَلالِن. مائي.

ناواره

ك: تهره، تورنا، دهر به دهر، وهیلان. [سهرگردان]

ف: آواره، ویلان، سرگردان، سرگشته، دَرَبَدَر، آماره، آوار.

ع: شاذِب، هَائِم، هَارِب، اَبَق، اَفَاق، دَوَار.

ناواز

ك: گوزانی، هَوَره، دهنگ، نه‌را. [ناهنگ]

ف: آواز، نوا، سرود، صدا، آوا، خُنیا، چَر، چَسته، تَرانه، رامش، آهنگ. سَپیل، سَپیر.

ع: نَعْمَة، نَعْمَة، نَعْم، غِناء، رُناء، صَوْت، سَماع. صَفِير، نَعیر، نَعْوَة، نَعِيَة.

ناواز بولبول

ك: دهنگ بولبول. [چریکه‌ی بولبول]

ف: چه‌چه، غُلغل، آواز بلبل.

ع: اُغُرود، اُغُرودَة، غُرْد، نَعْمَة، نَعْم، نَعْمَة، صَوْتُ البُلْبُل، تَنْعَم البُلْبُل.

ناواز مهل

ك: دهنگ مهل، دهنگ په‌له‌ره‌ره. [دهنگی بالنده]

ف: سَپیر، سَپیل، آواز پرنده.

ع: صَوْتُ الطَّيْرِ، صَفِير.

ناواز مه‌لانیکه

ك: دهنگ فرشته. [دهنگی پهری]

ف: سروش، صدای فرشته.

ع: طَنین، دَوِي.

ناوازه

ك: دهنگ، چار. [ناریانگ]

ف: آوازه، دَمدمه، چاو.

ع: شَهْرَة، سُمْعَة، صَیْت، سُمَا، نَشْرَة، اِشاعة، اِنْتِشار، اِنْذِیاع.

ناوازه—ناواز

ناوازه‌خوان

ك: گوزانیچی، خواه‌ش‌خوان. [گوزانیبیژ]

ف: آواز‌خوان، نَواگر، سرودگر، خُنیاگر، خیناگر، چَرگر، رامشگر، خواننده، نوازنده، سَراینده، رامشی، خوش‌خوان.

ع: مُعَنِّي، مُقَرَّد، مُنْعَم، مُرَتِّي، مُطَرَّب.

ناوازه‌خوین—ناوازه‌خوان

ناواق

ك: چول، چول. [بی‌تاوه‌دانی. (بیابانی کاک‌به‌کاک‌ی یا خانروی چول و گه‌وره.)]

ف: دوخ. تهی، چول. (بیابان خالی، یا خانه‌ی خالی و بزرگ)

ع: قَفَر، تَیْهَاء. بائِر، غامِر.

ناوان

[ك: هارن]

ف: هونگ، هاوَن.

ع: مِهْرَاس، مِیحاز، صَلايَة، هَاوَن.

وینه

ناوان

ك: نارا، ناردان. [ناره‌دان]

ف: آبدان، آبادان، آباد.

ع: عامِر، عَمیر، مَعْمُور.

ناوان

ك: رِسا، گوشاد. [هه‌رار]

ف: رِسا، گُشاد.

ع: وَسِيعٌ، فَسِيعٌ.

**ناوانی**

ك: ناودانی. [ناودهانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَةٌ، عُمُرَانٌ، مَعْمُورٌ.

**ناوایی**

ك: دئی، لادی. [گوند]

ف: آبادی، آبادانی، آبدانی، لاد، ده، دهكده،

ع: قَرِيهٌ، كَفَرٌ، مَعْمُورَةٌ.

**ناویاره**

[ك: شيله (نهو شيله‌یهی كه هه‌نگ له گولای

ده‌مژیت.)]

ف: مایه. (مایه‌ی انگبین كه زنبور از گل‌ها

می‌گیرد.)

ع: مُجَاغٌ، مُجَاغُ النَّحْلِ.

**ناوباره**

ك: به‌نگه، بنه به‌نگه. [به‌ست، به‌نداو]

ف: بند، چل، وزغ، دَرغ، بَرغ، بَرغاب، بَندروغ،

دارغ، وارغ، دَنگ، بَندگاه، بَندگه. (بندِ آب)

ع: حَاجُورٌ، سَدٌ.

**ناوباز**

ك: مه‌له‌وان. [مه‌له‌زان]

ف: آب‌باز، شَنَاگر، شَناور.

ع: سَبَّاحٌ.

**ناویوون**

ك: تاویانه‌وه. [ترانه‌وه (وه‌كوو: ترانه‌وهی سه‌هول یا كانزا.)]

ف: آب شدن، گُداخته شدن، گداختن، (آب شدن

یخ، یا فلزات مثلاً.)

ع: ذوب، ذوبان. انحلال...

**ناویوون**

ك: ته‌ریقه‌ویوون. [خه‌جاله‌تبوون]

ف: آب شدن، شرمنده شدن.

ع: خَجَلٌ، انْفِعَالٌ، اسْتِحْيَاءٌ.

**ناوپاش**

ك: ناویژن. [ده‌فری ناویژن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ.

ع: رَشَاخَةٌ، رَشَاشَةٌ، مِئْضَخَةٌ، مِئْضَخَةٌ.

وینه

**ناوپاش**

ك: ناویژن. [بیجقه]

ف: آب‌پاش، آب‌زن، گُل‌شو.

ع: مِضْخَةٌ، مِرْشَةٌ، زَرَّاقَةٌ، مِئْضَخَةٌ، مِئْضَخَةٌ.

وینه

**ناوپاشی**

ك: ناویژن، ناویژان. [ناویژن کردن.]

ف: آب‌پاشی، آب‌پاچی.

ع: نَضْخٌ، نَضْخٌ، رَشٌّ، رَشْخٌ.

**ناوپال**

ك: پالین، تورشی‌سافکەر، كه‌نگیر. [كه‌رگیر]

ف: آردن، كفگیر، كفچلین، پالا، پالونه، پالاوان،

بالاوان، ترشی‌پالا، شیب‌پالا.

ع: مِصْفَاةٌ، مِیْزَلٌ.

وینه ← پالین

**ناویژان**

ك: ناویژان. [ناویژانیدن (بو نمونه: ناویژانیدن به

ناندا.)]

ف: آب‌پاشیدن. (بر نان مثلاً.)

ع: بَرَدٌ، رَشٌّ.

**ناویژن**

[ك: ناویژن کردن. (چارگیکی نایاساییه.)]

ف: آب‌پاشی. (مصدر بر خلاف قیاس است.)

ع: نَضْخٌ، نَضْخٌ، رَشٌّ، رَشْخٌ.

**ناویژن**

ك: ناوپاش. [نامرازی ناویژن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ، آب‌زن.

ع: رَشَاشَة، رَشَاحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة،  
مِشْطَة، زَرَّاقَة.

ویننه—ناویش، ناویش  
ناویپادان

ك: تینه‌ل‌دان [تیرادان (بو نمونه: نار رادانه کاسه.)]  
ف: آب گرداندن. (توی کاسه مثلاً.)

ع: خَضْخَضَة.  
ناو تال و سول

[ك: ناوی تال و سولر (نیدیمیشه له ترش و تالی ژیان.)  
(نار تال و سولی خوارده.)]

ف: آب تلخ و شور. (کنایه از رنج و محنت هم هست.)

ع: مَاج، المَاءُ الْمَلِجُ.  
ناو ته‌لا

ك: نار زهر. [زهرکش]  
ف: زَرَّاب، آب زر، آب طلا.

ع: دَجَال، ماءُ الذَّهَبِ، زَرَّاب، زَرَّاب.  
ناو جز

ك: ناردز. [ناردزینی برین]  
ف: هو. (آب‌دزدیدن زخم)

ع: ثَمَوْه، ثَوْرَم.  
ناو جو

ك: مزه. [بیر]  
ف: آب‌جو، بُوژ، بوزه، باره، یگنی، فوگان،  
اَکْسِیَه، اَخْسَمَه، اَخْسَمَه، اَخْسَمَه، اَخْمَسَه،  
مَزْد، اَخْسَمَه.

ع: نَبِیذ، جَعَة، فُقَاق، مِرَن، مَزْد، كَشْكَ، كَشْكَ  
الشَّعْیر، ماءُ الشَّعْیر.

ناو چا

ك: چا. [بیر]

ف: چاه، چاه آب.

ع: بَئِر، جُب، قَلِیْب، قَلُود، خَسِیْف، طَوِی، عَیْلَم،

رَكِیْه، قَلَرَم، كُر.  
ناو چلو دان

ك: زاخار چلو دان، تواشا کردن، سه‌رنج‌دان. [لی‌دردی‌بوونه‌ره]  
ف: آب چشم دادن، نگاه کردن.

ع: نَطَر، مَلَاوَصَة.  
ناو چلو سه‌نین

ك: ترسانن، تَرَسانن [ترساندن، زراو بردن]  
ف: آب چشم گرفتن، ترساندن.

ع: تَرْعِیْب، تَخْوِیْف، اِخَافَة، اِحَاشَة، اِرْعَاب، اِفْزَاع.  
ناو جاینگ

ك: نار خواهش. [ناری سازگار]  
ف: آب سرد، آب گوارا.

ع: مُقَاق، عَذَب، سَكْسَال.  
ناو چنین

ك: ناوسه‌نن. [نرم کردن (وهك: نرم کردنی پو‌لا.)]  
ف: آب گرفتن، نرم کردن. (آب گرفتن از فولاد مثلاً.)

ع: ثَانِیْث، قَلِیْن.  
ناو خانه

ك: نه‌ده‌بخانه، ناویرز، که‌ناراو، نارده‌س. [پیشار]  
ف: آب‌بشتگاه، آب‌بستگاه، آب‌ریز، جایی، آب‌دست،  
آب‌خانه.

ع: مَبَال، مَبَرَز، مَذَهَب، مَخْرَج، مَخْرَجَة، مُسْتَرَا ح.  
ناو خواردن

[ك: نارنوشین]

ف: آب خوردن، آب نوشیدن.

ع: شَرْب، شَرْب، شَرْب. اِقْتِلَاد، اِغْتِرَاف.  
ناو خواهری

ك: کاسه. جام‌وله. [ده‌فری نارخواردنه‌ره.]  
ف: آب‌خوری، آب‌شخور، آب‌وند، اُسْکَره، راک.  
(کاسه‌ی آب خوردن)



ع: مِشْرِیَّة، صَاخِرَة، قَصْعَة.

وینه

**ناو خودری**

ك: كَوْزَه لَه. [كَوْزَك]

ف: آبخوری، آبوند، كوزه.

ع: مِشْرِیَّة، نَعَارَة.

وینه

**ناو خودری**

[ك: نارخوړكه (شوینی ناو خواردنوه له چه م یا له

نه ستیردا.)]

ف: آب خور، آبشخور. (محل آب خوردن در

رودخانه یا استخر)

ع: عَطْن، مَنَهْل، مَغَطْن، مَوِد.

**ناو خودری**

ك: كوره. [نارخوړه (كورړكی درخت.)]

ف: آب خوری، جذب، مَغَز. (مغز درخت)

ع: خُلب، جَمَاز، [جَمَار]

**ناو خودری**

[ك: جوړه دیانه یه کی لغاره. (دیانه ی عده می.)]

ف: آب خوری. (دهنه ی عجمی)

ع: شَكِیمَة، لُجام.

وینه

**ناو خودهش**

ك: نارچایگ. نار شیرین. [ناری سازگار]

ف: آب خوش، آب گوارا، آب شیرین.

ع: نُقَاح، عَذَب، عَذَب، سَكْسَل، سَكْسَال، نَقِیص.

**ناو داخستن**

ك: نارگرتن، نار ه لکردن، نارداشكائن. [ناو بهردان بو سه

زوی.]

ف: آب رها کردن، آب ویل کردن، آب انداختن،

آب بستن.

ع: بَلَق، دَعَق، اِرْسَال الماء.

**ناو داری**

[ك: پړناو (بو نمونه: میوه ی پړاو.)]

ف: آبدار، پړ آب، شاداب، خوشاب. (میوه مثلاً.)

ع: طَرِي، مُتَمَوَة.

**ناو داری**

[ك: گهواره (بو نمونه: پیوړه و مرواری و...)]

ف: آبدار، پړ آب، خوشاب. (فیروزه، مروارید، و

امثال آن.)

ع: ناضِر، مُتَالِی، مَسْجُور، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: جهمه ردار، دهوان. [تینخی به خالومیل، ده بان (بو

نمونه: شیر و خه نجر.)]

ف: آبدار، جوهر دار. (تیغ و شمشیر)

ع: مَوَشِي، مَجَوَهَر، مُذَكَّر، مُفَرَّد، ذو فِرْد، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: چاییچی، چایدار. [چایه ز]

ف: آبدار، چایی دار، چایی پز.

ع: مَائِي، مَاهِي، مَائِي.

**ناو داری خانه**

[ك: چایخانه]

ف: آبدارخانه، چایی خانه.

ع: مَحَلُّ المَائِي، بَيْتُ الشَّاي.

**ناو داری**

ك: چاییچی گری. [چایچیتی]

ف: آبداری، چایی داری، چایی پزی.

ع: مَائِيَة، شَغْلُ المَائِي.

**ناو داری**

ك: خوړج نار داری. [جه والیک که پیدایستی چالیتانی

تینده خن.]

ف: آبداری، خوړج آبداری.

ع: جِرَابُ المَائِي، أَوْتِین.

وینه - خوړج ناو داری

## ناودان

[ک: ناربتدان (ناوداشتنی زوی یا ناودانی مالآت.)]

ف: آب دادن. (حیوان، نبات)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، اِمَامَة.

## ناودان

[ک: به ناردا کردنی کانزای رهک: ناسن و پولا بز زیاتر

رهق بودنی.]

ف: آب دادن. (آهن و فولاد را.)

ع: سِقَايَة، تَسْقِيَة، اِمَامَة، تَذْكِير الحَدِيد، تَلْکِین

الْفولاد.

## ناودان

ک: ناو گرتن. [ناوداشتن (ی کشتوکال.)]

ف: آب دادن، پسانیدن. (زراعت را.)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، بَرِيصَة.

## ناودان

ک: ناروان. رسا. [ناوه دان. فراوان]

ف: آبادان، آبادان، آباد. رسا.

ع: عامِر، عَمِيْر، مَعْمُور، وَسِيْع.

## ناودانی

ک: نارانی. [ناوه دانی]

ف: آبادانی، آبادانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمَران، مَعْمُورَة.

## ناودرکه

ک: که نار. [که نده لان]

ف: آب کُند، فَر کُند، لُور کُند، سیلاب کُند،

آب شیب، فَر کن، فَر کن، لُور، کال، ذَره.

ع: خَوْر، مَسِيْل، جُرْف، عَقِيْقَة، حَافِشَة.

ناودز ← ناوَجَز [مهروها که سیک که نار دهرزیت.] (← نارج،

و کسی که آب بدزدد.)

## ناودزهک

ک: دهرزی. [شرینقه (نامرازی تکاندن یا دهرزی لیدان.)]

ف: آب دزدک، چکه چکان، سوزن. (قطره چکان،

## سوزن پزشکان

ع: مَضْحَة، زَارُوْقَة، زَرَاْقَة.

وینه

## ناودو

ک: دَو، ماسار. [ماستار]

ف: آب دوع، دوع، ماستاب.

ع: مَخِيض.

## ناودونان

[ک: جوزه شیرینیه کی به ناربانگه.]

ف: آبدندان. (شیرینی معروف است.)

ع: ...

## ناودهردان

ک: ده لائن. [تهربایی دادان (بز نمونه: ناو ده لاندنی گوزی له

گل درست کراو.)]

ف: چکره، تراوش، تراویدن. (آب بیرون دادن

کوزه ی گلی مثلاً.)

ع: رَشْح، رَشْحان، اِرْشاح، اِرْتِشاح، بَذْع، مَث، نَث،

نَثْح، نَضْح، قَرَشْح. ...

## ناودهس

ک: نارپیز، که نارو، چه شه، نیشتنگا. (خه لا.)

(قوله تهرین.) [پیشار. هدره ها: ناری پاک له روانگهی

شهرعه ره.]

ف: آب دست، آبریز، کناراب، جایی. آب زن، کُر.

ع: مَبال، مَبَرَز، مَخْرَجَة، مَخْرَج، مَذْهَب، مُسْتَرَح،

بَيْتُ الْخَلَا، قُلْتْن.

## ناودهم

ک: لیک. [لیق]

ف: خُدُو، خِیو، خَوِی، گَلیِر، لَیِر، خُلْشُک، یَفْج،

تَیْنه، آب دهن.

ع: رَضاب، رِیال، لُعب، رِیق، بُزاق، بُصاق، بُساق،

رُوال، مُجاج.

## ناو دیان

ك: مینا. [توژی دهره‌وی ددان.]

ف: مینا، آب دندان.

ع: ظلم.

ناور

ك: ناگر. [ناهر (وشه‌ی‌کی گورانیه.)]

ف: آتش. (گورانی است.)

ع: نار.

ناورژان

ك: رن‌گ‌پژان. [رن‌گ‌پشتن: نیشانه کردنی جوژی خانویه

و بناخه‌داپشتنی.]

ف: رنگ ریختن، رنگ‌ریزی، شالوده ریختن.

ع: طرح، طراحه.

ناوروشن‌کهره

[ك: ناوروشن‌کهره (گیانداریکه که به‌رده‌وام به‌سهر ناوردا

دیت و ده‌چیت.)]

ف: خَس. (جانوری است که متصل روی آب

می‌دود.)

ع: قُطْرِب، دَبیب.

ناوروو

ك: شهرم. [نابرو]

ف: آبرو، شَرْم، آزرم، هَنوُند.

ع: حِیاء، حِجَاب، حِشْمَة.

ناوروو

ك: گهره‌بی. [ریز، شهرف]

ف: بزرگی، آبرومندی، ارجمندی، آبرو، ارچ،

آرز، ناموس.

ع: عِرَّة، حُرْمَة، شَرَف، اِحْتِرَام، اِعْتِبَار، عِرْض.

ناورووت

ك: پاك، پاك‌كریاك. [پاك‌كرا]

ف: رود، آبرود، روده، روده‌شده.

ع: سَمِيط، سَلِيق.

ناورووت کردن

ك: پاك کردن. [خاوین کردن: لیک‌رنه‌وی پهری مریشك و

بالنده به هوئی ناری کولاره‌وه.]

ف: رود کردن، روده کردن، آبرود کردن.

ع: سَمَط، سَلَق.

ناورووچووت

ك: به‌دناو. [نابرووتکار، ریسوا]

ف: آبرورفته، گوهر شکسته، بدنام.

ع: مَهْتوك، مُقْتَضِح، ناضِب.

ناورووچوون

ك: به‌دناویرون. [به‌یاچوون]

ف: آبرورفتن، گوهر شکسته شدن، بدنام شدن.

ع: تَهْكُ، اِفْتِضاح، خِرْی، نُضوبُ ماءِ الْوَجْه.

ناوریز

ك: ناوردهس، که‌ناراو، چه‌شمه. [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کناراب.

ع: مَبال، مَبْرَز، مَخْرَجَة، مَذْهَب، مَخْرَج، مُسْتَرَح،

بَیتُ الْاَخْلا.

ناوریز

ك: ناوریزگه. [جینگه‌ی پژانی ناری کیتو به‌رو بنار.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه به طرف

دامنه)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحْدَر، سَفْح.

ناوریزگه

ك: ناوریز. [جینگه‌ی پژانی ناری شاخ که به‌رو بنار

داده‌گهریت.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه که به طرف

دامنه سرازیر می‌شود.)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحْدَر، سَفْح.

ناورینگه

ك: رینگ‌نار. [ناره‌پز]

ف: آبراه، آب‌راهه، شلکک.

ع: بِالْوَعَةِ، اِرْدَبَّةً، مَسِيل.

**ناو زاینه چاو**

ک: فرمیتسک زاینه چاو. [چاو تهر برون به فرمیتسک.]

ف: آغال، اشک توی چشم آمدن.

ع: اغْرِیراق، تَحْلُب.

**ناو زاینه دهم**

ک: دهم پارو برون. [تهربرونی دهم به لیک.]

ف: آب توی دهن آمدن.

ع: تَلْحُز، تَحْلُب.

**ناوزیان**

ک: پیگه یین. زانین. توانین. [پینگه بشتن. فامین. توانایی.]

ف: رسیدن. دانستن. توانستن. دانش. توانایی.

ع: رُشد، تَمْنِیز، فَهْم، طاقَة.

**ناو زیر کا**

ک: کوله بنه، کوله ویرا. [کوله ویریا ب (ناژاره گتیر).

گورگبورن له پیستی مهردا.]

ف: آب زیر کاه، مادر آشوب. (منشأ فساد.

خوش ظاهر و بد باطن)

ع: اُمُّ الْفَسَاد. مُتَافِق.

**ناوئس**

ک: زکپر. [سکپر، دروگیان]

ف: آبِ سِستَه، آبِ سِستَن، آبِ سِستان، گُشن، باردار،

آبِست.

ع: حُبْلَى، حَامِلَة، حَامِل، مَاحِض، كُمَى، تَتَوَح.

**ناوسه رکه فن**

ک: ناو پوتش. [ناو داپوتشین (داپوتشرانی هدر شتیک به هوی

ناوهره.)]

ف: آب پوش. (فرا پوشیدن آب چیزی را.)

ع: غَمَر، اغْتِمَار.

**ناوسیان**

ک: ماسین. [ناوسان، پندمان]

ف: آماسیدن، باد کردن. (وَزَم کردن)

ع: اِنْتِفَاح، تَوْدُم.

**ناوشار**

ک: تاف، تانگه. [تافگه]

ف: آبشار، آب ریز، آوشار.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصْب.

**وینه**

**ناوفه**

ک: تروش، توشیار، تروقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلاقِي، مُصَادِف.

**ناوفه بوون**

ک: تروش هاتن، توشیار بوون. [گیرده بوون]

ف: دچار شدن، دوچار آمدن.

ع: قِلَاقِي، تَصَادِف، مُصَادَقَة، مُلاقَة.

**ناوکردن**

ک: تاواندیره. [تاواندیره]

ف: آب کردن، گداختن.

ع: اِذَابَة، تَذْوِيب. مَوْتُ، مَيْت، مُرْت، مَرَس، حَل.

**ناوکردن**

ک: شوژاره کردن. [داپژان (فرمیتسک له چاو).]

ف: آب ریختن. (چشم)

ع: دَمَع، دُمُوع، دَمَعَان، رَمَش.

**ناو کولانگ**

ک: نار داخ، نار کولها تگ. [ناری کولار]

ف: آب جوش، آب جوش آمده.

ع: سَامِط، ماء سَامِط، ماء مُغْلَى، ماء حَار، حَمِيم،

سَخِين.

**ناوکیش**

ک: ناربر، نارهارور. [سهقا]

ف: آبکش، آبکار.

ع: سَقَاء.

**وینه** ← سهقا

**ناوکیش**

[ك: ناره، ناوخواز (خواردنیک که ناو زور دهبات.)]

ف: آبکش. (طعامی که آب می‌کشد.)

ع: مَسْفَهَة.

**ناوگرتن**

ك: نیشته‌نار، ناویشتن. [ناوتینگه‌رانی میوه. (بو نمونه:

تری.)]

ف: آب گرفتن، رسیدن. (انگور مثلاً.)

ع: ثَمُوْه.

**ناوگرتن**

ك: گروشان. [گروشین]

ف: آب گرفتن، فشردن.

ع: عَصْر، اِعْتِصَار.

**ناوگرتن**

ك: ناودان، ناربان. [ناودیران (ناوداشتنی زوی.)]

ف: آب دادن، آب گرفتن. (زمین را آب دادن، آب

گرفتن بر زمین)

ع: سَقَى، اِسْقَاء، بَرِيْصَة، اِمَاهَة.

**ناوگرتن**

[ك: جهسته، لاشه]

ف: کالب، کالبَد، پیکر، هستتو.

ع: جَسَد، بَدَن، جُنَّة، قالب، وجود، ذات، القالب

الشَّرَكِيْبِي.

**ناوگرتن**

ك: هدرگی، هدرگار. [قور، قورل]

ف: گلابه.

ع: سِبَاع، رَبِيْكَه.

**ناوگرتن**

ك: گوشتاو. [شورباگوشت]

ف: سوپ، آبگوشت، گوشتابه.

ع: مَرَق، سَلِيْقَة.

**ناوگرتن**

ك: کهوجیز. [کهوجز]

ف: آب گردان.

ع: مَغْرِفَة.

وینه

**ناوگرتن**

ك: گه‌پاو، بلاخ. [گپاو (چاوه‌ی ناوی گهرم و سویر.)]

ف: آب گرم. (آب معدن)

ع: حَمَة.

**ناوگرتن**

[ك: ناوی داخ]

ف: آب گرم.

ع: حَمِيم، سَخِين، ماءٌ سَاخِن، مُمَهَّد.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [سدرار، گۆم]

ف: آب‌گیر، تالاب، بارگین، ژبی، ژیر، شَمَر،

آوشال، آب‌چال. ...

ع: بُزْكَة، غَدِير.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [گۆم (گولی بن درخت.)]

ف: آب‌گیر، آبزن، آذیر، ژیر، شَمَر. (چاله‌ی پای

درخت)

ع: شَرِيْهَة، حَوِيْصَة، مُحَوَّض.

**ناوگرتن**

[ك: نهرم کردن (وهك: نهرم کردنی پولتا.)]

ف: آب‌گیری، آب گرفتن. (آب گرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: تَانِيْث، تَلِيْن.

**ناوگرتن**

[ك: نهندازی کوبونده‌ی ناو له چالاردا، تانه‌ر

جینگایه‌ی که ناوی تیايه.]

ف: آب‌گیری. (اندازه‌ی آب‌گیری چاه، که چه

مقدار از آن آب می‌گیرد.)

ع: مَثَابَة، مَقَر. (مَقَرُ الْبَيْتِ، مَثَابَة الْبَيْتِ)

**ناو لووت**

[ك: ناری كه پړ]

ف: آب بينی.

ع: ذنين، ذنان، رُعال.

**ناو له دنگا كوټاش**

[ك: كاری بيهوړده كردن]

ف: آب توی هوتنگ كوفتن. (کار بی حاصل

کردن)

ع: دَقُ الْمَاءِ فِي الْهَوَايَ، ضَرْبُ الْحَدِيدِ الْبَارِدِ.

**ناوله مه**

[ك: نارله مه: پیچوری نارزگ كه هیشتا خوړی نه گرتوړه.

(پیچوری مروژ- یا گیاندار.)]

ف: آبگانه، آفگانه، آفگانه، آبگانه. (بچه ی نارس

حيوان، یا انسان)

ع: جَنْين، جَهِيض، مَكِيط، جِهْض، خَدِيْجَة، سَخْلَة،

سَقَط، حَبْل، شَدَخ.

**ناوله**

ك: هورله، هارله. [خوريكه]

ف: آبله، ايټك، شُرْك.

ع: جُدْرِي، مَاهَة.

**ناو ماهه**

[ك: نارمالك: نور چيلكه و پلورپورشمی لافاو داویده ته

كه نار.]

ف: آب آورد.

ع: غَنِيْمُ الْمَاءِ، اخِيْذَةُ السَّيْلِ.

**ناو مردار**

ك: چيامانی، چایمانی، مه رده ناروق. [ناره قه ی ساردی

له ش.]

ف: سرد خوی، سرد خو. (عرق سرد)

ع: نَسِيْغ، الْعَرَقُ الْبَارِدُ.

**ناو مروار**

[ك: نارو مرواری: نه خوشینیکی چاوه.]

ف: تمر، آب مروارید، آب سیه، آب نَزله.

ع: ماءُ النَّزْلَةِ.

**ناونگ**

[ك: میلاق (نور ترییدی كه به هوئی په تهره یا به هوئی

لقی داروه به یه كه هوئی ده به ستن و به بنمیچی مالد

هه لید هراسن بۆ زستان.)]

ف: آونگ، آوند، دنگ، دنگان، آونگان. (انگوری

كه با ریسمان یا شاخه ی درخت روی هم

بسته برای زمستان به سقف خانه می آویزند.)

ع: دَالِيَّةٌ، يَبِيْسُ الْعَنْبِ.

**ناونه**

ك: میلاو. [لوهلی نیرگه له.]

ف: میلاب. (میلاب قلیان)

ع: مِيْلَاب.

وینه- قلیانوی <۲>

**ناووا**

[ك: ناروها]

ف: چنان، آن چنان، آذون، آندون.

ع: كَذَا، كَذَلِكَ.

**ناو وټاو**

[ك: شانوشكز]

ف: آب وټاب، دارو وټرد.

ع: كَر و فَر، شَوْكَة.

**ناو وگل**

[ك: قورار. هه روهها: مانی نیشته جی بوون.]

ف: آب و گل، آب و گل، هوايي. (حق آب و گل؛

حق اعیانی)

ع: رَبِيْكَه. حَقَّ الْعِمَارَةِ، حَقَّ السُّكُوْنَةِ.

**ناو وړو**

ك: زهوار، ناروا. [زنه: زوی ته پ و ناردار. (بهرامبه ری

«ده میه پړ» یه.)]

ف: آبزا، آبزه، زهاب. (ضد «ده میه پړ» است.)

ع: مُسْتَنْجَع، مُسْتَنْجِر، مُسْتَنْجِل، صِهَاء، مَنْرَة، مَنَجَلَة.

### ناوه‌زا

ك: نَمَو، زَوَنَك. [زَوَنَك]

ف: أَبْزَا، نَمَنَّاك.

ع: مَرْطُوب، نَدِي.

ناوه‌زا ← ناوه‌رُو

### ناوه‌زێك

ك: پینگه‌یێگ. [پینگه‌یشتور]

ف: رَسیده، دانشمند، توانا.

ع: رَشید، فُهیم.

### ناوه‌سوو

ك: پُوس‌كولوت، بێشه‌رم. [رُوه‌ل‌مال‌لار (ئیدیومه).]

ف: آب‌سا، آب‌زفت، سَخت‌رو، سَنگ‌رو، بێ‌ش‌رم.

(كنایه‌ است.)

ع: بَذِي، نَرَب، وَحَج، مُجَلَّد.

### ناوه‌سوو

ك: نە‌زۆك، نە‌شۆز، قس‌ر. [ژنی له‌ زگ‌ وه‌ستار.]

ف: أَهْزَوْن، سَنْتَرَوْن، أَسْتَرَوْن.

ع: آيِسَة، يَاسِيَة، عَاقِرَة.

### ناوه‌سه‌ر

[ك: شوته (ئار‌ قووت‌ نه‌دان‌ زوی).]

ف: آب‌ فرو‌ نبرد‌ن‌ زمین.

ع: غَدَق، إِغْدِداق.

### ناوه‌کی

ك: تە‌پ‌. [ت‌راو]

ف: آب‌کی، تَر، پُرا‌ب، روان.

ع: رَقِيق، مَائع، سَائِل.

### ناوه‌نوس

[ك: ئە‌به‌ن‌وس: جو‌ره‌ دره‌خت‌یکه‌.]

ف: آب‌نوس، شِیز، شَنِیز.

ع: آب‌نوس، شِیز.

### ناوه‌نیا

[ك: رِه‌سته (زویه‌ك‌ كه‌ بو‌ چاندن‌ ئاو‌ دراه‌).]

ف: بَسارده، آب‌بَس‌ته. (زمینی كه‌ ب‌رای‌ كاشتن‌

آب‌ ب‌سته‌ باش‌ند.)

ع: مُمُو، مَسْقِي.

### ناوه‌له‌چن

[ك: ئاره‌له‌ژ]

ف: آب‌چین، خُش‌ك‌ن.

ع: نَشَاف، مَرِشَف.

### ناوه‌له‌ك‌ردن

ك: ئا‌و‌گ‌رت‌ن، ئا‌و‌دا‌خ‌ست‌ن، ئا‌و‌دا‌ش‌كان‌ن. [ئا‌و‌به‌رد‌ان‌ بو‌ سه‌ر

زوی.]

ف: آب‌ ب‌ست‌ن، آب‌ گ‌رفت‌ن، آب‌ ره‌ا‌ ك‌رد‌ن، آب‌

اندا‌خ‌ت‌ن، آب‌ و‌یل‌ ك‌رد‌ن.

ع: دَغَق، بَثَق، سَقِي، سِقَايَة، إِرسَال‌ المَاء.

### ناوی

ك: به‌را‌و‌. [به‌را‌مه‌ری «ده‌یم».]

ف: آب‌ی، پاراب، فاراب، پاراو، فاراو، فاریاب،

فاریاو. (ضد «دَیم» است.)

ع: ماهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، سَقِي.

### ناوی

[ك: ئا‌ئ‌ی (ئهره‌ی‌ له‌ ئا‌وادا‌ ده‌ژ‌ی، گ‌یا‌ند‌ار‌ یا‌ ره‌وك‌).]

ف: آب‌ی. (آنچه‌ در‌ آب‌ باش‌د، حیوان‌ یا‌ نبات.)

ع: ماهِي، مَائي

### ناوی

ك: كەرگ، ئاسمانی. [شین‌ی‌ كا‌ژ‌.]

ف: آب‌ی، كبود، لاجوردی، آسمانی، ابیو.

ع: أَزْزَق، لَازَوْرَدِي.

### ناوی

[ك: ئال‌و: تیره‌جو‌و، تێكه‌ل‌، پاش‌گ‌ره‌.] تو‌ژ‌ا‌وی، ن‌ما‌وی.

ف: آلو، آلود، ناك.

ع: ن‌دا‌رد‌. ((ها‌و‌وات‌ای‌ عه‌ره‌بی‌ نیه‌.))

ناویار

[ك: ناردیر]

ف: آبیاری.

ع: ساقی، سَقّی.

ناویاری

[ك: ناردیری]

ف: آبیاری.

ع: سَقّی، سَقّیة.

ناویته

ك: تیکه، قاتی. [تیکه‌لار]

ف: آمیخته، آلفده، آلفده، آلوده، آغشته،

لیزیده، پیوسته، آموده، آمیزه، آمیزه، آمیخته،

آمیخته، شیویده، ترویهده، خلیس، ترومیده،

به‌هم‌زده، شیبان، آچار، قاتی، ماسور، ماشور.

آشکیود. سَنگَم، سَنگَمَبَر.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَلُوح، مُمْتَرَج، مَخْتَلَط، مُلتاخ.

مُرْكَب، مُشْتَرَك.

ناویز

[ك: به‌دی به‌نرخ که هه‌لیده‌واسن به نه‌لقه‌ی گواره‌دا.

هه‌روه‌ها: ناویزه‌ی هه‌لئاسراو به شه‌مدانی شوو‌شه‌دا.

(ناریزی گواره یا ناریزه‌ی شه‌مدانی.)]

ف: آویز. (آویز گوشواره «۱» یا آویز پای

لاله «۲»)

ع: شَنْف (۱)، عِلَاقَة (۲).

وینه

ناویزان

ك: دالۆچكه، دالۆزكه. [هه‌لئاسراو، شوپره‌كراو]

ف: آویزان، آوتنگ، آون، آوتنگان، آویخته، آكسه،

ریسته، فروه‌شته، آگیش، دنگ، دنگان.

ع: دَالِي، مُمْدَلِي، هَادِل، مُمْدَل، شَنْيِق، مَعْلَق،

مَنْوُط.

ناویزان‌کردن

ك: هه‌لكتیشان. [هه‌لئاسین]

ف: آویختن.

ع: نُوْط، نُوْط، تَعْلِيْق.

ناویژدن

ك: خستن، به‌رت‌کردن، فره‌دان. [هاریشتن (وشه‌یه‌کی

کرم‌جیه.)]

ف: پرت‌کردن، انداختن، دور انداختن، پرتاب

کردن. (کرم‌جی است.)

ع: رَمِي، إلقاء.

ناویژستن

ناویته

ناویه

ك: ناری، به‌راو. [به‌رام‌به‌ری «دیم».]

ف: آبی، پاراب، پاراو، فاراب، فاراو، پارباب،

پاریاو، فاریاب.

ع: مَسْقِي، مَسْقَوِي.

ناویه

ك: سواخ. [سواغ، قورپته‌تسون.]

ف: گلابه.

ع: رِيكَة.

ناویه

ك: نامرازی جوش و له‌حیم کردن. (نامرازی

جوشکارانه.)]

ف: آوزار لحیم‌گران است.

ع: ....

ناوی ها به بیتهو.

ك: به‌پیز و قسه‌ره‌ویه. (نیدی‌مه له فره‌مان‌په‌ویی و

ده‌سلات.)]

ف: لۆلنگش آب می‌گیرد. (کنایه از نفاذ امر و

اقتدار است.)

ع: مَقْتَدِر، مَحْتَرَم.

ناویهدان





ع: وَا، وَايَا، وَيْلَكَ، أُوهُ، وَيْلَكَ، أَفْ!  
نای!

[ك: وهی له‌ره! (وشه‌ی به‌یچورك‌زانی و سه‌یرمانه.)]  
ف: وای! (كلمه‌ی استحقرار و تعجب است.)

ع: وَيَسْ، وَيُحْ، وَيَا  
نایا!

ك: داخو؟، داخو؟، ناخو؟، مه‌گه‌ر؟ [توبلیتی؟]

نایاكو؟ (وشه‌ی پرسپاره.)  
ف: آیا؟، مگر؟ (كلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، هَلْ؟، هَلَّا  
نایا

ك: میمی، میمك. [پور (خوشکی بارك.)]  
ف: آبابجی، آغاباجی، خواهر پدر.

ع: عَمَّة، صِنُوَّة.  
نایه‌ت

ك: به‌ن. [به‌ند: به‌شیک‌ی دیاری‌کراو له‌قورنان.]  
ف: چمراس، فُراز.

ع: آيَة.  
نایر

ك: ناگر. [تینگ‌ر (وشه‌گه‌لی «نایر»، «ناور»، «ناهیر»  
هه‌ررامین.)]

ف: آتش، هیر. («نایر»، «ناور»، «ناهیر»  
اورامی‌اند.)

ع: نار، وَقْد.  
نایسه

ك: ناوسور، نه‌زوك، نه‌شور، قسر. [ژنی له‌زگوه‌ستار.]  
ف: أهزون، سَتْرُون، أَسْتْرُون.

ع: آيَسَة، يائِسَة، عاقِرَة.  
ناین

[ك: نه‌ری كه‌دیت.]  
ف: آينده، آمده.

ع: آتي، نائي.

ناینده

ك: له‌مه‌وسا، له‌مه‌ودوا، له‌مدوا. [له‌مه‌رپاش]  
ف: آينده، پس از این.

ع: مُسْتَقْبَل، آتي، قادم، قَابِل، مُقْبِل.  
ناینده

ك: ناین. [نه‌ری كه‌دیت.]  
ف: آينده. (كسی كه‌می‌آید.)

ع: نائي، آتي.

ناینرویا ← ناهه‌نرویا [بیته‌کائی گۆره‌دراو.] [عَرَف «آمن‌ریا»  
است.]

ناینوره‌وه‌ن

[ك: هاتوچوكر.]

ف: آينده و رونده.

ع: مُتَرَدِّد، عابِر، مار.  
ناینه

ك: جام، نارینه. [نه‌ینورك]  
ف: آينه، آيينه، آهینه، جام، آبگینه، گینه.

ع: مَرَاة، سَجَنَجَل، عِناس، مَويَّة، وَذِيْلَة، مَحْلَى،  
مَنْظَار.

وینه

ناینه‌به‌نی

[ك: رازاننده‌ره]

ف: آيينه‌بندی، آذین‌بندی، آرایش‌بندی،  
آرایش، فَرْسَب، آراستن، زيب، زیور.

ع: تَزْيِين، تَزْوِيق.  
ناینین

ك: ره‌شت، یاسا، ره‌فتار. [شیتواز]

ف: روش، یاسا، یاسه، ره‌شو، ره‌فتار، آیین،  
دستور، رسته، طَرَز، آسا، تَبِست.

ع: قانون، قَاعِدَة، رَسْم، رَوِيَّة، طَرِيقَة، أُسْلُوب،  
طَقْس، رَوِيَّة، نَسَق، نَمَط، وَتِيْرَة، شَاكِلَة، سَبِيْرَة،  
سَنَن، قَدِيَة، هِدِيَة، مَزَن، اُهلُوب، مِلْوال، مِلْواع.

حال، عاده، وَجْه.

**نابین**

[ک: دین]

ف: آیین، کیش، تپسنت.

ع: دین، مذهب، معاک.

«فتر»

ک: سپریان، سپیرار، بهدهشت. [ناسانی نوییم بهلای

پیشینیانوره. (جینگای گیانهکان.)]

ف: سپهرار. (هوای اتیری، جای جانان، محل

ارواح)

ع: افر، آتیر.

**نشکیل**

ک: پاون. نه له نه. [پتونه]

ف: اشکیل، شکیل. چدار، پابند.

ع: شکال، قید.

وینه ← پاون

**نشکیل**

ک: فرمان. (ها له نشکیلیا.) [پرپار. دهسلات]

ف: فرمان، دستور.

ع: حکم، امر، قضاء، قضی. قُدرة، اقتدار، سُلطة.

**نم**

ک: نیم. [نم (نیمز).]

ف: ام، این. (امروز)

ع: آل، ذا، هَذَا. (اليوم، هذا اليوم)

**نم**

ک: نهری، بهلئی. [نا، بهلئی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَم، جیر، بلی.

**ننسان**

ک: عینسان، نینزان، ناده میزاد، نینسان، نینزان، عینسان.

[مروث، بنیادهم]

ف: انسان، انزان، انزان، آدمیزاد، آدمی، مردم.

ع: انسان، بشر، بَنی آدم.

**نوناخ**

ک: مال، بهرکه، هوده. [نوده، ژودر]

ف: خانه، برکه، آتاخ، آتاخ، آطاخ.

ع: بَنیت، آطاخ.

**نوناخ هوه**

ک: خدرگا، خدرگه، خارگه، خوزگه. [ژودری نوستن]

ف: آستان، آستانه، خوابستان، خوابگاه،

آرامگاه.

ع: مَرَقَد، مَضْجَع، مَنام.

**نوناخ** ← نوناخ [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

**نوناخ** ← نوناخ [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

**نوناخ** ← مه نه ر

«نونول»

ک: تهخت رهان. [نوتومبیل]

ف: تخت روان. (اتوموبیل)

ع: عَتَل، سَيَّارَة.

**نوناخ**

ک: رجاخ، کوانگ، قورلکه. [ناگردان، کوانور]

ف: آلاوه، أجاخ، أجاخ.

ع: أجاخ، وَجاخ، کائون، مَوَقِد، مَدَحَن.

وینه یه یه.

**نوناخ کویر**

ک: بی منال. [وه جاح کویر، بی ژارو]

ف: بی فرزند، اجاق کور.

ع: عَقیم، عَقیر، عاقِر، ناکِد.

**نوجره**

ک: مز، کرئ، ده سمز، پامز. [مزه، هه قدست]

ف: مُزَد، کرایه، دَسْت مُزَد، پای مُزَد.

ع: أُجَرَة، اِجَارَة، كِرْوَة، كِرَاء، جُعَل، جَعِيلَة، جُعَالَة،

جَعَالَة.

**نوجردی قاسید**

ك: پالادپانه، پامز. [كاله درانه: مزی ماندوبوبونی پی].  
ف: پای مُزد، مُزد.

ع: جُعَل، أَجْرَة، كِرَاء، حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي.

نوخت ← جُور، چهن

نُورخر

ك: نَوَخر، روین. ناخر، دواپی. [سهنر. کوتایی:  
ناخرونوخر.]

ف: أَغَر، رفتن، جَرْمَزَه. آخَر، انجام، فَرجام.

ع: وِدَاع، ذهاب، مُسافَرَة، ذُھُوب، سَیر. نِهایَة،  
انتهاء.

نُورخووت

ك: برای. [برایه تی، وهك برا بورن.]

ف: بُرادری، دانری

ع: أُخُوَة.

نُورخی

ك: بهس. (نُورخی نای.) [قایل بورن]

ف: أَخَى، بَس. (بَسَنش نیست.)

ع: حَسَب، كِفایَة. (لا یَكْتَفِی.)

نُورخی!

ك: نُورخیچ! [نُورخیش! (شه یه كه بو دهرسینی چیژ  
وهرگرتن به كار دیت.)]

ف: واخ!، أَخِیش! (كلمه ی استلذاذ است.)

ع: واه!، وِیَه!

نُوردوو

ك: قوشن، سپا، لهشكر. [سوپا]

ف: اُردو، قُشون، سپاه، لَشَكَر.

ع: جَیش، جُنْد، نِظام، عَسْكَر.

نُوردووگا

ك: سپاگه. [سوپاخانه]

ف: گَرَنَك، اُردوگاه، لَشَكَرگاه.

ع: مَعْسَكِر، مَعْرَكَة.

نُورسی

ك: په نجهره. [عوروسی: جوزره په نجهره یه كه.]

ف: اُرُسَی، پنجره، پَنجَدَره.

ع: نافِذَة.

نُورشه لیم

ك: قورس خه لیل. [قودس]

ف: هوخ، هوخت، هُخت، دژهوخت، گُنگدژ.

ع: قُدس، قُدسُ الخلیل، بَیتُ المَقْدَس.

نُوریف

ك: شه فُتُور، كه شووتوش، لار. [لاولا، پیچه لیچ]

ف: اُریب، اُریو، كُج.

ع: مُورِب، مُوَرِب، مُحرَف، مائل، مُتَمائل.

وینه <پ>

نُوسا

ك: وسا، موچیار، موچكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: اُستا، اُستاد، ساد، یكیتا، آموزگار، آسیم

(مرد)، آموزاننده، آموزنده.

ع: اُستاد، اُستاز، مُعَلِّم.

نُوسا

ك: وسا، موچیار، موچكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: آتون، آموزگار (زن).

ع: مُعَلِّمَة.

نُوستوخودوس

ك: گُزه. [گیاهه كه]

ف: كَشَه، اُسْتُخُودُوس، اُسْطُخُودُوس،

اُسْطُوخودوس.

ع: ضِرْم، ضِرْم، مُمَسِكُ الأرواح.

نُوستورلاب

[ك: نامیریکه بو نه ندازه گرتن، له نه ستیره ناسیدا به كار

دهربا.]

ف: اُسْترلاب، سْترلاب، سْرلاب، اُسْطْرلاب.

ع: اُسْطْرلاب.

وینه

## نوسقوف

ك: دادپرسی مه‌سیحیه‌كان.

ف: اُسَقَف. (قاضی ترسیان)

ع: اُسَقَف، اُسَقَف.

## نوخو

ك: نوخر، روین. [سەفەر]

ف: اُغَر، رفتن، جَرْمَزَه.

ع: دَهاب، دُھوب، سَیر، مُسافَرَة، وداع.

## نوف

ك: نای، نولرۆ! [نایش! وشە‌ی دەرپینی دەرە و نازارە.]

ف: ای وای!

ع: اُفّا، اُوّه، وِیوِی!

## نوفه

[ك: نەخوشتینیكە دەیتتە هەوی ئارسانی دەست و پیتی

مالەت.])

ف: اُرَفه، اُلفه، اُفه، وَخَش. (ورمی است در پای

مال پیدا شود.)

ع: جَرَد، قَمَع.

## نولاخ

ك: كەر، ولاخ. [گویدریژ]

ف: الاغ، خر.

ع: حمار.

## نولاخ

ك: چاروا، پاکیش. [ولاخ]

ف: اُلاغ، چارپا، پاکش.

ع: دَابَّة، مَطِيَّة.

## نولاحدار

ك: خەره‌كدار. [چاروادار، ولاخدار]

ف: الاغدار، خَرَكدار.

ع: حَمَار.

## نولفهت

ك: گورۆ بوون، خدی‌دان. [هۆگر بوون]

ف: اُوتج، دلبستگی، خوگرفتَن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفه، مَواَسَته.

## نولفهت

ك: گورۆ بوون، خدی‌دان. [هۆگر بوون]

ف: اُوتج، دلبستگی، خوگرفتَن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفه، مَواَسَته.

## نولولو

ك: نای‌نای، نرف، نرف! [رای! (وشە‌ی دەرپینی دەرە و

نازارە.)]

ف: ای وای!، وای وای!، وِی وِی! (کلمه‌ی تأثر

و تألم است.)

ع: وِیوِی، وِیَلَك، وِیَلَك!، اُوّه، اُفّا!

## نولولو

ك: لای‌لای. [لایلایه (سرودی خەواندنی منال).]

ف: لالایی، بَنگَره، نانۆ، زَمَزَمه. (سرودی که

برای اطفال می‌خوانند که بخوابد.)

ع: تَهْمیم، زَمَزَمَة، هَمَهَمَة.

## نولولو

ك: خوخلۆ، قازانه‌سەرە. [شەولە‌بان: شتیکی خە‌یالیه بو

ترساندنی منال.]

ف: اولولو، لولو، کُخ.

ع: هُوله، ضِیغَطی.

## نومهت

ك: نومهت، به‌پیرۆ. [شۆینکه‌وتوانی یەك ناین.]

ف: وَرْستان، وَرْشَنان، پَرۆشان، بَرۆسان،

بَرسان، بَرشان، بَرۆشان، پَرۆسَنان، فَرَسَن‌داج،

هاوش، پِیرۆ، هاوشت.

ع: اُمّه، جَماعه، تَبَعه، مُعْتَقِدین.

## نومهت

ك: په پیره. [شړتېنكه وتوانی يه ك ناین.]

ف: وړستان، وړشنان، پړوشان، پړوسان،  
پړسان، پړوشان، پړشان، پړوسنآن، فړسنداج،  
هاووش، پیرو، هاوشت، گروه.

ع: اُمّة، مُعْتَقِدِينَ، ثَبَعَة. جَمَاعَة. (الاسلام، اليهود و  
...)

**نومی**

ك: نه خوښه. [نه خوښه دار.]

ف: بامی، ناخوانده، نخوانده. نادان.

ع: اُمّی، عامی. جَاهِل.

**نومید**

ك: همی، همید، هانا، نه رجو. [هیرا]

ف: اوس، پیوس، مَخت، پَرَمَر، رو، اُمید.

ع: رَجَاء، مُنِيَّة، مَنِيَّة، اُمْنِيَّة، قَوَّع، اِنْتِظَار، رَجَا،  
رَجِيَّة، اَمَل، اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، مَامَل.

**نونس**

ك: گورږ بورن، خوو گرتن، به يه ك داكه فتن. [هوگر بورن]

ف: اُونج، دل بستگی، خوو گرتن، رام شدن.

ع: اُنس، اُلْفَة، مُؤَانَسَة.

**نوی**

ك: وی، نوما، نوما! [نایش!؛ وشه ی دهر پیرینی دهره و

نازاره.]

ف: وای، اوه! آخ!

ع: وِی، وَا، اُف، اُوه!

**نه بیره ش** ← **عه بیره ش**

**نه بعداد اسلامه**

ك: سی لا. (دریژا، پانا، بارسا) [سی لاکه (دریژی، پانی،

قورلی)]

ف: سه سو، سه دوری.

ع: اَبَعَاد ثَلَاثَة. (عَرْض، عُمُق، طُول)

**نه بله ق**

ك: بازگ، بازه له، دورپهنگ. [به له ك]

ف: پیسه، خَلَنج، خَلَنگ، اَبَلگ، دورنگ،  
سینه باز.

ع: اَبْلَق.

**نه بوا**

ك: مه شیا، نه شیا. [ده بوايه، دهبأ]

ف: می بایستی، می بود، بایستی.

ع: لا بُد، يَنْزِم.

**نه به د**

ك: همیشه. پایدار. نادرای. [به دره دام، تاهه تا]

ف: همیشه، جاوید، جاویدان، بی انجام،  
جاودان، نوتاش. پایدار، پایندگی.

ع: اَبَد، سَرَمَد. خُلود، خُلد، ما لا نِهَایَة له، لا نِهَایَة.

**نه به دی**

ك: همیشگی، پایدار، بی درا. [بی کوتایی]

ف: همیشگی، جاودانی، جاویدانی، مان،

جاویدی، پایدار، پاینده، نوتاشی.

ع: اَبَدِي، سَرَمَدِي، دَائِم، باقی، مُخَلَد، خَالِد.

**نه به ر قو**

[ك: شاریكه له عیراقی عه جه م.]

ف: اَبَر کوه، اَوَر کوه. (شهری است در عراق

عجم.)

ع: اَبَر قوه.

**نه بیال**

ك: په ترو، نه دیال. [به تانی]

ف: پَتو، رَغَره، اَدیال.

ع: مَرَط، دِرَنِيك.

**نه تره ش**

ك: زاوَر، زات. [زه ندهق، زراو]

ف: یارا، زاوَر.

ع: جُرَّة، جَرَاة، جُرَّة، قَدَم، قُدَم، قُدوم، اِقْدَام،

شَجَاعَة.

**نه ظهس**

[ك: پارچه یه کی ناریشمینی به ناریانگه.]

ف: اطللس. (پارچه ی ابریشمی معروف است.)

ع: اَطْلَس.

**نه تهر**

ك: نشان، نشانه. شَوْن، یافت، نوْتگ. [نیشانه، سوزاخ]

ف: نشان، بَنَك. نوژ.

ع: اَثَر، علامه.

**نه چر**

ك: مز، پاداشت. [قهره بور]

ف: مُزِد، پاداش، داشاد، داشَن.

ع: اَجَر، جَزاء، ثواب، قَلای، مُکافات.

**نه چزا**

ك: تیکان، تیکه گدل، که لوبدل. دهسوبا. [پارچه گدل.

ندندامگدل، دهست و پی]

ف: لَخْتان، پاره ها، تیکه و پاره. دست و پا.

ع: اَجْزَاء، اَبْغاض. اَعْضاء.

**نه جسام**

ك: تَدَنان، چتان، چتگدل، تَدَنگدل. [لاشه گدل. شتگدل]

ف: تَنها، اَبدامها، اَبدامان.

ع: اَجْسام، اَجْساد.

**نه چنه**

ك: عَدَجنه، جَنوکه، درنج. [جن (جندوکه، فریشته)]

ف: ژن، جِن، (دیو، پری)

ع: جَان، جِن.

**نه جودان**

[ك: یاریده در]

ف: اَجودان.

ع: مُساعد، مُعاون

**نه جووړی؟**

[ك: به هله ددا نه چی؟ (پرسیاریکه له یاری هله وکیندا

به کار دهیتریت و یاریکهری بهرامبهر ده تیت:

[«ناجووړی.»]

ف: کلمه ی استفهام است در بازی الک و دولک

و طرف می گوید: «ناجووړی»

**نه جووړی؟** «نه جووړی؟»**نه چیر**

ك: مزوړ، مزبهر، رده بهر، کریکار. [به کری گراوا]

ف: مُزْدوړ، مُزَبَر، مُزِد بگیر.

ع: اَجَبَر، عامِل. مُسْتَحْدِم.

**نه هشام**

ك: تَیَل، [ك: خَیَل، خَیلات]

ف: اَیَل.

ع: عَشاء.

**نه همه ق**

ك: گهوج. [نه نام، گیت]

ف: حَوَیله، خَوَیله، كَمَله، كُهَنَله، كُهَنَل، كَهَسَنه،

عُت، عُتْفَر، هَرگ، بَرناس، سَنَدَل، نادان.

ع: اَحْمَق، اَبَله، اَعْفَك، اَلوَك، اَعْشَر، عَثول، هَبَق،

هَبَك. (هَبَقَة، هَبَكَة)

**نه هوالپرسی**

ك: هوالپرسی، خوهشی و دشی، خوهه و پرسی.

[به سهه رکردنه وه]

ف: پُرسه، چَغَر، جاور پُرسی، گزارش پُرسی.

ع: اِسْتِخْبَار، اِفْتِقَاد، تَفَقُّد، اِلْتِفَات.

**نه هوالپرسی ناخوهش**

ك: هوالپرسی، خوهه و پرسی. [سهه دانی نه خوش]

ف: پُرسه.

ع: عِیَادَة.

**نه هه**

[ك: سوکه له ناوی «نه هه»]. ناره بو پیاوان.]

ف: مخفف «احمد» است. اسم است برای مرد.

**نه خا**

لک: فریده‌دا، لارو نه‌کا. (کردار نه‌بگردگه.) [ده‌هاری.]

لارده‌کاته‌ره. (کرداری رانه‌بردوره.)

ف: می‌اندازد. (فعل مضارع است.)

ع: یرمی، یلّقی، یصوّب، یُکفّی، یُکفّی.

نه‌خته

لک: خه‌سیاگ. [خه‌سار: گونده‌ره‌هاتوو.]

ف: آخته، آخته.

ع: خَصّی.

نه‌خته کردن

لک: خه‌سانن. [خه‌ساندن (گون‌ده‌ره‌یتان).]

ف: آخته کردن. (خایه درآوردن)

ع: خصاء.

نه‌خته‌لات

لک: کایه، شوخی، گپ، گالته. [گمه]

ف: شوخی، لاغ، لاچ، کپراس، گنگل، تیتالی،

خیتالی، تماخره.

ع: مَرَح، مَرَه، مَرّاح، دَعَب، لَعَب، لَعِب، شَمْع،

شَموع، بَذَلَه، فُکَاهَه، ظَرافَه، هَذی، هُذاء، مُدَاعِبَه،

مُلاعِبَه، مُطایِبَه، مُهاشاه، مُفاغاه.

نه‌خته‌لاتچی

لک: شوخی‌باز، گالته‌چی، تیتال‌باز. [نوخته‌باز]

ف: شوخی‌باز، تیتال‌باز، شوخ، شنگ، شنگول.

ع: ظَرِیف، مَلِیح، مَزِیر، فِکِه، مَرّاح، مَلّاح، دَعاب،

هَرّال.

نه‌خز و چهر

لک: به‌ن برون. به‌ن کردن، چوپ کردن. [لی‌گی‌بیرون]

ف: بند شدن، گاز گرفتن، نیزه‌بند کردن.

ع: آخَذ، جَرّ.

نه‌خشان

لک: نه‌شخان، خاشان، ده‌غله. [خه‌وشوخان]

ف: آخال، آشغال، دَغَل، آقال.

ع: غَلَتْ، غُشاء، رُبالة، دَغيلة، دَخَلَة.

نه‌خشانم

لک: موزیکان. [موزیقا]

ف: موزیک.

ع: موسیقی.

نه‌خلاه

لک: ژیرکوا. [ژیرک‌هوا: به‌رگی که له ژیر که‌واره له‌به‌ر

ده‌کریت.]

ف: آر‌خالّی، زیر‌قبا.

ع: غِلالَه.

وینه <۲>

نه‌خلاه

[لک: سوخمه (نیم‌تنه‌ی ژئانه).]

ف: آر‌خالّی، نیم‌تنه. (نیم‌تنه‌ی زنانه)

ع: سُخْمَه.

وینه <۳>

نه‌خهم

لک: تورشیان، لوتوپوت. [گرژبون]

ف: آخم، تَرش‌روی.

ع: قُطوب، کُلُوح، بُسُول، عُبوس، بُسُور، قَبِط، حَرَد

تَرَوّی، تَکَرُّش، تَقْبُض، تَجْهُم، اِشْمِزَان، اِکْفِهَران.

نه‌خهم کردن

لک: تورشیان، نارچاوتورشان، لوتوپوت کردن. [نارچار

تال‌کردن]

ف: آخم کردن، رو تَرش کردن، چهره به هم

زدن.

ع: تَقْطِیْب، اِکْلاَح، تَکْلیح، بَسْر، تَقْبِیْط، تَبَسْل،

حَرَد، تَکَرُّش، تَرَوّی، تَقْبُض، تَجْهُم، عَبَس،

تَعْبِیس، تَقْبِیْضُ الْوَجْه.

نه‌خوا.

[لک: ده‌خوات. (کرداری رانه‌بردوره).]

ف: می‌خورد. (فعل مضارع است.)

ع: یَاکُل، یَشْرَب.



**نه‌خیاوان**

ك: خیاوان. [شه‌قام (كوئاتی پان، ریگهی دره‌خندار).]

ف: خیابان. (كوچه‌ی گشاد، راه مشجر)

ع: مَخْرَفَة، سِكَة. سَطْران.

نه‌جا.

[ك: ده‌دات. (کرداری رانه‌بردروه).]

ف: می‌دهد. (فعل مضارع است).

ع: یُعْطِي.

نه‌جا

ك: دایك. [داك (وشه‌یه‌کی هه‌ورامیه).]

ف: مادر. (اورامی است).

ع: أُم، وَالِدَة.

نه‌جا

ك: له‌نج، لاره. [ناز]

ف: آدا، خَرام، گرشمه.

ع: عَشْوَة، غَنْجَة، غَمْزَة، غُلْج، تَغْمَن، كَعْتَرَة.

**نه‌جا**

ك: به‌جیگه. [حارز (به‌رام‌به‌ری «قه‌زا» یه له شه‌رعدا.

وه‌ك: كردنی نویت له کاتی خویدا.]

ف: به‌جا. (ضد قضای شرعی)

ع: آداء. (آداء الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.)

**نه‌جا کردن**

ك: به‌جیگه‌هاوردن. [به‌جی‌هیتان. وه‌ك: نویت.]

ف: گُزاردن، گُذاردن، پرداختن، تُوختن، دوفتن،

به‌جا آوردن، انجام دادن. (نماز مثلاً.)

ع: آداء، أَدَّى، تَادِيَة.

**نه‌جا کردن**

ك: دانه‌ره، کارسازی کردن، جیگه‌به‌جیگه کردن، جی‌وه‌جی

کردن. [گیتانه‌ره. نه‌جام‌دان]

ف: پرداختن، تُوختن، دوختن، آندوختن،

کارسازی کردن، پس دادن، رسانیدن، دادن.

ع: قَضَاء، تَادِيَة، تَوْفِيَة، رَد، اِيْفاء، اِعْطاء، اِيْصال.

**نه‌جا کریاک**

ك: به‌جیگه‌هاوریاک. دریاگه‌ره. [به‌جی‌هیتراو. گیت‌دراوه]

ف: گُزارده، گُذارده، گُذارده شده، پُرداخته،

تُوخته، دُوخته، اندوخته، پرداخته شده...

ع: مُؤَدَّى، مَقْضِي، مُؤَفَّى، مَرْدود...

**نه‌داوه کردن**

ك: رتنه‌ره، واویت کردن. [درویات‌کردنه‌ره]

ف: باز گفتن، بازگو کردن.

ع: تَكَرَّر، اِعَادَة، تَكَرَّر. تَكَرَّرَة.

**نه‌درویشی**

ك: زریوه‌ی تی. [نه‌بریسیکته‌ره. (کرداری رانه‌بردروه).]

ف: می‌درخشد. (فعل مضارع است.)

ع: يَتَنَالُ، يَتَشَعَّشَعُ.

**نه‌دِپ**

ك: سه‌نگینی، نارامی. [شهرم، هیتنی]

ف: بَره‌ش، بَره‌ش، بَره‌ش، پَره‌ش، پَره‌ش، فَره‌ش،

فَره‌ش، رَوَش، فَره‌نگ، آندام.

ع: آدَب، فَره‌نَج.

**نه‌دِپ**

ك: سه‌نگین، گران، نارام. [هیتن، به‌شهرم]

ف: با فَره‌نگ، با فَره‌ش، آرام، رَوَش‌دان.

ع: آدِيب، مُتَادِب، مُؤَدَّب.

**نه‌دِپ‌خانه**

ك: ئارخانه، که‌ناراو، ئارده‌س. [پیشار]

ف: آب‌خانه، آب‌شتگاه، آب‌شتگه، جایی، کنار

آب.

ع: مَبال، مَبَرَّ، مَذْهَب، مُسْتَرَج.

**نه‌دِپ دان**

ك: سه‌نگین کردن، نارام کردن، سوچ کردن، موچیری

کردن. ته‌زانن. [ناموژگاری کردن. ته‌می کردن]

ف: فَرْهَنگِیدَن، فَرْهَیخَتَن، بَرْهَیخَتَن، پَرْهَیخَتَن،  
پَرْهَیخَتَن، آرام کردن. نِکوهیدَن، نِکوهِش  
دادَن.

ع: تَأدِیْب، تَهْذِیْب، تَغْزِیْر.

**نهدیب کردن** ← **نهدیب دان**

**نهدیب گرفتن**

ك: سَهَنگِیْن بُوون، نَارَام بُوون، مَوچ گِرتَن. تَهزِیَان. [په‌تد  
وهرگرتَن. تَه‌مِی بُوون]

ف: فَرْهَیخَتَن، پَرْهَیخَتَن... فَرْهَنگِ یافْتَن،  
فَرْهَنگِ آموختَن، آرام شدن. نِکوهیدَن.

ع: تَأدُب، تَعَزُّر، اِعْتِزَار.

**نهدو** ← **نهدوب**

**نهدی**

ك: نَدِی. (نهدی چی نهدلی؟ = نهدی چه نهدلی؟) [جا،

كه‌وابوو (وشه‌یه‌کی كرم‌اجیه...)]

ف: پَس. (پَس چه می‌گویی؟) (كرم‌اجی است.)

ع: ف: (فَمَا تَقُولُ؟)

**نهر**

ك: نَه‌گَهَر، گَهَر. [وشه‌ی مَه‌رجه.]

ف: آر، گَر، اگَر.

ع: اِنْ، لَوْ.

**نهرایه**

ك: چَه‌رَخ، پِیْچِکَه. خِرْتَه‌ك، نَه‌پَرادَه. [تایه‌ی عَه‌رهبانه،  
تَه‌گَه‌ر.]

ف: گَرْدُون، گَرْدُونَه، اَرابه، اَرادَه، چَرخ، غَرْدَه.  
دُولَاب، غَلْتَنَك.

ع: عَجَلَة، بَكْرَة، دُولَاب، عَرابه.

**وینه**

**نهراجیب**

ك: چَار، چَاوِرِرَار، هَووشَه، هَاشَه، هَاشِرْمُوش.

[شَاتِرْمُوش]

ف: دَه‌لِیْزِی، بَه‌هَوَدَه، چَاو، شَات و شَوْت.

ع: اَرَاچِیْف، اَكَاذِیْب، تَعَاتِج.

**نهراده** ← **نهرایه**

**نهرازل**

ك: نَه‌لُوجَه‌لُو. [هَدِرچی‌وَه‌رچی، خَوِیْری]

ف: لُفْتَرَه، بُلْغُنْجَك، جُلُو، پَسْتَهَا، فِرُومایِگَن.

ع: اَرَازل، اَوْبَاش، اَوْبَاش، سَفَلَة، رَعَا. [اَرَاذِل]

**نهراکینل**

ك: وَه‌یَلَان، مَات. [هَد‌لُودَه]

ف: مَات، سِرْگِرْدَان.

ع: مُتَحَيِّر، حَیْرَان.

**نهرامه‌نه**

ك: هَدْزَار، نَه‌رَامَه‌نَدَه. [دَامَاو]

ف: بَیْنُوا، بَیْگَس، نِیَازْمَنَد.

ع: فَقِیْر، مُحْتَاج.

**نهرچس**

ك: نَرَخ. [قِیْمَت، بَایِی]

ف: نَرَخ، اَرَزَش، اَمْرَغ، اَرُج، بَهَا، اَرُز، اَرُجَش،

اَخْش، اَخْش.

ع: سِغَر، قِیْمَة.

**نهرجو**

ك: هَمِی، خَوَیْشَت، خَوَازَه. [نُومِیْد]

ف: اُمِیْد، خَوَاشِش، خَوَازَه، دِرْخَوَاش، دِرْخَوَاسْت.

ع: رَجَاء، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء.

**نهرخه‌وان**

[ك: دَارِیْكِی بَه‌نَاوَبَاتَنگَه...]

ف: اَرْغَوَان، پَرِپِر. (دِرْخَتِی اِسْت مَعْرُوف.)

ع: اَرْجَوَان، فَرَفِیْر، بَرَفِیْر.

**نهرخه‌وانی**

ك: بَنَدُوش، وَنَه‌وَش. [رَه‌نِگِیْكَه لَه‌كَه‌رَه و سَوُور پِیْك

هَاتُورَه...]

ف: اَرْغَوَانِی، بَنَفَش. (رَنگِی اِسْت مَرَكَب اَز كَبُود

و سِرْخ.)

ع: اَرْجُوَانِي، بَنْفَسَجِي، بِرْفِير.

نهرز ← نامووس

نهرزه لوئناس

ك: قوته. [پروته له]

ف: پَزْوِي، پَزْوِي، لَفْتَرَه، فرومايه، پُست.

ع: سِفْلَة، اَرْزَلُ النَّاسِ. [اَرَزَلُ النَّاسِ]

نهرسه د

ك: نه گهرچه، نه رچه، هدرچه. (نهرسه د بښ)

مهيلي. [ههرچهنده]

ف: اگرچه، ارچه، هرچند.

ع: وَاِنْ، وَكَلَّ.

نهرغون ← پيانو

نهرك

ك: دهریار، پاله، بارگا. [سهر او دیوه خانی گهره پیاوان.]

ف: ارک، دربار، سپرلوس، اسپرلوس، اَوَغَر،

بارگاه، بارجاه، سَرَا.

ع: دَارُ الْحُكُومَةِ، دَارُ السُّلْطَنَةِ، بِلَاط.

نهرک

ك: سهرجه نجاڼی، رهنج، خیزان. [سهرقالتی. مالتومناز]

ف: سَرگرمی، سرجنجالی، گرفتاری، رَنج.

نان خور.

ع: مَشْغَلَةٌ، مَشَقَّةٌ، عِلَاقٌ، عَائِلَةٌ.

نهره چ

ك: باسك، مهچك. [له نووکی په نجهی بالا بهرزه تا

نه نیشك.]

ف: اَرَش، اَرَش، رَش، یاز. (از سرانگشت میانه تا

آرنج)

ع: ذِرَاع، سَاعِد.

وینه

نهره جیوم.

ك: گومان نه كدم، گومانم ههس. [وا نه زانم. (وشه یه کی

هه درامیه.)]

ف: گمان دارم، گمان می كنم. (اورامی است.)

ع: اَظُنُّ، اَتَصَوِّرُ.

نهری

ك: نم، به لئ. [نا، به لی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَمْ، بَلَى، جَيِّزٌ، أَجَلٌ، بَجَلٌ.

نهریز

ك: پان، بهردار، پوږ. [ههراو، بهرین]

ف: پهن، پهناور.

ع: عَرِيضٌ.

نهری و نهری

[ك: به لئ و نه خیر (مه به ست په سه ند كردن و

په سه ندنه كړنه.)] [بو نهری و نهری مه رد م]

ف: آری و نه. (مقصود قبول و رد است.)

ع: نَعَمْ و لا.

نهر

ك: من. [راناری یه كدم كه سی تاكه. (وشه یه کی

كرماجیه.)]

ف: من. (كرماجی است.)

ع: اَنَا.

نهرزیه

ك: ههزیه، ههزیه، ههزیه، ههزیه، تفلاق،

چیشته خوهه. [نهریوله، داوده رمان، وشكه گیای

بوخوش كړدنې چیشته. (پیداویستی چیشته لینان وهك:

نوك، پاقله، بیبار...)]

ف: بُوَزار، بُوِي أَفْزار، أَفْزار، اَوْزار، بُنْشَن، دیک

افزار، دیک اوزار، سَبْزِي. (لوازم طبخ از قبیل:

نخود، باقلا، فلغل و...)

ع: اَنُويَة، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَبْزار، قَرْح، نَوَازِمُ

الطَّبْخ.

نهرزیه کتیله

ك: ههزیه کتیله [نه عنا کتیله مه رزه]

ف: مرزەى كوهى. نعتاى كوهى.

ع: صَغْتَر. التَّوَابِلُ الْجَبَلِيَّةُ.

ئەزويە ← ئەزىيە [سەرزوات، چەمى يىستان يىت ياكى يىت.] [سېزىجات، خواھ بۇستانى ياكى كوهى]

ئەزەل

ك: ھەمىشە، بى سەرەتايى. [يېتىشەنەن ترين]

ف: ھەمىشە، دىرىن، بى آغازى.

ع: أَوَّل، لاِبْدَايَةِ، ما لاِبْدَايَةِ لَهُ.

ئەزەلى

ك: ھەمىشە، بى سەرەتا. [ھەريو، بى يېتىشەنەن]

ف: ھەمىشە، دىرىنە.

ع: أَوَّلِي، لاِبْدَايَةِ، قُدْمُوس، قُدْمَاس، قَدِيم.

ئەزىيەت

ك: نازار، جەزىرە. [نېش و ژان]

ف: آزار، چىرس.

ع: أَذْيَةٌ، أَذَى، أَذَاة، عَذَاب.

ئەزەدەر

ك: سەرەبەياخ. [سەرى ئالا]

ف: آذَر، سَرِ بِيَرَق.

ع: تُغْبَانُ الْعَلَم.

ئەزەدەھا

ك: ھەنى. [ھەژدىھا (شامار)]

ف: آژندھا، آژندھا، بَرغمان، شىببا. (مار بزرگ)

ع: تُعْبَان، أَفْعَى، أَفْعَوَان، عَاضِي، هِلُوف.

ۋىتە

ئەزەدىھا ← ئەزەدەھا

ئەزۇنۇ

ك: وژىگ، زرانى. [چۆك (ۋشەبەكى كىرماجىھ).]

ف: زانو، زونى. (كىرماجى است.)

ع: رُكْبَةٌ.

ئەزەفەن

ك: ژەفەن، ژەوين. [يىستىن]

ف: شَنَفْتَن، شَنِيدَن، نِيوشِيدَن، گوش کردن.

ع: سَمَاع، اسْتِمَاع.

ئەزەنەوا

ك: ژەوا. پام، ھەرمانبەردار. [يىسەر. گۆپرايەل]

ف: شنوا، نيوشا، شَنَوْتَدە، نيوشتەندە. تاراس،

قُرمانبەردار.

ع: سَامِع، سَمِيع، مُطِيع.

ئەزى

ك: ئەزىت. [دەھىنەت، دەھىتەت. (كىردارى رانەبەردوھ بو

دووم كەس و سىيەم كەسى تاك.)]

ف: مى ارزد، مى ارزى. (ھەم بىرەى مضارع غايە

است و ھەم مخاطب.)

ع: يَسَاوِي، يُعَادِلُ، تُسَاوِي، تُعَادِلُ.

ئەزى

ك: ئەزىت، زىست ئەكا. زىست ئەكەى. [زىنگى ئەكا.

زىنگى ئەكەيت. (كىردارى رانەبەردوھ بو دووم كەس و

سىيەم كەسى تاك.)]

ف: مى زىد، زىنگى مى كىند، زىست مى كىند.

مىزى، زىنگى مى كىنى، زىست مى كىنى. (بىرەى

مضارع غايە و مخاطب ھەر دو.)

ع: يَغِيشُ، يَغِيشُ.

ئەسەسىيە

ك: كەلپور، نامان، شەنگ، كەلپەل. (ئەسپار

نامان)، پىتاك. [كىرستەى نامان.]

ف: سپار، كاپال، كاپار، مان، مانە، خنور.

(اسباب خانە)

ع: أَثَاثِيَّة، بَنَات، عُقَار، مَاعُون، نُجُود، أَثَلَّة، رِهَاط،

أَمْتَعَة. (مَتَاعُ الْبَيْت، جِهَازُ الْبَيْت)

ئەسەپ

ك: چاروا. [ھەسپ: نىرى ماين.]

ف: آسپ، سَمَنَد، نَوَنَد، چىرمە، رَخت، تَوسَن،

تَکاور، یَکْران، مال، مالِ سَواری، سَتُور.

ع: حَصان، فَرَس.

وینه

نه‌سپار

ک: بیل. [بیمه‌ره]

ف: بیل، اَسپار، سَپار.

ع: مِعْرَقَة، مِقْلَب، مِحْفَر

وینه «بیل»

نه‌سپار

ک: نه‌وزار، ساز، تفاق، که‌لویه‌ل، خرتوپرت. [نامراز]

ف: اوزار، افزار، فزار، ساز، اَنگاز، اَبزار، اَنگازه.

ع: اَسباب، اَدوات، اُهبة، عُدَة، جِهان.

نه‌سپار

ک: مایه، بوته، به‌هانه، بیانک، نه‌سل، گه‌زه‌ک. [هَـ،

هاندس]

ف: کَیو، کَیود، کَیوده، شَوه، شَوتند، اَنگیزه،

چیزه‌بوژ، لاد، رو، روی، رون. کیودان، شوندان،

اَنگیزه‌ها.

ع: سَبَب، عِلَّة، مُوجب، باعِث، داعي، داعية، مُورِث،

وَسيلة، واسِطة. اَسباب، عِلل، بَواعِث،

مُوجبات، دَواعي، وَسائل.

نه‌سپار به‌نایی

ک: تفاق هِدیه‌کاری. [که‌ره‌سته‌ی خانوودروست کردن (وه‌ک:

به‌رد، خشت، ستورن...)]

ف: اَبزارِ گِل‌کاری. (از قبیل: سنگ، آجر، تیر و

غیره.)

ع: کَرَسْتَة، اُهبة، مَصالح.

نه‌سپار چیشْت

ک: تفاق، نه‌زیه، چیشْتَه‌خو‌شه. [داوده‌رمان، وشکه گیای

بوغوش کردنِ چیشْت، پیداوِیستی چیشْت لِتان (وه‌ک:

نوک، له‌تکه، نِسک، ساره‌ر، بیبار، سه‌وزه...)]

ف: اَوزار، اَفزار، دیگِ اَفزار، دیکِ اوزار، بُنْشن،

بُوزار، بوی‌افزار، سبزی. (از قبیل: نخود، لپه،

عدس، بلغور، فلفل، سبزی...)

ع: اَدویَة، اَبزار، تَوابِل، قِرْج، تَابِل، تَابِل، نَواژم

الطَّيْخ.

نه‌سپار سه‌فهر

ک: تفاق ریگه. [پیداویستی سه‌فهر]

ف: ساز جَرْمُزه، ساز راه.

ع: عِتاد، عِتاد، زُفر، عُدَة، اُهبة، اَحمال، اَثقال،

لَواژمِ السَّقَر.

نه‌سپار مال

ک: که‌لوپور، پیتاک، نارمان، شه‌نگ، که‌لوپهل،

خرتوپرت، خرپه‌ره. [نه‌رشتانه‌ی له‌ناو مالدَا که‌لکیان

لِیوهرده‌گیردیت.]

ف: سپار، کاچار، کاچال، مان، مانه، خَنور،

تُوب.

ع: مَتاع، بَتات، اَثاثیَة، نَجَد، رهاط، ماعون، اُتْه،

عَقار، عَقار، اَثاث البیت، مَتاع البیت، جِهان البیت،

جِهان، سَقا طَة.

نه‌سپ باری

ک: یابور. [ه‌سپی بارکیشان]

ف: یابو، اسپ باری.

ع: بَرْدُون.

نه‌سپ تالیم‌دان

ک: فه‌نتازی، سواری فِتِر کردن. [پاهتانی نه‌سپ]

ف: وِر دادن، سَواری آموختن.

ع: رِیاضَة، شَرویض، خَرُو، خِیالَة، خَول، اِذلال،

(تَطْبِیع).

نه‌سپ تالیم‌دهر «سوارخاس

نه‌سپ ته‌لایی

ک: زه‌ری. [نه‌سپه‌شی، نه‌سپی زه‌رد]

ف: جَرده، طلاپی.

ع: اَصْفَر، نَه‌پی.

**نەسپ تەمەل**

ك: سَلَب، تەزَال. [ھەسپى تەرەزەل]

ف: چَمَمَد، اَسَب تَنْبَل، سُسْت.

ع: ثَقِيل، بَطِيء، دَلَج.

**نەسپ چەپەر خانە**

[ك: نەسپى پۈستە خانە]

ف: اسك، اَلَاغ.

ع: قَرَس البريد.

**نەسپ دز**

[ك: ھەسپ دز]

ف: اَسْپِيل، اَسْپ دزد.

ع: سَارِقُ الخيل.

**نەسپ دوورەك**

[ك: ھەسپى دوورتۆمە]

ف: جَرْدە، اكْدش.

ع: مُخْضَرَم، مُجَنَس.

**نەسپ دەوانى**

ك: لنگداران. [بېشپركىنى نەسپ تادوان].

ف: اَسْپ دوانى.

ع: سَبَاق، مُسَابَقَة.

**نەسپەرىس**

ك: دەسەنار، نەسپەرىز. [تەرە دەردايدى كە نەسپ لە

غارىكدا دەپرىت]. گۆرەپانى غارغارىز.

ف: اَسْپَرَس، اَسْپَرِيس، اَسْپَرِيز. (مەسافىتى كە

اسپ درىك دو بىرسد).

ع: شَوْط، طَلْق. مِضْمار، مِيدان.

**نەسپ سواری**

ك: فەنتازى، لە كار دەرهاتگ. [نەسپى راھىتراو]

ف: يَرْع، يَرَاغ، وُر دادە، سَوارى شەدە، از كار

دراآمدە.

ع: مَرَوْض، مَرَوْض، مَمَرْن، مُدَرَّب، مُوقَر، مُوقَف،

مِقْحَط، صُلُود، مُصْلَب.

**نەسپ عىوھەزى**

ك: يەدەكى. [نەسپى يەدەگ، نەسپى سىپىر (بۆ ئۆمۈنە: لە

پۈستە خانەدا).]

ف: يام، يدكى. (در چپر خانە مثلاً).

ع: بُدْلَة، بَدَلِي.

**نەسپ فال**

ك: مایین بەراز. [نەسپى فەحل كە مایىنى لى چادە كەن].

ف: بەھاز، گُشَن، اِيغرى.

ع: فُحْل، فُنَيْق، قَب.

**نەسپە**

ك: سورىجە. [سورىژە]

ف: سُرْخچە، سُرْخىژە، سُرْخَك.

ع: حَصْنَة، اَمَة.

**نەسپەر**

ك: نەسپەرە. [جىگەپى لە بىتلدا].]

ف: پاىيەى بىل. (ركاب بىل)

ع: عَثْرَة.

وېنە-بىل > ۲

**نەسپەرە**

ك: سىپىر ياك، سپەرە. [نەسپەرە، نەمانەت]

ف: سىپُرە، سَفْتە.

ع: اَمَانَة، وَدِيعَة.

**نەسپەرە كۈردن**

ك: سپاردن، سپەرە كۈردن. [بە نەمانەت دانان. ناشتى

مردوو. بىرىنى پىنگا]

ف: سىپُردن، سىپُرە كۈردن. بۇرىدن.

ع: اِيدَاع، تَسْلِيم. دَفَن. طَي.

**نەسپەرزە**

ك: تۈخۇم سىفى. [گىايە كە تۈرە كەى بۆ دەرمان بە كار

دەھىترىت.]

ف: اَسْپَرَزە، مَنگۇ، بَنگۇ، ساپوس، سىپيوس،

سىپيوس، سىفيوس، اَسْپِيوس، اَسْفِيوس،

اَسْفَيوش، اَسْفَيوش، سَنَبِيوش، اَسْنَبُول،  
اَسْنَبُول، تخم سفيد.

ع: اَسْفَرَزَه، اَسْفَرَزَه، بَزَقَطُونَا، اَلْبَقْلَةُ الْمُبَارَكَةُ.

نه سپهره - نه سپهر

نه سپهره

ك: گيتو. [گيازرتك كه بدني پي رنگ ده كن.]

ف: اَسْپَرَك، بَشْتَرُغ، بَرْدَاغ، زَرِير، شاه اَفَسَر،  
شاه بَسَه.

ع: وَرَس، هَرْدَا، اِكْلِيلُ الْمَلِك.

نه سپهره

ك: رديان. [رديانه]

ف: اَسْپَرَم، اَسْفَرَم، اَسْپَرُغَم، شاه اَسْپَرَم، شاه  
سَفَرَم، رِيحان.

ع: حَقِيق، ضِيْمَرَان.

نه سپهرين - نه سپهره

نه سپه ناج

ك: جاتهره. [نه سپه ناغ: گياه كه.]

ف: اَسْپَنَاج، اَسْپَنَاج، اَسْپَنَاج، سِپَانَاخ، اِسْفَنَاج.

ع: سَرَمَق، اِسْفَنَاج.

نه سپه ناج رومي

[ك: گياه كه بَر دهرمان ده شيت.]

ف: سَرَمَج، سَرَمَك، اَسْپَنَاج رومي.

ع: قَطَف، السَرَمَقُ الرُّومِي.

نه سپه هان

[ك: نه سفه هان (پايته ختي كوتي نيران كه له سالي

» (۱۷۸۹) بي زاييندا گوترايه و بَو تاران.]

ف: اَسْپَهَان، سِپَاهَان. (پايتخت قديم ايران كه  
در سنه ۱۷۹۸ ميلادي منتقل به تهران  
شد.)

ع: اَصْفَهَان، صَفَاهَان.

نه سپ يال چه روك

ك: هَوَل. [نه سپي يال سپي]

ف: چَرْمه، جَرْمه، خَنگ.

ع: اَبِيض.

نه ستار - نه سپيل

نه ستوور

ك: كَوَلُوفَت، قَوَل، قَهَلَو. [قهوي. بهرامبهری باریك.

(وشه يه كي كرماجيه.)]

ف: كَلُفَت، سَتَبَر، اِسْتَبَر، گُنْدَه، درشت.

(كرماجي است.)

ع: ضَخِيم، غَلِيظ.

نه ستوون

ك: كَوَلَه، ستوون. [نه ستونده ك]

ف: ستون.

ع: عَمَد، عِمَاد.

وينه - شيرواني <۷>

نه ستوونه ك - نه ستوون [ (وشه يه كي كرماجيه) ] (كرماجي

است.)

نه سته م - سته م

نه ستي

ك: چه خماخ. [ستي: ناسنيكه له بهر ده ستي دهرت و

پزيسكي لي هه لده كات.]

ف: چَخْمَاخ، چَقْمَاق، آتَش\_زَنَه.

ع: زَنْد، قَذَاح، مِقْدَاح.

وينه - چه خماخ

نه سحابول كه هف

[ك: نهو كه سانه ي كه ۳۰۹ سال له نه شكه و ته كه دا

خه رتن.]

ف: هفت تَنان، هفت مرد.

ع: اَصْحَابُ الْكَهْف.

نه سِر

ك: فرميسك، نه سِرِين. [روژدك]

ف: اَشْك، سِرُشْك، اَسِر.

ع: دَمْع، عَبْرَة.

## نهمین - نهمه

## نهمه سکری

[ک: جوزہ تریہ کہ.]

ف: اُسکری. (نوعی از انگور است.)

## ع: عَسْکَرِيّ

## نهمه سکله

ک: به ندر. [به ندر، له نگرگا]

ف: اُسکله، بندر.

ع: مینا، اِسْکَلَه، بَنْدَر. [میناء]

## نهمه فاس

ک: بانگنوت، کاغز، شاپوا. [پاره کاغز]

ف: چاو، شَهْرَوَا، کاغذ، اُسکناس.

ع: کاغذ، وَرَق، وَرَقُ الْمُعَامَلَةِ.

## نهمه نه

[ک: نامرازیکی دارتاشانه.]

ف: اُسکنه، سگنه، اُسکنک.

ع: ازمیل، مَنقار. (بَیْرَم)

## وینه

## نهمه

ک: ریشه، سهره. [سهره کی، بندرت (بهرامبری لق.)]

ف: سره، ریشه، اَمْرَغ. (ضد فرع)

ع: اَصْل، قَدو، عِتر، سِنَخ، کَمِیْتَه، وَرْکی.

## نهمه

ک: ریشه، رهنده، بنه توم، رهگ. [ره گز، ره چه له ک]

ف: ریشه، نژاد، نژاده، پَرُوژ، گوهر، گُهر، رگ.

ع: اَصْل، عَصَ، قِنَص، قِنَس، قَنَس، عِکْر، سِنَخ،

نَجْر، نَجار، نَجَل، نَسَب.

## نهمه

ک: بیتخ، بندوا، بن، بندرت. [بنچینه]

ف: بیخ، بُن، پَی، لاد، بَنوده، بَیْوره، پاخیره،

آسال، بُنیاد، بُنلاد، واده، حُسته.

ع: اُس، اُساس، رُهْص، رُیْص.

## نهمه

ک: مایه، مدغز، گهره در. [بنه ما (ماک و گهره دری

شته کان.)]

ف: مایه، واده، گوهر، بنیان. (ماده و حقیقت

اشیا.)

ع: مادّه، کُنه، حَقِیْقَه.

## نهمه سه

ک: چدک. [نامرازی چدنگ.]

ف: گُذُر، گُذُرْک، اَدْرُم. (اوزار جنگ)

ع: سِلَاح (ج: اَسْلِحَة)، اَلاتُ الْحَرْبِ.

## نهمه سه

ک: تاس، بی مرو. [سهرپوتاره]

ف: تَوِیْل، ذِق، طاس، کُرْک، دُوخ، رُوخ، دُوخ

چکاد، رُوخ چکاد، داغستر.

ع: اَصْلَع، اُجْهَی.

وینه ی هه یه.

## نهمه صاف

ک: دروکاندار، دروکاندار گمل، پیشه ور، پیشه ور گمل.

[کاسبکاران]

ف: اَهْنُوخُوشِی، پیشه وران.

ع: اَصْنَاف، کَسْبَة.

## نهمه د

ک: شیر. [پاشای دارستان. (هدهوها: که لوری پیتجه م.)]

ف: شیر. (برج پنجم)

ع: اَسَد. (بُرْجِ الْاَسَد)

## نهمه ه

ک: ندهتر، نشان، نشانه، شوَن، یافت، نوتگ. [نیشانه،

سَوْرَاح]

ف: نشان، نشانه، بُنْک، نوژ. سوسه.

ع: اَثَر، عَلامَة. رَس، رَسُو، رَضْع، نَغْیَة.

## نهمه ر

ک: سو، سوْما، نیش. کار. [ژان، چز (کاری کاریگر واته:



شوین‌دانه‌ر.)

ف: نوژ، نیش. کار. (کاری کارگر یعنی: موثر،  
اثربخش)

ع: اثر، حُمة.

نه‌سه‌ل

ک: مایه، گه‌زه‌ک. [هز]

ف: شَوَتند، کَبود، کَبو، اَنگیزه، لاد، رون، رو،  
شَوه، چیزه‌بوذ.

ع: باعث، موجب، سَبَب، عِلّة، داعی.

نه‌سی

[ک: (سوکده‌ناوی «نه‌سه‌دوللا» به.)]

ف: مخفف «اسدالله» است. اسم است.

نه‌سیر

ک: دیل، گریاک، به‌نده، به‌نی. [یه‌سیر، گیار]

ف: دستگیر، گرفتار. بنده، برده، بندی.

ع: اَسیر. عبد، اَخِیذ.

نه‌سیریه

ک: به‌هشتی، سپیار، سپران. [به‌هشتی]

ف: سپهرار، سپهراری، اتری،

ع: اَفْرِیّة، اَثْرِیّة.

نه‌شته‌ها

ک: هه‌وس، نارزو، دل‌بردن. [همز، مه‌یل]

ف: هوس، آرزو، تاسه، دل‌بردن، دل‌خواستن،

گرایش، پَژوهش، پَژوهه.

ع: اِشْتِهَاء، شَهْوَة، اِرْتِهَاب، رَغْبَة، مَیْل.

نه‌شغال

ک: نه‌شخال، خاشال، ده‌غه‌له، پل‌پروش. [خه‌وشخال]

ف: آخال، اشغال، خس و خاشاک، نَغَل.

ع: غَلْث، غُثَاء، رُبَاة، دَخَلَة، دَغِیْلَة.

نه‌شره‌فی

ک: عه‌شره‌فی. [جوتیک سکه‌ی زیړه. (پاره‌ی زیړی یتران.)]

ف: اشزفی. (پول طلای ایران)

ع: طازجَة، دینار.

نه‌شکه‌فت

ک: تلش. [نه‌شکه‌رت، قلش]

ف: اشکفت، شکفت، شکاف.

ع: غار، کَهَف. شِق، شَقَب، شَعِب، شَعْبَة، شَعْبَة،

صَدْع، فَجْوَة، قَلَق.

وینه &lt;۲&gt;

نه‌شکه‌له

ک: چتوجه‌له، نه‌شکه‌غه. ماوش. [گیر، فه‌لاقه. سزا]

ف: اَشْکَلْک، پاهک، باهک، شکنج، شکجه.

آزار، چَرَس.

ع: مَكْبَس، مَنکال، شِکال، دَهَق. عَذاب.

نه‌شکه‌له

ک: گیر. [قفل‌دوار.]

ف: پل، اَشْکَلْک. (قفل خیمه)

ع: زَر، شِظاظ. فلیجَة.

وینه

نه‌شکه‌له کردن

ک: نه‌شکه‌غه کردن، ماوش دان، چتوجه‌له‌نیان. [مه‌نگه‌نه]

کردن، فه‌لاقه کردن. سزا دان]

ف: اَشْکَلْک کردن، پاهکیدن، باهکیدن. شکجه

کردن، دست و پا بستن. آزار دادن، آزدن، آزار

کردن.

ع: تَكْبِیْس، قَدْهَیْق، اِدْهَاق. عَذاب.

نه‌شکه‌نه

ک: پیازار، کاروان‌ناشی. [گوشترایی‌کی خسته به پیازوه.]

ف: اَشْکَنه.

ع: شَوَب.

نه‌شکه‌بنجه

ک: چتوجه‌له، نه‌شکه‌له، ماوش. [مه‌نگه‌نه، فه‌لاقه

(نامرازی جهردانی تارانبار.)]

ف: باهک، پاهک، اَشْکَلْک، شکنجه. (آلت فشار دادن گناه‌کار)

ع: مَکْبَس، دَهَق، شِکال، مِنگال.  
نه‌شکه‌نجه

ک: مارش. [مه‌نگه‌نه، گیره (نامرازی به‌رگتی‌گرتنه).]  
ف: باهک، شکنجه. (اوزار صحافی است).

ع: مَکْبَس.  
وینه  
نه‌شناس

ک: شناس، ناشنا، پوشنا. دۆس. [ناسراو. هابری]  
ف: آشنا، روشناس. دوست.

ع: مَعْرُوف، خِدَن، حِبْ، خِلْ.  
نه‌شی

ک: نه‌وی، نه‌بی. (نه‌شی ب‌وی). [پتویسته].  
ف: باید، بایست، بایستی.

ع: لَابُدْ، حَتْم.  
نه‌شی

ک: نه‌وی، نه‌بی. (نهم کاره نه‌شی یا ناشی؟). [ده‌بی].  
ف: می‌شود، شدنی است.

ع: یِکُونْ.  
نه‌شی

ک: شایسه‌س، سزاواره. (بو تو ناشی). [شیاره].  
ف: شایسته است، سزاوار است، درخور است.

ع: لَانِیقْ، حَرِیْ، جَدِیْ.  
نه‌شیا

ک: مه‌شیا، نه‌بوا. [پتویست بود].  
ف: بایستی، می‌بایستی، می‌بود.

ع: یَلَرْمْ.  
نه‌هزا

ک: په‌ل‌گه‌ل، نه‌نام، په‌لوپو. [نه‌ندام‌گه‌ل (کوی «عضو»)].  
ف: اندام‌ها، پارچه‌ها، پاره‌ها، هم‌وندان. (جمع

عضو است).

ع: أَعْضَاء، آَرَاب.  
نه‌هزای ره‌نیسه

ک: نه‌نام گیان. [نه‌ندامه سه‌ره‌کیه‌کانی له‌ش. (می‌شک، دل، جگر، همدرو باتوو).]

ف: اندام زندگی، مایه‌ی زندگانی. (مغز، دل، جگر، هر دو خایه)

ع: أَعْضَاء رَئِیْسَة.  
نه‌هزه

ک: گه‌ره‌تر، هه‌له‌گه‌ره، هه‌ره‌گه‌ره. [مه‌زتر، مه‌زترین، هه‌ره‌ه‌زن]

ف: بزرگتر، غراورنگ.

ع: أَعْظَم، أَكْبَر.  
نه‌فتان و خیزان

ک: ته‌پوکو، که‌فتن و هه‌لسان. [ته‌پوتل]  
ف: افتان و خیزان.

ع: تَرْهَیْوُ، مَتَرَهَیْئَا، مَتَعَتَرَا، مَتَصَرَعَا.  
نه‌فسانه

ک: راز، ده‌سان، سه‌رگوزشت. [چیرک]  
ف: افسانه، فسانه، بَرْدَک، سَرِوا، آندار، آنگارش، آنگارده، داستان.

ع: سَمَر، قِصَّة، حِکَايَة، نَقْل.  
نه‌فسورده

ک: په‌شیو، دل‌خوره، خه‌مین، دل‌سه‌رد. دل‌سه‌ردگ. [خه‌موک، دل‌مردو]

ف: آفسورده، دژم، آندوهناک، پژمان، پژمان، آندوهگین، غمگین، غمناک، پژمرده، دل‌مرد.

ع: حَزِین، کَنِیب، مَغْمُوم، لَهْفَان، مَکْرُوب، مَتَحَسَّرْ.  
جامد الفواد

نه‌فسورده  
ک: به‌سلوک، به‌سله‌ک. [به‌سته‌له‌ک، به‌ستور]

ف: افسرده، فُسرده، بَسته‌شده.

ع: مُنْجَمَد.

نه‌فسووس

ک: نه‌نر، مه‌لالی، په‌ژاره، داخ. [خ‌ف‌ت]

ف: افسوس، فُسوس، نریخ، اُندوه، آرمان،

دژمان، دژوان، آرمان، ایرمان، بژهان، رسانه،

فیر، داخ.

ع: حَسْرَة، اَسَف، کَوِيَّة، اَلَم، تَحْسُر، تَأْسُف، تَأَلَم،

تَأَثُّر، مَلَاة.

نه‌فسوون

ک: جادرو. [سیجر]

ف: افسون، فسون، اوسون، نَمَدَمه، جادو،

نیرنگ، شویت، شونست، سُرود.

ع: عَزِيْمَة، دُعَاء، رُقِيَّة، سِحْر، طَلِسْم. مَکَر، حِيَلَة.

نه‌فسوونباز

ک: جادوباز، نویشته‌نویس. [سیجر باز]

ف: افسون‌باز، افسونگر، جادوگر، نیرنگ‌باز،

سیمراخ‌نویس.

ع: رَاقِي، رَقَاء، حَاوِي، سَاحِر، مَکَّار.

نه‌فسه

ک: ساحتم‌ن‌س‌ب، چِنگه‌دار. [خاره‌ن‌پایه]

ف: دارای جاه، درجه‌دار، جاه‌دار.

ع: صَاحِبِ الْمُنْصَب

نه‌فشان

ک: شاش، بلار. [پ‌رش، پ‌خشان]

ف: اَفْشَان، فِشَان.

ع: مُتَخَلِّل، مُنْثَشِر.

نه‌فاقیا

ک: ناقیا. [نه‌کاک، دارج‌وری (درختکی به‌ناویانگه.)]

ف: آفاقیا. (درختی است معروف.)

ع: اَفَاقِيَا، اَفَاقِيَّة.

وینه—ناقیا

نه‌ق‌ه‌وان

ک: گول چاریشه. [به‌بیرون (جزره به‌بیرونیکه.)]

ف: کوبل، اُک‌ه‌وان. (نوعی از بابونه است.)

ع: اُق‌ه‌وان، قُ‌ه‌وان.

وینه

نه‌ق‌و‌وری—نه‌جو‌وری

نه‌قیان‌ووس

ک: ده‌ریای گ‌وره، ده‌ریای بی‌پ‌ی. [توقیان‌وس، زه‌ریا]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: بَحْر مُحِيْط، اُقْیَانُوس کَبِيْر.

نه‌ک!

ک: ده‌ک! ده‌ک! (رشه‌یه‌که بو خ‌ف‌ت و داخ خواردن به‌کار

دیت.)

ف: اُک! (کلمه‌ی تحسر است.)

ع: اَه!، اَه!، واه!

نه‌کسیر

[ک: کیما. نایاب]

ف: اکسیر. نایاب.

ع: اکسیر. عَدِيْمُ الْوُجُوْد.

نه‌ک‌وان

ک: دیو، دیو‌ک‌ل. [ناری دیونیکه.)]

ف: اُک‌وان. (اسم دیو است.)

ع: عَفْرِيت.

نه‌کال

ک: رشته. [عه‌گال: په‌تیکه ع‌ره‌ب به‌س‌ری‌وره ده‌به‌ستن.]

ف: اُگَال، عَگَال، رشته.

ع: عَقَال، عِکَال.

وینه <۲>

نه‌گ‌ره

ک: نه‌گ‌ره‌نه، نه‌م چِنگه. [نیره]

ف: ایدر، ایدون، اینجا.

ع: هُنا، هَا هُنَا.

**نه‌گرنه-نه‌گرنه**

**نه‌گرنه‌یی**

[ك: خه‌لکی نیره.]

ف: ایدری، اینجایی.

ع: هُنَانِي.

**نه‌گرنه‌ی**

[ك: بسك. پەرجه‌م]

ف: خَفْجَه، شَفْشَه، كَسْمَه «۲». پُنْجَه، پَنْجَه،

بُشَك «۳».

ع: قُصَّة، صُدْعَه «۲». كُشَّة، ذُوَابَه، نَاصِيَه «۳».

وینه «۲»، «۳»

**نه‌گرنه**

ك: نهر. [گهر]

ف: اگر، گر، ار.

ع: اِنْ، لَوْ، اِذَا.

**نه‌گرنه‌ی**

ك: ندرسه. هدرجه‌ن، ندرجه. [هدرچنده، له‌گه‌ل ندره‌شدا]

ف: اگرچه، هرچند، ارچه.

ع: وَاِنْ، وَلَوْ.

**نه‌گرنه‌ی**

ك: نهرنه، وهرنه. [نه‌گینا، دنا]

ف: اگرته، ارته، وارته.

ع: وَاِلَّا

**نه‌لنانه**

ك: نیسه، نیسا. [نهر، نه‌لن، نیستا]

ف: ایسا، ایدز، ایدرون، اکنون، اهزون، کنون،

**حالا، حالیا، این‌دم، این‌گاه.**

ع: اَلْآن، اَلْحَال.

**نه‌له‌ی**

[ك: سووکه‌له‌ناوی «عه‌لیموچه‌مه‌د» «، ناره بو‌پیوان.»]

ف: مخفف «علیمحمد» است. اسم مرد است.

**نه‌له‌ی‌زه‌را!**

ك: نه‌ها، هوشیار به‌!، هوش‌ت بی‌!، خروته لاده‌!، دور

بگره‌! [خوت بیارتره‌! ناگدار به‌!]

ف: هوشیار باش!، دورباش!، کناربگیر!، بپرهیز!

هش دار!

ع: اَلْحَذَرُ، اِحْتَرُ!

**نه‌له‌ی‌و نارینجه‌ی**

[ك: سرودی‌که له‌ه‌له‌په‌رکی‌ی کوردیدا.]

ف: سرودی است مخصوص چوپی کردی.

**نه‌له‌ی‌ازو بیلا!**

ك: په‌نا به‌ خوا! [بو‌خو پاراستن له‌ به‌لا ده‌وت‌یت.]

ف: ژُكَس، پناه بر خدا!

ع: اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ!

**نه‌له‌ی‌که**

[ك: سووکه‌له‌ناوی «عه‌لیکه‌رم» «.]]

ف: مخفف «علی کرم» است، اسم است.

**نه‌لکن**

ك: تور، گه‌یگیر. [لاله‌په‌ته]

ف: تَمَنده، هاكره، كُندزبان، تَلنده، تَمده، تاتا،

هاكله، گنگلاج، زبان‌گیر.

ع: اَلْكَن، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِيْر، حَصُوْر،

تَاتَاء، اَلْوَت، مَتْلَعِم.

**نه‌لوار**

ك: موره. [دره‌ختیک که به‌ پی‌نیازی دارتاشین براه‌.]]

ف: الوار، مهره. (درخت که به‌ اندازه‌ی نجاری

قطع شده باشد.)

ع: نَجِيْرَة.

وینه

**نه‌لواسل**

ك: ره‌سید. [ره‌سل (به‌لگه‌ی گه‌یشتنه‌جی.)]

ف: یافته، رسید. (قبض الواصل)

ع: اَلْوَاصل. (سَنَد اَلْوَاصل)

وینه

**نه لوجه لو**

ك: هدرزه هورزه، نه وياش، بى سه رويا. [ره شورپوت، ره جان]  
ف: چلو، لفته ره، اباش، اباشه. گمينه. بَلْگَنْجَك.

ع: اوباش، اوشاپ، اُباش، هُبَاشَة، اوتاش، اَجَلاف،  
خُشارَة، رِذال، اَرَاذِل، قِفاف، رِعا ع. سَفَلَة. مَسْخَرَة.  
نه له

[ك: (سورکه له ناری «عه لی».)]

ف: مخفف «علی» است. اسم است.

**نه لاده**

[ك: (سورکه له ناری «نه لاداد».)]

ف: مخفف «الله داد» است، اسم است.

**نه لامه ت**

ك: نه لامه ت، درم، پەتا. [زركام، نالامه ت]  
ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُكام، صُدا ع.

**نه لبه ته**

ك: بى گومان، بى درد. [بى شك]

ف: زنه ار، كام ناکام، بى گفتم، بى گمان، هر آينه،  
زينهار.

ع: اَلْبَيْتَة، قَطْعاً.

**نه لچه د**

ك: گوتپچه. [جیگه ی مردوو] له بنی قه بردا.

ف: دُخمه. (جای مرده)

ع: لَحْد، مَدْفَن. ضَرِيح.

**نه لقی**

ك: گه لو، نا، توپگ. [گه رو]

ف: گلو، نای.

ع: حَلَق، حَلْقوم.

**نه لقای**

ك: دهر رازه، درگای گهره. [قای مه زن.]

ف: دروازه، در بزرگ. (اعلی قایی)

ع: رِتا ج، دَرَب.

**نه لقاويز**

ك: ناريزان، دار درياگ، پەت هه لخریاگ. [نه دار دراو]

ف: آويزان، دار آويز. (حلق آويز)

ع: مَصْلُوب، مَخْنُوق.

**نه لقاويز كردن**

ك: دار كيشان، پەت هه لختن، دار دان. [له سيداره دان]

ف: دار كشيدين، دار آويز كردن، به دار آويختن.

ع: صَلَب، خَلَق.

**ويته**

**نه لقه**

ك: كه مه، ناخه. [گهر. هه روه ها: هه رشتیكي باز نه یی.

(وه: نه لقه ی نه گوستيله يا نه لقه ی ده ف.)]

ف: كچه، پيچك. با ت ره، ب رهون، پ رهون.

(حلقه ی انگشتر يا برواز ده ف)

ع: فَتْحَة، بُرَة، خَرَص، حَلَقَة. دَا رَة، دَا رَة. طَا رَة،

اِ طَار، حِتَار، كِفَة، كِفَاف.

**ويته**

**نه لقه به كوش**

ك: به نه، برده، زهر خي. [كوزيله نه لقه له گوی.]

ف: بَنده، بَرده، زَرخريد، كچه به گوش. (غلام

حلقه به گوش)

ع: عَبْد، غَلام، قِنْ، مُعْتَق، مَمْلُوك، مَوْلَى.

**نه لقه پيكان**

ك: نه لقه دان، ناخه دان. په پكه دان. [خپرونه و

باز نه یی بونی مروف يا ناژن، يا مار.]

ف: پره زدن، چنبره زدن، چپ زدن، پرهون زدن.

(حلقه زدن انسان يا حيوان، يا مار)

ع: اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفَاف، تَحْلُق، تَطْلُوق، تَطْلُوي رَحْو.

**نه لقه پيز**

ك: چفت. [نه لقه و زنجیری ده رگا داخستن.]

ف: چفت، بندنه، نَرنگ، بَرنگ. (حلقه ريز در)

ع: مِزَاج، مِزَاح، مِزَاق، زَاج، مِرتَاج، مِغَلاق، غَلَق.

**ويته**

**ته‌لقه‌ی ناخیه**

ك: ته‌لقه‌ی میخی ناخوږ.

ف: كچه‌ی آخور.

ع: اُریه، حَلَقَة الاخیة.

وینه ← ناغیر <۲>

**ته‌لقه‌ی چادر**

ك: قولف چادر. [ته‌لقه‌ی ره‌شال كه میخی پیا

داده‌كوتن.]

ف: پایژه. (حلقه‌ی چادر كه میخ در آن

فروكوبند.)

ع: عروة.

وینه ← نفتاوگه‌ردان <۲>

**ته‌لقه‌ی دوگمه**

ك: قولف دوگمه، قولف. [ته‌لقه‌ی قوږچه]

ف: گُوانگله، اَنگله، اَنگیله، اَنگل، اَنگیل.

ع: ابریم، عروة، فَخْخَة، بُرَة، زرفین.

**ته‌لقه‌ی گوریس**

ك: قولف، ته‌لقه. [ته‌لقه‌ی گوریس]

ف: اَنگیل. (حلقه‌ی رسن)

ع: رَاجِل، رِبْقَة، رِبْقَة.

**ته‌لقه‌ی ماس**

[ك: به‌ردیكى به نرخه.]

ف: الماس، برلیان.

ع: ماس، اَلماس، سامور، شَمُور.

وینه

**ته‌لقه‌ی ماسه**

ك: نالاشك، خوږز، سیخوار، وهرق. [زوقم]

ف: بژ، پژ، بَشَم، لَشك، زیز، سرماریزه، لشكه.

ع: سَقِیطَة، صَقِیع، ضَرِیب، جَلِید، قَس.

**ته‌لقه‌ی لوات**

ك: هرزه‌وهرزه، ته‌لوجه‌لو. [به‌دنه‌ی ره‌جال، ره‌شوپورت]

ف: اوباش، آباش، لَفْتَره.

ع: اَلواط، اَرادِل، اوباش، اَجلاف.

**ته‌لقه‌ی هانا**

ك: هانا، كه‌لكه‌نه، نارِه‌زور. [تارات]

ف: آرزو، هوس، خواهش، اینفَت، اَوژولش،

اَوژول، یاسه.

ع: تَمَنی، تَرَجی، تَقاضی.

**ته‌لقه‌ی چیه**

[ك: پارچه‌یه‌کی خدته‌تی ناریشمینه.]

ف: اَلجه. (پارچه‌ای است مخطط ابریشمی.)

ع: اَلجَة، بَجاد.

وینه

**ته‌لقه‌ی ده‌سه**

ك: ده‌سه. [دهسته (دهسته‌گردنی گوریس)]

ف: دسته. (دسته‌گردن رَسَن)

ع: رِبْقَة، رِبْقَة، رِبْقَة. (تَرِیبِق.)

وینه‌ی هدیبه.

**ته‌لقه‌ی تشکیل**

ك: تشکیل. [پتوند (به‌ستنی ده‌ست و پیتی ولاخ بو ویرغه

بوون.)]

ف: اشکیل، شکیل. (بستن چهار دست و پای

الاغ كه یرغه شود.)

ع: شِكال. (تَشکیل)

**ته‌لقه‌ی تشکیل‌کردن**

ك: ده‌سه‌کردن. تشکیل‌کردن. [دهسته‌کردن. پتوند کردن]

ف: دسته‌کردن. اشکیل‌کردن.

ع: تَرِیبِق، جَمع. تَشکیل.

**ته‌لقه‌ی ناماژه**

[ك: ناماژه بو تریکی تاك (ته‌پروژه.)]

ف: این. (این روز)

ع: ال، ذا، هذا. (الیوم هذا)

**ته‌لقه‌ی به‌لام**

ك: به‌لام، به‌لان، وه‌لی. [ته‌لما]

ك: پَن، ولى.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

**نەمان**

ك: ئەمانە، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نزیكە: نامازە بۆ نزیكى كۆ.]

ف: این‌ها، این کسان.

ع: اُولَءِ، اُولَئِكَ، هَؤَلاءِ، هَؤَ.

**نەمان**

ك: پەنا، ھانا، لالە، داد. [دەخیلە. ھاوار]

ف: پناہ، زنہار، زینہار، داد.

ع: اَمَان، دَخِيل.

**نەمانە**

ك: ئەمان، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نزیكە: نامازە بۆ نزیكى كۆ.]

ف: این‌ها، این کسان.

ع: اُولَءِ، اُولَئِكَ، هَؤَلاءِ، هَؤَ.

**نەمانەت‌دان**

ك: سپاردن. [ئەسپاردن: بە ئەمانەت پێدان، بە ئەمانەت دانان.]

ف: سپردن، سَفْتَنە دانن.

ع: تَأْمِينَ، إِيدَاع، إِعَارَة.

**نەمىيىق**

ك: لوولە، ئەمىق. [ئامىرى دلوپاندن.]

ف: اَنْبِيَا، اَنْبِيَا.

ع: اَنْبِيَا.

وئە <۲>

**نەمجار**

ك: تىمجار، ئەم كەشە، ئەم بارە. [ئەم كەپتە]

ف: این‌بار.

ع: اَلْمَرْءُ، اَلْكَرْءُ، اَلدَّقَّةُ، اَلْمَرْتَبَةُ، هَذِهِ اَلْمَرْتَبَةُ.

**نەمجارە** — نەمجار [«لەگەڭ» «ه» نیشاندەى ناسراودا.] [با ھای

عهد]

**نەمەر**

ك: فرمان، وتن. [دەستور. راگە ياندن]

ف: فرمان، فرمايش، فرمودن، فرمان، پروانە،

گفتن، دستور دادن، وادار کردن.

ع: اَمْر، حُكْم، قَوْل، اِيْذَان، اِعْلَام، اِظْهَار.

**نەمەر بە مەرۇف [و] نەھى لە مۆنگەر**

ك: خاس بکە و خراو مەكە، بکە و مەكە، ئەمەر و نە.

[فەرمان دان بە چاکە و بەرگری کردن لە خراپە]

ف: نە، ئە یۆپد، (خوب کن بد مکن)، واداشت و

بازداشت.

ع: الامر بالمَعْرُوفِ و النّهي عَنِ الْمُنْكَرِ.

**نەمەر و نە**

ك: بکە و مەكە. [وا بکە و وا مەكە. (سورگە ئەى «امەر و

نەى».)]

ف: کن و مکن، واداشت و بازداشت. [مخفف

«امەر و نەى» است.]

ع: اَمْر و نَهْي.

**نەمسا**

ك: تيسا، تيسە. لەمەوسا. [ھەنوگە. لەمەرپاش]

ف: ايسسا، ايسذر، ايدون، اكنون، كُنون، نون،

اين‌دم. سپس.

ع: الحال. بَعْدُ.

**نەمما**

ك: بەلام، بەلان، رەلى، ئەمان. [ئەما]

ف: پَن، ولى، ليك.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

**نەمەنە**

ك: ئەرنە، ئەمەندە، ئەم ئەندازە، يەندە. [ھێندە]

ف: این اندازه.

ع: هَذَا اَلْمِقْدَار.

**نەمىيەت**

ك: ھێدەتەى، ھێمىيەتەى، ئارامى. [بى‌ترس بوون]

ف: ایمنی، آرامش.

ع: اَمْنِيَّة.

نہ مو

ک: پر، فرہ پر، نہ مبو، نہ مبو. [چر (بو) نمونہ: دارستانیک

کہ درختی زری تیا بیت.]

ف: آنبوه، پُر، نرغیش، کُشن، مَشت، بسیار پُر.

(جنگلی کہ درخت بسیار داشته باشد مثلاً).

ع: أَثِيث، مُلْتَف، غَلَبَاء، مُتْكَاثِف. كَثِيف، كَثَّ.

نہ هه

ک: نهم کسه، نهم چته. [یه، نهم نزیکه: ناماژه بو نزیکگی

تاک.]

ف: این، هین.

ع: ذَا، هَذَا. ذِي، ذِهِ. هَذِي، هَذِهِ.

نہ ههسه.

[ک: نهمهته.]

ف: این است، اینک، اینه، هیئه.

ع: ذَا، هَذَا، هُوَ ذَا.

نہ هه ها.

[ک: نا نهمهته.]

ف: اینه ها، اینک ها.

ع: هَذَا، هَا هُوَ.

نہ ههیق - نه ههیق [ (سووکه له کراوه.) ] [خفف است.]

نہ هین

ک: دوروس، دوروسکار، چنگه ی بار. [دهسپاک

(جی-متانه)]

ف: اُسْتَوَار، سَتَوَار، اُسْتَوَان، سَتَوَان، اوستان،

بابَک، اوستام، اُسْتام، ستام. (محل اعتماد)

ع: اَمِين، مَأْمُون، مُؤْتَمَن، اَمَنَة، مُعْتَمَد.

نہ هین

ک: ناسوده، هیدی. [یتخهم]

ف: نرغال، آسوده، آرام، اُسْتَوَار، دل اُسْتَوَار.

ع: اَمِن، اَمْن، مَأْمُون، مُطْمَئِن، اَمِين.

نهن

ک: چمن، چمنی، چهند، نهند، ورده. [هند: ژماره یه کی

کدم.]

ف: آند، چند، خورده.

ع: نَيْف، نَيْف، بَضْع.

نہ نازه

ک: سهنگاتی، رهی، به قهده. (نمازه یه ک مهن گه نم

به چمن؟). [کیش، هارکیش]

ف: اندازه، سنگ، همسنگ.

ع: مُعَادِل، مُوَانِن، مِيزَان، زَنَة، وَزَن، وَزَان، وَزَانَة،

مقدار، مُسَاوِي، قَدَر.

نہ نازه

ک: به قهده. (قده) (نمازه یه دو گز دور بورن له یه ک.)

[هینده ی، به قهدهر]

ف: اندازه.

ع: مِقْدَار، قَبِي، قِبَاء، قَاب، قِيب، قَاد، قَدَى، قِید،

قاس، قِیس. (بَيْنَهُمَا قَبِي قَوْسَيْن - ذَرَعَيْن.)

نہ نازه

ک: به قده، شماره، ژماره. (نمازه یه ده نهمه یه هاتن.) [به

ژماره ی]

ف: اندازه، شماره، هماره، همار.

ع: لُهَاء، لُهَاء، عِدَة.

نہ نازه

ک: به قده. (به نمازه یه ده قران پورن له مشتیا بور.) [بر]

ف: اندازه.

ع: رُهَاء، رُهَاق، رُهَاق، مَبْلَغ، قَدَر، مِقْدَار.

نہ نازه

ک: به قده. (نور کوا به نمازه یه بالایی منه. نور پارچه

نمازه یه کواس.) [به قهدهر، هواتا]

ف: اندازه، فراخور.

ع: قَد، قَدَر، مِقْدَار، مُسَاوِي، مُعَادِل، مِيزَان، مِثْل،

قِیَاس، قَوَارَة، وَدَارَة.



## نه‌نازه

ك: شماره، ژماره. (له‌شكرئ بئ نه‌نازه هاتكه.) [راده]

ف: شُماره، هُماره، هَمار.

ع: حَدّ، عَدّ، حِسَاب، قِيَاس، هِنْدَاژَه، هِنْداز، هِنْدَسَة.

## نه‌نازه

ك: چيگه. (له نه‌نازه‌ی خوی ده‌رچوگه.) [سنور، پله]

ف: اندازه، ورج، باره، فَرَباره، داراب، دارات، آروند.

ع: حَدّ، طَوَر، قَدَر، شَان.

## نه‌نازه

ك: پێوانه، نه‌یاره. [بپ، چه‌ندی تی (وه‌کو: گه‌ز، گاره‌خان، مهن، پێوانه و...)]

ف: اندازه، پیمانه، گری، آیاره. (اعم از ذرع، جریب، من، کیله و غیره)

ع: مَقِیَاس، مِیْزَان، مِقْدَار، مِعیَار.

## نه‌نازه

ك: پێوانه‌زانی. [نه‌اندازه‌زانی (زانباری نه‌ندازه).]

ف: اندازه‌دانی. (علم اندازه)

ع: هِنْدَسَة، عِلْمُ الهِنْدَسَة.

## نه‌نام

ك: گزبان، تهن، له‌ش، سه‌رتاپا. [قالب، گشت گیان.]

ف: اندام، پیکر، کالب، کالبَد، کُلوب، تَن، تَوَن.

ع: بَدَن، جُئَة، قَالِب، تَرْکِیْب، اَعْضَاء.

## نه‌نام گیان

[ك: نازای له‌ش (میشک، دَن، جگه‌ر، هه‌ردوو باتور).]

ف: اندام جان، اندام زندگی. (مغز، دل، جگر،

هه‌ردو خایه)

ع: الاعضاء الرَّئِیْسه.

## نه‌نیو

ك: نه‌مو، نه‌مبو، پڕ. [چڕ (دارستانی پڕ له‌ دره‌خت).]

ف: آنبوه، پُر، كُشَن، نرغیش، مَشَت، بَسِیَار پُر.

## (جنگل پُردرخت)

ع: أَثِیْث، مُلْتَفّ، غُلْبَاء، كَثّ، مُتْكَاثِف.

## نه‌نبیق

ك: نه‌میق، نه‌مبِیق. [نامبیری دل‌وپاندن.]

ف: آنبیک، آنبِیق.

ع: اَنْبِیق.

وینه <نبیق> ۲۰

## نه‌نجام

ك: دوایی، پەر، پایان. [کو‌تایی]

ف: انجام، فَرجام، فَرناد، پایان، سَومه، گَران، کَراه.

ع: نِهَایَة، نِهَاء، غَايَة، خَاتِمَة، عَاقِبَة.

## نه‌نجام دان

ك: برینه‌وه، دوایی ه‌ارودن، رِیک خستن، سه‌قام

دان. [کو‌تایی پێهتێنان، به‌جی هێنان]

ف: انجام دادن، پایان آوردن.

ع: قَضَاء، اِسْعَاف، خَتَم، اِنْجَاز.

## نه‌نجامه

ك: له‌ولاه، [لا‌ولاه: نامرازی لیک قایم کردنی ده‌رگا و

په‌نجه‌ره و...]

ف: آنجامه، آه‌ن جامه، لَولَوا.

ع: طَرَف، مَفْصَلَة.

وینه <۱>، <۲>

## نه‌نجه

ك: پل، جنکه، بوغون. [رده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، ریزه.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، بَضْعَة، زَيْمَة، حُدَّة، حُدُودَة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مُزْعَة، خَرْدَلَة.

## نه‌نجه نه‌نجه

ك: پل‌پل، ریزه‌ریزه، بوغون‌بوغون، جَنیاک. [نه‌نجران]

ف: آنجیده، ریزریز شده، ریزریز، آنجه‌آنجه.

ع: مُتَقَطَّع، مُقَرَّط، مُبَضَّع، مُخَذَّع، مُخَذَّل.

## نه‌نجه کردن

ك: پل کردن، جنین، ورد کردن. [نه‌نجین]

ف: ریز کردن، انجیدن، خورد کردن.

ع: ثَقْلِيع، قُرط، خَذَعَبَة، خَذَعْلَة، خَزْدَلَة، ثَبْضِيع، تقریط.

## نه‌نجینه

ك: چِنَلِنگ. [نیزنگ: داری هه‌لپاچراو بۆ سورتاندن.]

ف: انجینه، انجیده، انجین، هیزم. (ریزریز شده، پارچه‌پارچه شده)

ع: مُقَضَّب. حَطَب.

وینه

## نه‌نده‌روون

[ك: حەرم]

ف: مُشْكُو، مُشْكُو، مُشْكُو، اندرون.

ع: داخل، حَرَم، خَلْوَة، بَيْت الْحَرَم.

## نه‌نده‌روون

ك: نارۆك. نار. [هەنار. نارەو]

ف: آندرون. نرون، آندو، تو، میان.

ع: جَوْف، بَطْن. دَاخِل، باطن.

## نه‌نه‌ج

ك: رو‌گه‌ردان برون، پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن. [نكولی]

ف: مَنَبَلِي، آرن‌دان، کبیید، بی‌باوری.

ع: جَحْد، حُجُود، اِنْكَار، تَحْشِي، ثَاحْشِي، تَبْرِي.

## نه‌نه‌ج کردن

ك: پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن، رو‌گه‌ردان برون. [نكولی]

کردن]

ف: مَنَبَلِيدن، کبییدن، آرن‌دان کردن. باور نکردن.

ع: جَحْد، اِنْكَار، تَحْشِي، ثَاحْشِي.

## نه‌نه‌عام

ك: وەلفەت، بەخشش، دەستخەشە، دەخەشە،

پاخەشە. [خەلات]

ف: بخشش، پارتج، دست‌رنج.

ع: اِنْعَام، عَطِيَّة، مَوْهَبَة، صِلَة، جَانِزَة.

## نه‌نفیه

ك: برنۆتی. [سعووتی]

ف: خف‌دارو، بینی‌دارو.

ع: اَنْفِيَّة، سَعُوط، نُشُوط، عاطوس.

## نه‌نفیه‌دان

ك: برنۆتی‌دان. [جینگه برنۆتی.]

ف: خف‌دارودان. (جای بینی‌دارو)

ع: حُقَّة الْعَاطُوس.

## نه‌نقه‌س

ك: ده‌سی، ده‌سه‌نقه‌س. [له‌قه‌س (گۆرۆدراوی «عن

قصد».)]

ف: دانسته، ستم. (محرف «عن قصد» است.)

ع: عَمْدًا، تَعَمُّدًا، عَنْ قَصْد.

## نه‌نگار

ك: شماردن. [دانان، گری]

ف: شَمَرش، آنگار.

ع: فَرَض، تَقْدِير، تَصَوُّر.

## نه‌نگوس

ك: كلك. [قامك، په‌نجه (ناوی په‌نجه‌كان له زمانی كوردیدا

بەم شیوەیە: تۆتە، براتووتە، زەرەنە‌قوتە، دۆشاومۆ،

سپی‌كوۆه.)]

ف: انگشت، كلك، كلیك. (نام‌های انگشتان در

کردی از قرار زیر است: توتە، براتووتە،

زەرەنە‌قوتە، دۆشاومۆ، سپی‌كوۆه.)

ع: اَصْبَع. بَنَان. اَنْمَلَة. اَنْمَلَة.

وینه «۱-۵»

## نه‌نگوس براتووته

ك: براتووتە، براتووتە‌له. [قامکی پال‌تووتە.]

ف: برادر‌كالوج، كالکوج.

ع: بِنُصَر.

وینه «نه‌نگوس»

## نهنگوس پیچ

[ك: جۆره هه لۆایه کی به ناربانگه.]

ف: انگشت پیچ. (حلوائی است معروف.)

ع: لُوق.

## نهنگوس شاده

ك: دۆشار مژ. [قامکی شاده]

ف: کلک نمار، انگشت نمار.

ع: سَبَابَة.

وینه—نهنگوس <۲>

## نهنگوس ناوگین

ك: زۆر نه قوته. [به رزه لوته، بالابه رزه]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسْطَى.

وینه—نهنگوس <۳>

## نهنگوس نما

ك: کلکه نما. [ناسرار، به ناربانگ (له چاک یی له

خراییدا.)]

ف: انگشت نما. (به خوبی یا بدی)

ع: شَهْرَة. مُعَيِّن، مُشَخَّص، مُخَصَّص. عِبْرَة، نَكَال.

## نهنگوسه تووته له

ك: تووته، تووته له. [قامکه چکوله]

ف: کلک، کلیک، کالوج، کابلج، کابلیج.

ع: خَنْصَر.

وینه—نهنگوس <۵>

## نهنگوسه کهوره

ك: سَبَب كُورَة. [قامکه گهره]

ف: شَسِت، انگشت نَر، انگشت بزرگ.

ع: اِبْهَام.

وینه—نهنگوس <۱>

## نهنگوسی

ك: كَهْمَى. [تۆز]

ف: انگشتی، کمی.

ع: لُمَظَة، قَلِيلًا.

## نهنگوسیه

ك: کلکه رانه. [نهنگوستمویه]

ف: انگشتی، انگشتر.

ع: خَاثَم، خَاتام، خَتَم.

وینه

## نهنگوسیه

ك: نهنگوسانه. [شتیکی کلاوئاسایه (گۆزوی چنه کان له

چهرم دروستی ده که ن بۆ پهنه یان.)]

ف: آنگشتانه، آنگشتوانه. (جوراب بافان برای

انگشت از چرم می سازند.)

ع: خَتِیْعَة، قَلَسُوَة الاَصْبَع.

وینه

## نهنگوسیه ی بی کاسه

ك: نه لقه. [نالقه: کلکهوانه ی بی نقیم.]

ف: كَجَه، پیکچ، انگشتر بی نگین.

ع: حَلَقَة، قُثْقَة.

وینه—نه لقه

## نه نو

ك: پلمه. په ژاره. [خه فەت]

ف: اندوه، موژه، موژ، تَش، گُژم، گرفتگی، فَرَم،

راخ، دل تنگی.

ع: هَم، حَزَن، انْقِیاض

نه نو

ك: تهواخوا، دارایی. [شت]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: مال، شَيء، مَكْنَة، یَسَار.

## نه نووخته

ك: نوته، په سه ناز، نیاته. [پاشه کمرت]

ف: اندوخته، دوخته، پس انداز.

ع: ذُخْر، ذَخِیرَة.

## نه نووخته کردن

ك: نوته کردن، نیاته کردن. [پاشه کمرت کردن]

**ف: آندوختن، پس انداز کردن، دوختن.**

ع: نَحْر، اِدْخَار.

## نه نووخته‌ګر

ك: نووٲه كهر، نیاٲه كهر. [پاشه كه وٲكههر]

ف: آندوز، پَس انداز.

ع: نَحَارُ.

## فہمیش

ك: ترس، باك، پهروا. [خوف]

ف: آندیش، بیم، پاک، ترس، هراس، آندیشه،

ع: وَهُمْ، تَوَهُّمٌ، خَوْفٌ، جُبْنٌ، خَشْيَةٌ.

## نہایت

ك: بېر، هوښ، نيهاد. [هزر، فكر]

ف: نهاد، سگال، اندیشه، سمراد، نیرنود، پندار.

ع: نَظَرَ، فِكَرَ، رَأَى، صَرِيْعَةً، عَزِيْمَةً، خَيَالًا، نِيَّةً.

**نہو**

ك: نەو كەسە. [وې: راناۋى كەسى سېتھەمى تاك].

ف: او، آن، اوی، وئی، آل، دس.

ع: هُ، هِ، (مِنْهُ، بِهِ) هُوَ، (هِيَ) هَا

نمو [هو]

ك: يه. (دهس ئه و دهس = دهست به دهست) [او، وهك:

**ده ساوده ست**

ع: الآخر، غَيْرُهُ، سِوَاهُ.

**نہوج**

ك: پڑپہ، كہلہ، بولونی، ہرزی، [تَرْزِیك، بَلندی]

ف: اُوگ، اُوچ، كَلَّہ، چَكَادہ، چَكَاد، سَیْكَاد، چَكَاہ،

چَہاد، بُلندی.

ع: اَوچ، ذُرْوۃ، قُلَّة، قُلَّة، قِلالہ، قُتَّة، فَوْق، رِفْعۃ، اِرْتِفَاع.

**نہودال**

ك: واپرسہ، بگردگ، خاسگل، [عہودال، تہرکہ دُنیا (تہوانہ واز لہ دُنیا دِیَن و لہ شاخ و کِتودا دہژین.)]

ف: زَیْبَن، وازستہ، زَیْبَنان، رَستہ، سَیامَک،

ساسان، وازستگان، رَستگان، (کسانی کہ ترک

دُنیا می کنند، و در کوہ زندگانی می نمایند.)

ع: اَبَدال، اَوْتاد، زاهد، مُتَجَرَّد، تَارِک، تَارِکُ الدُّنْیَا.

**نہودہر**

ك: دہر، دہرہ، [دہرہ: بہرامبہری «ناوہر».]

ف: بیرون، در.

ع: خَارِج.

**نہورا**

ك: برسی، [برچی، بہرامبہری «تیر»]. (وشہ یدکی

ہدورامیہ.)

ف: گُرسنہ، گُشنہ، گُسنہ، (اورامی است.)

ع: جَائِع، نَائِع، جوعان.

**نہورام**

ك: دورسی، پیتشرفت، [چاک بوون، بہرہ پیتش چوون]

ف: ساز، سازگاری، دُرستی، زوایی، زوا شدن،

پیشرفت.

ع: صِلَاح.

**نہوزار**

ك: ساز، تفاق، کہلویہل، دیش، [تَامِیر]

ف: اوزار، افزار، فزار، انگاز، ساز.

ع: آتہ، آداتہ، جَہان، اَسباب.

**نہوسا**

ك: لہ مہوہر، جاران، نمر وختہ، [لہ مہوپیش]

ف: پیش، پیش از این، آن گاہ.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا، حَیْثُ.

**نہوسا**

ك: لہودوا، لہمودوا، (من روم، نوسا تہرہات. من

تہرہم، نوسا تہرہم.) [لہ مہوپیش]

ف: آن گاہ، سپس، پس از آن، پس. (من پیش

رفتہم، او پس آمد)

ع: بَعْد، عَقِب، اِثْر، غِیْب، بَعْدَ ذٰلِكَ، غِیْبَ ذٰلِكَ.

**نہوقہ**

ك: توش، توشیار، نارقہ، [گہرژہ]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُصَادِف، مُلاقِی.

**نہو کہسہ**

ك: نہر، [ری]

ف: او، آن کس، آن.

ع: هُوَ، الَّذِی، (ہی، اَلَّذِی)

**نہوکار**

ك: دَلریش، دَلرَنج، پدیشو، پدیش، پدیشو، ریش، زہمدار.

[کز و دامار، دَلرین، بریندار]

ف: پَشیم، پَریشان، اَفسُردہ، شَپلیدہ، آژردہ،

اَفکار، سگالی، ریش، رُخمی، زخمدار.

ع: مَلول، مَحْزون، حَزین، مَہموم، مَکھوف، لَہف،

لَہیف، لَہوف، مَجروح.

**نہولا**

ك: ژور، خوار، بہرانہر، [تہوتہرف]

ف: آن سو، دگرسو.

ع: الجَانِبِ الْاٰخَرِ، الطَّرَفِ الْمُقَابِلِ، (عُلُو، سَفَل.

مُواجَہ، تِجاہ)

## نمولاتر

ك: ژورتر. خوارتر. نوبه‌تر. [نمولاترتر]

ف: آن سوتر، آن سوترک.

ع: وڤاء، تِلک الجِهَة.

## نمولاد

ك: توخم، توخمه، توّم، توژم، توژم، منال، بهره، زاوزوه،

فرزهن. ره‌سن، روله. [ره‌چله‌ك. زارن]

ف: فَرزندن، تَخم، اژم، زاده، نَبير، نَبيره، زهزاد،

دوده. نژاد، پَرُوژ، گوهر.

ع: نَسَل، ذَرِيَّة، عِتْرَة، ضِن، نَتِيجَة، ضِنو، عَقَب،

عَقَب، نَجَل، وُلْد، وُلْد، وُلْد، وُلْد، اُولاد، سَليل،

سُلالة، ذَراري، اَعقاب، وِلْدَة، اِلْدَة، وُلْد. نَسَب،

أصل. (هُم مِّنْ نَّسَبٍ وَاحِدٍ. مِّنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ)

## نمولدزا

ك: نوره، نه‌توره، توخم، توّم، توژم، توژم، روله‌زا، كوپه‌زا،

زاوزوه. [توژمه. كوپه‌زا، كچه‌زا]

ف: نَوَه، نَواده، نَواسه، نَباسه، نَبيسه، نَوندول،

نَبيره، نَبير، زاد، زهزاد، تَخم.

ع: نَسَل، نَجَل، حَافِد، حَفِيد، ذَر، ذَرَة، ذَرِيَّة، ذَرِيَّة،

ذَرِيَّة، عَقَب، عَقَب، سُلالة، سَليل، اُولاد، اَحفاد،

اَعقاب، ذَراري.

نمولق ← نه‌بلق [پسته‌كاني گزودراوه.] [عَرَفَ «نه‌بلق»

است.]

## نمولنډه ← نمونه

## نمونه

ك: يه‌ند، نه‌ر نه‌نازه. نه‌م نه‌ندازه. [نمونه‌نده، هيتنده،

نه‌مند]

ف: آن اندازه. اين اندازه.

ع: ذَلِكَ الْمِقْدَار، هَذَا الْمِقْدَار.

## نمو وه‌خته

ك: نه‌وسا، نه‌ر روژه، نه‌ر ده‌مه. [نه‌ر كاته]

ف: آن دم، آن دی، آن دون، آن هنگام، آن گام.

ع: حَيِّثُنْ، ذَلِكَ الْحَيْن، ذَلِكَ الْوَقْتُ.

## نموه

[ك: نامازه بو‌دور.]

ف: آن، دَس.

ع: ذا، ذاك، ذَلِكَ. (تِلْكَ)

## نمونه‌ته

[ك: نه‌ره‌تا، نه‌ره‌ته]

ف: آنْت، آن‌را، اورا.

ع: ذاك، ذَلِكَ. (تِلْكَ)

## نمونه‌جه

ك: بايس، گه‌رك. (نه‌ره‌جه‌ي نيه، بايسی نيه، گه‌ره‌كي

نيه.) [نيز، پتريستی]

ف: بايست، خواست. (بايست ندارد،

نمی‌خواهد)

ع: اِحْتِياج، اِفْتِقار، اُزوم. (لا يَحْتَاجُ)

## نمونه‌سه

[ك: خونه‌تي]

ف: آن است.

ع: هُوَ، هَا هُوَ، هُوَ ذا.

## نموه‌ل

ك: يه‌كم، به‌رگ، به‌رگين. سه‌ر. ده‌م. ده‌مه‌ما. نو‌ك.

سه‌ره‌تا، به‌رايی. به‌ر. له‌به‌را. (سه‌رسويج، ده‌م سويج، نو‌ك

مه‌تله‌ب، سه‌ره‌تاي له‌شكر، به‌رايی له‌شكر.) [هدهول]

ف: نُحَسِت، نُحَسْتين، نُحَز، نُحَزين، پيش،

پيشين. آغاز، فَلَخ. از پيش. (سر صبح، آغاز

مطلب، آغاز لشكر)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتِدَاء، اَنْفَة. عُنْفوان، اَطروان، غُلُواء

(الشُّبَاب). مُقَدِّمَة (الجيش). أَوَّلًا، قَبْلًا.

## نموه‌ل سهدوا

ك: داشت. (سفتاح) [دهشت: هدهول فروشي روژانه.]

ف: داشت، دَخش، دَشَن، دَسْت‌لاف، دَسْت‌فال.

ع: اِسْتِفْتاح.

## نمودن مانگ

ك: سدر مانگ. [سدره‌تای هدیف]

ف: اُرمُز، آغاز ماه.

ع: غُرَّة، بَرَاء.

## نموده‌له‌مین

ك: بدرگ، بدرگین، یه‌کم. [یه‌که‌مین]

ف: نُخُسْتِین، نُخَزِین، پیشین، آغازین.

ع: اَوَّل، اَوَّلِی.

## نموده‌یه

ك: ندری. [ندر کده‌سی...، ندرشته‌ی...] (ندریه چه پی)

کرد.

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، هُ، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: ها، تِلْكَ)

## نمودی

ك: ندرشی، ندری. [وژده‌چی، پیوسته]

ف: می‌شود. باید، بایستی.

ع: یَكُونُ، یَصِيرُ. لَابَدُ.

## نمودی

[ك: ندری (دوروم کده‌سی تاکه...)]

ف: می‌شوی. (مفرد مخاطب است.)

ع: تَكُونُ، تَصِيرُ.

## نمودی

ك: ندریه. [ندر کده‌سی...، ندرشته‌ی...] (ندری چه پیتکرد.)

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، هُ، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: ها، تِلْكَ)

## نمودیج

[ك: ندریش]

ف: او هم، آن هم.

ع: هُوَ أَيْضًا، وَهُوَ.

## نمودینی

ك: ندروانی، ندروانی، چاری پی ندرکه‌فی. [ده‌بینیت.]

ف: می‌بینند، می‌بیند، ببیند، ویند، نگاه می‌کند.

ع: یَرِی، یَرِی، یُعَایِنُ، یَبْصُرُ.

## نمودینی

ك: ندروانی، ندروانی. [ندبینی (دوروم کده‌سی تاکه...)]

ف: می‌بینی، می‌بینی، بینی، وینی. (برای

مفرد مخاطب است.)

ع: تَرِی، تَبْصِرُ، تُعَایِنُ، تَبْصُرُ.

## نه‌ها!

[ك: وشه‌ی ددربرینی ودرزی و خدم‌خواردنه.]

ف: آه!، آوُخ!، اه!

ع: آه!، آه!، اَلْأَسَف!

## نه‌ها!

ك: ده‌ها!، بدخ!، خوشخوش! [به‌به‌هه! (وشه‌ی په‌سه‌ند

کردنه...)]

ف: وه!، وُخ!، وه‌وه!، وُخُخ!، پُخ!، پُخِپُخ!، خَه.

(کلمه‌ی تحسین است.)

ع: یَخ!، مَرَحَبًا!، یَخِ یَخ!، طَوْبِی!

## نه‌ها!

[ك: هتی! (وشه‌ی بانگ‌کردنه...)]

ف: آه‌ها!، آه‌ه! (حرف ندا است.)

ع: آ!، آئی!، ها!، یا!

## نه‌هاوا!

[ك: هوی! (وشه‌ی بانگ‌کردنی دوروم...)]

ف: آه‌های! (ندای دور)

ع: آیا!، هیا!، آ!

## نه‌هاها!

[ك: وشه‌ی بانگ‌کردنی دورتره...]

ف: آه‌های! (ندای دورتر)

ع: یا!، آ!

## نه‌های!

ك: بپروا!، بنواژه! [سیر که!، ناگادار به! وشه‌ی

ناگادار‌کردنه.]

ف: هان! ببین! نگاه کن!

ع: اُنْظُرْ! تَبَصَّرْ! تَنْتَبَّهُ!

**نه‌هریمه‌ن**

ك: درنج، شه‌یتان. [شه‌یتانی زورده‌شتیه‌كان.]

ف: اهریمین، اهرَمَن، هَرَماس، اهرامَن، اهرَن،

اهریمه.

ع: شَیْطَان، اِبْلِیس، حَنَّاس، فَاتِن، فَتَّان، طَاغُوت.

**نه‌ی**

[ك: وشه‌ی بانگ‌کردنی‌کسی‌دوره‌می‌نزیکه.]

ف: اَی!، اَلا!، اَیا!، هَای! (کلمه‌ی ندا به مخاطب

نزدیک است.)

ع: اَ، اَی!، یا!

**نه‌ی**

ك: په‌س. (نه‌ی من چه؟) [نه‌دی]

ف: په‌س. (په‌س من چه؟)

ع: ف. (فَنا مَا؟)

**نه‌ی!**

[ك: ده‌ی!]

ف: دا، دهه!، ه‌ی!

ع: ه‌ی!، ه‌ی!

**نه‌یاره**

ك: عه‌یاره، پیتوانه، نه‌نازه. [پیتور، سه‌نگ]

ف: آیاره، پیماننه، آندازه.

ع: عَیار، مَعیار، قِیاس، مِقیاس، وِزان، مِیزان.

**نه‌یاله‌ت**

ك: شارسان. [شارستان: شار و ناچه‌کانی‌دوره‌بری.]

ف: شهرستان.

ع: اِیالَه.

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [هاوار به‌ماتم! وشه‌ی خه‌م‌خوارده‌نه.]

ف: ای‌وای!

ع: وَیْلَک!، وَاها!، وَاوِیْلَاه!، یَاوِیْلَا!

**نه‌یزه‌ن**

ك: هه‌مِسان، هه‌مِسانه‌رو، دیسان، باز، دوره‌یاره، نه‌بجارت‌ر.

[هه‌روه‌ها، دیسانه‌رو]

ف: نِیز، باز، دیگر، ایدی، اندی، دگر، دگریار، بار

دیگر.

ع: اَیضاً، مَرَّةً أُخْرَی.

**نه‌یژی**

ك: چما، چمان، چما نه‌یژی، گومانم. [نه‌یژی، وانه‌زانی]

ف: گویی، تو گویی، پنداری، تو پنداری، آرنگ،

همانا، گُمان بَری، گُمانم، گویا.

ع: کَأَنَّکَ، کَأَنَّهُ.

**نه‌ینه**

[ك: نه‌ی]

ف: آن‌جا، آندون.

ع: تُم، تَمَّة، هُنَاک.

**نه‌یهام**

ك: هَیما، درکه، گه‌یائِن. [ناماژ]

ف: سیم، کوس، تَمار، دَندش، پَرخیده، زَیرلَبی.

ع: اِشَارَة، اِیماء، اِیباء، اِیحاء، اِیهام، اِیماض، رَمز،

تَلَمِیح، تَوَمِیْنَة.

**نه‌ی هاوار!**

ك: هه‌ی داد!، هه‌ی هاوار! [نه‌ی داد و بیداد!]

ف: آ‌ی‌وای!، آ‌ی‌داد!، ه‌ی‌فریاد!

ع: وَاوِیْلَاه!

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [وشه‌ی ده‌ری‌نی‌نا‌ره‌زایی و بی‌زاریه.]

ف: دهه!، دا!

ع: ه‌ی!، ه‌ی!

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [هه‌یهات!، دوره!]

ف: ه‌ی‌های!



ع: هَیَهات، هَیَهان، آیهان، آیهات، هایهات،  
هایهان، هَیَهاه!

نه‌یژ هه‌یژ!

[ک: دووباته‌ی «نه‌یهن» یه.]

ف: تَأکید «نه‌یهن» است با واو سبک.

نه‌یی ← نه‌ری

نی

ک: هی، هین. (نی منه.) [رشی ملکایه‌تیه.]

ف: چیز، آن، از آن. (چیز من است، آن من

است، از آن من است.)

ع: مال، ل. (هُوَ مَالِي، لِي.)

نیتباری

ک: عیباری، چه‌هل، نه‌گریس. [بیس، شوم، بده‌خت]

ف: مَن‌دَبور، خوار، پلشت، پلید، بد‌خت.

ع: مَن‌کوب، مَقْلُوب، مَلْهُوف، مَدْبُور، ذلیل، مَشْنُوم.

نیتیدا

ک: سەر، سەر‌ه‌تا. بەر، بەر‌ه‌وا. دهر‌پیکردن. [پیش. ده‌سپێک]

ف: آغان. نخست. جلو. آغازین، سەر، دَخْش.

ع: اِبْتِدَاء، بَدْء. اَوَّل. قَبْل.

نیتیداع

ک: داهارندن، دروس کردن. [داهیتان]

ف: غَبَاد، نَوساختن، نَوگفتن، درآوردن، باب

کردن.

ع: اِبْدَاع، اِحْدَاث، اِخْتِرَاع.

نیتیراییم

[ک: نیتیراییم، بله (ناوه).]

ف: پَراهام، پَراهام، اِپَراهام. (اسم است.)

ع: ابراهیم.

نیتیل ← بله (سورکه‌له‌ناری «نیتیراییم»). [مخفف «نیتیراییم»

است.]

نیتساقه

ک: ملدان، تشکیل کیشان، فرمانبهرداری، سهرسپاردن.

[گوریا‌یه‌ئی]

ف: فرمان‌بری، فرمان‌برداری، فرمان‌بردن،

فرمان‌پذیرفتن.

ع: اطاعة، انطیاع، انقیاد، ایقاه، اتقاه، امثال،

اختضاع، خضوع.

نیتقیسال

ک: لکیان، چه‌سپیان. [لکان، نوسان]

ف: یَک‌دَش، سَن‌گَم، سَن‌گَم‌بَر، چَس‌پیدن،

چَه‌سیدن، چَف‌سیدن، شَب‌لیدن، بَش‌لیدن،

دُوسیدن، پُیوستن.

ع: اتِّصال، اتِّصاق، اتِّزَاب، اتِّزاق، تَعَلُّق.

نیتیر

ک: جا. (نیتیر چه نه‌یژی؟) [نینجا، پاش نه‌ره]

ف: دیگر، باز، نیز، آیدی، آندی، سَپَس. (دیگر

چه می‌گویی؟ باز چه می‌گویی...؟)

ع: ف، بَعْد، اَيْضاً، آخِر. ایه.

نیتفاق

ک: یه‌له‌بون، یه‌کی‌بون، هارده‌سی، هارپازی. [یه‌کیتی،

هارکاری]

ف: یکی شدن، باهم‌شدن، هم‌دستی، هم‌رازی،

هم‌کاری، هم‌گفتاری.

ع: اتِّفاق، اتِّحاد، رِفاء.

نیتفاق

ک: هه‌له‌گفتن، هه‌له‌گفت. [ریکه‌وت]

ف: پیش‌آمد، پیش‌آمدن.

ع: صِدْقَة، تَصَادُف، اتِّفاق، شُدُوذ، نُدُور، قَل، قُل.

نیتقاقی

ک: هه‌له‌گفت، ده‌گمه، که‌م، نایافت. [ریکه‌وت، ده‌گمه‌ن]

ف: پیش‌آمد، کم، کمیاب، نایاب.

ع: اتِّفاقِی، تَصَادُفِی، شاد، نادر، قَلیل، قُل.

نیتلیس

ل: ره، دوری. [سل]

ف: زم، دوری، گریز.

ع: احتراز، نفرة، تباعد.

### نیتلاع

ل: ناگایى. [ناگادار برون، زاتین]

ف: آگاهی، آگهی.

ع: علم، اطلاع، اطلاع، وقوف، خبره، بصيرة، استحضار.

### نیتمینان

ل: دلنیاى، دلگهرمى، بارى، پهرميان، بايق.

[ناسودهى، پشتپي نهستن]

ف: دلگرمى، دل آسودگى، آسایش، دل آستواری، باور.

ع: اطمینان، امانة، اعتماد، وثوق.

### نیتجاره

ل: کرئ، کرئارى، کرئيدان، مزه، مزهدان. باره فروشى، مزيارى. [مز، به کرئيدان]

ف: مزد دادن، بهره دادن، بهره فروشى، مزد يارى، بهره دارى.

ع: اجارة، ايجار، اكراء.

### نیتجاره ده

ل: به مزدهر، به کرئيدار. [نهو کسهى شت به کرئ ددهات. هدهوها: به کرئ گيار]

ف: به مزد ده، مزد بگير. مزدور.

ع: مؤجر، مكري.

### نیتجاره کهر

ل: مزار، مزدهر، مزدهر، کرئيدار. [کرئچي]

ف: مزد يار، مزد ده، بهره دار، مزد بده.

ع: مستاجر، مکتري.

### نیتجازه

ل: دهسه لات، گفت، دهسور. [مولهت]

ف: لهی، بار، گفت، گفتار، دستور، واديد.

ع: اجازة، رخصة، إذن، قول.

### نیتجازه

ل: نهفسون، دهمبهس. [قتوا، دهسور (بو نمونه: نیتجازهى مار گرتن).]

ف: افسون، شوبست، شونست، فسون، اوسون، مسرود، دمدمه، جادو، نيرنگ. (اجازهى مار گرفتن مثلاً).

ع: رقية، عزيمة، سحر، دعاء، طلسم، تعويذ.

### نیتجفاف

ل: زور، ستم، رنه. [زولم، ناههقى]

ف: ستم، چخ، زغم، بيداد.

ع: ظلم، اخفاف، تعدّي.

### نیتجرا

ل: پهواکردن، ريگه خستن، نهجامدان، کارخستن. [جئبه جئ کردن]

ف: روا کردن، راه انداختن، کار انداختن، روان ساختن.

ع: اجراء، امضاء، انفاذ، تنفيذ.

### نیتجماع

ل: گهله کومه، نيتلجاري. [هاوکاری کردنى به کومهل. راپه رين]

ف: شورش، آشوب.

ع: اجتماع، ازدحام، قيام، نهوض، نهضة.

### نیتحترام

ل: نابورو، نكين، سدنكىنى، گهرويهى. [ريز، حورمدت]

ف: ارجمندى، آزر، آبرو، بزرگى.

ع: عزّة، حرمة، احترام.

### نیتحترام گرتن

ل: نابورو ليتنيان، سدنك ليتنيان، گهرويهى ليتنيان. [ريز ليتنان]

ف: بزرگ داشتن، ارجمند داشتن، آبرو

گذاشتن.

ع: اعزاز، اکرام، تکریم، تبجیل، تجلیل، تعظیم، تقدیر.

### نیحتلام

ل: شہیتانی. [شہیتانی برون]

ف: گوشاسب، گوشتاسب، کوشاسب.

ع: احتلام، حلم.

### نیحتیات

ل: پاریز، سول، دوروی، [وریایی، سل]

ف: پرهیز، دوری، باریک بینی.

ع: احتیاط، احداق، تحرّم، حوطه، حیطة، تباعد، اجتناب.

### نیحتیاج

ل: نیاز، کدل کدفتن، نورهجه. [پنیستی، ناتاجی]

ف: نیاز، نیازمندی، چنّلی، تَلنگ، تَلْنه، خواهش، خواهشمند، کار داشتن.

ع: حَاجَة، اَرَب، شَجَب، وَطَر، عَوَز، ضَرُورَة، بُغْیَة، اِحتِیاج، اِفتِقار.

### نیحسان

ل: خاسه، خاسی، خاسه کردن. [چاکه، چاک]

ف: خوبی، نیکی، آرازش، ارزانش، خوبی کردن.

ع: احسان، صنّیع، صنّیعة، بَرّ، مَبَرَّة.

### نیحیا

ل: زینگور کردن. [زیندو کردنه (ی مردور).]

ف: زنده کردن. (مرده را).

ع: اَحْیاء. (اَحْیاءُ الْأَمْوات)

### نیحیا

ل: خورشه کردن، دهرار کردن. [خوش کردن زوی بایر].]

ف: آبیسته کردن، آماده کردن. (زمین بایر را

دایر کردن)

ع: اَحْیاء. (اَحْیاءُ الْأَمْوات.)

### نیختلات

ل: تیکه لّی، هه لسانزدانیشن. [دوستایه تی، هاره لّی]

ف: آمیزش، نشست و برخاست، اکدشی.

ع: اِختِلاط، اِمتِزاج، مُعاشَرَة، مُصاحَبَة.

### نیختیار

ل: دسه لات، هدرس، خواست. [ریست]

ف: خواست، ملچکا، هوس، پیسایش، پیسونن.

ع: اِختِیار، اِرادَة، مَشِیَة.

### نیختیاری

ل: دسه لّاتی، هدرسی، دلخواز، به هدرس، به خواز.

[خزوست]

ف: خواستی، هوسی، پیسایشی، ملچکایی.

ع: اِختِیاری، اِرادِی.

### نیختیراع

ل: درس کردن، دهارردن، دهرارردن. [داهینان]

ف: درست کردن، درآوردن، تازه درآوردن،

غُبَاد.

ع: اِختِراع، اِبتِداع، اِقتِراح، اِحتِجال.

### نید

ل: نهمه، نهم. [رشه کی گوزانیه. بۆ نامازه به نزیک.]

ف: این. (گورانی است.)

ع: هَذَا، ذَا.

### نیداره

ل: دیروخان. [دیروخانه، دادگا]

ف: آواره، (اداره ی دادستان) بَرّهون.

ع: اِدَارَة.

### نیددهعا

ل: داد، دارا، وتن، خودیتری. (بۆ خوی نه یتری.)

[دادخوازی، سکالا]

ف: داد، داوری، دادخواهی، خودخوانی، گفتن،

خودگوی.

ع: اِدْعاء، دَعوی.

### نیراد

پاداشت، پاداشن، کَیْفَر، بادْفَر، باداْفَره، باداْفراه.  
ع: جَزاء، ثواب، أَجر، مُجازات، مُکافات، عَوْض،  
بَدَل. عِقاب، عُقوبة، مُعاقبة. عُقْبى، عاقبة.

## نیزافه

ل: رورکَش، رورکِش. [زیاد، سدریار]  
ف: رورکَش، آفزوده، آفزون.

ع: اِضاْفَة، ضَمیمَة.

## نیزافه

ل: خَدیه. [خستنه پال (بهرامبهری په‌ها کردن. وه:  
غولامی زید).]  
ف: خَدیه، خَدین، خَدیه کردن. (ضد اطلاق،  
مانند: غلام زید).

ع: اِضاْفَة.

## نیزقراپ

ل: هزل، نانارامی. [شله‌ژان، شپزه‌یی]  
ف: غَله، بی آرامی، تپش، شورش، جوش و  
خروش، جوشیدن.

ع: اِضطراب، قَلَق، تَبَرَم، تَضَجُّر، ضَجَر.

## نیزدیواج

ل: ماره، چاره. ژن خواستن، په‌یوه‌نی. [ژن هینان، ژن و  
میردایه‌تی]

ف: چاره، ژناشویی، زن و شوهری، زن‌گیری،  
زن گرفتن، پیوندی.

ع: اِزدِواج، زَواج، قَزُوج، نِکاح، اِستِکاح.

## نیززایل

ل: گیانکه‌نکه. [مه‌لکه‌مووت، فرشته‌ی گیان‌کیشان].

ف: جان‌ستان، جان‌شکار.

ع: عِزْرائیل، مَلِکُ الْمَوْت.

## نیزگیل

[ل: دره‌ختیکه (له تیره‌ی گویژ).]

ف: آزگیل، گیل، آنج، آکج، آکج، کنوس. (نوعی

ل: عه‌تور، ده‌قد، ده‌قت، بیانک، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]  
ف: دق، خورده‌گیری، رخنه‌جویی،  
بهانه‌جویی، آک‌جویی، سَخَن گرفتن.

ع: ایراک، اِعْتِراض، اِنْتِقاد، قَدَح، تَعْيیب، تَنْقِیص.  
عَنْب، عتاب.

## نیراده

ل: نیاز، هدرس، ناره‌زو، گهره‌ک، گهره‌ک برون، خواس،  
ریستن. [ویست، خواستن]  
ف: مَلْجَک، خواست، هوس، پیسایش، نیاز،  
آرزو، آغان، پیسودن، خواستن، آهنگ، آهنج،  
دل‌بستگی.

ع: اِرَادَة، قَصْد، هِرَادَة، عَزْم، عَزیمَة، اِناصَة، نِیَة،  
مَشِیَة، تَصْمِیم.

## نیرادی

ل: ده‌سلانی، هدرسی، دلخواز، دلخوازی. (هدره‌کی  
نیرادی) [خوژیست (جوته‌ی خوژیست).]  
ف: خواستی، هوسی، پیسایشی.

ع: اِرَادِی، اِختِیاری.

## نیراک

ل: سیواک. [داری سیواک] که وه‌کورو فلچه له ده‌سی  
پاده‌دن.]

ف: پیلو، جالی، جال سنا. (درخت مسواک)

ع: اِرَاک، شَجَرُ الْمِسْوَاک.

## نیرسی

ل: میرات، میراتی، جیناگ. [که‌له‌پرور]

ف: مُرده‌ری، مُرده‌ریگ، گاوزاد.

ع: تَلید، تَرِکَة، اِرْث، وِرْث، ثِراث، میراث، مَوْرُوث،  
أَثَلَة، اُثال.

## نیزا

ل: عیتر، پاداشت، قهره‌برو، قهره‌ی، سزا. [توله، پاداش]

ف: داشن، داشاد، شیان، جاوَر، سزا، پاداش،

از گویج است.)

ع: تُفَاحِ الْبَرِّ، ذُو ثَلَاثِ حَبَّاتٍ.

**نیزن**

ك: دسور، ده‌سلاّت، گُفت. [مولّت]

ف: لهی، بار، گُفت، گُفتار، دستور.

ع: اِنَّ، اِجَازَةً، قَوْلٍ، رُخْصَةً.

**نیزه‌ار**

ك: دهرپین، ناشکرا کردن، درکائن، وتن. [خستنه‌پرو]

ف: گُفتن، آشکار کردن، دندیدن، پدیدار کردن، هَویدا کردن.

ع: اِظْهَارٍ، اِشْعَارٍ، بَيَانٍ.

**نیسا**

ك: نیسه، نیسه‌تی، نیساکه. [نیستا، نوکه]

ف: ایسا، اکنون، کُنون، نون، ایدز، ایدون،

آیدون، آهزون، ایمه، این‌دم، این‌زمان،

این‌هنگام، این‌انگام، این‌گاه.

ع: اَلْآنَ، اَلْحَالُ، السَّاعَةُ، اَلْحَيْنَ، هَذَا اَلْآنَ، هَذَا

اَلزَّمَانُ... حَالًا، فِعْلًا.

**نیسار**

ك: به‌خشش، جرانه‌ردی. [جوامیری (له‌خو گرتنه‌رو و

به‌خشین به‌خه‌لك.)]

ف: هدمان. (از خود گرفتن و به دیگری

بخشیدن.)

ع: اِیْثَارٍ، قُوَّةٍ.

**نیساکه** ← **نیسا**

**نیساولا**

ك: له‌مدوسا، له‌مدولا، له‌مدودا، له‌گروه‌لا، له‌گروه‌دا.

[له‌نیسته به‌دواوه.]

ف: از این سپس، پس از این.

ع: مِنْ بَعْدٍ، بَعْدَ هَذَا.

**نیساواوه** ← **نیساولا**

**نیست**

ك: ویسان، له‌نگ کردن، نارام گرتن، مهنه‌ر گرتن، وچان

دان. [پشو، خایاندن (له‌کار یا له‌رویشتندا.)]

ف: ایست، ایستادن، ستادن، مات، درنگ. (در

کار یا در راه رفتن)

ع: وَقْفَةٌ، تَوَقُّفٌ، سُكُونٌ، صَبْرٌ، تَأَمُّلٌ.

**نیستراجه‌ت**

ك: ورینگ، وه‌قره، ستار، هه‌سیان، هه‌سیانه‌ره، نارام گرتن.

[پشو]

ف: آرامش، آرمیدن، آرام گرفتن، آسایش،

آسودن، آسودگی.

ع: اِسْتِرَاحَةٌ، سُكُونٌ، قَرَارٌ، هُدُوءٌ.

**نیستی‌ها**

ك: زکه‌ماسی. [نیسقای، نه‌خوشی ناربه‌ند.]

ف: آمار، آمار، آماره، خُشکامار، خُشک آمار،

شکم‌درد‌آب.

ع: حَبْنٌ، اِسْتِسْقَاءٌ.

**نیستی‌سنا**

ك: جیایی، جیاوه کردن، دهر کردن، هه‌ل‌ه‌ارودن.

[ده‌ره‌اریشتن]

ف: سوایی، جُدایی، سِوا کردن، بیرون کردن.

ع: اِسْتِنَاءٌ.

**نیستی‌شمام**

ك: بو کردن، لووت گه‌رائن. [بوَن کردن]

ف: شَمیدن، بُو کردن، بُو شنیدن.

ع: اِسْتِشْمَامٌ، اِشْتِمَامٌ، تَشْمُمٌ، شَمٌّ، تَشْمِيمٌ،

اِسْتِرَاحٌ.

**نیستی‌هداد**

ك: ده‌مویل، پلویا، جهره‌زه، هونه‌ر. [لینه‌اتن، به‌هره،

هونه‌ر]

ف: بَراز‌ندگی، شایستگی، آمادگی. هوش، هنر.

ع: اِسْتِعْدَادٌ، لِيَاقَةٍ.

**نیستی‌ها**

ل: که ناره گیری، که نار گرتن. [دست لیکیشانه ره]

ف: کناره گیری، کنار گرفتن، دست کشیدن، ویل کردن. درخواست آمرزش، درسه خواهی.

ع: استعفاء، ثجائب.

### نیستیقبال

ل: پیرایی، بهره پیری، پیری، پیشواز. [به پیره و چورن، پیشوازی]

ف: پذیره، پیشواز، پیشباز.

ع: استقبال.

### نیستیقسا

ل: توار پیاچورن. [لیکولینه ره]

ف: آمار، آماره.

ع: تَفْحُص، تجسس.

### نیستیقلال

ل: خوشه ری، سه رخویی، پابه رجایی. [سهره خویی]

ف: خودسری، سرخودی، نابستگی، پابرجایی.

ع: استقلال.

### نیستیقلاج

ل: دسور، پوشت، شتیه. [شتیواز، نهریت]

ف: یاسا، دستور، مروس. نزد.

ع: اصطلاح، اُسْلُوب، عَادَة. عِنْد.

### نیستیناف - واخواایی

### نیسزار

ل: وړک، وړک، سخت گرتن. [پی داگرتن، سور بوون]

ف: سخت گیری، دُنْبَال کردن، ایستادگی، پافشاری، پایداری، مْکاس، مْکیس.

ع: اصرار، إلحاح، إلحاف، إِبْرَام. سَمَاجَة.

### نیسزارباز

ل: رکن، رِکْگِر، سختگیر. [پیداگر، سور]

ف: شلایین، آویزگن، سختگیر.

ع: مُصِر، مُلِح، مُلْحِف. مُبْرِم. سَمِج، سَمِیج.

### نیسفان

ل: پیشه، پلان، سقان. [نِیسک]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

نِیسک - پیشه [روشه کی کرماجیه.]. [کرماجی است.]

نِیسک - عیسا [پیشه کانی گزواره، ناره.]. [عَرَف «عیسی» است، اسم است.]

### نیسکان

ل: پیاله، فنجان. [گِیلاس، قهدهج]

ف: استکان، پیاله، پنگان، بنگان، کلاجو.

ع: طاس، طاسَة، فِیخَة، فَنجَان، قَدَح.

وینه

### نیسلام

ل: مل‌دان. ناین مره مده دی. موسولمانگه ل. [ملکه چی.]

ناینی نیسلام. هدره ها: موسولمانان]

ف: گردن نهادن. آیین محمدی. مسلمانها.

ع: اسلام، اِنْقِیاد، اطاعَة. الدِّین القِیَم، مذهبُ مُحَمَّد (ص). المسلمون، اَهْلُ الْاِسْلَام.

### نیسلیمی

ل: ناله ته، سوراحی. [هدرکام لهو ریزه داره چه قیتنراواندی]

که به شیویه کی تاییدت خه پاتی کروان.]

ف: اسلیمی، صراحی.

ع: دَرِیزِن، دَرَابَزُون

وینه - ناله ت <۲>

### نیسللاج

ل: یه ک‌خستن، ناوچی کردن. یه ک‌ک‌هفتن، سازیان.

[ناشت کردنه ره، گرخاندن. ناشتی، گرخان]

ف: سازش دادن، میانجی کردن، سازاندن. ساختن.

ع: اِصْلَاح. تَصْلُح، اِصْطِلَاح، اِصْطِلَاح، مُصَالَحَة،

صُلْح، سِلْم.

### نیسلج

ل: دورس کردن، دورسو کردن، دهکاری کردن. [چاک

کردن

ف: ساختن، درست کردن، دستکاری کردن.

ع: اصلاح، تعمیر، ترمیم، مرمت.

نيسه-نيسا

نيسهال

ك: زكه‌شوره، سه‌ريایی، ته‌قه‌فیه. [سكچون، زه‌جری]

ف: بُرينش، تَرايمان، شكَم‌رو، ريخیدن. (ريخ)

ع: اسسهال، اطلاق، زحیر، مَشَاء، اسْتِمَشَاء، استطلاق.

نيسهالی

ك: فین، گوکهر، گوازی. [رهوان، زه‌جری]

ف: ريخن، ريخو.

ع: مُسْتَسْهَل، مُسْتَطْلِق، مُتَزَحَر، مُسْتَمَشِي.

نيسه‌لی-نيسا

نیش

ك: کار، پيشه. [سِنعات، فرمان]

ف: کار، پيشه.

ع: عَمَل، شُغْل، كَسَب.

نیش!

ك: عیش!، قَح! [كُخ! (وشه‌ی دهرسپنی بیتزاری و بیتاخوش‌بوته.)]

ف: شَه!، ویک! (کلمه‌ی نفرت و استکراه است.)

ع: ثَف!

نیش

ك: ژان. گل، دهر. [نازار]

ف: دزد.

ع: آلم، وَجَع.

نیشاره

ك: هيسا، دركه، دركائن، گه‌يائن، چاو‌رتکی،

چاره‌لته‌كائن، نه‌يهام، کيشه‌ك، گوشه. [نامازه]

ف: نَمار، سيم، کوش، دندش، پرخیده، نُمودن،

نشان دادن، گوشه.

ع: اِشَارَة، ايماء، ايپاء، ايچاء، ايماض، ايهام، رَمَز، غَمَز، وَحْي، تَلْمِيح، تَلْوِيح، تَوَمِّنَة. اِسْمُ الْاِشَارَة.

نیشاهه

ك: چار، چاروپار، ده‌نگ، نواز. [ناربانگ]

ف: چاو، آواز، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه.

ع: اِشَاعَة، شَهْرَة، اِنْتِشَار، اِذَاعَة، نَشْرَة، سَمْعَة، صِيْت، سَمَا، اِشْتِهَار.

نیشان

ك: دهر، دهر کردن، ژان کردن، گل کردن، دهر هاتن. [يهشان]

ف: درد کردن، درد آمدن.

ع: تَأْلَم، تَوَجَّع.

نیشتیاق

ك: تاسه، ناره‌زو، تامازرویی، چوتیان، چوتیان دَن، تينگی. [حز، خولیا، تامه‌زویی]

ف: درخوش، شادخواست، تاسه‌خواری، آرزومندی، تشنگی، گروس، گروش، جوش، جوشیدن.

ع: اِشْتِياق، شَوْق، وَلَع، تَوَلُّع، أَب، أَبَاب، اِبَابَة.

نیشتیباهه

ك: شَيْتِيَان، گوم برون، لِيَشْتِيَوِيَان، لِي-گوم برون، سه‌رليشْتِيَوِيَان. [لِيَتِيكچون]  
ف: گُم شدن، سَرْدَن‌نیاوَرْدن، پُرت شدن، لَغَزیدن.

ع: اِشْتِباَه، اِلْتِبَاس، اِلْتِيَاث.

نیشتیباهاکاری

ك: شيرائن، پاس‌گوم‌کردن، پاس‌پوشی. [لِيَتِيكدان]

ف: راست پوشی، هوده پوشی، راست پوشاندن، راست گم‌کردن، گمراهی، پرت‌روی.

ع: لُبْس، تَلْبِيس، تَخْلِيْط، تَشْبِيه، تَلْوِيْث، تَوَلِيس، ايلاس، اِخْدَاع.

نیشتهار

ف: فَمَشْتَه، باور، گرویدن، آور، گرایش، آواره.

ع: عَقِيدَة، ایمان، اعتقاد، یقین.

#### نیعتما

ک: باور، بایق. [بشت‌پی به‌ستن، متمانه پی‌کردن].

ف: باور، باور کردن، اُستوانی.

ع: اعتماد، اِتکال، تُکلان.

#### نیعتنا

ک: باک، پروا، ترس، پدک. [ده‌ریس، بایه‌خ]

ف: باک، پروا، اندیشه، ترس، بیم.

ع: عبا، عیج، اعتناء، اهتمام، مُبالاة، اِکترَاث.

#### نیعتنا نه‌کردن

ک: باک نه‌بودن، پروا نه‌کردن، پدک نه‌کفتن، نه‌ترسیان.

[ده‌ریس نه‌هاتن، بایه‌خ پی‌نهدان]

ف: باک نداشتن، پروا نکردن، اندیشه نداشتن،

بیم نداشتن، نترسیدن.

ع: عَدَمِ اعتناء، عَدَمِ مُبالاة، عَدَمِ الإِکترَاث.

#### نیعجاز

ک: په‌رجو، کار که‌سه‌نه‌کردگ. [کاری ناتاسایی، موزجات]

ف: فرجود، کار کس‌نکرده.

ع: اعجاز، خرق عاده، مُعْجَزَة.

#### نیعراب

ک: تاتی، سهر و بوژ، سهر و ژیر. [بزوینی پیته‌کان (سهر و

ژیر و بوژ و زنه «ـَ، ـُ، ـِ» که نیشانه‌ی چوار

نیعرابه‌کیده.]

ف: زیر و زبر، (زیر، زیر، پیش، زنه. ـَ ـِ ـُ

ـِ) (این چهار شکل، علامت چهار اعرابند.)

ع: اِعراب، (نَصَب، خَفْض، رَفْع، جَزْم = فَتْحه ـَ،

کَسْرَه ـِ، ضَمَّة ـُ، سُکُون ـِ)

#### نیغری

ک: فالان. [چاک کردن (ماین له فحل کیشان).]

ف: ایغری، گُشنی، ایغری دادن، گُشنی دادن.

ک: چار، چارپوار، دنگ، نارازه. [ناریانگ]

ف: چاو، آوازه، نمدمه، زمزمه، خَنیدن.

ع: اِشْتِهَار، اِنتِشار، شُهْرَة، اِنْدِیاع، نُشْرَة، سُمْعَة،

سَمَا، صِیْت، اِشَاعَة.

#### نیش ده‌سویا

ک: جگه‌نیشه، به‌نگه‌نیشه. [ده‌ده‌جومگه، باداری]

ف: پک‌درد، دست و پا نَرَد.

ع: بَدَل، وَجَعِ المَفاصِل.

#### نیعتیلر

ک: نارپور، بارپ. پشتیوان. [بایه‌خ، پیز. متمانه پی‌کردن.]

ف: ورسنگ، آبرو، باور، هنگ، سنگینی، سنگ.

پُشتوانه.

ع: اِعْتِبار، اِحْتِرام، عِرْة، حُرْمَة، شَرَف، اِعْتِماد،

وُثُوق.

#### نیعتدال

ک: راسر بون. میانه. شینایی. [راست بونوره. هارسانی]

ف: پا شدن. میانه شدن، میانه‌روی. میانه.

ع: اِعْتِدال، اِسْتِقَامَة، تَوَسُّط.

#### نیعتدال حقیقی

ک: میانه‌ی راسه‌قانی. [هارسانی راسته‌قینه]

ف: لُهراسب.

ع: اِعْتِدال حَقِیقِی.

#### نیعتراز

ک: بیانک. بیانک گرتن، ده‌قت، ده‌قد، عده‌ور، ورده‌گیری.

[بیانور، ره‌خنه]

ف: نَق، خورده‌گیری، بهانه‌جویی، سخن

گرفتن، دژ‌جویی، آفندیدن.

ع: اِعْتِراض، اِنْتِقاد، اِیراد، تَنْقِید، قَدَح.

#### نیعتقاد

ک: بارپ، سه‌سپاردن. [بروا]



(مادیان را فحل دادن.)

ع: ایداق.

### نیفماس

ك: چارپوشی. [لیبوردن «اغماض» و نوخته کدی لابراوه.]

ف: چشم پوشی، آمُرزش. مهربانی، گذشت،

درگذشتن، بخشایش. (مصحف اغماض است)

ع: اغماض، عفو، صفح، غفران، مغفرة.

### نیفت

ك: پازینه، نه خشان. [بنژیل، بنیژنگ، خهوشو خالی

دهغل]

ف: افت، آفال، ته گربالی.

ع: خُخالة.

### نیفتار

ك: بدرشیو. رۆژگی شكانن. [بهربانگ. رۆژوو کردهاره]

ف: شام. روزه باز کردن.

ع: فُطور، افطار.

### نیفتاری

ك: بدرشیو، بهربانگ. [ندهوی رۆژوی پی ده شکینن.]

ف: شام. (آن چه با آن روزه باز کنند.)

ع: فُطور، فُطوري.

### نیفتخار

ك: فیز کردن، خومه لکیتشانن. [شانازی کردن]

ف: خودستایی، فیس کردن.

ع: افتخار، مُباهات.

### نیفترا

ك: دهلهسه، دهرهه لیهس، درۆ. [تومهت، بوختان]

ف: پلمه، سُرُو، چربک، پیغاره.

ع: افْتراء، بُهتان، تَلْسُن، تُهْمَة، عَضِيهَة.

(نُفُو)

ك: بهدهشت، سپیران، سپیار. [ناسمانی نویهم بهلای

پیشینیانهوه. (له بهرگهههرا بهرهرۆورتر.)]

ف: سپهرار. (هوای افری)

ع: افر، اَثیر، فوق الجَو.

### نیفساد

ك: چوكله شکینی، شوفاری. [ناژاره نانهوه]

ف: چُغلی، رَسایی، جَلویزی، هالگی،

سُخُن چیننی، دویرهمزتی، پالانگی.

ع: افساد، ثفتین، تحریک، نَم، تَوْرِیش.

### نیفلاسی

ك: نه بونی، نه داری. [نابوروتی، مایه پروچی]

ف: تباهی، نداری، نابودی، ناچیزی.

ع: افلاس، اعسار.

### نیفلاک-داکاسیان

### نیفلیج

ك: کوچ. [شه پله لی درار. گۆج]

ف: چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی،

شیک.

ع: قَالِج، مَفْلُوج، كَسحان، اَكسح، اكنع، كَنع. اَكوع.

### نیفلیجی

ك: کوچی. [نه خوشی شه پله. گۆجی]

ف: چنگلوی...

ع: قَلِج، كَسَح، كَنع، كَوَع.

### نیقبال

ك: نامه، نگین، هات، مارار. [بهخت]

ف: آمد، ماراب، شگون، پیش آمد، خوش بختی.

ع: اِقْبَال، بَخْت، طالع.

### نیقتساد

ك: مال داری، دنیا داری. [که بیانووی]

ف: کدیوری، کوالش، مال داری، دنیا داری.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء.

### نیقتساد

ك: میانه روی. [مام ناهندیتی]

ف: میانه روی.

ع: اِقْتِصاد، اِعْتِدال.

**نیقتیدا**

ل: شۆن که فتن، پشت سهر که فتن، تەك که فتن. (شۆن که فتنگ «مۆقتدی»، شۆن که فیاگ «امام») [په پیروی کردن]

ف: پیروی، پشت سهر افتادن، گرویدن.

ع: اقتداء، اتباع، تَسَنُّن.

**نیقراو**

ل: پی هاتن. [دان یسانان]

ف: خُست، مُست، گُفت، گُفتار، هُست، خستیدن... بر زبان آوردن.

ع: اقرار، اذعان، ایداع، نُحْو، اعتراف.

**نیقراو**

ل: دواپی. دواپی هاتن. [کو تایی. کو تایی هاتن، قران]

ف: انجام، فرجام، فرناد، پایان، سُو مه، کُران.

انجام آمدن، انجام رسیدن... فرجام رسیدن،

نیست شدن، از میان رفتن، بریده شدن.

ع: نِهَایَة، غَایَة، عَاقِبَة. اِنْتِهَاء، اِنْقِرَاض، خَاتِمَة،

اِنْقِطَاع.

**نیقلیم**

ل: نارچه، ناوان، سهرزوی. [هه ریم]

ف: کشوَر، کشخوَر، کشخَر، کُشخَر.

ع: مَمْلَکَة، اَقْلیم، مَحَال.

نیقلیمیا [نه قلیمیا]

[ل: خلتدی کانراکان له کاتی توانه ده.]

ف: اقلیمیا. (لُردی فلزات در هنگام گداختن)

ع: اقلیمیا.

**نیل**

ل: عیل، خیل. [هوز]

ف: ایل.

ع: حَی، قَبیلَة، عَشیرَة.

**نیلتیفات**

ل: لاگردنه، ههوالپرسی، پرسین. [ناوردانهوه، بایه خدان]

ف: نگاه کردن، رو کردن. چغفر، پُرسه، آگاهی

گرفتَن، نگرستن، برگشتن.

ع: التِّفَات، لُطف. اِسْتِخْبَار.

**نیلتیفات کردن**

ل: لاگردنه، بهر کردن، ههوالپرسی. [ناوردانهوه، بایه خ

پندان]

ف: چغفریدن، پُرسش، آگاهی گرفتن. رو کردن،

نگاه کردن، رو برگرداندن.

ع: التِّفَات، اِسْتِخْبَار، مُلَاطَفَة، تَلَطُّف.

**نیلجاری**

ل: گه له کۆمه. [گه له کۆمه کی، راپه رین]

ف: شورش، ایلجاری.

ع: اِجْماع، هُجُوم، قَهْاجُم، قِیام، نَهْضَة.

**نیلچی**

ل: بالیوَر. [بالوَر، سفیر]

ف: ایلچی، فرستاده، نماینده، بالیوس.

ع: سَفیر.

**نیلچی باشی**

ل: سهر نیلچی. [سهر بالوَر]

ف: ایلچی باشی، سر ایلچی.

ع: سَفیر کَبیر.

**نیلهام**

ل: لیوه، خوَره، لیویان، خوَرپیان. [خستنه دل، سروش]

ف: در دل انداختن، فرداب.

ع: اِلْهَام، وَحْی، اِلْقَاء.

**نیلاخ**

ل: سهرده سیر. [کو یسان، زوزان (بهرام بهری «قشلاخ»)]

ف: ایلاق، ییلاق، کوهسار، سردسیر. (ضد

«قشلاخ»)

ع: هُرُود، مَقَاط، مَقِیْط.

**نیلهك**

ل: بیژن، نهرمه بیژ. [هیلهك]

ف: اَلَك، نَرَم بَیْز، تَنَكُّ بَیْز، گَرَمه بَیْز، گَرَمه وِیْز.

ع: غَرِبَال، مَنخَل.

وینّه

**نیم**

ل: نَم. (نیمجار) [پیشگریکه بو نامازه به نزیک.]

ف: اَیْن. (این بار)

ع: ذَا، هَذَا، اَل. (هذه المَرَّة)

**نیمّا**

ل: دَرَكه، هَیْمَا. [نامازه]

ف: نَمَار، دَنَدَش، پَرخیده.

ع: اَیْمَاء، اِشَارَة، رَمَز، کِنَايَة.

**نیمّاله**

ل: دَه سَوَر، شَیْشَه دَه سَوَر. [حوقنه، عیماله. — نامرازی -

دهرمان کردنه ریخوله.]

ف: اَمَالَه. مِیْنَا.

ع: حَقْنَة، مَحَقْنَة.

وینّه

**نیمّاله فهرهنگی**

ل: دَه سَوَر فَه رَهنگی. [حوقنه ی فهرهنگی: جَوْرَه

حوقنه یه که.]

ف: اَمَالَه فَرَنگی.

ع: مَحَقْنَة.

وینّه

**نیمام**

ل: پَیْشَهوَا، بَه رَنوِیْش. [پیشنویش، رَیْهَر]

ف: پَیْشَوَا، کَچیر، کَچیرده، باژن، پَیْشَرَو.

ع: اِمَام، مُقَدَّی.

**نیمان**

ل: باوِر. [بِرَا]

ف: باوَر کردن، گرویدن، پذیرفتن، اُستوَار،

اُستوَان.

ع: اَیْمَان، اَیْقَان، اِعْتِمَاد.

**نیمتخان**

ل: بَه ارَوِرْد، زَمِیْن، تَاقِیْمه وِکُردن. [تاقی کردنه ره]

ف: زَوْن، اَرَوِیْن، اَرَوِیْن، اَزْمُون، اَزْمایش،

اَزْمُون، رُموْدن، اَزْمُون، اَزْماییدن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، اِیْتِلَاء، تَجْرِیْه، مَنی، بَلَوِی، مَنو.

**نیمتیزاج**

ل: تَیْکَه لَی، تَیْکَه لَ بَرَوْن، نَاوِیْتَه بَرَوْن، قَاتی بَرَوْن.

[تَیْکَه لَار بَرَوْن]

ف: یَکْدَش، اَمِیْزَش، اَمِیْغ، سَنَگَم، سَنَگَمَبَر،

اَمِیْخْتَه شَدن، اَلْغَدَه شَدن، تَرَوِمیْدن، اَلْغَدَن،

اَمِیْزیدن، اَمِیْزیدن.

ع: اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرَكُب.

**نیمجار**

ل: نَه جَاَره، نَهَم کَه شَه. [نَهَم کَه رَه تَه]

ف: اَیْن بار.

ع: هَذِهِ الْکَرَّة، هَذِهِ الْمَرَّة.

**نیمرو**

ل: نَه رَوِیْشَه. [نَه رَوِیْشَه]

ف: اَمِرَوْن، اَیْن رَوْن.

ع: اَلْیَوْم، هَذَا اَلْیَوْم.

**نیمزا**

ل: مَوْر کردن. گَوَزَه رَاندن، نَه جَام دَان. رَهوَا داشْتَن. [شَه قَل]

کُردن. جَیْبَه جَی کردن. پَه سَه ند کردن]

ف: مُهَر کردن، گُذَرَانِیْدن، اَنجَام دَاْدن. پَذِیْرَفْتَن،

دَسْتِیْنَه.

ع: اِمْضَاء، اِنْفَاز. اِجْرَاء. قَبُول.

**نیمه**

[ل: نَهَم، مَه (کَه سَیْکی گَهوَره یَا یَه کَهَم کَه سی کَوَا).]

ف: مَآ، مَآهَآ. (یَک نَفَر بَزْرگ، یَا مَتکَلَم مَعَ الْغَیْرِ).

ع: نَا، نَحْنُ.

**نیمه گمل**



**نڀنڪار**

ڪ: نه نعاد، پشتهو ڪه فتن، پڻه هاتن، باره نه ڪردن.

[نڪوولي ڪردن]

ف: ڪيبيدن، مَنبَلِيدَن، اَرَنَدان ڪردن. باور نڪردن.

ع: جحد، انڪار، جُحود، تَحاشي، تَحَشِي.

**نڀنه**

ڪ: ندمه. [وشه ي ناماڙه به نزيڪ. (وشه يه ڪي هه وراميه.)]

ف: اين. (اورامي است.)

ع: ذا، هڏا.

**نڀواره**

ڪ: خوه رنارا، چهرا ڪه ران. [روڙپه ر]

ف: ايوار، سَر شَب، شبانگاه، شام، شامگاه.

ع: رَوَاح، عَشِي، اَصِيل، غَسَق، مَغْرِب، غُرُوب.

**نڀوه**

[ڪ: نه نگو: راناري ڪه سي دوره سي ڪويه.]

ف: شما، شماها.

ع: ڪُم، اَنُتَم.

**نڀوهت**

ڪ: به ختو، به خوي، خويداري. [ناگاداري ڪردن]

ف: پَرستاري، پَرورش، نگاهداري.

ع: خَدْمَة، مُراقَبَة، حَوْل، خِيَال، تَوَجُّه.

**نڀوهگل**

[ڪ: نڀره (ڪوي راناري ڪه سي دوره سي ڪويه.)]

ف: شماها. (جمع مخاطب است.)

ع: اَنُتَم.

**نڀه**

ڪ: يه، ندمه. [ناماڙه بو نزيڪ.]

ف: اين.

ع: هڏا، ذا.

**نڀهتام**

ڪ: پياچرون. [گوي پڻدان]

ف: پرداختن، ڪوشيدن، ڪوشش ڪردن، وَرزفتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعْبَاء. [اِعْتِنَاء]

## وینه‌کانی پیتی نه



نازینه



ناره‌قچن



ناخله



ناخوړ



ناچهر



نافتاو‌گه‌ردان



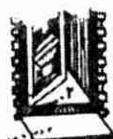
ناغه‌جه‌واش



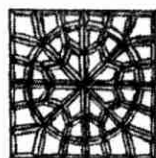
ناشه‌ته‌نوړی



ناشرمه



ناسانه



ناهت C



ناهت B



ناهت A



نافاقیا



نافتاوه



ناوخوړی A



ناوېاش B



ناوېاش A



ناوان



ناهو



ناوېز



ناو‌گه‌ردان



ناوشار



ناودزه‌ک



ناوخوړی B



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



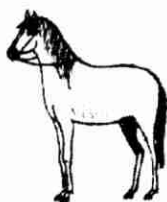
ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



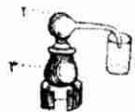
ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲٲ B



ٲٲٲٲٲٲٲ A



ٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



ٲٲٲٲٲٲ



تیمالہ دھڑنگی



تیمالہ



تیلہک



تیسکان





# ب



ب١

[ك: وشه يه كه بۆ بهر گرى كردن و گيترانه دهى ئاژهن - بۆ  
نمونه: يابو - دانراوه كه پيىتى «ر»ى لىسوى يا «ب»ى  
كوردى پى ده لىزن و دهنگى - ر - ى هديه.]  
ف: صدای «ر» مى دهد، «رای لیبی» یا «بای  
كردی» مى گویند. كلمه اى است وضع شده  
براى نهى از يابو مثلاً.

با

ك: هوك. [هيترى جووت بوون.]  
ف: باه. [توانايى جماع]

ع: شهوة.

با

ك: را. [جوجووتى توندى ههوا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ريح.

با

ك: ههوا. [بى: گازىكى بى بوون و بى رنگه كه دهورى زوى  
داوه.]

ف: باد، پَناد، نَوَده.

ع: هواء.

با

ك: باد. [له خويابى بوون]

ف: باد، تيو تور، ديمبار، شگفت، برتنى.

ع: غورور، كپر، نخوة

با

ك: ههوا. (باى كردگه.) [ئاوسان]

ف: باد.

ع: نَفخ، انتفاخ.

با!

ك: بلا، بلا، (با بيتا) [لينگه رى، بهينه!]

ف: بگذار! [بگذار بيايد!]

ع: لا، دَع! [ليأتى! دَعُه يأتى!]

با نه هه

[ك: له گه ئ نه مه شدا، هه رچه ند]

ف: با اين كه.

ع: وكو، وكوكان.

باب

ك: بهن، بهش. [به شينك له كتيب.]

ف: دَر، بَند، بَخش. (باب كتاب)

ع: باب.

بابا

١ - نهم وشه يه له ده سنوسه كه دا بريتيه له پيىتى «ب» كه

پيىتى «ر»ى له سه ر دانراوه. (ر - ر)

ك: بارك. باركه!، بابيه!، [يا. باره!]

ف: باب، پدر. بابا!

ع: آب. يابا!

### بابوله

ك: مه لوتكه، قوتاخه. [مه لوتك، قوتاخ]

ف: اشتك، قنداغه.

ع: قماط، حزام، كفاس، ملفاف، قعموطة.

وينه

### بابوله پيچ

ك: قارنج، نروار. [له فافه ي مه لوتكه.]

ف: نوار.

ع: سبيبة، طريده.

وينه—بابوله <۲>

### بابوونه

ك: گول چاريشه، چاوشه. [به بيرونه]

ف: بابونه، كويل، آكحوان، گاوچشم، كافورى.

ع: قراض، غاغ، حيق البقر، حيق، بابونج، اقحوان،

### قحوان

وينه—نه قحمان

### بابيه

ك: باوك، باركه!، بابا!، [يا. باره!]

ف: پدر، باب. بابا!

ع: آب، يابا!

### بابهت

ك: بارهت، بدهت. [باره، له مده، سبارهت (له بابهت بپه

پاره كره، سبارهت به قهرزه كه.)]

ف: باره، باب، بابت. (در باب فلان مبلغ، از بابت

### فلان طلب)

ع: باب، بابة، موضوع.

### بابهت

ك: بار، بارهت. په سدن. [داب، رهرا]

ف: بابت، ياسا. درخور، شايسته، پسند.

ع: بابة، معمول، مناسب، مطلوب.

### بابيني

ك: پهتا، درم، هلامهت. [تالامهت، پهسيو]

ف: هنگ، كاتوره، باديينى.

ع: زكام، ثواط، ضناك، ضناك، زكمة، ثرلة، شطاة،

ضوذة، ضوُد.

### باتل

ك: پروج، يتخو، يتهوده، مفت، يتكاره، له كاركه فتگ.

### [به تال، هيچ پروج]

ف: خنج، فرخنج، ناچيز، بيهوده، هرن، هرزه،

نادرست.

ع: باطل، ضائع، لغو، عبت، داحض، منسوخ، ريق.

### باتلاخ

ك: زق، زلقه. [زلكار، زرتگ]

ف: نيك، باتلاق.

ع: ورطة، ردة، وقعة، صهوة، موحل، منق.

### باطله—باتل

### باطله و كردن

ك: پوچهر كردن، له كارخستن. [هه لره شانده ره، پوچهر

كرده ره]

ف: خنجانندن، فرخنجانندن، خنج كردن،

فرخنج ساختن، هرزانندن.

ع: ابطال، إلغاء، دحض، نسخ.

### باطله و كريك

ك: پوچهر كريك، له كاركه فتگ. [هه لره شار، پوچهر

كرا]

ف: خنجيده، فرخنجيده، وادياب، ناچيز شده،

هرزيده.

ع: ملغى، مبطل، منسوخ.

### باتن

ك: نار، ژير. [ناخ، نهينى]

ف: تو، میان، زیر، نرون، اندرون. نهان، پنهان.

ع: باطن.

**باتی**

ك: بهره‌تی، ته‌غوا، جیدی، جیگه. [بریتی، له‌بری، جیات]

ف: به‌جا، به‌جای، جای، زمش، گوهر، گهر.

پاداش. تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، مَن بَاب. جَزَاء. غَرَامَة.

**باهوشکه**

ك: پروش. [به‌لاش، وشکه‌گیا]

ف: حَس، خاشاک.

ع: غُثَاء، قَذی، قَذَة.

**باهی**

ك: چایانی. [سرمایون]

ف: چاهیدگی، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، بُرَاداء.

**باپیر**

ك: بارا. [باره‌گه‌ره]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ.

ع: جَد.

**باپیره‌که‌ره**

ك: بارا گه‌ره، باوگه‌ره. [باروکی باپیر]

ف: بابا بزرگ، نیا بزرگ، فَر نیا (پدر نیا. مادر

نیا)

ع: أَعْلَى جَد، أَلْجَدُ الْأَعْلَى.

**باچ**

ك: میری. رادارانه. [مالیات، سدرانه. هدره‌ها: باجی

سدرمی.]

ف: باج، باژ، واژ، سا، ساو، گزیت، جبا.

راهدارانه.

ع: مَكْس، خَرَج، جِبَايَة، مَجْبَى، مَالِيَة. (مالیات)

**باجگیر**

ك: باجه‌وان، رادار. [باجسین]

ف: باج‌گیر، باجبان، باژوان، واژبان، ساوبان،

گزیت‌گیر، راهدار.

ع: مَكَّاس، عَشَار، مُحْصِل.

**باجه**

ك: واجه، کوناواجه، کوناوجه، رُوجن، کونا‌رُوجن. [رُوجنه،

رُژژنه]

ف: باجه، بانجه، وانجه، رُوجن، رُوجنه، پالکانه.

ع: فُحْتُ، كُوءَة، مَنفَذ، هَوَّ، جِلِي، رُوشَن، رُوءَة.

**باجه‌وان** ← **باجگیر**

**باجی**

ك: خوه‌یشك، خوه‌یشکه! [خوشك. خوشکی!]

ف: خواهر، همشیره، باجی.

ع: أُخْتُ، يَا أُخْتَا!

**باخ**

ك: بوستان. [باغ]

ف: باخ، آبسالان، بوستان، بُستان، فَر نوس.

ع: حَدِيقَة، رَوْضَة، جَنَّة، فَر نوس، بُستان.

**باخ برین**

[ك: شتخه! کردن و هد‌پاچینی داری باخ.]

ف: پَر خَو، فَر خَو، خساره، خشاوه، آزوغ،

پرکاوش، پَر خَویدن، فَر خَویدن، خُشودن،

کُزیدن، پیراستن، باغ بُریدن.

ع: شَذِب، قَضِب، قُتُوب، تَشْذِيب، تَقْضِيب،

تَشْحِيل، تَقْلِيم.

**باختن**

ك: دانیان، دُزبان، بازین. [دانان، دُزاندن]

ف: باختن.

ع: حَسَار، حَرَام، حَرَم، إِضَاعَة، تَضْیِيع.

**باخچه**

[ك: باغچه]

ف: بوستان، بستان، باغچه.

ع: حَديقَة، بستان.

باخله

ل: تۆمه‌دانه. [شه‌تنگه (جنگایه‌کی کاتیه که تۆزی تیندا ده‌چینن، تا بیته نهم).]

ف: تخم‌دان، دانه‌دان، داردان، نخیر، نخیز. (دیواره‌ای که برای نشا یا نهال می‌سازند و در آن تخم می‌کارند که نشا یا نهال سبز شود).

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

باخ نه‌مانه

[ل: خدلف]

ف: نهاله، نواجسته.

ع: فَسِيلَة، فُسلان.

باخون ← بگا

باخوهر

ل: مارش، به‌ین. [کونده‌با، مرودا]

ف: خوا، بادخور، میانه.

ع: فُرْجَة، مَقْذ، فاصِلَة، بِيْن.

باهه‌وان

[ل: باغ‌وران، ره‌وران]

ف: باغبان، رزبان، بنوان.

ع: نَاطُور، نَاطُور، نَاطِر، اَکَار، کَرَام.

باد

ل: با، را. [جموجوئی تواندی هه‌وا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

بادار

[ل: هه‌ر خواردنیک که مرۆف بای پی بکات.]

ف: باددار، باد انگیز، باد‌آور.

ع: نَفَاح

بادار

ل: هه‌وادار، که‌له‌با، بادیه‌وا. [فیزن، له‌خوبایی]

ف: فَتَو، فَتَوده، باددار، کله‌باد، خودبین، خودپسند.

ع: مُتَكَبِّر، مُتَغَرِّغَر، اَنُوف، مَغْرُور.

باداری

ل: به‌وسیری. [مایه‌سیری]

ف: بَواسیر.

ع: باسُورِي، باسُور، بَواسیر. ناسُور، ناسُورِي، نواسیر.

بادام

[ل: بائی، به‌هیش]

ف: بادام.

ع: لَوَز.

وینه

بادامه تاله

[ل: بادامی تال. (مه‌به‌ست به‌ری دره‌خته که‌یه.)]

ف: گَنُوَز، بادام تلخ. (ثمر آن)

ع: جَلُوَز، اللَوُز المَر.

بادامه تاله

ل: هه‌رجن. [دره‌ختی بادامه تاله.]

ف: مَزگ، مَنج، بَخْرک، اَرْجَن، اَرْژَن. (درخت

بادام تلخ)

ع: مَرَج، مَرِيج، اَرِژَن.

وینه

بادان

ل: تاردان. [پیتج‌دان. رستن]

ف: تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: بَرَم، فُقل، جَدَل، اَرَم، قَلَد، شَرَر، هَمَر، اِبْرَام.

بادان

ل: شه‌ن کردن. [هه‌ل‌دان به‌ دم باوه. (بو نمورنه: هه‌لدانی

خه‌رمان هه‌تا «کا» ی لی جیا بیته‌وه.)]

ف: باد دادن. (باد دادن گندم مثلاً که از کاه جدا

شود.)

ع: ذرو، ذری، تذریة، ثمریض.

**بادرؤ**

ك: تاج خرّس. [گرئی پویه كه له شیرا.]

ف: بادروج، بوئنگ، خوچ، خوچه، بُستان

افروز، تاج خرّوس، گل یوسف، گل حوا.

ع: اَقْرِیط، ضَوَمَر، ضَنِیَمَر، بادرُوج، اَلْحَبَق  
البُستانی.

**بادرهنگ**

ك: بارونه، بالنگو. [گیاهه کی بوخوشه كه له گدل نان و  
په نیدا ده بوخن.]

ف: بادرنگ بویه، تَرنگان، كزوان، بادرو، بادرونه،

بالنگو. (علفی است معطر با نان و پنیر  
می خورند.)

ع: ملیسا، تَرَنجان، بادرنجبویه، مَفْرَحُ الْقَلْب، البَقْلَة  
الأَثْرَجِيَّة.

**بادرهنگبویه** ← **بادرهنگ** [به فارسی کراری «بادرنگ»].  
(فارسی «بادرنگ» است.)

**بادگزّه** ← **بگزه**

**بادریک**

ك: تاودریاک. [بادراو، ریسراو]

ف: تافته، تابیده، بربییخته، تاب داده شده.

ع: مُبَرَم، مَقْتُول، مَجْدُول، مَبْرُوم، مَضْفُور، مَشْزُور.

**بادگیر** ← **بگیر**

**بادوه**

ك: کرپوه. [بادوه، توف]

ف: دَمَه، شورش، کولاک، بادلَمه.

ع: دَمَق، زَوْبَعَة، عاصِفَة، طُوفان.

**باده**

ك: شهراو، مَهِ. [شهراب]

ف: باده، مَی، مَل، لَه، بکماز، شراب.

ع: رَاح، مُدام، خَمَر، قَرَقَف، رَحِیق، رَهِیق، عَقار،  
قَهْوَة، صَهْبَاء، نَاجُود، سَكَر، غَرَب، كَمِیْت، عَاتِق،  
مِلَاء، لَیْلَى، لَذَة، لَذِید، فَضْلَة، خَنْدَرِیس، مَشْرُوب،  
بَاذَة.

**باده باده**

[ك: پیدز بیت! (وشه ی پیدز بایسه كه لَه سرودوه  
و درگیراوه:

مَهِ باده باده باده  
ف: بادا بادا!، خَجَسْتَه بادا! (كلمه ی تبریک  
است اشاره به این سرود:

«مَهِ باده باده باده یا شا موارهك باده»

ع: بَرَكَلَه، بَارَكَ اللهُ لَكُم. أَحَسَنْتَ!

**باده چی**

ك: مَهِ چی. [باده گِیَر]

ف: سرده، چَمانی، جَمانی.

ع: ساقی.

**با ده رچوون**

[ك: ههوا لی ده رچوون، با دان (بو نمونه: خِیگه كه با  
نهدات.)]

ف: باد در رفتن. (خِیك مثلاً.)

ع: نَش، اِنْفِشَاش، خُرُوج الرِّیح.

**با ده رچوون**

ك: لووت هاتنه خوارو، نس نیشتنهوه. [به هیچ ده رچوونی  
پاش خن هه لکیشان.]

ف: باد در رفتن، پست نشستن.

ع: تَضَاوُل، خُشُوع، خُضُوع، هُبُوط.

**با ده رکردن**

[ك: ههوا ده رکردن، بادان (بو نمونه: خِیگه، كه با  
نهدات.)]

ف: باد در كردن. (خِیك مثلاً.)

ع: اِفَاخَة، فَش.

## بادیه‌وان

[ك: چارۆكه‌ی كه‌شتی.]

ف: بادبان. (بادبان كشتی)

ع: شُرَاع، قُلُوع.

وینه

## بادیه

ك: بایه، پایده. [كاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (كاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه—بادیه

## بادیه‌وا

ك: كه‌لله‌باد، بایه‌وا، بادار. [له‌خوتایی]

ف: فُتُو، فُتوده، باددار، كُله‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مَقْرُور، مُكَبَّر، اَنُوف.

## بادیه‌وایی

ك: كه‌لله‌بادی، باداری، بایه‌وایی. [له‌خودم‌چوون]

ف: تیوتور، دیمیار، بَرَتَنی، فُتودی، فُتودگی،

خودبینی.

ع: غُرُور، تَكَبَّر، اَنَف، تَرَفُّع.

بار

[ك: كوڤ (باری ولاخ، كوڤلی گویدریژ و نیستر و یابوو

و...)]

ف: بار. (بار الاغ، قاطر، یابو)

ع: حَمَل، رَحَل. (ما یَحْمَلُ).

بار

[ك: ئەرک (ئەر شته‌ی كه‌ زیاد له مالیات له ره‌عیه‌تی

ده‌ستین.)]

ف: بار، گردن گذاشتن. (اضافه‌ بر مالیات

چیزی از رعایا گرفتن)

ع: تَحْمیل، تَكْلِیف، نَائِبَة، تَحْمِیلات، نَوَائِب،

تَكالیف.

## بار

ك: جار، سەر، گەل، كەشه، واره، را. [كه‌پەت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، خَطَرَة.

بار

[ك: زه‌غەل (ناپوختی نار سكه‌.)]

ف: بار، شار. (بار مسكوكات)

ع: غَش، حُمْلان، عیار، دَغَل.

بار

[ك: تریژی سپی سەر زمان به‌ هوی نه‌خوشینه‌وه.]

ف: بار، باره. (سفید شدن زبان)

ع: اَنَسِلَاق.

بار

ك: کار. (کاروبار) [ئیش (له‌گەل «کار» دایت.)]

ف: بار، کار. (مرادف کار است.)

ع: شَغَل، شَغَل، شَغَل، اَمَر، اَرَب، خَطَب، عَمَل.

بار

ك: لۆز. (كه‌فتگه‌ به‌ بار خوه‌یا.) [دۆخ (بو نمونه‌ تیریك

كه‌ بكه‌ریت به‌ باری خویدا.)]

ف: بار. (افتادن تیر مثلاً به‌ بار خود.)

ع: مَاتی، وَضَع، وَضْعِيَّة، وَجِه.

بار

ك: زك، بمر، منال. [بز]

ف: بار، بچه، شكم.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنین.

بار

ك: ده‌سور. [موڤت]

ف: بار، له‌ی، دُستور، گُفتار.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

بار

ك: بار کردن. (وه‌خت باره‌.) [بار خسته‌ سەر پشتی

باره‌به‌ر.]

ف: بار، بار کردن، (هنگام بار است).

ع: حَمَل، حُمْلان.

بارام

[ك: همساری مَدْرِخ.]

ف: بهرام.

ع: مَرِخ.

باران

ك: ومشت، واران. [دَلَوِی تار كه له همروره دیته خوار.]

ف: باران، كاخه، كاخَر.

ع: مَطَر، غَيْث، وَدَق، حَياء، حَياء، نَضِيضَة، شَابِيب.

باروان

ك: واران، وارانن. [دَبارین، بارانیدن (وَك: تیرباران، بمردباران).]

ف: باران، بارانیدن. (تیر باران، سنگ باران مثلاً.)

ع: وَبَل، ضَرْب، نَضِخ، اِمطار. رَش، رَجَم، سِيب.

باران تون

ك: شەس. [شەسته باران.]

ف: باران تند.

ع: وابل، ناضح، هَتَن، غَدَق، دَيمَة، نَضاخ.

باران دوشت (باران دشت)

ك: ره‌میل. (باران تَك دوشت) [رِیژنه]

ف: باران درشت.

ع: هاطِل، وابل، سَح، راضِب، غَدَق.

باران كه

ك: تار. [تاف]

ف: باران كم.

ع: وَك، شَوْبوب، خَبَاة.

بارانن

ك: وارانن. [بارانیدن (بمرد، تیر، باران).]

ف: بارانیدن. (سنگ، تیر، باران)

ع: اِمطار، وَبَل، نَضِخ، رَش.

بارانن

[ك: بارانیدن (دنگی بمرخ و مهر).]

ف: مَأْمَأ کردن، بَعِيع کردن. (صدا کردن

گوسفند یا بره)

ع: مَأْمَأ.

باران ناوه‌خت

[ك: وارانن بی‌دخت]

ف: خَمینه، باران ناهنگام.

ع: نَضِخ.

باران نهرم

ك: وهشت، باران ورد. [نهرمه باران]

ف: باران ریز، باران نرم.

ع: طَل، رَش، رُهام، طَشَة، طَشِيش، بَغش، دَش،

رَك، رَكَة، رَدان، دِثاث، هَمیمَة.

باران ورد ← باران نهرم

بارانی

[ك: بالآپوشی باران‌دانه‌دهر. (پالتوی کلاردار).]

ف: بارانی. (پالتو باشلق‌دار)

ع: بُرُئس، مِغَطَر، مِغَطَرَة.

ویندی هدی.

بارانی

ك: کلاریوزگه. [کلاریوز: سرکلاری باران‌دانه‌دهر.]

ف: بارانی. (باشلق)

ع: بُرُئس، قُبْعَة.

ویندی هدی.

باریو

ك: كومهك، دسیاری، یاری. [دسگریی]

ف: كُمَك، دَسْت‌یاری، یاری.

ع: اِعانة، مُساعِدَة، اِمداد.

باریه‌نی

ك: کوچ، بنه‌یمنی، بار کردن. [بارگه تیلکنان]

ف: کوچ، باربندی، بُنَه‌بندی.



ع: رَحْلَة، تَرَحَال، اِرْتِحَال.  
بارخانه

[ك: نهر پيداويستيانه‌ی كه له كوچدا ده‌گويزرينه‌وه.]  
ف: بارخانه.

ع: حَمَل.  
بارخستن

[ك: مانه‌وه، لادان، بارگه و بنه كردنه‌وه.]  
ف: بار آنداختن.

ع: حَمَطُ الرَّحْلِ، تَنْزِيلُ الْبَضَائِعِ.  
باروزه

[ك: نه‌زهره‌وت (جیره‌ی دارێكه‌).]  
ف: بارزد. (صمغ نباتی است).

ع: قَنَة.  
بارسایي

ك: قَلْعَة، كۆلۆقتی. [قه‌باره، تهن]  
ف: ستبوری، استبیری، كُلفَتی، گُندگی. بلندى.

ع: جِرم، حَجَم، جِسم، ضَخَامَة. اِرْتِفَاع.  
بارسۆكی

ك: سۆكباری، كهم كردن. [سۆك‌به‌ونی بار. كهم‌نه‌ركی]  
ف: سۆك‌باری، كاستن، كهم كردن.

ع: تَخْفِيف، تَرْقِ.  
بار سه‌ریار

ك: ناوبار، سه‌ریار. [نهر زیاده‌باری كه ده‌ینه‌نه سه‌ریار.]  
ف: بار سه‌ریار، سه‌ریار، میان‌بار، تَمْلِیت، تَنْزَلِیت، بکیاسه.

ع: نَوَط، عِلَاوَة، ضَمِیمَة.  
بارش

ك: وارش. [شوینه‌وار]  
ف: وارش، آس.

ع: أَثَر.  
بار كودن

ك: باربه‌نی. كوچ. [بارگه تێك‌نان. گواسته‌وه‌ی كۆمه‌تێك]

مروفت له شوینیكه‌وه بۆ شوینیکی‌تر.]  
ف: بار كردن، باربندی. كوچ.

ع: حَمَل، رَحْل، رَحِيل، تَرَحَال، اِرْتِحَال.  
بارگا

ك: چادر. [خێره‌تی پاشا.]  
ف: بارگاه، بارجاه. (خیمه‌ی پادشاه)

ع: خِیمَة.  
بارگا

ك: نهرك، ده‌ریار. [سه‌را (خانویه‌ی پیاوگه‌هران).]  
ف: آرک، دربار، بارگاه، بارجاه، سِپَرلوس،

أَسْپَرلوس، أَوْغَر. (عمارت سلطنتی)  
ع: دَارُ الْحُكُومَة، دَارُ السُّلْطَنَة.

بارگا

ك: لاگا، لاگه. [مه‌نزلگا]

ف: بارانداز، آرامگاه، غوشاد.

ع: مَنَزَل، مَرَحَلَة، مَحَطُ الرَّحَال.  
بارگه

[ك: خورجینیکی گه‌وره‌یه كه كه‌له‌په‌ل و نوینی  
تی‌ده‌هن.]

ف: بارگه، بارگاه. (خُرچ بزرگی كه بار و  
رخت‌خواب میان آن گذارند).

ع: مَفَرَش.  
بارگیر

ك: یابو، چاروا، نولاخ. [چارایی، ولاخ]

ف: بارگیر، یابو، آلاخ، چهارپا، چارپا، راه‌گستر.

ع: مَاشِیَة، دَابَّة، نَعَم، مَطِیَّة، حَمُولَة.  
بارگیری

ك: باربه‌نی. بار كردن. [بارگه تێك‌نان. كوچ]

ف: بارگیری، باربندی. بار كردن.

ع: أَخَذَ الْحِمْلَ. حَمَل، رَحْل، الشَّرُوعُ فِي الرَّحِيلِ.  
باره‌نه

ك: گه‌و. [ره‌هن]

ف: گَرَو، گَرَوگان، پائندان، شالَهنگ.

ع: رَمِيَّة، مَرْمُونه، وَثِيْقَة.

بارون

[ل: جِيگايَدَك كِه «با»، بَدَر يا خاكوخلَه كَدِي  
برديِت.]

ف: يادَرَتَد، يادرويه. (جايي كه باد آن را از برف  
يا خاك روييده باشد.)

ع: مَحَكَّ الرِّيح.

بار نلوان

ل: بار سَنگِين، بار گران. [باري قورس، نمركي قورس]

ف: بار گران، بار سَنگِين.

ع: تَكليف، تَحْمِيل، نائِبَة، تَكليف ما لا يُطَاق.

بارنامه

ل: بليِت. [(پسورلَه يَك كِه ليستي باري تيندا  
دَنو سَرِنَت.)]

ف: بارنامه. (ورقه اي كه تفصيل بار در آن  
نوشته مي شود.)

ع: تَعْرِيفَة، مَكْتُوب الحِمْل، بَرنامَج، بارنامَج.

بارو

ل: بَرَج. [قَرنگري قهلا.]

ف: بُرَج، بارو، پيواسته، وَرَدَه.

ع: بُرَج.

وَيَنَه - بَرَج

باروينه

[ل: كَه لَو پَه لي باركرا.]

ف: بار و بُنَه.

ع: أَحْمال، أَثقال، أَمْتَعَة.

باروشه

ل: بارمَشِين. [باروشه]

ف: بادَرَن، بادِبِرَن، بابِيَرَن، بادبِيَران.

ع: مَرِوَحَة.

ويَنَه

باروشه يايي

[ل: باگَتِي]

ف: يادَفَر، يادَكَش.

ع: المَرِوَحَة المَتَحَرَكَة.

بارووت

ل: دهرمان. [بارود]

ف: باروت، بارود، دارو، ايرون، يَمَسو.

ع: يارُود، يَمَسو.

باروونه

ل: يادَرَنگ. [يالنَگور (سوزنده كي به ناويانگه.)]

ف: يادَرَتَگ بويه، يادرو، يادرونيه، ترَنگان، كَزوان.

(تره اي است معروف.)

ع: مَلِيسا، مُفَرِّج القَلب، البَقَلَة الأَثَرُجِيَّة، ثُرَنجَان.

يادَرَنجِيويه.

بارِه

ل: يارَهه، دهرامد، سورد، بهير. [داهات]

ف: بهره، در آمد، سورد.

ع: عائِدَة، فائِدَة، صَرْفَة، نَفْع، دَخَل، رَيْع.

بارِه

ل: بهش، رَسَد، مَورِجِه. [پاز]

ف: بَهره، بَخش، آبْخور، آبْشخور، بون، زون.

بَدوره، بَدَرزَه، پَدَمه، ساوَو، پَزْگاله، رَسَد.

ع: سَهْم، حِصَّة، قِسْمَة، نِصَب، نِصِيب، كَلْتَة، بُدَة.

شَقَم، حَق، حَظ، جَد، جَد، عَمَق، زَدب، خَلَق.

بارِه

ل: جاره، جار، بار، كدشه، سمر، گهل، را. (دوياره، نهو)

[كهرت]

ف: بار، ياره، واره، وار، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَة، كَرَة، تارَة، حَظَرَة.

بارِه

ل: زوِخ. (بونيه ياره) [هِيَر. جهسته]

ف: تَوان، تَوانايي، كَالْبَد، آفَرِينش.

ع: بُنِیَّة، جُكَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بارِه

لک: حدنا. (له باره من) [سه بارهت، له ممر]

ف: باره، داب. (دوباره من)

ع: شان، خَد، حال.

بارِه

[لک: دهنگی بدرخ و مهر]

ف: بَعِیْع، مَأْمَأ، (صدای بره و گوسفند)

ع: بَعِیْعَة، مَأْمَأَة، هَرْمَرَة، یُعَار، ثَغَاء، ثَوَاج.

[ثَوَاج]

بار هاتن

[لک: پرورده برون]

ف: بار آمدن، پرورده شدن.

ع: تَرَبِی.

بار هلویدن

لک: بدناو هاریدن، پرورده کردن. [بارمیتان]

ف: بار آوردن، پرورده کردن، پروریدن، فَرَوَرْدن،

پرورش کردن.

ع: تَرَبِیَة، تَرَبِیْب.

بارِه‌یهر

لک: به‌شهر، موچه‌یهر. [خاوه‌یهر]

ف: به‌ره‌یهر، بخش‌یهر، هم‌بخش، انباز.

ع: شَرِیک، سَهیم، ذَوْحَط، ذَوْصِیْب.

بارِه‌چه

لک: باره، دهرامه‌د، به‌هرچه. [داهات]

ف: به‌ره، درآمد.

ع: فَائِدَة، عَائِدَة، مَنَفَعَة، مَحْصُول. فَوَائِد، عَوَائِد،

مَدَاخِل، مَنَافِع، مَحْصَل.

بارِه‌قه‌لا

لک: نافه‌رین! [باره‌که‌لا]، ده‌س‌خوش!

ف: آفرین! آفر!، فَرِیش!، زه!، چنانهن!، به‌به!

آنوشه!، خوازه!، آخ!، آباد!

ع: أَحْسَنْتَ!، مَرَحَى!، مَرَحَبَا!، طَوْبَى!، حَبْذَا!

(بارک الله)

بارِه‌کی

لک: تولاخ بار، باری. [ولاخی باره‌یهر]

ف: بارکی، پالانی، آلاخ بار، آلاخ پالانی.

ع: دَائِبَة، مَطِیْعَة، مَاشِیْعَة الْحِمَل.

بارِه‌نک

لک: توم رکیشه. [توی ره‌کیشه. (تویه‌گیایه‌کی لینجی

بدناو‌بانگه.)]

ف: بارهنگ، بارتنگ. (تخمی است لعاب دار

معروف.)

ع: بَارَهَنْج، لسان الْحَمَل.

باری ← بارِه‌کی

بارِی

[لک: به‌دحرال (رشی له‌کورتی‌پرینه‌یهر.)]

ف: باری. (کلمه‌ی اختصار است، یعنی: به

هرحال، به هر جهت، در هر صورت.)

ع: الْحَاصِل، إِخْتِصَاراً. عَلٰی اَيِّ تَقْدِیر.

بارِیزه

[لک: باره‌رین (ته‌ومیوه‌رد و بی‌که‌لکه‌ی که «با»

ده‌یورتنیت.)]

ف: بادریزه، (ثمر ریز و نامرغوب یا ثمر

نارسیده که باد از درخت می‌اندازد.)

ع: رُدَالَة، خُسَالَة، اَنْفُوضَة، سُقَاطَة.

بارِیسَه

[لک: چهرم یا دارکی بازنییه له‌خه‌ره‌کدا که به‌نی

به‌سردا ده‌یورتنیت.]

ف: بادریسه، بادریس.

ع: فَلَکَة.

وینیه‌یه

بارِیسَه

لک: گنگه، فِرِیه. [داریکه که به‌نی تی ده‌خن و بای دهن

و ددیږلیننهوه.]

ف: بادفَر، بادافَره، بادافراه، فرَنک، فَرَفَر.

ع: خُذْرُوف، یَرْمَع، خَرَارَة.  
ویندی هیږه.

باريسی چاچر

ک: تهیلَهک، سمرستون. [کوماجه: تهخته سمر ستونی  
چادر.]

ف: بادريس، چَناب، کماج، سَپَندوز.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة الخِیمَة.

باريسی دووخ

[ک: چهره یا داریکی بازه یسه له خهړه کدا که بهنی  
به سردا دهیچریت.]ف: بادريس، بادريس، سَنگَرک، سَنگور،  
سَنگوک، سَنگَرک، سَنلوک، شوک، شوکل،  
شېک.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة المِغْرَل.

باریک

ک: له... لږ. [ک: زراف، لاواز]

ف: باریک، بارک، لاغر.

ع: دَاقِيق، رَاقِيق، ذَبيل، ضامِر، تحيل، هَزيل،  
مَشِيق.

باریکان

[ک: باریک، لاواز]

ف: باریک.

ع: دَاقِيق، ذَبيل.

باریکه

ک: تيلمه. [سريمه. تيلماسک (له تی باریکی چهره یا  
پارچه).]

ف: باریکه. (تیکه ی باریک از چرم یا پارچه)

ع: سَمِر، قِدَّة، طَرِیدَة، شِقَّة.

باریکه ریڼه

ک: ریڼه باریکه، ریه باریکه، باریکه پڼی. [بزنه پڼی]

ف: تَرَفَنج، باریک راه، راه باریک.

ع: رَقَب، مُسْتَل، شَعِب، مَلْحُوج. (ملاحیج)

بارین

ک: وارین، داگردن. [داریژان]

ف: باریدن، آمدن باران.

ع: مَطَر، مَطَر، اِمطار، نُزُول المَطَر، مَنُوب،  
انصِیاب، نُزُول.

باز

[ک: دېرین (ناری بکهره، راک: قوماریاز).]

ف: باز، بازنده. (اسم فاعل است، قمارباز مثلاً.)

ع: خاسِر، حارِم، حَرَم.

باز

ک: تیت، دوریاره. [ديسان]

ف: باز، نیز، هاس، آیدی، دیگر، دوباره، بار  
دیگر.

ع: أَيْضاً، مَرَّةً أُخْرَى.

باز

ک: قهلباز، پیرین، پرش. [قهلمباز]

ف: خیز، جهش، جستن، رَغَد، مَدَجک، گُنَبَد،  
گُنَبده، گُنَبدی، فُغَد، چُنَبک، تَنَدبور، تَنَدیور،  
کوهنگ، شَلَنگ، جِهیدن، پَرش.ع: طَفَر، طَفَرَة. وَثِب، وَثُوب، وَثَبَة. قَفَز، قَفُوز،  
قَفَزَى. طَمَر، نَقَر، نَقَز. ضَمِر، مُزَوَة.

[به ترتیب: انسان، شتر، بچه، کک، گنجشک،

آهو، اسب، بز]. [به ریز: (مروغ، وشر، منال، کیچ،

چوله که، ناسک، نه سپ، بز).]

باز

[ک: بالنده کی راوچیه.]

ف: باز.

ع: يَز، يَز، يَزِي.

ویننه

## بازار

[ك: شوتنی مامه‌له.]

ف: بازار، وازار، واجار، باجار.

ع: سوق، صُوق، بازار.

## بازاریزی

ك: مه‌لهرائن، تیزو كردن. [بازارگرمی، هازدان]

ف: آغالش، آغالدن، آغار، آغالییدن، آغاریدن، برآنگیختن، برآنگیزانیدن.

ع: سَن، تُعَدید، اِشارة، حَظ، حَص، تُحْرِیض، تَهِیِیج، تَرغِیِب. نُجْش، نُجْش، اِیلاغ.

## بازیازان

[ك: هه‌لپه‌زدا بهز، بازیازین (وهك: بازیازینی ناسك).]

ف: وزجه‌هیدن، بَرَجِستَن، رَغَند، وَرجه‌وَرجه، (مانند آهو).

ع: رَعَص، وِلیف، وِلاف، طُفُور، نَقُوز، نَقْزَان، حَجَلَان، قَفْزَان.

## باز بردن

ك: پهرین، قه‌لباز بردن. [قه‌لباز بردن]

ف: جِستَن، جَهِیدَن، جِیستَن، جُنْبییدَن، كُنْبییدَن، كُنْبییدَن، سیستَن، خِیز زَن، كُنْبیَد زَن، تَنْدیور، تَنْدیور، پَریدن.

ع: طُفَر، طُفُور، قَفْز، قَفُوز، وَثَب، وَثُوب، اَبَز، اَبُوز....

باز پهرین ← بازیازان، باز بردن

## باز پهرین

[ك: هه‌لهراندنی باز له پارهبازدا.]

ف: باز پَراندَن، پرواز دادن باز.

ع: تَطْطِیر البازي، اِطارة الباز.

## بازخواست

ك: بازخواست. [بیرسیسته‌ره]

ف: بازخواست، باز پُرس، واخواست، واپُرس.

ع: مُؤاخَذَة، مُعاقِبَة، مُعاقِبَة.

## بازدی

[ك: نامشو (تازه‌کردنموی دیدار).]

ف: بازدید، وادید.

ع: عَوْد اللقَاء، اِعادة المِلاقات، تَجْدیدُ التَّلَاقِ.

## بازرگان

ك: سەرداگەر. [مامه‌له‌چی، تاجر]

ف: بازرگان، سوداگر.

ع: تاجر، مُعامل.

## بازره

ك: كه‌وانه. [ویکه‌وتنی هاریژروی وهك تیر له بهره‌ستیک]

و دوباره (دروچونه‌وی).]

ف: سیننه، کمانه، جِستَن. (افتادن تیرر مثلاً و

دوباره برجستن آن.)

ع: حَبو، حَظَف، نُهْدومَة.

## بازک

ك: پِللی، پِللین، به‌له‌ك، بازه. [نه‌بله‌ق، دربره‌نگ]

ف: خَلَنج، پیسه، دوزنگ، خَلَنگ.

ع: اَبْرَص، اَبْرَق، اَبْلَق، اَرَمَد، اَخْصَف.

بازک به‌له‌ك ← بازک، به‌له‌ك

## بازکه

[ك: جِنگی بازدان.]

ف: خِیزگه، جِستَنگاه.

ع: مَوْثَب، .... (← بان)

## بازگه‌شت

ك: به‌رگه‌شت، هەر، هاتنه‌ره، نه‌راگل، راگل. [که‌رانه‌ره]

ف: بازگشت، بَرگشت، تِرگشتن.

ع: رَجعة، عَوْدَة، اَوَّل.

## بازگه‌شتی

ك: په‌شیمانی، گه‌ریانه‌ره. [په‌ژیوانی]

ف: آرمان، اوگنج، بازگشتی، پِشیمانی.

ع: نَدَم، نَدَامَة، تَقْدَم، بَداء، سَدَم، عَوَج، رُجُوع.

تَفْلُدُ. ثَوْبَةً، اِنَابَةً، تَهْكُمُ، تَهْكُنُ.

**بازمان**

ك: جیه مان، دامان، داماگی. [به جیمان، دواکرتن]

ف: بازماندن، واماندن.

ع: عَجَزَ، قُصُورَ، تَعَطَّلَ.

**بازمه نه**

[ك: جَبَار]

ف: بازمانده.

ع: خَلَفَ، بَقِيَّةً.

**بازن** ← ده سبیتنك [رشدیه کی کرماییه.] [کرمایی است.]

**بازوپ**

[ك: مشككرو (بالندیه کی سه رزله که چوله که راو

ده کات.)]

ف: کاک، دارکو. (مرغی است سر گنده که

گنجشک شکار می کند.)

ع: صُرِدَ.

وینه

**بازوو**

ك: باهو. [قَوْن]

ف: بازو، باهو، رَش، اَلْنَى.

ع: عَضُدَ، ضَمِيعَ.

وینه <۲>

**بازوویهن**

ك: قَوْلَبَن، قَوْلَهَوَانَه، بازوین. [خشل یا دوعایه ك که

دییست به قَوْلَهَوَه.]

ف: کماهه، پَنَام، بازویند.

ع: مِعَضَدَ، دُمَلَجَ، دِمَلَجَ، دُمَلُوجَ، قُفَانَ، تَعْوِيزَ.

وینه ← بازوو <۳>

**بازووی درکا**

ك: بازوو، باهو، لاشیبان. [دوو داره دریژه کی چوار چیتوی

دورگا.]

ف: اَلْنَى، کَلْتَن، بازو، باهو.

ع: عَضُدَ، عَضُدُ الدَّرْبِ، عِضَادَةٌ.

**بازه**

ك: بازگ، پللی، رهشکوره. کورگ. بیلا. [به لهك، نه بلهق.

لینگهئ!] (بدم مانایه وشه یه کی هورامیه.)]

ف: خَلَنَجَ، پسیه، چپار، دورنگ. بگذارا! (به

معنی اخیر اورامی است.)

ع: اَبْلَقَ، اَخْصَفَ. اَبْرَقَ، اَبْرَشَ، اَشْهَبَ، اَرْقَشَ،

اَحَمَ. اَرَمَدَ. دَعُ؛ بَلَّه!

**بازه له** ← باز [پاشگری نشانه ی بهرک بودی له گه لدایه.] [با

علامت تصغیر.]

**بازه له**

ك: روودار، پرپوو. [بیشهرم، رووه تالارار]

ف: روباز، پُررو، هرزه.

ع: جَسُورَ، مَاجِنَ، مَاجِعَ، دِعَنَ.

**بازه وان**

ك: بازوان، بازچی، قوشچی. [نور کهدی سهرپهرشتی

بازی راو ده کات.]

ف: بازدار، بازچی، میرشکار. (قُشچی،

قوشچی)

ع: بازدار، بَیْزَارَ، قُوشْجَیَ.

**بازی**

ك: کایه، گه مه. [یاری، گالته]

ف: بازی، شوخی.

ع: لَعِبَ، لَعِبَ، لَعِبَ، تَلْعَابَ، مُلَاعِبَةً، مُدَاعِبَةً، مُزَاحَ.

**بازییهن** ← بازوویهن

**بازیچه**

ك: کایه کلی. [له یستوك]

ف: بازیچه.

ع: لُعْبَةٌ، لُعْبِيَّةٌ، اَلْعُوبَةُ، لُعِبَ.

**بازین**

ك: باختن، دانیان، دِزْاَنَن. [دانان، دِزْاَنَدَن: زیان کردن له

کایه دا.]

ف: باخْتَن.

ع: خَسار، حَرَام، حَرَم، تَضَمِيع، اِضَاعَة.

بازیوهن — بازیوهایی

بازیوهایی

ك: بهرزه‌ه‌رایله، بهرزه‌ه‌رایله، [كولاره‌ی منالان]

ف: بادبادك، بادبَرَك، بادبَر، كاغذ باد.

ع: طَيَّارَة، لَعِبُ الْهَوَاء.

وینه — بهرزه‌ه‌رایله

بازیله

[ك: باژوله (زیك‌گه‌لیك‌ه له لاشه و پی‌ی منال

دردیت.۱)]

ف: (جوششی است در بدن و پای بچه در

می‌آید.)

ع: ...

باس

ك: میژ، سه‌گزه‌شت، [لیدوان، به‌سهرات]

ف: باس، نوسیره، باز، سرگذشت.

ع: بَاسْ، بَحْث، مَحَبَة، قِصَة، حِكاية. تاریخ.

فَحْص، تَفْطِيش.

باسزان

[ك: میژوزان]

ف: باس‌گیر، بازگیر، باس‌دان، باس‌گو.

ع: مُؤَدِّج.

باسك

ك: شان، بهرزایی، تەپۆلكە، [بلندی، گردولكه]

ف: باهو، بُلندی، تپّه، كوه.

ع: تَل، مَوْتَفَع، سَرَاة، جَبَل.

باسك

ك: نه‌روج، دس، باهو. [قوئل: له‌سه‌ری په‌نجه‌وه تا

نه‌نیشك.]

ف: آرَش، یاز، ده‌ست، بازو.

ع: ذِرَاع، سَاعِد، يَد، عَضُد.

وینه — بان<۲>

باسمه

ك: شه‌قل، نشانه، [نه‌خش، شوتین]

ف: باسمه، نشانه.

ع: بِصْمَة، رَسَم، غَلَامَة.

باسنامه

ك: سه‌گزه‌شتنامه، میژ، [کتیپی میژو، میژرونامه]

ف: باستان، باستان‌نامه.

ع: كِتَابُ التَّارِيخ.

باسوخ

[ك: باسوق]

ف: میده، فُراته، (باسدق)

ع: كَنَافَة، (فالوذ)

باسه‌لیق

ك: ره‌گ ژیر بان، [ره‌گی نه‌مدیوی نه‌نیشك كه «قیفال»

ده‌کمرته نه‌ر دیویه‌وه.]

ف: رگ زیر بازو (باسلیق)، (رگ طرف انسی

مرفق، كه «قیفال» در طرف وحشی آن واقع

است.)

ع: باسلیق.

باش

ك: خاس، [چاك]

ف: خوب، نیک.

ع: طَیْب، حَسَن، عَبْقَرِي.

باش

ك: سر، گه‌وره، [سه‌روك (بم مانایه وشه‌یه‌کی تورکیه).]

ف: سَر، بزرگ (پنجه باشی)، (به این معنی

ترکی است.)

ع: رَأْس، رَأِيس.

باشار

ك: چار، [دیربردن، خُزراگرتن]

ف: چار، چاره، گُزیر، گُزیره.

ع: علاج، مُقَاوَمَة، مُعَارَضَة.

### باشلورخ

ك: بارانی، كلایوزگه. [سدركلاری باران دانه دهر. (وشه كه له بنه ریتدا تورکیه.)]

ف: بارانی، كُلوته، گُلوته. (اصل لغت ترکی است.)

ع: مِمَطَر، قُبْعَة، قُبُوعَة، قُنْبُعَة، طُرْطُور. (اسکیم)  
باشویبوش

ك: خومشگوزهرانی. [راباردن]

ف: بوش، خودنمایی، خوش گذرانی.

ع: عَیْش، نَشَاط، اِنْبِساط. كَر و فَر.  
باشی

ك: سهر، گهروه. [سهروك (وشه یه کی تورکیه.)]

ف: سَر، بزرگ، باشی. (ترکی است.)

ع: رَأْس، رَئِیس.

### باشیل

ك: كوژ. چاره كه. [كوژوانه (كوژوانه یه كه كه دو گوشه ی سهرودی به مله وه و دو گوشه ی خوارودی به كه مله وه ده بدست و هدرچی كوژكه نه وه له چه پ و راسته وه عه نه نای.)]

ف: گُرده. رودوشی. (رودوشی است كه دو گوشه ی بالا را به گردن و دو گوشه ی پایین را به كمر بندند و هرچه جمع كنند از چپ و راست میان آن اندازند.)

ع: ظَهْر. حَبُوعَة، حُبُوعَة.

### باع

ك: دوو بال، دوو باسك. [هینده ی دریزی هدر دوربال. (له نووکی په نجه ی بالا به رزی دهستی راسته وه تا ده گاته نه نووکی په نجه کی دهستی چه پ، کاتیک هدر دوو دهست کرایتته وه.)]

ف: آرش، شاه آرش، شاه رَش، پنج آرش. (از

سرانگشت میانین دست راست، تا سر انگشت میانین دست چپ هنگامی كه هر دو دست را از هم بگشایند.)

ع: باع.

### باعیس

ك: بائیس، نه سل، مایه. [هَر، هاندر]

ف: شَوِه، شَوَند، آنگیزه، لاد، رو، رو، کیو، کیود، چیزه بوذ، مایه.

ع: باعْث، مَوْجِب، سَبَب، عِلَّة، داعی، مَوْث.  
باغه

[ك: لاستیک]

ف: باغه، کاوچو. [كانوچو]

ع: مَطَّاط.

### باف

[ك: چن، چندر: پاشگریكه. (وهك: قالیباف.)]

ف: باف، بافنده. (قالی باف)

ع: نَسَاج.

### بافته

ك: نهار. (هوتیاگ) [هونراو، گهراوه، وهك: گوریس و پدلکه و شتی لهر چه شنه.]

ف: بافته، نوار، سیفور.

ع: وَضَن، شَرِیط، طَرِیْدَة.

بافره ← فرفره

بافكر ← چوّه

### بافور

ك: وافور. [نامرازی تلیاك كیشان.]

ف: بافور، وافور.

ع: فور.

ویندی هه یه.

### بافیاگ

ك: چنیاگ، هوتیاگ. [چنراو، هونراو]



ف: بافته شده.

ع: مَضْفُور، نَسِيج، مَنسُوج.

**بانیگ**

ك: هه‌له‌سیاك، ده‌سه‌له‌س، درۆ. [هه‌له‌سته، بوختان

(تسه‌ی هه‌له‌سراو).]

ف: بافته‌شده، بسته‌شده، دروغ. (حرف

بی‌اساس.)

ع: مُخْتَلَق، مُخْتَرَق، كَذِب، كَذِب، فَرِیه.

**بانیین**

ك: چنن، هوتین، هوتینهوه. [ته‌نین]

ف: بافتن.

ع: نَسِج، ضَفَر، مَسَد، حَوَك، حِیاك، حِیاكَة. رِوایَة.

سَرَد.

**باقانن**

ك: قالاڤن، قارائڤن. [باراندنی بزڤ].]

ف: نَعِ نَعِ كردن. (صدا كردن بز)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقله**

[ك: باقله]

ف: باقلا، باقلی، گرگر، كُوسك، كالوسك.

ع: باقلاء، باقلا، باقلی، فول، جَرَجِر.

ویندی هه‌یه.

**باقله‌ی كولیك**

[ك: باقله‌ی كولاو]

ف: گَرْمَك، باقلای جوشیده.

ع: طَبِیخ الباقلی.

**باقه**

ك: به‌سه. [باغه (گیا یا ده‌غلی به‌سراو).]

ف: بسته. (بسته‌ی گندم، یا گیاه)

ع: حُرْمَة، رَزْمَة، جُرْزَه، خَصْلَة، كُشْتَة، كَدْرَة، اِبَّالَة،

باقَة، حَصِید.

وینده-باقه‌یه‌س

**باقه**

ك: قاله، باله. [یاره (ده‌نگی کارژه‌له).]

ف: نَعِ نَعِ. (صدای بَزْغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقه‌یاق**

ك: قاله‌قال، باله‌بال. [یاره‌یار (ده‌نگه‌ده‌نگی کارژه‌له).]

ف: نَعِ نَعِ. (صدا كردن بَزْغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقه‌یه‌س**

[ك: نه‌و گِیایه‌ی باقه‌ی پی ده‌ه‌ستن.]

ف: دسته‌بند.

ع: مَحْرَم، كُشْتَة.

وینده (۲)

**باقی**

ك: مه‌نه، بازمه‌نه، ته‌واتی، ناته‌واوی. نه‌وان تر. [پاشماره.

ته‌وانی دیکه]

ف: مانده، بازمانده. آن‌های دیگر.

ع: باقی، فاضل، فَضَالَة، فَضْلَة. سائر.

**باقی**

ك: نه‌مر، پایدار، پاره‌جی، پاینده، هه‌میشه‌یی، ماگ.

[هه‌رمار]

ف: پایا، پاینده، پایدار، برجا، ماندگار، ماندنی.

ع: باقی، دائم، أَبَدِي، سَرْمَدِي.

**باك**

ك: ترس، سام، په‌روا، نه‌نیش، کیمخو، هه‌راس. [بیم،

خَوَف]

ف: باك، بیم، ترس، آندیش، آندیشه، خواس،

سَهَم، پَروا، پَرواس، هه‌راس، چَفر، چَفرز، زَلیف،

خَزَزَك، نه‌از.

ع: خَوَف، رُعْب، رُهْب، ذُعْر، جُن، نَخْب، هَوَل،

فَرَع، وَجَل، مَلَع، فَرَق، هَلَل، خَشْنِيَة، رَهْبَة، خَيْفَة،

هَيْبَة، مَخَافَة.

**با کردن**

ك: ماسين، پدنه مين. [ناوسان]

ف: باد کردن، بُر آمدن.

ع: انتفاخ، اِحْفَظْ، ثَوْرُم. حَبِط.

**با کردن**

ك: ماسين، پدنه مين، قين کردن. [ناوسان. پيش خوارنده]

(نيديومه له توو پوون.)

ف: باد کردن، خشم کردن. (کنایه است از خشم

کردن.)

ع: اِنْتِفَاح، ثَبْرُم، اِحْتِلَال.

**با کردن**

ك: فيز کردن. [له خويایی پوون (نيديومه).]

ف: باد کردن، فیس کردن. (کنایه است.)

ع: تَنْفُخ، تَكْبُر، تَفْئِش، تَعَاظُم.

**باکش**

[ك: باکیش (که له شاخ خسته سر پیستی لهش بو نهوی

بامیت پاشان نه شتوری لیندن.)]

ف: بادکش (کُبه زدن به محل حجامت که وَرَم

کرده تیغ بزنند.)

ع: مَص، تَمَصُّص، اِمْتِصَاص، حَجَم، حَاجَاة.

**باکش**

ك: که له شاخ. [باکیش (کووپ) ی خوین گرتن له لهش.]

ف: کُبه، کوپه، گُبه، سَمیرا، بادکش.

ع: مِمَصَّه، مِحْجَم، قُبَّة.

**باکش**

ك: هه واکهش، دروکهش، رنکه با. [باکیش، بابویر (نه گهر

بو دروکه له بیت ده لین: «دروکه لکیش». دنا پیسی ده لین:

«باکش».)]

ف: بادکش، دودکش، وادره. (اگر برای دود

باشد دودکش، اگر نه بادکش گویند.)

ع: مَنفَذ، دَاخِيَّة.

**بکا**

ك: باگیر، باخون. [باگر (شوینی) که له هه موو لایه گهوه

«با» بیگریتهوه.]

ف: بادگاه، بادخُن، بادخان، بادخون، بادغَر،

بادغَرْد، بادگیر، بادغُد، بادغَس، بادغُن، بادرس،

أَدغَر. (محلّی که از هر طرف باد بیاید آن را

بگیرد.)

ع: مَهَب، مَسْهَج، مَهَب الرِّيح.

**بکزه**

[ك: (بایه که ده که ویتسه نیوان شه مال و سه با - بای

روژمه لات - ره.)]

ف: بادگزه. (باد بین شمال و صبا.)

ع: نكباء.

**بکیر ← بکا****بکیر**

[ك: (اگر نامرازی که له نیرگه له دا. (باگیری سر نیرگه له.)]

ف: بادگیر. (بادگیر سر قلیان)

ع: ...

وینه - هیلانوی <۲>

**بالن ← بالان****بالوره**

[ك: جوژه گوزانی و تینیکی کوردیه.)]

ف: نوعی از خوانندگی کردی است.

**بالون**

ك: بالون. [فوردانی گهوه که پری ده کدن له گازی سووک و

به تاسماندا ده فریت.]

ف: بالون، بالُن.

ع: مُنطاد.

وینه

**بالووک**

ك: گهغه. [بایله، بالزکه]

ف: بالو، پالو، آژخ، ژخ، آرخ، زخ، زوخ، توتسه،

گندمه، گوگ، گوگه، زگیل، باشکل، وردان.

ع: ئۇلۇل، سائۇل، سِلْعَة، وْدَم.

**بالووک رهش**

ك: نشانه، تروته. [خان. ههروهها: زیاده گوشتی سر

پتلوی چاو.]

ف: توته، گنده. چَخَك.

ع: سِلْعَة، شامة. وْدَم.

**باله**

ك: قاله، باقه. [بارِه (دهنگی کارژه له.)]

ف: بَع. (صدای بَزغاله)

ع: بَعْبَعَة، یُعار.

**باله**

ك: باله، دهسكیش چەرم، دهسكیش چەرمین. [لهپکی

چەرمین که له راودا له دهست دهکرا.]

ف: بَهله، نِکاب، نِستکَش شکاری، دستکش

چرمی.

ع: خِتاع.

**وینه**

**بال**

[ك: نامرازی فرین له بانددهدا. (بالی په لهوهر.)]

ف: بال، کَنگ. (بال مرغ)

ع: جَناح، كَنَف، سِقَط.

**وینه**

**بال**

ك: قول. [ئو بهشهی جلویهرگ که دهکویته سر جومگهی

دهست.]

ف: آستیم، آستین، آستی، اوستیم.

ع: کُم، قُنان.

**وینه** ← جلیسه <۲>

**بال**

ك: دهس. [له سهریهغده تا شان.]

ف: دست، کَنگ، کَبک، گَشاک، بال. (از

سرانگشتان تا دوش)

ع: یَد، جارِخَة.

**وینه**

**بال**

ك: قول، باهو، بازوو. [له نهیشکهر تا شان.]

ف: بازو، گَشاک، رَش، باهو.

ع: عَضُد، ضَبَع.

**وینه** ← بان <۲>

**بال**

[ك: هیندهی درێژی دهست له سهریهغده تا لووت.]

ف: بازه. (مقدار کشش دست از سر انگشتان تا

بینی)

ع: باع.

**وینه**

**بال**

ك: نههنگ. [جوزه ماسیهکی گهریهیه.]

ف: بال، نَهنگ. (نوعی ماهی بزرگ است.)

ع: بال، تِمَساح، تِمَساح البَحَر.

**بالا**

ك: بهژن، قەد، بهشن. [قام، قامەت]

ف: بالا، قَد.

ع: قامَة، قَد.

**بالا**

ك: بان، سەر، ژورور. [لای سەرور (ووک: بالاخانه.)]

ف: بالا، فراز، ژَبَر. (بالاخانه)

ع: فَوَق، عُلُو.

**بالا**

ك: چەر، فرهتر. [زیاتر]

ف: بیش‌تر.

ع: اَزید.

**بالاپوش**

[ك: جلویهرگی سهرتاپاداگر. ووك: پالتو، عهبا...]

ف: بالاپوش، پالتو.

ع: بُرُئْس، رداء.

وینه میبه.

بالار

ل: تَهْزَه، حَمَالْ. [کاریته (که داری دارم)ای ده که ریته

سەر.]

ف: بالار، بالال، بالاکر، باشت، تَهْزَه، فَرَسَب،

شاه تیر، داربام.

ع: جِسَر. (الذي يقع عليه الروافد.)

وینه—همال (۲)

بالاشمه

ل: داری همدروولای میتلی تاقه که دارگه لی سەر تاقه ی

به سهردا رایه ل ده کهن.]

ف: بالاشمه، (چوب دو طرف میل طاقچه که

چوب های سر طاق روی آن می اندازند.)

ع:.....

وینه (۲)

بالا کردن

ل: هه لچوون، گه شه کردن. [گهره بورن]

ف: بَلَنْد شدن، بالیدن، قَد کشیدن، دراز شدن.

ع: نُمُو، نَشُو، نَشَا، سُمُو، رُخُو، رُكُو، اِنْتِمَاء.

بالان

ل: تَهْزَه، دار. [نامرزی وار. (بزر نمونه: گورگی بالان

دیده.)]

ف: بالان، دام. (گرگی بالان دیده.)

ع: فَخ.

بال فشوو کردن

ل: باله شووی، په له پسکی. [بال شوژ کردنه می بالند.]

ف: بَدَواز کردن، بال سُسْت کردن.

ع: تَضَوُّع، تَطْلِيف، تَغْرِير، خَفَض الجناح، اِرْخَاء

الجناح.

وینه

بالق

ل: پینگه یگ. شه یتانی سووگ، ژنکام، شووگام، لفکام.

[پینگه یشتوو. بالغ]

ف: رَسیده، شَیتانی شده، گوشتاسپ شده،

ژن کام، شوهر کام، جفت کام.

ع: بَالِغ، مُكَلَّف، مُحْتَلِم.

بال مەكەز

ل: بالی میش]

ف: پر مگس، بال مگس.

ع: جَنَاحُ الدُّبَاب.

بالنگ

ل: که بات (جوزه «ترنج» بیکه.)]

ف: بالنگ، بادرنگ، ترنگان. (نوعی از ترنج

است.)

ع: کَبَاد، تُرْج، بادرنج.

وینه

بالنگو

ل: بادرنگ، باروونه. [توزی گیایه که] بو ده رمان به کار

ده هیت ریت.]

ف: بالنگو. (تخم نباتی است.)

ع: بَذَرُ الْأُتْرَاجِيَّة. (البقلة الاترجية)

بالسنه

ل: په له رور، مهل. [بالدار]

ف: پَرنده، مَرغ.

ع: طَيْر.

بالونه

ل: فِرْدَکه. [تدیاره]

ف: هَوَانَوَزْد، آسمان پیما.

ع: طَيَّارَة.

بالوون

ل: [بالوون]

ف: بالون.

ع: مُنطَاد. (انطاد-معد)

وینه—بالوون

باله

ل: دسکیش چدرمین. [باله]

ف: بَهله، نکاب، دستکش چرمی.

ع: خِتاع.

وینه — باله

باله نه پی

[ل: باله ته په (بال) لیکدانی په لهره له زهریدا.]

ف: بال به هم زدن. (بال به هم زدن مرغ در

زمین)

ع: مَلَح، ایکاب، تَرَنیق، حَفَقان.

باله نه پی

[ل: باله ته په، بالگرتمه (بال) لیکدانی په لهره له

هراډا.]

ف: بال تپش، بال طبش. (بال به هم زدن مرغ

در هوا)

ع: دَیِف، قَدُف، رَفَرَفَه، حَفَقان.

باله نه پی

[ل: باله ته په (بال) لیکدانی مدلی بالکراو.]

ف: بال زدن. (بال زدن مرغ پرکنده.)

ع: حَذَم.

باله خانه

ل: سرخان. [ژور له نهومی دوه می خانوډا.]

ف: بَرَبار، بَروار، بَرواره، پَرواره، وَروار، وَرواره،

فَرواره، جوسه، بالاخانه، پَکوک، پَکول.

ع: غُرَفَه، عَلَيَّة، حُجْرَه.

باله خانه ی تلوسانی

ل: باله خانه. [ژور له نهومی دوه می خانوډا.]

ف: فَرآور، فَروار، فَروال، فَربال، فَرباله، فَروانه،

بادگیر، فَرواله.

ع: غُرَفَه.

باله شوړی — په لهره پکي

باله وان

ل: چهرخ. [شاهین]

ف: چرخ، شاهین.

ع: سَقَر، صَقَر، رُمَج، قَطام، شاهین، قَطامي،

قَطامي.

وینه هده.

باله وان

[ل: شه پیوری گوره که له سر شان هه لیده گرن.]

ف: بالبان. (شیپور بزرگ که روی دوش حمل

می کنند.)

ع: بُوَق.

باله و گرن

ل: فرین، پرواز کردن. [هه لفرین]

ف: پَریدن، پَرواز کردن.

ع: طَیَر، طَیَران، طَیوَرَه.

بالین

ل: پشکول، پشتیان. [کومه کی دیوار و کوله که. پژدر]

ف: بالین، پشتیان...

ع: دِعامَة، ظَهیر.

وینه — پشتیان

بالین

ل: سرنگیا. [سرین، بالیف]

ف: بالین، بالش، بالشت.

ع: مُنْکَا، مَحْدَه، مِصْدَعَه، مَنِذَه، مُرْتَفَق، وِسَادَه،

زِدْی، نَمْرَقَه.

وینه

بالیز

ل: نیلجی. [بالیز، سدفیر]

ف: بالیوس، ایلجی، فرستاده، نماینده. (وزیر

مختار)

ع: سَفیر.

بام

ل: تاله، چهره، رنگ. (ره شبام، ره شتاله) [نامان،

مهيلمو]

ف: فام، پام، چرده، چَرته، چَرزه، رَتگ. (سيه  
فام، سیه چرده)

ع: ضارب، لُون. (ضاربٌ بالسَّوَادِ، أَسْوَدَ اللَّوْنِ)  
**بامبو**

[ل: جُزَه قاميشيکه که له ههيزهزان دهچيت.]  
ف: بامبو، بانبو، نى هندى. (ئىيى است شبيه به  
خيززان.)

ع: بَمْبُو، الْقَصَبُ الْهِنْدِي.

**بامبول**

ل: حوقه، کهلهک. [فيل]  
ف: بامبول، ئيرنگ، ئَنبُل، تَبَنَد، تَرْفَنَد، تَرْگَنَد،  
داغو، داغول، هرنوت، خاتوله...

ع: حيله، مَکَر، سِحْر، شَعْبَذَه، ئُيُنَج.

**بامجان**

ل: بايجان. [باينجانه پشه]  
ف: بادنجان، بادنگان، باتنگان، گَهَلَم، گَهَبَرک.

ع: حَذَق، أَنْب، مَغَد، بادنجان.

وینه

**بامجان فرهنگى**

ل: تَوماته. [توماته، توماتيز]  
ف: تومات، توماتيز، بادنجان فرهنگى.

ع: بَنْدُورَه.

وینه

**بامهن**

[ل: سوکه له ناری «به ههن»، ناره بز پياوان.]

ف: مخفف «بهمن» است، اسم مرد است.

**باميه**

[ل: بامى]

ف: باميه.

ع: باميا.

وینه

**بان**

ل: که لک. [سهربانى خانور.]

ف: بام، بان، پشت بام.

ع: سَطَح. سَقَف.

**بان**

ل: سهر، ژور. [لاى سهرهوه.]

ف: رو، روى، بَر، آبَر، بالا، فراز، زَبَر، زَوَر.

ع: فَوْق، عَلُو، عَل.

**بان بانهگا**

ل: ژير نارگه. [خوار نافک]

ف: زير ناف، بالاي بانه.

ع: هُلَبَه.

**بانپهته**

ل: مديتارى. [بانپه سهربانى بهردهم ژور، چ ژيره کهى  
مال بيت يا خالى بيت.]

ف: پشت بام، مهتابى، پکوک، تابوک. (پشت

بام جلو اتاق، خواه زيرش خانه باشد، يا

خالى.)

ع: سَطَح. كِشْك. مَخَارَجَه.

وینه—سَهَو، ...

**بان ديوار**

[ل: سهر ديوار]

ف: سر لاد، بِلَكَن، بِلَكَس، نالَكَس، سر ديوار.

ع: سَطَح الْجِدَار.

**بان سهر**

ل: که فاک، توههته. [ته پلى سهر]

ف: تارک، چکاډ، چکاډه، چکاډ، کاچک، هَباک،

فَزاک، تارک سَر، کلەى سَر. (فَرَق سَر)

ع: رَعَامَه، فَرَق، قُمَه، قُمَه الرَّاس.

**بان شان**

ل: قه لادوشان. [قه لادوشکان: نيزانى ههردو شان.]

ف: سردوش، دوش، شانە، هوبه، هوڤر، سَفَت.

ع: کَتِف، عَاتِق، مَنَكِب، غَارِب، کَاهِل.

**بانگ**

ل: هَدَلَالَه، هَمَرَالَه، چِرِه، [جَارِ، بانگ‌هواز (بَر نمونده:

بانگ‌هواز بَر نوِيژ يا بَر مانگ گِيران.]

ف: بانگ، گُلَبانگ، آگاهانيدن. (برای نماز يا

خسوف مثلاً.)

ع: اَذان، اِيذان، اِعْلام، نَعْب، نَعَاب، نَعِيب، نَعَق،

نُعَاق، نَعِيق.

**بانگ**

ل: دَنگ، چِرِه، چَرِين. (مردمِيان بانگ کرد.) [گاز، قار]

ف: صدا.

ع: دَعْوَة، دُعَاء، اِحْضار.

**بانگ**

ل: قار، قورلِه، چِرِه، سَدا، [قِيه، هَمرا]

ف: بانگ، آواز، صدا، غِرِيو، دَهار، دَهان، دَهاژ،

گُلَبانگ، گُلَبام، فَرِياد، پَرِواک، غَزَه.

ع: نِدَاء، صَباح، صَوْت.

**بانگ**

ل: سَدرگ، بانگِين، سَدرگِين. [سَدرُو، ژُوورُو]

ف: بالايِي، زَبَرِين.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانگ دان**

ل: هَمرا لِه کردن. [جَارِ دان، بانگ‌هواز کردن]

ف: بانگ زدن، گُلَبانگ زدن.

ع: اِيذان، تَاذِين.

**بانگ کردن**

ل: چَرِين، دَنگ کردن. [گاز کردن]

ف: صدا کردن، بانگ کردن، خواستن.

ع: دُعَاء، دَعْوَة، اِحْضار.

**بانگ کردن**

ل: قار کردن، قورلَاشِن. [قِيه، هَمرا کردن]

ف: بانگ کردن، صدا کردن، داد زدن، فرياد زدن،

فرياد کردن، دَهار زدن، ....

ع: نِدَاء، صَباح.

**بانگِين**

ل: بانگَلِير. [باگَرْدِين]

ف: بام گِلان، بام گُردان، بام غَلتان، غَلْتَبان،

قَلْتَبان، غَرْتَبان.

ع: مَناسَة، مَحْدَلَة، مَسْطَح.

وِيته

**بانگ مَهل**

ل: دَنگ مَهل. [خَرِيندَنی بائندِه]

ف: سَپِير، آواز مُرغ.

ع: صَفِير.

**بانگ‌هواز**

ل: جَارِ، هَمرا لِه، هَدَلالِه. [راگه يانَدن به دَنگی بَهرز.]

ف: جَار، صَلا، صدا زدن.

ع: نِدَاء، مُناداة، اَذان، اِيذان، اِعْلام، صُراخ.

**بانگ هَم‌لِدان**

ل: شِيوَن کردن. [گِريان به دَنگی بَهرز.]

ف: فَرِياد بَر آوَرْدن، فَرِياد کردن، قُفْسان کردن،

شِيوَن کردن، گَرِيستن، زاريدن، زنجيدن.

ع: نِياح، عَوِيل، نَحِيب، صَباح، صُراخ، جَزَع، نُواح.

**بانگِين**

ل: سَدرگِين، سَدرگ، بانگ. [ژُوورُو، سَدرُو]

ف: زَبَرِين، بالايِي.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانما**

[ل: بايِنُو]

ف: بادَنما.

ع: مِيزانُ الهَواء.

وِيته

**بان‌مال**

لک: بان، که لک. [سربیانی خانوو].

ف: بام، بان، بالاپشت بام، پشت بام.

ع: سطح، قَوْقِ السَّطْحِ.

**بافان**

لک: به فرمان. [نهری به فر ده مائیت].

ف: بام روب، برف روب.

ع: کَسَاح.

**بانوو**

لک: خانم، خاتون. [غات، یایه]

ف: خانم، خاتون، بانو، ایشی، بی بی، بیگه، بیگم.

ع: سَيَّة، سَيِّدَة، خاتون.

**بانمگا**

لک: شهرمگا. [یدر گده]

ف: بانه، شهرمگا، بَنَرَجَا.

ع: عاتة، زهار، عَوْرَة، رَكَب، خَشَنَة.

**باننه نلو**

لک: سواخ. [سواغ: قور تېنه سورن].

ف: آرزو، بام آندود.

ع: سَج، سیاع، شید، لَطَخ.

**باننوسان**

لک: باننوسان. [خوتن له سرباندا].

ف: بام خوابیدن.

ع: ...

**بان یهک**

لک: سر یهک. که لک، که لک. [له سر یهکتر. هه چنرا].

ف: روی هم، سرهم، بالای هم، آنبوده، بُلَغْدَه.

ع: جَمَعاً، رَئید، نَضید.

**بان یهک نیان**

لک: سر یهک نیان، که لک که کردن. [خستنه سر یهک،

هه چنن]

ف: روی هم گذاشتن، بالای هم نهادن،

سرهم چیدن، آنبودن، بُلَغْدَن.

ع: رَئد، نَضد، دَکَن.

**بلو**

لک: شتو، یاسا، روشت. سزارار، شایسه. [داب. شایان]

ف: باب، یاسا، رُوش، شیوه، طَرز، کیش.

شایسته، درخور.

ع: رَسَم، عَادَة، دَاب، مَعْمُول، رَوِيَّة، رَوِيَّة. لائِق،

حَرِي، مَلَكَة.

**بلوا**

لک: بایر. [باره گهره (بارکی بارک، بارکی دایک).]

ف: بابا، نیا، پَدَر بَزُرگ، (پدر پدر، پدر مادر)

ع: جَد.

**بلوا گهره**

لک: بایر گهره، بارگهره. [(بارکی بایر).]

ف: پَدَر نیا، فَر نیا، بابا بَزُرگ. (پَدَر جَد، فَر جَد)

ع: أَعْلَى جَد، أَلَجَد الأَعْلَى.

**بلوان**

[لک: باروپایان (خزمی مَرَوَّ له بارکیه).]

ف: بابان، نیاگان. (خویشان پدری)

ع: آبَاء، أجداد، أقارب، عَصَبَات.

**بلوانی**

[لک: جیازی برون (نهر که لویه لهی له مالی بارکیه)

له گهل برونکا دینترین بو مالی زارا.].

ف: وَرْدَنک، وَرْدوک. (اسبابی که از خانه ی پدر

همراه عروس به خانه ی داماد می فرستند.)

ع: جِهَانِي، سَعَف، جِهَان، بَانِيَّة.

**بلو دیان**

لک: خوره ن. [شیاری ددانی پیوگل، خواره ده منی نهرم].

ف: باب دندان، شایسته ی دندان، خَوَرَنَد،

درخور دندان.

ع: بابُ الأَسنان، لَيِّن.



**باور**

ك: بائق، [بروا، متمانه]

ف: باور، آور، گروش، گرویدن، گرایش.

ع: وُثُوق، یَقِین، اِیمان، اِعتِقَاد، اِعتِمَاد، تَصَدِیق.

**باور**

ك: نابردد، [رتر]

ف: آبرو، ورسنگ.

ع: اِعْتِبار، اِحْتِرَام، عِزَّة، شَرَف، حُرْمَة.

**باوش**

ك: میتدی بارهشك دار یا گیا یا...

ف: بَغْل. (هیزم، یا گیاه و امثال آن.)

ع: باع، حُرْمَة.

**باوش**

ك: بارهش، نامیزر

ف: آغوش، آغوش، آگش، کنار، هویر، بر، کُنک،

کَلک، بَغْل.

ع: حَضَن، حَجَر، كَنَف.

**باوش گرتن**

ك: له نامیزر گرتن، گرتنه بارهش

ف: آغوشیدن، آغوشیدن، بَغْل گرفتن.

ع: حَضَن، اِحْتِضَان.

**باوک**

ك: باب، باث

ف: بائک، باب، بابا، پدر، پیتر، فَر، پد.

ع: أب، والد، بابا.

**باوکی**

ك: بارکیتی. له بارکوره

ف: پدری، بابایی....

ع: اُبُوَّة، وَالِدِيَّة، اَبِي.

**باوکه ره**

ك: باواکه ره، [بابی، گهره]

ف: پدرنیا، فَرَنیان.

ع: اَعْلَى جَدّ.

**باوکه ره بازی**

ك: دوژین دان، [جورین دان (به به کتر.)]

ف: دشنام دادن. (به همدیگر)

ع: تَسَاب، تَشَاتَم، تَلَاقُس، تَنَاوُر، تَنَازُق، تَهَارُط،

تَلَاقِب.

**باوه پیاره**

ك: شوی دایک، [زرباب]

ف: بَخَنو، پَداندر، پدراندر، ناپدری. (شوهر

مادر)

ع: رَاب، رَوَجُ الأم.

**باوهت**

ك: بابهت، بمرهتی، [باره، له ممری، سهبارت]

ف: باب، بابت، باره.

ع: باب، بابَة، مَوْضُوع.

**باوه خون**

ك: [چورنه روی بولک بز مالی بارکی.]

ف: باباخوان. (دعوت عروس به خانه ی بابا.)

**باوهر**

ك: باهر، [بمزایی یا خدنه کی نیتوان دور پارچه زوی که له

یه کتریان جیاده کاتره.]

ف: پُلُون، پُلوان، باهو. (بلندی یا گودی بین دو

تکه زمین که آن ها را از هم منفصل می کنند.)

ع: عَضُد، طَرِيق، فَاصِلَة، ذَف، ثَلَم.

وینه

**باوهر را**

ك: پیرا، پیرانه! (باره ره یاد!- بارور ره یادت!) [بهیته!

اوشه یکی هه برامیه.]

ف: بیارا، بیاورا، باورا! (اورامی است.)

ع: هات!

**باوهژن**

ك: ژن بارک، [زردایک]

ف: ماریره، مارانذر، ماینذر، ماداندر، مادرانذر،

نامانذر، زن بابا، (زن پدر)

ع: رَأْبَة، رُوجَة الأب.

**باوه‌شین** ← **باروشه** [روشه‌ی کی کرماجیه،] [کرماجی است.]

**باوه‌قوره‌ت**

ك: سمه‌خرته، [باوه‌عه‌مره]

ف: نیم‌تنه.

ع: رُنْبُل، حَنْدَل.

وینه

**باویشك**

[ك: بارشك: دم‌کرده‌ی له‌کاتی خهره‌اتندا.]

ف: خَمیازه، خامیازه، خامیاز، باشك، پاشك،

باسك، پاسك، بیاستو، فاژ، آسا، آسا، گن‌هزه،

ذهان‌دزه، آهبنیابه.

ع: ثَاب، ثُؤْبَاء.

**باویشك دان**

[ك: بارشك دان]

ف: فازیدن، باشك‌زدن، خَمیازه‌کشیدن....

ع: ثَاب، ثَثْؤُب.

**با هاتن**

[ك: با‌ه‌لکردن]

ف: باد‌وژیدن، باد‌آمدن.

ع: مُبُوب الرِّيح.

**باهو**

ك: بازو، [قَوَز]

ف: بازو، باهو، زش، آلنی.

ع: عَضُد، ضَبَع.

وینه ← **بازوو** <۲>

**باهو**

ك: لاشیپان، بازوو، [درو‌داره‌دویژه‌ک‌هی چوار‌چیت‌وی

دەرگا.]

ف: بازو، باهو، آلنی، کلتان، (دو‌چوب‌بازوی

دَر)

ع: عَضُد، عِضَادَة.

وینه‌ی هه‌یه.

**باهو**

[ك: قه‌دپائی چیا.]

ف: باهو، بازو، (بازوی کوه)

ع: عَضُد، عَضُد الجَبَل.

وینه ← **باویر** <۶>

**باهو**

ك: باویر، [به‌رزایی چوار‌دویری‌باخچه.]

ف: باهو، پَلوان، پَلُون، (بلندی‌اطراف‌باغچه)

ع: عَضُد.

وینه ← **باویر** <۲>

**باهو**

ك: شاهین، [شاهین (میله‌ی ترازو).]

ف: بازو، شاهین، میله، (میله‌ی ترازو).

ع: مِنْجَم، عَمُود، شاهین.

وینه ← **ترازو** <۲>

**باهوش**

ك: هوشیار، رریا، [زیت، زیره‌ك]

ف: باهوش، هوش‌مَند، هوشیار، هُشیار،

هُشیوار.

ع: ذَكِي، فَعْلَن، ذَهِن، فَهِيم، لَوَزَعِي، الْمَعِي، فَرَّاس.

**باهیتِر**

ك: چۆل، بوره، به‌ره‌لا، به‌یاز، [بایر، نه‌کینل‌دار]

ف: چول، بوره، ناکشته.

ع: بائِر، بُوَر، مَوَات.

**باهیتِر**

ك: سه‌راسیمه، (به‌حمت و باهیتِر) [سه‌رگه‌ردان]

ف: آسیمه، سه‌راسیمه، سه‌رگشته.

ع: باحر، مُتَحَيِّر، مَبْهُوت، حَیران.

**باوچان** ← **بامجان**

**بایده**

ل: بایه. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (کاسه‌ی مسی)

ع: باطیه.

وینه-بادیه

بای دهبور

ل: بای خورنشین. [بای روزنارا، یا بای باشوری روزنارا  
که له کوتایی روزنارا هلدکات، به پیچهرانه‌ی بای  
سه‌باره.]

ف: باد فروردین، باد فرودین، باد دُبور. (باد  
مغرب، یا باد بین مغرب و جنوب که در آخر  
روز می‌وزد. ضد «باد صبا»)

ع: دُبور، ریح الدُبور.

بایر-باهیر (چول)

بای زه‌مین

ل: بای سه‌خت. [گهرده‌لورل]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف.

بایس

ل: گهره‌ک. (بایسه). [پتویست]

ف: دریا، دریای، دریایست، بایست، بایسته،  
وایی، خَنور، سنگول. (سنگول دارم.)

ع: لازم، لابد، واجب، لابد منه. (لازم لی)

بایس

ل: نه‌سل، سه‌بارت، شومر. [هر]

ف: شوه، شوتند، آنگیزه، لاد، کیو، کیود، رون،  
چیزه‌بوذ.

ع: باعِث، سَبَب، عِلَّة، دَاعِی، مُوجِب، جَهَّة، جَهَّة،  
جَهَّة، وَجِه، وَجِه، وَجِهَة، وَجِهَة.

بای سه‌با

ل: بای سه‌با، بای خورهلالت، سه‌با. [بایه‌که که له  
روزه‌لته‌ره یا له باکورری روزه‌لته‌ره به‌رو شاری سه‌با

ه‌لدکات، به پیچهرانه‌ی بای دهبورمه.]

ف: باد برین، باد صبا. (باد مشرق، یا باد بین  
مشرق و شمال که به جانب شهر سبا می‌رود.  
ضد «باد دبور».)

ع: ایر، هیر، صَبَا، ریح الصَّبَا.  
بای سه‌خت

ل: بای زه‌مین. [گهرده‌لورل]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف، ریح عاصِف  
بای سه‌با-بای سه‌با  
بای شه‌مال

ل: شه‌مال [بایه‌که له باشورمه به‌رو باکور  
ه‌لدکات، به پیچهرانه‌ی بای زه‌لته‌ره.]  
ف: باد شمال. (بادی است از جنوب به شمال  
می‌وزد. ضد «زه‌لان» است.)

ع: مِسع، اَزیب، حَذواء، نُعامی، سَلامی، جَنُوب،  
ریح الجَنُوب  
بایج

ل: بفرِش. [فریشیار]

ف: فروشنده، فروختار، فرُختار.

ع: بائع، شاری.

بای هره‌نگ

ل: جوش. [ناگه: زیکه‌ی ده‌مرچار.]

ف: باد فرنگ

ع: جَمَرَة

بایق

ل: بارر. پایداری. [بایه‌خ. متانه. راوستاری]

ف: باور. نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: اِعْتِماد، وُثُوق، اِعْتِبَار، اِطمینان. بَقَاء، دوام.  
بایله

[ل: پارچه‌یه‌کی زَر ته‌نکه که به زری «با»

دهدرتیت.]

ف: پارچه‌ای است بسیار نازک که غالباً باد آن را پاره می‌کند.

بایه قوش

ل: بور. [بورم، کونده‌بور]

ف: بو، جُفد، کوف، کوکو، کوکه، کوکن، کوکنک، اوکو، آکو، پُش، پُشک.

ع: بوف، بوم، صدی.

وینه

بایی

ل: به‌ها، نه‌رجس. (چهن بایی؟) [نرخ]

ف: بها، آرزش. (چند بها؟)

ع: قِیمه، ثمن، سِعر.

باییه

ل: بادیه. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه، کاسه‌ی مسین.

ع: باطیه.

باییه‌وا

ل: که‌لله‌باد، خونه‌سن. [له‌خوتایی]

ف: کله‌باد، بادبروت، خودبین، خودپسند.

ع: مغرور، مُتکبر، غطریس، عتی.

بیگزه!

ل: بگزه! [تپه‌ره!، بیوره!]

ف: بگذر!، بیامرز!، بپخشای!

ع: اُعْبُرْ، اِمْهَبْ، مُرْأ. اِصْفَحْ، اَعْفُوا، اَغْفِرْ.

[اُعْفُ!]

بپا!

ل: برآ، ورده‌به! [سه‌برکه!، ناگادار به!]

ف: بپا، بپای!، بپاییدا!

ع: اُنْظُرْ، تَأَمَّلْ، رَاقِبْ!

بت

[ل: خردای دسکرد.]

ف: بُت، فَع، ژون، ایبک، نگار.

ع: صَنَم، وُكُن، جِبَت، نَد، طَاغُوْت، زَوْن، زور.

بتپه‌راس

[ل: بتپه‌رست: نه‌ر که‌سه‌ی خوای دسکرد ده‌پرستیت.]

ف: بُت پُرست، شَمَن، بَرَهْمَن، ژونی، ایبکی،

فَع پُرست.

ع: وَكُنْی، عَبْدَة الطاغوت.

بتخانه

[ل: جیگه‌ی بتان.]

ف: بُت‌خانه، بُتکده، فَنستان.

ع: بَيْت الصَنَم.

بتر

[ل: لَه زارلوه‌گه‌لی ویره‌قبازانه.]

ف: بتر. (از مصطلحات اهل گنجفه است.

بترونه) (ده یا صورت)

ع: بُطر، بُطل.

بتری

ل: شیشه. (شیشه و پیاله) [بوتل، بوتری]

ف: بُطری، شیشه، مینا.

ع: قَبِيْئَة، قَارُوْرَة، نَاجُوْد.

وینه

بتون

ل: گشت، یدکهر. [ه‌دمرو، تیکرا]

ف: همه، همگی، همگان، ه‌ماد، ه‌مادی، رت،

أَزْمَل، أَزْدَم، شگاله.

ع: كُلْ، عُمُوْم، عَمَم، عَمِیم، عَام، جَمِیع، أَسْر، أَبْشَع:

أَزْمَل، كَلَّا، طَرَأْ، عُمُوْمًا، جُمْلَةً، قَاطِبَةً، كُلِّيَّةً، رُمَّةً،

كَافَّةً، جَمِيعًا، تَمَامًا، بِالْكَلِّ، بِالْجُمْلَةِ، بِالتَّمَام.

بته

ل: متک، بنچک، دهون، ته‌پله، ته‌پکه، ه‌زگ. [بنجه‌گیا،

دهون (روه‌ل یا دره‌خت.)]

ف: بُتَه، بوته. (رُسْتَنی یا درخت).

ع: ثُبْتُ، أَصْلَة.

**بتهو**

ك: گت، پر، قورس. [بتهو، نارپر]

ف: سفت، رُفْتُ، پُر، یك پارچه.

ع: مُصْنَعَت، مُصَمَد، صَمَد، أَصَم.

**بتهو**

ك: تات، بهسیاگ. [بهسراو: كچيك كه گوشت بهری

منالای گرتیت.]

ف: سفت، بُسْتَه.

ع: رُتْقَاء.

**بچریچر**

ك: بچریچر، پرتكه پرتكه، بركه بركه. [بهش بهش، به چند

جار]

ف: پاره پاره، تيكه تيكه، بُرُور. پراكنده، از هم

گسيخته.

ع: قَطْعًا، مُتَقَطْعًا، مُتَفَصِّلًا، دَفْعَات، دَفْعَةً دَفْعَةً،

مُتَفَرِّقًا، مُتَحَرِّزًا، مُتَفَرِّضًا.

**بهریان**

ك: بچریان، بریان، پرچیان. [يسان، چران]

ف: گسيختن، گسيخته شدن.

ع: تَقْلُع، انْقِطَاع، تَحَرُّز، تَفَرُّض، تَفَرُّق.

**بخوور**

ك: فانگ. دروكه. [اهر شتيك كه سورتاندي بوتي

خوشي لي تكه ويته ره.]

ف: بخور. (هر ماده ای كه سوزاندن آن توليد

بوخوشي كند.)

ع: بَخُور.

**بخوور دان**

ك: فانگ دان، دووكه دان. [دووكه لپا كردن، به دووكه ل

دور كردن.]

ف: بخور دادن.

ع: تَبَخَّر، تَدَخَّن.

**بخوور مريهم**

ك: چنگ مريهم. [جوزَه گياهه كه كه گولتيكي جوانی

مديه.]

ف: بخور مريم، پنجه ی مريم، آذربويه.

ع: بَخُورُ مَرِيَم، عَرَطْنِيثًا.

وینه - چنگ مريهم

**بده**

[ك: به خشه! (فرمانده.)]

ف: بده! (امر است.)

ع: هَات، اَعْطَا!

**بدهو**

ك: قوزاخ، پردو. [چالاک، لهش سولك]

ف: بدو، چُست، چالاک، تُندَنو، بادپا، بادپيما.

ع: خَفِيف، سَعُور، سَرِيع العَدُو.

**بدی**

ك: به خشش، دهسه نه. [دهنده یی]

ف: بده، دهش، بَخَشَش.

ع: بَذَل، كَرَم، عَطَا.

**بدیوبسان**

ك: دادريست، دادريسد، داريست، سوده. [مامده]

ف: دادوستد، خريد و فروش، سودا، بده و بستان.

ع: مُعَامَلَةٌ، مُعَاوَضَةٌ، مُبَادَلَةٌ.

**بېر**

ك: كوت، تيكه، بركه، پارچه. [لهت، بهش]

ف: بُر، پاره، لُخت، بُرخ، بُرخه، كَم، پازتاری.

ع: بَعْض، جُزء، جُزْئِي، قِطْعَةٌ، حَزْرَةٌ، شَرْحَةٌ،

خُذْعَوِيَّة، ضَلْع، قِطِيع، قِسم، فَرِيقَةٌ، عُطْبَةٌ، نَبَذ.

جمع، فِرْد.

**بېر**

ك: تهی. (تهی كردن = بريده) [مهرج، به لين، بريده

(بریندهی مامه له.)

ف: بَر. (بریدن معامله)

ع: قَطْع.

بر

ك: رسایی. (بر ناکا.) [گه یشتن، هه لکردن]

ف: رسایی، رسیدن.

ع: وُصُول. دوام.

برا

ك: كاكه. [نیرینهی هاریلوك یا هاردايك یا هاردايكلوبارك.]

ف: بَراندر، دانر، داداش.

ع: أَخ، صِنُو، صِنُو، شَقِيق.

برانووه

[ك: پدغهی پال پدغهمووته.]

ف: برادر كالوج.

ع: بِنَصَر.

وینه-هنگوس >

**براده**

ك: خاكه، ورده، دهمسوان. [خاكهی كانزای برین له-دار.]

ف: رَندش، سونش، سَناو، آواره. توپال.

ع: بُرَادَة، حُكَاكَة، سُحَاة، فُسَاة، سُخَاة.

**برادهی تهلا**

ك: خاكه زهر، زهره رِق، دهمسوان تهلا، زهرسوان. [وردهی

نالتون]

ف: زَرَك، زرساوه، سُهاله، سونش زَر.

ع: اِكْلِيل، سُحَاة، سُهانة.

**برادهی نوته**

ك: خاكه زيو، زيو سوان، دهمسوان نوته. [وردهی زيو]

ف: سيم ساوه، سونش سيم.

ع: سُهانة، سُحَاة.

**براواك**

[ك: براوا: منالی برا.]

ف: أَخَذَر، بَرانرزاده.

ع: وَلَدُ الْأَخ. (ابنُ الأخ، بنتُ الأخ)

**براواوا**

[ك: هاریکاری زارا له کاتی بړوك گواستنهوده.]

ف: شَابالا، شاهبالا، شَمَبالا، شَمباله.

ع: أَخ الصُّهَر.

**براوژن**

[ك: ژنی برا.]

ف: بَراندرژن، ژن بَراندر.

ع: كَهَّة، زَوْجَة الْأَخ.

**برلكه موره**

ك: كاكه. [برای بهتة مهن.]

ف: دانند، دانرند.

ع: الْأَخ الْأَكْبَر.

**برامازك**

[ك: پدكيتك له پدركاتی دارمازوره.]

ف: پُزَغَنَد، پُزَغَنَج.

ع: عَقَص. (أَخ العازُوج)

**برای باوکی**

[ك: براباب: نیرینهی هاریلوك.]

ف: بَراداندر، بَرانراندَر، پسر پدر.

ع: أَخ يَأَب، الْأَخ الْأَبِي.

**برای دایکی**

[ك: نیرینهی هاردايك.]

ف: بَراداندر، بَراداندر، پسر مادر.

ع: خِيف، صِنُو، صِنَوَان، أَخ يَأَم، الْأَخ الْأُمِّي.

**برای دایکی و باوکی**

[ك: برای هاردايك و هاریلوك.]

ف: بالو، دانر.

ع: شَقِيق، أَخ شَقِيق، صِنُو.

**برایی**

[ك: برایه تی]

ف: بَراندری.

ع: أُخُوَّةٌ، صَنَاوَةٌ، مُعَايَنَةٌ.

برایی

ك: بروایی. (دلی بروایی نادا.) [به برایی، روادیتن]

ف: گرایش، دل آوردن، یاری کردن دل، و چَر دادن دل.

ع: مِيلٌ، رَغْبَةٌ، فَتْوَى الْقَلْبِ.

برپره

ك: مِرْوَخَه، تَرِخْتَه، مَوْرَه. [برپراگهی پشت.]

ع: مُهْرَه، زَوْرَه، مَازَه، مَازَن، تَرَخْتَه. (فقرات پُشت)

ع: فَقْرَةٌ، فَقْرَةٌ، فَقَارَةٌ. (فَقَار، فِقْرَات، فِقْرَات) شَرْخُوب، قُرْدُود، قِرْدِيد، هَمَالِب، هَمَالِب، سَيَسَاء، خَزَن، خَزَزَاتُ الظَّهْرِ.

ویننه هیدیه.

برپینه

ك: سَوَان، مَوْرَه. [برپه‌ند]

ف: سَوَهَان، سَوَهَن، سَان، ساوو.

ع: مِسْحَلٌ، مِرْدٌ، سَقَن.

برچ

ك: مَالٌ. به ش. [پاژ. مَدَنَلْ، كه لَو: مَدَنَلْگهی خَوَر له ناسمان. (كه لَوی شیر، كه لَوی شَهك)]

ف: خانَه، خان. بَخَش، خُهر، غوشاد. (خانَه‌ی شیر، خُهر بَرَه = بُرج اسد، بُرج بَرَه)

ع: بُرْجٌ، قِسْمَةٌ.

ویننه

برجیس

[ك: هِدَسَارِی مَرِشْتَه‌ری.]

ف: بُرْجِیس

ع: مُشْتَرِی

برد

ك: رَوین. [تیارِیژ (بۆ نَمُوونَه: تیارِیژ تَه‌نَگ).]

ف: بُرد، گُله‌وَس. (بُرد تَه‌نَگ مِثْلًا.)

ع: مَسِی، مَنَزِل.

برد

ك: بَرَدَنه‌وَه. (بَرَد و باخست) [قازانج له قوماردا یا

سەرکه‌وتن له کایه‌دا.]

ف: بُرد، بُردن. پِیش‌رِفت.

ع: غَلَبَةٌ، إِحْرَامٌ، تَحْرِیمٌ، رِنَج.

بردان

ك: بَرَدَنه‌وَدان. [پِیش لَیڤِینه‌وَه]

ف: بُردادن.

ع: سَبَاقٌ، مُسَابَقَةٌ، مُبَارَاةٌ، مَنَاهَرَةٌ، مُنَاهَبَةٌ. ثَنَی،

عَطَف.

بردن

[ك: بَرَن: بَدِرامبَه‌ری «هیتان»]

ف: بُردن.

ع: اِذْهَابٌ، اِمْشَاءٌ، اِمْضَاءٌ، اِجْرَاءٌ، اِمْرَانٌ، (تَهَبَّ بِهِ،

مَشَى بِهِ، مَضَى بِهِ، جَرَى بِهِ، مَرَّ بِهِ). جَرَّ، جَذَبَ،

أَخَذَ. سَوَقٌ، قَوَد.

بردنه‌وه

[ك: گِیڤَراندنه‌وَه]

ف: پس بردن، بازبردن.

ع: اِعَادَةٌ، اِرْجَاعٌ، اِثَابَةٌ.

بردنه‌وه

[ك: سەرکه‌وتن له کِیڤَه‌رکَمَ یا له قوماردا. (بَدِرامبَه‌ری

«دانان».)]

ف: بُردن. (ضد باختن)

ع: إِحْرَامٌ، تَحْرِیمٌ، رِنَج، غَلَبَةٌ.

برده‌بار

ك: بَارَكِیش. [خَوَرَاگَر]

ف: بُردَه‌بَار، بَارَكِش، جَفَاكِش.

ع: مُتَحَمِّلٌ، سَلِیمُ النَّفْسِ.

برژانن

ك: وِرژانن. [برژاندن، بریان کردن (بۆ نَمُوونَه: برژاندنی

گُزشت.]]

ف: برشتَن، برشته کردن. (برشتن گوشت مثلاً.)

ع: شَنِي، نَدء، مَنَلِي، اِنضاج، تَضهيب، حَسَن، حَسَّسَة.

برژان

ل: بژدان. [برژاندن (بژ نمونه: برژاندنی گه نم.)]

ف: برشتن، بودادن، (برشتن گندم مثلاً.)

ع: تَحْميص، تَحْميس.

برژانهوه

ل: قرچانهوه. [خوژين راگرتن به هوی درمانده. (بژ نمونه: برژاندنهوی برين.)]

ف: برشتن، بَرَشْتِه کردن، سوزاندن، (برشتن زخم مثلاً.)

ع: تَلْهيب، اِحراق.

برژياک

ل: ورژياک. [برژاو، بریان. بودراو]

ف: برشته، فُروده، فُرود، شُکاليو.

ع: نَدِي، مَشْوِي، مَصْلِي، مُنَشْوِي، شَوِي، شَواء، شَواء، نَضِيج.

برژيان

ل: ورژيان. [برشته بودن]

ف: برشته شدن.

ع: اِنْتداء، اِنشِواء، اِشتِواء، نَضِج.

برژيانهوه

ل: قرچيانهوه. [سروتانهوه: گيسانهوی خوژين به هوی درمانده.]

ف: پخسیدن، برشته شدن، سوخته شدن.

ع: تَلْهَب، اِنكِرَاش، اِحترِاق.

برسي

ل: برسيه تی، وره. [برچینی، ناروای]

ف: گُرس، گورس، گُسن، گُشن، گُسنکی، گُشنکی، گُرسنکی.

ع: جُوع، سُعار، قُوی، ضَرَم، سَعَب، طُوی، عَوَق، غَرَث، خَفَع.

برسي به سي چوون

ل: ورهستن. [ورده خستگيه، برسي چورگه سه به سي] [دَن نه بردن، تهوابوونی برسيستی.]

ف: گرسنگی بسته شدن، گشنکی بند آمدن.

ع: قَمَه، قَهَم.

برسي

ل: دل هالی. [ورگيه تال، بهرام بهری «تير».]

ف: گُسنه، گُشنه، گُرسنه.

ع: جُوعان، سَفبان، طَيان، غَرشان، جانع، نائع، هاني، مَقَل، مَقَم، وِيد، خُوي.

برسيه نی

ل: برس، وره. [برچینی، ناروای]

ف: گُسنکی، گُشنکی، گُرسنکی، گُرس، گورس، گُسن، گُشن.

ع: مَجاعة، جُوع، سُعار، قُوی، طُوی، عَوَق، سَعَب، ضَرَم، غَرَث، مَقَم.

برشت

ل: برين. [دِراندن (بژ نمونه: بريني پارچه.)]

ف: بُرش، بُريدن، پاره کردن. (بُريدن لباس مثلاً.)

ع: قَطع، تَفصيل.

برشت

ل: زَرز، جورسوزه، گورسوزه، گوربزه. [دهسلات، دست رويشتن]

ف: بُرش، زور، نيرو، توانایی.

ع: قُوَة، قُدرة، حُکم، سُلطة، طُول، بَاس، شُجاعة، جُرئة، نَفاء الامر، عُرضة.



## برشت

ل: قاش، برکه [کورز]

ف: بُرش، تیکه، پاره، نَخت.

ع: شَرْحَة، خَرْجَة، قِطْعَة، ضَلِيع، خُذْعُوْبَة.

## برشت

ل: زَر، برین<sup>۱</sup>، [بیت، ریژو، گهشه]

ف: شَسَن، بُرش، رویایی، بالندگی، فزایش

آزودن، زور بُرش.

ع: ثُمُو، قُوَة نامیّة، نَمَاء، نُزْل، نُزُل، نُزُول، نُزْل،

رُیُوع، زُكُو، زُكَاء، نَمَی، اِنْتِمَاء، قُوَة الْاِنْبَات.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، گوریزه‌دار، [دستریو، خاوهن هیز]

ف: زوردار، بائُرش، تَوانا، نیرومند، باگُریزه، بُرَا.

ع: قُوَی، قَادِر، مُقْتَدِر، شَجِيع، جَرِیء، مُسَلِّط،

بَنَیْس، ذُو الطُّوْل، اُولَی الْبَاس، نَافِذُ الْاَمْرِ.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، نهخت، [به‌بیت، به‌ریژو (وه: زوی پرشتدار).]

ف: زوردار، پُرزور، بائُرش، رُویا، زُوینده.

## (زمین)

ع: مُنْبِت، مَنِسَعَة، قُصَاة، مَنِبَات.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، هِدَاش، [به‌گهشه، به‌بیت (به‌هری زوی).]

ف: زورمند، زوهمند، پُرزور، یاز، یازره، بالیده،

شَسَن، بالنده. (زراعت)

ع: نَامِی، سَامِق، سَرِيع الثُّمُو.

## برفتن

ل: رَفِین، [رفینر، قاپینر]

ف: رُبا، رُبابنده، کاپنده.

ع: مُخْتَلِط، مُقْتَطِف، مُزْدَلِيع، مُزْدَقِف، مُسْتَلَب،

## مُخْتَلِس.

## برفتن برفتن

ل: گورگوتار، [تالان و برز]

ف: بچاپ‌بچاپ، چاپیدن، قاپیدن، کپیدن،

رُبودن، اُسُو، اوسه.

ع: نُهَب، غَاة.

## برك

ل: که‌هنگ، کولنج، [نیشانی پشت و نارشان]

ف: کولنج، کولانج، کولنگ، باد کُنجی، درد

پَهَلو.

## ع: قُولنج

## برك

ل: ژان، دله‌دوده، [سلنه‌نشه]

ف: کولنج، کولانج، درد شکم، شکم درد.

ع: شَوْصَة، قُولنج، وَجَعُ الْبَطْن.

## برك

ل: کوله‌برك، برکه، [پلاریک که ده‌یگرنه دره‌خت هه‌تا

میره‌کی بوه‌یت].

ف: چوب... (چوب کوتاهی که بر درخت

می‌اندازند تا ثمر آن بریزد).

ع: مِحْدَقَة، مِزاق.

برك دان ← پهرت کردن

## بر کردن

ل: گه‌بین، گه‌یشتن، [رسین]

ف: رَسیدن.

ع: وَصُول، اِنْتِهَاء، بُلُوغ.

## بر کردن

ل: برین، [کهرت کردن (بَر نمونه: به‌شیک له مینگه‌ل).]

ف: بُریدن، بُر کردن. (قسمتی از گله مثلاً.)

ع: قَطْع، ثَجِزَة.

## برکه

ل: برک، کوله‌برک، [پلاریک که ده‌یگرنه دره‌خت هه‌تا

۱- له‌وانییه مه‌به‌ستی نووسه‌ری به‌ریژ «زور برین»



نَشُوق.

برو!

[ك: بچو! (فرمانه.)]

ف: برو! (صيغه امر است.)

ع: اَذْهَبْ! اِمْشْ! اِمْضْ! رُحْ! سِرْ! مَرَا  
برو!

ك: بروانه، تراشاكه! [سديركه، بنواره!]

ف: بپا، بپاي، نگاه كن!

ع: اُنْظُرْ! تَبَصَّرْ! رَا

برو! — پلوه [روشيده كي كرمايه.] [كرمايي است.]

بروایی

ك: ياري، هاوردن. (دل) (دلي بروايي نادا، دلي نايري،

دلي ياري ناك.) [برواديته]

ف: گرایش، آوردن، ياري كردن، وچردادن.

(دلش وچر نمي دهد، دلش نمي گرايد، دلش

نمي آرد، دلش ياري نمي كند.)

ع: مِيل، رَغْبَة، فَتْوَى الْقَلْب.

برو پهيوس

[ك: برو جوت]

ف: پيوسته ابرو.

ع: اقَرَن.

برو قرئان — برو فره دان

برووسك

ك: پزوسك، پرووسك. [پزيسك، ناورنگ]

ف: خُدَره، جرَقَه، سَيْنَجَر، اَبِيَز.

ع: شَرَاكَة، شَرَرَة.

برووسكانن

ك: تير، كيستان. [تهزوي به ژان پنداهان. (بو نمونه: ]

تير، كيستاني برين.) هدره ها: بريته دان]

ف: تيرك زدن، كَنَشِك كَشِيدَن. درخشيدن،

سَيْنَجَر زدن. (زخم مثلاً.)

ع: تَوَجَّع، تَأَلَم، تَفَجَّع. بُرُوق، اِسْلِنَقَاع.

برووسكه

ك: تير، [تهزوي به ژان]

ف: تيرك، كَنَشِك.

ع: وَجَع، آلم.

برووسكه

ك: چه خماخه. [تريشه]

ف: دَرُخَش، دَرُخَش، دَرُخَش، دَرُخَش، دَرُخَش، آدَرُخَش،

آدَرُخَش، آدَرُخَش، بِير، سَيْنَجَر، اُرتَجَك.

ع: بَرِق، سَلَنَق، سِلْنَقَاع، صَاعِقَة.

برووسكيان

ك: تير، كيستان. چه خماخه و هاشان، بروسكانن. [تهزوي

پنداهان به ژان. هدره ها: تريشه دان]

ف: كَنَشِك زدن، تيره كَشِيدَن. دَرُخَشِيدَن،

دَرُخَشِيدَن، دَرُخَشِيدَن، آدَرُخَش زدن، سَيْنَجَر

زدن.

ع: قَوَجَّع، تَفَجَّع، تَأَلَم. بُرُوق، بَرِيق، بَرَقَان، لَمَعَان،

تَلَأَلُو، اِسْلِنَقَاع.

برویش

ك: برويش. [سار]

ف: بُلَعُون، بُرْغُول، پُرْغُول، بَرُوش، بَرُوشه،

فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشَك، أَفْشِه، دَلِيدِه

ع: جَرِيش، جَشِيس، رَضِيض، بُرْغُل، بُرِيور.

برویش

ك: برويش، گَزِيژ، تهزوي لوكه. [تهزوي رد.]

ف: زِين، تَغَرْگَچِه.

ع: اِرْزِين، قَطِيط، عَضَارَس، حَاصِب.

برویشین

ك: برويشين. [چيشتي برويش.]

ف: ريس، ريش، آش بُلْغُور.

ع: جَرِيش، مَرِق البُرِيور.

## بره

ك: دمه، بهره، كم. [كومه.ن. نهخت: بهرانبهري «زور»].

ف: دسته، برخ، بُر، تيكه، كم، نُخت، پاره.

ع: جمع، عِدَّة، بعض، قِطْعَة، قَلِيل، حِصَّة.

## بره

ك: گوترمه، بریه، دهمپ. [گوتره (به بی دیاری کردنی

کیش یا پیتوانه.)]

ف: گوتره، نَسَنجیده. (بدون تعیین وزن یا

مقیاس)

ع: جَرَف، جِزاف، جُزاف، مَمَط، تَخْمِن، قَطَب.

## بره

ك: توی، مهخته، بریه. [مدرج، به تین]

ف: بُر، سامه، پیمان، هرنیز، نشاخت. (قرارداد)

ع: شَرَط، قَرار، عَهْد، مُعَاطَة، مُقَاطَعَة.

## بره

ك: ناوگهر. [ناوگهر (به یاری نیتوان دو زوی کیلراو که

رهك جوگه له یه كتریان جیا ده كاته ره.)]

ف: پُلوان، پُلون. (بین دوشخم که مانند جوب

هر دو را از هم جدا می کند.)

ع: فَاصلَة.

ویند-بهور > ۲

## بره بره

ك: دهسه دهسه. كم كم. [كومه.ن. كومه.ن. رده رده]

ف: بُرَبُر، كم كم، پاره پاره.

ع: جماعات، عِدَّة. قِطْعَة، اَبْعاض، قَلِيلًا قَلِيلًا.

## بره بی

ك: مارل، رسگاری، رهایی. [نازادی]

ف: رَسْتگاری، رَسْتَن، رَهیدن، شَگاله، پَرماس،

آزادی، رهایی.

ع: نِجاة، فَلَاح، خَلَاص. مُهَلَة.

## برهو

[ك: رواج]

ف: برو، زوا.

ع: رواج، نفاق.

## برهوی نیه

ك: بی برهه. [بی رواج، بازی نیه.]

ف: بُرو ندارد، نازوا است.

ع: كاسد، خاشن، غار، ناعسن.

## برهوی هس

ك: خوش برهه، برهه راره. [رواجی هدیه، بازی گرمه.]

ف: بُرو دارد، روا است. ستره است، نَمَاک است.

ع: مَرغُوب، رائج، نافع.

## بریلک

[ك: براو]

ف: بُرده، بُرده شده.

ع: مَذْهَب، مَذْهُوب به.

## بریلک

[ك: براو، پچراو. (او کوو: برانی ته ناف، موچه، کراس،

ناو.)]

ف: بریده، بریده شده، پاره پاره شده،

گسیخته، گسیخته شده. (ریسمان، مقرری،

جامه، آب مثلاً.)

ع: مَقْطُوع، مقدود. مُعَيَّن، قَرْض. مُفَصَّل، مُنْقَطِع.

## بریان

[ك: بردن، بران]

ف: بُردن، بُرده شده.

ع: ذُهَب، ذَهَاب (به)، مَذْهُوبِيَّة.

## بریان

ك: بریانی. [گوشی برژاو، برژاو]

ف: بریان، پخته. بریانی.

ع: نُصِيح، نَدِيء، سَمِيط، خَمِيط.

## بریان

[ك: لهت بران، لهت کران (بو نمونه: برانی جلویه رگ.)]





ف: بُریدن، چیدن. (پشم گوسفند مثلاً).

ع: جَرَّ، جَرَم، قَصَص، عَفَو، كَشَط، تَرْقِيق.

**برینه‌وه**

ك: تهی کردن. [مهرج به‌ستن، به‌لین دان، یه‌کلایی  
کردنره]

ف: بُریدن، سامیدن، نشاختن، نشاخیدن،  
سامه‌کردن، هرنیز نمودن، پیمان‌کردن. (قرار  
دادن)

ع: مُقَاطَعَه، تَقْرِیر، تَعین، اِفْتِرَاز، اِشْتِرَاط، مُعَاهَدَة.

**برینه‌وه**

ك: جینگیر کردن، دیاری کردن (بو نمونه: برینه‌وی  
مانگانه یا روزانه.)

ف: بُریدن، پایدار کردن. (برقرار ساختن  
ماهانه یا روزانه مثلاً.)

ع: قَطع، فَرَض، تَعین، اِسْتِقْرَار، اِسْتِمْرَار.

**برینه‌وه**

ك: گرتنره (گرتنره‌ی بیچور له شیر.)

ف: بازداشتن، بُریدن. (بچه را از شیر بریدن)

ع: قَصَم، قَطَم، فَسَل، فَصَل، قَلَو، اِفْلَاء، قِصَام،  
قِطَام، قِصَال، قِصَال.

**برینه‌وه**

ك: بچرین. [قرتاندن، پساندن]

ف: پاره کردن، گسیخته کردن، گسیختن.

ع: قَطع، قَسَخ.

**بویه**

ك: تهی، بره، مدهخته. [مهرج، پدیمان، به‌لین]

ف: بُر، بُری، سامه، هرنیز، نَشَاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرَار، اِشْتِرَاط، مُقَاطَعَة.

**بویه**

ك: بره، گوترمه، ده‌می. [گوتره]

ف: گوتره، نسنجیده.

ع: جِرَاف، جَزَف، قَطَب، قَطَب، تَخْمین، تَخْمیناً،

قَطَباً، جِرَافاً.

**بزآن**

ك: بزئو، زانا. [دانا]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، فَرزانه.

ع: عَارِف، عَالِم، عَلِیم، فَهیم، عِلَامَة.

**بزك**

ك: شیلان. [مهرجان]

ف: بستام، وسَد، کامه، خروهنک، قُرول.

ع: مَرَجَان، بُسَد، قُرول.

**بزگیله**

ك: قهیفه، شه‌سپهر]

ف: كَجَوْصَن، عروس‌پشت‌پرده، كاكَنج.

ع: قَطِیْفَة، حَبُّ الكَاكَنج، سَالِف العُرُوس.

**بزَن**

ك: گدی. [نازه‌لنکی به‌ناربانگه.]

ف: بُز، بُز، بُز، بُز، بُج، بُج.

ع: مَعَز، مَعِیز، مَاعِز (لواحد)، ثَیْس، (ثَر) [نیرا].

عَنَز، مَاعِزَة، (ماده) [می].

**وینه**

**بزنه‌ز**

ك: قورموره. [بزمنشك]

ف: بُزْمَجَه، بُزْمَرَه.

ع: وَدَل.

**وینه‌ه‌یه**

**بزنه‌کینفی**

ك: بزنه‌کیتی]

ف: پاژَن، بزکوهی، شوکا.

ع: وَعَل، فَذَر.

**وینه**

**بزوك**

ك: زکواز‌کر. [به‌رام‌به‌ری «نه‌زوك».]

ف: زاوو، بارآور.

ع: وُلُود.

**بزولماجی**

ل: گیتِه. [نایتیکی نه ستوره، وهک کولیره وایه که تریتی ده کهنه نار رویش.]

ف: چپاتی، چاپاتی. (نانی است کلفت شبیه به گرده که توی روغن هم ترید می کنند.)

ع: رغیف، جَرَدَق.

**بزولون**

ل: جوین، جوئیانهوه. [جولانهوه، جوجوول (وشه یه کی کرماجیه).]

ف: جَنبیدن، جنبش کردن. (کرماجی است.)

ع: حَرَكَة، حَرَك، تَقَرُّز.

**بزولوک**

ل: بزول، زرنک، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زرنک، خُبارِه، شُکرده، و شُکرده، چاپک.

ع: جَلَد، عَمَرَط، قارِه.

**بزه**

ل: زرده خنه، زرده. [بزخو]

ف: لِيَخَنْد، دُزده خنده، نيم خند، شکر خند.

ع: تَبَسُّم، كَشَش، اِهْلَاس، بَش، اِيْمَاض، اِنْكَال، اِكْتِلال، اِهْتِلال، اِنتِدَاغ، اِفْتِرار.

**بزه**

ل: تروکه. (بزی چاری تی.) [چار لیکنان]

ف: چشم زدن، به هم زدن چشم.

ع: طَرَفَة.

**بزهن**

ل: لیدر، بکوز. [کرتر، نازا، کسی که لیده دات.]

ف: بَزَن، دلیر، جنگجو، بهادر، سَلَحشور.

ع: ضَرَاب، اَحْوَس، شُجاع، قَتال، مُبَارِز.

**بزهن به هادور**

ل: بهلره زین. [چاونه ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، جنگجو، دلیر.

ع: ضَرَاب، مُبَارِز، شُجاع.

**بزولو**

ل: بزولک، زرنک، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زرنک، خُبارِه، شُکرده، و شُکرده، چاپک.

ع: جَلَد، جَلید، عَمَرَط، قارِه، جَسُور.

**بزار**

ل: دوزین، بزاره، خوزائن. [پشکنین، پاک کردنهوه. (بز نمونه: خوز دوزینی مریشک).]

ف: وجین. (وجین کردن مرغ مثلاً خود را.)

ع: فَلَایَة، تَقْلَی، تَقْلِیَة.

**بزار**

[ل: گیای خراب که له نار زهرعاتدا دهرویت ر هه لیده کنن.]

ف: خُو، خُتار، خُشاره، خُشاوه. (گیاه هرز که

در میان زراعت روید و آن را می چینند.)

ع: خُشَار، خُشَارَة.

**بزاردن**

ل: تاوان دان، بزاره دان. [زیان دان: قهره بور کردنهوهی هه له.]

ف: تاوان دادن.

ع: غَرَم، غَرَم، غَرَامَة.

**بزاردنهوه**

ل: خمر گه رانهوه. [گیرانهوهی خمرن]

ف: خواب گفتن، باز گفتن خواب.

ع: حِکَايَة الرُّوْيَا، نَقْل الرُّوْيَا.

**بزارکردن**

ل: بزاره کردن، دوزین، خوزائن. [پشکنین، پاک کردنهوه (بز

نمونه: خوز دوزینی مریشک بو لابرندی نه سپی).]

ف: وجین کردن، خاراندن. (شپش جویی مرغ



مثلاً خودش را.)

ع: فَلَايَةً، ثَقْلِيَّةً، تَقْلِي.

**بزار کردن**

ل: پاکو کردن. [پاک کردنه‌ری کینگه یا باخ له گیای هرز هتا زهرعاهه که باش گه شه بکات.]

ف: پازش، پَرخَو، قَرخَو، خَتار کردن، خشار کردن، خشاره کردن، خشاوه کردن، وجین کردن. (پیراستن زمین یا باغ از گیاه‌های هرز تا زراعت درست نشو و نما کند.)

ع: خَشِر.

**بزاره**

ل: بزار، خَوَدَوَزین، خَوَدَوَزائن. [پشکنین، پاک کردنه] و جین، خودخارانیدن، خودجُستَن، خودجویی.

ع: فَلَايَةً، ثَقْلِيَّةً، تَقْلِي.

**بزاره**

ل: تاوان. [جریمه، زیانانه، قهره‌بووی هه‌له.]  
ف: تاوان.

ع: غَرَامَةٌ، دِيَّةٌ، حَمَالَةٌ.  
**بزاره**

[ل: ورگیران، تهرجه‌مه]  
ف: پچو، نورند، وستی، دازه، پایخوان، همیراز.

ع: تَرْجَمَةٌ، تَفْسِير.

**بزال**

ل: هه‌ژگ، پژال. [هه‌لاش: نه‌رگه‌لا و چلوچیتیری که به‌سه‌ر داره‌پایدا دده‌ن.]  
ف: انبیره، خلاشه.

ع: شَذَب، سَلِيق.

**بزانگ**

[ل: بزانگ، مژول]  
ف: مژه، مژ، مژه‌گان، مژگان.

ع: هُدَب، هُدَب، هُدَب.

**بژان**

ل: بژین. [هه‌لِژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، پسندیدن، برچیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِصْطِفَاء، اِخْتِيَار.

**بژنیگ**

ل: هه‌لِژنیگ، هه‌لِچنیگ، بژیاگ. [هه‌لِژدراو]

ف: گزیده، گزینه، بَرگَزیده، به‌گَزیده، برچیده، پسندیده.

ع: مُنْتَخَب، مُصْطَفَى، مُخْتَار، مُصَفَى.

**بژنین**

ل: هه‌لِژنین، هه‌لِچنین. [هه‌لِژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، برچیدن، پسندیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِخْتِيَار، اِصْطِفَاء.

**بژنین**

ل: چنین، پاک کردن. دَوَزین. [پوخت کردن دانه‌ریله. هه‌دروها: پشکنین]

ف: پاک کردن. وجین کردن.

ع: نُخْل، تَنْخُل، اِنْتِخَال، تَصْفِيَّة، تَنْقِيَّة، تَمْرِيح، تَقْلِيَّة.

**بژنه** ← **کلیل**

**بژیک** ← **بژنیگ**

**بژیو**

ل: ژیار، ژی. گوزران، زینگانی. [مایه‌ی ژیان.]

ف: زیست، زندگانی، گذراندن.

ع: مَعاش، مَعِيشَةٌ، نَفَقَةٌ.

**بست** ← **بنگس** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسلک** ← **نمقرجه** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسمار**

ل: میخ. [بزماری ناسنین.]

ف: میخ. (آهنی)

ع: مِسْمَار، سَکِی، وَتَد.

**بسماره**

[ک: بزماره، میخه که (برینیکی بنجداره که له پدغدهی

دست و پندا پدیدا بیت.)]

ف: کَزْدَمَه، خوی درد، میخچه. (زخمی است

ریشه‌دار که در انگشتان دست و پا به هم

می‌رسد.)

ع: دَاحِس، دَاحُوس.

**بسه**

[ک: پسته، بسته]

ف: بیسته، پسته.

ع: فُسْتُق.

وینه

**ببین**

ک: خریدار. [کریار]

ف: خریدار، ستاننده.

ع: مُشْتَرِی.

**ببینوه**

ک: هاردهنگ. [که‌سی که بو گوزانبیژ یا شینگیر

ده‌سینتته‌ره.]

ف: همگر، هامگر. (کسی که جواب نوحه‌خوان

یا آوازخوان را بدهد.)

ع: مُسْتَفِقَة.

**بشکانن**

ک: گه‌ریان. [گه‌ران، پشکین]

ف: جُستَن، کافتن، گشتن.

ع: فَحَص، تَفْحُص، تَجَسُّس.

**بشکیان**

[ک: پشکین‌رار]

ف: کاویده شده، جُسته‌شده.

ع: مَقْحُوس.

**بشکیان**

ک: شکوفیانه‌ره. [پشکورتن]

ف: شکفتن.

ع: فُغُوم، تَفْطُح، تَفْرُج.

**بشپونه**

ک: ویشومه، کوله‌بنه، کوله‌بریا. [ناژوده‌چی]

ف: آشوب انگیز، شورش انگیز، مردم به‌هم‌زن،

به‌هم‌زن.

ع: مُقْسِد، مُقْتَن، قَسَاس، مَقَاس، مِیَاس، مِیَر.

**بشپوه**

ک: ناژالته، ناشو. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، شورش،

سَروَتک، سَرموتک.

ع: فِتْنَة، اِنْقِلَاب، مَفْسَدَة، ضَوْضَاء، نَهْضَة، اِجْماع،

قِیام.

**بفه**

ک: گغه، بفه، واوا. [بریندار بیرون و مه‌ترسی (زمانی

منالته.)]

ف: بُریدن. زخم. زخمی، خون‌آلود. (زبان

بچه‌گانه است.)

ع: حَز، جَرَح، جَرِیح، مَجْرُوح، مَدْمُوم، مُدْمِی، ذِیح.

**بغه‌بغ**

[ک: له‌باتی «ر»، «غ» وتن.]

ف: بغیغ. («ر» را «غ» گفتن.)

ع: رَغ.

**بفروش**

[ک: فروشیار]

ف: فُروشنده، فُروختار، فُروختار.

ع: بائع، شاری.

**بکارهت**

ک: بن، که‌نیشکی. [کچی‌تی]

ف: دُختری، دُختره، دوشیزگی.

ع: بَکاره، عُدْرَه، کُعبَه.

**بکوز**

ل: خدیرا، قوتچاخ، لیدر، [چالاک، لهش سوک (بو نمونه):  
تانی بکوز].

ف: بَکْش، بگیز، گیزا. (تازی شکاری مثلاً).

ع: ضِرّو، ضار.

**بکوز و بووز**

[ل: بکوز و بی، توار سدرهست.]

ف: بَکْش و بَیْز، کُشنده و بُرنده، فرمان روا.

ع: مُخْتار، فَعَالٍ لِمَا یَشاء.

**بکین**

ل: جفتیار، ورزیار، [جوتیار، ورزیر]

ف: کارنده، کشتکار، کشتگر، خَنور، وِرزگر،

وِرزکار، شَمیز، شُوریز، خیشکار، کُشاوَرز،

وِرزی، بازیار، یِرزگر، برزیگر، نَسودی.

ع: حارِث، حَرَاث، زارع، زَرّاع، فَلَاح، اَکار.

**بکینکه**

ل: کینکه، زهرین، [زهریزار]

ف: کُشتزار، کُرد، زمین، کُشتگاه، وِرزگاه.

ع: مَزْرِع، مَزْرَعَه، عَقار، نَشَب.

**بکار**

ل: رَوز، رِیواز، گوزرگا، بوار، گوزار، [درِوا، رِیَباز]

ف: گُدار، گُذَر، گُذَرگاه، رَه‌گذار، رَه‌گذر، آورَه،

آبرَه، پایاب، پیاب، پایگاه، پایگه.

ع: مَعبر، شَجَن، مَوید، مَمَر، مَسیر، مَجارَه، مَخاضَه.

**بکاردن**

ل: بگیزان، [پنکه‌پتان، جیبه‌جی کردن]

ف: گُذَراندن، اَنجام دادن.

ع: قَضاء، اِسعاف، اِتمام، تَعمِشیه، اِمرار.

**بکاردن**

ل: بگیزان، [راست کرده‌ره، هینانه‌ره، (بو نمونه): بگاردنی  
شایدت.].

ف: گُذَراندن، گُذرانیدن. (شاهد مثلاً).

ع: اِقامَه.

**بکاردن**

ل: بگیزان، [هدرس کردن (تنه‌پاندنی خوراک له گده).]

ف: گُذَراندن، گُذرانیدن. (طعام از معده).

ع: مَضَم.

**بکاردن**

ل: بگیزان، [وازلنه‌پتان، لینگه‌پان، پشت‌گوی خستن]

ف: گُذاشتن، جاگُذاشتن، فروگُذاشتن، فروگُذار

کردن، فراموش کردن.

ع: تَرَک، رَفَض، نَسی.

**بکاره**

[ل: رابردن] [بگاری داگه].

ف: گُذُشتن. (گذشته [است].)

ع: تَجاوَز، عُدول.

**بگرای بکر**

[ل: فرمان‌دان به گرتن و بندکردنی پدیتاپه‌یتا].

ف: بگیزبگیر، بگیر و ببند.

ع: الاِخْذُ و التَفْغِیل، خُذْ هَذَا وَ غُلْ ذَاكَ!

**بگردک**

[ل: رابوردن. پیشین]

ف: گذشته. پیشین.

ع: ماضی، سالف، مُتَقَدِّم.

**بگردک**

[ل: لیبوره، پیوست، براره]

ف: سَمَناک، سَنگول، آوری، بوش، گُذشته.

ع: قَضاء، حَتَم، حَتَمی، قَطعی، فَرَض، واجب.

**بگردن**

ل: گوزشتن، رده‌بودن، [تنه‌پین]

ف: گُذشتن، زدنشدن.

ع: عُبُور، مُرور، عُدول، تَجَاوَز، انْقِضاء، مَضَى.  
بگردن

ل: گزشتن، به‌خشین. [لیبوردن]  
ف: گُذشتن، بَخشیدن.

ع: عَفُو، صَفَح، مَغْفِرَة، غَفَر، غَفِرَ، غَفِيرَة، غُفُور، غُفْران.  
بگروه و بوهسه

[ل: بگروهبسته: فرمان‌دان به گرتن و به‌ستنده.]  
ف: بگير و ببند.

ع: خُذْ هَذَا وَ شُدْ ذَاكَ  
بگروه‌بهرده

[ل: فرمان‌دان به گرتن و به‌ردان]  
ف: بگير و ويل كن، بگير و بَرده.

ع: خُذْ هَذَا وَ اَطْلِقْ ذَاكَ  
بگيران.

ل: بگارد. [وازی لی هیتا، پشت گویی خست. (رابردوده.)]  
ف: گُذاشت، جا گُذاشت، فرو گُذاشت، فراموش  
کرد. (ماضی است.)

ع: تَرَكَ، رَفَضَ، نَسِيَ.  
بگيران

ل: بگاردن. [پرینه‌ره. تیپه‌راندن. راست کرده‌ره. هدرس  
کردن]

ف: گذراندن. گذرانیدن.

ع: قَضَاء، اِمْرار، اِذْهَاب، اِقَامَة، هَضْم.  
بلا!

ل: بلا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بازه، بله! [نیگه‌ری، بهیله!]  
ف: بل، بِل، بَهْل، بَگْذار!

ع: دَعَا، دَرَا، اَمْهَلْ، بَلَّهْ!  
بلانه—بلا!

بلاو

[ل: دانه‌لغار (ندله‌دی لغار).]

ف: بلو. (حلقه‌ی دهنه)

ع: مِرْوَد، مَلْوَب.  
وینه (۲)

بلاو

ل: بریژ. [شینگیژ]

ف: موشگر، مویه‌گری، زنجان.

ع: راثی، نَوَاح، نَوَاه. رَاثِيَة، نَوَاحَة، نَوَاهَة.  
بلبشیتو

ل: بلبش. [نازاره]

ف: آشوب.

ع: انْقِلَاب، اِخْتِلَال.  
بلج

ل: گویژ. [گزیژ]

ف: گُویژ، گویج، کویژ، کوهیج، کوهج، کوهی،

کَیْل، کَیْلو، کَآج، زَلْزَلْک، کَالَنج، گُرجیل، اَزْدَف.

ع: زُعُور، ثَفَاحِ الْبَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَّاتٍ، زَلْزَلْخَت.  
بلجه‌زه‌رده

[ل: گویژ‌زه‌رده]

ف: گویج، گویژ، کویژ، کویج، کوهیج، کوهج،

آنچ، زَلْزَلْک، عَلَفْ شیران، عَلَفْ شیلان.

ع: زُعُور، ثَفَاحِ الْبَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَّاتٍ، زَلْزَلْخَت.  
وینه

بلجه‌سووره

ل: گویژ. [گویژ‌سووره]

ف: گویج، گویژ، کَیْل، کَیْلو، کَیْلْک، کَالَنج، کَهِیر،

کَهِین، کوهی، نُمَتْک، نُمَتْک، گُرجیل، عَلَفْ

شیران، عَلَفْ چیلان، عَلَفْ شیلان.

ع: زُعُور، ثَفَاحِ الْبَرِّ.

وینه

بلوق

ل: گزاوله. [تلوق]

ف: تاول، شوغ، شوغه، شَغَر، شَغَه، دُزْک،

خجوله.

ع: نَقَط، نَفْطَة، نَفْغَة، كَنْب، مَكُو، نَبِخ، نَبِخ، مَجَل،  
مَجَلَة، جَدَر. (بَقِيوَة)

بلور

[ك: بوردیکی شروشه ناسایه.]

ف: بَلُور، آبگونه، آبگینه.

ع: بَلُور، پُلُور.

بله

[ك: (سروكه له ناری «تیراهیم».)]

ف: مخفف ابراهیم است.

بله! — بلا!

بله‌ریزین

ك: توشمال، دیراندر. [چارونه ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، دلیر، سَلَحشور.

ع: شُجَاع، ضَرَاب، أَحُوس، جَسُور.

بله‌وه‌س

ك: هَوَكی، هه‌وسران. [هه‌وسباز]

ف: بَلَهَوس، آزور، هوسران، هوسناک، پُر آرزو،

هرچیز خواه.

ع: نَقِیس، أَبوالهَوی.

بلیت

[ك: پسرله]

ف: بلیت، بارنامه.

ع: جَوَاز، بَلِیط.

بلیت نواشاخانه

[ك: پسرله‌ی پيشانگا، بلیتی شانز]

ف: بارنامه، بلیت تماشاخانه.

ع: جَوَاز، بَلِیطُ الْمَسْرَح.

بلیمه‌ت

[ك: گاتنه‌جار]

ف: بَلْگَنجک، بولنجک، تَتَرَبو.

ع: اَضْحُوكَة، مَضْحَكَة، مَسْخَرَة، ضَحْکَة.

بلیتنه

[ك: (له‌گه‌ل خلیتنه‌دا دیت.) خلیتنه‌وبلیتنه: که‌ینوبه‌ین.]

ف: ردف «خلیتنه» است.

بلا!

ك: بلانه، بیلان، بیلانله، بلا، بلانه! [بهیلله، لینگه‌ری!]

ف: بل!، بهیل!، بگذار!

ع: دَخ!، دَرَا، اَمَهْل!، بَلَه!

بلاغ — که‌راو

بلا‌لوه‌ک

[ك: نالوبالور]

ف: آلوبالو، آلی بالی، قاراسیا. (آلوی بوعلی)

ع: قَراسیا، قَراصیا.

وینه

بلا‌لوه‌که کیفیه

[ك: به‌لالور که کی‌ریله]

ف: شرزدک، آلوی کوهی.

ع: نَلَك، نَلَك، قَطْلَب.

بلانه!

ك: بیلانله، بلا، بلان، بلانه! [بهیلله، لینگه‌ری!]

ف: بل!، بهیل!، بگذار!

ع: بَلَه!، اَمَهْل!، دَخ!، دَرَا

بلاو

ك: پرژ، پرش، په‌خش، پژی‌گ. [په‌رش، پژار]

ف: وَلَو، وِلاو، پَخِج، پَخَش، پَخَت، پَهَن، افتال،

پَراگنده، پاشیده، شَه‌ریده. افشان.

ع: مُنْتَشِر، مُنْتَشِر، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت، شَتِیت، شَعِث،

مُنَبِّث، مُتَوَزَّع، ناضِع، مُتَخَلِّج.

بلاو

ك: گرشاد. [فران. (وه: کلاو، بیابان.)]

ف: گُشاد، فَرَاخ. (کلاه، صحراء)

ع: فَرِیغ، وَسیع، وَاسع، فِیحاء، فَاَرِغ، فَاَضِر.

بلاو کردن — بلاوه‌و کردن

**بلاوه**

ل: بلاړو برون. [بلاړیونه، بهرامبه‌ری «خپرونه»].

ف: افتال، پراگندگی.

ع: تَفَرَّق، تَشْتَّت، شُرود، اِنْتِشار، اِنْتِثار، تَبَدُّد،  
ثَناد، تَوَزُّع، ذِیوع، شُیوع، تَشَعُّث.

**بلاوهو بوون**

ل: پرژيان، په‌خشو برون. [بلاړیونه، تهنینه‌وه]

ف: وُلوشدن، ولاوشدن، افتالیدن، پراگنده  
شدن، پَخج شدن، پَخش شدن، پَخت شدن،  
پَهَن شدن. پاشیده شدن، شه‌ریده شدن.

ع: اِنْتِشار، اِنْتِثار، اِنْتِاث، اِنْتِثات، تَشْتَّت، شَعَث،  
تَشَعُّث، تَفَرَّق، ذِیوع، ذِیعان، اِنْدِیاع، تَوَزُّع.

**بلاوهو بوون**

ل: فاش برون. [درکینران، تهنینه‌وه (بژ) نمونه:

بلاړیونه‌وی هم‌وال.].

ف: فاش شدن، پراگنده شدن، (خبر مثلاً).

ع: ذِیوع، شُیوع، ذِیعان، شَیعان، فِیضان،  
اِسْتِفاضة، اِنْتِشار.

**بلاوهو بوون**

ل: پرژائن، پرژائن، پرژائن، په‌خشو کردن. [پرژاندن،  
ره‌شاندن]

ف: وُلو کردن، ولاو کردن، پَخج کردن،  
پَخجیدن، پَخش کردن، پَخت کردن، افتالیدن،  
پاشیدن، شه‌ریدن، افشاندن، پراگنده کردن،  
پَهَن کردن.

ع: نَشْر، نَشْر، بَث، تَشْتِیت، تَفْرِیق، تَفَرِّق، تَبْدِید،  
تَشْرِید، تَمْرِیع، تَمْرِیق، تَوَزِیع، اِذاعَة، اِشاعَة،  
تَشْیِیع، تَنْدِید. بَسَط.

**بلاوهو بوون**

ل: به‌مریوون. [به‌ردانه‌وه (ره) بوتی خوش یا ناخوش.].

ف: پراگنده شدن، وُلو شدن. (بوی خوش یا

**بد**

ع: سَطوع، اِنْتِشار.

**بلاوهو کردن**

ل: فاش کردن. [درکاندن، بلاو کرده‌وه. (ره) بلاو کرده‌وی  
هم‌وال.].

ف: فاش کردن، پراگنده کردن. (خبر مثلاً).

ع: اِفْشاء، اِشاعَة، اِذاعَة، تَشْیِیع، نَشْر، نَثو، نَثی،  
اِفاضة.

**بلاوهو کردن**

ل: داخستن. [راخستن (ره) راخستنی فره‌ش.].

ف: وُلو کردن، پَهَن کردن، گُستردن،  
گُستراتیدن. (فرش مثلاً).

ع: قَرش، قَراش، بَسَط، نَشْر، تَبْسیط.

**بلباس**

[ل: (له) موژیکي کرده.].

ف: بَلْباس. (طایفه‌ای است از کُرد).

ع: بلباس.

**بلج**

ل: گیل، گنج، حمپنگ، سه‌پول. [گیژ]

ف: گجج، بی‌هوش، کم‌هوش، بی‌خُرد، خُل.

ع: بَلِید، غَبِی، ضَبِیس، اَبَلَه. (ج: بُلَه)

**بلق**

ل: گومه‌زه. [گولژی سدر شه‌لمه‌نی.]

ف: کوپَلَه، کُبَه، قُبَه، آب سواران.

ع: حَبَب، حَباب، قُقاعَة، قُقاعَة، جُعْدَبَة، کُعْدَبَة،  
قازِخَة، یَعْلول، غُران.

**بلقاو**

ل: گومه‌زه. [گولژی سدر ناو.]

ف: کوپله، کُبَه‌ی آب، قُبَه‌ی آب، آب‌سواران،

اُفراسیاب، اُفراس‌آب، اُفران‌آب.

ع: حَبَب، حَباب، قُقاعَة، قُقاعَة، قازِخَة، جُعْدَبَة،

كُعدِبَة، عُران، یَعْلُول.

**بلژك**

ك: گدل، بېر. [كهرت]

ف: بَرخ، بَرخه، گڼه.

ع: بَعَض، قَطْلِع.

**بلژون**

ك: بهرز. درېژ. [بلند (چيا، درخت، بالا، كهوا و...)]

ف: بُلَند، قَران، اَفراز، دراز، والا. (كوه، درخت،

قامت، قبا و امثال آن.)

ع: شامخ، شاهق، سامي، سامك، سَنِي، رَفِيع،

مَنيع، مَنيف، باسِق، طَوِيل، مَدِيد.

**بلژون**

ك: بهرز، قوت، قوژ، گت. [دېرېريو، قوژ، بلند]

ف: بُلَند، بَرجسته، پراآمده.

ع: نَاتِي، نَاشِز، نَاشِع، مُرَفِّع، عَلِي، عَلِي، عَلَايَة.

**بلژونايي**

ك: بلژون، بهرزايي، بهرزي، گتايي، قوژايي، كوتايي.

[بلندي، دېرېريو، قوژي]

ف: بُلَندِي، بَرجستگي، آذخ، قَران، قَرانزي.

ع: نُتُو، نُشَر، سَمَك، نُبو، نُبُوَة، عَلُو، اِرْتِفاع، نُجَد.

**بلژونهويون**

ك: بهرزهويون، بهرزهويو، بهرزهويو، بهرزهويو.

[بهرزهويو، بهرزهويو]

ف: بُلَندشودن، بالا رفتن، سربالاشودن.

**هواگرفتن**

ع: مَعُود، مَصَاعِد، رُقُوء، اِرْتِقاء، رَقِي، رُقِي، تَرَقِي،

رَفَعَة، رَفَاعَة، اِرْتِفاع، تَمَكُّن.

**بلژونهويون**

ك: بهرزهويون، كيشيان. [گهشه كردن، بالا كردن]

ف: بُلَندشودن، باليدن، بالودن.

ع: نُتُو، رُشد، نُمو، تَبَسُّق، تَعْلُول.

**بلژونهوكردن**

ك: بهرزوكردن. [هه لگرتن. هه لدان]

ف: بُلَندكردن، بالا بردن، قَراختن، اَفراختن،

فراشتن، اَفراشتن، اوراشتن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَصْعِيد.

**بلژوني**

ك: بلژونايي، بهرزي، بهرزايي، كوتايي. [بلندي: چيگهي

بهرزي و لك كوسپ و گرد و...]

ف: بُلَندِي، قَران، بَرجستگي، آذخ.

ع: يَفَع، يَفَاع، نُجَد، تَل، رِبُوَة، مَضْبَة، اِرْتِفاع.

**بلژوني**

ك: بهرزي، بهرزايي. [بلندي: له سهرويهويون]

ف: بُلَندِي، قَرانزي، قَران.

ع: رَفَعَة، عَلُو، سَمَك، عَلِي، نُتُو، سُمُو.

**بلژوچه**

[ك: كپړوله (په ميانه يه كه له كاسه بچو كتر).]

ف: پيمانه ي كوچكي است از كاسه كوچكتر.

**بلژين**

ك: زوان درېزي. [چه نه بازي]

ف: زيان درازي.

ع: تَلَمَط، لَفْلَفَة، نَضَضَة، مَضْمَضَة، اِطَالَة اللِّسان.

**بلژينه**

ك: كلپه، گي، شوله، زوانه. [بلژيه]

ف: شَبَر، اَبِيَر، اَبَلگ، كُخْتِه، خُدره، شوله،

اَفرازه، تَف.

ع: شَرَر، شَرَارَة، لَفْطِي، حَذَم، حَذْمَة، لَيب، اَجِيح،

لِسَانَة، شَعْلَة، زَفِير.

**بلژينه بلژين**

ك: كلپه كلپ، سوله سوله. [بلژينه سندنې ناگرا.]

ف: گُرگُر. [شعله كشيدن آتش]

ع: اَلْتِهَاب، اَلْتِهاف، اِحْتِدَام، اِشْتِعال، حَسِيَس،

زَفِير، اَجِيح، تَلْطِي، زَمْزَمَة.

**بلژين**

ف: بچلانیدم! بچلانم! بمالیدم! بمالانم! مرا

بچلان! مرا بمال!

ع: اُدُلُکُنِ! اُدُعُکُنِ!

بمکره زوخال!

[ک: بمکه به خه (روزا، به تهرای بمسوتینه!]

ف: زغالم کن! زغالم کنیدا! بکنم زغال! زغال

بکن!

ع: صِرْنِ فَحْمًا!

بمکه زوخال! — بمکره زوخال!

بمکره!

[ک: بموسیتنه! بهندم که!]

ف: بگیرم! بگیریدم! مرا بگیر!

ع: خُذْنِ!

بملاوتنه!

[ک: دلم بدوره! نازم بکیشه!]

ف: بنوازم! بنوازیدم! مرا بنواز!

ع: دَلِّلْنِ!

بمیتنه!

[ک: بخاینده! بژی!]

ف: بمان! بژی!

ع: اَبْقَا!

بن

ک: دایم! بیخ-کوتایم!

ف: بن، بون، پایان.

ع: نَهَايَةَ، غَايَةَ، اَمَد.

بن

ک: بیخ-بندرت، بنک!

ف: بَن، بون، بیخ، تَه، تَک، پایاب، پیاب، تَک.

ع: قَعَر. اَصْل، اَسَاس، بُنْک، اِسْت، سَاقِلَه، اَس.

غور، غورِی، قُبْط، عَمَق.

بن

[ک: یا ناری دیره یا نیدیومه له دیر، وشه «هلین»یش

مدرایه، له کرماجیشدا به مانای «تسه بکه!».]

ف: یا اسم دیوار است یا کنایه است از دیو،

چنانکه «هلین» نیز همین حال را دارد، و در

کرماجی به معنی «بگویند» است.

بم

[ک: شامرازی ندرتیه ر لکاهه به «میم»ی کسی

به کسی تاکره به پیچهرانهی «مهم»: «مگره!،

مه مگره!.]

ف: حرف اثبات است داخل میم متکلم شده

برخلاف «مهم»: «بمگره!»، «مه مگره!».

بمفه!

[ک: بمده به زوردا!]

ف: بیندازم! بیندازیدم! مرا بینداز!

ع: اَلْقِنِ! اِصْرَعْنِ!

بهره!

[ک: گیانت درچیت!]

ف: بمیر!

ع: مَتَا، فُذَا، فُزَا، فُطَا

بمزانیای

[ک: مزانیایه (نه گهر مزانیایه).]

ف: بدانستمی. (اگر بدانستمی)

ع: كُنْتُ اَعْلَمُ، لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ.

بمستیرهوه!

[ک: بمکوره! رزگارم که!]

ف: بازم خریدم! بازم بخردیدم! مرا بازم بخردید!

بازم خَر!

ع: نَجْنِی! خَلَصْنِی! اِشْتَرْنِی! صِرْنِی عَبْدَک!

[اِشْتَرْنِی!]

بمشیتنه!

[ک: بمه نرو!]



ك: كه نيشكى. [كچينى]

ف: دخترى، دختره، دوشيزگى.

ع: بكاره، عذره، كعبه.

بنار

ك: بنوا، دابنه. [داوينى كيو.]

ف: راغ، كودر، دامن، دامنه.

ع: سَفَح، وَكْف، ذِيل، حَضِيض، مُنَحَدِر، مُنْخَلِص.

سُفْل، سَافِلَة، سَفِيل، عَرَض.

بناريس

[ك: پارچه يكى له لوكه دروس كرارى زور ناسكه.]

ف: بنارس. (پارچه اى است نخى خيلى نازك.)

ع: بنارس.

بنافه

ك: بنه روت. [بنچينه (وشه يه كى كرماجيه).]

ف: بنوره، پى ... (كرماجى است.)

ع: رهص، رِيض، اساس.

بنافقه

ك: گدلو، بنه خر، مل، بن مل. [گهرو (وادياره نهم وشه يه

له بنه رتدا «بنه قاقا» بروه.]

ف: گلو، ناي، بيبخ گلو. (أصل لغت گويا «بُن

قهقهه» باشد.)

ع: حَلَق، حَلَق، حَلَقُوم، مَبْلَع.

بناگوچكه

ك: بن گوچكه، بنگوئى. [بناگوئى، پوناگوئى]

ف: بُناگوش، بُن گوش.

ع: رَانَفَة، لَهْزِمَة.

بنا له سه نه مه

ك: بدم پتيه، كهوابو.

ف: لاد بر اين.

ع: على هذا.

بنافو

[ك: رشه دار، دارتوفانه]

ف: بُناو، اهر، زبان گنجشك، بنجشك زوان.

ع: دَرْدَار، لِسَان الْعَصَافِي، بُناوَج.

بناوه توم

[ك: روه كيكى به نايوانگ ر گه لاپانه.]

ف: رستنى است معروف برگ پهن.

ع: ...

ويته هديه.

بنپال

ك: بنكهش، بندس، بنه گل، ژيربال [بنه نكلن]

ف: بَقْل، بَن بَقْل، زِير بَقْل، بِيخ بَقْل، بِيخ بال، كَش،

خَش، لَر.

ع: اِبْط، تَحْتَ الْجَنَاح.

بنبر

ك: بنبر، بِيخبر، ريشه كن، ريشه بر. [قِر، ريشه كيش]

ف: بِيخ بُر، بِيخ كُن، ريشه كُن، بُن كُن، ريشه بُر،

بِيخ شُست.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعَر. مُنْقَرِض، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الأصل، مُصْطَلَم

بنبه ده ل

ك: بنكهش، بندس، بنكلتسه، بنه گل، بنقولتخ، ژير بال.

[بنه نكلن]

ف: بَن بَقْل، زِير بَقْل، بِيخ بَقْل، كَش، خَش، لَر،

بَقْل.

ع: اِبْط، تَحْتَ الْاِبْط.

بنپال

ك: بنته ك، كه لين، لا. [كن. پنا]

ف: نَزْد، پهلو، پيش. پناه.

ع: عِنْدَ، جَانِب، كَنْف. كُنْ.

بنپال

ك: پال، لا، ته نشت. [كه نار، رهخ (وهك: بنپالى ديوار).]

ف: بن، بیخ، لا، پناه، کنار. (دیوار مثلاً).

ع: لِحَف، جانب، جَنب.

**بن‌پژان**

ل: کهنشکی هه لگرتن. [کچینی لابرَدن]

ف: دختری برداشتن.

ع: افتراع، اِزَالَةُ الْبِكَارَةِ.

**بفتاو**

ل: بندار. [کوته‌ره (به‌شی خوارموی قدی درخت).]

ف: بُن، فرسب، بُندار. (قسمت پایین تنه‌ی

درخت)

ع: جذع، أَصْلَة، ساق.

**بفتاو**

ل: [بنا (لق و پوی تازه که له بنه‌وی درخت ده‌ریت).]

ف: رَسْتاک، سَتاک، رَشْتاک، شَتاک، رَسْتاخ،

سَتاخ، (شاخه‌ی تازه که از بیخ درخت روید).

ع: رُئد، فسیل، شَطَا.

**بفتل**

ل: [یکه‌مین گویز له یاری «تلان» (۱۰۰).]

ف: اولین گردوی بازی «تلان» است.

**بفتل**

ل: تله، دیانه. [به‌ردیکی به‌رود که ده‌یخه‌نه ژیر به‌ردی

گه‌ره هه‌تا تلیر نه‌یته‌ره.]

ف: دندانه. (سنگی کوچک که زیر سنگ بزرگ

گذارند تا نغلطد.)

ع: قَلَع.

**بفتهک**

ل: بنپال، کدین، ته‌نشت، لا، [په‌نا، پال]

ف: په‌لو، په‌لوی دست، لای دست، بُن دست.

ع: كَنَف، جانب، جَنب.

**بنج**

ل: ریشه، بیخ. [ره‌گ]

ف: ریشه، بیخ.

ع: أَصْل، بَنَج.

**بنجو**

ل: بنه‌جۆ، بنجوگه، بنه‌جوگه. [سده‌تای جوگه‌له. بنکی

جوگه‌له]

ف: بُن جوب، بیخ جوب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب. قَعْرُ الْمَذْنَب.

**بنجوژی**

ل: بنگیری، په‌یوژی، په‌یدا کردن. [کوئینه‌ره]

ف: یوز، یوش، پیج‌ویی، ریشه‌جویی،

کُنْجکاوی، جُستجو، خُسکانان، خُسکامار.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، تَفْتِيش. اسْتِقصاء.

اِسْرَاك.

**بنجوگه**

**بنجووچکه**

ل: قَلینچک، قَلینچکه. [کلینچکه (بنکی کلک).]

ف: غزه، غازه، بیخ دم.

ع: قَع، عَجَب، أَصْلُ الذَّنْب.

**بنچاخ**

ل: قه‌واله کوته. [قه‌باله‌ی قه‌دی.]

ف: بُنچاک، بُنچک، قباله کهنه، پیش بیلیک.

ع: أَصْلُ الصَّنَك، الصَّنَكُ الْأَصْلِي.

**بنچک**

ل: بته، متک، ده‌ون. [ده‌ون]

ف: بُته، بُوته، بر رسته، رستنی.

ع: ثَبِت، ثَبْتَة، ثَبَات.

**بنچل**

ل: بنلق. [به‌شی خوارموی لق درخت که به قه‌دی

درخته‌کوه ماره‌ره.]

ف: سَتاک، شَتاک، سَتاخ. (شاخه‌ی بیخ

شاخه‌ی درخت).

ع: جُدْمور.

ویننه «ناتاتی» (۲)

بنچینه

ك: بنه پوت، بنهوا، ناسار. [بناهه]

ف: پی، لاد، خُسْتَه، واده، آسال، بَنُوره، ییوره،  
پاخیره، شالده، شالوده، بَنَلاد، بَنیاد، بَنَداد،  
بَنَدَد، بَنچینه، شستگانی.

ع: رهص، رُیض، آساس، اُس، اِست.

بن خه رمان

[ك: بن جوخین، بن کوی خه رمان.]

ف: بن خرمن.

ع: حُصَالَة.

بندار

ك: بنتار. [کوتره (بهشی خواروهی قدی درخت).]

ف: بن، فَرَسَب، بَنَدار.

ع: جَذع، أَصْلَة، ساق.

بندار

ك: بیتخدار. [ژیردار (بو نمونه: کاسه ی بندار).]

ف: بَنَدار، بیخدار. (بادیه مثلاً.)

ع: دُو اِست.

بندهس

ك: بنكهش، بنهكش، بنهگل، ژیربان، بنبال، بنبهخه،

بنهخه، بنهخه. [بنهنگل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بَن بَغَل، بیخ بغل، زیر  
بغل. تنگ گاه.

ع: اِبَط، أَصْل الِید، حَزیم.

بن قولتخ

ك: بنكهش، بندس، بنهگل، بنهخل، بنبهخه، بنكه لیشه،  
ژیربال. [بنهنگل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بَن بَغَل، زیر بَغَل، بیخ  
بَغَل.

ع: اِبَط، تَحْتِ الْأِبَط، ضَمیر.

بنکر

[ك: خوارده مهنی سوتای بنی مهنه و تیانه.]

ف: بُکران، بَنکران، دلگر، جانجان، ته دیگ.

ع: قُرَة، قَرَرَة، قَرَارَة، مَشِیط.

بنکول

[ك: پاشاوی چیت، بهرام بهری «سهرکول».]

ف: ته مانده. (ته مانده ی آتش، ضد «سهرکول»)

ع: عُلَاوه.

بنکesh ← بن قولتخ

بن که لیشه ← بن قولتخ

بنکس

ك: بست. [بوست، بنگوس]

ف: وَجِب، بدست، گَدَسْت، گَدَسْت، اَوَدَسْت،

اَوَدَس، پَنگ، وژه، وَجه.

ع: شَب، فَر.

بن کوپچکه

ك: بناگوپچکه. [بناگوی. پدناگوی]

ف: بَناکوش، بَن گوش.

ع: لَهْزَمَة.

بنگیوری

ك: بنجوری، پدید کردن، بنه، سَوَاح، [کولینهوه]

ف: جُسْتَن، یافتن، پیداکردن، سَوَاح.

ع: ادراك، وُجود.

بنهقی

ك: بنچل. [بنی لق (که به درختره مایتمرو).]

ف: ستاک، شتاک، ستاخ، بیخ شاخه. (که بر

درخت مانده باشد.)

ع: جُدْمور.

ویننه «ناتاتی» (۲)

بنه

ك: بارگه. [که لویه لی سدهر.]

ف: بُنَه، بارگه، بارگاه. (وخت سفر)

ع: (عَفْشَة، عَشَقَة)، (حَفْض، رَحَل)، اَثْقَال.  
بنه

ك: سَورَاخ، بَنگِری، بَنجُوزی. [كوتینه‌ره]

ف: سَراغ، یافتن، جُستن، پیدا کردن.

ع: ادراك، جِدَة، وُجد، وُجود.

بنه‌بِر

ك: بَیغِی، بَنی، ریشمِبر. [قې، ریش‌كیش]

ف: بَیخِ بُر، بَیخِ كُن، ریشمِ بُر، ریشمِ كُن، بُنِ كُن،  
بَیخِ شُست.

ع: مُتَقَلِّع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَمِع، مُنْقَرِض،  
مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

بنه‌به‌نگه

ك: بَهَن، به‌نگه، نارباره. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَنَد، زوع، وَرَغ، وَرَغ، دَرَغ، دَارَغ، وارغ،  
بَر غاب، بَندِروغ، بَست، دَنگ، بَندگه، بَندگاه،  
بَندآب.

ع: حَاجُور، سَد.

بنه‌توم

ك: بَنه‌تَز. [تَوَز (نهر تَوَوی که ده‌یچینن).]

ف: تَحْم. (که می‌پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

بنه‌توم

ك: رَه‌تَمَر، ریشم، رَه‌گه. [رَه‌چَه‌لَه‌ك]

ف: نَزَاد، نَزَادَه، ریشم، پَرَوَز، گُوهر، گُهر، رَگ.

ع: أَصْل، عَص، قِنْص، قِنْس، قِنْس، سِنْخ، عِكر،  
خَجر، لُجَار، نُسَب، نَجَل.

بنه‌چو

ك: بَنجَو، بَنجَوگه، بَنه‌جَوگه. [بَنارانی جَوگه‌له. بَنکی  
جَوگه‌له.]

ف: بِنِ جَوِب، بَیخِ جَوِب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب. قَعْرُ الْمَذْنَب.

بنه‌خَل

ك: بَنه‌گَل، بَنه‌خَل، بَنكه‌ش، بَن‌كه‌لِش، بَن‌قَوَلتَخ.

بندس، بَن‌ه‌نَگَل. [زَیْرِباخَه‌ل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بُنِ بَغَل، بَیخِ بَغَل،

زَیْرِبَغَل.

ع: اِیْط، ضَبَر، عِطَف، تَحْتَ اِیْط.

بنه‌خَل

ك: گَرده‌لَه، خَشته‌ك. [گَرَوَل: پارچه‌ی سَی سووچی بَن‌باخَه‌ل]

له چَوَه‌دا.]

ف: سَوَزه، سَوَزه، سَوچه، خَشته، خَشته‌ك،

خَشته‌ره، بَغَلَك.

ع: لَبَنَة.

وَنَه—خَشته‌ك (۲)

بنه‌پَه‌ت

ك: بَنجینه، بَنه‌را، نَاسار. [بَن‌اغَه]

ف: بَی، لاد، واده، خُسته، بَنداد، بَندَد، بَنیاد،

بَنداد، بَنجینه، پاخیره، شالده، شالوده، بَنوره،

بَیوره، آسال، شَستگانی، بَنه‌لاد.

ع: رَهض، رَیض، أَساس، أُس، اِست، أَصل.

بنه‌كَبار

[ك: بازَرگان]

ف: بَندار، بَندکار، بازَرگان.

ع: تَاجِر، صَاحِبِ الْمَال.

بنه‌كُردن

ك: سَورَاخ کردن، بَنگِری کردن. [كوتینه‌ره]

ف: سَراغ کردن.

ع: جِدَة، وُجد، وُجود، ادراك.

بنه‌كه‌ش—بَنكه‌ش

بنه‌گا

[ك: مَه‌نَزَل (جِنگه‌ی بارگه‌وینه خَستَن).]

ف: بُنگاه، بُنگه. (جای بُنه)

ع: مَحْفِض، مَعْفِش، مَعْقِش. مَحَط، مَنَزَل، (مَحَطُ الرِّحَال)

بنهگل — بنه گل

بنه مال

ك: خانمراده، خاندان، گهرره مال. [بنه مال، هوز]

ف: خانواده، خاندان، دوده، دودمان، دودخانه، تبار.

ع: قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، قَوْم، حَفْدَة. نَسَب، نُبَل.

بنه مال

ك: گهرره مال. [ریش پی بنه مال، سره لهرت]

ف: بزرگ دوده، بزرگ خاندان، بزرگ دودمان،

ع: رَئِيس القَوْم، شَيْخ القَبِيلَة.

بنهوا — بنار، بنجوهگ، بنه بهنگه، بنه پرت

بنهوان

ك: بنهوان، بنیران. [بناران (چاردیری بنه «۱» یا که لوبه لی

نارمان «۲»].

ف: بُنْوان، بُنهوان، بنه بان. (نگاهداننده ی

بُنه «۱» یا اسباب خانه «۲».)

ع: رَیْض «۲». حَفَاض «۱».

بنیاد

ك: بنچینه، بنه پرت، ناسار. [بناعه]

ف: بُنیاد، بُنلاد، بُنه لاد، بُنداد، بُندد، بُناواده،

واده، بُنوره، بیوره، بُنچینه، پاخیره، شالوده،

شالده، آسال، پی، لاد، خسته، شستگانی.

ع: رَهْص، رَیْض، اَسَاس، اِسْت، اُس، اَصْل، بُنیان.

بنیادهم

ك: بنینسان، عینسان، ناده میزاد. [مرؤف]

ف: آدمی، آدمیزاد، مرؤم، انسان، دویا.

ع: اِنْسَان، بَشَر، بَنی آدم.

بنیچه

[ك: باج و مالیاتيك كه له خاوهن مولك و پيشه سازانی

دهستین.]

ف: بُنیچه، بُنچه. (جمعی بر املای و اصناف.)

ع: اِتاوَة، خراج.

بنیشت

ك: چاچكه، ریژهن. [بنیشت، چاچكه]

ف: سَكَز، سَقَز، ژار، ژاژه، كُندُزَكی، قُندُرون.

ع: عِلَك، عِلَك، عِلَاك، عِلَكُ البَطْم، صَمِغُ البَطْم.

بنیوان

ك: بنهوان [بناران (چاردیری مال و که لوبه لی نارمان.]

ف: بُنْوان، بُنهوان، بُنه بان. (نگاهداننده ی خانه

و لوازم آن.)

ع: رَیْض.

بنیه

ك: باره، زویخ، توانا. [هیز. جمسته]

ف: توان، توانایی، تاب، کالبد، آفرینش، پیکر.

ع: بُنْیَة، قُدْرَة. جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بو

[ك: بوژ]

ف: بو، بوی، له.

ع: رِیْح، رَائِحَة، شَمِیم، بُنَّة، فَوْحَة، فَوْعَة، فَوْعَة،

فَائِغَة، نَفْحَة.

بو

[ك: هی، می: رش می ترخان کردنه.] [بو نهر]

ف: بُرا ی، اَز بُرا ی، بُهَر، اَز بُهَر، پِی، اَز پِی، اَز

آن، واسه ی.

ع: ل، ل، ل، لِیْد، لِیْئَه، له.

بو

ك: له بدر. [بو نهره، له بدر نهره.] [بهر بو نهره، چونكه

(نامرزی هودر خسته.)]

ف: بُرا ی، اَز بُرا ی، بُهَر، اَز بُهَر، واسه، زیرا.

(حرف تَعْلِيل است.)

ع: اِنَّ، لَ، لَانَّهُ، لِاجْلِ، كَيْ، بِسَبَبِ.

**بوار**

ك: بگار، رموز، ريسواز، گوزهرگا. [درواری پدريسته له  
کتریا له تاردا.]

ف: گُدار، گُذر. آورَه، آبَرَه، پَياب، پاياب، پایگه،  
پایگاه، گُذرگاه. (محل عبور در کوه یا در آب.)

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَخاضَة، مَجازَة.

**بوازو**

ك: بوژَه. په سمنه، پاشناخوږ. [بوژد. پاشخوان]

ف: بوژنده. پَس مانده.

ع: مَرُوح، مَرِيح، سُوَر.

**بوايي**

[ك: بوايه، با]

ف: می بود، بودی.

ع: يَكُنْ، اِنْ كَانَ.

**بوايي**

[ك: بوايهيت، بای]

ف: می بودی، بودی.

ع: تَكُنْ، اِنْ كُنْتَ.

**بویا**

[ك: بون گرتو (بو نمونه: بوياپوونی پدن كه بوئی ناخوش  
دهییت.)]

ف: بويا، بوگرفته، گنديده. (بو گرفتن روغن  
مثلاً كه بدبو می شود.)

ع: وَضَر، ثَمَه، سَنَخ، زَنَخ، نَمَس، مَرِيح، مَرِيح.

**بویایی**

[ك: بوياپوون، بون گرتن (بو نمونه: رذن.)]

ف: بویایی، بدبو شدن، بوگرفتن، گندیدن.  
(روغن مثلاً.)

ع: وَضَر، ثَمَه، سَنَخ، زَنَخ، نَمَس، اِرواح.

**بو بردن**

[ك: بون پتو کردن.]

ف: بو بردن.

ع: اِسْتِشمام.

**بو بردن**

ك: گرمان بردن. [بوچوون، خه یال کردن (نید یومه.)]

ف: بو بردن، گمان بردن. (کنایه است.)

ع: ظَن، تَصَوَّر، تَوَهَّم.

**بویه راهه**

ك: به راهه. [بوئی بلارده بود.]

ف: بوی روان.

ع: الرِّيحُ المُسَرِّي، الرِّيحُ المُعَدِّي.

**بو بهر هودان**

ك: بو دانهوه. [بلاو بوونه وی بون.]

ف: بو دادن.

ع: ذَفَر، فُوح، نَفَح، نُفُوح، تَضَوُّع.

**بوپرووز**

[ك: بوکپرووز. (بوئی خوری سوتالو.)]

ف: خنجیر، بوی پشم. (بوی پشم سوخته)

ع: شِياط.

**بوئه**

[ك: بوتهی زیرنگهر كه شتی تیا دا ده ترننهوه.]

ف: گاه، گه، بوته. (بوتهی زرگری كه اجساد

در آن ذوب کنند.)

ع: بُوَطَه، بُوَطَقَه، بُوَطَقَه.

**وینه**

**بوچال**

[ك: بوئی چال كه خه له خراب دهكات.]

ف: ناه، بوئم. (بوی چاله كه گندم را مثلاً خراب

کند.)

ع: اَسَن.

**بوچان**

ل: بوچکلانه. [بچکلانه (ناوی پیاریشه.)]

ف: کوچولو، کُچلو. (اسم مرد هم هست.)

ع: صَغِير.

**بوچکلانه**

ل: توله، توله که. [بچکلانه. بی نرخ]

ف: کوچولو، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، مُهِن. صَغِير، حَقِير، مُهِن.

**بوچه**؟

[ل: بوچی؟]

ف: چرا؟، برای چه؟، مگر.

ع: لَمْ؟، کَيْم؟، (لَمْ؟، کَيْم؟). هَلَا، لَوْلَا.

**بوچه‌کۆز**

[ل: بوچروک (بوتی سورتانی چوری.)]

ف: خنجیر، بوی چربی. (بوی سوختن چربی)

ع: قُتَار، شِیاط.

**بوهران**

ل: مارل، قهیران. [جنگی توندوتیژی نه‌خوشی.]

ف: آستان.

ع: بُحْران، قِران، عَقَبَة.

**بوهار**

ل: بوق، هه‌لم، مژ، تم. [بوخ]

ف: خَوْزَم، تَف، تَزَم، تَم، تَمَن، مِه، وِشَم، گاز،

جوهر آتش، تَزَم، تَزَم، تَزَم، دَم، دَمه.

ع: بُخَار، عُکَاب، غَان.

**بوخاری**

ل: وِجَاخ، تَوِجَاخ. [کوانو]

ف: آلاوه، بخاری.

ع: مَذْحَن، دَاخُوْتَة.

**بوخاری فهره‌نگی**

ل: سَوْبَا. [زَوْبَا، سَوْبَه]

ف: آلاوه، بُخَارِی فرنگی.

ع: دَاخُوْتَة.

وینه‌ی هیه.

**بوختان**

ل: دله‌سه، دسه‌له‌سه، دور، چفته. [تومت]

ف: پلمه، چفته، سُرُو، چَرَبَک، پیغاره.

ع: بُهْتَان، تُهْمَة، اِفْتِرَاء، عَضْبِيَّة، بُهْت.

**بوخچه**

[ل: پارچه‌ی کی چوار گوشه‌یه که جلوی‌رگی تینه‌خن و

ده‌بیه‌ست.]

ف: بُقْچَه، بوقچه، نیفه، جامه‌دان. (پارچه‌ای

است چارگوشه لباس را میان آن می‌گذارند و

محکم می‌پیچند.)

ع: سُوَان، عِکَام، رِبْطَة، صُرْة، مِعْوَن، مِدَاعَة،

بُقْچَة، بُشْطَة.

**بوخچه**

ل: به‌سه. [به‌ستارو، پیچارا]

ف: بُقْچَه، بوقچه، بَسْتَه، پُرَوْنْدَه.

ع: رِزْمَة، حُرْمَة.

**بوخچه‌گردان**

[ل: یاریه‌کی منالانه که به شیوه‌ی بازنده‌یی و دور له

یَه‌ک داده‌نیشن و دسرزکه‌یه‌ک دسه‌به‌دسه بَوِ یَه‌ک فِرِی

ده‌دن، مندالیکیش به دوری‌اندا ده‌گه‌ریت و دسرزکه‌ی

له همرکس ره‌گرت هه‌لدسته‌یتته‌ره و له باتی مندالی

پیشور به دوری بازنده‌کدا ده‌گه‌ریت.]

ف: بوقچه‌گردان. (یک قسم بازی بچگان است

که به فاصله به طور حلقه می‌نشینند و

بسته‌ای را دست به دست برای همدیگر پرتاب

می‌کنند، یک نفر هم به دور حلقه می‌گردد،

بسته را از دست هر کس گرفت او بلند می‌شود

و به جای اولی به دور حلقه می‌گردد.)

ع: ...

**بوخل**

ك: رۆدى، چىگىرىشكى، بەرچارتەنگى. [چىروكى]

ف: زىشك، سىمتاخ، ژكورى، ژفتى، سىيەكاسىكى، ژفت، آزاد.

ع: بۇخل، ضَبَّة، ضَغِيئَة، شَحْ، شَحْ، اِسْكَ، دُشوق، شَكاسَة، شَكْس، ضَبْس، لُوم، لَامَة، حَقْد، حَسَد، غِبْطَة.

**بوخوز**

[ك: خەفۆك (ئەمگايەمى كە لە دەختى كار كەردەدا دەخەرت).]

ف: بَخْسِپ، (گاوى كە ھىنگام كار كەردەن مى خەبايد).

ع: جَثُوم.

**بۆفۇھەشى**

[ك: بۆتى خۆش. (بەرامبەرى «بۆتى ناخۆش».)]

ف: بوى خوش. (ضد بوى گند)

ع: سَك، عِطَر، عَرَف، طِيب، أَرَج، وَهَج، شَذَا، غَالِيَة.

**بۆفۇھەشى**

[ك: بۆن خۆشى.]

ف: بوخوشى. (عطريات)

ع: نَيرَة، طِيب.

**بۆد**

[ك: ھەبۇر (بەرامبەرى «ناپۇد».)]

ف: بود، ھەستە. (ضد «ناپۇد»)

ع: مَوْجُود.

**بۆداز**

[ك: بۆتدار، خەۋەن بۆن (بەرامبەرى «بىبۆ».)]

ف: بوييا، بويان، بۆداز. (ضد «بىبۆ»)

ع: رَيِّح، دُور رَائِحَة.

**بۆدان**

ك: بىژان. [بىژاندىن (بۆنمۇنە: بۆدانى گەم).]

ف: بۆدان، بىرشتەن. (گندەم مۇتلە).

ع: حَمَس، تَحْمِيس، تَحْمِيس، قَلِي.

**بۆدانەمۇھ**

ك: بۆ بەرمۇدان. [بۆن بۆلۈككەندە. (بۆتى خۆش يىسا ناخۆش «۲».)]

ف: بۆدان. (بوى خۇب يىا بىد «۲».)

ع: دَفَر «۲». تَضَرُوع، فَعْ، قَوْج، فَوْج، نَفْج، نَفُوج، فُوار، فُورَان، تَوُج.

**بۆدەن**

ك: بۆيىنەگەن، بۆكلىشە. [بۆتى لەش، بۆتى بىنجان]

ف: بوى بدن، بوى نَقْل.

ع: دَفَر، دَفَر، سَهْك، تَتْن، لَخْن، هُئَان.

**بۆدەۋەكەن**

[ك: بۆن كادۇر (بۆنمۇنە: گۆشتى بۆدەۋەكەن).]

ف: بۆدۇد. (گۆشت دۆدۇدە مۇتلە).

ع: دَخْن، عَتْن.

**بۆل**

ك: كەرگە. [خۆلەمىشى (رەنگى كەرەمى مەيلىدەسۇر).]

ف: بۆر، خاكستىرى، كَبۇد. (رەنگ كَبۇد مەيلى بە

سرخى).

ع: غَبِر، كَبِر، أَغْبِر، أَكْدِر.

**بۆر**

[ك: بەر، زەمە \_ .]

ف: پىش. ( \_ )

ع: ضَمَّة، رَفْعَة.

**بۆر**

ك: تەرىق. [شەرمەزار]

ف: بۆر، شەرمەزار، شەرمەندە، سەرافكەندە.

ع: خَجَل، مُنْفَعِل.

**بۆر**

[ك: راكىشانى گۆى بۆ تەمى كەردن.]

ف: گۆشتەب، گۆشمال، گۆشكەش. (كەشىدەن



گوش برای تأدیب)

ع: مَرَش، شَتَش، تَاذِین، عَرَك، عَرَك الْأَذْن، فَرَك، تَقْرِیک.

**بوراق**

ك: زاق، واق، دهمق. [مولّلق. سهراسیمه. (دهوانیت بهی) نهری شتیک بینیت.]

ف: خیره، دَمَق. (می نگرد بدون اینکه چیزی ببیند.)

ع: بارِق، حَرِان، مُتَحِیر، مَبْهوت، أَبْجَ، أَجْطَ. أَبْجَق، أَمَوَر.

**بوراق**

ك: زیت، زیج. [مَوَر (بَوَ غورنه له کاتی سه داپریندا).]  
ف: زیج، بُراق، چشم تیز کرده، چشم تند کرده. (در هنگام قهر مثلاً.)

ع: أَجُوس، أَحْذَق، بُراشِم، مُرْشِق، مُبْرِق، کَالِج، مُکَلِج، مُهْصَص، مُوَرور، مُحْمَلِق.

**بوراق**

ك: دَلْمرْدگه، [دَلْمردو، دَلْمروده (کسی که همرو شتیک دینیت و هیچ ناخوازیت).]

ف: دَلْآرام، دَلْمرده. (کسی که همه چیز می بیند و هیچ چیز نمی خواهد.)

ع: مُطْمَئِنُّ النَّفْس.

**بوراق**

[ك: نَمو نه سپه تیژروی له شهوی میراجدا پیغه مبر (دخ) ای گواسته وه.]

ف: زَهْآنجام، راه آنجام، ره سَیَر.

ع: بُراق، مَرَكَب، النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة.

**بوراق**

[ك: جَوَره پشیلده که که موره کی در ژده.]

ف: بُراق. (نوعی از گربه است که پشم بلند دارد.)

ع: بُراق، خَنْطَل.

**بوراق بوون**

ك: زاق بوون، واق بوون، دهمق بوون، زیتو بوون، زیچه بوون. [مولّلق بوون. سهراسیمه بوون. مَوَر بوونوه]

ف: خیره شدن، دَمَق ماندن. بُراق شدن، زیچه شدن، تَنَد نگریستن، چشم تَنَد کردن، چشم تیز کردن.

ع: بَرَق، بَرُوق، حَیرَة، تَحِیر، بَهت، جُحوظ، بَخَق، عَوَر، تَبْرِیق، جَوَسَة، بَرَشْمَة، رَشَق، اِرْشاق، تَحْدِیق، تَهْمِیص، وَرَوَرَة، حَمَلَقَه، کُلُوح.

**بوران**

ك: شلیوه، [تَوَر، کَپَرِه]

ف: بوران، کولاک، دمه.

ع: دَمَق، دَیمَة، طُوفان.

**بورانی**

ك: سورره بووگ، سورره وگریاگه. [سورره وگراو]

ف: بورانی، سرخ شده، مُسَمّا.

ع: سَمِیط، حَمِیص، حَمِیس.

**بورانی باهجان**

ك: باهجان سورره وگریاگه. [باہنجانی سورره وگراو.]

ف: تباهاه، بورانی باہنجان، تواهه.

ع: سَمِیط البَاهِنْجان.

**بورچین**

ك: بورچیل، رشکهره، [رهشی مدهلموشین، خوله میتشی]

ف: چپار، بور.

ع: أَشْهَب، أَبْرِش، أَرقْش، أَبْرِق، أَحْم.

**بورغو**

ك: مه ته فهرنگی، مه ته. [تامرازی سین.]

ف: مته فَرنگی، مته، بَرماهه.

ع: بَزَال، بُرْغَی.

ویندی هده.

**بورق**

[ك: بَرز، نەبَرز]

ف: بَرَو، اَبَرَو.

ع: حاجِب.

**بورق فَرِه‌دان**

ك: بورق قرتانن، بورق هەلتەكانن. [نەبَرز هەلتەكاندن]

ف: اَبَرَو انداختن.

ع: اِخلاج، غَمَز، كَسَر. (الحاجِب)

**بورق هەلتەكانن**

ك: بورق قرتانن، بورق فَرِه‌دان. [نەبَرز قرتاندن]

ف: اَبَرَو آنداختن.

ع: غَمَزُ الحاجِب، اِخلاجُ الحاجِب، كَسَرُ الحاجِب.

(م: «حواجب» هم می‌گویند.) [«حواجب» یش به

کار ده‌هیت‌تریت.]

**بۆره** ← نان ره‌وه‌نه‌ی

**بۆره**

[ك: رمشكه‌وه‌كه. («هی» نامرازی پیتاسه.)]

ف: بوره، چپاره. («ها» حرف عهد است.)

ع: الابَرَش، الاشهب....

**بۆره**

[ك: ده‌نگی به‌ریز رەك ده‌نگی گا و حوشر «۲».]

ف: جنج. (صدای گاو یا شتر «۲» مثلاً.)

ع: عَجِيج، جَوَار، خَوَار، صَعَق، أَطِيط. بَخِیخ، هَدِیر

«۲».

**بورهان**

ك: نه‌سه‌ل. [به‌لگه]

ف: فَرَنود، آوند، نَخشه، رَه‌بَر، رَه‌ئما.

ع: بُرهان، سُلطان، فُرقان، حُجَّة، دَلیل، بَيِّنَة.

**بۆره‌پنه**

ك: ئالاره‌بوولینه. [قه‌له‌سابورنه]

ف: كلاغ، زاغ.

ع: غُرَاب، زاغ.

وینه ← قالاووبوولینه

**بۆره‌پیلک**

[ك: بۆزپیار: پیاری رەمه‌کی و که‌سه‌نه‌ناس.]

ف: ناکس، بی‌نژاد، بَدَنژاد، پِست، کَسَنَدَر.

ع: غَشْدور، فَنو، حَقَّالَة، مُزْدَم، کُذَل، رَذَل، دَنِي،

مَلْکَس، مُتَخَفَّل، اویاش، خَسِيسُ النَّسَب.

**بۆری**

ك: که‌وگی. [که‌وه‌یی]

ف: بوری، کبودی.

ع: غُبْرَة، کُدْرَة.

**بۆریش**

ك: بریش. [ساربر]

ف: بَروش، بَروشه، فَروش، فَروشه، فَروشک،

بَلْغور، بُرْغول، پُرْغول، أَفشه، دَلیده.

ع: جَرِیش، جَشِیش، بُرْغَل، بُرْغول، بُرْیور.

**بۆریشین** ← **برویشین**

**بۆریه**

ك: که‌ره‌نا. [جۆره شه‌پووریکه.]

ف: کَرْنَا، خَرْنَا، نای‌رویین، نای، کَرْنَای.

ع: بُوق.

وینه ← که‌ره‌نا

**بۆز**

[ك: رنگی شینی مه‌یله‌و سپی.]

ف: بوز. (رنگ نیلی مایل به سفیدی.)

ع: اَبَرَش، أَشْمَط.

**بۆز**

[ك: پیاری ریش و سمیل ماشویرنجی.]

ف: بوز. (مرد ریش و سبیل بوز.)

ع: أَشْمَط، کَحْ.

**بۆزه** ← **بۆز** [«هی» پیتاسه‌ی له‌گه‌ل‌دایه.] (به انضمام های

عهد.)

**بۆزه‌ن**

[ك: زۆر به‌بۆز. (که‌سیک که له دووره‌هه‌ست به بۆز -

واک: بوتی خواردن - بکات.)]

ف: بوزن. (کسی که از دور بوی طعام را مثلاً احساس کند.)

ع: آرشم، آرشن، مُستَرُوح، مُشْتَمَم.  
بۆزه

ک: بواز. [بۆژ. (گیای بوتگرتو که نَسپ نایوات.)]  
ف: بوزده. (علف بوزده که اسب نمی خورد.)

ع: مَروح، مَریح، سَور.

بۆس ← بۆسه  
بۆسار

ک: بۆسارده، بوتگرتو (هر خوارده مه نیه ک که بۆن بگرت.)]

ف: بوسار، بودار. (هر خوراکی که بو پیدا کند.)

ع: مَروح، مَریح.  
بۆسان

ک: باخ. [باغ]

ف: بُستان، بوستان، باغ، آبسالان، فردوس.

ع: رُوضَة، حَدیقه، بُستان، جَنَّة، فِرْدُوس.  
بۆسۆ

ک: بۆی سورتیاگ. [بوتی لۆکه یا پهری سورتار.]

ف: بوگند، بوی سوخته، بوی کهنه.

ع: شَیْطَان.

بۆسولمان ← مۆسولمان  
بۆسه

ک: ویسان، بوتس، مهنر. (بۆسه و په ښام، بوتس و مه گدر [روستان، مانده])

ف: ایست، ایستادن، درنگ، مات، ماندن، درنگ کردن.

ع: سَکُون، وَقْفَة، تَوَقُّف، صَبْر، تَأَمُّل.  
بۆش

ک: کونا، پوچ، قِرَوَن. [کون. کلوز (شه یه کی کرماجیه.)]  
ف: سوراخ، تهی، پوچ، پوک. (کرماجی است.)

ع: ثَقَبَة، مَثْقُوب، مُجَوَّف.  
بۆشکه

[ک: بدرمیل]

ف: چلیک، پیپ، بوشکه.

ع: دَن، پَرْمیل، بَتِيَّة.  
وینه

بوغاز

ک: تهنکه، تهنک. [جینگه تهنک بورنهوی ده ریا.]

ف: بُغاز، بوغاز، تَنگه، تَنگ.

ع: بوغاز، مَضِیق.  
بوغمه

ک: تاس، خدغه، مله غره. [ندخوشی درو شاخه، نیشی مل. ناورسانی مل]

ف: حُناک، سَرَف، غُر، چَخْش.

ع: حُناق، حُناق، حُلاق، مُناع، عُدْرَة، ذُبْحَة، غُدَة.  
بوغون

ک: نهغه، تیکه. [پل، رده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، تیکه، پاره، لخت.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، زَیمَة، حُدَة، فِدْرَة، فِلْدَة، مُزْعَة، شَرْحَة.

بوغون بوغون

ک: نهغه نهغه، تیکه تیکه. [نهغه ترا]

ف: آنج آنج، ریز ریز، لخت لخت، تیکه تیکه.

پاره پاره، ریزه ریزه.

ع: مُقَطَّع، مُقَرَّب، مُبْصَع، مُخْذَعِب، مُخْذَعَل، قَطْعَة، شَرَائِح، اَرِیَا اَرِیَا.

بۆی

ک: تدم، ههلم، دم. [بوخ: تدم کردن له گهر مادا.]

ف: وشم، خوزم، تَف، گاز، دم.

ع: بُخار، عُکاب، غَار، وَهَر.

**بُوق**

ل: شاخ نه فید. [کهرنا]

ف: بوق، شاخ نفیر.

ع: صُور، نَاقُور، بُوق.

ویننه

**بُوق**

ل: چاوده ریهریگ. [چاوزهق (چاوده ریهریو)]

ف: بُلُک، خیره. (برجسته چشم)

ع: اَبِج.

**بُوق** ← **قورواق** [رشته یکی گرمایه.] [گرمایه است.]

**بُوق زه وین**

ل: هلم. [هلم و بوخی زوی که له کاتی گهرمادا

هله دستیت و شه پزل ده دات.]

ف: تف. (بخار زمین که در هوای گرم بلند

می شود و موج می زند.)

ع: باخور.

**بوقله مووت** ← **به قله مووت**

**بوقی مل** ← **بوقله نه**

**بوقله نه**

ل: پشت مل، بوقی مل. [پشته مل، بوقی مل]

ف: پس گردن، پشت گردن.

ع: کاهل، قفا، قفاء، قَفَن، قَافِیة، مَقَد، قَذال.

**بوقله له موون** ← **به قله مووت**

**بوکرک**

ل: ... گه نیگ. [گه نیو، بوگه ن کردو]

ف: بوکرده، گندیده، گندا، خُوسته.

ع: مُریح، دُفر، دُفر، نَتَن، نَمِس، نَتَن، نَت، کَیپِش،

نَدَن، زَنج، ...

**بوکردن**

ل: ... گه نین. [گنغان، بوگه ن بوون]

ف: بوکردن، گندیدن، خُوستن، سَپَستن.

ع: دُفر، نَتَن، نَتَن، نَت، دُفر، خُوم، بُسُول، تَمه،

تَم، نَدَن، نَعَط، زَنج، خُلُوف، اِنَتان، مَلَخ، اِرَاحَة،

اِرواح، نَساد، نَمَس.

**بوکردن**

ل: بوَن پتوهر کردن، بوَه لَمَزین]

ف: بویددن، بوکردن، شمیدن، سمیدن.

ع: شَم، اِسْتِشمام.

**بوکرز**

ل: [بوئی چنشتی سورتار له بنی مهنه لدا که تامی

ناخوش ده کات.]

ف: بوی دیگ. (بوی سوختن آش در ته دیگ

که آش را بدمزه می کند.)

ع: شِیاط، مَریح.

**بوکلشه**

ل: بوَرَدَن، بوَینه گل، بوَی پا. [بوئی بزهنگل. بوئی قاج]

ف: بوی بدن، بوی بغل. بوی پا.

ع: سَهک، صَنق، لَحَن، دُفر، دُفر، صُنان، نَتَن.

**بوگه نکه**

ل: [بوَن ناخوش]

ف: بوگنده، گنده بو، فَرغَند، فَرغَنده. بوی گند،

بوگندا، بوی بد.

ع: عَفِن، نَتَن، اَجِن، مُتَعَفِن، نَتَن، عَفِن، عُفُوَة،

تَعَفُن، اَجَن.

**بوگه نکه**

ل: گِیا بوگه نیو، (گیایه که نه گهر دهستی تیوهر بدریت،

بوگه نی ده کات.)

ف: کَزَرَف، بوگنده، بوگندا. (گیاهی است دست

به آن می زنند دست را بدبو می کند.)

ع: دُفرَاء، دُفِرَة.

**بولوق**

ل: پِتَگه یِن، (ژن کامی، شوکامی) [پِتَگه یِشتَن، بالغ بوون

(که یشته ته مهنی شه یتانی بوون.)

ف: رَسِيدَن. (بە حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، اِدْرَاك، اِحْتِلَام، حُلُم.

**بولۇك**

[ك: هەرىم. (بەشىككە لە ناچەيەك كە چەند لادى لە خىز دەگىرتت.)]

ف: بُلُوك. (يەك قىسمت از ولايت كە مشتمل بىر چەند قىرىە است)

ع: كُورَة.

**بۆلە**

ك: بە خە، چل، خل، سەپول. [گەلۆز، كەردەن]

ف: پَيە، پَيخە، نَش، چل.

ع: مَهْمَل، دَنع، بَلِيد.

**بۆل**

ك: گلە، گلى. [(دەنكە تىز)]

ف: غُزْم، غُزْب، گلە، وشگلە، آنگۇردە. (انگوردانە)

ع: هُرُور، هُرُور، هُرُورَة، قُطَافَة.

**بۆلەن**

ك: بۆلە كەردن، خوتە كەردن. [پرتە كەردن، بۆلەندەن]

ف: لَنَدِيدَن، رُكِيدَن، غُرْغُر كەردن، دَنَدِيدَن،

رُكِيدَن، رُكِيدَن.

ع: قُرْغُم، دَنَدَنَة، دَمَدَمَة.

**بۆلۈپۈل**

[ك: بۆلۈپۈل، بېلېل]

ف: بۆيۈر، تَنَدُر، تَنَدُور، واف.

ع: عَنَدَلِيپ، بُلْبُل، كُعَيْت، نُغَز.

وېنە

**بۆلۈسك**

[ك: تەرىرە]

ف: بُلُسك، بُلُسك.

ع: كَلْب، قَلْب، قَلْب، مَحُور.

وېنە

**بۆلە**

ك: خوتە. [پرتە و ىرتە تۈرۈپى].

ف: رُك، رُك، رُك، غُرْغُر، غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، لَنَدَنَدَن، لَنَدَنَدَن.

ع: رَغِيم، طَنِين، دَوِي، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة.

**بۆلەبۆل**

ك: خوتە خوت. [پرتە پرتە تۈرۈپى].

ف: غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، غُرْغُر، رُكُر، رُكُر، رُكُر، رُكُر.

ع: دَنَدَنَة، دَمَدَمَة، دَوِي، طَنِين، رَغِيم.

**بۆلەكەردن**

ك: خوتە كەردن، بۆلەن. [بۆلەندەن، پرتە كەردن]

ف: رُكِيدَن، رُكِيدَن، رُكِيدَن، لَنَدِيدَن، دَنَدِيدَن، غُرْغُر كەردن، لَنَدَنَدَن كەردن.

ع: قُرْغُم، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة، دَوِي، طَنِين.

**بۆلۈ**

[ك: دەنكە تىزەك.]

ف: غُزْمى، يەك گلە، يەك دانە انگور.

ع: حَبَة، عِنَبَة.

**بۆم**

ك: قۇمپارە. [بۇمبا]

ف: بُمب، حُمپارە.

ع: قُنْبَلَة، حَرَاقَة.

**بۆمارانە**

[ك: گىيەكى تالە بۆ دەرمان بەكار دىت.]

ف: بۇماران، بۇماران، آنىز، آسىز، ژابىز، بىرتاشك، بىرتاشك، رېل، بىشنىز، بىنجاسپ،

بىنجاسپ، بىرنجاسپ، بىرتاسك.

ع: قَيْصُوم، شُويْلا، شُويْلاء، مِسْكُ الْجَنْ، حَبَقُ

الرَّاعِي، بَرْنَجَاسِپ، بَرْنَجَاسِپ.

**بۆمچەو**

[ك: بۆتكرەرد لەبەر شىندارى. (دەكوو: گۆزىك كە لەبەر

شیتداری بوتی کردیت.

ف: بونا. (گردو مثلاً که از رطوبت بو پیدا کرده باشد.)

ع: قَتَم، نَمِس، اَسِن.

**بۆ مەن**

[ک: لَدەر مەن، هی مەن]

ف: بَهرَمَن، اَپەر مەن، برای مەن، اَپەرایی مەن، واسەهی مەن، اَز آن مەن.

ع: لَی، لَانَا.

**بۆ مەچمەو** ← **بۆ مەچو**

**بۆن**

[ک: بِن]

ف: باشند، بۆند.

ع: یکنوا.

**بۆن**

[ک: بِن]

ف: بُوید، باشید.

ع: کونوا، تکنونوا.

**بۆن**

[ک: بۆ، بو، بِن (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

**بۆن**

ک: بیانک، ده‌ساریز، بۆته. [بیانور، هۆ]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، سَبَب.

**بۆ نساوی**

[ک: (بوتی جینگه یا شتی شیدار.)]

ف: ناه، بو نم، نم‌بو، بوی نم. (بوی جای

نمناک، یا چیز نم‌زده.)

ع: اَسَن، عَفَن، اَسِن، عَفِن.

**بۆنه**

ک: بۆن، بیانک، ده‌ساریز. [هۆ، بیانور]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، سَبَب، اَجَل.

**بۆو**

ک: بایه‌قوش. [کوند، کونه‌بور]

ف: بو، بوم، بوف، کوف، آکو، اوکو، کوکو، پُش،

پُشک، پَزَسک، کُنْگَر، جُنْگَد.

ع: هَامَة، نُهام، صَدَي، بُوَم، بُوَف، بُوَه.

**بۆنه**

**بۆو**

[ک: هه‌بور]

ف: بود.

ع: کَان.

**بۆو**

[ک: وای لیتهات، راگه‌را.]

ف: شُد.

ع: صَار.

**بۆوتیمار**

ک: خه‌مه‌خوره. [شینه‌شاهۆ]

ف: غم‌خورک، بوتیمار.

ع: يَمَام، بَلَشُون، مَالِكِ الْحَزِين، بُوْتِيْمَار. (ه: يَمَامَة.)

**بۆوچک**

[ک: بچورک]

ف: کوچک، کوشک، کهین، که، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، قُوْشُق، دَقِيق، مَهِين.

**بۆوچکتر**

[ک: بچورکتر]

ف: کوچکتر، کوشکتر، کهتر.

ع: اَصْغَر، اَحْقَر، اَمْهَن.

**بۆوچکه‌و بوون**

[ک: بچورک بوونه.]

ف: كوچك شدن، كوشك شدن.

ع: حَقْر، اِحْتِقَار، تَضَاعُل، مُبْوَط  
بهوره

[ك: نه كينراو (زوى باير).]

ف: بوره. (زمين بوره)

ع: بور، بائِر، سِباح.

بهوره

[ك: بزوك: ناورتيه كى كيميايه له پيشه سازيدا به كار

دهيتريت. (بوره كى زيركارى).]

ف: بوره، كفشير. (بوره ي زرگرى).

ع: بورق، نظرون.

بهورش

[ك: له گەڤ «باش» پيڤكهردين. «باشو بوش».]

ف: مرادف «باش» است كه با هم استعمال

مي شوند، در «باشو بوش» گذشت.

بهورك

ك: روى. [ژنى تازه شوكرديو.]

ف: بيوك، ويو، سَنَار، سَنَه.

ع: عَرُوس.

بهورك

ك: ... بۆچە؟ (بورك و مدگر) [تۆبلىنى. بۆچى؟]

ف: بوك، بود كه، باشد كه. چرا؟، برا چه؟

(بوك و مگر؟)

ع: لَيْت، لَعْل، عَسَى. لِمَ؟ هَلَا.

بهورك و مگر

[ك: خورگه و نوميد]

ف: بوك و مگر. (بود كه و مگر)

ع: لَيْت و لَعْل.

بهوركه.

[ك: بورا (پايردورى ديره).]

ف: بوده. (ماضى بعيد است).

ع: كَان، كَانْ، كَانْ كَانْ.

بهوركه به ماس.

ك: بورگه به مه لهم. [پيشارتهره].

ف: له شده، ماست شده، مرهم شده.

ع: تَهَرَى، تَهَرَم.

بهور

ك: ... سورتك. [خوله ميتش]

ف: خُل، خاكستر.

ع: رَمَاد، صِنَى، صِنَاء.

بهورتو

[ك: خوله ميتش و نارى تينكه لكارا.]

ف: خُلاب، خُلايه، آب خاكستر.

ع: ماء الرُمَاد، ماء القلي.

بهورله مې

ك: بول گهرم. [ژيله مۆ، خوله ميتشى گهرم.]

ف: خَزِير، خاكستر گرم.

ع: مَلَّة، مَلَا، حال.

بهورم

ك: زَيْد. [نيشتمان. سدره مين]

ف: بوم، خُهر، مِهْن، ميهن، آرامگاه. خاك،

زمين.

ع: وَطَن، مَأْوَى، مَسْكَن، مَكَان، مَحَلّ، مَعَان. ثَرَاب،

أَرْض.

بهورمه لهرزه

ك: زوى لهرزه، لهرزهك. [بورلهرزه، زه لزهله]

ف: بومِهْن، بومِهين، زمين لهرزه، لهرزهك،

زمين لهرزهك.

ع: زَلَزَلَة، زَعْرَعَة، هَزْهَزَة، رَجَلَة.

بهورمى

[ك: خرمالى]

ف: بومى، مِهْنى، ميهنى.

ع: وَطَنِي.

**بُرون**

[ك: هـ برون، برونیتی]

ف: برون، بودن، بُوش، بود، هستی.

ع: وُجود، كُون، كیان، كینوَت.

**بُرون**

ك: مان- [بدردهام برون، خایاندن]

ف: برون، پایداری، همیشه بودن، ماندن،

زیستن، پاییدن، بود.

ع: بقاء، دوام، ثبات، قرار.

**بُرون**

[ك: هـ برون، خاونیتی]

ف: داشتن، دارا بودن.

ع: كُون، حُصول، مُلك.

**بُرون**

ك: گهریان، [لیهاتن، گهران، واپور، واگهرا، وایلیهات].

ف: شُدن، گشتن، بُوش، بودن.

ع: كُون، حَیْوَرَة، وُفوع.

**بُرون**

[ك: نهران هـ برون]

ف: بودند، بینند.

ع: كاؤوا.

**بُرونهوه**

ك: پهیدا برونهوه. [ناشکرا برونهوه (بۆ نمونه: پهیدا برونهوه

شتی رنبرهوه).]

ف: پیدا شدن، پیدایش. (پیدا شدن گمشده

مثلاً.)

ع: وُجود.

**بوهه**

[ك: بیه، بگری! (بره به حاکم)]

ف: باش، بشوا، شو! (حاکم باش، حاکم بشوا،

حاکم شو!)

ع: كُنْ، صِرْ!

**بوهه**

ك: بیه، بویه، بویه! [بیه، بوسته! (له گره بوه!)]

ف: بمان، به ایست، باش، مول، درنگ کن!

ع: قَفْ، اَصْبِرْ، تَوَقَّفْ، تَأَخَّرْ!

**بوی**

[ك: بۆ نهر، بهرور نهر.] (دهسی برد بوی.)

ف: پریش.

ع: لَه، اَلِیه.

**بوی**

[ك: بوتی نهر.] (بوی خواهه.)

ف: بویش.

ع: رَا حِئْه، رِجْه، شَمِیمْه.

**بوی**

ك: بوت، [بسی، بییت، بگریت]

ف: باشد، بشود.

ع: یَكْن، یَصِر.

**بوی**

ك: بوت، [بسی، بییت، بگریت]

ف: باشی، بشوی.

ع: تَكْن، تَصِر.

**بوی نارهق**

ك: بزدرن، بۆكلیشه. [بوتی بنبال، بونی پنی، بوتی لهش]

ف: بوی بَغل، بوی پا. (بوی بدن.)

ع: سَهَك، صَنَق، لَخْن، ذَقَر، صُنَان.

**بوی بنمگل**

ك: بزدرن، که تیشه. [بوتی بنبال]

ف: بوی بَغل.

ع: سَهَك، صَنَق، صُنَان، ذَقَر، لَخْن.

**بوت**

ك: بُوت، [بییت، بگریت]

ف: باشد، بشود.



ع: يَكُنْ. يَصِرْ.

**بُوت**

ك: بُوتى [بيت، بگيريت]

ف: باشى، بشوى.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

**بُوتى خُوش**

[ك: بوتى خوش]

ف: بوى خُوش.

ع: سَكْ، عَطِر، عَرَف، شَذَا، قَذَا، نَشَا، شَمِيم.

**بُوتى دهم**

[ك: بوتى زار]

ف: غَشَاك، اَسَكُنْج، سَكُنْج، بِيَاستو، بوى دهن.

ع: بَخَر، نَكَه.

**بُوتِز**

ك: بلار. [مهاخوان] [شينگير كه تايبه مەنديه كانى

مردور هەلەدەات و دەيلاوتينتهه.]

ف: زَنجان، زَنجگر، موشگر، مويه گر. (نوحه گر

كه ميت را به اوصاف ذكر مى كند و مرثيه

مى خواند.)

ع: رَاثِي، رَءَا، نَوَاح، قَوَال، قَوَالَه، تَقَوَالَه، تَقُولَه.

**بُوتِز**

ك: قسه كمر. [بگو، كسى به كهم.]

ف: گوينده، ذراينده، سَراينده، سَخَن سَرا، گويا.

ع: مُتَكَلِّم، نَاطِق، نَطَاق، قَاص، خَطِيب، وَاِعِظ،

مَعْن، كَايِز، كَارُوز، شَاعِر.

**بُوتِزه**

ك: بِيژَه، بِيژَا، بُوژَا، [بلى، قسه بکه] (فەرمانه.)

ف: بگو، گوا، واچ! (صيغه امر است.)

ع: قُلْ، تَقُولَه، تَكَلِّمْ، تَنَطَّقْ!

**بُوتِس**

ك: بُوْتَسَه، بِيْتَسَه، بِيْتِس! [راوسته!]

ف: بايست، وَايست، بايسه، وَايسه، بِيَا،

**بِيَا!**

ع: قَفَا، اُمَكْتَا، اَلْبِيَا، اِصِيْرَا، تَوَقَفَا، تَمَكْتَا،

تَلَبُّتَا، تَرَبُّصْ، تَرِيْتَا، اَلِي مَكَانَك. قُمْ، اِسْتَقِم!

**بُوتِسَه!**

ك: بِيْتَسَه، بُوَا، مەنەرکه! [راوسته، بِيْتَسَه!]

ف: بايست، وَايس، وَايسه، بِيَا، باش، مول!

**دَرَنگ کُن!**

ع: قَفَا، تَوَقَفَا، اِصِيْرَا، تَاخَّرَا، اُمَكْتَا، تَمَكْتَا،

اَلْبِيَا، تَلَبُّتَا

**بُوتِسَه! — بُوْتِس**

**بُوتى كَرَنَكَه**

[ك: بُوگەن بوره. — بُوگەن كَرَنَكَه]

ف: بُوگَرده، بُوگَرَفته، بُونِيَاك شُده، سَپِستَه،

سَپِست شُده، گَندِيده، خُوستَه... — بُوگەن كَرَنَكَه]

(رجوع به لغت «بو کردن».)

ع: اَنْتَن، تَعَفَّنْ، دَفِرْ... — بُوگەن كَرَنَكَه]

**بُوتى كُوشَت**

[ك: بوتى گوشت (كه بُوگەن بُوِيْتَسَه.)]

ف: بُوِي كُوشَت. (كه مَتَعَفَن شُده باشد.)

**زَهْمَت.**

ع: زُهْمَه، زُهْمَوَه، زُخْمَوَه، قُتَار.

**بُوتى كَهَن**

ك: بُوگەن. [بوتى ناخوش]

ف: بوى گند، بوى بد، بُوگندا، بُوگند.

ع: كُنْ، عَفَن، عَفُوْنَه، اَجَن، زُهْم، زُهْمَه، تَهْمَه.

(الرَّائِحَةُ الْكَرْبِيَّة)

**بُوتِه**

[ك: بُوِيَاخ (كه بِيَلَاي پى بُوِيَاخ ده كهن.)]

ف: كَرَف، كَرَف، كَرَف، كُشَف. (واكس كه به

كفش مى زنند.)

ع: **وَقَس.**

**بویرا** ← **ببیره**! [دشمنه کی گزانیه.] [اگرانی است.]

به

لک: وه. (وه راسی، به راسی) [نامرازی که به زوری ده کمزتره پیتش وشمره.]

ف: به، به، با. (به راستی، بر راستی، با راستی، به او بگو.)

ع: ب، ل. (بالصدق، صدقاً، قُلْ لَهُ) به **نقرا کرتن**

[لک: له سر ناگر راگرتن (بۆ نمونه: دار، ههتا نرم بییت.)]

ف: روی آتش گرفتن. (چوب مثلاً که نرم شود.)

ع: تَصْلِيَةً. به **نهم جوړه**

لک: بهم جوړه. [بهم شیره]

ف: به این جور. این جور، ایدون، این چنین.

ع: هَكَذَا، كَيْتَه. به **نوو جوړه**

لک: بهر جوړه. [بهر شیره]

ف: به آن جور، آن جور، آن چنان، آن سان، آن دون، آذون.

ع: كَذَلِكَ. به **پیلان**

لک: به به گیل، منالگیل. [مندالان]

ف: بچه گان، بچه ها.

ع: أَطْفَال. به **بیر**

لک: بهیر. [درونده به که له نیوان شیر و پلنگدایه.]

ف: بَیر. (درونده ای است در بین شیر و پلنگ.)

ع: بَیر، بَیر. وینه به **بیله**

لک: به چکه، به به. [سارا (بچور لکراوی «به به» یه.)]

ف: بچه، بچه ی کوچولو. [تصغیر «به به» است.]

ع: طِفْل، طُفِيل، وُلید. به **بیله بیان**

لک: منال، به چکه. [سارا (مندالی شیر خواره.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره.)

ع: طِفْل، رَضِيع.

به **بیلی به بیان** ← به **بیله به بیان** به به

لک: منال، به بیل. [سارا (مندالی شیر خواره.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره)

ع: طِفْل، رَضِيع. به به

[لک: گِیرانه وی دهنگی سارایه.]

ف: به به. (حکایت صدای بچه است.)

ع: بَيَّه. به **بهیر**

[لک: له بهر: خویندنه به بی سیر کردن.]

ف: آزیر، از یاد.

ع: حِفْظاً، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ، عَرْضاً. به **پشته و هفتن**

لک: به پشته که فتن. [به پشتند! خدوتن]

ف: از پشت خوابیدن.

ع: اسْتِلقاء.

به **پشته و هفتن** ← به **پشته و هفتن** بهت

لک: سوته، مراوی. [مراوی]

ف: بَت، مَرغابی، اَرْدَک.

ع: بَطَّ، حَذَفَه.

وینه ی هه به.

بهت

ك: مراری، سوتنه. [مرائی، نۆردهك]

ف: بَت، مُرغابی.

ع: بَطّ.

وینه-سونه

به قاره

ك: فَلَجه، گزكچه، لیفه، پژنچه. (لیف ناهار مائی جولایی) [فرجه: نامراونكه جولای نیشاسته یی دساریت

به پارچه دا.]

ف: بَتاره، سَمَر، سَمه، پَشَنجه، كُرنَد، كُرنده، گُرنده، گُرنَگه، كُرنده، غَرواشه، لیف، لیفه.

ع: فُرْشَة، شَوْكَة الحَاك.

وینه-طله

به قال

ك: پوچ، بیهوده. [نارهوا، نادرست]

ف: بیهوده، پوچ.

ع: باطل، فاسد، لغو.

به قال

ك: رِساگ، بِنکار. [بِنیش]

ف: بیکار، اُزگان، اُزگهان.

ع: بَطال، عَطال، مِیاط، فارغ، مُهَمَل، عاطل.

به قالی

ك: پروچی، بِنکاری، وِسان. [بیتهوده یی، بی تیشی]

ف: بیهودگی، بی کاری، ایست، فرویش.

ع: بَطُل، بَطُول، بَطْلان، لغو، فساد. بَطالة، قَبَطُل،

عَطالة، تَعَطُل، تَعطیل.

به قانوویوا هاتن

[ك: پەسن کردن]

ف: ستایش، سپاس، سَوَن، ستایش کردن.

ع: ثَناء، مَدح، حَمْد، تَوْصِیف.

به قانه

[ك: نمر سَریش و ناره دشاری که دارتاشه کان بِنکه ره

تەریان ده کەن و بو گرتنی درز و کونی دسکرده کانیان

به کاری دهینن.)]

ف: بَتانسه. (سَریش و آرد اژه با هم خیس

می کنند و نجاران برای گرفتن درز و سوراخ

کار استعمال می نمایند.)

ع: بَطانة.

به ترف

ك: كه له لا، خراو. [خراب]

ف: پَد، دُژ، دژ، خُراب.

ع: سَنین، رَدی، مُنكَر، فاسد، خُراب، ضائع.

به ترف

ك: له کیس چوگ، له دسره چوگ. [به فیوچوگ]

ف: بَرطُرف، از دست رفته.

ع: تَالِف، تَلِيفَة.

به تیه

[ك: عه بایه کی هارینه یه که زیر دهیچنن.)]

ف: بتیه. (نوعی است از عباسی تابستانی که

زیر می بافتند.)

ع: بَنی، بَنیَة. (مَنسوب الی البَت و هوالثوب

الخَشِن.)

به جاریکا-پاجا

به جگه

ك: بیتجگه. [جگه، به بی]

ف: جَز، بَجَز، علاوه.

ع: سَوی، سَوی، سَواء، غَیر، اِلّا، عَلی.

به جی

ك: پاره جی. [جیگیر، دامه زار]

ف: پایدار، پابرجا، پایسته.

ع: ثابِت، مُسْتَقَر.

به جینگ

[ك: بهجا، گونجار (له جینی خوزیدا.)]

ف: بجا. (به موقع)

ع: حَقّ، بِحَقّ، بِمَوْقِعِهِ. آداء.

به‌جیکه

ک: دِروس. [رِوا، شِیار. (به‌رام‌بەری «بی‌جیکه»)]

ف: به‌جا، آوَر، نَرْسْت. (ضد «بی‌جیکه»)

ع: حَقّ، مَصْحِیح، واقِع مَوْقِعِهِ.

به‌جیکه‌هاوردن

ک: به‌جی‌هاوردن. [به‌جی‌هێنان، کردن]

ف: به‌جا آوردن، گذاردن.

ع: آداء، تَادِیة، اَدِی، اِنِواء، تَنْوِیة، قَضاء، اِيفاء.

اِنْجَان، نَجَز.

به‌جیکه‌هاوردن

ک: به‌جی‌هاوردن. [به‌جی‌هێنان، نه‌هێمان (وه‌ک):

به‌جی‌هێنانی نوێژ.]]

ف: به‌جا آوردن، گذاردن، انجام دادن. (نماز

مثلاً.)

ع: آداء، اَدِی، تَادِیة، اِنِواء، تَنْوِیة، اِيفاء، قَضاء.

به‌جیکه‌هاوردن

ک: به‌جی‌هاوردن. [به‌جی‌هێنان، بردن‌سەر (بۆ نمونه:

بردن‌سەری پەیمان.]]

ف: به‌جا آوردن. (وعده مثلاً.)

ع: نَجَز، اِنْجَان، اِيفاء، ضَرْب، اِقَامَة.

به‌ج

ک: به‌چکه. جوجه‌له، جورچک. [منداڵ، بێچه‌ڕ]

ف: بچ، بچه، جوجه.

ع: وُلد، فَرَح، فَرُوج.

به‌چک

ک: سه‌کوت. (سەر و به‌چک) [بێچم]

ف: روی، چهره.

ع: سِیما، بَشْرَة، صُورَة، سِیما.

به‌چکه

ک: به‌ج، کۆژ، کۆله، زارۆ. [منداڵ]

ف: بچه، زاک، زاق، زه.

ع: وُلد، صَغِير.

به‌چکه

ک: به‌ج، جورچک، جوجه‌له. [بێچه‌ڕ]

ف: بچ، بچه، جوجه.

ع: فَرَح، فَرُوج.

به‌چکه‌هاوو

[ک: کارماز]

ف: آهو‌بهره.

ع: شادن، ظَلَا، غَزَال.

به‌چکه‌خووک

[ک: پەلێخ، کۆده‌له]

ف: بچه‌گراز.

ع: خَلْوص.

به‌چکه‌ریوی

[ک: بێچه‌ریوی]

ف: بچه‌روباه.

ع: هَجْرَس.

به‌چکه‌سگ

ک: توك، توتە‌كوله. [توتە‌ك، توتە‌له]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جِرو، جَرَو، جُرَو، عُسْبور.

به‌چکه‌شیر

ک: شیر‌کۆژ، شیر‌کۆله. [شیر‌کۆ، بێچه‌شیر]

ف: شیر‌بچه، بچه‌شیر.

ع: شَبِل.

به‌چکه‌کتک

[ک: به‌چکه‌پشيله، بێچه‌وی‌پشيله]

ف: بچه‌گربه.

ع: شَبِیق.

به‌چکه‌کۆتر

[ک: بێچه‌وی‌کۆتر]

ف: بچ، جوجه‌ی‌کیوتر.

ع: جَوْدَل.

به‌چکه کور

ک: گوار. [کهربار]

ف: فَره، جوجه‌ی کَبک.

ع: سَلَح، سَلَف، سَلَك.

به‌چکه کوریشک

[ک: ینچوری کوریشک]

ف: بچه خرگوش.

ع: خَرَبَق.

به‌چکه مار

ک: مارتوله. [توله‌مار]

ف: مارتوله، بچه‌مار.

ع: حَرِیش، عُثمان.

به‌چکه مشک

[ک: ینچوری مشک]

ف: بچه موش.

ع: دَرِص.

به‌چکه مملیچک

[ک: زرنه‌قوته، ینچوره‌چوله‌که]

ف: بچه گنجشک.

ع: نُقَر، فَرَحُ الْعُصْفُور.

به‌چکه ممیموون

ک: قه‌شمر. [ینچوری مه‌یورن]

ف: بچه میمون.

ع: قَشَّة.

به‌چکه ورج

ک: پارکوله. [ینچوری هرج]

ف: بچه خرس.

ع: دَیْسَم، جَبَس، جَبِیس.

به‌چووله

[ک: سارا (بچورک‌کراوی «به‌چ».)]

ف: بچه کوچولو. (مصغَر «به‌چ» است.)

ع: وَلَید، طَفِیل، جِرُو.

به‌چه

ک: بی‌ریش، لوسکه. [لاوی بی‌مور]

ف: بچه، دَکَل، دَگَل، نَکَل، نَگَل، تَگَل، کَلوک.

دیدک، بی‌ریش، ساده.

ع: اَمَرْد، غَلام.

به‌چه‌باز

ک: لوسکه‌باز، بی‌ریش‌باز. [منال‌باز، هه‌تیوباز]

ف: بچه‌باز، دَکَل‌باز، بی‌ریش‌باز.

ع: لاطی، لوطی.

به‌چه‌بازی

ک: لوسکه‌بازی، بی‌ریش‌بازی. [منال‌بازی، هه‌تیوبازی]

ف: بچه‌بازی، دَکَل‌بازی، بی‌ریش‌بازی.

ع: لواط.

به‌چه‌دان

ک: منال‌دان. [پزدان]

ف: بون، تون، بوهمان، بوگان، پَركام، پَركام.

زهدان، زاهدان، زاکدان، بچه‌دان.

ع: رَحَم، مَشِیمَة، مَهَبَل.

به‌هت

ک: باهتر، مات، گنج. [سهرگردان]

ف: سَرگَشته، مات، واله.

ع: مَبهوت، باحر، مُنَحِیر.

به‌هت

ک: پال، رشک. [په‌تی]

ف: پاک، موکده، خَشک.

ع: بَحَت، صَرِف، مُطَلَق، خالِص.

به‌هر

ک: ده‌لیا، ده‌ریا. [زه‌ریا]

ف: دریا، ذریاب، زو، زراه.

ع: بَحَر، یَم، لُجَة، دَآمَاء.

به‌هر هزر

ك: دریای مازندران. [دریای کاسپین]

ف: آسگون، آپسگون، آکفوده، آپسگون، آسگون،

دریای خزر، دریای مازندران.

ع: بَحْر الْخَزَر.

**بدر موحیت**

ك: دریای گمره، دریای بی‌پایه. [نژیانوس، زهریای

داگر.]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: أقیانوس، الْأقیانوس الْکبیر، الْبَحْر الْمُحیط.

**بدهس**

ك: باس. [لیدران]

ف: نوسیره، باس، جُستن، کاویدن.

ع: بَحْث، باث.

**به حفت ناو شهریاگهوه**

ك: بی‌شهر، بی‌تاریو، کارلی، چهنهر، داشزریاگ،

کوله‌ش، قولته‌ش، دامالیاگ. [روعه‌ل‌الراو، بی‌تهدب]

ف: بی‌شرم، بلایه، بلایه، دول، لول، خلولیا،

کلوک، چیره، لگام، بی‌آبرو.

ع: بَذِيّ، شُرس، شُکس، وَقح، ذُوب، عُنْطُوان،

شُعْطَاح، فَحَاش. (م: فَاحِشَة، سَلِيطَة)

**بهخ!**

[ك: به‌ها، به‌خ! (وشه‌ی پسه‌ند کرده، هندی‌جار بو

سهره‌نشت کردیش به‌کار ده‌نیریت.)]

ف: به‌!، په‌!، پَخ، خه‌!، خوش!، آخ!، خوشا!

(کلمه‌ی تحسین است، گاهی در مقام توبیخ

هم استعمال می‌شود.)

ع: بَخ، طُوبی، واه، واه!، واه!

**بهخ**

ك: خوه‌ل‌کیشان، فیز. [به‌خوداه‌ل‌گوتن، ده‌یه]

ف: خودستایی، بالیدن، ناییدن، پُغار، گُراز،

دیمیا، نیوتور، بادبروت.

ع: تَفَاخُر، مُبَاهَاة، اَنْيَة، اَنَانِيَة، تَشْخُص، تَكْبُر.

**بهخ بهخ!**

ك: کش‌کش، خوش‌خوش! [به‌به به‌ها]

ف: به‌به‌!، په‌په‌!، پَخ‌پَخ، خوش‌خوش!، وَخ‌وَخ!

وَفُوّه!، آخ‌آخ!، شاد زیاده!

ع: بَخ‌بَخ، طُوبی!

**به‌هفت**

ك: چاره، سهرنویشت، نگین. فرشته، هه‌ساره. [چاره‌نوس،

نیقبال، تاله]

ف: بَخْت، هور، آورند، ماراب، تاخیره،

سَرنوشت. فرشته، ستاره، اختر.

ع: اِقْبَال، طَالع، بَخْت، حَظ، نَصِيب.

**به‌هفتان**

[ك: بریاری چاره‌نوس.]

ف: بَخْت‌آور، آورنده.

ع: طَالع، حُکْم الطَالع.

**به‌هفتدار**

ك: خوه‌شبه‌خت. [به‌نیقبال، به‌خته‌هر]

ف: بَخْتُور، بَخْتُور، خوش‌بخت.

ع: ذُر اِقْبَال، سَعْد الطَالع.

**به‌خته**

ك: چوارخت. [مه‌ری چوارساله.]

ف: بَخْتِه. [گوسفند چهارساله]

ع: جَذع.

**به‌خته‌بلران**

[ك: نمر بارانه‌ی که گولّه ده‌غلّ قه‌ل‌و ده‌کات. (بارانی

جو‌زدان.)]

[ف: باران در خردادماه]

ع: نُفْضَة، مَوْهَبَة.

**به‌خشان**

ك: به‌خشین، ته‌خشان، به‌خشان. [ده‌سَه‌نه: دانی بی

قده‌برو.]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، داشاد، داشاب،  
درهشته، بَخْشایش، بَخْشیدن.

ع: بَذَل، عَطَاء، کَرَم، جُود، سَخَاء، نَوَال، مَنَحَة،  
نَحْلَة، اِلٰی، هِبَة، فَتَح، فَضْل.

به‌خشایش ← به‌خشش

به‌فضش ← به‌خشش

به‌خشش

ک: به‌بخشان، به‌خشش، ده‌سه‌نه. [دانی بن قهره‌بور.]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، بَخْشایش، داشاد،  
داشاب، درهشته، بَخْشیدن، داشَن.

ع: بَذَل، کَرَم، عَطَاء، اِلٰی، نِعْمَة، عَطِیَّة، جَدْوٰی،  
جُود، مَنَحَة، نَحْلَة، هِبَة، مَوْهِبَة، مَوْهِبَة، نال،

نَوَال، فَتَح.

به‌فضش

ک: به‌خشش، دان. [ده‌سه‌نه]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش.

ع: بَذَل، عَطَاء، اِعْطَاء، وَهَب، وَهَب، تَبَرُّع، تَطْلُوع،  
کَرَم، جُود، نَوَال.

به‌فضش

ک: نامه‌رزیں. [عه‌فر، لی‌بردن]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، بَخْشایش.

ع: عَفْو، مَغْفِرَة، رَحْمَة.

به‌خوه به‌ستن

[ک: خَو گُزَین، کاری نابه‌دل کردن.]

ف: به‌خود بستن.

ع: تَكَلَّف، تَصْنَع.

به‌خوه‌یهو

[ک: له خُورَد]

ف: خود‌بخود.

ع: مِنْ تَلَقَّاء نَفْسِه.

به‌خوه‌یهو نه‌وه‌سی.

[ک: خوی ده‌گُزَیت، کاری نابه‌دل ده‌کات.]

ف: به‌خود می‌بندد.

ع: يَتَكَلَّف، يَتَصَنَع.

به‌خوی کردن

ک: به‌خوی کردن، به‌ناو‌هاوردن، خوی‌داری کردن.

[په‌رو‌ده‌کردن، باره‌یتان]

ف: پرستاری کردن، نگاهداری کردن، پُروردن،

پُروراندن.

ع: خِدْمَة، تَرْبِیْب، تَرْبِیَّة، حَضَانَة، خَوْل.

به‌هَل

ک: باوَش، بِنکَش، بِن‌به‌هَل. [نامیز، بِن‌هَنگَل]

ف: آغوش، آغَش، کَنار، بَر، کَلک، کَلک، بَغَل.

کَش، لَر، زِیر بَغَل.

ع: حِضْن، اِیْط.

به‌هَل‌فُورُوش

ک: ورده‌فُورُوش، جام‌تا‌فُورُوش. [ورده‌واله‌فُروش، چه‌رچی]

ف: بَغَل فروش، خورده‌فروش، پیله‌وَر، جَنَتا

فروش.

ع: خَرَزِي، خُرْدَجِي، شَنْتِي.

وینه

به‌خِیل

ک: رَزْد، چَنگ‌رَشک، به‌ر‌چاوته‌نگ، ده‌ر‌شک. [چِر‌رُوک،

چه‌کل]

ف: رَزْد، رَزْد، رَشکَن، رُکُور، رُفَت، سیاه‌کاسه.

ع: بَخِیل، ضَمْن، ذَنِیق، مَسِیک، مُمَسک، شَحِیح،

شَکس، لُئیم، ضَمِیس، حَقُود، حَسُود، غَايِط.

به‌هِنُو

ک: نِیَوَت، خوی‌داری. [سه‌په‌رشتی]

ف: پَرستاری، نگاهداری.

ع: حَضَانَة، حَفَاظَة، مُرَاقِبَة.

به‌هِنُو کردن ← به‌خوی کردن

به‌د

ک: خُوار، گَهَن، چه‌پَهَل. [خُراب، ناپه‌سَه‌نَد]

ف: بَد، دَن، دَر، دُش، دشت، زشت، نکوهیده.

ع: سَيِّئ، رَدِي، كَرِيه، قَسِيد، سَوَاء، نُكْر.  
به‌دا!

ل: به‌زه! [به‌لا، م، ت، ی، ...] لی د!

ف: بَدَا، خَهَا!

ع: تَبَا، وِيل!

به‌دنه‌هم

ل: نارچارتر سیاگه. [روگرژ، مژد]

ف: بَدَاخَم، رُمُخْت، رُمُخَك، دُرُخِي، دُرُخِيم،

دُرُخَم، دُرُخَوِي، تُرُش‌رَوِي.

ع: عَيُوس، عَابِس، قَاطِب، بَاسِر، صَبُور، مُتَشَرِّز.

به‌دنه‌سَل

ل: به‌دپه‌سن، به‌دبته‌تَرَم، نَاكەس، به‌دپه‌توره. [ناجسن]

ف: بَد نَزَاد، بَد گُوهر، فرومایه، بَد فَرَوَن، نَاكَس.

ع: دَنِي، حَسِيَس، رَذِيل، لَثِيم، دَنِيءُ الْاَصَل،  
وَضِيع.

به‌دېدِي

ل: وام‌کویر. [قهرز کویر]

ف: بَدبده، بَدوام.

ع: سَيِّئِ الثَّادِيَةِ.

به‌دېسمان ← به‌دېسين

به‌دېسين

[ل: پيداگر له‌سر وەرگرته‌وي قهرز.]

ف: بَدستان.

ع: شَدِيدُ الْمُعَالِيَةِ.

به‌دېو

ل: بُوَدَرَن، دِرِنْدَار. [له‌ش‌بوگه‌ن (ژنيك) يا پيارتيك كه لاشه‌ي  
بوتي ناخوتی لی بیت.]

ف: شَمَغَنْد، شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، شَمَغَنْد،

شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، بَدبو. (زَن يا مُرد كه بدنش

بو داشته باشد).

ع: دَقِر، دَقِر، سَهَك، اَلْحَن. (م: لُخَاء، سَهْكَاء،  
ذَفْراء)

به‌دبه‌خت

ل: رَوَزَرَش، به‌دچاره، به‌دنگين، كَوَلَز، سياتاله، سياچاره.

[چاره‌پش]

ف: بَدبَخْت، سياه‌روز، سياه‌روز، سياه‌گليم،

بَداختر، بَدنگين، مَنَدَبور، سياه‌روزگار.

ع: شَقِي، نَحِس، نَحَس، ذَكِيل، ذُو عُسْرَةِ، خَزِيَان،  
شَوُوم.

به‌دبه‌ختي

ل: نامه‌د، رَوَزَرَشِي، به‌دچاره‌ي، به‌دنگين، كَوَلَوِي،

سياتاله‌ي، سياچاره‌ي. [چاره‌پشي]

ف: بَدبَخْتِي، سياه‌روزي، سياه‌روزگاري،

بَداخترِي، بَدنگيني، مَنَدَبوري.

ع: شَقَاوَةُ، نُحُوسَةُ، ذَلَّة، نَكْبَةُ، شَامَةُ، عُسْرَةُ، شَدَّة،  
وِيل، اَدْبَار.

به‌دېوز

ل: به‌دسه‌كوت، به‌دچيره. [به‌دشكل]

ف: بَدپوز، دُرُخِي، دُرُبَرَاز.

ع: مُوَأَم، شَقِيح.

به‌دپه‌سن

ل: دُرُپه‌سن، دُرُپه‌سَن. [دورِدَل له په‌سند كردن]

شَتِيكدا.]

ف: بَدپَسَنْد، دُرُبَرَاز، دِير پَسَنْد، دشوار پَسَنْد.

ع: مُطَلَب، مُطَلَب، مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَأَمِّل. غِيَاب.

به‌دپه‌سن

ل: كه‌جه‌رشته. [بی‌ه‌ليقه: كه‌سَن كه سه‌ليقه‌ي  
ه‌لَبَزاردنی نيه.]

ف: بِي‌نِيماَد، كَج سررشته، بَدپَسَنْد، بَدنِيماَد،

بَدگُزِين.

ع: سَيِّئُ الْاِتِّخَاب، رَدِيءُ الْاِتِّخَاب.



**به‌دژتاله**

ك: سیاتاله، به‌دیه‌خت، روژره‌ش، کوئول: [چاره‌ره‌ش]

ف: بَدَبَخْت، بَدَاخْتَر، مَنَدَبُور، سیه‌روز،  
سیه‌روزگار.

ع: شَقِي، خَرِيان.

**به‌دژتام**

ك: به‌دمه‌زه. [تام‌ناخوش]

ف: بَدَمَزَه.

ع: بَشِع، رَدِيء الطَّعَم.

**به‌دژتینه‌ت**

ك: به‌دس‌رشت. [تاله‌بار]

ف: بَدَس‌رِشت، بَدِگل، بَدِگُوهر، اَنیر، سَتروک،  
جَلواد.

ع: دَنِيء، شَرِس، جَافِي، فَظ، غَلِيظ، رَدِيء الطَّيْنَة.

**به‌دژچیره**

ك: به‌دپوژ، به‌دیمه‌ن، به‌دشیوه، به‌دگل، ناشیرین.

[به‌دشکل]

ف: بَد‌چِه‌ره، بَد‌رو، بَد‌رُخسار، بَد‌گل، زشت،  
نازیبا، هونر.

ع: شَقِيح، شَائِه، مُوَأَم، کَرِيه، بَشِيح، قَبِيح. (ه: شَوَاه...)

**به‌دژحال**

ك: به‌دژیرار. [شروژ، پهریشان‌حال]

ف: بَد‌جَاوَر، بَد‌نود.

ع: بَد، بَاد، وَبَد، سَيِّئُ الْحَال. (ه: بَذَة، بَادَة)

**به‌دژحالی**

ك: به‌دژیراری. [شروژ، پهریشان‌حالی]

ف: بَد‌نودِی، بَد‌جَاوَرِی.

ع: بَدَاذَة، وَبَد، ضَرُّ، سَوء الْحَال.

**به‌دژخو**

ك: به‌دته‌خم. [تاله‌بار، نه‌گونجاو]

ف: بَد‌خو، بَد‌مَنَش، تَنَد‌خو، دَرُخوی، دَرُخیم،  
دَرُخِی، دَرُخِم، اَنیر، سَتروک، جَلواد.

ع: زَعِر، عَسِر، عَسِر، شَرِس، جَعِظ، غَلِق، جَافِي،  
غَلِيظ، فَظ، صَمْلوك، جَلَف، شَدِيدُ الْعَرِيكَة.

**به‌دژخوا**

ك: به‌ددل، دژمه‌ن، به‌دنیهاد. [دل‌پیس، نه‌یار]

ف: بَد‌خِواه، بَد‌سَگال، بَد‌آک، اَزگات، دُشمن،  
بَد‌آندیش، بَد‌دل، بَد‌نَهاد، فُلوک، فُلیده.

ع: زُمَل، شَانِي، اِحْقِيل، خَصَم، عَدُو، باغِض،  
نَخِيب، زَمَل.

**به‌دژھیالی**

ك: به‌ددل، به‌دنیهاد، دل‌چه‌په‌لی. [دل‌پیس]

ف: بَد‌دل، بَد‌نَهاد، بَد‌سَگال، بَد‌اندیش، اَزگات،  
بَد‌آک.

ع: زُمَل، سَيِّئُ الْقَلْب.

**به‌دژھیالی**

ك: به‌ددلی، به‌دنیهادی، دل‌چه‌په‌لی. [دل‌پیس]

ف: بَد‌دلی، بَد‌نَهادی، بَد‌سَگالی، بَد‌اندیشی،  
بَد‌آکی، اَزگاتی.

ع: شَتَاة، سَوء الْخِيَال، سَوء الظَّن.

**به‌دژدل**

ك: به‌دنیهاد. [دل‌چه‌په‌ل]

ف: بَد‌دل، بَد‌نَهاد، بَد‌خِواه، اَزگات، بَد‌آک، فُلوک،  
فُلیده.

ع: زَمَل، زُمَل، نَخِيب، اِحْقِيل، سَيِّئُ الْقَلْب. شَانِي،  
عَدُو.

به‌دژدل ← تروسنوک

**به‌دژدوعایی**

ك: نفرین. [نه‌فرین، نزای خراب]

ف: سَنَه، شَنَه، فَرَنه، نَفَرین.

ع: لَعْن، لَعْنَة.

## به‌دژوژ

[ل: که‌سی که له رۆژدا به‌دخووه و له شه‌ردا نا‌کارباش.]

ف: بَدْرُوژ. (کسی که در روز بدخو و در شب خوش‌خو باشد).

ع: سَيِّئُ الْيَوْمِ.

## به‌دژه‌سه‌ن

ل: به‌دینه‌تۆم، ناکه‌س، به‌دپه‌نه‌وه. [ناجسن]

ف: بَدْگۆه‌ن، بَدْنَزاد، بَدْفَرۆز، ناکه‌س، فرومایه.

ع: دَنِّي، خَسِيس، لَنِيْم، سَيِّئُ النَّسَب، دَنِّيُّ الْأَهْلِ، رَدِيُّ النَّسْلِ.

## به‌دژه‌فشار

ل: به‌د کردار، به‌دخ. [ناله‌بار، نه‌گه‌جار]

ف: بَدْرَفَتار، بَد‌کردار، بَدخو، دژخیم، دژخو، زشت، خَشَن.

ع: جَاهِي، جَاهِي، فَطْر، غَلِيظ، سَيِّئُ السُّلُوك.

## به‌دژه‌فه

ل: روانه، رانایی، رانما. [به‌پێ کردن. شاره‌زا کردن. شاره‌زا‌کر]

ف: بَدْرَفَه، زوانه، به‌دروود، زه‌به‌ری، رانه‌مای. زه‌به‌ر، رانه‌ما.

ع: مُشَايَعَة، هِدَايَة، هَادِي.

## به‌دژه‌فه‌کردن

ل: روانه‌کردن. [به‌پێ کردن]

ف: بَدْرَفَه‌کردن، زوانه‌کردن، به‌دروود‌کردن، به‌دروود‌گفتن.

ع: تَوْدِيْع، تَشْيِيْع، مُشَايَعَة.

## به‌دژوان

ل: زوان‌تال، تالۆژ. [زمانی‌س، قسه‌پێ]

ف: بَدْرَبان، بَدگو، تَلخ‌زبان.

ع: مَلَاخ، لَدَاخ، سَيِّئُ اللِّسَان، مَرُّ الْكَلَام.

## به‌دژه‌ره

ل: گۆشتتال، به‌دنه‌خم، به‌دگل. [ره‌زاق‌رس]

ف: گوشت‌تَلخ، بَدخو، بَد‌آخم، بَدگل، بَد‌سرشت، آنگل.

ع: كَاسِف، بَاسِر، قَاطِب، عَاطِس، عَبُوس.

## به‌دستان

ل: به‌د‌به‌سین. [پیدا‌گر له‌سه‌ر‌وه‌ر‌گرتنه‌وه‌ی‌قه‌رز.]

ف: بَدستان، سَخَت‌گیر.

ع: شَدِيدُ الْمُطَالَبَة.

## به‌د‌سرشت

ل: به‌دخ. [ناله‌بار]

ف: بَد‌مَنش، بَد‌سرشت، بَدگۆه‌ن، آنیر، ستروک، جَلَوان، بَدخو، دژخیم.

ع: دَنِّي، شَرَس، رَعَس، عَسِر، غَلِق، جَعِظ، فَظ، غَلِيظ، رَدِيءُ الطَّيْنَة.

## به‌د‌سویج

ل: به‌د‌به‌یان. [که‌سی که له‌سه‌ره‌تای‌رۆژدا به‌دخو بیت.]

ف: بَد‌یامداد. (کسی که اول‌روز‌بدخو‌باشد).

ع: سَيِّئُ الصُّبْح.

## به‌د‌سه‌ر

ل: سه‌ر‌کیش، به‌دل‌غار. [سه‌ره‌خت، چه‌مووش]

ف: بَد‌سه‌ر، سه‌ر‌کَش، بَد‌لگام، سه‌نگین‌سه‌ر، سه‌خت‌لگام.

ع: جَمُوح، شَدِيدُ الشُّكْمَة، أَيْ، أَيْبُ الْعِنَان.

## به‌د‌شکل

ل: به‌دگل، به‌د‌شێوه، به‌د‌سه‌کوژ، ناشیرین، به‌د‌چێره. [به‌د‌د‌به‌من، نا‌قۆلا]

ف: بَدگل، بَد‌چه‌ره، زشت، نازیبا، گ‌ست، آنگل، پَر‌غونه، آوارین، سه‌تن‌به، آسه‌تن‌به، دیو.

ع: كَرِيه، قَبِيح، بَشِيح، شَقِيح، دَمِيم، مُشَوَّة.

مُكَرَّفَح، عَفْرِيت. (م: شوها، سَوَاء، عَفْرِيتَه)

### به‌دشمو

[ك: كه‌سی كه له شه‌دا به‌دخو بی و له روز‌دا ناكاریاش.

(به‌رام‌به‌ری «به‌دوژ».)]

ف: بَدَشَب. (ضد «به‌دوژ».)

ع: سَيِّئُ اللَّيْلِ.

### به‌دقوماش

ك: به‌دريخت، به‌دشیره. [به‌دشکل]

ف: به‌دريخت، به‌دقوماش، به‌دگل.

ع: شَقِيح، دَمِيم، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دقه‌واره

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناقولا]

ف: به‌دريخت، جَنْدَرَه، نا‌تَراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دقه‌ول

ك: به‌دگفت، به‌دگوفتار، بی‌گوفتار. (به‌دگفتار، بی‌گفتار)

[به‌دقه‌ول، به‌یمان‌شکین]

ف: بی‌گفتار، به‌دپییمان، پییمان‌گسل، پییمان‌شکن،

زَنهار‌خوار.

ع: غَمُوص، مُخْلِيفُ الوَعْد، كَذُوب، كَذَاب.

### به‌دقیافه

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناقولا]

ف: به‌دريخت، جَنْدَرَه، نا‌تَراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دکار

ك: دز، حیز. [خرابه‌کار]

ف: دُزْد، بَدکار، سیاه‌کار، بَدنام.

ع: فَاجِر، فَاسِق، عَتِيف، شَهَادَة، خَائِن، خَبِيث.

(حَرَامِي) (م: فَاحِشَة)

### به‌دگل

ك: به‌دريخت، ناشرین. [ناحه‌ز، به‌دشکل]

ف: بَدگل، بَدريخت، بَدچهره، زشت، نازیبا.

ع: كَرِيه، بَشِيع، قَبِيح، مُشَوَّه. (م: شوها، سَوَاء)

### به‌دگو

ك: به‌دوژ، به‌دزوان. [زمان‌پیس]

ف: بَدگو، بَدزبان، تَرش‌گو، سرکه‌فشان.

ع: اَلْحَن، فَحَاش، مَلَاغ، لَذَاغ، عَيَاب، غِيَاب، هَاجِي.

### به‌دگوشه‌ت

[ك: كه‌سی كه گوشتی له‌شی ناشرین بیت، یا برینی

له‌شی دیر ساپژ بیت، یا دیر قه‌لو بیت.]]

ف: بَدگوشه‌ت. (كسی كه گوشت به‌دش نازیبا

باشد یا زخم به‌دش دیر به‌بود حاصل كند یا

دیر چاغ شود.)

ع: رَدِيءُ اللَّحْم.

### به‌دگومان

ك: دَل‌چه‌په‌ل، دَل‌كرمول، [درد‌تگ، به‌گومان]

ف: بَدگومان، رويز‌مند.

ع: سَيِّئُ الظَّن، ظَنِين.

### به‌دگومانی

ك: دَل‌چه‌په‌ل، دَل‌كرمولی. [درد‌تگی، به‌گومان بوژ]

ف: بَدگومانی، رويز‌مندی.

ع: سَوءُ الظَّن.

### به‌دگوی

ك: به‌دوژ، به‌دزوانی، خوسپ. [زمان‌پیس]

ف: بَدگوی، بَدزبانی، تَرش‌گویی،

سرکه‌فشانی، نكهوش.

ع: لَحْن، فُحْش، مُلَوَّغَة، لَدَغ، ذَم، هَجْو، تَعْيِيب،

### سعیایه.

### به‌دله‌عاب

ك: به‌دگو، به‌دخو، به‌دزوان. [زمان‌پیس]

ف: بَدگو، بَدخو، بَدخلم، بَدزبان، آنگل.

ع: عَبُوس، بَاسِر، قَاطِب. اَلْحَن، مَلَاغ، مَرُ الكَلَام.

رديء البيان.

**به‌دله‌غاو**

ك: به‌دسر. [سره‌سخت، چه‌موش]

ف: بدلگام، بدسَر، سَخْت‌لگام، سَنگين‌سَر.

ع: جَموح، اَبِي، شَدِيدُ الشُّكْمَةِ.

**به‌ده‌س**

[ك: به‌ده‌ست: زَر سه‌خوش]

ف: بد‌مَسْت، گَرَسْت، گَلَسْت، سياه‌مَسْت، بد‌خو.

ع: طافح، عَرِيْد، مُعَرِيْد.

**به‌ده‌م‌سی**

ك: پيله. [ع‌ربه‌ده]

ف: بد‌مَسْتِي، بد‌رَفْتاري، بد‌گُفْتاري، بد‌خويي.

ع: عَرِيْدَة.

**به‌دناو**

ك: تَر، رِسوا. [ناوَرِوا، بي‌تاب‌ريد]

ف: بد‌نام، رُسوا.

ع: خازي، مَهْطوك، مُفْتَضَح، مَشْئوع.

**به‌دناوي**

ك: تَرِي، رِسوايي. [بي‌تاب‌ريي]

ف: بد‌نامي، رُسوايي، شُكْرش.

ع: خزي، تَهْكَ، اِفْتِضاح، مَشْئوعِيَة.

**به‌دنگين**

ك: به‌دبخت، سياچاره، كورول، رَوَرَش، سياٲاله. [كلول،

چاره‌ش]

ف: بد‌بخت، بد‌آختر، مند‌بُور، سي‌ه‌روزگار،

سي‌ه‌روز، سياه‌كليم.

ع: شَقِي، نَحِيس، نَحْوس، شَووم، مَشْؤوم.

**به‌دئما**

ك: ناشرين، ناه‌موار. [ناقرلا]

ف: بد‌ئما، نازيبا، دُزِيزان، ناگوار، ناه‌موار.

ع: قَبِيح، غَيْر مُسْتَحْسَن.

**به‌دئمه‌ك**

ك: سِبْله، پي‌ت‌زان. [بي‌ت‌مه‌ك]

ف: بد‌نَمَك، ناسپاس، نَمَك‌ناشناس.

ع: غامِص، غامِط، سِفْلَة، سَفْلَة، نَذل.

**به‌دئمه‌اد**

ك: به‌دذل. [دل‌چه‌پ‌دل]

ف: بد‌دل، بد‌نهاد، بد‌خواه، بد‌سگال، بد‌آنديش،

بد‌آك.

ع: زُمْل، سَيِّئُ الْقَلْب.

**به‌دواوه‌رويگ**

ك: دوا‌رويگ. [پاشه‌كشي‌كرد‌رو]

ف: پَس رفته، پَس نشسته. پَس نشين،

فَرِيرون، فَرارون.

ع: مَقْهَر، مَقْهَر.

**به‌دواوه‌روين**

ك: دوا‌روين. [پاشه‌كشي‌كردن]

ف: پَس رَفْتَن، پَس نَشَسْتَن.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، ثَقَهَر.

**به‌دويژ**

ك: به‌دزوان، زوان‌تال. [زمان‌پيس، قسه‌ره‌ق]

ف: بد‌گو، بد‌زيان، نَكوه، نَكوهنده، تَرش‌گو.

ع: اَلْحَن، كَوَاء، عَيَاب، هَاجِي، مَلَاغ، لَدَاغ، فَحَاش.

**به‌دويژي**

ك: خوسپ، به‌دزواني. [زمان‌پيسي، قسه‌ره‌قي]

ف: بد‌گويي، بد‌زياني، تَرش‌گويي، نَكوهش،

سَر‌كه‌فشاني.

ع: لَحْن، فَحْش، مُلَوَّغَة، لَدَغ، ذَم، هَجَو، تَعْيِيْب،

سَعَايَة.

**به‌درد‌خواردن**

ك: به‌كار‌خواردن، به‌كارهاتن. [به‌كه‌لك هاتن، به‌سرود

بودن]

ف: به دردخوردن، به کار آمدن.

ع: افادۀ، اغناء. (مُفِيدٌ، مَغْنٍ)

**به دس ناوڅاردن**

[ك: به مشت ناوڅاردنهوه]

ف: با دست آب خوردن.

ع: مَنَح، اغْتِرَاف.

**به دس ريځپوړين**

ك: سهرچنگانه. [له سهر دست روښتن. (به دست

به رتداچوړن.)]

ف: پښتګ. (با دست راه رفتن)

ع: اِنْتِحَاس، اِنْتِكَاس.

وښه

**به دس سو بوون**

ك: گزيان. (پاچه كه ها به دسور، بيله كه گزيانګه.) [له

كاردا بوون (ی نامرازنيك.)]

ف: دم دست بودن. (اسباب مثلاً.)

ع: فِي شَعْلٍ، بَيْنَ الْاَيْدِي.

**به دس سو بوون**

ك: نمریک بوون. (زهمانه و نه كه ها به دسور، جل پرانده كه

نزيكو يووګه.) [روخت ګه ښتن (ی کارنيك.)]

ف: نر دست بودن، نژدیک بودن. (کار مثلاً.)

ع: قَرِيبُ الْمَوْعِدِ، قَرِيبُ الْحُصُولِ، قَرِيبُ الْوُحُولِ.

**به دس ډي**

[ك: پازاره، جوان کړا]

ف: آراسته، ايواز، بزړه، پدram.

ع: مُحَلِّي، مُهَيِّأ.

**به ډول**

ك: جه له ب. [ناعه سل]

ف: بَدَل، جَلَب، ساختي.

ع: مُخْتَلَقٌ، مَبْنَعِي.

**به ډول**

ك: جيه، جيګه، باتي، ته غوا، به جينګه، جيهی. تاروان.

[پری، جياتی. بژاردن، زیان]

ف: به جها، به جای، گوهر، گهر، زمش، جاوړ.

تاوان.

ع: عَوْضٌ، بَدَل، عُقْبَةٌ، غَرَامَةٌ.

**به ډهن**

ك: لاشه، تن، نمام، جهسه، نارګن، توش. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، بَر، پيګر، کالب، کالبډ، آندام، توش.

ع: بَدَن، جَسَدٌ، جُنَّةٌ، جِسْمٌ، قَالِبٌ، طَنٌ.

**به دس مهوړوړين**

ك: سهرنگری، به سهر وړوړين. [رته دان]

ف: به سسر در آمدن، سکندری خوردن،

شکوخیدن، سکر فیدن.

ع: كَبُو، ثَعْسٌ، عَثْرٌ، عِثَارٌ، وَعَكٌ، نَكَسٌ.

**به دس په ګه و**

ك: په يوه س. [پيکه وړلکار]

ف: پيوسته.

ع: مُتَّصِلٌ.

**به دس وړاګه ريان** ← **به دس وړا هاتن**

**به دس وړا هاتن**

ك: سهرګرد بوون. گردګه ريان، به دس وړا چرخيان. [به

قوريان بوون، له دور ګه ريان. به دس وړا سورپانه وړه]

ف: سسر ګرد شدن. گردګرديدن، نور ګرديدن،

ګراګرد ګرديدن. از راه کچ آمدن.

ع: طَوَفٌ، طَوَافٌ، طَوَافَانٌ، دَوْرٌ، دَوْرَانٌ.

**به ډی**

ك: خړای. [خړایی، ناپه سندی]

ف: بَدِي، دشتی.

ع: سُوءٌ، بُؤْسٌ، قُبْحٌ، شَرٌّ، رَدَائَةُ، شَنْاعَةٌ، قَبَاحَةٌ.

**به ډيځت**

ك: تازه داهاتګ، تازه ګی. [نوی]

ف: تازه، تازګی، نوډر آورده، نو آيين، ميدن.

ع: بَدْعَةٌ، مُبْتَدَعٌ، مُخَذَّت.

**به دیومن**

ك: شوم، [چاره‌دش، بی‌فهر]

ف: شوم، بَدْفَرِ جام.

ع: شَوَمٌ، مَشْوُومٌ، مَشْوُومٌ، مَشْوُومٌ، مَشْوُومٌ، شَوُومٌ، شَائِمٌ،

شكيس.

**به دیوه**

ك: هاكو، سهرسهری. [له ناکار، کتویری، بی‌رامان.]

ف: زیوده، آمده، ناآندیش.

ع: بَدِیهَةٌ، بَدَاةٌ، بَدَاةٌ.

**بهر**

[ك: وەرگر: پاشگره. (وَك: جیره‌بر).]

ف: یز، یزنده. (جیره‌یز)

ع: آخِذ.

**بهر**

ك: به‌ردهم. [یتش. (به‌رامبه‌ری «دوا».)]

ف: پیش، جلو. (ضد «دوا»)

ع: امام، قَدَامٌ، قَبْلٌ، قَبْلَةٌ، قَبْلٌ، قَبْلٌ. سابق، مُقَدَّمٌ،

أَوَّل.

**بهر**

ك: لا، لان. (نه‌بهر، نه‌بهر) [تدرف، رخ]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زَمی.

ع: جانب، طَرَفٌ، جِهَةٌ، صَوْبٌ، سَمَتٌ، نَحْو.

**بهر**

ك: پانا. [پانی. (به‌رامبه‌ری «دریزی»، وَك: به‌ری کراس.)]

ف: په‌نا. (په‌نای جامه مثلاً.)

ع: عَرَض. (ضد الطول)

**بهر**

[ك: جیا، پچراو] (به‌ریون)

ف: پاره، گسیخته.

ع: قَطَع. انْشِقَاقٌ، انْفِتاحٌ، انْفِصال.

**بهر**

[ك: له‌ش] (کوام کرده‌بهرم.)

ف: یز، تَن.

ع: بَدَنٌ، جُئَةٌ، جَسَد.

**بهر**

ك: بار. [به‌ردهم]

ف: یز، بار.

ع: ثَمَرٌ، قِطْف.

**بهر**

ك: زك، منال. [بی‌چور، یز]

ف: بار، بچه، شَكَم.

ع: حَمَلٌ، حَبَل.

**بهر**

[ك: یاد. وَك: شیعره‌کم له‌بهر کرد.]

ف: یز، اَزَبَر، زَبَر، اَزَبَرَم، زَبَرَم، اَزَبیر، زَبیر، یاد،

دَهون.

ع: حَفِظَ، عَرَضَ، عَنِ ظَهَرِ الْقَلْبِ.

**بهر**

ك: درگا. [دِرْگه (وشه‌یه‌کی هدرامیه.)]

ف: دَر. (آورامی است.)

ع: باب.

**بهر**

ك: گلیم. [به‌ره، په‌لاس (چنراوتیکی نه‌ستوره له خوری یا

له خوری و بدن ده‌یچتن بو‌راختن.)]

ف: گلیم.

ف: گلیم. (منسوجی است کلفت از پشم یا پشم

و نخ می‌بافند برای فرش.)

ع: مَرَطٌ، كُرٌّ، فَشٌّ، كَسَاءٌ، بِسَاطٌ، بِجَاد.

**بهر**

ك: وشکی، زه‌ین، خاک. [به‌ژ، وشکانی]

ف: خَشْکی، زَمین، خاک.

ع: بَر، اَرْض، ثَراب.

## به‌رناودان

ل: خستنه بهر ناو. (شتیک بڼه بهر ناو تا ناوی

به‌سردا ټیټه‌یت.)

ف: جلو آب گرفتن. (چیزی را جلو آب بگیرند که آب بر آن جاری شود.)

ع: اقبال، اقبال.

## به‌رایهر

ل: ریک، ترازو. چوپه‌چو. [یه‌کسان. هوسه‌نگ. ول‌یه‌ک]

ف: برابری، زیوار. مانند.

ع: مساوی، متساوی. مطابق.

## به‌رایهر

ل: میسل، هاروزر، هاونه‌به‌رد، هارترازو. [هاوشان،

به‌رنگار]

ف: برابری، دشمیر، هم‌خوند، هم‌نبرد، هم‌زور، هم‌وارد، هم‌ویز.

ع: مقابل، مقاوم، مبارز، حریف، کفو، قرین. نقیض، ضد.

## به‌رایهر

ل: به‌رایهر، ده‌سانده‌سی، رویه‌پروسی. [هم‌به‌ر، هم‌بدر]

ف: برابری، برانبری، وړانبر، وړانور، هم‌بر، رویه‌رو.

ع: مقابل، قبال، قباله، متقابل، مواجه، تجاه، وجاه، محاذی، حذاء، مناجر، متناجر، موازی، ازاء، مناء، تلقاء.

## به‌رایهری

ل: ریکی. چوپه‌چوپی. ترازوپی. [یه‌کسانی. هوسه‌نگی. ول‌یه‌کی]

ف: برابری، زیواری. مانند.

ع: تساوی، سوئی، مطابقه، تطابق، مساواة.

## به‌رایهری

ل: هاروزری، هاونه‌به‌ردی، هارترازوی، میسلی. [هاوشانی،

به‌رنگاری]

ف: برابری، دشمیری، هم‌خوندی، هم‌نبردی، هم‌زوری، هم‌واردی، هم‌ویزی.

ع: مقابله، مقارنه، مبارزه، محارقه، مکافاة، مقارنه، مناقضة، مضادة، تناقض، تضاد، تقابل.

## به‌رایهری

ل: به‌رایهری، ده‌سانده‌سی، رویه‌پروسی. [هم‌به‌ری، هم‌بدری]

ف: برابری، برانبری، وړانوری، وړانبری، رویه‌روی، هم‌بری.

ع: مقابله، مواجهه، محارقه، محاذاة، موازاة، مماناة، تقابل، تواجه، تناحر، تضاد، توازی، تماني.

## به‌رات

ل: چه‌ک. [کاغه‌زی حواله‌ی پاره.]

ف: برات، چک، چک.

ع: برات، صک، سفتجة.

## به‌رات

ل: به‌ش خوایی. روز به‌رات، روز آزادی. [رسق و روزی دابه‌ش کردن له لایه‌ن خوداره. روزی رسق دابه‌ش کردن (روزی پانزده‌می شعبان.)]

ف: چک. روزچک، روز آزادی، روز برات. (روز پانزدهم شعبان.)

ع: برات، يوم البرائة.

## به‌راز

ل: خوگی، گوراز. [وراز، گاکول]

ف: خوی، گراز، وراز، بغرا.

ع: خنزیر، قباع، هُوف.

## به‌رازه

ل: کدبه. [کدلب]

ف: نیش، دندان نیش.

ع: ناب.

## بهراق

ل: بریکه‌دار، وریشه‌دار. (بریکنه، وریشه، درخشنه)

[بریکه‌دار، پرشه‌دار]

ف: درخشنده، نسوی.

ع: بَرَّاق، دَلَّاص، لامع، وایص. اَمَلَس.

## به‌راکردن

ل: به‌فران. [به‌فرکان، به‌لهز]

ف: دوان دوان، بادویدن.

ع: عادیأ، راکحضا، ساعیأ.

## به‌راهه

ل: بو‌یرامه. [بوتی بلاره‌بور.]

ف: بوی روان.

ع: ریح مُسَبِّ، ریح مُعَبِّ.

## به‌ران

ل: تگل، قوچ. [مهری نیر.]

ف: قوچ، غوچ، خوچ، راک، غرم، وشکل، تگل،

تکل.

ع: کَبَش، شاة.

## وینه

## به‌رائبازی

ل: به‌رائه‌نگی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: مُنَاطَحَة، نطاح، تَکَافُح.

به‌رائه‌بر — به‌رائه‌بر [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به‌رائه‌ری» است.)

## به‌رائه‌برگی

[ل: جوړه هلم‌تیتیکه که له به‌رائه‌بر یه‌کوره

داده‌نیشن.]

ف: برابر‌بازی. (قسمی از گلوله‌بازی است که

در برابر همدیگر می‌نشینند.)

ع: مُرَامَة، مُقَابَلَة، لَعِبُ الْمُقَابَلَة.

به‌رائه‌برگی — به‌رائه‌ری [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به‌رائه‌ری» است.)

## به‌رائه‌پز

[ل: لوت تنج]

ف: برجسته بینی.

ع: اَقْنَى.

## به‌رائه‌جه‌نگی

ل: به‌رائبازی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: نطاح، مُنَاطَحَة، تَکَافُح.

## به‌راو

ل: نای، نایه، پاراو. [زه‌ویه که له‌به‌ردم نای کانی،

کاریز یا رویاردايه.]

ف: پارایب، پارایو، پاراب، فاراب، فارایب، فاراو،

فارایو، آبی. (زمینی که در جلوی آب چشمه،

قنات، رودخانه واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقِي، مَسْقَوِي، بادی الشرب.

## به‌راو‌پشت

ل: به‌راو‌پشت. [نم‌دیوئه‌دیو، هه‌لا‌گه‌راو]

ف: پس‌وپیش، پیش‌پس، پس‌پیش، وارو.

ع: مَقْلُوب.

## به‌راورد

ل: تاقی. [نم‌زمون، هه‌تسه‌نگاندن]

ف: برآورد، سنجش، سنجیدن، زون، آزمون،

آزمایش.

ع: تَحْمِيْن، تَقْدِيْر، تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، تَجْرِيْب، اِخْتِبَار،

فَرَض، تَصَوُّر، مُقَايَسَة.

## به‌راورد دان

ل: به‌راورد کردن. [هه‌تسه‌نگاندن، نرخاندن]

ف: اوگر، برآورد کردن.

ع: قِيَاس، مُقَايَسَة، تَقْدِيْر، فَرَض.

## به‌رئیتواره

ل: خوره‌زورد، درای نیمه‌پز. [روژ داگه‌ران، عه‌سر]



ف: ایوار، آفتاب‌زرد.

ع: عَصَر.

به‌رای

ك: سهرتا. [دسیتك، پیشه‌نگ]

ف: پیشین، نخستین، جَلَوی، پیشرو، پیش‌آهنگ، قلاوَن.

ع: مُقَدِّمَة، قَادِم، عُنُون، شَيْفَة، طَلِيعَة. عِنوان.

به‌ریاد

ك: تورنا، تهرتورنا. [تیاچورن، تیاچور]

ف: برباد، داغان، پراگنده،

ع: تَلَف، ضَيَاع. تَالَف، ضائع، مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل.

به‌ریاد بوون

ك: تورنا بوون، تهرتورنا بوون، له‌ناو چورن. [تیاچورن]

ف: برباد شدن، داغان شدن، پراگنده شدن، از

میان رفتن، نَفْلَه شدن، پراشیده شدن.

ع: تَلَف، ضَيَاع، تَفَرُّق، تَبَدُّد.

به‌ریاد کردن

ك: تورنا کردن، تهرتورنا کردن، له‌ناو بردن. [له‌به‌ین بردن، تیا بردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن،

پراشیده کردن، از میان بُردن، نَفْلَه کردن،

پَرشیدن، برباد دادن.

ع: اِتْلَاف، اِضَاعَة، تَضْيِيع، تَبْدِيد، ذَوَع.

به‌ریانگ

ك: به‌رشیو، سهرشیو. [روژرو گردنهره، خواردنی پیش شیو.]

ف: آب چرا، پیش‌خورد، پیش‌شام.

ع: سَلْفَة، لُجَة، لُمَجَة، فُطُور، اِفْطَارِی.

به‌ریوون

ك: ترازیان، هدلدریانموه. [ترازان، درانی جن ته‌قل]

ف: گسیخته شدن، پاره شدن، شکافته شدن.

ع: تَفْسُو، تَفْسُخ، اِنْفِساخ، اِنْفِصَال، تَشَقُّق، تَفْشَق، اِنْتِقَاض.

به‌ریوون

ك: به‌ره‌لایوون، وِیل‌بوون، نازادبوون. [ره‌ها بوون، سهریه‌ست بوون]

ف: ره‌ها شدن، وِیل شدن، آزاد شدن.

ع: اِنْطِلَاق، اِنْسِیاق، اِنْسِجَال، اِنْسِیام، اِنْسِیاب، اِنْهَمَال، اِنْسِیال، سُرُوح، تَنْفُش.

به‌ریوون

ك: به‌ره‌لا بوون، روژشو بوون. [ناشکرا بوون (بو نمونه: ناشکرا بوونی خور پاش خورگیان).]

ف: روژشن شدن. (آفتاب مثلاً از حال کسوف.)

ع: اِنْجِلَاء، اِنْمِحاَص.

به‌ریه‌ره‌گانی

ك: حدمه‌ره‌مزی، شپیزان. [مللانی]

ف: اُشتَلَم، دادوبیداد، هیا‌هو، جَنجال.

ع: مُنَازَعَة، مُنَاقَضَة، مُعَاكَسَة، مُخَالَفَة، مُنَاقَشَة، مُعَادَّة، مُضَادَّة، مُحَاجَة، مُبَارَزَة. ضَوْضاء.

به‌ریه‌ین

ك: به‌ریتیج، به‌ریه‌ن. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ البَاب، مُعَانَعَة، كَوء، كَاو.

به‌ریه‌ن

ك: به‌ریه‌س، به‌ریتیج، به‌رگل. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ البَاب، مُعَانَعَة.

به‌ریه‌ن

ك: به‌ریان، به‌ن، به‌نگه، به‌روون. [به‌ست، به‌ند]

ف: بَند، بَرخ، بَرغاب، دَنگ.

ع: سَدُّ، رَدَم، حَاجُور، تَنْهَاف.

به‌ریه‌ن

ك: چیره‌سیل، چیرکیش. کیش، به‌ره‌ن. [به‌رده گونجه]

[دارنك كه گویى نه‌ستیری پی ده‌گرن.]

ف: دَنَگ، گَش. (چوبی که جلو استخر را با آن ب‌بندند.)

ع: مَنَاعَة، مَنَاع.

به‌ریتل

ل: ب‌ره‌جفت. [داهات]

ف: دست‌رنج، ویزه.

ع: خَالِصَة.

به‌ریا

ل: ه‌ل‌ساک. ه‌لد‌ریاک، س‌ریا. [ه‌د‌ستار. ه‌لد‌راو]

ف: ب‌ریا، افراخته، افراشته.

ع: قَائِم، مُنْتَصِب، مَضْرُوب.

به‌ریا ب‌وون

ل: ه‌ل‌سان. ه‌لد‌ریان. [ه‌د‌ستان. ه‌لد‌ران]

ف: ب‌رپاشدن، افراخته‌شدن، افراشته‌شدن، بُلَند شدن.

ع: قِیام، اِنْتِصَاب، اِرْتِفَاع.

به‌ریا ب‌وون

ل: ه‌ل‌سان، ب‌ره‌زوب‌وون. [ه‌د‌ستان (ب‌و نمونه: ه‌د‌ستانی ته‌پوت‌وژ).]

ف: ب‌رپاشدن، ب‌رخواستن، بُلَند‌شدن. (گرد و غبار مثلاً.)

ع: سَطُوع، تَهِيْج، مَيْجَان، تَوْرَان، اِلْيَثَات، تَبَثُّث.

به‌ریا کردن

ل: ه‌ل‌سائن، ه‌لد‌ان. ه‌لد‌خ‌رائن. ه‌لد‌خ‌ستن. [ساز کردن. ب‌ره‌زود‌نمه. د‌ن‌دان]

ف: ب‌رپاکردن، افراختن، افراشتن، آ‌وراشتن، بُلَند کردن. ب‌ر‌آ‌نگیختن، وادار کردن، آ‌غالییدن، آ‌غاردن، وُزولیدن.

ع: نَصَب، اِقَامَة، تَرْفِيع، اِغْيَاء، ضَرْب، اِغْرَاء، اِغْوَاء، اِغَارَة، تَحْرِيك، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص،

تَرْغِيب، تَهْيِيج، تَشْجِيع، تَجْرِفَة، حَض، حَت، اِنْخَاء، اِيلَاع. ب‌ناء.

به‌ریا کردن

ل: ه‌ل‌سائن، ب‌ره‌زو کردن. [ه‌د‌ستاندن (ب‌و نمونه: ه‌د‌ستاندن ته‌پوت‌وژ).]

ف: ب‌رپاکردن، ب‌ر‌آ‌نگیختن، ب‌ل‌ند کردن. (گرد و غبار مثلاً.)

ع: اِسْطَاع، تَهْيِيع، اِثَارَة.

به‌ریهرچ

ل: ب‌یانك، پ‌هرج. [ب‌یانو]

ف: ن‌هانه، ا‌نگیزه، م‌س.

ع: عَذْر، عِلَة، مَانِع.

به‌ریهرچ دان‌ه‌وه

ل: ب‌یانك ه‌اورد‌نمه، ب‌یانك دور‌وس کردن. [ب‌یانو ه‌یناره]

ف: ن‌هانه‌جویی، ا‌نگیزه‌ت‌راشی.

ع: اِعْتِذَار، تَعْلَل.

به‌ریپیچ

ل: ب‌ه‌رگل، ب‌ره‌بن، ب‌ره‌س. [پ‌یشگیی]

ف: ج‌لو‌گیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، دِفَاع.

به‌ر‌تر

[ل: ز‌وتر، پ‌یشتر]

ف: پ‌یشتر، ج‌لو‌تر.

ع: اَسْبَق، اَقْدَم، سَابِقًا.

به‌رتیل

ل: ب‌ه‌رتیل، پ‌یشک‌ش، ژ‌یر‌زان، ز‌وان‌گوشاد‌نه. [رشوه]

ف: ب‌ر‌ک‌ند، ب‌ل‌ک‌ف‌د، پ‌یش‌ک‌ش، ل‌اج.

ع: رِشْوَة، اِتَاوَة، نَجْوَى، تَعَارُف، ب‌ر‌طیل، تَقْدِیْمَة.

به‌رتیلانه

ل: د‌یاری. [ب‌ره‌ت‌لاه (د‌یاری م‌الی ز‌ارا ب‌و م‌الی ب‌ورک،

ب‌ه‌پ‌ی‌چ‌ه‌وان‌ه‌ی «نار تیلانه» و...]

ف: فر‌سته، ک‌ری‌سه. (چ‌یز‌ه‌ایی که از خان‌ه‌ی

ف: رَزْد، رَزْد، رَس، چَشْم تَنگ، تَنگ چَشْم،  
کوتاه بینش.

ع: نَئیم، خَسِیس، دَنی، بَرَم، مَسِیک، مُمَسِیک، قَرَم،  
قَرَم، حِلز، عَس، حَرِیص، دَنیق، قاتِر، بخیل،  
ضَنین، قَصیرُ الْمَنظَر.

#### بهرچاوه

[ک: به‌رچاویه: پارچه‌ی به‌رچار یا قایشی ریشه‌داری  
به‌رچار (که بۆ و لاخی دروست ده‌کن.)]  
ف: چَشْمک. چَشْم آویز. (که برای الاغ درست  
می‌کنند.)

ع: غِمَامَة.

وینه

#### بهرچاوه

[ک: سایه‌بانی چار (که بۆ مروئی دروست ده‌کن.)]  
ف: چَشْمک، آفتاب‌گردان. (که برای انسان  
درست می‌کنند.)

ع: غِمَامَة، شَمْسِیَة.

وینه

#### بهرچه‌سپ

ک: مَلَوَز، مِیْمَل [سهره‌خه]  
ف: بَرچَسپ، دَشْمیر، کِیاگن، بَدگو، آخشیج،  
آخشیج.

ع: ضِد، نَقِیض، مُخَالِف، رَقِیب.

#### بهرخ

ک: ... کار. [کاثی (بیچوری مهر که تازه زاوه.)]  
ف: بَره، تَغلی، تَغلی. (بچه‌ی گوسفند که تازه  
زاییده باشد.)

ع: حَمَل، بَذَج، بَرَق، خَرُوف، عُرْس، فَصِیل، سَخَلَة،  
بَهْمَة، رَحَلَة.

وینه ← پز (۲)

#### بهرخ ناهو

ک: به‌چکه‌ناهو. [بیچوره ناسک]

داماد برای خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود، و  
به عکس «ناوتیلانه».

ع: هَدِیَة، اِتاوَة، بِرطیل.

#### بهرتیل

ک: زوان گوش‌آینه، ژیرزوان، پیشکَش، رشفَت. [رشوه]  
ف: پیشکَش، بَرکند، بَلکَفد، لاج، سوغه، ساره،  
پاره.

ع: رَشوَة. اِتاوَة، تَعَارُف، نَجوی، بِرطیل، تَلَدِمَة.

#### بهرج

ک: بارو. [قوتگری قه‌لا]

ف: بُرَج، بارو، وَرده، پیواسته.

ع: بُرَج، مِحْرَاب.

وینه ← برج

#### بهرج

[ک: خه‌رجی ناناسایی.]  
ف: بُرَج. (خَرَج غیر عادی)

ع: مَصْرَف.

#### بهرجه‌وه‌ن

[ک: دیمه‌ن]

ف: چَشْم انداز، دیدگاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

#### بهرچاو

[ک: پیش چاف. دیمه‌ن]

ف: پیش چَشْم، جلو چَشْم، چَشْم انداز.

ع: مَنظَر، مَحَلُّ الْمَنظَر، مَوْقِع الْمَنظَر.

#### بهرچاو تاریک بوون

[ک: پیش چاف ره‌ش بوون: ئیدیومه له نانویمید بوون،  
زۆر تووره بوون...]

ف: پیش چَشْم تار شدن.

ع: مَدَش، اِدْرِمَامُ الْبَصَر.

#### بهرچاوه‌نگ

ک: رَوْد، نه‌گریس. [به‌خیل، چروک]

ف: آهو بَره.

ع: غَزَال، مَلَا، شَادِن.

بهر خستن

ك: زيان كردن. [بهر اَوِزْتَن]

ف: بچه انداختن.

ع: سَقَط، قَعَر، تَقَعِير.

بهر خستن

ك: بهره خستن. [پیش خستن]

ف: جلوانداختن، پیش انداختن.

ع: تَقْدِيم.

بهر خواردن

ك: باره خواردن، باره سَنَن. [مزه سندن]

ف: بار خوردن، بهره خوردن، بهره خریدن.

ع: اسْتِجَارَة.

بهر خواردن

ك: توش برون، توشیار برون. [رویه پرو برون]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، بَرخوردن، راست

آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خواردن

ك: تَنگه بِن، تَنگه بَشتَن. [حالی برون]

ف: بَرخوردن، دانستن.

ع: تَفْهَم، تَفَقُّه، تَنْبُّه، تَذَكُّر.

بهر خواردن

[ك: ناره دمت برون له سور کایه تی کردنی که سیتک.]

ف: بَرخوردن.

ع: وَهِن، تَوْهِن.

بهر خواردن

ك: سه رفراز، سه ریولون. کامریوا. [سهرگه وتوو. به نارات

گه یشتوو]

ف: بَرخوردار، کامیاب، بَرومند.

ع: نَاجِح، نَجِیح، مُنَجِح، مُبَاهِي، مُفْتَخِر.

بهر خورده کردن

ك: گه بِن، توش برون. [رویه پرو برون]

ف: بَرخوردن، دُچار شدن، زَسیدن، راست آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خهل

ك: بهر غل. [گله به رخ]

ف: گله ی بَره.

ع: حُمَلان، سَخْلان.

بهر د

ك: كوچك. (همرد و بهرد) [سنگ، تهر دن]

ف: بَر د، سَنگ، سَی، دُسته، لَه نه.

ع: حَجَر، صَخَر، جَلَمَد، جُلُمود، اَوَكَح، صِيخود،

صَقَا، صَفَاة، صَفوان، صَفواء.

بهر د

ك: له بهر. [له پَشتدا، پَشتوو]

ف: از پیش، نَخُست.

ع: اَوَّل، اَوَّلَا، قَبْلَا.

بهر دار

ك: باردار. زکپر. [خاوه ن بهر. نارس]

ف: باردار، بَرومند.

ع: مُثْمِر، ثَامِر، حَامِلَة. [حامل]

بهر دار

ك: هه لگیر. [وازمین (ده س بهردار)، په سه ند کدر

(خوا بهردار)]

ف: بَر دار، بَر د اوتنده، پَذیر، پَذیرنده.

(دست بردار، خدا بردار)

ع: قَابِل، مُتَقَبِّل.

بهر داشت

ك: دیواچه، سه رتا. [پیشه کی]

ف: برداشت، پیش درآمد، دیباچه، روگاه.

ع: عُنوان، مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، دِیباچَة، شُرُوع.

بهر داشت

ك: ده‌سگير. (بهرداشت كردن، ده‌سگير برون) [ده‌سگيرت]  
ف: برداشت، دريافت، دريافتي.

ع: عَائِدَة، مَأْخُود، مَحْصَل.

### بهردان

ك: تَرَاثُلْن، هَدْلَرِيْنَمَرِه. [هَدْلَرِه‌شاندنره  
(هَدْلَرِه‌شاندنموي دورراو).]

ف: گُسيختن، شُكَافتن، واكردن. (دوخته را  
شُكَافتن)

ع: فَتَق، نَقْض، فَسْخ، نَفْسِيَة.

### بهردان

[ك: هاتنه‌بهر]

ف: بار دادن، بَر دادن.

ع: ثُمُور، اِشمار.

### بهردان

ك: وَيَلْ كردن. [رها كردن]

ف: سَر دادن، بَر دادن، رها كردن، ويَل كردن،  
واكردن.

ع: اِطْلَاق، سَرَج، تَسْرِيع، فَتْح، تَخْلِيَة السَّبِيل. اِذْن،  
رُخْصَة.

### بهردان

ك: دانه‌بهر. (دايه بهر). [لينيورين]

ف: راندن، جَلَو آنداختن.

ع: سَوَق، اِرْكَاض.

### بهردان

ك: نه‌گرتن، جِي هِيَشْتَن. [لنگه‌پان]

ف: هِشْتَن، واگذاشتن، نگرستن.

ع: تَرَك، اِهْمَال.

### بهردپكانه

[ك: بهردپكانه (نهو نوقلاته‌يهي كه له كاتي له‌بهر كردني  
جلوبه‌رگي نويدا ده‌ييه‌خشن به هه‌فالان يا به بهرگدروو يا  
به شاگرده‌كه‌ي).]

ف: نَو دارانه، نَو داراني، نَو داران، داشاب، داشاد،  
داشَن. (چيزي كه هنگام پوشيدن لباس نو به  
دوستان بخشنند يا به خياط يا شاگرد خياط  
دهند.)

ع: دَاشَن، تَدَشِيْن.

### بهردرگانه — بهر درگا

### بهردل

ك: بهر قلياني، ناشتا. [قاوه‌لتی، بهرچایی]

ف: نَهارة، نَهاري، ناهاري، پيش‌خورد، آب‌چَر،  
پيش‌قلياني، پيش‌قليان، ناشتا.

ع: سَلْفَة، صَبِيحَة، لَهْجَة، لَهْجَة، عُلْقَة، عِلَاق، عَدَف،  
صَبُوح، لُقْمَة الصَّبَاح.

### بهردل خستن

ك: بهر قليان خواردن، ناشتا كردن. [به‌رچایی كردن،  
قاوه‌لتی خواردن]

ف: نَهاري خوردين، پيش‌خورد كردن، آب  
چَراكردن، پيش‌قليان خوردين، ناشتا خوردين.

ع: تَصْبِيح، تَسْلَف، تَعْدَف، تَلْهَج، تَلْهَن، تَعْدَف.

### بهرد ونه‌ستني

ك: كوچك و چه‌خاخ. [نامرزي ناگر كردنمه له كوتدا.  
(روشه‌يه‌كي كرماجيه).]

ف: سنگ و چقماخ، سنگ آتش‌زنه. (كرماجي  
است.)

ع: الرِّند و الزَّندة، القَذَاح و القَذَاحَة، قَدَاحِيْن،  
زَنْدِيْن.

### بهردوله

ك: دَوْلَة. [تهشت]

ف: تَفَارِچه، لاكچه.

ع: قَعَر، قَعْن، جَفَنَة.

### بهردوگ

ك: ... دَوگ. [بِيستِي دوگ. پاشه‌لتی مه‌پ].

ف: پوست دُنبه. دُنبه.

ع: جلدُ الألیة. ألیة.

بهرده

ل: زهرخری، بهنده، [بهنده، کویله]

ف: بَنده، بَرده، بُلون، گُرا، آغوش.

ع: عبد، غلام، قَن، مَمْلُوك، مَولى، مَولى، أسیر. (م)

أمة، جاریة

بهرده!

ل: ویل که! (بگرویده) [لینگه‌ئی!]

ف: ویل کن! رها کن!

ع: أطلق!، خل! (سَبیلَه، سَبیلی.)

بهرده‌رگا

ل: بهر درگاه، جلدوخان. [ناسانه، بهرده‌رک]

ف: آستانه، آستان، دم در، جلو در. جلوخان،

جلوخانه، رواق، پیشگاه، خورنگاه، جلودروازه.

ع: سُدَّة، عَقَبَة، أُسْكُفَة، سَاحَة، قَاحَة، قَاعَة، سَاحَة

الدَّرْب. فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فَجْوَة، فِئَاء، عَرَاة،

بَاعَة، باهَة، سَاحَة الدار.

بهرده‌روازه

ل: جلدوخان، بهر ما. [ناسانه، بهرده‌رک]

ف: جلوخان، جلو خانه، جلو در، رواق، جلو

دروازه، پیشگاه، خورنگاه، خورنگه، دم در.

آستان، آستانه.

ع: فُسْحَة، فُسْحَة الدَّار، فِئَاء، عَرَاة، فَجْوَة، رُكْحَة،

صَرْحَة، باعَة، باهَة، سَاحَة الدَّار. سُدَّة، عَقَبَة،

قَاحَة، قَاعَة.

بهردهم

[ل: پیش]

ف: پیش، جلو.

ع: أمام، قُدَام. قَبْلَة، قَبْل، قَیْدوم، قَیْدَام.

بهرزیه

ل: وشکی، زوبین، خاك، [بهز، وشکانی]

ف: خَشْکی، زمین، خاک.

ع: بَر، بَرِيَّة، یابِس.

بهرز

ل: بولون. [بلند]

ف: بَرز، بُرز، فَرَز، بُلُند، بَرجسته، آفرز.

ع: عالی، رفیع، شامق، سَنِي، سَامِي، مَنیع، مُنیف،

شامخ، باسِق، باذخ، بَرز.

بهرزا

ل: بهرگزا، نَزْکَه. [یه که مین منان.]

ف: نَحْزَى، نَحْزین، نَحْیز، نُوْزاد.

ع: بکر، اَوَّل مَوْلود.

بهرزاج

ل: بهرکار، کهمهر. [کهوه (ناوکه دی کینو).]

ف: کَمَر. (کَمَرکوه)

ع: سَفَح. سَنَد.

بهرزاو

[ل: پاراو (زویه که له بهردهم ناوده بیست، بهرامبه‌ری

«نرمار».)]

ف: بلند آب، فراز آب، پاریاب، پارآب، پاریاو،

پاراو، فاراب، فاراو، فاریاب، فاریاو. (زمینی که

جلوی آب واقع شده باشد. ضد «نرمار» به

معنی پایین آب.)

ع: قَرِيبُ الْمَشْرَب، رَفِيعُ الشَّرِب، بَادِيُ الشَّرِب،

عَالِي الشَّرِب، أَعْلَى سَقِيًا.

بهرزایی

۱- نم دوو وشه‌ی کوتاییه له ده‌سنووسه‌که‌دا له خه‌تی

نووسه‌ر ناچیت، وا دیاره‌ که‌سیکی‌تر به‌ بۆچوونی خۆی به‌

سه‌ریدا چووته‌ره. (ر - ر)

ك: بهرزی، بولوننی، بولونایی. [بلندی، بهرزایه‌تی]

ف: بُلَندی، فَرازی، افرازی، بَرَجستگی، بَرآمدگی.

ع: رِفَعَة، عَلُو، سُمُو، نُثُو. تَل، هَضْبَة، قَلْعَة.

**بهرز پهرین**

[ك: بهرز فپی]

ف: بُلَند پَروازی، گَزاف گویی، فزون گویی، شَنگ.

ع: مُبَالَغَة، افجاس، صَنَف.

**بهرزه جوهر**

ك: جَرَجَر. [بهرزه چره، شپشپه]

ف: جَراسَنك، جَراسَنك، جَرواسَنك، چَرخ ریسَه، چَرخ ریسَنك، جَزَد، چَزَد، چَزو.

ع: زَین، زَلَة، صَرار.

وینه

**بهرزه چره** ← **بهرزه جوهر**

**بهرزه هه‌وایله** ← **بهرزه هه‌وایله**

**بهرزه خ** ← **عالم بهرزه خ**

**بهرزه و بوون**

ك: بولونهر برون، بهرزه‌ورهر برون. [بهره‌ورهر چوون، به حمودا چوون]

ف: بلندشدن، بالارفتن. به هوا رفتن.

ع: رُقوع، اِرْتِقاء، تَرَقِّي، رَقِي، رُقِي، عَفَن، تَصْعِيد، صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِفاع، نوه، تَنُوه، نُتُو، اِنْتِفاع، اِنْتِيار.

**بهرزه و بوون**

ك: بولونهر برون، کیشیان. [گه‌شه کردن، بالا کردن]

ف: بُلَند شُدَن، بالودن، بالیدن، گوالیدن، بالا کردن.

ع: رُشد، نُهَو، زُكُو، تَطوُل، تَبَسُّق.

**بهرزه و کردن**

ك: بولونهر کردن. هه‌لدان. [بلند کردن، ساز کردن، به‌ریا

کردن]

ف: بُلَند کردن، بالا بُردن. اَفراشتن، اُوراشتن، اَفراختن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَنوِيه، تَصْعِيد. نَبَر، ضَرْب.

**بهرزه هه‌وایله**

ك: بازی‌ه‌وایی، بازی‌ه‌وایله. [کولاره‌ی منالان]

ف: بادبادک، بادبَرک، بادبَر، کاغذباد.

ع: طَيَّارَة، لَعِب الهَوَاء.

وینه

**بهرزه هه‌وایله**

[ك: بهر فپدان به حمودا.]

ف: غُلْفَاج. (سنگ به هوا پرتاب کردن)

ع: تَعْقِيَة، قَذِيْفَة، قَذُوْفَة، نَبِي، نَابِيَة.

وینه

**بهرزی**

ك: بولوننی، بولونایی، بهرزایی. [بلندی]

ف: بُلَندی، بُرزی، بُرزی، فَرازی، اَفرازی، بَرَجستگی. بالا، اَنخ.

ع: نُثُو، نَبو، نَبوَة، رِفَعَة، اِرْتِفاع، عَلُو، نَشَن، سَمَك، نُتوب، صُعَد، عَلُو.

**بهرزیلان**

ك: شیران. [شیرخه‌ت (جوزه قوماریکه به سکه‌ی شیرخه‌تدار ده‌کریته.)]

ف: شیر یا خط. (نوعی است از قمار که با سکه‌ی شیر و خط دار بازی می‌کنند.)

ع: شَیر خَط.

وینه

**به‌رسم**

[ك: ناویه‌نگ (نارسانی سنگ.)]

ف: بَرسام. (وَرَم سینه)

ع: بَرسام، بَرصام.

**بهرش**

ك: بهنگ، چهرس، [حەشیش]

ف: چرس، بنگ، كذب، كَنو.

ع: بِرَش، حَشِيش، اَسرار، بِنَج، قَنَب، كَنَب، وَرَق الخيال.

بهرشکسه

ك: لِقَرَمِيَاگ، [لِقَرَمَار، مایه‌بروج]

ف: بَرَشكستە، وَرَشكستە، وَرَشكست.

ع: موكس، مَنكسِر، مَفْلِس، غَرَماء.

بهرشينو

ك: به‌ربانگ، سرشينو، [رَوژرو كرده‌سوه، خواردنی پيش شيو].

ف: شام، آب‌چرا، پيش‌خورد.

ع: سَلَفَة، لَمْجَة، لَهْجَة، فُطُور، اِفْطَارِي.

بهرغفل ← به‌رغفل

بهرقي

ك: بروسكه، چه‌خاخه، [هه‌ره‌تريشقه]

ف: دَرَخَش، دَرَخَش، دَرَفَش، آدَرَخَش، آدَرَخَش،

آدَرَخَش، بِير، كُنور، سِينْدَجَر، آرتَجَك.

ع: بَرَق، سَلَنَق، سِلَنَق، صَاعِقَة.

بهرقي

ك: بریقه، بریکه، وریشه، [تروسكه]

ف: پَرَنگ، كَنَخَت، فَرُوغ، جَلَا، دَرَخَش، زَرَخَش،

دَرخَشَنْدگی.

ع: بَرِيق، بَصِيص، لَمَعَان، تَلَالُؤ، تَلَعُوع، فَرِنْد،

كوكب، ضَوْء، ضِيَاء، سَتَى، سَنَاء، صَيَقْل، جَلَاء.

بهرقليان

ك: به‌ردن، ناشتا، [قاره‌لتی، به‌رپایی]

ف: نَهارة، نَهاری، ناهاری، پيش‌خورد، آب‌چرا،

پيش‌قليان، پيش‌قليانی، ناشتا.

ع: سَلَفَة، لَمْجَة، لَهْجَة، لُهْجَة، صُيْحَة، عُلْقَة، عِلَاق،

عَدَف، صُنُوح، لَقْمَة الصَّبَاح.

بهرقليانی ← به‌رقليان

بهرکاو

ك: به‌رزاخ، [گه‌ره (قه‌دی كيتو)].

ف: كَمَر، (كمر كوه)

ع: سَفَح، سَنَد.

بهرکردن

[ك: له‌بر كردن: خوتندنه‌وه به بی‌نوسراو.]

ف: بَر كردن، از بر كردن، زبر كردن.

ع: حَفْظ، اِسْتِظْهَار.

بهرکردن

ك: پوئين، پوِشانن، [له‌بر كردنی جل‌بره‌رگ.]

ف: بَر كردن، تَن كردن، پوشیدن، پوشاندن.

ع: لُبَس، تَلْبَس، اِلْبَاس.

بهرکوی

ك: پيش‌کوی، زين‌کوی، قه‌ربوژ، [لوتک‌ه پيشی زين.]

ف: زين‌کوه، زين‌کوهه، زين‌کوده، جلوزين،

پيش‌زين، قاربوز، قاربوس

ع: قَادِمَة، قُدَام السُّرْج، قَرَبُوس، قَارَبُوس.

وَنَه ← زين >

بهرکوت

[ك: به‌رکوی ده‌غل، (گه‌م، جو)]

ف: پيش‌کوب، (گندم، جو)

ع: سَلَفَة.

بهرکول

ك: سهرکول، [ته‌وانه‌کول‌اری چيشت.]

ف: پيش‌پخت، سرجوش، سَرپخت.

ع: عِفَاوَة.

بهرکه

[ك: ماژ، هوت،]

ف: بَرکه، (اتاق، خانه)

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا خەتی به سەردا کێشراوه، له‌وانده

نووسەر پاکي کردبێتەوه. (ر - ر)



ع: باب. (بیت)

**بهرگهفت** ← **بهره و گهفتن**  
**بهرگهفتن**

ك: بهره و گهفتن، بهره‌گفت. [پیش‌گهفتن]  
ف: جلوافتادن، پیش‌افتادن.

ع: تَقَدَّمَ، سَبَقَ، اسْتَبَاقَ، تَأَمَّم.  
**بهرگهفتن**

ك: لَنِكَهَفْتَن، بهش‌گهفتن. [بهش‌بردن]  
ف: بخش‌افتادن، رَسَد شدن.

ع: قِسْمَةٌ، نَصِيبٌ، سَهْمٌ، سُمْهَةٌ، حَظٌّ، حِصَّةٌ، شَقِصٌ، بُدَّةٌ، اِقْتِسَامٌ، اِسْتِهَامٌ، اِنتِهَابٌ، اِحْتِظَاطٌ، اِحْتِصَاصٌ....  
**بهرگ**

ك: ... خَلِيفَ، [قه‌باخ، تویركل] (وك: بهرگی‌كتیب و ده‌مانچه و ساعات و...) [

ف: برگ. (برگ‌کتاب برگ طپانچه، برگ‌ساعت، و امثال آن.)

ع: جِلْدٌ، عِفَاضٌ، غِلَافٌ.  
**بهرگ**

ك: جل، پوتشاك. بهرگ‌مدرگ. [پوشدن. كفن]

ف: بَرگ، جامه، رَحَت، پوشش، پوشیدنی، پوشاك. مَرگ‌جامه.

ع: لِبَاسٌ، لَبَاسٌ، لَبِيسٌ، مَلْبَسٌ، مَلْبِيسٌ، مَشْرَعَةٌ، كِسْوَةٌ، كِسَاءٌ. كَفَنٌ.

**بهرگ**

ك: بهرگین، بهرین. [پیشرو، به‌که‌مین]

ف: پیشین، آغازین، نَحْزِین، نَحْستین، جَلَوِین، جَلَوِی.

ع: سَابِقٌ، مُقَدِّمٌ، أَوَّلٌ، أَوَّلِی.

**بهرگرتن**

ك: بارگرتن. [میوه‌دان]

ف: بارگرفتن، بَرگرفتن.

ع: ثَمَرٌ، اِشْمارٌ.  
**بهرگرتن**

[ك: ری‌لِیگرتن، پیش‌گرتن. (پیش‌گرتنی‌توریه‌یی یا پیش‌گرتنی‌نار.)]

ف: جلوگرفتن، پیش‌گرفتن. (جلو‌خشم یا جلو‌آب‌گرفتن)

ع: كَطَمٌ، مَنَعَ.  
**بهرگ فانوس**

ك: كراس فانوس. [بهرگه‌چرا]  
ف: لَكَن.

ع: نَقْنٌ.  
وینّه ← فانوس

**بهرگل**

ك: به‌ریچ، به‌رین، به‌ریدس، به‌رگی. [پیشگیری]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنَعَ، ثَنِي، عَطَفٌ، قَلَبٌ، اِقْلَابٌ، مُمَانَعَةٌ.  
**بهرگل‌دانه‌وه**

ك: بردان. به‌ریچ‌کردن. [پیش‌لِی‌رینه‌وه]

ف: بُردادن. جلوگیری‌کردن، برگرداندن.

ع: سَبَاقٌ، ثَنِي، عَطَفٌ، قَلَبٌ.  
**بهرگن**

[ك: كورك (خوری‌بدرخ.)]

ف: تَبَت، تَبَد، تَفْتِیك، بُرْشَم. (پشم‌بره)

ع: مِرْعَزٌ، مِرْعَزِی، مِرْعَزَاءٌ.

**بهرگزیده**

ك: هه‌لِیژنیاك، تَه‌ل، هه‌لِچنیاك، بژنیاك، په‌س‌ن‌كریاك. [هه‌لِیژن‌دار]

ف: بَرگَزیده، گَزیده، گَزینه، جَلوِز، برچیده، پسندیده، خَنیده.

ع: نُخْبَةٌ، رُبْدَةٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفَى، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُخْتَارٌ، نِقَايَةٌ، نِقَاوَةٌ، مُنْقَى، نَقْوَةٌ.

**بهرگه**

ك: تار، تارشت. [رزه، تاقهت، دهربردن]

ف: تاب، تابش، تَوَان، توش، تَوَانایی.

ع: طاقة، قُوَّة، قُدْرَة.

**بهرگه‌ردان**

[ك: كاغذی وینه‌دار كه به هوی گوشاره وینه‌كهی

ده‌گزیریتته‌وه.]

ف: برگردان. (عكس‌های برگردان)

ع: عكيس، قَلِيب.

**بهرگه‌شت**

ل: همر، هاتنه‌ره، بازگه‌شت. [گه‌رانه‌وه]

ف: بَرگشت، بازگشت، باز آمدن.

ع: رجعة، عَوْدَة.

**بهرگه‌نگرتن**

ك: تار نه‌هارردن، تارشت نه‌هارردن. [ده‌رنه‌بردن، بی‌توانا

بودن]

ف: تاب‌نیاوردن، تابش‌نداشتن، نَتَوَانستن،

ناتوانی.

ع: عِجْز، عَدَمُ الطَّاقَةِ، عَدَمُ الْقُدْرَةِ، عَدَمُ الثَّقْوَى.

**بهرگیر**

ل: دسگیر، پاگیر. [له‌مپهر، میوه‌دهر]

ف: مُس، خَشْكَاب، جلوگیر، پاگیر. بارگیر.

ع: مانع، عائق، مَحْذُور، حِظَار، صَارِف. مُثْمِر.

**بهرگیری**

ك: به‌رگل، به‌رینج، به‌ریه‌س. [ری‌لنگرتن]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنع، مَعَانَعَة، عَوَق، صَرَف، ثَبُط، حَظَر، تَحْذِير.

**بهرگین**

ك: به‌رگ. [پیشور، یه‌كه‌مین]

ف: جلوئی، پیشین، نُخْستین، آغازین، نَحْزین،

جلوین.

ع: سَابِق، مُقَدَّم، أَوَّل، أَوَّلِي، أَقْدَم.

**بهرمال**

ك: به‌ردروازه، جله‌وخان. [پیش‌مال، به‌رده‌رگا]

ف: جَلُوخان، خوزنگاه، پیشگاه، جلو‌خانه،

جلو‌نروازه،

ع: سَاحَة، فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فُجْوَة، بَاعَة،

بَاهَة، قَاعَة، قَاحَة، فِئَاء، عَرَاة، سُدَّة.

**بهرمال**

ك: جارماز، جانماز. [دو‌گرد: نه‌ر رایده‌هی نویژی له‌سه‌ر

ده‌كه‌ن.]

ف: جانماز، تسلیخ، تشلیخ.

ع: رِذَاء، سَجَادَة، مِسْجَدَة.

**بهرمه‌جیل**

ك: دهرمه‌جیل، دهرمه‌جیله. [چه‌پهر (له‌شورن‌دروست

ده‌کریت‌ا).]

ف: غَلْبَکَن، غَلْبَکِیَن.

ع: دَرَب. (يُصْنَعُ مِنَ الْأَغْصَانِ)

**بهرمه‌غار**

ك: هان. [نه‌شكه‌وت]

ف: تَهَال، داه‌ا، نه‌هار، کاز، گاباره، گویه.

ع: غار، كَهَف.

وینه‌نه‌شكه‌وت

**بهره‌فنه**

[ك: براوه (له‌ه‌ر شتیکدا یا له‌قوماردا).]

ف: پرنده. (هر چیزئی را یا قمار را).

ع: مُذْهَب، مُحَرَم.

**بهرنویژی**

[ك: پیشنویژ، نیام]

ف: پیشوا، پیش‌نماز.

ع: امام، مُقْتَدِي، مُؤْتَسِي.

**بهرنویژی**

[ك: پیشنویژی، نیامه‌ت]

ف: پیش‌نمازی، پیشواپی.

## به‌روو

[ك: به‌ری داریه‌روو، داریه‌روو]

ف: بَلَو، بَلُوط، قَسَطَل، سَنَدِيَانَه، (ثمر بِلُوط.

درخت بِلُوط)

ع: بَلُوط، سِنَدِيَانَه.

وینه

به‌روهن ← به‌ره‌هن

به‌ره

ك: هِنَلَمَه، [تَوَك (وَك: تودکی گزوه‌ی.)]

ف: ایلَمَه، (ایلمه‌ی جوراب)

ع: خَلَمَه، خَمَلَه.

به‌ره

[ك: سامان کردن (ی پاش باران.)]

ف: هواخوشی، (پس از باران.)

ع: صَحَو.

به‌ره!

[ك: بگه‌ریوه! (زاراویه که جوتیار بۆ گِیْراننده‌ی گاه به

کاری ده‌هینیت.)]

ف: پایین!، رو به پایین!، برگرد! (اصطلاح

جفت‌بنده است که گاو را بر می‌گرداند.)

ع: اِلَى سَفَل، اَلْ، اِرْجَع!

به‌ره ← دَرِگَا (دشه‌ی یکی هه‌ررامیه.) [اورامی است.)

به‌ره

ك: دَهسه، بَر، بَره، جَوَق، [کۆمه‌ل (به‌ره‌به‌ره =

دسته‌دسته)]

ف: دسته، جوقه، جوق، «به‌ره‌به‌ره = دسته دسته»

ع: جَمْع، عِدَّة، بَعْض.

به‌ره ← نِه‌وَلَد

به‌ره‌به‌ره

ك: دَهسه‌دَهسه، بَره‌به‌ره، جَوَق‌جَوَق، کهم‌کهم، [کۆمه‌ل کۆمه‌ل.

روردرده]

ف: دسته‌دسته، جوق جوق، جوقه جوقه، کم

ع: اِمَامَه، قِدَوَه، قِدَوَه، قِدَوَه، قِدَوَه، قِدَوَه، قِدَوَه، اُسَوَه، اُسَوَه.

## به‌رواپشت

ك: به‌رواپشت، [به‌راوه‌زو، پشته‌روو (جلویه‌رگین که

بمشی پشته‌روی که‌رتبیشه پشته‌ره.)]

ف: پس و پیش، برگشته، وارو، (لباسی که وارو

شده باشد، یعنی پشت آن جلو آمده باشد.)

ع: مَقْلُوب.

## به‌روانك

[ك: به‌روان: سنگ‌پوشی مندالان.]

ف: سینه‌بند.

ع: عِلَقَه، عِلَقَه، مِلْعَبَه، فَرُوج.

وینه &lt;۷&gt;

## به‌روبووم

ك: سرزوین، نارچه، [مه‌ل‌بند، هه‌ریم]

ف: بوم‌ویر، سَرزَمین، دَمیک، اُرتا.

ع: وَطَن، نَاحِيَه، (نَواحي، اَمَاكِن، اَرَاضِي، مَحَال)

## به‌رودوا

ك: شَوْن يَك، [يَك له درای يَك]

ف: پس و پیش، پشت سر هم.

ع: تَتَرى، مُتَعَاقِب، مُتَتَابِع، مُتَلَاخِق، مُتَعَاقِبَا،

مُتَتَابِعَا، مُتَلَاخِقَا.

## به‌رودواکه‌فتن

ك: شَوْن يَك که‌فتن، [رَنجکه به‌ستن، دَوای يَك که‌وتن]

ف: پس و پیش افتادن، دنبال همدگر افتادن،

پشت سر هم افتادن.

ع: تَتَرى، تَتَابِع، تَعَاقِب.

## به‌رودواکه‌فتن پا

ك: پاوپا کردن، دودول بون، [راپایی، ناختره‌می]

ف: دو دل شدن، پابه‌پا کردن، پس و پیش

افتادن پاها.

ع: دَعَلَجَه، تَقَدَّم رَجُلٌ وَ تَأَخَّرَ آخَرى. تردید.

کم.

ع: جماعات، عِدَدًا، جَمْعًا جَمْعًا، جَمْعًا بَعْدَ جَمْعٍ.  
 قَلِيلًا قَلِيلًا.

بهره‌پژ

[ک: بهشی سهره و خواره‌ی قالی یا سجاده که  
 هیلمه توک - ی نه.]

ف: گلیمه. (پایین و بالای قالی یا سجاده که  
 هیلمه ندارد.)

ع: مَرِیْطَة.

بهره‌نی

ک: باتی، بابت. [له جیگه‌ی، دهریاری]

ف: به‌جای، درباب، از بابت.

ع: عَوْضٌ مِنْ بَابٍ، مِنْ بَابَةٍ.

بهره‌ج ← عِلَاج [درسه‌ی‌کی همرامیه.] [اورامی است.]

بهره‌جفت

ک: به‌ریتل. [دامات]

ف: گاوزنج، دست‌زنج.

ع: خَالِصَة.

بهره‌شهر

[ک: مرژد یا نازه‌تیک که همیشه بی‌چوویان به  
 مردوبی دهیت.]

ف: بارانداز. (انسان یا حیوانی که همیشه  
 حملش را سقط کند.)

ع: مِسْقَاط.

بهره‌پوت

ک: رت. [چالیکی درگاداره که له سهر رتی نیچیردا  
 ناماده‌ی ده‌کن.]

ف: چاله‌دام. (چاله‌ای است دردار که در معبر  
 صید تعبیه کنند.)

ع: زُبَيْبَة، وَجْرَة، وَجْرَة، قُرْمَوْص، مَقْبَاة.

بهره‌زا

[ک: گیاه‌ی‌کی بوخوش و به‌ناریانگه.]

ف: علفی است معروف معطر.

ع: ...

ویننه‌ی هه‌یه.

بهره‌زوانه

[ک: نازروته: نه‌لقه‌ی ددانه‌دار بو داخستنی که‌وش و

قایش و...]

ف: برازوان، برازبان.

ع: ایزیم، ایزام، عَقَرَب، کَلَب.

ویننه &lt;۲&gt;

بهره‌زه

ک: وِیل، تهره، به‌ره‌لا. به‌ره‌دوا. [ناواره، دهرسه‌دهر، گه‌پاره،

پاشگه‌ز]

ف: ویل، یله، ویلان، دَرِبدر، سرگشته، برگشته.

ع: هَانِم، ثَانِه، طَانِح، دَوَار، سَاك، مَنطَلِق، مُهْمَل.

آئِل، مُنْصَرِف، مُنْقَلِب، مُنْعَطِف.

بهره‌زان

ک: برینه. [ده‌ی منالبورن.]

ف: بُرینه، دَرَد زاییدن، بُرینش.

ع: طَلَق، مَخَاض، تَصَلُّق.

بهره‌ژه

[ک: جیره‌ی «هه‌نگوان».]

ف: أَنْقَوْزَه، أَنْگَوْزَه، أَنْگَزْد، کَسَنی. (صمغ گلپر

است.)

ع: حَلِیْثَة، حَلِیْث.

بهره‌سی

ک: پیسی. [به‌له‌کی]

ف: بَهْک، سَرْچِب.

ع: بَرَص، وَضَح، بَهَق.

بهره‌ک

ک: به‌رسینه. [به‌روک]

ف: سینه، جلو سینه.

ع: صدر، بَرَك، بَرَك.

بهره‌ك

ك: سینه‌به‌ن. [بهره‌ی نه‌سپ كه به تن‌گه‌زینه‌دویه.]

ف: بَرَك، سینه‌بَند.

ع: سِنَاف، بِنِيقَة، بِنَقَة، بِنِيقَة. (بِنِيقَتَان)

بهره‌ك

[ك: نه‌ستیره‌كه.]

ف: بَرَك، خواهر اگست.

ع: شِعَرَى، شِعَرَى الشَّامِي، شِعَرَى الغُمَيْصَاء،

شُعْرَاء.

بهره‌كه‌ت

ك: پیت، فیت، ریژن [نه‌پ]

ف: ریژ، ریژش، فزونى، فزایش. فیروزی،

همايونى.

ع: بَرَكَة، یَمَن، دَمِیاء، خَیْر، زیاده، کثرة.

بهره‌كه

ك: سهره‌پَیگه. [گوزر، ریاز]

ف: سر راه، رفت‌وآمدگاه.

ع: مَغْبَر، مَطْرَق، مُسْطَرَق، مَذْهَب، مَمَر، مَحَلّ

الغُبُور.

بهره‌لا

ك: ویل، بهره‌زه، نازاد. [ره‌ها، بهره‌لا]

ف: ویل، یِل، یَله، زها، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، طَالِق، سَاكِع، سَكْع، مُهْمَل. نَوَار، تَبَاه،

تَبَاهَان، هَامِل، سَارِح، هَمَل، نَفَش، سَدَى، مُنْجَل،

مُسْجَل، مُسَوِّم، مُسَيِّب، مُسَبِّل. بَهْرَج.

بهره‌لا کردن

ك: ویل کردن، بهره‌زه کردن، نازاد کردن، به‌ردان. [ره‌ها

کردن]

ف: ویل کردن، یَله کردن، رها کردن، سردادن،

آزاد کردن.

ع: طَلَّاق، اِطْلَاق، سَكْع، اِهْمَال، تَطْلِيق، تَسْرِیح.

تَخْلِیص، اِفْلَات. اِرسال، اِسْجَال، اِمْرَاج، اِمْدَاء،

اِنْفَاش، مَذَى، تَسْیِیْب، تَسْوِیم، اِسْدَاء، تَعْطِیل.

بهره‌لا کریک

ك: بهره‌لا، نازاد. [ره‌ها کرار (به‌رام‌به‌ری «قوزخ»، بز

نمونه: له‌پ‌گه‌یه‌ك كه بز هم‌وان نازاد کراییت.)]

ف: رها، آزاد. (علفزار مثلاً كه برای همه‌كس

آزاد باشد. ضد «قوزخ» [قرق])

ع: بَهْرَج، مُسْجَل، مُسَبِّل.

بهره‌موم

[ك: خمرش‌خالی نار‌پلوره‌ه‌نگ.]

ف: بَرَمو، بَرَموم، موم‌یایی. زنبوری.

ع: عَكْبَر، وَسَخ الكَوَارِیر.

بهره‌نگار ← تَوُوشِیَار [رشته‌یه‌ی کرما‌یه.]] (کرما‌یه

است.)

بهره‌و

ك: بهر، بهره‌م. [پیشه‌وه]

ف: پیش، جلو.

ع: أَمَام، قُدَام، قَبْل. قَبْلَة.

بهره‌ویا

ك: روربه‌با، روربه‌با. [ه‌رشتیک روی له شوتنی ه‌ل‌کردنی

«با» بیت.]

ف: رو به باد.

ع: مُوَاجِه الرِّيح، تَجَاه الرِّيح، فِي مَهَب الرِّيح.

بهره‌دو بون

ك: بلّاره‌ر بون، تله‌و بون، لیژو بون. [به‌لاف بون. قَلَب

بو‌نوه. تلیر بو‌نوه‌وه (بو‌نمونه به ریز: بون، نار، یا شتیک

له سهره‌وه.)]

ف: وُلُوشْدَن، وِلَاوِشْدَن، پراکنده‌شدن.

ویل‌شدن، رهاشدن، سرازیر شدن. (بو، یا

چیزی از بالا یا آب مثلاً.)

ع: سَطْوَع، اِنْتِشَار. هُبُوط، نُزُول، خُدُور، تَحْدَر،  
تَدَحْرَج. اِنْطِلَاق. اِنْصِبَاب، ثَنْبِيب، اِنْفِتَاح.

## بهره‌ویزی

ک: پیرایی، پیتشواز. [به‌پیره‌چون]

ف: پیشواز.

ع: اِسْتِقْبَال.

## بهره‌ویزی

ک: روه‌ویزی. [به‌سال‌چون]

ف: رو به پیری، رو به سال خوردگی.

ع: اشمیطاط.

## بهره‌وختن

[ک: پیش‌خستن]

ف: پیش‌انداختن، جلو‌انداختن.

ع: تَقْدِیم.

## بهره‌وخواز

ک: سهره‌وخواز، سهره‌به‌وخواز، سهره‌وژیر، سهره‌به‌وژیر،

بهره‌وژیر. [روه‌وخواز، سهره‌به‌وخواز]

ف: سرازیر، سراسیب، سراپایین. روبه‌پایین.

ع: حَدَر، مُنَحَدِر، خُدُور، هُبُوط، نُزَل، مُنْخَفِض. الی  
سَقَل.

## بهره‌وخواز روین

ک: بهره‌وژیر روین. [روه‌وخواز رویشتن]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین رفتن،

سراسیب رفتن.

ع: خُدُور، هُبُوط، نُزُول، هَوِی، تَسَاوُل.

## بهره‌وخواز که

ک: به‌روه‌وخواز، بهره‌وژیره، بهره‌وژیر که، سهره‌به‌وخواز،

سهره‌به‌وژیره، سهره‌به‌وژیر که، سهره‌به‌وژیر، بهره‌وژیر.

[روه‌ویشتن]

ف: سرازیری، سراسیبی، سراپایینی،

سراسیب، سرازیر، سراپایین.

ع: خُدُور. خُدُور، هُبُوط، نُزَل، مُنَحَدِر، مُنْخَفِض،  
تَلْعَة، سَفَح، سَنَد.

## بهره‌وخواز — بهره‌وخواز که

## بهره‌وخواز و بوون

ک: بهره‌وژیر بوون. [سهره‌به‌وژیر بوون، ده‌اگران]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین آمدن.

ع: خُدُور، نُزُول، هُبُوط، هَوِی، تَسَاوُل.

## بهره‌ودان

ک: وِیل کردن. رِژائن. [بهره‌لا کردن، رشتن]

ف: ویل کردن، رها کردن. ریختن.

ع: اِمْلَاق، اِمْعَال، تَرَك. صَبَّ، سَكَب.

## بهره‌ودوا

ک: گه‌ریا گره، بهره‌زه. [ره‌گه‌راو، گه‌پاره، پاشگه‌ز]

ف: برگشته.

ع: راجع، عائد، آئِب، نائِب، آئِل، مُنْصَرِف،

مُنْعَطِف، مُنْقَلِب، مَقْلُوب.

## بهره‌ودوا کردن

ک: بهره‌زه کردن. [گیراننده‌ره، گه‌پاننده‌ره، دانه‌ره]

ف: برگرداندن، پس‌فرستادن.

ع: اِعَادَة، اِرْجَاع. تَصْرِیْف، صَرَف، قَلْب، عَطَف.

## بهره‌وورو

ک: روه‌وورو. [هه‌وورو، به‌رانبهر]

ف: روبه‌رو، روبارو، تورو.

ع: مُوَاجَهَة، مُشَافَهَة، حُضُور.

## بهره‌وورین

ک: بهره‌وگفتن. [پیش‌گه‌وتن]

ف: جلو رفتن، پیش رفتن، پیش افتادن.

ع: تَقْدَم، سَبَق، قَدَم، قُدُوم.

## بهره‌وژور

ک: سهره‌به‌وژور. [روه‌ویشتن]

ف: سراپالا، سربالا. رو به بالا.

ع: تَلْعَة، صَعُود، عَقِبَة، مُرْتَفِع. خُدُور. اِلِ عُلُو.

## بهره‌وژوور بوون

ك: بهره‌وژوور روین، بهره‌و بوون. [هه‌لگه‌پان]

ف: سراپالارفتن، روبه‌بالا شدن، بالا رفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، رَقِي، رُقِي، رُقُوء، اِرْتِقَاء، تَرَقِي، عُرُوج، تَعَالِي.

## بهره‌وژوور روین

ك: سه‌رکه‌فتن، بهره‌و بوون. [هه‌لگه‌پان، به بلندیدا سه‌رکه‌وتن.]

ف: بالارفتن، سراپالارفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِقَاء، تَعَالِي، عُرُوج، عُلُو، رَقِي، رُقِي.

## بهره‌وژوورکه

ك: بهره‌وژوور، سه‌ره‌ره‌وژوور. [هه‌رراز]

ف: سراپالا، سه‌ربالا، سراپالایی.

ع: صُعُود، تَلْعَة، عَقَبَة، حُدُور، سَنَد، سَفْح.

## بهره‌وژوورکه

## بهره‌وژوور

ك: بهره‌و خوار، سه‌ره‌ره‌و خوار، سه‌ره‌ره‌وژوور. [روبه‌خوار]

ف: سراپایی، سراشییب، سرازیر، رو به پایین.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، مُنْخَفِض، اِلَى سَفْل، تَسَاوَل.

## بهره‌وژوورکه

ك: بهره‌وژوور، بهره‌وژوور، سه‌ره‌و خواره، بهره‌و خوارکه.

## [روبه‌نوشتن]

ف: سراشییب، سراپایی، سرازیر، سراشییبی، سرازیری، سراپایی.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، تَلْعَة، حُدُور.

## بهره‌وژوورکه

## بهره‌وکه‌فتن

## بهره‌وکه‌یشتن

ك: بهره‌و گه‌یین، [هاتن، گه‌یشتن]

ف: رسیدن، فرارسیدن.

ع: قُدُوم، وِرود.

## بهره‌ولا

ك: كهج، لار. [خوار، چه‌فت]

ف: كَج، كُز.

ع: مُنْخَرَف، مُغَوَج، مُنْعَطِف.

## بهره‌ولیز

بهره‌و لیزایی

## بهره‌ولیزه

## بهره‌و مال

ك: ره‌و مال. [ره‌و له مال]

ف: رو به خانه.

ع: اِلَى الدَّار، اِلَى الْمَنْزِل.

## بهره‌هم

## به‌ریان

ك: شه‌لگا. [شوینی هه‌ل‌پینی جوگه‌ناو له جوگه یا له چه‌مدا.]

ف: بَند، شه‌لگاه. (محل شکستن آب در جوب یا رودخانه.)

ع: سَد، مِشِل، مَدَعَق، مَفْجَر.

وینه—به‌ریان <۲>

## به‌ریان

[ك: شوینی هه‌ل‌پینی جوگه‌ناو له کینگه‌دا.]

ف: ناو. (محل شکستن آب در زراعتگاه.)

ع: بَقَق، مِشِل، مَدَعَق، مَفْجَر، فُرْضَة، قُتْرَة.

وینه <۲>

## به‌رین

ك: به‌رگ، به‌رگین. [پیشوو، به‌که‌مین]

ف: نَحْستین، نَحْزین، پیشین، جَلوین، جَلوی، آغا‌زین.

ع: سَابِق، مَقْدَم، أَوَّل، أَوَّلِي.

## بهره‌یخه

[ك]: پارچه يهك كه دهيدرون به يهخه دا بو پتر  
کردنی.]

ف: كرج، كوچ. (پارچه ای برای استحکام بر  
جلوی گریبان دوزند.)

ع: بېده، نېين، بېيقه.

وینه (۲)

بهز

ك: دوگ، چهروی. [پیر]

ف: دنبه، پیه، چربی.

ف: وذك، شحم.

بهزاز

ك: پارچه فروش، كورتان فروش. [گه فروش]

ف: جامه فروش، پارچه فروش.

ع: بَران، قماش.

بهزائن

ك: شكائن. [بهزاندن، شكست پندان]

ف: شكستن، شكست دادن، پس نشانندن.

ع: كسر، هزم، نطح، غلبه، غلب.

بهزفن

ك: بهزین، مه لون کردن، وزین، هه لدان، رهشال لیدان.

[خنوت هه لدان]

ف: چادرزدن، جایگاه کردن، آرامگاه ساختن.

ع: اقامه، ضرب الخيام.

بهز چلو

[ك]: گوتپاره له پتلوری چاودا.]

ف: شرناق. (گوشت زیادی در پلک چشم)

ع: بخص، نقي.

بهزور

ك: ترم، تز. [تور (نموی که دهیچتن.)]

ف: تخم، منج، دانه. (پاشیدنی)

ع: بذر، بذر. (ما يُذرع.)

بهزهك

[ك]: توری كه تان. (گیاهی به ناربانگه و گونه گی  
خوله میثیه و گه لاگانی باریکه.)

ف: زغیر، بزرک. (بوته ای آن معروف و گل آن  
سفید خاکستری است و برگ آن ریز است.)

ع: بذر الكنان.

بهزم

ك: شادی، شوق. [كهیف]

ف: بزم، شادی، ماژ.

ع: عیش، نشاط، عشره، قلس، مسرة.

بهزگا

ك: شادیگا. [کوزی که یف و شادی]

ف: بزمگاه، شادیگاه، ماژگه.

ع: معاش، محل العیش، مکان السُرور، مجلس

الفرح.

بهزور سه تن

[ك]: به زور لیسه ندن (به زور شت و برگرتن له خه لکی.)

ف: اُشتلم، با زور گرفتن. (به زور از مردم چیز

گرفتن.)

ع: تَعْدِي، تَغْلِب.

بهزه!

ك: بهدا! خوزگه! (بهزه بهر روزه رحم ناشکرا نهوی!)

[هارارا، چ خراپه! به به به ها، چ باشه! (له وشه

دوبه یه که گانه.)]

ف: بدا! خها! زها! بها! نیکا! خوشا! زهی!

زه! خوش! ختک! خوب! په! (از اضا داد

است.)

ع: وئی! تبا! ویل! طوبی! مرحبا! واه! بخ!

حبذا!

بهزهك

ك: نارایش، لارلوسه، دهق. [رازانه ره]

ف: آرایش، بزرک، زیب، زیور، پیرایه.



ع: زینة.

به‌زهوی

ك: دَلَسَوِی. (به‌زهوی پیاہات،) [میہربانی، دلنہرمی]

ف: مہر، مہربانی، دلسوزی. (دلش برایش

سوخت.)

ع: رَحِم، رَحْمَة، مَرَحْمَة، شَفَقَة، رِقَة، عَطُوفَة، أَوِيَة،

أَيَّة، مَأْوِيَة، مَأْوَة.

به زهویا جوون

[ك: رَوَّجُون (بُو نمونہ: رَوَّجُونی ناور.)]

ف: فرو رفتن. (آب مثلاً.)

ع: غَوْر، نَشْ، نَشِيش، نُضُوب.

به زهویا دان

[ك: به نەرزدا کوتان]

ف: زَمِين زَدَن، به زمین کوفتن.

ع: صَرَع، رَدَع، وَطْط، اِفْتِرَاش.

به زهویا کوتان— به زهویا دان

به‌زیان

ك: تَرازیان، شکیان. [شکست خوردن]

ف: شکستن خوردن، پَس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزام، قَرَسَة.

به‌زین

ك: شکیان، تَرازیان. [شکست خوردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پَس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزام، قَرَسَة.

به‌زین

ك: وه‌زین، به‌زتن، هه‌ل‌دان، وه‌شمال لیدان، مه‌ل‌ون کردن.

[خیتوت هه‌ل‌دان]

ف: چادر زدن، جایگاه گزیدن، آرامگاه گزیدن.

ع: اِقَامَة، ضَرْب الخیام.

به‌ژن— به‌لا [شهیدکی کرماهیہ] (کرماهی است.)

به ژیرا دان

ك: به‌رزو کردن [به‌رز کردنه‌ره (بُو نمونہ: به‌رز کردنه‌ره]

ددانی کزن له لایهن ددانی نویره.]

ف: بلند کردن. (دندان تازه، دندان کهنه را مثلاً.)

ع: انتاض.

به ژیر چاوه‌روانین

[ك: له ژیر چاره‌ره سه‌یر کردن]

ف: از زیر چشم نگاه کردن، زیر چشمی

نگریستن.

ع: اِلْمَاح، اِلْتِمَاح.

به‌:

ك: به‌نا. [دالند]

ف: بَست، پُناه.

ع: حِصْن، مَلْجَأ، مَأْمَن، مَعَاد، حِرْز، كَنْف.

به‌س

ك: به‌سیاک. (برسی چو‌رگسه به‌س.) [داخراو، به‌سراو]

ف: بَستنه، بَند. (گُشنگی‌ش بند آمده.)

ع: مُنْهَسَد، مَسْدُود. (اِنْسَد جُوعُه.)

به‌س

ك: به‌ن. (دوره‌س نیه.) [به‌یره‌ندی]

ف: بند، بست.

ع: قید، علاقه، صَدَد.

به‌س

ك: به‌سه، به‌نویه‌س. [که‌ینویه‌ین، به‌یمان]

ف: پیمان.

ع: عَهْد، شرط.

به‌س

ك: به‌س. [پاشان، که‌راته]

ف: پَس.

ع: ف.

به‌س

ك: گری. (به‌ستن) [به‌ند، گره]

ف: گره، گری، بَند، بَست. (بَستن = گره‌زدن)

ع: عُقْدَة، عُجْرَة، أَرِيَة، فُرْزَة، اُنْشُوطَة، رُيْطَة.

## به‌سی

ك: تهنكه. نه‌جامه. به‌ن. [پارچه كانزیه‌ك كه بو پینه  
كردن یا پتمو كردن به كار ده‌یئیریت. ه‌روه‌ها: لا‌واره.  
(بو نمونه: به‌سی تفه‌نگ یا سنوق.)]  
ف: بست، بند، بَش. آهن جامه. (بست تفه‌نگ  
یا صندوق مثلاً.)

ع: كَتِیْفَه، قَوْنَه، طَرْف، مُفَصَّلَه.  
به‌سی!

[ك: چیت‌نا، كافیه!] [به‌سه‌ا]  
ف: بس، وِس، بسندا! (مرا بس است.)

ع: حَسَب، كَاف، فَحَسَب. قَدْ، قَدْن، قَطَا، فَقَطَا،  
قَطَاطَا، بَس!  
به‌سی ← ره‌سا  
به‌ستن

[ك: شه‌ك دان (بو نمونه: به‌ستی بار.)]  
ف: بَستَن. (بار مثلاً.)

ع: شَد، شوق، شَیْق، رَیْط، صَر، تَوَیْق، اِیْثَاق.  
به‌ستن

[ك: پینكه‌ره گری دان. (به‌ستی شتیك به‌شتیكي تره‌ره.)]  
ف: بَستَن. (چیژی بر چیز دیگر)

ع: تَشْرِیْط، تَعْلِیق، اِیْثَاقَه، اِیْثَاق، رَیْط.  
به‌ستن

[ك: گرتن (بو نمونه: به‌ستی ریگا.)]  
ف: بَستَن. (راه مثلاً.)

ع: سَد، لَقَم.  
به‌ستن

[ك: هاتنه‌ویه‌ك، په‌ترو به‌ستن (بو نمونه: به‌ستی  
برین.)]

ف: بَستَن. (زخم مثلاً.)

ع: لُئِم، تَلْئِم.  
به‌ستن

ك: ژَهْن. [داخستن (بو نمونه: به‌ستی ده‌رگا.)]

ف: بَستَن. (در مثلاً.)

ع: سَد، اِغْلاق، اِتراس، تَسْکِی.  
به‌ستن

ك: گری دان. [گره‌دان]

ف: بَستَن، گره زدن.

ع: عَقْد، تَعْقِید، تَارِیْب، نَشْط.  
به‌ستن

ك: وتن، نوَسین، دورس كردن. [دانان، پینكه‌ینان (ی شیعر،  
تار، نوسراو، نامیلکه، كتیب و...)]

ف: بَستَن، گُفْتَن، نوَشتَن، درِست كردن. (شعر،  
خطبه، مقاله، رساله، كتاب، و امثال آن.)

ع: اِنْشَاء، تَالِیْف، تَحْصِیْف، اِصْطِنَاع.  
به‌سته‌وه

[ك: ره‌ستن: قایم كردنی شتیك به‌شتیكي تره‌ره. (بو  
نمونه: به‌سته‌وه‌ی نه‌سپ.)]

ف: بَستَن. (اسپ مثلاً.)

ع: شَد، رَیْط، صَر، تَوَیْق، اِیْثَاق.  
به‌سته‌وه

ك: پینچانه‌وه، پینچانه‌ره... [به‌ده‌ردا پینچان. دو‌باره پینچان.  
(بو نمونه: پینچانه‌وه‌ی می‌زهر.)]

ف: بَستَن، پیچیدن، بازبستن.

ع: لَف، عَصَب، طَی، لَی، لَوِی. الْعَصَبُ ثَانِیاً.  
به‌ستو

ك: كوزی. [ه‌ومه (كوپه‌ی سهر به‌سراو.)]  
ف: كوزه. (كوزه‌ی روکشیده.)

ع: رَاقُود.  
به‌ستگی

[ك: په‌یروندی]

ف: بَستَگی، پَیْوَستَگی.

ع: عُلْقَه، تَعْلُق، اِرْتِیْاط.  
به‌سته‌نی

ك: به‌سله‌ك. [نایسکریتم: شیر و شه‌گری سه‌ه‌ولک‌ردو.

[به‌ناویانگه.]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بوز، بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سروین

[ک: په‌نا بردن]

ف: بست و رفتن، بستنی شدن، پناه‌بردن، پناه‌نده شدن.

ع: تَحَصُّن، اِتِّجَاء.

به‌سفايه

[ک: گیاه که (ریشه‌های به‌ناویانگه) و بَر درمان به کار ده‌هیت‌ریت.]

ف: بَسِیایه، بَسِیایک. (بیخی است معروف.)

ع: بَسِیایِج، اَضراسُ الکَلْب، ثاقِبُ الحَجَر، کَثِیرُ الأَرَجَل.

به‌سه‌ک

ک: به‌ستنی. [نایسکریم: شی و شه‌کری سه‌هول‌کردو.]

[به‌ناویانگه.]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سه‌ک

ک: یدخ، یدخبَن. [به‌سته‌ک]

ف: یخ، بست، خَسَر، هَسَر.

ع: جَمَد، قَرَت، صَبَر، مُنْجَمِد.

به‌سولوق

ک: به‌تَنگ، سَتَو، مَانْگ، هَدَاس، هَدَاسان. [دِرِز]

ف: به‌سَتوه، به‌تَنگ، سَتوه، خَسَته، مانده، هَراسان.

ع: عَاجِز، صَحَر، ثَعِب، کَل، کَال، عَی.

به‌سه

ک: بوخه، بدن، پیازِگ. [پارچه یا دَسرزکی تاییدت بز شت تینان. (بَر نمونده: به‌سی پارچه.)]

ف: بستَه، پَرَوَنده، پَرَوَنده، پِلَوَنده، بوخه،

بُخچه، بُند. (جامه مثلاً.)

ع: رِزْمَة، حُزْمَة، رِبْطَة.

به‌سه

ک: دسه. چه‌نک، چه‌بکه [باغه، گورزه (وشکه)، گول، گیا. کتیب، توماش و...]

ف: بستَه، هیزم، پلونده، برونده. (هیزم، گُل، گیاه. کتاب، قماش و امثال آنها.)

ع: حُزْمَة، جِرْزَه، اِبَالَة، اَبِیلَة، بَاقَة، قَبْضَة، وَزِیمَة، رِزْمَة، کَاَرَة، اِضْبَارَة.

به‌سه

ک: وابسه، کس، خوتش. [که‌سکار، خزم]

ف: بستَه، اوپس، هاوش.

ع: مَنسوب، مُتَعَلِّق، تایع، لَف، أَتباع، أَقارب.

به‌سه

ک: بس، به‌نویس. [که‌نویس، په‌یان]

ف: بُند، بند و بست، پیمان.

ع: عَهْد، میثاق.

به‌سه!

[ک: چیتنا!، کافیه!]

ف: بس است!، وس است!

ع: کَاف!، حَسَب!، قَد!، قَدَن!

به‌سه

ک: هه‌به‌سه، هه‌به‌سیاگ. [هوتراره، چامه]

ف: بَرِستَه، چامه، چکامه.

ع: شِعْر، غَزَل، قَصِیدَة.

به‌سه

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌مک، رِگه. (هیچی تیا به‌سه نیه.)

[مانا، واتا]

ف: چَم، آرش، خواسته.

ع: مَعْنی، مَدلول، مَذْهَب، فُحوی، فُحواء، مِعْراض،

مَفَاد، مَحْصُول، حَاصِل.

**به سراهاتن**

لک: به مَلاهاتن. [به سدردا تپه پرین، تروش بوون (بو نمونده:

به سدر هاتنی به لا.)]

ف: به سدر آمدن. (مَصِیْبَت مَثَلًا.)

ع: اِصَابَة، اِعْتَرَاء.

**به سدر بردن**

لک: درای هاوردن. [راپه راندن (بو نمونده: به سدر بردنی

به لَین.)]

ف: به سَر بُردن، به انجام رسانیدن، به پایان

رسانیدن. (مَوْعِد مَثَلًا.)

ع: اِتْمَام، اِکْمَال.

**به سدر بردن**

لک: سازیان، سازگاری کردن. [سازان، گرنجان]

ف: به سَر بُردن، سازگاری کردن، ساختن،

سازش نمودن.

ع: رَفَق، مُدَارَاة.

**به سدر بردن**

لک: به جینگ هاوردن. [به جی هیتان، پتله هیتان (بو نمونده:

به سدر بردنی په یمان.)]

ف: به سَر بُردن، انجام دادن، به جا آوردن.

(قول، وعد)

ع: وَقَاء، اِیْفاء.

**به سهره و روین**

لک: به دهمه روین، سهره نگرین. [رِهت دان]

ف: به سدر در آمدن، سگندری خوردن،

سر سگندری خوردن، شکو خیدن، سگرقیدن.

ع: کَبُو، تَعَس، نَکَس، عَثَر، عِثَار، وَعَکَة.

**به سهری**

[لک: به راستی، هدر خوی]

ف: به درستی، به سهری.

ع: شَخْصًا، رَاسًا.

**به سهرینی**

[لک: له سدرده می] (به سهرینی من)

ف: در هنگام.

ع: فِي عَهْدٍ، فِي حَيَاةٍ. (فِي حَيَاتِي)

**به سی**

[لک: په نابهر]

ف: بَسْتی، پِیخَت، پناهنده.

ع: مُتَحَصِّنٌ، مُلْتَجِي.

**به سیلک**

[لک: به سراو، گریدراو]

ف: بَسْتَه، بَسْتَه شده، بَند آمده، گره زده، گره

داده، گره زده شده.

ع: مَسْدُودٌ، مَشْدُودٌ، مَرْبُوطٌ، مَصْرُورٌ، مُوَلَّقٌ.

مَنْوُطٌ، مَعْلُقٌ، مَوْقُوفٌ، مَعْقُودٌ، مَارُوبٌ، مُؤَرَّبٌ.

**به سیلک**

[لک: به ستراو. (پیاو تک که نه توانیت بیت به زاوا.)]

ف: بَسْتَه. (مردی که نتواند داماد بشود.)

ع: مَسْخُورٌ.

**به سیلک**

لک: بهو، تات. [(ژنیک که په رده کی کچیه کی پته و بیت و

پیار نه توانیت بیژنیت.)]

ف: بَسْتَه، سفت. (زنی که بکارت او سفت باشد

که مرد نتواند بردارد.)

ع: رَتَقَاء.

**به سیلک**

[لک: به ستراو بهشتیکره. (بو نمونده: نه سپی به سراو.)]

ف: بَسْتَه، بَند شده. (اَسپ مَثَلًا.)

ع: رَبِیْطَة، جَمَام، مَرْبُوط.

**به سیلک گوده**

لک: مه تهر، مه تهره کریاگ. [به ستراو، پابه ندرکراو]

ف: بَسْتَه، بَسْتَه شده، پای بَند.

ع: مُقَيَّد، مَرْبُوط.

به‌سیان

[ك: به‌ستران، داخان، په‌یره‌ست برون]

ف: بسته شدن. بند آمدن. گره‌خوردن.

ع: اِنْشِدَاد، اِرْتِثَاق، اِنْشِدَاد، اِرْتِبَاط، تَعْلُق، تَوَقُّف، اِنْتِظَاف، اِنْعِقَاد، تَعَقُّد.

به‌سیان

[ك: به‌ستران، بی‌بره‌بسون، كه‌ساد برون (ی بازار،

مامه‌له)]

ف: بسته شدن، بند آمدن. (بازار، دادوستد)

ع: بَوْر، كَسَاد، غِرَار، اِنْتِعَاس، ثِنَاعُس.

به‌سیان به‌یه‌كه‌و

ك: پَتِجیان به‌یه‌كه‌و. [به‌یره‌ست برون، پت‌كه‌ره به‌سران]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تِلَازُم، مُلَازِمَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط، تَسْلَسُل، دَوْر.

به‌سیت

ك: ساده. [ساكار (به‌رام‌به‌ری «ناوخته»)]

ف: كامود، كاموس، آپاره، ساده، نامیغ. (ضد

«مُرْكَب»)

ع: بَسِيط، سَاف.

به‌ش

ك: موروچه، ره‌سه‌د، پشك. [پار، پاژ]

ف: بَخْش، رَسَد، به‌ره، به‌ره، زون، بون، ساوو،

پد‌مه، بدوره، پد‌زره، پزگاله، آب‌خور، آب‌شخور،

پزگاله، ط‌رف.

ع: سَهْم، قِسْمَة، نِصَب، نِصِيب، حِصَّة، كُلَّة،

شَقِص، جَد، جُد، حَظ، حَق، بُدَّة، زِدب، عَمَق،

خلاق.

به‌شبه‌ر

ك: به‌شدار، هاویه‌ش، موروچه‌به‌ر، هاویشك. [خاوه‌ن‌به‌ش،

شهریک]

ف: بَخْش‌به‌ر، هم‌بَخْش، ها‌م‌بِخْش، هم‌زون،

بون‌به‌ر...

ع: سَهْم، قَسِيم، شَرِيك، ذُو نَصِيب...

به‌ش‌به‌ش

ك: موروچه‌موروچه. [پاژپاژ، پشكپشك]

ف: بَخْش بَخْش...

ع: مُنْقَسِم، اَقْسَامًا...

به‌ش‌به‌ش کردن

ك: موروچه‌موروچه کردن. [پاژپاژ کردن، پشكپشك کردن]

ف: بَخْش بَخْش کردن.

ع: تَقْسِيم، اِقْتِسَام، تَسْمِيم، تَحْصِيب، تَحَاص،

تَوَزِيع.

به‌شخو

[ك: چارونوس، خوانونوس]

ف: سَمَنَاك، سَنَگول.

ع: مُقَدَّر، الْقِسْمَة الْأَوَّلِيَّة.

به‌ش خوا

[ك: پاژي خودا، زه‌كات]

ف: بَخْش‌خدا.

ع: زَكْوَة.

به‌شدار

ك: به‌شبه‌ر، هاویه‌ش. [شهریک، هاویشك]

ف: بَخْش‌به‌ر، هم‌بَخْش.

ع: سَهْم، قَسِيم، شَرِيك.

به‌ش‌کردن

[ك: دابه‌ش کردن.]

ف: بَخْش کردن.

ع: تَقْسِيم، تَسْمِيم، تَحْصِيب، تَوَزِيع، تَحَاص،

اِقْتِسَام.

به‌ش‌کردن

ك: رسایی کردن. [پیاگه‌یین]

ف: رسیدن، رسایی کردن.

ع: کفایه، عُموم، شمول.

بهشکو — بهشکم

بهشکه — بهشکم

بهشکه

ل: بهشکه، بهلکه، بهلکم، بهلکو. [بهشکو، خوابکا]

ف: بشکه، شاید، باشد که.

ع: عسی، لعل.

بهشکا

ل: بهشکه، عدلهم، مدمر. [جیگهی دابهش کردنی ناو.]

ف: طراز، (جای تقسیم آب)

ع: قائم، مقسم، مقسیم الماء.

بهشکه — بهشکا

به شولنا روین

[ل: شیرین پی هملگرتن، به دوادا چوون]

ف: دنبال رفتن، دنبال کردن.

ع: اقتفاء، انتثار، تعقیب.

بهشمن — بالا

بهشموکردن

[ل: بهخشیندره، دابهش کردن]

ف: بخش کردن، به همه دادن.

ع: تقسیم، توزیع، تمزيع، تبديد، تفرقة.

بههز

ل: بی، کم، چن. [هیند]

ف: نخت، برخ، برخه، پاره، چَند، کم.

ع: بعض، قسم، نبذ، جزء.

بهفر

[ل: ورور]

ف: برف، لیوننگ، هلتاک، هلناک.

ع: ثلج، ظلم، ضحك، هُلهل، عَضرس، عَضارس.

بهفراو

[ل: ناری بهفر.]

ف: آب برف، برفاب.

ع: ماء الثلج.

بهفردوسی

[ل: بهفردی دهسکرد.]

ف: یده، برف ساختگی.

ع: الثلج المصنوعي.

بهفرفروش

[ل: نهو کدسی بهفردی دهفروشتیت.]

ف: برفی، برف فروش.

ع: ثلج.

بهفردچان

[ل: چاله بهفردی جیگهی بهفر.]

ف: برفگاه، جای برف.

ع: مثلج، مثلجة.

بهفردسمر

ل: رجه. [بهفردی سهوول بهستور (که پیی تیناچه قیت).]

ف: برف بسته، (که پا در آن فرو نرود).

ع: خشف، خشيف، جَلدة، جَليدة. مزَلجة، مزَلجة.

بهق

ل: نیره کمر، پادار. [کدوی نیر، کدوی رار]

ف: خروحه، کبک نر، کبک شکاری.

ع: ملواح، دَرِيَّة، يَعقوب، حَجَل، قَبِيح.

ویننه هیه.

بهقا

ل: بایق، پایداری، مان. [راوه ستاوی، مانهره]

ف: نیوساد، پایداری، پایدگی.

ع: بقاء، دوام، ديمومة.

بهقال

ل: نازوخه فروش. سهووی فروش. [تفاق فروش. سهووه فروش.

(له بنه رتدا بهواتای سهووه فروش بهلام له نه ریتی

خه لکیدا به واتای نازوخه فروشیش به کار ده بریت).]

ف: آزوقه فروش، آمُرغ فروش، سبزی فروش،

تره‌فروش. (اصلاً به معنی تره‌فروشی است  
عرفاً به معنی آمرغ‌فروشی استعمال  
می‌شود.)

ع: بَقَال. مَنَان، قَوَات.

به‌قبه‌قوو

ك: گرمه، گرمائن. گمه، گماندن (دنگی کوترا.)

ف: بَقَفَو. (صدای کیوتر)

ع: قَرَقَرَة، هَذْمَة، وَكُوكَة، هَدِير، هَدِيل، ثَغْرِید.

به‌قله‌مووت

[ك: بَوْتَلَه، قَه‌له‌مورن]

ف: شَوَار، شَوَال، شَوَات، پیروج، پیل‌مُرع،  
فیل‌مُرع.

ع: يُوَقْلَمُون، أَبُو بَرَاقِش.

وینه

به‌قنکا خستن

[ك: پشتگویی خستن]

ف: ول کردن، کارنداشتن.

ع: اِمَال، تَعْمِيل.

به‌قنکو کفتن

[ك: به پشتدا کورتن]

ف: از پشت افتادن، از پا در آمدن، زمین  
خوردن.

ع: تَكَدُّش، تَبْرُكُع.

به‌قهم

[ك: دره‌ختیکه رنگی لی‌ده‌رنه‌هیتیت.]

ف: بَكَم، بَكَم.

ع: بَقَم، عَنَدَم. (دَمُ الْأَخْوِين)

وینه

به‌قبه

[ك: ته‌قَه‌ل (درونی وردی پیکه‌وه لکار.)]

ف: بَقِيه، بَخِيه، نگنده، کله، کن. (دوخت ریز)

(متصل)

ع: كُتَبَة، خُرْزَة.

به‌قبه

ك: مَهَنه. ناتواری. [ماره، پاشماره]

ف: مانده، بازمانده، دینا.

ع: بَقِيَة، باقی، مَابَقِي، مُتَمَم.

به‌کارخواردن

ك: به‌درد‌خواردن. [به‌کَل هاتن، به‌سورد بورن]

ف: به‌درد خوردن، به‌کار آمدن.

ع: اِفَادَه، اِغْنَاء.

به‌کام گیین

[ك: سه‌رکورتن، به‌ناوات گه‌یشتن]

ف: فیروزی، به‌کام رسیدن.

ع: قُوْز، نِيل.

به‌کوه

[ك: (سورکه‌ل‌دناوی «نه‌بویه کر».)]

ف: مخفف «ابوبکر» است. اسم است.

به‌کسمات ← به‌کسمات

به‌کهرم نه‌مان

ك: له‌کهرم کفتن، به‌درد نه‌خواردن، له‌کار کفتن،

کارنه‌خواردن، به‌کَل نه‌مان. [له‌کَل هاتن]

ف: به‌درد نخوردن، از کار افتادن، تباه شدن،

تَبَسَّت شدن.

ع: فَسَاد، ضَيَاع، بَطْلَان.

به‌کَش و قنکا هاتن

[ك: به‌دوردا گهران. پهن کردن]

ف: گرداگرد گشتن. ستایش کردن.

ع: طَوَف، قَوْصِيف.

به‌کَل نه‌مان

ك: له‌کار کفتن، به‌کار نه‌خواردن، به‌درد نه‌خواردن،

به‌کهرم نه‌مان. [له‌کَل هاتن]

ف: از کار افتادن، به‌درد نخوردن، تباه شدن،

تَبَسَّتْ شَدْنَ.

ع: فساد، ضیاع، بطلان

بە‌کەیف

ك: خۆشحاڵ، دڵخۆش. [ساز، بە‌ده‌ماخ]

ف: شادمان، خوشحال، دلشاد، خوش جاوړ، شادان.

ع: نَشِيط، مَسْرُور، فَرَّه، فَرَح، مَرَح، غَضَب، غَاضِي

(غاض)، بَهِيح، مَشْعُوف.

بە‌ك

ك: گە‌وره. [سە‌ردار، پا‌یه‌مەرز]

ف: بگ، بیگ، بزرگ.

ع: بَيْك، بَيْك، كَبِي، رَئِيس، شَيْخ.

بە‌گژا‌ده

[ك: بە‌چكە‌بە‌گ، رە‌سە‌ن]

ف: بیگ‌زاده، نژاده

ع: نَجِيب، نَسِيب، أَصِيل.

بە‌گژا‌پە‌رین

ك: بە‌گژا‌پە‌رین. [نا‌رقە‌ بو‌رن]

ف: در افتادن، درافتادگی کردن.

ع: نِزاع، جِدال، مُنَازَعَة، تَنَازُع، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة،

مُناقَشَة، مُناقَشَة، مُناقَحَة، مُناحَكَة، مُشاخَعَة،

مُصَانَة، خِصام، مُخَاصَمَة، نِزاع، هِراس.

بە‌گژا‌چو‌ون

ك: بە‌گژا‌پە‌رین. بە‌رزە‌پە‌رین. [نا‌رقە‌ بو‌رن. هە‌لە‌گە‌ران]

ف: در افتادن، ... بالا رفتن، روی درخت رفتن.

ع: نِزاع، ... نَمَل، مَغُود.

بە‌گسە‌مات

[ك: جۆ‌رە‌ نا‌ئێ‌كێ‌ نە‌ستۆ‌ره‌.]

ف: بَكْسَمات، بَتْسَمات، كاك. (نوعی است از نان

كه ضخیم است.)

ع: بِشَمَاط، بَقْسَمَاط، بِجَمَاط، طُرموس، جَرَّة، مَلَى،

مَلِيل، طُرموث، أَفُود، مَضْبَاة، كَفَك. (خُبْزُ المَلَّة).

بە‌گۆ‌شە‌ی چاو‌روانین

[ك: بە‌ تێ‌لە‌ی چاو‌سە‌یر کردن لە‌بەر تە‌ڕۆ‌پە‌یی یا ناز

کردن.]

ف: آغول، آلوس، اساسه، آغولیدن، آلوسیدن،

اساسیدن. (به کنج چشم نگریستن از خشم یا

از ناز)

ع: لَحْظ، لَمَح، إِمَاح، حَزَز.

بە‌گۆ‌یجکا‌دان

[ك: بە‌ گۆ‌یدا دان]

ف: گۆ‌شۆ‌د کردن، به گوش آشنا کردن.

ع: إِسْمَاع، قَرَعُ السَّمْع.

بە‌گۆ‌یجکا‌ هاوردن—بە‌گۆ‌یجکا‌ دان

بە‌ل

ك: قَنج، راس. [هە‌ستار، رە‌پ (بۆ‌ نموونە: بە‌ل بزو‌نی

نە‌ندامی نێ‌رتی.)]

ف: ستیخ، ستیخ، راست، سە‌رپا، پاشدە. (آلت

مردی مثلاً.)

ع: مُنْتَعِظ، قَائِم، مُنْتَصِب.

بە‌لا‌دا‌ کە‌فە‌ن

[ك: بە‌ لا‌دا‌ کە‌وتن، لە‌سەر لا‌پاکشان]

ف: از لا‌ افتادن، بە‌ پە‌لو‌ افتادن، از پە‌لو‌ دراز

کشیدن.

ع: إِنْحاء، إِنْتِحاء.

بە‌لا‌دە‌ت

ك: گێ‌لی، کوێ‌زە‌وشی، کە‌ودە‌نی. [نا‌زیرە‌کی (بە‌رامبە‌ری

«زیرە‌کی».]

ف: تې‌ماو، کۆ‌ودنی، کَم هوشی، کور هوشی.

(ضد ذکاوت.)

ع: بِلَادَة.

بە‌لا‌غە‌ت



ك: خوەشزوانى، شیرین‌وتىزى، زواندارى، تەپزوانى.

[رەوانىتىزى]

ف: سەخنۆزى، شىوايى، خوش‌گفتارى،

شیرین‌زبانى، زبان‌آورى.

ع: بلاغة، فصاحة.

بەل بوون ← بەلەو بوون

بەلەلەكوشى

ك: گۆلەلمەشت. [گۆلپارەل، خوشپارەل]

ف: خوش‌گوش، دست‌آموز، رام، خوش‌پاور.

ع: اذن، ميقان.

بەلۆكە

[ك: قىتكە، مېتكە. (گۆشتپارەيەكە لە سەرەتاي زىنى

نافرەتدا.)]

ف: چۆخلە، پلۆجك، پلۆج، خۇروسك، خۇروسە،

خۇروھە، تلاق. (گوشت‌پارەيەكەست در مداخل

فرج.)

ع: بظرف، قناب، عناب، رقرق.

بەلۆوچە

[ك: بەررۆلە. (دارۆكەيەكە لە ژىي كەلمەدا، يەككە لە

نامرازەكانى كشتراكا.)]

ف: پلۆجك. (چوبكى است در وتر چنبر جزو

ادوات فلاحى است.)

ع: ...

وئە <۲>

بەلەبارىكە

[ك: چالاك و لەر.)]

ف: وشكول. (زرنگ لاغر)

ع: جليد، جلد.

بەلەباقە

[ك: نەخوشىنكى بزنە كە بەردەوام دەبارىننەت.)]

ف: مرضى است عارض بزن مى‌شود و متصل

بەلەك مى‌كند.

ع: ...

بەلەپا

ك: قۇچاخ. (بالەپا) [چالاک، كرۇ]

ف: بادپا، بادسار، تۆندزۆ، پويان، تيززۆ، چابك،

چالاک.

ع: جوال، ساع، سريع السير، راجب الريح.

بەلەچەك

ك: كەلەبچە، دەسبەسە. [دەست‌بەسار]

ف: كت‌بنسته.

ع: كلب.

بەلەچەك

[ك: تاسە (گۆشتى كۆلەكە كە لەت‌لەتى دەكەن و

رشكى دەكەن بۆستان.)]

ف: كدوى خشكیده. (گوشت كدو كە پارە پارە

مى‌كند و برای زمستان مى‌خشكانند.)

ع: يبيس القرع.

بەلەلسان

[ك: درختكى بەناوبانگە.)]

ف: بلسان. (درختى است معروف.)

ع: بلسان.

وئە

بەلەشوانە

ك: بەناشراڤە. (گيايەكە لە «مەنى» دەچىت.)]

ف: علفى است شبيه به بنا.

ع: ...

وئە ھەيە.

بەلەك

[ك: ميكونك (گيايەكى شىردارى بەناوبانگە.)]

ف: بلك. (گياھى است معروف شيره‌دار.)

ع: ...

وئە

## به‌له‌کناجی

ل: ژنه‌په‌نگه، [ژناتی، خله‌ژناتی (پیاریک که رفتاری  
ژنانه یه.)]

ف: زن‌خو. (مردی که کارهای زنانه بکند.)

ع: آنیث، مٓئآث، مٓوٓئٓث.

## به‌له‌م

ل: قایخ، ده‌سه‌کشتی. [لو‌تکه]

ف: سٓنٓبٓک، قایق.

ع: قارب، زورق، قلوکه.

ویندی‌هید.

## به‌له‌ویوون

ل: به‌ل بوون، قنجه‌ویوون، راسه‌و بوون. [هه‌ستان، ره‌پ  
بوون (بو‌نمونه: به‌ل بوونی نه‌ندامی نیریتی.)]

ف: ستیخ شدن، ستیخ شدن، راست شدن، پا  
شدن. (آلت رجولیت مثلاً.)

ع: آنٓتِصَاب، آنٓتِعاظ، قیام، آسٓتِقآمَة.

## به‌لیخ

ل: زواندار، ته‌پزوان، ده‌هدراش، قه‌لوده‌ل. [ره‌وانیژ]

ف: شیوا، خوش‌گفتار، شیرین‌زبان، ترزبان،  
زبان‌آور، گویا، سٓخٓنٓوٓز، سٓخٓنٓ‌سٓنٓج،  
سٓخٓنٓ‌پٓرداز، سٓخٓنٓ‌پٓروٓز، شیرین‌سٓخٓن.

ع: فِصِیح، بَلیغ، ذَلِیق، ثَرِب، مِصْطَٓع، مِصْطَٓع،  
مِصْطَٓع، مِصْطَٓع، مِصْطَٓع.

## به‌لا

ل: وهی، ته‌مدره، سه‌مدره، دورد. [کارسات]

ف: آسیب، درد، گززد، آفت، پٓتیاره.

ع: بَلآء، بَلیٓء، حادِثَة، نازِلة، آفة، عاۓة، قارعة،  
فاۓجة، فادِحة، داهِیَة، مُصِیۓَة، زَیۓَة، وِیل، وِیلة.

## به‌لاجه‌وی

ل: خورۆك. کدین. (به‌لاجه‌وی لی‌تی - خورۆکی لی‌تی،

کدینی لی‌تی.) [گالته‌جار، سه‌یروسه‌مدره، پٓنکه‌نین]

ف: بُلٓنٓجٓکی، بوُلٓنٓجٓکی، بُلٓگٓنٓجٓکی، خنده.

ع: عَجِیب، اُضْحُوکَة، بُوالعَجَبِی. ضَحک.

## به‌لکه‌گردان

ل: ده‌ردمه‌گرین، وه‌یو‌مه‌گرین. [قه‌زاوه‌گیر]

ف: آسیب گردان. (بلا گردان)

ع: فِدِیَة، صَدَقَة.

## به‌لام

ل: به‌لان، نه‌مان، وه‌لی. [نه‌ما، وه‌لیکان]

ف: پٓن، وِلی.

ع: اُمَّا، لکن.

به‌لان - به‌لام

## به‌لخ

[ل: که‌رو (تو‌ژالی سر سرکه و ناو‌زوه و شراب و...)]

ف: سٓسٓپٓیچه. (سرتوی سرکه و آب غوره و  
شراب و امثال آن.)

ع: کَرِج، خُضْرة. (طفاوة)

به‌لخ کوچک - کله‌وه‌رز

## به‌لخه

ل: یه‌کانه. [په‌ک (نیره‌به‌رازی پیر.)]

ف: ساد، کاس. (نَزه‌خوک پیر)

ع: دَوِیل.

## به‌لخه‌م

ل: چلم، چلم‌دهم. [تفی‌خه‌ست. (چلمی تو‌په‌گ.)]

ف: خیم، بِلْغَم. (عن‌دماغ گلو)

ع: لُخاۓ، لُخاۓ، قُشاۓ، لُغاۓ، بِلْغَم.

## به‌لک

ل: به‌لکو، به‌لکه. [به‌لام]

ف: وٓن، وٓنکه، بِلْکه.

ع: بَلْ.

## به‌لکم

ل: به‌لکه، به‌لکو، به‌لک. [به‌لام]

ف: وٓن، وٓنکه، بِلْکه.

ع: بَلْ.

## به‌لکه

ل: به‌شکه، به‌لکو، به‌لکدم، به‌شکو، به‌شکدم. [له‌وانه‌یه،

خوابکا]

ف: بَشَکه، باشَد که، شاید، بَلکه.

ع: لَعْل، عَسَى، عَسَى أَنْ.

به‌لکه ← به‌لکم

## به‌لک

ل: گه‌لا، پهل، په‌له، په‌ره، په‌لگ. [په‌لکی دار و گیا.

هه‌روه‌ها: پیتلور]

ف: بَرگ، بَلگ، پَلگ، پَلک.

ع: وَدَق، جَفَن.

## به‌لک چاو

ل: پیله، پیتلور، په‌له، په‌لگ. [په‌لکی چاو]

ف: پَلگ، پَلگ چَشَم، بَلگ چَشَم.

ع: جَفَن.

## به‌لک کوپچکه

[ل: نهرمه‌ی گوی]

ف: بَلگ گوش.

ع: رَنَمَة، رُوم، رُوم، حَجَّة، شَحْمَة الْأُذُن.

## به‌لک لووت

ل: نهرمه‌ی لووت. [به‌شی کرک‌پاگه‌داری سهره‌تای لووت.

(به‌په‌ری ناوه‌راست ده‌لَین: «په‌رده‌ی لووت».)]

ف: بَجَس، بَلگ بی‌نی. (وسطی را «په‌رده‌ی لووت»

می‌گویند.)

ع: مَارِن، خُنَابَة.

## به‌لکه

[ل: پالپشت، ناریشان (بۆ نمونه: ناریشانی دزروا).]

ف: بَلگه، برگه. (نشان دزدیده مثلاً.)

ع: مَدَرَك.

## به‌لَم

[ل: گه‌لار لاسکی برنج.]

ف: بَلَم. (برگ و ساقه‌ی برنج.)

ع: أَلِیاف الرَّزِّ.

## به‌لهم‌ریش

[ل: مروئی ریش‌پان و پرمو.]

ف: بامه، بامه ریش، بَلمه ریش.

ع: هَلُوف، مَعَثَن، كَثِیث اللَّحِیة، كَثِیثُ اللَّحِیة،

كثیف اللَّحِیة.

## به‌لهمی

[ل: وشه‌ی وه‌لامدانه‌وه - به‌لَی - یه، به‌توره‌یه‌وه.]

ف: کلمه‌ی رد کردن (به‌لَی) است در حال غیظ

و غضب.

## به‌له‌د

ل: شاره‌زا. [رتنرین]

ف: بَلَد.

ع: مَطْلَع، مُسْتَحَضِر، خَبِیر، بَصِیر. دکیل، هادی،

خَرِیت، مِسلَع.

## به‌له‌ک

ل: بازگ، پلپلی. [ته‌بله‌ق، دورپه‌نگ]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، دورنگ.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرَمَد، أَخْصَف.

## به‌له‌ک به‌له‌ک

ل: پلپلی، پلنگی، له‌که‌له‌که، بازگ. [ته‌بله‌ق، خال‌خال،

په‌له‌په‌له]

ف: لَک‌لَک، لَک‌لَک‌گه، دورنگ، خَلَنگ، خَلَنج،

پیسه، پَلَنگی.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرَمَد، أَخْصَف، مُنْقَط، أَرَقَط.

## به‌لَی

ل: تم، نهری، واسه. چه؟ [وايه. چی؟]

ف: بَلی، بَهَم، آری، چنینه‌ی است. چه؟

ع: بَلَى، نَم، أَجَل، بَجَل، جَبَى، إِي. (إِي وَالله.)

## به‌لَین

ل: گفت. [په‌یمان]

ف: گُفت، نوله، سُخَن، گُفتار.

ع: قُول، عَهْد.

به‌م

ك: زل، گهره. [دهنگی قه‌به و زیر. (به‌رامبه‌ری

دهنگی زیر یا نزمه.)]

ف: پَم، گُنده. (ضد صدای زیر.)

ع: يَم.

به‌م

ك: فش، به‌رزو بزرگ. [فشه‌ل (به‌رامبه‌ری «پته‌و».)]

ف: گُنده، سست، برآمد. (ضد سفت)

ع: فَشْفاش، مُتَخَلِّخِل، سَحِيل، مُتَقَبِّر، مَزَبَر،

مُحْتَلِل.

به‌هانه

[ك: به‌هانه (به‌رامبه‌ری «به‌وانه».)]

ف: به‌اینها. (ضد «به‌وانه»)

ع: به‌ؤلاه.

به‌هيو

ك: به‌مو. [قامیشی هندی.]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمبو.

به‌هيوول

ك: چاپزله، فیل، که‌له‌ك، دار. [ته‌له‌که]

ف: بامبول، دَغَل، نیرنگ، بازی، بازیچه، زرق،

شید.

ع: حيلة، مَكْر، دَسِيسَة، سِحْر، شَعْبَة، اِفْتَرَاء.

به‌م‌چوره

ك: به‌ته‌م‌چوره. [به‌پشیره]

ف: به‌این‌جور، این‌جور، ایدون، این‌چنین،

به‌این‌یاسا،

ع: كَيْتَه، مَكْذا.

به‌هز دان

[ك: به‌کری دان]

ف: به‌مزد دادن.

ع: اِكْراء، اِجارَة.

به‌هزده‌و

[ك: به‌کریده‌و]

ف: به‌مزد ده، به‌مزد دهنده.

ع: مُکْري، مُوجِر.

به‌هن چه؟

[ك: به‌هن من چی؟، به‌یروندی به‌منوره نیه.]

ف: به‌هن من چه؟

ع: ما لی؟، مَا عَلَي؟

به‌هو

[ك: به‌مبو (قامیشی هندی.)]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمبو.

به‌هه

[ك: به‌هه (به‌هه بیتره)]

ف: به‌این.

ع: به‌ذا، لَه‌ذا.

به‌هن

[ك: هه‌وای له‌خوری پتسار.]

ف: بن، ریسمان. (پش‌م‌ریسیده)

ع: غَزَل، خیط.

به‌هن

ك: جگه، رهنگ، قه‌ف، به‌نگه. [گه، جومگه. به‌ند

(جومگه‌ی به‌نجه. قه‌فی قامیش.)]

ف: بَند، پک (بند انگشت، بند نی).

ع: بُرْجُم، فِقْرَة، مَقْصِل، كَعْب، مَعْقِم.

به‌هن

ك: به‌س [به‌یروندی، دهر به‌س (دهر به‌سی نه‌و کار نیه.)]

ف: بست، بَند. (در بند فلان کار نیست.)

ع: قید، رباط، عَلاقَة، تَعَلُّق، اِرْتِباط، صَدَد.

به‌ن

ك: به‌سه. [به‌سته، گورزه (بو نمونه: کاغذ هر به‌نیکی ده دسته‌یه.)]

ف: بَند، بَسته، پُرَوَند، پُرَوَندَه، پِلَوَندَه، پُرَوَندَه، بُقَچَه، بوغچه، (کاغذ مثلاً هر بندی ده دسته است.)

ع: رِزْمَة.

به‌ن

[ك: به‌ش (به‌شيك له كتيب.)]

ف: بند. (قسمتی از کتاب)

ع: فَصَل. باب. بَند.

به‌ن

ك: زینان. [زیندان، گرتورخانه]

ف: بَند، چَرَس، زندان.

ع: حَبَس، قید، وثاق، بَند.

به‌ن

ك: دابه‌ستن. [به‌ستنه‌ره، راگرتن (ی نه‌سپ، نازان.)]

ف: بَند، بَستَن. (اسپ، حیوان)

ع: رِباط، بِن. مَربط.

به‌ن

ك: به‌س، ته‌نكه. [پارچه کانتزایه‌ك كه بو پینه‌کردن یا پتو‌کردن به‌كار ده‌هینریت. (وله: به‌سی سنوق یا تفه‌نگ.)]

ف: بَند، بَست، بَش. (بست صندوق یا تفنگ مثلاً.)

ع: قُوَّة، كَتِيفَة.

به‌ن

[ك: سهری‌بند (نهو شیعره‌ی كه پاش چند شیعر به سهروایه‌کی تر ده‌یلتین.)]

ف: بَند. (شعری كه پس از چند شعر به

قافیه‌ی دیگر گویند.)

ع: تَرَجِيع، تَرَكِيب.

به‌ن

ك: به‌نگه، به‌نه‌نگه، ناوباره [به‌ست (به‌نداو.)]

ف: بَند، بَست، بَرغ، وَرغ، دَرغ، دارغ، وارغ، دَلَنگ، بَرغاب، بَندروغ، بَندگَه، بَندگاه، (سد جلو آب)

ع: سَد، حَاجُور.

به‌ن

[ك: پَست، رَشته (بو نمونه: به‌نی ته‌زیتخ.)]

ف: بَند، رَشته. (بند تسبیح مثلاً.)

ع: سِلَك، خَیط.

به‌نا

ك: مَه‌نی. [مَه‌ندئ (گیایه‌كه ره‌كور كه‌ما كه ده‌یِرژین و ده‌یِرژن.)]

ف: بَنا. (علفی است خوراکی شبیه به كُما كه بریان کرده می‌خورند)

ع: ...

وِئنه‌ی هه‌یه.

به‌نا

ك: گلکار. [روستای خانو.]

ف: راز، زاو، زاویل، غلیگر، غلیغر، گلکار، آرزه‌گر، آندایشگر، گلیگر، گلگر، گلغر، سفت‌کار.

ع: بَناء، طَیَّان.

به‌ناشوانه

ك: به‌له‌شوانه. [گیایه‌کی به‌ناوبانگ و بوخوشه و ده‌خوریت.]

ف: علفی است معطر، معروف [و] خوردنی.

به‌نان

[ك: به‌ندان، سه‌ه‌لِبه‌ندان، سه‌رما]

ف: هواپندان، یخبندان، سه‌رما، هواسردي.



ع: نابض، زُنْبُرْک.

وینه

به‌ن روویه‌نه

[ک: به‌نی به‌چه]

ف: بند رویند.

ع: ثبات، شِیام.

به‌ن شمشیر

[ک: قایشی شمشیر]

ف: بند شمشیر.

ع: حمالة، حَمِیلة، ذُوایة.

به‌ن که‌وش

[ک: که‌یتان]

ف: بند کفش.

ع: شِسع، شِرَاک، شِرِع، زِمام، قِبال، نَعْفَة، سَعْدَانَه،

رُغْبَانَة.

وینه <۲>

به‌نگ

ک: چرس، که‌نمر، [حه‌شیشه]

ف: بَنگ، کَنو، کَنَب، بَرش.

ع: حَشِیش، اَسرار، وَرَق الخِیال، بِنَج، بَرش، قُتَب،

کُتَب.

به‌ن گوروا

[ک: په‌تیک که گوزموی به پوزموره راده‌گرتت.]

ف: بند جوراب.

ع: مُخَدَّم، زِمام، رِباط الساق.

وینه <۲>

به‌نگه

ک: به‌ن، نارباره، به‌به‌نگه، [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَنَد، بَسَرغ، وَرغ، دَرغ، بَسست، وارغ، دارغ،

بَرغاب، بَنَدروغ، دَنگ، بَنَدگه، بَنَدگاه، بَنَدآب.

ع: حَاجُور، سَد.

به‌نگه

ک: جگه، به‌ن، ونگ، [جومگه، گه (جومگه‌ی په‌غه).]

ف: بَنَد، پک، (بند انگشت)

ع: بُرْجَم، فِقْرَة، مَفْصِل، مَعْقِم، کَعَب.

به‌نگه

ک: به‌ن، [به‌ندی هیشره‌تری.]

ف: بَنَد، کانا، کانا، کَنَز، (بند خوشه‌ی انگور)

ع: مَفْصِل، مَفْصِلُ العُنُقُود.

به‌نگه‌نیشه ← جگه‌نیشه

به‌نگه‌ی نه‌نگوس

ک: بیخ نه‌نگوس، [جومگه‌ی بنی په‌غه.]

ف: بند انگشت، بیخ انگشت.

ع: أَشْجَع، أَشْجَع.

به‌نگه‌ی شاخ

ک: گری، [گریگه‌لی شاخی ناژان.]

ف: بند شاخ، گره شاخ، (برجستگی‌های شاخ

حیوانات)

ع: حَیْدة.

به‌نگه‌ی ناخون

[ک: جومگه‌ی پاژ نینوک، (جومگه‌ی سه‌په‌غه).]

ف: بندناخن، (بند سر انگشت)

ع: راجِیة.

به‌نگه‌ی ناوگین

[ک: جومگه‌ی ناوهرآستی په‌غه.]

ف: بند میانه، (بند وسطی انگشت).

ع: بُرْجَمَة.

به‌ن موولتاوی

[ک: هردای موریتسی.]

ف: بَنَدور، کَرش، کُرسه.

ع: غَزَل.

به‌نفه

ک: به‌رده، زهرخرد، غولام، [به‌نده، کزیله]

ف: بَنَده، بَرده، بِلون، گَرَا، آغوش، زَرخَرید.

ع: عَبد، قَبَن، غَلام، رَقَبَة، مَمْلُوك، مَولی، مَولی.

(مُعْتَق، مُحَرَّر)

به‌نویس

ل: ساخت و بافت، ساز و باز. [که‌نویس، به‌یان]

ف: پیمان، بَند و بست، ساخت و پاخت، سازش.

ع: شَرَط، میثاق، مُعَاهَدَة، مُوَاضَعَة، مُعَاهَدَة،

مُرَابِطَة، ثَبَاتِي.

به‌نه

ل: گریه‌ده: نمر جوتیاره‌ی دور گای جوروت پیکه‌ره

دبه‌سیتته‌ره. [ناوی بکهره.]

ف: بَندَه، بَند. (جَفْت‌بنده) (اسم فاعل است.)

ع: رَابِط. (رَابِط الْفَدَان)

به‌نهر

ل: له‌نگه‌رگا، نه‌سکه‌له

ف: فَرَز، فَرَزَه، بَندَر.

ع: مِینَا، مِینَاء، مَرَسِی، مَرَفَا، مَكَلَا، مَكَلَا، بَندَر،

اسکله.

به‌نهر

ل: رِیسان، مهنر، به‌ن بورن. [مانده، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، درتنگ.

ع: وَقُوف، تَوَقُّف، تَمَكُّث، وَقَف، مَكَث، لُبَث، لَبِث،

لَبَاث، سَكُون.

به‌نهری

ل: که‌ز چهرمگ، که‌ز سواری. [گویند ریژی سپی به‌ندری

بو سواری بورن.]

ف: کوژه، بندری، مصری. (الاغ سفید بندری

سواری)

ع: مِصْرِي، بَندَرِي، أَقْمَر.

به‌نهن

ل: نِیلاخ، کِیفسان. [به‌ندن، کوتار]

ف: کوه‌سار، ایلاق، کوهستان.

ع: مَرُود، مَقِیظ، جِبَال.

به‌نوش

ل: وه‌نوش. [وه‌نرشی، (ره‌نگی وه‌نرشی.)]

ف: بنفش. (رنگ بنفش)

ع: أَدهَس، بَنَفْسَجِي، سَمَنجُونِي.

به‌نوشی

[ل: مَرَز بورنی ده‌مچار.]

ف: بادَر، بادش، سرخ‌باد. (بنفش شدن رخسار)

ع: كُمُودَة، دُهَسَة.

به‌ن هه‌لکردن

ل: هه‌لکردن [پنچانمده. گل‌وله کردن]

ف: نور دیدن، گل‌وله کردن.

ع: لَف، طَي.

به‌نی

[ل: گیار، تاوانبار (که به تورکی «تاخ» یی پیده‌لین.)]

ف: بنده، گناهکار. (که تُرک (یاتاخ) گویند.)

ع: مَحْبُوس، مَقِيد.

به‌نیوان

ل: زینانوان، دوساخچی. [زیندانوان: چاره‌یری زیندان.]

ف: بَندِیوان، بَندِیبان، دُزْخِی، زَندانبان،

دُستاخچی.

ع: سَجَان، حَدَاد.

به‌و

ل: که به نهر. (به‌و بیژه!) [به+کدسی سییه‌می تال.]

ف: به او. (به او بگو!)

ع: لَه. (قُلْ لَه!)

به‌وچوره

ل: به نهر جوژه. [به‌رشیه، ناره‌ها]

ف: آن‌جور، آن‌چنان، آن‌دون، آذون.

ع: كَذَلِك، كَذَا.

به‌ور

ل: به‌بر. [درنده‌یه که له پلنگ ده‌جیت.]

ف: به‌بر. (درنده‌ای است شبیه به پلنگ.)

ع: بَیْر، بَیْر.

وینه-به‌بر

به‌وش



[ک: نامرازیکی جولاییه.]

ف: آهنگه، پهناکش. (افزار جولاهی است.)

ع: ...

بمون

ک: بوره. (بایر (زوری نه کیلار.)

ف: بوم، بوره. (زمین شیار نشده)

ع: بُور، بانر، سیاخ.

بهوه

[ک: به ثور، به ثوره] (بهوه بیژه)

ف: به آن، به او.

ع: به، ئه. (بها، لها)

بهوه سیری

ک: باداری. [مایه سیری]

ف: بواسیر. نواسیر، کون باد، بادپیری.

ع: بواسیر، باسوری، باسور. نواسیر، ناسوری،

ناسور.

بهها

ک: بهخ! (رشه‌ی په‌سندکردنه، هندی جار بو

سدره‌نشیش به کار ده‌ینریت.)

ف: په، آه، خه، آخه، خوش! (کلمه‌ی تحسین

است، گاهی در توپیخ هم استعمال می‌شود.)

ع: طوبی، آخ!

بهها

ک: بایی، نهرجس. [نرخ]

ف: آرج، آرز، آخش، آخش، آرزش، آرجش، بها.

ع: ثَمَن، بَدَل، قِیمَة، سَعَر.

بههار

ک: وهار. [یه‌که‌مین وهرزی سال.]

ف: بهار، توبهار، بهامین. (چمن آرا، گل‌آور،

جان پرور.)

ع: رَبيع.

بههار

ک: شکونه، خونچه. [گولی دار، گولی نه‌پشکوتوو.]

ف: شکوفه، غنچه، بهار.

ع: ثور.

به‌هارینه

[ک: شوتنی به‌ستنه‌وی چوارپی له به‌هاردا.]

ف: بهار بَند.

ع: مَرَبَط.

به‌هانه

ک: به‌ته، بیانک، لام، ده‌ساور، گزه‌ک. [بیانور، هو]

ف: بهانه، انگیزه، دست‌آویز.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، سَبَب.

به‌هوه‌چه

ک: باره‌چه، ده‌رامه. [داهات]

ف: بهره، درآمد.

ع: نَفْع، دَخْل، فائِدة، عائدَة، مَنفَعَة. مَنافع، مَدَاحِل،

فَوَائد، عَوائد، مَحْصُول، مَحْصَل.

به‌هقی

ک: بیسی. [به‌له‌کی]

ف: بهک، سَرچَپ.

ع: بهق، برص

به‌هه‌شت

[ک: باخاتی ثور دنیا.]

ف: بهشت، گشتا، اجماج، مینو، منو، پردوس.

ع: جَنَّة، فِرْدَوْس، رَوْضَة.

به‌هه‌شت

ک: سپران، سپرار. [ناسمانی نویم، هه‌لمیک که بو‌شایی

دهره‌ی زوری پرکردو‌توره. (هه‌وای نیستی: هه‌وای

خوش.)

ف: سپهرار. (هوای اتری: هوای لطیف، هوای

خوش.)

ع: آثِر، افر.

به همادا روین

[ک: به دم باره چوون (بو نمونه: به همادا چوونی  
پروشوپه لاش.]]

ف: به هوا رفتن. (خس و خاشاک مثلاً).

ع: نرو.

بهی

[ک: میروی دار بهی.]

ف: به، بهی، آبی

ع: سَفَرَجَل.

وینه

بهیات

ک: شومنه. [شوریاته]

ف: شَب مانده، شَب زده، شته.

ع: بایت، بیات، بیوت، غاب.

بهیانه ← بهیات

بهیاخ

ک: بهیداخ، دروش، نالا. [عالا]

ف: بیره، درفش، دروش، اختر.

ع: عَلم، رَایة، غَایة، لَواء، عَقاب، هَیْزَلَة، مَطارد،

بَند، درفش، سَنَج، بَرق

وینه

بهیاخدار

ک: بهیداخدار، نالادار. [نالچی، نالامه لگر]

ف: بیره دار، درفشدار، اختردار.

ع: جلواز، بَرقدار.

بهیلز

ک: باهیر، نه کنلیباگ. [باهیر، نه کنلرا]

ف: ناکشته.

ع: بائر، غیر مَزروع.

بهیلز

[ک: کهشکۆن: دهفتیری شیر و بیهری.]

ف: جُنْگ، کشکول.

ع: بیاض، کُناشَة، وَضِیْعَة، مَجْموع.

بهیازه

[ک: داری سهر قرتینراو.]

ف: سر بُریده.

ع: عَقْلَه، فُسیل.

بهیان

ک: شده کی، بهیانه کی، بهیانی. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنْگ، پگاه، شبگیر، سحر،

سحرگاه.

ع: صُبح، لَیاح، لَیاح، سَحَر.

بهیان

ک: رتن، قسه. [دهرین، دوان]

ف: گفتن، گفتار، سخن.

ع: بَیان، ثَقَریر.

بهیانه کی

ک: شده کی، بهیان. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنْگ، پگاه، شبگیر، سحر،

سحرگاه.

ع: صُبح، لَیاح، لَیاح، صَباح، صَبِیْحَة، أَصْبُوْحَة،

سَحَر.

بهیانی ← بهیانه کی

بهیانی ← پارشینو

بهیتال

ک: دهرمانکر چاروا، تیمارچی. [بهیتار: پزشکی ناژان.]

ف: پزشک چارپا، پزشک چارپا، پزشک چاروا،

پژسک چاروا، تیمارچی.

ع: بَیطار.

بهیتال

ک: نه سپناس. [بهیتار: پزشکی ناژان.]

ف: پزشک چاروا، پزشک چارپا.

ع: بَیطار.

بهیتولقه سیده (بیت القصیده)

ک: تهل. [بی هارتا، باشرین دیری هوتراوه.]

ف: تک، بهین چامه.

ع: عَقْر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

**بهیتولوقه ددهس (بیت المقدس)**

ل: نُزْرَشَلِیم، نُزْرَشَلِیم [قدس]

ف: هُخْت، هُوخت، هُوخ، دژ هُوخت، دژ هُخْت، گُنگدژ.

ع: بَيْتُ الْمَقْدَس، اُرْشَلِیم [ارشلیم]

**بهیداخ**

ل: بهیاخ، درهوش [نال]

ف: دَرَفَش، دَرُوش، اَخْتَر، بَیْرَه.

ع: لَواء، رَايَة، عَلم، غَايَة، عَقَاب، هَيْزَة، مَطَارِد،

بَند، دَرَفَش، سَنَجَق، بَیْرَق.

وینه-بهیاخ

**بهیداخدار**

ل: بهیاخدار. [نالچی، نالامه لگر]

ف: دَرَفَشدار، بَیْره دار، اَخْتَر دار.

ع: جِلَواز، بَیْرَقدار.

**بهیدانه**

ل: دان بهی. [توزی بهی]

ف: بهدانه، دانه ی به.

ع: حَبُّ السَّفْرَجَل.

**بهیر**

ل: باره، سورد، درامده. [داهات]

ف: بهیره، سود، درآمد.

ع: مَرْقَة، عَائِدَة، فَائِدَة، نَفْع، دَخَل.

**بهیره**

ل: نَوِيل، چل میزده. [لوسه، باری]

ف: بَیْرَم، اَهْرَم، میتین.

ع: مَعْدَن، عَقْلَة، مَخَل.

وینه

ع: حَيَاة، اِعْتِزَال، سِطَة.

**بهیج**

ل: سَردا، فَرُوشَن، فَرُوش. [مامه لده. فَرُوشَن]

ف: سَودا، فَرُوخْتَن، فَرُوش، گَھولی. دادوستد.

ع: بَیْع، مَبَايِعَة، مَعَاوَضَة، مَبَادَلَة.

**بهیجان**

ل: پَیْشَه کی، فَرُوشانه. [بَیْع، عَدره برون]

ف: چَک، رَمُون، رَکُون، سَبْغانه، پَیْشَکی.

ع: عَرَبِیُون، عَرَبِیُون، عَرَبَان، اَرَبِیُون، رَعَبِیُون، رَکِیُون،

اَرَبَان.

**بهیج فزولوی (بیج فضولی)**

ل: درووی، پَدرت سَستی، پَدرت فَرُوشی، سَهْن درووی،

فَرُوشَن درووی. [کَپرین یا فَرُوشَن بَو خه لکی به بی]

ره زامه ندیان.]

ف: مَشْتَه.

ع: بَیْع فُضُولِی، شَبْرَاء فُضُولِی، شَرِی فُضُولِی.

**بهیعت**

ل: سَدر سَپاردن، دَست دان. [په یان دان]

ف: سَرس-سَپَرْدَن، دَست دادن، گَرویدَن،

فَرمان بَر داری.

ع: بَیْعَة، تَسْلیم، اِطَاعَة، اِنْقیَاد.

**بهین**

ل: مِیانه، کَین. [کهینویهین]. [پهیرهندی]

ف: مِیانه.

ع: اِرْتِبَاط، رَابِطَة.

**بهین**

ل: دَوری، جِیایی، باخوهر، ناو، ناچه، مارژ. [مهودا]

ف: مِیَان، مِیانه، بادخوژ. جدایی، دوری.

ع: بَین، بُون، قَرَج، قُرَجَة، خُصاصَة، فاصِلَه.

مَسَافَة، مَسیرَة، بَعْد، بُون، مَنفَرَج.

**بهین**

ل: ناو، تَو، ناوِراس، دَرژ، دَومَی، دَومِی. [نینوان]

ف: مِیانه، مِیَان، تَو، لا.

ع: وَسَط، وَسَط، عَقَر، بَيْن، فَتْرَة، خَلَل.

**بهین ناسمان و زدهوین**

ك: ناسمان، همدا، همدا، [بوشایی]

ف: نیوار، آسمان، هوا.

ع: جَوّ، سَمَاء، هَوَاء، بَيْن السَّمَاءِ وِ الْأَرْضِ.

**بهینهات**

ك: به‌یان، [ره‌فا، نه‌مه‌ك]

ف: پیمان، دوستداری.

ع: وِفَاء.

**بهینی**

ك: چه‌نی، گایی، [ماره‌یه‌ك]

ف: هنگامی، چندی، گاهی.

ع: بَيْنَمَا، حِينًا، وَقْتًا.

**به‌یه‌ده‌دا کیشان**

ك: گرتنه‌خوی منال. (به کورپی خو کردنی منالی

خه‌لکی.)

ف: پسر خواندن، به یخه کشیدن، (پسر

دیگری را پسر خود ساختن.)

ع: تَبَكِّي.

**به یه‌ده‌دا کیشیک**

ك: به کورپی وەرگیار.

ف: پسر خوانده.

ع: مُتَبَكِّي، مُلْطَا، مُسْتَلَا، دَعِي، زَنِيم.

**به‌یه‌کاجوون**

ك: ته‌نیان، چوون به یه‌کا. [له یه‌ك نالان، چر برون

(به‌یه‌کاجوونی گیا، نائف و...)]

ف: به هم رفتن، انبوه شدن. (گیاه، علف، و

امثال آن.)

ع: أَثُوث، وَشَج، الْتِكَاك، الْتِفَاف، تَدَاخُل.

**به‌یه‌کاجوون**

ك: چوون به یه‌کا. [چوونه نار یه‌ك، له یه‌ك هه‌لپیکران

(وله‌ك: به یه‌کا چوونی دیانه‌ی چه‌رخ.)]

ف: به هم رفتن، توی هم رفتن. (دندانه‌ی چه‌رخ

مثلاً.)

ع: اِشْتَبَاك، تَشْبُك، تَشْبُص، تَضَام، اِنْدِمَاج،

تَدَاخُل، وَشَج.

**به‌یه‌کادان**

ك: نارینه کردن. [تیکه‌ل کردن]

ف: به هم زدن، آمیخته کردن، قاتی کردن،

آغشتن.

ع: رَبَك، مَرْج، تَخْلِيط، تَرْكِيب.

**به‌یه‌کادان**

ك: رمانن، هل‌پوشانسه، تیک‌دان، داغان کردن، روخائن.

[رماندن]

ف: به هم زدن، رځاندن، داغان کردن.

ع: نَقْض، هَدَم، تَخْرِيب، تَقْلِيب.

**به‌یه‌لنگه‌یشتن**

ك: به‌یه‌ك گه‌یین. [به یه‌ك شاد بوون، دیدار کردن]

ف: به هم رسیدن.

ع: وِصَال، مُلَاقَات.

**به‌یه‌كه‌و دان**

ك: به یه‌كدا کوتان (به‌یه‌ك‌دانی دووشت.)

ف: به هم زدن. (دو چیز را به همدیگر زدن.)

ع: سَكَّ، صَكَ، صَكَم.

**بی!**

ك: وەر!]

ف: بی‌ا، آ!

ع: تَعَالِ، جِئْ، هَلَمْ، هَيْتَاك!

**بی**

ك: به‌بی، بی‌جگه (بی‌کس و بی‌شت.)

ف: بی، بی، (بی همه چیز)

ع: بِلَا، بَدُون، مِّنْ دُونِ، وَغَيْرِ مِّنْ غَيْرِ.

**بی**

[ک: بیت، بیت] [وا بی]

ف: باشد. (چنین باشد)

ع: یکن، یکن، کان.

بی تارام

ک: بی تاو. [ناتارام، بی تو قره]

ف: بی آرام، بی تاب.

ع: مضطرب، مترجرج، متهتج، غیر مستقر.

بی تارامی

ک: بی تری. [ناتارامی، بی تو قره بی]

ف: بی آرامی، بی تابی، تپ، تپش، تپاک، تاسه،  
تلواسه.ع: اضطراب، ترجرج، تهتج، عدم استقرار.  
اشتیاق.

بی ناکا

ک: بی خدور، ناگا. [بی خدور، ناگا]

ف: بی آگاه، نا آگاه، برناس، فرناس، فرغوک.

ع: غافل.

بی ناوورو

ک: بی شهرم، دامالیاگ. [بی خدیا]

ف: بی آبرو، بی شرم، بی آرم، بلایه، بلایه، نکام،  
کلوک، خلولیا.

ع: بذیه، وقح، وقیح، وقاح.

بی نالین

[ک: یندین، بی باور]

ف: نروند، بلقندر، بلقندر، نافرمان.

ع: کافر، ملحد، فاسق، فاجر.

بیانک

ک: پدلپ، یرک. [بیانور]

ف: بهانه.

ع: اصرار.

بیانک

ک: گهزهک. [پاکانه، بهانه (بهنگه یهک که گوناگونی انسان

[بکات.]

ف: بهانه، گزک. (دلیلی که گناه را آسان کند).

ع: عذر، عذر.

بیانک

[ک: رخنه گرتن]

ف: بهانه، خورده گیری.

ع: اعتراض، ایراد.

بیانوا

ک: یوان، سارا، دهشت، چول. [دهشتودر، چولگه]

ف: ساد، ساده، ترن، تیما، هامون، بیابان،  
دشت، گویر، چول.ع: صحرأ، بیداء، فیفاء، قیفاء، برأح، قراح، قفر،  
قارء، فلاء، مرت، بلقءة، مقارءة.

بیانوا

ک: ینخو. (دلیم بیانوا بود.) [ینهوش (دلپورین)]

ف: بی خود. (رفتن دل)

ع: مدهوش، دهش، عمی، مغمی، مغمی.

بی نه ده بی

ک: هرزه، قرت، سولک. [جلف]

ف: نکام، هرزه، قرت، سبک.

ع: جسور، خفیف، خشن.

بی نه ده بی

ک: قرتی، سولکی، هرزه گری. [جلفی]

ف: زیف، نکامی، هرزه گری، قرتی، سبکی.

ع: جسارء، خشوءة، عصیان.

بی نه مه

[ک: به بی نه می] (بی نه مه من بیژم).

ف: بی اینکه.

ع: من دون آن، من غیر آن.

بی نه نوا

ک: هذار. [نه دار]

ف: بی‌نوا، بی‌چیز.

ع: فقیر، لاشیء، مُفلس.

بی‌تنوایی

ك: هه‌زاری. [نه‌داری]

ف: بی‌نوا، بی‌چیزی.

ع: فقر، فاقه، افلاس.

بی‌نهمه

[ك: به بی‌نهمه] (بی‌نهمه من بیژم)

ف: بی‌آنکه.

ع: مِنْ دُونِ أَنْ. مِنْ غَيْرِ أَنْ.

بی‌نیختیار

ك: دل‌نه‌خواز، دل‌نه‌خوا. [خوت‌دوست، ناچار]

ف: آخواستته، نخواستته، بی‌خواست، ناچار،

دل‌نخواه.

ع: بِلاِ اِخْتِيَارٍ. بِلاِ اِرَادَةٍ. غَيْرُ مُخْتَارٍ. مَجْبُورٌ. مُكْرَهٌ.

بی‌نیختیاری

ك: دل‌نه‌خوا، دل‌نه‌خوایی. [ناچاری]

ف: آخواستتی، نخواستتی، بی‌خواستی،

ناچاری، دل‌نخواه، دل‌نخواهی.

ع: لَا اِخْتِيَارِي. غَيْرِ اِرَادِي. جَبْرٌ. كَرْهٌ. كَرْهٌ.

بی‌یار

ك: بی‌یهر، قسر. [بی‌بهرهم]

ف: بی‌یار، یوه. (بی‌ثمر)

ع: غَيْرُ مُثْمِرٍ.

بی‌یار

[ك: بی‌یهر]

ف: بی‌یار.

ع: قَلِيلٌ. قَلِيلٌ. بَهَارٌ.

وینه

بی‌یاره

ك: بی‌یهدش. [به‌شیراو]

ف: بی‌یهره، بی‌بخش، بی‌رستد، بی‌بون.

ع: مَحْرُومٌ، خَائِبٌ، مَحْجُوبٌ.

بی‌تیاك

ك: نه‌ترس، بی‌په‌روا. [چار‌نه‌ترس، گرتنه‌دهر]

ف: بی‌پاك، بی‌پروا، تترس، ماسی.

ع: جَرِيءٌ، جَسُورٌ، شَجَاعٌ، شَجِيعٌ، مِقْحَامٌ، مُتَهَوِّرٌ.

بی‌بلاوك

ك: زَلٌّ. [بیژرو (كه‌سینك كه بارکی نه‌ناسراو بیتت).]

ف: أَشْوَغٌ، خَشْتَوَكٌ، دَاغُولٌ، غُولٌ، سَنَدٌ،

سَنَدْرَه، سَنَدْرَاه، بی‌پدر. (كسی‌كه پدرش

معروف نباشد.)

ع: طَامِرٌ، صُنَافِرَةٌ، نَعِيٌّ، زَنِيمٌ، نَغِيلٌ، لَقِيطٌ، نَبِيدٌ،

مَنْبُودٌ، مَلْقُوطٌ، قَرْعَةٌ، خِلْطٌ، مَجْهُولُ النِّسَبِ. وَكْدُ

الرِّثَا.

بی‌بكار

ك: بی‌په‌رز. قول: بی‌په‌ی، بی‌پن. [بی‌پوار]

ف: بی‌گذار. بی‌ته، بی‌پی، بی‌پن، بی‌بیخ، بُندور.

(غُرْقَاب)

ع: بِلاِ شَجْنٍ، بِلاِ مَجَازَةٍ. عَمِيقٌ، زُورَاءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ،

بَعِيدُ الْقَعْرِ.

بی‌پن

[ك: نافرته بی‌کچینی.]

ف: غَرِيدٌ، غُرُودٌ، غُرْبَدٌ. (بی‌بکارت)

ع: ثَيْبٌ، ثَيْبَةٌ.

بی‌پن

ك: بی‌په‌ی، قول: [په‌ی نه‌دهر، به‌رام‌په‌ری «ته‌نك»].

ف: بی‌پن، بی‌ته، بی‌پی، بُندور، بی‌بیخ، گود،

بی‌تک، تكدور.

ع: عَمِيقٌ، زُورَاءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ، بَعِيدُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

مُتَنَاهِي.

بی‌پو

[ك: بی‌پون (هه‌ر شتیک كه بوتی نه‌بیتت).]

ف: بی‌بو. (هر چیزی که بو نداشته باشد).

ع: عَدِيمُ الرَّائِحَةِ.

بی‌یہر

ل: بی‌یار، قسر. [بی‌برہم.]

ف: بی‌یار، بوہ. (بی‌ثمر.)

ع: غَيْرُ مُثْمِرٍ.

بی‌یہرق

ل: تار، تال. [تہ‌لخ (بی‌شوق).]

ف: تار، تیرہ، مات، پشام، تاریک، سیاہ.

(بی‌جلا)

ع: کَمَد، کَامِد، بَاهِت، کَدِر.

بی‌بہش

ل: بی‌تارہ. [بہ‌شپاوا]

ف: بی‌بہرہ، بی‌بخش، بی‌بون، بی‌رَسَد.

ع: مَحْرُوم، مَحْجُوب، خَائِب، بِلا نَصِيب.

بی‌پا

ل: شل. [لہ‌نگ]

ف: بی‌پا، شل، شیک، لَنگ، چولاغ.

ع: فَاقِدُ الرَّجْلِ، عَدِيمُ الرَّجْلِ. أَقْزَل، أَعْرَج.

بی‌پا

ل: بی‌تَنگ، وِیل، بی‌تہر. [هیچ‌پروچ (قسہی بی‌سروبن).]

ف: بی‌پا، بی‌پایہ. (حرف بی‌اساس و لغو)

ع: وَاہِي، لَغْو.

بی‌یہر

ل: [بی‌تووک] (بی‌پہرپا)

ف: بی‌پر.

ع: فَاقِدُ الرَّيشِ، عَدِيمُ الرَّيشِ، غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌یہروا

ل: بی‌تاک، نہ‌ترس. [چارنہ‌ترس، گوینہ‌در]

ف: بی‌پروا، نَترس، بی‌پاک، ماسی.

ع: جَسُور، جَرِيء، غَشْمَشَمَ آيَهُم، شَجَاع، شُجَاع،

شَجِيع، مُتَهَوِّر، مِقْحَام، مِقْشَم.

بی‌یہروایی

ل: بی‌تاک، نہ‌ترس. [چارنہ‌ترسی، گوینہ‌دان]

ف: بی‌پروایی، بی‌پاک، نَترسی.

ع: جَسَارَةٌ، تَهَوَّر، شَجَاعَةٌ، جُرْئَةٌ، غَشْمَشَمَةٌ، يَهُم.

بی‌یہرہ‌پا

[ل: نا «پہرلہ‌پہی». (بہ‌نورنہ: کوتری بی‌پہرپا).]

ف: بی‌پریا، (کبوتر مثلاً).

ع: غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌یہی

ل: قول، بی‌ین. [بی‌تگار]

ف: بی‌پہی، بی‌تہ، بی‌تک، گود، بُندور، تَکدور،

بی‌بیخ.

ع: غَمِيق، زَوْرَاء، بَعِيدُ الْقَعْرِ، عَدِيمُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

مَتْنَاهِي.

بی‌ت

[ل: بگاتہ‌برہ (کرداری فرمانی رانہ‌بردوہ).]

ف: بیاید. (فعل امر مضارع است.)

ع: لَيَاتِي، يَاتِي. [لَيَات]

بی‌ت

[ل: بی‌ت، بگہ‌یتہ‌برہ (کدسی دورہ‌مہ).]

ف: بیایی. (خطاب است.)

ع: تَاتِي، لَيَاتِي.

بی‌ت

ل: بریت. (با وایت). [بی‌ت]

ف: باشد.

ع: يَكُونُ، يَكُنْ.

بی‌تا

ل: بی‌جوڑ، بی‌جفت، تان، تاک. [بی‌هاوتا، بی‌تہ]

ف: بی‌تا، بی‌ہمتا، بی‌مانند، بی‌جفت، تک،

تاک، تنہا.

ع: عَدِيمُ النَّظِيرِ، عَدِيمُ الْمَثِيلِ، فَرْد، فَرِيد، وَحِيد.

بی‌تاقہ

لک: بیٔا، بیٔارام، ناتوان، [بیٔاب، بیٔه‌رار، بیٔه‌زی]  
ف: تیپ، بیٔاب، بیٔآرام، شتاب‌زده، ناتوان.

ع: مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، قَلِق، عَدِيمُ الطَّاقَةِ، فَاقِدُ الْقُدْرَةِ.

### بیٔاقتی

لک: بیٔتاری، بیٔتارامی، ناتوانی، [بیٔتایی، بیٔتهراری، بیٔه‌زی]

ف: تپ، تپش، تپاک، تلواسه، بیٔتایی، بیٔآرامی، ناتوانی.

ع: اضْطراب، جَزَع، رَعَج، قَلَق. عَدَمُ الطَّاقَةِ، عَدَمُ الْقُدْرَةِ.

### بیٔتام

لک: بیٔمزه، [بیٔجیژ]

ف: بیٔمزه، (بیٔطعم)

ع: قَف، قَرَف، مَسِیخ، مَلِیخ، سَلِیخ، فَاقِدِ الطَّعْمِ، بیٔتامل

لک: په‌له‌کمر، [خیراکمر]

ف: بیٔشکیب، باشتاب، شتابان.

ع: عَجُول.

### بیٔتامل

لک: هاگ، سه‌سهری، [ده‌سبه‌جی، بیٔیرلی‌کردنه‌ره]

ف: ژبوده.

ع: بَدَاهَةٌ، بَدِیْهَةٌ.

### بیٔتالو

لک: بیٔتارام، بیٔتوقره، هه‌ول، [نانارام، شپره]

ف: بیٔتاب، بیٔآرام، بیٔشکیب.

ع: قَلِق، مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، مُرْتَحِش، مُقَرَّخَش، بیٔتالوان

لک: ناتوان، بیٔگوننا، [بیٔسورج]

ف: بیٔگناه، بیٔتاوان.

ع: مَعْصُوم، غَیْرُ مُجْرِم.

### بیٔتو

لک: روت، راس، [یه‌کروو]

ف: بیٔتو، بیٔتاه، بیٔلا، راست.

ع: صادق.

### بیٔتو

[لک: به‌بیٔتو، جگه‌له‌تو]

ف: بیٔتو.

ع: بِلَا أَنتَ، مِنْ دُونِكَ.

### بیٔته

لک: بیٔت، بویت، (نه‌گهر وایته)، [بیٔت]

ف: باشد.

ع: کَانَ، یَكُن.

### بیٔته‌خاشا

لک: بیٔهره‌وا، بیٔترس، [بیٔگویدان]

ف: تیوای، بیٔپروای، بیٔترس، (بیٔتحاشی)

ع: قَهْوَرًا، جَسَارَتًا.

### بیٔته‌ره‌فی

لک: کناره، کناره‌گیر، [بیلایه‌ن]

ف: کناره‌گیری، میانه‌دار.

ع: مُحَايِد، مُعْتَزِل، وَسِیْط، وَسِیْط.

### بیٔته‌ره‌فی

لک: کناری، کناره‌گیری، [بیلایه‌نی]

ف: کناره‌گیری، میانه‌داری.

### بیٔته‌قویب

لک: ویل، بیٔیا، پریوچ، [بیٔسهرین]

ف: بلاژ، بیٔیا، پرت‌ویلا، بادرم.

ع: وَاهِي لَفُو، عَبَثٌ، مُهْمَل.

### بیٔتجا

لک: بیٔجینگه، ویل، پهرت، [نابه‌جی، بیٔسهرین]

ف: بلاژ، بادرم، پرت، بیٔجا.

ع: غَلَطٌ، خَطَلٌ، لَفُو، وَاهِي.

### بیٔجاده

[لک: جوزه یا قوت‌تیکه، (یا قوتی بیٔترخ)،]



ف: بیجاده. (یا قوت پست)

ع: بیجاده. بجاد.

بی جقه

ک: بی نشان، ساده. [ساکار]

ف: بی جقه، بی نشان، ساده.

ع: عَدِيمُ الْعَلَامَةِ، سادَج، بِلا نِيشَن.

بیجکه

ک: به جکه. [جکه، به بی]

ف: جز، بجز، علاوه.

ع: سوي، سَوَاء، غَيْر، عَلَي.

بی جهه ت

ک: بی سه باره ت. [بی هو]

ف: بلاژ.

ع: بِلا جَهَة، بِلا سَبَب.

بی چیکه

ک: بیتجا. [نا به جی]

ف: بی جا.

ع: بِلا مَوْرِد، غَلَط، خَطَل.

بیچاره

ک: هه ژار، داماک، بی به خت، بی تاله. [بی دهره تان، دامار]

ف: بی چاره، بژند، ژبون، درمانده، دردمند.

ع: عاجز، مُضْطَرّ، لا عَلاج، مُعْطَل.

بی چرکه

ک: نارام، بی سه دا، پاچرکی. [بی سرته]

ف: آهسته، ندانسته، بی صدا.

ع: قَوْر.

بیچوون

ک: تده، تاه، بی جهش، تاق. [بی دینه]

ف: بی چون، بی مانند، تَک، تاه، تاق.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، مُتَفَرِّد، مُتَفَرِّد، فَرْدَان، وَحِيد،

أَوْحَد، وَتَر.

بیحال

ک: بیتخود، مه له نگ، بیتهوش، مانیگ. [کاس، ور، ماندر]

ف: بیخود، مَلَنگ، بیتهوش. مانده، خسته.

ع: مَعْتَوِه، مَبْلُود، خَامِد، مُتَحَيِّر، خَيْرَان. عَي،

عَيَان، عاوي، کَسَل، کَسَر.

بیخالی

ک: بیتخودی، مه له نگ. [کاسی، یری]

ف: بیخودی، ملنگی.

ع: عَتَه، خُمُود، مُقَاع.

بیخس

ک: بی هیز، بیتخود، شله پته. [لاواز، سر، گوج]

ف: ناتوان. سته. تَر غده، چنگلک، چنگلک.

ع: عاجز. عَدِيمُ الْحِس، فَاقِدِ الْحَرَكَة.

بی خه د

ک: بیتشو، بیشمار، فره. [زیر، بی کوتایی]

ف: بیمز، بی شمار، بی شمز، بسیار، بی پایان.

ع: کَثِير، دَخِيس، لا يَتْنَاهِي.

بی خه ق

ک: دروزن، مفتوژ. [دروکر]

ف: دروغ گو بی هستو، بیهوده.

ع: کاذب، غَيْرُ مُحَقِّق.

بی حقیقت

ک: ناراس، نادرس، بی به یمان. [چهرت، ناپاک]

ف: بیوتند، دوبل، دوربل، ناراست، نادرست،

بی پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، طَرَف، مُتَلَوْن، مُتَقَلِّب.

بی جهیا

ک: بی شرم، بی تاپرو، کاولی، دهمه ور، چه نه ور،

کوله ش، قوته ش، داشزیگ. [ناو سوو، رووه تالار]

ف: بی شرم، بی آبرو، دول، لول، لکام، کلوک،

بلابه، بلایه، چیره، پُروو.

ع: بَذِيء، شَرَس، شَكِس، ذَرَب، وَقَح، شَطَاح،

فَحَاش، عُنْطَوَان. سَلِيطَه.

### بی‌جہیایی

ل: بی‌شہرمی، بی‌تاوروی، دمه‌دہری، چہ‌نہ‌دہری،

کارلیگہری، داش‌وریگی، کولاشی، قوت‌نہ‌شی، [داش‌وری]

ف: بی‌شرمی، بی‌آبرویی، دولی، لولی، لُکامی،

کُلوکی، پُرووی، بلابگی، بلابگی، چیرگی.

ع: بَذَانَه، شَراسَه، شَکاسَه، دَرَب، وَقاحَه.

### بیخ

ل: بن، پدی، [بنک، قولایی]

ف: بیخ، بِن، تَک، تَگ، تَه، پایاب، پَیاب، پَی،

بون.

ع: قَعَر، عُمَق، غُور، غُوری، نَبَط.

### بیخ

ل: بن، بندہرا، [بندہرت، بنک]

ف: بن، پی، بیخ، تہ، لاد، بَنورہ.

ع: أَصَل، أَسْ، اِسْت، بُنْک، سَافِلَه.

### بیخ

ل: بن، دواپی، [کوتایی]

ف: بِن، بون، پَی، پایان.

ع: غَايَه، نِهَايَه.

### بیخ

ل: ریشہ، [رہگ، بنج]

ف: بیخ، ریشہ.

ع: أَصَل، شَافَه.

### بی‌خار

ل: بی‌دیک، [بی‌چقل]

ف: بی‌خار.

ع: عَدِيمُ الشُّوك.

### بیخلوہن

[ل: بی‌خیتو، بی‌ساحیب]

ف: بی‌خداوند.

ع: عَدِيمُ الْمَالِك. مَجْهُولُ الْمَالِك.

### بیخبر

ل: بندہی، ریشہ‌کن، [قر، ریشہ‌کیش]

ف: بِن‌کَن، ریشہ‌کَن، بیخ‌بُر.

ع: مَقْطُوعُ الْأَصْل، مَقْطَعُ الْأَصْل.

### بیخ بہ‌ستن

ل: بنج بہ‌ستن، [ریشہ‌داکوتان]

ف: بیخ بہ‌ستن، ریشہ‌کردن.

ع: تَاصِل، تَبْنُج.

### بیخ پەر

ل: ساق پەر، [بنجی پەر کہ بہ لاشہی باندہوہ لکارہ.]

ف: پَرغالہ، پَرگالہ، پَرغازہ، پَرغَزہ.

ع: صَنْمَه، أَصَلُ الرِّيش.

وینہ <۲>

### بیخ جوروک

ل: بن جوروک، بن دوو، بیخ دوو، [بن کلک]

ف: بیخ دُم.

ع: عَجَب، عَجَز، عُجَم، عَصْعَص.

### بیخ درہخت

ل: کوتہرہ، [کزلہ، بنی دار]

ف: کُز، بیخ درخت.

ع: أُرُمَه، أَصَلُ الشَّجَر.

### بیخ دیان

ل: ہارو، [پروک]

ف: آرہ، آروارہ.

ع: نَئَه.

### بیخ دیوار

ل: بن دیوار، بندہرت، ناسار، [بنچینہ]

ف: بُلْدَاد، بُنْلاَد، بُنْداَد، بُنْداَد، آسَال، پاخیرہ،

بَنورہ، بَیورہ، پَی، لاد، وادہ، شالودہ، شالودہ.

ع: أَسْ، أَسَاس، رِهْص، رُيْض.

### بیخ ران

ل: بن پان، [کوتایی پان]

ف: بیخ ران، بن ران.

ع: اُوییه.

**بیخ ناخون**

ك: نازه، بن ناخون. [بنی نینوك]

ف: بیخ ناخن، بترجا، بِن ناخن.

ع: اصل الظفر.

**بیخ نشتن**

ك: بیخ نِشتن. [كدرتنبه‌بن]

ف: تهنه‌نشستن، تهنه‌نشین شدن.

ع: رُسوب.

**بیخ نشین**

ك: تاشین، نِشتگ. [نِشتور]

ف: تهنه‌نشین.

ع: راسب.

**بیخو**

ك: پوچ، بیپرده، فِیژد. [هیچوپوچ، بی‌نادرک]

ف: بیپرده، بیخود، خَنج، فَرخَنج، فلاذ، فلاده،

پرهوده،

ع: لغو، واهی، هواهی، باطل.

**بیخو**

ك: بیاران، خدوش، بیتهوش. [بورراوه، له‌سرخوچور]

ف: بی‌خود، بیهوش، بی‌خویش، شمیمده،

فراپوش.

ع: مَعْتوه، مَدهوش، مَعْشِيْ عَلَیْه، مَقْمِيْ عَلَیْه،

مَقْمی عَلَیْه.

**بیخو بیون**

ك: بیاران بون، دل‌پوین، بیتهوش بیون، له‌سرخوچورون.

[بوررانده]

ف: بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

**بیخودی**

ك: بیوانی، دل‌پوین، له‌سرخوچورون، بیتهوشی. [بوررانده،

له هوش چودن]

ف: بیخودی، بیتهوشی.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

ع: خَلاف، صَفْصاف.

**بیخه‌م**

ك: بی‌په‌ژاره، ناسوده. [خاترجه‌م]

ف: بی‌اندوه، بی‌غم.

ع: فارغ، فاره، فَرِه، رافِه، رَفِیه، رَفهان.

**بی‌خه‌م**

ك: راس، ساف. [راست (بدرامبه‌ری «کج»)].

ف: راست، خوار، نیو، سهی، ستیخ، بی‌خم.

(نقیض «کج»)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم، بِلا عَوَج، مُعْتَدِل.

**بی‌خه‌و**

ك: وریا، خدور. [بیدار، نده‌وتور]

ف: بی‌خواب، بیدار.

ع: ساهِر، سَهْران، سَهْار، سَهْد، اُرُق، اُرُق.

**بی‌خه‌وی**

ك: وریایی، خدوره‌بیون، بیداری. [خه‌بهر بیون،

خه‌ولینه‌کدوتن]

ف: بی‌خوابی، بیداری.

ع: سَهْر، سَهْد، اُرُق.

**بی‌خه‌یال**

ك: بی‌بیر، بی‌تِیاز، بی‌په‌ژاره. [خاترجه‌م، ناسوده]

ف: بی‌اندیشه، بی‌نیاز.

ع: فارغ، فاره، رافِه، فارغ البال، فاره الخیال، رَفِیه

الحال.

**بی‌خه‌یال**

ك: هاكو، كتوپر. [ده‌سبه‌جی، بی‌لیک‌دانه‌ره]

ف: زیوده، ناآندیش، سَرَسَری، بی‌آندیشه.

ع: رَجِيل، مُرْتَجِل. اِرْتَجَالًا، بَذَاهَةً، بَدِيهَةً، بَادِرَةً،  
بِدُونِ فِكْرِ، مِنْ دُونِ قَصْدٍ.

**بی‌خواب**

ك: بی‌نهر، بی‌سور. [بی‌سور، بی‌كه‌لك]

ف: بی‌سود، بی‌بهره.

ع: عَبَثٌ، بَلَسٌ، اُبْيَقَرٌ، لَاطِائِلٌ، عَدِيمُ النَّفْعِ.

**بیداد**

ك: زَرَرٌ، سَتَمٌ. [ناهم‌قی]

ف: زور، ستم، بیداد، آواز.

ع: ظَلَمٌ، جَوْرٌ، تَعْدِيٌّ، ضَمِيمٌ، غَشَمٌ، عَسْفٌ،  
اِعْتِسَافٌ.

**بیداد**

ك: فر، پيشو، پيشمار. [زَرَرٌ، له زماره به‌در]

ف: بسیار، بی‌مر، بی‌شمار.

ع: كَثِيرٌ، وَاَفَرٌ، غَيْرُ مَعْدُودٍ.

**بیدار**

ك: رِيا، خمره. [نه‌خودتور، هوشیار]

ف: بیدار، هوشیار.

ع: يَقْظَانٌ، سَهْرَانٌ، سَاهِرٌ، اَرْقٌ، مُثَبِّقٌ، مُتَنَبِّهٌ،  
سَهْدٌ.

**بی‌دار**

ك: بی‌دروخت. [جنگای بی‌دارودروخت]

ف: بی‌دروخت.

ع: بِلَا شَجَرٍ، غَيْرُ مُشَجَّرٍ.

**بیداره‌وکردن**

ك: خمره‌و کردن، وریاره‌کردن. [له‌خمر همدانندن]

ف: بیدار کردن، از خواب بلند کردن.

ع: اِيقَاطٌ، اِهْبَابٌ، ثَنَبِيهٌ، ثَابِيَةٌ، ثَفْلِينٌ، ثَارِيقٌ،  
اِيرَاقٌ، اِسْهَارٌ.

**بیداری**

ك: وریایی، شهروریایی. [پنخوری]

ف: بیداری، بی‌خوابی.

ع: سُهَادٌ، سَهْدٌ، سُهْدٌ، سَهَرٌ، اَرْقٌ، هُبُوبٌ، يَقْظَةٌ.

**بی‌دان**

ك: بی‌تو، [بی‌تو]

ف: بی‌دانه، بی‌تخم، بی‌جَنجه.

ع: بِلَا حَبٍّ، بِلَا لُبٍّ.

**بی‌دانه** — **بی‌دان**

**بیدعت** — **به‌دعت**

**بیدل**

ك: بی‌جهرگ، بی‌زور، ترسنوك. [خویری، ترسنوك]

ف: بی‌دل، كم‌دل، ترسو.

ع: جَبَانٌ، زَمَلٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

**بیدلی**

ك: بی‌جهرگی، بی‌زوری، ترسنوكی. [خویری‌ه‌تی،

ترسنوكی]

ف: بی‌دلی، كم‌دلی، ترسوئی.

ع: جُبْنٌ، خَوْفٌ، دَلَهٌ، دُلُوهٌ، زَمَلٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

**بیدلی**

ك: بی‌همرسی، دَلْ شكانن. [بیمه‌یلی، دَلْ نیشاندن]

ف: بی‌هوسی، دل‌شکنی.

ع: فَنَاءُ الْقَلْبِ. فَقْدُ الْأَمَلِ. خِلَافُ الْمَيْلِ، مُخَالَفَةٌ  
النَّفْسِ.

**بی‌دوا**

ك: بی‌زیان. [هدتاه‌تا، همیشه]

ف: بی‌زیان، بی‌انجام.

ع: اَبْدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، غَيْرُ مُتَنَاهِي.

**بی‌دوایی**

ك: بی‌زیانی. [همیشه‌یی، هدتاه‌تایی]

ف: بی‌زیانی، بی‌انجامی.

ع: اَبْدِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، عَدَمُ الثَّنَاهِي.

**بیدهر**

ك: بی‌مه‌لون، بی‌کس. [بی‌مه‌نزل: بی‌کس و بیدهر]

ف: بی‌خانمان، بی‌کس، بی‌واره.

ع: زَرَم، مَبُور، عَدِيمُ الْمَاوِی.

**بی‌ده‌بین**

ك: ده‌س‌پریاك. [بی‌ده‌ست، ده‌ست‌پراو]

ف: بی‌دست، دست بُریده.

ع: أَقْطَع، أَشَلَّ، مَیْدِي، مَقْطُوعُ الْيَدِ، عَدِيمُ الْيَدِ.

**بی‌ده‌بین**

ك: هیچ لینه‌هاتگ، داماك. [بی‌ده‌سلات، دامار]

ف: بی‌دست، ناتوان، درمانده.

ع: عاجز، ذَلِيل.

**بی‌ده‌سنوئز**

[ك: ده‌سنوئز شكار، ده‌سنوئز نه‌گرتو]

ف: بی‌دست‌نماز.

ع: مُحَدَّث، غَيْرُ مُتَوَضِّعٍ.

**بی‌ده‌سنوئزی**

[ك: ده‌سنوئز شكان، ده‌سنوئز نه‌برون]

ف: بی‌دست‌نمازی.

ع: حَدَّث، عَدَمُ الْوُضُوءِ.

**بی‌ده‌موپل**

ك: كم‌ده‌هن. [كم‌ده‌سه. لینه‌هاترو]

ف: كم‌دهن، ناشایسته، لَفْتَرِه. كم‌گفتار.

ع: مُهْمَل، فَاقِدُ الْإِسْتِعْدَادِ، عَدِيمُ الْإِيَّاقَةِ، قَلِيلُ

لِلثَّلَطِ.

**بی‌ده‌نگ**

ك: بی‌سه‌دا، نارام. [بی‌چركه]

ف: بی‌صدا، آهسته، آرام.

ع: سَرَأ، خَفِيَّةٌ، نِجَاءٌ.

**بی‌ده‌نگ!**

ك: وس، بی‌سه‌دا! [وستا!]

ف: بی‌صدا! بی‌سخن!

ع: هَمَه، صَمَام، أَسْكُت!

**بی‌ده‌نگ کردن**

ك: بی‌سه‌دا کردن، نارام کردن. [بی‌سه‌سه کردن، چركه

**لین‌پین**

ف: بی‌صدا کردن، آرام کردن، خاموش کردن.

ع: اِسْكَات، اِصْمَات، اِعْوَاص، اِفْحَام، اِلْزَام، هَدَن،

تَهْدِين. اِرْضَاء.

**بی‌ده‌نگی**

ك: بی‌سه‌دایی. [نارامی، وسکتی]

ف: بی‌صدایی، بی‌گفتاری.

ع: سَكُوت، سَكْت، سَكَات، سَاكُوتَة، مُمُوت،

سُمُوت. صَبْر، اِطْرَاق.

**بی‌ده‌نگی**

ك: بی‌سه‌دایی، نارامی. [به‌هتاشی، بی‌چركه]

ف: بی‌صدایی، آرامی، آهسته.

ع: سَرَأ، خَفِيَّةٌ، نِجَاءٌ.

**بی‌دیان**

[ك: بی‌دان، بی‌دوان]

ف: بی‌دندان.

ع: فَاقِدِ الْأَسْنَانِ.

**بی‌دین**

ك: بی‌تاین. [کافر، بی‌پروا]

ف: بُلْغَنْدَر، بُلْغَنْدَر، بُلْغَنْدَر، دُرُونْد، بی‌آیین،

بی‌کیش.

ع: كَافِر، مُلْحِد، فَاسِق، زَنْدِيق، لَامِذْهَب.

**بیر**

ك: چا، چانار، نارچا. [چالار]

ف: چاه، بیل، چاه آب. کروود.

ع: بَر، جُب، كُر، قَلِيب، قُلُود، طَوِي، عَيْلَم، قَلَرَم،

خَسِيف، رَكِيَّةٌ، زَوْرَاء.

**بیر**

ك: هوش، یاد. [هرز، نکر]

ف: بیر، ویر، یاد، هوش، دُهون، اَزْبیر، اَزْبِر.

ع: خَاطِر، ذِكْر، فِكْر، حِفْظ.

**بیرا!**

ك: بیرانه! [بهنه]

ف: بیار، بیاور، باور!

ع: هات! هاء!

بی‌را

ك: بی‌روشت، بی‌تاین. [بی‌ژدان، بی‌تینساف]

ف: بی‌ریواز، بی‌آزرم، بی‌آیین، ستمگر.

(بی‌انصاف، بی‌وجدان)

ع: ظلام، غدار.

بیرانه! - بی‌را

بیروون

ك: له بیروچوون، فەرامۆش‌بوون، فەرامۆش‌کردن،

له یادیروین. [له بیر نه‌مان، له یاد کردن]

ف: فراموش شدن، فراموش کردن، از یاد رفتن،

از بیر رفتن.

ع: نسیان، نهل.

بیر خستن

ك: یاد خستن. [بیره‌تانه‌ره]

ف: یاد انداختن، بیر انداختن.

ع: انکار، اخطار.

بیروون

ك: بی‌فره‌تور. [چالاری بی‌بن]

ف: کروود.

ع: زوراء.

بیرگه‌فتن

ك: یاد گه‌فتن، یاد هاتن. [بیره‌تانه‌ره]

ف: یاد افتادن، یاد آمدن، بیر آمدن.

ع: ذکر، تذکر، خطور.

بیرگا

ك: یادگا، یادگه، بیرگه. [خه‌یالگه (گه‌نینه‌ی خه‌یال).]

ف: بیرگاه، یادگاه، هوش‌گاه.

ع: مُحَيَّة، خزانة الخيال.

بیرمشك

ك: بی‌مشك. [بیمیشك: جوژه «بی» یه‌كه.]

ف: بیدمشك، مشك‌بید، شاه‌بید، گله‌موش،

گربه‌بید، پنجه‌گربه، گربگو، کیوده، بهرامه،

بیدطبری.

ع: رَنف، بَهْرَامَج، خلاف بَلخی.

بیرنامه

ك: یادنامه. [دەفتەری بیروەری.]

ف: یادنامه. [دفتر خاطرات]

ع: خاطرة.

بیرو - ولین [دشه‌یەکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بی‌روو

ك: كه‌میرو، شهرمدار. [شهرمن]

ف: بی‌رو، کم‌رو، باش‌رم.

ع: حَشیم، مُحْتَشَم، خَجَل، خَبَلان، مُغْضِی،

غاضبی، مُسْتَحْیی.

بیروونی

ك: دیواخان. [دیواخانه، دیروخان]

ف: بیرونی، دیوان‌خان.

ع: بَهْوَت، مایین، مُحْكَمَة.

بیره‌بیره

ك: وار‌واره، کم‌کم، یه‌که‌یه‌که. [دانه‌دانه، ورده‌ورده]

ف: کم‌کم، وار‌واره. دانه‌دانه، یک یک.

ع: دَفْعَات، اَقْصَاطاً، مُتَدَرِّجاً، کَرَات، شَوِی‌شَوِی.

أَبْعَاضاً.

بیرونگی

ك: بی‌چوونی. [بی‌شیره‌یی، بی‌چوتیه‌تی]

ف: بی‌رنگی، بی‌چونی.

ع: ذات بَحْت، هُوَیَّةٌ مُطْلَقَة.

بیروه‌کردن

ك: پەژارە. [پەروشی (یادکردنەوی رابردو).]

ف: انگاره. (یاد گذشته کردن.)

ع: تَذْكُرْ، تَفَكَّرْ، تَرَوِي.

بیرهوه

ل: له بیر بورن. (به بیردهی من.) [له یاد بورن]

ف: یادآور، یاد داشتن.

ع: مُدَّةُ الْعُمُرِ.

بیژیش

ل: لووسکه، دکل. [لاری بی‌مرد، ده‌مردت]

ف: دکل، دگل، نکل، نگل، ریدک، کلوک،

بی‌ریش، بچه.

ع: أَمْرَدٌ، وَصِيفٌ، غَلامٌ.

بیژینگه

ل: هه‌له‌ت. [لاری]

ف: باخسه، پیغوله، پیغله، بی‌راهه.

ع: مَعْمِيَّةٌ، مَعْسِفٌ، (تَعْسُفٌ)، مَحِيدٌ.

بیژا

[ل: گیاهه‌کی بوخوشه و ده‌کرته نار ترشیات.]

ف: بیژا، زلنگ، ششاک، (علفی است معطر

مخصوص ترشی.)

ع: قَرَصَفَنَةٌ.

بیژات

ل: بی‌زاور، ترسول، که‌دل. [بی‌جهرگ، خویری]

ف: ترسو، کم‌دل.

ع: جَبَانٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، زَمَلٌ، ضَعِيفُ النَّفْسِ.

بیژار

ل: هه‌راس. [ره‌یز]

ف: بیزار، گریزان، ستوه.

ع: مُنْفَرٌ، مُنْقَرَزٌ، مُنْكَرٌ، مُشْمَرٌ، مُسْتَكْرَهٌ، مَلُولٌ.

بیژنگ

ل: مژن. [بیژد]

ف: ویار، کیارا، تاس، تاسه، تفسه، تلواسه،

تالواسه، بیار.

ع: وَحَمٌ، وَحَامٌ.

بیژکهوان

ل: مژنه‌وان. [بیژوکه‌ر]

ف: ویاړمند، کیارا.

ع: وَحَمٌ، وَحْمَى.

بیژوان

ل: لال. [لال]

ف: لال، بی‌زبان، گنگ.

ع: أَحْرَسٌ، أَبْکَمٌ.

بیژیک

ل: که‌فنگره، هه‌لکه‌فنگ. [بیژراو، له‌به‌رچارکه‌وتور]

ف: ورافتاده، از چشم افتاده.

ع: مَنفُورٌ، مُسْتَقَرٌّ، مُسْتَكْرَهٌ، مَرْغُوبٌ عَنْهُ، مَمْلُولٌ،

ملکیل.

بیژیان

ل: که‌فتنره، که‌فتن، هه‌لکه‌فتن. [بیژران، له‌به‌رچارکه‌وتن]

ف: ورافتادن، از چشم افتادن، بیزار شدن،

بی‌زیدن.

ع: ثَفَرَةٌ، اسْتِقْرَازٌ، اسْتِكْرَاهٌ، مَلَانَةٌ، سَامٌ.

بیژان

ل: تەقائن، بیژنگ‌کردن. [له‌بیژنگ‌دان]

ف: بیختن، گربال کردن.

ع: تَخَلٌ، هَلْهَلَةٌ، غَرَبَةٌ، غَرَبَةٌ، نُسْفٌ.

بیژن

ل: بی‌هیاگ، قازاخ. [سه‌لت، ره‌نه]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن، بی‌ژن، هیرسا.

ع: أَيْمٌ، ثَيْبٌ، غَرْبٌ، بَقُولٌ، صَارُورٌ، صَرُورٌ، مُكْسَعٌ.

بیژن

ل: سه‌ره‌ن. [که‌ر (دابیژره‌ی گهره.)]

ف: خاک‌بیژ. (غربال بزرگ)

ع: مَذْرَاقٌ، مَنسَاحٌ، مَنسَفٌ.

بیژنگ





(کرماجی است.)

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

**بیسه!**

ك: بَوَسَه! [راوسته، بروهسته!]

ف: به ایست، بایسه، وایسه، وایست!

ع: قَفَّ، عَلَى مَكَانِكَ، اِنْتَصِبْ، قُمْ، اِسْتَقِمْ،

اصْبِرْ!

**بی سه روین**

ك: همیشه بی. [هه ربور و هه رمار]

ف: همیشگی، بوباش، جاوید، جاودان،

بی سروتَه، پایدار.

ع: دَائِم، باقی، سَرْمَدی، اَزَلی و اَبَدی.

**بی سه روین** ← **بی سه روپا، هوزه هره ف**

**بی سه روپا**

ك: بی سه روم، بی سه روتا، بیهوده. [بی سه روین،

تیکه لوییکه ل (قسه بی مانا).]

ف: بی سروتَه، بی سروتُم، بیهوده، بیهده،

پَر هوده، بی یاسا، (حرف بی معنی)

ع: لَعُو، مُزْخَرَف، غُلَط، هَذَر، سَقَط، هَذیان.

**بی سه روپا**

ك: نه لوجه لو. [ره شوپروت. خویری]

ف: بی سه روپا، هَشَنگ، جَلو، لَفْتَره، اَباش،

کَمینه، اوباش، اَباشه.

ع: اَزَال، اَجَلَف، قَفَاف، اَخْلَاط، حُشَارَة، رَعَاع،

سِفَلَة، سَفَلَة، اَوْبَاش، اَبَاش، هُبَاشه، اَوْتَاش، رِذَال.

**بی سه روتا** ← **بی سه روپا، هوزه هره ف**

**بی سه روتا**

ك: بی یدرای، همیشه بی. [هه ربور، بی یتشینه]

ف: دیرینه، بی آغاز، دیرین.

ع: اَزَلی، لا بَدَائی، بِلَا اَوَّل.

**بی سه رتایی**

ك: همیشه. [هه ربور، بی یتشینه بورن]

ف: همیشگی، بی آغازی، دیرینگی.

ع: اَزَل، لا بَدَایَة، لا اَوَّلَیَة، بِلَا اِبْتِدَائیَة.

**بی سه واد**

ك: نه خوته، نومی. [نه خوتندوار]

ف: بامی، ناخوانده، نه خوانده.

ع: عامی، اُمّی.

**بی سیم**

ك: بتتل. [لاسلی (ته له گرافی بتتل).]

ف: بی سیم. (تلگراف بی سیم)

ع: لاسلک.

**بی تشک**

ك: بنگرمان. [بی سَو، بی دودلی]

ف: بی گمان، بی جگاری.

ع: بَثّی، قَطْعی، بِلَا قَرْدید.

**بی تشک**

ك: بيشكه، گاراره. [لَانك]

ف: گهواره، گاهواره، گاواره، گاخواره، گوواره.

ع: مَهْد، مَنَر.

وَنَه

**بی تشکه** ← **بی تشک**

**بی شو**

ك: پیداد، بی سامان، بی شمار، فراوان. [بی شمار]

ف: بسیار، بی شمار، بیمر، فراوان.

ع: کَثِیر، عَظِیم، جَزِیل، غَیر مَعْدود.

**بی شوو**

ك: بیترن. [زنی شور مردور یا ته لاتدرار.]

ف: کائُم، طُل، بیوه، بی شوهر.

ع: اَیم، بَقول، عَوان، عَزَیَة، قُیْبَة.

**بیته**

ك: دارسان، چنارسان. [لیته وار، دارستان]

ف: بیته، ایشه، غیشه، ویشه، تیماس.

ع: غاب، غایبه، ایکه، اَجم، اَجمه، غیل، خیس،  
عَرین، زازَه، غَیضَه، وِکمه.

## بیشهرم

ل: بی-تارو، کالو، رووش، قوتش، کولش،  
داش-زیاک. [بی-حه یا]  
ف: بی-شرم، بی-آبرو، دول، لول، کلوک، بلایه،  
بلایه، لُکام، خُلولیا، چیره.

ع: بَذي، بَذي، شَکس، شَرس، دَرب، وِج.

## بیشهر

ل: همره، بیشهرم، بی-تارو. [بی-حه یا]  
ف: سَتروک، هَرزه، بی-شرم، بی-آبرو.

ع: وِج، بَذي، بَذي.

## بی-همل

ل: گهوج، نادان. [نه-فام]  
ف: خوِیله، خوِیله، هَرك، غُت، بَرناس، غُتفَر،  
سَندَل، بی-خرد، نادان، بی-دانش.

ع: اَبله، اَحْمَق، اَموَج، غِبي، جِلَف، لا یَعْقِل، لا  
یَشْعُر.

## بی-فایده

ل: بی-بار، بی-سود. [بی-که لک]

ف: بی-سود، بی-بهره، بی-هوده.

ع: لَعُو، عَبَث، لا طائِل، فاقدِ النَتیجَة.

## بیشهر

ل: بینکاره، به-کارنه-خواردگ. [له-کارکه-وتور، سه-قت]

ف: بینکاره، آخال.

ع: سَقَط.

## بیشهرار

ل: بی-تار، بی-تاوشت، بی-تارام، ناناسوده. [بی-تاب،  
هداسان]

ف: بی-تاب، تیپ، بی-تابش، بی-آرام، ناسوده،  
شتاب-زده.

ع: مُضطَرِب، مُنزَعِج، قَلَق.

## بیشهراری

ل: بی-تاری، بی-تاوشتی، بی-تارامی، ناناسوده-گه-ری.  
[بی-تابی، هدراسانی]

ف: تَپ، تَپاک، تَپش، تاسه، تلواسه، تالواسه،  
بی-تابی، بی-تابشی، بی-آرامی، شتاب-زدگی،  
ناآسودگی.

ع: اِضطراب، جَزَع، رُجَع، اِنزعاج، قَلَق.

## بی-قیمهات

ل: گران. [به-نرخ]  
ف: اَشْنا، گران-بها، گران-مایه.

ع: غالی، یَتیمَة.

## بی-قیمهات

ل: بی-تدریس، هیچ-نه-زیاد، ناشایس، بی-شایسه. [بی-ترخ]  
ف: بی-بها، هیچ-نیز-زیده، ناشایسته، کم-بها.

ع: لا شَیْء، غَیر قابل، سَقَط.

## بینکار

ل: به-تا. [بی-تیش]

ف: سَتروک، بی-کار، هنجام.

ع: بَطال، عَطال، مَیاط، باطل، عاطل، مُتَعَطِل،  
مُعَطَل. فارغ.

## بینکاره

ل: له-که-تنه، له-کارته. [نه-مه-ن، له-شگران]

ف: اژهان، اژگان، جَمَند، بی-کاره.

ع: دَنع، مُهْمَل، هَمَل.

## بینکاره

ل: زوله-ک، بی-تدر. [له-کارکه-وتور، سه-قت]

ف: پَرکَم، آخال، آقال، خَماش، خَماشه،  
خَلاشه، بی-کاره، آفگندنی، به-کارنیامده،  
به-کارنیامدنی.

ع: قِشَب، سَقَط، سَقاطَة، بائِق.

**بینکاری**

ك: به تالی. [بی تیشی]

ف: بینکاری، ستروکی.

ع: بَطَالَة، تَعْمِيل، تَعَطُّل.

**بینکس**

ك: یتدر. [نمیا، بی یاور]

ف: بیواره، بی کس.

ع: زَیم، صُنْبُور، عَدِیم النَّاصِر.

**بینکھ یف**

ك: تدمین، خدمین، پدشیو، خدمبار. [دلته نگ]

ف: اندوهناک، غمناک، غمگین، آندوهگین،

أفسرده، نژند.

ع: حَزین، شَجی، کَسِب، کَسِل، مَهْموم، مَقْموم،

مَحْزون.

**بینگار**

ك: خویزایی، مفتہ. [سوخره. کاری زوزه ملیز]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شاکر، آلاخ، شیگار، بی مُزد،

بیگار.

ع: سُخْرَة، کُلْفَة، مَجَانِي.

**بینکاری**

ك: خویزایی، مفتہ کی. [کاری زوزه ملی کردن]

ف: مَجْرَکی، مَجْرَکی، شیگاری. شاکری، آلاخی،

بیگاری.

ع: سُخْرِي، تَکْلِيفِي، مَجَانِي.

**بینگانه**

ك: غمواره، نه شناس. [نه ناس، بیانی]

ف: بیگانه، ناشناس.

ع: أَجْنَبِي، أَجْنَب، وَلِجَة، أَغْيَار.

**بینگری**

ك: راس، ساف. [راست، بی گرنج]

ف: راست، بی گره.

ع: مُسْتَقِيم، مُعْتَدِل، بِلا حَبْرَة.

**بینکونا**

ك: بی تاوان، ناتاوان، پاک. [دور له هده، روسور]

ف: بی گناه، پاک، پاک دامن، پاسادگار، پارسا،

پرهیزگار.

ع: مَعْصوم، غَیر مُجْرِم، طَاهِر، بَرِيء، مُبْرَأ.

**بینلانه شبی**

ك: دور له روی یتو. [بی تده بی نه یتت. پهر زینی قایم

یتت.]

ف: دور از روی شما.

ع: بَلَا تَشْبِيَه.

**بیلغه روز (بالفرض)**

ك: کردم، گرم. [گرم، وام دانا]

ف: شُمُرش، گیرم.

ع: بالفرض، فرضاً، تَقْدِيرًا، عَلَى تَقْدِير (کذا).

**بینل**

ك: نه سپار، نه سپر. [پنمه ره]

ف: بیل، سپار، آسپار.

ع: مَحْفَر، مَقْلَب، مَعْرِقَة.

وینه

**بینلا!**

ك: بیلانه!، بلا! [بیلنه!، لینگه ری!]

ف: بل!، بهل!، بگذازا!، مان!

ع: أَهْمَل!، دَخ!، ذَرَا!

بیلانه! — بینلا!

**بینلجه**

ك: یتلکار. [مدسیه: یتلاسنی بچووک.]

ف: بیللجه، بیل کار.

ع: مِجْرِقَة، مِنگَاش.

وینه

بیتلکار — بیتلجه

**بینلو**

ك: كاتی. [کویره كاتی (چاوگدی به هاری.)]

ف: چشمه. (چشمه ی بهاری.)

ع: ینبوع.

**بیله هم**

[ك: گیاهی که دهك «ههنگوان» وایه، تامی تاله.]

ف: علفی است شبیه به «گلپیر»، طعم آن تلخ است.

**بیم**

ك: ترس، سام، پدروا، باك. [خوف]

ف: ترس، هراس، بیم، سهم، پروا، پرواس، نهاز، شکوه، زلیف، خواس، چفر، چفرز، نهیو، خزرزک، باک، آندیشه.

ع: خَوْف، رُعب، رُهب، دُعر، جُبْن، تَخْب، قَرَق، وَجَل، مَوَل، قَرَع، خَشِیة، خِیفة، رَهْبَة، هِیْبَة، مَخَافَة، هَلَع، هَلَل، وَهْم.

**بیمار**

ك: ناخوش، ناساق، ناساز، خسه، دهرده دار. [نه خوش]

ف: بیمار، ناساز، ناخوش، خسته، مار، مده.

ع: مَرِیض، عَلِیل، سَقِیم، وَهِم، وَصِب، دَوِی، دَنَف، حَرَض، داء.

**بیماریه زنی**

ك: پدرسار. [سستر، نه خوشکار: چاودیری نه خوش.]

ف: زوار، پرستار، بیمارپرست.

ع: مُدَوِی، حاضِن، خادم.

**بیماریه زنی**

ك: پدرساری. [نه خوشکاری]

ف: زواری، پرستاری، بیمارپرستی.

ع: ادواء، خِدمَة، حِضَانَة.

**بیمارسان**

ك: خسه خانه. [نه خوشخانه]

ف: مارسان، مارستان، بیمارسان، بیمارستان.

(مریض خانه)

ع: دارُ الشِّفاء، دارُ المَرَضِی، مارستان.

**بیماری**

ك: ناخوشی، ناساقی، ناسازی، دهرده داری. [نه خوشی]

ف: ماری، بیماری، ناخوشی، ناسازی، خستگی، مُدگی.

ع: مَرَض، سُقَم، سَقَم، سَقَام، حَرَض، دَنَف، دَوِی، وَصِب، وَصَم، داء.

**بیمان**

ك: فیسار، فلان. [کابرا (له گه) «فلان» دیت: فلان و

بیان]

ف: بهمان، باهمان، بیستار، فلان. (مرادف فلان

است.)

ع: فُلان

**بی مایه**

ك: نه تیر. [هه لئه ماتو (هه ویری هه لئه ماتو.)]

ف: خُشکوا، خُشکفا، بی مایه.

ع: قَطِیر.

**بی مشک** ← **بیرمشک**

**بی مویالات**

ك: بی تاین. [گوینه دهر]

ف: بی آیین، بُلغندر.

ع: فاسِق، فاجر، لایبالی.

**بی مه جنوون**

ك: شره بی. [شهنگه بی]

ف: بیدموله، بید مجنون.

ع: خِلاف مجنونی.

**بینهزه**

ك: بیتام. [بی چتر]

ف: بی مزه.

ع: تَفَه، قَرَف، مَلِیخ، مَسِیخ، سَلِیخ.

**بی مه ژگ**

ك: گنج، گهرج، بی‌مه‌غز. [بی‌میشك]

ف: بی‌مغز، سبک‌مغز، بی‌خرد، دنگ، دنگل،

تیماو، کالیوه، کالیو، گنج.

ع: غَبِي، بَلِيد، اَبْلَه، اَهْوَج، لَا يَعْقِل، لَا يَشْعُر.

### بیمه‌عنا

ك: بی‌ذیر، بی‌چور، بی‌سدروتا. [پوچ، بی‌مانا]

ف: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌سروته.

ع: نَقَو، مُهْمَل، لَا مَعْنِي.

بی‌مه‌غز ← بی‌مه‌زك

### بی‌مه‌یل

ك: بی‌هه‌وس، سهرد. [دلسارد، بی‌زاز]

ف: بی‌هوس، بی‌آرزو، سَرْد.

ع: فَاقِدُ الْمِيل، غَيْر مَائِل.

### بی‌مه‌یللی

ك: بی‌هه‌وس، سهردی. [دلساردی، بی‌زازی]

ف: بی‌هوس، بی‌کامی، سَرْدی.

ع: عَدَمُ الرَّغْبَةِ، عَدَمُ تَمَائِل، فَقْدُ الْمِيل.

### بین

ك: لَوْتُ. [كه‌پز]

ف: بینی

ع: أَنْف

### بین

[ك: ئیوه‌ورن! هه‌روه‌ها: ئه‌وان بگه‌نه به‌روه.]

ف: بیاییدا، بیایند.

ع: اِئْتَوَا، يَأْتُوا.

### بین

ك: بَو، [بَوَن (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

### بینا

ك: وینا، ناگا. [چاوساخ، شاره‌زا]

ف: بینا، دیده‌ور، آگاه.

ع: بَصِير، خَیِر.

بیناو ← عالم موکاشه‌فه

### بی‌ناو

ك: بی‌تاوه. [نه‌ناس]

ف: بی‌نام، گمنام.

ع: خَامِل، نَكْرَة، مُعْتَرِل، حَقِير، ذَنِي.

### بی‌ناوکه

ك: ناچیز، نه‌دار. [(كه‌ستك كه به پوالت دهرله‌مهند و له

ده‌روونه‌ره ه‌زار بیت.)]

ف: ناچیز، گدا، بی‌چیز. (کسی که ظاهراً دارا و

باطناً گدا باشد.)

ع: مُعْسِر، فَقِير.

بی‌ناوه ← بی‌ناو

### بینایی

ك: چار، دیده. [دیه، چه‌م]

ف: چشم، دیده، بینایی.

ع: عَيْن، بَصَر.

### بینایی

ك: سو‌ما، وینایی، سو‌مای چار. [هه‌ستی بینین.]

ف: بینش، بینایی، دیدار.

ع: بَاصِرَة، قُوَّةُ بَاصِرَة.

### بی‌نسیو

ك: بیتوری، بیتبه‌ش، بیتباره. [به‌شپار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش.

ع: مَحْرُوم، خَائِب، بِلَا تَصِيب.

### بینگ

ك: هه‌ناسه. [پشرو]

ف: دم، زه‌هشت.

ع: نَفْس.

### بی‌نوئیز

ك: پیسار، خوتن‌که‌فتگ. [نافره‌تیک که له عوزده‌ایه.]

ف: دشتان، پدیساری.

ع: حائض، طامث، عاذره.

### بی توژی

ك: پیساری، خرین كهفتن. [حهیز (عاده‌تی ژنانه).]

ف: ناشتانی، پدیسار، خون افتادن. (عادت ژنانه)

ع: حیض، طمث، عذر.

### بی نه‌زیر

ك: بیجور، بی جفت، بی مانده. [بی‌دینه]

ف: تهم، تنسخ، تنسوق، بی جور، بی جفت، بی مانند.

ع: عَدِيمُ النَّظِيرِ، عَدِيمُ الْمِثْلِ، فَرْدٌ مُتَّفَرِّدٌ.

### بی نیاز

ك: دارا. [دوله‌مندی]

ف: بی نیاز، دارا، توانگر.

ع: غَنِيٌّ، غَنِيٌّ، غَنِيٌّ، مُسْتَعْنِيٌّ، مُتَمَوِّلٌ.

### بی نیازی

ك: دارایی، دارابون. [دوله‌مندی]

ف: بی نیازی، توانگری، دارایی، دارابودن.

ع: غِنَاءٌ، غَنِيٌّ، غُنْيَانٌ، تَمَوِّلٌ.

### بی‌واده

ك: نه‌خواریاگ، بی‌دنگ، بانگ نه‌کریاگ، دنگ نه‌کریاگ.

[خوئلکه‌کراو، نه‌خوآزار]

ف: ناخوانده، ناخواسته.

ع: وَغْلٌ، أَوْشَنٌ.

### بی‌واده هاتن

ك: بی‌دنگ هاتن. [بی‌خوئلک هاتن]

ف: ناخوانده آمدن.

ع: وَرَشٌ، وَرْدُشٌ.

بیور ← نه‌وهر [رشه به‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

### بی‌توه‌پیک

ك: ره‌بن، بی‌ژن. [سه‌لت]

ف: هیرسا، بیوه، بیوه‌مزد، بی‌ژن، بی‌ژن.

ع: أَيْمٌ، ثِيْبٌ، عَرَبٌ، بَتُولٌ، خَلِيٌّ، مُجَرَّدٌ.

### بی‌توه‌خت

ك: ناگا، کتوپر. [ناکار، نارخت]

ف: ناگاه، ناهنگام، بی‌گاه، بی‌هنگام.

ع: بَغْتَةٌ، غَفْلَةٌ، بِلَا مَوْقِعٍ، غَيْرُ مَوْقِعٍ.

### بی‌توه‌خت

ك: نیتاره. خوره‌زمرده. [نیتار، روزبه‌پر]

ف: بی‌گاه، ایوار، سرشپ، شام، ناهنگام.

ع: غُرُوبٌ، بَعْدَ الْعَصْرِ.

### بی‌توه‌خت

ك: بی‌په‌ردژ، بی‌ده‌سرس. [بی‌ده‌رفت]

ف: بی‌رُست، بی‌دسترس.

ع: عَدِيمُ الْفُرْصَةِ، فَاقِدُ الْمَجَالِ.

### بی‌توه‌ری

ك: بی‌به‌ش، بی‌باره، پاده‌ره‌وا. [به‌شپراو]

ف: زبهر، مَخِيْدَه، بَرْمَخِيْدَه، پَرْمَخِيْدَه، بی‌بهره،

بی‌بخش، پانزه‌وا.

ع: عَاقٌ، مَحْرُومٌ، خَائِبٌ، بِلَا نَصِيْبٍ، مَحْجُوبٌ.

### بی‌توه‌ژن

ك: بی‌شور. [نافرستی شورمردو یا ته‌لاقدراو.]

ف: بیوه، کالم، طُل، بی‌شوهر، بیوه‌ژن.

ع: أَيْمٌ، عَوَانٌ، عَاهِلٌ، بَتُولٌ، ثِيْبِيَّةٌ، عَرَبِيَّةٌ، خَلِيَّةٌ،

تَرِيْكَةٌ، مُقْلَمَةٌ، حَانِيَّةٌ.

### بی‌توه‌ژن کوشی

[ك: دانیشتن به لای منالده به بی‌توه‌ژنی.]

ف: بیوه‌کوشی، بیوه‌نشینی. (نزد اولاد نشستن

بدون شوهر.)

ع: اِشْبَالٌ، حُنُوٌّ، اِحْنَاءٌ، حَنَّةٌ، حَنَانٌ، عُكُوفٌ.

### بی‌توه‌نا

ك: بی‌په‌ینه‌ت. [بی‌ته‌مه‌ك]

ف: بیوتد، دویل، دوریل، بی‌پیمان.

ع: غَدِرٌ، غَدَارٌ، هَمْلَعٌ، عَدِيمُ الْوَفَاءِ.

### بیټوہ فایہ

ک: بیټوہ ینتہ تی. [بیټوہ مہ کی]

ف: بیټوہ دی، دو بلی، دور بلی، بی یمانی.

ع: غدر، عَدَمُ الْوَفَاء.

### بیټوہ قرہ

ک: بیټوہ آرام، جیکہ نہ. [بیټوہ قرہ، ناآرام]

ف: ناآرام، جُنْبَان.

ع: نَزْ.

### بیټوہ ی

ک: بیټوہ تازار. [بیټوہ یان]

ف: بیټوہ یان، بیټوہ آزار، بیټوہ آسیب.

ع: سَلِیمُ الطَّلَع.

### بیټوہوش

ک: بیټوہوش، فہراموشکار، بیټوہوش. [بیټوہوش فکر]

ف: بیټوہوش، بیټوہوش، فہراموشکار.

ع: نَسِی، نَاسِی، سَاسِی.

### بیټوہوش

ک: بیټوہوش. [بیټوہوش وراره]

ف: بیټوہوش، بیټوہوش، بیټوہوش، شَمِیدہ،

فَرايوش.

ع: مَدھوش، مَعْشِی، مَبْهوت، مَسْموت، مُغْمِی عَلَیہ.

### بیټوہوشی

ک: بیټوہوشی، بیټوہوشی، فہراموشکاری، فہراموشی.

### [بیټوہوشی]

ف: بیټوہوشی، بیټوہوشی، فہراموشی، فہراموشی،

فہراموشکاری.

ع: نَسِیان، سَهو، رَفَض.

### بیټوہوشی

ک: بیټوہوشی. [بیټوہوشی وراره]

ف: بیټوہوشی، بیټوہوشی، بیټوہوشی، فہراموشی.

شَمِیدگی.

ع: دَھش، غَشِی، بَھت، بَھت، غَشِیان، غَمِی، صَعْفَہ،

سَبَت، غَمِی.

### بیټوہوشہ

ک: بیټوہوشہ، مَہلِیت، بیټوہوشہ، پورج، بیټوہوشہ. [بیټوہوشہ،

تَنیکہ (تَنیکہ)]

ف: فُلاد، فُلادہ، پَرھودہ، بیټوہوشہ، بیټوہوشہ،

وادیاب، پوچ، بیټوہوشہ، بیټوہوشہ، خَنج،

فَرخَنج.

ع: مَدِیان، نَغو، مَدَر، غَلَط، سَقَط، لا طائِل، وَاہِی،

مَواہِی.

### بیټوہوشہ

ک: کَرنگ. [کَرنگہ]

ف: بیدانجیر، طَمرا.

ع: حَزوَع، طَمرا.

### بیټوہوشہ

ک: بیټوہوشہ، بیټوہوشہ، بیټوہوشہ، ناتوان. [لاواز]

ف: ستہ، تَرغَدہ، چَنگَوک، انگشتال، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نَحِیف، حَرَض، خَدَر، کَلِیل، لاغِب،

مُضَنّی، شَل.

### بیټوہوشہ

ک: بیټوہوشہ، بیټوہوشہ، بیټوہوشہ، نہ تانی، ناتوانی.

[لاوازی]

ف: سَتگی، تَرغَدگی، چَنگَوکی، انگشتالی،

ناتوانی.

ع: ضَعَف، ضَعَف، نَحَافَہ، حَرَض، خَدَر، کَلال،

کَلول، شَل.

### بیټوہوشہ

[ک: دارہی.]

ف: بید. (درخت بید.)

### بیټوہوشہ

ک: بیټوہوشہ، سہریریاگ. [بیټوہوشہ، سہریریاگ]

ف: بید، سہریریدہ.

ع: خَلاف، عَرِیسہ.

## وینه‌کانی پیتی ب



باروشه



بادیه



باده‌وان



بادامه‌تاله



بادام



بابوله



باله



بالون



باقه بهس



باروو



بارور



بار



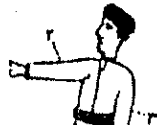
بال فشه و کردن



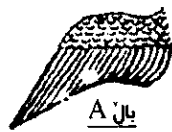
بالاشمه



بال C



بال B



بال A



بامیه



بامجان فره‌نگی



بامجان



بالین



بانک



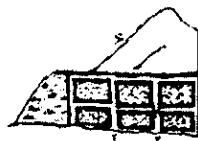
بتری



بایه‌قوش



باوه‌قوزمت



باور



بانما



بانگین

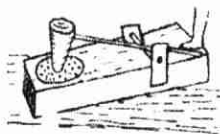




برینگ



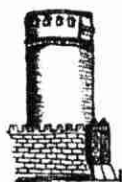
بریانی



برنجکوت



برنج



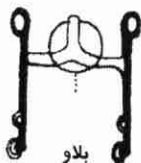
برج



بلچہ سوورہ



بلچہ زہردہ



بلاو



بسہ



بز نہ کئی



بزن



بولوسک



بولبول



بوؤ



بوئشکہ



بوٲہ



بلالووک



بہران



بہدیس رینگہ روئیں



بہخہل فوروش



بہبر



بوو



بہرزہ ہوایلہ B



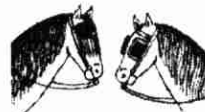
بہرزہ ہوایلہ A



بہرزہ جوڑہ



بہرچاوہ B



بہرچاوہ A



بهريان



بهروزانه



بهروو



بهروانک



بهريزان



بهلهسان



بهلولوچه



بهقهه



بهقله مووت



بهريه خه



بهی



بهن گوروا



بهن کهوش



بهندول



بهن تفهنگ



بهلهک



بيژنگ



بيخ بهر



بيبار



بهيرهه



بهياخ



بيلچه



بينل



بيننگ



# پ



(درخت، کوه...)

ع: عِرْق، عِرَاق، سَفَل، سِفل، سَافِلَة، تَحْت، ظِل.  
حَضِيض.

پا

ك: رَكِيف، نَامِد. [قدم (قدمه) غیر، پی‌بخیر]

ف: پا، شگون، آمد. (خوش پا)

ع: قَدَم، قُدوم، اِقْبَال.

پانه‌وشار

ك: پاگیر، [تاخته‌ی جولایی].

ف: پاگیره، پافشار، پا‌وژار، پا‌وژار. (تخته‌ی

جولاهی است.)

ع: مَقْدَم.

پابازی

[ك: عِشْق‌بازی له ریگی «پی» ده.]

ف: پابازی.

ع: مُرَاجَلَة، تَجْمِیش، مُنَافَغات، مُعَاشَقَة.

پابرجا

ك: پاروجی، پایدار. [راوستار، جیگیر]

ف: پدارام، نیوساد، پابرجا، پایدار، جاودان،

همیشه.

ع: ثَابِت، دَائِم، باقِی. وَطِید، وَاطِد.

پابه‌ره

پا

ك: قَاج، قَوْل، لَاق. [پن]

ف: پا، پای.

ع: رَجَل، سَاق، قَدَم.

پا

ك: پاچکه، پایه. [پنچکه (بو نمونه: پنچکه‌ی میز و

کورسی).]

ف: پا، پایه. (پایه‌ی میز، صندلی مثلاً.)

ع: رَجَلَة، قَانِعة، (أَرَجَل، قَوَائِم)

پا

ك: پله. [پلیکه. (پله‌ی پی‌ژه).]

ف: پایه، پله، پَنَغه. (پله‌ی نردبان)

ع: دَرَجَة.

پا

ك: سیپه، ماشه. [پله‌پیتکه (روك: ماشه‌ی تفنگ).]

ف: پا، ماشه. (ماشه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: ضَامِنَة.

وَنَه—تَفَنَگ (۲)

پا

ك: لا، سا، بن، بیخ. [ژیر، پاژ، سیبهر (روك: بنی دیوار،

دروخت، کیو...)]

ف: بُن، بیخ، زیر، سایه. دامنه. (پای دیوار،

لک: پاوره، پاوره‌ی، شوال. [شه‌روال (وشه‌یه کی هه‌ورامیه.)]  
ف: ازار، شلوار، شوال، تَنبان، پاجامه. (اورامی است.)

ع: سروال، سِرول، تَنبان، سِرویل.

**پا به زهوی نه کشفتن**

لک: خوه‌شه‌ماخی، شادی. [خوشحالی (نیدیومه.)]  
ف: شادمانی، خرسندی، پا به زمین نیفتادن.  
(کنایه است.)

ع: مَسْرَة، فَرَح، اِنِيساط، نَشاط.

**پا به په‌کا هاتن**

[لک: سەرلێشتوان]

ف: پا به‌هم پیچیدن.

ع: خَطْل.

**پابیل**

[لک: برِشتی یه‌ک پیمه‌ره. (پابیل کردن)]

ف: پابیل. (پابیل کردن)

ع: تَرَكْل.

**پاپ**

[لک: زانیای پایه‌به‌ری مەسیحیه‌کان. (جیگری عیسا.)]

ف: پاپ، پاپا. (نائب عیسی)

ع: پاپا.

**پاپاخ**

لک: شه‌که. [جۆره کلاریکه.]

ف: شکه، پاپاخ، کلاه قلمی.

ع: دَنِيَة.

وینه-شکه >

**پاپۆر**

لک: که‌شتی. [که‌شتی هه‌لم.]

ف: پاپور، کشتی، کشتی آتشی.

ع: باخِرة، بابور.

**پاپوش**

لک: که‌وش، پالا، پیتلا. [پیتلار]

ف: پاپوش، پایزار، پافزار، پاوزار، پاجیله،  
کفش، پالنگ. (← که‌وش)

ع: حِذاء، گوژ، قفش، بابوج.

**پاپه‌تی**

لک: پیتخاس. [پیتخاس، بۆیتلار]

ف: پاپره‌نه، بره‌نه‌پا.

ع: حافی. (حاف)

**پاپه‌جانی**

[لک: بابوج (که‌وشی مندالته.)]

ف: پاپه‌جانی، چاچله. (کفش بچگانه)

ع: قَفِيْشَنه، بابوجه.

وینه‌ی هه‌یه.

**پاپه‌ل**

[لک: بِن‌گه‌لا (به‌رامبه‌ری «سه‌ریه‌ل»). واته: گه‌لا‌گه‌لی]

خواره‌ی دره‌خت.)

ف: پابِرگ، پاییِن بَرگ. (ضد «سه‌ریه‌ل». به معنی

شاخه‌های پاییِن درخت.)

ع: سَوَافِل. (الأغصان)

**پاپه‌ی**

لک: په‌یجۆر. [لینکۆلەر، توێژەر]

ف: جویا، پیحو، پیجور، کنجکاو، یون، یوش،

پژوه، کاوَنده، پژوهنده، خواهان.

ع: مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص، مُفْتِّش، طَالِب، مُسْتَقْصِي،

ناشد.

**پاپه‌ی**

لک: په‌یجۆری. [لینکۆلینه‌ره، تارتوی کردن]

ف: پیجویی، پیجوری، یوزه، یوزی، یوزش،

یوشه، یوشی، یوزیدن، یوشیدن، جویاشدن،

کاوش، کابش، کافش، کافتن، پژوهش،

کنجکاو، خواستن.

ع: نَشْد، نَشْدَة، تَفْحَص، تَفْتِيْش، تَجَسُّس، تَعْقِيْبُ

الأثر، طَلَب.

پایه‌ی

ك: دهره‌س، دهره‌ن. [خواریار]

ف: دربند، خواهان، جويا.

ع: مُتَقَيِّد، مُتَعَلِّق، مُعْتَلِق، مُحِب، هَوِي. (هَو)

پایپاده

ك: پیاده. [كسی که به پی دهرات، بهرام‌بری «سوار»]

ف: پیاده، پایپاده، پاسوار.

ع: راجِل، رَجَل، مُتَرَجِّل، رَجَالَة، ماشي (ج: مُشاة)،

فَیج، فَيَادَج، بَيَادَة.

پایپاساوین

ك: پوشین، پنام کردن، شاردن‌ده، پوشانن. [دپوشین]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، نهان کردن،

پَنام کردن، آبستن، نهفتن. چشم‌پوشیدن.

ع: كَتَم، سَتَر، إِخْفَاء، إِسْرَار. إِغْمَاض.

پایپچ

ك: موس‌پنچ، موج‌پنچ. [پارچه‌یه کی باریك كه ده‌پینچن

به دهری جومگی «پی» دا.]

ف: پایپچ، پالیک، مَچ پیچ.

ع: بابِیج، رُساغ

پایپچ

[ك: فُشَفْشَة، فِشَه‌كه‌شِته (نامرازیکی ناگریازیه.)]

ف: پایپچ، فُشَفْشَك. (اسباب آتشبازی است.)

ع: فُشَفْشَة.

پاتاو

ك: پایپچ. [کاله]

ف: پایپچ، پاتابه، پالیک.

ع: بابِیج.

پاته‌خت

ك: شانشین. [پایته‌خت]

ف: پای‌تخت، شاه‌نشین.

ع: عاصِمَة، مَرَكَز، دَارُ السُّلْطَنَة.

پاتیل

ك: پاتیل، پاتیلَه، قازان. [مده‌ئی گه‌روی سهر همدراو.]

ف: پاتیل، پاتیلَه، پاتِلَه، نُوید. (قَزْغان بزرگ

دهن گشاد)

ع: طَنجیر، هِلْجَاب.

وینه

پاتیل ← پاتیل

پاتیلَه ← پاتیل

پاجا

ك: یدکهر، پاژا، به‌جاریکا. [کتوپر، به‌یه‌کجاری]

ف: یَکبارَه، یَکْهَو، پَهَو، همه.

ع: مَرَّة، دَفْعَة، بِالْمَرَّة، كُلَّا، وَالْكُلَّ.

پاجه‌له

ك: فریره. [چنجه‌له]

ف: پاهک، باهک، أَشْکَلْک، شَکْنْجَه.

ع: دَهَق.

پاچ

ك: پارچ. [قه‌زمه: قولنگی یدلدهم.]

ف: پاچ.

ع: مَحْفَر، مَحْفَار، مِعْرَق، مِعْوَل.

وینه

پاچال

[ك: پیتچال (قولک‌ئی جینگه‌پیتی جولّا، قه‌ساب، ناسنگر

و...)]

ف: پاچال، پاچاهه. (چاله‌ی جای پای جولاهه،

قصاب، آهنگر، و امثال آن.)

ع: مَطِيط.

پاچرا

[ك: پتچرا: پایه‌ی تاییه‌ت بز چرا له‌سهر دانان.]

ف: چراغپا، چراغپایه، چَرغَنْد، چَرغَنْدَه.

ع: مَائِلَه، مِشْکَاة، مَسْرَجَة.

وینه &lt;۲&gt;

### پاچرکی

ل: بی چرکه. [بی سرته]

ف: پاورچین، آهسته.

ع: تازُج، قور.

### پاچه

ل: پا، پایه. پاچه که. [پیتچکه (بو نمونه: پیتچکه ی کورسی.)]

کورسی.)]

ف: پا، پایه. (پایه ی کورسی مثلاً.)

ع: رچل، قائمه.

### پاچه کورسی

[ل: پیتچکه ی کورسی.]

ف: پای کورسی، پایه ی کورسی.

ع: رچل ال کرسی، قائمه ال کرسی.

### پاچه و ناوزک

[ل: بی و ررگ]

ف: پاچه و روده.

ع: سَلَب.

### پاچه

ل: پا، پاچه، پاچه که. [بی]

ف: پا، پاچه، پازه.

ع: کُراع.

### پاچه — لالغاهه

### پاچه قولی

ل: پشته پا، پادان. [باشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرید،

سَرند، پُشت پا.

ع: شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، عَقُول، اِعْتِقَال.

### پاچه که

ل: پاچه که. پا، پاچه. [بی (سدرپی، که له پاچه)]

ف: پا، پاچه، پازه. (کله پاچه)

ع: کُراع.

### پاچه ی شوال

ل: دهرپاچه. [دهرلنگ]

ف: بداق، بادره، پاچه ی شلوار.

ع: رچل، رچل السروال.

### پاچین

ل: تاشین، هه لپاچین. [هه لپاچینی لقی درخت یا

سدرتاشین.)]

ف: بریدن، تراشیدن. (بریدن شاخه های

درخت یا تراشیدن سر)

ع: شَذَب، جَز، حَلَق، قَرْض.

### پاخستن

ل: مانیان، کوترهارردن، له پاکه فتن، جیه مان.

[له پی که رتن، دواکه رتن]

ف: از پا افتادن، خسته شدن، واماندن، ماندن،

جاماندن.

ع: عَي، حَبو، تَفْهیر، وَقُوف، قُصُور.

### پاخلیسکیان

ل: پاخزیان، خزیان. [بی خلیسکان، خزان]

ف: پا نغزیدن، نغزیدن.

ع: زَلَّة ال قَدَم، عَثَرَة، زَلَّة.

### پاخلیسکیان

ل: نه زانکاری، گونا. [له پی ترازان (نیدیومه.)]

ف: گُناه، پانغز. (کنایه است.)

ع: عَثَر، زَلَّة، زَلَل، خَمَل.

### پاخوا

ل: تپ. [پیتخوی (بریک قور یا گه نم یا...)]

ف: پاخواه، تپه. (مقداری از گل یا گندم مثلاً.)

ع: کُتَلَة.

### پاخو شه

ل: پاشیل. [پیشیل (زویه که بوویته قور و پاشان له بهر

هاتوچ و پیشیل کران پتهو بوویته و وشک بوویته وه.)]

ف: پای خوشه، پاکوب. (زمین گل شده که از

کثرت تردد و پا خوردن سفت و خشک شده باشد.)

ع: مدْعُوس.

پاخه‌سوو

[ك: پیتخه‌سوو، به‌ربووك]

ف: ینگه.

ع: شَبِیْنَة، اَشْبِیْنَة

پادار

[ك: خاره‌ن پی (به‌رام‌بهری «بوتیا»)]

ف: پادار. (ضد بی‌پا)

ع: ثُو رَجَل.

پادار

[ك: كوله‌كهی گهره یا كوتله‌ری درخت، راته به‌شی

خواره‌ری.]

ف: پالار. (ستون بزرگ، تنه‌ی درخت، یعنی

قسمت پایین آن.)

ع: عِمَاد، دِعَامَة. جِذَع.

پادار

ك: پایدار، پاره‌چی. [راوستار، جینگیر]

ف: پادار، پایدار، نیوساد، پایا، پاینده، جاودان.

ع: ثابت، دائم، باقی.

پادارانه

[ك: باجیکه که له به‌رام‌بهر مانه‌ری سدریازه له

دهره‌گی ده‌ستین.]

ف: پادارانه. (پولی است برای باقی بودن

سرباز از مالک می‌گیرند.)

ع: حَقُّ الْبَقَاء.

پاداری

ك: پافشاری. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری

ع: اِسْتِقَامَة، ثَبَات.

پاداش

ك: قهره‌بوو، قهره‌وی، نیتزا، پاداشت، سزا، عیتزا. [قهره‌بوو

کردنه‌ری چاکه یا خراپه.]

ف: پاداش، پاداشت، پادان، جاور، سزا، کيفَر،

پاداشن، بادآفره، داشاد، بادافراه، بادقَر، شیان،

آفراه.

ع: جَزَاء، أَجْر، عَوْض، بَدَل، مُكَافَات، ثَوَاب. عِقَاب،

عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، مُجَازَات، عُقُوبَة، عَاقِبَة.

پاداشت ← پاداش

پاداشت به‌چی

ك: سزا. [توله، پاداشی خراپه]

ف: سزا، کيفَر، بادقَر، بادآفره، بادآفراه. آفراه.

ع: عِقَاب، عُقُوبَة، عَاقِبَة، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، جَزَاء،

مُجَازَة، مُكَافَات.

پاداشت خاصی

ك: نیتزا، قهره‌بوو، قهره‌وی. [پاداشی چاکه]

ف: پادان، پاداش، پاداشت، جاور، پاداشن،

شیان، داشاد، کيفَر.

ع: جَزَاء، أَجْر، ثَوَاب، عَوْض، بَدَل.

پادان

ك: پالیدان، که‌مدان، دزین. [له به‌شی خه‌لکی گرتنه‌ره.]

ف: پاردن، کم‌دادن، دزدیدن.

ع: بَخْس، سِرْقَة.

پادان

ك: پاچه‌تولی. [پاشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرَنَد،

سَرَنَد، پشت‌پا، پادان، پشت‌پازدن.

ع: شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

پادانه‌گز

ك: پاداری، خواره‌ی پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پاداری، ایستادگی، خودداری، پافشاری،



پافشردن.

ع: ثبات، تحفظ، تأیید، انضباط، اِزْماع، اِسْتِقامَة.

پاداو

ك: بق. [كموى پاډاوى] (كموى پاډاوى).

ف: خُروهه، خُرخسه، خُرخشه، پادام، پابه دام. (كېك پابه دام)

ع: ملواح.

پاداو

[ك: جزوه داوټكه. بهرامبهرى «دهسه داو»].

ف: داس، پادام. (نوعى از دام است، ضد «دهسه داو».)

ع: شَرَك، نَصيب.

پادشا

ك: شا، پاشا. [سولتان، دهسلاندار]

ف: شَه، شاه، رِيْهه، پادشاه، پادبان، پاسبان، خداوند، نگاهبان، افسر.

ع: مَلِك، سُلطان، شاه.

پادشايى

ك: شايى، پاشايى. [پاشايه تى، دهسلات]

ف: شَهى، شاهى، پادشاهى، پادبانى، پاسبانى، ريهگى، خداوندى.

ع: مُلْكَة، سُلْطَة، قُدْرَة، سُلْطَنَة، عَظْمَة، جَبْرُوت، مَلَكُوت، كِبْرِيَاء.

پادنك

ك: دنگ، برنجكوت. [نامرازى چه تئورك كوتان]

ف: پادنك، پادنكه، برنج كوب.

ع: مِهْراس.

وینه-برنجكوت

پاده رههوا

ك: يئورى، بيهش، يئباره. [بهشپارو]

ف: زَبهر، مَخيده، پَرْمَخيده، بَرْمَخيده، بى بهره،

بى بخش، پاندهوا.

ع: عاق، محروم، خائب، محجوب، خارج، بلا، نَصيب.

پادهشتى

ك: دهشتايى، دهشت. [تهختان، پیدهشت]

ف: چلگه، هامون.

ع: هَبير، سَهَل.

پادهو

ك: پاكار. [بهردهست]

ف: پاډو، پاكار، پايكار.

ع: ساعى.

پار

[ك: كلانه]

ف: پار، دَسته، كلافه، كلاف.

ع: رَبِيْقَة، مُرْبِق.

وینه-پارکمر &lt;۲&gt;

پار

ك: پارسال، پاره كه. [سالى پيشور]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَة الْمَاضِيَة.

پارازتن

ك: پارستن. [ناگادارى كردن]

ف: پرهيزانندن.

ع: وَقَايَة، حِفْظ، حِرَاسَة.

پاراستن-پارازتن

پاراو

ك: تهر. [تهرچك، تيرار]

ف: پاراب، پُرآب، تَر.

ع: مَرْطُوب، مَبْلُول، مَسْقِي.

پاراو

ك: بهراو، پايئار. [ناوى (زوييه كه له خوار ناروه بيتا).]

ف: پاراب، پارياب، پارياو، فاراب، فارياب، فاراو،

فارباو. (زمینی است که در زیر آب واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقَبی.

«پارتی»

ك: لاكوشكه، هداخوا. [لاينهگر]

ف: دوستدار، هواخواه، كَمَك.

ع: مُحِب، حامی، مُدافع.

پارچ

ك: پاچ. [قزمه: قولنگی يهك دم].

ف: پاچ.

ع: مُحْفَر، مُحْفَار، مَعْرِق.

وینه ← پاچ

پارچه

ك: تيكه، كوت، برکه. [لەت]

ف: تيكه، پارچه، پاره، نُخت، نُشك، نُشكه.

ع: قِطْعَة، فِلْقَة، قِلْدَة، كِسْرَة، مِرْقَة، كِسْفَة، كَسِيفَة، جُمْلَة.

پارچه

ك: كورتان، كالا. [قوماش]

ف: پارچه، كالا، جامه، قُماش. اُروس، خواسته.

ع: يَزْ، مَتَاع، عَرَض، سِلْعَة، بِضَاعَة، ثُوب.

پارچهفروش

ك: بازرگان. [كورتانفروش]

ف: پارچهفروش، بازرگان.

ع: يَزَّان، ثُواب، سَنَاع.

پارده

ك: پالْدو، رانه‌کی. [پالْدو: گوریسی بن کلکی يه‌کسم].

ف: پارْدَم، پالْدَم، گوزبان، رانه‌کی.

ع: ثُفَر.

وینه ← نشرمه <۲>

پارده

ك: كه‌نهك، خه‌نهق. زیواره، دیوار. [خه‌نهك: دیواری كورت].

ف: كنده، كَنْدَك، تَرَك، كالار، اَلَنَك، مورچال. نَبه، دیوار.

ع: حَفِیر، خَنْدَق. اِطار، جِدار.

پارسه

ك: گدایی، سَوان، لته‌چنی. [خواز، لَوکی]

ف: پارسه، پَرسه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه.

نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی.

گدایی، ساسی.

ع: تَكْدِي، تَسْوُل، تَسْوُل، تَكْفُف، اِسْتِكْفاف،

صَلْعَة، مَسْكَنَة، اِفْتِیاق. [صَعْلَة]

پارسه‌نگ

[ك: به‌ردیك كه ترازوی پی هارسه‌نگ ده‌كەن.]

ف: پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ، پالكانه، ورسنگ.

ع: صَابُورَة.

پارك

ك: ده‌سگا، كوشك. [قه‌سر]

ف: پارك، پَرگوك، دستگاه. آرام، آرام‌بن.

ع: اَزَج، قَصَر.

پاركوله

ك: كوله. [پیتجوری دوو ساله‌ی به‌راز و درنده.]

ف: توله، بَچَه، پارتوله. (بچه‌ی پارسال خوك

و درندگان.)

ع: جَبَر، وَلَد.

پاركه‌ر

[ك: كلافه‌گر]

ف: پارگیر، كلافه‌گیر.

ع: مَرِیق.

وینه

پارگه

ك: كمرت، باور. [كمرت (به‌رزایی نیتوان «تالانه».)]

ف: پُلوان، كَرت، كَرد، كُرد، كُرد، كُرد. (بلندی بین

«تالانه».

ع: کُرد.

وینده—پلویور &lt;۲&gt;

پارو

[ک: بیللی دارین.]

ف: خویه، پارو، پاروب.

ع: مَر، رَفَش، مَرَفَشَه، مِجَرَفَه، مِقْحَا، مِسْحَا.

وینده

پارو

ک: تیکه—[پارو، لوقمه (بۆ نمونه: پارچه‌یک نان.

رشیده‌کی کرماجیه.)]

ف: پاره، تیکه، لخت، تکه، گراس. (لختی از نان

مثلاً. کرماجی است.)

ع: قِطْعَه، رُبْلَه، لُغْفَه، ثُبْرَه، لُغْمَه، لَبْکَه، کِسْرَه.

پاروکه

[ک: چیشْتیک که به برتمی پیگرتمی منالوره لیده‌نریت.])

ف: آشپا. (آشی که برای پا گرفتن بچه

می‌سازند.)

ع: تَمْشَاوِیَّه.

پاروکه

[ک: پیره‌که (مندالی تازه پیگرتوو.)]

ف: بچه‌ای که تازه پا گرفته باشد.

پاروی که شتی

ک: چه‌په. [سه‌رلی که شتی]

ف: چپه، خَلَه، بیلَه، بیلْک، فُه، پاروی کشتی.

ع: مَقْدَاف، مِجْدَاف، مُرْدِی.

وینده

پاره

[ک: دراری ولاتی تورکیایه، چل پاره ده‌کاته یسک

قرووش.])

ف: پاره، (پول دولت ترکیه است، که چهل پاره

یک قرووش است.)

ع: مِصْرِیَّه، پاره.

پلوه

ک: پسرول—[دراو (هه‌موو جووره دراوِتسک. وشه‌یه‌کی

کرماجیه.)]

ف: پول. (مطلق پول. کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجَه، قُلُوس.

پاره

ک: تیکه، کوت، پارچه، برکه، بر. جزم. [لوت، به‌ش]

ف: تیکه، پاره، شکسته. لخت، بَرخ، بَرخه.

پنلمه، فرشیم، ورشیم.

ع: قِطْعَه، کُسَارَه. فِلْقَه، فِلْدَه، شَقْفَه، کِسْفَه، مِرْقَه.

رُقْعَه، بَعْض. جُزْء. ثَبْذ. کُرَاسَه.

پاره

ک: لاله. [له‌به‌ریارانه‌ره]

ف: لابه، تابوخ، خواهش، نیایش، زنه‌ار.

ع: لُوب التَّمَّاس. اسْتِغَاثَه، اسْتِغْمَان.

پاره‌پوس—پوسپاره

پاره‌خشت

ک: کوته‌خشت. [لته‌ناجوور]

ف: زاو، پاره خشت.

ع: کُسَارَه اللِّین.

پلوه‌س

ک: پهی، پاگا. [بوار]

ف: پی، فَرْنَاد پَیْآب، پَیْآب، پَیْآگَه، پَیْآگَه،

پایگان.

ع: شَجَن، مَجَازَه، مُخَاضَه.

پاره‌که

ک: پار، پارسال. [سالی پیتشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَه الْمَاضِیَه.

پاره‌کمری و پینه‌کمری

[ک: کسیتک که ده‌ریت و پینه ده‌کات. چاک‌کیر]

ف: درا دوزا.

ع: مُزِيل، مَزِيل.

پارہ لکھ

ک: خَوِنگِل، کَلانمَلکیر، [پارکیر، کلافہ گر]

ف: چرخہ، جہرہ، کلافہ، کلابہ.

ع: حَلالہ، دولا ب المَغزَل.

وینہ

پاریان

ک: لاتیان، لاتیانہ، لالہ، [پاریانہ]

ف: لابیہ، تابوغ، خواہش، نیایش، زنہار.

ع: اِلْتِماس، اِسْتِدْعاء، اِسْتِغَاثَة، تَذَلُّل، ضَرَاعَة،

لُوب، لُوب، لُوب، اِسْتِمَان.

پاریانہ

پاریز

ک: خولادان، لادان، دڑکامی، [پاریزگاری]

ف: پارساد، نیناد، ویژش، پرهیز، خودداری،

دڑکامی.

ع: وَرَع، وَرَع، وَرَع، وَرَع، رِعَة، ثَقْوٰی، حَذَر،

اِحْتِرَان، كَفَّ نَفْس، [كَفَّ النَفْس]

پاریز

[ک: پرهیز (پاریزی نہ خوش)]

ف: پرهیز، (پرهیز ناخوش)

ع: حِموة، حِمِیة.

پاریز

ک: قہرہول، نشان، [کہمین، بڑسہ]

ف: کہمین، نشان.

ع: تَرَصُّد، تَرَقُّب، طَمُوح.

پاریز چوون

ک: قہرہول، روین، نشان گرتن، [کہمین کردن، بڑسہ نانہوہ]

ف: کہمین کردن، نشان رفتن، قراول رفتن.

ع: تَرَصُّد، اِطْماح، تَرَقُّب، تَسَدِیْدُ الْهَدَف، تَوَجِیْہ

النَّیْشَن.

پاریز روین

پاریزکھ

ک: لادہ، لہ بہد لادہ، خویاریز، دڑکام، [پاریزگار،

لہ خواترس]

ف: پرهیزگار، جیواد، دڑکام، دڑکام، دڑکامہ،

دڑآکامہ، شاہند، پارسا، نیکوکار، نیک کردار.

ع: ثَقٰی، مُثَقٰی، وارع، وَرَع، زاهد، حَذَر، مَعْصُوم،

عَفِیف.

پاریزکا

ک: سہنگر، [حہ شارگہ]

ف: پرهیزگاہ، کہمین گاہ

ع: مَأْمَن، حِصْن، مَكْمَن، قُرْمُوص.

پاریزگل

پاریزگاری

ک: پاریزکاری، خویاریزی، خولادان، دڑکامی

[لہ خواترسان]

ف: جیواد، پاسادی، نیناد، ویژش، پارسایی،

شاہندی، پرهیزگاری، دڑکامی، دڑآکامی.

ع: ثَقْوٰی، اِثْقَاء، زُهد، وَرَع، وَرَع، وَرَع، رِعَة، عِفَة،

عَصْمَة، حَذَر، اِحْتِذَار، اِحْتِرَان، تَجَنُّب.

پارینہ

ک: گویرہ کہ، [پارین (گویرہ کہی دوسالہ)]

ف: پاینہ، گوسالہ، (گوسالہ ی پاری)

ع: لَبُوء، عَجَل.

پازار

[ک: بہر دیکی سہری کانزایہ.]

ف: بازار، (سنگی است سبز رنگ معدنی).

ع: فَاَزَار، حَجَر اَلْیَسْب.

پازار

[ک: دڑڈار (دڑڈاری لہ ناڈول دہرہنراو).]

ف: پازھر، پادزھر، ریخڑ، آنزرو، (پازھر

حیوانی گویند).

ع: ثَرِیاق، حَجَرُ الثَّیْس، بادِزهر، فادِزهر.

پازِه‌نَد

[ك: رَاهِی كَتِیسی «زَه‌نَد».]

ف: پازَند. (تفسیر زَند)

ع: زَندِه، فازَند.

پاژ

[ك: بهش (بهرام‌بهری «گشت».)]

ف: پازتار. (ضد «كل»)

ع: جُزء.

پاژنه

[ك: پاژنو]

ف: پل، پل، پاشنه، پاشنا.

ع: عَقَب، عَقَب.

وینه <۲>

پاژنه‌خاو

[ك: كوشِك كه پاژنه‌كدی نه‌خویت «۳». هه‌روه‌ها: قش

كه له پشته‌ملدا به‌رو سهر لوول بوویت «۲».]

ف: پاشنه‌نخاب. (در زلف، شكل ۲ - در كفش،

شكل ۳.)

ع: مُنْتَصِبُ الذَّنَاب.

وینه <۲>، <۳>

پاژنه‌ه‌لکیش

[ك: نامرازی كه‌وش له پی‌ی كردن.]

ف: پاشنه‌كش.

ع: مِعْقَاب، مِذْنَبَة.

وینه‌ی هه‌یه.

پاژنه‌ی دركا

ك: گنجینه. [گریژنه]

ف: كواده، پاشنه‌ی نر.

ع: ذَنَاب، فُرْصَة، نَجْران، نَجْرانُ النِّبَاب، رَجُلُ النِّبَاب.

(«رَجُلُ النِّبَاب»، «پاژنه» است، «نَجْرانُ النِّبَاب»،

«گنجینه» است، اما حالا در کردی «پاژنه» و

«گنجینه» بر همدیگر اطلاق می‌شوند. [«رجل

النِّبَاب» پاژنه‌یه و «نَجْرانُ النِّبَاب» گنجینه‌به، به‌لام

نیستا له كوردیدا «پاژنه» و «گنجینه» له باتی یه‌كتر

به‌كارده‌هیتَرین.])

پاژی

[ك: كه‌م، به‌شی (بهرام‌بهری «تیکرای».)]

ف: پازتاری. (ضد «كلي»)

ع: جُزْئِي. (← كولی)

پاژینه

ك: دان. [بنزیل، بن‌بیزنگ (خه‌وش‌وخال و گه‌نم پینكه‌وه.)]

ف: دانه، ته‌گربالی، سنبوسه. (گندم و آشغال)

ع: طُعْم، نُخَالَة، قُصَارَة، رُذَالَة، نُفَايَة، رُؤَان، غَفَى،

قَرَضِب، كُعبَره.

پاس

ك: پاسه‌وانی، چاویاری، كیشك. [ناگاداری، چاره‌یری]

ف: پاس، پاد، په‌ره، باسبانی، نگاهبانی،

چشم‌داری، كشیک.

ع: حَرَّاسَة، وَقَايَة، حِمَايَة، حِفْظ، مُحَافَظَة، نَظَارَة،

تَرَقُّب، اِرْتِبَاع.

پاس

ك: په‌سپورت، په‌ته. [پاسپورت]

ف: گُذَرنامه، پاسپورت، پاس، پته.

ع: جَوَان، تَذَكُّرَة، بِسَابُورْط، بِزَابُورْط، بِسِیُورْط،

فَسَح.

پاسا

[ك: پامال، په‌نام، پوتشیده. گوزه‌شت، چارپوتشی. داپوتش‌راو.

لین‌بودن]

ف: پای‌سا، پای‌مال، پنهان، پن‌ام، پوشیده.

گذشت، آمرزش، چشم‌پوشی.

ع: كَتَم، سَتَر. هَذَر. غَفَو، اِعْمَاض.

پاسا

ك: پينه، سهريوش. [داپوشهر]

ف: پوشنده، پای سا کننده، پای مال کننده، نهان ساز.

ع: ساتر، كَفَّارَة، غُفْرَة، غِفَارَة، غَفِيرَة، غَافِر.  
**پاساخور**

ك: په سمدنه، پساخور. [بهرماو (بهرماوی) ثالث که ولاح  
ناغرات.]]

ف: نشخوار، نشخور، پاش آخور. (پس مانده ی  
علف که الاغ نمی خورد.)

ع: سُور، ثَمَانَة، ثُبَانَة، ثَمَانَة المَعْلَف، سُور الدَّوَاب.  
**پاسار**

ك: كه كه که پاسار، پاساره. [گریترانه]  
ف: پُكوك، تابوك، قابوك، قابول، قاپول، لبه،  
پالانه.

ع: طَنْف، طَنْف، زَيْف، اِفْرِيز، مُخَارَجَة.  
وینه

**پاساره** ← **پاسار** [پاساره به معنوی لټواره بیک دور تریټ چ لټواره ی  
بان بیت یا کلاو یا شتی ترا.] [یعنی مطلق لیه، خواه لیه ی بام، یا  
کلا یا غیر آن.]

**پاساری**

ك: مه لیچك، مه لورچك. [چوله كه]  
ف: گُنَجشك، بَنَجشك، چُگَك، چُگوك، چُفَك،  
چُفوك، چُتوك، وُنَج، مَرَتكو.

ع: رَهْدَن، فَرَفَر، فُرْفُر، صُفْصُف، نُفُور، عُصْفُور.  
**پاس کردن**

ف: وهرین، گه نین. [رهوین: حه په کردنی سگ.]  
ف: نو فیدن، لاییدن، غوغو کردن، غف غف  
کردن، پاسیدن.

ع: عَوَاء، نُبِیح، نُبُوح، نُبَاح، نَبَاح، تَنَبَاح، وَعَوَة،  
وَقَوَّة، مَهْبَة.

**پاسه** ← **وهها** [وده په کی هورامیه.] [اورامی است.]  
**پاسه ر نیان**

ك: شون كه فتن، شوتاپوین. [شون كه وتن]

ف: دُنْبَال کردن، دُرْپَی زفتن.

ع: تَعْقِيب، تَعَاقُب، قَفُو، تَقَوُّف، اِقْتِیَاف.

**پاسهوان**

ك: كِشكچی، چاریار، نَگه چپی، دَیده وان، گه شتی.

[پاسگر، چاردریز]

ف: پاسبان، پادبان، بَهره دار، دَیده بان، دَیده ور،

كشكچی، دَیده، پاد، نَگاهبان، چشمدار،  
دَیده دار.

ع: حارس، حافظ، وافي، عَین، حامي، ناظر،  
مُراقِب، رَیْبَة، دَیدبان، عَسَس، جِلواز، رائِد، راصِد.

**پاسهوان قوشه**

ك: پيش قهرهون، پاسهوان. [دیده بانی پیشروی لهشکر.]

ف: يَزَك، قِلَاز، پاسبان، دَیده بان، پادبان، پاد،  
دَیده، پيش قراول.

ع: جِلواز، طَلِيعَة، قَرَاغُول، دَیدبان، رَیْبَة.  
**پاش**

ك: دوا. [بهرامبهری «پیش».]

ف: پَس، سَپَس، پَی، پشت ستر.

ع: بَعْد، عَقَب، عِب، اِشْر، خَلْف، دَبرَة، وَرَاء، دُبُر.  
**پاش**

ك: پژین. (تاوپاش) [پژین (ناری بکه ره).]

ف: پاش، پاشنده، پاچ. (اسم فاعل است.)

ع: رَاش، رَشاش.

**پاشا**

ك: پادشا، شا، مه لیک. [سولتان]

ف: پادشاه، شاه، شه، زَیهه، پادبان، پاسبان،  
نَگاهبان، افسر.

ع: مَلِك، سُلطان، خاقان، شَاه.

**پاشاوارو**

ك: په سار، چلکار، پاشوارو. [پاشار. ناوهریز]

ف: پَسَاب، پَسَابَه.

ع: غَسَالَة، مُوَاصَة، رُحَاضَة. مَدِي.

**پاشام** ← **پاشیتو**

**پاشاو**

[ك: پاشاوهی نار له بنی كاسه دا.]

ف: بشخور. (پس مانده ی آب در ته كاسه.)

ع: ثُبِل، سُوْر، ثُمَالَه، صُبَايَه، شُفَافَة، قَعْرَان.

**پاشبهن**

ك: پاشون. [پتو هندی پاشوری ته سپ كه له زنجیر یا

گوریس دروست ده كړیت.]

ف: پاش بند چدار. (پاشبند اسپ كه از زنجیر

یا رستن می سازند.)

ع: رُساغ.

**پاشخوانه**

ك: پاشمده، په سمه نه. [برمار]

ف: پس مانده، غاب. (پس مانده ی خوراك)

ع: خُتَارَة، خُتَامَة، قُشَامَة، خُشَارَة، خُثَالَة، حُسَافَة،

ثُمَلَة، بَقِيَة، سُوْر، ثُمَالَة. نَسِي، نَسِي.

**پاشخه نه**

[ك: پاشاوهی خنه.]

ف: رقون. (پس مانده ی حنا)

ع: مُضَاوَة، سُلَا تَة.

**پاشكو**

ك: تهرك، خورجین، پاشه خورج. [هه گبه (بهرامبهری

«پیشكو» یشه.]

ف: تَرَك، خُرج، خُرجین، پاشكو، خورجین.

(ضد «پیشكو» هم هست.)

**پاشمه نه** ← **پاشخوان**

**پاشور**

[ك: پشور]

ف: پاشو، پاشویه، سلیس، ستیس، خاز.

ع: نَسَفَة، نَشَفَة، قَيْتَك، فِهَر.

**پاشوراو**

ك: پاشاراو. [ناری پیس. (ناره رو)]

ف: پسابه، لبه ریز. (فاضلاب)

ع: مَدِي، مَذِي، فَضْلُ الْمَاء.

**پاشوره** ← **پاشور**

**پاشوهن** ← **پاشبهن**

**پاشه خورج** ← **پاشكو**

**پاشه كهفت**

ك: نیاته، نوته، په سه نناز. [پاشه كهوت]

ف: ستنج، بَلَحْفَتَه، قَلَنجِيْدَه، كَوَالِيْدَه، نِهَادَه،

أَنْدُوخْتَه، پسر انداز، يَخْنِي، أَمْرُغ.

ع: ثُخَر، ثُخِيْرَة، غِيْرَة، مِيْرَة، بَنِيْرَة.

**پاشه لكیر**

[ك: پاشكومه لگر، خزمه تكار]

ف: ترك بردار.

ع: مُلَا زَم، مَا هِن، نَاصِف.

**پاشیل**

ك: له قه شیل، پاكوت. [پیشیل]

ف: پای خست، پای مال، پای خوش،

پای خویش، پای خوشه، پاسپار،

پی سپار، پی سپر، لَكْدَكُوب، لَكْدَمَال، پای كوب.

ع: دَعَس، دَوَس، وَطَا، وَهَس، وَظَب، تَك. مَدْعُوس،

مَدُوس، مَوَطُوء، ... دَعَس ...

**پاشیتو**

ك: شتو، پاشام، به یانی. [پارشیر]

ف: پاشام، پگاهي، پَس شام.

ع: سَحُور، سَحْرِي، سَحْرِيَة.

**یافشاری**

۱- هره چنده ناوه رو به مانای «ره هندی ناوی پیس»

به لام به مانای «ناوی پیس» یش به کار ده هینریت. (ر - ر)

له: خوډاری، یاداری، پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری، پاداری، خودداری.  
پافشاردن، ایستادن.

ع: استقامه، ثبات، انتصاب، ازماع.

### پاقلینچکانه

[ک: گیاه که له «په‌پینه» ده‌پیت و بز خواردن به‌کار ده‌یتریت.]

ف: پادمچه، پاپهنه. (علفی است خوردنی شبیه به پرپهنه.)

ع: رجله، سَطَّاح، بَقْلَة الحَمَّاء البریة.

وینه

### پاقولاخ

ک: سم، س‌م‌وچکه. [سمی نازه‌لی دووسم (سمی بز و م‌د‌ر و ناسک).]

ف: ژنگله، سُمب. (سُم بُز و گوسفند و آهو)

ع: ظلف.

### پاک

ک: ته‌میس، پاکیزه. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژ، ویژ، ویژه، آویژه.

ع: زَكِي، نَقِي، طَيِّب، طاهر، نَظِيف، نَزِيه، مُكْرَه، مُكْرَز، مُطَهَّر، مُقَدَّس، مُهَذَّب.

### پاک

[ک: حه‌لان، ره‌وا]

ف: پاک، زند‌آور.

ع: حَلال، طَلِق.

### پاک

ک: ساف، روشن، پ‌تی. [روون، بی‌گ‌رد]

ف: پاک، بیژ، ویژ، آویژه، مژد، مزد، مازد، ر‌وشن.

ع: صافِي، خالِص، زَلال.

### پاک

ک: بی‌گونا. دورر. (دورر له گونا) [بی‌تاوان، ر‌ورس‌ور، دورر

له ه‌له.]

ف: پاک، بی‌گناه، دور، آش‌و.

ع: مَعْصُوم، بَرِيء، طاهر، بَعِيد

### پاک

ک: گشت. [تیکرا، ه‌م‌ر‌و]

ف: پاک، ه‌مه.

ع: كُل، عُمُوم، مَجْمُوع، تَمَام، طَرَأ، جُمْلَة، بِالْکُل.

### پاکار

ک: گزیر، نوک‌ر، یاد‌و. [ب‌رده‌ست]

ف: پاکار، پای‌کار، پادو، پیش‌کار، گویر، نوک‌ر، گزیر، کُزیر.

ع: ساعِي، خادِم، عامِل.

### پاکانه

ک: پاکي، بی‌گونا‌یی. [بی‌تاوان بوون، خاوین بوون.]

ف: پاکي، بی‌گناهی، ویژگی.

ع: تَقَدُّس، مُطَهَّر، تَنْزَهُ، تَنْزُّز، تَهَذُّب، اِعْتِصَام، اِسْتِعْصَام.

### پاکردن

ک: پ‌ی‌کردن، پ‌پ‌رین. [قه‌له‌م کردنی بی.]

ف: پ‌ی‌کردن، پ‌ا‌ب‌ویدن.

ع: قَطع رَجَل.

### پاکردن

ک: ک‌وتر کردن. [ک‌ورت ه‌ینسان (نه‌گه‌یشتنی تیر به نیشانه).]

ف: پا‌زدن، پ‌ایین‌زدن، کوتاه‌زدن. (کوتاه آمدن تیر به نشان.)

ع: حَبِو، قُصُور، نَبِو، نُبُو.

### پاکردنه‌وه

ک: پا‌گ‌ش‌ایی. [بان‌گه‌یشتنی که‌سیک که‌خوی له هاتن ده‌پ‌ار‌یز‌یت.]

ف: پا‌گ‌ش‌ودن، پا‌گ‌ش‌ادن. (دعوت از کسی که از



آمدن خودداری می کند.)

ع: فَتَحَ الْبَابَ، افْتَتَحَ الْقُدُومَ.

**پاك كردن**

ك: تَوَكَّلْ لِتَكْرَهُهُ وَهَكَذَا: پاك كردنى

خه يار، همنار، باینجان.]

ف: پاك كردن، پوست كشدن. (خيار، انار،

بادنجان، مثلاً.)

ع: قَلَفَ، قَحَفَ، شَذَبَ.

**پاك كردن**

ك: بَرَّيْنِ، بَرَّانِ، بَادَانِ. [له پیژنگ دان. شهن كردن]

ف: پاك كردن، بوجارى كردن. باددادن.

ع: غَرِيْلَةً، كَرِيْلَةً، تَمْرِيحَ، نَخْلَ، تَنْقِيَةً. قَحَفَ، تَذَرِيَةً.

**پاك كردن**

ك: پاكه و كردن، پاكيزه كردن، پاك كرده و، ته ميس كردن.

[خارين كردن]

ف: پاك كردن، پاكيزه كردن.

ع: تَهْذِيبَ، تَنْظِيفَ، تَطْهِيرَ، تَرْكِيزَ، تَنْقِيَةً.

**پاكل**

ك: پاكه. [هه لگريسته. هه ژينه]

ف: فروزنده، فروزينه. آغالنده.

ع: ضَرَامَ، مُحَرَّكَ، مُهَيِّجَ.

**پاكل**

ك: پا، پايه، پاكه. [پايه ي پرد.]

ف: پايه. [پايه ي پل]

ع: سَنَدَ، قَاعْذَةَ، دَعْمَةَ.

**پاكه** ← **پاكل** [مهر دو ماناكه.] (به هر دو معنى)

**پاكوت**

ك: پاشيل، له قه شيل. [پيشيل]

ف: پاي كوپ، پاي خست، پاي مال، پاي خوش،

پاي خويش، پاي خوشه، پاسپار، پي سپار،

پي سپر، لك دكوب، لك دمال.

ع: مَدُوسَ، مَدْعُوسَ، مَوْطُوءَ، مَوْطُوبَ، مَوْفُوسَ،

مَتَكُوكَ، دَعَسَ، دَوَسَ، وَطِنَ، وَطِيبَ، وَهَسَ، تَكَ.

**پاكونه كى**

[ك: به هه لېز و دابه زهه]

ف: پاي كويان، جذبان و خيزان.

ع: دَاعَسَا، وَاهِسَا، وَاظْبَا، زَامَلَا، مُدْرَقَلَا، مُهْمَجِلَا.

**پاكوره**

ك: كورپا. [پيچورى كولله.]

ف: ملخچه. (بچه ي ملخ)

ع: حَرَشَفَ، غَوَّاءَ.

**پاكه**

ك: پاكى، ته ميس. [خاوينى]

ف: پاكى، ويژش، پاكيزگى.

ع: طَهَارَةً، نَزَاهَةً، نُزْهَةً، قُدْسَ.

**پاكهات**

ك: دهرف. [جنگه ي شت تين كردن.]

ف: پاكهت، آوند.

ع: ظَرْفَ، مَدْرَجَةً.

**پاكه فتن**

ك: پيش هاتن، هه لكه فتن. [ريكهوتن، هه لكهوتن]

ف: پافتادن، پيش آمدن، پيش آمد كردن،

پيش آمد.

ع: اِتِّفَاقَ، تَصَادُفَ، صَدَافَةً.

**پاكه مى**

ك: مانگى، كوترى. [ماندرويون. كورتهيتان]

ف: خستگى، ماندگى، پُشِلنگى، رزدگى.

كوتاه آمدن، مانده شدن.

ع: عَيَ، حَبَوَ، ثَبَوَ، كَلُومَ، بُلُوحَ، لُغُوبَ، عِجَزَ،

قُصُورَ، طَلَاخَةً.

**پاكه مى كردن**

ك: مانيان، كوتر هارردن. [ماندرويون. كورتهيتان]

ف: ماندن، مانده شدن، پُشِلنگ گشتن. رزده

شدن، کوتاه آمدن.

ع: لَغِب، لُغُوب، لُغُوب، كُلوْم، اِعياء، عَي، بُلُوخ، قُصُور، عَجَز، مَلَاخَة. حَبُو، ثَبُو، ثُبُو.

### پاکه و بوون

ل: ته میس بوون، پاکیزه بوونه. [خاوین بوون]

ف: پاک شدن، پاکیزه گشتن.

ع: تَزَكَّى، تَهَذَّب، تَنْظُف، تَطَهَّر، تَنْقَى.

### پاکه و بوون

ل: کالو بوون، رنگ نه مان. [کال بوونه و (بو نمونه: کال

بوونه و خنه.)]

ف: پاک شدن، رنگ رفتن، رنگ پریدن. (حنا

مثلاً.)

ع: نُصُول، دُئور.

### پاکه و کردن

ل: ته میس کردن. [کراندن، خاوین کردنی کانزا و شوشه

و...]

ف: پاک کردن، زدودن.

ع: مَقَوْ، مَقَل، مَقَال، تَنْقِيَة، جَلِي.

### پاکه و کردن

ل: سرین. [نمستین (ناره قی لهش و لوت و ...)]

ف: پاک کردن. (عرق بدن یا عن دماغ و امثال

آنها.)

ع: تَكْف، اِتِّكَاف. مَخَط.

### پاکه و کردن

ل: دهر دان، گزگ دان، مالین، ته میس کردن. [لیتار لابر دن.

پاپرو دان، گسک دان (پاک کرده ووی کاریز، به فر،

رایه خ.)]

ف: روفتن، روبیدن، جارو زدن، پاک کردن. (پاک

کردن قنات، برف، فرش.)

ع: تَنْقِيَة، جَرَف، تَجْرِيف. كَسَح، تَنْظِيف.

### پاکه و کردن

ل: برین، وشکه ل کردن. [هه لپاچین (بو نمونه: پرینی باخ،

دروخت و...)]

ف: بریدن، پیراستن. (باغ، درخت مثلاً.)

ع: هَذَب، شَذَب، تَشْذِيب. نَقَح، تَنْقِيع. تَنْقِيَة.

### پاکه و کردن

ل: لابر دن، هه لگرتن. [سرینه و ده: سرینه ووی رنگ یا

مده رکه ف.)]

ف: پاک کردن، برداشتن. (پاک کردن رنگ، یا

مرکب مثلاً.)

ع: مَحَو، سَلَت، تَطْلِيس، مَسَح، اِزَالَة.

### پاکه و کرایگ

ل: ته میس کرایگ. [خاوین کراو (ناری بهر کاره.)]

ف: پاک شده، زدوده، رومینا. (اسم مفعول

است.)

ع: مَجَلِي، مَقَوِي، مَصْقُول، مُنْقَى.

### پاکه و کرایگ

[ل: هه چوار ماناکی دیکه «پاکه و کردن» ده دات.]

ف: به چهار معنی دیگر که در «پاکه و کردن»

گذشت.

### پاکه

ل: ته میسی، پاکه، پاکیزه یی. [خاوینی]

ف: پاکه، ویزش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَة، نَزَاهَة، نَزَهَة، قُدُس، نَطَافَة، هَذَابَة، زُكُو،

نِقَاوَة، نِقَاة.

### پاکیزه

ل: پاک، ته میس. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژه، ویزه، اویژه، بیژ، ویز،

مازد، مزد.

ع: زَكِي، نَقِي، نَقِيع، نَزِيه، نَظِيف، طَاهِر، طَيِّب،

طَاهِر، نَزِيْن، مُقَدَّس، مُتَبَارَك.

### پاکیش

لک: پایداری، پادانه گز، سفت و تسان، پافشاری. [پیداگرتن، سورویون، راورستان]

ف: پافشاری، ایستادگی، پاداری، پایداری.

ع: ثبات، ازماع، استقامه، انتصاب.

### پاگیر

لک: گیر، گرفتار، دربهس. [گیرده]

ف: گیر، پاگیر، پامس، بامس، بشار، گرفتار.

پای بند، دربند.

ع: مقید، فی قید.

### پاگیره

لک: پانه‌شار. [درو تخته به له نامرزی جولایان.]

ف: پاگیره، پافشار، پا افزار، پای افزار، پای

اوزار. (دو تخته است از اوزار جولاهی.)

ع: مقدم.

### پالسه

لک: شنگ. [جوزنک نه‌سپنگی گه‌لپانه.]

ف: شنگ، زغارچه. (نوعی است از شنگ که

برگش پهن است.)

ع: رجل الغراب.

### پینه

پا له پهمین دان

لک: گهرالی، خوتیری برون

ف: پا به پهن زدن، پهن پا زدن.

ع: عفس.

### پاله‌زیده‌رجوون

لک: گلپان، خزیان، کدتن. [گلان، کدتن]

ف: از پای در آمدن، نغزیدن، شکوختن،

نخشدن، شخیدن.

ع: زلق، انصراع، انلفات.

### پالده

لک: له‌ده. [پنله‌ده، جروته]

لک: نولاخ. [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا.

ع: دابة، مملیة

### پلگا

لک: بگار، پارس، پدی، پاگه. [یوار]

ف: پاگاه، پایگاه، پایاب، گذار، پیاب، فرناد، پی،

پایگه، پایگان.

ع: شجن، مجازة، مخاضة.

### پلگرتن

لک: ریگه‌ردین. [پنگرتن (ی منان)]

ف: ثا طرفتن، راه رفتن. (بچه)

ع: تمشی.

### پلگه — دانولفیل

### پلگوشادانه

[لک: به‌رتیلک که بژ هاتن پیشکشی می‌راند ده‌کن.]

ف: پاگشادانه. (رشوه‌ای که برای آمدن به

مهمان تقدیم کنند.)

### پلگوشایی

لک: پاکردنه‌وه. — [پاکردنه‌وه (به پیتی پیتوانه ده‌بوا

«پابورنه‌وه» برای، به‌لام «پاکردنه‌وه» به کارده‌هیت‌رت.]

ف: پاگشایی. (قیاس، «پابورنه‌وه» بود، ولی

«پاکردنه‌وه» مستعمل است.)

ع: فتح الباب، افتتاح القدوم.

### پلگون

لک: نشان، سهردشی، سهرشانی. [پارچه‌یه‌کی زرد یا

سور که چه‌کداره‌کان ده‌یدن له سهرشانیان.]

ف: پاگون، رودوشی، سهردوشی. (پارچه‌ی زرد

یا سرخ که نظامیان روی دوش می‌زنند.)

ع: غیار، غیاره، شعار، ردوشه.

پلگه — پلگا (سورکه‌له کراهه.) [عطف است.]

### پلگه‌زدان

ف: نَکَد، پالَکَد.

ع: ضَفَن، لَطَع، رَفَس.

**پالیدان**

ل: پادان. [دزین، له بهشی خه لک گرتمره.]

ف: پارژن، دزدیدن.

ع: بَخَس، سِرَقَة.

**پالیدان**

ل: پاچه لولی، پادان. [پاشقول گرتن]

ف: پارژدن، پشت پارژدن، سابود ژدن، سابور

نمودن، کولنگ کردن، سَرَنَد ژدن.

ع: اِعْتَقَالَ، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

**پال**

ل: لا. (پال کتیر) [تەنیشته]

ف: لا، پهلوی.

ع: جَنْب، جَانِب، كَنْف، ضَمِيمَة.

**پال**

ل: پالور، که له که، پروته گا. [خالیکه، تەنیشته]

ف: پهلوی، کش، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطْل، خَصِر، خَاصِرَة، شَاكِلَة، مَصْقَلَة، طَرَة،

ذَق، كَشَح، حَقْو، قُرْب، جَنْب، جَانِب

**پال**

ل: پشت. (پالی لی داوه.) [بهشی دواوهی لهش له که مەر

بهروژور.]

ف: پشت.

ع: ظَهَر.

**پال**

ل: لا پال، لا پا. [(ته دپالی کتیر.)]

ف: پهلوی، لیزی، سَرازیری. (پهلوی کوه.)

ع: سَلَح، سَنَد، لَوْد، لَوْدَان، جَانِب، نَاحِيَة، مُنَحَدَر،

مَرَلَة، مَرَلَجَة.

**پالا**

ل: پاپوش، کمرش، پینلا. [پینلاو]

ف: پاپوش، پافزار، پایزار، کفش، چمتاک،

پاهنگ، چاچله.

ع: قَفَش، كَفَش، كَوْتُ، نَعْل، حِذاء، غَرِيْقَة، مَدَاس.

**پالدرانه**

ل: رینگ، پامز، قولوغ. [کاله درانه: مزی ماندوویورنی

په.]

ف: پای مَزِد، پای رنج، قَلْع.

ع: حَقَّ السَّعْي، حَقَّ الْقَدَم، جَعَلَ، جَعِيْلَة، جَعَالَ.

**پالان**

ل: کوبان. [کورتان]

ف: پالان.

ع: اِكاف، وِكاف، رِجْل، رَبِيْع.

وینه — ناشره

**پالانچه**

ل: خړه کړچک. پاره ناجور. [چور. له تەخشت]

ف: پاره سنگ، پاره آجر.

ع: حَصْن، كَسَارَة الْأَجَر.

**پالان قه جهری**

ل: کوبان قه جهری. [کورتانی قاجاری]

ف: پالان قَجَری، پالان سَواری.

ع: قَر، بَرْدَة، مَعْرَكَة.

**پالتاو**

ل: پالپوش. [پالتو]

ف: پالتو، پالاپوش.

ع: بُرْس، رِداء.

وینه

**پال خستن**

ل: درێژ کیشان. [راکشاندن، راخستن]

ف: دراز کشاندن، دراز کشیدن.

ع: قَطْل، اِضْجَاع، اِفْرَاش، تَلْمِيْط.

**پال ددان**

ل: پشت ددان، پشت دانه وه، پال دانه وه. [پشت به پالپشته وه]

دان:

ف: پشت دادن.

ع: اټکاء.

پال‌دان

ک: هه‌لپه‌ساردن [هه‌لپه‌ساردن]

ف: سپردن.

ع: داعم، استناد، ايکاء، شوق.

پال‌دانهوه ← پال‌دان [هه‌ردوو ماناکى] (به هر دو معنى

«پال‌دان» است.)

پال‌داينه

ک: خواردينه. [پال‌داوين: ته‌شکى داوين.]

ف: پاى دامن، پايين دامن.

ع: کُفَّة، حُدَل، حُدَاة، دُلْدُل، دِلْدُل.

پال‌داينه

ک: داينه، بنار، بنه‌را. [داوين]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، تنيزه، پاى دامنه،

کودر.

ع: صَوَح، سَفَح، وَكَف، ذَيْل، حَضِيض، مُنَحِد،

أَسْفَلُ الْجَبَل، سَاقِلُ الْجَبَل.

پال‌وو

ک: پاروو، رانه‌کى. [پالوو: گوريى بن کلکى يه‌کسم.]

ف: پال‌دَم، پادَم، گوزبان، رانکى.

ع: ثغر.

وينه ← ناشرمه &lt;۲&gt;

پال ديوار

ک: په‌ناى ديوار، بن ديوار، پاى ديوار. [لاى ديوار]

ف: پاى ديوار، بَن ديوار، پناه ديوار.

ع: لِحْف، عِنْدَ الْجِدَار، تَحْتَ الْجِدَار.

پال ديوار'

ک: قه‌ناس. [چواره‌برى مال.]

ف: پهلوى ديوار، پيرامون خانه، گرداگرد خانه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة، جَنْب الدَّار، جَانِب الْجِدَار.

پالشت

ک: پشتيوان. [سهرين، باليف]

ف: بالش، پالشت، بالين.

ع: وِسَادَة، مُتَّكَا مُرْتَفِق، مِرْفَقَة، مَنِبَذَة، نَمْرَقَة، مَخْدَة.

وينه ← بالين

پالفته

ک: بيژياگ، والايت، نيله‌کى. [هيله‌لندراو، داييژراو]

ف: بيهخته.

ع: ثُبَاغ، مُنْعِج.

پالفته

ک: ساف‌کرياگ. [پالتيوار]

ف: پالیده، پالوده، پالفته.

ع: مُرَوَّق، مُصَنَّى.

پالفته کردن

ک: بيژان، نيله‌ک کردن، والايت کردن، پالوانن، ساف

کردن. [داييتان. پالاوتن]

ف: بيهختن، از پارچه درکردن، پالودن، پالادن، پالفتن.

ع: اِنبَاغ، نَخْل، تَصْفِيَة، تَرْوِيق.

پال کەفتن

ک: دريژکيشيان، هه‌لاژيان. [راکشان]

ف: نَمِيدن، لَمَز دَن، دراز کشيدن، به پهلو افتادن.

ع: تَلَبُّط، اِضْطِجَاع.

پال کەفتن

ک: هه‌لاژيان، پشته‌که‌فتن، پشتا‌که‌فتن. [به پشتا راکشان]

ف: از پشت افتادن، دراز کشيدن.

ع: اِنْسِرَاح، اِنْسِدَاح، اِنْشِدَاح، اِسْتِلقاء، تَخْفُص،

۱- ده‌سنوسه‌که ناخوټيرټيموه، به‌لام وادياره «پال‌ديوار»

تَلْبُط، اسْلِقَاء.

**پال لیدانهوه**

ك: پشت لیدانهوه، ناسوده بون. [داسه كنان، نيسراحت كردن]

ف: آرمیدن، آسودن.

ع: تَضَجُّع، اسْتِرَاحَة، اطمینان.

**پالوان**—پالغته كرون [دوايین مانا.] (به معنی اخیر «پالغته كرون» است.)

**پالوانه**

ك: سافى، كلابوژگه. [پالوتنه (نهو کیسه‌ی که شله‌مه‌نى پى ده‌پالون.)]

ف: پالا، پالونه، پالاون، پالوان. (کیسه‌ای که مایعات را با آن بیالایند.)

ع: غُلل، مِیْزَل، مِصْفَاة، راووق.

وینه—تورشی سافکر

**پالوو**

ك: كه له كه، ته‌مرو، ته‌نشت، لا. [خانیگه]

ف: پهلو، كَش، آبگاه، تَهِیْگاه.

ع: جَنْب، ذَف، كَشِخ، حَقو، قُرْب، اطل، خَصِر، خَاصِرَة، طَرَة، صَقْلَة، شَاكِلَة، سَقْلَة.

**پالووبه‌ن**

ك: پشتیوان، لاكوشكه، كومه‌ك. [یارمه‌تیدر، لایه‌نگیر]

ف: كَمَك، یاوَر، پایمُرد، دَسْتیار، دَسْتگیر، پایداره.

ع: مُعین، مُسَاعِد، مُعَاضِد، عَوْن، غَوْث، رِذء، عَضْد، مَدَد، معوان، نَصیر، نَاصِر.

**پالووبه‌ننى**

ك: كومه‌كى، پشتیوانى، لاكوشكه‌یى. [یارمه‌تیدان، لایه‌نگیری]

ف: كَمَكى، كَمَك، یاوَرى، پایمُردى، پایسدارگى، دَسْتیارى.

ع: مُعَاوَنَة، مُسَاعَدَة، مُعَاضَدَة، اِعَاَنَة، اِغَاثَة، اِمْدَاد،

رِذء، نَصِر.

**پالوودان**

ك: پشت دان. [پالذانهوه]

ف: نَمَزْدن، پُشت دادن.

ع: اِثْكَاء.

**پالووده**

ك: فالورده: خواردنیكه كه به شه‌ریت و رسته‌ی نیشاسته دروست ده‌كریت.

ف: پالوده.

ع: سِرَطْرَاط، فالوُذَج.

**پاله**

ك: شار. دربار. [باژیتر. هدره‌ها: دیوه‌خانى پاشا.]

ف: شَهَر، نه، گُرد، پَهله، پَهلو، شار، شهر، ویل، بیل، كَنْدَر، دَسْكره. دربار.

ع: بَلَد، مَدِیْنَة، كُورَة. دار السُلْطَنَة.

**پاله‌كى**

ك: كه‌زاوې بچووكى سه‌رنه‌گیاو.

ف: زَیْمَله، پالكى.

ع: شِجَار، مِشْجَر، رِجَاذَة، عِمَارِی، وینه

**پاله‌نك**

ك: مه‌هار. [جلدر، هروسار]

ف: پالَهَنگ، مَهار.

ع: مَقُود.

وینه—پالهی (۲)

**پالنهوان**

ك: پالنهوان، پهل، زردار. [قاره‌مان، زردانباز]

ف: گُرد، گُو، یَل، نیو، پَهْلوان، كُشتی‌گیر، كُندآور، دلیر.

ع: بَطْل، مُصَارِع، مُكَافِخ، مُبَارِز.

وینه—زُوزان

**پالنهوان کهچه**

ك: شاهه لیم بازی. [بی بی جان خانم: یاریه که به بوکله ده کرتت].

ف: خیمه شب بازی، خیمه شه بازی، شاه سلیم بازی.

ع: نَعْبُ الثَّمَاثِيلِ، نَعْبُ الْخَيْمَةِ.

وینه

پالی لی داوه.

ك: پشتی لی داوه، ناسوده دانیشته. [داسه کنا، به نیراهت لی دانیشته].

ف: آسود، آرمید، آسوده نشست.

ع: اسْتِرَاحَ، اِطْمَأَنَّ، تَضَجَّعَ. (عنه)

پالین

ك: نارپال، تورشی سافکون. [کهوگیری گهوره].

ف: کَفْچَلِیز، آرَدَن، تُرشی پالا، شیب پالا، پالا، پالونه، پالوان، پالاون. (کفگیر بزرگ)

ع: مِصْفَاةٌ، مِزْلٌ، رَاوِقٌ.

وینه

پاماسی

ك: پاماسه. [پاگره: نه خوشی قاچ نه ستورر بوون].

ف: پاغرِه، کُتَن، پیل پا.

ع: دَاءُ الْفِيلِ.

پامال

ك: ژیریا. له قه شیل. [پیشیل]

ف: پامال، پای مال، پای خست، پاسپار، پای خوش، پای خوشه، پی سپار، پی سپر، لَکَدکوب، لَکَدمال، ژبون.

ع: مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَدُوسٌ، مَشْتَوِغٌ، مَوْطُوبٌ، مَوْهُوسٌ، مَتَكُوكٌ، دَعِيسٌ، دُوسٌ، وَطِيقٌ، وَطِيبٌ، وَهَسٌ، تَكٌ. مَهْدُورٌ، هَدَرٌ.

پامز

ك: پالادپانه، ریگه، قولوغ. [کاله دپانه: مزی ماندریوونی پین].

ف: پای مُزَد، پای رَنج، قُلُغ.

ع: حَقُّ الْقَدَمِ، حَقُّ السَّعْيِ، جُعِلَ، جِعَالٌ، جَعِیْنَةُ پاموره

[ك: لیزگه موروری قولاپه].

ف: پامهره.

ع: قَفَّازٌ، خَضَضَ الرَّجُلُ.

وینه - پان، غِرْخَال

پامه هری

[ك: نمر لاورینه ری که له به ردهم مینبردها شیعر ده خوینته ره].

ف: پامنبری، پای خوان.

ع: مَکَلَوَاتِي، مَبْلَغٌ، نَوَاحٍ.

پان

ك: پوز، پلج. [هراو: بهرام بهری «تهسک». همدروه: راخوار]

ف: پهن، پخت، فَخْت، پَخِج، پَخِش.

ع: عَرِيضٌ، قَرِيخٌ، بَسِيطٌ، مَبْسُوطٌ، فِرْمَاسٌ.

پان

[ك: بان (درهختیکه له هیندوستان).]

ف: بان، تامول، تامبول، تانبول. (درختی است در هندوستان.)

ع: بَانٌ.

پانا

ك: پانی. بهر. [به رینی]

ف: پهنّا، پهنّا، پهنّا، پهنّا. بَر.

ع: عَرَضٌ، قَطَرٌ.

پاناوه

[ك: نمر که سهی دولاش پر ده کات.]

ف: پاناوه. (کسی که ناوه را پر می کند.)

ع: عَوْنُ النَّقِيرِيِّ.

پانتول

ك: شه روا. [پاتول، شه لوا]

ف: پانتول، پانطول، شروال.

ع: سِرول، سِروال.

وینه

پانزه

[ک: پازده]

ف: پازده، سپنج، سه پنچ.

ع: خَمَسَة عَشْر.

پانه‌ویوون

ک: پلچمو برون، پلیجیان. [پان‌برونه، پلیشانده]

ف: پهن شدن، پخت شدن.

ع: تَعْرِض، إِعْتِرَاض.

پانه‌وکردن

ک: پلچمو کردن، پلچائن. [پان کردنمه. پلیشانده]

ف: پهن کردن، پُخج کردن.

ع: تَعْرِيض، قَطْع، قَلَطَة.

پانه‌وکردن

ک: داخستن. [راخستن (وه‌ک: راخستنی فدرش).]

ف: پهن کردن، گُستردن. (فَرش مثلاً).

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانه‌وکردن

ک: کردنمه، داخستن. [بلاز کردنمه (وه‌ک: پان کردنمهی

دار).]

ف: پهن کردن، گُشودن، وا کردن، اُنداختن.

(پهن کردن دام مثلاً).

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانی

ک: پانا. بدر. [بدرینی]

ف: پهنّا، پهنه، پهنی. بَر.

ع: عَرَض، قَطْر.

پا نیان به گیانا

[ک: گیان به‌خشین]

ف: از جان گذشتن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِقْبَالُ الْمَوْت، بَذْلُ الْحَيَاة.

پاوپل

ک: پلپا، پروپا. پا. [هیز، کارامه‌یی. قاجوقول]

ف: پاوپِر، پروپا، توانایی. پا، پای.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد (قُوَّة السَّعْي). رَجُل.

پاوشک

[ک: به‌دقه‌دهم، پی‌رهش (که‌سِتک که‌دهم و «پی» پیست

و فدری نیه).]

ف: خشک‌پا، خشک‌پی. (کسی‌که پایش میمنت

ندارد).

ع: بِاسِ الْقَدَم.

پاوه‌پا

[ک: دوودتی]

ف: پابه‌پا.

ع: تَرْدِيد، تَقْدِيمُ رَجُلٍ وَ تَاخِيرُ أُخْرَى.

پاوه‌پا

ک: ده‌سی‌ده‌سی. [تد‌فردان، سستی]

ف: سپوز، ویدانگ، ویلان.

ع: تَقَاعُس، تَلَلُث، طَفَرَة، مُمَاطَلَة، تَسْوِيف،

تَاخِير، تَاخُر.

پاوه‌پا

[ک: نوزه کردن له هیز خستنه سمر قاجدا.]

ف: پا به پا.

ع: مُرَآوَحَة، قَرَوِيج.

پاوه‌جی

ک: پاره‌جیگه، پایدار. [جیگیر، دامه‌زار]

ف: پایرجا، اُستوار. پایا، پایدار، سر پا.

ع: ثَابِت، سَاكِن، رَاكِب، رَاكِخ، رَاكِخ، مَآكِد، مُحَكَم،

مُسْتَقَر، مُنْتَصِب. باقی.

پاوه‌جی کردن

ک: پاره‌جیگه کردن. [جیگیر کردن، دامه‌زاندن]

ف: پایرجا کردن، اُستوار کردن.



ع: اثبات، تحکیم، تقریر.

**پاوه‌جیگه** ← پاوه‌جی

**پاوه‌ره** ← **پایه‌ره** (روشه‌یه‌کی هه‌ررامیه.) [اورامی است.]

**پاوه‌مانگ**

ك: نۆمانگه. [ژنی سكه‌پ له مانگی خۆیدا.]

ف: پایه‌ماه، نۆ‌ماهه. (ژنی كه پا به ماه ولادت

نهاده باشد.)

ع: مُشْبَرَةٌ. (الذَّائِلَةُ فِي شَهْرِ وَلادَتِهَا.)

**پاوه‌ن**

ك: بخا. [پێرێن: زنجیری پێ.]

ف: شگل، شگال، شکیل، شكال، زورانیه، زولانه،

توره، تاتوره، پابند، پاوند، چدار.

ت: بخاوا.<sup>۱</sup>

ع: قید، شكال. شَجَّة.

وینه

**پاوه‌ن**

ك: پاره‌نه. [پاوانه، خرخالی پێ.]

ف: پای‌برنجن، برنجین، پای‌برنجین،

پاورنجین، پاورنجن، پای‌آورنجن، پای‌بند،

پاهنگ، پاهنگه.

ع: خلخال، خُلْخُل، خَدَمَةٌ.

**پاوه‌نه** ← **پاوه‌ن**

**پاهه‌لکه‌فتن**

ك: كه‌فتن، به‌ده‌هه‌روین. [كه‌رتن، گلان، هه‌لکه‌نگوتن]

ف: پا بر زمین خوردن، افتادن، به‌سەر درآمندن،

سكندری خوردن.

ع: كَبُو، عِثَار.

**پاهه‌لکه‌فتن**

ك: پاكه‌فتن. [رێكه‌رت، هه‌لکه‌رت]

ف: پا افتادن، پیدش آمدن.

ع: صَدَفَه، تَصَادُف، اِتِّفَاق.

**پاهه‌لگرتن**

ك: گورچه‌روین، تون‌روین. [په‌له کردن]

ف: پابرداشتن، تند رفتن، چالاک رفتن.

ع: اسراع، سَعِي، عَدُو.

**پاهه‌لگير**

ك: نولاخ، چاروا. [ولاخ، چوارپێ]

ف: یاکش، راه‌نۆرد، راه‌گستر، ألاغ، چارپا،

چاروا، آسپ.

ع: مَرْكَب، ماشِيَّة، نَعَم.

**پایا**

ك: پاینه، پایدار. [به‌رده‌وام، هه‌میشه‌یی]

ف: پایا، پاینده، پایسته...

ع: بَاقِي، دَائِم، مُؤَيَّد...

**پایان**

ك: درایی. [کوته‌ایی]

ف: پایان، آنجام، فُرجام، کران، سومه.

ع: نِهَائِيَّة، اِنْتِهَاء، آخِر.

**پایدار**

ك: پاره‌جی، پابه‌رجا، پایا. [جنگیر، هه‌میشه‌یی]

ف: پابرجا، پایدار، پاینده، پایسته، نیوساد،

جاوید، پدram، جاودان، پایا، هه‌میشه.

ع: ثَابِت، دَائِم، بَاقِي، أَبَدِي، مُسْتَقَرّ، مُخَلَّد، مُؤَيَّد.

**پایداری**

ك: پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پایداری، ایستادگی، پافشاری، پافشردن.

ع: ثَبَات، اِزْمَاع، اِسْتِقْوَار.

**پایز**

ك: خه‌زان. [سیتیهم وه‌زی سال. (سی مانگی وه‌زیه‌ر،

خه‌زه‌لوه‌ر، سه‌رماه‌ه‌ز.)]

۱- وا دیاره مه‌به‌ستی نووسه‌ر له «ت» زمانی تورکی

ف: پاییز، پایز، برگ‌ریزان، خزان. (سه ماه  
دژم‌خوی، باران‌ریز، اندوه‌گین.)

ع: خَرِیف.

**پایزه‌ریز**

[ک: شلته‌لندراو]

ف: پاییززده، سرمازده.

ع: مَخْرُوف.

**پای من**

ک: له پای من، به گهردن من. [له نه‌ستوی من، له‌سەر  
من]

ف: پای من، به‌گه‌ردن من.

ع: عَلَى ذِمَّتِي، عَلَى عَهْدَتِي.

**پایناو**

ک: پاراو، نزار، نزم‌او. [زهریه‌ک که له خوار نارویه‌یه.  
(به‌رام‌به‌ری «به‌راو».)]

ف: پاراب، فاراب، پارباب، فاریاب، پاریاو، پاریاد،  
فاراو.

ع: سَفِير، مَسْفَلَة، سَافِلَة السَّقِي، مُنْتَهَى الشَّرْب.  
نَر، نَر.

**پاینده**

ک: پاره‌جی، پایدار. [به‌رده‌وام، هه‌میشه‌یی]

ف: پاینده، پایسته، پایا، پایدار، پابرجا،  
دیرنده، پدرا، جاوید، جاودان، نیوساد،  
همیشه.

ع: باقی، دائم، لایزال، اَبَدِي، مُؤَيَّد، مُخَلَّد، ثابت،  
مُسْتَقَر.

**پایه**

ک: پا. [ستون (پایه‌ی پرد یا خانو).]

ف: پایه. (پایه‌ی پل یا عمارت)

ع: دِعْمَة، دِعَامَة، قَاعِدَة، زَافِرَة، رُكْن، سَنَد.  
ویننه

**پایه**

ک: پا، پله. [بیتلیکه‌ی قادرمه.]

ف: پایه، پله، پایگه، پایگاه.

ع: دَرَجَة.

ویننه ← پله‌کان

**پایه**

ک: پله. [پله‌ریایه، ناست، راده، ریز، گهره‌یی]

ف: پایه، پایگه، پایگاه، آرج، ورج، آرن، نیا،  
بزرگی، پله.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، مَنَزِلَة، مَقَام، قَدْر.

**پایه ← پاچکه**

**پایه‌دار**

ک: بولون، به‌رز، گهره. [خاوه‌ن‌پله، پایه‌به‌رز]

ف: پایه‌دار، بلندپایه، آرج‌م‌ند، بزرگوار.

ع: ذُو مَرْتَبَة، عَالِي الْقَدْر، رَفِيعُ الْمَنْزِلَة، سامی،  
رَفِيع.

**پایه‌ناز**

[ک: پایه‌نداز: نهر دیاری‌ی که ده‌یخه‌نه به‌رینی که‌سێک.]

ف: پای‌انداز.

ع: قُدُومِيَّة، قَدَم، تَقْدِمْ، مَقْدِمَة.

**پاییز ← پایز**

**پایین**

ک: چاریاری. [چاردیری]

ف: پاییدن، چشم‌داشتن، چشم‌داری کردن،  
چشم‌داری.

ع: نَظَر، نَظَارَة، رِبَاء، رَمِيَّة، تَرْقُب، تَرْصُد، رِعَايَة،  
مُرَاعَاة، مَلاَحَظَة.

**پتر**

ک: فره. [زَر، فراوان (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بسیار، فراوان. (کرماجی است.)

ف: تیکه کردن، پاره کردن، گسیختن، گسیخته کردن، اهمه کردن، انکاره کردن.

ع: قطع، حَزْ، تفریض، تَصْرِیم، تَقَطِیع.  
پچه

ك: چیه، چته، فته، [سرتَه]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، دَنَدَنَه، پُج پُج، پچ پچ.

ع: نَجوی، نِجاء، كَت، مُسارَة، مُنَاجاة، فَتَفَتَة،  
دَنَدَنَة.

پچه پچ

ك: چیه چپ، چفه چف، فته فت، [سرتَه سرت]

ف: پُج پُج، پُج پُجه، دَنَدَنَه، بیخ گوشی، سرگوشی.

ع: نَجوی، سِرار، نِجاء، فَتَفَتَة، فَتافَت، دَنَدَنَة.  
پخ

ك: سهریرین، [جیا کرده ی سهر به تیخز]

ف: سهریریدن، کشتن.

ع: ذبح.

پخ

ك: پیدارو. [له حیم - جوشکهر - ی ده فری گلین، که له سپینه ی هیلکه و قسل و لوکه، یا له پیو و قسل و لوکه دروست ده کَریَت.]]

ف: پنچ، پیه دارو. [لَحیم ظُروف گلی که از سفیده ی تخم مرغ و آهک و پنبه یا از پیه و آهک و پنبه می سازند.]

ع: عَجین الکلس.

پخ!

[ك: وشه ترساننده.]

ف: پنخ! [کلمه ی ترساندن است.]

ع: هخ!

پپ

ك: تیکمه. [دارمال، لیوانلیو]

ع: کَثیر، وَفیر، وَفِر.

پتوپوز

ك: ده موقه رجه، ده موقلج. [ده موله رچ (ده رویه ری ده م.)]

ف: پَتَفوز. [پیرامُن دهان]

ع: حَظْم، فِنطِسیَّة، فِرطِسیَّة.

پتوپیارزک

ك: پیارزک. [پریاسکه: بوخچه ی بچوړك.]

ف: پیروزه.

ع: صُرَّة.

پتیمله - فتمیله

پچان

ك: چپان، چقان، بنده سی. [سرتَه کردن، چیه کردن]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، بیخ گوشی گفتن.

ع: نَجو، نِجاء، نَجوی، مُنَاجاة، مُسارَة، كَت،

اِکَتات، اِکَتات.

پچرپچر

ك: پچرپچر، برکه برکه، تیکه تیکه. [یهش بهش، به چندند جار.]

ف: ویلان، ویدانگ، پاره پاره، از هم گسیخته، تیکه تیکه.

ع: مُتَقَطِع، مُتَحَرِّز، مُتَفَرِّض، مُتَجَرِّي، مُتَبَعِض، مُنَبِّت، مُتَصَرِّم، مَتَفَرِّق.

پچریک

ك: پچریاک، بریاک، تیکه. [پچرار، پسار]

ف: تیکه، پاره، اهمه، انکار، پاره شده، گسیخته.

ع: قِطْعَة، قِسمَة، مَقْطوع، مَفْرُوض، ناقص.

پچریان

ك: پچریان، بریان، پچریان. [پچران، پسان]

ف: تیکه شدن، پاره شدن، گسیخته شدن.

ع: اِنْقِطاع، اِنصرام، اِنْبِتات، تَقْطِیع، تَفَرُّض، تَحَرُّز.

پچرین

ك: پچرین، برین، پچران. [پچراندن، پساندن]

ف: پُر، آمون، لُبریز، لُبالب.

ع: مَالِن، مَلْئان، طاف، فَعَم، فائِض، دَیسَق، مُمْتَلِن، مُتَوَزَّ، مَشْحون.

پیر

ل: سفت، پتمو. [پتمو، ناپیر (بهرامپوری «کلوز»)]

ف: پر، سفت. (ضد تهی.)

ع: مُصَمِت.

پیر

ل: تیکمه، داگیریاگ. [توکمه، ناخنراو، تریه‌سترا]

ف: پُر، اَنبَاشَنه، مَشَت، بَیا، آگَنده، آموده، آگَنده، آگَین، آگَین، آگَنج.

ع: مُجَمَّم، مَمْلُو، طافِج، فَهَق، نَزَق، طُفاف.

پیر

ل: نَمو، زَرَدار، پَرزَر، بَدیه‌کَچوگ. [چِر (دارستان، گُزگیا، ریش، کُز)]

ف: پَر، اَنبوه، مَشَت، دَرغیش، پَرزور، بَسیار. (بیشه، علف، ریش، مجلس)

ع: غَلَباء، اَثِیث، مُلْتَف. کَث، کَثِیف، مُتْکاثِف.

پیر

ل: نَدانَزه. (پَرمَشَت) [هَینْدَه، نَدَهَندَه]

ف: پَر، اَندازَه.

ع: مَلِن، مَقْدار.

پیر

ل: فَرزان، زانا. [زَرْدَ بزان]

ف: پُر، فَرجاد، فَرساد، کِیاجو، سَرْتیر، دانشمند، پُردانش، پَرهیز، دانا.

ع: مَلاء، فاضِل، نِقاب، مُتَبَحَّر، مُتَضَلع.

پراش

ل: پَریش، ورد، داغان. [لَه‌تَریه‌ت]

ف: پَراش، ریز، خورد، پراگنده، ریزه‌ریزه، داغان.

ع: مُتْکَسَر، مُتْجَرِی، مُتْقَطَع، مُتَشَتِّت، مُتْفَرِّق.

پریار

ل: پَرِهَر. [داریک که میروی زوری گرتیت.]

ف: پُریار، پُریز.

ع: خَصِیب، خَصِیب، مُخَصِیب، ثَمراء، کَثِیرُ الثَّمَر.

پریه‌دل

[ل: لَه ناخی دلهره.]

ف: از ته دل.

ع: عَن صَمِیمِ القَلْب. (مَلِنُ القَلْب.)

پریه‌ر

پریار

ل: تیکمه، لُجان، لُپان. [توکمه، لیوانلیو]

ف: لُبریز، اَنبار، مالامال، آگَین، سَرشار، مَشَت، بَیا، آموده.

ع: فَهَق، طُفاف، نَزَق، طافِج، مُجَمَّم، طافِج، فائِض.

پریول

ل: شل، پَوخل. [خوتَه‌گرتور، سست]

ف: سُسْت، بی‌بَنوره، بی‌بَنیاد.

ع: قَلَّتَه، واهِن.

پریوله

[ل: چِشْتِیکَه هه‌ویری خِرَدَکَه‌ی تِیدایَه. («ناش

زواله» بَشی پی‌دَه‌لَین.)]

ف: اوماج، بَغرا، بَغراخانِی، («آش‌زواله» هم می‌گویند.)

ع: قَطِیفَه، مَرَقُ القَطائِف.

پریوله

[ل: زواله (خِرَدَکَه‌هه‌ویری نولناسا که بَر چِشْتِی پریوله ناماده‌ی ده‌کَن.)]

ف: زواله، گلوله‌ی خمیر مانند نخود برای آش بغرا آماده کنند.)

ع: قَطائِف. (قَطِیفَه)

پرتاف

ك: فَرِه، پهرت، هموا، تورپ. [فَرِي: بهشی یه كه می وشه ی  
«فَرِي دان»]

ف: پَرَتاب، پَرت.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، ثَبَذ.

**پرتافانن**

ك: رَفَائِن، فَرِه دان، پهرت كردن. [فَرانْدن، تورپ دان]

ف: رِبُودن، پُرتاب كردن.

ع: اِخْتِطاف، اِسْتِمَاء، رَمِي.

**پرتافانن**

ك: تَارَانِن، تهره وانیان. [تهره كردن، راونان]

ف: گَرِيْزَانْدن، نَوَانْدن.

ع: اِعْدَاء، اِحَاشَة، تَعْقِيْب.

**پرتافیان**

ك: رَاكِرْدن، دهرچورن. [مه لاتن]

ف: گَرِيختن، دَوِيْدن، شَتافتن.

ع: عَدُو، فَرار، هَرَب، اَبَق، هَيْف.

**پرتافین** - **پرتافیان**

**پرتاو**

ك: غَار، تهرات. [دور، راکردن]

ف: تَاخت، دَو.

ع: عَدُو، رَكْض، اِهْمَاج.

**پرتكه**

ك: قَرْتكه، رِيْزه، پَرْتوكه. [ورده، بهش]

ف: رِيْزه، خورده، جَوْدَر.

ع: قَطْعَة، فِلْدَة، ذَرَة.

**پرتكه پرتكه**

ك: قَرْتكه قَرْتكه، بَرَكه بَرَكه. [ورده ورده، بهش بهش]

ف: رِيْزه رِيْزه، پاره پاره، تِيكه تِيكه، بُرَبُر.

ع: اَبْعَاضًا، قِطْعًا، مُتَقَطْعًا، مُتَقَصِّلًا، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةً، دَفْعَةً.

**پرتوكه**

ك: پَرْتكه، قَرْتكه. [ورده، بهش]

ف: رِيْزه، خورده، جَوْدَر.

ع: جَرَة، ذَرَة، فِلْدَة.

**پرتوكيك**

ك: پَرُوياگ، فَرَفُوت. [پرتوركار، پورا]

ف: پَوسِيْدَه، فَرَسُودَه، فَرْتوت. كهنه، داشته.

ع: بَالِي، نَاخِر، مَنخُور، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فَاسِد، واهي، خَلَق.

**پرتوكيان**

ك: پَرُوياَن، فَرَفُوت بَرُون. [پوان، پرتوركان]

ف: پَوسِيْدن، فَرَسُودن، فَرْتوت شدن.

ع: بَلِي، نَخِر، رَم، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فَسَاد، خَلَق، اِنْخِلَاق، واهي.

**پرتيه**

[ك: دهنگی كوژانده ی چرا.]

ف: پَرْت پَرْت، گُل گُل. (صدای خاموش شدن

چراغ.)

ع: اِفْتِرَار، تَطْفُؤ.

**پرتيه پرت**

[ك: چاوتروركاندن]

ف: زَغْنَك، (چشم زدن)

ع: اِرْءَاء.

**پرتيه قال**

[ك: ميوه يکی بدناوبانگه.]

ف: پُرتَقَال، پورتقال.

ع: بُرْتَقَان، نارنج.

**پرتيه و**

ك: شَرُوق، رُشْنایی. [روناکی (تیشکی بهرچدراوه له  
شورتیکی تروه.)]

ف: پَرْتو، فَرُوق، رُوشْنی. (نور منعكس از جای

دیگر.)

ع: ضَوْء، ضِيَاء، نُور.

**برج**

ك: قژ. [موری دریزی سەر]

ف: گیس، ژلف، گیسو، کوپله، بسوته.

ع: لمه، عثوه، قروه، وفرة، شعر.

**پرچائن**

ك: قرتائن، پچرین، برین. [لهت کردن، چراندن]

ف: گسیختن، گسیخته کردن، پاره کردن.

ع: قطع، فصل.

**پرچن**

ك: قژن، پرچنه، قژنه. [قژدریژ]

ف: گیسو، گیسدار، ژلفدار.

ع: أشعر. (م: شعراء)

**پرچنه** ← **پرچن**

**پرچه**

ك: قرته. [دهنگی پچرانی گورس و تهل و...]

ف: پرت، قرت. (صدای گسیختن ریسمان مثلاً

یا سیم.)

ع: قرطه.

**پرچه نه**

ك: دهلو، ههزه نه، درژیژ. [زژیلی، چه نه باز]

ف: پُرچنه، پُرچانه، بسیار گو، دكو، درازگو.

ع: تَرِب، ثَرِب، مَذار، بَقْباق، وَعَواع.

**پرچیان**

ك: قرتیان، بچریان، بریان. [پچران، قرتان، لهت برون]

ف: گسیختن، گسیخته شدن، پاره شدن.

ع: انقطاع، انفصال.

**پرهه**

ك: مرخه. [برخ]

ف: خَرخَر، خَرَاخَر، خَرَاک، کرش، بُخُست.

ع: نُخر، خَریر، غَطیط، فَحیح، فَخِیح، کَخِیح.

**پرد**

ك: پیتل. [پر]

ف: پُل، پُول، پُرو، دهله، خَدک.

ع: جِسِر، قَنْطَرَة.

**وینه**

**پرد سهلات**

ك: دینه وەر. [پردی سیرات]

ف: خَینور، جَینور، جینه وەر، خَینور، خَینور،

خَینور، خَنپو، چنودپِل.

ع: صِرَاط.

**پردل**

ك: پریه دل. [له ناخی دله وەر.]

ف: از ته دل.

ع: عَن صَمِیم الْقَلْب. (مَلِی الْقَلْب)

**پردل**

ك: دلیر. [نازا، به جهرگ]

ف: پُردل، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِیع، شُجاع.

**پردوخیاک**

ك: پروزیاک. [پروزاو (پارچه‌ی نیوه‌سوتار).]

ف: پَره‌وده، بَره‌وده، بیه‌وده، بیهود، هوده،

پید. (پارچه‌ی نیم سوخته.)

ع: مُتَفَح، مُنْکَرِش، مُتَشِیط.

**پردوخیان**

ك: پروزیان. [پروزان (نیوه‌سوتانی پارچه).]

ف: پره‌ودن، بره‌ودن، بره‌ودن، بیه‌ودن،

هودن. (نیم سوخته شدن پارچه.)

ع: التَفَاح، تَشِیط، اِنْکِرَاش.

**پردوو**

ك: سرمیچ، لیشمه. [په‌ردوو (داپوشه‌ری سەر داره‌پای

خانور که زل و قامیش و لقی درخت ده‌خه‌نه سدری).]

ف: فُدره، پُدره، پوشه، زمو، آبیره. (پوشش

بالای تیر خانه که نی یا حصیر یا شاخه‌ی

درخت می‌اندازند.)

ع: غَمَا، غَمَاء، وَشِيع.

پرده

ك: بدو، بدو، قزچاخ. [خیرا، به گور، چالاک (وَك: نه سپی پرده).]

ف: بدو، پُرَدُو. (اسپ تنددو)

ع: سَعُور، سَرِيعُ السَّيْرِ.

پرده

ك: رودار. [بیشهرم]

ف: پُرُو، رودار.

ع: مَاجِن، مَاجِع، دِعَن، شَرِس، جَسُور.

پرده

ك: روداری. [بیشهرمی]

ع: مُجُون، مَجَانة، مَجَاعة، دَعَانة، شَرَاسَة، جَسَارَة.

پرده

ك: پرزه، كوك، رووشان. [ریشال]

ف: پُرَن، پُرَزَه، كُلك.

ع: وَبَر، زَغَب.

پرده

ك: زَرَدَار، تَوَانَا. [به هیز]

ف: پُرَزُور، زُوردار، نِیرومَند، تَوَانَا، شِیرِزَه، زَاوَر، زُورمَند.

ع: قَوِي، قَادِر، بَئِيس، بَئِيس، ذَوَالطُّول، مُسَلِّط.

پرده

ك: پَر، زَرَدَار، نَعمو. [چر (وَك: دارستان و کینلگی چر).]

ف: کَشَن، دَرغیش، پُر، اَنبوه، دَرهَم رَفْتَه.

(بیشه، زراعت مثلاً.)

ع: آثِيب، مُلْتَف، غَلْبَاء، مُتَكَاثِف.

پرده

ك: رِزَه، پَرزَوَه. [وردیلَه. زَوَالَه (وَك: خِرَدَكَه هه ویری بی ترخ).]

ف: پُرَزَه، پَرزَك، رِزَه، كَم. زَوَالَه. (چیز ناقابل

از خمیر مثلاً.)

ع: زُغِيب، وَبَر، ذَرَّة، قَلِيل. فِرْزَة، فِرْزَدَة.

پرده

پرده

ك: پَرز، كوك، كوكه. رِزَه. [ریشال. وردیلَه]

ف: پُرَزَه، پُرَز، كُلك. رِزَه.

ع: وَبَر، زَغَب. فِرْزَة.

پرده

ك: بَلَا، پَمرش. (پَرزِیلَاو) [پَمرز، پَرَاو]

ف: پَرَاش، پَخَش، پَخِج، وَاو، پَرَاگَنده، شَهْریده.

ع: شَتِيت، شَتَات، مُتَفَرِّق.

پرس

[ك: پَرسِار. تَوِزِینه، لِنَكُولِینه]

ف: پُرسش، كَنگاش. پَرُوْهش، جُسْتَجو.

ع: شُور، سَوَال، تَجَسُّس، تَفْحُّش، تَفْتُّش.

پرسا

ك: جَوِیا. [پَرسِارَكِر. تَوِزِهر، پَشَكَنر]

ف: پُرسَا، جَوِیا، پَرُوْه، پُرسَنده.

ع: مُتَفَحِّص، مُتَجَسِّس، مُتَفَتِّش، مُسْتَفْهِم، سَائِل، طَالِب.

پرسا

ك: پَرسِن. (پَرسَا كَرْدَن) [پَرسِار كَرْدَن. تَوِزِینه،

پَشَكِن]

ف: پُرسش، پُرسَه.

ع: فَحَص، جَس، فَتَش، تَفْحُّص، تَجَسُّس،

اِحْتِسَاس، تَفْتِيش، سَوَال، اِسْتِفْهَام.

پرسانه

[ك: نَمِر دِیاریه ی كه پَرسَه كَران بَر خَاوَن پَرسَه ی

دِهَن.]

ف: زَارِیانه. (چیزی كه تَعزیه كَنان بَرای اهل

عَزَا می آرند.)

ع: مَآثِمي.

پرسگه ← مهسه له

پرسه

ل: شپونگا، [تازیه، نازیدت]

ف: پُرسه، پُرسش، سوک، زاری، زاریانه،

سوکواری، ماتم.

ع: عَزَا، ماتم، مَفَاخَة، مَعَاد، مَعَادَة، ثَعْرِیَة.

پرسه

ل: خویشی دشی. (ته حواله پرسی بیمار) [سهردانی نه خوش].

ف: پُرسه.

ع: عِیَادَة.

پرسین

ل: جزایبون، [پرسپار کردن، پشکنین، توژینهوه]

ف: پُرسیدن، جویا شدن، پُژوهش، پُژوهیدن.

ع: فَحَص، جَس، فِتَش، تَفْحُص، تَجَسُّس،

اجْتِسَاس، تَفْتِيش، تَصْفُح، سَوَال.

پرسنگ

ل: پزروسکه، پزروسک، پرشه، [پزيسک]

ف: پرشه، جرقه، خُدره.

ع: شَرَارَة، نَحَاس، رُخِیخ.

پرشه

ل: پژه، [پژه (وهك) پژهی نار].

ف: پشه، [پشه ی آب مثلاً].

ع: رَشْحَة، رَشَاش.

پرشه ← پرسنگ

پړکردن

ل: لجان کردن، [لِیَوَالِیَو کردن]

ف: پُړکردن، لُبریز کردن.

ع: مَلَا، تَمْلِیْقَة، قَعَم، اِفْعَام، تَفْعِیْم، طَفْح، اِطْفَاح،

تَطْفِیْح، اِفَاضَة، تَجْمِیْم.

پړکردن

ل: داگرتن، ته پائښ، [ناخن، په ستارتن]

ف: پُړکردن، آگندن، آغندن، تپاندن، طپاندن.

ع: شَحَن، حَشَو.

پړکیشی

ل: پړوویی، گوساخی، [بیته رمی، رووه تالراوی]

ف: پُړوویی، گُستاخی.

ع: جَسَارَة.

پړک

ل: گه را، [توژم، کرم (پیچوره کرم)].

ف: کرم، [بچه کرم]

ع: دود، سُرء، مازن.

پړکه

ل: توه، [تهو خاکو خوځلی که ده پیژنین به سهر به فردا]

هدتا بتوژتهوه.]

ف: تو، پاشه، (خاکی که روی برف می پاشند)

تا آب شود.)

ع: اِذْوَاب، طِلَاوَة.

پړهانی

[ل: پړمه کردن (پژمینى ولاخ و نه سپ).]

ف: خَفیدن، باد بینی در کردن، (خفیدن الاغ و

اسپ)

ع: نَثِیر، کُدَاس، عِطَاس.

پړمه

[ل: پړمى نه سپ و ولاخ.]

ف: خَف. (ستوسه ی اسپ و الاغ)

ع: نَثِیر، کُدَاس، عِطَاس.

پړمى گریان

ل: پلمه، [شپون، زاری]

ف: توف گریه.

ع: عَوِیل، شَهَاق، شِدَّة البُکَاء.

پړنو

[ل: به لگه]

ف: فَرَنود.

ع: دَکِیل، حُجَّة، بُرهان.



## پرواثن

ك: دهس لیدان، بدهسادان. [كراندن. به یدكدا هینان به گوشارهوه. (وهك: پرواندنی قوری جلوه‌رگ به پدنجیه دهست.)]

ف: پلاندن، پُرواندن، مالاندن، پساییدن، پساویدن، مالیدن. چلاندن، (گل از لباس با انگشتان دست مثلاً).

ع: فَرَك، حَتَّ، فَتَح.

## پرواثن

ك: ورد کردن، تربت کردن. [ولین، تینکوشین (وهك: تربت کردنی نان.)]

ف: خورد کردن. (نان مثلاً).

ع: كَسَم، تَفْتِيت، تَثْرِيد.

## پروپا

ك: پلویا، پاپیل، توانا. [هیز، کارامه‌یی]

ف: پروپا، توانایی، شایستگی، برازندگی.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد.

## پروپا

ك: تهلپا، كه‌نو‌كو، تاتوتو، پلویا. [هول، تینكوشان]

ف: كوشش، تلاش.

ع: سَعْي، جَهْد.

## پروپوشنه

ك: پوشته. [جلوه‌رگی باش له‌به‌رکردو.]

ف: پوشته. (ملبَس به لباس فاخر)

ع: بَمِيج اللِّبَاس، فَاخِر اللِّبَاس.

## پروپووج

[ك: هیچ‌پروچ (قسه‌ی بی‌مانای وهك: كوزه‌ی ریش‌پان.)]

ف: پوچ، بیهوده. (حرف‌های بی‌معنی مانند کوسج ریش‌پهن.)

ع: لَغْو، باطل، هَذَر. (مُتَمَتِّع، اِجْتِمَاع الضُّدین)

## پرووز

[ك: (سوتانی خوری و مور.)]

ف: خنجیر، پُخس، پُخسش. (سوختن مو یا پشم)

ع: شَوَط، كَرَش، لَفَح.

## پرووزانن

ك: پردوخانن، هه‌لپرووزانن. [سوتاندنی مور و خوری و (...)]

ف: خنجیراندن، پُخساندن. (سوزاندن مو پشم و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِكْرَاش، اِشَاطَة، لَفَح.

## پرووزه

ك: سوزیان. [سوتان]

ف: سوزش، خنجیر.

ع: حَرِيق، لَفْحَان، شَوَط.

## پرووزیان

ك: پردوخیان، هه‌لپرووزیان. [سوتانی خوری و مور و (...)]

ف: خنجیریدن، پُخسیدن. (سوختن پشم، مو و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِنْكَرَاش، اِلْتِفَاح.

## پرووسقان

ك: برین. [بزرکندن (وهك: پرووسقاندنی شیر.)]

ف: بریدن. (بریدن شیر مثلاً).

ع: اِفْتَاء، اِفْسَاد، تَفْلِيق، تَمْذِیر، تَقَطِيع، تَرْغِید.

## پرووسقیان

ك: بریان، پهرین، پهرینه‌وه. [پرووسقان (وهك: پرووسقانی شیر، کاتیک خراب دهیت.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. (بُریدن شیر مثلاً که فاسد شود.)

ع: فُتَّا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذَر، تَقَطُع، اِرْغِیدَاد، تَخْثَر.

## پرووسقیان

ك: په‌رین، هه‌لپرووسقیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزرکانی ده‌موجار له ترسان.)]

ع: فُتَّا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذَر، تَقَطُع، اِرْغِیدَاد، تَخْثَر.

## پرووسقیان

ك: په‌رین، هه‌لپرووسقیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزرکانی ده‌موجار له ترسان.)]

ع: فُتَّا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذَر، تَقَطُع، اِرْغِیدَاد، تَخْثَر.

ف: پریدن، سفید شدن. (رنگ چهره از ترس مثلاً.)

ع: اندیهاش، اِصْفِرَار. (اِصْفَرَارُ الْوَجْهِ.)  
پرووسك

ك: پزرووسك. پرشنگ. [پزيسك، ناورینگ]  
ف: خُدَرَه، جَرَقَه، سَينَجَر.

ع: شَرَارَة، شَرَر، شَرَار.  
پرووسكه ← پرووسك  
پرووش

ك: پرووسك، سَكَل. [پزيسك (پرشکی ناگر).]  
ف: خُدَرَه، اَخْغَر. (دانه‌ی آتش)  
ع: جَدْوَة، بَصُوَة، شَرَرَة.  
پرووشه

ك: تووكه، پرووكه. [بارینی له‌سرخوی به‌فره‌لووكه.]  
ف: دانه‌دانه. (آهسته آمدن برف ریز.)

ع: ثَرْد، قَطِط.  
پرووشه ← پرووش  
پرووشه پرووش

ك: تووكه‌تووك، پرووكه‌پرووك. [بارینی هیتواش و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی به‌فر یا زوقم].  
ف: دانه دانه. (آمدن برف بطور آهسته و دانه دانه یا آمدن سرماریزه)

ع: ثَرْد، قَطِط.  
پرووكانن

ك: برین به‌زَدَل. [پساندن: ماندو کردن هتا مردن (پساندن رِغْوَلَه).]  
ف: برین. (بریدن روده.)

ع: اِسْحَار، اِغْرَاب.  
پرووكه

ك: پرووشه، تووكه. [بارینی له‌سرخو و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی زوقم یا به‌فر].  
ف: دانه‌دانه. (آمدن سرماریزه یا برف به‌طور

آهسته و دانه دانه.)

ع: ثَرْد، قَطِط.

پرووكه ← فینگه  
پرووكه پرووك

ك: فینگه، فینگه‌فینگ. [اگریانی هیتواش].  
ف: فَنگ فَنگ. (گریه‌ی آهسته)

ع: ثِياكِي.  
پرووكه پرووك ← پرووشه پرووش  
پرووكیك

ك: بریاگ. [پرووكا، پساو: ماندو کراو هتا مردن].  
ف: بُریده، بُریده شُدَه.

ع: سَحَر، مُغْرَب.  
پرووكیان

ك: بریان. [پسان، پچران (وك): پچرانی رِغْوَلَه له ماندویدن].

ف: بریدن، بریده‌شدن. (بریدن روده از مشقت مثلاً.)

ع: سَحَر.  
پرويك

ك: ده‌سادریاگ. [پروتیراوا]

ف: پرویده، پلیده، مالیده.

ع: مَفْرُوك، مَحْتَوَت.  
پرويك

ك: رود کریاگ، تریت کریاگ. [تیتکوشراو، تریت کراو]

ف: خورد شده، تریت شده، ترید شده، ترید شده، تلیت شده.

ع: فَتِيت، كَسِیم، ثَرِید.  
پروهووک

ك: نالْوَرِیاگ. [رَقَه‌ستاو]

ف: پُر شده، دلپُر شده، آغالیده، آلوسیده.

ع: مُغْشَوِي، مُحْطَرِب، مُغْتَاط.  
پروهووک

[ك: پړسړووه: هه لكه ننداروی تښی بسړووه. (وهك: چالی پړبوووه.)]

ف: پړشده. (چاله مثلاً.)

ع: مُنْطَم، مُنْكَبِس.

**پړه وېوون**

[ك: پړبوونهوه، تښی بوونهوه]

ف: پړشدن.

ع: اِنْطِمَام، اِنْكَبَاس.

**پړه وېوون**

ك: نالوتزيان، دلپړيوون [رق هستان]

ف: آغاليدن، آلوسيدن، دل پړشدن.

ع: اِغْثَوِي، تَحْطَرُب.

**پړه وکړدن**

[ك: تښی کړندهوه، ترپه ستاوتن]

ف: پُر کړدن، تپاندن.

ع: طَم، كَبَس، تَعْوِير.

**پړه وکړدن**

ك: دلپړ کړدن [رق هستاندن]

ف: آغاليدن، دلپړ کړدن.

ع: اِغْوَاء، اِغْضَاب، اِفْعَام، حَظَرِيَّة.

**پړيان کړنگه سوه**

[ك: تورپړيان کړدووه. (فلاته کسيان تورپړ کړدووه.)]

ف: آغاليدده اند، پُر کړده اند. (فلان کس را.)

ع: حَظَرِيَّة، اِغْضَبُوهُ.

**پړيسك**—**پړووسك**

**پړيش**

ك: پړاش، تيكه، ريزه، ورد. [له تړپه ت]

ف: پړاش، ريز، خورد، تيكه، پړاځنده، پړاشيده.

ع: مُنْكَسَر، مُنْطَمَع، مُتَفَرِّق، مُنْشَت.

**پړيش**—**پړشنگ**

**پړيش پړيش**

ك: پړاش پړاش وردوخان. [هه لاهه لا، وردوخاش]

ف: پړاش پړاش، ريز ريز، خوردوزير، پړاځنده.

ع: مُنْشَت، مُنْكَسَر، مُتَفَرِّق، مُتَجَرِّي، مُنْطَمَع.

**پړيقوهوړ**

ك: پړيكوهوړ، كنين، زه قين، تريقهوهوړ. [تريقه، قانا]

ف: خنده، خنديدن، قاه قاه.

ع: قَهْقَهَة، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة، هَرْمَرَة. كَتَكْتَة.

**پړيقه**—**پړيقوهوړ**

**پړيكوهوړ**—**پړيقوهوړ**

**پړيكه**

ك: پړيقه، تريقه، پړيقوهوړ. [قانا]

ف: خنده، قاه قاه.

ع: قَهْقَهَة، هَرْمَرَة، كَتَكْتَة، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة.

**پړيكه پړيك**—**پړيكوهوړ**

**پړنگ**

ك: هوته نه گا، جيگه هره نه. [پزو (جيگه ي بده خوین.)]

ف: نيغه. (جای بند ازار)

ع: حُجْرَة، حُبْكَة، حِيَاك.

**پړووسك**

ك: پړووسكه، پړووسك، پړووسك. پړشنگ. [پړيسك،

ناروینگ]

ف: آبين، خُدره، جرقه، سَيَنْجُر، آتش پاره.

ع: شَرَارَة، شَرَرَة، شَرَر، شَرَار.

**پړووسكه**—**پړووسك**

**پژ**

ك: لهق، پژ، پژال. (پژيو) [لق]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، شاخه، انبیره.

ع: جُلْمَة، جُلْمَة.

**پژال**

ك: پژ، پژال. [هه لاش: گه لا و چلوچينو سهر داره را.]

ف: انبیره، آژوغ، آژوغ.

ع: سَلِيْق، شَذْب، جُلْمَة.

**پژاښن**

ف: ستوسیدن، شنوشیدن، اشنوشیدن،

خفیدن. (باد بینی در کردن.)

ع: عطس، عطاس. (اخراج هواء الأنف.)

### پژنجه

ك: نلجه، گزگچه، بهتاره. [فرچہی جول.]

ف: بَت، بَتاره، پَتاره، سمه، سَمَر، غرواشه،

پشجه، پَشَنجه، لیف، كَرَنگه، كُرَنده، غَرواش.

ع: فُرْشَة، شوْكَه الحاك.

وینه-طله

### پژوبو

ك: پژِب، پژ، پژان. [لقوب و ندرلقانهی كه

مدله باچرین.]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، آنبیره. (شاخه های

بریدنی.)

ع: جُلْمه، جَلَمه. سَلِیق، شَذب.

### پژوبول

ك: پژِبول، پژوبلاو. [پرش، پژار]

ف: پشپول، بشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوْش، مُتَفَرَّق، مُخْتَل، مُتَشَتَّت.

### پژوین

ك: پشترین، پشتمن، قهلبین، پشتین. [پژین، کسریند]

ف: كَمَر، كَمَرَنَد، پشت بَنَد، تَك بَنَد.

ع: مِنْطَق، نِطَاق، حِجَاز، وَشَاح، حَزَام، زُنْجَب.

### پژه

ك: پشه. [پژه]

ف: پشه، شپيخه، پشنگ.

ع: رَشْحَة، رَشْتَة.

### پژیاگ

ك: پشیاگ، دهشیاگ. [پژار، بسردا کراو (نار و شتی لو

چمشنه.)]

ف: پاشیده، اشپوخته، شپيخته، پشنجیده،

ك: وهشان. [پژاندن (وهك: پژاندنی نار.)]

ف: پاشیدن، شپيختن، اشپوختن. (آب مثلاً.)

ع: رَش، رَشح، نَضَح، نَضْخ، نَفْض، شَن.

### پژانن

ك: وهشان. [بهسردا کردن (پژاندنی دهرمانی رشك

بهسرد بریندا یا خوَل بهسرد كه سیکدا.)]

ف: پاشیدن، پاشاندن، پشانندن. (سفوف بر

زخم یا خاک بر کسی مثلاً.)

ع: ذَر، اِذراء، تَذْرِیة، شَفْشَفَة، هِيل، تَهِيل.

### پژانن

ك: پژانن، بلاوو کردن. [پژو بلاو کردن]

ف: پشانندن، فشاندن، افشانندن، اوشاندن،

افتالیدن، پراگنده کردن.

ع: نَفْش، نَشْر، نَثْر، هَثي، حَثي، حَثو، شَن، بَذر،

تَشْتِیت، تَشْعِیت.

### پژبول

ك: پژِبول، پژوبلاو. [پرش، پژار]

ف: پشپول، بشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوْش، مُتَفَرَّق، مُتَشَتَّت، مُخْتَل.

### پژدهر-پشكول

### پژك

ك: پشك. [پژك: پینهی دارینی مدشكهو خيگه.]

ف: چوبَك، چوبَك خيگ.

ع: راجِل، اُسْكوبَة.

### پژك-همژك

### پژمه

ك: خد. [پشه (بای لوت.)]

ف: ستوسه، ستوسِر، شنوشه، اشنوشه، خَف،

خَفَه. (باد بینی)

ع: عَطْسَة، عَفِيط، نَثِر.

### پژمین

ك: خدین. [پشمین (ددرچونی با له لوتتهوه.)]

پاشیده شده. (آب و امثال آن).

ع: مَرشوش. مَذَرور.

### پژیان

ك: پشيان، پژيان. وهشيان. بلاوربورون. [پژان. بهسردا کردن]

ف: پَشیدن، پاشیده شدن، شپییخته شدن، اشپوخته شدن، پشنجیدن، پراگنده شدن.

ع: تَرشش، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح. تَذَرِي. تَشَعَث. تَشَعَث. تَنَفَس. تَنَافُس. تَذَرِي. تَهِيل. اِنْتِشَار.

### پژین

ك: پژان. [ناپژین] [پژانندن (ناپژانندن)]

ف: پاشی، پاشیدن. (آب پاشی)

ع: رَش، نَضَح، نَضِج.

### پژین

ك: پاش. [پژیندر (ناوپژین، دارشتهی بکهر.)]

ف: پاش. (آب پاش، صیغه ی فاعل)

ع: رَشاش، نَضاح، نَضاخ. نَرار. نَرار.

### پس دان

ك: داپسیان. [فسدادان (فس دادانی بالندی می بۆ نیر.)]

ف: خوابیدن، پست شدن. (خوابیدن مرغ ماده

برای نر.)

ع: جُئوم، تَجَنُّث.

### پسان

ك: کراس فرهنگی. [پستان، فستان]

ف: پستان، پیراهن زنانه.

ع: فُستان، فُسطان.

### پسکه

[ك: باله فره (وهك: باله فرهی بینجویی کوتر بۆ دواکردنی دان.)]

ف: بدوازه. (بال گشودن بچه کبوتر مثلاً برای

طلب دانه.)

ع: رَوغان، كَسَحَبَة، تَضَوُع.

وینده هیه.

### پسکه

[ك: هیواش هیواش (وهك: رویشتنی لهسه روخی راوچی بهرو نیچر.)]

ف: آهسته، نرم نرمک. (آرام راه رفتن شکارچی مثلاً برای شکار)

ع: مُراوَعَة، مُخاتَلَة، كَسَحَبَة، تَدَرَة، حَیدَی، هُزراء، كَاكَاء.

پسکه پسک — پسکه [ههردو ماناکه] (به هر دو معنی آن).

### پسکیان

[ك: باله فره کردن. رویشتنی هیواش]

ف: بدوازه کردن. نرم نرمک رفتن.

ع: تَضَوُع، كَسَحَبَة، رَوغان. تَدَرَة، مُخاتَلَة، حَیدَی، هُزراء.

### پسیان

ك: داپسیان. شله وبورون. [خاویرونه. دانه وین (وهك:

فسدانی بالندی می بۆ نیر.)]

ف: سُسست شُدن. پست شدن، خَمیدن،

خوابیدن. (خمیدن مرغ ماده برای نر مثلاً.)

ع: تَجَنُّث، کُیون، جُئوم، لَطَی، تَلَبُّد.

### پش!

ك: پشی! [اوشه ی بانگ کردنش پشله یه.]

ف: پش! پُژ! (کلمه ی صدا کردن گربه است.)

ع: پس!

### پش پش!

ك: پشی پشی! [دروپاته ی «پش!»]

ف: پش پش! پُژ پُژ! [تکرار «پش» است.]

ع: پس پس! پس پس! پس پس!

### پشت

ك: مازه. [پاش، دوا، مازی]

ف: پشت، فُراک، مازن، مازه، مازو.

ع: ظَهْر، مَتْن، خَلْف، أَرَز، صُلْب، صَلَا، قَرَا، وَرَاء.

## پشت

ك: چینه، بارپشت، پشته. [خزم له باوكمه.]

ف: پشت، خویشاوند. (خویشاوندان پدری)

ع: صُلْب، عَصَبَة، عَاقِلَة، عَشِيرَة، أَقَارِب، طَائِفَة، قَبِيلَة، حَيّ.

## پشت

ك: پنا، پشتیران. [یاور، پالپشت]

ف: پشت، پناه، کاروگر، آندخس، پشتیبان.

ع: مَلَجَا، مَلَاذ، مُتَكَا، ظَهْر، مُعِين.

## پشت!

ك: خته!، خت!، نس! [افرمانه بۆ دهرکردنی پشيله.]

ف: پشت!، خت!، خته! (امر به رفتن گربه

است.)

ع: غَس!

## پشتاو

ك: دهرانه. [دهمانچه]

ف: تپانچه، توانچه.

ع: طَلَنَجَة.

وینه «غش ناگر»

## پشتاوپشت

ك: پشتهدرا. [پتجه‌وانه روپشتن]

ف: پس پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِي، تَفَهْقُر.

## پشت نه‌سپ

[ك: پشتی هه‌سپ]

ف: بَرَخَش، پَرَخَش، فَرَخَش.

ع: ظَهْر الْفَرَس، مَتْن الْفَرَس.

## پشت خورین

ك: پیروشت. [داریک که پشتی پی ده‌خورین.]

ف: پشت‌خاره، پشت‌خار، کبیچه، سر‌خاره.

ع: مَحَكْ، مَحَكَة.

## پشتدار

ك: كورلوت، قول، قه‌لور، مه‌غزدار. [پتور، نه‌ستور (وهك)]

[قالی پشتدار.]

ف: ستبر، سَطْبَر، استبر، گنده، کُلفت، پشت‌دار.

[قالی مثلاً.]

ع: صَخِيم، ثَخِين، غَلِيظ.

## پشتدار

ك: مایه‌دار. [خه‌ست (وهك) چای مایه‌دار.]

ف: پشت‌دار، مایه‌دار، رنگ‌دار. (چایی مثلاً.)

ع: غَلِيظ.

## پشتدار

ك: باراندار. [خارن که‌سوکار.]

ف: پشت‌دار، خویشاونددار، پَر‌خویشاوند.

ع: ذُو قَبِيلَة، كَثِيرُ الْقَبَائِل، كَثِيرُ الْأَقَارِب.

## پشت‌دهری

[ك: نه‌لقه‌پیزی دهرگا.]

ف: جفت، بَندینه.

ع: زَلَج، مَزَلَج، سَقَاطَة.

وینه «نه‌لقه‌پیزی»

## پشت‌ریش

ك: پشت‌ریش، نارکه‌ریش، پشت‌زه‌خم. [ولاخیک که به

زه‌ری باره بۆ نمونه - پشتی بریندار بوویت.]

ف: فِگَال، فِگار، أَفْگَال، آوگار، ریش‌پُشت،

پُشت‌ریش. (حیوانی که از صدمه‌ی بار مثلاً

پشتش زخم شده باشد.)

ع: صَرَد، مَكْتُوف.

## پشت‌سهر

ك: پشت‌مل. [پشته‌مل، پشت‌گردن]

ف: پشت‌سهر، پشت‌گردن، پس‌گردن.

ع: قَفَا، قَذَال، خَلْف الرَّأْس، وَرَاءَ الرَّأْس، عَقَبَ

الرأس.

## پشت‌سهر

لک: پشته‌سمر، په‌سمر، پټوار، پشته‌ملی. [پاشمله]  
ف: پُشت سَر.

ع: غیاب، غیبیة، خَلْف، وَرَاء الظَّهْرِ.  
پشت‌سهریدك

لک: په‌سپه‌س، په‌سای‌په‌س، په‌سهریدك، شوڼ‌یدك،  
به‌كه‌شوڼ‌یدك. [یدك له درای‌یدك]  
ف: پی‌درپی، پشت‌سهرم، پیوسته.

ع: تَتَابُع، تَعَاقِب، تَفْلَاحُ، تَوَالِي، تَوَاتُر، وِلَاء،  
تَتَرِي، تَسَائِل، اِنْسِیَال، مُتَتَابِعاً، مُتَعَاقِباً، مُتَفْلِحاً،  
مُتَوَالِیاً، مُتَسَاتِلًا، مُنْسَتِلًا، مُتَوَاتِرًا، تَتَالِیاً.  
پشت‌كۆم

لک: كومی، كۆم، كۆز. [پشت‌كویز]  
ف: كوز، كوز، كوز، كنج، زونگ، زونگل، زونزك.  
ع: أَحْتَى، أَحَدَب، أَدْفَا، أَهْثَا، أَجَنَف، أَقْطَن، أَحْنَب،  
مُحْنَب.

پشت‌كړن  
لک: دوپشته‌کی. [اندو سوارۍ که‌سیکی تر له پشت  
خوڼدو سوار ده‌کات.]

ف: پشت‌گرفتن، دوپشتی. (سواری که دیگری  
را پشت خود بگیرد.)

ع: اِكْتِفَال، اِحْتِقَاب، اِرْتِدَاف، اِرْدِمَال.  
پشت‌كورد

[لک: (دارۍ پشته‌وی تهرن.)]  
ف: پشت‌گرد. (چوب پشت تون را می‌گویند.)

وینه-گورد  
پشت‌گوینچه

[لک: نوردوی گوی.  
ف: پشت‌گوش.

ع: خَلْف الْأُذُن، وَرَاء الْأُذُن.  
پشت‌گوینچه‌خستن

[لک: گوی پینه‌دان]  
ف: پشت‌گوش انداختن.

ع: تَظْهَر، تَوَلِيَّة، جَعَلَ (الشَّيْءَ) ظَهْرِيًّا، جَعَلَهُ وَرَاءَ  
الظَّهْرِ. جَعَلَهُ دَبَرُ الْأَذُنَيْنِ.

پشت‌گین

لک: دواگین، دواين، قړه. [ناخرين، پاشين]  
ف: پُستين.

ع: أَخْلَف، آخَر، آخِر.  
پشت‌مازه

لک: مازہ. [مازی، برپړی پشت. هډوډه: گزشتی نه‌ملاولای  
برپړی پشت.]  
ف: مازہ، مازن، مازو، فُراک.

ع: حَصِير، صُلْب، قَرَا، وَرَاء الصُّلْب.  
پشت‌مال

لک: په‌ستور. [خ‌لوتی]  
ف: پستو.

ع: خَادَعَة.  
پشت‌ماله

لک: ... هارسا، هارسامان. [هارستی پشته‌ده.]  
ف: هوپه. همسایه. (همسایه‌ای که در پشت  
خانه واقع باشد.)

ع: ظَهْرَة، ظَهْرَة. جَار. (ظَهْرَة الْبَيْت)  
پشت‌مل

لک: بوته‌ته، بوته‌دی مل، پشت‌سمر. [پشته‌مل، پشت  
گرددن]

ف: پس‌گردن، پشت‌گردن، پشت‌سر.

ع: قَلَا، قَفَاء، قَفَن، قَافِيَة، مَقْد، قَذَال، كَاهِل.  
پشت‌وپه‌نا

لک: پنا، پشتیان، کومه‌ک. [یارو]  
ف: پشت‌وپناه، پشتیان، کاروگر، اند‌خس،  
کَمک، دُستگیر، پشتیان.

ع: ظَهْرَة، ظَهْرِ، مُعِين، سَنَد، عَوْن، رَدء، حَامِي،  
مُؤَيَّد.

پشتووری

ل: پست‌سوری، پشتیوانی، کومه‌کی، پشت‌گه‌رمی.

[پشت‌به‌ستن. هاریکاری]

ف: پُشت گرمی، پُشتیبانی، پُشتیوانی،  
دل گرمی، کمک.

ع: اطمینان، استظهار، اِثْکاء، اِثْکال. رَدْء، مَظَاهِرَة،  
مُعاوَنَة.

پشته

ل: پشت، چینه، قنگره. [خزم و خویش، هوز]

ف: پُشت، خویشاوند، خانواده.

ع: صُلْب، عَشِیرَة، عَصَبَة، جَیْل، قَوْم، قَبِیلَة،  
اَقارب، حَی.

پشته

[ل: تریکل: فریدانی ناوله.]

ف: پُشته. (پوست انداختن آبله.)

ع: انقِشار.

پشته

[ل: مودای نیوانی دور کوله‌کی بیر.]

ف: پُشته. (فاصله‌ی بین دو تیر چاه.)

ع: ...

پشته‌پا—پاچه‌قولی

پشته‌ریشه

[ل: برینی پشتی و لَاح به هوی باره‌ره.]

ف: فکاری، فگالی، آفکاری، آوکاری، پُشت‌ریشه.

(زخم پشت الاغ از اثر بار.)

ع: صَرَد، جُرْل، دَبَرَة. (فَهُو صَرَد)

پشته‌سر

ل: پیوار، پشت‌ملی. خوسپ. [پاشمله]

ف: پشت‌سر. یَزَتاد، دشت‌یاد، زشت‌یاد.

ع: غِیاب، غِیْبَة، قُفُو، غِیْبَة، اِغْتِیاب، نَمِیمَة، هَمَن.

وِشایَة.

پشته‌ملی

[ل: نِشت: زلله‌ی پشته‌مل.]

ف: پس گردنی، پشت گردنی.

ع: لَک، قَفَد.

پشته‌ملی

ل: پشته‌سر، پیوار. [پاشمله]

ف: پُشت‌سر.

ع: غِیاب، غِیْبَة، قُفُو، تَقَافِی.

پشته‌ودوا

ل: پشت‌پشت. [پنجه‌روانه روزشتن. هه‌روه‌ها: نهر که‌سه‌ی

پشت‌پشت ده‌روات.]

ف: پس‌پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِی، تَقَهْقَر، مُتَقَهْقَر.

پشته‌وسور

ل: پشت‌سور، پشت‌گرم. [پشت‌به‌ستو، دل‌گرم]

ف: پشت‌گرم، امیدوار، دل‌گرم.

ع: مُنْکِی، مُسْتَظْهَر، مُنْکِل.

پشته‌وقه‌نا

ل: پشته‌ودوا، به‌پشت‌که‌فتن، به‌پشت‌خافتن، به‌پشته‌وکه‌فتن.

[له‌سر پشت راکشان.]

ف: آستان، از پشت خوابیدن.

ع: قَسْلَق، اِسْلِقَاء، اِسْلِطَاع، اِسْلِطَاح، اِسْدِاح،

اِزْزِراق.

پشته‌وکه‌فتن

ل: نه‌نعا کردن. له‌گوب دان. [حاشا کردن]

ف: کیبیدن، مَنبَیْدِن، اَزَنْدِیْدِن، سَرَباز زدن.

ع: اِنْکار، اِباء، جَدَد، جُحود، تَأْبِی، تَحَاشِی، تَبَرُّء.

پشت‌هه‌نگردن

ل: روهه‌لپه‌رخان. روین. [رویره‌گنیران، روشن]

ف: پشت کردن، رویره‌گرداندن. رفتن.

ع: اِشَاحَة، تَصَعُّر، تَوَکِی، اِدْبار، اِسْتِدْبار، تَوَلیَة.

۱- له فره‌هنگی عمه‌میددا «پشته» ناوا مانا کراوه‌تموده:

همه‌دای نیوان دوو چالی کاریز. (ر-ر)



دَبُور، کُصوم، نُولَا، ذِهاب.

### پشتی

ل: پَالْت، [سهرین، بالیف]

ف: پُشتی، بالَش.

ع: وَشِيرَة، مُتْکَا.

### پشتی

ل: کُومَهک، پِشتیوانی، پَالْوِيَهَنی، [لایسه نگیری،

یارمه تیدان]

ف: پُشتی، پُشتیبانی، پُشتیوانی، پُشتگیری،

برنایشی، دَست یاری، کُمک.

ع: حِمَايَة، ثَقْوِيَة، مُوَازَرَة، مُسَاعَدَة، مُعَاذَة،

مُعَاوَنَة، رِدء، مُظَاهَرَة.

### پشتی

[ل: پلوروی هَنگ.]

ف: پُشتی، کَندو، کِبَارَه، گَوَارَه، کوزَه ی انگبین.

ع: خَلِيَة، قَفِير، مِشَار، شُورَة، مِشَوَارَة. خِشَاء.

خِشَرَم.

### وینه

پِشْتِيَر ← تَوِيلَه [روشه ی کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

### پشتین

ل: پِشْتوین، پِژوین، [پِژین، که مهربند]

ف: کمر، کَمَر بِنْد، پُشت بِنْد، تَک بِنْد.

ع: نِطَاق، مِنْطَق، مِنْطَقَة، وَشَاح، حِجَاز، رُنْجَب،

حِزَام.

### پشتیوان

ل: کُومَهک، پَالْوِيَهَن، لاکُوشکَه، [یاره، یاریده]

ف: پُشتیبان، پُشتیوان، اَنْدَخَس، برنایشت،

پُشتگیر، دَستگیر، کُمک، هواخواه.

ع: سَنَد، عَوْن، رِدء، مَدَد، غَوْث، عَضَد، مِعْوَان،

ظَهِیر، نَصِير، مُعِين، مُقَوِّي، مُعَد، مُظَاهِر، مُوَازِر،

مُسَاعِد، مُعَاذِد، مَوَيِّد، مُعَاوَن، نَاصِر، حَامِي،

مُنْجِد.

### پشتیوان

ل: پِشکول، تَنگ، شَه مَهک، [راگیر کهری دیواری شکار.]

ف: پُشتیوان، پُشتیبان، پُشتوان، پادیر، پازیر.

ع: کَلَب، رُکَن، سَنَد، رِدء، ظُفْرَة، ظَهِیرَة، زَافِرَة،

دِعَا مَة، اِزَار، مَجَر.

### وینه

### پشتیوان

ل: پَالْت، بَالِین، [سهرین، بالیف]

ف: بالَش، بَالِین، بالِشت.

ع: مُتْکَا، وَسَادَة، مِنبَذَة، مُرتَفَق، نَمْرَقَة، مِصْدَعَة،

مِخْذَة، زِدْبِي

### وینه

### پشتیوانی

ل: کُومَهکی، پِشْتووری، [یارمَهتی]

ف: پُشتیبانی، پُشتیوانی، کُمک، همراهی،

هواخواهی، برنایشتی، اَنْدَخَسی، پُشتگیری.

ع: رِدء، اِمْدَاد، ثَقْوِيَة، اِغَاثَة، نَصْر، تَایید، حِمَايَة،

اِنْجَاد، مُعَاوَنَة، مُعَاذَة، مُظَاهَرَة، مُوَازَرَة،

مُسَاعَدَة.

### پشک

ل: بهش، [پاز، قورعه]

ف: پِشک، بَخْش.

ع: قُرْعَة، سَهْم، نَصِيب، حِصْهَة، قِسمَة، حَظ،

شَقِص، خَلَاق.

### پشک

ل: پِژگ، (چرکله ی خِیگَه) [پِشَه ی دارینی خِیگَه و

مَهشکَه.]

ف: چوَبک، (چوَبک خِیگ)

ع: زَاجِل، اُسکُوبَة.

پِشکُ ← سَکَل [روشه ی کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

### پشکول

ل: پِشکول، بَالِین، پِژدِر، [داری دَرگا داخستن.]

ف: مافه، بسکله، دستور، تنبه، تڼدر، پڼدر،  
فڼدر، فڼدره، فڼوره، پڼوند، پڼاوند، پړاوند،  
فڼر، فڼادر، فڼدره، فڼرود، فڼوده، فڼوند،  
فڼوند، فڼاوند، فڼونده، فڼدرنگ، نړيسواس،  
پښتيوان، پښتيبان، مټرس.

ع: شجار، قنّاح، لڼز، دِعامَة، مټرس، مټرسَة،  
مټراس.

وڼنې هډيه.

**پشکۆل**

ل: قول، قوتوقول. [زه به لاح (پياري زل و نه ستور).]

ف: بشکول، بڼکول. (مرد گنده و کلفت)

ع: جهرَب، بڅري.

**پشکل**

[ل: پشکل]

ف: پشک، پشکر، پشکل، پشکله، پڅشک.

ع: بعر، بعره، ذبله، فناه، الو.

**پشکيل**

[ل: (ک: نه گوستيله ي بى نقيم که ياري بى ده کن.)]

ف: کچه. (انگشتر بى نگين که با آن بازی کنند.)

ع: خاتام، خاتم.

**پشکيلان**

ل: کاله مشتى. [ياري کاکله مشتى (که به هډورو دست ده يکن.)]

ف: کچه بازی. (با هر دو دست بازی کنند.)

ع: فثال.

**پشکيلان**

ل: تاقمانه جفت. [ياري تاقمان له جوړت (که به يده دست ده يکن.)]

ف: تاق جفت. (با یک دست بازی کنند.)

ع: رُوج فرد، لعبُ الرُوج و الفرد.

**پشه** — پڼه

**پشى**

[ل: جوز، کوليره که.]

ف: بشى، بړساق.

ع: بَسِيَسَة، قَطِيْفَة.

**پشى**

ل: کتک. [پشيله]

ف: پشى، گربه.

ع: بښي، هډه.

وڼنې هډيه.

**پشيان**

ل: پڼان، وښان. [پڼان]

ف: پاشيده شدن، شپيخته شدن، اشپوخته شدن، پښنجيده شدن.

ع: تَرشش، تَرشّح، انتِضاح، انتِضاح.

**پشيله**

ل: به چکه کتک. [به چکه پشيله. پشيله]

ف: بچه گربه. گربه.

ع: شېرق، هډيره. هډه.

**پف**

ل: فو. [با ده کردن له ده مده.]

ف: پف، فوت، فوب، پوک.

ع: نفخ.

**پف پياکردن**

[ل: ماشينه ده: به تماري خواردن. به تماري تالان کردن.]

ف: همه را خوردن. همه را بردن.

ع: قَعف، قعر، اِشْتِفاف. غارة.

**پف دان**

[ل: فو تينکردن]

ف: پف دادن.

ع: نفخ.

**پف درياک**

[ك: فووتیکراو]

ف: پف داده شده.

ع: مَنْفُوح.

په‌ك

ك: تیرتیرین، ناغزی تهنه‌نگ. [قامیش یا داریکی کلۆره که

به فووپا کردن تیری پینه‌هاوین.]

ف: پُفْک، تُفْک، فُتْک، تُرْک.

ع: مِنْفَحَة، مِدْفَعَة.

وینه

پل

[ك: چه‌قنه]

ف: اَنگِشْتَك، بَشْکَن.

ع: نَقْر، ضَرْب.

پل

ك: تیره، برووسکه. [پل نه‌هوشنی.] [ته‌زووی به‌ژان. (پل

وه‌شانندی نیش.)]

ف: تیرک، کنشک. (جستن درد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

پل

ك: نه‌غبه، جنکه. [ورده‌پارچه. (وه‌ك: پلی گوشت.)]

ف: آنچه، پاره، تیکه. (گوشت مثلاً.)

ع: شَرْحَة، قِطْعَة، بِضْعَة، زِيْمَة، حُدَّة، حُدُوَّة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مَرْعَة، خِرْدَلَة.

پل

ك: تار، خول، سووپ، یا. [سووپدانی ته‌شی یا تیروك.]

ف: تاب، چرخ، (تاب دادن دکلان یا تیر نان.)

ع: رَدْنَة.

پل

ك: كلك، نه‌نگوس. (ده‌سوپل، ده‌سوپل.) [په‌غبه‌ی ده‌ست.]

ف: انگشت. (انگشت دست.)

ع: اَصْبَع، اَنْمَلَة.

پلانی

ك: تلائن، گلائن. [تل دان، تلائدن]

ف: غَلَتانْدن، جَرْدانْدن، غَالانْدن.

ع: دَحْرَجَة، دِحْراج، دِخار، دَهْمَة، رَحْلَة.

پلانی

ك: تـلائن، پـلكائـن. ساوین. ناوین. [تیته‌لژندن،

تیته‌لسون]

ف: آغشتن، آگشتن، آگستن، آلودن، جُتراندن،

آغشته کردن، آلوده کردن، جُتره کردن.

ع: لَطَخ، لَتَخ، طَلَي، طَمَل، لَوْث، تَلَطِخ، تَلَتِخ،

تَطْلِيَة، تَطْمِيل، تَلْوِث، ضَرْج، تَضْرِيج.

پلانه‌وه

ك: پـلائن. [ه‌ه‌ردو ماناکی. که پیتی «وه» یی

دوویات‌کرده‌وی خوارده‌سه‌ر.]

ف: ← پلائن. (به هر دو معنی آن، که «وه» یی

عودت بر آن افزوده شده.)

پل‌پل

ك: نه‌غبه‌نه‌غبه، جنکه‌جنکه. [جنزار، نه‌غبن‌نه‌غبن]

ف: آنچه‌آنچه، پاره‌پاره، تیکه‌تیکه،

پارچه‌پارچه.

ع: مُتَقَطِّع، مُتَبَضِّع، مُتَحَذِّي. قِطْعًا، شَرْحَاتِ،

خِرَادِل، زِيْمًا، اَرِيًا اَرِيًا.

پل‌پل کردن

ك: نه‌غبه‌نه‌غبه‌کردن، جنکه‌جنکه‌کردن. [نه‌غبنین]

ف: آنجیدن، آنجین کردن، آنچه‌آنچه‌کردن،

پارچه‌پارچه‌کردن، تیکه‌تیکه‌کردن.

ع: تَقْطِيع، تَشْرِيع، تَأْرِيب، تَهْرِيب.

پلپلی

ك: پلپلین، به‌له‌که‌له‌ك، بازگ. [دوو‌ه‌نگ، په‌له‌په‌له]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، لَك‌لَك، لَک‌لَک، بُلْبُلِی،

دورنگ، بَهک‌دار، سَرچَپ‌دار.

ع: اَبْرَش، اَبْرَص، اَبْلَق، اَنْمَش، بَهَق، نَمِش، ذو

بَهَق.

پلتوک

ك: پلتوك. [پته: به پستی په مخه له شت دان.]

ف: تلنگ، تلنگر، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة. نَقْر، نَقْف، نَطَب.

پلنه قان

[ك: چه قنه لیدان]

ف: انگشت زدن، بشكن زدن.

ع: نَقْر، نَقَار.

پلنه قین

ك: چه قانه ژن. [سه ماکړی چه قنه لیدر.]

ف: یافر، دست افشان.

ع: نَقَار، رَقَاص.

پلج—پان

پلچان—پانه و کردن

پلکان

ك: تَلَاث، پَلَاث. [تیه لژندن، تیه لژون]

ف: آغشتن، آلودن، آگستن.

ع: نَطَخ، نَطِي، نَطَل، نَطِيخ، نَطِييَة، نَطْمِيل،

تَضْرِيح، تَلْوِيث.

پلکیان

ك: پليان، تليان. [تیه لژنان، تیره چورن]

ف: آغشته شدن، آگسته شدن، آلوده شدن،

جُتْره شدن.

ع: نَطَل، نَطْمَل، نَطَطُخ، نَطَطُخ، نَطَطِي، تَضْرُج،

تَلْوُث.

پلویا

ك: پریا، پاریل، توانا. [قولواج، هیژ (وه) پلویای

رویشتن.]

ف: توانایی، پرویا، (راه رفتن مثلاً).

ع: قُوَّة، قُدْرَة، اِسْتِعْدَاد، لِيَاقَة.

پلویا

ك: ته لاش، کوشش. [مه لژدان، ته یار کردن]

ف: تلاش، کوشش.

ع: سَعِي، جَهْد. تَهِيَة.

پلوپووش

ك: پووشپلاش، پووشان، خاشان. [در کودان]

ف: خَس و خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش.

پلوور

ك: پلورسك. [لورس، لورسوك]

ف: نیو، سُر، سلک، شلکک، ناوه، ناودان.

ع: مَنَعَب، مَزَاب، مَزَاب، مِيزَاب.

وینه

پلوور

ك: لوله، ششان. [بلویر]

ف: نئی، نای، توتک، غرو، دورای، دوزای،

نئی لُبک.

ع: مَزَمَر، مِزمار، شَبَابَة، يَرَاع، ناي.

وینه—پلوورژن &lt;۲&gt;

پلوورژن

ك: لوله ژن. [بلویرژن، بلویرلیدر]

ف: نئی ژن، توتک ژن.

ع: زَمَار، قَصَاب.

وینه

پلووسك—پلوور

پله

ك: پله کان، پا. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، تله، پایه، پک، شپل، شپلت، آرچین،

پایگاه، زینه.

ع: دَرَجَة، قَصْمَة، قَصْفَة، مِرْقَاة. قَصْفَان.

پله

ك: پایه. [دهرجه، ناست. قه در، ریز]

ف: پله، پایه، پایگاه، پایگه، نیا، درج، آرج، آرن،

بلندی، بزرگی.

ع: قَدْر، مَنَزِلَة، مَرْتَبَة، مَقَام. عِرْزَة، كَرَامَة.

پله

ك: پا. [درفته]

ف: پا، رُستى، ويل.

ع: فُرْصَة، نَهْزَة.

پله

[ك: تيل: به په نجه له هملات دان. (زاراويه كه له

هملاتيندا.)]

ف: اَنگِشْتَك، تَلَنگ، تَلَنگُور. (اصطلاح

گلوله بازى است.)

ع: نَطْبَة، نَقْرَة، نَقْفَة.

وینه

پله به ناوا دان

[ك: خراپه كارى. (نيديوته.)]

ف: پل به آب زدن. (كار خراب كردن.)

ع: تَخْرِيبِ الْأَمْرِ، هَدْمِ الطَّرِيقِ.

پله پرتگى

ك: په له، په له پل، په له پرتگى. [په له پروسكى: زړ په له

كردن.]

ف: شتاب، فُرْفَره، چَلْبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة.

پله ترازيان

ك: شلويون، پيشمانه ويون. [په زيان بوونه.]

ف: شست شدن، پشيمان شدن، پلّه از جا

در آمدن.

ع: نَدَم، سَدَم، اِنزِلَاج.

پله ترازيان

ك: له پله دهرچوون، پله تسيان. [له پله تسان (دهرچوونى

خوته ريستى هملات له نيوان په نجه.)]

ف: اَنگِشْت رها شدن، اَنگِشْتَك در رفتن، تلنگ

در رفتن. (غفلتاً گلوله از بين انگشت رها

شدن.)

ع: تَرْلُج. (تَرْلُجِ الْبُنْدُقُ عَنْ يَدِهِ.)

وینه

پله تسيان — پله ترازيان (له پله دهرچوون)

پله زيقان

ك: خوېشى خروشى. [شادى كردن (به دهم چه قه نه

ليدانه.)]

ف: شادى، شادمانى، خوشى كردن، شادى

كردن. (با انگشتك زدن.)

ع: زَعَق، زَجَل، عَشْرَة، مَسْرَة. (مَعَ الْفَرْقَة)

پله كان

ك: پله. [پليكانه، قادرمه]

ف: پله، پلُكان، پَغنه.

ع: قَصْفَة، قَصْمَة، قَصْفَان، مِرْقَاة، نَرَجَة.

وینه

پله كان هموز

ك: پله كان. [قادرمه هموز]

ف: پله، پاياب.

ع: دَرَكَة.

پله مه نه

[ك: سمه، مه ته، دريل]

ف: پرمه، پرمه، پرمه، پرمه.

ع: مَثْب.

وینه

پله نبيان

ك: پاكله نبيان، هملان. [هملان، هملان]

ف: آغايدن، اغاريدن، برانگيختن، شورانيدن،

فژولش.

ع: اِغْرَاء، اِغْوَاء، تَحْرِيك، تَحْرِيص، تَحْرِيش،

تَوْرِيش.

پله ی پهینجه

[ك: پلیکه‌ی په‌یژه]

ف: پله‌ی نردبان.

ع: ضلع، أضلاع السُّم.

پلیان

ك: تلیان، گلیان. [تل‌خواردن، تلان، گلان]

ف: غلتیدن، گردیدن، تلیدن، تلو خوردن.

ع: تَدَحْرُجْ، تَدَهْوِرْ، تَدَهْدَه.

پلیته

ك: فْتِيلَه. [پلیته]

ف: پَلْتَه، فْتِيلَه.

ع: ذَبَاة، فْتِيلَة.

[پلیس]

ك: شاگرد داروغه، پاهران. [پولیس]

ف: پاسبان، شاگرد داروغه.

ع: جِلْوَان، شُرطَة، شُرطِي، زَبَانِيَة، قَلَاع، شَحْنَة،

بولیس.

پلیسرت

[ك: پهرسیلکه]

ف: پَرَسْتَو، پَرَسْتَوَك، پَرَسْتُك، فَرَسْتَو،

فَرَسْتَوَك، فَرَاَسْتَوَك، فَرَاَشْتَرَو، فَرَاَشْتَرَوَك،

فَرَاَشْتُك، فَرُشْتَوَك، فَرْتَوَك، چلچله، بَلَوایه،

بالوایه.

ع: خَطَاف، خُطُف.

وینه

پَل

ك: جوز. زان. رو. [زمان، شیوه] «دوریل» واته: دیروزمان،

دوریو.

ف: جور. رو. زبان. «دوریل» یعنی دوزبان،

دورو.

ع: وَجَه، وَجْهَة. خِلْف. لِسَان. (ذو وَجْهَین، ذو

خِلْفَین)

پلاس

[ك: جاجی سپی.]

ف: پَلاس، گوردین. (جاجم سفید)

ع: کِساء، مِرط، مِسح، بَلاس.

پلاش

ك: پروش، خاشاک. [رشکه‌گیا]

ف: خَلاشه، خاشاک.

ع: عُثَاء، قَشَن، حَشِیش.

پلان

ك: پیشه، سقان. [نِیسقان]

ف: اسْتِخْوَان، سِتْخْوَان.

ع: عَظَم، عَرَق.

پلاو

[ك: چیشتی برنجی پالئور.]

ف: پَلَو، پلاو.

ع: رُز. [تَمَن]

پلاوپیو

ك: قه‌لاده. [پرکراوی به‌رزوه‌بو.]

ف: پَلاو پَر، مالامال.

ع: جَمَام، جَم.

وینه‌ی هه‌یه.

پلاوسافکهر

ك: پلاویالا. [برنج پالئو]

ف: اَرْدَن، اَرْدَن، ماشو، ماشیوه، پالونه، پالوانه،

پالوان، پلوپالا.

ع: قَلَل، مِیْزَل، مِصْفَاة.

پلپ

ك: سَلَب، شَل، پِرِیْزَن. [خَوَنه‌گرتو]

ف: سُسْت، شَل.

ع: قَلْتَة، رَخو، مَخْشَوْب، مَخْضُوْد. قَلع.

پلپ به ستتن

ك: سَفْتِه‌وِیرون. [مه‌یین، خَوگرتن]

ف: سفت شدن.

ع: اِشْتِدَاد، اِسْتِحْكَام.

**پیلله**

[ك: پیلله، پیلله (خشلیکی ژانیه که له نه شرفی یا

شایی زیو دروست ده کړیت.)]

ف: زیوړی است زنانه، از اشرفی یا شاهي نقره

می سازند.

ع: ...

**پلتوک**

[ك: پته: به پستی پدغه له شتیلكدان.]

ف: تلنگ، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة.

**پلمه**

ك: پرمه. (پرمه ګیریان) [شیوه، زاری]

ف: توف، گریه.

ع: شَهَاق، عَوِيل، شِدَّة البُكَاء.

**پلنک**

[ك: درنده یه کی به ناربانګه.]

ف: پِلَنګ.

ع: نَمِر، عُسْبُر، اَبْرَد، اَرَقَط.

وینه

**پلنکی**

ك: پللی. [به له پهل، خال خال (رنگیکه که خالګه لیکي

له رهنګنکی تر تیدایه، به زړی له کوتردا به دی

ده کړیت.)]

ف: پلنګی. (رنگی است که نقطه ها از رنگ

دیگر در آن باشد که بیشتر در کپوتر فراهم

می شود.)

ع: اَرَقَط، مَرَقَط، مُنْقَط.

**پلوچ**

ك: پیچ، نارس، نادرووس. [چوت، خواروخیخ]

ف: پیچ، ناراست، نادرُست.

ع: مُعَوَّج، مُتَقَلَّب.

**پنار** ← نه نگار

**پناشت** ← پنداشت

**پنداشت**

ك: پناشت. [گومان، بژچوون]

ف: گمان.

ع: زَعَم، ظَن، تَصَوُّر، تَوَهُم.

**پنر**

[ك: تفت (تامی گیر، وه: تامی مازوو).]

ف: زکش، ژمخت. (طعم گیرنده، مانند طمع

مازوج.)

ع: عَفِص.

**پنوی**

[ك: تفتی (تامی گیر).]

ف: زکش، ژمختی، گیری. (طعم گیرنده.)

ع: عَفُوصَة.

**پنه**

[ك: میزیک که نانی له سر پان ده که نه وه.]

ف: پهنه. (میزی که نان روی آن پهن کنند.)

ع: طَلَم، طَبْلِيَّة، لُوح، لَوْحَة، خُوان.

**پو**

[ك: تالی بهری پارچه که بهرام بهری «تان».]

ف: پوده، پود، فود. (رشته ی عرض جامه که

ضد «تار» است.)

ع: لُحْمَة، نِير، نَابِل.

**پو**

ك: لهق، پدل. (له قریز) [لقریپ]

ف: شاخه، آرز.

ع: غُصْن، قَضِيب.

**پو**

ك: پەر، پدل. (په لویز) [تورکی بالنده.]

ف: پَز. (پَر مرغ).

ع: ریش.

پو

ك: پەژۆ. [پیشوری بەرد و نهستی.]

ف: پُد، پُده، بُد، پُده، پَره‌ه‌زه، آتش‌گیره.

(كهنه‌ی سنگ و چقماق.)

ع: خَف، حَرَاقة.

پواز

ك: هوز، زوانه. [سنگینه بۆ قلیشانندی دار.]

ف: بُراز، بَراز، بَواز، بَغاز، پُغاز، پَغاز، پانه.

پَهانه، فانه، فُهانه، زوانه، زفانه.

ع: سَفین، شِكَة، لُسینَة. مَشط.

وینه

پوئپ

ك: كَز، زلف، پوئپ. [بسك]

ف: گیس، گیسو، زلف.

ع: لَمَة، شَعَر.

پوئچه‌رنگ

ك: كَزچه‌رنگ، خزمه‌تكار. [سهرسپی، كاره‌كار]

ف: گیس‌سفید، خدمتكار.

ع: شَمطاء، جَمعرش، عَجُوزَة، خادَمَة.

وینه (۲)

پوئپ

ك: پوئپ، كَز. (سهر و پوئپ) [بسك]

ف: گیس، گیسو، بسوته، زلف.

ع: شَعَر، لَمَة.

پوئپ

[ك: بەری دره‌ختیكه له فندق ده‌چیت.]

ف: پوپل

ع: فوول.

پوئپه

ك: كلارنه، پوئپ. [پوئینه]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج،

لالك، خوراهه.

ع: عُرف، مَغْفَر، تاج.

وینه (۲)

پوئپه

ك: قەله‌پوئپه، كلاره. چیه. [تروئپك، لوتكه]

ف: كَلَه، چكاده، چكاد، چهاد، چكاه، سَپكاد.

ع: قُلَة، ثُرُوة، أوج، قُلَة، قِلانة، شَعْفَه، فُوق.

پوئپه‌زمین

ك: سهره‌نناز. [سهرپوش (له خوری ده‌یچنن و زۆر ته‌نكه.)]

ف: دامك، سرانداز. (از پشم می‌بافند و خیلی

تنك است.)

ع: مَقْنَعَة.

پوئپین

[ك: جوزه پینلارینكه. (نیوچه‌كه)]

ف: پوتین. (نیم چكهه)

ع: فوطین، بوطین.

پوئخ

ك: پوئخ. [كروکی برین.]

ف: پیله، مغز. (مغز زخم)

ع: مَخُ الخُراج.

پوخت

ك: كۆل، كولاتن. [كولاتن، لیتان]

ف: پُخت، پُختن، پَزیدن.

ع: طَبخ.

پوخت

ك: چیشته‌كولین، به‌ش چیششتی. [بَریسك خواردنی

دیاری‌كوار بۆ لیتان.]

ف: پخت. (مقداری معین برای طبخ.)

ع: طَبخ.

پوخت‌ویهز

ك: ... ده‌سوپوخت. [چیششت لیتان]



ف: پختوپېز.

ع: طَبِيخ، طَبَاخَة، طَهَايَة.

**پوختوپېز**

ك: ساخت و پاخت، سازويان. [كهينوبهين]

ف: پختوپېز، ساختوپاخت.

ع: تَبَانِي، مُوَاضَعَة، مُعَامَدَة.

**پوخته**

ك: كوليگ. برژياگ. [كولار. برژاو]

ف: پُخته، پَزِيده.

ع: مَطْبُوح، مَشْوِي.

**پوخته‌ده‌ني**

ك: كوليگ. [كولار: نه‌وي بوليتنان ده‌شيت].

ف: پُختني، پَزِيدي.

ع: مَطْبُوح، مَائِطَبِيخ.

**پوخل**

ك: شل، نه‌گه‌ييگ، نه‌پوخت، خام، كال. [پيته‌گه‌ييو

(به‌رهمي خوته‌گرتو).]

ف: سسست، نارس، نا پُخت، خام، كال. (كار

نارس)

ع: ثَنِي، فَيْج، غَض، فَلْتَة، غَيْرُ مُسْتَحْكَم.

**پوخلكار**

ك: سسكار، بوله، په‌خم، پريول. [سه‌پول]

ف: سُسست‌كار، خام‌كار.

ع: غَشِيم، غَمَر، أَخْرَق، مُهْمَل، مُرْمَق.

**پژر**

ك: پان. (بانوپژ) [به‌رين]

ف: پهن، پُخت، پُخج، پُخش.

ع: عَرِيض، بَسِيط، فِرطاس، فَرِيغ.

**پژر**

ك: پر، خه‌فه. [چي (وهك: دارستاني پر).]

ف: اَنبوه، خَفه. (بيشه‌ي اَنبوه مثلاً).

ع: أَثِيث، مَضِيق.

**پژر**

ك: زړه‌كمر. [زړه‌كمر]

ف: پور، تَراج، كَبِك‌كر.

ع: حَيْقُطَان، دُرَاج.

**پژر**

[ك: پشك]

ف: پشك.

ع: قُرْعَة.

**پژر روين**

ك: به‌پژر روين. [رايسته: چاو نووقاندي سوفي‌كان بو

په‌يوندي كردن به‌شيخ و روحي پياوچاكانه‌وه.]

ف: فرزندشاد.

ع: مُرَاقِبَة، رَابِطَة.

**پژرغ**

ك: پوځ. [كروكي دومه‌ن.]

ف: پپيله. (مغز دنبل).

ع: مِخُ الْخُرَاج.

**پژرگ**

ك: كلار و ده‌سمان. [شده‌ي ژنان.]

ف: كلاه و دستمال. (زنانه)

ع: عَمَامَة، مَدْمَاجَة.

**ويته** «پوپ‌چهرگ»

**پژرخر**

ك: زه‌لام، زل، زله. [زه‌لاح]

ف: پَرخَر، فَرخَر، فُخَر، فَربه، گُنده، نَهمار.

ع: ضَخِيم، جَسِيم، قَطُور، فَيْلَم، قَوِي الْهَيْكَل.

**پژرگ**

۱- نهم وشه‌يه له‌پراوتيزدا نووسراوه، له‌ژيتر نهم وشه‌دا

نساوا نووسراوه: «...ب استير فصل ۳-۱-۷» كه

سمه‌تاكي داكموتووه و بوم ساخ نه‌گرايموه. (ر-ر)

ك: پەتۈزكە، پەتۈز: [قۇتماخە، سەربىن]

ف: تو، پوست تازە، پوست زخم، پوست دىنبىل.

ع: قِرْقە، جُلْبە، غَلَاڧُ الْخُراج.

### پۆريان

ك: گۇرغيان، چىليان، [راستھاتىن، گۇرغان]

ف: گۇنجىدىن، درست آمدن.

ع: صُلُوح.

### پۆز

ك: پۆزە، قەپۆزە، [دەمولەوس (دەروپەرى دەمى مەۋلەۋىيا

ناۋەل).]

ف: پوز، پوزە، فوز، فوزە، فوس، بَريوز، بَرفوز،

تَبْفوز، فَرِيش، نُس، فُدرنَجك، تَبْفور، (پىرامون

دھان، خواھ انسان يا حيوان.)

ع: خَطَم، فَنطِيسَة، فَرطِيسَة، فُطِيسَة.

### پۆزە ← پۆز

### پۆزەبەن

ك: پۆزەبەن، دەمبەس، قەمتەر، پۆزەبەن، [زارىنى ناۋەل].

ف: پوزىند، دھن بند.

ع: غِمَامَة، كِمَامَة، مِكْمَة.

### پۆس

ك: پىس، تۈك، [پىست (ۈك: پىستى لەش).]

ف: پوست، (پوست بدن مثلاً.)

ع: جِلد، غِشَاء.

### پۆس

ك: تۈك، تۈك، [تۈيكل (ۈك: تۈيكلە مېلكە).]

ف: پوست، (پوست تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَشْر، قَشْرَة، قَيْض.

### پۆس

ك: تۈك، تۈك، [تۈيكل (تۈيكلە دار).]

ف: پوست، (پوست درخت.)

ع: لِحَاء، قَشْر، قُرَافَة.

### پۆس

ك: چەرم، [پىستى خۇشە كراۋ].

ف: پوست، چەرم، پوس.

ع: جِلد، اِهَاب. (ادىم)

### پۆس

ك: پىس، [كاۋ (پىستى ناسك كراۋ بۆ نوسىن يا بۆ دەف).]

ف: پوست، (پوست نازك شەدە براى كتاب يا

داريە.)

ع: رَق، سِحاء، قَضِيم.

### پۆس

ك: پۆسە، چەپەر، [پۆستە]

ف: پىست، پوستە، چاپار، اسك، اسلدار.

ع: بَرِيد، سَكِّي.

### پۆس

ك: قەدرەۋ، كىشەك، [پاسەۋان]

ف: پىست، يَزك، قَلَاۋز.

ع: رَيْبَة، جِلۋاز.

### پۆسانىن

ك: پرتوكاڭن، [پواندن، رزاندىن]

ف: پوساندىن، فُرسودە كُردن.

ع: تَبْلِيَة، اخلاق، افساد.

### پۆسپارە

[ك: پارچە كەۋل.]

ف: زُغراش، پوست پارە، (تيكەى پوستين)

ع: قِطْعَة الْفَر.

### پۆس پەنير

[ك: خيگەى پەنير.]

ف: پوست پنىر، خيگ پنىر.

ع: شَكْوَة، سِقَاء الْجُبْن.

### پۆس پەنير

ك: خيگە، زەلام، [زەمەلاح (خوازەيە).]

ف: فَرَبه، گۇندە، (مجاز است.)

ع: فَيْلَم، ضَخِيم، قَطُور، شَكْوَة.

### پۆس خورما

[ك: ریشال و لفكهی دارخورما.]

ف: پیشن، پیشند.

ع: مَسَد.

### پۆس خهته نمکا

ك: خروئسه. [چووك (پیتستی خهته نه گاه كه سونته تی ده كن.)]

ف: خرووسك، خرووسه. (پوست ختنه گاه كه بریده می شود.)

ع: قَلْفَة، غُلْفَة، غُرْفَة، غُدْرَة.

### پۆس کرانهوه

ك: توكل کرانهوه. [لینكردهوی پیتست به ددان.]

ف: پوست به دندان کشیدن.

ع: تَعَرَّق، تَرْم، انْتِشال، انْتِهاس، عَرَق، عَرَم، نَحْض، جَلْف، لَفُو، نَهَس، لَفَا.

### پۆس کرانهوه

ك: خوسپ کردن. [غهیبهت کردن، پاشمله باس کردن. (خوازهیه.)]

ف: پرتاد، دشت یاد، دشت یاد. (مجاز است.)

ع: غَبِيَّة، اغْتِيَاب، وشایة، هَمَز.

### پۆس کلفت

[ك: پیتسته ستور.]

ف: پوست کلفت.

ع: ضَخِيم الْجِلْد.

### پۆس کلفت

ك: بیشهرم، بی تارپور. [بیته یا]

ف: بلایه، بی شرم، بی آبرو، پوست کلفت.

ع: مُجَلَّد، بَذِي، وَقِج، بَذِيء، شَرَس، شَكِيس، ذَرَب.

### پۆس کهتن

[ك: گورین، کول کردن]

ف: پوست کندن.

ع: سَلَخ، دَرَع، لَحِي، مَلَع، زَق، تَزْقِيق.

### پۆس کهتن

ك: پۆس کرانهوه. [پاشمله باس کردن (خوازهیه)]

ف: پرتاد، دشت یاد، دشت یاد. (مجاز است.)

ع: غَبِيَّة، اغْتِيَاب، وشایة، هَمَز.

### پۆس کهنه

ك: ناشکرا، بیته رده. [روون، بی پیچونه نا]

ف: پوست کنده، آشکار، بی پرده.

ع: واضح، صَرِيح، مُقَشَّر.

### پۆس گرنهوه

ك: پۆس کهنهوه. [پاک کردن، توپکل لینکردهوه]

ف: پوست کندن، پوست باز کردن.

ع: قَشَر، تَقْشِير، كَشَط، لَحِي، شَذَب، فَرَك، حَتَّ.

### پۆس لکیان به پیتسهوه

ك: له پوون، له ری. [لاواز بوون (لکانی پیتست به ئیتساندا).]

ف: چسپیدن پوست با استخوان، لاغرشدن، لاغری.

ع: لُصُوع، لَصَف، ضُمُور.

### پۆس لینکردهوه — پۆس گرنهوه

### پۆس لینکه نهوه — پۆس گرنهوه

پۆس لینکردهوه — پۆس گرنهوه [ناسمرازی په یوهندی و

واتاوی (ی)ی خراوته سه‌ر.] [به اضافی حرف جر و یای ضمیر]

پۆسه — پۆس [هه‌ر هه‌وت ماناکه‌ی.] [به هر هفت معنی که ذکر شد.]

### پۆسه خانه

ك: چه‌په‌رخانه، پۆسه‌خانه. [پۆسته‌خانه]

ف: پُست‌خانه، پُسته‌خانه، چاپارخانه،

اسک‌گاه، اسک‌دارخانه.

ع: سَبْكَ.

### پۆسیان

ك: پرتوکیان، داریان. گه‌نین. [پوان، دزین]

ف: پوسیدن، فرسودن.

ع: بَلِي، قَضِي، نَخْر، اِبْخِلَاق، عَنَت.

**پۆشین**

ك: كەرل، كه [پۆس] [فەر]

ف: پوستن، كۆل، كۆل، گُركینه، دیوجامه.

ع: فَرُو، مُسْتَقَّة.

**پۆسین** ← **پۆسیان**

**پۆش**

ك: پۆشه [تهخته پۆش، قات، نهزم]

ف: پوش، پۆشه، آشكوب، آشكو، ژمو، نزه.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پۆشاك**

ك: جل، سیپال، پۆشن، [جلوبه رگ]

ف: جُل، رخت، جامه، پوشیدنی، پوشن،

پوشنی، پوشنه، پوشاك، پوشش.

ع: لِبَاس، كِسْوَة، ثَوْب.

**پۆشان**

ك: پۆشین، بهرکردن، [له بهر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، برکردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پۆشانن**

ك: بهرکردن، [جلوبه رگ کرده بهر که سینی تر].

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: لَبَس، اِلْبَاس، اِكْسَاء، كَسَو.

**پۆشانن**

ك: پۆشین، پهنام کردن، شاردنهر، [داشارین، هشاردان]

ف: پوشانیدن، آبستن، پهن کردن، نهان کردن،

پنهان کردن، پوشیدن، پهنام کردن.

ع: كَتَم، سَتَر، غَفَر، غُفُور، غُفْرَان، مَغْفِرَة، تَغْطِيَة،

تَغْشِيَة، تَوْرِيَة، اِخْفَاء.

**پۆشته**

[ك: جلوبه رگ له بهر گردور].

ف: پوشته.

ع: كَاسِي، مَلْبَس.

**پۆشه**

ك: پۆش، تهخته پۆش، [تهخته بهندی سه رمیج، ههروه ها:

قات، نهزم]

ف: پوش، پوشه، آشكو، آشكوب.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پۆشن**

ك: پۆشاك، سیپال، [جلوبه رگ]

ف: پوشن، پوشنه، پوشنی، پوشیدنی، جامه.

ع: لِبَاس، دَثَار، كِسَاء، كِسْوَة، ثَوْب، غِطَاء.

**پۆشنیده**

ك: پهنام، شاریاگهر، [داپۆشراو، شاراره]

ف: پوشیده، پهنام، نهان، پنهان، نهانی، راز،

رازه، نهفته، آبشته، آبشته.

ع: مَخْفِي، مَسْتَوِر، مَكْتُوم، خَفِي، سِر، مَغْطَى،

مُؤَرَى.

**پۆشین**

ك: بهرکردن، پۆشانن، [له بهر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، برکردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پۆشین**

ك: پۆشانن، شاردنهر، پهنام کردن، [داپۆشین، هشاردان]

ف: پوشیدن، پهنام کردن، نهان کردن، پنهان

کردن، نهفته کردن، آبستن، آبستن.

ع: كَتَم، سَتَر، اِخْفَاء، غَفَر، اِلْبَاس، تَغْطِيَة، تَغْشِيَة،

تَوْرِيَة.

**پۆشین**

[ك: جوژه سه ریت چێکی ژنانیه كه له هه ریشمی رهش

دروستی دهكهن.]

ف: پوشین. (نوعی است از کلاغی زنانه که از

حریر سیاه می سازند.)

ع: ...

**پوک**

[ک: مژ: مه‌لژینی دروکه‌لی جگه‌ره یا نیرگه‌له.]

ف: پُک.

ع: نَفَس، اِسْتِنشاق.

**پوله**

[ک: پَویه: لیزگه موروویه‌ک که بۆ جرائی له سه‌ری

ده‌ده‌ن.]

ف: ...

ع: ...

وینه <۲>

**پۆل**

ک: پۆل، پۆلک، تیپ، گهل. [ده‌سته]

ف: جوق، جوقه، دسته، گله، جفاله.

ع: سِرِب، جَمْع، تُکْتَه.

**پولا**

[ک: پولا]

ف: پولا، سَنَی، شَابَرَن، شَابُورَن، شَابُورگان.

ع: نَکَر، فُولا، شَابُورقان.

**پولاخوهر**

ک: شَمِشِرکِرۆژ. [نازا، دلیر]

ف: پولاخای، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِیع، خَاضِمُ السَّیْف.

**پولانیا**

ک: ده‌مه‌زرد. [سه‌رنیا]

ف: دمه‌زرد.

ع: تَذْکِیر، نَکَرَه.

**پۆلک**

ک: پۆل، پۆل، تیپ، گهل. [ده‌سته (ره‌ک: پۆلی بالنده).]

ف: جوق، جوقه، تیپ، گله، دسته، جفاله.

(جمعی از طیور مثلاً.)

ع: سِرِب، تُکْتَه، جَمْع.

**پونگه**

[ک: پونگ، پنگ]

ف: پودنه، غاغه، رافونه، راقوته.

ع: حَبَق، غَاغَه، فُودَنج، بَقْلَه الْقُدس.

وینه

**پونگه‌کیفیه**

[ک: جۆزه پونگه‌یه‌کی خۆرسکه.]

ف: رَنک، مَشْک تَرَامَشِیع، مَشْک مَشِیع.

ع: بَقْلَه الْغَزَال، مِسْک الطَّرَامَشِیع، فُودَنج جَبَلِی.

**پووت**

ک: پووته‌ن، پوچ، پودچه‌ن. هولۆن. [پۆش، کلۆز]

ف: پوک، پوچ، کَرۆ، کاک، کاوک، کاواک،

بی‌مغز، تُه‌ی.

ع: خَشَل، أَجُوف، خَالِی.

**پووته‌ک**

ک: خوره، کفت. [خۆزه (کزانده‌ی توند، که به‌شیکه له

گولی.)]

ف: لوری، خۆزه، کوفت. (سوزاک سخت، که

قسمی است از پیسی.)

ع: جُذَام، أَکَلَه.

**پووته‌کا**

ک: پالوو. هه‌نگل، که‌له‌که، به‌نگل. [ته‌نشت، خالیگه]

ف: کَش، پهلۆ، ته‌یگاه، آبگاه.

ع: اِطَل، خَاصِرَه، خَصَر، نَف، حَقو، قُرَب، جَنْب.

جانب، سَقْلَه، طَرَه، شَاکِلَه، مَقْلَه، کَش.

**پووته‌ل** ← پووت

**پووچ**

ک: بیهوده، بیهۆ، بیهۆر. [بی‌تاوه‌روک (قسه‌ی بیهوده و بی‌

مانا. خوازه‌یه.)]

ف: بیهوده، پوچ، فَرخَنج، بی‌چم. (حرف لغو

بی‌معنی. مجاز است.)

ع: نغو، هَڏَر، باطل، واهي.

**پووج** ← پووت

**پووجهل** ← پوونهل

**پووجهو پوون**

ل: لهناو چوون. [پووجهل پوونهو، تياچوون]

ف: نيست شدن، نابود شدن، ازميان رفتن، نغله شدن.

ع: فساد، بطلان، اِنمِحاء، اِنعدام، فناء.

**پووجهو کردن**

ل: لهناو بردن. [پووجهل کردهو، تيا بردن]

ف: نيست کردن، نابود کردن، ازميان بردن، نغله کردن.

ع: افساد، ابطال، محو، اِمحاء، اِعدام، اِفناء.

**پوور**

ل: ميمک. [تاباجي، خامباجي] [تاباجي، خوشکي بارک.

خامباجي، خوشکي دايک.]

ف: آغباجي، خواهر پدر. خانم باجي، خواهر مادر.

ع: صِنَوَة. (عَمَة. خالَة)

**پووره**

ل: هڏنگ، دسه. [کرمهل]

ف: هڏنگ، دسسته، توده.

ع: حَزَب، جَمْعِيَة.

**پووره**

[ل: کرمه لهي هڏنگ.]

ف: توده ي زنبور.

ع: حَشْرَم، ثول.

وينه

**پووره دان**

[ل: ک: بيجهو هڏنگ که پلوره بهجي دهيليت و پلوروي

نوي ساز دهکات.]

ف: توده زدن. (پرواز کردن بچه زنبور از لانه و

تشکيل جديد آن.)

ع: تَطَارُد. طَرَد.

وينه ← پووره

**پووز**

[ل: به لهک (نهرمي ساقپا).]

ف: خَز. (نهرمي ساقپا)

ع: حَمَاَة.

وينه

**پووزهوان**

[ل: به لهک پيچ (شتيکه وک ساقی گزوهي که شاتره کان

له پتي دهکن.)]

ف: باديج، واديچ. (چيزي است مانند ساق

جوراب که شاطران پاککنند.)

ع: مِسْمَاَة.

وينه

**پووش**

ل: پووشان، پلاش، خاشان، پووشاک. [وشکه گيا]

ف: خَس، خَسَنک، خَش، خَشَنک، خاشاک،

خاشه، خَلاشه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذِي، قَذَاَة، قَزَع.

**پووشاک** ← پووش

**پووشال**

ل: پووش. ريشون. [وشکه گيا]

ف: خَس، خَسَنک، خَش، خَشَنک، خاشاک،

خاشه، خَلاشه. پريچه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذِي، قَذَاَة، قَزَع. لِيَف.

**پووشانه**

[ل: ک: نرو باجدي که ناغا له بهرامبر که لک وهرگرتن له

سروته مدني و پووش و پدلاشي دهسته وه له رعيه تي

دهستيت.]

ف: پول خَسَك. (پولی است که مالک از رعیت می‌گیرد در مقابل اینکه سوخت و خلاشه‌ی صحرا به مصرف می‌رساند.)

ع: غَثَائِيَّة.

**پووش دیان**

ك: دیان‌پاکه‌وكر. [دان‌ناژن]

ف: خلاشه، دندان پَریز، دندان آپریز، دندان بَریز، دندان پَریش، دندان آپریش، دندان فَریش، دندان آفریش، دندان فَریز، دندان آفریز، دندان کاو.

ع: خِلال.

وینه «دیان‌پاکه‌وكر

**پووشنه**

[ك: پووشی لوكه پیتدایچراو كه ژهنگی نار گویی پی-پاك ده‌كه‌نده و وهك لوكه‌ی دهرمان تینه‌ودراو دهری ده‌هیتن.]

ف: پرزه. (خلاشه‌ی پنبه پیچیده كه با چربی گوش آلوده مانند شاف بردارند.)

ع: فَرَزَجَة.

**پووشوبلاش**

ك: پلرپروش، پروش. [وشكه‌گیا]

ف: خَس و خاشاك، خَش و خاش، خَش و خلاشه، خلاشه و خَشَك.

ع: الْقَشُّ وَالْعَثَاء.

**پووشوو** «پیفك [دشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**پووك**

ك: پوكاژ، په‌نجه. [چه‌مونه]

ف: تال، پَنجول.

ع: وكر، افاصة. (أفاص في وجهه.)

وینه «پوكاژن

**پووك**

ك: پوت، پوتهژ، هوتژ. [پوچ، پوژ]

ف: كاواك، كاوك، كاك، كَرَو، پوك، تَهی.

ع: خشل، أَجَوَف، مُجَوَف، خالي.

**پووك**

ك: هاروو. [پدو: گزشتی دهری ردان.]

ف: آره، آرواره.

ع: لَهَّة، مَوِرم.

**پووكاژن**

ك: پوك، چنگاژن. [چه‌مونه]

ف: تال، پَنجول.

ع: وكر، افاصة.

وینه

**پووكه**

[ك: نووكه (گریان به دهنگی نرم.)]

ف: گریه. (گریستن آهسته)

ع: ضَرَاة، بُكاء.

**پووكه‌پووك**

[ك: نووكه‌نووك (گریان به دهنگی نرم.)]

ف: گریه، گریستن. (گریه‌ی آهسته)

ع: ضَرَاة، بُكاء.

**پوول** «پوول [سووكه‌كراوه.] [كخف است.]

**پوول**

ك: دراو. [پاره]

ف: پول، دَرَم.

ع: نَقْد، عَيْن، نَحْض، نَاض، وَجْه، فُلُوس. دینار.

**دهرم، درهم.**

**پوول ره‌ش**

[ك: پاروی ورده، پاروی مسی.]

ف: پَنشی، پَنشیز، پشیزه، پول سیاه.

ع: فُلَس، فُلُوس.

**پووله‌ك**

ك: پروټه‌كه. [پرولكی ماسی.]

ف: کُچ، پَشیزه، پُولک. (پولک ماهی)

ع: فُلَس، سَهف، حَرشَف.

وینه

**پوولهک**

ک: پووله که. [بريقه (خشتیکی ژانده له تنه که ی

رنگارونگ دیرین و له تویلی دودن.)]

ف: پولک، پَشیزه. (زینت زنانه است از حلبی

رنگارنگ می‌بُرد و به پیشانی می‌چسپانند.)

ع: فُلَس، فُلَسَة. حوط.

وینه

**پووله که** ← **پوولهک** [همه دو مانا کی.] (به هر دو معنی

آن.)

**پوویاک**

ک: پرتوکیاک. [پوار، پرتوکار، رزیو]

ف: پوده، پوسیده.

ع: ناخر، مَخور، نَخر، بَلي، هَامِد، مُتَقَتَّت، قَضِي،

عَنَت، وَاهي، رَمِيم، فَاسِد.

**پوویان**

ک: پرتوکیان. [پوان، پرتوکان، رزین]

ف: پونن، پوسیدن، پوسیده شدن.

ع: نَخر، بَلي، هَمِد، هَمُود، قَضِي، وَاهي، عَنَت،

تَقَتَّت، رَمِيم، رَم، فَساد، اِنْخلاق، تَخْرُق.

**پوه** ← **که پوه**

**په پکه**

ک: گونک، گرموله، گرتکه. (په پکه به ستن مار.) [گونکه.

همدروها: پاپوکه، چه مەر.]

ف: چونه، گنده، گرده، گردکه، چَنبَره، چَنبَرک.

ع: قُرصَة، شَوِيَة، كُعبَرَة. حَلَقَه، رَحَة.

**په پکه به ستن**

ک: په پکه دان. [گرموله بون (وهک: په پکه به ستنی مار.)]

ف: گرد شدن، چَمبَرزدن. (مار مثلاً.)

ع: تَقْرُص، اِسْتِقْرَاص، تَحْوِي، تَلْوِي، تَرَحِي،

اِنطواء، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفاف، تَطْوِي، اِنْقِباس.

**په پکه دان** ← **په پکه به ستن**

**په پکه مه لیچکانه**

ک: توله که. [کولیره چهره: گیایه که.]

ف: پَنیرک.

ع: خَبَازِي، مُلَوَكِيَة.

وینه ← **توله که**

**په پوو**

ک: په پروکه ره، په پروسلیمان. [شانه به سر]

ف: پوپو، پوپه، پوب، پویک، پویش، بوبو،

بویه، بوبویه، بُدبُذک، شانه سَر، کولکه، مرغ

سلیمان.

ع: هُدُد.

وینه

**په پوو نه خویته**

ک: چوله، نازاک. [چول و هوله. (نیدیومه.)]

ف: تهی است. (کنایه است.)

ع: خَالِي، مُخْلي، بائِر، غَامِر، خَافِق، خَاوي، خَالِي

السَّكَنَة.

**په پوو سلیمان** ← **په پوو**

**په پوو که ره** ← **په پوو**

**په پووله**

[ک: په روانه]

ف: پروانه.

ع: فَرَاشَة، خَرطِيط، قُرْقُورَة.

وینه

**په پووله**

[ک: په پووله هه لَهتَنان (نه خوشینیکی بز و مەر.)]

ف: مرضی است در بز و گوسفند پیدا می‌شود.

ع: ...

**په په**

ک: کولیره. [نه ستورک (وشه یه کی همرامیه.)]

ف: گرده. (اورامی است.)



ع: قُرْصَة.

پەت

ك: پەتەك، پەلەتەك. [گوریسی ئەستورر.]

ف: پەت. (رەیسەمان زەمخت)

ع: شەناق، شەقق، وەكە، رەققە، رەسن.

پەتا

ك: دەر، ھەلامەت. [ئالامەت، پەسیو]

ف: پەتا، ھەنگ، كاتورە.

ع: زەكام، غەمام، نۆزە.

پەتەتە

[ك: مەلھەم]

ف: لا پە، كەھاب، كەھتاب.

ع: ضەماد، مەرەم.

پەتەتە

ك: كەتن. [شەرمەزاری (ئیدیومە).]

ف: پەلشتە. آنچه نہ بدتره. (کنایه است.)

ع: سەینە، ھەتیکە، فەصیحە، خەزی.

پەترو

ك: پەتروكە، پەتروخە. [قەتماخە (كیم و زووخى

وشكەریەبوی سەر برین).]

ف: كەرسەنە، قەرسەنە. (چەرك وریم روی زخم كە

سخت شده باشد.)

ع: قەرف، جەلبە، ریم.

پەترو

ك: گۆشتەزۆرۆن. [گۆشتەزۆرۆنە (نەر گۆشتە نوێیە كە لە

كاتی چاكیونەو لە برین پەیدا دەبێت).]

ف: تەو، گوشت تازە. (گوشت تازە كە زخم

هنگام بهبودی پیدا می‌کند.)

ع: قەرقە، جەلبە، قەشر.

پەتروخە—پەترو

پەتروكە—پەترو

پەتەك—پەت

پەتە

[ك: گەمى نېو كولاو.]

ف: پەتە، پاتەلە. (گەندەم نېم پەخت)

ع: خەصمە.

پەتوو

ك: ناییان. [بەتانی]

ف: پەتو، رەغزە، ادیال.

ع: مەرط، دەرئەك.

پەتە

ك: پاس. [پەسپۆرت]

ف: پەتە، پاسپۆرت.

ع: جەوان، تەذكەرە، فەسخ، فەتە.

پەتەری

ك: شەیت، گەوج. [گەژ]

ف: دیوانە، خەل، شەپیل.

ع: سەفە، سەفە، مەجنون، مەمسوس، آبلە، مەوسوس.

پەت ھەلەفسەن

ك: داردان، داركەشان، تەسان، خەكەن. [لەسەدارەدان]

ف: دارزەدن، رەیسەمان آویختەن. خەفە كەردن.

ع: خەقق، شەقق، صەلب.

وێنە—دار

پەتە

ك: رەوت، سادە. [ناتەكەلەر، ساكار]

ف: زەاو، وێژ، سارا، ناب.

ع: خەلەص، زەلال، مەطلق، بەخت، مەحض، صەرف،

مەجەرد.

پەتە

ك: رەوت. (پای پەتە) [خەارس، خەواس، بێ داپۆشەرز]

ف: لەخت، بڕەنە.

ع: عەری، عەریان.

پەتیارە

۱- لە دەستووسە كەدا وا نووسراو، بۆم راستنە كراپەو. (ر - ر)

## په‌خش

ك: بلاو، په‌ریشان، [په‌رش، پژو، راخراو]

ف: پُخش، پُخج، ولاو، پریستان، پراگنده، شه‌لیده، شه‌ریده، پهن.

ع: نَشر، نَشر، مَنشور، مَنشور، مَنثَشر، مَنثَشر، شَئي، شَتیت، مَنقَرَق، مَبسوط.

## په‌خسه

ك: توفانه، میتشوله، [بیشکه]

ف: پشه، نارده، سارخُک، سارخُک.

ع: بَق، بَرغش، خَموش، بَعوض، نَامُوس، فُساغِس.

## په‌خمه

ك: پوخل، بۆله، سه‌پول، فل، [گهلۆر، كه‌رده‌ن]

ف: پُخمه، چل، پُپه، لُش.

ع: دَنع، بَلید، مَهمل.

## په‌ی

ك: پیل، [تورکی بالنده،]

ف: پر.

ع: ریش.

وینه، پیغ، په‌ی

## په‌ی

ك: قه‌راخ، سر، (ته‌وپه‌ی، په‌رانپه‌ی) [جه‌مسهر، لیوار]

ف: پَر، وَر، كَنار، گران، پایان، سَر، سون، سومه.

(آن ور، آن سر)

ع: نَهایة، مَنتهی، طَرَف، حَد، تُخم، (الطَرَفُ النَاحِی)

## په‌راسو

ك: دَنك، په‌ره‌که، كه‌له‌که، [په‌راسی، تهنیشت]

ف: دَنده، دَنده، پَره، پهلو، استخوان پهلو.

ع: ظِلَع، (ضَلوع، أضلاع، جَوَانِح)

## وینه

## په‌راش‌په‌راش

ك: رودخان، داغان، [رودخاش، هه‌لاهه‌لا]

ف: پَراش‌پَراش، ویزرین، پراگنده، داغان.

ك: دَیو، به‌ده‌نه‌ب، به‌ده‌سه‌کوت، ناشیرین، [ناجوان (ناقولا)]

ف: پَتیاره، بَتیاره، نازیبا، دیو، بدشیوه، پَرغونه، (بد شکل)

ع: كَرَبه، بَشع، شائِه (سَوَاء)، مُهیب، اَبوالهَوَل، غول.

## په‌چه

[ك: جیگه‌خوری مهر و مالات]

ف: آغل، آنگزوا.

ع: رِبَض، مَرِبَض.

## په‌چه‌خوز

ك: په‌چه‌خوس، [خه‌واندنی میگهل له کیلگه‌دا بر به‌بیت‌کردنی.]

ف: آنگزوا، (خوابانیدن گله در زمین زراعتی برای رشوه‌ی زمین.)

ع: رِبَض.

## په‌چه‌خوس ← په‌چه‌خوز

## په‌چه‌ك

[ك: په‌نیر په‌چه‌ك: جوړه په‌نیریکه.]

ف: پُچک، پُرچک، (پنیر پچک: نوعی از پنیر است.)

ع: اُرقة.

## په‌حها!

[ك: په‌ككورا! (وشی سهرسورمانه.)]

ف: پَها!، پَه! (کلمه‌ی تعجب است.)

ع: بَرَحی!، اَلْعَجَب!

## په‌خ

ك: پان، داشکیاک، [داشکار: هدرشتیک که لیواره‌که‌ی

ساف کراییت و تیژیه‌که‌ی لابراییت. هدره‌ها: تهنیشت]

ف: پَخ، پهن، شکسته، پهلو.

ع: مَنکَسِر، ضیلع.

ع: مُتَكَسِّرٌ، مُتَجَرِّى، مُتَفَرِّقٌ.

**پهراش کردن**

ك: وردوخان کردن، ورد کردن. [له توبهت کردن، وردوخاش کردن]

ف: پراشیدن، پراگنده کردن.

ع: تَشْتِيت، تَكْسِير، تَجْزِیة، تَفْرِیق.

**پهراشپهر**

ك: دهراندور، سهرانسهر. [سهرتاسهر، هدمرو]

ف: سرتاسر. گرداگرد، زِهازه.

ع: حَوَالِی، اطراف. مِنَ الرَّاسِ إِلَى الرَّاسِ، مِنَ الْبَدَنِ إِلَى الْخَتَمِ.

**پهراش**

ك: كیشان، سهرخستن. [لِئَنان، پهراندن (سوار کردنى نیر له می.)]

ف: پراندن، گشنى، ایغری دادن. (انداختن نر بر سر ماده.)

ع: اسْفَاد، انْزَاء، فَحْل.

**پهراش**

ك: فِراش، بالَندان. [هه لفراندن]

ف: پراندن، پرواز دادن.

ع: اطَارَة، طَطِير.

**پهراویز**

ك: سِجاف. [كه نار، حاشیه]

ف: پَراویز، پَرویز، پَریز، پَروَز، فَراویز، فَرویز، فَرِیز، پَروَر، بَروَر، سِجاف، سَنجاف، وژنگ.

ع: عَطَف، كَفَه، حَاشِیة، سِجاف.**پهریووت - فهریووت****پهرت**

ك: برنگ، فِه، توپ، سوپ، وِزاق، ههوا، ههوا. (پهرت دان) [فَری: بهشی یه كهمی وشى «فَری\_دان»].

ف: پُرت، پرتاب، انداختن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، نَبَذ.

**پهرت**

ك: پهرش، بلاو. (پهرت و بلاو) [پهریشان، پرژوبلاو]

ف: پُرت، پَراش، پَراگنده.

ع: شَتِيت، مُتَشَتِت، مُتَفَرِّق، مُتَشَعِّب.

**پهرت**

ك: وِیل، غه لَت، نادوروس. (وِیل - قسه کردن) [بِی-مانا، هه لَه]

ف: پُرت، ناپیوسته، نادرست، ناروا.

ع: غَیر مَربوط، غَلَط، خَطَا.

**پهرت بهستن**

ك: قهوانچه برون، ههوانچه برون. [هه لَدیران]

ف: پُرت شدن.

ع: سَقُوط.

**پهرت دان**

ك: توپردان، ههوادان، فِه دان، پهرت دان. [ههاریشتن]

ف: پُرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، نَبَذ، رَفَض.

**پهرت سیتی**

ك: وِیلغری. [ك: کرین بو خه لکی ببی ره زامه ندیان]

ف: مَشْتَه، پُرت خَری.

ع: بَیْع فُضُولِی.

**پهرت کردن**

ك: پهرت دان، توپردان، ههوادان، فِه دان، برلندان.

**[هاریشتن]**

ف: پُرت کردن، دور انداختن، پُرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، نَبَذ، رَفَض، وَحْش، تَوَحِیش.

**پهرتگا**

ك: توش، لَیژایی، خَزگه، هه لَت. [هه لَدیرگه]

ف: پرتگاه، لیزگاه، خیزگاه.

ع: زَلَق، زَلَج، زَلَل، زَلْ، مَزَلَجَة، مَقَذَفَة، قَذَف، وَعَر، مَزَلَجَة، مَزَلَجَة.

## په توبه لا

ك: هه لیتوبه لیت، كه لپه تره، شړوړې. [تیکه لوینكه ن]  
ف: پرت وپلا، كلپتره، لكلكه، بیدلا، قلماش، یاوه،  
پراکنده.

ع: شَذَر، مَذَر، شَطَحَات، شَمَارِیج، أَبَاطِیل،  
خُرَافَات، هَذِیَان، لُوی، مُخْطَط، مُتَفَرِّق.

## په رت ویزی

ك: ریتل ویزی. [قسمی نارېك و نه گونجار کردن.]

ف: پرت گویی.

ع: قُضُولِي.

## په رهو

[ك: مرجزات، دهرناسا]

ف: فَرَجُود.

ف: مُعْجِزَه، كَرَامَة.

## په رج

ك: په رجین. [په رزین (دیواری دركودال به دوری باخ و شتی  
لهو چشه ده).]

ف: پرچین، بَرهون، فَلَغَنَد، تواره، خاربست.  
(حصاری كه از خار و خلاشه در اطراف باغ  
مثلاً می سازند.)

ع: وَشِيع، سِيَاج، تَشْوِيك، خَز.

## په رج

ك: خه فائن، خه فیان. [خوار كړنده، خه راندن. نوشتانه ده  
(وهك: خه واندنی نوکی بزماري ناستین).]

ف: پرچ، پرچین، خواباندن. (خواباندن نك  
میخ آهنی مثلاً.)

ع: عَطَف، تَثْنِيَة.

## په رج

ك: بهر په رج، بیانك. [بیانو، هو، بهر په ست]

ف: بَهانه، انگیزه، مُس.

ع: عُدْر، عِلَّة، مانع.

## په رجائن

ك: په رج دانه وه، خه فائن. [خوار كړنده، خه واندن (وهك:  
په رج دانه وهی سهری بزمار).]

ف: پزچاندن، پزچین کردن. (خواباندن سر  
میخ مثلاً.)

ع: عَطَف، تَثْنِيَة.

## په رج دانه وه

ك: بهر په رج دانه وه، دورسه و كړدن. [راست كړنده،  
راڼه كړدن، لیکدانه وه]

ف: سَفَرَتَگ، درست کردن.

ع: تَأْوِيل.

## په رج دانه وه ← په رجائن

## په رجین

ك: په رج. [په رزین]

ف: پزچین، بَرهون، تواره، فَلَغَنَد، خاربست.

ع: وَشِيع، سِيَاج، خَز، تَشْوِيك.

## په رجین كړدن

ك: په رج كړدن. [په رزین كړدن]  
ف: پرچین كړدن، بَرهون كړدن، تواره كړدن،  
خاربست كړدن، فَلَغَنَد كړدن.

ع: تَرْجِيْب، تَوْشِيْع، تَسْيِيْع، تَشْوِيك، خَز.

## په رخاش

ك: نالوژی، جندگ. [دهمه قاله، شهر]  
ف: پرخاش، فَرخاش، ناوړد، تندی، جَنگ.

ع: فِرَاغ، جِدَال، اِحْتِدَاد، تَغْيِيْر، وَغَا.

## په رد

ك: فرد، تهره. [روپه، لاپه ره (وهك: تهره قی كاغز).]  
ف: پرد، فرد. (كاغذ مثلاً.)

ع: وَدَق، طَبَق

## په رد

ك: تا، تاك. [تاق]

ف: تَك، تاك، لنگه، تا، يك.

ع: قَرْد، وَحید.

**پرداخ**

[ك: سانولوروس]

ف: پَرْدَاخ، پَرْدَاغ، زْدَایش.

ع: صِقْل، صِقَال، سَقْل، سِقَال، جَلِي، جَلَا، جَلَاء،

شَوْف.

**پرداخ**

[ك: لورسكمر، سانكمر]

ف: پَرْدَاخ، پَرْدَاغ، بَزْدَاغ، زْدَاينده، پَرْدَاز،

پَرْدَاس.

ع: مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَلَة، مِصْقَلَة، صِيقْل، صِيقْل،

سِيقْل، جَلَاء.

**پرداخ کردن**

ك: پاكمر کردن، ژنگ لابرَدن. [شردقدار کردن، لوروس

کردن]

ف: پَرْدَاخ کردن، پَرْدَاغ دادن، پَرْدَاختن، زْدودن،

زْدَايیدن.

ع: صَقْل، سَقْل، صِقَال، سِقَال، جَلِي، جَلَاء،

تَمْلِيس، تَجْلِيَة.

**پردخ**

ك: وچان، دِهسپس، دِهسپِرژ. [همل، دِهرفدت]

ف: رُستی، دِست رُست.

ع: فُرَصَة، مَجَال، فَرَاغَة.

**پرده**

[ك: توماشی داپوشه‌ری ده‌رگار په‌نِه‌ره.]

ف: پَرْدِه، باشام، پَرِس، تَتَق، سار، ساده، پوش،

پوشه.

ع: سِتَر، سِتَار، سِدَن، سُدَل، خِدَر، حِجَاب، حَانِل،

سُرَادِق.

**پرده**

[ك: داپوشه‌ر]

ف: پَرْدِه، پوشه، پوشش.

ع: غِشَاء، غِطَاء.

**پرده**

ك: تَو، تَوَك، پِه‌رِه. [لَاپِه‌رِه، رَوپِه‌رِ، تَو]

ف: پَرْدِه، پَرِه، تَوی، تاه، لای.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

**پرده‌داری**

[ك: رازمه‌لَمَایِن (ناشکرا کردنی راز).]

ف: زیمور، پرده‌داری. (گفتن پوشیده)

ع: هَت، هَتَر، هَتَك، مَزَق، تَمَزِيق.

**پرده‌ی به‌یاخ**

ك: به‌یاخ، بال به‌یاخ. [یارچدی نالا]

ف: مَنجوق، دستارچه، دستمال.

ع: كُثُوم، عَلم، ثَوْبُ الْبَیْرِق.

وینه—به‌یاخ

**پرده‌ی ده‌روازه**

ك: سه‌راپه‌رده. [په‌رده‌یه‌کی گهره‌یه به ده‌روازه‌دا یا دیوانی

میردا هلدبراسریت.]

ف: دَرَسار، دَرَساره، سَرَاپَرْدِه.

ع: سُرَادِق، رِوَاق، قُسْطَاط.

**پرده‌ی زك**

[ك: پِستِی نارووی سَك.]

ف: پرده‌ی شکم.

ع: صِفَاق.

**پرده‌ی ژیر پوس**

[ك: پِستِی نارووه. (پِستِی نارووی مرژف یا ناژول).]

ف: پرده‌ی زیر پوست. (پوست بدن انسان یا

حیوان)

ع: صِفَاق.

**پرده‌ی ساز**

[ك: مه‌قام: مه‌رکام له ناوازه‌کانی موسیقا.]

ف: باشام، پرده‌ی ساز.

ع: مقام.

**پرده‌ی کت**

[ك: نو پرده‌یی به دوری قه‌ریله‌دا ده‌یكشن.]

ف: تخت‌سار، پرده‌ی تخت. (پرده‌ای که دور

تخت‌خواب کشند.)

ع: نَخْدَار.

**پرده‌ی لوت**

[ك: پرده‌ی لوت (پرده‌ی نیوان همدرو گونه‌لوت.)]

ف: پرده‌ی بینی. (پرده‌ی بین دو سوراخ

بینی.)

ع: وَتِیْرَة، وَتِیْرَة الْأَنْف.

**پرده‌ی منال**

[ك: ویلاش، پرده‌ل.]

ف: پرده‌ی بچه.

ع: سَلَا، سَلَى، غِرْس، مَاسِکَة، مَشِیْمَة.

**پرده‌ی وه‌وی**

[ك: پرده‌ی بورد و زاوا.]

ف: سرشکوان، سرشکون، پرده‌ی دامادی.

ع: كَلَّة، حَجَلَة، مَنْصَة.

**پرده‌ی**

[ك: پرده‌شین، شاراه]

ف: پردگی، پرده‌نشین، درپرده، نهان، پنهان،

پوشیده.

ع: مَسْتَوْر، مَكْتَوْم، مَسْتَوْرَة، مَخْدَرَة، مَحْجُوْبَة.

**پهرژیان**

ك: پهرژیان. دس‌گه‌یین، دس‌رس، دس‌پهرژ. [پهرژانه‌سەر،

پتو‌خه‌ریل‌بیرون، هل، دهرفت]

ف: رُستیدن، دُست‌رسیدن، رُستی، دُست‌رَس.

ع: تَفْرُص، اِفْتِرَاص، فُرُوغ، فَرَاغ، تَفْرُغ، فُرَصَة،

فَرَاغَة، مَجَال.

**پهرس**

[ك: پهرست (به مانای «پهرستر») به‌لام همیشه له‌گه‌ل]

رشدی تردا به کار ده‌یت‌یت: خواپه‌رُس.]

ف: پُرسِت، (بمعنی پرستنده است، منتها

همیشه با اضافه استعمال می‌شود:

خداپرست.)

ع: عَابِد. (عابدُ الله)

**پهرسار**

ك: بیمارپه‌رُس. [ستهر، نه‌خوش‌کار: چاودیری نه‌خوش.

(نه‌گه‌ر نافرته بیت له فارسیدا «پرسته» ی پی ده‌لین نه‌ك

«پرستار».)]

ف: پرستار، زوار، زاوَر، بیمارپرست. (اگر زن

باشد در فارسی پرسته می‌گویند نه پرستار.)

ع: مُدَوِي، مُدَاوِي.

**پهرسار**

ك: سهرپه‌رُس، فرمان‌کەر، خزمه‌ت‌کار، نو‌کەر، به‌خویدار.

[کاره‌کەر، خولام، خیرکەر]

ف: زوار، زاوَر، روزدار، روجدار، بُد، فرمان‌بَر.

ع: خَادِم، مُسْتَخْدِم، حَاضِن، مُقَوَّلِي.

**پهرساری**

ك: بیمارپه‌رُسی. [نه‌خوش‌کاری]

ف: پرستاری، زاوَری، زواری، بیمه‌ارداری،

بیمارپرستی.

ع: اِدْوَاء.

**پهرساری**

ك: سهرپه‌رُسی، نو‌کهری، فرمان‌کردن، خزمه‌ت‌کاری،

خویداری. ناوهاردن. [به‌خیر کردن. کار بو کردن]

ف: زواری، زاوَری، روزداری، روج—داری،

فرمان‌برداری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة.

**پهرسسه ← مه‌عبود****پهرسین**

[ك: پهرست، به‌ندایه‌تی کردن]

ف: پرستش، پرستیدن، پرستش کردن.

ع: عبادَة.

**پەر سۆنه**

[ك: پەری كلکی مرای كه سەرەكەى چەمارەتەرە.]

ف: كۆك، كجك. (پر ئم مرغابی كه سر آن كج است.)

ع: ريشة البَط.

وینه — سۆنه <۲>

**پەر سیاوه هش**

ك: پەر سیاوهش. [گیاهه كه.]

ف: پَر سیاوش، پَر سیاوشان.

ع: وَصِيف، شَعْرُ الْأَرْضِ، شَعْرُ الْجَنِّ، لِحْيَةُ الْحِمَارِ.  
**پەر ش**

ك: بلاو، پرژ، پژیگ. [پژیللو، پژاو]

ف: پَراش، پَخَش، پَخَج، ولاو، پراگنده، شهریده.

ع: شَتِيت، شَتَات، مُتَفَرِّق، مُتَلَاشِي.

**پەر ش**

ك: پەڕین، پرواز. [فرین]

ف: پَرش، پریدن، پرواز، پرپاز، پروازکردن.

ع: طَیْرَان.

**پەر ش — پەر زشت**

**پەر زشت**

ك: پەرش، پەرشه. [دانه و نله كه.]

ف: پَرَنج، جَوگَندَم، جَوبرَهَنه، برهنه جو.

ع: دَشِيش، سُلَت، خَرَطَل، خَرَطَال، بُهْمِي،  
قُرَطْمَان، هُرَطْمَان.<sup>۱</sup>

وینه

**پەر شه — پەر زشت**

**پەر شین**

[ك: چیشتی پەرشه.]

ف: آش پَرَنج.

ع: دَشِيشَة، شِيشَة.

**پەر كیشیاك**

[ك: بالكر او (بالتندی تورك مه لكیشراو.)]

ف: باولی. (پرنده ی بال كنده شده)

ع: مَنزُوع، مَقْلُوع الریش.

**پەرگ**

ك: دەرگ، بەن. [دەزور (بەنی گیوه).]

ف: نَخ. (نخ گیوه)

ع: خَیْط، سِلك.

**پەرگار**

[ك: پرگان: نامرازیكه له «نەندازە»خا.]

ف: پَرگار، پَرگال، پَرْدال، بَرْدال.

ع: دَوَارَة، فَرَجَار، بَرَكَار، بَرَكَار، بَیكار.

وینه

**پەر گەردەن**

ك: پەڕ مل. [توکی مل (پەری گەردنی بالتندە).]

ف: پرگردن. (پر گردن مرغ)

ع: بُرْأَل.

**پەرگەها**

[ك: پەرگەها: تەختی كەنارەى كەلاش (كە جینگەى بەستنى

بەنگەلى كەلاشە).]

ف: نَخ بَند. (نخ بند گیوه.)

ع: مَخِيط، مَرِيط.

**پەر هەل — پەر گەردەن**

**پەر هیمان**

ك: باور، هەم. [پەرمورنەوه. نو مید]

ف: باور، دل گرمی. امید، چشم داشت.

ع: اطمینان، اعتماد. اِنتِظار، قَوَّع.

**پەر هینه**

۱- نەم دوو وشەیه لە دەستووسەكەدا خەتێكى بەسەردا

كیشراوه، لەوانەى نووسەرى بەرێز سەبێتییهوه. (ر - ر)

ل: مر، په لهره، مهل، [بالنده]

ف: پرنده، مرغ.

ع: طير، طائر.

**پهړنيان**

[ل: جزړه پارچه يه کي نارو شميني نهرم و ناسکه.]

ف: پړنيان، پړنا، پړنون، پړند. (ديبایي است

لطيف و نازک.)

ع: ديباچ، فړنيا.

**پهړو**

ل: شړه، پهړز کوته. [پارچه قوماشي کون.]

ف: زکو، رگو، رگوي، رگوه، رگوک، لته، کهنه.

ع: خرقه، ميډله، معوز، رفاة، عصابة.

**پهړوا**

ل: باک، کيمخوا، بيم، ترس. [سام، خوف]

ف: پړوا، باک، بيم، ترس، هراس، پړواس.

ع: خوف، جبن، وجل، رهب، نخب، هلع، اعتناء،

مبالاة.

**پهړواز**

ل: دابه سياگ. [دابه سته (ناژه لي دابه سراز بو قه لوبون).]

ف: پړواز، پړواری، پرورده. (حيوان بسته شده

که فربه شود.)

ع: مژر، مستمن، اکوله.

**پهړواز**

ل: پهړين، پهړش، باله وگرتن. [فړين]

ف: پړواز، پړباز، پړش، پړيدن، پړواز کردن.

ع: طيران.

**پهړوازه**

[ل: باله فړه (پنچوري بالنده که تازه فتره هه لفرين

دهييت.)]

ف: پړوازه (بچه ي پرند که تازه پرواز کند.)

ع: ناهض.

**پهړوازه بوون**

[ل: باله فړه بوون (پنچوري بالنده.)]

ف: پروازه شدن. (بچه ي طيور.)

ع: نهوض.

**پهړوانه**

[ل: پهړوله]

ف: پړوانه.

ع: بشارة، رعاضة، فراضة، فرفور.

**پهړوش**

← پهړيشان، پهړازه

**پهړوکردن**

ل: پينه کردن. [پارچه دورين به سهر درآودا.]

ف: پينه کردن.

ع: اصلاح، تصليح، شريقع.

**پهړوکردن**

ل: پينه کردن. [ساخ کردنه، دورينهوه، ليتکدانهوه]

ف: پينه کردن، رفو کردن.

ع: تاويل، تلفيق، ترميم.

**پهړو کونه**

ل: پهړز، شړه، کوته. [لته قوماشي کون بوون.]

ف: کهنه، زکو، رگو، رگوک، رگوه، هوډ، لته.

ع: خرقه، معوز، ميډله، رفاة، عصابة، رثيث، رث.

(شرطوطه)

**پهړوه رنگار**

ل: خوا، خودا. [خودى، يزدان]

ف: پروردگار، آفريدگار.

ع: رب، اله.

**پهړوه رده**

ل: به نارهاريگ. [به خيترکاو، بارهيتنار]

ف: پړورده، فړورده، پرورش شده.

ع: مربي. رضيع.

**پهړوه رده بوون**

ل: به نارهاريان. [به خيترکران، بارهيتنار]



ف: پړورده شدن، پړورش یافتن، فړورده شدن.

ع: ربو، ثربي.

**پهرو ده کړدن**

ل: په ناوهارردن. [بارهينان، به خيړ کړدن]

ف: پړورډن، فړورډن، پړورش دادن.

ع: ثريب، ثريبة، حضانة.

**پهړوی بوسو**

[ل: پهړوی تازه سورتاو بڼ گيرسانه وي خويټی برين.]

ف: هوډ، لته، لته سوخته.

ع: خرافه.

**پهړوی بينويزی**

[ل: پهړوی حمير]

ف: شله، شنگه.

ع: حيضة، محيضة، ريضة، معبنة.

**پهړوی درکای شيشه**

ل: سدره بس. [سدرقاب]

ف: لته شيشه. (کهنه ي در شيشه.)

ع: عفاص، غلة.

**پهړوی ده ور زه خم**

ل: پهړوی زه خم، زه خميتچ. دس هه لېس. [پتچار، برين پتچ]

ف: مړيشم، خسته بند، لته زخم.

ع: سبيبة، عصابة، لفاقة، طريضة، ضيعة، دسام.

وينه

**پهړويز**

[ل: ناره بڼ پياوان و بهماناي «سدرکه وتور» يشه.]

ف: پړويز، آپړويز. (اسم مرد است، به معنی

منصور هم هست.)

ع: فړويز. منصور، مظفر.

**پهړه**

ل: پهرد، فدر، په له. [روپدر، لاپدر، توي]

ف: پره، پرد، فرد، تا، لا، رو.

ع: ورق، صفحة، صحيفة.

**پهړه**

ل: پهړه کمه. [ديانه، ددانه. هدرشتيکی پهړتاسا. (وهک:

پهړي ناش.)]

ف: پره، دنده. (پهړه ي آسيا.)

ع: ضريس، جانحة.

**پهړه**

ل: په له، دايه. (پهړي بياوان) [داوینه]

ف: پړه، دامنه، راغ.

ع: سفلح، حضيض، فلاة.

**پهړه پيا**

[ل: پهړه پي (کوټريک که «پي» ي پهړدار بيت.)]

ف: پړپا، پړپاي. (کبوتري که پای آن پر داشته

باشد.)

ع: مسرول، مسرولة.

**پهړه پهړه**

ل: توتو. [توتوتی]

ف: پړه پړه، توبرتو، لا ټرلا.

ع: مورق، مصنف.

**پهړه کا**

[ل: لاسکی وشکی دهغل. (گه لای کا)]

ف: پړه کاه، پړکاه. (برگ کاه)

ع: تينة.

**پهړه که**

ل: پهړه. [ديانه، ددانه. هدرشتيکی پهړتاسا.]

ف: پره، دنده.

ع: ضريس، جانحة.

**پهړه که**

ل: پهړاسو. [پهړاسی (نيسقانی که له که.)]

ف: پره، دنده. (استخوان پهلوی)

ع: ضلع. (أضلاع، جوائح)

وينه — پهړاسو

**پهړه کمې ناسياو**

[ک: پدره‌گه‌لی توتی ناش.]

ف: پرده‌ی آسیا.

ع: اضراس الرّحی، جوانح الرّحی.

**پدره‌کی قوئل**

[ک: زمانه‌گه‌لی قفل.]

ف: پرده‌ی قفل.

ع: اضراسُ القفل.

**پدره‌کی کولوم**

[ک: زمانه‌ی قفل دارین.]

ف: کوژنووک، کوژانووک. (پرده‌ی کلیدان)

ع: لسانُ الفلق.

**پدره‌کی ماسی**

[ک: باله‌ماسی]

ف: پرده‌ی ماهی.

ع: زَعْنَفَة، جوانحُ الحوت.

**پدره‌ی بیابان**

ک: په‌لی بیابان. [داوینی دهشت]

ف: پرده‌ی بیابان، دامنه‌ی بیابان.

ع: سَفْح، ذیلُ الفلاة، جَنَحُ الفلاة.

**پدره‌ی لووت**

ک: بدنگ لووت، نهمه‌ی لووت. [پدره‌ی ناوه‌راستی

لووت.]

ف: بَجَس، پرده‌ی بینی، پر بینی، نهمه‌ی بینی،

بلگ بینی. (پرده‌ی وسطی)

ع: مارن.

وینه—په‌روی دور زغم &lt;۲&gt;

**پهری**

ک: فرشته. [مه‌لایکه]

ف: پری، پرشته، پرهشته، فرشته.

ع: مَلَك.

**پهری**

ک: پیره‌که، پیتر. [دوو روژ پیتر. (وشه‌یه‌کی گوزانیه.)]

ف: پری. (گوزانی است.)

ع: قَبِلَ اُمامس.

**پهری**

ک: بۆ. (په‌ریو ته‌حمده‌ی) [له‌بهر خاتری (وشه‌یه‌کی

گوزانیه.)]

ف: برای. (گوزانی است.)

ع: ل، لِاجِل.

**پهریپر**

[ک: مندالیک که خه‌ته‌نه کردنی ناویت. (خه‌ته‌نه‌کراوی

خواکرد.)]

ف: بی‌خروستک. (مادرزاد)

ع: مَخْتُون. (خَلَقًا، فِطْرَتًا)

**پهریجان**

[ک: ناره‌بو ژنان.]

ف: اسم زن است.

**پهریز**

[ک: گیاشتر: رو‌کیکه.]

ف: پریز، فریز.

ع: اَذْخَر.

**پهریش**

ک: په‌شیو، پهریشان. [بیریلو، خه‌فته‌بار]

ف: پَریش، پَریشان، پَریشن، آشفته،

آندوه‌گین.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهْموم، مُكْدَر.

**پهریشان**

ک: پهریش، په‌شیو. [بیریلو، خه‌فته‌بار]

ف: پَریشان، پَریش، پَریشن، آشفته، آشوفته،

شکولیده، کُشَفْتَه، کَراشیده، افسرده.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهْموم، مَحْزون.

**پهریشان**

ک: پراش. [له‌توبه‌ت، پرژوبلاو]

ك: پەرواز كردن، بالەزگرتن، فرین. [هەلقین، بال  
گرتەر]

ف: پریدن، پروازکردن، پرپازکردن، هوا گرتن.

ع: طیران، طیورە.

**پەرين**

ك: کیشیان، سەرکەفتن. [سوارپوونی (ناژوان) ی نێر لە  
م]

ف: پریدن، سسرافتادن، گشنى، ایغری.

(حيوانات)

ع: ضراب، سفاد، قفط، کوم، ئزۆ، ئزۆ، ئزۆ.

**پەرين**

[ك: فیچه کردن (ی خۆین، یا پلوسك.)]

ف: پریدن. (خون یا ناودان)

ع: هرع، نعر، نعار، آذب، انحدار.

**پەرين**

ك: نیشتن، ناوبرن. [داجوون (هوك: ناوابرونی خۆر.)]

ف: پریدن، نشستن، رفتن. (غروب کردن آفتاب

مثلاً.)

ع: غروب، افول.

**پەرين**

ك: پرووستیان، بریان. پەرينەو. [لاچوون. بزرگان (هوك:

پرووستانی شیر.)]

ف: بُریدن، بُریده شدن. بُریدن. (بُریدن شیر

مثلاً.)

ع: فشا، فساد، تفلق، تملق، تقطع، ارغیداد، تقیر.

**پەرين** ← **زینا**

**پەری ناو بال**

[ك: تووكی نار بالی بالند.]

ف: پر میان بال.

ع: مناكب، خوافي.

وینە، هید.

**پەرينە خوارەو**

ف: پَريشان، پَراشيده، پَراگنده، آشفتە،

آشوفته، شکولیده، پاشیده، کراشیده،

شهریده، شهلیده، کُشفته.

ع: شتیت، مُشْتَت، مُتَفَرَّق، مُتَشَوِّش.

**پەريشان**

ك: ژولیاگ، پەژێو، پەرتش. [شێوا]

ف: بَرشان، پَريشَن، پَريش، ژولیده، شولیده،

جولیده، آشفتە، شهریده، شهلیده.

ع: مُسَرَّح، مُتَفَرِّج، مَكْدُوح.

**پەريشانی**

ك: پەريشی، پەشتی، پەژێری. [بیرلاویرۆن، لەتوبەت

سوون، شیواوی (ماناکانی تری «پەريشان» لە

«پەريشانی» شدا هید.)]

ف: پَريشانی، پَريشَنی، پَريسی، آشفتگی،

آشوفتگی، فنگ، شکول، شویست. (سایر

معانی مذکور در پَريشان، در پَريشانی نیز

جاری است.)

ع: مَلالَة، بؤس، عُسرة، شَووش، فَلَاکَة، تَشْتَت،

تَفَرُّق.

**پەریکە**

ك: پیرهکە، پیر. [دو روژ پێش.]

ف: پَری، پَریروز.

ع: قَبْلُ الْأَمْسِ.

**پەرين**

ك: بازبردن. [هەلەمباز بردن (—باز)]

ف: پَریدن، جَهِیدن، جَستَن، بَرجَستَن،

مُنَجَکیدن، چنَکیدن، گُنَبدیدن، شَلَنَکیدن،

خیزیدن، وِر جَهِیدن. [—باز]

ع: طَفَر، طَفرة، وَثَب، وَثَبَة، قَفَر، قَفوز،

قَفَزَى، طَمَر، نَقَر، نَقَرَض، نَزَوَة. [—باز]

**پەرين**

ك: داوه‌زین، دابه‌زین. [هاتنه‌خوار]

ف: پایین پریدن، پایین آمدن.

ع: طُغور، نُزُول.

**په‌رینه‌قورگ**

ك: هه‌لكه‌فتن. [له‌گه‌رودا گیرانی شه‌مه‌نی (وهك: نار.)]

ف: پریدن در گلو. (آب مثلاً.)

ع: زُلُوج، شَرَق، شَجَا، غَصَص، غُصَّة.

**په‌رینه‌كۆل**

ك: سوار بوون. [چرونه‌ سهر و لاخی سوار یی هه‌ر

گو‌تیره‌ره‌یه‌ك.]

ف: گرده‌پریدن، سوار شدن.

ع: دَام، رُكُوب.

**په‌رینه‌هوه**

ك: به‌رین. [لاچوون (رو‌یشتنی تام، رنگ یا بزنی هه‌ر

شتیک.)]

ف: پریدن، رفتن. (رفتن طعم یا رنگ یا بوی

چیزها.)

ع: زَوَال، تَغْيِير، فَسَاد. (الطَّعْمُ اللُّون، الزَّائِحَةُ)

**په‌رینه‌هوه**

ك: وشك بوون. [ته‌رای لی‌بران. (وهك: وشك بوونی شاخ یا

گیا.)]

ف: خُشکیدن، خُشک شدن. (خُشکیدن کوه یا

علف مثلاً.)

ع: هَيَاج، هَيَاج.

**په‌رینه‌هوه**

ك: باز بردن، به‌رین. [قه‌له‌مباز بردن (وهك: په‌رینه‌ره‌له

جوگه.)]

ف: پَرییدن، جَهِیدن، جَستَن، خِیزیدن،

مُنجکیدن. (از روی جوب مثلاً.)

ع: تَوَثَّب، نُزُو، طُغُور، قُفُوز.....

**په‌رینه‌هوه**

ك: گوزه‌شتن، ره‌به‌بودن. [تی‌به‌رین (له‌نار و شتی له‌ره

چه‌شته.)]

ف: گُذُشتن، رَدشدن. (از آب و امثال آن.)

ع: عُبُور، خَلاص، نَجَاة.

**په‌زانی**

ك: كولاتن. [کولادن، لینان]

ف: پَزاندن، پُختن.

ع: طَبِخ، قَلَو، قَلَي، سَلَق، تَهْرِیة، شَي.

**په‌ز**

ك: مه‌ر. [په‌ز، می: ناژه‌تیکی ماله.]

ف: گوسفند، میش.

ع: ضَان، ضَائِن (للواحد)، شَاة، نَعْجَة، غَنَم، ضَنْجِن.

**په‌ز**

**په‌ز سێ ساله**

ك: په‌رز. [مه‌ر ی سێ ساله]

ف: بخته. (گوسفند سه‌ساله)

ع: ثَنِي.

**په‌زه‌کیفی**

ك: شکار. [مه‌ر کیوی]

ف: غَرَم، شکار، گوسفند کوهی.

ع: اُرُویَّة، اُرُویَّة، هَشْمَة.

**په‌ز**

**په‌زبان**

ك: کولیان. [کولان، پیگه‌ین]

ف: پَزیدن، پُختن.

ع: اِنطِبَاح، اِنقِلَاء، اِنسِلَاق، اِنشِواء، تَهْرِی.

**په‌زیرا**

ك: گوارا، هموار. [به‌رد، پسندگرا]

ف: پذیرفته، گوارا، هموار.

ع: قَبُول، مَقْبُول، مَطْبُوع.

**په‌زیرایی**

ك: مه‌پاندا‌ری، خزمه‌ت. [میوانداری]

ف: پذیریایی، مهمان‌داری.

ع: تَضَيِّف، تَقْرِي، تَلْقَى. قبول، خدمه.

په‌زیره

ك: شرمینه، په‌سمنه. [بديات، شریاته]

ف: مانده، پس‌مانده، شپینه، سته، شب‌مانده.

ع: غَاب، مَغِب، غَبِيب، بَاثِت، بَيَّوت.

په‌زیره

ك: كوته، شرمه‌نه. [بديات]

ف: مانده، پس‌مانده، شب‌مانده.

ع: غَتِيق، بَيَّوت.

په‌زین-په‌زانی، په‌زیان. [مهم تپه‌پر، مهم تپه‌پر.] (هم)

لازم است، هم متعدی.)

په‌زاره

ك: په‌روش، نه‌نو. [خف‌ف‌ت (پیرکردن) له خه‌مگه‌لی

رابوردو.]

ف: آندمه، آندوه، موژه، موژ، پژم، آنگاره. (فکر

غم‌های گذشته.)

ع: حَسْرَة، اَسَف، اَسَى، لَهْف، كَمَد، سَدَم، حُزْن،

ضَجَر، كَرْب، كُوب، كَاَبَة، بَث.

په‌زاره

ك: بیره کردن، هوشه‌وکردن. [یاد کردنه‌وی رابردو.

(کدوتنه ناو فکر و خه‌یال.)]

ف: سگال، اندیشه، آنگار. (نمودار شدن

خیالات)

ع: فکر، خیال. وَسَوَسَة.

په‌زهرده

ك: سیس، ژاکیاگ. [ژاکار]

ف: پژمرده، پژمریده، پژمان، پُخسیده، پُخیده،

افسرده.

ع: ذَاوِي، ذَبِيب، ذَابِل، ضَامِر، كَابِي.

په‌زهرده

ك: په‌شیتو، خه‌مین، ته‌مین، خه‌مبار. [خه‌فته‌بار]

ف: غمگین، غمناک، غمنده، پژمرده، پژمریده،

پژمان، نژند، آزرده، افسرده، اندوهگین.

ع: حَزِين، شَجِي، مَقْوم، مَهْوم، مَكْرُوب.

په‌زیمه

ك: كه‌پول، كه‌په‌کیه. [كه‌پرو]

ف: بوز، بوزک، کچک.

ع: حَشَن، قَنَم، كَرَج، نَمَس.

په‌ژیو

ك: په‌شیتو، په‌ریشان، په‌ریش. ژورلیاگ. [بیرلاو. شینوار]

ف: سگالی، پریشان، پریشان، آشفته. ژولیده.

ع: مَلُول، مُشْوَش.

په‌س

ك: نرم، چال، نیشته، داکه‌فتگ، داکه‌تگی. [نشیتو، نه‌وی]

ف: پست، نشیب، افتادگی.

ع: سَاغِل، مُنْخَفَض، هَجَل، وَهْدَة، حَضِيض، وَطِن.

په‌س

ك: بوچک، بی‌تاره. [بوچوک، خویری]

ف: پست، کمینه، فرومایه، ژبون، ناکس.

ع: دُون، دَنِي، رَذَل، رَذِيل، حَقِير، خَسِيْس، وَخْش،

نَذَل، سَفَلَة.

په‌س

ك: باختگ. [دژاو (به‌رامبه‌ری «پیش»، واته: دواکه‌وتور

له قمراردا.)]

ف: پس، باخته. (ضد «پیش» یعنی: عقب مانده

در قمار.)

ع: خَاْسِر.

په‌س

ك: تیر، به‌س. [که‌واته. تینجا]

ف: پس.

ع: فَا، اِذْن، اِذَا. بَعْد.

په‌س

ك: زوانگیر، کوززان. [پسک، تور]



ک: دانیان. [دوژاندن (وهک: دانان له قوماردا.)]

ف: پستی، باخت، باختن. (در قمار مثلاً.)

ع: خَسار، حَرَم، اِضَاعَة.

**په‌سیسی**

ک: چالایی، داکه‌فتگی. [نشیو، نرمایی]

ف: پستی، نشیب، گودی.

ع: هَجَل، سَفَل، خَفَض، وَهْدَة، حَضِيض.

**په‌سیسی**

ک: ناکه‌سی. لیکه‌فتگی. [ناپه‌سی. لیکه‌ته‌یی]

ف: پستی، پست‌گوهری، پست‌آفرینشی،

زیونی، فرومایگی، ناکسی.

ع: ذَنَاطَة، سَفَاَلَة.

**په‌س‌فهرت**

ک: ناکه‌س، ناییگ، به‌دینه‌وا. [ناپه‌سه‌ن، ناکه‌س]

ف: پست‌گوهر، پست‌آفرینش، ناکس، نامرد.

ع: ذَنِي، ذَنِي الْفِطْرَة، ذَنِيء، ذَنِيء الْفِطْرَة.

**په‌س‌قهره‌ول**

ک: دراجه‌نگ. [دراپی له‌شکر. (پاش‌قهره‌ولی له‌شکر،

به‌رامبه‌ری «پیش‌قهره‌ول».]

ف: چَغْدَل، چَغْدَاوَل، چَغْدَاوَل، پس‌قراوَل. (پس

قراوَل له‌شکر، ضد «پیش‌قراوَل»)

ع: خَلِيفَة، سَاقَة.

**په‌س‌که‌فتن**

ک: په‌س‌نیشن، دواوه‌که‌فتن. دانیان. [دواکه‌موتن. دوژاندن]

ف: پس‌افتادن. باختن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَرَاخِي، تَعَوَّق، تَثْبُط. اِضَاعَة،

اِخْسَار.

**په‌سمه‌نه**

ک: پاشخوانه، پاشمه‌نه. [پاشماره]

ف: پس‌مانده.

ع: ثَمَلَة، حُتَامَة، حُشَارَة، نِسي، خُثَار، قُشَامَة،

سُور.

**په‌سمه‌نه‌ی نالاف** «پاشاخوَر

**په‌سمه‌نه‌ی ناو**

ک: پاشمه‌نه، په‌سمه‌ناو، پاشاو. [پاشماره‌ی ناو]

ف: بُش‌خور. (پس‌مانده‌ی آب)

ع: سُور، ثُبُل، ثُمَانَة، صُبَايَة، شَفَافَة، عَفَة، قَعْرَان.

**په‌سمه‌نه‌ی نان** «پاشخوانه

**په‌س‌نیشن**

ک: دواوه‌نشتن، دواوه‌که‌فتن. [تیکشکان، پاشه‌کشی کردن]

ف: پس‌نیشن.

ع: اِنْهَزَام، دَبْرَة، اِسْتِطْرَاك.

**په‌س‌نیشن**

ک: دواوه‌که‌فتن، خواروه‌هاتن. [دابه‌زین (ده‌سبه‌ردار یونی

پیشه و پله‌وپایه).]

ف: رَهِیْدَن، پاییین آمدن. (پس‌نیشن از شغل

و مقام.)

ع: تَثَرُّل، سَقُوط.

**په‌س‌نشین**

ک: به‌ره‌ودرا. [کشاوه (به‌رامبه‌ری «به‌ره‌وپیش».)]

ف: قَرَارَوْن، قَرِیْرَوْن، پَس‌نشین. (ضد روز

افزون)

ع: مُتَقَهِّر.

**په‌س‌نیشن** «په‌س‌نیشن [هم‌درو ماناکه‌ی.] (به هر دو

معنی آن.)

**په‌س‌واپه‌س**

ک: پشت‌اپشت، پشت‌ودرا. [پنج‌ه‌رانه رویشتن]

ف: پَس‌پَس.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، تَقَهَّر.

**په‌سهریتراردکه**

[ک: سَن سَاز له‌مه‌به‌ره.]

ف: پَس‌پیار سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي بِسَنَتَيْنِ.

## په سمریتره شو

[ك: سى شو له مديرو.]

ف: پس پريشېب.

ع: قَبْلَ الْبَارِحَةِ الْاُولَى.

## په سمریتره كه

[ك: سى روز له مديرو.]

ف: پس پريروز.

ع: قَبْلَ الْاَمْسِ الْاُولَى.

## په سهك

[ك: په ستهك، چوڅك]

ف: پستك، پشتك، پشتی.

ع: قَسْتُك.

## په سمن

ك: گوزیده، په سندیده. [بدردل]

ف: پَسْتَد، پَسْتَدیده، پَرگَزیده، گَزیده.

ع: مَقْبُول، مَطْلُوب، مُنْتَخَب، مُسْتَحْسَن.

## په سمن کردن

ك: خواه هاتن. [پتخوش بوون، بدردل کورتن]

ف: پَسْتَدیدن، خَنیدن، گَزیدن، برگَزیدن،

پذیرفتن.

ع: اِسْتِحْسَان، اِنْتِخَاب، اِصْلَاف، قَبُول.

## په سه نواز

ك: نوته، پاشه كفت، نیاته. [پاشه كهرت]

ف: پس انداز، سَتَنج، یَخْنی، اَمْرغ، اَندوخته،

نهاده، كوالیده، فَلَنجیده، بَلَحَفَتَه.

ع: ذُخْر، ذَخِرَة، بَثِرَة، غِرَة، مِرَة.

## په شام

ك: په نام، ماس، با. [ناوسان]

ف: باد، آماس، هواکشیدن زخم.

ع: جَرَد، وَرَم.

## په شتان

ك: دسه ملان، مله ما. [دسته ریڅه، دست له ملان]

ف: گلاویز، دست به گردن.

ع: عِنَاق، اِعْتِنَاق، تَعَانُق، مُعَانَقَة، تَشَانُق، مُشَانَقَة.

## په شم

ك: خُزى، توك، كولك. [كولكې مېړ و شتر و...]

ف: پَشَم.

ع: صوف، وېر.

## په شهك

[ك: (شیرینه کی به ناروانگه) له خوری سپی شیکراوه]

## ده چیت.

ف: پشمک. (شیرینی معروف است.)

ع: لَحِيَةِ الشَّيْخ، شَعَرِ الْبَنَات.

## په شمیینه

ك: به نین. [پارچه ی له خوری دروست کړاو، وک: بهر،

په لاس. بهرامیږی «د دزگین».]

ف: گوردین، پَشَمینه. (پارچه ی پشمنی از

قبیل: گلیم، پلاس. خلاف «د دزگین»)

ع: صُوفِيَّة، صُوفِي. (غَزَلِيَّة)

## په شوک

ك: پږپږ، شهره. [بېرلار]

ف: پَرویش.

ع: مُشَوَّش، دَهْشَان، مُضْطَرَب.

## په شوکیان

ك: هموسیان، شپزبان، جوربان، شه پوکیان.

## [سەرلښتوان]

ف: شپلیدن، پلمیدن، آج واج شدن.

ع: سَهْو، خَطَا، اِخْطَاء، تَخْطُؤ، اِضْطِرَاب.

## په شه

ك: په څشه، توتانه، میتشوله. [پیشکه]

ف: پشه، سارخک، سارخک، نارده.

ع: بَق، بَرَعَش، خَمُوش، فُسَافِس، نَامُوسَة، بَعُوض،

## بَعُوضَة.

## په شه بهن



ل: که تو که تان. که تان و کوان. [کولله، پدرد و کولله]

ف: پشه پند، پشه دان، ستار، ستاره،  
خیش خانه.

ع: کله، ناموسه.

وینه: که تان و کوان

په شمن

[ل: ناوی بارکی «نه فراسیاب» و بارکی

«منوچهر» شاید.]

ف: پشن، پشنگ، (نام پدر افراسیاب است و  
پدر منوچهر شاه.)

ع: فشنج، فشن.

په شیمان

ل: بازگشته یو وگ. [په زیوان، گه راه]

ف: پشیمان.

ع: نادم، ندان، سدان، متقدم

په شیمانی

ل: بازگشتی، گه پانده، هه لکه پانده. [په زیوان بونده،

گه رانده]

ف: آرمان، اوگنج، پشیمانی.

ع: ندَم، ندامة، تَنَدَم، بَداء، سَدَم، تَوِيَّة، اِنَابَة، عَوَج،  
تَهَكَم، تَهَكُن، تَفَنَد.

په شینو

ل: په زیو، پدیش، پدیشان، په کهر. [خه فته تبار، بیرلار]

ف: پشیم، آشفته، آفسرده، شپلیده،

سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلِق، سَدَمَان، مُنْزَعِج،  
مُشَوِّش، مُخْتَلِ الخاطِر.

په ک

[ل: بهر بهست، ته گهره، ته فره]

ف: شه، برکم، بزکم، بازماندن.

ع: طَفَرَة، عَوِق، مَنَع.

په ک خستن

[ل: دواختن، ته گهره، تی خستن]

ف: پس انداختن. واگذاشتن.

ع: تاخیر، تعویق، تعطیل.

په ک که فتن

ل: ... دامان. [دههوسان مان، لیکه رتن]

ف: واماندن، بازماندن. پس افتادن، درست  
نشدن.

ع: قَعَطْل، تَثْبُط، تَأَخَّر. عَجَز، عُجُون.

په ک نه که فتن

ل: دانه مان. بالک نه بورن. [دههوسان نه بورن. گوی نهدان]

ف: وانماندن، باز نماندن. باک نداشتن، پروا  
نداشتن.

ع: حَزَم، تَهَوَّر، عَدَمِ اِعتِنَاء، عَدَمِ مُبَالَاة.

په کهر

ل: په شتو، په زیو، پدیش. [خه فته تبار، بیرلار]

ف: پشیم، آفسرده، آشفته، آلفته، شپلیده،  
سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلِق، مُنْزَعِج، مُشَوِّش،  
مُخْتَلِ، سَدَمَان، مُخْتَلِ الخاطِر.

په کهر

ل: گهره. [که مره (شیا که پتهو بو) ی به زویدا لکار.]

ف: بهرک. (سرگین سفت شده.)

ع: ذیرة.

پهل

ل: په ر. [تو وکی بالنده.]

ف: پر. (پر مرغ.)

ع: ریش.

پهل

[ل: باز]

ف: پارچه.

ع: عُضْو، اِرَب.

## پهل

ك: دس. [دهست، فزل]

ف: دست، بازو.

ع: يد، عضد، عضيد.

## پهل

ك: كوت، تيكه، لوت، كهل. [پارچه]

ف: تيكه، پارچه.

ع: قطعة، قطاعة، كسرة، كسارة. كسييس.

## پهل

ك: به‌لگ، پهل. [توی، پارچه‌ی دریش. (بزر نمونه:

نیوید کی قدیسی وشك كراو.)]

ف: بلگ، برگ، پره. (يك نصف زردآلو خشكه

مثلاً.)

ع: شَرَحَة.

## پهل

ك: لهق، چل، شاخه. پژ. [لقویزی دره‌خت.]

ف: شاخه. (شاخه‌ی درخت)

ع: غُصْن، شُعْبَة.

## پهل

ك: دزل، دهرار، دهر. [شیو]

ف: دره، زاو.

ع: شَعْب، وادی.

## پهل‌لار

ك: هه‌لمت. شاتان. شلنگ. [شالو (هیرشی پال‌هوان یا

نه‌زدیهای تورپه.)]

ف: نَهِیب، جَهِش، پَرش، دَم، کوشش. (حمله‌ی

پهلوان یا ازدهای دمان.)

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، سَطَوَة، جَوْلَة، بَطْشَة، عَكْرَة، كَبَة،

كِرَة.

## پهل‌لار دان

ك: هه‌لمت دان، شاتان دان، شلنگ دان. [شالو بردن]

ف: دَمیدن، جَهِیدن، پَریدن، نَهِیب دادن،

## کوشیدن.

ع: صَوْل، سَطو، جَوْل، بَطْش، عَكْر، كِر، حَمَلَة،

وُثوب.

## پهل پسکیان

ك: بال شَوِرو برون. [بال دان‌ورین]

ف: پَلَمیدن، بال سُسْت شدن، پَدوازیدن.

ع: تَضَوُّع، تَطْفُف، خَفْض جَنَاح، اِرْتِخَاء جَنَاح.

وینه—بال‌شهوکردن

## پهل‌پهل کردن

ك: تیکه‌تیکه کردن. [لوت‌لوت کردن، توی‌توی کردن]

ف: پارچه‌پارچه کردن، پاره‌پاره کردن، تیکه

تیکه کردن.

ع: تَارِيب، تَقْطِيع، تَشْرِيح، تَهْرِيم.

## پهلک ← پهلکه

## پهل‌کردن

ك: كهل کردن، قهل کردن، برین. [لوت کردن به تیغ.]

ف: بریدن، پاره‌کردن.

ع: قَطْع، قَص، قَصو.

## پهل کوتان

ك: هه‌لدان، دس کوتان، ته‌لاش، پهل‌ه‌شائن. [تیک‌زشان،

ته‌قالادان]

ف: تلاش، دست‌یازدن، کوشش کردن، کوشیدن،

تلاشیدن.

ع: سَعْي، جَهْد.

## پهلکه

ك: پهلک. [برچی گیاره.]

ف: چَغْد، چَغَند، گیس، دُنْبوقه.

ع: ضَغِيرَة، غَدِيرَة، عِقْصَة، عَقِیْصَة، جُعْد.

وینه

## پهلکه

ك: گوجی. [نهو پسته‌ی که که‌واو و کراس و... یان

پی‌ده‌بست.)]

ف: گرج. (بند قبا و پیراهن و امثال آن).

ع: رباط.

**پهل‌لیتسکیان** — **پهل‌پسکیان**

**پهل‌ویو**

ک: پهل‌ای بالنده.

ف: پروپود. (پرنده)

ع: ریش.

**پهل‌وه‌شائن**

ک: پهل‌کوتائن، پهل‌کوتی، پهل‌قاژی. [پهل‌فرتکی،

پهل‌قاژ]

ف: دست‌ویازدن، چخیدن.

ع: دَحَض، دَحَص.

**پهل‌وه‌شائن**

ک: پهل‌کوتائن، تهل‌اش کردن، کوشش کردن، کوشین،

ه‌ول‌دان. [تیکوشان]

ف: کوشیدن، تلاشیدن، تلاش کردن، کوشش

کردن، دست‌یازدن.

ع: سَعِي، جَهْد.

**پهل‌وه‌شائن**

ک: تیر‌کیشان، جوین. [برورسکه‌پیدا هاتن.]

ف: نویدن، تیره‌کشیدن، جَنبیدن.

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

**پهل‌ه**

ک: پهل‌ه، ده‌سیرد، ده‌سواکرد، تالوکه، زور. [خیرایی، لهز]

ف: زو، زود، شتاب، فَرَقَر، فَرَفَره، چَلَبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، سَرَاعَة، مُبَادَرَة، بدور.

**پهل‌ه**

ک: پهل‌ه، داینه، دامنه، بنار. [داوینه]

ف: پره، دامنه، دامن، دامن، راغ، تَنیژه، کودر،

کوه‌پایه.

ع: سَفَح، مَلَف، وَكَف، مَبْطَة، مُنَحَدَر، حَضِيض.

**پهل‌ه**

ک: چاک، داینه. (پهل‌ه‌ی‌کوا) [داوین]

ف: دامن، چاک.

ع: ذیل، رفل.

**پهل‌ه**

ک: پهل‌ه، تو، به‌لگ، لا، تا. [لاپهل‌ه، تو، رورپهل‌ه]

ف: پَرَه، تو، تو، تاه، لا، لای، پَرده، بَرک، بَلک.

ع: صَفْحَة، وَرَق.

**پهل‌ه**

ک: تا. (تای‌تزازو) [لایه‌کی تهرارزو.]

ف: پَله، پَلَه، تا.

ع: كَفَة.

**پهل‌ه‌پسکی**

ک: بال‌ه‌شوی، بال‌ه‌شور کردن. [بال‌ه‌دانه‌واندنی بالنده.]

ف: بدواز.

ع: تَضَوُّع، تَطْفِيف، تَغْییر.

**پهل‌ه‌پهل**

ک: پهل‌ه، پهل‌ه، هله‌پهل‌ه، پهل‌ه‌ودان، تالوکه.

گوبه‌گوب. [هله‌داوان]

ف: شتاب، چَلَبَله، فَرَقَر، فَرَفَره، زود.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة، (سَرِیعاً)

**پهل‌ه‌پهل‌ه**

ک: پهل‌ه‌پهل‌ه، توتو. [توی‌توی]

ف: پَرَه‌پَرَه، تاه‌تاه، تویر‌تو، لای‌برلای،

پَرده‌پَرده.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح. (أوراق، صَفَائِح)

**پهل‌ه‌پیشک**

ک: پیشک. [پهل‌پیشکه (فریدانی به‌ردی وردی نیسان

ه‌ردردو پهل‌ه‌ی‌دوشارمژ.)]

ف: چلتک. (سنگ‌ریزه را در بین هر دو سیاه

پرتاب کردن.)

ع: حَصَب، حَصِي، حَذَف، قَذَاف، تَكْطِج، تَطَاوُج.

حَصْبَة، حَذَفَة. حَصْبَاء، حَصَاة.

**په له لك**

ك: پټ. [گوریسی نه ستور.]

ف: پټ. (ریسمان رُمخت)

ع: رَسَن.

**په له فرکی** — **په له قازی**

**په له قازی**

ك: په له کوتی، هه لژیویان، هه لفلتیان، دسرباو هه شائن.

په له شائن. [په له فرکی (وړك) هوجوولی سه رپړاو.]

ف: چخیدن، دست وپاژدن، كوشش كردن.

ع: دَحْص، دَحْض، سَعِي. بَحْث. (حَرَكَه الْمَذْبُوح)

**په له وهر**

ك: پالنده، مهل، مر، پهرنده. [بالدار]

ف: پرنده، بالدار، مُرغ.

ع: طَيْر طَائِر.

**په ل**

ك: هزېدل. [تَوَيْهَل (نور «بهرد، كلو، گل، بهر» ی كه

ده بهار وین.)]

ف: تویال. (سنگ یا كلوخ یا گل یا برف كه

پرتاب كند.)

ع: جَعَو، لَيْقَة، كُثْبَة. حَذَفَة، مَذَرَة، تَوَفَال.

**په لپ**

ك: بیانك، رك. [بیانو، به هانه]

ف: بهانه، رك.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض. اِصْرَار. اِعْتِدَار.

**په لپه لان**

ك: په له شهړی، په له فرکی. [شهړ بهرد]

ف: كلوخ اندازی، سنگ اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَافَة، مُخَاسَنَة، مُقَافَة، مُرَاجَعَة،

مُلاطَنَة، مُلاطَنَة، مُرَامَة.

**په لپین**

[ك: بخوړ و دوعای تاییه ته بو كوزیه.]

ف: گُلگجه. (ابخره و ادعیه ی مخصوصی است

برای بچه ی نوزاییده.)

ع: تَعْوِذ. تَخْيِر.

**په لپینه**

[ك: گیای پرېره، په لپین]

ف: پَر پینه، پَر پهن، بَلْبَن، بوخل، بوخله، بُخله،

جكوك، تورك، دندانس، خُرغه.

ع: رَجَلَة، بَقْلَة الْحَمَاء، كَف، فَرْفِين، فَرْفِينَج، فَرْفَج،

فَرْفَجِين، خُرْفَج، خُرْفَة.

**په لڅوړه**

ك: نیمكوت. [په لڅوړ: نالقی نیره جاروار بهر له كاویش

كردن.]

ف: دكیده، نَرم شده، نیم كوفته، نیم خورد.

ع: جَرِيش.

**په لڅمكا مینش**

ك: ... ته مه ل. [ته وزه لی زبه لاهی نهوسن.]

ف: كَتَنْبِر، كَتَنْبَل، تَنْبَل، تَنْزده. (كاهل ضخیم

شكم پرست.)

ع: ثَقِيل، كَسِيس، تَار، تَنْبَل، تَنْبُول، طَنْبَل.

**په لك**

ك: به لك. [پتلوی چار.]

ف: پَلگ، پَلگ، (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

**په لك**

[ك: په لك: داریكه له تیرې چنار.]

ف: پَد، پَد، پَلگ، وَسَك، وَزَك، سپیدار،

اسپیدار، سفیدار، اسفیدار.

ع: غَرَب.

**په لوښه**

[ك: بنجی گیایه کی ساقه ته نه ستوره كه «گادمه» ی

پی ده لین.)]

ف: پلوشه. (بیخ علفی است ساق درشت که آن را «گادمه» گویند.)

ع: فلوسنج.

وینه

پهله

ک: له که. تروقن، تیکه. (پهله‌ی همور، پهله‌ی گهنم)

[پارچه]

ف: لکه. تیکه.

ع: قطعة. کسفة.

پهله

ک: هدله، پهله. [لمز، دسیرد]

ف: شتاب، فرقر.

ع: عَجَلَة، بُذُور، سَرَاة.

پهله

[ک: بارانیک که لانی کم تا قولایی یدک گری زوی تهر

کات.]

ف: پله، باران شخم. (بارانی که اقلایک گره

زمین را بخیساند.)

ع: مُزِرِع، مَاعُون، كَفِي، صَفَرِي، خَرِيف، رَبِيع.

پهله‌فرکی

ک: پهله‌فرکی، پهله‌شدری، پهله‌لان. [شدره‌برد]

ع: کلوخ اندازی، سنگ‌اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَاذَفَة، مُقَاذَفَة، مُرَاجَمَة، مُخَاسَنَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَسَة، مُرَامَة، تَحَاصُب.

پهله‌فرکی ← پهله‌فرکی

په‌لیت

ک: ه‌لیت، شریور، که‌په‌تره. [براه، تسه‌ی پرپرورج]

ف: یاوه، بیدلا، پرت و پلا، کلپتره، لکلکه،

قلماش.

ع: شَطَحَات، خَرَفَات، شَمَارِيج، أَبَاطِيل، هَذْيَان،

سَسَاف.

په‌م ← په‌نگ

په‌نگ

ک: په‌مه، لوکه. [په‌مور]

ف: پنبه، لوکه، ساویس، کُرشَف. (طوط)

ع: عُطْب، قُطْن، بُرس، قُور، تَقُق، هَيْنَم، كُرفَس،

كُرسُف، كُرسُوف.

په‌له‌پری

[ک: تفه‌نگیک که به باروت و په‌مور پرکرایت، به بی

گولله.]

ف: پنبه، پنبه‌پر<sup>۲</sup>. (تفنگی که با باروت و پنبه

پر شده باشد. بدون گلوله.)

ع: قُطْنِيَّة.

په‌مه ← په‌نگ

په‌مه‌دانه

[ک: په‌موانه: دهنکی نار لوکه.]

ف: ککچه، خیشفوج، پنبه‌دانه.

ع: فُرُزُع، حَبُّ الْقُطْن.

په‌مه‌یی

ک: ده‌گین. [پارچه‌ی له لوکه دروست‌کراو.]

ف: پنبه، نخ. (پارچه‌ی پنبه‌ای)

ع: سَحْل، قُطْنِيَّة.

په‌مین ← په‌نه‌مین

په‌ن

ک: مَچ، مَچِیاری، ناموژیاری. [په‌ند، ناموژگاری]

ف: پند، آندرز، آموزش، آموزگاری.

ع: وَعظ، مَوْعِظَة، تَلْقِین، نُصِيْحَة. مَثَل. عِبْرَة.

په‌ن

۲- له ده‌سنوسه‌که‌ی چاپی نهرت‌شدا نهم دوو وشه‌یه

خه‌تیکیان به سهردا کیشراوه، نازانم له لایه‌نی نووسره‌وه‌یه

یان نا. (ر - ر)

۱- ۱۶/۱ ای گه‌زی پیوان. (ر - ر)

ك: كه تن، كه لك. [کاری خراب]

ف: كلك. آلايش، آلودگی، کار بد.

ع: كتن. فن. حیلة.

پهنا

ك: دالده، سایه، كه لین. [هاناگه]

ف: پناه، سایه، سامه، زنهار، زینهار، کاروگر، پشت.

ع: ملجا، ملاذ، ملاز، ملاث، معاذ، عیاذ، عوذ، لجا، ملخص، ذری، وال، امان، مامن، مزکا، موئل، وحج، حماء، حرز، كنف، كن، ظل، جمایة.

پهنا

ك: پهنا، پهناگا. [ندو شویندی له کاتی به هه لکردندا په نای پی ده بن.]

ف: پناه باد، بادپناه، پناهگاه. (جایی که هنگام باد پناه به آن برند).

ع: مكنأ.

پهنا

ك: نیمه قران، دهایی. [پهنا بات، نیو قران]

ف: پناباد، نیم قران، پانصد دینار، ده شاهی، نیم هزاری.

ع: نصف القرآن.

پهنا

ك: خوسایه خستن. [چو نه بهر دالده.]

ف: پناه بردن، خود را به سایه انداختن، زنهار خواستن.

ع: التجاء، اعتصام، تدری، تَعَوُذ، استِعَاذَة، استئمان، استذراء، لَوُذ، لَوُز، لَوُث، عَوُذ، عِيَاذ، استجارة.

پهنا

ك: دالده، سایه. [هاناگه]

ف: پناهگاه، سایه.

ع: ملجا، ملاذ، ملاز، ملاث، معاذ، ملخص، مامن، مزکا، موئل، كن، كنف، حرز، ظل، وال، وحج. پهنا

ك: نیشن، نارابون. [ون بسون (و لك): نیشن خور و مانگ.]

ف: نهان شدن، نشستن. (نشستن آفتاب یا ماه مثلاً.)

ع: غروب، افول.

پهنا

ك: دالده روین. [خو پاراستن له باران و... له ژیر بهر د یا دره خندا.]

ف: پناه گرفتن، پنهان شدن، کنار گرفتن. (خود را از باران مثلاً حفظ کردن در زیر سنگ یا درخت.)

ع: لَعُو.

پهنا

ك: پوشیده، شاریگ. [نادیار، شاراه]

ف: پنام، پنهان، نهان، آبشت، آبشته، آبسته، نهفته، پوشیده.

ع: مخفی، مكتوم، مستور. خفیة، سِر.

پهنا

ك: پتوار، په سدر، پشته سدر. [پاشله]

ف: شسپ، رتود، پشت ستر.

ع: غیاب.

پهنا

ك: په شام، ماس. هه لتن. [نارسان، هه لاسین]

ف: آماس، آماه، برآمدگی، پنام، باد.

ع: وَرَم، اصمئكاك.

پهنا — ده سمال شهر مه

پهنا مان — مه غیبیات

پهنا کردن

ل: پوښان، شاردنمه، پوښن. [حشار دان]

ف: آيشتن، آيشتن، آيشتن، نهفتن، نهان کردن، پنهان نمودن، پوشيدن، پوشاندن، پُنام کردن.

ع: کتم، ستر، غطي، غمر، غطو، دس، کفر، کُمون، اِکمان، اِخفاء، اِسرار، اِضباء، تَغْطِيَّة، تَوْرِيَّة، مُوَارَاة، تَکْتِيْم، اِکْتِتَام، کِتْمَان، کِتْمَة.

**په نامگا**

ل: ... مه‌کوز. [حشارگه]

ف: پنهانگه، نهانگاه، آبشنگاه، آبشستگاه، آبستگاه. مکو.

ع: مَکَمَن، مَکْتَم، مَدَسَّة، کافِت.

**په نامه‌کی**

ل: پوښیدنی. [راز، نهنی]

ف: پَنامی، پنهانی، نهانی، پُنام، نهفته، راز، رازه، پوشیدنی.

ع: سر، خفي، مخفي، مکتوم، مستور، سري.

**په ناهنده**

ل: دمه‌داينه. [په‌ناهر، دمه‌وداوين]

ف: پناهيد، پناهنده، زنهاری، دست به دامن.

ع: مُلْتَجِي، مُعْتَصِم، مُتَذَرِي، مُسْتَأْمِن، مُسْتَعِيذ.

**په پنج**

[ل: پَنج.]

ف: پَنج.

ع: خَمْس، خَمْسَة.

**په پنجا**

[ل: پَنجی: ژماره‌ی پاش چل و نژ.]

ف: پنجاه.

ع: خَمْسُون. (خمسین)

**په پنج چاوکه‌ی دل**

ل: په‌نج گه‌نج، په‌نج گه‌نجینه. [پننج هه‌سته که (بیستین)،

بیست، یون کردن، چه‌شن، بهرکه‌وتن]

ف: پنج گنج، پنج چشمه‌ی خرد.

ع: حَوَاس خَمْسَة، مَشَاعِر، مَدَارِك، حَوَاس، حَوَاس.

(باصِرَة، سامِعَة، شَامَة، ذَانِقَة، لَامِسَة)

**په پنجه‌دری**

[ل: ژوروتک که پَنج دهرگای به‌رهو هم‌ره یا به‌رهو

کولان هه‌یت.]

ف: پنج‌دری. (اطاقی که پنج در به حیاط یا به

کوچه داشته باشد.)

ع: بَنجَرِيَّة.

**په پنج روزه**

[ل: پَنج روزه‌ی جیهان. (له هه‌فته‌که‌دا روزه‌ی له دایک

بوون و روزه‌ی مردن حساب ناکه‌ن.)]

ف: پنج روز جهان. (از هفته روز آمدن به دنیا

و روز مردن را حساب نمی‌کنند.)

ع: الْاَيَّامُ الْخَمْسَة.

**په پنج که‌نجینه** ← **په پنج چاوکه‌ی دل**

**په پنوله**

ل: په‌نج، چه‌پوله، دس، چه‌ج. [چه‌چه]

ف: پنجه، دست، پنج انگشت.

ع: كَف، أَصَابِع، قُنْب، مِقْنَب.

**په پنجه** ← **په پنوله**

**په پنجر** ← **په پنجره**

**په پنجره**

ل: په‌نجر. ناقشه، دوده‌ری. [روناکیده‌ری ناو دیوار.]

ف: پَنجِر، پَنجره، دودری، آقشته، پنجره.

أُرْسَى.

ع: نَافِذَة، كُوْه، طَاقَة، بَنجَرَة.

ویند <۲>

**په پنجره‌ی ناسن**

ل: په‌نجره‌ی شه‌وکه. [په‌نجره‌ی له شیش دروست‌کراو

(په‌نجره‌ی تۆرداری ناسن.)]

ف: بالکانه، بادکانه، آژگن، غَلْبُکُن، غَلْبُکین. (در

مشبک آه‌نی.)

ع: فاکوړه.

**په‌نجه‌ری شه‌وده‌که**

[ک: په‌نجه‌ری تو‌پدار (په‌نجه‌ری تو‌پدار، ناستین یا دارین.)]

ف: غل‌بکڼ، غل‌بکین. بال‌کانه، باد‌کانه، آژ‌گن. (در

مشبک خواه آه‌ن یا چوب.)

ع: فاکوړه.

**په‌نجه‌کیشی**

[ک: (ک: جوړه کول‌په‌یه‌کی لاک‌شیه‌یه.)]

ف: پنجه کشیده. (نوعی است از گرده که مستطیل می‌سازند.)

ع: رغیف، مُرقق.

وینه

**په‌نجه‌ه‌لبینگان**

[ک: (ک: په‌نجه کردن به ناو په‌کدا.)]

ف: پش‌لیدن. (پنجه در از هم گذراندن.)

ع: مُشاج‌به.

**په‌نجه‌ی بیچاره**

[ک: پینج ه‌ساره ه‌ساره‌ساده‌که. (که‌یوان، ه‌ورمز، بارام،

ناهید، زاره.)]

ف: پنجه‌ی بیچاره. (زحل، مشت‌ری، مریخ،

زهره، عطارد)

ع: خَمَسَة مُخَيَّرَة.

**په‌نجه‌ی پشت—پشت خورین**

**په‌نجه‌ی نار**

ک: په‌نجه‌ی دزی‌گ. [پینج دزراوه‌که: پینج روژی کوتایی

سال.]

ف: فُرو‌زدگان، پنجه‌تار، پنجه‌ی دزدیده.

ع: خَمَسَة مُسْتَرْقَة.

**په‌نجه‌ی دزی‌گ—په‌نجه‌ی نار**

**په‌نجه‌ی مریه‌م**

ک: چنگ مریه‌م. [مخو‌ر مریه‌م: گیاه‌که له په‌نجه

ده‌چیت.)]

ف: پَنجِه‌ی مَریم، چنگ مَریم. (گیاهی است

شبیه پنجه.)

ع: بُخو‌ر مَریم، کَف مَریم، بُخو‌ر اَناک‌راد.

وینه—چنگ مریه‌م

**په‌نجه‌یه‌ک**

[ک: پینج‌یه‌ک: په‌ک له پینج.]

ف: پَنج‌یک، پَنج‌بوده.

ع: خُمس.

**په‌نرشکه**

ک: سه‌رواله. [نوسه‌که (در‌کینکه ده‌لکیت به جلوه‌رگ و

کلاشدا.)]

ف: دوزه، سَنگ، شَنگ، أَجهره، أَده‌جا، سه‌رواله.

(خاری است که به لباس و گیوه می‌چسپد.)

ع: خُرشون، قُط‌رُب.

وینه

**په‌نشه‌مه**

ک: په‌نشه‌مه. [پینج‌شه‌مه]

ف: پنج‌شنبه، روز هر‌مزد.

ع: خَمیس، یو‌مُ الخَمیس.

**په‌نگ**

ک: ماش. مدن. [م‌ند، م‌نگ]

ف: پنگ، کُر، مات.

ع: رُکو‌د، قو‌م، قو‌مَة، قیام، تَرادُد، اِر‌تداد. راکد،

کُر.

**په‌نگاو**

ک: مدن. ماش. [م‌ند، م‌نگ]

ف: کُر، مات، پنگاب.

ع: راکد، مُترادِد، مُرتَد، قانِم، مُترابط.

**په‌نگله‌میش**

ک: مان، پیش. [(دا‌گیران له‌به‌ر تینی تور‌یه‌ی.)]

ف: خشم، تَش، گُرم. (گرفتگی از شدت غیظ.)



ع: وُجُوم، حُرُون، اِنْقِبَاض، اِكْتِياض، اِغْتِياض.

په‌نگه‌مووس—په‌نگه‌میش

په‌نگه‌میش—په‌نگه‌میش

په‌نگه‌خواردن

ك: مه‌ن‌کردن، ماش‌کردن. [په‌نگ‌خواردنه‌وه (راوه‌ستانی ناو یا ناپه‌زه).]

ف: پنگ‌گردن، مات‌گردن، گُر‌گردن، ایست‌گردن. (ایستادن آب یا جمعیت).

ع: قَوْم، قِیام، رُکود، تَرابط، تَرادُد، اِرْتِداد.

په‌نه‌میان

ك: په‌نه‌مین، ماسین، هه‌لاتن، هه‌له‌هاتن، په‌ناه‌ه‌واردن، با‌کردن. [ناوسان، هه‌له‌ماسین]

ف: آماسیدن، آماهیدن، باد‌کردن، برآمدن.

ع: حَبَط، ثَوْرَم، اِنْتِفاخ، اِنْتِيار، اِنْتِفاش، فُتّا، طَمَر.

په‌نه‌میک

ك: ماسیک، هه‌لاتگ، هه‌له‌هاتگ، په‌ناه‌ه‌واردگ با‌کردگ. [ناوسار، هه‌له‌ماسیو]

ف: آماسیده، آماهیده، برآمده، باد‌کرده.

ع: مُتَوَرَم، مُتَفَنِّخ، مُتَنَبِّر، مُتَفَش، نَاتِي، مُتَحَبِّط.

په‌نه‌هین

ك: خه‌فتن، په‌نگه‌مروس‌کردن. [نوستن (خه‌وتن به‌تورپه‌یه‌وه، ئیدیزمه).]

ف: خوابیدن، گُز‌میدن. (با‌خشم‌خوابیدن، کنايه‌است).

ع: اِنْتِفاخ، اِنْتِفاش، نوم.

په‌نه‌هین—په‌نه‌میان

په‌نیر

[ك: په‌نیر (شیری به‌ستور).]

ف: پنیر. (شیر‌بسته).

ع: جُبْن، جُبْن.

په‌نیر‌تازه

ك: په‌نیر‌تەر. [لَوَز]

ف: لور، لورا، پنیر‌تازه.

ع: اُرْتَه، حالوم.

په‌نیره—توله‌که

په‌وچی

ك: بۆ‌ته‌وه، بۆ‌ته‌مه، په‌رکه. [له‌بهر‌ته‌وه، له‌بهر‌ته‌مه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو، برای‌اینکه.

ع: لَذا، لِهْذا، لِذَلك، لِأَنَّ.

په‌وکه

ك: په‌وچی، بۆ‌ته‌وه. [چونکه، له‌بهر‌ته‌وه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو.

ع: لَذا، لِهْذا، لِذَلك، لِأَنَّ.

په‌ی

[ك: ده‌مار (ره‌گی‌سی).]

ف: پی. (رگ‌سفید)

ع: عَصَب.

په‌ی

ك: شَوْن، نه‌سەر. [شو‌نه‌وار. نیشانه (وه‌ك: جینگه‌پی).]

ف: پی، وڤ، نشان، ره‌وه، چشپیر، چشفر. (جای‌پا‌مثلاً).

ع: أَثَر، دَعَس، ثُرْبَة، سَلَانِق، عِلَامَة، قَرِینَة.

په‌ی

ك: بن، بیخ. (په‌ی‌نیه). [بنك]

ف: پی، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، پایگان، فَر‌ناد.

ع: شَجَن، مَجَارَة، قَعَر، عُمَق.

په‌ی

ك: چه‌ق، بن، بیخ. [به‌ره‌ت (وه‌ك: بیخی‌دیوار).]

ف: پی، بیخ، بُن. (پی‌دیوار‌مثلاً).

ع: عِرَاق، قَعَر.

په‌ی

ك: پا. [جومگه‌ی‌پی].]



سمی ولا خدا پهیدا دهیت.) [

ف: پی دادن. (مرضی است که به واسطه‌ی سنگینی بار مثلاً در پای ستور پیدا می‌شود.)

ع: قَد، دَخَس.

**پهیده‌ریه‌ی**

ل: په‌یاهی، هدیاه‌یتا، زوزوو. [په‌یتا‌یتا]

ف: پی‌درپی، پی‌پی، پشت‌سره‌م، هار، زودزود.

ع: ولاء، ثوالی، ثهافت، متوالیاً، متعاقباً، متتالیاً، مُصِلًا، مُسْنَلًا، تتری.

**په‌ی دیوار**

ل: پای دیوار، بن دیوار. [بینی دیوار، بندرته‌ی دیوار]

ف: پی‌دیوار، پای‌دیوار، بن‌دیوار، بیخ‌دیوار.

ع: عِرَاقُ الْحَاظِ، أَصْلُ الْجِدَارِ.

**په‌یره‌و**

[ل: شوتنک‌وتور]

ف: پیرو، پیسه، وُزستان، وُزشان، پُروشان،

بروشان، برشان، برسان، بروسان، پروسان،

فرسنداج، هاوش.

ع: تابع، اُمة، مُقَد، مُرید.

**په‌یره‌وی**

ل: چارلی‌پین. [شوتنک‌وتن]

ف: پیروی، وُزستانی، وُزشانی، پروشانی.

(← په‌یره)

ع: مَتَابَعَة، اتِّبَاع، اتِّتِمَام، تَقْلید، اِقْتِدَاء، تَأَسُّی،

اِکْتِسَاء، سَتْن، اِقْتِیَاس.

**په‌یسه‌ر**

ل: پتوار، پشته‌سر. [پاشمله]

ف: پشت‌سر، دنبال.

ع: غیاب، قفا، خلف، عَقِب.

**په‌یغام**

ل: په‌یغام، په‌یام، سفارشت. [راسپیتری]

ف: پیغام، پیام، آلام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاح.

**په‌یغه‌مه‌ر**

ل: په‌یغه‌مه‌ر، په‌یغام‌به‌ر، سفارشت‌به‌ر. [راسپارده،

په‌یام‌به‌ر]

ف: پیغمبر، پیغام‌به‌ر، پیغمبر، پیام‌به‌ر، پیغام‌ر،

وُخشور، فرخشور، چرگر، فرسته، فرستاده.

ع: رَسُول، نَبِی، نَبِی، مُنْهَی، مُبَلِّغ.

**په‌ی‌کار**

ل: شون‌کار. (رویه‌ی کاری.) [به‌دوای کاردا، به‌شوین

نیشدا]

ف: پی‌کار، دنبال‌کار.

ع: لِلْأَمْرِ، عَقِبَ الْأَمْرِ.

**په‌یکان**

[ل: سری نوولتیزی کانزایی تیر و رم و عاسا و...]

ف: پیکان.

ع: نَصْل، مَعْبَلَة، سِنَان، رُج.

**په‌یکان چیوده‌سی**

ل: سه‌ره‌نیزه، په‌یکان‌نیزه. [نورکی کانزایی عاسا.]

ف: بن‌نیزه، سرنیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه ← په‌یکان‌نیزه

**په‌یکان‌نیزه**

ل: سه‌ره‌نیزه. [سه‌ره‌رم]

ف: ته‌نیزه، بن‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه

**په‌ی کردن**

ل: برین، قه‌لم‌کردن. [په‌راندن به‌تبخ]

۱- نازام بوچی نووسه‌ری به‌ریز «چیوده‌س» ی به «نیزه»

مانا کردووته‌ود؟ (← چیوده‌س) (ر - ر)

ف: پی کردن، قَلَم کردن، بُریدن.

ع: قَطْع، حَرْ، صَرَم، فَصَل، قَص، بَضْع، مَب، لَحَب، حَذَم، خَذَم، هَذَم، هَذ، مَتَح، مَتَح، قَرَض، قَلَم.

**په‌ی کردن**

ک: پابیرین، قه‌لَم کردن [قاچ په‌راندن]

ف: پی کردن، پابُریدن.

ع: قَطْع الرَّجُل.

**په‌یکول**

ک: خه‌سه‌ک. [په‌یکول: دَرکیکی سی‌سوچه (به‌ری

گیاهه‌کی به‌ناویانگه.)]

ف: خَنْجَک، خَسَک، خَارْخَسَک، سه‌کوه‌ک،

سه‌کوه‌نگ، شَکوه‌نگ، شَکْره‌نگ. (ثمر علفی

است معروف.)

ع: حَسَک، سَکوه‌نج، شَکوه‌نج، شَکْره‌نج.

وینه

**په‌یکره**

ک: ره‌شت، یاسا. (←رهویه) [ریاز، شتواز، شتوه]

ف: پی‌کَره، زوش، یاسا، زهو، آسا، طرز، ترز.

(←رهویه)

ع: رَوِيَّة، رَوِيَّة، وَتِيْرَة، سِيْرَة، نَسَق، أُسْلُوب، أَهْلُوب، نَمَط، مَنَوال.

**په‌یمان**

ک: شمرت، په‌یوان، په‌یون. [مدرج، به‌لین]

ف: پیمان، سامه، غَنَوند، پیغان.

ع: اِل، عَهْد، عَقْد، شَرَط.

**په‌یمانه**

ک: پیمانه، کهریز، نه‌یاره. [نایره، پتوره]

ف: پیمانه، کویژ، کَفِيْز، کَفِيْز، نَرون، ایاره.

ع: كَيْل، مِكْيَال، كَيْلَة، مَد، صَاع، قَفِيْز، مَقْيَاس،

عِيَار، مَعْيَار، مِيزَان، مَقْدَار، صُوع، نَاطِل، نَاطِل.

**په‌ینجه**

ک: پله، نه‌رده. [په‌یزه]

ف: لاتو، پاشیب، زینه، هَدینه، زینه‌پا، پله،

نَرْدَبان، نَوَرْدَبام.

ع: سَلَم، قَصَمَة، مَرَقَاة، مَرَقَنَة، نَرَجَة، مِعْرَاج،

مَطْلَع، مَصْعَد، مَرِيَا.

وینه

**په‌ینکه**

[ک: نهر نارده‌ی که ده‌پیش‌ترین به سفره‌دها هه‌تا هه‌ویری پیا

نه‌لکیت.)]

ف: پَرَسَم. (آردی‌که بر سفره پاشند که خمیر

به آن نجسید.)

ع: لُؤافَة، لُؤافَة، ثُوینی.

**په‌ی نه‌بوون**

[ک: بَیَن بوون، قوول بوون]

ف: پی نداشتن، قه نداشتن.

ع: عُمُق، غُور، عَدَمُ الْقَعْرِ.

**په‌ی نه‌دان**

[ک: زَرَر قوول بوون]

ف: پی ندادن، پای ندادن.

ع: عُمُق، بُعْدُ الْقَعْرِ.

**په‌یوان ← په‌یمان**

**په‌یوه‌س**

ک: لکانن، چه‌سپانن. [لکاندن (وه‌ک: پی‌کمره لکانده‌وی

ده‌فری شکار.)]

ف: پیوست، پیوند، چه‌سپاندن. (به‌هم

چه‌سپاندن ظرف شکسته مثلاً.)

ع: رَاب، وَصَل، اِلْحَام، اِلْحَاق.

**په‌یوه‌س**

[ک: نارَیته، لیکدراو (به‌رامبه‌ری «تاک».)]

ف: پیوسته. (ضد مفرد.)

ع: مُرْكَب.

**په‌یوه‌ن**

[ک: په‌یوه‌ن، متوربه (په‌یوه‌ن کردنی درخت.)]

ف: پَيوتند، پَرور، پَرور. (پیوند کردن درخت)

ع: اَبَر، اِبَار، طَطعیم، لَقح، ثَلَقیح، وَصل.

وینه

پهیین

ك: تهرس. تهرسه قول. [شیاكه. تهرسه قول (پسای نه سپ و ولاخ و شتر).]

ف: پَهَن، سرگین. (مدفوع اسب و الاغ و شتر.)

ع: زَبَل، رَوث، خُرء، بَعَر، سَرچین، سَرچین.

پهیینکیش

ك: تونونه وان. [پهیینچی، زبل فریده]

ف: كلج کش، پَهَن کش، تونبان، سرگین کش.

ع: كَناس، زَبال، رَواث.

پی

[ك: پیو]

ف: پیه.

ع: عَسَن، عُسَن، رَعَم، شَحَم، نَي.

پی

[ك: بهر، به نهر. له گه [یدا] (پی بیژ، نه سپی پیه.)

ف: بییش، بهاو. با او.

ع: به، له، مَعَه.

پی

ك: پا. [قاچ (شبهه کی کرماجیه).]

ف: پا. (کرماجی است).

ع: رَجَل.

پیا ← پیاک [سرکه نه کواه.] [خفف است.]

پیابردن

ك: پیاکردن، چدقائن. [تیخست، تیچدقاندن]

ف: تو کردن، فُرو بردن، خَلانیدن، شَخالاندن.

ع: اِدخال، ایللاج، اِتلاج، غَرز.

پیاهریک

ك: شِت. [دیوانه]

ف: وَر پَریده، شیت، دیوانه.

ع: مَمسوس.

پیاجوون

ك: پیاروین، چه قیان. [چونه ناو، تیچه قین]

ف: فرو رفتن، تورفتن، خَلیدن، شَخالیدن، شَخانیدن.

ع: دُخول، وُلُوج، تُلُوج، اِنغِران.

پیاجوون

[ك: پیته خه ریک بوون، گوی پندان]

ف: بییش ور رفتن.

ع: اِهتِمَام، اِعْتِنَاء.

پیاجوونهوه

[ك: دور کردنهوه، درو بات کردنهوه]

ف: باز خواندن، دوباره خواندن.

ع: دَوَر، تکرار.

پیاده

ك: پایاگ، پایاده. [به پی ریشتن، بهرام بهری «سوار».]

ف: پیاده، پایاده، پاسوار.

ع: راجِل، راجِل، مُتَرَجِل، رَجَلان، رَجیل، رَجالة،

ماشِی، فِیج، فِیادج، فِیاده. (مُشاة)

پیاده

[ك: شه شاه داشی ریزی پیشه روی شه ترنج.]

ف: پیاده. (پیاده ی شطرنج.)

ع: بَیْدِق، فِیْدِج.

پیازک

ك: گرتک. [پرسیا که (هر شتیک که له ناو پهری یا ده سمالی

به سراودا هه لیگرن.)]

ف: پیروزه. (چیزی که توی کهنه یا دستمال

بسته نگهدارند.)

ع: صُرء، عِکم، نَمَط.

پیاز

[ك: پیواز]

ف: سوخ، پیاز.

ع: بَصَل.

**پیاز**

ك: سه لك. [ریشه‌ی خری هندی روهك].

ف: پیاز، بیخ.

ع: اصل.

**پیازاو**

ك: نه شكه نه. [گزشتاویکی خسته به پیازه ره].

ف: پِپْلَس، اشكنه، پیاس.

ع: شوب.

**پیازه خووكانه**

[ك: گونگونه سه گانه: روه كيكه].

ف: پیاز موشی، پیاز دشتی.

ع: عُنْصُل، بَصَلُ الْفَار، اسْقِيل، اشْقِيل.

وینه

**پیاك**

[ك: پیار]

ف: مرد، كاك، ابر، رسیده.

ع: رَجُل، مَرء، اُمَرء، اُمَرء.

**پیاك**

[ك: نیردار، په یامبه‌ر]

ف: فرستاده، پیغامبر.

ع: رَسُول، مُرْسَل.

**پیاك هاس**

ك: جوانه‌رد. [جوامتری، پیازچاك]

ف: نيك‌مرد، راد‌مرد.

ع: فَتَى، غَطْرِيف، غُطْرُوف، غِطْرَاف، حَسَن، كَرِيم، ظَرِيف.

**پیاك خوا**

[ك: ره‌لی، پیازخوا]

ف: نرسی، آبتین، مرد خدا، آشو.

ع: وَلِيّ، واصل بالحق.

**پیاك تی**

ك: پینگه‌یگی، پینگه‌ین. [پینگه‌یوی، بالغ بوون]

ف: مَرْدی، اَبَری، رَسیدن.

ع: رُجُولِيَّة، بُلُوغ، اِحْتِلَام.

**پیاك تی**

ك: جوانه‌ردی. [جوامتری، پیاره‌تی]

ف: مَرْدی، مَرْدانگی، مردمی، آژرم،

جوان‌مردی. (آدمیت)

ع: مَرُوءَة، اِنْسَانِيَّة، سَمَاحَة، غِرَة.

**پیاك یین**

ك: وارسی، رسیده‌گری. [لِیْكَوْلِنه‌وه، پشکنین]

ف: رسیدگی، وارسی، پژوهش.

ع: تَحْقِيق، تَفْتِيش، فَحْص، اِسْتِفْسا ر.

**پیاله**

ك: نِسكان، فَنجان. [كوپ]

ف: پیاله، استكان، پنگان، بنگان، كَلْاجو.

ع: طَاس، طَاسَة، فَيْخَة، فَنجان.

وینه-نيسكان

**پیاله**

ك: گیلّاس. [گیلاس (پیاله‌ی باده‌خواره‌نده‌ه).]

ف: گیلّاس. (شراب‌خوری)

ع: طَاس.

**پیان**

ك: پاگهل. [قاچگهل (کوی «پا»-یه).]

ف: پاها. (جمع «پا» است.)

ع: اَرْجُل، اَقْدَام.

**پیان**

ك: به‌وان، به‌مان. له ته‌کیان. (پیان بیتزه، پیان بوو.)

[پِیْتان. له گه‌لیاندا]

ف: به‌ایشان. با ایشان، با آنها، با اینها.

ع: لَهُم، مَعَهُم.

**پیانو**

ل: نه رغون، [نامیریکي موسیقایه].

ف: ارغُن، ارغُن، ارغُنون.

ع: ارغُن، ارغُنون.

**پیټ**

ل: فیت، فیر، [بدره کت]

ف: فر، آروند، سپاوه، ارمگان.

ع: سَعَة، بَرَكَة، سَعَادَة.

**پیټاک**

ل: خرتوبرت، [که لوبه لی نار مان].

ف: خنور، کاجار، کاجال، مان، مانه، سپار.

(اسباب خانه.)

ع: بَتَات، مَتَاع، أَثَاثِيَّة، مَاعُون، جِهَان.

**پیټاوه** — **پاناوه**

**پیټ دانوه**

ل: فیتدانه، [خیر دانوه]

ف: فَر دَاشْتَن، آروند داشتن، سپاویدن.

ع: اِبْتِرَاك، اِتِّسَاع، تَسْعُد، اِزْدِيَاد، اِئْتِمَاع.

**پیټک**

ل: په له پیټک، مروره، خلیزه، [په له پیټکه، چهر]

ف: ریگ، زاغوک، زالوک، غالوک، غابوک، زواه،

زواله، چلټک.

ع: حَصْبَة، خَذَفَة، قِضَة، كُوفَان، بُنْدُق.

**پیټک خستن**

ل: په له پیټک فهدان، [په په له پیټکه خستن: فزیدانی بهرده

ورده به همدور په غه دی دوشاومړ].

ف: ریگ انداختن، چلټک انداختن، زاغوک

انداختن.

ع: حَصَب، خَذَف.

**پیټوکه**

ل: ناغه جه واش، [گیایه کی بوغوش و به نابانگه و

ده خوریت، وشه ی ناغه جه واش له بندرهدا تورکیه.]

ف: آغه جواش، (آقجه باش علفی است معروف

خوراکی واصل لغت ترکی است.)

ع: ...

وینه — ناغه جه واش

**پیټه پیټه**

ل: واړه واره، وسوسه، ورده ورده، که کم کم، [توزده توزه]

ف: خورده خورده، کم کم، باره باره.

ع: أَقْسَامًا، أَبْعَاضًا، قَلِيلًا.

**پیټهک**

ل: ره درک، جیازی بولک، مشه خور، نامراز له ریزماندا،

ف: همپا، وړدوک، وړدک.

ع: جِهَانِي، تَبِيع، مُعَاوِر، حَرْف.

**پیټچ**

ل: ناراس، نادروس، چدت، [گریکار، چورت]

ف: پیچ، ناراست، نادرست، کج.

ع: مُتَقَلَّب، رَوَاغ، مُرَاوِغ.

**پیټچ**

ل: گپ، قدمچ، ناراس، کج، لار، چدت، [خوار]

ف: کج، ناراست، چم، خم، چمیده، خمیده، گژ،

خهل، خهله، خوهل، کبوس.

ع: مُعَوِّج، مُعَوِّج، اَعَوِّج، مُلْتَوِي، مُنْحَنِي.

**پیټچ**

ل: تار، لول، پیچیاگ، [بار، کرژ، بادراو]

ف: پیچ، تنج، تاب، تاو، نورد، پیچیده.

ع: قَتْل، لَوِي، مَتْنَاة، مُلْتَوِي، مُتَلَوِي.

**پیټچ**

ل: با، [سور، خول]

ف: پیچ، تاب.

ع: حَلَقَة، دَوْر، اِسْتِدَارَة، تَحَلُّق.

**پیټچ**

ل: جهر، [بورغو]

ف: پیچ.

ع: لَوْلَب، بُرغِي، بُرغِي. حَلْوَنَة.

وَنَه

**پیچ**

ك: لَمَرَلار. [لارلار]

ف: پیچ، پیچه، پیچک، پَرسیان، جَلَبوب، پَنجه.

ع: عَشَقَة.

**پینچان** ← **پینچان**

**پینچان**

ك: هَلِپِچان. جَهراَن، پینچان. [هَلِكردن، لَوَل کردن، بادن]

ف: پیچانیدن، تَنجانییدن، پیختن، نوردیدن. پیچ دادن، تاب دادن.

ع: طَي، لَف، قَتَل، شَد، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

**پینچانمِه**

ك: لَوَله کردن، بُوخچه کردن، هَلِپِچان، بَستَمِه. [هَلِكردن، لَوَل کردن]

ف: پیچانیدن، تَنجانییدن، تَنج، نوردیدن.

ع: لَف، طَي، لَي، لَوِي، لَوُث، اِدماج، اِدراج. عَکَم، تَکْوِم.

**پینچ**

ك: قَه مِچ قَه مِچ، پینچ قَه مِچ. [لارلَویر، خواروخِچ]

ف: پیچ پیچ.

ع: مُلَتَوِي، مَفْتُول.

**پینچ قار**

ك: پینچ. [دارنکی بچرکه که تالی تاری پتِه دِه بَستَن و جَمِی دَدَن هَتا کَرک دِه بَیت.]

ف: گَرَدَن. (چوبکی است که سیم تار به آن بَنَدَن و بَگَرَدانَدَن تا سَاز شود.)

ع: مِجَرَة، مِشَدَة.

**پینچ خوارَدَن**

ك: با خوارَدَن، کَرزِیوَن]

ف: پیچ خورَدَن، تاب خورَدَن، تَنجیدَن.

ع: تَلَوِي، تَغَضُف.

**پینچ دان**

ك: پینچان. بادن. [پینچان، کَرز کردن، بایندان]

ف: پیچانَدَن، تَنجاندَن، پیختَن، پیچانیدن، تَنجانییدن، پیچ دادن، تافتَن، تابیدن، تاب دادن.

ع: قَتَل، بَرَم، اَزَم، جَدَل، لَي، لَوِي.

**پینچ زله**

ك: زله پینچ. [گیاه کی ده کور لارلاره بَو دَرمان دِه شِیت.]

ف: بَروانیا، هزارافشان.

ع: حَالِق الشَّعَر.

**پیچک**

[ك: گیاه که واک سیر بوتی تیژ و گه لاله سی سورچه

که له باتی «پیاز که لانه» دِه یَوَن.]

ف: تلخه پیاز، موسیر. (علفی است شبیه به سیر تندبو و برگ آن سه پهلوه که آن را عوض «پیاز کلانه» کرده می خورند.)

ع: بَعَلُ الذَّنَب.

**پینچه**

ك: خَرَتَك. [خَلَوَك، بَه کَره، چَرخ]

ف: چَرخ، غَلَتَك.

ع: بَکَرَة، عَجَلَة.

**پینچ له خورَدَن**

ك: خَرِپِچَدَن، پینچ خوارَدَن. [گینگله دان، تلانه وه]

ف: بَه خورَد پیچیدن، مَنگیدَن.

ع: تَلَوِي، تَصَلَق، تَضَوُر، تَضَوُع.

**پینچ لیدان**

ك: چَه فَنی، نادروسی. [گه پَیازی، گَریکاری]

ف: پیچ زَدَن، کج روی، نادرستی.

ع: تَعَرُج، اِعوجاج، تَقَلَب، رَوغان، مَرَاوَعَة.

**پیچن** ← **سوداب**



## پیتچپلوج

[ك: خواروختج]

ف: پیچ و خم، پیچ و تاب.

ع: اِعْجَاج، ثَقْلَب، ثَعْرُج، مُرَاوَعَة، رَوَّاعَان.

پیتچ و موره

[ك: بورغو و سه موره]

ف: پیچ و مهره.

ع: بُرْغِي، بَرْغِي، نَوَلَب.

پیتچوون

[ك: کارتیکران، هست جیولان]

ف: توهم رفتن، به هم رفتن، از رو رفتن.

ع: تَأَثَّر، اِنْفِعَال.

پیتچوون

[ك: تیاچوون-لاواز بوون]

ف: ناتوان شدن، نزارشدن، زار شدن،

لاغرشدن، باریک شدن.

ع: هُزَال، نُفُوهُ، نَحَافَة، ضَعْف. (البُنية)

پیتچه

[ك: رووبه نه-پهچه (رووبه نندی رهش)]

ف: پیچه، پیچک، کُرس، گُرس، گُروس، آیازی،

آیاسی، چشم آویز. (روبند سیاه.)

ع: بُرْقُع، لُغْم، فِرْوَة.

وینه-«دولاخ» (۶)

پیتچهك

[ك: گلوله-بنی هه لکرار. (گلوله‌ی هه ریشم).]

ف: گروهه. (گروهه‌ی ابریشم)

ع: نَافِیْقَة، كُبَّة.

پیتچه

[ك: داریکه ده‌خنده نار گورس بو پیتچدانی.]

ف: پیچان. (چوبی است که توی ریسمان کنند

تا آن را ببیچانند.)

ع: مِدْمَاج، مِلْوَاة.

وینه

پیتچه‌وانه

[ك: چه‌په‌وانه-دژ، ره‌گه‌راو، ناروژور]

ف: وارو، بازگونه، واژگونه، واژونه، وارونه.

ع: مَعْكُوس.

پیتچیاك

[ك: لورنه‌بورگ-شیریاك-پیتچار، هه لکرار. نالوزار]

ف: پیچیده، تنجیده، پیخته، ویشیده، نوشته،

نوردیده. آشفته.

ع: مُلْثَوِي، مُلْتَف، مُلْغُوف، مَطْوِي. مُشَوَّش، مُغْلَقِل.

پیتچیاكه پیا

[ك: تیی نالاره.]

ف: به او درآویخته، به او گلاویز شده.

ع: اَلْتَفَ بِه، اَلتَوَى بِه، عَانَشَة، اِعْتَشَشَة.

پیتچیان

[ك: لوله‌بوون، شیویان-پیتچار، هه لکران. بادران.

نالوزان]

ف: پیچیدن، تنجیدن، پیختن، پیخته‌شدن،

پیچیده‌شدن، تنجیده‌شدن، تنج.

ع: تَلَوَّى، اَلتَوَاء، اَلتِفَاف، اِنْدِمَاج، اِنطِواء. تَغْضُن،

تَجَعَّد.

پیتچیان به په‌كا

[ك: به‌سیان به په‌كهو-پیتكهوه به‌سران، په‌یره‌ست بوون]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تَلَزُّم.

پیتچپانه‌وه

[ك: هه‌پیتچیان، لوله‌بوون-هه‌پیتچار، بادران،

هه لکران]

ف: پیچیده‌شدن، تنجیده‌شدن، پیخته‌شدن،

ویشیده‌شدن، نوشته‌شدن، نوردیده‌گشتن.

ع: اِنطِواء، اِنْدِمَاج، اَلتِفَاف، اَلتَوَاء، تَلَوَّى.

## پیتخاوس

ک: پای به تی. [پیتخاوس، بی پیتلاو]

ف: پای برهنه.

ع: حافی.

## پیتخوهر

ک: نان خورشت. [پیتخوهر]

ف: نان خورش.

ع: ادام.

## پیتخهف

ک: سدرخهر. [نوین، داپوشه ری خهرتو.]

ف: دواج، شادیچه، نهالی، روپوش، سرانداز،

رخت خواب.

ع: منامة، دثار، دفاع، نیم، شودن، لحاف.

## پیتخه مهر

ک: په یغامبهر، په یغه مهر، سفارشتبهر. [په یامبهر،

پاسپارده]

ف: پیغمبر، پیغامبر، سپارش بر، سفارش بر،

پیامبر، پیغمبر، و خشور.

ع: رسول، نبی، نبیین، منهی، مبلغ.

## پیتخاروو

ک: پنج. [پیر و تسلی تازه گیراره و لوکه به نه ندازی

پیتویست له سر ناگردا ناریتسه ده کهن و سو پینه کردنی

لورله ی سواهدت و گوزی شکار به کاری دهینن.]

ف: پیه دارو. (پیه و آهک نوشکفته و پنبه به

مقدار معین در روی آتش قاتی کنند و برای

وصل تنبوشه و کوزه ی شکسته به کار برند.)

ع: عَجَبُ الْكَلَسِ.

## پیتدان

[ک: پتیه خشین]

ف: به او دادن، ببیش دادن.

ع: الْعَطَاءُ بِهِ، الْإِعْطَاءُ بِهِ.

## پیر

ک: کوهه نسان. [به سالآچور]

ف: پیر، کهن، کهن سال، بنساله، سال خورده،

سال خورد، کمپیر، زربان، زرفان، زرمان،

فرتوت.

ع: هَرم، شَیخ، طَلّ، هِم، ناکس، مُسِن، مُعَمَن،

مُدْرَهَم، شائِب، قحوم، فانی، کونی.

## پیر

ک: نوسا. [فیرکمر، ریه ر]

ف: پیر، استاد، راهنما.

ع: مُرشد، اُستاد.

## پیر

ک: نیر. [له روهدا] نمر گیاهی که له بر پیری رق برود

و گولی کردود.]

ف: پیر. (از نباتات.)

ع: ذَکر.

## پیر

ک: شه خس. [مهرقه ده قبری مروقی پیوژ.]

ف: پیر. (مدفن شخص متبرک.)

ع: مَطاف، مَزار.

## پیتو

ک: پیره که، په ریکه. [دوو روژ پیتش.]

ف: پری، پریز، پری روز.

ع: قَبْلُ الْأَمْسِ.

## پیتراو

ک: پیترا که. [دوو سال پیتش.]

ف: پیرار، پیرار سال، پارار، پارار سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي.

## پیترا ده که ← پیتراو

## پیراسسه

ک: پاکه و گریاک. [مه لپاچراو]

ف: پیراسته.

ع: مُشْدَب، مُنْقَح.

**پیران**

ك: فَرَقَان، تاس. [هه‌ناسه بران]

ف: زه‌ریاد.

ع: خُنَاق، خُبُوع، نُشِیج، خُلاق.

**پیرانن**

ك: پِشَانَن. [میشه‌کردن (میشاندنی نه‌سپ - بۆ نمونه -

له كاتی چالاک بووندا.)]

ف: سوناك زدن، بادبِینی تَر‌کردن. (صدا کردن

اسپ مثلاً از بینی در هنگام چالاخی.)

ع: قَبِیع، نُخَر، زَنَر، نُخِر.

**پیرایی**

ك: پیری، به‌ره‌پیری، ده‌مه‌وموچوون. [پیشوازی کردن]

ف: پیشواز. پذیره.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقِی.

**پیرسۆز** ← **پیسۆز**

**پیرلی‌کردن**

ك: كوتە‌بوون. [دریژه‌كیشان (ی نه‌خوشین.)]

ف: كهنه شدن. (ناخوشی.)

ع: اِزْمان، ژْمانه، ضَمَن، ضَمَانه، ضَمَان، ضَمْنه.

(فَالْمَرِیضُ زَمِنٌ، أَوْ ضَمِنٌ، أَوْ ضَمِیْنٌ، وَالْمَرْضُ

مُزْمِنٌ.)

**پیرۆز**

ك: خورش، خورشتان. [موباره‌ك]

ف: پیروز، فیروز، به‌روز، فَرْخ، فَرْخنده،

خُجَسْتِه، هُمایون، باشگون. (← موباره‌ك)

ع: مُبَارَك، مَسْعُود، مِیْمُون، سَعِید.

**پیرۆز**

ك: پِشە‌خوهره. [بالتدییه‌کی نه‌فسانه‌یی نیسقاز‌خوهره که

سیبهری بکه‌ویته سدر هدرکه‌س ده‌بیت به پاشا.]

ف: رُخ، همای.

ع: رَحْمَة

وینه ← پِشە‌خوهره

**پیروزه**

[ك: به‌ردیکی به‌ رخی ناسمانی ره‌نگه.]

ف: پیروزه، فیروزه، به‌روزه.

ع: فِیروزَج، فِیروز.

**پیروزی**

ك: خویشی، خوش‌پوژی. [موباره‌کی، موباره‌کی]

ف: پیروزی، فیروزی، به‌روزی، شگون، هراتی،

خوش‌بختی، فَرْخِی، فَرْخندگی، خُجَسْتِگی،

هُمایونی.

ع: سَعَادَة، بَرَکَة، مِیْمَنَة، اِقْبَال، نُصْرَة، ظَفَر.

**پیروك**

[ك: پیرالوك (زیر و پیرونی ده‌ست و پئی.)]

ف: پیر. (دست و پا که پیر و زیر می‌شوند.)

ع: حَرْش، شازِب.

**پیړه**

ك: پِشە. [میشه]

ف: باد بینی در کردن، سونانك.

ع: نُخِر، قَبِیْع، زَنِر.

**پیړه‌زا**

[ك: مندالِیك که دایك یا بارکی پیړه.)]

ف: پیروزاد. (بچه‌ای که پدر یا مادر او پیر

باشد.)

ع: اِبْنُ هِرْمَة، وَلَدُ هِرْمَة.

**پیړه‌ژن**

[ك: ژنی به‌سالاجوړ.]

ف: پیروزن، سابوته، پاراو.

ع: عَجُوز، عَجُوزَة، هِمَة، قِلْعَم، عَزُوم، شَهْلَة، شِهْمَة،

هَرِشَقَة، هَرْدَبَة، شَهْبَرَة، حَیْزِیون، جَحْمَرِش، هِرْمَة.

**پیتره‌شو**

[ك: دور شو و پِش.]

ف: پَریشنب، پَرندوش، پَرندوار.

ع: الْبَارِخَةُ الْاُولَى.

**پتره‌که**—پتر

**پیره‌مه‌رد**

[ک: پیره‌پای، پیاری به‌سال‌چور]

ف: پیرمرد، پیرزال، زال. (—پیر)

ع: شَيْخ، هَم، هَرَم، مَل.

**پیری**

[ک: به‌سال‌چورن]

ف: پیری، سال‌خوردگی.

ع: هَرَم، کِبَر، هُمومة، شَيْخوخة، کُهولة، مَهَرمة.

**پیری**

ک: پیرایی، بهره‌پیری، پیتشواز. [به‌دهمه‌ر چورن]

ف: پیتشواز.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقَى.

**پیری**

[ک: رَئِمایی]

ف: پیری، راهنمایی.

ع: ارشاد، هُدَى، هِدایة.

**پیزل**

[ک: پیزال (گیاه‌کی به‌ناورینگه.)]

ف: پیزر. (علفی است معروف.)

ع: بُردَى.

**پیزوکه**

ک: جوش. [زیکه]

ف: جوش، پرورش.

ع: بَش، بَثور، بَثرة، غَملة، نَفَاطة، شَرَى.

**پیزه**

ک: ریزه، توڑ، نه‌خت، که‌م. [نه‌ختال، توڑفال]

ف: ریزه، کم، تک، خورده.

ع: ذَرَّة، فَلْذة، مَباء.

**پیزه**

[ک: مال، ره‌گهز (گه‌مه‌ری تاقانه.)]

ف: تَک‌گوهر، جَوَهر، گوهر.

ع: جَوَهر، فَرَد.

**پیزی**

ک: فنگ، تَریزه، [کَوم، قَورن]

ف: کون، پیزی.

ع: اِسْت، مَقْعَد.

**پیزان**—**پیزانن**

**پیزانن**

[ک: دارِشتن، له‌قالب دان (وله: پیزاندنی خشت.)]

ف: زدن. (خشت مثلاً.)

ع: ضَرَب.

**پیتس**

ک: پَوس. پیتسه. توکل، تووک. [پیتست (پیتستی گیاندار یا

روه‌ک.)]

ف: پوست. (پوست حیوان یا نباتات.)

ع: قَشَر، جِلْد، اِهاب، صِفَاق، قِیض.

**پیتس**

ک: چه‌په‌ل. [ناپال]

ف: پلید، پلشت.

ع: خَبِیث، کَثِیف، قَبِیح، نَجَس، دَنَس.

**پیتس**

ک: گول. [خوزه لیکه‌وتور.]

ف: پیست، پیس، لور.

ع: مَجْذوم، مَبْرُوص.

**پیسار**

ک: پیتوژی. [حه‌یز]

ف: پَدیسه‌ار.

ع: حِیض، عَاذة.

**پیتس خورشه‌که‌ر**

ل: چه رمچی. [ده باخچی]

ف: پوست پیرا.

ع: دَبَاغ.

**پیش کتر**

[ل: پیستی نهدامی زاوزنی نیر.]

ف: پوست کیر، غلاف خَرزِه.

ع: ثیل.

**پیش کون**

[ل: پیستی باترو.]

ف: پوست خایه، دبه‌ی خایه.

ع: صَفَن، جَراب.

**پیسوز**

[ل: چرای پلته‌داری کون که به پیو ده‌گرا.]

ف: پیسوز، پیه‌سوز، متیل.

ع: سَرَج، مَسْرَجَة.

**وینه**

**پیشه**

ل: رها. [ناره‌ها (شده‌ی کی هدرامیه).]

ف: چنین. (اورامی است.)

ع: کَذا، هَکذا.

**پیشه ← پوس**

**پیشه‌بهرخ**

[ل: پیستی کار.]

ف: غفه، پوست بره.

ع: شَکْوَة.

**پیشه‌ریوی**

[ل: پیستی رَوی]

ف: پوست روباه.

ع: مَسک.

**پیشی هه‌نگوور**

ل: تلف. [پلته‌ی تر.]

ف: انگاله، انگاره، پوست انگور.

ع: نَطَل، شَمَاج.

**پیشی**

ل: گولی. [نه‌خوشی «خوزه».]

ف: پیشی، پیستی، لوری، خوزه.

ع: بَرَص، جُدام.

**پیش**

ل: بهر، بهردم. [به‌رانبه‌ری «پشت» و «پاش».]

ف: پیش، جلو.

ع: قُدام، مُقَدَّم، قَیدوم، قَیدام، قَبل.

**پیش**

ل: سه‌رکه‌فنگ. [براره، سه‌رکه‌وتور، له‌پیش (بز نمونه):

براره له قوماردا.]

ف: پیش، جلو افتاده، بُرده. (در قمار مثلاً.)

ع: رَایح، غَالِب، مُحَرَم، مُحَرَّم.

**پیش**

ل: مان. [گرژی، خه‌فت]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، گرفتگی، دلتنگی.

ع: انْقِیاض، اِکْتِیاض، وَجُوم، نَتِیت، غُصَة، هَم،

حُزن.

**پیشانگ**

[ل: پیشه‌نگ]

ف: پیش‌آهنگ، پیش‌زو، پیشوا.

ع: عَنون، کَران، قَادم، قَدَمَة، مُقَدَّم، قَائد.

**پیشان**

ل: پیرائن. [میشاندن (هه‌ناسه‌دانی توند له لورته‌ره).]

ف: دمیدن، باد بینی در کردن، سوانک‌زدن.

(نفس دادن تند از بینی.)

ع: نَتِیت، نَخِیع، قَبِیع.

**پیشان**

[ل: پینگ‌یاندن به گه‌رمای راسته‌وخوی ناگر (وله):

پیشاندن له ژیر خوله‌میشدا.]

ف: پختن، بریان کردن. (پخته کردن در زیر

خاکستر مثلاً.)

ع: نُدء، قَاد، دَس.

پیشانی

ك: تَوِيل، نَوْتَوِيل، [تَوِيل]

ف: پیشانی، چكاك، چماچَم، پُنجه، چهاد.

ع: ناصِيَة، جِبَهه، طُرَة.

پیش بوخاری

[ك: رایده خی بوردوم سَویده]

ف: پیش بخاری.

ع: مِنْصَب.

پیش جهنگ

ك: سدرجهنگ، پیش قهرهون، [سدرهتای لهشكر].

ف: پیش جنگ، پیش رو.

ع: طَلِيعَة، نَذِيرَة، مَنَسَر، مَنَسِر، مُقَدَّمَة الْجَيْش، رِبِيَّة.

پیشخانه

ك: جینگدی نوکەر، [شورتی خزمه تکار له مالد].

ف: پیش خانه.

ع: مَا يَنْ.

پیشخر

ك: سه زخر، [سه له م، مامه له به كه].

ف: آرمون، زَمون، پیش خَر.

ع: سَلَم، سَلَف.

پیشخرمهت

[ك: خزمه تکار]

ف: پیش بُد، نوکر، چاکر، پیش خدمت.

ع: نُدَل، خُدَم، (خَادِم)

پیش هوهر

ك: پیشه کی، (به یعانه) [عهربوون، پهی]

ف: زَبون، زَمون، آرمون، اسبغانه، پیش خور،

پیشکی.

ع: عَرَبُونَ، اُرَبُونَ، سَلَم، سَلَف، کالی، کالی.

پیشداد

[ك: یه كه مین سكالاکهر.]

ف: پیش داد، (اول عارض).

ع: اَلْسَابِقُ فِي التَّظَلُّمِ، اَلْمُقَدَّمُ فِي الشُّكَايَةِ.

پیش دهه رام ده

ك: بهر داشت، [پیشه کی، سهرتا]

ف: پیش در آمد، آهنگ.

ع: مُقَدَّمَة.

پیشده سی

ك: دس بهر خست، [دس پیشکه ری]

ع: سَبَقَة، تَقْدُم.

پیش روو

ك: بوردوم، [پیش]

ف: پیش رو، جَلُو.

ع: واجِهَة، وَجَه، قُدَام، مُقَدَّم.

پیشرفت

ك: نه ورام، [چاك بوون، بهر به پیش چوون]

ف: پیشرفت، روایی.

ع: جَرِيَان، نُفُوذ، صَلاَح.

پیش فروش

[ك: فروشتن بهر له پینگه یشتن]

ف: پیش فروش.

ع: اِحْبَاء.

پیشقائن

[ك: فیشته کردن]

ف: ...

ع: شَخَر

پیش قلیانی

ك: بهردن، [ناشتا]

ف: نَهاری، پیش قلیانی.

ع: سُلْفَة، سَفَكَة، عَدَف، لُقْمَة الصَّبَاح.

پیشته

[ك: فیشقه (دهنگی لورتنی نَسپ له كاتی تورپه‌بووندا.)]

ف: صدای بینی اسپ هنگام خشم.

ع: شخص.

**پیش‌فهره‌وَل**

ك: پاسه‌وان، پیش‌جه‌نگ. [سهره‌تای له‌شكر]

ف: یَزَك، قلاوَز، پاسبان.

ع: جِلَوَان، طَلِیْعَة، قَرَاغُول، شِیْفَة، دِیْدَبَان.

**پیش‌كار**

ك: پاكار. [به‌رده‌ست]

ف: كَرِیر، گویر، پیش‌كار، پیش‌گر، پیش‌یار، پاكار.

(مَدَدگار)

ع: مُعَد، مُعِین، مُعَاوَن، عَوْن.

**پیش‌کردن**

ك: مان‌کردن. [پیش‌خواردنه‌ره (با‌کردنه‌ لورتن له

تورپه‌بیدا.)]

ف: تَش‌کردن، گرفته‌شدن، گرفتگی. (باد‌کردن

در بینی از خشم.)

ع: انْقِیَاض، اِكْتِیَاض، وَجُوم، نَفْث، نَتِیت، تَنْفُخ،

اِزْیُتْرَار.

**پیش‌كو**

ك: به‌ركو، به‌رزین، زین‌كو. [لوتكه‌ی پیشه‌ره‌ی زین.

(قارپوز)]

ف: پیش‌زین، جلو‌زین، زین‌كوه، زین‌كوهه،

زین‌كوده. (قارپوز)

ع: قَادِمَة، قُدَامُ السَّرَج. (قاریوس)

وینه—زین (۲)

**پیش‌كه‌ش**

ك: به‌رتیل، ژیرزوان، زوان‌گوشادانه، رشفه‌ت. [رشه]

ف: پیش‌كش، بر‌كند، بِلَكْفَد، لاج، سوغه، ساره،

پاره، بد‌كند، بِلَكْفده.

ع: هَدِیَة، تَقْدِیْمَة، رَشْوَة، اِتَاوَة، نَجْوِی، پِرتِیل.

(تَعَارُف)

**پیش‌ن**

[ك: زَر مشه‌مشكه‌ره له تورپه‌بیدا.]

ف: دَمان، گُزَمان، تَشَمان.

ع: نَفَاس، نَفَاث، نَفَاث، نَتَوَت، نَات.

**پیش‌واز**

ك: پِری، پِیایی، به‌ره‌پِری. [به‌پِره‌چوون]

ف: پیش‌واز، پیش‌باز.

ع: اِسْتِیْقَال، تَقْلِیس.

**پیش‌وك**

ك: پِیْزُوك. [پیش‌وكه (سه‌لكی گیاه‌كه، ده‌خوریت.)]

ف: هاپلوك، زیر. (پِیاز علفی است خوردنی.)

ع: بَصَلُ الذِّب.

وینه

**پیشه**

ك: پَلان، سَوان، ئِیسَغان. [ئِیسَغان، ئِیسَك]

ف: استخوان، سِتخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

**پیشه**

ك: ناكه، جنجك. [دهنگی ره‌تی نار‌میره.]

ف: هِنسته، آسته، خَسته، هِنستو.

ع: نَوَاة، عَجَم، عُجَام، عَجَمَة.

وینه

**پیشه**

ك: كار. [پیشه، ئِیش]

ف: كار، پیشه.

ع: شَغْل، حِرْفَة، حَطَب، صِنَاعَة، صِنْعَة، كَسَب.

**پیشه**

[ك: مشه]

ف: دَم، تَش، گُزَم، سَوانَك.

ع: نَفَس، نَفْث، نَتِیت.

**پیش‌هاتن**

ك: پاكه فتن، پیشامده. [هه لکهرت]

ف: پیش آمدن، پا افتادن، پیش آمد.

ع: صدقه، تصادف، اتفاق.

### پیشه خورہ

ك: پیرز. [بالندیه کی نه فسانه یی نیتقان خورہ که سیبه ری

بکهرته سهر هدرکه س دهیتت به پاشا.]

ف: رخ، همای، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة، اُنوق.

ونه

### پیشه کی

ك: پیشخور. (به یعانه) [عده برون، په ی]

ف: پیشخور، پیشخور، آرمون، آرمون، زَمون،

زبون، پیشکی، پیش مُرد، دستاران، سَبغانه.

ع: سَلَف، سَلَم، کالی، کالین، اُرپون، عُرپون.

### پیشه ناز

[ك: پارچه یك که نه به رده م سفردها به سهر نه ژنویدا

دهدن.]

ف: پیش انداز، کندوره، کندوری. (پارچه ای که

در جلو سفره روی زانو اندازند.)

ع: مَدبِل.

### پیشه وا

ك: ... به رنویژ. [پیشنویژ، نیمام]

ف: پیشوا، کچیر، کچیرده.

ع: امام، مُقَدِّد، قُدوة، اُسوة.

### پیشه ی لوروت

[ك: نیتکی لوروت]

ف: استخوان بینی.

ع: خَیْشوم، عَرْنین، عَضاض. (قَصْبَة الْأَنْف)

### پیشیاک

[ك: پیشار (له ژیر خوله میَشدا.)]

ف: بریان شده. (در زیر خاکستر.)

ع: فَدْبِی، دَسِیس، فَنید، مَشوِی.

### پیشینی

[ك: هاوره گزی رابردو.]

ف: پیشینی، نیا.

ع: سَلَف.

### پیشینیگل

[ك: پیشینیان]

ف: پیشینیان، نیاکان.

ع: اَسلاف، مُتَقَدِّمین، سَابِقین، اَوَّلین.

### پیف

[ك: نارساری فشه.]

ف: سُسْت، پوک، باد کرده.

ع: خَشَل، قُلْب، قُلْب، لَیْن، مُنْتَفِخ، رَخِیص.

### پیفک

[ك: پیفرو]

ف: پُد، پود، پدپود، بُد، بُده، هود، پَرهازه،

آتش گیره، سیوخته.

ع: خَف، عَطْبَة، صوفان، حُرَاقَة، مَرخ.

### پیفته

[ك: نارسان]

ف: باد.

ع: وَرَم.

### پیفوک — پیشوک

### پیفیاک

[ك: تهمکردور، که رداری (رهك) گویز و پسته و بادام که

تام و بوتیان خراپ دهیتت.)]

ف: اور، اُرغ. (گردو و پسته و بادام مثلاً که تنند

و فاسد می شوند.)

ع: حَشْن، حَمِت، حَامِت، خَشَل.

### پیغیان

[ك: تهم هیتان، که پرو هیتان]

ف: اوریدن، اورغیدن.

ع: حَشْن، خَشَل، حَمِت.



## پیک

[ك: پتکی ناسن]

ف: پُتک، پُکوک، پلوک، کوپن، کوبین، گزینه،  
خایسک.

ع: فَطیس، مطراق، مطرقة، ملطاس، مسحنة،  
مِطلة، میقة، مقراع، شاقوف، صاقور.

وینه

## پیکان

[ك: لیدان، شکان، [ندگاون، له نیشانه دان]

ف: رتن، شکستن، نشان زدن، نشان شکستن.

ع: اِصابة، خصل، اِخصال، صیب، لَطع، لَعط،  
خزق.

## پیکان ← پیکان

## پیکردن

[ك: سه رزنشت کردن، [سرگزته کردن]

ف: سرزوتش، نکوهش، سرزنش کردن،  
نکوهش نمودن.

ع: مَلامة، لوم، ذمر، عَدل، توبیخ، تَکدیر.

## پیکردن

[ك: به نه ناز بوون، [گونجار بوون، پر به پر بوون (وهك]

نه ناز بوونی کروش له گهل «پن» [دا.]

ف: ببیش آمدن، به اندازه بودن. (اندازه بودن  
کفش مثلاً به پا.)

ع: وَقع.

## پیکهفن

ك: خاس بوون، سازیان، [پیکهوتن، گونجان (گونجار بوونی  
دهرمان بو نه خوتش.)]

ف: ساختن، خوب بودن، خوب آمدن. (ساختن  
دوا به مریض.)

ع: وَفَق، مُوافقة، قَمَا، جُجوع.

## پیکهفن

[ك: پیکهوتن، لی جوان بوون (وهك: جوان بوونی جلوسه رگ]

له بهر که سیکدا.)]

ف: ببیش آمدن، خوب آمدن، زیبایی. (خوب  
آمدن لباس به اشخاص مثلاً.)

ع: لیاقة، لباقة، شُبوب. (یَلِيقُ بِهِ - شُبوبُ لَهُ)

## پیکه نین

ك: که نین. (پی که نینم تی.) [پیکه نین به که سیک یا شتیک،

پی پیکه نین (له روی گالته پیکه ننه وه.)]

ف: خنده، خندیدن. (از روی تمسخر)

ع: اِنتاغ.

## پیکیان

ك: ... شکیان. لیدریان. [پیکران، نه نگیران]

ف: زده شدن، شکسته شدن.

ع: خصل، اِصابة.

## پیکه یشتن ← پیکه یین

## پیکه یگ

ك: که یگ. [پیکه ییر، که ییر]

ف: رسیده.

ع: بالغ، یانغ. واصل، نائل.

## پیکه یین

ك: که یین. [رسین (وهك: پیکه یینی میوه.)]

ف: رسیدن. (میوه مثلاً.)

ع: يَنْع، يُنوع، ادراك.

## پیکه یین

ك: که یین، توش بوون، توشیار بوون. [که یشتن به که سیک،

یا جیگه یهك، یا بابه تیک.)]

ف: رسیدن، دچار شدن. (رسیدن به کسی، یا به

محلی، یا به مطلبی)

ع: وَصُول، بُلُوغ، ئیل. ادراك. تَصَادُف، تَلَاقِي.

اصابة.

## پیکه یین

ك: پیگاه تی. [بالغ بوون]

ف: رسیدن. (به حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، ادراک.

**پیلوو**

ک: پینه، به لگ. [پتلوی چار]

ف: پلگ، پلک چشم.

ع: جَفَن.

**پيله**

ک: به دمه‌سی. [عده‌بده: قیه و هدرای مروئی مه‌ست.]

ف: بدمستی، غُرَش، غُریدن.

ع: عَرَبْدَة.

**پيله**

ک: پینه، قوزاخه. (کرم هدریشم.) [مالی کرمی

هدریشم.]

ف: پیله، پله، دویل، غوزه، بادامه. (کرم

ابریشم.)

ع: صَلْبَة، شَرِيقَة، خَرِيطَة، حَوْرَقَة، فِيلَجَة، فِيلَجَة،

فِيلَق.

**پینه**

**پینل** ← پرد

**پینا** ← پالا (پاپوش)

**پینلو** ← چیتوسوان

**پینه**

[ک: نه‌ستور بونی پتلوی چار.]

ف: پیله. (سطبری [ستری] پلک چشم.)

ع: بَخْص، لَخْص، لَحْص، عَطَف.

**پيله**

ک: کیس، پیله. [نارسانی پوک.]

ف: پیله، برآمدن.

ع: وَدَم.

**پینه**

ک: به لگ، پیلو. [پتلوی چار.]

ف: پلگ. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

**پینه** ← پيله (قوزاخه)

**پینگ**

[ک: پیش (هم‌ناسه هملکیشان له رقدا.)]

ف: پنگ. (فرو بردن دم از خشم)

ع: وَرَی، کِظاظ. وَقْفَة.

**پینگان**

ک: پینگ‌برنده، پینگ‌خوارنده. [پیش‌خوارنده]

ف: پنگ خوردن، دم‌فرو بردن.

ع: وَرَی، اِکْتِیاض.

**پینگانه‌وه**

ک: خوداری. [خو‌گیرانه‌وه، نه‌یستن]

ف: خودداری.

ع: تَوَقُّف، اِسْتِنْکاف.

**پینه**

[ک: پنو (پینه‌ی جلوه‌رگ و پارچه.)]

ف: پینه، کُژنه، دَریه، دَریس، دَریه، دَریس،

دَریین، دَریین، لَاحه، پاره، پَرگاله، پَران، پَروژ.

(پینه‌ی لباس و جامه)

ع: وَصَلَة، رُقْعَة، خِرْقَة، لِدَام. جَوَة.

**پینه**

[ک: درزگرتن، چاک‌کرده‌وه (پینه‌ی کاشی و ده‌فر.)]

ف: پینه. (پینه‌ی کاشی و ظروف)

ع: رُوْبَة، لِدَام.

**پینه‌بوون**

[ک: له‌گه‌ل نه‌بوون، له لا نه‌بوون]

ف: نداشتن، همراه نداشتن.

ع: عَدَمُ الْکَوْن، عَدَمُ الْوُجُود.

**پینه‌چی**

[ک: پینه‌دوز]

ف: پینه‌دوز، پاره‌دوز، لَاحه‌دوز، لَخت‌دوز.

ع: مُرَدَم، مُرَمَم، مُرَقِّع، رَاتِق، رَافِی، رَافِی، رَفَاء،

خَصَاف، لَدَام.

پیتنه‌زان

ل: سِلَه [ناسپاس، بی‌تعمه‌ک]

ف: ناسپاس.

ع: سَفَلَة.

پیتنه‌کردن

[ل: پارچه به‌سپرداگرتن، چاک‌کردنره]

ف: پیتنه‌کردن، کۆنه‌کردن.

ع: رَقْع، ثَرْقِيع، رَاب، رَقَا، رَافُو، إِصْلَاح، تَحْلِيع، تَنْجِید.

پی‌نه‌کردن

[ل: نه‌گورجیان (وه‌ک: نه‌ندازه‌نه‌بوونی پیتلاو له‌گه‌ژ «پی» (۱۰۸).]

ف: نیامدن، بییش نیامدن. (نیامدن کفش مثلاً به‌پا.)

ع: ضِدُّ الْوَقْع، عَدَمُ الْوَقْع.

پیتنه‌کی

ل: چورت، وه‌روز، [خه‌بردنره]

ف: چرت، پیتنکی، ناو، ناوش، ناویدن.

ع: نُعَاس، دُكَاس، وَسَن، سِنَة، سُبَات، کَرَا.

پیتنه‌کیگ

ل: منال. [پیتنه‌گیشتر (نابالغ)]

ف: نارسیده، بچه. (نابالغ)

ع: صَبِيّ، (صَبِيَّة) طِفْل، غَیْر بَالِغ.

پیتنه‌کیگ

ل: کال، نه‌گه‌یگ. نه‌کولیاگ. [نه‌گه‌یو. نه‌کولار]

ف: نارسیده، نارس، نَپَخْتَه، ناپخته. (میوه‌ی نارس یا آتش‌نپخته.)

ع: غَیْر یَانِع، فِج، نِي، نِيء، مَلْهُوج، غَض، فَنِي.

پیتوار

ل: په‌نام. په‌یسەر. [پاشمله (به‌رام‌به‌ری «جزویر»)]

ف: شسپ، رنود، پشت‌سر. (ضد «حضور»)

ع: غِیَاب، وَرَاء.

پیتوان

ل: پیتوان. [پیتوانه‌کردن]

ف: پیمودن، پیماننه‌کردن.

ع: کَيْل، عِیَار، قَدْر، مُقَادَرَة، تَقْدِیر، قِیَاس، مُقَایَسَة، صَوْع.

پیتوانن

[ل: گه‌ز کردن، به‌گه‌ز پیتوان]

ف: گز کردن.

ع: ذَرْع.

پیتوانن-پیتوان

پیتوانه

[ل: پیتور، نایره]

ف: پیماننه.

ع: کَيْل، مِکِیَال، کِیْلَة، صَاع، صَوْع، مُدّ، قَفِیز، عِیَار، مِعیَار، مِقْدَار، مِقیَاس. نَاطِل، نِیْطَل.

پیتوانن

ل: وتن. [پیتگوتن]

ف: به‌او‌گفتن، گفتن.

ع: قَوْل، تَعْلِیم، تَلْقِین، نَشِغ، اِنْشَاغ.

پیتویس

ل: پیتگه‌ره‌گ، گه‌ره‌ک، پیتویست، بایس. [پیتاویست (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بایسته، بایست، دربایسته، دربا، سَنگول، خَنور، دایی. (کرماجی است.)

ع: لازم، واجب، لا بَدَّ مِنْهُ.

پیتویست-بایس [وشه‌یه‌کی کرماجیه]. (کرماجی است.)

پیتوانن

[ل: دارپیتان]

ف: گفتن، بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِعْتِرَاف.

پی‌هوتلیان

[ك: تیره تلان]

ف: آغشته شدن، آلوده شدن.

ع: تَلَطَّخَ، تَلَوَّثَ.

**پیه و دان**

ك: دانه، جفت کردن. [پیره دان، بستن (دەرگاکی له سهر

پیره دا.)]

ف: بستن، جفت کردن، پیش کردن، پس کردن.

ع: سَدَّ، سَكَّ، سَكَّرَ، سَدَمَ، سَطَمَ، سَفَقَ، صَفَقَ،

اِطْبَاقَ، تَسَكَّرَ، رَدَّ، ضَرَبَ. (ضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ)

**پیه و دان**

ك: چه سپانن. [پیره نوساندن، پیره لکاندن]

ف: چسپاندن.

ع: الصَّاقُ، الزَّاقُ.

**پیه و دان**

ك: گه زتن، چزانن. [پیره دان، چزاندن، گهستن]

ف: گزیدن، نیش زدن.

ع: لَذَعَ، (لَذَغَ)، نَدَغَ، نَسَعَ، نَسَبَ، نَزَبَ، نَسَنَ، نَكَعَ،

نَشَطَ، ضَرَبَ، كَيَّ، اِقْصَادَ.

**پیه و ژه تن**

[ك: تیره ژهندن (وهك: سیخورمه لیدان یا نه قیزه ژهندن.)]

ف: رساندن، زدن. (رساندن انگشت یا چوب

مثلاً.)

ع: نَخَسَ، نَخَزَ، وَخَزَ.

**پیه و کردن**

[ك: پیره کردن (وهك: له سیخ دانی گوشت و به

ده زوریه کردنی موورو.)]

ف: زدن، کشیدن. (زدن گوشت به سیخ، کشیدن

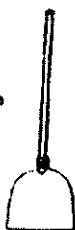
مهره از نخ مثلاً.)

ع: شَكَ، اِسْلَاكَ.

## وینه‌کافی پیتی پ



باروی کهشتی



بارو



بارکهر



باچرا



باچ



باتیل



باقالینچکانه



باسار



بازنه نه‌خاو



بازنه



باره‌لکهر



بالین



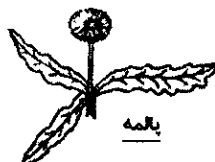
باله‌وان که‌چهل



باله‌کی



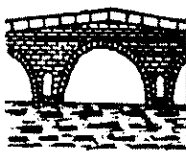
پانتاو



باله



بشت خورین



پرد



پایه



پاوون



پانفول



پلوورژن



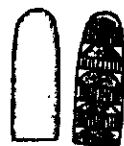
پلوور



پلهک



پشتیوان



پشتی



پواز



پلنگ



پلیسرک



پلمهته



پلهکان



پله



پونگه



پوله



پوزه بهن



پویه



پۆپ چهرمگ



پوولهک B



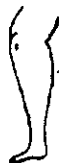
پوولهک A



پووکاول



پووزهوان



پووز



پووره



پهر کار



پهر شت



پهر اسوو



په پووله



په پوو



په سپهسه کوله



په زه کښی



په ز



په رڼی ده ور زه خم



په روانه



په ښکان



په نر شکه



په نجه کښی



په نجره



په نژونه



په لکه



پنچ



پياز ه خو و گانه



په یومن



په پنجه



په ښکول



په ښکان نيزه



پيله



پیک



پښه خو هره



پښه



پښوک



پيسوز



پنجهن

# ت

ت	ك: جفت، جزر، لف، لنگه. [هارتا، چه‌شن]
[ك: جیتاری لکار (ی که سی دیوه می تالک..)]	ف: جُفت، جور، تا، مانند، لنگه، هُمال، هُماس.
(قد له مد که ت..)	انبار، همباز، همتا.
ف: ت. (خطاب مفرد: قَلَمْتُ).	ع: مِثْل، مَثَل، قَرْن، قَرین، نُطیر، کُفوء.
ع: ك. (قَلَمُكَ).	قا
قا	ك: درولا، تو، دروتو. [قد (و لك: درولا کردنی کاغذ..)]
ك: نال. (تاتای زولف یار) [همردا]	ف: تا، تاه، دولا. (تا کردن کاغذ مثلاً.)
ف: تار، تاره، رشته، کُناغ، نُخ.	ع: ثِنی، طَيّ، عَطَف.
ع: خَیط، سِلک، شَعْرَة.	قا
قا	ك: بن، بیخ. (تاجهك) [بنه‌وت]
[ك: هم‌نره‌ندی، هیتندی] (تا وتگته..)	ف: ته، بن، بیخ. (ته‌چک، بُن‌چک)
ف: تا، تاه، نُویم. (تا گفته‌ای..)	ع: أَصل، أَس.
ع: بِمَحَضٍ، بِمَجَرَّلٍ.	قا
قا	ك: هتا، هدرتا، تاكه. [بو]
[ك: هتا، بو‌نره] (من وتم تا نه‌ویج بیژی..)	ف: تا، فایِد.
ف: كه. (من گفتم كه او هم بگوید..)	ع: حَتی، اِلی.
ع: ل. (لِیَقُول)	قا
قا	ك: لا، پدله، پدیه. [لاپدیه‌توی]
ك: تال، تاق. [تدك، تدنیا، تاقانه]	ف: تا، لا، پره.
ف: تا، تاه، تای، تَك، تاق، تاك. (طاق)	ع: صَفْحَة، صَفِیْحَة. صَحْفَة، صَحِیْفَة، وَرَق.
ع: فَرْد، وَتَر، وَحِید، فَرِید، وَاحِد.	قا
قا	ك: پدله. [لایه‌کی شایدن (و لك: تای ترازو..)]



ف: تا، تَه، تَهه، (تای ترازو مثلاً).

ع: كَفَّة، كَفَّة.

تا

ك: لنگ، [لابار، تاك (وهك: تاي بار يا تاكي پتلا).]

ف: تا، تاي، لنگه، (تاي بار يا تاي كفش مثلاً).

ع: عدل، شق، حُزْمه.

وینه

تا

[ك: تاك (وهك: تاكي ده رگا).]

ف: تا، لا، لنگه، (لنگه‌ی در مثلاً).

ع: مصراع، صِفَق، صَفَق، دَرَقه.

تا نيسه

ك: هيتا، هيتا، هيشتامه كي، [تا نيسا، هيشتاكو]

ف: تاكنون، هنوز، هنيژ.

ع: اِلَى اَلآن، اِلَى اَلحَال.

قابلق

[ك: ته‌خته‌ره‌ش. همره‌ها: ننگار يا نووسراوی هه‌لواسراو.]

ف: تابلو

ع: سَبَّوْرَة

تابوون

ك: داروده‌سه، تابين، [ده‌سپيته‌وند، شوتنكه‌توان]

ف: تاراس.

ع: تَبَعَة، اَتَباع، (تابعون)

تابوون

[ك: ريز، سويا]

ف: تابور، (نظام)

ع: فليق، [فيلق]

تابوون

ك: دولابوون، چه‌ميانه‌ره، [قه‌د بوون، نوشتانه‌ره]

ف: تا شدن، تاه شدن، دولا شدن، چميدن،

خميدن.

ع: تَتْنِي، اِثْناء، قَطَوِي، اِنطواء، اِنعطاف.

### تابيه‌فه‌نه‌عل

ك: چزيه‌چو، وهك يهك، به‌رانبه‌ر، [ته‌با، جوت، به‌جياوازی]

ف: برابر، مانفدهم.

ع: مُطابِق، مُساوي، طابِق النُّعْلُ بالنُّعْلِ.

تابيه‌نئی

[ك: به‌دورين، شيرازه‌چنين (وهك: به‌دوريني كتيب).]

ف: ته‌بندی، (ته‌بندی كتاب مثلاً).

ع: ضَبْر، حَبْك.

تابين

[ك: سهرباز]

ف: تابين، سهرباز.

ع: عَسْكَر، جُنْدِي، نِظام، (تابعين)

تاپاز

ك: زلام، [زده‌لاح]

ف: تاپاس، گنده، نهمار.

ع: قَيْلَم، قَيْلَحْ، بادن، عَظِيم، كَبِير، جُلَنْدَج.

تاپال

ك: هه‌ره‌شه، هه‌شه‌كه، گاله، [گوره‌شه، گه‌ف]

ف: توپ، قُيُوژ، شاخسانه، توپيدن، ترساندن.

ع: ذَمْر، وَعِيد، قَوْعُد، اِيْعاد، تَهْدُد، تَهْدِيد، اِرْعاد.

قابلق

ك: ته‌خته، [ده‌پ]

ف: تَنگ.

ع: لَوْحَة، لَوْح.

تاپو

ك: تارمايی، ناسو، [ره‌شایی]

ف: رُهو، سياهي.

ع: شَخْص، شَنْج، ظِل، جُتَة، هامة، عامَة، طَيْف،

نَدَح، خَيال.

تاپو

ك: تَوَيْل، [آندو زوي و زاره‌ی كه ميري به‌شيويه‌كي كاتي

ده‌يدات به‌كه‌سيك].

ف: تاپو، یابر، تُیول، تویل. (ملکی که از طرف

دولت به کسی موقتاً داده می‌شود).

ع: اقطاع، تُولی.

تات

[ک: عدرَب]

ف: تات، تاجیک، تازی، تازی.

ع: عَرَب.

تات

ک: بتمر، سفت. [بتمر (کچیک که گوشت یا نِیسک بهر منالائی گرتبیت).]

ف: سفت، بستمه. (دختر سفت).

ع: رَتقاء. قَرناء.

تاترازو

ک: تا، پله. [تای شایه‌ن.]

ف: پله، پله، تایی ترازو.

ع: کَفَّة، کَفَّة، کَفَّة المیزان.

تاتووله

[ک: خواربرونی دم].

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کج شدن دهن)

ع: لَقوة.

تاتووله

[ک: روکیکی ژهرایه.]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزکنا.

ع: جَوَز ماثِل، جَوَز مُقاتِل.

تاته

ک: تاتی. (شوری دایان) [میردی دایه، بارکی شیری]

ف: تاته. (شوهر تایه.)

ع: رَوَجُ الطَّئِر، رَوَجُ المَرْضِعَة، أَلْأَبُ الرُّضاعِي.

تاته

[ک: نوکری پی.]

ف: دادو، دادوک، بنده‌ی پیر، پیر غلام.

ع: مَولی.

تاتی

ک: سه‌روژیر. [سر و ژیر و بوزی پیته‌کان. (— — —)]

ف: زیروزبر. (— — —)

ع: اعراب.

تاتی

[ک: سه‌روژیردارکردنی پیته‌کان.]

ف: فراهم.

ع: تشکیل.

تاتی — تاته

تاج — تاناج

تاج خرویس — بادرق

تاجر

ک: بازرگان، سرداگر. [مامه‌له‌چی]

ف: بازرگان، سوداگر، سوداوار، دادوستدگر.

ع: تاجر، مُعامل، رَقاجي، مُستَبضع، بازرگان.

تاجیک

[ک: به‌عجه‌پور. (که‌سیک که به زمان فارسه به‌لام به ره‌جه‌له‌ک عدرابه.)]

ف: تاجیک، تازی، تیزی. (فارسی زبان عربی

نژاد. یعنی: کسی که از نژاد عرب باشد و

فارسی سخن بگوید.)

ع: مُتَعَجِّم.

تاجه‌ک

ک: بنچاخ. [قه‌واله‌کوته.]

ف: ته‌چک، بِن‌چک، پَرِد.

ع: أَصْلُ السَّند.

تا چهن؟

[ک: هتا کی؟]

ف: تا چندن؟ تا کی؟

ع: الام؟، اَلَى اَیْن؟

تاخت ← تهرات

تا خستن

ك: نشتن، نیشتن، زولال برون، روشنمرو برون، [روون بوونمو،

(روك: تا خستنی قورار.)]

ف: تَه انداختن، زلال شدن، روشن شدن. (آب

گل آلود مثلاً.)

ع: رُسُوب، تَصَنَی.

تادرگا

[ك: تاکی دهرگا.]

ف: تای دَر، لنگه‌ی دَر.

ع: دَرَقَة، مِصرَاع، صَفَق، صِفَق.

وینه

تاده‌رهاوردن

[ك: كوتلیمه، چونه بنج و بناران.]

ف: تَه‌دَر آوردن، جستجو کردن، کنجکاوی،

خسکانان.

ع: حَقِیق، تَفْحُص، تَجَسُّس، اِسْتِقصاء.

تار

ك: رامال، تهره‌درا، راو. [شوین‌که‌وتن بَز گرتن.]

ف: رانش، راندن، دور کردن، دنبال کردن،

گریزانیدن.

ع: طَرْد، دَاب، ثَعْبِید، كَسْع، تَعْقِیب، اِحاشَة.

تار

ك: تال، تاریك، رهش. [تِل، مات، ته‌لخ]

ف: تار، تاره، تیر، تیره، تاران، تارون، تاریك،

پَشام، سیاه، دروغ.

ع: اَغْبَر، كَبَر، اَسْوَد.

تار

[ك: نامیرنکی موسیقاییه.]

ف: تار، زَواو، زَواوه، رِبَاب، شاشك، شارشك،

شاشنگ.

ع: عَوْد، طار، طَارَة، رِبَاب.

وینه

تار ← تان (پایسل)

تاران

[ك: پایته‌ختی ولاتی تیرانه له «ره».]

ف: تِه‌ران، تِه‌رون، تیرون. (پایتخت مملکت

ایران است در زَی.)

ع: طِه‌ران، رَی.

تاران

ك: تارنیان، ره‌مانن، ره‌وانن، راوانن، رامال نیان. [تاراندن،

ته‌ره‌کردن]

ف: راندن، گریزانیدن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرْد، دَاب، كَسْع، ثَعْبِید، تَعْقِیب، تَقْعِیط،

احاشَة.

تارچه ← ویالون

تارژنه

[ك: تارلیدنر]

ف: تارژن، شاشکی.

ع: عَوْدان، رِبَابِی.

تارف ← تَه‌عاروف. [پیشه‌کائی گزیده‌راو.] (مُصَنَّف [عرف]

«ته‌عاروف» است.)

تارك

ك: دهر ویش، وارپسه، که‌ناره‌گیر، گوشه‌گیر. [دورره‌دنیا

(ته‌ره‌دنیا)]

ف: ساسان، سیامک، زیبن، ره‌ییده، رسته،

وارسته، درویش، گوشه‌گیر، کناره‌گیر.

ع: تارِك، زَاهِد، مُجَرَّد، مُنْزَوِی، مُنْعَزِل. (تارِكُ

الدُّنْیا)

تارم

ك: بی، دهسه، جه‌له‌ب. (تارمی سوار.) [كُومَه‌ل]

ف: دسته، بَر. (یک‌دسته سوار)

ع: جَلَب، قَطِیع، عِدَّة، جَمْع.

## تارم

ل: چادر، تارمه. [خیمه]

ف: تارُم، تاره، چادر، خرگاه.

ع: مَضْرَب، خیمه.

## تارم

ل: کهر، دالوت، تارمه. [سابات]

ف: تارم، تاره، چوب‌بندی، خانه‌ی چوبی.

ع: خیمه، ساباط، طارُم.

## تارم

ل: گومز، تاق. [گومد: سربانی قوتز]

ف: تارم، تاق، خَم، خَمب، خَنب، خَنبه، گَنبَد.

ع: قُبّه، طاق.

وینده-تاق

## تارهایی

ل: رهشایی، تاپور، ناسر. [شبه‌نگ]

ف: سیاهی، رُهو.

ع: سَوَاک، ظَلَن، شَبَح، شَخْص، جُنّة، طَیْف، خِیال،

هامة، عامّة، نَدَح.

تارمه- [تارُم] (هرچوار ماناکه‌ی.) [به هر چهار معنی «تارم»

است.]

## تارمی

ل: شمره‌که. [دیواری نزمی هدیوان (نمرده‌ی دار یا ناسن یا

خشت.)]

ف: تارُمی، تارُم، پَکوک، دارفرین، دارافرین،

داربَزین، دارافزین. (محجر چوبی یا آهن یا

آجر.)

ع: مُشَبَّک، مُحَجَّر، دَرَبَزین، دَرابزون.

وینده-مه‌عجر

## تارنیان

ل: تارنیان، راونیان، تهره‌دانیان، شون‌نیان، شوتاپوین،

رامال‌نیان. [راوانان، شون‌که‌وتن بز گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانیدن، دَنبال کردن.

ع: طَرَد، ذَاب، تَعْقِیْب، تَعاقِب، تَبْعِید، اِحاشَة.

## تارومار

ل: رمیان. تهرتوتونا، داغان. [پرویلار. تیکوپینک (وله):

خانوری رمار یا له‌شکری تهرتوتونا.]]

ف: تارومار، تال‌ومال، زیروژیر. پراگنده، از هم

پاشیده. (بنا یا لشکر مثلاً.)

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَزِم، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت.

## تاره‌نکا

ل: ده‌سار، ناردس، نارخانه. [نهر جینگه تایه‌ده‌ی له

نارده‌سته‌کاندا بز نار دروست ده‌کریت هه‌تا به ده‌ست

تاره‌تی لی‌بگرن.]]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، آبگاه، دستاب، دستابه.

(جایی که برای آب در مستراحها می‌سازند تا

با دست از آن طهارت بگیرند.)

ع: مَطْهَرَة.

## تاره‌دوا

## تاریخ

ل: باس، میژ. [میژرو]

ف: باس، باستان، تاریک، باز، ماه‌روز، ماه‌روزه،

مه‌روزه، روزمه، سال مه.

ع: باث، یَحْت، قِصَة، حِکایه، تاریخ.

## تاریخزان

ل: باسزان، میژویژ، میژویژ. [میژروزان]

ف: باس‌دان، باس‌گیر، بازگیر، دهقان، دهگان.

ع: بَوَاث، مُسْتَبِیْث، قاص، مَوْخ.

تاریف- [ته‌تریف] (پیشه‌کانی گوزاره.) [عَرَب «تعریف»

است.]

## تاریک

ل: نووته‌که [ناروشن]

ف: تاری، تارین، تاریک، تار، تیره.

ع: مُظْلَم، داجی، قاتم، قاسی، غاسی، غاسِم.

## تازیانه

ک: شه لاق، قه مچی. [شه لاق، قامچی]

ف: تازیانه، شلاق، قَمچی.

ع: سَوَط، جَذْمَة، دِرَة.

وینه - شه لاخ

تازییم - ته عزیزم. [پیشه گانی گزیده راوه.] (عمرک «ته عزیزم» است.)

تازییه - ته عزیزیه. [پیشه گانی گزیده راوه.] (عمرک «ته عزیزیه» است.)

## تازیانه خانه

ک: شیرونکا. [شورتی پرده دانان.]

ف: گَزَن، شیونگاه، غَرَنگاه، سوک خانه،

زاری خانه.

ع: مَنَاحَة، دَاکُرُ العَزَاء، دَاکُرُ العَزْوَة.

## تاس

[ک: قاپی قورلی مسین.]

ف: تاس. (آبگیر مسی)

ع: طاس.

وینه

## تاس

ک: پیران، فدرقان. [مهناسه بران]

ف: زهر باد، خَفْگی.

ع: خُنَاق، خُنَاق، خُلَاق، نُشِیع، اِخْتِنَاق، غُصَة.

## تاس

ک: بی-مرو. (سر بی-مرو.) [مروئی سر روتاره.]

ف: تاس، دَغ، دَق، دوخ، روخ، تَویل، کُرک،

دَغَسَر، دوخ چکاد، روخ چکاد. (سر بی مو.)

ع: أَصْلَع، أَجْهی.

وینه همیه.

## تاس

ک: مَزَه. [زار (زاری تارله).]

ف: تاس، مهره. (مهره ی نرد)

ع: کَعَب، (کعبتین)، طاس.

غاسِق، مُغَسِق، غاسِف، مُغَسِف، غَمِیس، غُدراء، ظَلَماء.

## تاریکده شو

ک: شه رزه نگ. [شوری تاریک و نه نگوسته چار.]

ف: تیره شب، شب تار، دِیگور.

ع: دِیجور، دِیجوج، لَیل مُظْلَم، لَیلَة ظَلَماء.

## تاریکی

ک: نورته کی. [رهشایی مهرا]

ف: تاریکی، تیرگی، تاری، کِیکن، سیاهی.

ع: ظُلْمَة، ظَلَام، غَسَف، غَسَق، غَسَم، غَسَى، دُجی، غِیْهَب، غِیْهَم.

## تازه

ک: نوی، نفت. [نور، نور]

ف: تازه، نَو، نَوینه، میدن.

ع: جَدید، بَدیع، بَدْعَة، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، طَارِف، طَرِیف، طُرْفَة.

## تازه پیدابووک

ک: چله دار، منال. [کوزیه]

ف: بچه، تازه پیدا شده، نوزاد.

ع: طِفْل، صَدِیق، رَضِیع، وَلِید، جَدیدُ الْوَلَادَة.

## تازه پیدابووک - تازه داهاتک

## تازه داهاتک

ک: تازه پیدابووک، تازه. [نوی، تازه داهاتور]

ف: نَو، نَوه، نَوَدَر، نَوَدَر آمَدَه، تازه درآمده، غُبَاد، بَلْک، کُنْجَک.

ع: بَدْعَة، بَدِیع، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، مُحَدَث، مُسْتَحَدَث، طَارِف، طَرِیف، طُرْفَة، جَدید، وَلِید، مُؤَلَّد.

## تازه کی

[ک: تازه بی]

ف: تازگی، نَوی.

ع: جَدِیدِی، جَدِیدُأ، حَدِیثُأ، بَدِیع، حَدِیث، طَرِیف.

## تاسان

ك: خنكائن، خفه کردن. پسته‌تختستن، دادن،

دارکیشان، [خنکادن، له‌سیداره‌دارن].

ف: خفه کردن، دارکشیدن.

ع: خنق، شفق، صلب.

## تاسف

ك: مه‌لالی، نه‌فسوس، [داخ‌خواردن].

ف: دژمان، دژوان، دریغ، افسوس، رسانه، آندوه.

ع: آسف، حسرة، آلم، ملالة، لهف، تأسف، تألم،

تأثر، تلّهف.

## تاس کردن

ك: پیران کردن، فرفران کردن، [ه‌ناسه‌بران]

ف: زهریاد کردن، خفه شدن.

ع: تَفَجُّع، اِغْتِصَاص، غُصَص، نُشِيج، اِخْتِنَاق.

## تاس کلاو

[ك: خورده، کلارناسن]

ف: تاس‌کلاه، کُلاه‌خود، خود، خوچ، خوی،

تُرک، لیرت.

ع: بَيْضَة، بَصَلَة، مَغْفَر، خُوْدَة، تَرْكَة

وینه

## تاسکه‌واو

ك: قارله‌مه، قابله‌مه، [جوړه‌ده‌فریکی چیتشت‌لینانه].

ف: تاس‌کیاب، قابلمه.

ع: مَزَاْدَة.

## تاسکه‌واو

[ك: تاسکه‌باب (گوشته‌ی لیمو عومانی یا قوره).]

ف: تاس‌کیاب، (آب‌گوشت لیمو غسانی یا

غوره).

ع: مَرَقُ اللَّيْمُون.

## تاسوخ

ك: نارمزو، [ناوات، ه‌ز]

ف: آرزو، نرخوش.

ع: اِشْتِیَاق، مُنِیَة، اُمْنِیَة، اَمَل.

## تاسوخ

ك: نایافت، [نایاب، نارمزوکرار]

ف: نایاب، آرزوشده.

ع: عَزِيز، مَطْلُوب، مَامُول، مُشْتَقِ اِلَیه.

## تاسه

ك: که‌لکه‌لده، پزاره، [خولیا، پ‌روش]

ف: تاسه، تاسا، تاس، تلواسه، تالواسه، پاسه،

ایاسه، پالواسه، بدیه، خبه، آرزو، آرزومندی.

آندوه.

ع: ظَمًا، ظَمَاء، ظَمَاءَة، اِشْتِیَاق، شَوْق، مَلَاة.

## تاسه‌خوار

ك: نارمزومدن، تامازرن، [تاسه‌م‌ند، تاسه‌زرن]

ف: تاسه‌خوار، آرزومند.

ع: مُشْتَقِاق، ظَمَان.

## تاسیان

ك: خنکیان، خفه‌بورن، [تاسان، خنکان]

ف: خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق.

## تاش

ك: ت‌راش، تاشین، [تراشین]

ف: تراش، تراشیدن.

ع: جَزَّ، نَحَت، بَرِي، نَجَز.

## تاش

[ك: نیشاندی ناری بک‌ره وه‌ک، پ‌دره‌تاش.].

ف: تَراش، تراش، تراشنده، (علامت فاعل است:

سنگتاش.)

ع: ندارد. [هاوو‌اتای ع‌ده‌بی نیه.].

## تاش

ك: زرد، سه‌خت، کیف، که‌مه‌ر، [تاشه‌به‌رد (تیشه‌شاخ)]

ف: کوه، کَمَر، (کوه سنگی)

ع: طَوْد، صَخْرَة.

**تاشه کوچک**

ل: تەختە کوچک. یاس. [تەختە بەرد]

ف: تخته سنگ، سنگ نازک.

ع: بِلَاط. قَضَف.

**تاشین**

ل: پاچین. [لابردنی مرو به تیخ. (وهك: تاشینی سەر.)]

ف: تراشیدن، سَتردن، اُسَتردن، اُسَترورژدن.  
(سر مثلاً.)

ع: حَلَق، حَلَت، وَسِي، اِيسَاء، مَوَس، اِحْفَاء.

**تاشین**

ل: دادان. [تیش کردن (ی) دار یا قه لَه م] به تیخ.]

ف: تراشیدن. (چوب، قلم)

ع: نَحَت، بَرِي، نَجَر.

**تاشین**

ل: برین، دره‌وین، دورائن. [دورینه‌وه (ی) سه‌وزه، ئالف و...]

ف: تراشیدن، چیدن، درویدن. (سبزه علف و امثال آن.)

ع: جَر، حَضَد، حَصَد.

**تاشین**

ل: خراشین. [کپاندن (وهك: کپاندنی خەت.)]

ف: تراشیدن، خراشیدن. (خط مثلاً.)

ع: حَك.

**تاشین**

ل: تراشین (وهك: تاشینی چەرم.)]

ف: تراشیدن. (چرم مثلاً.)

ع: دَلَك، عَرَك، مَاس.

**تاعوون**

ل: ژەقنه، درۆم. [چارەقوولە، نه‌خۆشی رشانەره.]

ف: زقنه.

ع: طاعون، دَبَل.

**تاهەت**

ل: فەرمانبەرداری. [گوێڕایەلی]

ف: نیوشش، نیوشیدن.

ع: طاعَة، عُبُودِيَّة.

**تاف**

ل: تافگه، ناوشار. [تافگه]

ف: آبشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصْب.

وینە—ناوشار

**تاف**

ل: توف، زۆر. [تاف جوانی، تاف دەر] [گور، گهرمه، مه‌رەت]

ف: توف، زور. تندى، تاخت.

ع: شِدَّة، مَوَعَة، مِيعَة، فَوْرَة، عِنْفَان، طُفْيَان.

**تافته**

ل: دیوا، هەریڕ. [جۆره پارچه‌یه‌کی ئاوریشمه.]

ف: تافته، دیبا، دیباه، دیبە، دیوا، بَرَنو، پَرَند، خریر.

ع: حَرِير، دِيباج، دَبِيق.

تافگه—ناوشار

**تافه**

ل: هاژه (دهنگی با، دهنگی نار)

ف: صدای آب. صدای باد.

ع: خَرِير، رَتِين.

**تاق**

ل: تاقه، ده‌لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، رَفَّة، سَهْوَة، مِشْكَاة، طَاق.

**تاق**

ل: گومەز. [سەربانی قوژر.]

ف: تاق، طاق، گُنَبَد، خَنبە، خَنب، خُمب، خَم.

تازم، پورگند.

ع: قُبَّة، طاق، قَنْطَرَة، عَقْد.

وینه (۲)

فاق

ك: تال، تەك، تەنیا، تەل. [تاقانە]

ف: تاق، تاك، تَك، تا، تاه، تاي، تَه، تنها.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، وَاحِد، وَحِيد، ثَو، وَتر، خَسَى،

مُنْفَرِد، مُنْفَرِد.

فاق

ك: تال، بی تا، بی هاوتا. [بیوتنه]

ف: تَك، تاك، بی تا، بی همتا، بی همال.

ع: فَرْد، وَحِيد، فَرِيد، نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

فاق

ك: تال، واز. (درگا مهسه له ن.) [کراوه]

ف: باز، واز، گنشا، گنشوده، گشفته.

ع: مَفْتُوح، مَفْتَح، مَهْرُوج، مَنَهْرَج.

فاق

ك: خەم. [سەرمیچی كەوانه یی]

ف: تاق، خَم، خَنب.

ع: طاق، هلال، قَنْطَرَة، سَطَح مُنْحَنِي.

وینه

فاقه کهره

ك: بایه قوش. [قژار كە] (جۆزه كونه بوویه كه كه ده ئیت:

حق.)

ف: چَرَك، چوك، خَرَبُور، خَرَبُوز، خَرَبُواز،

خَرَبُیواز، خَوَبُوز، شَبَاوِز، حق گو، حق گویی،

جُغْد. (یک قسم از جغد است که می گوید:

حق.)

ع: بُوف، عَفَق.

فاقه

ك: تاق. [تاقه، ده لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، مِشْكَاة.

فاقم

[ك: دسته]

ف: تیپ، دسته.

ع: سَرِب، تُكْنَة، عِدَّة، جَمَاعَة.

فاقمانه جفت

ك: پشکیلان. [تاقمان له جوت] (یاریه کی به ناربانگه و

به یهك دست ده کزیت، به پینچه وانده «کاله مشتی» یه که

به همدرو دست ده کزیت.)

ف: تاق جُفْت. (بازی است معروف که با

یک دست بازی کنند به عکس «کاله مشتی» که با

دو دست می شود.)

ع: فِئال، مُخَاسَاة. (أَخْصَا أَم رُكَا؟)

فاقمه ← ته کمه

فاقنما

[ك: روکاری دیواری حموشه که وهك تاق دروستی

ده كن.)

ف: تاق نما. (تاقنمای دور حیاط)

ع: رَوَاق، مَرَسَح.

فاقه سرهت

[ك: تاقنك که به فرش و پارچه بو میوانداری دروست

ده کزیت.)

ف: خواجه، کوپله. (تاقی که از فرش و پارچه

برای تشریفات می سازند.)

ع: مَرَسَح، طاق نُصْرَة، قَوْسُ النُّصْر.

فاقوته نیا

ك: تەنیا. [تاك و بی هاردهم]

ف: تَك و تَنها، تَنها.

ع: وَحِيداً، مُنْفَرِداً.

فاقه

ك: توپ. [قوماشی به سەر یه كدا قه دكرار. (یهك توپ



پارچه‌ی مهریشم.)]

ف: تاقه. (یک «توپ» پارچه‌ی ابریشمی)

ع: طاقه.

**تاقه**

ك: لَهَق، لَهَق، تَهَل، تَهَلَه، تَاكَه. («تاقه‌گول» مه‌سَلَهَن.)

[تاك، تاقانه]

ف: تَك، تاه، تَاك، يَك. («تاقه‌گول» مثلاً.)

ع: طاقه، فَرْد، وَاحِد، أَحَد.

**تاقه‌ت**

ك: تار، توانا، توانایی، وه‌قره، ورینگ، رِه‌دَت، [وزه، هیز]

ف: تاب، تاو، تیو، تَوان، تَوانایی، پِی، پیاب.

ع: طاقه، طوق، قُدْرَة، مَقْدَرَة، جُهْد، قَبِل، اسْتِطَاعَة،

قَدَار، قَدَار، مَقْدَرَة، مَقْدَرَة، قَدَارَة، قُدُورَة، قُوَّة.

راحة....

**تاقه‌ت‌کردن**

ك: تارام کردن. (نِه‌سپ تاقه‌ت کردن مه‌سَلَهَن.) [هیدی

کردنره]

ف: آرامیدن، آرمیدن، آرام کردن.

ع: اِراحَة.

**تاقه‌ت‌گرتن**

ك: ورینگ‌گرتن، تارهاوردن. [دان‌به‌خو‌داگرتن، به‌رگه‌گرتن]

ف: شَكِيب، نیتاد، ژُكفَری، تاب آوردن.

ع: طاقه، صَبَر، تَحْمُل.

**تاقی**

ك: كلار. [جزره كلاریکی ژنانه‌یه.]

ف: تاقی، تاقیه، کلاه زنانه. (نوعی است از کلاه

زنانه.)

ع: طاقيّة، تَخْفِيفَة.

وینه‌ی‌مه‌یه.

**تاقی**

ك: به‌راورد، [نه‌زموون]

ف: به‌راورد، آزمایش، آزمون، زون. سنجش.

ع: تحقیق، امتحان، اِختِبَار، تَجَرِبَة، تَجَرِيب.

**تاقی‌زه‌ی**

ك: كلارزه‌ی (كلاریك كه پاره‌ی نالتوون یا زیری پیندا

ده‌روون.)]

ف: تاقی‌زر، کلاه‌زر. (کلاهی که پول طلا یا نقره

بر آن دوزند.)

ع: طاقیّة.

وینه—پزنه «۲»

**تاقیق**

ك: دوربوسی، [راستی، دلتیایی (به‌رامبری «گومان».)]

ف: آوَر، نزوا، نزوای، نزواخ، درست. (ضد

گمان)

ع: تحقیق، یَقِین.

**تاقیق‌کردن**

ك: تا ده‌راوردن. [لیکولینه‌ره، چورنه بنج و بناوان.]

ف: ته درآوردن.

ع: تحقیق.

**تاقیه‌و‌کردن**

ك: به‌راورد کردن. [تاقی‌کردنره]

ف: آزمودن، بَر‌آوَرْد کردن، سنجیدن.

ع: اِمتِحان، اِختِبَار، تَجَرِيب، عَجْم، قَطْم.

**تاک**

ك: تَهَل، تاق، تَهَل، تَهَلِیا. [تاقانه، بی‌هاوتا]

ف: تَاك، تَك، تاق، تا، تاه، تایی، تَه، تنها. بی‌تا،

بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فَرْد، فَرِد، فَرِد، فَرِید، مُنْفَرِد، مُتَفَرِد، فَرْدان،

وَاحِد، وَاحِد، وَاحِد، أَحَد، وَاحِد، أَحَد، وَتَر،

خَسَى، تَو، عَدِیمُ النُّظَر.

**تاک**

ك: تاق، واز، کریاگه‌ره. [کراوه]

ف: باز، واز، گُشوده، گُشاده، گُشَفْتَه، بازشده.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مَنهْرَج.

## تاکاکنمهوه

ل: ... جیاره کردن، تاکه و کردن. [تهنیاخستن. جیاکردنه وه]

ف: تک کردن. جدا کردن.

ع: افراد، تفرید، توحید، ایحاد. تفریق.

## تاکانه

ل: تهنیا بال. [تاقانه (مندائی بی خوشلوی برا...)]

ف: یگانه، یگانه. (فرزند منفرد)

ع: اَحوَر، اَوَحَد، فَرید، مُنْفَرِد، وَحید.

## تاکردن

ل: قه در کردن. پیچاننده. [نوشتانده وه. لوله کردن]

ف: تا کردن، ته کردن. نُورِ دیدن.

ع: تَثْنِیَّة. طَوِي، طَلِي، لَوِي، لَي، لَف.

## تاکوتوک

ل: یه که یه که، دانه دانه. [تاکوته را]

ف: تک-تک، تک-توک، تک-توک، یک-یک.

دانه دانه.

ع: فَرْداً فَرْداً، وَاحِداً وَاحِداً، فُرَادَی، وَحَاداً، أَحَاداً،

مَوْحَدَةً، فُرَادَ، فُرَاداً، فُرَادَی، فَرْدَی.

## تاکولو

ل: درِیژ و کوتا. [کورت و درِیژ، نارِیک]

ف: کوتاه و بلند، دراز و کوتاه.

ع: مُتفاوت.

## وتنه

## تاکه

ل: تاک، تاقه. [تهنیا]

ف: تاک، تک، تاه، یگانه.

ع: مُنْفَرِد، وَاحِد، فَرْد، فَرْد، فَرید، وَحید.

## تاکه

ل: تا. [هتا]

ف: تا، فاید، تاکه.

ع: حَتّی، اِلَی، اِلَی أَنْ.

## تاکه و بوون

ل: تاکیا نه وه، جیاره بوون. [تهنیا که و تن]

ف: تک شدن، جدا شدن.

ع: فُرود، تَقَرُّد، اِنْفِرَاد، وَحُود، تَوَحُّد، اِفْتِرَاق،

تَفَرُّق، اِنْفِصَال، خَدَر، خَذَل.

## تاکهی؟

ل: تا چدن؟ [هتا که؟]

ف: تا کی؟ تا چندن؟ تا چه هنگام؟

ع: اِلَام؟، اِلَی اَین؟، اِلَی اَیْ وَقت؟

## تاکیا نه وه — تاکه و بوون

## تاکید

ل: سه ختی. [جهدخت]

ف: مُکاس، مُکیس، قَدَغَن، غَدَغَن.

ع: تَأکید، تَوکید، تَشدید، تَوثیق، تَقْرِیر، اِحکام.

## تالیبولعلم

ل: دانشخرا، دانشخواز. [زانستخواز، قوتابی]

ف: دانش خواه، دانش پزوه، دانشجو.

ع: طَالِبُ الْعِلْم.

## تالیف

ل: بهستن، هه تبهستن، لکائن، نووسین، دوروس کردن.

[ریلخستن، دانان]

ف: بَستن، پَیوستن، نوشتن، درست کردن.

ع: تَالِیف، تَصْنِیف، تَرْتِیب، تَنْظِیم.

تَالِیم — ته علیم [پسته گانی گوزدراوه...]. [عَرَف «ته علیم»

است.]

## تال

ل: ته حل، به رانیه ری «شیرین».

ف: تلخ.

ع: مَر، أَجَاج.

## تال

ل: ناخوش [عه یشمان تال بوو.]

ف: تلخ.

ع: مُنْقَص، مُکَدَّر.

## تال

ك: تار، رهش. (تال داگهريان.) [تاريك]

ف: تار، تيره، تاريك، سياه، پشام.

ع: كُدر، اَغْبَر، اَسود.

## تال

ك: ليزگ. [همردا]

ف: تار، تاره، نخ، رشته، كُناغ.

ع: سِلَكَة، سِلَك، خِيَط، سَدَي.

## تال

ك: مازگ. توكل هه نار. [مازور. توكله هه نار (و شتی لمر

چه شنه كه له دهباخيدا به كار دهريت.)]

ف: مازو. پوست انار. (و امثال آن كه برای

دباغی به كار می رود.)

ع: عَفَص. قِشَرُ الرُّمَان.

## تالان

ك: چه پار. [رابروت]

ف: تالان، تاراج، یغما، چپاول.

ع: نَهَب، غَارَة، أَخِيذَة، بَكِيلَة. فَي، فَي، غَنِيمَة،

عَوَاف.

## تالانه

ك: ... باخچه. [ته لانه: پارچه يهك زهري بو چاندن.

هه روهه: باغچه]

ف: كُرد، كُرت، كُرتَه، كُرز، كُرزَه، مَرَج، مَرز،

مَرزَو، مَرزَوِي، پُل، كُنا، كُنا، كُوار. باغچه.

ع: دَبْرَة، حَذِيْقَة، مَسْكَب.

## تالانی

ك: چه پاری. [به تالان برار.]

ف: تالانی، تاراجی، یغمایی، چپاولی، پروه،

یغما.

ع: غَارَوِي، نَهَبِي، مَنهوب، أَخِيذَة، بَكِيلَة، عَوَاف،

فَي، فَي، غَنِيمَة.

## تالو

ك: نارار، زروغار. [ناخوشی، مهینه تی]

ف: تلخی، زاری، زهراب.

ع: مَرَارَة، مُصِيبَة، كُربَة، كُرب، مَشَقَة، مَشَقَة،

مَحَنَة، عَنَا، عَنَا، عَنِیَة، قَعَب، دُرُج، نَصَب، غِیَاض،

بُؤْس، بَاسَاء، ضَرَاء.

## تالپ

ك: پایه، په یوز، خوازگار. [خوازیار، داواکر]

ف: خواهان، خواستار، خواستگار، جویا،

جوینده، خواهنده، پژوه، پژوهنده، پوینده،

یوشنده.

ع: طَالِب، مُسْتَدْعِي، هَوِي، مُحِب، مُشْتَق.

## تال دله گهريان

ك: رهشور بون. [رهش داگهريان، رهش هه لگهريان]

ف: سياه شدن، تیره رنگ شدن، خشمناک شدن،

ریختن خون به رخسار.

ع: كُدر، كُدَارَة، كُدور، كُدورَة، كُدْرَة، تَكُدر، اِغْتِیَاض،

اِحْتِدَاد، تَغَضُّب، اِسْتِغْضَاب.

## تالشاری

[ك: تالشاری: دهرمانیکی رهش و تاله.]

ف: آلوا، جُذُرُوا، شَبِیَار.

ع: مَنَبَر سَقُوطِي.

## تالغ

ك: تاله، سه نویشت، چاره، بخت، هاتونه هات. [شانس،

چاره نوس]

ف: اُوزُتد، تاخیره، بخت، هور، ریک، سرآمد،

برآینده، سرنوشت. اختر.

ع: طَالِع، اِقْبَال.

## تالنگ

ك: تالگه. [تالیشك (گیاهه کی به ناربانگه.)]

ف: تَلَحْكَ. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

## تالکمر - تالنگ

## تالوتورش

ل: تالار [دژواری، گیرده بی]

ف: تلخ و ترش، تلخی، سختی.

ع: محنة، مشقة، ألمرو الحامض، ألباساء و

الضراء.

## تالوتون

[ل: تفت و تورن]

ف: رُمخت، تلخ تندمزه.

ع: جفص، عفص، حامز، حریف.

## تالوکه

ل: پهله، پهلپهل [هله داوان، عجهله]

ف: شتاب، شتاو، اشتا، اشتاب، اشتاوا، باتیمار،

پاتیمار، تندی.

ع: عَجَلَة، تَعَجِيل، اسراع، اشتداد.

## تالوکه

ل: داوا، گهرهک برون [سورویون له سهر داخواز]

ف: درخواست، درخواست کاری، سخت گیری.

ع: مُطالَبَة، تَطْلُب، اِطْلَاب، تَشَدُّد.

## تاله

ل: رهش، رهشام [مهیلور رهش]

ف: سیه، سیه قام، تلخ رنگ.

ع: أَسْوَد، کُدر.

## تاله

ل: بام، چرده. (رهشتاله) [نهمه ری مهیلور رهش]

ف: قام، پام، چرده، رنگ. (سیه قام، سیه چرده،

سیه رنگ)

ع: ضَارِب (ضَارِبٌ إِلَى السَّوَادِ).

## تاله

ل: تال. (بادامه تاله) [تدحل، ناخوش]

ف: تلخ.

ع: مَرَأَج.

## تاله

ل: بهخت، نگین، سرنوشت، چاره. هه ساره. [چاره نووس]

ف: بخت، تاخیره، اورتد، هور، نگین،

سرنوشت، ریک، اختر. برآینده.

ع: طالع، اقبال. کَوکَب. شارق.

## تاله - تالو

## تاله تال

ل: بهد تاله، بهد بهخت، بهد چاره. [کلون، بی تیقبال]

ف: بدبخت، بهد هور، بدنګین.

ع: شَقِي.

## تاله که

ل: مرز. (دهنګینکه تینکه لی گم دهیت.)

ف: تَلْحَک، سیهک. (دانه ای است که قاتی گندم

می شود.)

ع: خافور.

## وینه

## قال هوریشم

[ل: هورای ناوریسم.]

ف: رشته، پناغ.

ع: خِيط.

## تالی

[ل: تدحلی (تامی تال).]

ف: تلخی. (طعم تلخ.)

ع: مَرَارَة، أُجُوج.

## تالی

ل: سختی. [دژواری]

ف: تلخی، ناگواری.

ع: شِدَّة، مَرَارَة، لَوَاء.

## قام

ل: چه شه، مهزه، میلاک، چهشکه. [چیژ]

ف: خوا، مزه، چشمه.

ع: ذِوق، طَعْم، لَذَة.

## نام

ك: چهوری، روژن. [چهوری (كه دهيكه نه نار چيشته).]

ف: چربی، روغن. (كه توى آش كندد).

ع: دُسُومَة، دَسِم، دُهن، زَيْت، سِمَن، ثَبَارِيق.

## قامات

ك: تارات، ههليت، پهليت. چاخان، درۆ. دهلهسه. دار.

خوهشامه. [قسهی پروپوچ. (بنهړتی نهم وشهيه وشهيه

«دام» كه كو كراوه تهره و بووه به «دامات»، پاشان كراوه

به عهره به «گامات».]

ف: پرت وپلا، سخن های پریشان، سخن های

پراگنده. لاف، گزاف، خوش آمد، سخن های

فریبنده. (ریشه ی این کلمه از «دام» است كه

آن را جمع کرده «دامات» شده، بعد معرَب شده

«طامات» گشته است.)

ع: خُرافات، شَطَطَات، شَمَارِیخ، طامات، أباطیل،

أكاذیب، أخادیح.

## تاهارو

ك: تاسه خوار، تاره زرومن. [تاسه زرو]

ف: تاسمَند، تاسه خوار، تَلُوسه خوار،

تَلُواسه مند، آرزومند.

ع: وَلِع، مُشْتاق.

## تامل

ك: سهر، مهنه، وچان، نيست. [يشو]

ف: ايست، مول، درنگ، نيناد، شكيب، شكيبايي.

ع: صَبَر، تَأَمَّل، لُبث، مَكث، تَوَقَّف.

## تامل

ك: برده باري. [شازدانه بهر، خوږاگرتن]

ف: بُردباري، پذيرفتن.

ع: تَحَمَّل، قَبُول.

## تامل کردن

ك: مهنه كردن، نيست كردن، وچان گرتن. [خاياندن]

ف: ايست، درنگ كردن، مول نمودن، مولش،

موليدن، شكيبيدن، نيناد كردن.

ع: صَبَر، لُبث، مَكث، تَوَقَّف، تَأَمَّل.

## تامل کردن

ك: هوش پيدان. روده ويون، سهر ليك رنده. [تيبيني،

روده برونه]

ف: باريك شدن، هوش دادن.

ع: دَقَّة، نَظَر، تَأَمَّل، تَعَمَّق.

## تاموخوا

[ك: بهارات، بزن و بهرامه]

ف: روغن و نمك، اوزار.

ع: ثَوَابِل، أَبَاظِير.

## تاموخوا

[ك: چيز، شيريني (تاموچيزي قسه).]

ف: نمك. (مزه و نمك سخن.)

ع: مَلَاخَة، حَلَاوَة.

## تان

ك: تيره. (خوهران) [خوتان (جيتناري لكاري كسي دروهمي

كويه).]

ف: تان، شما. (خودتان، خود شما. ضمير جمع

مخاطب است.)

ع: تُمْ، أَنْتُمْ، كُمْ. (كُنْ، تَنْ)

## تان

[ك: كه، بر] (تانيكه [تانيكي] كوتا.)

ف: لخت، كم.

ع: قَلِيل، بَعْض.

## تان

ك: رايژن. [راهيل] (تالي دريژاي پارچه).]

ف: تان، تانه، قُرت، قُلَات، بالواسه، تار.

(رشته ي طول جامه.)

ع: سَدَي، سَدَاة، سَتَا، سَتَاة، حَابِل.

## تاج

ك: تاج. [كلاری پاشایان.]

ف: افسر، ذیهیم، داهیم، داهول، دیهول،

لانک، تاج. (کلاه سلاطین)

ع: اکیلل، تاج.

## تاج خروس

ك: بادرز. [گولی پرنه که له شیر.]

ف: خوچ، خوچه، بوبنگ بادروج، تاج خروس،

بستان افروز، گل یوسف.

ع: اقريط، ضومر، ضنیم، مُفَرِّجُ الْقَلْبِ، الْحَبْوُ

الْبُسْتَانِي، بادروج.

وینه

## تاج دهویشی

[ك: كلاری دهویشانه: جزره کلاریك بووه.]

ف: بركی، کلاه درویشی.

ع: بُرُئْس، مَوَلَوِيَّة.

وینه

## تاج زاوا

[ك: تاجيك كه له گول و ريعانه بـز زاواي دروست

ده كن.]

ف: بَساك. (تاجی که از گل و ریاحین برای

داماد می سازند.)

ع: تاجُ الْخَتَنِ.

وینه

## تاج کوله که

ك: سهرکول. [داری نیتوان کوله که و بان.]

ف: سرستون، تاج ستون.

ع: تاجُ الْعَمُود.

وینه

## تاج که له شیر

ك: پَرَب، پَرَبِه. [پوینهی که له شیر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوچ، خوچه، بلوچ،

## خوراوه، لانک.

ع: عُرْف، مِغْفَر، تاج.

وینه—پوپه

## تاج که یانی

[ك: تاجی پاشایان.]

ف: كَرَزَن، كَرَزَن، كَرَزِين.

ع: قَنْقَل.

وینهی ههیه.

## تاجی

[ك: تاجی (سه گی پاو).]

ف: تازِی. (سگ شکاری)

ع: سَلَوَقِي، سَلَاقِي، مَجْرَع، جَارِحَة.

وینه

## تان ده رکه فتن

ك: كوته برون، روش هه لدان. [تالکیش برون (وهك) روش

هه لدانی جلویه رگه.]

ف: تاربر آمدن، کهنه شدن. (لباس مثلاً.)

ع: غَفَر، اغْفِرَار.

## تانشین

ك: لمت، جرم، خلت. [خلته، نیشتر]

ف: دُرد، دُرده، دُردي، خَرَه، خَرْد، ته نشین،

لای.

ع: راسِب، خَلَط، كُدَارَة، دُردي.

## تانشین بوون

ك: نیشته بیخ. [که و ته بن.]

ف: ته نشین شدن، دُردي دادن، خَرَه پایین

دادن.

ع: رُسُوب، رُكُود.

«تاتگ» «تاتگ»

ك: رهواندز. [ده بابیه (قه لای رهوان).<sup>۱</sup>]

۱- رهوان: نه و دستاو، بزیزو + دز: دژ، قهلا. (ر-ر)

ف: روان دز، روان دژ. (قلمه‌ی متحرک).

ع: دَبَابَة.

وینه

فانه

ل: له که. [په له (په له‌ی به‌ی و شورتی و...)]

ف: لَکَه، تَفْسَه، تَفْشَه، تَفْش، کُک. (لکه‌ی به و هندوانه و غیره.)

ع: کَلَف، هَرَمَة.

فانه

ل: ته شهر، سهر زه نشت. تهوس. [توانج]

ف: کواژ، کواژه، تَرخَنده، پِیغار، پِیغار، پِیغاره، گرفت، گرفته، پُلکه، غُنْبه، تَفْشَه، تَفْش، کُک، تَشَر، سینه. نکوهش، سرزنش، سرکوبی، سرکوب.

ع: مَلْعَنَة، مَنَز، کَرْف، تَشْنِیع، قَدَح، لَوْمَة، وَتِیغ.

فانه‌ی چاو

ل: له که‌ی چاو، ناخونده. [په له‌ی سهر چاو]

ف: حَجَک، ناخُنه، خَرْمَهَره.

ع: کَوکَب، ظَفَرَة، عَفَاء.

فانی

ل: که می. [تانیکی کوتا]. [هه ندیک]

ف: لَحْتی، کَمی، بَرخی.

ع: مَقْدَارًا، قَدَرًا، قَلِيلًا، بَعْضًا.

فانین

ل: توانین، توانا، توانایی. [هیز، وزه]

ف: تانستن، توانستن، توانش، توان، تاب، تابش.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، مَقْدَرَة، مَقْدَرَة، مَقْدَرَة، طاقَة، وُسْع.

فالو

ل: گری، سوله، هالار، گهرما. [تین، بلنسه]

ف: تاو، تاب، تابش، تَف، گرمی، آلاو، آلاو، آلو.

ع: شَرَر، شَرَارَة، حَرَارَة، لَهیب، وَهَج، شُوبُوب.

فالو

ل: شروق، روشنایی، خوره تار. [روشناکی، هه تار]

ف: تاب، تاو، تابش، فروغ، پرتو، روشنی، آفتاب.

ع: ضَوْء، ضِیاء، نُور، سَنّا، شُعاع، شَمْس.

فالو

ل: حدیوت. ترس. [سام]

ف: تاب، تاو، غُزَم. ترس.

ع: هَبِیَة، سَطَوَة، خَوْف.

فالو

ل: تارشت. رینگ. [هیز، تاقهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تَوَش، تَوَش، توان، توانایی، آزرَم.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، طاقَة، صَبَر.

فالو

ل: دم. گاه. [تاتار]. [کاتیکی کم].

ف: دم. گاه. [گاه‌گاه]

ع: لَمَحَة، لَحْظَة، حَیْن. (أحيانًا)

فالو

[ل: ریژنه (بارانیس که چند دقیقه به توندی ده‌بارت).]

ف: ریزش، باران تَند، باران کم. (بارانی که چند دقیقه تند می‌بارد.)

ع: فَبَاَة، شُوبُوب.

فالو

ل: توننی. (به تار هاتگه.) [توندی، په‌له]

ف: تاب، تَندی، زور.

ع: شِدَّة.

فالو

ل: یاو. [له‌رزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمَى، صَالِب، نَافِض.

تاو

ل: پیتج، با. (بادان) [گرژ، لول (پیتج‌دان)]

ف: تاب، تاو، پیچ. (تافتن)

ع: قَتَل، بَرَم.

تاو

ل: لنگ، غار، تهرات، دو، چوارناز. [راکردن]

ف: تک، تاخت، دو.

ع: رَکْض، عَدُو، قَبِصَى.

تاو

ل: خول، گیتج. (تاوله‌مه) [سور (وه‌ل: سوراندن‌وه‌ی

«پول گه‌شین»].

ف: تاب، تاو، گیتج. (گرداندن تايلمه مثلاً).

ع: جَوَل، جَوَلان، اِدَارَة.

تاودان

ل: بژاره، پاداشت. گوناسا. [جهرمه، زیانانه، قهره‌بوی

هله]

ف: تاوان، جاور، پاداش. گنه‌سا.

ع: دِيَة، غَرَامَة، مَغْرَم، حَمَالَة، عَوْض، بَدَل، جَرَم.

تاوان

ل: گونا، قوژن، خراوه، کالدت، گوناع. [هله، سهرینچی]

ف: گناه، تاوان، ریژک، بزه، گشود، نافرمانی.

ع: ذَنْب، خَطَا، خَطِيئَة، خَطِيئَة، اِثْم، وِزْر، جَرَم،

عَصِيان، مَعْصِيَة، تَقَاصُر، تَقْصِير.

تاوان‌دان

ل: بژاردن، پاداشت‌دان. [قهره‌بو کرده‌وه، زیانانه‌دان]

ف: تاوان دان، جاوژیدن، جاوژدان، پاداش

دادن.

ع: غَرَم، غَرَامَة، اِعْتِرَام، تَغْرَم، وَدِي، وَدِيَة.

تاوانده‌ر

ل: بیژیر. [قهره‌بو کرده‌وه، زیانانه‌ده‌ر]

ف: بابیزان، بابیزَن، پایندان، شالنگ، تاوان بده.

ع: ضامن، غارم، غَرِیم.

تاوان

ل: تاوانده‌ر، نارکردن. [توانده‌وه]

ف: گداختن، آب کردن.

ع: هَم، تَذْوِيب، اِذَابَة، اِسَالَة، تَسْئِيل.

تاوت

ل: تته، داره‌تهرم، تهرم، لاش‌کیش. [تابوت، جهنازه]

ف: کاهو، کاهوگب، مرده‌کش، لاش‌کش.

ع: نَعَش، جَنَازَة، حَدَبَاء، نَيْط، تَتُو، تَابُوت.

وینه

تاوت‌کردن

ل: تهلویاکردن. [ته‌یار کردن، ناماده‌کردن]

ف: فراهم کردن، بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن.

ع: تَهْمِيْنَة، تَقْيِيَة، تَعْبِيَة، تَدَارُك.

تاودان

ل: لنگدان، تهرات‌نیان. [غارده‌انی توند]

ف: راندن، دویدن، دوانیدن، تاخت‌کردن.

ع: رَکْض، عَدُو.

تاودان

ل: خولدان، گیتج‌دان. [هله‌سورپ‌اندن]

ف: تاب‌دادن، چرخ‌دادن، گیتج‌دادن، گردانیدن.

ع: اِجَالَة، اِدَارَة.

تاودان

ل: بادان، پیتج‌دان. [کرژ کردن]

ف: تاب‌دادن، تابیدن، تافتن، پیچاندن،

پیچ‌دادن.

ع: بَرَم، اَزَم، قَتَل، جَدَل.

تاودان

ل: سوربوکردن. [داختن، هله‌گرساندنی توند.]

ف: تاختن، تاب‌دادن، سُرخ کردن.

ع: تَحْمِيَة، اِحْمَاء، تَسْعِيْر، اِسْعَار.



## تاؤس

ك: بالنده به کی جوانی به ناربانگه.

ف: فیسا، تاووس، تاوس.

ع: طاؤوس.

وینه

## تاؤسان

ك: هاوین. هاسن: وهرزی دواى به هار. (له «تاب» وه

وهرگیاوه. وهك: «ریگستان». كه سى مانگ ده خایه نیت.)

ف: تابستان. (از «تاب» است. مانند «ریگستان».

و آن سه ماه است.) گرماخیز. آتش بییز.

جهان بخش.

ع: صیف، قیظ.

## تاؤشت

ك: تاو، توانا، ورینگ، بهرگه. (تاوم نیه، توانام نیه.

ورینگ ناگرئ. بهرگه ناگرئ.) [هیز، تاهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تاوش، توان، توانایی.

ع: طاقة، قُوّة، قُدرة.

## تاؤكرتن

ك: داگرسان. سووره بورن. [هه لگرسا، داخران]

ف: تاب گرفتن، افروخته شدن، گرم شدن، سرخ

شدن.

ع: اصقار، اصطِقار، اِثقاد، حُمي، حُمُو، تَسْعَر.

## تاؤله مه

ك: ناگرگه شهوكر، ناگرباهر. [پول گه شین: ده فريكى له

تدل دروست كراوى ده سه داره، خه لوز و پشكوى تينه كه و

سووپى ده ده تا بگه شیتتهوه.]

ف: تابلمه، آتش روشن كن.

ع: جَوَالَة.

## تاؤلینهاتن

ك: هه دلینهاتن، بی تارام بورن. [توثره لیپان]

ف: غله، بی آرامی، بی تاب شدن، بی تابى، تپاك.

ع: اضطراب، هَيَجان.

## تاؤله

ك: گزنیته، كشنیته. [گزنیته: گیاهه كه.]

ف: گشنیته، كشنیته، كشنیج، كَسیره، كَزیره.

ع: جُلْجُلان، كُسْبِرَة، كَزِرَة.

وینه

## تاؤله كینیهله

ك: گزنیته خورسك.

ف: گشنیته كوهی.

ع: مُخْلَصَة.

## تاؤمیان

ك: تار نیان، تهره دوا نیان. لنگدان. [شوین كهوتن بز گرتن.

هه روه ها: غار دان]

ف: راندن، دنبال كردن. تاختن، تاخت كردن،

دواندن.

ع: طرد، ذاب، احاشة، تَعْقِيب، تَعاقُب. ركض،

عَدُو.

## تاؤوه

ك: ده فريكه بز سوور كردهوه.

ف: تاوه، تابه.

ع: مَقْلَى، مَقْلَة، طابِق، طابَة.

وینه

## تاؤوه تا

ك: تابه تا، ناجور. [تاكه وتاك، نه گونجار]

ف: لنگه به لنگه، تابه تا، ناجور.

ع: مُتَخَالِف، غَيْر مُطَابِق.

## تاؤوپار

[ك: نه ندازه كه گهم - بز نمونه - كه له تاوه به كدا

ده برژیتريت.]

ف: تاوه. (مقداری گندم مثلاً كه در يك تابه

برشته شود.)

ع: طابَة.

## تاؤویان

ك: نارپوون. [توانهوه]

ف: پَخَس، پَخَسَش، گدازش، گدان، گداختن، گداخته‌شدن، آب‌شدن.

ع: ذوب، ذوبان، سیل، سیلان.

**تاویانهوه**

ك: نارپوون. [توانهوه]

ف: پَخَسَش، پَخَسیدن، پَخَسیدن، گداختن، گدازش، آب‌شدن.

ع: ذوب، ذَوْب، حَل، اِحْلال، تَسَايِل، اِنْهَمام.

**تاویده**

ك: خه‌ياته. [به‌نی‌بادراوی هه‌ریشم.]

ف: تاویده، تابیده، ابریشم.

ع: خَيْط، اِبْرِيسَم، قَتِيل، نِصاح.

**تاویر**

ك: هه‌تار. [به‌ردی گه‌ره‌ی تلیره‌ره‌كرار له‌شاخه‌ره.]

ف: فندیره. («هه‌تار» بزرگ).

ع: قَلْعَة، شَنْظِيْرَة، شَنْظُوْرَة.

**تاوین** ← **تاوین**

**تاویه‌تی**

ك: تاویه‌تی. [تاویه‌تی، نه‌نقست]

ف: ویز، ویزه، به‌ویژه، دانسته.

ع: مَخْصُوص، خُصُوصِي، بِالْخُصُوص، خُصُوصًا.

عَمْدًا، قَصْدًا.

**تاویه‌تی** ← **تاویه‌تی**

**تاير قودس**

ك: فرشته. [په‌ری]

ف: فرشته، پرشته، پرهشته.

ع: طَائِرُ الْقُدُس.

**تايفه**

ك: تیه، هۆز، قه‌گه‌زه، نارپه‌شته، به‌تۆم، گرو، ریشه.

[خَتَل، به‌مه‌ئه]

ف: تیره، رشته، دوه، دودمان، گروه، خانواده.

خاندان، دودمان.

ع: حَي، رَهْمَت، قَوْم، فَرِيْق، قَبِيْلَة، عَشِيْرَة، شُعْبَة، طَائِفَة، شَعْب.

**تايله**

[ك: دره‌ختیكه له‌قه‌برستاندا ده‌نیژن و به‌ره‌كه‌ی وه‌ك]

«به‌ك» [وايه.]

ف: بُنْگَل، بُنْگَلَك. (درختی است در مقبرستان

غرس می‌کنند، ثمر آن شبیه است به «بَنْگ».)

ع: بَن.

وینه

**تاينچه**

ك: تایچه. [ده‌فریکی له‌به‌ره‌دروست‌کراوه که دوو «تا»ی

ده‌بیته یه‌ك «بار».]

ف: تایچه. (ظرفی است از گلیم که دو لنگه‌ی

آن یک بار است.)

ع: كُرْز، قَنْيِقَه، سَفِيْحَة.

وینه

**تايله**

[ك: گیشه (كۆمه‌تيك باقه‌ی له‌سه‌ریه‌ك دانراو).]

ف: تایه، نرزه، نرزه. (پشته‌ی علف که روی

هم می‌چینند.)

ع: كُومَة، كُومَة.

**تجاره‌ت**

ك: شاره‌به‌ره، داد‌به‌سه‌ده، کاروان کردن [مامه‌نه‌کردن،

کرین و فروشتن]

ف: سوداگری، بازرگانی، دادوستد، بده‌ویستان.

ع: تِجَارَة، اَلْبَيْع و الشَّرَاء.

**تخل**

ك: كه‌نه‌فت، نه‌گه‌ویس. [كه‌س‌نه‌ویست]

۱- به‌ك: ناوی فارسی به‌ری دره‌ختیكه. له‌عمه‌به‌یدا

«الحبة الخضراء» و «بطم» یی پی‌ده‌لین. (ر.ر)

ف: شَبِست، از چشم افتاده، ورافتاده.

ع: مَكروه، مَنفور.

تر

[ك: نیشانه‌ی پسه‌ند كرده.] (خاستر)

ف: تر. (علامت تَفْضیل است: خوبتر.)

ع: أ. (أَحْسَن)

تر

[ك: ديكه] [یه‌كی‌تر]

ف: دیگر. (يكی دیگر)

ع: آخَر، سَوی، غَیر.

تر

[ك: بای ده‌نگداری كۆم.]

ف: تیز، گوز.

ع: ضَرَط، حَبَق، حُباق، حَبَج.

تراز

ك: مارش، گیره، نه‌شكه‌نه، [م‌نگه‌نه]

ف: گیره، گیر، فشار، شَكَنجه.

ع: دَهَق، مَكَبَس. ضَغَط، مَضِيقَة.

تراز

[ك: تراز (نام‌رازی خانووردوست كرده).]

ف: تراز. (تراز بَنایی)

ع: طَراز.

وینه

تراز-بِه‌شكا

ترازو

[ك: شایه‌ن: نام‌رازی كیشانه‌كردن.]

ف: ترازو.

ع: مِيزان، مِعار، قِسْطاس.

وینه

ترازو

ك: به‌راتبهر، [هاوسه‌نگ، هاوشان]

ف: بَرانَر، زیوار.

ع: مُتساوي، مُتوازي.

ترازو

ك: ته‌خت، ساف، هامار. [ریتك، بی به‌ری و نرمی.]

ف: ترازو، ساف، هموار.

ع: مُسَطَّح، مُستوي.

ترازو

[ك: دوانه، جوتته: كه لوی سیه‌م.]

ف: ترازو، دوپیكر.

ع: مِيزان، جَوَاز، جَبَّار، ثَوَّمان.

ترازو و مسقال

ك: ترازو، زهر كیش. [ته‌رازوی نالتوون كیشان.]

ف: زرسنج، ترازوی زرگری.

ع: مِعار، مِيزان.

ترازیان

ك: چورتیان. [ترازان، دهرچوون]

ف: در رفتن، از جا در رفتن.

ع: رَاق، اِنِلاق، تَنَحِّي، ثَجاوَن، عُدول.

ترازیان

ك: به‌زیان، شكیان، په‌س‌نیشتن. [به‌زین، تیکشكان]

ف: شكستن، شكست خوردن، گُریختن،

پَس‌نشستن.

ع: اِنِهزام، اِنِكسار، اِنْفِلال، دَبَرَة، هَزِیمَة، فِرار.

تراش

[ك: تاشراو.]

ف: تراش. (تراشیده شده)

ع: مَنحوت.

تراشه

ك: تولاشه. [ته‌له‌زم]

ف: تراشه.

ع: كُحاته، كُكاكَة، كُشاطَة، قُشارَة.

ترافانن

ك: رفانن، شاردنده. [فراندن]

ف: ربودن، پنهان کردن.

ع: حَظَف، اِخْتِطَاف، اِخْفَاء.

### ترافیده

ک: ترافیاگ، تاریاگ. [فرینرار، تارینرار]

ف: رانده، رانده‌شده.

ع: مُغْرِب، مُبْعَد، مَعْلُود.

### ترپ

ک: زرم. [گرم (دهنگی که‌وتنی شت).]

ف: ترپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

### ترپ

ک: تور. [تفر: گیایه‌کی سه‌لکداره.]

ف: تُرُپ، تُرُپ، تُرُپ. تُرُپ.

ع: فُجَل، فُجَل.

### وینه

ترپوکه—شه‌له‌مه

### ترپه

ک: زرمه، ته‌په. [گرمه (دهنگی داکه‌وتنی شتیک له

به‌رزایه‌ره).]

ف: تُرُپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی از

بلندی)

ع: لَدَم.

### ترپه‌ترپ

ک: زرمه‌زرم، ته‌په‌ته‌پ. [ته‌په‌ته‌پ]

ف: کُم‌کُم، ترپ‌ترپ.

ع: قَلَادَم.

### تروت

ک: کلک، نه‌نگوس. [به‌نجه]

ف: انگشت، کلک، کلیک.

ع: اَصْبَع، بَنان، اَنْمَلَة.

وینه—نه‌نگوس

### ترنه‌پان

ک: سلپ، ته‌مه‌ل. [ته‌وه‌زل (که‌سِتیک که له کار و ره‌فتاریدا

له‌شگرانه).]

ف: سُسْت، تذیل. (کسی که در کار و رفتار

سست باشد).

ع: ثَقِيل، رَخو، طَنْبَل.

### ترخینه

ک: شه‌له‌مین. [چِشْتِیکَه له شیلی ته‌پِ دروست

ده‌کریت.].

ف: تَرخینه، تَرخانه، تَرخوانه، آش شلغم.

(آشی است از شلغم نخشکیده می‌سازند).

ع: طَرخَانَة.

### ترس

ک: بیم، باک، سام، په‌روا، نه‌نیش، هه‌راس. [مه‌ترسی]

ف: تَرس، بیم، باک، سَهَم، پَروا، پَرواس، هراس،

نَهاز، نَهیو، خَواس، شَکوه. اندیش، اندیشه،

چَغَر، چَغَز، زَلیف، خَزَزک.

ع: خَوْف، خَیْفَة، مَخَافَة، رُعْب، رُهْب، رَهْبَة، فَزَع،

مَلْع، مَلَل، فَرَق، هَبِیَة، جُبْن، نَخْب، دَعَر، وَجَل،

خَشِیَة، هَوَل، خَطَر.

### ترس

ک: بیمگا، سامناک. [مه‌ترسیدار]

ف: بیمگاه، سهمگین، اندیشناک، بیمناک.

ع: مَخَوْف، مَهْوَل، مَهال، مَهوب، مَهاب، مُذْكَر،

مُعَوَّر، مَحْذُور، مَهْلَکَة، مَقْلَئَة.

### ترسانن

ک: هه‌ره‌شه‌کردن. [توقاندن، مه‌ترسی خسته‌به‌ر]

ف: ترساندن، ترسانیدن، شاخشانه.

ع: اِخْفَاء، اِزْعاج، اِیْجَال، اِقْلَاق، اِنْذَار، اِنْذَار، اِفْزَان،

اِفْزَاع، رُجْر، اِهَابَة، دَعَر، تَخْوِیف، تَهْدِید، تَهْدَاد،

تَخْذِیر، تَرْعِیب، تَهْوِیل، تَوَهِیل، اِخْشَاء.

### ترسنوک

ك: بیدل، كه مدل، كه مزار، كه مزار، بی زات، [خویری،  
نویز]

ف: ترسو، ترسا، ترسنده، چغرو، چغرنده،  
ژلیفن، هراسان، بُزدل، بی دل، غردل، كمدل،  
هراسنده، بیمناک، سهمناک، سهمگین.

ع: جَبَان، جَبُون، خَائِف، وَجَل، وَهَل، مُسْتَوْهَل،  
ذَاعِر، مَذْعُور، مَرْعُوب، رُعبُوب، هَائِب، هَيُوب،  
هَيَاب، هَيَبَان، هَيَبَان، خَاشِي.

### ترسیان

ك: كه دئی، بی زآوری، [ترسان، نوریان]  
ف: ترسیدن، هراسیدن، چغزیدن، چغزیدن،  
سَهستَن، شَكوهیدن، پَرِواسیدن، بیم داشتن،  
كمدلی.

ع: جُبْن، خَوْف، مَخَافَة، وَجَل، وَهَل، قَلَق، رُعب،  
اِرْتِعَاب، خَشْيَة، اِهْتِيَال، ذَعَر.

### ترسین

ك: زاتبهر، زاویر، سامدار، [ترسینهر، سامناك]  
ف: ترسنده، ترسانده، هراسنده، هراساننده،  
چغرنده، چغراننده، تریر، سهمگین.

ع: مُوَجَل، مُقَلِق، مُزْعِج، مُخِيف، مُذْعِر، مُنْذِر،  
مُفْزِع، فُزْعَة، فُزَاعَة، مُهَيِّب، مُرْعِب، هَائِل، مُهَيِّل.

### ترشته

[ك: تدهوئی]

ف: تَش، تیشه، آهران.

ع: قُدُوم، لَتْ، مَنحَاة، مَنحَت.

### ترن

### ترشهی گلکاری

[ك: تدهوئی قره کاری]

ف: تیشهی گلکاری.

ع: قَلَع، لَتْ.

### ترشفه

ك: بروسكه، چه خاخه، [هدهره ترشفه]

ف: دَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش،  
دَرخَش، دَرخَش، بَیر، كُنُور، سَیْنَجَر، اَرْتَجَك.

ع: بَرَق، سَلَنَق، صَاعِقَة، رَعْد.

### تروال

ك: تَلْفَار، تَلَف، سَلَف، [پلته]

ف: اَر، خَرَة، چَم، كَزَبَه، كَسَبَه، كُنْجَارَه،  
كُنْجیده.

ع: ثَغَل، عَكَر، كُزِب، كُسِب.

### ترمس

[ك: هدرزه، تالیش]

ف: تَرْمَس، تَرْمَش.

ع: تَرْمَس.

### ترینه

### ترین

[ك: ترکه ن.]

ف: گوزو، گوزی.

ع: ضَرُوط، ضَرَاط، فِرْقَاع، نَاضِيف، خَضُوف،  
خَضِيف، خَضَاف.

### ترنجان

[ك: تنگ پی هه لچنین.]

ف: تَرَنْجَانِیدَن، تَنْجَانِیدَن، تَرَعْدَانِیدَن.

ع: تَشْمِیص، تَقْلِیص، تَقْبِیض.

### ترنجیان

ك: گیر کردن، [ترنجان، زور بر هاتن]

ف: تَرَنْجِیدَن، تَنْجِیدَن، تَرَعْدِیدَن.

ع: تَشْمُص، تَقْلُص، تَكْمُش، لَحْج، لَصَب، تَكْوِي.

### ترنگ

ك: پله، چنگه، [پله ریایه، دهرجه]

ف: پَلَه، جَاه، جَايگاه.

ع: رُتَبَة، دَرَجَة، مَنصَب، شُغْل، مَقَام.

### ترنگ

ك: پلتوك. [پته: به پشتی پهغه له شتيك دان.]

ف: تلنك، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْعَة، فَرْقَعَة.

### ترنگان

[ك: دنگ لپهنتان (روك: دنگ هيتان له تير يا له تالي تار.)]

ف: ترنگاندن، ترناساندن. (به صدا در آوردن تير يا سيم تار مثلاً.)

ع: انباض، تنديض، ترنين.

### ترنگاي ترنگ

[ك: دنگ دنگ (دهنگي په يتايه يتاي كمران يا تالي تار.)]

ف: ترنگا ترنگ. (صدای پی در پی کمان يا سيم تار.)

ع: تَرْنَن، تَنْبُض، تَهْرَج، تَهْرَجَة.

### ترنگه

[ك: دنگ (دهنگي تير يا كمران يا تالي تار.)]

ف: ترنگ، ترناس. (صدای تير يا كمان يا سيم تار.)

ع: رَنَن، نَبِيض، نَنِيم، رَدَم، هَزَم، هَزَج.

### ترنگه

ك: پل، پلتوك. [چهغه نه. پته]

ف: تلنگ، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْعَة، فَرْقَعَة.

### ترو

ك: به دنار، روسرا، بي تارپور. [تاوړلار]

ف: بدنام، رسوا، بي آبرو.

ع: خازي، خَزَي، مَهْتوك.

### ترونج

[ك: كهبات، نارنج]

ف: دَبال، دَباله، باتو، بادرنگ، تَرُنَج.

ع: كَبَاد، تَرُنَج، اُتْرُج، اُتْرُنَج، تُفَاح مائي.

وينه

### تروزي

[ك: ترويزو، خه يار چه مهر (له فارسيډا به دره ختي

«فلوس» يش ده لئين: خه يار چه مهر.)]

ف: تَرُيز، كَرُيز، شنگ، شنگيار، نوارس، خياريژه،

خياريچنبر، شوشه خيار. (درخت فلوس را نيز

خيار شندير مي گويند.)

ع: قُتَاء، قُتَاء، شَعْرور، خيار شَنْبَر.

وينه

### تروسانن

ك: ترووكانن. [چاو ترووكاندن]

ف: زَغَنَك، چشم به هم زدن.

ع: طَرْف، غَض، اِرءاء.

### ترو كردن - ترو

### تروم

ك: روهن. [رهگز، نه ژاد]

ف: گونه، ژاد، رَسَن.

ع: جِنَس، نَوَع.

### ترووسكيانه وه

[ك: بريقه دانره (روك: ترووسكيانه وه ي پرووسكه.)]

ف: جهيدن. (برق مثلاً.)

ع: خَفُوق، خُفُو، لُموع، قُبوع.

### ترووقانن

ك: رواتن. [غاردان]

ف: تازاندن، دواندن.

ع: اِعداء، اِسْتِعداد.

### ترووقه

ك: شكيان، شَكْس. [به زين، تينكشان (راكردي

له شكر.)]

ف: شكست، گريز، گريختن. (گريختن لشكر)

ع: هَزِيمَة، اِنْهَزَام، فِرَار، تَعَادِي، اِنْكِسَار.

**ترووقیان** - **شکیان**

**ترووکائین**

ک: ترووسکائین، چلائن. [چارترووکائیدن]

ف: رَغْنَک، چشم به هم زدن.

ع: طَرْف، طُرْفَة، غَض، اِرْءَاء.

**ترووکه**

ک: چله. [ترووکائیدن]

ف: رَغْنَک، به هم زدن.

ع: طَرْفَة، اِرْءَاء.

**تره خته**

ک: مروخه. [بربره پشت.]

ف: ترخته، مازن، مازه، زوره. [فقرات پشت.]

ع: فِقَار، سِيسَاء، مَلَب، شَرْخُوب.

**تره قوتروق**

ک: ته قوتوق. [ته قوتوق]

ف: تراق و تَرُق، تراق تَرُق.

ع: طَقْطَقَة، طَرَاق طُرُق.

**تره فه**

[ک: تریقه، فلکه (دنگی پیکه نین).]

ف: خنده. (صدای خنده).

ع: قَهْقَهَة.

**تره قیان**

ک: زه قیان، کدین، زه قین. [تریقانه، فلکه کردن]

ف: خندیدن، کرکر کردن، هرهر کردن.

ع: ضَحْک، هُئُوف، اِکْشَاف، کَتْکَتَة، کَرْکَرَة، هَرْمَرَة.

**خنین**

**تره ک**

ک: درز، شریق، شکافت. [قلیش، قدش]

ف: تَرْک، تَرَاک، درز، شکاف.

ع: شَق، صَدَع، سَلَع، فُلَع، فُلُق، لَحَق، لَق، هَرَم،

وَصَم، صِیر، قَادِج، فُصَم.

**تره کائین**

ک: درز تیریدن. [ته قانیدن، قلیشانیدن]

ف: تَرْکائیدن، درز توش کردن.

ع: شَق، فُلُق، فُلَع، سَلَع، فُصَم، وَصَم.

**تره کائین**

ک: تره کین. گوگردن. [درزیردن، چروگردن]

ف: تَنزیدن، تَندیدن، جاننه زدن. [جوانه زدن]

ع: تَبْرَعُم، اِزْمَاع.

**تره ک پا**

[ک: قلیشی پی.]

ف: تَرْک پا.

ع: بَذَح، شَق.

**تره کیان**

ک: تره کین، درزیردن. [قلیشان]

ف: تَرکیدن، درزیردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِیقَاق، اِنْصِیدَاع، اِنْصِلَاع، اِنْفِلَاق،

اِنْخِلَاق، اِنْهَزَام، اِنْفِصَام.

**تره کیان**

ک: تره کین، گزیده کردن، زریان. [چروگردن (گزیده کردن)]

درخت بهر له گه لا کردن. [

ف: تَنزیدن، تَندیدن، جاننه [جوانه] زدن. (دگمه

کردن درخت که می خواهد برگ در بیاورد.)

ع: تَبْرَعُم، اِنْفِصَاد.

**تره کیان**

ک: تره کین. [قلیشان، درزیردن (وه ک: تره کینی دست و پی]

یا ترووکائی هیلکه. [

ف: تَرکیدن، شکافته شدن. (دست و پا مثلاً یا

تخم مرغ.)

ع: سَلَع، فُلَع، رَنَع، سَقَف، شَشَق، اِنْفِلَاق، اِنْفِصَاع،

اِتْتِرَات، اِنْفِاقَاس، اِنْفِاقَاص، اِنْفِاقَاش، اِنْقِیَاب، تَقْوُب،

.....

## تره کین

ک: تره کیان، درزبردن [ته قین، قلیشان]

ف: ترکیدن، درزبردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْصِدَاع، اِنْسِلَاع، اِنْفِلَاع، اِنْزِلَاع، اِنْخِلاق.

## تره کین

ک: تره کیان، زاین [ایچوره تانی سده و گیانداری درند.]

ف: زاییدن، بچه آوردن، ترکیدن. (زاییدن سگ و سیاح)

ع: اِزْدِحَام، اِنْضِغَاط.

## تره کین - زویان

## تره کین - شره قیان

## تره نجین

ک: تره بن: شیره و ناروگی و شترخوره.

ف: تَرَنجَبین، تَنَنجَبین.

ع: مَن، تَرَنجَبین.

## تره وراوی

ک: وراج، وړلیدم [وړی، چنده باز]

ف: وراج، پُرگو، بسیارگو، درازگو.

ع: مِهْدَار، هَذَار، هِذَام، حِذَلِق، ثَرَار، مِهْمَار، هَمَار،

مَقَات، رَغَاف، قَبْقَاب، بَقْبَاق، وَعَوَاع، هُرَاء.

تره - هه نگوور [ارده پدکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## تریاق

[ک: دژدژار.]

ف: تَرِیاق، دَرِیاق. (ضد سمومات.)

ع: تَرِیاق، دَرِیاق، دَرَاق.

## تریاق

[ک: تلیاک]

ف: تَرِیاق، دَرِیاق، نارکوک، آپیون، آبیون،

هَبیون، بیون، مَهائِل، مَهانول، زامهران،

زامهرون، نارخوک، شیرهی خشخاش.

ع: اَفیون، لَبَنُ الخَشخَاش.

## تریت

[ک: نانی وردکراو له چیشتی تراودا.]

ف: تَرِیت، تَرِید، تَلِیت.

ع: قَتِیت، تَرِید. لَجین.

## تریت کردن

[ک: تی کوشین]

ف: تَرِید کردن، تَلِیت کردن، خورد کردن،

آنچیدن.

ع: قَت، هَشَم، تَتَرِید.

## تویزه

ک: پیزی، کۆسی. [کۆم، تروون]

ف: سَرین، سَرُون، کون، شیب، بَتَرَجَا.

ع: اِسْت، سَتَّة، سَبَّة، مَنجَّة، مَنجَّة، مَنجَّة، مَقَعَد.

## تریفه

[ک: گوشتی تازه لی نه خوش.]

ف: تریفه. (گوشت حیوان ناخوش.)

ع: تَرِیفه، ثَلِیفه.

## تریفه

ک: ریشه. [درهوشانوره (تیشکی مانگ یا روموت)]

ف: فَرُوغ، پَرَنگ، کَنَخَت، درخشندگی.

(ماهتاب، رخسار)

ع: تَلَالُؤ.

## تریق تریق

ک: تره ترهق. [قَاقَا، قَلْکَه قَلْک]

ف: قَاه قَاه، قَه قَه، قَح قَح، قَر قَره.

ع: قَه قَه، قَح قَح، قَر قَره.

## تریقوهور

ک: پریکوهور، زه قین، تره قین. [قَاقَا، قَلْکَه مَور (پیکه نینی

به کۆمه ل.)]

ف: قَاه قَاه، خنده ی بلند. خنده کنان. (خنده ی



جمعيت.)

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَة، مُتَقَهْقَهه، مُتَنَشِطًا.

تريقه

ك: تَرَهه، پَرِيَهه، پَرِيَكه [فلكه]

ف: قَاهَقَاه، قَهْقَهه، هَرَهَر، خَنْدِه.

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَة، زَقَزَقَة، زَهْرَقَة، مَهْرَقَة، كَتَكَتَة.

توين

ك: تَر كَمَدَن [

ف: گوزيدن.

ع: ضَرْط، حَبِيج، حَبِيق، حَزَق.

توي نيس

ك: بَهَزَم، شَادِي، خَوْشِي. [ناهندگ]

ف: بَهَزَم، شَادِي، خَوْشِي.

ع: عَيْش، عَشْرَة، تَرْنِيخَة.

تس

ك: [بای بيدنگي كوم.]

ف: تَوَس، چَوَس.

ع: قَسَو، قُسا، قُسوَة، حَبِيق، حُبَاق، نُجُو، فَوْخَة.

تسقل

ك: قَسَقَل (بهريكي دارمازود.)

ف: تَسَقَل، تَسَقَل. (ثمري است از ثمرهای

درخت مازوج.)

ع: تَسَقَل.

تسهك - كهوش

تسين

ك: تَس بَرَدَان.

ف: تَسِيدَن، چَسِيدَن.

ع: قَسَو، قُسا، تَقَسِي.

تف

ك: تَفْلِيك، نَارِدَم. [ناری دهم]

ف: تَف، تَفُو، تَه، تَهو، خَوِي، خِيو، خُدو، بَفَج.

ع: بُزَاق، بُسَاق، بُصَاق، تُف، تُفَل، أُف.

تف!

ك: (ك: وشه ی بیزاری ده برین و دورخسته وه یه.)

ف: تَف! (كلمه ی تبعید است.)

ع: تُفَا لَكَا، تُف!

تفاق

ك: نازوَخه، نِهسپار. [نازووقه (زه خیه ی بژیوی زستان وه:

شه لَهَم، ساره، كه شك، گویز، میوژ...)]

ف: كاچار، كاچال. (لوازم زمستانی از قبیل:

شلقم بلغور، كشك، گردو، مویز، و غیرها ...)

ع: تَخِرَة، مُدَخَر، مُدَخَر، مُدَخَر، مُوَنَة، تَوِيَة،

مِرَة، غِرَة، عَتَاد، عُنْدَة.

تفاق

ك: اسپار، خومه شه، چِشته خومه شه، چِشته کولین.

[داده رمان، دانوئله (پیدایستی چِشت لیتان.)]

ف: بُنَشَن، اَوَزَار، دِيك اَوَزَار، دِيك اَفَزَار. (لوازم

آش)

ع: تَوِيل، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَوَزَار، اَبَزَار، حُبُوِيَات،

قَزَح، قَبَارِيَق. (لوازم الطبخ.)

تفاق

ك: سَهَوَزِي، نِه زِيَه. [به هارات (سه روزی وشکی

ناوچِشت.)]

ف: بَوَزَار، اَفَزَار، بَوِي اَفَزَار، سَبِزِي. (سبزی

خُشَك تَوِي آش)

ع: دُقَة، اَدَوِيَة، تَوَابِل، اَبَزَار.

تفاق ونگه

ك: كه لَوِپِل رِيَكه. [پیدایستی سه فدر]

ف: سَاز رَاه، سَاز جَرَمَزَه.

ع: عَتَاد، زَفَر، لَوَاژِمُ السَّفَر.

تفائنه دهم يهك

ك: يه كِي برون، پاژ به يه كهو دان. [تفینمه دهمی يه كتر:

تیدیومه له یهلقسه برون.]

ف: یکی شدن، باهم شدن، یک سخن شدن، هم سخن شدن.

ع: اِتِّفَاقٌ، اِتِّحَادٌ. (مُتَّفِقُ الْقَوْلِ) تفانسه

[ل: تف کردنه]

ف: تَفْ کردن.

ع: تَفْلٌ، تَتْفِيفٌ.

تف کردن

[ل: تف هاریشن]

ف: تَفْ کردن، تَفْوْ کردن، خدو انداختن.

ع: تَتْفِيفٌ، تَفْلٌ، بَزَقٌ. تَفَهْ لَک

ل: پَهْ لَک، تیرتیرین، ناغزی تَهْ لَک. [قامیش یا داریکی کلزّه

که به فوریا کردن تیری پی ده هاریشن.]

ف: پُفْک، تَفْک، فُتْک، تَزْک.

ع: مَفْخَعَةٌ، مِدْفَعَةٌ.

وینّه - پَهْ لَک

تَهْ لَک

[ل: تَهْ لَک: جوزه چه کیکه.]

ف: تَفْتَنَک.

ع: بَارُودَةٌ، بُنْدَقِيَّةٌ.

وینّه

تَهْ لَک

ل: تَفَانَسَه. [تف هاریشن]

ف: تَفْ کردن، آب دهن ریختن.

ع: مَجْ، بَزَقٌ، بَسَقٌ، بَصَوٌ، اِعْقَاءٌ.

تَفْلِیک

ل: نَارِ دَهْم. [لیک]

ف: تَفْ، خُدو، خِیو، بَفْج، آب دهن.

ع: بُزَاقٌ، بُسَاقٌ، بُصَاقٌ، رُضَابٌ، لُعَابٌ، مُجَاجٌ، رِیقٌ،

عَصِيبٌ.

تَفْلٌ - تَفْ

تَهْ

ل: چَک، تَکَه. [دَلَوْب، کَهْم، تَوَزَقَان]

ف: چَک، چَکَه، تَک. کَم، اَنَدَک، یُوجَه، پُنَدَه،

سَرشَک.

ع: قَابَةٌ، نِزَعَةٌ، قَطْرَةٌ. قَلِيلٌ.

تَکَا

ل: خَوَاشِت. [داخَوَاز، پارانه]

ف: رَفَانِی، پای مردی، دست مردی، خواهش،

اَوَزولش، بخشایش خواهی، آزادی خواهی.

ع: شَفَاعَةٌ، اِسْتِغْفَاءٌ، اِسْتِغْفَارٌ، اِسْتِدْعَاءٌ، رَجَاءٌ.

تَکَاثِی

[ل: دَلَوَیاندن]

ف: چَکاندن، تَکاندن.

ع: تَقَطِيرٌ، تَنذِيعٌ.

تَکَا بَارَان

[ل: دَلَوَی بَارَان]

ف: چَک، ژَک، ژِیک، ژَنَک.

ع: قَابَةٌ، نِزَعَةٌ، قَطْرَةُ الْمَطَرِ.

تَکَا تَکَا

[ل: تَکَه تَکَا (روک) دهنگی تَکَه کردنی نار.]

ف: چَک چَک، تَک تَک. (صدای چکیدن آب

مثلاً.)

ع: وَکَف، تَقَطُرٌ.

تَکَه

ل: تَک. [دَلَوْب، قَه تره]

ف: چَکَه، چَکَلَه، چَک.

ع: قَطْرَةٌ، قَابَةٌ، نِزَعَةٌ.

تَکَه

ل: دَلَوَیَه. [دَلَوَیَه]

ف: چَکَه، چَکَلَه، ژَوَه، وِژَوَه.

ع: وَکَفَةٌ، وَکَفُ الْبَيْتِ.

تَکَه کردن

ل: دولوپه کردن. [دولوپه کردن (ول: تکه کردنی بان).]  
ف: چکه کردن، چکیدن، چکلیدن، ژوهیدن،

وژوهیدن. (چکه کردن بام مثلاً).

ع: وکف، وکوف، وکفان، ایکاف، توكف، ثقطر.

**تگر**

ل: تهرزه. [تهروزک: بارانی به سترو].

ف: تگگر، یخچه، سنگچه، سنگرک،

شخکاسه، شهنگانه، ژاله.

ع: عب، مهو، برد، سقیطة، حبّ القمام.

**تکل**

ل: بهران. (قوج جهنگی). [مهری نیر]

ف: تگل، تکل، وشکل، راک، غرم، قوچ، خوچ،

غوچ.

ع: کبش، شاة.

وینه-بهران

**تکه**

ل: ته که، هه چه. [سابرین (بزنی نیر که ده بیه

سمرجه له).]

ف: تکه، تکه، باژن، نهاز. (بز نر که پیشرو گله

است).

ع: تیس، کراز.

**تل**

ل: خل، گل، پل، تلیر، تلیر. [تلور (خولانه و رزشتی

همرشتیک).]

ف: غلت، غال، تلو، یوزه. (گردیدن و رفتن هر

چیز)

ع: دَحْرَجَة، دَحْرَجَة، دَمُورَة، دَمُورَة، رَحْلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكَسَة. حدر.

**تلان**

ل: تلیران، گلان، گلیران، خلان، خلیران. [تلیرن به گویز.

(دور کهس له لیژاییه کهوه به شوین یه کدا گویز تلیر

ده که نهوه، ههتا گویزی به کیکیان دهه له گویزه تلیر

کراره کان و هه مووی ده بانهوه).]

ف: تلویبازی. (دو نفر از سرازیری پشت سر

هم گردو رها کنند، تا اینکه گردوی یکی از

ایشان به یکی از گردوهای رها شده بخورد که

همه را می برد).

ع: استداء، مُسَادَة.

**فلانن**

ل: گلشن، پلانن، پلاننوه، تلیرو کردن، خلیرو کردن.

[تلور کردنهوه]

ف: گرداندن، گردانیدن، غلتاندن، غلتانیدن،

غالاندن، غالانیدن، تلو دادن، چرخ دادن.

ع: دَحْرَجَة، دَحْرَجَة، دَمُورَة، دَمُورَة، رَحْلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكَسَة، تحريك، تدوير.

**فلانن**

ل: پلانن، پلکانن. نارین. [تیبه لژندن، تیبه لسون]

ف: آگستن، آگشتن، آغشتن، آغشته کردن،

آلودن، آلوده کردن، جُتراندن، جُتره کردن.

ع: لَتخ، لَطخ، تَلطِیخ، لَوث، تَلوِیث، حَسْرَج،

تَضْرِیج، طَمَل، طَلِي.

**تلانهوه-فلانن**

**تلاوتل**

ل: تلاوتل، گلاگل، خرته گل. [له سر لا رزشتن].

ف: غَلتاغَلت، غالاغال، گردان گردان، تَلووا تَلو،

یوزه.

ع: دَحْرَجَة، دَحْرَجَة، دَمُورَة، دَمُورَة، رَحْلَفَة،

تَوَكُوك.

**تلاوتل کردن**

ل: تلاوتل کردن، خرته گل کردن. [له سر ته نیشته گهران.

(شاههشان کردن).]

ف: غَلتیدن، غالییدن، یوزیدن، تَلو زدن، تَلو

خوردن. (پهلو به پهلو کردن).

ع: تَمَلُّم، تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَزَحْلَف.  
«تلفون»

ل: دورویژ. [تدله نرون]

ف: دورگو.

**تلواتل - تلاواتل**

**تلور**

ل: پال، دورلور، دورلوره. (تنگه تلور) [تدنیشت]

ف: دَمَر، دَمَرَو.

ع: ضَمَج، جَحْ.

**تلورکه فتن**

ل: پال که فتن. [لدسر تدنیشت راکشان]

ف: دَمَر افتادن، دَمَرَو شدن.

ع: جَحْ، اِضْطِجَاع.

**تله**

ل: دون. (لدسر تله و تسیاگه.) [باری وستانی گابهرد -  
بز نمونه - به شیویه که نه گهر بیوئیت داکمیتیه  
خواره.]

ف: دنده. (وضع ایستادن خرسنگ مثلاً به  
طوری که اگر تکان بخورد بیفتد.)

ع: اِشْرَاف.

**تله**

ل: دیانه بن تل. (تله یییاگه.) [ددانه (شتیک که ده خریته  
ژیر گابهرد - بز نمونه - هتا نه تلپت.)]

ف: تله، پله، دنده. (چیزی که زیر خرسنگ  
مثلاً می گذارند که تلو نخورد.)

ع: قَلْع.

**تله**

ل: بن تل. [یه که مین گویر له «تیلین» ا.]

ف: بُن تَلَو. (در «تلان».) (گردوی اول در

تلوبازی.)

ع: أَوَّلُ الْجَوَز.

**تله و بیوون**

ل: خله و بیوون، گله و بیوون، تلیره و بیوون، خلیره و بیوون.

[تلخواردن]

ف: غَلْتِیدن، غالییدن، گردیدن، چرخیدن،

تَلَو خوردن، تلیدن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، دَوَر، دَوَران.

**تله و بیوون**

ل: بهر و بیوون، گله و بیوون، خله و بیوون، خلیره و بیوون،

تلیره و بیوون. [سره و خوار تلور بوونه ره.]

ف: سرازیر شدن، پایین تلیدن.

ع: تَكْرُكْس، تَزَحْلَف، تَدَهْدَه، اِنْجِدَار، تَدَحْرُج اِلی

السُّفَل.

**تله و کردن**

ل: خله و کردن، گله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[تلدان]

ف: تَلَانْدن، غَلْتَانْدن، گردانیدن، چرخاندن،

تلودادن.

ع: دَحْرَجَة، دِحْرَاج، دَهْدَه، دَهْوَرَة، اِدَارَة، تَقْلِیب.

**تله و کردن**

ل: بهر و دان، خله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[سره و خوار تلور کردنه ره.]

ف: سرازیر کردن، پایین تلاندن.

ع: دَحْرَجَة، رَحْلَفَة، كَرَكْسَة، دَهْدَه، حَدَر.

**تلیاگ**

ل: پلیاگ، پلکیاگ. [تیه لژنراو، تیره تلاو]

ف: آگسته، آگشته، آغشته، آلوده، جَتره.

ع: مُنْطَخ، مُنْطَط، مُضْرَج، مُوْث.

**تلیاگ**

ل: گلیاگ، تله و کریاگ. [تلاو، تلیره و کرار]

ف: غَلْتِیده، گردیده، چرخیده، تَلَو خورده.

ع: مُدَحْرَج، مُدَهْوَر، مُدَهْدَه، مُوَكُوك، مُكَرَكْس.

## تلیان

ك: گلیان، گله‌ویون، تله‌ویون. [تلان، تلیرویونه]

ف: غلتیدن، گردیدن، چرخیدن، تلخوردن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، تَحْرُك، تَرَحْلَف.

## تلیان

ك: پلیان، پلکیان. [تیته‌لتران، تیو‌چوون]

ف: آلودن، آلوده‌شدن، آگستن، آگشته‌شدن،

آگشتن، آگشته‌شدن، آغشتن، آغشته‌شدن،

جُتریدن، جُتره‌شدن.

ع: تَلْطُخ، تَلْطُخ، تَلْطَط، تَضْرُج، تَلُوْث، التَطَاخ،

## التطاط.

## تلیتر

ك: گلیر، خلیر. [گلور، گلور]

ف: غلت، غال، تلو، گردیدن، چرخ، سرازیر

شدن.

ع: دِحْرَاج، دَهْوَرَه، دَهْدَه، وَكُوكَة، كَرَكْسَة. حذر،

## حدور.

## تلیتران - تلان

## تلیره‌ویوون

ك: خلیر‌ویوون، گله‌ویوون، تله‌ویوون. [تلوزیوونه]

ف: غلتیدن، غالیدن، تلو‌خوردن، سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، تَكْرَكْس،

تَرَحْلَف، اِنْحِدَار.

## تلیقان

ك: شلیقان. [فلیقانده‌ره (ره‌ك) تلیقانده‌ره‌ی تری.]

ف: شکستن، له‌اندن، چکاندن، له‌کردن. (انگور

مثلاً.)

ع: فَضَخ، اِفْلَاق.

## تلیقیگ

ك: شلیقیگ. [تله‌قاره، فلیقاره]

ف: جُکاک، جُکیده، شکسته، زبون، لهیده،

له‌شده.

ع: مُنْفَضَخ، مُنْقَلَق، ضَاغ.

## تلیقیگه‌وه - تلیقیگ

## تلیقیان

ك: شلیقیان. (هه‌نگور مه‌سه‌له‌ن.) [فلیقانه‌ره، تله‌قانه‌ره]

ف: لهیدن، لهیده‌شدن، جُکدن، جُکیده‌شدن،

شکستن، شکسته‌شدن، زبون شدن.

ع: اِنْفِضَاح، اِنْفِلَاق، اِنْهَاج.

## تلیقیانه‌وه - تلیقیان

## تل

ك: چل. [تله‌تل] [تله (سورتانه‌ی برین.)]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: حُرْقَة، اِحْتِرَاق، مَخْ، مَضِیض، تَقْصِيع، تَبْیِغ،

اِحْتِدَام، اِحْمَار.

## تلف

ك: تلفار، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، كَزِبَه، كُسه، كُنْجَالَه، كُنْجِیدَه.

ع: عَكْر، نُطَل، شَمَاج، كُفَل، كُزَب، كُسَب.

## تلف

ك: منال، زاپوله. [مندال، زارول]

ف: بچه، کودك.

ع: صَنِی، صَغِير، زَعْلُول، صُنْبُور، وَلِید، طِفَل.

## تلفار

ك: ترفال، تلف، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، كُنْجَال، كُنْجَالَه، كَزِبَه، كُسه.

ع: عَكْر، نُطَل، شَمَاج، كُزَب، كُسَب، كُفَل.

## تلف زه‌یتوون

[ك: پلته‌ی زه‌یترون پاش روڤ لیگرتن.]

ف: زیتار، زیتاره.

ع: عَكْر الزَّيْت.

## تلف کونجی

[ک: پلته‌ی کوچی پاش رۆن لیگرتن.]

ف: تَخ، کُنْجار، کُنْجاره، کُنْجال، کُنْجاله،  
خَرَه‌ی کُنْجه.

ع: کُسْبُ السَّمْسِم.

**تلف ههنگوور**

ک: پیتس ههنگوور. [پلته‌ی تری]

ف: اَنگاره، اَنگاله، خره‌ی انگور، پوست انگور.

ع: شَماج، نَمَل.

**تَلوُخ**

ک: کارلی. [رووه‌ئمالار (ژنی بێشه‌رم).]

ف: بی‌شَرم، بی‌آبرو، چَفاز، (زن بی‌حیا)

ع: مَنداص، سَلَقَة، ثَرَبَة، سَلِیْطَة.

**تَلوُخ**

[ک: سه‌به‌ته‌ی چه‌رمین که سه‌هۆلی پی‌ده‌هیتن.]

ف: یخ‌دان. (سب‌د چرمی که با آن یخ می‌آرند.)

ع: حَقَص، مَحْفَصَة.

**وتنه**

**تله**

[ک: سورتانه‌ی برین.]

ف: سوزش، برافروختن.

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، مَض، مَضِیض، تَقْصَع، تَبِیْع،

**احمرار.**

**تله‌تل**

ک: زله‌زل، چله‌چل. [سورتانه‌ی برین به هوی پر بوون له

کیم، یا کرانه‌ی له‌ش به هوی ناگره‌ه، به سورتانی ناگر

و ناسنیش ده‌لین: «تله‌تل».]

ف: سوزش، برافروختن. (سوزش زخم از پر

شدن چرک، یا سوزش عضو از آتش، سوختن

آتش و آهن را هم «تله‌تل» می‌گویند.)

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، تَقْصَع، مَض، مَضِیض، تَبِیْع.

**احمرار.**

**تلیس**

ک: ته‌ی، خورسیاک. [خورسار]

ف: تر، خیسیده.

ع: مَرشوف، مَبْلول.

**تلیسان**

ک: خورسان. [نماندن: له ناودا نه‌رم کردن.]

ف: خیسانیدن، خوسانیدن.

ع: رَشَف، تَرشِیف، مَغْث، اِنقاع.

**تلیسانه‌وه** ← **تلیسان**

**تلیسیاک**

ک: خورسیاک. [خورسار]

ف: خیسیده.

ع: مَرشوف، تَقِیع.

**تلیسیان**

ک: خورسیان. [خورسان]

ف: خیسیدن، خوسیدن، خیسیده‌شدن.

آب‌شدن.

ع: تَرَشَف، اِرْتِشَاف، تَمَرُث، تَمَرُس، تَقُوع، اِنحِلال.

**تلیسیانه‌وه** ← **تلیسیان**

**تلیش**

ک: نه‌شکه‌فت، چاک، تره‌ک، دریاک. هال. [درز، قلیش،

دراو. نه‌شکه‌رت]

ف: شکاف، اشکفت، نه‌ار، چاک، تَرک.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لِصَب، فِرْزَة،

شَعِب، شَعْبَة، غار، کَهف.

**تلیشان**

ک: شکافتن، درین، چاک کردن. [قلیشان، دادرین]

ف: شکافتن، کافتن، کافیدن، دریدن،

چاک‌کردن، پاره کردن، باز کردن.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لِصَب، قَزَر، بَج،

قَلَق، قَار، قَای.

**تلیشیان**

ک: دریان، شکافیان، چالبرون. [قلیشان، داداران]

ف: کَفْتَن، کَفِیدَن، کافیده شدن، شکافته شدن،  
پاره شدن، دریده شدن، ازهم باز شدن.

ع: تَشَقُّق، اِنْشِقَاق، اِنْشِقَاب، اِنْصِدَاع، اِنْخِرَاق،  
اِنْفِطَات، اِنْفِرَاز، اِنْجَاج، اِنْفِلَاق، اِنْفِصَال، اِنْفِئَاء.  
ظَنین

ل: هِشْتَن، نَاسْتَن، نَازْتَن، [لِنگِرَآن]  
ف: گِذاشتَن، گِذارَدَن، گِسارَدَن، هِیشْتَن، هِلِیدَن.

ع: ثَرَك، اِهمال.

تماشا

ل: تواشا، چارینکفتن، روانین، نوارین، ورده ویرسون،  
سمرغجه، دین، [سدر کردن]

ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن.

ع: مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُلَاحَظَة، مُطَالَعَة، سَیَاحَة،  
نَظَرَة، رُؤِیَة، شَهِود.

تماشا!

ل: تواشا!، برِوا!، برِوانه!، بنِوار!، بنِواره!، ورده ویر!  
[سدر که! (دارپشتهی فرمانده له «تماشا کردن»)]  
ف: بپا!، ببین!، تماشاکن!، نگاه کن! (صیغه ی امر  
است از «تماشا کردن».)

ع: اُنْظُرْ!، اِرْءَا، لَاحِظْ!، طَالِعْ!، شَاهِدْ!، عَایِنْ!  
تماشا کردن- تماشا [امانای یدکم،] (به معنی اول «تماشا»  
است.)

تو

[ل: ته: راناری که سی دوه می تاکه.]

ف: تو.

ع: اَنْت، ک، ت.

تو

ل: توژ، توژگ، توژشک، سدرتوژ- [سدرتوژ (توژزالی سدر  
شید و شتی لمو چه شنده.)]

ف: تو، سرتو، تاشک، شمه، چرابه، قُمِیاق.  
(پردهای که روی شیر و امثال آن پیدا شود.)

ع: طُهاوَة، دُوايَة، طُفْرَة، طُلاوَة، قُشْطَة، کُثْعَة،

هادر.

تو

ل: پهر، پهل، [رورپهر، لاپهر، توئ]

ف: تو، توه، ته، تاه، توی، لای، پَره، پَرده.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

تو

ل: نار، [ناف، نیو، نیوان]

ف: میان، تو، توی.

ع: بَیْن، مَیْ، عِطْف، ثِنی، خَلَل، فِی.

تو

ل: توژ- [توژ (که ده بیژینن.)]

ف: تَخُم، منج، دانه، (برای پاشیدن.)

ع: بَذَن، بَزَن، حَبْ، عَجَم.

توا

ل: قراش، [توئ (روک: توئی گوشت.)]

ف: بَرگ شده، آنجیده، کار دزده، (گوشت مثلاً.)

ع: وَرَق، شَرَحَة، خَذَعَة، مُتَوَرِّق، مُنْشَرَح، مَوْشَوِّق،  
مُتَحَرِّز، مُتَخَذِع.

تواشا

ل: تماشا، سدر- [روانین، گشت]

ف: تماشا.

ع: نَظَر، سَیَاحَة، سَیُوج.

تواشا

ل: دین، روانین، نوارین، تماشا، سمرغجه، ورده ویرسون،  
چارینکفتن، خوئن، [بینین، روانین، خویندنه]

ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن، پاییدن، خواندن.

ع: مُلَاحَظَة، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُطَالَعَة، عَیْر، نَظَر،  
رُؤِیَة، ثَبْصَر، اِبْصَار، قِرَاءَة.

تواشا!

ل: تماشا!، برِوا!، برِوانه!، بنِواره! [سدر که! (فرمانی  
«تماشا کردن».)]

ف: تماشا!، بپا!، ببین!، نگاه کن! (امر است به

تماشا کردن.)

ع: اُنْظُرْ، اِرْءَا، تَبَصَّرْ، عَايِنْ، لَاحِظْ، شَاهِدْ، طَالِعْ

تواشاخانه

ك: تماشاخانه، سهیرانگا. [تیا ترو، شان]

ف: تماشاخانه، نمایشگاه، انگامه، بازیخانه.

ع: مَسْرَح، مَنظَر، مَشْهَد، مَعْرِض، مَلْعَب، مُمَكِّل، مَنزَمَة.

تواشاگردن—تواشا

تواگردن

ك: فراش کردن. [توئ کردنه]

ف: برگ کردن، آنجیدن، تیغ زدن، کارد زدن.

ع: تَوْرِيق، تَشْرِيح، تَخْذِيع، تَحْزِيز، تَشْقِيق، تَقْدِید، وَشَق.

توانا

ك: تار، تاوشت، تارانشت. [هیز، تاهت]

ف: تاب، توان، توانش، توانایی، تابش.

ع: طَاقَة، قُوَّة، قُدْرَة.

توانا

ك: تاردار، تاوشتدار، کاری. [کارا، بههیز، بهتاهت]

ف: توانا، تابشدار، کاری، کارگر.

ع: مُقَدِّر، مُطِيق، فَعَال.

توانایی

ك: تار، تاوشت، توانشت، زور، هیز، گیر، برشت. [ززه،

کارایی]

ف: تاب، تابش، توان، توانش، توانایی، توش،

توس، نیرو، چمک، کرکام، تتوه.

ع: طَوْق، طَاقَة، قُدْرَة، قُوَّة، وَسْع، اِسْتِطَاعَة، جُهْد، جَدَة.

توانشت—توانایی

توانین—توانین

توبه

ك: گه پانهوه، بازگهشتی، په شیمانی. [گه پانهوه، په ژیرانی]

ف: مول، پنت، پتفت، بازگشت، پشیمانی.

ع: تَوْب، نِيَاب، اِنَابَة، نَدَم، نَدَامَة، تَوْبَة، اِسْتِغْفَار،

رُجُوع.

توبه رتو

ك: توتو، پهره پهره. [تولو، توی له سر توی]

ف: توبرتو، لا برلا، تابرتا.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح.

توپ

[ك: نامرزی گهری گولله هاریشن]

ف: توپ، دنگ، دیگ، کشکنجیر.

ع: مَدْفَع، مُلُوب.

وتنه

توپ

[ك: ندو توبی که مندالان ورزشی پنده کن.]

ف: توپ، گو، سرگل. (تویی که بچه ها با آن

ورزش کنند.)

ع: كُرَة، طَابَة.

توپ

[ك: تاقه، تویی پارچه]

ف: پروند، پرونده، لت، لخت، شوله، شله.

ع: رَزْمَة، كَارَة، طَاقَة.

توپ نکران

[ك: توپ تاقان، توپ هاریشن]

ف: توپ در کردن، شلیک توپ.

ع: ضَرْبُ المِدْفَع.

توپان

[ك: توتین، فتوتین]

ف: توپ بازی، گوبازی.

ع: مَقَط، كَرُو، كَرِي، لَعْبُ الطَّابَة.

توپانن

ك: کوشتن، لیدان. [تدمی کردن (لیدانی زور).]



ف: زدن، (زدن زیاد)

ع: ضَرْب، نَحْف.

**توپانئن**

ك: مرانن، كوشتن. [سەكەت كردن (مراندننى گياندارى

ناپاك، وهك: سەگ.]

ف: كشتن، ميراندن، (چيزه‌هاى نجس مانند

سەگ)

ع: اعدام، اِتلاف، اِماتّة، قَتل.

**توپتاپ**

[ك: نەر گۆچانەى لە گەمەدا لە توپى دەدن.]

ف: پنهان، توپ‌تاب، توپ‌انداز.

ع: طَبْطَابَة.

**توپچی**

[ك: توپ تەقین.]

ف: توپچی، توپ‌انداز.

ع: مِدْفَعِي، طُوبَجِي.

**توپوز**

ك: گوز، كوتەك. [گۆپال]

ف: توپوز، چُماق، كُتّك، گُرز.

ع: قَضِيب، عَمُود، مِقْمَعَة، جُرْز، دَبُوس.

وینه

**توپقال**

[ك: توپین، توپقارین]

ف: توپبال، فوتبال.

ع: كَرِي، نَعْبُ الطَّابَة.

**توپلاخه**

[ك: تۆپەل (تۆپەل ناسا).]

ف: گلوله، (گلوله مانند).

ع: كُتْبَة، هُلْبَة.

**توپلاخەى جوجە**

[ك: پۆپەى كلك.]

ف: سَر دَم.

ع: هُلْب، هُلْبَة.

**توپوخ**

ك: سەرنەگىي، ساتمە، [رەت بردن، هەلەنگوتن («توپوق»

و «ساتمە» دوو وشەى توركين.)]

ف: أَشْكُوح، سَكْتَدَزِي، توپوق، ساتمە.

(«توپوق» و «ساتمە» هر دو تركى هستند.)

ع: عِشَار، عِشَر.

**توپەل**

ك: هۆپەل. [قوپ\* يا بەفرى بە دەست خەركراو.]

ف: توپال، توپال، توفال. (گلولەى برف يا گل\*.)

ع: جَعُو، كُتْبَة، لَبَقَة\*، توفال.

**توپەلەشەرى**

ك: هۆپەلەن، هۆپەلەشەرى. [شەرىتۆپەل، شەرىپەفر]

ف: توپال‌بازی، برف‌بازی.

ع: مُكَائِبَة، مُتَالَجَة، مُجَاعَة.

**توپىك**

ك: مردارەبووگە. [تۆپىو، مردارەبوو (مردوى گيانداريك

كە گوشتى ناخورىت.)]

ف: مردار. (مردەى حيوان حرام.)

ع: مَيِّتَة، جَيْفَة، نَافِق، طَفِس.

**توپين**

ك: مردارەبوون. [مردار بوونەو (مردنى ولاخ، سەگ و

نازەلى لەر چەشنە.)]

ف: مردارشدن. (مردن الاغ، سگ و امثال آن.)

ع: تَلَف، طَفِس، طَفُوس، نَفُوق، تَجَيَّف.

**توپين**

ك: خۆپين، داخۆپين، لىخۆپين، تىخۆپين، هەپەشەکردن،

ترسانن، غوشت‌کردن. [گەفین، گۆپەشە کردن]

ف: توپیدن، غُرییدن، غُذیبیدن، غُرش‌کردن،

غُرش‌کردن، شاخشانەزدن.

ع: ذَمَر، تَذَمَّر، تَغَيِّظ، تَشَدُّد، تَهْدِيد، اِبْرَاق.

**تۆتۆ**

ك: پەڕپەڕە، پەردەپەردە، تۆبەرتۆ. [تۆتۆ، تۆی ئەسەر  
تۆی. (وەك: پیاز).]

ف: تۆبۆرتو، تۆبۆرتا، تەبۆرتا، تەبۆرتە، لایرلا،  
لای لای، پۆرەپۆرە، پۆردەپۆردە. (مانند پیاز).

ع: مۆتۆق، مۆتەفەح.

**توتوم**

ك: توتۆم، ساق. [داری ترش.]

ع: سُمَاق، سَمُوق.

وینە

**توتیا**

[ك: توتیا (تۆزی گیایەکی بەناوبانگە کە چاری  
پێدەپێژێت).]

ف: توتیا. (گرد علفی است معروف که به چشم  
می‌کشند.)

ع: توتیا.

**توتیاکەوڵە**

[ك: زاجی کەرە، زاجی شین]

ف: دودەهای، کات‌گبۆد.

ع: توتیا، کات.

**توچاتن**

ك: تلیقائێ، پانەرکردن. [پلیشاندنەو (وەك: پان کردنەوی  
کەللەسەر).]

ف: کوبیدن، پهن کردن، ترکاندن. (کله‌ی سر  
مثلاً.)

ع: کَسَر، فَضَح، افلاق.

**توچن**

ك: دۆچن. [لیچن، لینج]

ف: دُج، دۆ، دُچن، دۆژن، چسپەندە.

ع: لُزِق، لُزَج.

**توھفە**

ك: سەووات، وەلفەت، نیاز. [دیاری]

ف: سۇفتە، ارمغان، ارمگان، نیاز، سوات.

ع: هَدِيَّة، تُحْفَة.

**توخس**

ك: تۆز، سرگ. [چەموش]

ف: تُخَس، تۆسێ، رَمُوك، چَمُوش.

ع: صَعْب، شارد، شَمُوش، شَمُوص، شامس.

**توخس**

ك: بەتەرەف، ئەناوچوگ. [تیاجو، بەفێرچو]

ف: نفلە، پراگەندە، از دست رفته، از میان رفته.

ع: ضائع، فاقد، تالف، فقید، هَدَر.

**توخس کردن**

ك: بەتەرەف کردن، لەناوبردن. [تیابردن، بەفێزدان]

ف: نفلەکردن، پراگەندە کردن، از دست دادن، از

دست در کردن، از میان بُردن.

ع: إضاعة، اتلاف، إفقاد، إهدار.

**توخم**

ك: تۆم، تۆز. [تۆز]

ف: تُخَم، بَزَر.

ع: بَذَر، نُطْقَة.

**توخم**

ك: تۆم، تۆم، تۆز، رەسەن. [تۆزەمە، رەچەلەك]

ف: تُخَم، نَزاد، پَرۆز، گۆهەر، تُخْمە، نَبیر.

ع: نَسَل، فَرع، نَجَل، حَفید، وَلَد، ذُرِّيَّة، ضِنَا، ضِنُو،

نُطْفَة، عَقَب، عَقَب، أَصْل، نَسَب.

**توخماخ**

ك: سەربانەوکردن. [پان کردنەوی سەری تاوانبار بە  
گورزی دارین.]

ف: تُخْماق، سر پهن کردن. (با مطراق چوپین

سر مقصر را پهن کردن.)

ع: أَجَن، وَجَن، لَطَس.

**توخمشی**

ك: ئەسپەرەز. [گیایە کە تۆزە کە ی سۆ دەرمان بە کار  
دەهێنرێت.]

ف: اَسْپَرزَه، تخم سفید، اَسْبَغُول، اَسْبَغُول، اَسْفُیوس، اَسْفُیوش، سیبوس، سیبوس، سببوس، سببوش، ساپوس، اَسْپِیوش، منگو، بَنگو.

ع: اَلْقَلَّةُ الْمُبَارَكَةُ، بَزَقُطُونَا، اسفرزه.  
توخمه

ك: خمه‌ره. [بسته‌لا، گرفت (نه‌خوشینتیکی به‌ناربانگه.)]  
ف: تَخْم، تَخْمه. (مرضی است معروف.)

ع: بَشْم، بَغْر، زان، هَيْضَةُ، ثُخْمَة.  
توخن

ك: قهره، قهرخه، نَمَزِیك، دَن. [نزیکی، تخون]  
ف: گرد، نَزْدِیك.

ع: حَوْل، قُرب.

تَوْدَه رَنُو - تَوْدُو  
تور

ك: گه‌گیر، زوانگیر. [لانه‌پته، زمانگر]

ف: گُنْگَلَج، تاتا، تَلْنده، تَمْنده، تَمده، هاكره، هاكله، زَبان‌گیر.

ع: اَلْكَنْ، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِير، حَصُور، ثَاتَاء، فَاثَاء.

تَوْر

ك: جَوْنِگ، لَوْت‌گرتن. [فلس برون، لوت کردن]

ف: تور، تول، رَم، سَهْست.

ع: فِرْک، رَم، كُوف، اُنُوف، قَهْر، غِيظ، تَشْمُخ.  
تَوْر

ك: دَاو. [نامرازیکی راو‌کردنه. (توپی ماسی‌گرتن.)]

ف: تور، دام. (دام ماهی‌گیری)

ع: شَرَك، شَبَكَة، مِجْرَقَة، طُور.

وینه

تَوْر

[ك: پارچهدی شاش چنراو.]

ف: تور. (پارچه‌ی زنبوری)

ع: شَف.

تَوْر

ك: توخس. (قاتر توڑ.) [چه‌موش، به‌یده‌س]

ف: تور، چَموش، رَموك.

ع: شَمُوس، شَمُوص، صَعْب، شارد، شامس.  
تَوْرَاخ

ك: خِیگ، خِیگه، ته‌جهره. [هیزه (توراخی ماست.)]

ف: سَجُك، خِیگ، توراغ، دوراغ. (خِیگ ماست)

ع: سَقَاء.

تَوْرَاغان

ك: تَوْرَاغان. ته‌جهره. [ده‌فَرِیك كه توراخی ماست ده‌خنه ناری و خه‌لکی ره‌مه‌کی به مانای توراغیش به‌کاری ده‌هینن.]

ف: كِیْفَر، توراغدان، دوراغدان. (تغاری كه

توراغ ماست در آن گذارند. و عوام بر توراغ

هم اطلاق کنند.)

ع: مِرْكَن، وَطَب، رَق، سَقَاء.

وینه

تَوْران

ك: تالَر کردن، ره‌مانن. [زیر کردن، بیزاندن]

ف: تورااندن، تولانندن، رَمانندن، رَم‌دادن،

سَهْستانندن.

ع: تَكْدِیر، تَنْكِیف، تَانِیْف، تَشْمِیخ، تَغْیِیظ، اِسْنَام.

تَوْرَت

[ك: شَتِیك كه خِیْرا ده‌شكِیت]

ف: ترد، شكننده.

ع: قَضَم، قَضِیم، قَصِیم، قَصِیم، نَدِر، هَش.

تَوْرَتَوْرَكَو

ك: جدره‌تار، ناوه‌کی. [همر شتیکی تهر و تراو.]

ف: تر، آبکی. (هر چیز تر و آبکی را گویند.)

ع: رَقِیق، مانع.

تَوْرته‌مال

ك: ترشیات (پیداوِستیهِ کانی ترشی، وهك: خه یار،

بیبه، باینجان، کهروز، هفته بیجار و ...)

ف: آچار، بَنَیَل، بُوارِد. (ترشی آلات از قبیل:

خیار، بیبار، بادمجان، کرفس، بیوزا، آنبه، هفته

بیجار و ...)

ع: حُمَاضَة، حُمُوضَة.

### تورشیك

ك: گه نیگ. [ترشاو، گهنو(شووتی و کالدهك که زرد

مابنه ره و ترشابن.)]

ف: آب خُست، آب زُرفت، ژَفیده. (هندوانه و

خریزه که زیاد مانده و ترشیده باشد.)

ع: مُتَحَمَّض، قاسِد.

### تورشیك

ك: ناچارو تورشیك. [ناچارو تال، روو گرژ]

ف: تُرش رو.

ع: عَبُوس، تُرش، قُطُوب، سَیُّئُ الخُلُق، بَسُور،

بَسُول، ...

### تورشیان

ك: مه لُهان. [پینگه یشتنی هدر.]

ف: تُرشیدن، ژَفیدن.

ع: تَحَمُّض، مُضُور، تَخُوضَة.

### تورشیان

ك: بَرُکردن. [بَرُن ناخوش بوون (وهك: ترشانی همناسه یا

گه ده.)]

ف: تُرشیدن، ژَفیدن، بو پیدا کردن. (نَفَس یا

معه)

ع: تَعَمُّر، فساد.

### تورشیان

ك: ناچارو تورشانن، دژ کردن. [روو گرژ کردن]

ف: تُرش رو شدن، روبه هم زدن.

ع: قُطُوب، بَسُور، بَسُول، عَبُوس، سُهُوم، کُلُوح،

ك: لاپا، لاپال، توننه، لیتزایی. [سه ره ولتژ (سه ره خوارکِی

لدار.)]

ف: لیززی، لیزگاه، سرازیری. (که ریگ داشته

باشد.)

ع: مُنَحَدَر، حَدَر، حُدُور، حادِر، حَدراء، مَزَلَه،

مَزَلَجَة.

### توریه

[ك: توغرا: جزره نشانده کی وهك: مَور و نیمزا رایه که

له نامدی پیارو گوران و له سکه دهدرا.]

ف: چَرغان، پَنش، کمانچه.

ع: طَرَه، طَغری، طَغراء.

وینه

### توروش

ك: تَرِن، تِیژ. [ترش]

ف: تَرُش، تَنَد.

ع: حَامِض، حَاد.

### تورشانن

[ك: ترشاندن، ترش کردن]

ف: تَرُشاندن، تَرُشانیدن.

ع: اِحماض.

### تورشکه

ك: ترشینهك. [ترشوك (گیاهه کی به ناربانگه.)]

ف: تَرُشَك، تَرُشه، تَرُوشه، تَرُشینَك. (علفی

است معروف.)

ع: حُمَاض، حُمِیض.

وینه

### توروش و شیرین — میتخوش

### توروشی

ك: توننی. [ترش (تامی ترش.)]

ف: ترشی، تَنَدی. (طعم تَرُش)

ع: حُمُوضَة.

### توروشی

قَبَط، تَجْهَم، تَرْوِي، تَقْبُض، تَكْرُش، اِكْفِهَرار،  
اِشْمِيزان، تَقْبِيض. (الوجه)

**تورشی سافکر**

ك: پالوانه، كلاويزگه. [ترشی پالئو]

ف: ترشی پالا، ترشی سافكن، پالونه، پالوانه،  
پالاون، پالوان، پالا.

ع: غَلل، مِصفاة.

وینه

**تورشینك**—**تورشكه**

**تورفه**

ك: تازه، قدشهنگ، شیرین، كه میافت. [نایاب، دانسته،  
سه یروسه مده]

ف: نَغز، بولندجك، بُلْگَنجك، بَلْک، زیبا، کمیاب.

ع: طُرْفَة، طَرِيف، عَجِيب، مُضْحِك.

**تورفه تولعهین**

ك: ترووكه، چاوترووكائن، چاوترووسكانن، چاوبه یه كانیان.  
[لینكائی پیلوو]

ف: رُغْنَك، چشم زدن.

ع: طُرْفَة الْعَيْن.

ع: تُرْك، وَدَع، وَدَر.

**تورك**

[ك: نه توره یه كن.]

ف: تُرْك، تُرْكَمَن، تَمُود.

ع: تُرْك.

**توركمان**

[ك: نه توره یه كن.]

ف: تُرْكَمَان، تُرْكَمَن، تَمُودان.

ع: تُرْكَمَة.

**توركهش**

ك: تیركیش، تیردان، کیش. [هه گبه ی تیر.]

ف: تُرْكُش، تیركُش، کیش، شَغَا، شَغَاه، شَقَا،

شگا، شگاه، خُوله، تیردان.

ع: جَعْبَة، وَفَضَة، كِنَانَة، رِبَابَة، قَرَن، جَفِير.  
وینه

**تورمه**

[ك: شالی کشمیری: جوړه شالینکی به ناویانگه.]

ف: ترمه، شال کشمیری.

ع: كَشْمِيرِي.

**تورن**—**هرجینگان**

**تورومبا**—**تولومبا**

**تورومنه**

ك: هه له كه، هه له كه سه ما. [مشك گره، تورمته]

ف: تُرْمَتَا، تُرْمَتَاي، سَنَگَك.

ع: جَلَم، يُوِيُو.

**توروفج**

[ك: له بزینه یی]

ف: تُرُنْج.

ع: مُعَيْن

وینه

**توره**

ك: پاسار. [جوړه گوتسوانه یه كه.]

ف: طُره. (نوعی تابوک است.)

ع: مُخَارَجَة.

وینه

**توره وان**

ك: ماسیگیر. [نهو كه سه ی به تور ماسی راو ده كات.]

ف: دامسی، دامیار، دام افكن، ماهی گیر،

ماهی فروش.

ع: جَرَّاف، صَيَّاد، سَمَّاك.

**توری**

ك: گه یگیر. [لا له به ته یی]

ف: گنگلاچی.

ع: لَكَن، رَهَة، لَجَلَجَة، ثَمَثَمَة.

**توریان**

ك: جونگ کردن، لووت گرتن. [قه لس برون، لووت کردن]

ف: تَوْرِیدَن، تَوْلِیدَن، رَمِیدَن، رَم کردن.

ع: قَهَر، نَكْف، رَم، فِرَك، سَام، سَام، اَنْف، تَشْمُخ، تَنْفَر، سَخَط، اِغْطِیَاط، سَخَط.

### تَوَز

ك: تَم، گَرد، گَردان. [تَه پَوَتَوَز]

ف: رَشَت، گَرد.

ع: نَقَع، رَهَج، مَوَر، رَغَام، عَجَاج، غُبَار، غَبَاء، مَبَاء، مَبَاب، عَكَاب، عَكُوب، قَتَام، عَفَر، سَبِیْهَك، قَضَض، قَتَان، هَبِج.

### تَوَز

ك: كَم، نَه خَت. [تَوَز قَال]

ف: كَم، كَمَاس، دِید، اَنْدَك.

ع: قَلِيل، رَزَه، نَزْد، نَزْر، نَزِیر.

### تَوَزَال

ك: كَم، نَه خَت. تَوَزَال. [تَوَز قَال (تَوَزی ورد و ناسك.)]

ف: كَم، كَمَك، اَنْدَك. (گَرد نَزَك.)

ع: قَلِيل، نَزِیر، قَضَض، عَفَر.

### تَوَزَاوِی

ك: تَوَزَاوِیْن. [خَوَلَاوِی]

ف: گَرد آلود.

ع: مُغْبِر، مُغْبِر.

### تَوَزَاوِیْن - تَوَزَاوِی

### تَوَز كَرْدَن

[ك: تَه پَر تَوَز بَد رِیَا كَرْدَن]

ف: گَرد كَرْدَن.

ع: اِغْبَار، اِعْجَاج، اِثَارَه، مَوَر، اِرْهَاج، اِهْبَاء، اِهْبَاب.

### تَوَز كَرْدَن

ك: دَوَزَن دَان. [جَوِیْن دَان (نِیدِیْمَه.)]

ف: بَد گُفْتَن، بَد گَوِی، پَر خَاش كَرْدَن. (كَنایَه

اِسْت.)

ع: شَتَم، سَب، فُحْش، نَقَع، اِرْهَاج، غَضَب.

### تَوَزَلَانَه

ك: تَوَزَال، كَم، نَه خَت. قَنچَكَه، قَرْتَكَه. [تَوَز قَال]

ف: كَم، كَمَك، اَنْدَك، تَك.

ع: قَلِيل، نَزِیر، مَرْجَاة.

### تَوَزَن - تَوَزَاوِی

### تَوَزِی

ك: كَه مِی، نَه خَتِی، تَوَزَالِی، تَوَزَلَانَه یِی. قَنچَكَه یِی،

قَرْتَكَه یِی. [تَوَز قَالِیَك]

ف: كَمِی، كَمَكِی، اَنْدَكِی، تَكِی.

ع: قَلِيل، نَزِیر، قَلِيلًا.

### تَوَزِی اِسْمُ لِنَاسِی

[ك: هِیْجِی نِیَه. (نِیدِیْمَه لَه نَه داری.)]

ف: گَردِی از او بَر نِمِی خِیْزَد، چِیْزِی نَدَارَد.

(كَنایَه اِسْت.)

ع: لَا فَائِدَه فِیْه، مَا فِیْه شَیْءٌ، لَا یَتَرَشَّحُ مِنْهُ نَدِی.

### تَوَسِج

ك: نَوِیَك. [یَدَك بَدَش لَه نَوِیَك.]

ف: نَه یَك، نَه بُوْدَه.

ع: تُسِج.

### تَوَسِی

[ك: گِیَا یَه كِی بَد نَوَابَن گِی دِر كَاوِیَه.]

ف: زَوَلَه، تَوَسِی. (عَلْفِی اِسْت مَعْرُوف خَار دَار.)

ع: عَكُوب.

### وِیْنَه

### تَوَسْمَال

ك: دِیَوَان دِر. [بِیْشَمَوَا، بِیْشَن گ]

ف: بِیْشَوَا، بِیْش آهَن گ، تَوَسْمَال.

ع: مُقْتَدَا، مُطَاع، رَئِیس، جَسُور.

### تَوَشَه

[ك: تَوِشُور]

ف: تَوَشَه، پَدْرَزَه، پَدْرَزَه، پِیْرَزَه، پَرَوَزَه، بَرَوَزَه،

پَدْمَه، پَدُورَه، رَا ه آوَرَد.

ع: زَاد، زَلَه، سَفَرَه، كُفِیَه، رَا حَلَه.

## تۆشەبەرە

ك: تۆشەدان، چارەكە، سفرە. ھەوانە. [تۆیشووبەرە،  
تۆیشوودان]

ف: تۆشەدان، پەدەمەدان، رومال.

ع: خُرب، جِراب، صُوان، صُفن، صَفَنَة، مِزود،  
مَزَادَة، مِثْمَلَة.

## تۆشەي دەۋریش

[ك: ئەر خواردەي كە ھەژاران لە میوانیە گشتیە کاندە  
دەپەنە ناو دەسماڵ و دەبیەن.]

ف: فُلز، فُلزَنگ، (خوراکی کە گەدایان در  
دعوت‌های عمومی میان دستمال کرده ببرند.)

ع: مِثْمَلَة، ثُمَالَة، حُتَامَة.

## توڤرا-توڤرە

## توڤیان

ك: سەركێشی، سەركێشان، تۆقیان، سەرھان، كەفەرێژ.  
[سەربژیوی، ھەتچوین]

ف: سەركێشی. بالا آمدن، از سر رفتن.

ع: طُغیان، قُیضان. مَذ.

## توڤ

ك: كپتو، توفان، بادو، [كپتو (با و سەرمای سەخت).]  
ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش. (باد و سەرمای

سەخت)

ع: رُوبَعَة، طُوف، طُوفان.

## توڤ

ك: تاف، تۆقیان. [ھەپت (ھەپتی لاری).]

ف: توف، زور، تۇندی. (توف جوانی)

ع: شِدَّة، مَوَعَة، مِيعَة، قُوْرَة، عِنْفوان، طُغیان،  
طُغوان.

## توڤال

[ك: توڤال (تلیشی تەنکی مس کە لە کاتی چە کوش  
لێداندا دەوریت.)]

ف: توڤال، توڤال، توڤال. (پوست مس کە از

چکش پس می‌دهد.)

ع: فُسَالَة، سُخَالَة، تُوڤال، تُوڤالُ النُحاس.

## توڤال

[ك: قوڤی پتەر كە لە سەرمیچی خانووی ددەن و كاگلی

بە سەردا دەساون.]

ف: سوڤال، توڤال، توڤال، توڤال. (گل سفت کە

بە سقڤ خانە می‌زنند و كاگەل روی آن  
می‌مالند.)

ع: طُوفال، تُوڤال.

## توڤال

ك: توف، كپتو، بادو، [بادو (گەردە لورل).]

ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش، شورش، بادلەمە،

توفان. (تموڤ هوا)

ع: اِنْقِلاب، عاصِفَة، طُوفان.

## توڤال

ك: فەرتیڤە، شەپو، [بۆزان (فەرتەنە و گەرداوی دەریا).]

ف: کولاک، کولاب، توفان، آشوب، شورش.

(تموڤ دریا)

ع: مَوْر، اِنْقِلاب، طُوفان، تَمُوڤ.

## توڤانە

ك: پەخشە، مێشورلە، ھوڤرە، [پێشكە]

ف: پێشە، ئاردە، سارخك، سارخك.

ع: بَق، بَعوض، خَموش، بَرغش، فُسافِس، ناموسَة،

بَعوضَة.

## توڤە-كپتو

## توڤەنگچی

ك: تیرەنداز، [تیرەھاڤێژ، چە کدار]

ف: تۇڤنگچی، تیرانداز.

ع: كَوکب، شَرطِي، زَبَانِيَّة.

## توڤەیلی

[ك: مەشەخۆز، لاڤرگە (كەسێك كە درای میسوان

ده که ریت.)]

ف: انگل، ایرمان، بشتام، بشتالم، ناخوانده.

(کسی که تابع مهمان بشود.)

ع: راشین، طُفیلی، ضیفن، معاف.

**تَوْفین**

ک: کریره کردن، باده کردن. [بادیه کردن (با و سرمای

سخت.)]

ف: توفیدن، دمیدن، شورش کردن. (باد و

سرمای سخت)

ع: عُصُوف، اِنْقِلاب، طَوْقَان.

**تَوْقَاتِن**

ک: ترسانن، تره کائن. [مه ترسی خسته بهر.]

ف: ترساندن، ترکاندن.

ع: اِرْعاب، اِرْزاع، اِخافَة، تَهْيَب، اِقلاق، اِرْزان،

تَهْوِيل، اِرْجاع، اِيجال، اِذعار.

**تَوْقَاتِن**

ک: تره کائنن، درگا دان. [تدقاندن (تره کاندنی برین، چار یا

ده فر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکاندن، ترقاندن. (ترکاندن زخم

یا چشم یا ظرف از آتش.)

ع: فقا، دَاط.

**تَوْقِیان**

ک: ترسیان. [تَوْقین، ترسان]

ف: ترسیدن، ترقیدن.

ع: رُعب، رُهب، قُرْع، خَوْف.

**تَوْقِیان**

ک: تره کیان، تره کین. [تدقین (تره کانی برین، یا ده فر به هوی

ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکیدن، ترقیدن. (ترکیدن زخم یا

ظرف از آتش.)

ع: تَقْفُو، اِنْفِقاء، اِنْفِضاخ، اِنْفِتاح، اِنْفِجار، ثَبَر،

تَجَوُّج، اِنْشِقاق، اِنْصِداع، اِنْصِلاع، اِنْفِلاع، اِنْشِراث،

اِنْفِقا، اِنْفِقا، اِنْفِقا، اِنْفِقا.

**تَوْقِیان**

ک: توف، تاف. که فیه رِث، سهرهاتن، زورهارودن.

[هدلچرون، سهریژ کردن]

ف: توف، زور آوردن. بالا آمدن، سرآمدن.

از سر رفتن.

ع: طُغیان، طُغوان، غُلوان، غُلواء، غُلواء، غُفوان،

شِدَة، هِیْجان، مَوْعة، مِیْعة، قَوْران، قَوْرَة. ثَقْلَب.

**تَوْقِیان** ← **تَوْقِیان** [مانای یه کم و دورم.] (به معنی اول و دوم

«تَوْقِیان» است.)

**تَوَك**

ک: نوک، نیش، سهر. [تیژایی سهری هدر شتیک.]

ف: تَک، نَک، نوک، نیش.

ع: رَاس، شَوک.

**تَوَك**

ک: توکل، پوس، پیس. [تَوِکَل، پیست (پیستی درخت یا

میوه یا نه دما می لهش و...)]

ف: پوست. (پوست درخت یا میوه یا اعضای

بدن و غیر آن.)

ع: قشر، لِحاء، نَجَب، جِلد، غِشاء.

**تَوِکَل**

ک: پوس، توک. [پیست، تَوِکَل (پیستی گویش و همنار و

بادام و کاله ک.)]

ف: پوست، سُپال، سُفال. (پوست گردو، انار،

بادام، خربزه)

ع: قِشر، قِرف، قِلف، سَنَف. ذِواء، خِباء، لِحاء.

قُنْیع، قُشارَة.

**تَوِکَل**

ک: پوس، توک. قوْراخه. چه تَوِکَل. [پیست، تَوِکَل (پیستی

خاشخاش، همنار، برنج، گه نم، په موو، چرو...)]

ف: گوزه، غوزه، سُپال. (پوست خشخاس، انار،



برنج، گندم، پنبه، شکوفه و امثال آن.)

ع: کُم، خَرِیْطَةُ، جُمْرَةُ، قُنْبُع، خِباء، قُشَارَةُ، خُسَالَةُ.

### توکل خاشخاش

ل: کوکهدار. [بهی گیایه که بز دهرمان به کار دیت.]

ف: گوزه، غوزه، کوکنار، نارکوک، نارکیو.

ع: رُمَانُ السُّعَال، خَرِیْطَةُ الْخُشْخَاش.

### توکل و گرتن

ل: توکموگرتن. [توکیکل دامالین (وکل: توکیکل گرتنه روی درخت.)]

ف: پوست کندن. (درخت مثلاً.)

ع: لَحِي، قَشْر، نَقْف.

### توکل هه نار

[ل: توکیکل هه نار]

ف: سَیَال، سَفَال، نَاسِیَال، نَارِسِیَال، نَارِپُوسْت،

پُوسْت انار، نَارِسَفَال.

ع: قَرْفَةُ، قَرْفُ الرُّمَان، قَشْرُ الرُّمَان.

### توکل هیتکه

[ل: توکیکل هیتک]

ف: پوست تخم.

ع: قَیْض، کَرِثْن، کَرِثْن، قُوب، قَشْرُ الْبَیْض.

### توکل هه وله

ل: پُوسْت هه وله. [پوست نارلوی.]

ف: پوست آبله.

ع: غَضَنَةُ، غَضَنَةُ.

### توکل و و

ل: هه لاتن، هه لهاتن، دهرهاتن. [دهرهاتن له ناسزه.]

ف: دمیدن، برآمدن، در آمدن.

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهور.

### توکل

[ل: توکل (جوزه گیتی راه.)]

ف: توله، یوز. (نوعی از سگ شکاری است.)

ع: ضِرْب، قُطْرُب.

### توکل

ل: تهر. (تهروتوکل) [تراو (له گهل «تهر») به کار دهریت:

تهروتوکل.]

ف: تر. (با «تهر») استعمال می شود.

ع: رَقِیق، مائع.

### تولاش

ل: تولاشه. دمه ترشته. [تهله زم، تهلاش]

ف: خاش، خلاشه، تراشه، رَند، رَندِه، دَم تیشِه.

ع: نُخَاثَةُ، خُرَاطَةُ، بُرَايَةُ، نُجَارَةُ، جُرَازَةُ، خُشَارَةُ،

خُسَالَةُ، نُسَالَةُ، كُسَارَةُ.

### تولاش

ل: توکل دار. [توکیکل درخت (که لیکرایتیموه.)]

ف: پوست درخت. (که کنده باشند.)

ع: قَرَف، لِحَاء، قُشَارَةُ.

تولاشه ← تولاش [اهردهو ماناکه.] (به هر دو معنی.)

### تولومبا

ل: تورومبا. [یه مپ، فیجقه]

ف: ناموس، تَلْمِبِه.

ع: مَضْحَةُ، طَلْمَبَةُ.

### تولونگی

ل: بیشه رم، بی تارپوو، لوتی. [بیعه یا]

ف: تَلَنگی، کُلَنگی، لوتی، بی شرم، بی آبرو،

بی باک. نیزه باز.

ع: داعِر، فاجِر، بَذِي، شَرُور، أَخَاذ، طَمَاع، لُوطِي.

### توله

ل: قهر روی، پاداشت. [قهره یوو، حدق سندنهوه]

ف: سزا، داشاد، داشن، پاداش، کَیْفَر.

ع: جَزَاء، تَلَاثِي، تَدَارُك، جُبْرَان، قِصَاص، اِنْتِقَام.

عَوُض، رَمَص.

### توله ک

[ل: کاتی وهرینی په ری باز و بالنده کانی تر.]

ف: تولک، کَریز، کُریزه، کُریج، کُریغ، پَرریزی، پَرریختن. (هنگام پَرریزی باز و سایر طیور.)

ع: اَنَسال، اَنَحَسار.

**تولهك کردن**

[ك: توك وهراندن]

ف: تولک کردن، کُریزه کردن، پَرریختن

ع: اَنَسال، اَنَحَسار.

**تولهكه**

ك: پهن، پدپكه مه لیچكانه. [کولیره چهره]

ف: پَنیِرک، پَنیِره، هُوره، نان کُلاغ، آفتاب گُردک.

ع: خُبازی، مُلوکیه.

وینه

**تۆم**

ك: نارکه. [نارک: دهکی نار میوه.]

ف: تخمه، تخمک.

ع: حَبّ، عَجَم.

**تۆم**

ك: تَر، دان. [تَر (که دهیژتین).]

ف: تخم، منج، دانه. (که می پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

**تۆم**

ك: تَرۆم، تۆرم. [ره چولهك، تۆرمه، نهژاد]

ف: تَخْم، تَخْمه، دوده، نَزاد.

ع: بَذَر، مُطْفَة، نَسَل، نَسَب، سِلْسِلَة.

**تۆمانه**

ك: باجمان فدرهنگی. [تهمانه]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَة.

وینه «باجمان فدرهنگی

**تۆمار**

ك: لورله. درتژدار، پیسچیاگهوه. [نوسراوی درتژی

لورله دار.]

ف: تومار، لوله، پیچیده. (نوشته ی دراز)

ع: مُلوی، نَرَج، طُومار، طامور.

**تۆم بی هنجیر** «کَرنگ» [مانای دروم.] (به معنی درم.)

**تۆم پیاز**

[ك: تۆی پیاز]

ف: تخم پیاز.

ع: قَرَح.

**تۆم تهره تیزه**

ك: خدرهل. [خدرتهله]

ف: سَپَنَدان، اسپندان. (تخم تره تیزک)

ع: حُرَف، حَبّ الرِّشَاد.

**تۆم قاضی**

[ك: تۆی کاژیله، تۆی شلی که بو رهنگ کردن به کار

ده میتریت.]

ف: خسک دانه، تخم کاژیره.

ع: قَرَطُم، قَرَطَم.

**تۆم کوولهكه**

[ك: نارکه کوولهكه]

ف: تَخْمه، تَخْمَك، تخم کدو.

ع: حَبّ القَرَع.

**تۆم کوولهكه**

[ك: کرمی شری: کرمیکه له ریخوله دا دهژی و جاران به

نارکی خای نارکه کوولهكه دهرمان ده کرا.]

ف: کدودانه، کرم یَمینه.

ع: حَبّ القَرَع، دَوْد المَعِدَة.

**تۆم کول**

[ك: تۆی گول]

ف: کَلِیک، تخم گُل.

ع: بَزَر الوَرْد.

**تۆمه**

ك: تۆم، دان. [تۆر، دانه]

ف: تخم.

ع: بېز، حَبّ.

تۆمەدان

ك: مئالدان، [بزدان]

ف: بچەدان، زەدان. (← مئالدان)

ع: رَحِم، مَشِيمَة.

تۆمەدانه

ك: داردان، باغله. [شەتلىگە (جىنگايەكى كاتىپە كە تۆرى

تېندا دەپىتىن تا دەپىتە نەمام.)]

ف: نَخِير، نَخِير، تَخْمَدان، دانەدان، داردان.

(جایی که در آن برای نشأ تخم بکارند.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمەز، [تۆمەس، تۆمەلى]

ف: تو نگو.

ع: وَ. (واو حَالِيَة)

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمەز، [تۆمەس، تۆمەلى]

ف: تو نگو.

ع: وَ، وَلَا تَقُلْ، (اِنَّه ...)

تۆمەزە ← تۆمەز

تون

ك: سفت، سەخت، [پتەر]

ف: سفت، زفت، سَخْت، تُنْد.

ع: غَلِيظ، مُصَمَّت، مُلْتَك، مُحْكَم، مُرَم، قَرَص،

صَلْب، مَتِين، مَرِير، شَدِيد، شَبِيع، صَفِيق، وَثِيق.

تون

ك: دۆخ، [تون (وېك: تامى يېبەر.)]

ف: تىند، دۆن، دۆند، تېر، زفت، گزنده، سوزنده.

(طعم فلفل مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز، (فَح)

تون

ك: توش، گەژنە، تېژ، [ترش (وېك: تامى سرکە.)]

ف: تۇند، تۇرش، سوزنده، گزنده. (طعم سرکە

مثلاً.)

ع: حَذِي، حَامِض، حَازِق، ضَارِس، قَارِص، لَازِع،

كَاي، حَدِيد.

تون

ك: ئالۆز، شېت، تووش، رووش، تورپە، زوپر، [مروئى

نەسازار.]

ف: تۇند، آليز، آلوس، ئۇند، آلفەدە، ژيان،

خشمگين، خشمناك، خشم آلود، دژ آلود،

دژ آهنگ، دژ آگاه، دژ خو، دژ كامە، درشت،

سەمگين.

ع: شَرَس، شَكَس، مُحْضَد، غَضُوب، غَضبان،

طَائِش، مُتَغَيِّظ، مُتَنَفِّط، مُزْمَج، شَرِير، شَدِيد

الْعَرِيكَة.

تون

ك: تېژ، گورج، چابوك، كرژ، [چالاک]

ف: تىند، تيز، تْجا، دژند، خۇند، چۇست، چابۇك،

چالاک، وشكرده، زرنك، شتابان.

ع: جَلَد، جَلِيد، سَرِيع، سَعُور، نَكَط، شَدِيد، قَعَطَل،

حَدِيد.

تون

ك: تونە، لېژ، لېژايى، [سەرەخواركە]

ف: تىند، ليز، سرازير، سراسيب.

ع: مُنْهَدِر، مُنْخَفِض، مَزَلَة، حَذَر، حَذُور، حَادُور،

حَدَاء، مَزَلْجَة، مَزَلْقَة، مَبُوط.

تونبۇرون

ك: ئالۆزبۇرون، تورپەبۇرون، [ئالۆزان، قەلس بۇرون]

ف: تۇندىدن، آلفەدن، آليختن، تىند شدن،

پرخاش کردن، خشم کردن، خشم ريختن.



ف: تَنَدکردن، سَفَتکردن.

ع: شَدَّ، اِحکام، اِبرام.

**تونیانه‌وه**

ك: تَوَزَانه، كاویانه، [تووزانه‌وه، برژانه‌وه]

ف: تَنَدیدن، سوختن.

ع: تَحَرَّف، اِكتَوَاء.

**توو**

[ك: توت، تَفی]

ف: توت، تود.

ع: فُرصاد، توت، توٹ.

**تووبه‌ره**

ك: توره‌كه، توْمبه‌ره، [تورین (توره‌كه‌ی توو).]

ف: تخمدان. (توربه‌ی تخم)

ع: مَبْدَرَة.

**توونانین**

ك: دوائن، سهرسه‌رنیان، [هینانه‌قسه، وه‌قسه‌هینان]

ف: به‌سخن آوردن، سربه‌سر گذاشتن.

ع: تَكَلیم.

**تووتك**

ك: توت‌كه‌وله، [بیچوه‌سه‌گ، توت‌له]

ف: توله، توله‌سنگ.

ع: جِرَو.

**تووتم**

ك: توتوم، سماق. [داری ترش.]

ف: تَتَم، تَتَری، سماق.

ع: لَشْ، عَرَبْ، طُعمْ، سَمَاق.

**تووتن**

ك: تماك. [گیای نار جگه‌ره.]

ف: توتون، تَنباکو.

ع: تَبِغ، تُّنْ، تَنبَاق.

**وینه** ← تماكو

**تووه**

ك: ره‌شه‌بالوك، بالوك ره‌ش. [زیاده‌گوشتی سهر پیلروی

[چار.]]

ف: توت‌ه، گُنده. (گوشت زیادی بر پلک چشم)

ع: وَدَم، سِلَعَة.

**تووه** ← **تووتك**. **سه‌گ** [دوشه‌یه‌کی گزانیه.]] (گورانی است.)

**تووه** ← **تووه‌له**

**تووتك**

ك: توتی. [بالندی قسه‌كه‌ر.]

ف: توتك، توت‌ه. (توتی سخنگو)

ع: بَبْغَاء، طُوطْ.

**تووه‌كه‌وله**

ك: توتك، توله‌سه‌گ. [توت‌له، بیچوه‌سه‌گ]

ف: توله، توله‌سنگ.

ع: جِرَو، جِرَو، عُسْبُور.

**تووه‌له**

ك: توت‌ه. [قامكه‌چكه‌وله (په‌نهمی بچوك).]

ف: كالوج، کابلج، کابلج. (انگشت كوچك)

ع: خَنَصَر.

**تووتی**

[ك: بالندی قسه‌كه‌ر.]

ف: توتی، توت‌ه، توتك.

ع: بَبْغَاء، طُوطِي، طُوطْ.

**وینه**

**تووتی**

ك: تووتی، بلاوه‌کردن، به‌شبه‌ننی. [دابه‌ش کردن، به‌ش‌به‌ش

کردن]

ف: تووتی، پَخش‌کردن، بَخش‌کردن،

بَخش‌بندی.

ع: تَقْسیم، تَوْجیه، تَوْزِیع، تَسْهیم، تَقْسیط.

**توورائین**

ك: فیرائین. [توورائیدن]

ف: ریخیدن، ریخ‌کردن.

ع: سَلَح، نَجْو، كَثْث، اِطْلَاق.

### توورپدان

ك: فِرْدَان، پەرت كەردن. [فَرِيدَان، هَارِيشْتَن]

ف: پەرت كەردن، پەرتاب كەردن، ياختن، دورانداختن.

ع: رَمِي، قَذَف، حَذَف، طَرَح، نَبَذ، اِلْقَاء.

### توورپك

ك: تەمَشَك. [توورپك (دەره خەتى توورپك).]

ف: تەمَش، تەمَشَك، تەموش، كېھە، سەگەل. (درخت تمش)

ع: قَصَد، عُلِيق، عَوَسَج، شَوَكَل، مُصَع.

وینە

### توورپك

ك: توورپك. [توورپك (بەرى توورپك. «توورپك» سووكەلەى «توورپك»].

ف: نەز، كېھە. (بار تەمَشَك). (اول مخفف دوم است).

ع: مُصَع، ثَوْتُ العُلِيق.

### توورپە

ك: ئالْوَر، قوشقى، كەللەبى. [رەھەستار]

ف: تەند، آليز، آتەشى، خەشمگين، خەشمناك، آلوس، آغەدە.

ع: مُحْتَد، مُحْتَدِم، غَضَبَان، مُتَنَمَّر، وَجَاد، مُغْتَاط، عَصْبَانِي.

### توورپەكە

ك: توورپە، توورپە، [توورپك]

ف: توورپە، توورپە، توورپە.

ع: مَخْلَاق، عَلِيَقَة.

وینە

### توورپەكەى ەتارى

ك: دەرمەندان، كېسە. [دەفرى دەرمەن فرۆشتن].

ف: تېنگو، تېنگو، كەگەدان، قەقدان. (كېسەى

### دووافروشى

ع: جَوْنَة، رِبْعَة، قَسِمَة، قَسِيمَة، قَسَم.

### توورپەكەى كەدایى

ك: توورپەكە. [كېسەى سوال كەردن].

ف: چەرسەدان، توورپە. (توورپەى گەدایى)

ع: قَرَوَة، حَقِيْبَة، شَلَاق.

### تووز

ك: تەوز، غەز. (تەوز تووز) [زەفتار، رەوشت]

ف: خەو، تەوز، تەز، رەوشت.

ع: خُلُق، شَيْمَة، سَحِيْبَة، رَوِيَة، دَاب، دِيدَن، طُور،

تُون، طَرَن، طَبِيْعَة، شِنْشِيْنَة، هَجِيْر.

### تووز

ك: تەز، بالا، كەلەندەت. [قەلەندەت، لەش، بەژن]

ف: تەوز، بالا، بېز، تەن، اندام. (تەز و تەوز)

ع: قَد، قَامَة، هِيَوَلِي، جُتَة، جَسَد، بَدَن.

### تووز

ك: چەوز، رەج. [القي تازەى دار].

ف: شەتاك، سەتاك، سەتاك. (شەخەى تازە)

ع: غُصْن، شَطَاء، مَشَرَة، شَكِيْر.

### تووزاشن

ك: كەواش، ەلەبەزاشن، كەزاش، سەلەش. [كەزەندە،

تەزەندە (بە توورپە: بە ەوى قامچى لېندەندە).]

ف: سەوزەندە، سەوزەش آوردەن، دەرە آوردەن. (از

زەند شەلاق مەثلە).

ع: اِحْراق، تَالِيْم.

### تووزن

ك: كەز. [تەزەندە (ەلەك: شەو).]

ف: سەوزەندە، سەوزەش آور. (تەزە مەثلە).

ع: مُحْرِق، مُؤَلِم.

### تووزیان

ك: كەواش، ەلەبەزاشن، سەلەش، سەلەشەندە. [تەزەندە (بەز

نەوونە: بە ەوى قامچەندە).]

ع: شَرُور، شَرِس، شَکِس، شَرَب، وَقِیح، بَدَیْ، مُحْتَد،  
مَرید، قَلْطِی.

### تووش

ك: تهن، نه نام. (تهنوتروش) [لهش]

ف: توش، تَن، پیکر، تَوَن، کالبد، اندام.

ع: بَدَن، جِسْم، جَسَد، جُتَه، طَن.

تووشال—تووژال. شیرت

### تووش بوون

ك: تووشیار بوون، بهیدك گه یین. [پینك گه یشتن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، بههم رسیدن.

ع: تَصَادَف، تَلَاقِی.

تووشك—تووژك

### تووشیار

ك: تروش، دوچار، بهیدك گه یین، بهیدك گه یشتن. گرفتار.

[پینك گه یشتن. گێرده]

ف: دُچار، دوچار، بههم رسیدن. گرفتار.

ع: تَصَادَف، تَلَاقِی. مُلَاقِی، مُصَادَف، مُصَاب.

تووشیار بوون—تووش بوون

### تووك

ك: كوك، پُرز، پُرزه، كوكه، تیسك. [تووكی قالی،  
خاوی و...]

ف: پَشم، كُلك، پُرز، پُرزه. (پُرز قالی یا هوله و

امثال آن.)

ع: وَبَر، خَمَل، رَغَب، دَبَب، زَنْبِر.

### تووكان

[ك: تروكاندن (تروكاندنی گوله به پُرزه).]

ف: شكستن. (شكستن تخمه)

ع: كَزَم، مَطَع، مَطُوع.

### تووكوپوین

[ك: تان دهره وتن (بۆ غرونه: توك روینی مه خه).]

ف: پشتم رفتن، پُرز برآمدن، ساییده شدن.

(مخمل مثلاً.)

ف: سوزش کردن، درد آمدن. (از شلاق مثلاً.)

ع: احتراق، تَأَثُر، تَأَلُّم، حُرْقَه، لَعَج.

تووزیانهوه—تووژیان

### تووژ

ك: توژ، توژگ، توژشك، سەرتوژ. [سەرتوژ (قهیماخ)]

ف: تو، سرتو، شمه، تاشك، چرابه. (قیماق)

ع: طُهاوَة، دِوايَة، طُثَرَة، جُثُورَة، قُشَطَة، كُتْغَة،

هادر، طِلَاوَة.

### تووژال

ك: سەرتووی نازك. تووژگ یهخ. [تووژال (سەرتووی

ناسك).]

ف: سەرتووی نازك. كاشه.

ع: طُهاوَة، رَقِیْقَة.

تووژك—تووژ

تووژك یهخ

ك: تووژال، توژ. [تووژی سەهوژ: سەهوژلی تەنکی سە نار.]

ف: كاشه، تو.

ع: جَلید، طُثَرَة.

### تووژی

ك: تووژی، بلارو کردن. [دابهش کردن، بهش بهش کردن]

ف: تووژی، پَخش کردن، پَخش بندی.

ع: تَقْسِیم، تَوْزِیع، تَوْجِیه.

### تووژ

ك: سەخت، سەختان، چەقەن، پەرتگا. [هەلدێرگە]

ف: سەخت، تَند، تَندە، پەرتگا، سەنگلاخ،

ناهموار.

ع: وَعَر، صَعَب، صَلَب، لُوب، جَرَّة، جَرُوك، غَدَر،

شَاژ، مَرَلَقَة.

### تووژ

ك: تَرین، شەپەت، كولهش، رووش. [بەد فەر]

ف: تەند، تەندخو، بەدخو، دۆل، لۆل، بی شەرم،

دژ آلود، خەشمناك، دژخو.

ع: استقراع.

**توونکن**

ك: كولكن، تيسكن. [زَر به مرو، به كولكه]

ف: كُلكين، پشمين، پُرو.

ع: وېر، مُرَغَب، مُخَمَل.

**توونكه**

ك: زهړنه قروته. [جوجه لوی تازه په ږه كړدو.]

ف: سيخ پَر. (بچه پرنده كه تازه پر در آورده

باشد.)

ع: راش.

**توونكه** ← **توونكن****تووكه**

ك: پروشه، پروكه. (باران نهرم) [نمى باران، ورده باران]

ف: نم نم، تك تك، چك چك.

ع: قَطَط. ثرد.

**تووكه تووك**

ك: پروشه پروش، پروكه پروك، توتوه. (باران نهرم)

[نمى باران، بارانى هندی هندی.]

ف: نم نم، تك تك، چك چك.

ف: قَطَط. ثرد، اِثراد.

**تووكه كړدن**

ك: پروكه كړدن، پروشه كړدن. [نم بارين، له سره رځو

بارين]

ف: نم نم آمدن، تك تك باريدن.

ع: قَطَط. اِثراد، تَثريد.

**توول**

ك: دريژى. [به رانېرى «پانى».]

ف: درازا، درازنا، درازى.

ع: طول.

**توول زه مان**

ك: دريژى رزگار، بگردن زه مان، ساليان سال. [تېبه پيښى

رزگار، دريژاى كات.]

ف: ديرند، ديرباز، ساليان دراز، ديركشيدن،

درازی روزگار.

ع: طول المدة، امتداد الزمان.

**توول كيشان**

ك: خايان، فريڼچوون. [دريزه كيشان]

ف: درنگ كشيدين.

ع: تَطَوَّل، امتداد.

**تووله**

[ك: درو مستان و نيو.]

ف: توله. (دومثقال و نيم.)

ع: تُولج.

**تووله كه** ← **توولچكانه****توول**

ك: خامه، تهركه. [شورن]

ف: شاخه، تركه، خُبيچه، كُردو.

ع: شُغُوب، خُرُوب، خُوط، اُغُلُوج، غُض، قُضب،

غُصن.

**توول**

ك: چرې. [په درو]

ف: قُدره، اُنْبيره.

ع: غِماء.

**تووله**

ك: توله سگ، توتو كولسه، توتوك. [توتوكه،

به چكه سگ]

ف: توله، توله سگ.

ع: جِرو. غُسْبُور.

**توول هه لاجى**

ك: شه فشه. [شورلئ هه لاجى]

ف: شنش، كُندش.

ع: خُوط، مِنجَدَة.

**توون**

[ك: ناگردانى گه رماو.]



ف: گُلخَن، گولخَن، گولخ، تون، توشکان.  
(آتشگاه حمام)

ع: قَمین، اَتون.

توونا

ک: ناراره، وئیل، تهره، ویلان، دهریه‌دهر. [گهرزک]

ف: آوار، آواره، ویلان، دریدر، تون به تون.

ع: شاذب، آفاق، دَوَار، مُتَعَرَّب.

توونا کردن

ک: شماره کردن، وئیل کردن، تهره کردن، دهریه‌دهر کردن.

[رهیلان کردن]

ف: آوار کردن، آواره کردن، دریدر کردن.

ع: تشذیب، تَغْرِیب، تَبْعید.

«توویل»

ک: چه پکن. [توئیل]

ف: ره‌گند، ره‌گویه، تَنَل.

ع: نَفَق، سَرَب، دیماس.

وینه

توه

ک: پرگه. [تهر خاگو خوله‌ی که ده‌یژینن به‌سهر به‌فردا

ه‌تا بیتروئیتته‌ره.]

ف: تو، سرتو. (خاکی که روی برف می‌پاشند

تا آب شود.)

ع: طِلَاوَة.

توه‌توه

ک: تورکه‌تورکه، پروروشه‌پروروشه. [نم (اره‌ک:

پروروشه‌پروروشی باران.)]

ف: تک‌تک، دانه‌دانه، کم‌کم. (باران مثلاً.)

ع: قَطَرَات. ثرد.

توه‌ره‌شه

[ک: شاترو، تروی ره‌ش.]

ف: سیاه‌توت، توت‌سیاه.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْأَسْوَد.

وینه

توه‌سووره

[ک: توری سوور.]

ف: توت شامی، توت سُرَخ.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْحَامِض.

وینه

توه‌مه‌ت

ک: چه‌فته، درو، ده‌له‌سه، به‌سه، ده‌سه‌له‌سه. [تو‌مه‌ت]

ف: پلمه، چفته، بَسته، سُرُو، چَرَبَک، پی‌قاره.

ع: تُهْمَة، قِرْفَة، قِفْوَة، ظِلَّة، ظِلَانَة، بُهْتَان، اِثْمَام.

توئیل

ک: نارچار. پیشانی. [توئیل]

ف: پیشانی، چکاک، چهاد، پُنجه، چماچم.

ع: ناصیه، جَبْهَة، جَبین.

توئیل

ک: تاپر. [تهر زهری ر زاره‌ی که میری به‌شیویه‌کی کاتی

ده‌دات به‌کستک.]

ف: توئیل، تیول، یابر.

ع: تَوَلَّي، اِقْطَاع.

توئیل‌به‌ن

[ک: تهر نیل‌پنج]

ف: پُنجه‌بند، پیشانی‌بند.

ع: عَصَابَة.

توئیل‌دار

[ک: دهره‌گ]

ف: یابردار، تیولداز.

ع: مَوَلَّي.

توئیل تیانمزدهوی

ک: خال‌کفتن، خال‌بوسی. [کرنوش بردن، چه‌مانه‌ره]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، پیشانی بر زمین

گذاشتن.

ع: سَجْدَة.

## تویله

ك: تئوله، گهر، پيشتير. [تەويلە]

ف: دَرش، تويله، استپل، آخَر.

ع: اسطبل، اصطبل، طویلۀ، مَرَبط.

## تەنسیر

ك: كاری بون، کاریگەر بون، كارکردن، دلگیبون.

شونخستن. [شۆین دانان، کارتیکردن]

ف: دَرایش، هَنايش، نوژیدن، کاری شدن، کارگر

شدن، دل نشین شدن. دل چسپ شدن، جاگیر

شدن، پی انداختن، زهو گذاشتن.

ع: تاثیر.

## تەنویل

ك: دیلساس، پینه کردن، پەرژ کردن، پەرچ دانەوه،

گوزارەریژی، هەلەوگەرانی. [لینکدانەوه، راثە کردن،

گیراندهوه]

ف: سَفرنگ، گزارة گویی، برگرداندن.

ع: تاویل، ترجیع، تفسیر.

## تەبابەت

ك: دەرەناسی، دەرمانزانی، دەرماندان. [پزیشکی:

چارەسەرکردنی نەخۆش.]

ف: پزشکی، پجشکی، بجشکی، دردشناسی،

درمان کردن، دوا دادن.

ع: طبایة، مُعالَجَة، مُداوَة، عَلاج.

## تەبانج

[ك: کوتاندهوه و پتەو کردنی بنه‌ره‌تی دیوارێك كه

خراب بوویت به هوی گل و خشتهوه.]

ف: تپانج. (تپاندن بیخ دیوار با گل و خشت كه

خراب شده باشد.)

ع: دُمَاج، تَدَمِيج.

## تەبابەت نەریه‌هه

ك: چوار سرشت. [گەرما، سەرما، تەری، وشکی.]

ف: کیا، کیانا. (حرارت، برودت، رطوبت،

یبوست)

ع: طبایع أربعة.

## تەبخالە

ك: یاروشان. [یارمز، تامیسك]

ف: تَبخال، تَبخاله.

ع: حَلَا، عَقْبُول.

## تەبدیل

ك: ناپوگژ، گوزائن، گوزانسهوه، نالشت کردن. [نالوگژ،

گوزینهوه]

ف: رَمَش، جَزیدن، گوهریدن، جاویدن،

جاور کردن.

ع: تَبْدیل، تَعْوِیض، تَغْییر.

## تەپریك

ك: شاراش، نافهرین، خوشباد. [پیرۆبایی]

ف: آفرینه، آفرین، خُجسته، فرخنده، به‌باد،

خُجسته‌باد، فرخنده‌باد، شاباش، شادباش،

خوش‌باش.

ع: تَبْرِيك، تَهْنِیَة.

## تەپج

ك: سرشت. خۆ. [سروش، خۆرسك، خو، نهریت]

ف: مَنش، سوسن، سرشت، خو، خوی.

ع: طَبِيع، مُشاش، طَبِيعَة...

## تەپج

ك: دژ، مرخ. قیز. [هز، بیتز]

ف: جَهش، سوس.

ع: طَبِيع، نَفَس.

## تەپج

ك: هوش، زرنگی. [لێهاتوویی، زیره‌کی]

ف: هوش، زیرکی.

ع: طَبِيع، ذَوْق، قَرِیخَة.

## تهبع - چاپ

## ته بهر وک

ک: وه لښت، نیاز، [پېرږزی، موباره کی]

ف: پاره، نیاز.

ع: بریکه. برکه، یمن، میمنه، تبرک، ثیمن.

## ته بهه

ک: ژړده سه، داروده سه، تابین. [شوینکه وتوان، ده سویتونه]

ف: تاراس، بروسان، وړستان، زیردستان، همراهان، فرمانبران.

ع: تبعه، اتباع، تابعین.

## ته بهه

ک: نهوم. [قات]

ف: آشکو، آشکوب، آشکویه، آشکوب.

ع: طبقه، مرتبه.

## ته بیات

[ک: بارودڅکل]

ف: احوال، آداب، وضعیات.

## ته بیب

ک: دهرناس، دهرمانزان، دهرماندر، دهرمانکر. [پزیشک]

ف: پزیشک، بچشک.

ع: طبیب، نقرس.

## ته بیهت

ک: سرشت. خو. [سروشت، خوړسک، خو، نهریت]

ف: منش، سرشت، سوس، ابرهام. جهش. بوم، خیم، خو، خوی.

ع: طبیعه، ضریبه، سحیه، حبله، سحیه، سلیعه، سلیقه، شمیله، غریزه، نحیه، نحیه، نحیره، نحیره، شریه، خلیقه. قطره.

## ته بیعی

ک: سرشتی. [سروشتی، خوړسک، خواکرد]

ف: منشی، سرشمتی.

ع: طبیعی، غریزی، جبلی، فطری. ته پ

ک: ته پوښک، گرد، ته به. [گردوښک]

ف: تپه، پشته، برنډک، بلندی.

ع: تل، ربوه، زبیه، اکمه، هضبه، رایبه.

## ته پ

ک: پاخوا، کوڅا، کومه له. [کوما]

ف: تپه، توده، کود، خرمن.

ع: کتنه، کتنه، کنبه، کومه، ثنه، صویه، کوده.

## ته پال

ک: ته پلژن، ته پلکوت. [ته پل لیدر]

ف: تبال، تبلزن، تبیره زن، تبیرزن، تبیره کوب.

ع: طبال.

## ته پالډان

ک: کوشک لاند. [جنگه ی ته پالهی زهڅه کړاو بو زستان.]

ف: تپاله دان، پاچک خان. (جای تپاله که برای زمستان ذخیره کنند.)

ع: موافقه.

## ته پاله

ک: ته پله. [شیاکی وشک.]

ف: تاپال، تاپاله، تکه، پاچک، پاوچک.

ع: والة.

## ته پانج - ته بانج

## ته پانځ

ک: ناخن، چه پانځ. [خنین، په ستاوتن (وه): ناخینی سدرین به لکه.]

ف: تپاندن، آگندن، آغندن، انباشتن، انباردن، آغستن، چپاندن. (تپاندن پنځه مثلاً در بالش.)

ع: خشو، تلبد، تملقه.

## ته پانځ

ک: ناخن، چه قانځ. [تینیرین (وه): دارچه قاندنه ریږه یی نار.]

ف: تپاندن، سٚپوختن، نرسٚپوختن، خَلانیسدن.  
[تپاندن چوب مثلاً در مجرای آب.]

ع: اِداچ، اِداخال، تَدخیل.

ته‌پیه ← ته‌پ

ته‌پته‌پان

ك: ته‌په‌ته‌پ، [ته‌په‌ته‌پ، ترپه‌ترپ]

ف: تٚپ تٚپ كردن.

ع: اِدام، اِلام، مُلادَمه.

ته‌پ‌دان

ك: ته‌پ‌دان، كوگاه‌دان، [خره‌ل‌دان]

ف: توده‌كردن، خرمن‌كردن، روی‌هم‌ریختن،  
فراهم‌كردن.

ع: تَكویم، تَكْتیل.

ته‌پ‌دان

ك: گه‌یین. (ته‌پی داسه‌ری.) [گهشتن، زال‌بون]

ف: رسیدن.

ع: وُصول، تَغْلُب، خَر، هُجوم.

ته‌پش

ك: ته‌پن، لیدان، [پلدان]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز.

ع: هَضْرَبان، اِضْطِرَاب، اِخْتِلَاج.

ته‌پكه

ك: ته‌پله. (ته‌پله گه‌رن.) [بنجه‌گیا]

ف: بُته، بوته.

ع: نَبِیْته، نَبِت.

ته‌پله

ك: ته‌په. (ته‌پله كلار.) [جوړه كلاریکی ژانده‌یه.]

ف: تٚپه. (تپه كلاه زنانه.)

ع: نَبِیْقه، طَبَلَه.

وینه

ته‌پله ← ته‌پكه

ته‌پل

ك: داب‌دیم. [نام‌تریکی به‌ناوبانگی موسیقاییه.]

ف: تٚپل، تٚپل، تٚپیر، تٚپیره.

ع: طَبِل، طَبَلَه، دَب‌داب.

وینه

ته‌پل‌سواری

[ك: جوړه ته‌پل‌كه.]

ف: تٚپوراك، تٚپل‌سواری.

ع: طَبِل.

وینه

ته‌پله‌قوو

[ك: داریکی به‌ناوبانگی رنگ‌سووره، كه‌تیری لسی]

دروست ده‌كن.)

ف: تٚبرخون، اَزَن یَبَز. (چوبی است معروف

سرخ رنگ كه از آن تیر سازند.)

ع: نَبِیع، طَبَرخون.

ته‌پله‌ك

ك: به‌س. [پارچه ناسنیک كه تخته‌ی شكاری - بو‌نمونه

- پی‌پته‌ره ده‌كن.)]

ف: بَست، بَند. (آهن‌پاره‌ای كه بر تخته‌ی

شكسته مثلاً می‌زنند.)

ع: كَتِیْفه، قَوْنَه.

وینه

ته‌پله‌ك

ك: كو‌ماچه. [باریسه (تخته‌ی بازنده‌ی سرستونی

خیمه.)]

ف: سَپَن‌دوز، بادریسه، شَنگور، شَنلوک، کُلیچه،

گُلیچه، کُماج، چَناب، جاتاغ. (تخته‌ی مَدَوَر

بالای ستون خیمه.)

ع: فَلَکَه، كَرَبَه.

ته‌پله‌ك

[ك: ته‌پلک، پهنل، فشدل (روك: هد‌توقینی كاگلی دیوار

كه خه‌ریكه داد‌مهریت یا زوی پال‌رووبار كه نار كه‌ندری

کردیت. [

ف: تپله، دَبَه. (برآمدن کاهگل دیوار مثلاً که

بخواهد بیفتند، یا کنار رودخانه که زیرش را

آب...<sup>۱</sup> کرده باشد.)

ع: هاری، هائر، جُرْف.

ته‌پنه‌کوتان

ک: نه‌دین. [سر لی‌ده‌نه کردن]

ف: نَ‌دین، راه‌نَ‌دین، راه‌نَ‌یردن.

ع: عَدَمُ الأَبصار.

ته‌پوتوز

ک: گرده‌لولول، توژ. [توژ و خول]

ف: گردوخاک، گرد.

ع: مُور، غُبَار، رَهَج، عَقْن، سَیْهَك، قَسْطَلَان.

ته‌بودول

ک: ته‌پولکه‌ته‌پولکه. [گرد گرد: شوینی پر له ته‌پولکه.]

ف: بُ‌سستاوتند، بُ‌شاوژد، گُردَر، دره و ماهو،

تَریوه، ریژ.

ع: مَهْضَبَة.

ته‌بودووکله

ک: ته‌مردور، دورکه. [دورکه، کادور]

ف: تَم و دود، تَم و دود، دود.

ع: دُخان، تَدَخین، عَقْن.

ته‌پوکو

ک: که‌فتن و هه‌لسان. [ته‌پ و تل]

ف: افتان و خیزان.

ع: تَرْمِیُو، تَسَاقُط، قَزَلَان.

ته‌پولکه

ک: گرد، ته‌پ. [گردولکه]

ف: تَبَه، پُشته، گریوه، بَرَنَدک، بَرَدَنگ، پُرَنَدک.

ع: تَل، اَکَمَة، رِبْوَة، رَابِیَة، نَجَف، نَشَن، نَشَان، طَلَل،

اَکول، زُبِیَة، مَهْضَبَة، کُتِیب.

ته‌پولکه‌ته‌پولکه ← ته‌بودول

ته‌پوله ← ته‌پولکه

ته‌په

ک: ترپه. [زرمه (دهنگی داکه‌رتنی شتیک).]

ف: گُرم، گُرمپ، (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

ته‌په ← ته‌په‌کلاو

ته‌په‌ته‌پ

ک: ترپه‌ترپ. [زرمه‌زرم (دهنگی «ته‌په‌ته‌پ».)]

ف: تَپِش، تَپ‌تَپ، تَپیدن، گُرم‌گُرم. (صدای

«ته‌پ‌ته‌پ»)

ع: اقتراع، تَلَدَم، تَوَاقِع، طَبِش.

ته‌په‌دان

ک: کوژگادان. [خره‌لدان]

ف: توده کردن، خَرَمَن کردن، فراهم نمودن.

ع: جَمَع، تَکْوِیم، تَکْتِیل.

ته‌په‌کلاو ← ته‌په

ته‌په‌ککو

ک: ته‌پک. [پیسایی له‌سهریک رزکوار.]

ف: سَنده، (تپه‌ی گه)

ع: فَضْلَة، (غَاظ)

ته‌پیان

ک: قریبان، ته‌پین. [قویان، چال بودن]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: تَقَعَّر، تَغَوَّر، اِنْقِیَار.

ته‌پیان

ک: ناخیان، گریان. [خران، گیان]

ف: تَپیدن، تَپیده‌شده، آگنده‌شدن، آغنده‌شدن،

آغشته‌شدن، سُپوخته‌شدن، اَنباشته‌شدن،

گرفته‌شدن.

ع: اِدماج، اِنسِداد، تَلَبُّد.

۱- نعم وشهیه له ده‌سنووسه‌که‌دا نه‌خوئیرایره. (ر - ر)

ته‌بی لی ناکوتی:

ک: نایزانی. [سەری لی دەرناکات.]

ف: نمی‌داند، ازیش [از آن] سر در نمی‌کند، سر در نمی‌آورد.

ع: لایفهمه، لایعلمه.

ته‌پین

ک: ته‌پیان، چالداکه‌فتن. [چال‌پون، قوپان]

ف: فرورفتن، گود شدن.

ع: ثَقُور، اِنْخِيار، اِنْخِصاف، ثَقُور، اِنْخِيار.

ته‌پین

ک: لیدان. [دله‌ته‌پین. پلidan. دله‌کرته]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز، دل‌تپش.

ع: طَبْش، اضْطِراب، ضَرْبان.

ته‌ظه

ک: گوب، گوتا. [کرلم]

ف: گونا، گونه.

ع: وَجَنَة، وَجَنَة، وَجَنَة، خَد، صَفَح، وَاقد.

ته‌ظه‌میران

ک: کایه. شوخی. [گالته‌رگپ]

ف: تتره، تتربو، تتربوه، لاغ، بازی، شوخی، خوش‌مزه‌گی.

ع: لَعِب، لَعِب، مَزاح، مُدَاعَبَة، ظَرافَة، تتره.

ته‌ظه‌میران

ک: شوخی‌باز. [گالته‌چی]

ف: تتره، شوخی‌باز، خوش‌مزه.

ع: اَلْعُوبَة، مَزاح، ظَرِيف.

ته‌ظه‌میران

ک: ته‌ظه‌میران [کومه‌له کرم‌تکن له تیری کرمی

نارویشم که له دهرده‌شتدا به ناو یه کدا دین و ده‌چن.]

ف: کرم توده. [توده‌ی کرم از جنس پپله که در

صحرا روی هم می‌جنبند.]

ع: جُرْثُومَة.

ته‌ته

ک: جوزه له یستوگینکی منداآله. (شیتوی گیانداران که

له هدیور دروستی ده‌کن.)

ف: تَتی، تی‌تی. (شکل جانوران که از خمیر

می‌سازند.)

ع: لُعْبَة.

ته‌ته

ک: مِیْمَك. [پور: خوشکی دایک یا بارک.]

ف: ... [عمه. خاله]

ع: عَمَة. خَالَة.

ته‌ته

ک: ته‌خته. [دهپ (داری ناسک)]

ف: تخته. (چوب نازک.)

ع: نَوح.

ته‌ته

ک: لیتسه، ماله. [تدخته‌یه‌کی ناسکه که گوزه یا دیواری

مالی پی‌ده‌نارن.]

ف: آنداوه، ماله. (یک تخته چوب نازک که با

آن کوزه یا خانه را می‌اندایند.)

ع: مِسْجَه، مَالْجَة.

ته‌ته‌به‌هی

ک: ته‌ته. [جوزه له یستوگینکی منداآله. (شیتوی میرو و

ناژن که له هدیور دروستی ده‌کن.)]

ف: تَتی، تی‌تی. (صورت جانوران و حیوانات

که از خمیر می‌سازند.)

ع: لُعْبَة.

ته‌ته‌ر

ک: تورکسان. [تاتار: تین‌یه‌کن.]

ف: تتر، تاتار، تاتار، ترکستان.

ع: تَتَر، تاتار، تُرْكِيَّة.

**ته‌ته‌شۆر**

ل: مەردەشۆر. [مەردەشۆر (ئەو تەختەییەکی مەردەیی

لەسەر دەشۆن).]

ف: تَن‌شوی، مَرْدەشوی. (تەختە کە در روی آن مەردە می‌شویند.)

ع: مَغْسَلَة.

**ته‌جاوۆز**

ل: بگاره، بگردن، ترازیان. [تێپەرین. دەستدریزی]

ف: گُذشتن، از اندازه نەز رفتن، از اندازه بیرون رفتن، در رفتن.

ع: تَجَاوُز، عَدَل، عُدُول، حَيْذ، حَوْد، حَيُود، قَسَط، قُمُوط، مِيل، ضَيْف. جَوْر، تَعْسُف، تَعْدِي.

**ته‌چەرەو**

ل: زمین، بەراورد، تاقیەوکردن. [نەزمەون، تاقی کردنەو]

ف: رون، آروین، آروند، اروند، آزمایش.

ع: تَجَرِبَة، اِمْتِحَان، اِخْتِبَار.

**ته‌چەرە-تۆراغان****ته‌چەسسوی**

ل: شکاڤ، پەییوزی، چاوەچاو، تا دەره‌واردن، گەریان.

[شکین، لیکۆلینەرە]

ف: یوز، یوش، یوزش، آمار، پَزۆهش، کاوش،

خُشکامار، خُسکامان، یوزیدن، یوشیدن،

آماریدن، پَزۆهیدن، کاویدن، کاوش کردن،

جستجو، جستجو کردن، جستن، گشتن.

ع: تَجَسُّس، تَلَحُّص، فَحْص، اِفْتِحَاص، تَفْتِيش.

**ته‌جیر**

ل: پەردە، تژیڕ، خێوەت. [دیارێ پارێ.]

ف: تَجِير، پَرْدە، تاژپَرْدە، (دیوار خیمە)، تاژیر،

تژیڕ.

ع: تَجْمِير، حَاجِز.

وینە

**ته‌خەلەه‌ری**

ل: قوڵتەخوهرە، کەشتی ژێرنار، ژێرنای، [کەشتی

ژێرنارگەر].

ف: پاغوش، غوتەوژ، زیرآبی.

ع: غَوَاصَة.

وینە

ته‌هر-ته‌رج [پێتەکانی گۆزەراره‌و]. [امسحف «طرح» است.]

**ته‌ه‌ریک**

ل: هەل‌خراڤ، پلەنیان، پاکلەنیان، نەقیزەدان، ختکی‌دان،

وادار کردن، نەنگیزە، هان‌دان. [وروژاندن، دنەدان]

ف: آغاریدن، آغالییدن، انگیز، شورانیدن،

برانگیختن، گریانیدن، فزولاندن، فزولش، وادار

کردن.

ع: تَوْرِيش، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص، تَحْرِيك،

تَرْغِيب، اِغْراء، اِغْواء، اِزْغام، حَض، حَث.

**ته‌ه‌سیل**

ل: دەس‌ه‌واردن، پەیداکردن. [بە دەست هێنان، دەست

خستن]

ف: دست آوردن، فراهم کردن، یافتن، ن‌ریافتن.

ع: تَحْصِيل، جَمْع.

**ته‌ه‌سیلدار**

ل: باج‌ه‌ران، باجگیر، باج‌سێن. [باجگر]

ف: بَختە، پاکار، گزیت‌گیر.

ع: عَشَار، مَكَّاس، مُحْصَل.

**ته‌حقیق**

ل: پەییوزی، تا دەره‌واردن. چێوەله‌قی، واره‌سی.

[لێکۆلینەرە]

ف: تَه‌ د‌ر‌آوردن، رسیدگی کردن.

ع: تَحْقِيق، فَحْص.

**ته‌ه‌ییەت**

ل: تەندەرورسی، پایدارێ. [بێره‌ی‌بون، بەرده‌وام بون

«هەرێژی» کردن]

ف: درود، ژندش. (ژنده باد گفتن)

ع: سَلام، تَحِيَّة. (حَيَاءُ الله.)

تدخت

ك: كَدَت. [اكرسى پاشا.]

ف: تَخْت، گاه، پات، اَرشيا، آماج، اُوزنگ، اُولنگ،

اُولنج، اُوزند، شادورد. (تخت پادشاه)

ع: عَرش، سَرير، اَرِيكَة، كُرسي، تَخْت. (كُرسي،

الْمَلِك)

وینه

تدخت

[ك: دوسته بهرى بورك.]

ف: تَخْت. (تخت عروس.)

ع: مِرْقَة، اَرِيكَة، مَحْفَة، تَخْت.

وینه

تدخت

ك: رِيك، ترازو، ساف، هامار. [بى بهرزي و ترمى.]

ف: تَخْت، لَشَن، هَموار، ساف، ترازو.

ع: مُسَطَّح، مُسْتَوِي، مُساوي.

تدخت

ك: پَر، لُجان. [لِيَوَانِيَو]

ف: پُر، تَخْت، لُبالب.

ع: مَلْثان، طُفاف.

تدخت

ك: بوم. [زهينه: رنگى سهره كى. (روك: تدختى قالى له

بهرامير نيگارى گول و بنچكه كانه وه.)]

ف: تَخْت، بوم، زَمينه. (تخت قالى مثلاً مقابل

گل و بته.)

ع: سَطَح، مَحَن.

تدختان

ك: هامارى، سافايى. [تدختايى]

ف: تَخْتى، لَشَن، لَشان، هموارى.

ع: سَواء، مُسْتَوِي. تَسَطُّح، اِسْتَواء.

تدختخاو

ك: كَدَت. [چدريا، قهر و پيله]

ف: تَخْت، تَخْت خواب، پُلنگ.

ع: سَرير، سَريرُ النُّوم.

وینه و ميه.

تدخت رَهوان

[ك: تدختى بورك كه له سهر ولاخ دائراره.]

ف: تَخْت روان. (تخت عروس كه بر روى الاغ

باشد.)

ع: حِداجَه، مَحْفَة، مَحْمَل، تَخْت رَوان.

وینه - تدخت

تدخت رَهوان

ك: گاليسكه، گاليسكه. [كالييسكه (به عمره بانه و

نوتومبيل و شتى لهو چشنهش ده ليتن: تدختى روان.)]

ف: كاليسكه. (درشكه و اتومبيل و امثال آن را

نيز تخت روان گويند.)

ع: سَيَّارَة، عَرَبَة.

تدخت كردن

ك: هامار كردن. پَر كردن. يه كپرو كردن. [زيك كردن.

دارماژ كردن. چون يهك كردن]

ف: هموار كردن. پُر كردن. يَكرو كردن.

ع: تَسَطُّيح، تَمْلِيَة، تَسْوِيَة.

تدخته

ك: تَه. (تدخته. تدخته كوچك) [دَه. هدرشتيكي

پان.]

ف: تَخْتَه. پهنه.

ع: لَوْح، صَفِيحَه، بَلَاط.

تدخته

ك: تيكه. [پارچه (روك: تدخته زوى.)]

ف: تيكه، تَخْتَه. (تيكه زمين مثلاً.)

ع: قَطْعَة.

تدخته



**ته خته زهنگ**

لک: گهرنال: [پارچه یه کی مه فرقیسه که به شونیتیکی  
به رزه وه هلیده واسن و به پیتی تیپه پینی کاتر میتر لینی  
ده دن.]

ف: گریال. (تخته ی هفت جوش که در بلندی  
آویزند، هرچه ساعت گذشته باشد بر آن  
زنند.)

ع: ناقوس.

وینه

**ته خته شه ترنج**

[لک: دهی شه ترنج]

ف: تخته شترنج.

ع: رُقعة، رُقعة الشَّطرنج.

وینه: شه ترنج

**ته خته قاپی**

[لک: نیشه جی، نارایی نشین: بهرام بهری «کوچه ری».]

ف: خاک نشین.

ع: ثَنویس، ثانیس، ایناس، اقامَة.

**ته خته قییمه**

[لک: نه و ته خته یه گوشتی له سر توئ ده که نه وه.]

ف: تخته قییمه.

ع: مَخْذَع، مَخْذَعَة.

**ته خته کوچک**

لک: ته له بهرد.] ته له بهرد]

ف: تَخْتَه سَنگ، تَلَه سَنگ.

ع: لَوْح، بِلَاط، صَفِيحَة، قَضَف.

**ته خته که له - که نه****ته خته مه شوق**

[لک: ته ته له، ته خته بهش]

ف: تَنگ، تَخْتَه.

ع: سَبَّوْرَة، لَوْح.

**ته خته ی ناسن**

لک: تیکه...<sup>۱</sup> [پارچه، لهت (وهک: چادری دوو ته خته.)]

ف: تخته، تیکه. (چادر دوو تخته مثلاً.)

ع: لِفَق، شِق.

**ته خته**

لک: بهسیاک، هه لچنیاک. [به سراو (وهک: بازار و دووکانی

به سراو.)]

ف: بسته، برچیده، گذارده. (بازار و دکان مثلاً.)

ع: مَرْدوم.

**ته خته**

لک: نهر، نهر دان. [تاو له]

ف: تَخْتَه، نَرْد.

ع: نَرْد.

وینه

**ته خته بهن**

[لک: گرته وهی دهستی شکاو به ته خته هه تا

نه جو لیت.]

ف: تخته بند. (بیستن دست شکسته مثلاً با

تخته که حرکت نکند.)

ع: جَبَر، جَبِرَة.

**ته خته پوش**

لک: پوش، پوشه. [ته خته بهندی سه رمیج. (ته خته ی سه

داره.)]

ف: پوش، پوشه، آشکوب، آشکو، پروار، پرواره،

گذاره. (تخته ی روی تیر)

ع: سَقَف، عَمَا، عَمَاء.

**ته خته دهرز**

لک: وهر، دهخته. [ته ته لهی وانه تیدا نووین.]

ف: وَر، پَلَمه، سَلَم.

ع: لَوْحَة، سَبَق.

**ته خته یسمانی - کفر**

۱ - نهم و شده به نه خوینرایه وه. (ر - ر)

ل: پلیتی ناسن، پدہ کی ناسن]

ف: تختہ آہن.

ع: صَفِیْحَة.

تہ خیر

ل: ہِشْتَن، جیہ ہِشْتَن، لابرَدَن، تہرَخ، [بہجی ہِشْتَن،

نِیگہ ران]

ف: ہِشْتَن، بَدْرود، واگذا رَدَن، واگذا شِشْتَن،

گذا شِشْتَن.

ع: تُرک، وَدَع.

تہ خُسیر ← تہ فُسیر [پیتہ کانی گُو پراوہ،] [مَعْرَف «تَقْمِیر»

است.]

تہ خُشان و بہ خُشان

ل: بہ خُشان، بہ خُشس، [بہ خُشینہرہ، بہ خُشش]

ف: بِخُشش، دادود ہش، داشاد، داشاب.

ع: بَذَل، عَطَاء، کَرَم، جُود، جَدوی، مِیْنَحَة، نِحْلَة،

نُحْلَة، اِلٰی، فَتَح، فَضْل، نَوَال، ہِبَة.

تہ خُشہ لاکوہ

ل: جَوولہ، جَمَس، [بزو رَتَن، جَوولانہرہ]

ف: جُنُبِش.

ع: حَرکَة.

تہ خُفیف

ل: بارسو کی، [داشکاندَن، ناسان کردن]

ف: کاستَن، سَبْک کردن، کم کردن، سَبْک باری.

ع: تَخْفِیف، تَقْلِیل، تَسْهِیل.

تہ خُمین

ل: گوتَرہ، دہ مِی، [گوتَر مہ، بے پِنوانہ.]

ف: گوتَرہ، نَسْجِیدہ.

ع: تَخْمِین، حَزَر.

تہ خُمین

ل: بہر آورد، [ہد سہ نگانَدَن، نر خاندَن]

ف: پَر آورد، سَنجِش.

ع: تَخْمِین، اِمْتِحَان، تَقْدِیر.

### تہ دارہک

ل: تفاق، [نازووقہ، پیدایست (پارہ و ناژوَن و کد لویہل.)]

ف: خواستہ، (زَر و مال و اسباب)

ع: تَہِیْئَة، تَہِیْیَة، اِعداد، تَدَارُک، اُہِبَة، عَدَّہ، مُوَنَہ.

### تہ دارہک کردن

ل: تفاق گرتَن، تفاق خِستَن، [نازووقہ داخِستَن]

ف: آمادہ کردن، بَسِیجِیدَن، بَسْغِیدَن، فراہم

کردَن.

ع: تَہِیْئَة، تَہِیْیَة، تَہِیْیَة، تَہِیْیَة، اِعداد، تَدَارُک.

### تہ دِیبر

ل: راویژ، راویژ، کارزانی، [تہ گبِر]

ف: بَیْاَرش، جَگارہ، راہ جوی، چارہ جوی،

کار دانی.

ع: تَدْبِیر، تَفْکُر، اِصْلاح.

تہ و

ل: نواوی، [ناودار (بہرامہری «وشک».)]

ف: تَر، ژَف، نُمَدَار، (ضَدَّ «وشک»)

ع: رَطَب، رَطِیب، مَبْلُول، تَدْبِی، مَلْشَوْت.

تہ و

ل: ناوہ کی، (تہ پوتول) [تراو]

ف: تَر، روان، آبکی.

ع: مائع، رَقِیق، سایل، جاری.

تہ و

ل: سہر، [پارار، تہر چک (روک) گیا و درہختی تہ و.]

ف: تَر، سَبِز، (گیاہ، درخت مثلاً.)

ع: رَطَب، غَض.

تہ و

ل: سہر، (نہ سب تہر خورہ.) [گرو گیا]

ف: تَر، تَرہ، سَبِزہ.

ع: بَقْل، رَطِیب، بَی، کَلَا.

تہ رات

ل: سہ لَف، لنگداران، تاو، تاودان، رہ تانن، چورانان.



ف: نیوارد، نیوراد، نهناد، ساز، سیج، سامان، یاسا.

ع: نَظْم، تَرْتِیب، نَسَق، اِنْتِظَام، اِنْتِسَاق.

### تەرتیب دان

ك: سەقامدان، ساماندان، یاسادان، يەكخست. [رتكویتنك کردن]

ف: نیواردن، نیواردن، سیجیدن، سازدادن، سامان دادن، یاسادادن.

ع: تَرْتِیب، تَنْظِیم، تَنْسِیق، تَهْيَیة، تَهْيِیة.

### تەرجمان

ك: تەرجمان، تەرجمان، زوانزان، زوانزێ. [وهرگیر]

ف: تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تَاجَرَان، پچواک، پای خوان.

ع: تَرْجَمَان، مُتَرْجِم.

### تەرجمان

ك: گوناسه، تاران. [زیاناسه، جهرمه (تەبیارە یەدی لە بەرامبەری تاوانە لە تاوانباری دەستین).]

ف: گَنَسَا، گَنَاسَا، تاوان. (پولی که در مقابل گناه از گناهکار گرفته می شود).

ع: جُرْم، جَرِیمَة.

### تەرجمه

ك: بژاره. زوانزێزی، زوانزانی. [وهرگیران، پاته]

ف: پَچَوَه، نوزند، وستی، دازه، پای خوان، همسیراز. پچوهیدن، پای خوانی.

ع: تَرْجَمَة، تَفْسِیر.

### تەرجمك

ك: تەپوتازە. [پاراو، سوزە گیای تازه. (بەرامبەری «پیر»)].

ف: تَزْ، نَزْ، تروتازە، جوان، تری. (ضد «پیر»)

ع: غَض، شادخ، شدخه، طری، رۆد، خُر.

### تەرج

ك: چەشن، جۆز، نەواخت، دەس. [هاوشیوه، وهك]

ف: جور، نورد، مانند، همرنگ، ارد، اخت، جفت.

ع: مَثَل، شِبَه، طَبِيق، وَفَق، شَبِیه.

### تەرج

ك: شپوه، چەشن، سیاهلەم. [گەلالە. وینه، نیگار]

ف: بَیْرَنگ، بَیْرَنگ، گزار، سیاه قلم.

ع: طَرَح، رَسَم.

### تەرج

ك: رەنگپژانن. [گەلالە داپشتن]

ف: رنگ ریختن، شالوده ریختن، زمودگری.

ع: طَرَح.

### تەرج

ك: تەحر، شپوه، چەشن، دیمەن. [شیواز، بیچم]

ف: یَنگ، فُتَن، یازند.

ع: شَكْل، هَيْئَة، سَيْمَة، سَوْمَة، سِيَمَاء. صُورَة.

### تەرج

ك: دەرخست، پەرت کردن. [وهره نان، دەرهایشتن]

ف: دور انداختن، پرت کردن، پرتاب کردن.

ع: طَرَح، حَذَف، تَرَك.

### تەرج

ك: تەخر، هیشتن، جیههیشتن. [بەجی هیشتن، لینگەپان]

ف: هِشْتَن، بدروود، واگذاردن، وا گذاشتن، گذاشتن.

ع: تَرَك، وَدَع.

### تەرخان

ك: له باج نازادکراو.

ف: تَرخان.

ع: مُعَاف، تَرِيك، طَرخان، مَرْفُوعُ الْقَلَم.

### تەرخون

ك: جوزه سوزیه که، دهخویریت.

ف: ترخون، ترخوان.

ع: رُعُول، طُرْخُون.

وینه

ته‌ده‌سی

ك: زَرَنگ، چابَك. [چالاک]

ف: تَرْدَسْت، چُسْت، چالاک، چابَك، زَرَنگ.

ع: جَلَد، خَفِيف، ثَدْيُ الْيَد.

ته‌ده‌سی

ك: شابازی، چاوبه‌سی، جادوو. [سیحر]

ف: تَرْدَسْتی، چشم‌بندی، شاه‌بازی، فره‌ت،

جادو.

ع: شَعْبَذَة، شَعْوَذَة، أَخْذُ الْعُيُون.

ته‌ده‌م

ك: ته‌پَرزوان، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرْدَهَن، تَرزبان، تَرزفان، زبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق.

ته‌دیدی

ك: دووگومانی، پاره‌پا. [دورودی]

ف: دوگمانی، جگاری، جَلکاری، برۆبَرگَرْدی.

ع: ثَرْدِید، شَكْ، شَبْهَة، لُبْسَة، اِرْتِیَاب.

ته‌رز

ك: ... سه‌ره‌رز، پِیج‌مِیو، پِیج. [لَقی ته‌رچکی میو.]

ف: خَرْدُسْتان، خَوْرْدُسْتان، خَوْدُسْتان،

خَوْرْدوسْتان، پِیج. (شاخه‌ی تازه‌ی مَو. پِیج

مَو)

ع: رُعْلَة، عُسْلُوج، نَامِیَة. حَالِق، عَنَم، لَفُ الْكَرَم.

سیرع.

ته‌رز

ك: ته‌ر، ره‌شت، یاسا. [شیراز، ناکار، رِیسا]

ف: تَرز، رُوش، رُسْتَه، رُهو، یَنگ، یار، بریست.

ع: طَرز، طَوْر، رَوِیَة، نَسَق، طَرِيقَة، اُسْلُوب، قَاعِدَة،

شَمِیْلَة.

ته‌پَرزوان

ك: ته‌پَرده‌م، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرزبان، تَرزفان، تَرده‌ن، زبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق، بَلِیغ.

ته‌رزه

ك: تَگَر. [ته‌پَرزك: بارانی به‌ستور]

ف: تَگَرگ، یَخچه، سَنگچه، سَنگَگ، سَنگَوَک،

شَخگاسه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: بَرْد، سَقِیط. عَضْرَس.

ته‌رزه‌لوهوکه

ك: برۆیش. [ته‌رزی ورد.]

ف: زِیز، تَگَرگچه.

ع: اِرزِین، عَضْرَس، حاصِب.

ته‌رس

ك: سه‌نیر، په‌ین، قه‌رسه‌قول. [شیاکه، ته‌رسه‌قول]

ف: سرگین، پَهن.

ع: رَوْث، خُرء، بَعَر، سَرچِین، سَرچِین.

ته‌رسا

ك: عِیسایی. [مه‌سیحی]

ف: ترسا، عسیوی.

ع: ثُصْرَانِی، عِیسَوِی، مَسِیحِی. (ثُصْرَی)

ته‌رف

ك: سور، باره. [سود، قازانج]

ف: سود، به‌ره، طَرَف.

ع: نَفْع، فائِذَة.

ته‌رف‌به‌ستن

ك: سو‌بردن، باره‌بردن. [قازانج کردن، که‌لک ره‌گرتن]

ف: سو‌دِبردن، به‌ره‌یافتن، طَرَف‌به‌ستن.

ع: اِنتِفَاع، اِسْتِفَادَة.

ته‌فرۆشی

ك: سه‌رزرۆشی. [فرۆشتنی کشتوکال به‌سه‌زی.]

ف: ترفرۆشی، سبزرۆشی. (فرۆختن زراعت)

تەرك

ع: اجباء، مُحَاقَلَة.

تەرقە

ك: چەشنى، چاشنى. [تەرقە]

ف: چاشنى، تَرقە.

ع: صاروخة، طَرَقَة.

تەرك

ك: پاشكۆ. [مەگە]

ف: تَرك، فتراك، خُرج.

ع: ثَوْب، حَقِيبَة.

تەرك

ك: خشل، تیتە. [زىۋەر]

ف: رَخت، زىۋر، سىتام، اُسْتام، اوستام، يَراق،

ئەۋدە.

ع: حُلِي، حَلِيَة، خَشَل.

تەرك

ك: چەك. [نامرازی شەر]

ف: گُدر، داروۋېرد، يَراق، اوزار جنگ، آدۇم.

ع: سِلَاح.

تەرك

[ك: پارچەگەلى كىلاۋى دەرویشى.]

ف: تَرك، (بخشهای كلاه درویشی)

ع: تَقْسِيم، قِسْمَة.

تەرك

ك: تەرخ، تەخر، هیشتن، جى-هیشتن. [لىگەرمان،

رازلىقچىلار]

ف: بىدروود، گذاردن، گذاشتن، واگذاشتن،

رها کردن، وىل کردن، دست کشیدن.

تەرك

ك: شەھۆر، خامە، تەركە. [توۋل (لقى تەرى درخت).]

ف: تَركە، شاخە، شَفْشە، خَپچە، نويە، شاخە،

نَزّه. (شاخەى تر)

ع: رَطِيب، سَقَب، سَرع، شُغْنُوب، خُرْعُوب، غُصْن.

تەركىيەن

ك: پاشكۆيەن. [بەنى سامۆرتە]

ف: فتراك، سَمُوت، تَرك بىند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرك دۇنيا

ك: گۆشەگىرى. [دورپەرىزى لە دۇنيا]

ف: رىۋجام، گوشه گىرى.

ع: تَرَكَ الدُّنْيَا، تَرَكَ الشُّهُوَات، تَرَكَ اللَّذَائِذ.

تەركۈتۈۋوز

[ك: بېچم ۋە گەزى سەرەكى ھەرىشتىك.]

ف: تَرك و توس. (رخت و پىكىر)

ع: هَيُولَى، هَيْكَل.

تەركە

ك: شەھۆر، خامە، توۋل. [شورل]

ف: تَركە، شاخە، شَفْشە، خَپچە، نويە، نَزّه،

خامە.

ع: غُصْن، سَرع، سَقَب، خُوط، شُغْنَة، قَسَن،

شُغْنُوب، خُرْعُوب، اُغْلُوج.

تەركىيىب

ك: تەشك، قُلُغ، گُل، سرشت. [بېچم، قەلەڧەت]

ف: گل، گوهر، ريخت، سرشت، اُنير، آميغ.

ع: تَرَكيِب، طَيِّفَة، مَاهِيَة.

تەركىب

ك: ئاۋىتە كىردن، تىكەل كىردن. شىۋانن. سوار كىردن.

[تىكەلەنەن، تىكەلەردن]

ف: آميغ، آميزش، آميختن، آميخته كىردن.

شىۋانن. سوار كىردن.

ع: تَرَكيِب، تَخْلِيْط، مَرَج.

تەركىيەن

ك: تەركىيەن. [پاشكۆيەن، بەنى سامۆرتە]

ف: سَمُوت، فُتراك، تَرَكَ بَند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرلان

ك: شاباز، شاوز، گەررە، [شەھىن. مەزن]

ف: شاهباز، بزرگ.

ع: شاهين. كامل، كاهل.

تەرەم

ك: دارەتەرم، لاشكىش، [تابوت]

ف: كاهو، كاهوگب، مردهكش، لاشكش.

ع: تَتو، حَرَج، جَنَازَه، نَعش، تابوت.

وینە—دارەتەرم

تەرەم

ك: لاش، لاشە، مردگ، [مردور، جەنازە]

ف: لاش، لاشە، مرده.

ع: مَيِّت، نَعش، جَنَازَة.

تەرۋال

ك: ھەرزال، [يېرَك (تەختەبەندى ئار خانرو).]

ف: تليوار، تليبار، تلمبار، (چوببندى كە در

ميان خانه كند).

ع: عزال.

تەرۋالە—تەرۋال

تەرۋتازە

ك: تەرچك، [تازە (رەك) گوشت يا خەياري تەرۋتازە.].

ف: تروتازە، ترى، نَرَه، تَر. (گوشت يا خيار

مثلاً).

ع: شادخ، طَرِي، رَوْد، غَض، حُر.

تەرۋوۋشى

ك: باران و قوپار.

ف: گل و باران، گل و لای.

ع: رَدَغَة، حَمَاء، مَطَر، مَطِير.

تەرە

ك: ئاۋارە، توتنا، بەرەزە، دەرگەفتە، دەرپەدەر، [ھەلۋەدا]

ف: آواره، دربدر.

ع: طَرِيد، طَرِيدَة، دَرِيكَة، شَرِيد، شاذب، هَانِم،

ھارپ.

تەرپە

ك: سەرزى. (تەرپەكال) [گژوگيا، سەرزە]

ف: ترە، سبزی.

ع: بَقْل، كَلَأ.

تەرپەبار

ك: ميسر و سەرزى جۆزاجۆز. (بەرامبەرى

«روشكەبار».)

ف: ترەبار. (ضد خشكەبار)

ع: ...

تەرپەبە

ك: [گيايەكى بەناوبانگە كە بىچكە كە لە بىچكى

بلاۋزوكە كىتوبە دەچىت.].

ف: علفى است معروف كە بتەى [بوتەى] آن

شبيه به بتەى [بوتەى] آلبالوى كوهى

است.)

ع: ...

تەرپەتۆلەكە

ك: كولىرەچەورە تەر. (تۆلەكە بە سەرزى بەر لەرەى

رشك بىيىت.].

ف: پَنيرَك، نان كلاغ. (درحال ترى كە

خشكیده نشده باشد.)

ع: خُبَازِي، مُلوكِيَة.

وینە—تۆلەكە

تەرپەتۆلەكە

ك: ھەرزان، [كەنرەخ (ئىدىزەمە لە ھەر شىتتىكى زۆر و كەم

نرخ).]

ف: شفت. ارزان، بى-بها. (كنايه از هر چيز

فراوان كم بها است.)

ع: رَحِیص.

تہرہ تیزہ

[ک: تہرہ تورہ]

ف: تَرہ تیزک، تَرہ تُندک، تیزک، وندہ، اُنداو، کیگر، کَکڑ، کَکش، کیکیش، کیکیر، کَہزک، کَہزَل.

ع: رَشاد، جَرَجِرُ الْبَرِّ.

ونہ

تہرہ دوا

ک: تار، رامال، راو، شوئیان، تارانن، شوین کہوتن بڑ گرتن.

ف: رانش، راندن، گریزانندن، دورکردن، دنبال کردن.

ع: تَعْقِب، تَبْعید، طَرَد، کَسع، دَاب، اِحاشة.

تہرہ زہن

[ک: گیایہ کی بدنامیانگہ.]

ف: علفی است معروف.

تہرہ زہن

ک: تازہ شیر. [مرؤف یا نازوئی تازہ شیر تازہ زوا.]

ف: تازہ شیر. (انسان یا حیوان تازہ شیر کہ تازہ زاییدہ باشد).

ع: حَدِيثُ الْوَلَادَةِ.

تہرہ زہن — تہرہ زہن (فلزہ شیر)

تہرہ س

ک: بی تاین. [بتدین، بیتبار]

ف: تَرَس، مَنبَل، دُکیش، بد آیین.

ع: کافر، لَامَذَهَب.

ع: رَطَب، رَطُوب.

تہرہ سال

[ک: سالی پریاران]

ف: خَرْم، خَرْم سال، تَر سال. (ضد خشک سال)

ع: خَصْب، خَصْبَاء، مُعْطِر، مَاطِر، مَعْلَر، مَطْبِر.

تہرہ سلیمانہ

[ک: گیایہ کی بدنامیانگہ.]

ف: گیاهی است معروف.

تہرہ شج

ک: دہ لیان، دہ لائن، دہردان. [تہرایی دادان]

ف: تَراوش، تَراویدن، تَواب، تَراویدن، شُریدن،

پُشَنگ.

ع: تَرشُح، اِنْتِیاح.

تہرہ ف

ک: لا، لان، بھر، سھر، پالو. گہرہ ک. [رہ، کن، نالی]

ف: سو، آسو، جَن، زی، سَر، فرا، پھلو، تنیزہ.

کنار.

ع: طَرَف، جانب، جِبَة، طَر، صَوْب، قُطر، رَجاء،

ناحیة، ضاحیة، قِبَل، عِنْدَ، عَن.

تہرہ ف

ک: دژمن. [دژمن، نہ یار]

ف: دشمن، دشمن، آخشیگ.

ع: طَرَف، ضِد، نَد، مُعاند، مُخالف.

تہرہ ف چہ پ

ک: لای چہ پ، پالووی چہ پ. [لایہ نی بدنامیہری راست]

ف: سوی چہ پ، زی چہ پ.

ع: یَسَرَة، طَرَفُ الْیَسار.

تہرہ فدا

ک: پشتیان، کزمدک، دوسخوار، پالویدن. [لایہ نگر]

ف: پشتیبان، کمک، فرادار.

ع: ظہیر، ظہرة، عَوْن، مُعین، مُحِب، مُدافع، مُحامي،

حامی، نَصیر، مُعِد، مُساعد، مُنجد، رَدء، مُعاضِد.

تہرہ فدااری

ک: پشتیوانی، پالویدنی، لاگیری، لانگری. [لایہ نگیری]

دہ مارگیری]

ف: پشتیبانی، سوگیری، سوداری، فراداری.

ع: تَعَصُّب، ظہار، مَظاہِرَة، مُحاباة، مُحاماة.



حمايە، مُساعدە...

**تەرهف راس**

ك: لائىراس، پالتورى راس. [لايەنى بەرانبەرى چەپ.]

ف: سۈي راست، پەهلۈي راست.

ع: يَمْعَة، طَرْفُ اليمین.

**تەرهفقى**

ك: بالآ روين، بەرزەو بوون بولونەو بوون، پايدەدار بوون.

[بەرەوسەر چوون، گەشە كردن]

ف: بالا رفتن، بلند شدن، بالیدن، بالودن،

کوالش، فزایش، پیشی، برتری، پیشرفت.

ع: تَرَقَّى، رَفْعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكُّن، مَكَاة، تَصَاعُد،

تَعَالِي، تُمُو، اِتْتِمَاء.

**تەرهفكال**

ك: سەوزى كال، سەوزى كىل. [بەرەمەتەنەرى سەوزە.]

ف: ترەكار، سىبىزى كار.

ع: بَقَالَ.

**تەرهف ماش**

[ك: ماشى سەرز]

ف: ماش، ماش تر.

ع: زَيْن، نَشْ، مَيْج، ماش، رَمْلِيْبُ الْمَيْج.

**تەرهف ماله**

[ك: دۈوبارە ماله كەرنەسە، وەك: تەرهف مالهى كاكلى

نماي.]

ف: ترمالاش. (كاھگل نمناك را مثلاً دوباره ماله

زدن.)

ع: ...

**تەرهف مالى** - تەرهف ماله

«تەرەن»

ك: ماشين، قەتار. [شەمەندەنەر]

ف: ماشين، ماشين بۇخار، قەتار.

ع: قاطرة.

**تەرهف وەكەرن**

[ك: شل كەرنەو، نماي كردن]

ف: تر كردن، شل كردن.

ع: تَرْطِيْب، اِرْطَاب.

**تەرهف وەكەرن**

[ك: لەرەندەنى ئاۋەل و لاخ بە لەرەرى سەرز.]

ف: تردادن. (تر دادن به مال و الاغ.)

**تەرهفەت**

ك: دەر، دۈرە، پۈرۈسۈچ، مەلىت. [تۈرۈپەت، قەسى

مەچرەپۈچ]

ف: يايو، بېھودە، بى مەز، قەلماش، بېدلا، ئەككە،

كەلتەرە، پەرت و پەلا.

ع: ثُرُفَات، شَطْحَات، خُرَافَات، مُهْمَلَات، أَبَاطِيل،

شماريخ، شەرمەز، هەزىيان، لۈي. تەجەزف، مەجەزفە.

**تەرهف**

[ك: ئاۋەدەرى، شەيدەرى، بەرانبەرى «وشكى».]

ف: تەرى.

ع: رُطوبَة، نَدَاوَة، نُدُوَة.

**تەرپ يا سال؟**

[ك: تەرپ يا وشك؟ (لە كاتى دەست پەتكەرنى يارىدا

لايەكى بەردەك بە تەف تەرپ دەكەن و فرپى دەدەن بە

ئاسماندا و دەلىن: تەرپ يا وشك؟ لايەنى بەرانبەر تەرپ يا

وشك ھەلەپتەرتەيت. كاتەك بەردەك دەكەرتە سەر زەرى

نەگەر بەر بارەدا كەرتەو كە ھەلەپتەرتەو ئەوا يارەكە

دەست پەي دەكەت، دەنا لايەنى بەرانبەر يارەكە دەست

پەيدەكەن.)]

ف: تەرپ يا خەشك؟ (ھەنگام شروع بە بازى يك

طرف ريگى را با آب دهن تر کرده به هوا

می اندازد و صدا می زند: ترپ يا خشك؟ حریف

اگر تر خواست يا خشك هنگام افتادن ريگ بر

زمین اگر مطابق درخواست حریف افتاد بازى

را او شروع می کند اگر نه طرف مقابل.)

ع: اَرْطَبًا اَمْ يَابِسًا؟ رَطَب اَمْ يَابِس؟ قُرْعَة.

## تهریب

لک: تَهْمَلْ لَیْدَانِ گهری شهنور (جوزه دیوینکه.)

ف: کله، دوخت. (نوعی از دوخت است.)

ع: تَضْرِیْب، غَرَن، دَرَن، خِیْط، شَل.

## تهریده

لک: جهره، رازن، مله زن. [ریگر]

ف: زه زن، راه زن، دزد گردنه.

ع: قاطع الطریق، طریقه، طراذه، لَص.

## تهریق

لک: شهرمه سار. [شهرمه زار]

ف: شرمنده، شرمسار، سرافکنده.

ع: خجل، مُحْتَجِل، مُنْفَعِل.

## تهریق و بوون

لک: شهرمه ساری، له خویونه ده، سهره فگه نه بوون، تهریق.

## [شهرمه زاری]

ف: شرمندگی، شرمساری، سرافکنده،

سرافکنده شدن، چکس، شوره، طیره، خدوک.

ع: خَلْطَة، اِخْتِجَال، اِنْفِعال.

## تهریق - تهریق و بوون

## تهریک

لک: حیا، جیاکار. [دوره پهریز (له «تهره» دوست کراوه، وهک

چون «چهریک» له «چهر» و «چهریان» دوست کراوه.]

ف: جدا، جداگانه. (از «تهره» درست شده مانند

«چهریک» که از «چهر» و «چهریان» درست شده.)

ع: خَلِي، خَلُو، خَلْوَة، فَارِغ، مُتَمَيِّن، تَرِيك، عَلِيْجِدَة.

## تهز

لک: سری، گوتی. موچرک. [بی همه ست بوون. تهزو،

## موچرکه]

ف: کرخ، کرخت، ترغذه.

ع: خَدَر، خَبَل، كَسَح، مَذَل، ثَقْلَة، دَعَث، رَس.

## تهزانی

لک: سرکردن، گوت کردن. [بی همه ست کردن]

ف: کرخاندن، کرختاندن، ترغذاندن.

ع: اِخْدَار، اِخْبَال، اِكْسَاح، اِمْذَال، تَمْذِيل، تَخْدِير.

## تهزانی

لک: ده مکو دان، چهرمه سهری دان. [سهره نشست کردن،

ده مکوت کردن (نیدیومه.)]

ف: نکوهیدن، نکوهش دادن، سرزنش دادن،

گوشمال دادن، آزدن. (کنایه است.)

ع: تادیب، تعزیر، تکدیر، توبیخ.

## تهزیب

لک: ده سیخ. [ته سیخ]

ف: هار، گریوازه، دست بید.

ع: سُبْحَة، مَسْبَحَة. (تسبیح)

## تهزکار

لک: بیرهری، یاداوری. بیرختن. [بیرکه وتنه ده. بیرختنه ده]

ف: یادآوری. یادآوردن، گوش زد. گوش زد

کردن، دوباره شنواندن.

ع: تَذْكَار. ذکر.

## تهزکهری عوبوور

لک: پاس، بلیت. [په ته، په ساپورت]

ف: پاس، پاس نامه، گذرنامه.

ع: جَوَاز، فَسَح، تَسْرِیْح، تَذْكَرَة، یَاسْجُورِد.

## باشبورت

## تهزویر

لک: چاپ، رویازی، رواله تبازی. [ریاکاری]

ف: پچیو، سالوسی، ساخته کاری، رویازی.

ع: تَزْوِیر، رِیَاء، رِیَاء.

## تهزویر باز

لک: چاپ باز. [ریاکار]

ف: سالوس، پچیو باز، ساخته کار، روباز.

ع: مُزَوِّر، مُرَاء، كَذَاب.

## تهزهرو

ل: قه‌قاول، چۆر، [چوپۆر (که‌له‌شیره کینۆ)]

ف: جور، چور، جوزبور، چورپور، بور، تدو، تدرۆ، تدرۆ، تۆرنگ، تورنگ، قرقاول، خروس کوهی.

ع: قَدْرۆ، قَدْرَج.

### ته‌زه‌ککور

ل: بیرهاتن، بیرکه‌فتن، [بیرکه‌رتنه‌ره]

ف: دستوم، یاد آمدن.

ع: تَذَكُر، اسْتَذَكَر.

### ته‌زه‌للووم

ل: داد کردن، دادخواهی، [سکالا کردن، دادخوازی]

ف: گرزش، داوری، دادخواهی.

ع: تَطْلُم، تَشْكِي.

### ته‌زیک

ل: گۆت، س- [ته‌زیو، بی‌هه‌ست]

ف: کَرَخ، کَرَخْت، سِر، کَرَخیده، کَرَخْتیده، تَرَعَدیده، تَرَعَده‌شده، خواب رفته، تاسیده.

ع: مَذَل، خَذَر، خَبَل، مَخْبُول، كَسَح، ثَقِيل، وَثِيء.

### ته‌زین

ل: گۆت‌بوون، س‌پیوون، [بی‌هه‌ست بوون]

ف: کَرَخیدن، کَرَخْتیدن، تَرَعَدیدن، تاسیدن، خواب‌رفتن.

ع: مَذَل، مَذَالَة، اِمَذَال، اِمَذَال، خَذَر، خَبَل، كَسَح، ثَقْلَة، وَثُوء، وَثَا، وَثِي، وَصْمَة.

### ته‌زه

ل: حه‌مال، بالار، [سترون (کوله‌که‌ی گه‌وره که به باری درێژی خانوودا دایه‌نین).]

ف: تَزه، بالار، بالال، بالاگر، فَرَسَب، شاه‌تیر.

(تیر بزرگ که از طول خانه می‌اندازند.)

ع: جَسَر.

وینه ← هه‌مال

### ته‌زه

ل: زلام، درێژ، [بالا‌به‌رزی نا‌قولا، (نید یۆمه).]

ف: بلند، تَزه. (کنایه است.)

ع: شَوَذِب، قوق، قیق، عَشْنَط، طَوِيلُ الْقَامَة.

### ته‌هونه

ل: تینگ، [تینور]

ف: تشنه.

ع: عَطْشَان، صَدِيان، هَجْافان، هِمَان، ظَمَان، ظَمِي، ظَامِي، غَلِيل، مُغْتَل، نَائِع، هَائِف، هُو.

### ته‌سادوف

ل: به‌رخواردن، به‌رخورد کردن، [بی‌گه‌یشتن، تروشه‌هاتن]

ف: بِرْخوردن، بِرْخورد کردن.

ع: تَصَادَف.

### ته‌سالحه

ل: ناشتی، له‌ دل یه‌که‌ ده‌چوون، [ناشت بوونه‌ره، له‌ دل ده‌کردن]

ف: آشتی، سازش، از دل همدیگر دررفت.

ع: تَصَالُح، مُصَالَحَة.

### ته‌سییح ← ته‌زییح

### ته‌سییحات

ل: ناو خوا بردن، [ستایش کردنی خود].

ف: درود، نام خدا بردن.

ع: تَسْبِيح.

### ته‌سییح

ل: خوش کردن، غه‌له‌تگیری، [راست‌کردنه‌ره، هه‌له‌چن کردن]

ف: غلت‌گیری.

ع: تَصْحِيح.

### ته‌سخیر

ل: گرتن، ده‌گیر کردن، لینی کردن، رام کردن، [دیل کردن.

مائی کردن]

ف: گرفتار کردن، دستگیر کردن، رام کردن.

ع: تَسْخِیْ، تَصْخِیْ، تَذَلِیْل.

## ته‌س‌دیق

ك: باؤر كُردن، موز كُردن، [په‌سه‌ند كُردن]

ف: باؤر، آور، آوار، هستو، خستو، باؤر كُردن، پذیرفتن.

ع: تَصْدِیْق، قَبُول، تَسْلِیْم.

## ته‌سك

ك: كه به‌مر، كه پانا، ته‌نگ، كوتا، [نا «پان»، كورت

(به‌رامبه‌ری «پان».)]

ف: كم پهنّا، تنگ، كوتا، (ضد غریض.)

ع: قَصِیْر، قَصِیْرُ الْغَرَضِ.

## ته‌سكینی

ك: نارامی، ناسوده‌گی، وه‌قر، [توقره، هدا]

ف: آرامش، آسایش، شكیب، دل آرامی.

ع: تَسْلِی، سَكُونُ الْخَاطِرِ، اسْتِرَاحَةُ الْقَلْبِ.

## ته‌سلیم‌بوون

ك: راه‌سوون، ناراه‌سوون، داكه‌فتن، [خوته‌ده‌سته‌وه‌دان،

گوترايه‌لی]

ف: رام‌شدن، آرام‌شدن، فُرمان‌بُردن، سَر‌نهادن،

سرسپردن، تاراسیدن، خَریدن.

ع: اطاعة، انقیاد، امثال.

## ته‌سلیم‌بوون

ك: مردن، [گیان‌ده‌رجوون (نیدیومه‌.)]

ف: مُردن، (كنایه است.)

ع: فُوت، مَوْت.

## ته‌سلیه‌ت

ك: دل‌داری، دل‌ده‌رای، [دل‌ده‌نده (دل‌جویی كُردنی

دل‌شكار.)]

ف: نَعْوَسه، نَعْوَشه، نَوَازش، دل‌داری، (تسكین

دل‌شكسته)

ع: تَسْلِیة، تَعْزِیة، تَسْكِیْن.

## ته‌سه

ك: قَائِش، [سِرْمه (چهرمی باریك.)]

ف: تَسْمه، ذوال، (چرم باریك)

ع: سَبَب، اسار، قَدْ، لَبَب.

## ته‌سنیف

ك: به‌ستن، لكائن، دیروس كُردن، [رِیك‌خستن، نووسین،

دانان]

ف: بَسْتَن، به‌هم‌بَسْتَن، پیوستن، به‌هم‌پیوستن،

نوشتن، درست‌كردن.

ع: تَصْنِیْف، تَأْلِیْف.

## ته‌سو

ك: چاره‌ك، چواره‌ك، ته‌سوچ، [چاره‌كه دانگیك.]]

ف: تَسْو، چارك، چهاریك، (چهار یك دانگ)

ع: طَسْوُج، رُیْع.

## ته‌سویب

ك: رجوا دین، رجوا داشتن، روا دین، روا داشتن، [په‌سه‌ند

كُردن، قایل‌بوون]

ف: ویژش، پذیرش، روا دیدن، روا داشتن.

ع: تَصْوِیْب، تَجْوِیْز.

## ته‌سه

ك: دَوَلَه، [ته‌شتی ه‌دویر شیلان.]

ف: تَغَار، لَاق.

ع: مَعْجَن، مَرْكَن.

وینّه‌ی ه‌یه.

## ته‌سه‌ل

ك: تَبَر، [تَبَر و ته‌سه‌ل (به‌رامبه‌ری «برسی».)]

ف: سَبِیر، (ضد گرسنه.)

ع: مَلّ، نَاهِی، شَبَعان، كَرْمَان.

## ته‌سه‌لسول

ك: زَغِیْره، به‌یه‌كه‌و به‌سیان، [یه‌ك له دوا یه‌ك هاتن،

رِیچكه به‌ستن (برای «دهور».)]

ف: زنجه، هار، گریوازه، زنجیره، پیوستگی.  
(برادر «نور».)

ع: تَسْلَسُل.

**ته‌سه‌وور**

ک: نه‌نگار، به‌راورد، گومان، ویتا، به‌دلاهاتن. [خه‌یال، بیر]  
ف: انگار، ناوار، نوریت، گمان، پُندار، پُنداش،  
پنداشتن، انگاشتن، گمان کردن.

ع: تَصَوُّر، خیال، فکر.

**ته‌سه‌وور کردن**

ک: نه‌نگار کردن، گومان کردن، به‌دلاهاتن. به‌راورد کردن،  
ویتا کردن. [بوچون، به‌بیراهتن]  
ف: انگاشتن، پنداشتن، گمان کردن، انگار کردن،  
نوریتن، ناوار کردن.

ع: تَصَوُّر، تَخِيل، تَفَكُّر.

**ته‌شاوی**

ک: کوناوه‌جه، ده‌ریچه، ته‌شه. [روچنه، کلاوِروچنه (کونی  
سهربان یا دیوار).]

ف: باجه، بادجه، روشندان، روزن، روزنه.

(سوراخ بام، یا دیوار)

ع: مَنفَذ، کُوَّة.

**ته‌شبی**

ک: ته‌شبی ترانه. [تاوانی ترکه‌ندن.]

ف: گوزلق. (جُرم گوزیدن.)

ع: ضَرْطِيَّة.

**ته‌شبی ترانه** — **ته‌شبی**

**ته‌شبی**

[ک: ده‌فری بچووک له گلن یا دار یا کانزا.]

ف: تبشی. (طبقچه‌ی گلی یا چوبی یا فلزی.)

ع: زَيْدِيَّة، طَبَشِي.

**ته‌ششت**

[ک: سوتنه. جزیره ده‌فری‌کی گهره‌یه (که له گلن یا له مس

دروست ده‌کرا.)]

ف: تَشْت. (از گل یا مس می‌سازند.)

ع: مَحْن، مَحْفَة، اِحَاة، طَسْت.

**ویتنه**

**ته‌ششت چوین**

ک: ته‌شبی. [ته‌به‌ق، ته‌شتی دارین]

ف: طشت چوین.

ع: عُلْبَة، غُرْنَة، قَادُوس.

**ته‌شخه‌له**

ک: ده‌به، ته‌له‌که، چاپوئه، گنچه‌ل، شه‌لتاخ، گهر.

[ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتاق.

ع: ضَغْو، خِيَاة، اِفْتِرَاء.

**ته‌شک**

ک: قه‌لادته، قَلْع، قه‌واره، ریخت. (به‌ده‌ته‌شک) [بیچم،

دیمه‌ن]

ف: آنیر، ریخت، سرشت، گل، گوهر، آندام.

ع: هَيُولَى، هَيْكَل، تَرْكِيْب.

**ته‌شه**

ک: ته‌شاری، کوناوه‌جه. [روچنه، کلاوِروچنه (کونی سهربان

یا دیوار).]

ف: باجه، روشندان، رُوزن. (سوراخ بام یا

دیوار)

ع: کُوَّة، مَنفَذ، نَافِذَة.

**ته‌شه‌نجوم**

ک: قِرْآن. [ره‌شینی، نوخشانه‌ی خراب]

ف: مَرغوا، فال بد.

ع: تَشْوُم، تَطْيِير.

**ته‌شه‌خخوس**

ک: فیز، خونمایی، به‌خ. [خو‌نراندن، له خو‌بایی بوون]

ف: پَغَار، گُراز، دیمیا، پُندار، شگفت، نیوتور،

بادبروت، ناییدن، خودنمایی.

ع: تَشْخُصْ، تَكْبُرْ، تَفْخَرْ، تَفْخَرْ، تَفْخَرْ، تَعْظُمْ،  
تَجْبُرْ، تَفْرَعْنَ، تَأْبَهُ، تَخَايَلْ، زُمُوْ، زُمَاءُ،  
صَلَفْ، خَيْلَاءُ، نَخْوَةٌ، عَجَبْ، غُرُورْ، أَنْفَةٌ، أُنْهَةٌ،  
أَنَانِيَّةٌ.

## تہ شہ خخوس

ل: قَنْجِي. [زہقی]

ف: بَرَجَسْتگی، کَسایی.

ع: تَشْخُصْ، تَعْنِي.

## تہ شہ خخوس فروش

ل: فیز فروش، خوتوما، به خکر. [خوتوین، له خوتایی]

ف: بادبَر، بادپَر، بادپَران، بادبروت.

ع: مُتَشَخَّصْ، مُتَكَبِّرْ، مُتَفَخِّرْ، مُتَفَخِّرْ، مُتَعَظَّمْ،  
مُتَجَبِّرْ، مُتَأْبَهُ، مُتَفْرِعْنَ، مُتَخَايَلْ، قُخُورْ،  
مُخْتَالْ، نَاخِي، مُتَخَيِّ، زَاهِي، مَزْمُوْ، مُزْدَهِي.

## تہ شہر

ل: تہرس، توپ. [تانه، تواج]

ف: تَشَر، توپ، کواژہ.

ع: طَنْز، طَعْن. (طَعْنَةٌ)

## تہ شہ ککی

ل: داد، بیتداد، داد کردن. [سکالا، دادخواری]

ف: گَزَرَش، داوڑی، دادخواهی.

ع: تَشْکِي، تَظْلَمْ.

## تہ شہ نہک

ل: پەنام، ہواکشاشان. (زەخم) [ناوسان، تہ شہنا (باکردن و  
ناوسانی برین)]

ف: ستیم، گَزک، هوا کشیدن. (هوا کشیدن  
زخم کہ متورم می شود.)

ع: تَوْرَمْ، مَارْ، طَعْرْ، اِتْتِبَارْ، اِسْمِغْدَادْ، اِضْمِئْکَاکْ.

## تہ شہی

ل: لہ تہرہ. [نامرازیکی ساکاری بہ زیادانہ]

ف: دوکلان، دُکران، کرتلان.

ع: مِرْدَن، مِغْزَل، مَغْزَل، عِرْناس، قِرْناس، مِکَبْ،

عُکُوَّة.

وینہ

## تہ شہی ہلکمر

ل: جینگہی تہ شہی (کہ لہ گَل دروستی دہکن) بڑ بہن

لہ سہر ہلکردن.]

ف: دُکلان پایہ. (از گِل می سازند.)

ع: رِجامان، سَنَدُ الْمِرْدَن.

وینہ

## تہ عاروف

ل: رشفت، وہ یفتہ، بہریتل، ژیرزان، پیشکش.

[رشہ]

ف: بَرکند، بُلکَفَد، بُلکَفَدہ، بَدکند، سوغہ، سارہ،

پارہ، لاج، پیشکش.

ع: رِشَوہ، بِرطیل، سَحْت، تَعَارُف.

## تہ عام

ل: خوار دہدہنی، خوراک. [خُوراک: تہرہ ہی بڑ خواردن

دہشیت.]

ف: خوراک، خور دَنی، خورا.

ع: طَعَام، اُکُل، غَذَاء.

## تہ تعبیر

ل: گُزارشت. [لینکد انہرہ (لینکد انہرہی خہر.)]

ف: گُزارش، گُزارہ. (تعبیر خواب)

ع: تَعْبِير، تَاوِيل.

## تہ تعبیر کمر

ل: خوارزان، گُزارشتویر. [لینکدہرہو]

ف: گُزارش گر، گُزارہ گو.

ع: مُعْبِر، مُوَل.

## تہ تعبیر نامہ

ل: خارنما، خوانامہ. [خہونامہ: کتینی خہو لینکدہرہو.]

ف: گُزارنامہ، گُزارش نامہ.

ع: کِتَابُ التَّعْبِير.

## تہ عتیل

ف: بزرگ داشتن، برآمدن، برخاستن، پاشدن.  
سرفرود آوردن، سرخم کردن، خم‌شدن،  
دوتاشدن، دولاشدن، به‌خاک افتادن، گُرنش.

ع: تَعْظِيم، تَكْرِيم، تَوْقِير، اِنْخِئَاء، خَفَضُ الرَّأْس.  
سُجُود، خُضُوع.

**ته‌هزیه**

ك: شیوه‌ن، شین، سینه‌زنی. [خَوِزَنِ (شین‌گیری بو  
هم‌زه‌تی حسه‌ین).]  
ف: گَزَن، كَدَن، سوگواری. (عزاخوانی امام  
حسین)

ع: عَزَاء، عَاشُورَاء.

**ته‌هقیب**

ك: شَرَزَن‌كَه‌فَتَن، شَوْتاروین. تازنیان، تارهدوانیان.  
[شَرِین‌كِه‌رَتَن، شَوِیزِین‌ه‌ه‌ل‌گَرَتَن].  
ف: دَنِبَال‌كِرْدَن، راندن، پِی‌گِرْد.

ع: تَعْقِيب، تَعَقُب، اِسْتِعْقَاب (اعقاب، مُعَاقِبَة)، تَتَّعُع.  
**ته‌علیم**

ك: فِتِر‌كِرْدَن، مَوِچ‌كِرْدَن، مَوِچِیاری‌كِرْدَن، یاددان.  
[راهِ‌پِی‌گِرْتَن، راهِ‌نِیَان]

ف: آموختن، وِر‌دادن، یاددادن. آموزش،  
آموزگاری.

ع: تَعْلِيم، تَفْهِيم، تَدْرِيب، تَدْرِيس. رَوْض، قُرُوبِض.  
**ته‌علیم‌دریاك**

ك: فِتِر‌كِرِیَاك، مَوِچ‌كِرِیَاك، مَوِچِیاری‌كِرِیَاك، یاددریاك،  
فەنتازی، ناموخته. [فِتِر‌كِرَاو، قوتابی، راهِ‌نِیْتِراو]  
ف: آموخته، وِر‌داده.

ع: مُعَلِّم، مُدَرِّب. مَرُوض، مَرُوض.

**ته‌علیم‌دهر**

ك: فِتِر‌كِر، مَوِچ‌كِر، مَوِچِیاری‌كِر، یاددهر، ناموژیاری،  
نوسا. فەنتاز. [ماموستا، دەرزوژی، راهِ‌نِیْتِرا]  
ف: آموز، آموزگار، وِر‌ده، اُستاد، یادده.

ك: به‌تالی، بیکاری، قوتاری، به‌ره‌لایی. قوتاریبون،  
به‌ره‌لایبون. به‌ستق، خه‌فتق. په‌لا‌كه‌فتق، ده‌س‌له‌كار‌كیشان.

[یشودان، بی‌تیشی]

ف: قُرُوبِش، ایسته، ایستادن، بیکاری، بیکار  
شدن، از کار ماندن، از کار دست‌کشیدن.

ع: تَعْطِيل، عَطَاة، بَطَاة. عَطْلَة، تَعَطُّل.

**ته‌عجیل**

ك: په‌له، په‌له‌پهل. [خِیرا، ده‌سورِد]

ف: شَتَاب، شَتَاو، اُشْتَاب، اُشْتا، پاتیمار.

ع: تَعْجِيل، تَسْرِيع.

**ته‌عداد**

ك: هە‌ل‌دان، هە‌ل‌شماردن. [بُزاردن، ژماردن]

ف: شمردن، برشمردن.

ع: تَعْدَاد، تَعْدِيد، عَدَّ، اِحْصَاء، كَتَّ.

**ته‌عرف**

ك: شَناَسَن، شَناَسَری، وه‌سپ‌كردن. [نا‌سندن،  
پِت‌نا‌ه‌كردن. په‌سَن‌كردن]

ف: ستودن، ستایش‌كردن، شناساندن، پزانیدن.

ع: تَعْرِيف، تَهْرِيف، هَرَف، مَدَح، ثَنَاء، تَوْصِيف.

**ته‌عرف‌كه‌ر**

ك: شَناوِیژ. [نا‌سِیْنِهر. په‌سَن‌كه‌ر]

ف: ستاینده، باد‌خوان.

ع: مُعْرِف، عَرَف، هَرَف، وَصَاف، مَدَاح.

**ته‌هزیه**

ك: ده‌م‌كو، تە‌زَآن، چه‌رمه‌سه‌ری، سه‌ره‌نه‌شت. [ده‌م‌كو  
كردن، سه‌ره‌كوته‌كردن]

ف: نكوهش، نكوهیدن، نكوهش‌دادن، سه‌ره‌نه‌ش.

ع: تَعْزِیر، تَكْدِیر، تَوْبِیخ.

**ته‌هزیه**

ك: پایه‌دان. له‌به‌ره‌ل‌سان. سه‌ره‌دان‌واشن. خال‌كه‌فتن.

[به‌گه‌ره‌گرتن، ری‌ل‌نگرتن]

ع: مُعَلِّمٌ، مُدَرِّبٌ، مُدَرِّسٌ. مُرَوِّضٌ.

### تدعم

ل: تام، چشه. [چیژ]

ف: مزه، چشه. مزیدن، چشیدن.

ع: طعم، ذوق.

### تدعن

ل: تهرس، ته‌شهر، تانه. سهرزه‌نشت. [توانج]

ف: تَفَش، گوشه، کواژه، کوار، بیفار، پیفار، پیفاره، پُلکه، گرفت، گرفته، سینه. نکوهش. سرزنش.

ع: طَعَن، طَعْنَةٌ، طَنْز. توبیخ، تکریر.

### تدهویز

ل: دهم‌بس، چارچله، بازیمن، بازوبه‌ن. [چاره‌زار (دعا و نوشته‌ی چاره‌زار).]

ف: پَنام، کماهه، دهان‌پند، لامچه، لام، چشم‌زخم، چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌پنام، چشم‌وهم، چشم‌وهمام. (دعای چشم‌زخم).

ع: تَعْوِذ، عَوْدَةٌ، مَعَاذَةٌ، حِرْز، دُمَلَج، رُقِیَّه، نُفَرَه، حَوَظ، اَنجَاس، تَعْوِذُ الْعِیُون.

### تده‌ججوب کردن

ل: دهم‌قمان، دهم‌قپورن. [سرسورپمان]  
ف: آندید، شکفتن، شکفتیدن، شکفتیدن، شکفت کردن، شکفت کردن.

ع: تَعَجُّبٌ، تَحْیِرٌ، تَهْکُرٌ.

### تده‌ددی

ل: زور، ستم، دهم‌دزی. [به‌لامار دان، ماف خواردن]

ف: چَخ، زور، ستم، بیداد، دست‌درازی.

ع: تَعْدِي، اِعْتِدَاءٌ، ظَلَمٌ، تَطَاوُلٌ، تَجَاوَزٌ.

### تده‌تقول

ل: هوش‌پیدان، بیرپیدان، تیبریان، بیروکردن. [تیرامان]  
ف: هوشیدن، اندیشیدن.

ع: تَعَقَّلٌ، تَفَكَّرٌ، تَحَيَّلٌ، تَصَوَّرٌ.

### تده‌موق

ل: تیبریان، هوش‌پیدان. [قورل‌بونه‌وه، تیرامان، وردبینی]

ف: ژرفیدن، ژرف آندیشی، کاوش، خورده‌بینی، باریک‌بینی.

ع: تَعَمَّقٌ، تَغَوَّرٌ، اِسْتِقْصَاءٌ.

### تده‌عین

ل: نشان کردن، جیاره کردن، کلکه‌نما کردن. نابردن، ناروگیر کردن. برینه‌وه. [دیاری کردن، ده‌نیشان کردن]  
ف: هرنیز، ن‌شاختن. نشان کردن، جدا کردن، انگشت‌نما کردن. نام بردن. بریدن.

ع: تَعْيِنٌ، تَشْخِیصٌ، تَخْصِیصٌ، تَنْصِیصٌ. تَوْسِیمٌ، تَعْلِیمٌ، اِعْلَامٌ. قَطْعٌ، تَقْرِیرٌ.

### تده‌غار

ل: ته‌غار، سی‌مه‌ن. [کیشانه‌یه‌کی خله‌کیشانه].

ف: تغار، سی‌من.

ع: طَغَارٌ، ثَلَاثُونَ مَنًا.

تده‌غذیر - تده‌قدیر [پسته‌کائی گوز‌داره]. [عَرَفَ «تقدیر» است.]

### تده‌ه‌بیور

ل: نالوژی، توننی، گوزیان. [تورپه‌سورن، هه‌لچورن. گوزان]

ف: تندی، توپیدن، غریسیدن، جزییدن، دگرگون شدن.

ع: تَغْلِیظٌ، اِغْتِیَاضٌ، اِحْتِدَادٌ، تَغْلُظٌ، سَخَطٌ، تَغْیِرٌ، تَبْدُلٌ.

### تده‌غیر

ل: گوزین، گوزانن، جیگه‌نیان، ناروگوز کردن، نالشت کردن. [نالوگوز کردن، له‌بری دانان]

ف: جزییدن، جزانیدن، گردش، جاور کردن، به‌جا آوردن. دگرگون کردن.



ع: تَغْيِير، تَبْدِيل، تَعْوِیض.

ته‌غیر ← ته‌فَدیر [بیته‌کائی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَدْرِیر» است.]

### ته‌غیر زانیقه

ک: چه‌شتن، زوان‌لیدن. [تام کردن]

ف: شگار، چشیدن، زبان‌زدن.

ع: ذَوْق، تَذَوُّق، اسْتِذَاقَة، تَطْعُم، اسْتِطْعَام.

ته‌فانول ← ته‌فَنول [بیته‌کائی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَنْوَل»

است.]

### ته‌فانخور

ک: به‌خ کردن، فیز کردن، خومه‌لکیشان [له‌خو بایی بون،

شانازی کردن]

ف: نیوتور، ناییدن، خودستایی، فیس کردن،

دیمیا، گُزان.

ع: تَفَاخُر، تَفَخُّر، تَكْبَر، تَشْخُص، تَبَاهِي، مُبَاهَاة،

تَعَظُّم.

### ته‌فاوهت

ک: ته‌فیر، دوری، جایی. [جیاوازی]

ف: دوری، جدایی، پرهیز.

ع: تَفَاوُت (بَثْلِیْثُ الْوَاوِ)، اِخْتِلَاف، تَبَايُن، تَبَاعُد،

فَرْق، بَوْن.

### ته‌فت

[ک: جوژه‌سه‌به‌ته‌یه‌که (که بو میوه‌ی دروست ده‌کن.)]

ف: تَفَت، (که برای میوه می‌سازند.)

ع: شَكِيكَة، وَفِیْعَة، كُثَّة.

وینه

### ته‌فتیش ← ته‌چه‌سسوس

### ته‌فروتوونا

ک: به‌ر دباد، تهره، دهریه‌دهر، توونا. [تیکوینک. ویلان]

ف: بریاد، داغان، پراگنده، پراشیده. آواره،

دوبدر.

ع: مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّض، مُتَشَعَّب. شاذِب، أَفَاق، دَوَار.

### ته‌فروتوونا کردن

ک: به‌ریاد کردن، داغان کردن، توونا کردن، دهریه‌دهر کردن.

[تیکوینل‌دان. ویلان کردن]

ف: بریاد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن.

آواره کردن.

ع: تَفْرِیق، تَفْضِیض، تَبْذِیر، اِسْرَاف. تَغْرِیْب،

تَبْعِید، تَشْذِیْب، طَرْد.

### ته‌فره

ک: ته‌گهره، ده‌سه‌رده‌س، پانه‌ریا، ده‌سی‌ده‌سی،

تیم‌رۆژۆسۆژی. [دواخستن، به‌قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، سپۆز، امروزو فردا، تفره.

ع: تَقَاعُص، تَلْکُت، تَاخَّر، مُعَاظَلَة، تَسْوِیْف، طَفَرَة،

تَعَلُّل، تَعَاظِل، تَسْوُف، تَسَامُح.

### ته‌فره‌باز

ک: ته‌گهره‌باز. [دواخه‌ر، ماتلکه‌ر]

ف: سپۆزگار، ویلان‌باز.

ع: طَافِر، طَفَار، مُتَعَلِّل، مُتَعَاظِل، مُتَسَامِح،

مُتَسَوِّف.

### ته‌فسیر

ک: گۆزازه، چه‌م، چه‌م‌ک. رۆشنه‌و کردن. [رافه.

روون‌کردنه‌وه‌ی مانای نایه‌تی قورنان.]

ف: سفرنگ، گزارش، گُزازه. رۆشن کردن. (معنی

آیه.)

ع: تَفْسِیر، تَبْیِین، بَيَان، تَوْضِیح، اِبْضَاح، شَرْح،

كَشَف، تَعْيِین، تَاوِیل.

### ته‌فه‌نول

ک: توفلانه. قرائن، مروا. [نوخشانه‌ی باش یا خراب.]

ف: مروا، مَرغوا.

ع: تَفَوُّل، اِفْتِنَال، طَطِیر.

### ته‌فه‌ریوج

ک: گه‌شت، گه‌ریان، گه‌شتوگیتل، ده‌شته‌دهر کردن. [سه‌یران،

گه‌شتوگوزار]

ف: غوش، گشت، گردش.

ع: سیاحه، سیر، تفرُّج.

**تهفهقو**

ك: چاوداشت، همی، نرجو، [چاره‌روانی، هیرا]  
ف: پیوس، پرمو، آنچخت، امید، چشم‌داشت.

ع: انتظار، رجاء، تَوَقُّع.

**تهفهكهور**

ك: بیرو کردن، رویش، سه‌ه‌ایردن و سه‌ریردن، [رامان،

هوش‌پیدان]

ف: هوشیدن، بیریدن، ویریدن، باریک شدن.

ع: تَفَكَّر، تَعَقُّل، تَدَبُّر، تَعَمُّق، اِمعان.

**تهقی**

ك: دهنگی له‌یه‌كدانی دیر شتی روق. (وهك: دهنگی

داكورتنی به‌رد.)

ف: تَقی. (صدای افتادن سنگ مثلاً.)

ع: طَق.

**تهقازا**

ك: خراپشت، نه‌لها، مانا، دارا، خواستن، [داخوازی]

ف: ایفت، خواست، خواهش، درخواست،

اوژولیدن.

ع: تَقَاضِي، اِسْتِقْضاء، طَلَب، تَمَكِّي.

**تهقالا**

ك: كوشش، كوشش، همل، تەلاش، دهریا، [تینكوشان]

ف: كوشش، جوشش، چخیدن، تلاش، چغیدن.

ع: جِد، جَهْد، سَعْي، كَدْح، فَشَق، تَغْلِي، مَغَالاة،

اهتمام.

**تهقانی**

ك: لیدان، [ته‌قه‌لینه‌لساندن (وهك: له‌دهرگا دان.)]

ف: زدن، (زدن در مثلاً.)

ع: قَرع، طَرَق.

**تهقانی**

ك: ترقانن، تروكاندن، دهرکردن، ناگر دان، [قلیشاندن.

ته‌قاندنوه. هاریشتن (هیلکه، ترقه، تهنه‌نگ و...)]

ف: ترکاندن، ترقانندن، درکردن، آتش‌زدن.

(تخم مرغ، تقه، ترقه، تفنگ و امثال آنها.)

ع: قَلع، قَلَق، قَلَقا، حَدم، ضَرْب، اِطلاق، اِحراق.

**تهقانی**

ك: بیژنگ کردن، بیژانن، [له‌بیژنگ دان، که‌کردن]

ف: بیختن، غربال کردن، بوجار کردن.

ع: نَحْل، سَنَسَفَة، غَرَبَة، كَرَبَة.

**تهقانی**

[ك: قرچه ده‌لساندن له‌جوم‌گی به‌غه.)]

ف: مَنگ، شَكستن. (مفصل انگشت را به صدا

آوردن.)

ع: فَتَح، اِنْقاض، تَفْقِيع، صَرَقَة، فَرَقَة، تَفَرُّع.

**تهقانی**

ك: لكانن. (ته‌قانی پیدو.) [نورساندن، خستنه‌پال]

ف: چسپانندن، پهلو‌گذاشتن.

ع: اَضْماء، تَضْمِیم، اِصْاق، وَصل.

**تهقانی**

ك: بشكانن، گه‌ریان، جزیابورن، [گه‌ران، پشکین]

ف: جُستن، کاویدن، جویا شدن، گشتن،

گردیدن.

ع: فَحص، ذِهاب، جَوْلان، غَرَبَة.

**تهقاوی**

ك: دهرام، [مال به مال گوزینه‌ره. (به‌فرزدانی کالاً به

کالاً.)]

ف: تَقاوی، دست‌وام، (قرض دادن جنس به

جنس)

ع: تَقاوي، اِقْتِواء، تَبَادُل، مُبادلة.

**تهقهقی**

[ك: شهری ده‌یه‌می رینه‌ندان.)]

ف: شب‌سده. (شب دهم بهمن)

ع: لَيْلَة الصِّدَّة.

**ته‌قدیر**

ل: سەرنوشت. تەورە، سەمەرە. [چارەنوس. بەلا]

ف: بۆش، سەمناک، سەرنوشت.

ع: تَقْدِير. قَضَاء، قَدَر.

**ته‌قدیس**

ل: پاکوێزی، پاکە وێن. [بە پیۆز راگرتن، بە پاک لە قەڵەم دان.]

ف: وێژیدن، پاکێ گەفتن.

ع: تَقْدِيس، تَطْهِير.

**ته‌قسیر**

ل: کوتایی، سەریتی. [کەمترەخمی]

ف: فَرُوْش، سەریچی. فروگذارێ، کوتاهی.

فرویشتن، فروگذار کردن، کوتاهی کردن.

ع: قُصُوْر، تَکَاھُل، قِصَر.

**ته‌قسیر**

ل: گونا، تاران، قۆزێ. [سەریچی]

ف: گُناه، گُنه، نافرمانی.

ع: تَقْصِيْر، ذَنْب، عِصْيَان، قُصْر، قَصَار، قُصُوْر، قُصْرَة.

**ته‌قسیم**

ل: بەش کردن، بەش بەش کردن، بەش بەنێ، تەوچی.

[دابه‌ش کردن]

ف: بَخْش کردن، بَخْش بَخْش کردن،

بَخْش بندی، توژی.

ع: تَقْصِيْم، تَسْهِيْم، تَوْزِيْع، تَحْصِيْص، اِنْصَاب.

**ته‌قسیمکەر**

ل: بەشکەر، بەشدر. [دابه‌شکەر]

ف: تَبَاه، بَخْش گەر، بَخْش کُن، بَخْش دە، ساو دە.

ع: قَاسِم، سَهَام، مُنْصِب، مُوزَع.

**ته‌قلید**

ل: بە پرەوی، لاسایی، چارلێرێن. [شەوین کەوتن،

چارلێکردن]

ف: پێرۆی، نوس.

ع: تَقْلِيْد، اِتِّبَاع، تَأْسِي، اِقْتِدَاء.

**ته‌قلیدباز**

ل: لاساییباز، ئەداباز. [لاساکەر، گالته‌چی]

ف: نوس باز، بِلگنجک باز.

ع: هَارِج، مُمْتَل، مُمَایِر، مُحَاکِی، مَسْخَرَة، مَرَا ح، اَضْحُوْکَة، مُقَلِّد.

**ته‌قلید دەرھاوردن**

ل: لاسایی کردن، ئەدا دەرھاردن. [لاقرتی پێکردن]

ف: نوسیدن، خمانیدن، خُنبانیدن، ادا درآوردن.

ع: تَقْلِيْد، تَمْتَل، تَمْسَخْر، بَوی، مُحَاکَاة، مُمَایِرَة، مَرَا ح.

**ته‌قلید کردن**

ل: بە پرەوی کردن، چارلێرێن. لاسایی کردن. [شەوین کەوتن، چارلێکردن]

ف: بێر آوردن، پێروی کردن، نوسیدن.

ع: تَقْلِيْد، تَأْسِي، اِتِّبَاع، اِقْتِدَاء.

**ته‌قوا**

ل: پارێزگاری. [لە خوا ترسان]

ف: ئَبْنَاد، نیناد، جیواد، پاساد، وێژش،

پارسایی، پرهیزگاری.

ع: تَقْوٰی، وَرَع، زُهْد، عِفَّة، عِصْمَة، تَجَنُّب، حَذَر،

اِحْتِذَا ر، اِتِّقَاء.

**ته‌قوتوق**

[ل: ته‌قوتوق (دەك: دەنگی تەفنگ.)]

ف: تَقْوُوق، شَرَا ق شَرُوق. (صدای تەفنگ مثلاً.)

ع: طَقْطَقَة، قَعْقَعَة.

**ته‌قوتول**

[ل: بەمەر تێرێک لە نیچێرێک دان.]

ف: تَقْوُتْلُو. (بە هر تێر یک شکار زدن.)

ع: هَضْرًا وَ دِحْرَاجًا.

**ته‌قوتوق**

[ک: تہ قدی زرز.]

ف: تاق تُق، تراق تُرق، تراپ ترپ.

ع: طَقَطَقَة.

تہ قدو

[ک: راکردن، هدلہ داران]

ف: تَک و دَو، تَک و تاز، تکاپو، دواو، دوان  
دوان.

ع: عَدُو، رَکض، عَدُو، رَکضاً

تہ قویم

ک: سالنامہ، سالنوما، [روژنیمیر]

ف: سالنامہ، گاهنامہ، سال نما.

ع: تَقْوِیم.

تہ قویم

ک: نرخ بستن، نرخ به ننی، [هدلہ سنگاندن، نرخاندن]

ف: سنجیدن، نرخ کردن، نرخ بستن، نرخ بندی،  
بهاگذاری، بها گذاشتن.

ع: تَقْوِیم، تَسعیر.

تہ قہ

[ک: دنگی لہیدلہ دانی دور شتی رق.]

ف: تَقَّه، صدا، دنگ.

ع: طَقَّة، طَق، نَقِیض، صَوْت.

تہ قہ

[ک: ترهقه و فیشہ کھشیتہ.]

ف: تَقَّه، تَرَقَّه، (تَقَّه و پاپیچ).

ع: صَاوِخَة، طَقَّه.

تہ قہ تہ ق

[ک: تہ قدی زرز.]

ف: تَقَتَّق، تراق تراق، تراک تراک.

ع: طَقَطَقَة، تَقَتَّقَة، قَعَقَة، تَصَوَّت.

تہ قدو

ک: پاک، پاریزگاری، خواہر نسی، [خاوینی، خو پاراست]

لہ گوناہ.

ف: پاک، ویژہ، ویژش، پارسایی، پرهیزگاری،  
خداپرستی.

ع: تَقَدُّس، تَوَرَّع، تَطَهَّر، زُهد.

تہ قہ پیرہ

ک: زکہ شورہ، زکچرون، [سکچرون، زهیری]

ف: ریخ، بُرنیش، شکمرو، ترایمان، ریخیدن.

ع: اسهال، اِطلاق، زحیر.

تہ قہ کردن

[ک: تدقین (وک: تدقینی کاریز یا درزردنی شوشہ.)]

ف: تکیدن، ترکیدن، (تکیدن قنات، ترکیدن  
شیشہ مثلاً.)

ع: اِنهدام، اِنهیار، اِنهباک، اِنشِقاق.

تہ قہ ل

ک: دوخت، [دورن]

ف: کن، کله، دوخت.

ع: عُرْزَة، خُرْزَة، حُصْفَة، خَیْط، خِیاطَة، تَخِیْط،

دَرَز.

تہ قہ ل بہ ربوون

ک: دوخت بہ ربوون، [هدلہ شانه رہ]

ف: کن واشدن، درز واشدن، درز شکافته شدن.

ع: اِنفِساخ.

تہ قہ لہ یس

ک: کول، [تہ قد لی درشت.]

ف: سَر دوز.

ع: حَوْص.

تہ قہ لہ

ک: جریت، [جلیت: سوکده داری جلیت بازی.]

ف: جریت، جلیت.

ع: جَلِیت، مِضْراب.

تہ قدی دیان

[ک: دانه چوئه]

ف: چک چک.

ع: قَبْقَبَة، قَفْقَفَة.

ته قیاک

[ک: ته قینترار، له بیژنگ درار، کهو کرار]

ف: تکیده. ترکیده. بیخته، بیزن شده، گربال شده، بوجار شده.

ع: مُنْهَم، مُنْهَبَك، مُنْهَار، مُنْشَق، مُغْرِیْل، مَنْخُول.

ته قین

ک: ته پین. [داچرون، داپروخان]

ف: تکیدن، آمدن، فرو ریختن.

ع: اِنْهَادَم، اِنْهِيَار، اِنْهَبَاك، ثَجُوْح، ثَجِيْح، سِيُوخ، خُسُوف، اِنْقِيَار.

ته قین

ک: تَوَقِّع، تَرَكِيْن. [ته قینه، ته قه کردن. شکان. قلیشان]

ف: ترکیدن، تراکیدن، ترقیدن، تراقیدن، شکستن، صدا کردن.

ع: اِنْفِقَاء، تَفَقُّؤ، ثَجُوْح، اِنْفِجَار، اِنْفِتاح، ثَبَر، حَدَمَة، اِحْتِدَام، نَقْض، اِنْشِقَاق.

ته ک

ک: له ته ک، گهر، له گهر. (ته ک تومه.) [له گهل]

ف: با، ابا. (با توأم.)

ع: مَعَ.

ته ک

ک: بَنْتَك، بَنْدَس، کد لیشه. (هاته بن ته کیسه.) [بنباژ، بن هه نکل]

ف: پهلو، سوی دست، بیخ دست. (آمد پهلووی دستش.)

ع: جَنْب، جَانِب، اِیْط.

ته ک

ک: ته نیا، تال. [تاقانه]

ف: تک، تاک، تنها.

ع: مُنْقَرِد، فَرْد، وَحِيْد.

ته ک

ک: تیجه. (نانه شان هه سیری) [سه له]

ف: کوین، تَرَنیان.

ع: مَعْدَل.

ته کان

ک: شه کائن<sup>۱</sup>. هوژم. [له رزه]

ف: تکان، تپش.

ع: رَجَة، هَرَة.

ته کان

ک: شه کان، خزیه، چله که. [بزوتنی به ته رزم.]

ف: تکان، یکه، واخوردن.

ع: زَعَقَة، رَوَعَة، شَرُود.

ته کان خواردن

ک: داخوریان، داچله کیان. [داخوریان، راجله کین]

ف: تکان خوردن، یکه خوردن، واخوردن.

ع: اِنْزَعَاق، تَرُوْع، تَفَرُّع.

ته کان

ک: شه کائن، ته کان لُئیدان. [راوه شاندن (وهک): ته کاندنی

درخت یا جلویه رگ.]

ف: تکاندن، تکان دادن، افشاندن، گلانیدن.

(تکاندن درخت یا لباس مثلاً.)

ع: نَفْض، هَش، هَز.

ته ک دان

ک: پاژدان. [چورته پاژ]

ف: پهلو دادن، پهلو نشستن، پهلو خزیدن،

چسپیدن، لای دست نشستن، سوی دست

خزیدن.

ع: اِنْضِمَام، اِتِّصَاق، اِخْتِیَاط.

۱- له ده سنو سه که دا وا نو سراوه، به لأم وادیاره مه بهستی

نوسهر «شه کان» بووییت. (ر.ر)

## تەكەدەندەواو

[ك: كشانەر]

ف: پس رفتن، پس نشستن.

ع: نكص، انتكاص، تَقَهَّرْ، تَزَحَّجْ.

## تەكرار

ك: دووباره كرنەر، ورنەر، كوزاننەر، گەپاننەر،

راگوزكرنەر. رینگاننەر. [دوربات كرنەر]

ف: دووباره كردن، بازگفتن، بازگویی، واگو

كردن، واگویی. واگو، واپو، بازپو.

ع: تَكَرَّر، اِعَادَة، تَجَدِيد.

## تەكەكەفتگ

ك: هامرا، [هامری]

ف: همراه، همپا، همراهشده، پشت سر افتاده.

ع: رَفِيق، مُقْتَدِي، تابع.

## تەكەكەفتن

ك: هامرايون، له ته كاپوین. [هامرییی]

ف: همراه شدن، همپاگشتن. پشت سر افتادن.

ع: رَفَاقَة، رَافِق، اِرْتِفاق، ثَبَاعَة، اِثْبَاع، اِقتِداء.

## تەكەكەفنگ

ك: هامراپوگ، بهرەكەفنگ. [هامریتی كراو. سەرجه له]

ف: همراه شده، همپا شده. جلو افتاده.

ع: رَفِيق، مَتَّبِع، مُتَّبِع، مُقْتَدِي.

## تەكلیف

ك: گەردن نیان. [اشتی كورس] خستنه ته ستون

خستنه سهرشان]

ف: گردن گذاشتن. (چیز دشوار)

ع: تَكْلِيف، تَحْمِيل، تَجْشِيم، اِجْشَام.

## تەكەمە

ك: سەئە، تاقە. [فەرەنجی قوئە]

ف: تكمه، ستلخ. نیم تته.

ع: سَلْطَة.

وئە (۲)

## تەكودەو

ك: تەقودەو. [راکردن، هەلەداوان]

ف: تكودو، تكوتاز، تكادو، تكاپو، دواو.

ع: رَكْض، عَدُو.

## تەكە

ك: حەجە، تەگ. [سابرین (بزنی نیر که دهیته سەجە له.)]

ف: تکه، دکه، باژن، ئه‌از. (بز نر که پیشرو گله

است.)

ع: قَيْس، كَرَّاز.

## تەكە

ك: شەكە، شەکیانەر. هاتوچوو، ئەملا ئەولا. [لەرە.

لەرینەر]

ف: جنبش، آمد و رفت، این سو و آن سو.

ع: نَوَسَان، ذَبْدَبَة، خَطْرَان، مُرَاوَة.

## تەكە

ك: جوولە. (تەكەتەكە بکەن!) [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحَلُّل، زَحْرَجَة.

## تەكەببۆر

ك: فیز، غۆنایی. [خۆتەزلزانی، له غۆنایی یوون]

ف: فیس، دیمید، نیوتور، پُغار، پُندار، شگفت،

مَنی.

ع: تَكْبُر، تَغَرُّر، تَفَاخُر، تَشْخُص، تَعَجُّرُف،

تَغَطُّرُس، كِبَر، غُرُور، عَجْرَة، غَطْرَسَة، عُجْب،

خِيَلَاء.

## تەكەتەك

ك: شەكەشەك، هاتوچوو. [لەرینەر]

ف: جنبش، اینسو آنسو.

ع: نَوَسَان، خَطْرَان، ذَبْدَبَة، مُرَاوَة.

## تەكەتەكە

ك: تەكە، جوولە. [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحَلُّل، زَحْرَجَة.

ته‌که‌تو

ك: نه‌زین، نه‌مه‌زین، ناره‌تگی. [پارچه لبادی ته‌نکی ژیر زین.]

ف: آدرَم، آدرَم، پون، تَرَمه، تَكَلَتو، کون‌پوش، نمدزین.

ع: حِلَس، حِلَس، جَدِیة، کُنْپوش.

وینته-زین «۱»

ته‌که‌ی تی.

ك: شه‌که‌ی تی، هاتوو‌چوو نه‌کا. [ده‌له‌ریته‌ره.]

ف: می‌جنبید، این‌سو آن‌سو می‌کند.

ع: يَتَّهَوُسُ، يَتَذَبْذَبُ، يَتَحَرَّكُ، يَتَرَاوَحُ.

ته‌که‌ی دا دواوه.

ك: نه‌رویه دواوه. بر‌دیه دواوه. [کشایه‌ره، کیشایه‌ره.]

ف: پس‌رفت، پس‌نشست. پس‌برد، پس‌نشاند.

ع: تَقَهَّرَ، تَحَّى، اِنْتَكَصَ عَلَى عَقْبِيهِ. زَحَهُ، نَحَاهُ.

ته‌کیه

ك: خانه‌گا، خانه‌قا. [خانوری ده‌رویش (ته‌کیه‌ی ده‌رویشان).]

ف: تکیه، خانگاه، خانگاه. (تکیه‌ی دراویش.)

ع: رباط، زاویه، صَوْمَعَة، تَكِيَّة، خانگاه.

ته‌کیه

ك: ده‌سه‌نناز، چیره‌دهس. [دارده‌س (عه‌سایه‌کی کورته که مورتازه‌کان<sup>۱</sup> خوزیانی به‌سردا دده‌ن).]

ف: دستگاله، داستگاله. (عصای کوتاهی که مرتاضان بر آن تکیه‌کنند.)

ع: مَخْصَرَة.

ته‌کیه

ك: ده‌سه‌نناز، (ته‌کیه‌ی په‌نجه‌ره). ته‌کیه‌گا. [داری خواروه‌ی

په‌نجه‌ره. هدروه‌ها: پالپشت.]

ف: دست‌انداز. تکیه‌گاه.

ع: عَتَبَة. (عَتَبَة النَّافِذَة). مُتَكَا.

ته‌کیه‌دان

ك: سه‌نگدان، لا‌دان، به‌لادا که‌فتن. [پال‌دانه‌ره.

شان‌دادان، هیز‌خسته‌سهر.]

ف: سنگ‌دان، په‌لودادن.

ع: تَكَا، اِتْكَاء، تَوَكُّف، تَوَكُّر، اِسْتِنَاد، اِعْتِمَاد،

اِرْتِفَاع، اِنْحاء.

ته‌کیه‌گا

ك: ته‌کیه. پال‌رویه‌ن، پشتیوان. [پالپشت]

ف: دست‌انداز. په‌لو‌بند، پشتیبان، تکیه‌گاه.

ع: تَكَاة، مُتَكَا. سَنَد، ظَهْر.

ته‌کیه‌ی درگا

ك: ناسانه، سَکپ، سَکف. [ژیره‌ره]

ف: آستانه، فرود، گوار، گُرار، آستانه‌ی در،

آسکاپه، آسکاپی.

ع: عَتَبَة، اِسْكُفَة، اِسْكُوفَة. (عَتَبَة الْبَاب.)

ته‌که‌ره

ك: ته‌فره، ده‌سی‌ده‌سی. قوژت. [دراختن. به‌لا]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، تَفَره. آسیب.

ع: تَكَلُّث، تَقَاعُس، تَأَخَّر، تَسْوِيف، مُعَاظَلَة، طَفَرَة.

حادثة.

ته‌که‌ره

ك: ته‌ره‌ره (داری دا‌کو‌تراو به‌نازه‌پاستی به‌رداشی

خواروه‌دا.)

ف: تَغَرک. (چوبی که میان سنگ آسیاب

کو‌بند.)

ع: مَحْوَر.

ته‌ل

ك: سیم. [تیل]

۱- مورتاز: نه‌و که‌سه‌ی ده‌رونی خوزی بارده‌هینیت، به‌ ژۆری به‌ ته‌رکه‌دونیاکانی هینلوستان ده‌وتریت. (ر - ر)

ف: سىم.

ع: سىك. مەقتول.

تەل

ك: تەلگراف. [تەلەگراف: نامىرازى بىروسىكە ئاردن.]

ف: سخىن رىسان، تىلگراف.

ع: مۇخابىرە، تىلگراف.

تەلەتەم

ك: بىشپەر، ھەشپىيان، ناشۇ. [نازار، پىنكادان]

ف: شورىش، جىنبىش، آشوب، بەھم خوردىن.

ع: ئىنقاب، تىلاط، تىلاطس، تىلاطم.

تەلار

ك: ھىوان. [ھەيران (ھەيرانى سەرگىزى بەردەمى ژور).]

ف: كىتام، تالار، آيوان (آيوان سىرپوشىدەى جلو

اتاق). چىقت، شىروانى.

ع: ساباط، طالار، آيوان.

وئە شىروانى

تەل دىركدار

ك: تەل دىركىن، سىم خاردار. [تىلى دىركارى]

ف: خىسك، سىم خاردار.

ع: اَلْسَلْكُ الْمُشَوَّك.

تەل دىركىن - تەل دىركدار

تەلەج

ك: شىكوفەى خورما. [بەدى دارخورما كە تازە

دەردە كەرىت.]

ف: حەرب، شىكوفەى خورما.

ع: طلع.

تەلەتە

ك: روالەت، دىمەن. [بىچم]

ف: رواتى، رخسار، چەرە.

ع: طلعة، حُسنُ المُنظر.

تەلەسەنگ

ك: تەختە كوچىك. [تەلەبەرد]

ف: تىلەسنگ، پىلەسنگ، سىنگ پىلە، پىرنىچ.

ع: لوح، بِلطَة، بِلاط، صَفِيح، صَفِيحَة.

تەلەسىم

ك: جادىر. [سىحر]

ف: جادو، سىپەرەبىند، تىلسم.

ع: تىلسم، تَعْوِيذ.

تەلەسىم

ك: جادىرىيەن. [زىرى و زىرى سىكەناسا كە نوشتەى تىدا

ھەلەكەن.]

ف: پىتەر. [تىككە طلا يا نقرە كە تَعْوِيذ در آن نقر

كىتىد.]

ع: تىلسم.

تەلەسىم - جادىرىيەن

تەلەسىم

ك: شىپايى. [ئەر بارە بچورەكى كە لە بارەبەر نراو و

سواری دەبن.]

ف: تىملىت، تىنبىلىت، شوپايى. (بار كوچىك كە

روى آن سوار شوندى.)

ع: حَمِيْلَة.

تەل

ك: لەق، چىل. [لەق (چىلى گول و مىو و شتى لەو چەشنە).]

ف: آذغ، شاخە. (از گل يا مَو و امثال آن.)

ع: قَن، قُصَن، سَعْفَة، عِرْدَام، جَلْمَة.

تەل

ك: تەك، بى. تا. [بى. تىرەنە، تەكەنە]

ف: تەك، بى. مانند، بى. ھەمتا.

ع: قَرِيد، وَجِيد.

تەل

ك: دىرى ھەرباشى ھوتراو. [

ف: بېھىن چامە، گۆزىنە.



ع: عُقر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

ته‌لن

ل: هه‌لېژنيانگ، هه‌لېژيډراو، سهرته‌ل]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده، پسندیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُخْتَارٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفَى،  
نُقَايَةُ، نُقَاوَةٌ، مُنْقَى.

ته‌لا

ل: زه‌، زېر، نالتوون، کاتزايه‌کی به‌نرخي به‌ناوبانگه.

ف: زو، تلا، تله.

ع: ذَهَبٌ، تَبَرٌ، اِبْرِيْنٌ، نُضْرٌ، عَيْنٌ، عَسَجْدٌ، عَقِيَانٌ،  
زَبْرَجٌ.

ته‌لاش

ل: کوئش، ده‌سوپا، ته‌لویا، ته‌قالا، هه‌ول، [خه‌بات]

ف: کوش، کوشش، جَنج، جَنج، نَبْرَد، تلاش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، كَهْدٌ.

ته‌لاش کردن

ل: هه‌ول‌دان، ده‌سوپاکردن، ته‌قالادان، [تیکوئشان، خه‌بات  
کردن]

ف: کوشیدن، چخیدن، چغیدن، تلاش کردن.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ.

ته‌لافي

ل: ک: چیره، قه‌ره‌وی، قه‌ره‌بور، پاداشت، توله، [هه‌ق‌کردن‌سره،  
سزادان، بژاردن]

ف: سزا، چهره، داشاد، داشن، کيفر، پاداش.

ع: تَلَايٌ، تَدَارُكٌ، جُبْرَانٌ، أَجْرٌ، رَمَصٌ، جَزَاءٌ، بَدَلٌ،  
عَوَضٌ.

ته‌لاق

ل: وېل، نازاد، به‌ره‌لا، جیایی، [سهره‌ستی، رهایی]

ف: فُروُر، فُتور، پرماس، چار، رهایی، آزادی،  
جدایی، بیزاری.

ع: طَلَقٌ، فِرَاقٌ، سَرَّاحٌ، خُلْعٌ.

ته‌لاق‌دان

ل: وېل‌کردن، نازاد‌کردن، به‌ره‌لا‌کردن، جیاوه‌بورن، [ره‌ها  
کردن]ف: فُروُرْدن، فُتوُرْدن، پَرماسیدن، ره‌ها‌کردن،  
ویل‌کردن، آزاد‌نمودن، پاگشادن، جدایی‌کردن،  
هشتن.

ع: تَطْلِيْقٌ، تَفْرِيقٌ، تَسْرِيحٌ، مُخَالَعَةٌ.

ته‌لاق‌نامه

ل: نامه‌ی نازادی، نامه‌ی جیایی، نازادی‌نامه.

[به‌لگه‌نامه‌ی ته‌لاق]

ف: فُتوُر‌نامه، گُشاد‌نامه، گُشاد‌نامه، هِش‌ته‌نامه،  
آزاد‌نامه، ره‌نامه، جدایی‌نامه.ع: مَكْتُوبُ الطَّلَاقِ، سَنَدُ التَّفْرِيقِ، هَكَ الْخُلْعِ، سَجِلُ  
التَّسْرِيحِ.

ته‌لاکاری

[ل: زه‌رک‌ش: روکه‌ش‌کراو به‌زیر.]

ف: تلاکاری.

ع: تَذْمِيْبٌ.

ته‌لاکفت

[ل: زه‌رک‌فت: واژنتراو به‌ریز.]

ف: تلاکوب، زونشان، بشار.

ع: مَذْهَبٌ، مَرْصَعٌ.

ته‌له‌یژین

[ل: هه‌لېژاردن]

ف: سترگ‌زین.

ع: اِتِّخَابٌ، اِصْطِفَاءٌ.

ته‌له‌یژین

ل: هه‌لېژنیانگ، [هه‌لېژیدراو]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُصْطَفَى، نُقَايَةُ.

ته‌لنزم

ك: چل: [ته‌لزم (پارچەى دار كه به هوى له‌ت كرده‌وه پەيدا دەبێت).]

ف: تیزه، شاخه. (شاخه‌ى هیزم كه بواسطه‌ى شكستن پیدا شود.)

ع: فلقه، شطیة. كساره، شعاع.  
ته‌لق

ك: ره‌رق. [په‌ره‌ى - یا توژی - زیرین كه بۆ رازاندنه‌وه به‌كارى ده‌هێنن.]

ف: تلک، وِزق، بَرَقک، ایرسون، فَرسلون، زوروق.

ع: طلق.

ته‌لقین

ك: مۆچ كردن، مۆچپاری كردن، فیر كردن، یاد دان. [دەرس دادان، تینگه‌یاندن]

ف: باد دادن، آموزش، آموختن

ع: تلقین، تعلیم، تفهیم.

ته‌له‌میت

ك: كۆچوبار، كۆچرمان. [ماله‌كۆچ]

ف: کوچ وبار، خانه‌کوچ.

ع: رَحَل، راحلة، رَحيلة، عيلة، عائلة.

ته‌له‌وار - ته‌ره‌وال

ته‌له‌وپا

ك: دەسوپا، پلوسا، كه‌نو‌كو، تاورتۆ، تەلاش، تەقلا.

[هەرلەدان، تەیار كردن]

ف: کوشش، تلاش، درست کردن، چخیدن، چغیدن.

ع: سعي، جهد، تهيهة، تدارك. صدّد.

ته‌له‌وک

ك: دِرک. [دِرکەزى (چۆره‌ دِرکێکه‌ ده‌یکەن به‌ په‌رژین).]

ف: تلو، خار. (یک قسم است از خار که آن را پرچین کنند.)

ع: عضه، سیاج.

ته‌له‌وک - تالووکە [ (سووکە له‌کراوه‌). ] [عفف «تالووکە» است.]

ته‌له

[ك: نامرزی راو كه له ناسن و تەل دروست دەكریت.]

ف: تله، لاتو، بالان، نژنگ.

ع: فح، لُبجة، قشاعة.

وینه

ته‌له‌پ

ك: رام. [قەرز]

ف: وام.

ع: قرض، دين، طلب.

ته‌له‌بكار

ك: وامكار. خوازگار. [خاوه‌ن‌قەرز. خوازيار]

ف: وامكار، وام‌ده. وامخواه. خواستار، خواهان.

ع: مَقْرَض، دائن، غريم. طالب.

ته‌له‌به

ك: دانشخرا، خۆنه‌وار. [قوتابی، زانستخوار (وشه‌ى

«ته‌له‌به» بۆ تاك و كۆ به‌كار ده‌بریت.)]

ف: پژوهان، دانش‌پژوهان، دانش‌خواهان،

دانش‌جویان، دانشجو. (بر جمع و مفرد اطلاق

مى‌شود.)

ع: طلبه، طالب.

ته‌له‌ف بوون

ك: له‌ناوچوون، به‌ربادبوون. [تیاچوون]

ف: نیست شدن، نابود شدن، از میان رفتن،

برباد شدن.

ع: تَلَف، عَدَم، عُدَم، فناء، هلاك.

ته‌له‌كه

ك: ته‌شخه‌له، چاچوله، گەر، دبه. [ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبه، شلتاق، دَغلى.

ع: ضَعْف، خِيَانَة، اِعْتِدَاء، تَعْدِي، اِفْتِرَاء.

ته‌له‌مشك

[ك: نامرازی مشكه‌راو.]

ف: تله، تله‌موش.

ع: مِصْلَاة، مِصِيْدَة.

وینه

ته‌له‌و

ك: سَراخ. په‌یوژی. [به‌دواداچوون. پشکین]

ف: سَراخ. جِستجو.

ع: طَلَب. فَحْص. ثَقَاضِي.

ته‌له‌و

ك: سَراخ. (چوومه ته‌لەری.) [به‌ره‌ولا چوون. به‌

شوینداگه‌ران]

ف: نَزْد، پِیش، بَر. سَراخ، جِستجو.

ع: عِنْد، نَحْو. فَحْص، طَلَب.

ته‌ه

ك: بَوَق، مَر، هَدَلَم، بَوَخ]

ف: تَم، تَمَن، تَزَم، مِه، تارمیغ.

ع: ضُبَاب، بُخار.

ته‌ه

ك: تَوَز. [ته‌پوتوژ]

ف: گَرْد، رَشْت.

ع: غُبَار، غُبَاء، هَبَاء، هُبَاب، عُكَاب، عَكُوب، رَغَام،

عَجَاج، نَقْع، رَمِج، مَوْر، غَفَر، قَضَض، سَيَهَك.

ته‌ه

ك: نه‌نو، په‌شیوی، په‌ژاره، خه‌فه‌ت. [كه‌سه‌ر]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی.

ع: هَم، غَم، حُزن، انْقِبَاض.

ته‌ه

ك: لَیلاَی. [لَیلاَی (تاریکایی چار).]

ف: تَم، تاری. (غبار چشم)

ع: غِشاوَة، رَمَد.

ته‌ها

ك: هَمی، نارەزوو، گەره‌ك. (گه‌ره‌كه، ته‌مامه.) [هیرا،

ویست]

ف: انچخت، الچخت، آرزو، آژ، نیوسوم، بیوس،

امید، چشم‌داشت، چشم‌داری، خواست،

خواستن.

ع: عَشَم، قَصْد، غَرَض، نِیَّة، عَزَم، ارادة، طَمَع،

اِنتظار، حَرِص، وَلَع، شَرَه.

ته‌ها‌دار

ك: نارەزوومەن، گەره‌کەن، چارەبەرێگە، نو‌میدوار.

[هیرادار، چارەوان]

ف: چشم‌دار، چشم‌دارنده، آزمند، آرزومند،

امیدوار، انچخت‌مند، الچخت‌مند، نگران.

ع: مُنتَظِر، مُتَرَصِّد، مُتَرَقِّب، مُتَحَيِّن، مُتَوَقِّع.

ته‌ها‌کار

ك: قورگ‌دیریاگ. گه‌ره‌ککار، همیسار، نارەزوودار.

[به‌چارته‌نگ، تیرنه‌خۆز. هیرادار، خوازیار]

ف: آژو، آژور، آژمند، آژو، آژور، آژور، بُلکامه،

رژه، وِرَنج، تَخْجُم، کادمند، ارغنده، ارغنده.

بیوسا، خواستار، آرزودار، امیدوار.

ع: حَرِیص، طَمَاع، شَرَه، جَشَع، وَلَع، مَلَع، هَلُوع.

ته‌ها‌کو

ك: تووتن. [گیای جگه‌ره.]

ف: تَنبَاکو، توتون.

ع: تَبِغ، تَنبَاک، تَنُّن، دُخان.

وینه

ته‌ها‌ل

ك: دیاری، دیاربوون. [ده‌رکه‌وتن، ناشکرا بوون]

ف: پیدایش، پیدایی، پیدابودن، نمودار بودن.

ع: ظُهُور، لَوْح، بَدُو، بَدُو، بَدَاء، بَدَائَة، جَلَاء،

وَضُوح، لَمَح، لَوْص.

ته‌مته‌راق

ک: گہرہیی، برزبرز، [شانوشکو، بیابریز]

ف: شکوہ، بزرگی، تُمْتَرَق، تَرْنَب تَرَق، خَدِیشی.

ع: عَظْمَة، اُبْهَة، شوکَة، جَلال، جَبْرُوت، کِریاء.

#### تہ متراق

ک: تہ متراق، برزبرز، گہرہیی، تہ تنہ نہ. [شکو، بیابریز]

ف: طُمْتَرَق، طُمطراق، طَرْنَب و طَرَق، تَرْنَب و طراق، شکوہ، خَدِیشی، بزرگی. خودنمایی.

ع: شوکَة، اُبْهَة، جَلالَة، کِریاء، عَظْمَة، جَبْرُوت، کَر و فَر، طَنْطَنَة.

#### تہ مته مه

ک: مہنہ. [باشاہ]

ف: دینا، مانده

ع: تَقَة، بَقِیَة.

#### تہ هر

ک: خوجہ. [خورمای ہندی (تہ مرہند)]

ف: خَیجہ، اَنبَلہ. (تمر ہندی)

ع: ثَمَر.

#### وینہ

#### تہ مٹشک

ک: تورزک، دری. [تورترک]

ف: تَمَش، تَمَشک، کِیہہ.

ع: عَوسَج، عُلِیق، قَصَد.

#### وینہ - تورزک

#### تہ مشیت

ک: بگاردن، روبہ را کردن. [برہی کردن، رای کردن]

ف: گذرانیدن، انجام دادن، روبہ را کردن.

ع: تَمَشِیَة، اِجْراء، اِسْعاَف.

#### تہ مکن

ک: مل دان، گہرہ نکہ چی. [گویاہ لی]

ف: فرمان بری، فرمان برداری، فرمان بردن،

گردن دادن.

ع: تَمَکِن، اِطاعَة، اِنْطِیاع، اِنْقیاد، اِمْتِثال.

#### تہ مکن

ک: سہ گینی، گرانی، نارامی. [ہیمنی، شکوہ داری]

ف: ہنگ، زریو، مہستی، برہش، برہیش،

پرہش، پرہیش، فرہش، فرہیش.

ع: مَکائَة، وَقَر، وَقار، اَدَب.

#### تہ مو فیز - تہ تہ تہ

#### تہ موو

ک: تہ نش، پالو، لا. [کن، پان]

ف: لا، پھلو، کنار.

ع: جَنَب، جَانِب، ضَمِیمَة.

#### تہ موورہ

ک: دہ موورہ، کہ مانچہ. [نامیزکی موسیقایہ.]

ف: دَنزِرہ، دَنبورہ، دَنبور، کمانچہ.

ع: طُنْبُور، طَنْبار.

#### وینہ

#### تہ ہرہ

ک: تہ ورہ، وہی، قُوزت. [بہ لا، کیشہ]

ف: اَسِیب، سَخْتی.

ع: اَبْدَة، اَزْمَة، اِزَل، بَزاء، بُجری، مُصِیبَة، بَلِیَة،

بَاقِعَة، وَاقِعَة، قَارِعَة، حادِثَة، داهِیَة، نازِلَة، نائِبَة،

حَاقَة، طائِمَة، صاخَّه.

#### تہ مہ للوق

ک: سفتہ، جامہ لوسی. [زوان لوسی، ماستاو کردن]

ف: چاپلوسی، جابلوسی، کُرس، کُریس،

کُریسہ، کُرش، پلوسی، پلواس، فروتنی،

اَشمالی، سَیغود.

ع: تَمَلُّق، دَمَن، خُصُوصِیَة، مُدارَة، مُدالَة، مُدائِمَة.

#### تہ مہل

ک: تہ نہرورہ. [سست، لہ شگران]

ف: چَمَنَد، فَرغُوک، ہَنجام، تَنبَل، تَن زده،

تَن پُرور، آسایش دوست.

ع: ثَقِيل، كَسْلَان، مُسْتَرْحِج، تَنْبَل، تَنْبَال، تَنْبَل،  
تَنْبُول، تَانْبُول، طَنْبَل.

تە ھەن ← ھە ھەر

تە ھەننا

ك: خَوَانِشْت، نَارەزۆ، نەلھا. [داخواز، ھیوا]

ف: اَيْنَفْت، يَاسە، اَوْزُول، اَوْزُولش، اَوْزُولِيدَن،  
خَوَاسْت، خَوَاشَش، دَرخَوَاسْت، آرزو.

ع: تَمْنِي، تَرَجِي، تَقَاضِي، اِسْتِدْعَاء.

تە ھەنە

ك: نِشْتِرۆ، پاشارە

ف: تەماندە.

ع: بَقِيَّة، اَوَاخِر.

تە ھى

ك: نەسەق. [نەدەب كردن]

ف: نَسَق.

ع: تَأْدِيب، جَزَاء، تَنْبِيه.

تە ھىيان

ك: داتەمین، پەشتیویون. [دۆشدامان، خەمبار بوون]

ف: موژیدَن، موژگین شدن، آندوهناک شدن،  
کَرخیدن.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام.

تە ھیز

ك: شَناسایی، شَناسین. [ناسینەرە، جیاکردنەرە]

ف: نِیْمَاد، شَناسایی. شَناختن.

ع: مُمَيِّزَة (الْقُوَّةُ الْمُمَيِّزَةُ). تَمْيِيز، تَشْخِیص، تَعْيِین.

تە ھىيى

ك: پاك، خاوین. [پاکژ]

ف: تَمْيِيز، پاك، پاكیزە.

ع: طَاهِر، نَقِي، نَظِيف، نَزِيه، نَزِين.

تە ھىين

ك: خەمین، داتەمیاگ، پەشتیو. [خەمبار، دۆشدامار]

ف: کَرخ، موژگین، آندوهناک.

ع: مَحْزُون، مَغْمُوم، مَهْمُوم، حَزِين.

تە ھىين ← تە ھىيان

تە ھن

ك: لاشە، نەننام. [لەش]

ف: تەن، پیکەر، اندام، کالبەد، بَر، تَوْن، أبدام، لاشە.

ع: جَنَّة، بَدَن، جَسَد، نَفْس، شَخْص، جِسم، طَرَن.

قالب، رَوَق، جُثْمَان.

تە ھىاباز

ك: ... دارباز. تەناباز. [پەتباز]

ف: تَناباز، رَسَنباز، سازوباز (سازو: رەسن).

دارباز.

ع: بَهْلَوَان.

وینە

تە ھاناف

ك: گوريس، پەت. [گوريس]

ف: رَس، رَسَن، رِيسمان، چاتو، سازو، تَناب.

ع: حَبَل، رِشَاء، جَدِيل، رَسَن، طَنْب، طَناب.

تە ھاناف

ك: پەت. [گوریسی میرغەزەب کە تاوانباری پی له

سێدارە دەدات.]

ف: بَند، چاتو، رِيسمان. (تَناب میرغَضَب کە

مَقْصَر را با آن به دار آویزد.)

ع: خِنَاق، حَبَل.

وینە ← ھار

تە ھاناف پەووش خورما

ك: شَرِيت، باریچ. [کشتەك (ئەو تەنەفەى لە ریشال و

لەفکەى دارخورما دروستى دەکەن.)]

ف: سازو، باریچ. (طنابی که از لیف خرما

می سازند.)

ع: شَرِيطَة، شَرِيطَة.

تە ھاناف جل ھەلخست

ك: گوريس، پەت، تە ھاناف. [ئەو گوریسی جلپەرگی

شۆرداروی بەسەردا ھەلەدەخەن.]

ف: رۆژە، رۆژە، رۆژە، راوتد، اوتنگ، اوشنگ.

ع: معلق، شریط.

تەئاف چادر

[ک: گوریسی خێوت]

ف: پایژە.

ع: شریط، طناب.

وینە—چادر

تەئاف شەیتان

ک: مەچەر شەیتان، مەچەر رۆجیار. [نەر دەرەبەنە ی لە

کاتی گەرمادا رەگەر تالی جالجالۆکە لە ھەوادا

دەبێرت.]

ف: نَخ شیتان. (نخی که هنگام گرما مانند تار

عنکبوت در هوا پیدا می‌شود.)

ع: سَھام، سُمَھ، خَیثُور، مُخاطُ الشَّمس، مُخاطُ

الشَّیطان، لُعابُ الشَّمس، خِیطُ باطل.

تەئاف کەشتی

ک: گوریس. [گوریسی پاپۆز]

ف: سازو، تناب.

ع: جُمَل، قَلَس، شریط

وینە

تەئاف مێعماری

ک: تەئاف، بەن، پەت. [پەتی بەنایی]

ف: تَر، رۆژە، رۆژە، رۆژە.

ع: مِطْمَر، مِطمار، اِمَام، زِیج، زِیق، تَر.

وینە

تەئافھون

ک: گوریسھون، پەتیاف. [گوریس]

ف: شەلنگ، ریسمان باف.

ع: لَوَاف، حَبال.

تەئافان

ک: تەنگەل. [لاشەکان (کۆی «تەن»)].

ف: تَنان، تَنها، کَسان. (جمع «تەن» است.)

ع: أَجسام، أَبدان، أَجساد، أَشخاص، نُفوس.

تەئافانە

[ک: تەئانەت]

ف: ھَم، تا.

ع: حَتّی.

تەئەبروھەر—تەئە

تەئەتە

ک: تەمتەراق، تەموفیز. [شانوشکۆ، بیابرو]

ف: شکوھ، سپاوھ، آیین.

ع: شَوکَة، عَظَمَة، اُبْهَة، جَلالَة، حَشْمَة، کَریاء،

مَطْمَئِنَة.

تەئافوا

ک: سەرمایە. [دەسمایە]

ف: تَنخواه، سَرمایە.

ع: رَأْسُ اَلْمال، مال.

تەئافوا

ک: جیە، جینگە، باتی، بەرتی. (تەئغوی تَز) [یریتی، لە

جیاتی]

ف: جای، بە جای.

ع: عَوْض، بَدَل، مَکان.

تەئەورسسی

ک: خویشی. [تەندروستی، لەشاسخی]

ف: بهی، خوبی، خوشی، درستی، شەند،

بَدروود، پَدروود، دوروزی، تندرستی، بەبودی،

تناسانی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عافِیَة.

تەندەردان

ک: مەلداکیشان، دئغەشیرون. [رەزامەندی]

ف: تَن نَرَدان، دلخوش شدن، هوش پیدا کردن،

خَرسند شدن، دادستانی، خوشنود شدن.

ع: رضایە.

تەنەشت

ك: لا، تەمرو، پالتو، خاڭگە، نزیك، پال]

ف: لا، پهلو، کنار.

ع: جَنَب، جانب، طَرَف.

تەنك

ك: شاش، بلاو، پارچەى شل-تەنراو، فشدن (بەرامبەرى

«پتەر».)

ف: تَنَك. (ضد سفت)

ع: مُتَخَلِّل، مُنْفَرَج.

تەنك

ك: نازك، ناسك، [بەرامبەرى «تەستور»]

ف: نازك، تاز، پار، تَنَك.

ع: شَفِيف، لَطِيف، رَخِيف، رَقِيق، دَقِيق، سَخِيف،

سَبَّ، رَق، غَض، رَخَص.

تەنك

ك: تەر، ناوەكى، [تراو، شل]

ف: تر، آبكى، نازك.

ع: رَقِيق، مانع.

تەنكاو

[ك: ناویك كە قوول نیه.]

ف: آب تَنَك، آب كم.

ع: ضَحَضاح.

تەنكە

ك: حەلەبى، [تەنەكە (ناسنى ناسك).]

ف: تَنَكە. (آهن نازك).

ع: تَنَك، كَتِيف.

تەنكە

ك: بەس، [پارچە كاتزایەك بۆ پینەکردن یا پتەوکردن.

(روك بەسى تەنگ).]

ف: بَست، بَش، بَند. (بەست تەنگ مەثل.)

ع: كَتِيفَة.

تەنكە ساز

ك: حەلەبى ساز. [تەنەكەچى]

ف: تەنكە ساز.

ع: تَنَكِي، تَنَكَجِي.

تەنك

[ك: كەمەرىندى رالاخ.]

ف: تَنَك، كَنَشە. (تَنَك الاغ)

ع: حَقَب، كَبَب، غُرْضَة، بَطان، حِزام.

وینەى مەپە.

تەنك

ك: دەرە، ئەشكەفت، تەنگەمەرى، [دۆل، دەرەن (نیتوانى دور

كىتو).]

ف: تَنَك، تَنَكە، دَرە، تَنگنا. (ماپین دو كوه)

ع: مَضِيق، شَعِب، وادِي.

وینە-تەنگە

تەنك

ك: جَر، سَتو، هەراس، [رەزى]

ف: جَر، سَتو، هەراس.

ع: عَجَز، مَلَاة، كَلَاة، عَي.

تەنك

ك: پشٹیوان، [ئەو كۆلەكەبەى دور دیوارى پى شەتەك

دەدەن].]

ف: پشٹیوان، پشٹیبان، (تیری كە دو دیوار را

با آن تَنَك دەهند.)

ع: زَافِرَة.

تەنك

[ك: تەسك (بەرامبەرى «گوشاد، هەرا».)]

ف: تَنَك، چُفَت. (ضد فراخ.)

ع: ضَيق، ضَيق، ضَانِق، ضَنَك، لُزْب. قُلُوت.

تەنگانە

ك: قایمە، سەختى، تیگیریان، [بى-دەرەتانی (تەنگەبەر)]

ف: تَنگنا، سَختى. (موقع تَنگ)

ع: عُسْرَة، شِدَّة، ضَيْقَة، مَضِيقَة، دَاهِيَة.

**تنگدان**

[ك: تنگد كيشانی يه كسم. (بهستنی تنگی ولاخ.)]

ف: تَنگ دادن، تَنگ بستن. (تنگ الاغ)

ع: احْزَام، احْقَاب، اِلْبَاب.

**تنگدان**

ك: پشیران دان. [به كزله كه شهته كدان. (وهك: تنگدانی

دیوار.)]

ف: پشتیبیان زدن، بادیرزدن. (دیوار مثلاً.)

ع: زَقَر، رَدء، دَعَم.

**تنگدان**

ك: گروشانی. [گوشین، پستارتن]

ف: فشردن، فشار دادن.

ع: ضَغْطَة.

**تنگدهسی**

ك: تنگی، دستهنگی، نهداری. [ههزاری]

ف: تنگدستی، تهی دسستی، بی چیززی،

ناچیزی، نهداری.

ع: فَقْر، عُسْرَة، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

**تنگز**

[ك: چالوك (درهختیكي دپكاروبه.)]

ف: تَنگز، تَنگس. (درخت خاردار)

ع: عَضَاه.

**تنگه**

ك: دَرَنَال، دِرگه، تنگه لان. [دهرین، گهلی (شورینی تهسك

بورنوهی دهریا.)]

ف: تَنگ، تَنگه، بوغاز. کانال. (جای تنگ از

دریا)

ع: مَضِيق، بُوغاز، ثُرْعَة.

وینه/ وینه ← دَرَنال

**تنگهاتن**

ك: جرِهاتن، بهستوهاتن، هراسیوون. [وایس بوون]

ف: تنگ آمدن، بهستوه آمدن، خسته شدن،

آزرده شدن.

ع: ضَيْقَة، عَجَز، عَي، ضَجَر، اِمْتِلَاءُ الْجُرْيَة. (ضاق

عَلَيْهِ اَلْأَمْرُ.)

**تنگهاوردن**

ك: جرِهاوردن، بهستوهاوردن، هراسان کردن. [وایس کردن]

ف: تنگ آوردن، بهستوه آوردن، خسته کردن،

آزرده کردن، هراسان کردن.

ع: تَضِيق، تَعَجِيز، اِعْيَاء، اَضْجَار، اِتْعَاب.

**تنگهتاو** ← ههوشه. ههلبیچانن

**تنگهتیکله**

ك: كه جیتل دان. [كه مدهسه له.]

ف: تَنگ زاغَر، زودرنج. (تنگ حوصله)

ع: وَاغَز، جَزْوَع.

**تنگه لان**

ك: تنگدوهری، تنگ. دِرگه. [دهرین، گهلی]

ف: تَنگنا، تَنگ، تَنگه، بُغاز.

ع: مَضِيق، بُوغاز، لِصَب.

**تنگه نه نه سی**

ك: هه ناسه برکی، تنگی هه ناسه. [هه ناسه سواری]

ف: سَنَحْج، سَنَحْج، رَخ، شَم.

ع: رَبْو، ضَيْقُ النَّفْس، اُنُو.

**تنگه نه نه سی**

ك: ههنگه ههنگ. [پشورسواری، هه نسکه برکی]

ف: خَنَج، سَوَنانك، رَخیدن، شَمیدن،

هه نهن کردن.

ع: بُهر، اِنْبهار، اُنُو.

**تنگه وکهره**

[ك: دهرمانیکه ژنان بو تهسك کرده نهوی زنیان به کاری

دهیتن.)]

ف: قَرَم. (دارویی است که زن ها برای تَضِيق



فرج استعمال كىلىدۇ.

ع: ...

**تەنگەوهرى**

ك: تەنگ. دېگە، دېتاز. تەنگەوهرى. [دەرەن. تەنگەبەر. كەندار]

ف: تەنگ، تەنگە. كانال، نال، بۇغاز، تەنگنا.

ع: بۇغاز، كَنال، كانال، قنال. خىلىج. ثُرعة، مَنقَبَة، مَضِيق.

وئىنە—تەنگە، دېتاز

**تەنگەلەنچىن**

ك: بەستەھاروردن. نەزىكەبىرون. [دەرەتان لىتېرىن. نەزىك بىرونە]

ف: تەنگ آوردن، بەستەھاروردن. نەزىك شىدن.

ع: بَك، تَضِيق، مُزاحمة، تَقارُب.

**تەنگى**

ك: سەختى، تەنگانە. [تەنگرچەلەمە]

ف: تەنگى، سەختى، تەنگنا.

ع: ضَيْقَة، شِدَّة، عُسرة، مِحنة، مَشَقَّة، أزمَة، مَازِم، مَازِق، شَطَف، اغْتِضاظ.

**تەنناز**

ك: خەرامان، شوخ. [لەغەزلار كەر]

ف: تَناز، تَنناز، خەرامان، شوخ.

ع: أَباز، مُهتَر، مُتَجَلِّي.

**تەنومەن**

ك: زىل، زەلام، كەلەگەت، گۆشتى. [چارشاهە]

ف: تەنومەند، تەنەمەند، گۇندە، كۇقت، فۇرە، نەھمار،

لەمتر، لەنتر.

ع: بادِن، بَدِين، جَسِيم، ضَخِيم، لَحِيم، قَطُور، قَبْجَر.

**تەنووور**

[ك: تەندووور]

ف: تەنگە، تەنور.

ع: وَطِيس، حَمِيس، رُبِيَّة، رَجَم، سَاعُور، تَتُور.

**تەنووور كولووچەپەزى**

ك: كورە، كۇماج. [فۇن]

ف: تېرىجىن، كورە، داش.

ع: فُن، كور، مَحَم.

وئىنە—كورە

**تەنووور شىوين**

ك: كۇلۇت، كۇلەوژ، كۇلەبىرئىش. [كۇلەوژ: دارى تەنووور شىواندن]

ف: كېجە، كەمچە، تەنور آشون.

ع: مِحراك، مِحراث، مِشِوac، مِشِياac، مِفاad، مِسَعِر.

**تەنووورە**

ك: ئاخە، ئەلە. [گەر. مەرەھە: مەرشتىكى بازەنە]

ف: تەنورە، بىرھون، پىرھون، پىرە.

ع: عُكُوف، تَحَاوُش، تَحَلُّق، إِحاطَة، إِسْتِدَارَة،

اجْتِماع. حَلَقَة، دارَة.

**تەنووورە**

ك: لول، چەرخ، گىچ خواردن. [خول خواردن (لەك):

گىژەلەك].

ف: تەنورە، چەرخ، گىچ خورەن، چەرخىدن. (مانەند

گەردىباد)

ع: مَوْر، تَمَوْر.

**تەنووورە**

ك: لول. [لوور بىرونە (ھىرش كەرنى بالەندە بەرمەخوار يا

بەرمەژورە)]

ف: ستونە. (ھەملە پەندە رو بە پەيىن يا رو

بە بالا)

ع: حَوْت.

**تەنووورە**

[ك: زاركى دولاش]

ف: تەنورە. (تەنورەھى آسىيا)

ع: تَتُور.

**تەنە**

[ك: له‌ش]

ف: تَن، تَنه، تَوته.

ع: جَنَّة، بَدَن، جِسْم.

**ته‌ن‌ز‌ز‌ول**

ك: پەس‌نیشتن، خواربوهاستن. [دابەزین (وهك) دابەزین له

كار و پشه.]

ف: زبەیدن، فرود آمدن، پایی‌ن آمدن. (از شغل

مثلاً.)

ع: اِنْخِطاط، تَنْزِيل، سُقُوط، هُبُوط. اِنْخِصَال.

**ته‌نه‌كار**

ك: بوره‌ی كانی. [بورداكس]

ف: تنكار، بوره‌ی كانی. (يَخَك، بَرْفَك)

ع: تَنكَار. زَيْدُ الْبُورِق. لِحَامُ الذَّهَب.

**ته‌نه‌كیا**

ك: تاك، ته‌نیا، تاق. [تاقانه، ته‌ك]

ف: تَك، تَاك، تنها، یگانه.

ع: مُنْقَرِد، فَرِيد، جَرِيدَة، وَحِيد.

**ته‌نه‌وی**

[ك: ژیری پشت هه‌یوان.]

ف: طَنْبِي. (اتاق پشت ایوان)

ع: طَنْبِي

**ته‌نه‌ی دار**

ك: ته‌نه. [كه‌تەر، قه‌دی دره‌خت.]

ف: ته‌نه، تا‌پال، نرد، پوره، ستونه، ته‌نه‌ی درخت.

ع: جَذع، ساق.

**ته‌نه‌ی دره‌خت - ته‌نه‌ی دار****ته‌نیا**

ك: تاك، تاق، ته‌نه‌كیا. [ته‌ك، تاقانه]

ف: تَك، تَاك، تنها، یگانه، باخویش، بیوه.

يك‌ته‌نه.

ع: مُنْقَرِد، فَرِيد، وَحِيد، مُفَرَّد، هِزَاع.

**ته‌نیا**

ك: پەس، هەر. [ته‌نها]

ف: هه‌مان، بَس.

ع: قَطَط.

**ته‌نیا‌پال**

ك: تا‌كانه. [تاقانه (منداڵی بێ خوشك و برا).]

ف: یگانه. (فرزند منفرد)

ع: اَعْوَر، فَرِيد، وَحِيد، مُنْقَرِد.

**ته‌نیک**

ك: چنیاك، هوتیاك، به‌یه‌كا‌چو‌رگ. [ته‌نراو، چنراو،

تینكچراو]

ف: تنیده، با‌فیده، تنیده‌شده، با‌فیده‌شده،

دره‌م‌رفته.

ع: مَنسُوج، مُوشَّج، مُشْتَبِك.

**ته‌نیا‌ن**

ك: چنیا‌ن، هوتیا‌ن، به‌یه‌كا‌چو‌ون. [ته‌نرا‌ن، چنرا‌ن،

تینكچرا‌ن]

ف: تنیده‌شدن، با‌فیده‌شدن، دره‌م‌رفتن.

ع: وَشَّج، تَوَشَّج، اِشْتَبَاك، اِنتِساَج.

**ته‌نیا‌یی**

ك: تا‌کی، ته‌نکه‌یا‌یی. [ته‌کی، تاقانه‌یی]

ف: تنهای‌ی، بیوگی، تا‌کی، تَکی، باخویش‌ی.

ع: وَحْدَة، اِنْفِرَاد، حِدَة.

**ته‌ن‌ین**

ك: چن‌ین، هوت‌ین، با‌ف‌ین. [هوت‌ینه‌وه، وه‌ن‌ین، ته‌ون کردن]

ف: تنیدن، با‌فتن.

ع: نَسَج، حَوَك، حِياَك، حِياَكَة، وَصَد، تَوْصِید،

تَوَشِيع، تَشْطِيع.

**ته‌نینه‌وه**

ك: بلا‌وه‌بو‌ون، بلا‌وه‌بو‌نده، دا‌گرتن (ته‌نینه‌وه‌ی هه‌وا‌ن.

borax - ۱: ناو‌تیه‌یه‌کی کیمیاییه و له‌ سروشتیشدا

ده‌ست ده‌کویت و بۆ له‌حیم کردن به‌کار ده‌هێنریت. (ر - ر)

تاعورن، چه‌ری. [

ف: درگیر شدن، ونوشدن، پراگنده‌شدن.

پهن شدن. (خبر یا ویا یا چربی)

ع: سرایه، انتشار، اشتغال. تسلسل، تجاوز.

تهو

ل: تار، یار. [تا، لهرزوتا (وشه‌یه‌کی گوزانیه).]

ف: تب، جشن. (گورانی است).

ع: حمی، صالِب، نافض.

تهوا

ل: زایه، نابور، لکه‌ل‌که‌فتگ. [له‌که‌لک‌که‌وتور، له

کیس چور]

ف: تَبَه، تَبِه، تَوَا، تَوَاه، تَوَه، نابود، ازکارافتاده.

ع: فاسد، ضائع.

تهوا ← ته‌ما

ته‌واتی

ل: بازمانده، منده. (ماوه، پاشاره).

ف: مانده. (باقی‌مانده).

ع: باقی، بقیه، بقوی.

ته‌واوا

ل: نه‌وا، دارایی، چت. [شت، مولک]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: شیء، مال.

ته‌وار

ل: ما، ماباز. [میچکه، میینه‌ی باز. (میچکه‌ی بالنده

به گشتی و میچکه‌ی باز به تاییه‌تی. به‌رامبه‌ری

«جوره».]

ف: توار. ماده. (ماده‌ی پرنده عموماً و ماده‌ی

«باز» خصوصاً، ضد «جَرَه».)

ع: بازه. انشی الطیور.

ته‌وازوع ← فروته‌نی

ته‌واسانن

ل: دل‌سرد کردن، رهمانن. [بیراندن]

ع: ایفاس، اِجفال، اِحاشه، تَنفیر، تَشْرِید.

ته‌واسیان

ل: سهرده‌ویون، دل‌سردی، رهمیان، رهمین، رهم کردن.

[بیتزان]

ف: دل‌سردشدن، رَمیدن، رَم کردن.

ع: یاس، جُقول، تَوَحُّش، نَفَره، شُرود، تَجَنُّب،

تَجَنُّب.

ته‌واسیان‌هوه ← ته‌واسیان

ته‌واسیر

[ل: دهرمانتکی به‌ناوبانگه و به شیوی خوازه به

سهره‌تای همر شتیک دهرتیت.]]

ف: تباشیر، تاباشیر. (دوایی است معروف و

مجازاً اول هر چیز.)

ع: ملباشیر، تاباکیر.

ته‌وانچه ← ده‌وانچه

ته‌واو

ل: گشت. دروس. پر. یه‌کجار. [ه‌مور]

ف: همه، همگی، ه‌ماد، ش‌گاله. درست. پر.

یک‌جا. رسیده. رسا، به‌اندازه.

ع: تمام، کمال، کمیل، کَمَل. تام، کامل. کُل، کُلّیه،

جُمْلَه، عَمیم، مَجْموع، جَمیع.

ته‌واو

ل: قه‌ش‌نگ. [شوخره‌نگ]

ف: قشنگ، زیبا.

ع: مُطَهَم.

ته‌واو

ل: ناماده، ته‌یار. [ساز، حازر]

ف: آماده، آژیر.

ع: مُهْئَا، حاضر.

ته‌واو

ل: دوایی، نابو. [کوتایی]

ف: پایان، سپری، اَسپَری.

ع: ختام، نهایه، مُنتهی.

### ته‌واو بیوون

ك: پریوون، بریانده، دواپی هاتن، کوتابی هاتن، سهرهاتن، قولایی، سەرچوون، نه‌جام هاتن. [گه‌یشتنه‌ناکام، دورماهی هاتن]

ف: راست شدن، شگاله شدن، به پایان رسیدن، سرآمدن، انجام رسیدن، سپری شدن، اسپری شدن، نیست شدن، مُردن، نابود شدن.

ع: ثَم، تمام، کُمول، تَکامل، تَکْمُل، اِکتمال، اِختِتام، اِنْتِهاء. اِنْعِدام، هَلاک، فَناء.

### ته‌واو کردن

ك: پر کردن، برینده، دواپی هاوردن، سهردان، سهره‌اوردن، قولایی هاوردن، نه‌جام هاوردن، نه‌جام‌دان. [گه‌یاندنه‌ناکام، دووماهی مِینان]

ف: راست کردن، شگالدن، به پایان رساندن، سرآوردن، انجام دادن، سپری کردن، اسپری کردن، نیست کردن، نابود کردن، میراندن.

ع: اِتِّتام، اِکمال، تَکْمیل، خَتم، قَطع، بَزَل، اِمضاء، اِعدام، اِقْفاء.

### ته‌واوی

ك: دوررسی، یه‌کجاری، گشت، هه‌مایی. [هه‌مور، تِیکرا]

ف: درستی، یکجا، همه، هه‌مادی. پایان، انجام. ع: کُلّا، کُلّیّة، جُمْلَة، جَمیعاً، ثَمّاماً، کَامِلاً. نَهایَة، خاتمه.

### ته‌واخال - له‌جه‌لوریان

#### ته‌ور

ك: خو، تهرز، تووز، یاسا، ره‌وشت، نه‌دا، جزر. [ره‌فتار، ره‌وشت، شِتواز]

ف: تور، تَرز، خو، رَوش، طرز، خوی، جور، گوته.

ع: خُلُق، شَیْمَة، سَجِیّة، رَویّة، ذاب، دَیدَن، طَور، طَرز، اُسلوب. نوع، ضرب، قِسم.

### ته‌ور و ته‌رز

[ك: نه‌دا ر نه‌توار، شِتواز، ره‌فتار]

ف: طور و اطوار، تَرز و خو، تَرز و ادا.

ع: طَور. اطوار، اُسلوب، اُخلاق.

### ته‌وریز

[ك: شاری ته‌بریز.]

ف: ته‌بریز، آترپاتگان، آذربایگان، آذربادگان، آذرآبادگان، آذرآباد.

ع: طَورِیس، آذَرِیجان، آثَرِیجان.

### ته‌وزیع

ك: رَوشَنو کردن، ناشکرا کردن. [روون‌کردنه]

ف: دیماس، روشن کردن، آشکار کردن، نمایان کردن.

ع: تَوضِیح، تَصْرِیح، تَلوِیح.

### ته‌وسعه

ك: په‌رپَیدان، گه‌وره کردن. [فراران کردن]

ف: گشاد کردن. بزرگ کردن.

ع: بَسَط، تَوسِعة.

### ته‌وشك

ك: سَخَتی، سهردی. [دژواری زستان.]

ف: شُجّام، سَخَتی، سَروی. (سختی زمستان)

ع: شِدَّة، سَورَة، بَرو دة.

### ته‌ویر

ك: جِیایی، دوری. [جیاوازی]

ف: جُدایی، دوری، پَره‌یز.

ع: فَرَق، ثَقاوَت، اِخْتِلاف، مُغایَرَة.

### ته‌وق

ك: گه‌ردنبه‌ن. كه‌نه‌ن. [ملو‌نك. نه‌لقه‌ی دوری مل و

گه‌ردن.]

ف: تَوَق، چنبر، پرگار، گردن‌بند.

ع: طوق، غُل، حوط، زناق، قِلادة، عُلطة، مِخَنَّة، مَعَنَّة.

وینه

تهوق ← تهوقه

تهوق سهر ← تهوقه [وشی «تهوق سهر» به بی «سهر» به کار ناهیترت.] [«تهوق سهر» بدون «سهر» استعمال نمی شود.]

تهوقه

ك: كه فاك، تهوق سهر. [تهپلی سهر]

ف: چكاد، چكاده، چكاه، كاجك، كاج، تارك، هبأك، پراك، فراك، فزأك، فُرُق، فرق سر.

ع: رَعَامَة، قُمَة الرّأس، فُرُق.

تهوقه

ك: به له. [پارچه (پارچه‌یه كه كیلگه یا له زوی).]

ف: تیکه. (يك قطعه از زراعت یا زمین)

ع: قَطْعَة، مُحَوَّطَة، قِسْمَة.

تهوقه نه ← تهوقه

تهون

ك: خوری و موری چنراو.

ف: تُون، بافیدنی.

ع: مُسْتَنْسَج.

تهوه

ك: تهر

ف: تَبَر، تَوَر.

ع: تَم، لَت، فاس، كَرِزَم، خَصِين، مِكشاح،

طَبَر.

وینه

تهوه رداس

ك: دهسه داس، داریاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داسخاله.

ع: مِسُول، مِحْطَب، مِعْضَد، مِقْضَب، مِشْذَب، بُرْغَة.

وینه

تهوه رزه

[ك: به پارچه نه‌بات و شه‌كر و خویی سپی ده‌لین] كه به

تهور ده‌بان‌شكنینتن.]

ف: تَبَرَزَه، تَبَرَزْد. (نبات و قند و نمك سفید را گویند.)

ع: تَبَرَزْد.

تهوه رزین

ك: نامرازیکي کرتی شه‌یه كه له تهور ده‌چیت.]

ف: تَبَرَزین.

ع: فاس، طَبَر، طَبَرَزین.

وینه

تهوه

ك: روی، ته‌مه‌ره، جه‌مه‌ره، چوتورمه. [ده‌ردیه‌لا]

ف: آسیب، گَزْد، موژ، موژه، سَخْتی.

ع: حَادِثَة، نازِلَة، نَائِبَة، قَارَعَة، فَاجِعَة، مُصِيبَة،

بَلِیَّة، اِذَة، اِذَة، دَاهِیَة.

تهوه‌فی

[ك: له‌نگه‌ری: سینی دارینی گه‌م پاك كردن.]

ف: تَبَك، تَبوك، تَبوراك، تَبَنگ، تَبَنگ، تَبَنگو،

تَبَنكو، تَبَنی، پَتَنی، پاتینی، بَتوك، حُبین،

تریان. (طبق چوبی گندم پاك كردن.)

ع: طَبَق.

وینه

تهوه‌فی

ك: په‌ره، په‌له، فهد، په‌رد. [رویه‌ره، لاپه‌ره (وه‌ك) په‌رهی

كاغذ.]

ف: تَبَق، پَره، پَرْد. (تَبَق كاغذ مثلاً.)

ع: وَرَق، صَفْحَة. (طَبَق)

تهوه‌فوع

ك: نه‌رجو، نومید، چاره‌نوایی، دم‌لاره‌كردن. [هیسواداری،

چاره‌پروایی]

ف: پیوس، بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمور، اوس، رو، مَحْت،

آن‌چخت، چشم‌داشت، امید.

ع: تَوَقُّع، تَرَصُّد، اِنْتَظَار، رَجَاء، رَجِیَّة، تَمَنَّى.

**تہود قوف**

ك: نیست، مہنر، لہنگ کردن، بہن برون، گل خوار نہوہ،

وٲسان، [روستان، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، بازماندن، بازمان،

درنگ کردن.

ع: تَوَقَّف، لُبث، مَكث.

**تہودہ تہ**

[ك: برینی دہمی ناژن.]

ف: زخم دہن حیوانات.

ع: ...

**تہودن** ← **کوپک** [رشدہ یک ہدورامیہ.] [اورامی است.]

**تہودہ نہ**

ك: کوزمہ تہ، [پرابی خہ لك.]

ف: تودہ، کُمپلہ.

ع: سرب، ثُلَّة، جمع، عُصْبَة.

**تہودہ نہ دان**

ك: کوزمہ تہینکان، [خربونہرہ]

ف: تودہ زدن، کُمپلہ زدن، گردشیدن، چنبر زدن.

ع: اِجْتِمَاع، اِزْدِجَام.

**تہودہ ہود**

ك: گومان، [بہ بیردہاتن]

ف: زویز، سمراد، گمان.

ع: تَوَهُم، تَخْيَل، تَصَوُّر، ظَن.

**تہوی** ← **نہ شی**

**تہوی** ← **کەرہك**

**تہہارہ تہ**

ك: پاكی، پاکیزہ، [پاکو خاوینی، پاکزی]

ف: پاكی، پاکیزگی.

ع: طہارَة.

**تہہدب**

ك: ہدہر شہ، گورہ شہ، ہدہ شہ کہ، تاپال، [گہ فین،

بہ قسہ ترساندن]

ف: زَلِیقَن، شاخشانہ، توپیدن، ترساندن،

زلیفانندن، ہراساندن.

ع: تَهْدِيد، تَخْوِيف، تَرَعِيب، ذَمَر، اِرْعَاد، اِيعَاد.

**تہہنشین**

ك: تانشین، نیستگ، بیتخ، [نیشتور، خلتہ]

ف: تہہنشین، نرد، نردہ، نردی.

ع: خَلَط، رَاسِب، رَاكِد، نُرْدِي.

**تہہہوور**

ك: ملہری، بیتباکی، [چارنہ ترسی، گوی تہ دان]

ف: تیوای، سرکش، بی باکی، دلیری،

بی پروایی.

ع: تَهْوَر، جَسَارَة.

**تہہہیہ**

ك: تہ تہو، تارتو، دہسپا، پلوپا، [تہ یار کردن، نامادہ

کردن]

ف: بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن، ساز دادن، فراہم

کردن.

ع: تَهْيِئَة، تَدَارُك، تَقْبِيَة، تَعْبِيَة.

**تہی**

ك: ہر، ہریہ، ہرین، مہختہ، [مہرج، بہ لٹین، ہریشہرہ]

ف: بُر، ہریدن، سامہ، پیمان، پیغان، پیغون،

نشاخت، غُنوتند.

ع: قَطْع، مُقَاتِعَة، قَرَار، شَرَط.

**تہی**

ك: رام، لہ کاردہ رها تگ، تہہریوگ، [لینی، راہیتراو]

ف: رام، ساغونی، ازکار در آمدہ.

ع: مَرُوض.

**تہی**

ك: ہرین، رَؤین، رینگہ کردن، [رینگاہرین، رینگا گرتنہ ہر]

ف: رَقَتَن، پیمودن، نَوَرْدیدن، رَہ سپردن.

ع: طَي، قَطْع، سَيَر.

## ته‌ی‌اخ

ك: تیتلا، گارام، [گالوك (دارده‌ستی درِیژ و نه‌ستور.)]

ف: چُنْبه، خاده. (چوب بلند)

ع: مِطَرْد، مِتیخَه.

## ته‌یار

ك: ناماده، [ساز، حارز]

ف: آماده، ساخته.

ع: مُهْیَا، حاضر.

## ته‌یاره

[ك: لیس‌ی تاییه‌تی ناماده‌کراو بۆ نیشته‌ره‌ی باز.]

ف: بَتَواز، بَدَواز، بَدَوازه، چَكْس، چَكسه.

(نشیمنگاه باز)

ع: مِجْم، مِیقَعَه، طِیَارَه.

وینه‌ی هه‌یه. / -ئووتی

## ته‌یاره

ك: فَرۆكه، بالنه، بالنده، بالۆن، [بالافی، فَرۆك]

ف: هواپیمما، هوانورد، آسمان‌پیما، آسمان‌نورد.

ع: طِیَارَه، رَفَرَف، رَفَراف.

وینه

## ته‌یاره

ك: كه‌شتی چه‌په‌ری. [گه‌میه‌ی تیژپه‌ی شه‌ر.]

ف: ناو تندرۆ. (كه‌شتی س‌ریع‌ال‌سیر)

ع: طِیَارَه، طَرَاڤَه، رَفَرَف.

وینه

## ته‌یه‌جه

ك: ته‌ك. (ناه‌شان زه‌لین) [سه‌به‌ته‌ی له‌ زه‌ل ته‌نراو.]

ف: كوین، تیجه، تَرَنیان.

ع: مِعْدَل، طِرِیان.

## ته‌یر

ك: په‌له‌ره‌ر، په‌رنه، بالدار. [بالتده]

ف: مرغ، پرنده، بالدار.

ع: طَیر، ذوال‌جناح.

## ته‌ی‌کردن

ك: ب‌رین، نه‌سپه‌رده‌کردن، وینگه‌کردن، روین. [رینگ‌ب‌رین،

رینگ‌گرتنه‌ب‌ر.]

ف: رَفْتَن، س‌پ‌رْدَن، ن‌وَشْتَن، ن‌وَرْد‌یدَن، پیمودن.

ع: طَی، قَطْع، اس‌طِراق.

## ته‌ی‌کردن

ك: ب‌رینه‌وه، ب‌ره‌کردن، ب‌رین، مه‌خته‌کردن. [به‌ئین‌دان،

یه‌کلایی‌کردنه‌وه (ب‌ریار دان)]

ف: ب‌ریدَن، سامه‌کردن، پیمان‌کردن. (قرار

دادن.)

ع: قَطْع، م‌قَاطَعَه، م‌قَاوَلَه، ش‌رَط، ق‌رار.

## ته‌یه‌لسان

[ك: عابای س‌هرشانی و تاریژ یا ته‌رکه‌دنیاكان.]

ف: تالسان، تیلسان. (س‌ردوشی خطیب یا

ریاضتکاران.)

ع: طِیلَسان.

## ته‌یه‌ماس

ك: ته‌یمز. [ناره‌ بۆ پیاوان.]

ف: ته‌ماس. (اسم مرد است.)

ع: طَه‌ماسب.

## ته‌یه‌مان

ك: چه‌په‌ر. [تامان (دیواری له‌ شۆل دروست‌کراو.)]

ف: چ‌پ‌ر، تواره. (دیوار چوبین)

ع: ح‌ب‌اك، ك‌ن‌یف، ع‌ر‌یش.

وینه

ته‌یه‌مز، ته‌یه‌ماس

## ته‌یوانه

[ك: پ‌ئ‌داو‌ی‌ستی م‌و‌به‌ق كه‌ م‌ال‌ی زاوا بۆ م‌ال‌ی بوو‌کی

ده‌ن‌ترن.]

ف: تیوانه. (خرج م‌ط‌ب‌خ كه‌ از طرف داماد به

خانه‌ی عروس فرستاده‌می‌شود.)

ع: ...

## ته‌یه‌و‌بو‌و‌گ

ك: له كار درهاتگ، فه نتازی. [راهیتراو]

ف: ساغونی، رام شیده.

ع: مَرُوض، مَرُوض، مَعْمَن، مُصَلَّب، مُدْرَب، مَوْقَف، مَوْقَر، مَقْحَط، صِلود.

تیهوویون

ك: له كاردیه رها تنازی یون. [راهیتراو]

ف: ساغونی شدن، رام شدن.

ع: رِیاضَة، اِرِیاض، ثَمَرَن، ثَصَلَب، تَوْقَر.

تیهوو

ك: سوسك. [سویسكه]

ف: تیهو، سوسك، شوشك، شیشك، شیشیک،

شاشك، شارشك، شیشور، ثَمُوسك، ثَمُوشك،

فَرَفیر، فَرفور، فَرُوز، فَرُور، فَرُور، سُرُخ بال.

ع: طَیْهوج.

تی

ك: ناری. (بیکه تی!) [تیی، نیوانی (تیی که!)]

ف: توش، میانش، توی آن، میان آن، در آن.

ع: فیه، داخله.

تی

ك: یار. [تا، له رزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمی، صالِب، نافیض، سَباط.

تی

ك: تیت. [دیت، دی]

ف: می آید.

ع: یَاتی، یَجِی.

تیابردن

ك: له نابردن. [فهرتاندن]

ف: از میان بردن، تبهاه کردن، نیست کردن،

نابود کردن.

ع: اِقْناء، اِهلاک، اِعدام.

تیاتر < تواساخانه

تیاجوون

ك: له نارچوون، پی چوون. [فهرتان، قریبون. کارتیکران،

مه ستجورلان]

ف: از میان رفتن، تبهاه شدن، نیست شدن،

نابود شدن. توهم رفتن، از رو رفتن.

ع: هَلاک، هُلوک، تَهْلَکَة، عاهَة، اِنْعِدام، اِنْقِراض.

بُطْلان، فساد، حُبوط. فناء، نُفُوه، تَأْثَر، اِنْفِعال.

تیانه

ك: قازان. [مهغه لی گوره.]

ف: دیگ، تیان، تنگیره، قَزغان.

ع: قِدر، حَلَة، خَلِیق، مَرَجَل، تَنْجَرَة، طَنْجَرَة.

طنجیر

وینه

تیانچه

[ك: مهغه لی بچووك.]

ف: دیگچه، تیانچه. (دیگ کوچک)

ع: کِفَت، قُدیر.

تیتیرین

ك: تیکرتائن. [تینخین]

ف: سپوختن، خَلانیدن

ع: اِدخال، اِداماج.

تیبهردان

ك: بهره لاکردن. [رهاکردنی سهگ بز گرتن. (بز نمونه:

بهردانی تاغی بز گرتنی نیچیر.)]

ف: رهاکردن. (رها کردن تازی برای شکار

مثلاً.)

ع: اِشلاء، ثَوْصید.

تیتبهردان

ك: هشدان. [هانزدان، ورژاندن]

ف: هَش دادن.

ع: هَمتش، هَدش، تَهْرِیش، تَحْرِیش.



## تیپ

ك: پوژ، گهل، [دهسته]

ف: تیپ، جوق.

ع: سرب، تُكْتَه.

## تیپه و گردن

ك: بگاره‌دان، له نه‌نازه ده‌چوون، [له سنوور] ده‌چوون،  
را بردن]

ف: در رفتن، بیرون رفتن. (از اندازه)

ع: عُدُول، تَعْدِي، اِعْتِدَاء، تَجَاوُز، اِفْرَاط.

## تیپه‌رین

[ك: پهرینه ناو (خو هه‌لکوتاندنه ناو شتیک یا کارتک.)]

ف: پَریدن، خَلیدن، سپوزیدن. (توی چیزی یا  
کاری پریدن)

ع: تَتَاغ.

## تیت

ك: تی، [دی، دیت، (رانه‌بردوره.)]

ف: می‌آید. (مضارع است.)

ع: یَاتِي، یَجِیئ.

## تیت

ك: تی، تو، تی، [دیت، تو، دی؟ (ده‌کویت هه‌راژ یا پرسپار  
بیت.)]

ف: می‌آیی، تو می‌آیی.

ع: تَاتِي، تَجِیئ. (اِخْبَاراً وَ اِسْتِفْهَاماً)

## تیتال

ك: تیز، رشقه، شوخی، [گالته‌وگه‌پ]

ف: تیتال، خیتال، خَرش، خَریش، لاغ، شوخی،  
ریشخند.

ع: مُرْتَه، اِسْتِهْزَاء، سَخَر، سُخْرَه، مَسَخَر، مَسْخَرَه،  
مَزَاح، هَزَل، مُطَایبَه.

## تیتال‌باز

ك: له‌وده، شوخی‌باز، رشقه‌باز، رشخه‌باز، تیزباز.

[گالته‌چی]

ف: تیتال‌باز، خیتال‌باز، شوخی‌باز، خَرش‌باز،  
خَرشی‌باز، لاغ‌باز، ریشخند‌باز.

ع: مُسْتَهْزِء، مُسْتَسْخِر، سُخْرَه، مَزَاح، هَزَال.

## تیتالی

ك: تیتال، تیز، رشخه، [گالته‌وگه‌پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش،  
خنده‌ریش، ریشخند، لاغ، تیتال، خیتال،  
شوخی.

ع: مُرْتَه، سُخْرَه، هَزَل، مَزَاح، مُطَایبَه.

## تیتیه

ك: خشل: (تیتیه و گوشواره) [زیوره]

ف: زیور، نُهووه.

ع: حَلِي، حُلِي، حَلِيَه، خَشَل.

## تیتیل و بیبیل

[ك: چیمزکینکی مندالته «تیتیل» پدیکه‌ری پیاره و  
«بیبیل» پدیکه‌ری نافرته که له هه‌ویر یا قویر بۆ  
مندالته دروست ده‌کهن و چیمزکیان بۆ ساز کردوره.]

ف: تیتی و بیبی، «(تسی‌تسی) مجسمه‌ی مرد  
است، «بی‌بی» مجسمه‌ی زن، که از خمیر یا گل  
برای بچه‌ها می‌سازند و قصه برای آنها  
ساخته‌اند.)

ع: حَکَايَه تِیْتِیْل، قِصَّه بَیْبِیْل، قِصَّه بَیْبِیْل و  
تِیْتِیْل.

## تیتخ

## تیتخویرین

ك: تیته‌لچوون، توژین، نالۆژبوون، لیتخویرین، [دانندن به  
توره‌یه‌وره.]

ف: توپیسدن، آلفسدن، آلوسیدن، آلیزیدن،  
ترساندن، خشمناک‌شدن.

ع: دَمَر، تَهْدِید، اِرْعَاد، تَغْطِیظ.

## تیدان

ك: کارتینکردن (کرم تینیداره.) [کرم تیداگه.]

ف: زدن. (کرم زده.)

ع: أَخَذَ، قَدَحَ. (قَدَحَ فیه.)

تیر

ك: نامرازی شهر یا راوگردانه که به گهران دهبازیژن.

ف: تیر، تیج، اتبا، ناوک، خَدَنگ.

ع: سَهَم، نَدَل، قَدَح، فَاس، مُشَابَه.

ویند—تیروکهوان

تیر

ك: گولله (نموی له گهل ته قاندنی همر جاری توپ یا

تفه نگدا دهرده چیت.)

ف: تیر، گلوله. (هر مرتبه که توپ یا تفنگ

درکنند تیر گویند.)

ع: ضَرْبَة، بُدْقَة.

تیر

ك: توز، بالا، قهواره، نه نازه. (هاوتیر) [بهژن، بالا]

ف: تیر، بُرژ، بالا، اندازه. (هام بالا، همال)

ع: قَدَّ، قَامَة.

تیر

ك: (هه ساری زاوه.)

ف: تیر

ع: عطار د.

تیر

ك: تهسل. (بهرام بهری «هری».)

ف: سیر. (ضد گرسنه)

ع: مَل، ناهن، گَزمان، شبعان.

تیر

ك: چپ، موز، لاتیپ. (تیرکردنوه، تیرپوسون.) [روانین به

تیلای چاو له توپه بیدا.]

ف: نهور، آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم از

خشم نگرستن)

ع: شَرَز، خَرَز، خُرْزَة، اِزْزاق، تَغْیُظ، تَغْضُب.

تیر

ك: جوال. [جهوال]

ف: جوال، نهنج، ایزغنج.

ع: غِرَاوَة، وِیجَة، لَبید، مِخَلَة، جَوَال، شَوَال.

تیر

ك: خورج. [شورله: خورجینی دورتابی.]

ف: خورج، بارجامه.

ع: اَوْنِین.

تیراوی

ك: [ک: ناتینو]

ف: سیراب.

ع: رَیَّان، ناهن.

تیراویوون

ك: تیراوی: تاسهشکان له نار.

ف: سیراب شدن.

ع: رَی، تَوَوِی، نَهَا.

تیراوی

ك: تیراویوون: تاسهشکان له نار.

ف: سیرابی.

ع: رَی، نَهَا.

تیراوی

ك: ناسۆز (برینیک که کۆن بووه و هیشتا بهردوام کیم و

زروخی لی دیت.)

ف: ناسور. (زخمی که کهنه شده و از آن

متصل چرک بیاید.)

ع: نَاصُور، القَرَحُ المَزمِن.

تیراویژ

ك: تیرپرس. تفهنگ ناویژ. [نهو مهودایه ی که تیری

هاویژاوی ده گاتی.]

ف: تیررس.

ع: غَلَوَة.

تیراویژ—جمکه نیشه

## تیرباران

ك: شيلك، شيلك كوژ. [تیرهاريشتن به تیکړا، کوژران له

لايښ د سته يک تیرهاريووه.]

ف: تیرباران، شلیک گڼش.

ع: تَضَح، اِمطار. القَتْلُ تَضْحًا.

## تیربوون

[ك: تاسه شكان له خوراك.]

ف: سیر شدن.

ع: شَبَع، شَبَع.

## تیربوون

ك: بی تیربوون، بیزاربوون. [تاسه شكان، وپس بوون

(نید یومه).]

ف: بی نیاز شدن، بیزار شدن، سیر شدن. (کنایه

است.)

ع: شَبَع، اِسْتِغْنَاء، قَتْلُ.

## تیر به تیر

ك: رو به رو، به رانبر. [همه بهر، همه بهر]

ف: بَرَابَر، رو برو.

ع: تَجَاه، مُوَاجِه، مُقَابِل، تَلْقَاء، مُحَاضِر.

## تیر تیره

ك: قوم قومه. [یزمزه]

ف: بُزْمَجْه، بُزْمَزَه.

ع: جِرْدُون.

وینه — قوم قومه

تیر تیرین — نافرزی ننه نگ [اوه یه کی کر مایه.] (کرماجی

است.)

## تیردان

ك: کیش، تورک کش. [هه گبهی تیر.]

ف: تُرکَش، تیرکش، تیردان.

ع: جَعْبَة، رِبَابَة، كِنَانَة.

وینه — تورکش

## تیر دوکمه دار — دوکمه تیر

تیر شه هاو

ك: شوله. [نه ستیره کشار.]

ف: نِيَزْک، شوله، شمله، شخ، شُخانه. (نِیازیک)

ع: شهاب، نِيَزْک. (نِیازک)

## تیر کردن

ك: هه لُخراڼ، داموچان، داسپاردن، وادار کردن. [هاندان]

ف: تیر کردن، وادار کردن، برانگیختن،

شورانییدن، آغالییدن.

ع: تَحْرِیک، تَحْرِیص، تَحْرِیث، اِغْرَاء، اِغْوَاء.

## تیرکیش — تیردان

## تیرنج

ك: چاڼخ. [(به شی بنباخه لی کهوا — بو نمونه — که

سیگوشه یه).]

ف: تیرج، تیرج، تیریز، تریز، تیر، سوزه،

چاڼق. (زیر بغل قبا مثلاً که شکل مثلثی دارد.)

ع: تَحْرِیص، دَخْرِیص.

## تیروکه وان

[ك: نامرانیکی شه کردن یا راو کردنه.]

ف: تیروکه مان.

ع: سَهْم و قوس.

وینه

## تیره

[ك: سیمه چهرمی باریک. (وهك: تیره کلاش).]

ف: تسمه. (تیره ی گیوه مثلاً.)

ع: سَوَط، سَبَر.

## تیره

ك: هرز، تنگه زه، گورز. [تایده، خنل]

ف: تیره، گروه، رشته، دوده.

ع: شَعَب، رَهط، قَوْم، حَي، بَطْن، فَخْذ، فَرِیق، فَرِقة،

قِدَة، عِمَارَة، قَبِيلَة، فَصِيلَة، عَشِيرَة، طَائِفَة.

## تیره

ك: برورسکه، پل. (پل نهو شنی.) [ته زوی به ژان.]

ف: تیسرک، گنشک، جستن درد. (تیسری

(می‌کشد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

**تیره‌چا**

ك: چاوانه. [بیری راستی ستونی.]

ف: تیرچاه، چاه. (چاه راست عمودی)

ع: جُب، اُكر.

**تیره‌شان**

ك: شان، یال، تیغه‌شان. [لمی کتو (بهشی سهره‌وی

شاخ.)]

ف: یال، تیغه‌شان. (بالای کوه)

ع: سَرَاة، رَأْس، حَدّ، شَفْرَة، شُیُوب.

وینه &lt;۲&gt;

**تیره‌ك**

ك: شه‌معدك. [شو کوئه کدیبه ده‌یدنه بدر بنیچی

دیواری شکار.]

ف: پازیر، شَمْع، نَبَازش، چُفت. (ستونی که به

زیر سقف دیوار شکسته زنند.)

ع: دَعَاة، عَمُود.

**تیره‌ناز**

ك: جه‌هان‌پنا. [سنگ‌گر، مه‌تریز]

ف: آلتنگ، تیرانداز، سنگ‌انداز، جهان‌پناه.

ع: مِتْرَاس.

وینه &lt;جه‌هان‌پنا

**تیره‌ناز**

ك: ... تهنه‌نگی. [تیرهاوژ. چه‌کدار]

ف: تیرانداز. تَفَنگ‌چی.

ع: نَابِل، شُرْطِي، زَبَانِيَة.

وینه

**تیره‌نازی**

[ك: تیرهاویشتن.]

ف: تیراندازی.

ع: نِضَال، رِماء، مُرَافَاة، مُبَارَاة، مُسَابَقَة، رِمَایَة.

**تیره‌نان**

[ك: تیرك]

ف: تیر، تیرنان، چوبه، چوچه، نَفْرُوج، نَفْرُوج،

نَسُورده، بیواره، نیواره، نَوَرْد، وَرْدَنه، وارْدَن،

گَرْدَنه.

ع: مِطْلَمَة، مِطْلَمَة، مِدْمَك، كَرِيب، مِرْقَاق، مِلْطَاط،

مَحُور، مِحْلَاج، شَوْبِك، شَوْبِق، صَوْبِج.

وینه

**تیره‌ویبون**

ك: چپی‌ویبون، مَوَی‌ویبون. [به تورپه‌یسه‌ره روانین به

گوشه‌ی چار.]

ف: آغولیدن، آلوکیدن، نُهوریدن.

ع: خَزَر، شَرَز، شُوس، كَلَح، اِزْزَاق، تَقْیِظ، تَغْضُظ.

**تیره‌وگردن <چیره‌وگردن****تیره‌هیش**

ك: تیره‌هیش، داره‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جووتی چاران.]

ف: سَبَنج، تیرخیش.

ع: سَلَب، مَیس.

وینه &lt;جفتیار، یرِیق

**تیره‌هیش <تیره‌هیش****تیری**

[ك: نانی به تیرك گراو.]

ف: تیری، نان تیری.

ع: مِدْمَكِي، اَلْخُبْرُ الْمِدْمَكِي.

**تیری**

[ك: تاسه‌شکان له خُوزاك. (بدرامبری «برستی».)]

ف: سیری. (ضد گرسنگی)

ع: شَبَع، شَبَع. فَم، بَشَم، كَرَم.

**تیز**

ك: تیتالی، رشخن. شوخی. [گالتنه‌وگپ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش.

خَنده ریش، ریش خَنده، لاغ، شوخی.

ع: هُرْته، سُخره، هَزَل، مَزاح، مُطایبَه.

### تیزانگ

ك: گمیزدان، [میزه لَن] (نهدامتیکی له شه، ههروهه):

فوردان كه مندا لَن یاری پی ده كن.)

ف: پُفك، آبدان، بادكُنك.

ع: مَثانَه، فوف، (فوفَه) فُفاخه، مَوْضِعُ الْبُول.

وینه

### تیزاو

ك: تیزاو، [تیزاب: ناریکی بیترنگ و بوتریزه كه زۆر سهی

كانزكان ده توینیتمه].

ف: تیزاب، تیزاو.

ع: اَلْمَاءُ الْكَاكِل، اَلْمَاءُ الْغَالِب.

### تیزاو

ك: رَشخه نه جاپ، [گالته جاپ]

ف: خَرش، خَریش، خنده ریش، تیتالی،

خیتالی، ریش خَنده.

ع: هُرْته، سُخره، مَسْخَرَه.

### تیزه

ك: نووك، [تیزایی سهر نووكی شت. (وهك: تیزه ی تاق.)]

ف: تیزه، تیزی، نوک. (تیزه ی تاق مثلاً.)

ع: حَادَّة.

### تیزه

ك: قوتكه، [تَرَبَك، زهقی (وهك: قوتگره گه لی سهر دیوار.)]

ف: تیز، كُنْگَرَه. (بلندیهای روی دیوار مثلاً.)

ع: شَرْفَه. (شرفات)

وینه

### تیزو

[ك: تیز، به پرشت (وهك: تیزی تیز.)]

ف: تیز، سیز، بُرا، بُرُنْده. (تیغ مثلاً.)

ع: حَاد، حَدید، قاطع، باتر، حاذِم، حاسِم، ذَرِب،

لَهْذَم، شَحْوْذ، شَحید.

### تیزو

ك: تون، [تیز، زمان سووتین (وهك: سرکه.)]

ف: تَنْد، سوزنده، تَرُش. (سرکه مثلاً.)

ع: حَاد، مَض، قَارِص، لَانِع، كَاو، مُوجِع، حَامِض.

### تیزو

ك: گرج، قوتچاخ، تون، چابك، [چالاک، گورجوگوژ]

ف: تَنْد، تیز، چابك، چالاک، چُست، تَجَام،

نُژَن، كَرْمَنْد.

ع: حَدید، مُحَدَّد، جَلْد، جَلید، شَدید، سَرِیع، سَعور،

نُكْط، قَعَطَل.

### تیزاو—تیزاو

### تیزکردن

[ك: به پرشت کردن، له ههسان دان]

ف: تیز کردن، بُرا کردن.

ع: شَحْذ، ذَرِب، اِذْراب، اِحْدَاد، تُحْدید، سَن.

### تیزکردن

ك: تون کردن، [خوش کردن، گریه دار کردن (وهك: تیز کردنی

ناگر.)]

ف: تند کردن. (آتش مثلاً.)

ع: نَمی، ثَنَمیة، تُحْدید، تَشْدید، اِضْرَام.

### تیزهوش

ك: زیرهك، هوشیار، [بیرتیز]

ف: تیزهوش، هوشمند، هوشیار، زونگ،

تندهوش.

ع: لَوْدَعی، اَلْمَعی، فَعْلَن، ذَهْن، ذَهین.

### تیزه و کردن

ك: هان دان، هه لُخِرَانَن. [دنه دان]

ف: آغالیدن، برانگیختن.

ع: تَحْرِیک، تَحْرِیش، تَحْرِیص، تُحْدید، سَن، اِغْرَاء.

### تیزی

ك: تونی، [توندی]

ف: هَنگَار، تُنْدی، تیزی.

ع: حَدّ، حِدَّة، سَوْرَة، ظَلِیَّة، ذُبَاب، شَبَابَة.

## تیسک

ك: تورك، كولك. [كولكه: خوری و موو.]

ف: كُلك، كُرَك، پَشَم، پُرز، پُرزه.

ع: وَبَر، شَعَر، شَعَر، رَغَب.

ویننه هیده.

## تیسک

[ك: زنگه ته، تلیسك (وهك: هیشوی بچووی تری که

لکاره به هیشویه کی گه ورتیره.)]

ف: تلسك، تلنگ، بیتك، پیٹك، زینگره، زنگره،

زینگله، پاشنگ، پاشگنه، فَرشك، كانا، وکانا.

(خوشه ی کوچك انگور مثلاً که به خوشه ی

بزرگ متصل است.)

ع: خَصْلَة، عَسِکَة.

## تیسکن

ك: توركَن، كولكن. [كولكنه: خاوهنی موو یا خوری دریژ.]

ف: كُلكین، كُرکین، پَشَمین، پُرزو.

ع: وَبَر، رَغَب، مُرَغَب، أَشَعَر.

## تیسکه

[ك: تیزه، تیز (کونی خوارهوی توپ یا تفنگ که لمویره

ناگری ده دن.)]

ف: جامتکی. (سوراخ پایین توپ یا تفنگ که از

آتجا آتش زفند.)

ع: مَوَقِد.

ویننه <توپ> / <فرسینا> (۲)

## تیسکه نیان &lt;هه لخران

## تیسمیریان

ك: که تر کولفت، چوارشانه، زهلام، زل، کوله پره. [توکمه:

مروژی پتوری نه ستور.]

ف: گنده، غک، لَمَتَر، لَنَبَر، پَک وُلک، کَت و کُلَفَت،

چارشانه.

ع: جَحْرَب، حَنْبَل، حَبَاب، قَطُور، ضَخِیم.

## تیسمیریان

ك: زلموین، کولفوتبوون. [نه ستور بوون]

ف: گنده شدن، کلفت شدن، لَنَبَر شدن، لَمَتَر شدن.

ع: ضَخَم، ضَخَامَة، حَنْبَل.

## تیشک

ك: لیزگ. [تیشک، تیریژ]

ف: تیغ، پرتو.

ع: شُعاع.

## تیغ

ك: تیغ، کافرمان. [گوزان (موسی سه رتاشین.)]

ف: پاک، اَسْتَره، مَوَسْتَر، تیغ. (تیغ

سر تراشیدن)

ع: مِحْلَاق، مِشْرَط، مَوَسَى.

## تیغ

ك: تیغ، کارد. [چه تو (هه شتیکی به پرشت وهك: کارد،

خنجیر، قه مه، قه داره و...)]

ف: تیغ، درنه، دُرْفَشه، برنده. (هر چیز

برنده ای، اعم از کارد، خنجر، قه، قداره و غیر

آن...)

ع: سَكِیْن، عَضْب، صَارِم.

## تیغ تیز

[ك: تیخی پرشتدار]

ف: تیغ تیز، تیغ برنده، تیغ بُرَا، برنده.

ع: صَارِم، حَاسِم، حَازِم، بَاتِر، قَاطِع، شَحُوذ.

## تیغه

ك: دمه. [تیری تیغ. (وهك: دمه ی ششیر.)]

ف: تیغه، دمه. (تیغه ی شمشیر مثلاً.)

ع: شَفَرَة.

ویننه <دشه> (۲)

## تیغه

ك: لچ، لیواره، که ناره، هه زاره. [لیوار (وهك: که ناری

حه وزا.)]

ف: لبه، تیغه، کناره. (کناره‌ی حوض مثلاً.)

ع: شُفر، حَرْف، حَافَة، نَاحِیَة.

**تیغه**

[ک: له‌مپه‌ری ناسک. (دیوارتیک که خشته‌کائی به باری درتیزیدا خراوده سهریده‌ک.)]

ف: تیغه، آزه. (دیواری که خشت را از لبه روی هم می‌گذرانند.)

ع: سَمِیْط، حَاجِز، حَائِط.

**تیغه‌شان**

ک: تیرشان، یال، شان. [لاشانی چیا.]

ف: یال، تیغه‌شان، تیزه‌ی کوه، بالای کوه.

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفْرَة، شُؤْبُوب. (شَفْرَة الْجَبَل) وینه—تیرشان

**تیکان**

ک: تیکه‌گدل. [به‌شگدل، پارچه‌گدل (کویه).]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه‌ها. (جمع است.)

ع: أَجْزاء.

**تیک‌چوون**

ک: شتیریان. [شپرزه‌بون، به‌یه‌کاهاتن (دل به‌یه‌کاهاتن).]

ف: به‌هم‌خوردن، آشفته‌شدن، شولیدن. (حال به‌هم‌خوردن)

ع: تَشْوُوش، اِشْمِئْزَاز.

**تیک‌دان**

ک: روخان. شتیران، له‌یه‌ک‌دان، به‌یه‌ک‌دان. [روخانیدن.

تیکوتیلدان]

ف: به‌هم‌زدن، ویران‌کردن، رُخانیدن.

ع: هَدم، نَقْض، تَخْرِیب، تَشْوِیش.

**تیکرا—ده‌سجه‌م**

**تیکردن**

[ک: رشته‌ناو (روک: ناو رشته‌ناو گوزه).]

ف: تو‌کردن، تو‌ریختن، کردن، ریختن. (آب توی کوزه مثلاً کردن.)

ع: مَلَا، ثَمْلِیْة، صَبَب، اِدْخَال، وَضْع.

**تیکردن**

ک: چاخ‌کردن، درس‌کردن. [ناماده کردن (سازدانی

نیزگله).]

ف: چاغ‌کردن، درست‌کردن. (چاغ کردن قلیان)

ع: عَمَل، تَهْیِیْة.

**تیکردن**

[ک: تیلبره‌بون، مشتم‌کردن]

ف: جنگیدن، پرخاش‌کردن، درهم‌افتادن.

ع: نِزاع، خِصام، دَوَکَة، مُبَارَزَة، مُضَاجَة.

**تیکله**

[ک: مه‌نجه‌لژکه (ی مسین).]

ف: دیگچه، دیزی. (مسی)

ع: طَنْجَرَة.

وینه

**تیکله**

ک: هالژ. [کیتله (ی گلین).]

ف: کوزه، دیزی. (گلی)

ع: جَرَة، کوز.

وینه—هالژ

**تیکمه**

ک: پر. [توکمه، ناپر (به‌رامه‌ری «خالی».)]

ف: پُر، آمون، آگنج، آگند، آگین، مَشْت، بَیَا،

آموده، آگنده، آنباشته، لَبالب، لَبریز. (ضد

«خالی»)

ع: مَالِی، مَلْشان، مُمْتَلِی، قَعَم، فُهَق، نَزَق، نِیْسَق،

مُتَوَزَّء، طَاف، طَاف، طَافِج، فَايْض، مَمْلُوء، مَجْمُوع،

مَشْحُون.

**تیکوتان**

ک: تیکوتان، تیرین. [ناخین، تپه‌ستارتن]

ف: سپوختن، خلانیدن.

ع: اِدْخَال، اِدْماج.





ف: غُلُول. (لقمه‌ی گرفته در گلو)

ع: غُصَّة، خُنْفَة.

**تینگ‌یشتن**

ك: حالی‌برون. [قامین، تینگ‌یشتن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفْهَم، تَفَقَّهُ، تَعَلَّمَ، عِلْم، فَهَم. حَدَس.

**تینگ‌بین** ← **تینگ‌یشتن**

**تینگ‌ریان**

ك: گیران. [گیر کردن (شتیک له ناو شتیکی‌تردا]

گیرکات.])

ف: گیرکردن. (چیزی توی چیز دیگر گیر بکند.)

ع: احتباس. لَحَج.

**تینگ‌ریان**

ك: ته‌نگانه. [بی‌دوره‌تانی، ته‌نگه‌بهر]

ف: تَنگِی، تَنگنا، سَخْتِی.

ع: عُسْرَة، شِدَة، ضِيقَة، مَضِيقَة.

**تیل** ← **خوئیل**

**تیلمه**

ك: باریکه، نوار. [سیرمه، تیلماسك، شریت]

ف: نوار، باریکه.

ع: سَبِیْبَة، شَرِیْطَة، وَصْن.

**تینله**

ك: ره‌شتاله. [گه‌نپه‌نگ، نه‌سهر]

ف: تیره، سیاه‌فام.

ع: كَدَر، اَسَوْد.

**تیله** ← **تیل**

**تیتلا**

ك: ته‌باخ. [گالوك]

ف: چُنْبه، خاده.

ع: مَطْرَد.

وینده‌ی هیه.

**تیماج**

ك: سه‌ختیان (پیتی خوتشه‌کراوی بز.).

ف: پَرَن‌داخ، پِران‌داخ، پیران‌داخ، اَپَرَن‌داخ،

اَپیرَن‌داخ، سَخْتیان. (پوست بز دباغی شده)

ع: سَخْتیان، سَخْتیان.

**تیمار**

ك: شان و قاشار کیشان. [رنه‌ک کردنی چوارپی.])

ف: تیمار. (تیمار کردن چارپا)

ع: حَس.

**تیمار**

ك: چار، چاره. [چاره‌سهر کردن (درومان کردنی برین یا

نه‌خوش.])]

ف: تیمار، چاره. (مداوای زخم یا بیمار)

ع: اَسْو، عَلاَج، مُعَالَجَة، مُداوَة.

**تیمچه**

ك: کاروانسهر. [کارمه‌سهر: جینگه‌ی پشوردانی قافله.]

ف: تیمچه، سَرا، کاروان‌سَرا.

ع: فُنْدُق، سَرا، خان.

**تیمسال**

ك: شیره، درّشم. [وینه]

ف: تَنْدَس، تَنْدَسَه، تَنْدِیس، شیبوه، مانند.

ع: تَمثال، صُورَة، تَصویر، عَكس، شِبَه، مِثال.

**تین**

ك: گهرمی. [تار (گهرمایه‌ک که ده‌ست نه‌سووتینیت.])]

ف: گرمی. (که دست نسوزاند.)

ع: سَخْوَة، حَرَارَة.

**تینگ**

ك: ته‌ژنه. [تینو (له «تینه» به وه‌رگیراوه که له فارسیدا

مانای «لیک» ده‌دات.])]

ف: تشنه. (از «تینه» است به معنی «آب دهن».)

ع: ظَمِئ، ظَمِئ، ظَمَان، هَو، هَائِف، هِیمان،

صَدِیان، هَجَفان، غَلِیل، مُغْتَل، نائع، عَطشان.

## تینگی

ل: ته ژنه گی. [توینیتی، تینویتی]

ف: تش، تشنگی.

ع: ظَمًا، هَيْف، هَيْام، أَوام، جُواد، هُوام، صَدَي،

غُل، غُلَّة، لُهَبَّة، هَيْئَة، لُوح، نُوع، عَطَش. هَوَى.

## اشتقاق

## تینه ت

ل: سرشت. [خزرسک، ناوگل]

ف: گل، گوهر، سرشت، منش.

ع: طینة، فطرة.

## تیوه شیان

ل: ته کائن. [راوه شاندن (ته گانداسی جلوسه رگ له سهر

ته نووردا - بز نمونه - هه تا نه سپیکه ی داکه ریت.)]

ف: تکان دادن، تکاندن، آفشاندن. (تکان دادن

لباس در روی تنور مثلاً که شپش بیفتد.)

ع: نقض.

## تیوه شیان

ل: لیوه شیان. (به دوس و به دم تیوه شیاگه.) [تیبه ربوون،

سدرقال بوون]

ف: توش افتادن، سرگرم شدن.

ع: اشتغال، استغراق، انهماك، اهتلاك.

## تیوق

ل: گور. [به گویره ی، به پیتی]

ف: برابر.

ع: طبق.

## تیوله

ل: تویله، پیشتیر، گهر. [ته ویله، پشتیر]

ف: درش، آخر، تویله، استپل.

ع: مَرِبَط، اسطیل، اصطیل، طویلة.

## تیوه لچوون

ل: تویر بوون، تیخویرین. [رق هه ستان، لیگوراندن]

ف: توپیدن، آغدن.

ع: ذمر، اغتیاض، تهدید.

## تیبه لدان

ل: شه قیادان. [شه قیادان، له قه لیدان]

ف: آردنگ زدن، تکیازدن، پشت پازدن.

ع: ركل، نكع، كسع.

## تیبه لدان

ل: تاربیادان. [تارتیرادان (رهك: ناو پادانه ناو ده فر.)]

ف: آب گرداندن. (توی ظرف مثلاً.)

ع: خَضَخَضَة.

## تیبه لدان

ل: ده کردن. [وده رنان]

ف: بیرون کردن، دور کردن، راندن.

ع: دَع، دَعَت، قَعط، رَح، رَح، لَكم، نَجَر، طَرَد.

## تی به لده

ل: ده ری که!، ده رکیاگ. (تیبه لده کریاگه.) [وده ری نی!]

هه روه ها: وده رنار]

ف: بیرون کنید!، دور کنید!، بیرون شده،

رانده شده.

ع: دَع، اِدْعَت، اُطَرْد!، مَدْعوع، مَدْعوت، مَطْرُود.

## تیبه لکردن - تیبه لچوون

## تییی [تی]

[ل: پاشگری که که ناری پیش خوی ده کاته چارگ. رهك:

پیاویتی.] [پیاگه تی]

ف: گئی. (علامت حاصل بالمصدر است:

«مردانگی».)

ع: ة. (مُرُوءَة)

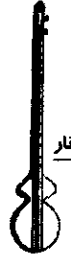
## وینه‌کانی پیتی ت



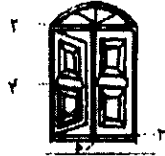
تاس کلاو



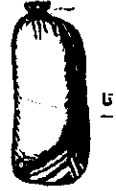
تاس



تار



تادرگا



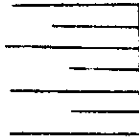
تا



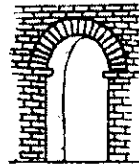
تاله‌که



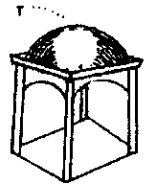
تالک



تاکولو



تاق B



تاق A



تانجی



تانج کولم



تانج زاوا



تانج دهوریشی



تانج خروش



تاوه



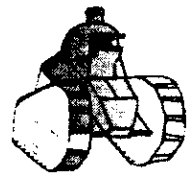
تاوله



تاوس



تاوت



تانک



تربشته



ترب



ترازو



تراز



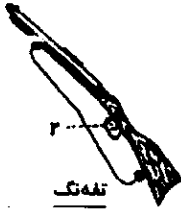
تاینچه



تاپله



تَلُخ



تفہنگ



تدرونج



تدوڑی



ترمس



تورنگان



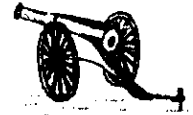
تور



توتوم



تویز



تویب



تورومتہ



تورکەش



تورشى سالفکەر



تورشکە



توررە B



توررە A



تووتی



توتک بلوور



توتک



توتلەكە



توتسى



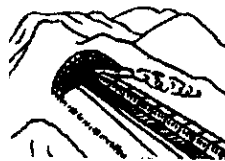
تورونج



توہ سوورہ



توہ رەشە



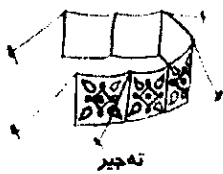
توونل



توورەكە



توورک



تاجیر



تهله ک



تهیل سواری



تهیل



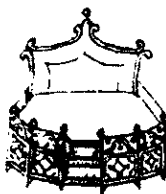
تهله



تهله



تهله B



تهله A



تهله بیه دری



تهله شی



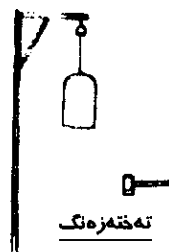
تهله شیت



تهله تیره



تهله خون



تهله زهنگ



تهله مشک



تهله



تهله کمه



تهله ففت



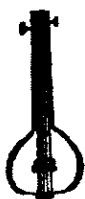
تهله هالکر



تهله کاف کشی



تهله بازار



تهله مووره



تهله



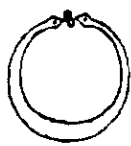
تهله ماکوز



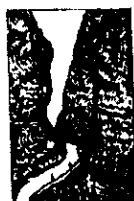
تهوہرداس



تھوہر



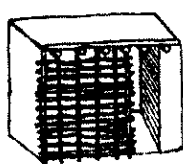
تھوق



تہنگہ



تہناف میعماری



تہیمان



تہیارہ B



تہیارہ A



تھوق



تھومرزین



تیزانگ



تیرہنان



تیرہناز



تیرہشان



تیر و کہوان



تیانہ



تیکلہ



تیرہ



# ج

جا

ك: نيتَر. (جا به من چه؟) [نينجا]

ف: دگر، ديگر. (دگر بمن چه؟)

ع: فَ. (فعلايي؟)

جا

ك: جينگه. پله. [شوين، دهرجه، ناست]

ف: جا، جاي، جايگاه. جاه.

ع: مَحَلّ، مَكَان، مَعَان. مَقَام، رُقْبَة.

جانهيره ← نه سپه ناخ

جاچكه تاله

[ك: بنيشته تاله]

ف: سقز خام.

ع: كُنْدُر، عَك.

جاجم

[ك: پارچه يه كي نه ستور و زيهره. (په لاسي

رهنگاره رنگ.)]

ف: جاجَم. (پلاس الوان)

ع: بُرْجُد.

وينه

جاچكه

ك: بنيشته، ويژهن. (ژاژكه) [جاجكه]

ف: سَكِر، سَقَز، بَسْتَك، بِنَاسْت، ژاژ، ژاژه،

كُنْدُرَك، قُنْدرون.

ع: عَك، عَك، عُلَاك، عُلَاك، عُلَاك، صَمِغُ الْبَطْم.

جاچكه خوه شه

[ك: بنيشته خوشه]

ف: سقز پُخته.

ع: عَك، صَمِغُ الْبَطْم.

جاخ

ك: زَيْد. هِن. [مُولَك، مَال: شتي تاييه تي كه سيك.]

ف: اَلْكَ، اَن.

ع: مُلْك، مَمْلُوك.

جادار

ك: جينگه دار، جينگه نشين. [جينگر، جينشين]

ف: پوران، پيره، جادار، جانشين. ياور. بابيزان.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. مُعِين، مُعَاوَن. كَفِيل.

جادوو

[ك: سير]

ف: جادو، فَرهست، سپهره بِندي.

ع: سِحْر، صَنِيعُ التَّوَابِع.

جادووياز

[ك: سيرباز]

ف: جادويزان، جادوگر، فَرهست باز، فَرهستگر،

اَفسونگر.



ع: ساحر، تابع، تابعه.

### جادووبه

ك: ته‌لیسم. (پارچه نالتون یا زیو که نوشته‌ی تیدا نووسراوه.)

ف: پَتر. (تکه طلا یا نقره که در آن تعویذ نقش کنند.)

ع: طلسم.

### جادووبگر

ك: جادوباز. جادوونویس. [سحرپاز]

ف: جادوباز، جادوگر. جادوونویس، افسونگر.

ع: ساحر، تابع، راقی.

### جاده

ك: ریگه. [شدقام، ریناز]

ف: راه، جاده.

ع: صراط، طریق.

### جار

ك: کسه، سمر، را، گل. (چند جار و تم.) [که‌پت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: کُره، مره، دفعه، خطر، مرتبه.

### جار

ك: گا. [جارجاری. (ره‌خت، کات)]

ف: گاه، هنگام.

ع: وقت، حین.

### جارچی

ك: بوره. [بایر (زه‌ری نه کیلراو).]

ف: بوم، بوره، جار. (زمین شیار نشده)

ع: سیاخ، صلب، بُو، بائر.

### جارچی

ك: که‌وشدن. (په‌مگجاری.) [کیلگه، کیلراو (به‌رام‌به‌ری

«بوره» به و به تهنیا به‌کار ناهینریت.]

ف: زار، گفشن. (پن‌به‌زار) (ضد «بوره» و تنها

استعمال نمی‌شود.)

ع: سبات، مرت، جُرز. حَقْل، قَرّاح، مَشَارَة.

### جارچی

ك: راسایی، هاماری. (زه‌ری راست و تده‌خت.)

ف: همواری. (زمین هموار.)

ع: میدان، عرصه، فضاء، ساحه، قاعه، باعه، بقعه.

### جارچی

ك: چلچرا. (چرای چند لق.)

ف: جار، چهل چراغ. (لاله‌ی چند شاخه)

ع: کُریّا.

### وینه

### جارچی

ك: هلاله، هم‌اله، بانگ‌واز. [راگه‌یاندن به ده‌نگی به‌رز.]

ف: جار، سلا، صلا، آگاهی، گلبانگ.

ع: نداء، مُناداة، نُشد، صُراخ. اَذان، اِیذان، اِعلام.

### اعلان

### جاران

ك: نه‌رسا، له‌مه‌یهر. [له‌مه‌پیش]

ف: پیش، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: سابق، قَبْل، مِنْ قَبْل.

### جار جاران

ك: جاران، له‌مه‌یهر. [جاری جاران، رَزْگارانی زود.]

ف: پیش‌ازاین، پیشترها، هنگام‌پیش، پیشتر.

ع: سَوابق، سَوابقِ الْاَیام.

### جار چهن‌جاره

[ك: چهنده‌مین جار]

ف: بار چند باره، بارچندم.

ع: الْکُرهُ الْاخری.

### جارچی

ك: که‌ره‌لیاس، هلاله‌که‌ر. [راگه‌ی‌نهر، قاو‌که‌ر]

ف: جارچی، جارکش.

ع: مُنادی، ناشد، نُشاد، صا‌رخ. هاتِف. مُؤذن.



نه کراوه.) [

ف: تَجَار، تَجَارَه. (کره اسپ که هنوز زین نشده باشد.)

ع: قَلَو، قُلُو، مُهر، قِلَو.

**جاف**

[ک: (تیره که نه زادی کورد که له همریمی نیتوان دور روباره که دا نیشته جین.)]

ف: جاف. (تیره‌ای است از نژاد کرد که در بین‌النهرین هستند.)

ع: جاف.

**جافری**

[ک: (سورکه‌له‌ناوی «جه‌عفر».)]

ف: مخفف «جعفر» است، اسم است.

**جافری**

[ک: مه‌عه‌نروس (سوزیه‌کی به‌تاوبانگه و ده‌خوریته.)]  
ف: شایی، جعفری. (تره‌ای است معروف خورندنی)

ع: حَزَاء، حَزَى، كَرْفَس، رُومِي، بَقْدُوئَس.

**جافه**

[ک: (نم و شه‌یه‌ش سورکه‌له‌ناوی «جه‌عفر».)]

ف: آن هم مخفف «جعفر» اسم است.

**جاکه‌ش**

ک: کوسکه‌ش، ماسکه‌ش، ده‌ویت. [گه‌رواد، بی‌تامورس]  
ف: جاکش، کس‌کش، دست‌کش، ماست‌کش، زن‌بمزد.

ع: قَوَاد، دَلَال، دُیُوْث.

**جگه**

ک: جِیْگه. [شرین]

ف: جا، جای، جایگاه.

ع: مَحَل، مَكان، مَعان.

**جالالوکه** «کاکه‌مووشان» [رشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

(کرماجی است.)

**جاله** «هه‌نار» [رشه‌یه‌کی کرماجیه.)] (کرماجی است.)

**جام**

ک: ناو‌خوری. [قاپی بچوکی باخه‌لی یا قاپی بهره‌م سه‌ماور.)]

ف: جام. (جام‌آبخوری کوچک جیبی یا پای سماور.)

ع: جَام، کَاس، مِصْحَاة، صِوَاع، صُوع.

**وینه**

**جام**

ک: ناینه. [نارینه]

ف: آینه، آهینه، آیینه، جام.

ع: مِرَاة، عِنَاس، مَویَّة، وَذِیْلَة، مَجَلَى، مِیْظَار.

**وینه** «ناینه

**جام**

ک: ونه‌دیگ. [شوروش (یدک ته‌به‌ق شیشه.)]

ف: جام. (یک قطعه شیشه)

ع: لُوح، طَایِیْق، طَایِیْق، زَجَاج.

**جامباز**

ک: نه‌سپ فروش. [ده‌لانی و لاخ فروشتن]

ف: جامباز، جانباز، اسپ‌فروش.

ع: خَیَال، بَائِعُ الْخَیْلِ.

**جامتا**

[ک: جانتا]

ف: جانتا، جَنته.

ع: شَنَّتَة، قِیْطَر.

**وینه‌ی هیه**

**جامتافروش**

ک: ورده‌فروش، به‌خه‌ل‌فروش. [ورده‌واله‌فروش]

ف: پیله‌ور، بَغْل فروش.

ع: خَرَزِي، خَرْدَجِي.

**وینه** «به‌خه‌ل‌فروش

**جامد**

ك: كړچك، رچياگ، وشك. [رهق، بې گيان]

ف: بېسته، بړېسته، انېسته، افسرده، فسرده.

ع: جامد، جماد.

### جامدانه

ك: جامانه. [سندورقي جلويه رگتيداده گرتن.]

ف: جامه دان، جامه دانه.

ع: عيبه.

### جاموله

ك: باديدى كړچك. [جامى بچړول.]

ف: جام، ياديه.

ع: جام، كاس. جويمة، كويسة، صويعة.

وينه

### جامه كنه

[ك: جيكى جلويه رگ گوزين.]

ف: جامه كن.

ع: مخذع، مُشَلَح.

### جامه لووس

ك: سفته كمر، تهرزون. [دهمتهر، زمانلووس]

ف: پلواس، پلوس، پلوس، لوس، چاپلوس،

چالپوس، چاپلوس، آيشه، آيشنه، آيشتنه،

آنيشه، آبيسته، آبيسته، آشمال، چرب زبان،

ترزبان.

ع: داحن، مُداهن، مُتَمَلَق، دالي، داري.

### جامه لووسى

ك: سفته. [چاپلوسى، كلكه سوته]

ف: پلواس، پلوسى، گريس، كريس، كرس،

كرش، سيقود، چاپلوسى، چاپلوسى، آشمالى،

فروتنى، خوش آمد.

ع: دَحَن، تَمَلَق، مُدَاهَنَة، مُدَالَاة. مُدَارَة.

### جانانه

[ك: دلبر (يارى بزيرى دلبرين).]

ف: جانانه. (معشوقه ي زړنگ دل ربا)

ع: فُجَانَة، جَذَابَة، مُحَبُوبَة.

### جانب

ك: لا، لان، بدر، پاڼ. [ته نشت]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زى، رُخ، تَنِيزه، وَر، لا،

نزد.

ع: سَمَت، صَوْب، نَحْو، نَاحِيَة، جِهَة، جَانِب، قَبْل،

مُزَف، لَدَى، لَدُن.

### جانبدارى

ك: لاکوښکه، لاکوښکى، داکوښکى، لاکوښى، لان گرتن،

هواخوايى. [لايه نگرى]

ف: دوستدارى، کُمکى، هواخواهى، سپړشدن.

ع: حِمَايَة، دِفَاع.

### جاندار

[ك: پاريزهر، چه كدار]

ف: جاندار، جانهدار، ژاندار، سلاهدار،

سَلَحشور، نگاهبان.

ع: شَرَطِي، زَيَانِيَة، سِلَاحدار، جِنْدَار. نِظَام.

### جانقوليباز

[ك: فروښلکهر، گزيکار]

ف: جَنغولک باز، جامغولک باز.

ع: مُحِيل، مُتَقَلَب، دَسَاس.

### جانقوليبازى

[ك: فروښل، گزيكارى]

ف: جَنغولک بازى، جانغولک بازى،

جامغولک بازى.

ع: حِيلَة، تَقَلَب، دَسِي سَة.

### جانگى

[ك: لاجانگ (نيتوان چار و گوى).]

ف: آهيانه. (بين چشم و گوش)

ع: صَدع، شَقِيقة، عَذار.

وينه ي هيه.

**جانماز**

ل: بدمال: [دوگرد: رایه‌خی نویژ له‌سمرکردن.]

ف: تسلیخ، تشلیخ، جانماز.

ع: كَر، مِحْرَابِي، رِداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة (مَنَدیل) وینه

**جانمه‌ور**

ل: گیاندار، گیانه‌ور. [میرو]

ف: خَسْتَر، خُراسْتَر، جانوَر، جاندار، خزنده.

ع: حَشْرَة، أَحْراش، أَحْناش، خِشاش، هَواَم، سَواَم، قَواَم، دُویبَة.

وینه ← ده‌شمرات

**جانپخانی ← جوال****جاوت**

[ل: جار، جانگ، کرراس]

ف: کَرباس، گَزینه.

ع: سَحْل، خام، کریاس.

**جاوین**

[ل: جرین، ژاوین]

ف: جاییدن، خاییدن، لَییدن، خَسیدن.

ع: خَضَم، مَضْع، لُوك، عَلَك، ثَمْرِیث، تَمَلَق، لَجَلَجَة، نَجْنَجَة، دَرْدَرَة، مَرْمَرَة.

**جاهیل**

ل: جیل، جوان. [مه‌رزگار، لار]

ف: جوان، بُرنا.

ع: شاب، فُتی، مُراهِق.

**جاهیل**

ل: نه‌خوته. [نه‌خوتنه‌رار]

ف: نخوانده، ناخوانده، کانا، نادان.

ع: جاهِل، عامی، اُمّی.

**جایز**

ل: رها، رجوا. [شیار، ری‌دراو]

ف: زَوا، شایا، شایان، شایسته.

ع: جانز، سانخ.

**جایزه (جانیزه)**

ل: ده‌سوخه‌شانه، ده‌مخه‌شانه. [خه‌لات]

ف: بادان.

ع: جائزه، صله.

**جبرائیل (جبرائیل)**

ل: گیان پاک، گهرائیل. [جویره‌نیل، گیانی پیردز]

ف: گِبْرِئیل، سَروش، روان، نوشین،

نوشین‌روان، نوشیروان، روان‌بخش، روه‌پاک،

جان‌پاک، جان‌شیرین، فرشته‌ی دانش،

پرورنده‌ی انسان.

ع: رُوحُ الْقُدُس، رُوحُ الْأَمین، جبرئیل.

**جه**

ل: پالتاو خمز. [پالتوی خه‌ز]

ف: جُبّه، بالاپوش خز.

ع: مُسْتَقَّة، جُبّة.

وینه

**جه‌خانه**

ل: قورخانه، قورخانه. [هماری ته‌قه‌مندی، تفاتی شهر]

ف: جُبّه‌خانه، قورخانه.

ع: مَسْلَحَة، مَواذِ الْحَرْب. تَرَسْخانه، مُسْتَوْدَعُ

الذَّخَائِر.

**جدو**

[ل: له‌کار که‌رترو، خراب (وله: قونلی جدو).]

ف: جدو، (قفل جدو مثلاً).

ع: مَعِیُوب، خَراب.

**جی**

ل: جرت. [(تَریلیدن به دم).]

ف: جر، گوز دهنی. (با دهن گوز رها کردن)

ع: عَجْرَة، تَضَرُّط.

**جی**

ل: ته‌نگ. (به جی هاتن) [بی‌هیزی]



ع: مُضْهَبٌ، مُعْرَضٌ، مُشْنَطٌ، نَدِيٌّ، رَضِيْفٌ، حَنِيْدٌ، شَوَاةٌ، مُحْسُوسٌ.

## جزم

ك: پاره. (سی پاره. شش پاره.) [بدهش، پاژ (به شینك له كیتینك یا له تورنان كه له سر ته خته یا كاغه زدا بو مندالی دهنوسن هتا بیخوتیت.)]

ف: پلمه، وړشیم، فُرشیم. (مقداری از کتاب یا قرآن كه روی تخته یا كاغذ برای اطفال نویسند كه بخواند.)

ع: كُرَاس، كُرَاسَة. سَبِق. جُزء. قِسْمَة، نُصِيب، جُزء.

## جزه

ك: كزه. [دنگی برژان. (وهك: دنگی كه باب له كاتی برژاند.)]

ف: جز. (صدای كباب مثلاً.)

ع: نَشِيش، نَضِيبُ، غُرْغَرَة.

## جزیه

ك: سهرانه. [تهو باجی كه میری له تاك تاکی هاولاتیسانی دهستیت.)]

ف: گزیت، گزید، سُرانه، سا.

ع: ضَرْبَة، جِبَايَة، مِیرِ، خَرَج، جُزِيَة.

## جسوجو (جسوجو)

ك: په یوزی، پاپه، ملوموش، گردی سهر، كوڅكاری. [لینكولینهوه، پشكنین]

ف: جُستجو، كاوش، كائش، كافش، پَزْوهش، كنجكاوی.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، نَشْد، تَفْتِيش.

## جسوجوکردن

ك: پاپه ی برون، په یوزی كردن، كوڅكاری كردن. [لینكولینهوه، پشكنین]

ف: جُستجو كردن، پي جُستن، پي جویی كردن،

ك: جریو، گاوه خان. [رویه ريك زوی كه چوار قه فیژ گه می پندا بوه شیتريت. - هه زار گه زی چوار گوته -

۳۳ گه ۳۳ × ۳۳ گه.]

ف: جریب. (بذرافكن چهار قفیز گندم = هزار ذرع مربع = ۳۳ × ۳۳ ذرع.)

ع: جَرِيب.

## جريت

ك: ته قه له. [جلیت: داری جلیت بازی.]

ف: جلیت.

ع: مَضْرَب، جَلِيت.

## جريتان

ك: ته قه له داکوتان. [جلیت بازی: یاریه کی جارانه.]

ف: جلیت بازی.

ع: جَلات، مُجَالَت.

## جریکه

ك: جروكه، زروكه. [دنگی مه لی بچروك. (وهك: دنگی چوله كه.)]

ف: چاو، ماژموژ. (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: رَقْرَقَة، صُنْی.

## جریکه جریك

ك: جروكه جروك. [زروكه ی زور.]

ف: چاوچاو، ماژموژ.

ع: رَقْرَقَة، صُنْی.

## جریو - جریب

## جز

ك: جززه. [دنگیتكه (وهك: دنگی ناسنی سوروره بود له ناوی ساردا.)]

ف: جز. (صدای آهن داغ در آب سرد مثلاً.)

ع: نَشِيش، نَضِيبُ.

## جزه

[ك: گوشتی برژاو (له سر ناگر یا به رددا.)]

ف: گوشت برشته. (در روی آتش یا سنگ)

کاویدن، کابیدن، کافیدن، کافتن، یوزیدن،  
یوشیدن، پَرژوهِش، خواستاری، گَنجکاوی  
کردن.

ع: تَفْتِيش، تَفْحُص، تَجَسُّس، نِشْدَة.  
**جفت**

ك: دران. [جوت (بهرامبهری «تاق».)]  
ف: جُفت، توه، تووه، تودوه، تورووه، تَرُووه،  
تَرُووه. (ضد «تاق».)

ع: رُوج، شفع، فردتان، زكأ.  
**جفت**

ك: جَوَر، لف، وهك يهك، تا. [هاوتا]  
ف: جُفت، اُرد، اُخت، چُفته، مانند، بَرابَر، تا،  
همتا.

ع: قَرین، مَثیل، نُظیر.  
**جفت**

ك: شیف. [جروت: کینلانی زوی].  
ف: شُخم، شیار.

ع: حَرث.  
**جفت**

ك: گاجفت. [جورته گای زوی کینلان].  
ف: جفت، ورزاو. (گاو جفت)

ع: قَدان، فَردان، عَواِمِل.  
وینه  
**جفت**

ك: لکیاک، لا يهك. [پنکوه نووسار، له پاژ یه کدا].  
ف: چسپیده، پهلوی هم، جُفت.

ع: مَرْتَص، مَتَلَصِق.  
**جفت بویون**

ك: لکیان، چهسپان، لف گرتن. [جروت برون، پنکوه  
نورسان]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.

ع: اَزدِواج، اِرْتِصاص، اِتِصاق.

**جفت خوهن**

ك: جفتی. [(هاوردهنگ برون له گوزانی وتندا).]

ف: فرودست. (صدا جفت کردن)

ع: تَطْبِيق الغِناء.  
**جفت قوشه**

[ك: شوق رهشین. ]  
ف: جفت قوشه.

ع: نُطِیح.  
**جفت کردن**

ك: پیمودان. [بهستن (وهك: پیوه دانی دهرگا).]  
ف: جفت کردن، پیش کردن، بَستن. (در مثلاً.)

ع: سَك، سَك، تَسكیر، سَد.  
**جفت کردن**

ك: لكائن، چهسپان. [جروت کردن، پتکوه نووساندن].  
ف: جفت کردن، به هم چسپاندن، پیوند کردن.

ع: رَص، رَصَم، اِلِصاق، كَرِشَه.  
**جفت کردن**

ك: شیف برین. [جروت کردن، زوی کینلان].  
ف: شیاریدن، شخم بریدن.

ع: حَرث، اِحْتِراث.  
**جفتگیری**

ك: جفت برون، لکیان، لفگیری. [جروت گرتن، جروت برون  
(جروت بونی بالنده و ناژل).]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.  
(جفت شدن طیور و حیوانات مثلاً.)

ع: اَزدِواج، مُقارِبة، جماع.  
**جفتگیری**

ك: ... جفت کردن. سفته و کردن. [لِیك قایم برون،  
ناوِیته برون. پته و کردن]

ف: جفت گیری. سفت کردن.

ع: دُمُوج، اِنْدِماج، تَرَكِب، تَساوي، رَص، ضَم.



احکام

جفته

ك: له قه. [جووته]

ف: جُفْتَه، جُفْتَك، شپْتَك، سَكِيژ، آلِيژ، لَكْد.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته

ك: جفته باز. [جووته باز: به جووته پی باز بردن.]

ف: جُفْتَك، جَسْتَن.

ع: حَجَل، عَفَد، قَفَن.

جفته

[ك: جووته] (دوو باتسدهی نیر و مین که هدریه کی

بالتیکان هدی، له سر زویدا جیا ده بنمره و له همرادا

جووتن.)

ف: جُفْتَك. (دومرغ نر و ماده اند که هر کدام

یک بال دارند، در زمین جدا می شوند و در هوا

جُفْتَنَد.)

ع: قَوَامَن، لَايْفَك.

جفته وه شائن

ك: هه لَتِيژَان، هه لَخَسْتَن. [جووته هارِشْتَن، له قه وه شاندن]

ف: آلِيژِيْدَن، اسكِيژِيْدَن، جُفْتَك انداختن.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته هه لَخَسْتَن ← جفته وه شائن

جفتی

ك: جفت خوئَن. [هارده نگ کردنی نارازوپنکهره گورانی

رتن.]

ف: فرودست. (جفت کردن آواز که با هم

بخوانند.)

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاء.

جفتیار

ك: بَكِيل، جفتکمر، وهرزیر. [جووتیار]

ف: جفتیار، جفت بنده، بَرزگر، شُخْمَگر.

ع: حَارِث، حَرَاث، قَلَاَح.

وینه

جق

ك: مزه. [چِتْز، تام (همیشه له گَلْ وشه «شیرین» دا

به کار دهیتريت، وه: «شیرینجق».)]

ف: مزه. (همیشه با «شیرین» استعمال

می شود: «شیرینجق»؛ شیرین مزه.)

ع: ضَارِب. (ضَارِبٌ إِلَى الْحُلُو.)

جقه

ك: نشان. [نیشانه (نور پهری که پاشا و خه لکی دیکه ش

له سمری خویانی ددهن.)]

ف: کلل، کلکی. (پری که برسر می زنند، اعم از

شاه و غیر شاه.)

ع: عَلَامَة، نِيْشَان، نِيْشَن.

جقه

ك: گولبادام. [نیگاریکه له بادام ده چیت. (گولی

بادامی.)]

ف: جقه، بادامی. (گُل بادامی)

ع: لَوْزِيَّة.

وینه

جك ← قاپ (روشه کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

جگر

ك: جدرگ. (که زوب: نه ندامیکی له شه.)

ف: پوت، جگر.

ع: كَبِد.

جگر دوله

ك: موار، دوله جدرگ. [خواردنیکه به ریخوله می مه

دروست ده کریت.]

ف: جگر آگند. (← موار)

ع: عَصِيْب، قَتَانِق.

جگر گوشه

ك: فرزند. [منان]

ف: جگر گوشه، جگر گوش، فرزند.

ع: ثَمَرَةُ الْفَوَادِ، ثَمَرَةُ الْأَكْبَادِ، وَلَدٌ.

**جگړه** ← **سپکار**

**جل**

ل: پړشاک، بډرگ، کوټال. [پوښتن، قوماش]

ف: جل، جامه، رخت، پوشاک، پوشش، پوشیدنی.

ع: كِسَاءٌ، كِسْوَةٌ، لِبَاسٌ، بَرٌّ، ثَوْبٌ.

**جل**

ل: جل نښپ. (مهسه لڼ.) [که لویه لى سر پشته بارېږد. (وهك: جلی نښپ.)]

ف: جُل، جل اسپ. (مثلاً.)

ع: جُلٌّ، شِعَارٌ، بَرْدَعَةٌ، بَرْدَعَةٌ، قِرطَانَةٌ.

**جل نښپ** ← **جل** [مانای دوږم.] (به معنی «جل» دوم است.)

**جلېړان**

ل: کوزې جلېږد رگ برین بو بولک.

ف: رخت پوړی.

ع: مَجْلِسُ اللَّبَاسِ.

**جلېه نى**

ل: جامتا. [جاتا]

ف: جَلْبَنْدِي، جانتا.

ع: شَنْتَةٌ.

**جلپوش**

ل: داپوشان. [داپوشين به پارچه.]

ف: جل پوش، رخت پوش.

ع: غَمَلٌ، غَمَنٌ، تَرْمِيلٌ.

**جلدروو**

ل: [به رگدروو]

ف: نَرَزِي، دوزنده، جامه دوز.

ع: خَيَاطٌ، نَرِزِي.

**جل رهش**

ل: قدلاخی، قالاخی، رهش. [جلېږد رگى ماته م.]

ف: رخت سوک، جامه ی ماتم، ماتم جامه، سپاه.

ع: سِلَابٌ، لِبَاسُ الْعَزَاءِ.

**جل شتن**

ل: جل شورى. [جلېږد رگ شورېدن.]

ف: رخت شورى، جامه شستن.

ع: حَوْرٌ، تَحْوِيرٌ، قِصَارَةٌ، تَقْصِيرٌ.

**جلشور**

ل: [گازر]

ف: گازر، کازر، رخت شو.

ع: قِصَارٌ، غَسَالٌ.

**جلشور**

ل: جلکوت. [کوته کی جل شورېدن.]

ف: کُډين، کُډينه، کُډنگ، کُډنگه، کُتَنک، کوټنگ.

کُلوټک، قُډرنگ، جامه کوپ، رخت کوپ.

ع: بِيْزَرٌ، وَبِيلٌ، مِدْقَةٌ، مُجَنَّةٌ، مِقْصَرَةٌ، مِعْجَنَةٌ،

مِعْفَاجٌ، مِحْضَاجٌ، مِرْحَاضٌ، مِخْبَاطٌ.

وینه

**جل کار**

ل: [جلېږد رگى نیش.]

ف: شاماک، رخت کار. (جامه ی کار کردن)

ع: بَذْلَةٌ، مِبْذَلَةٌ، فَضْلَةٌ، فِضَالٌ، مِفْضَلَةٌ.

**جلگا**

ل: [جل: که لویه لى سر پشته بارېږد.]

ف: جُلگاو، جُل.

ع: جُلٌّ، قِرطَانَةٌ.

**جلگا**

ل: [جل: جوړه ماسیه که.]

ف: نوعی از ماهی است.

ع: ...

**جلگه**

ل: دهشت، دهشتایی، سارا. [چوله وانی، ته ختان]

ف: جلگه، نشت، همواری.

ع: هَییر، دَاره، قَلاه.

### جلومل

[ک: که لوبل]

ف: رخت و پخت.

ع: بَقَات.

### جلوه

ک: نمایش. [نراندن]

ف: پَرویز، نُمایش.

ع: جَلوة، اسْتِعْراض.

### جلیسته

ک: شوره‌ف، سینه‌پوش. [سهدریه: سوره‌می بی‌قوالی]

پیاوانه.]

ف: جلتکه، جلیسقه، سینه‌پوش.

ع: صُدْرَة، صَدْرِیَة.

وینه

### جلف

ک: هه‌رزه، قرت، سۆک. [سوک‌ه‌سەر]

ف: جلف، شَفْک، شَفْک، سَبْک، هه‌رزه، خودسەر،

نادان.

ع: جلف، سَفِیه، اَبَله. رِیَض.

### جلقاو

ک: پاشاراو. [چلکار]

ف: پَساب، پَسابه.

ع: مُواصَة.

### جله‌و

ک: بهر، به‌رده‌م. [پیش]

ف: جلو، پیش.

ع: قَبْل، قُدَام، اَمَام، ثُجَاه.

### جله‌و

ک: ده‌سه‌جله‌و. [هه‌وسار، لغار]

ف: جَلَو.

ع: لِجَام، زَمَام، عِنان، مِقْوَد.

وینه ← نه‌وار

### جله‌و خان

ک: به‌رده‌روازه، ده‌رمال. [به‌ردرگا]

ف: جلو‌خان، جلو‌خانه، جلو‌دروازه، رَواق،

پیشگاه، خورنگاه، نَم‌نَر.

ع: سَاحَة، باهَة، باعَة، قَاعَة، فِناء.

وینه < ۲ >

### جله‌و دار

[ک: جلهرکیش، رَیبه‌ر]

ف: جلودار، جلوکش. (زمامدار، رکابدار)

ع: قَانِد.

### جله‌و شل کردن

[ک: ده‌رفت پیدان.]

ف: جَلَو شل کردن.

ع: رَوع، اِرْخَاءُ الْعِنان، اِرْسالُ الْعِنان.

### جله‌و کیش

ک: سه‌رده‌سه، سه‌رکرده. [جله‌ودار، رَیبه‌ر]

ف: سه‌رسته، جلوکش، جلودار.

ع: رَئِیس، قَانِد.

### جله‌و کیری

ک: به‌ر‌سه‌س، به‌ر‌پَچ، ده‌س ه‌ورده‌نه ر‌نگه. [پیشگیری.

به‌رگری]

ف: جلوگیری پیش‌بندی.

ع: مَنع، مُمانَعَة. دِفَاع.

### جله‌و هه‌لته‌کانن

ک: جلوه‌ه‌لکیشان. [ر‌ئ ل‌ت‌گرتن، سه‌رکوت کردن]

ف: بازداشتن، جلو‌باز‌کشیدن، جلو‌ت‌کان دادن،

جلوسفت کردن.

ع: قَدَع، قَرَع، اِقْراع، وَقَم، شَنْق، رُوع، كَحْج، كَفْج،

كَمْج، كَمْخ، جَذْبُ الْعِنان.

جله‌و هه‌لکیشان ← جلوه‌ه‌لته‌کانن

## جمعه ← جمعه

## جنس

ك: جوړه، ځم، زيږه. [بزوتن]

ف: جنښ.

ع: حركه، دښېب، مښ، جوله، جوله.

## جمنشرك

ك: مډهك، مډج دوس. [جمنشرك: جومگه دوس].

ف: مډج، مډج دست.

ع: كوع، رُسخ.

وینه ← ملاول

## جمعه

ك: جمه، هډینه، [هډینه (روژي جومعه)].

ف: آدینه. (روز آدینه)

ع: جمعة، حربة، عروية.

## جمنكوت

ك: چنكوت، جمنكال، [قهره بالغ]

ف: پور، جنجال.

ع: مملو، ازدحام.

## جمنگه

ك: بهنگه، بدن، خرتهك، دوردوله. [جومگه، بهندی ټنيسك]

(جومگه په نځه.)

ف: بند، پك. [بند انگشتان]

ع: برجم، مفصل.

وینه هډه.

## جمنگه نيشه

ك: تېراويز، جمنگه دهره. [جومگه ژان]

ف: پك درد.

ع: بقرس، وجع المفاصل.

## جمنگه جمنگه

ك: بدن بدن، بهنگه بهنگه. [بهندبه ندى نه ندام]

ف: بند بند، پك پك.

ع: برجم برجم، مفصل مفصل.

## جموجوول

ك: جوړه جوړه. [بزوتنى زور]

ف: جنښ وجوش، جنښ.

ع: حركه، رځ، قلق، نهضة، تحرك، ارتعاج، ازفنة.

## جمه

ك: هوږه. جوړه، جس. [قهره بالغى زور كه ده لى شه پول

ده دات.]

ف: آشوب، جنښ. جنجال.

ع: ازدحام، ارتعاج، ابتعاش، تراحم، تراكم، تنعش،

تموج، تنمل، تحرك.

## جمنين

ك: جوين. [بزوتن]

ف: جنښيدن.

ع: حركه، تحرك.

## جن

ك: جنوكه، عهجنه، قزنه سهره، درنج. [جنوكه]

ف: جن، اجنه.

ع: جن، جن، خافي، خافيا، شياطين.

## جناس

ك: توژم، توژم، توژم، توژ. [رهگهز، توخم]

ف: گونه، تخم.

ع: جنس، شرح، ضرب.

## جنچك

ك: پيشه، ناركه. [نارك: دهنكى ناو خورما و ميوه.]

ف: جنجه، هسته، هستو، خسته.

ع: نوى، نواة، عجم، عجمة، عجام، لبه.

## جنچك

ك: ريزه، تيکه، كدم. [بي، نهخت]

ف: تيکه، پاره، لخت، كم.

ع: قطع، قليل.

## جنچك ← جنچکان

## جنچکان

ك: جنچكه، جنچك، جنچکان، هه ټوټيان، كزكوله، دون.

[جیچکان، هه‌ترووشکان]

ف: چنباتمه. (سریاتشستن.)

ع: قَعْلَزِي، قَرْفَصِي، قَرْفُصَاء

وینه

جنجک ← جنجکان

جنس

ک: تۆرم، تۆرم، جۆز، جناس. [ره‌گه‌ز، توخم]

ف: گونه، جور.

ع: جنس، شرچ، ضَرْب، قِسم، نواع.

جنس

ک: پارچه، کووتان. [قوماش، کالا]

ف: پارچه، جامه.

ع: بَزْ، مَتَاع، (جنس)، عَرْض، عَرْض.

جنک

ک: نه‌نج، پل، ریزه. [ورده، پارچه]

ف: آنجه، ریزه، پاره.

ع: شَرخه، حُدّه، زِيْمَة، بَضْعَة، مُزْعَة، قِطْعَة.

جنگیر

[ک: جنۆکه‌گر]

ف: جنگیر، دیوگیر.

ع: جَنْجِي، وَفَاق، ساحر.

جنه

ک: له‌رن، هه‌شهری، سوژمانی، گاندەر، حیز، سازنه.

[قەجە، سوژانی]

ف: جه، جاف، غَر، شَلَف، جَلَب، جنده، زنجه،

گُلتنده، بَلایه، بَلایه، بِلاده، سیهه، روسی، زغاو،

زغاو، راکاره، بَدکار، نابکار، کُسه‌ده، سازنده،

نوازنده.

ع: هُلُوك، قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاجِرَة، مِيعَرَة، مُوسِة،

شَلَاقَة، فَاحِشَة، شَهَادَة، زَانِيَة، غَانِيَة.

جنه‌باز

ک: خامباز، ژنباز. [داوینیس، پیاری زیناکار.]

ف: جنده‌باز، ژن‌باز، خانم‌باز.

ع: زانی، طانی، عاهر، فاجر، فاسق.

جنه‌خانه

[ک: قەجەخانه]

ف: لَهَر، زُغاو، زُغاو، زَغَارَو، جُنده‌خانه.

ع: ماخور، بَيْتُ الْقَحْبَة، مَفْسَقَة.

ع: جَنْوَب، تَيْمَن، يَسَار.

جنۆکه

ک: جن، عه‌جته، درنج، قۆنه‌سه‌ره. [جندۆکه]

ف: جن، ژن.

ع: جِنْ، حِنْ، شَيَاطِين.

جنه‌شاره‌وشار

ک: شارانگه‌ر. [قەجەبی گه‌راڤا.]

ف: راکاره، شهران‌گرد. (جنده‌ی ولایات‌گرد)

ع: قَتْلَاقَة، شَهَادَة.

جنیات

ک: گونا. [تاران ««جینایه‌ت»» و پسته‌کانی گۆپراوه.]

ف: گناه. (محرف «جنایت» است.)

ع: جِنَايَة، وِز، جَنْخَة.

جنيگ

ک: پل‌کریاگ، قیسه‌کریاگ. [جنراو، قیسه‌کراو]

ف: آنجیده، آنجینه، ریزریزن. قیمه،

آنجه‌آنجه‌شده.

ع: مَقْرَط، مَحْرَص، مُحَدَّد، مُقَطَّع، مُخَذَّع.

جنین

ک: پل‌پل‌کردن، نه‌نجه‌نه‌نجه‌کردن. [نه‌نجین، وره‌برین]

ف: انجیدن، ریزریز کردن، آنجه‌آنجه‌کردن.

ع: قَرَط، حَرَص، خَذَعَبَة، خَذَعْلَة، خَرَدَلَة.

جو

[ک: جه: دانەوێڵە یە که.]

ف: جۆ.

ع: سُلَت، شَعِير، قَضِيم.

## جو

ك: جزيا. [خوار: پاشگره. (سهره خو به كار ناهيتريت:

جنگجو)]

ف: جو، جویا، جوینده. (تنها استعمال

نمی شود: «جنگجو».)

ع: طالب، مُتَقَصِّص.

## جوان

ك: تیر. [جوان (كه كای پی ده گوزنده.)]

ف: گوال، جوال، نهنج، ایزغنج، باردان. (كه كاه

با آن حمل كنند.)

ع: لبید، مِخَلَا، وِکِجَة، غِرَارَة، شِوَال، جَوَال،

جَوَالِق، جَوَالِق.

## جوال موتابی

ك: جانی خانی، جوال. [جزده جوالیکی گهره یه.]

ف: جانی خانی، جوال موتابی، جوال، باردان.

ع: غراره، مِخَلَا، جَوَال.

## جوان

ك: لاو. [گنج]

ف: جوان، بُرْنا، بُرْنا، بُرْنا، بُرْنا، پُرْناک، وِرْنا،

ترانه، نُوْچه.

ع: فُتّی، فُتّی، شَاب، غُلام، حَدَث.

## جوان

ك: خاس، قه شنگ، شیرین. [شنگ، چاك]

ف: خوب، نیک، نیکو، زیبا، نَغَز. (← خاس)

ع: حَسَن، طَیِّب، جَبَد، بَهْمی، طَریف، طُرفَة، زَین،

عَبْقَرِي.

## جوانكه له

[ك: تازه لار]

ف: جوانك، نُوْچه.

ع: غُلیْم، فُتّی.

## جوانمرد

ك: ده سولدار. [جوامیر]

ف: راد، رادمرد، جوانمرد، بخشنده، دلاور.

ع: فُتّی، فُتّی، غُطْرِیف، سَخّی، کَرِیم، سَرِی.

## جوانمردی

ك: ده سولدار. [جوامیری]

ف: رادی، هدمان، رادمردی، جوانمردی،

دلاوری. سَمْناک، کِیفوس، بخشایش.

ع: فُتّوَة، غُطْرِفَة، سَرَاوَة، سَخَاوَة، کَرَامَة، سَمَاحَة،

ایشار.

## جوانن

[ك: راژندن (وله: راژندنی بیتشه.)]

ف: لاندن، جُنْبانیدن. (جُنْبانیدن گهواره مثلاً.)

ع: هَدَمَة، تَحْرِیک.

## جوانن

ك: جوالان، زیوان. [بزواندن]

ف: جُنْبانیدن.

ع: اِقلاق، تَحْرِیک، قَلَقَة، ضَعْفَة، دَاوَة.

## جوانن

ك: له رائن، شه کائن، له قائن. [راوه شاندن]

ف: جُنْبانیدن، لُرْزانیدن.

ع: نَفْض، هَرَج، رَج، اِقلاق.

## جوانن

ك: ته كان پیدان، چینگه به چینگه کردن. [گوزانه وه (راگواستن

له شوتنی نیستاره بو شوتنیکی تر.)]

ف: جُنْبانیدن، جابجا کردن. (از جای خود به

جای دیگر بردن.)

ع: اِبْرَاح، اِزَالَة، نَقْل، حَمَل، اِشَالَة.

## جوانو

ك: کورگ، کورگ چاروا. [بینچوری ته سپ و ماین.]

ف: کُره، کُره اسپ.

ع: مُهر، بَکَر، فَصیل، قَعود، فُرِیس.

## جوانه زوه

ك: زوه. [جوانه زوه (زيبه كه به موی گهواره دروست دهيت.)]

ف: شبرونه. (جوششی است از حرارت پيدا می شود.)

ع: بُغور. (بش)

## جوانی

[ك: لاری]

ف: جوانی.

ع: شباب، قُوَّة.

## جواو

ك: چوپ، واوژ. سه نهمه. [ولهام. بۆ سه نهمه]

ف: پاسخ، پاگو.

ع: جواب. رَجع.

## جواو جوی

[ك: زمانبسی]

ف: پاسخ جویی، پاگو جویی.

ع: بَدَاة.

## جواودان

ك: ناهمی کردن. [هیوابرا کردن (جواب کردن)]

ف: نومید کردن، ناامید کردن. (جواب دادن.)

ع: رَد، وكم، اقناط، ايقام، ثوقیم، ایناس.

## جواوه و دان

[ك: ولهام دانمزه]

ف: پاسخ دادن، پاگودادن.

ع: رَد، ثرجیع، ایناب، اتئاب، تلبیة، إجابة.

## جواهر

ك: گه رهمر، دانه. [جهواهرات (هره جوره بهردیکی به نرخ.)]

ف: گوهر، جواهر، دانه. (هر سنگ گران بها)

ع: جواهر. (جَوهر)

## جواهری ربه

ك: گه رهمر نشان، دانه نشان. [نه خشیتر او به گه رهمر.]

ف: گوهر نشان، جواهر بنند، گوهر نگار، دانه نشان، جواهر نشان.

ع: مُرْمَع، مُكَل، مُجَوهر.

## جواهری نشان - جواهری ربه

## جوبار

ك: جوگه بار. [پر له جوگه. (شریتینك كه جوگه ی زوی تیدایه.)]

ف: جوببار. (جایی كه جوب زیاد داشته باشد.)

ع: مَذْبَة، مَذَانِب.

## جوبار

ك: رُوخانه. [روبار]

ف: رود، رودخانه.

ع: نهر، طبع، وادی.

## جودان

[ك: رهشایی ددانی پیشه روی نه سپ كه له پیریدا ساف دهیت.]

ف: جودان، جودانه. (سیاهی دندان جلوی

اسپ كه در پیری صاف می شود.)

ع: قَضَم.

## جور

ك: جفت، لف، چه شن، دس، وهك، تا، نوخت. [شیته، هارتا، وهك]

ف: جور، جوره، اُرد، جُفت، اُخت، چون، مانند، تا، لنگه.

ع: مَثَل، مَثیل، قَرین، مُطابق، مُوافق، نُظیر.

## جور

ك: یاسا. (به جوره) [شیواز]

ف: جور، سان، کواس، کواسه، کواش، کواشه،

گواش گواشه، زوش، آرتنگ، گونه.

ع: وَجِه، طَوْر، اُسْلُوْب، مِثْوَال.

**جوړ**

لک: تَوْرَم، [ره گز، توخم]

ف: جوړ، گوڼه، باک، ذر، سُرده.

ع: نَوْع، صِنْف، شَرَج، لَوْن، ضَرْب، قِسْم، يَاج، فَن، اَفْنُون.

**جوړاو**

[لک: جوړه کلاشیکي بن چهرمه.]

ف: جوړاب، گیوه. (نوعی از گیوه است که زیر آن چرم آزینه است.)

ع: جَوْرَب.

**جوړاو جوړ**

لک: جوړ جوړ، جوړو جوړ. [همه پړنگ، همه جوړ]

ف: جوړ جوړ، جوړا جوړ، جوړو جوړ، گوناگون، گونه گونه.

ع: مُتَنَوُّع، مُتَفَنَّ، مُتَشَرِّج، مُخْتَلِفُ النُّوع، مُخْتَلِفُ اللُّوْن.

**جوړنه ت**

لک: زاوړ، زات، ندره ش، ویران، یارا، دل، [زاور، وړه]

ف: یارا، زهره، زاوړ، دل، لیلیری، دلاوری.

ع: جُرْئَة، جُرْائَة، شِجَاعَة، قُوَّةُ الْقَلْب.

**جوړیزه**

لک: گوریزه، برشت. [لینها توپی]

ف: گُربُزه، جُربُزه.

ع: عُرْضَة، لِبَاقَة، اِسْتِعْدَاد، جَرِيْزَة.

**جوړ جوړ** ← **جوړاو جوړ**

**جوړم**

لک: تاوان، گوناسه، رنه. [جدریه، زیانانه، بژاردن]

ف: تاوان، گُنه سا، گُناه سا.

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

**جوړو او جوړ** ← **جوړاو جوړ**

**جوړو و وکه**

لک: زرو وکه. [جر وکه (وله: دهنگی مشک..)]

ف: ماژموژ، چاو. (صدای موش مثلاً.)

ع: صُنِّي، عَزِيْف، رَجُل، مَدْمَد.

**جوړو وکه جوړو وک** ← **جوړو وکه**

**جوړه**

[لک: بالنده که.]

ف: ژوله، چکاو، چکاوک، چاوک، جل، خُجو،

کَبُوک، هوژه، مانوک، مانورک، فرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبُرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وینه

**جوړه**

لک: نیره. [انترینه بالنده و ناژه ل.]

ف: جُرْه، نُرینه. (نرینه ی طیور و جانوران)

ع: ذَكَر، مُذَكَّر الطَّيْر.

**جوړه نه سپ**

[لک: نه سپی چالاک.]

ف: جُرْه اسپ، اسپ چهار دانگ.

ع: فَرَس.

**جوړه بلز**

[لک: بازی نیر.]

ف: جُرْه بان، باز نر.

ع: يَزَن. (مؤنث: بازه.)

**جوړه پیک**

[لک: پیای پیارانه.]

ف: جُرْه مرد، مرد چهار دانگ.

ع: رَجُل، مَرء، مِشَق.

**جوړه کلونه**

لک: جوړه، جوړه کاکو لدار. [جوړه پرتنه]

ف: جل، فَرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبُرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وینه

**جوړه کمو**



ك: نېزە كەر. [كەرى نېز].

ف: جۈرە كېك، كېك نر.

ع: حَجَل.

**جۆزى**

ك: پەيدا كىردن. (تەلەجۆزى) [بۆگەرەن]

ف: جويى، جۈستىن، پيدا كىردن.

ع: طَلَب، تَفَقَّد.

**جۆريان**

ك: گۆريان، جۆرە جۆريون. [ئالوگۆريون. جۆزاجۆريون]

ف: جۈزىدىن، جاۋرىدىن، رەمش، گوهرىدىن،

جۈرە جۈر شىدىن. گۈنە گۈنە شىدىن.

ع: تَغْيَر، تَبْدَل، تَحْوَل، تَتَوَّع، تَغْنَن، اِخْتِلَاف.

**جۆز**

[ك: جگە.] (جۈز نەمەسە.)

ف: جَز.

ع: غَيْر، يَبِيد.

**جۆز**

ك: بە جگە، يېجگە. [جگە (جۈز مەن كەس نەھاتىرە).]

ف: جَز. (جَز مەن كەس نەھاتىرە.)

ع: غَيْر، سَوِي، يَبِيد.

**جۆزى**

ك: پاژ. [بەش (بەرامبەرى «گشت».)]

ف: پاژتار. (ضد «كل».)

ع: جَز.

**جۆزى**

ك: جزم. تېكە، پارە. [بەش بەشىك لەتورنان.]

ف: قُرشىم، قُرشىم، پارە، بېر، لخت.

ع: كُرَاسَة. جَز، بَعْض، قِسْمَة، نَصِيب، جَز.

**جۆزى**

ك: پاژى، شىۋىتەك، بې، بېرى، تېكە، كوت. [بەشى، كەرتىك

(بەرامبەرى «گشتى».)]

ف: پاژتارى، لختى. (ضد «كلى»)

ع: جُزْئِي.

**جۆزىيات**

ك: پاژىيان، پاژىگەل، بېرگەل، تېكەگەل، كوتگەل.

[بەشگەل، كەرتگەل (بەرامبەرى «كوللىيات».)]

ف: پاژتارىيان، لختىيان. (ضد «كلىيات»)

ع: جُزْئِيَات.

**جۆزىويا**

ك: جەزىيەرا. [درەختىكە.]

ف: گۆزىويا، جۆزىويا.

ع: جُوزْ بَوَا.

**جۆزەرد**

ك: جۆزەسان. [جۆزەردان (مانگى جۆزەردان).]

ف: جۆزەسان. (ماە خرداد)

ع: جُوزَاء.

**جۆسە**

ك: جەسە، تەنە، تەن، نەنام. [لەش]

ف: تَن، تَنە، يېكەر، أندام، كالېد.

ع: جُتَة، جِسْم، جَسَد، بَدَن، قَالِب.

**جۆش**

ك: پىزىكە، زە، ھەلەريان. [زىپكە]

ف: جوش، پىروش.

ع: مَرَص، مَرَض، بَثَر، بَثُور، حَصَف.

**جۆش**

ك: كۆلەر، كۆل، قۇل، جۇشيان، كۇليان، قۇليان. قۇلت،

قۇلتە. [كۇلان. قۇلتى ئاۋى گەرم.]

ف: جوش، جوشىدىن. قۇل قۇل.

ع: جَيْشَان، غَلِيَان، قُورَان، قُور. أَرِيْن.

**جۆش**

ك: قۇل قۇلتە. [فېچقە، فۋارە]

ف: جوش، قۇل قۇلتە. قۇل قۇلتە.

ع: قُورَة.

## جوش

ل: چهسپ. [له حیم: پتکه نووساندنی کانا].

ف: بریزه، بیرزه، بیرزد، کبد، کبدا، کبید، کید، کیکن، چسپ، پیوند.

ع: لَحیم، مَلْعَمَة.

## جوش

ل: بنتار. [القبویری تازه که له بنهوی درخت دهویت.]

ف: ستاک، زخاره، شاخه. (شاخه ی تازه که از بیخ درخت می روید.)

ع: فَسِيل، قَضِيب، غَصَن.

## جوش

ل: خه رکان. [خرکانه، خرتک (زیبکه ی دهوچاری منال).]

ف: سپرک، جوش. (جوش صورت بچه.)

ع: سَعْفَة.

## جوش

ل: بای فهرنگ. [ناگه: زیبکه ی دهوچار.]

ف: باد فرنگ.

ع: جَمْرَة.

## جوشان

ل: کولان. [کولادن، که لاندن]

ف: جوشاندن، جوشانیدن.

ع: غَلي، اَز.

## جوشانه

[ل: درماني له ناو ناودا کولوا.]

ف: آخ، آخ، گهاب، جلاب، جوشانه.

ع: سَلَاَقَة، نَطول.

## جوش خواردن

ل: کول خواردن، کولدان. [هاتنه کول (له توریه بیدا).]

ف: جوش خوردن. (از خشم)

ع: غَيْظ، اِغْتِياظ.

## جوش دان

ل: چهسپانن، چهسپ کردن. [له حیم کردن: پتکه ره

نووساندنی کانا].

ف: جوش دادن، بریزه کردن، کبیدنمودن، چسپاندن پیوستن، پیوند کردن.

ع: لَحْم، الحام.

## جوشیان

ل: کولیان، قولیان، قولدان، قلتیان، قلتدان.

[هاتنه کول، قولپدان (وهک: جوشیانی تیانه).]

ف: جوشیدن. (دیگ مثلاً.)

ع: غَلي، غَلِیان، جَیش، جُوش، جَیشان، عُکوب، اَزین.

## جوشیان

ل: هه لوتیوان. [هه لوتین (وهک: جوشیانی نار).]

ف: جوشاک، جوشیدن. (آب مثلاً.)

ع: فُوران.

## جوشیان

ل: هه لوتیوان، هه لشتیوان. [بۆران، فهرته نه (وهک: جوشیانی دهریا).]

ف: جوشیدن، آشوب کردن، توفان کردن، شورش. (دریا مثلاً.)

ع: هِیاج، هِیجان، اِنْقِلاب، اِضطراب.

## جوشیان

ل: تاسه کردن. [تاسه زرو برون]

ف: جوشیدن، تاسه خواری.

ع: اِشتِیاق، شَفَقَة، ظَمًا.

## جوگه له

## جوگه بار

ل: جوبار. [جینگایه که جوگه ی زوری تیدایه.]

ف: جوبیار. (جایی که جوی زیاد باشد.)

ع: مَذْبَئَة، مَذاب.

## جوگه له

ل: جوگه. [جو، جوگای نار.]

ف: جو، چوب، جوی، ئر، ارغا، ارغاو، ارغاب،  
فَرَكَن.

ع: جَدُول، مَذْنَب، ساقیة، نَهر.  
جَهگه له

[ك: چالاییه كه له نارکی خورما و پشتی ئهسپی قهله و  
ر...دا دهیبنریت.]

ف: ناو، ناوچه، چوَبَك. (گودی ای كه در  
هستهی خرما و پشت اسپ فربه و امثال آن  
است.)

ع: جَدُول، ساقیة.  
جَهگه ی نازه

[ك: جوگه لهی نوێ]  
ف: فَرَكَن، فَرَاكَن، فَرَعَن.

ع: ساقیة، جَدُول.  
جَوَلانی ← هه لهورك  
جَوَلَة

[ك: شایاف، چنر]  
ف: جولا، جولاهه، جشیر، جشیره، جبشیر،  
جوشیر، جوشیره، همگر، کوفشانه، بافکار،  
بافته.

ع: حَاك، وَصَاد، نَسَاج.  
وینه ← دسگای جولایی  
جَوَلاییكهره

ك: كاكله مروشان. [جالجالزكه]  
ف: جولاهك، جولاهه، زجال، كارتنه، تَندو،  
دیو پا، عَنكَبود.

ع: عَنكَبوت.  
وینه  
جَوَمَان

[ك: خارین كرده دی جوگه له قور و لیته].  
ف: جوب مالی، جوی مال.

ع: تَاتیة.  
جَوَمَله

ك: بر، تیکه، پارچه. [رسته، برگه، بهند]  
ف: زوره، فَرَا، پارچه.

ع: جُمَلَة، فِقْرَة، سُوْرَة.  
جَوْنده بیده سته

ك: گون سه گاری. [گونی سه گلاو كه بۆ درمان دهشیت].  
ف: گَندبیدستر، گَندویدستر، هَزدگَند،  
آشپچه گان، خایه ی سگ آبی.

ع: جَند قَوَی، جَندییدستر، (حُصْنَةُ الْقَضَاعَة)  
جَوْنَك

ك: تَوَر، قَین. [قار، لورت کردن]  
ف: تور، تول، خشم.

ع: قَهَر، غَیظ، اُنُوف، فِرَك.  
جَوْنَك کردن

ك: تَوَریان، قَین کردن. [قار کردن، لورت کردن]  
ف: تَوَریدن، تَوَلیدن، رمیدن، خشم کردن.

ع: قَهَر، نَكف، زَم، فِرَك، سَام، اَنَف، تَشْمُخ، سَخَط،  
اغتیاض.  
جَوْنَك جَوْنَك

ك: میزه میز، ویزه ویز. [نوز نهوز، بوله بول]  
ف: لُندلُند، وَزوز، غُرْغُر.

ع: خَفَن، نَفَن، دَنَدَنَة.  
جَوو

ك: جوله كه، مَوسایی. [یهودی]  
ف: جَهُود، یَهُودی، یَهُود.

ع: إِسْرَائِیلی، مَوسَوی، یَهُودی.  
جَووت ← جَفَت [اوشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است].  
جَوو جَوو

ك: جانه وەر. [میتروو (جانه وهری ورد).]  
ف: جوجو. (جانۆز ریز)

ع: هَوَام.

## جووجه له

ك: جورچك، جورلك. [جوچكه]

ف: جوجه، جوژه، چوژه، كرىشك، فُروگ.

ع: فرخ، قوب، جَوَزَلَة، فَرُوج، نَقف، نَقف.

وینه

## جووچك ← جووجه له

## جووچكه

ك: درو، دروچكه، كللك، قَلینچكه. [نه دماينكى لهشى

گياندارانه.]

ف: دُم، دُنَب، دُنْبَال، دُنْبَاله، شَم.

ع: مَرُخ، زَمَك، زَمَكى، دُنْب.

## جووچكه

ك: دروچكه، قَلینچكه، شَوَن، دوا. [كلكه]

ف: دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: تابع، دُنْبَة، دُنْبَة، عَقَب، عَقِيب.

## جووچكه ← جووجه له

## جووچكه بريك

ك: درو بريك، درابريك. [درا براو. بـږډه]

ف: كَبَج، كَبْجَه، گَنْجَه، بَكَنگ، دُم بُریده.

ع: اَبَر، مَرُخ.

## جووچكه له قى

[ك: كلكه سوته، زمانلووسى]

ف: دُم لابه، دُم جُنْباندن.

ع: مَصع، بَصْبَصَة، تَبَصْبُص.

## جووچكه ناوكه ل گرتن

[ك: كلك خسته نارگن]

ف: دُم به خود گرفتن، دُم میان پا گرفتن.

ع: كَشَح، اسْتِثْفَار.

## جووړ ← جووجه

## جووړه

[ك: جوړه (دهنگى باريك)]

ف: صدای باريك.

ع: صَرِيف، صَرِير.

## جووړيان

ك: په شريكان، شپړكيان، هدرسيان. [سهرليشيان]

ف: رَمَزَك، رِيژَك، شپليدن، پَلَمَسیدن، نَدانسته.

گفتن.

ع: سَهو، خَطَا، فُهو.

## جووړ

ك: جوړ، شپړ، جوړه. [دهنگى باريك (وهك: دهنگى تړ).]

ف: جور، گوز، شر. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوَز.

## جووړه

ك: جوړ. [دهنگى باريك (وهك: دهنگى تړ).]

ف: گوز، جوژه. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوَز.

## جووړه جووړ

[ك: نوړه نوړ (گريان به دهنگى نرم).]

ف: زوزه، زُويه. (گريه با صدای ضعیف)

ع: مَرِير، عَواء.

## جووړه له ← دووړه له

## جوووق

ك: جوړقه، گدل، دسه، گورز. [تيپ، دسه]

ف: جوخ، جوق، گروه، دسته. فُوج، جُفاله.

ع: جَمع، جَمَاعَة، عِدَة، فِرْقَة، جَوَق، جَوَقَة، فُوج.

فود، فند.

## جوووق جوووق

ك: گدل گدل، دسه دسه. [تيپ تيپ]

ف: جوخ جوخ، جوقه جوقه، دسته دسته.

گروه گروه.

ع: اَفْناد، اَفْنادَا، اَفْواذَا، فِرْقَا.

## جوووقن

ك: فيقن، لهرک. [لاوازی بيتهيز.]

ف: ريقو، لاغرک.

ع: ضُويمِر، زُوَيْيل.

**جوړك**

ل: جوړكی، جادوړپاز، [سیرپاز]

ف: جوړكی، جادوگر، افسونباز، نیرنگباز، افسون نویس.

ع: ساحر، راقی، حاوی، رقاء، جوړكی.**جوړك ← جوړكه****جوړكن**

ل: ميزن، [نوروزنورگهر، بوله بولگهر]

ف: وزوزو، وزوزكن.

ع: خُثان.

**جوړكه**

ل: جرړوكه، جيكه، جريكه، [ورده دهنگی بالدار، (بژ نمرونه: دهنگی چوله كه.)]

ف: چاوچاو، جيك جيك، (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: رُقِيَّة، رُقَزَّة، صُنِّي.

**جوړكی ← جوړك****جوړوله ← جوړوله****جوړوله كه**

ل: جرړ، مړسای، [یډه مړدی]

ف: جهود، يهود، يهودی.

ع: اسرائيلي، بني اسرائيل، موسوي، يهود.

**جوړلان**

ل: جړان، زړوان، [زړواندن، ته كان پيدان]

ف: جُنْباندن، جُنْبانیدن.

ع: قَلَقَة، دَادَاة، ضَعَضَة، اِقْلَاق، ثَحْرِك.

**جوړك ← جوړوجه له****جوړوله**

ل: كَس، كَس، جَس، زيوه، له ره، [بزورتن]

ف: جُنْبش.

ع: هَيْث، دُيِب، جَوْلَة، جَوْلَة، حَرَكَة.

**جوړليان**

ل: جوړين، زړويان، [بزورتن، جوړلان]

ف: جُنْبیدن، جُنْبش.

ع: دُيِب، ثَحْرَك، اِجْتِيَال.

**جوړليانه وه**

ل: جوړينه ره، [جوړلانه ره، بزورتن]

ف: جُنْبیدن.

ع: ثَحْرَك، اِجْتِيَال.

**جوړه روته**

[ل: جرړی بې تړيكل.]

ف: برهنه جو، جو برهنه.

ع: سَكْت.

**جوړيا**

ل: پاپه، پړسا، جړينه، [خوازيار]

ف: جویا، جوينده، پژوه، پژوهنده، خواهان، پړسا، پړسنده.

ع: مُتَفَحِّص، مُتَحَسِّس، طَالِب، مُنَشِد، مُلْتَمِس، مُسْتَقْصِي، سَائِل، مُسْتَفْهِم.

**جوړيا بوون**

ل: پرسین، پاپه بوون، بشکان، [خوازيار بوون، داواکردن]

ف: پژوهيدن، جویاشودن، خواستون، جُستجوکردن، کافتن، پرسیدن.

ع: تَفْحُص، تَحْسُّس، طَلَب، سُؤَال، اِسْتِصْءَا، اِسْتِفْهَام، نَشْد، اِلْتِمَاس.

**جوړين**

ل: جوړليان، جوړليانه ره، زړويان، داجوړين، [بزورتن]

ف: جُنْبیدن، جُنْبش، نُویدن، رَقْتَن.

ع: حَرَكَة، ثَحْرَك، ضَرْب، اِخْتِلَاج، رَحِيل، اِرْتِحَال.

**جوړين**

ل: درژين، درژمان، [جنيړ]

ف: دُشْنام، دُژنام، دژمان، بدگوښی، ناسزا.

ع: سَب، شَتْم، شَتِيْمَة، خَنِي، فُحْش، قَذَح، قَذَع.

قَذِیْعَة، رَقْط، اِفْك.

**جوین منال**

ل: جوین، جوړیانه‌ره. [بزووننی کوزپه.]

ف: جنبیدن. (جنبیدن بچه)

ع: قَمَس، شَوْص، تَهْلُج، اِرْتِکَاض، اِمْتِخَاض، تَحْرُک.

**جوینه — جویا**

چه

ل: له. (جه توه له تو) [ل، ژ: نامرزی پتوندیده.]

ف: از. (از تو)

ع: مَن، عَن، (مَنک)

**چه بر**

ل: زَر، زَوَر، کی، بی‌همه‌سانه. [ناچاری، خوته‌ریست]

ف: گُبر، زور، زورکی، آخواستی.

ع: جَبَر، غیر ارادی.

**چه بری**

ل: زَر، زَوَر، کی. [ناچاری، خوته‌ریست، (بهرام‌بهری

«نیختاری».)]

ف: شَمْپُورِی. (ضد «اختیاری»)

ع: قَسَرِی، جَبَرِی، غیر ارادی، غیر طَبِیعی.

**چه بر ووت**

ل: گدوره‌یی. [ده‌لالت، شانوشکر]

ف: بُزُرگی، خدیوی، کی‌آباد.

ع: جَبَرُوت، عَقَمَة.

**چه هه‌نم**

ل: دَوَزَخ، [دَوَزَخ]

ف: دَوَزَخ، نَمَگه، گَهَنَم، جَهَنَم، جَهَنَدَم، دَمَنَدان،

مَرزغان، مَرزَغَن.

ع: سَقَر، صَقَر، سَعِیر، فَلَک، جَحِیم، هَاوِیَة، نُهَابَر،

**جَهَنَم****چه خت**

[ل: باش بَوهاتن (پژمه‌ی دووهم.)]

ف: جَخَد، (عطسه‌ی جفت)

ع: کَدَس، کَادِس.

**چه خت**

[ل: په‌له. هه‌ر]

ف: جَخَت، زود، چَسپان، کوشش.

ع: سَرِیعَا، جَهْد، سَعِی.

**چه د**

ل: بارَا، بارکه‌گه‌وره، [باره‌گه‌وره (بارکی بارک، بارکی

دایک)]

ف: نیا، بابا، پدربزرگ. (پدر پدر، پدر مادر)

ع: جَد، (أَبُوأَب، أَبُ الْأُم)

**چه ده‌ل**

ل: شِیوَران، قسه‌ززان‌دان. [ده‌مه‌قاله مشتومر]

ف: مری، اردب، ستیز.

ع: جَدَل، جِدَال، تَجَادُل، نِزَاع، مُخَاصَمَة، مَرِیَة.

**تَماری****چه دی**

ل: گِیْسَک، [کارژه‌له (که‌لوی ده‌یم.)]

ف: بُزْغاله. (برج دهم)

ع: جَدِی، عَنَاق. (بُرْجُ الْجَدِی)

**چه ر**

ل: پِیچ، [بورغود]

ف: پیچ، (میخ پیچ)

ع: لَوَلَب، بَرغِی.

**وینه****جهراج**

ل: دهرمانکر، شکسه‌به‌س. [برینکار، نِیسک‌گروه]

ف: کَرَتو، پزَشک، پزَسک، خسته‌چی،

خسته‌بند، شکسته‌بند.

ع: جَرَّاح، جِرَاحِی، مُعَالِج.

**جهرات**

ل: زه‌م، زووخ، چلک. [برین، کیم]

ف: ریش، رَحْم. وَلَانِه، ریم، چَخ، نَلَج، شوخ، ستیم، آستیم، آزیخ، چَرک، خَم.

ع: جَرَج، جُرَج، جَرَاخَة، قَبیح، صَدید، غَثِث، غَذِذ. **جهرائن**

ل: جهرِ دان، سفته و کردن، پیچ دان. [توند بادن، کرژ کردن]  
ف: پیچ دادن، سفت کردن، تاب دادن.

ع: شَدَّ، قَتَلَ، جَدَلَ، نَشَط، احکام. **جهرجهره**

ل: جهرجهر. [نامیری هه لگوزینی نار له بیر].  
ف: جَرَجَر، چَرخ، چَرخاب، خَرَبَلَه، دَوْلَابَه.

ع: عِکَم، قَامَة، مَنجور، مَحَالَة، بَکَرَة، دَوْلَاب. **وینه**

**جهرِ دان**

ل: جهرِ اَن، پیچ دان، سفته و کردن. [توند بادن، کرژ کردن]  
ف: پیچ دان، سفت کردن. تاب دادن.

ع: شَدَّ، نَشَط، احکام، قَتَلَ، جَدَلَ. **جهرده**

ل: چَهته، رازَن، تهریده، خراوه کەر، گهرده نه گیر. [ریگر]  
ف: رَهزَن، رَاهزَن، مَنگَل، سالوک، راهدار، راهبند، دزد گردنه.

ع: قَمَاط، عَمُرُوط، سِنَمَار، أَطْلَس، جَرِیدَة، شِص، لَص، قَاطِع الطَّرِيق.

**جهرک**

ل: جگەر. [نەندامیکی نار له شه].  
ف: پوت، جَگَر.

ع: کَبَد، کَبَد، کَبَد. **جهرکه**

ل: جَدَل. [کۆمەل]

ف: جَرگه، کُرنگه، کُرنگ، کُرند، کُرندَه.

ع: جَمَع، جَمَاعَة، حَلَقَة، صَف، رَدِیف.

**جهر و پیچەن**

ل: پیچ دان. [بایپیچەن] [توند بادن، کرژ کردن]

ف: پیچ دادن، تاب دادن.

ع: اِدِمَاج، جَدَلَ، قَتَلَ، بَرَم، شَدَّ.

**جهره نالو**

ل: تَوَیژَوَکاو، نارەکی. [تراو، تەر] (هەر شتیکی تراو.)

ف: آبکی، تر. (هر چیز آبکی)

ع: رَقِیق، مانع.

**جهره یان**

ل: گه‌ریان، چه‌رخیان، بگردن، دابگردن، گوزارشت. [رهوت،

تیپه‌رین]

ف: گذارش، گردش، گذشتن.

ع: جَرِیان، سَرِیان، مُضَو، مُضِی.

**جهریه**

ل: گوناسه، رنه، ستم، زۆره‌کی، تاوان. [زیانانه. قهره‌بوی

هه‌له].

ف: گُنه‌سا، گُناه‌سا، ستم، تاوان، زورکی.

ع: جَرِیمَة، جُرَم.

**جهرزا**

ل: پاداشت، ته‌لافی، سزا. [تۆله، پاداش، قهره‌بوی]

ف: سزا، پاداش، داشاد، داشن، کَیفر، شپان.

ع: جَزَاء، مُكَافَاَة.

**جهرز**

ل: گیر، کیش، کیشه، کیشان. [راکیشان]

ف: کَشَش، کشایی، کشدن.

ع: جَذَب.

**جهرز بوه‌ف**

ل: گیره‌کیشه، گیو‌گوریز، کیش‌پهرت، کیشه‌به‌رده.

[راکیشان و پالنان]

ف: گیرو‌گوریز، کشش و گوریز.

ع: اَلْجَذْبُ وَ الدَّفْع.

**جهرز**

ل: ریشه. [ره‌گ «سی» ره‌گی «نۆ» به‌ا].

ف: ریشه، ریشه‌ی مال. (۳ جذر ۹ است).

ع: جَذَر، جِذَر، أَصْل.

### جهرز

ل: نیشتمه، نیش‌تار. کفت. [کشانده‌ی ناز (بهرامبه‌ری «مهدد: خیزار»)].

ف: آب‌نشین. (ضد «مَد»)

ع: جَزَر.

### جهرزه‌وه

ل: نیش‌تار و خیزار. کفتوکر، نشت‌رخیز. [هستان و کشانده‌ی ناوی ده‌ریا].

ف: آب‌نشین و آب‌خیز، نشست و خیز.

ع: جَزَر و مَد.

### جهرزه

ل: نازار، رنج. [سزا]

ف: آزار، چَرَس، سزا، رنج.

ع: اَدِيَّة، اَذَى، عَذَاب، ضَجَر، تَعَب، مِحْنَة، عَنَّا، عِقَاب.

### جهزه

ل: به‌خته. چوارخرت. [به‌رانی دوساله یا چوارساله].

ف: بخته. (گوسفند نو دوساله یا چهار ساله)

ع: جَذَع.

### جهزیره

ل: گزاره. [دورگه]

ف: جز، بیل، خواست، خواست، ادراک، آداک.

ع: جَزِيرَة.

وینه <۲>

### جه‌ژن

[ل: جِژَنَه (روژِی شادی)].

ف: جشن.

ع: عِيد، يَوْمُ السُّرُور.

### جه‌ژانه

[ل: خدلات به هوئی روژِی جه‌ژنده‌وه].

ف: جَشَنانه، دست‌لاف.

ع: عِيدِي، عِيدِيَّة.

### جهمساره‌ت

ل: هه‌ره‌گی، پرکیشتی، ده‌لی، نه‌ترسی، گوساخی، پرپرویی. [بی‌پروایی، زات‌کردن. بیشه‌رمی]

ف: هرزگی، پُروویی، گُستاخ‌ی، نیوا، نَتَرسی،

بی‌باکی، بی‌پروایی، پُردلی.

ع: جَسَارَة، اجْتِرَاء، اِقْدَام، تَطَاوُل، تَهَوُّر.

### جه‌سور

ل: ده‌ل، دلیتر، گوساخ، ده‌سور، بازله، پرپرو، هه‌ره‌ه. [بی‌په‌روا. بیشه‌رم]

ف: پُرو، گُستاخ، روباز، بی‌باک، بی‌پروا، دلیر.

ع: جَسُور، جَبِيء، شُجَاع، مُتَهَوِّر.

### جه‌سه

ل: لاشه، نه‌نام، ته‌ن. [له‌ش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، اَبْدَام، اُنْدَام، بَر، پَیْکَر، کَالِب، کَالْبَد.

ع: جِسْم، جُثَّة، جُثْمَان، بَدَن، جَسَد، رَوَق، طُن،

### قالب

### جه‌عبه

ل: جَبِي، سَنُوق. [سندروق]

ف: جَعْبِه، صَنْدُوق، صَنْدُوقْچه.

ع: سَفِيْطَه، صَنْدُوق، صَنْدُوقْه، دُرْج.

وینه—سَنُوق

### جه‌عبه

ل: فِشِه‌کَگیر. [فیشه‌کدان]

ف: جَعْبِه، فِشَنگ‌گیر، جای فِشَنگ.

ع: جَعْبَة، كِنَانَة.

وینه

### جه‌عبه‌ی عه‌تاری

ل: ده‌ماندان. [سنووقی ده‌مانگه‌ر]

ف: تَبَنگُو، کَکَدان.

ع: جَوْنَة.



## جهفا

ك: به‌دی، به‌درفتاری، دل‌نازاری، سازار، جه‌ور، زووخار.

## [ستم]

ف: بَدی، زشتی، نَرشتی، آزار، ستم، دل‌آزاری، جفا.

ع: جَوْر، جَفَاء، ظلم.

## جهفت

[ك: تویكلی به‌پرو و كلکاف<sup>۱</sup>]

ف: جَفَت، (پوست بلوط و كلکاف)

ع: عَفَص.

## جهفه‌نگ

ك: هه‌لِیت. [رواره، قسه‌ی بی‌سروین.]

ف: جَهَنگ، بیخود، بیهوده، چرند. (سخن مزخرف)

ع: شَنَر، مَدَر، هُذاء، هَذیان.

## جهفه‌نگ

ك: دركه، گوشه. [هینا، نیدیوم]

ف: سیم، كوش، نَمار، نَدندش، پَرخیده.

ع: وَدَس، وَدَص، كِنَايَة، اِشَارَة، تَعْرِیص، اِشعار.

## جهلا

ك: په‌رداخ. [ساف و لورس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زَدایش.

ع: جَلَاء، صَیقل.

## جهلادان

ك: په‌رداخ‌دان. [لورس‌کردن، شه‌وقدار کردن]

ف: پَرِداخ‌دان، پَرِداختن، زِدودن.

ع: جَلِي، جَلو، جَلَاء، صَقل، شَوَف.

## جهلال

ك: گه‌وره‌یی، ته‌متراق. [شانوشكز]

ف: بزرگی، شكوه، سَتَرگش، برآشفتن.

ع: عَظْمَة، كِبَرِیاء، جَبَرُوت، جَلال.

## جهلاه

ك: ناو‌خوا، خوایی. [ناوی‌خودا، خوایه‌تی]

ف: خدا، نام‌خدا، خدایی.

ع: اَلله، اَلوَهِيَّة.

## جهلاو

ك: ته‌سه‌چیی. [جه‌لاد، سه‌رپ، بكوژ (میرغزه‌ب)]

ف: دَزخیم، نَسخچی، (میر غَضَب)

ع: جَلَاد.

## جهلب

ك: كیشان. [راکیشان]

ف: كَشش، كَشیدن.

ع: جَلَب، جَذَب، جَر.

## جهللاه

ك: چه‌په‌لغور. [پیسغور (بالنده یا ناژنه)]

ف: وَژَن‌خوار، پَلید‌خوار، پاچایه‌خوار. (مرغ یا حیوان)

## جهل

ع: جَلَالَة.

## جهلا

ك: په‌رداخ. [ساف و لورس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زَدایش.

ع: صَیقل، جَلَاء.

## جهلد

ك: به‌رگ. [دیوری‌ده‌روه‌ی هه‌ندی‌شت كه پار‌تیزی]

ناو‌ره‌یه‌تی. (روك: به‌رگی كتیب.)

ف: برگ. (برگی‌كتاب مثلاً.)

ع: جَلَد، عِفاص، حِفاظ.

## جهلد

ك: گورج، زرنگ، قوچاخ. [جالاك]

ف: چُسْت، چالاک، چاڤك، زرنگ، تَجَا، نُژن.

ع: جَلَد، جَلید، سَرِیع.

## جهله

۱- كلکاف: به‌ریکی دارمازوه. (ر. ر)

ل: کوز. جہلب. [کومہلہ. جہلہ، رھوگ]

ف: گرد، تودہ، دستہ، گلہ.

ع: جمع، کومہ. قطع، جلب.

**جہلب**

ل: ہدہل. [نارہسن، ہدلبہسار]

ف: جلب، بذل، ساختگی.

ع: صنایع، مخلوق.

**جہلب**

ل: گوریوز، ہدکار، خرار. [مرزئی نارہسن]

ف: جلب، ہدکار، نابکار.

ع: فاسد (فاسدہ)، شہزادہ.

**جہلب**

ل: جہلو، بر، تاقم، جہلہ. [دستہ (وہل: دستہسوار،

رہوہسپ).]

ف: دستہ، گلہ. (دستہسوار. یا گلہ اسپ مثلاً.)

ع: جلب، قطع.

**جہلو**

ل: جہلب، جہلہ، بر. [دستہ (سوار، نہسپ، ناژل).]

ف: دستہ، گلہ. (سوار، اسپ یا حیوانات)

ع: جلب، قطع.

**جہم**

ل: گرد، گلیر، کوز، جہلہ، گہل، گردہاری. یہ کھونیاں.

[خ. کوز]

ف: گرد، چبیرہ، گروزہ.

ع: جمع، کومہ.

**جہم**

ل: جہولہ، جس. [بزوتن]

ف: جلب، جنبش.

ع: حرکت، دبیب، جُولہ، جُولہ، مَیث.

**جہامعات**

ل: گروز، جہلہ، جہرگہ، کومہلہ. [کوز]

ف: گروزہ، گروزہ، چبیرہ، تودہ، سپاہ، مردمان.

ع: جمع، جماعہ، فرقہ، فریق، عضہ، فئہ، عُصبہ،

قوم، مَیثہ، حقل، حفال، قثاثہ، عَشیرہ، مَعشر،

طائفہ، ابالہ، قبیلہ، رَہط، حَی، مَوکِب.

**جہمال**

ل: زہرینی، شیرینی، قدشہنگی. [جوانی، شہنگی]

ف: نکویی، زیبایی، قشنگی، خوشرویی،

شکفتن.

ع: جمال، رَنا.

**جہمام**

ل: ناسودہ، بہسیاک، داوہسیاک. [رہعت، ہی نیشوکار

(نہسپ یا شتی تر لہ کاتی پشوداند).]

ف: آسودہ، بستہ، بَندی، درغال. (اسپ یا غیر

آن کہ راحت باشد).

ع: جَمَام، فارغ. (نم یرکب).

**جہمام شکتی**

ل: لہ بہن دہرہاردن، گہرائن. [خستہکار، ہدسوراندن]

ف: از بند درآوردن، گرداندن، گردش دادن،

آسایش شکنی، خستگی شکستن، از

خستگی درآوردن.

ع: کسرُ الأَمام

**جہمع**

ل: گشت، سہریہل. [کوز، تیکرا (کوزکردہوی ژمارہ).]

ف: خبیرہ، خبیوہ، ہمہ. (جمع حساب)

ع: جَمع، فذلک، فذلک.

**جہمع**

ل: گروز، کومہلہ، گلیرہ، جہلہ، گہل، بر، جہلب،

جہرگہ. [کوز]

ف: گروزہ، چبیرہ، تودہ، گروزہ، کسان.

ع: جمع، جماعہ، عضہ، فئہ، مَیثہ، عُصبہ، قثاثہ،

حقل، حفال، رَہط، حَی، فرقہ، قبیلہ، عَشیرہ، قَلہ،

بعض، اشخاص، لَجَنہ.

**جمعیهات**

ل: کۆمه‌له، جه‌له، جه‌له‌ب، گهل، جه‌نجان، دسگهل.

[لیژنه، ده‌سته]

ف: چبیره، گروژه، مردمان مُردم، رَم، کسان.

ع: جَمع، جَماعَة، جَمعیَّة، لَجَنَة، بَوش، هَوش، حَقْلَة، رَم.

**جه‌م کردن**

ل: کۆکردن، گردبو کردن، جه‌مه‌و کردن، گلیره‌و کردن،

جه‌له کردن. [کۆکردنمه، خستنه‌سهریه‌ل]

ف: گرد کردن، گروژه کردن، چبیره کردن، توده کردن.

ع: جَمع.

**جه‌مه‌بوون**

ل: گره‌دبوون، گلیره‌بوون، کو‌بوون، جه‌له‌بوون، گهل

بستن. [کۆبوونه‌وه، خړبوونه‌وه]

ف: گرد شدن، چبیره‌شدن، گروژه شدن، توده شدن.

ع: اِجتماع.

**جه‌مه‌وکردن**

ل: کۆکردن، گردبو کردن، گلیره‌و کردن، جه‌له کردن،

گرده‌واری کردن، خړ کردن. [کۆکردنمه]

ف: گرد کردن، چبیره‌کردن، گروژه کردن، توده‌کردن، گردآوری کردن.

ع: جَمع، قَرش.

**جه‌میعه**

ل: گشت، یه‌که‌هر، به‌جاریکا، [تیکرا]

ف: همه، همگی، یکه‌وو.

ع: جَمیعی.

**جه‌مین**

ل: تو‌یل، نارتو‌یل، پیشانی. [ته‌و‌یل، نارچار]

ف: جبین، پیشانی، چکاد، جهاد، چماچم.

ع: جَبْهَة، ناصیَة، جَبین.

**جه‌ناب**

ل: ناغه. [گه‌ره، به‌ریژ]

ف: شت، آقا.

ع: جَناب، سَید.

**جه‌نقیانه**

[ل: گیاه‌که بو درمان ده‌شیت]

ف: گوشلو، جَنتیانا، جَرمقانی.

ع: كَفَّ الذُّئْب، كَفَّ النَّارِب، دَوَاءُ الْحَيَّة.

**جه‌نهال**

ل: چیتوکوت. [قده‌بالخ]

ف: جنجال.

ع: اِزْدحام، جَمعیَّة، اِرتِجاج.

**جه‌نگ**

ل: شهر، دارا، نهره‌د. [ه‌ه‌را و له‌یله‌دان]

ف: جنگ، رَزم، پیگار، نَبَره، نَوَره، ناوَره، آوَره،

کارزار، زِدو‌خورد.

ع: حَرْب، قِتال، هَیجا، هَیجا، وَغَم، وَغی، وَغی،

وَقْعَة، عَوان، كِفاح، عِراك، اِعتِراك، عَوِیكَة، تَعاوُك،

غَزو، جهاد، جِدال، مُبارَزة، ضِراب، پِزان.

**جه‌نگ**

ل: شهر، دارا، شهره‌پوتان. [چنگلوش، مشتومر، درؤمنی]

ف: جنگ، ستیز، آفند، توا، پَرخاش، فَرخاش،

دشمنی.

ع: نِزاع، جِدال، دَعوی، خُصومة، دَوَكَة، مُضاجَة.

**جه‌نگران**

ل: شه‌پرکه‌ر، لَیدر، بزَن، شمشیر کرؤژ. [جه‌نگاور]

ف: جَنج، کریشک، جَنگی، جَنگجو، رَزم‌خواه،

رَزم‌یوز، دلیر، دلاوَر، سَلَحشور.

ع: غَموس، مُحارب، شَجیع، شُجاع، مُبارِز، حَرْبِی.

**جه‌نگراسی** — **جه‌نگران**

**جه‌نگ زه‌گمری**

[ک: شہری بدلتہ قہس.]

ف: جنگ زرگری، جنگ ساختگی.

ع: نزاع صناعی.

**جہنگکا**

[ک: میدان شہری، برہی شہری.]

ف: گرنک، جنگگاہ، رزمگاہ، نبردگاہ، ناوردگاہ،

آوردگاہ.

ع: مَعْرَکَة، مَقْتَلَة، مِضْمَار، مِیدَان.

**جہنگکوریز**

[ک: ہیرش کردن و ہلاکتن.]

ف: جنگ و گریز.

ع: الْکَرُّ وَالْفَرُّ، الْکَرُّ بَعْدَ الْفَرِّ.

**جہنگل**

ک: دارسان، شہن، [دارستان، لیرہوار]

ف: جنگل، کُشنی، غیشہ.

ع: أَجَم، غَیضَة.

**جہنگلسان**

ک: جہنگل، دارسان، [دارستان، لیرہوار]

ف: جنگل، کُشنی، جنگلستان، درختستان.

ع: غِیاض، مَشَاجِر، (مَشَجَر)

**جہنویب**

ک: راس، لای راس، [باشور (نہ گہر روو بکہیتہ رزۂہلات،

باشور دہکویتہ لای راستہروہ.)]

ف: راست، نیمروز، (ہرگاہ روبہروی مشرق

بایستید، دست راست طرف جنوب است.)

**جہنہب**

ک: روالہت، شیوہ، [بیچم]

ف: رو، رخسار، شیوہ، ینگ، نَرَنَد، فَتَن، یازند.

ع: عارض، شکل، صورۃ.

**جہنین**

ک: ناوہمہ، [ناوہمہ: بیتہروی نار زگی کہ ہیشتا خوی

نہ گرتوہ.]

ف: فگانہ، آفگانہ، آبگانہ.

ع: جَنین، سِقَط.

**جہواز**

ک: روابوون، رجوابی، [ریڈراو، پہسہند]

ف: روا بودن، روابی.

ع: جَوَاز، سَوَغ.

**جہواز**

ک: پہتہ، پاس، پہساپورت، [پاساپورت]

ف: پتہ، پاسپورت، گُذرنامہ، پاس. (تذکرہ ی

عبور)

ع: جَوَاز، تَذْکِرَة، فَسَح، فَتَہ، بِاسِیورط، بِسَابورط،

بِرَابورط.

**جہور**

ک: ستم، زور، جفا، زروخواو، [دسدریژی، ناحہقی]

ف: زور، ستم، پُشنک، زشتی.

ع: جَوْر، ظَلَم، جَفَا، عُدوان.

**جہوز**

ک: نارگیل، [گوریزی ہندی.]

ف: گوز، نارگیل.

ع: جَوَز، نَارِجِل، اَلْجَوَزُ الْهِنْدِي.

وینہ

**جہوزا**

ک: ترازو، [دوانہ (کہلوی سنیہم.)]

ف: ترازو، دوپیکر. (برج سوم)

ع: جَوَاز، جَبَّار، تَوَمان.

**جہوزقہن**

[ک: قہیسی یا قوخ کہ کاکلہی بادہم یا کاکلہی گوریز

دہخہنہ نای و رشکی دہکن.)]

ف: شرمس، خوبانی، گوزاگند، گوزاغنند،

جوزقند. (زردآو یا شفتالو، کہ مغز بادام یا

مغز گردو در آن نھند و خشک کنند.)

ع: مِشَلَوَز، مِشَجَوَز.

**جهوزماسیل**

ك: تاتۆلە، [رۆه كىكى ژەهراویدە.]

ف: تاتۆرە، پاتۆلە، گوزكنا.

ع: جَوَز مائِل، جَوَز مَقَاتِل.

**جهوزەگرى**

[ك: گرێبە كى قوتبەناسايە كە بۆ جوانى لە شتى دەدەن.]

ف: گوزگرە، جوزگرە.

ع: جَوَزِيَّة، (العقدة الجوزية)

**جهوشەن**

ك: زى، كراس زى، [زۆر: سەركەواى ناسەن.]

ف: جوشەن، چغل، خنگل.

ع: يَلْبَة، جوشن.

وینە

**جهوو هەوا**

ك: ناسەن، هەوا، هەوا، [بوتشایی بى پرانەوى ناسەن.]

ف: نیوراد، بناد، نۆدە، هەوا، آسمان، (فضای

لایتناهی)

ع: جَو، سُكَاك، سَمَاء، هَوَاء، فضاء.

**جهوهەرە**

ك: تۆدە، سەختی، [بەلا، دژواری]

ف: سەختی، آسیب.

ع: شِدَّة، بُوْس، نَاسَاء، مُصِيبَة، بَلِيَّة، حَادِثَة،

نَازِلَة.

**جهوهەر**

ك: شێ، [گەرەهر (پوخته و کرزکی شت.)]

ف: گۆهر، جۆهر، وێژ، وێژە، بێژە، آویژە، ناب،

ژاو. (خلاصه و اصل ماده)

ع: جَوَهَر، خُلَاصَة، عَصَارَة.

**جهومهر**

ك: گەرەهر، کوته، فرماش، [مالک، بنەڕەت (بەرەمبەرى

«عەرەز»].<sup>۱</sup>

ف: گۆهر، فروهر. (ضد «عرض»)

ع: جَوَهَر، مَادَّة، أَصْل، مَاهِيَّة، مَيُوْن.

**جهوهەر**

[ك: خالۆمیل (رۆك: جەرەهرى تیخ).]

ف: جۆهر، پێرند، پێرنگ، كۆخت. (جۆهر تیخ

مثلاً.)

ع: نَزْرى، وَشى، أَثَر، أَثَر، جَوَهَر، فَرِنْد، اَفَرِنْد.

**جهوهەر**

ك: رەنگ. [بۆیە (رەنگى لە رۆك گیراوە).]

ف: رەنگ، جۆهر. (رەنگهای نباتی.)

ع: صَبِغ، لَوْن.

**جهوهەر**

ك: جوربۆزە، [لێهاتوبى]

ف: جۆهر، گُربۆزە، جُربۆزە، زۆنگى، فُزۆنگى.

ع: عُرْضَة، اسْتِعْدَاد، لِيَاقَة، جَرِيْزَة.

**جهوهەر**

[ك: چنار]

ف: چنار، چنال.

ع: دُلْب، سَاج.

وینە

**جهوهەر فاسن**

[ك: خلتە و چەپەلى ناسن.]

ف: فَنجَنوْش، اَقَنجَوْش.

ع: حُبُّ الْحَدِيد.

**جهوهەر فەرد**ك: پیتەر، [مالک، رەگەر (گەرەهرى تاقانە).]<sup>۲</sup>

ف: تەگگۆهر.

۱ - «جهومهر» و «عەرەز» دوو زاراوەى زانستى فەلسەفە و

كەلامەن. (ر - ر)

۲ - «جوهر فرد» زاراوەیکە لە زانستى کەلامدا. (ر - ر)

ع: جَوهر قَرْد.

**جهوى**

ل: كد تيره، ههنگوژه. [شيره ههندى روك، روك: شيره

كهزن.]

ف: ژد، شلم، زمج، ژنج، پنانك، كتيرا، كتيره،

انگوژه.

ع: صمغ، نُكَمَة، كَثِراء.

**جهوى خوشيك**

ل: گياهه كه شيره كهى بو ده مان ده شيت.

ف: مَحْمُوده.

ع: سَقْمُونِيا.

**جهوى كهون**

ل: كد تيره. [شيره گرینی]

ف: ژد، شلم، كتيرا، كتيره.

ع: صمغ، صمغُ القَتاد، كَثِراء.

**جههان**

ل: دنيا، كديان، روزگار. [جيهان، روزگار]

ف: جهان، دنيا، گهان، گيهان، كهان، كيهان،

گيتي، گتتي، زوكش، نيوزد، دشننگي، روزگار.

ع: عالم، دهر، غرور، كائنات، دنيا، الْعَالَمُ السُّفْلِيّ.

**جههان په نا**

ل: تيره ناز. [مه تر ريز، سه نگر]

ف: آلتنگ، آلتنگ، جهان پناه، سنگ انداز، تيراندان.

ع: مِتْرَاس.

وینه

**جههانگير**

ل: دنياگير. [ناسمان داپوشهر (رول: ههري تاريخ).]

ف: جهانگير. (أبر مثلاً)

ع: دَجَن، مُطَبِّق.

**جههت**

ل: رو، شهردن، نه سهل، مایه، سه بارهت. [هز]

ف: رو، رون، شوه، شووتد، انگیزه، چیزه بوز.

ع: عِلَّة، سَبَب، جِهَة، وَجْه، وَجْهَة، بَاعِث، مُوجِب، مُسْتَلْزِم.

**جههت**

ل: لا. [ناراسته]

ف: سو، اسو، زی، جَن، سون، تَنزیه.

ع: جِهَة، جَانِب، طَرَف، صَوْب، قِبَل، نَاحِيَة.

**جههر**

ل: قين، رل. [رق، توردهی]

ف: کین، کینه، خشم، غَرَم، غَرَم. (← قین)

ع: قَهَر، غَيْظ، شَتَا، شَتَف، وَآب، وَحَر. لَحْ، مَحَك.

**جههل**

ل: نه زانی، نه زانین، نه دانی، نادانی. [نه فامی]

ف: پَرکان، کانایی، نادانی، نادانستی، ندانستن.

ع: جَهْل، جَهَالَة، بَلَاهَة.

**جههه نه م**

ل: جهه نه م، دوزخ. [دوزه]

ف: گَهَنَم، گاهنم، نَمگاه، دوزخ، مَرزَغَن، مَرزَغَان،

نَمَنَدَان.

ع: سَعِير، سَقَر، جَحِيم، جَهَنَم.

**جههه وون**

ل: رویاری نامورده ریا.

ف: آمو، آمویه.

ع: جَيِّحُون.

**جههیران**

ل: نامر. [ناسک (جوزه ناسکینکه که له له راکردندا

خاره).]

ف: آهو، جیران. (نوعی است کم دو از آهو.)

ع: غَزَال، أَغْفَر، جَیران.

وینه

**جی**

ل: جینگه. [شوپن]

ف: جا، جای، خُهر.

ع: مَحَلّ، مَقَام، مَكان.

**جیا**

ك: دور، تال، جیاواز. [جودا]

ف: جدا، دور. تاك، تَك.

ع: غَیر، آخَر، سَوی، تَرِك، عَلَیْحِدَة، مَفْرُوز، مُفَارِق، مُبَايِن، مُتَفَصِّل، مُنْفَك، مُنْقَض، مُسْتَثْنی، مُتَبَاعِد، مَهْجُور.

**جیازی**

ك: خَلَائِی، بارانی. نَارِتِیْلَانَه، پِیْتَهَك. [كه لوبه لی بورك بز مائی زاوا.]

ف: وَرْدَك، وَرْدُوك.

ع: سَعَف، جِهَازِی.

**جیاكاز**

ك: جیا، جیاواز. [تابیه تی، جودا]

ف: جُداگانه، جدا.

ع: غَیر، سَوی، سَوی، عَلَیْحِدَة، مَفْرُوز، مَفْرُوق، مُتَفَصِّل.

**جیاواز ← جیاكاز**

**جیاوه بوون**

ك: تاكه ربوون. [دابران، لینگ بلار بوون]

ف: جُداشدن، تاكشدن.

ع: اِنْفِكَاك، اِنْفِصَال، اِنْفِصَاص، اِفْتِرَاق، مُفَارَقَة، مُفَاصَاَة، بَیْنُوْنَة.

**جیاوه كردن**

ك: تاكه كردن. [جیاكردنمه، دابرین]

ف: جُداكردن، تاككردن.

ع: فَكّ، فَصِي، فَصْل، مَیْن، قَطْع، تَفْرِیق، اِفْرَاز، اِمَارَة، اِبَانَة، اِسْتِثْنَاء.

**جیاوه نه بوون**

ك: جیاوه نه بوون، تاكه نه بوون، لکیان، چه سپیان.

[جیا نه بوونمه، نوسان]

ف: جدا نشدن، چسپیدن، از هم باز نشدن.

ع: لُزُوم، لُزُوب، لُذُوب، لُذِب، لُذِم، لُتِب، لُتُوب، لُصُوق، عَدَم اِنْفِكَاك.

**جیایی**

ك: دوری، تاکی. ته و فیر. [جودایی. جیاوازی]

ف: فُئُور، فُورُور، جِدايی، دوری، تاکی، تَکی، كَنار.

ع: غَیْرِیَّة، مُغَايِرَة، فَرَق، فَرَقَة، فِرَاق، اِفْتِرَاق، مُفَارَقَة، فَصْل، اِنْفِصَال، تَبَاعُد، تَفَاوُت، بَیْنُوْنَة، اِسْتِثْنَاء. مَجران.

**جیوان ← جیوان**

**جیر**

ك: كِش. [چیر: خوگر و نه چیر.]

ف: جیر، كَش.

ع: مَرِن، لَدِن، مُتَمَدَّد، مُتَمَطِّي، مُتَمَطَّط.

**جیره**

ك: رُوزَانَه، مانگانه. راتو. [مروچه]

ف: وَرَسْتاد، بَیْسْتِگانی، جُداوی، جیره، رُوزَانَه، رُوزْمَرَة، باد روزه. ماهیانه، ماهانه.

ع: وَظِیْفَة، جَرَايَة، رَزَقَة، تَعین، یَوْمِیَة، شَهْرِیَة، مُشَاهَرَة، مَهَالَة، رَاتِب.

**جیره**

[ك: دهنگی نامرازی دارین. هه روه ها: دهنگی لاولاره ی وشك. (وهك: دهنگی ده رگا.)]

ف: جیر، جیر جیر. (صدای در مثلاً.)

ع: صَرِیف، صَرِیر.

**جیزه**

ك: گِیْزه. [دهنگی زور باریك. (وهك: دهنگی میش، میشووله، سه مارو، گولله و...)]

ف: جز، وز، وژ. (صدای مگس، پشه، سماور، گلوله و امثال آن.)

ع: دَئِین، طَئِین.

**جیزه چیز**

ل: گیزه گیز. [گیزه زرد].

ف: جز جز، وزوز، وزوز.

ع: دندنة، طنطنة، دین، طنین.

### جیس

ل: تن، بارسا، بارسایی. [قباره (برامبری «جوههر»)]<sup>۱</sup>.

تندکان واته لسه کان. [

ف: تن، آبدام. (مقابل «جوههر» تنها به معنی

«اجسام» است.)

ع: جِسْم، حَجْم.

### جیس

ل: تن، تنام، جسم، لاشه. [لش، قالب]

ف: تن، پیکر، آندام، کالبد، بر، تون، کالب.

ع: جِسْم، جَسَد، بدن، طُن، قالب، جُت، جُتمان،

دوق.

### جیسمانی

ل: تنی. [نودی پیریودی به لسه هدی.]

ف: تنی، تنانی، آبدامی.

ع: جِسْمَانِیَّات.

### جیسمانیکل

ل: تنیگه ل. [نر شتانی پیریودیان به لسه هدی.]

ف: تنیان، تنانیان، آبدامیان.

ع: جِسْمَانِیَّات.

### جیس کولل

ل: بنه تن، بارسا. [لشی بنه رتی.]<sup>۲</sup>

ف: تَنَبُّد.

ع: جِسْمُ الْکُلِّ، الْجِسْمُ الْکُلِّی.

### جیفه

ل: مردار، مرداره و یورگ. [که لاک]

ف: مردار، لاش، لاشه.

ف: جیفه، مِیْتَه.

### جیقان

ل: فیقان. [جوکاندن هندی بالنده (وهک: کهو).]

ف: جقیدن، جیق زدن، جیق کشیدن. (کبک

مثلاً.)

ع: رَقِیة، صِیاح.

### جیقلدان

ل: چله دان. [جیکلدان]

ف: جاجر، ژاغر، ژاغر، گُژاژ، گُژار، گُژاز، گُزار،

گُراز، شانک، شانک.

ع: جِرِیَّة، جِرِیْنه، حَوَصْلَه، نائِطَه، غُرْغَرَه، لُغْغَه،

### زاوَرَه

### جیفه

ل: جیکه، فیه، زیه. [دهنگی هندی گیاندار (وهک:

دهنگی بالنده، خوک و...)]

ف: جیق. (صدای مرغ یا خوگ مثلاً.)

ع: رَقِیة، زَقْرَقَه، صَنْی، صِیاح، رُقَاح.

### جیکجیکه

[ل: نامرازیکه که له گل و کاغذ بو مندالاتی دروست

ده کن و دهنگی لیو دیت.]]

ف: جیک جیکه. (چیزی است از گل و کاغذ

برای بچه ها می سازند و صدا می دهد.)

ع: زِیْقَرِیْقَه.

### جیکه

ل: جروکه، جروکه، جریکه، جیه. [دهنگی هندی

گیاندار (وهک: دهنگی چوله که.)]

ف: جاو، جیک. (صدای گنجشک مثلاً.)

ع: رَقِیة، زَقْرَقَه، صَنْی، زَجَل، عَزِیف.

### جیکه برین

ل: خفه کردن. [خنکاندن (نید یومه).]

ف: خفه کردن. (کنایه است.)

۱- جوههر: زارادی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)

۲- جیسی کولل: زارادی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)



ع: خَنْق.

جیکه جیک

ل: جریکه جریک، جیهه جیق. [جریکه ی زیز. (وهك: دهنگی  
چوله كه.)]

ف: چاوه چاو، جیک جیک. (آواز گنجشک  
مثلاً.)

ع: زَقَزَقَة.

جیکه نه

ل: جیکه نه (نامرازی لوکه شی کرده نه.)

ف: فُلُخ، لوهننن. (چرخ پنبه کردن)

ع: مِجَلَج.

وینه

جیکه نه

ل: بی دقره، نه سره و. [بی تارام، بی سرووت]

ف: جُنْبَان، نا آرام.

ع: ذُر، ذَرین

جیکه نه کردن

[ل: شی کرده نه]

ف: فُلْخودن، فُلْخیدن، فُلْخمیدن، فُلْخَمیدن،

فُرْخَمیدن، پنبه کردن.

ع: حَلَج.

جیکه نه کریک

[ل: شی کراره]

ف: فُلْخوده، فُلْخیده، فُلْخمیده، فُرْخَمیده،

فُلْخَمیده، پنبه شده.

ع: مَحْلُوج.

جیکه

ل: جی، جا، نیشتمان. [شوین، نشینگه]

ف: جا، جای، جایگاه، خُهر، نشیم، نشیمن،

نشستگاه.

ع: مَحَل، مَكان، مَقام، مَعان، مَسْکَن، مَای، مَثوی،

مَقْنی، حَیْز، مَقَر.

جیکه

ل: جا، پله. [ده رجه، ناست، ریز]

ف: جاه، پله.

ع: مَقام، مَنزِلَة، قَدَر، رُتَبَة، مَرْتَبَة، جاه.

جیکه

ل: به جیکه، جیهی، باتی، له باتی. [بریتی، له بری، جیات]

ف: جای، به جای.

ع: عَوَض، بَدَل.

جیکه

ل: رَهْتَخار. [خه رگه، جی خه و.]

ف: جا، بستر، رخت خواب.

ع: مَنام، مَرَقَد، مَضْجَع، فِرَاش.

جیکه باز ← بازگه

جیکه به جیکه

ل: جیبه جی. گوزاننوه. [راپه پاندن. گواستنه وه]

ف: جابجا، فراهم آوردن.

ع: نَقْل، تَهِیْتَة.

جیکه به جیکه کردن

ل: جوانن، جیبه جی کردن، جیکه گوزانن، گوزاننوه.

[گواستنه وه]

ف: جابجا کردن.

ع: نَقْل، تَغْیِیرُ الْمَحَلِّ، تَخْلِیَة.

جیکه به جیکه کردن

ل: روبه راکردن، فراهم آوردن. [جیبه جی کردن،

راپه پاندن]

ف: جابجا کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهِیْتَة، تَرْتِیْب، تَنْظِیْم. تَادِیَة.

جیکه پای چاروا

ل: چاڤا. [جیکه سمی چواری]

ف: چاپای چارپا.

ع: شَرَك.

**جینگه خالیانه**

ل: دیاریک که پاش سه‌فر کردنی کدستیک ده‌یه‌ن بو

مائی که سوکاری.

ف: جای تهی‌گفتن. پشت‌پا فرستادن.

ع: تَسْلِيَةُ الْوُدَاعِ.

**جینگه هه‌رمان**

ل: خدرمانگا، خدرمانگه. [جی‌خدرمان.]

ف: خرمنگاه، خرمنگه. (جای خرمن)

ع: يَبْدَر، اَنْدَر، جَرِين، مَدَاسَة، مِصْطَح.

**جینگه داخ**

ل: داخگه، داخگا. [شوینی داغ.]

ف: داغگاه، داغگه. (جای داغ)

ع: سَلَع، مَكْرِي.

**جینگه دار**

ل: جینگه‌نشین، جیشین، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جادار، جانشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

**جینگه شەتل**

ل: باخله، تۆمه‌دانه. [شەتلگه]

ف: نُخَيْر، نُخِيز، تَحْمَدَان، دَارْدَان، دانه‌دان.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

**جینگه شەم**

ل: شەمگا، شەمگه. [شوینی شەم له شەمداندا.]

ف: زاغوته. (جای شمع در شمعدان)

ع: بُلْبُلَة، مَغْرَزُ الشَّمْع، مَرْكَزُ الشَّمْع.

وینه (۲)

**جینگه‌کرده‌نوه**

ل: جینگه‌دان. [نیشته‌جی کردن]

ف: جادادن.

ع: ثَبَوِيه، اِسْكَان.

**جینگه ملک**

ل: جینگا، میرات، میراتی. [مائی به‌جینگا له مردود.]

ف: جامانده، مرده‌ری، گاوزاد.

ع: میراث، تَلِيد. لُقَاط، تَرْكَة، مَتْرُوكَة.

**جینگه مان**

ل: جیتان، دواوه‌مان. [دواکه‌وتن، به‌جیتان]

ف: جامدن، پس‌ماندن، واماندن، ماندن.

ع: قُصُور، تَأَخَّر.

**جینگه مهره‌زه**

ل: چه‌لتووک‌جاری، مهره‌زه‌گا. [مهره‌زه، برنج‌جاری]

ف: کالجا، شالی‌پایه، شلتوک‌زار.

ع: مَرَرَة.

**جینگه نشین**

ل: جینگه‌دار، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جانشین، جادار. تَخْت‌نشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

**جینگه نشین**

ل: تەغوا. [دەستەبەر، زامن، کەفیل]

ف: بابیزان، بابیزن، شالنگ، پایندان.

ع: كَفِيل، ذَمِيم. ضامن.

**جینگه نویر**

ل: جانماز. [شوینی نویر کردن.]

ف: جانماز، جای‌نماز، نمازگاه.

ع: مَرْكَع، مَسْجِد، مُصَلًى.

**جینگه نه‌ه‌ام**

ل: جینگه‌شەتل. [شەتلگه]

ف: داردان، نخیز.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس.

**جینگه هاوردن**

ل: [به‌جیتان، راپه‌راندن]

ف: توختن، گُزاردن، به‌جا آوردن.

ع: اَدَاء، قَضَاء، تَادِيَة.

**جینگه هیشتن**

ل: جی‌هیشتن. [به‌جی‌هیشتن، لینگه‌ران (وه‌ل) جی‌هیشتنی]

شتنک.)

ف: جاگذاشتن. (چیزی مثلاً).

ع: تَخْلِيف، تَرَك، رَفَض.

**چینگه میشتن**

ك: ره‌بوون. [تیه‌رین (ره) تیه‌رین له ریگه‌ره.]

ف: جاگذاشتن، ردشدن. (از راه مثلاً)

ع: خُئُوس، تَخْلِيف، تَجَاوَز.

**چینگه**

ك: جیهی، باتی. [له بری (له باتی نه‌وی...)]

ف: به جای. (به جای اینكه...)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

**چینگه ناو‌خواردن**ك: ناو‌خو‌ری، ناو‌خو‌زگه<sup>۱</sup>. [ناو‌خو‌زگه]

ف: آبخور، آبشخور.

ع: مَنهَل.

**چینگه دانیشتن**

ك: نیشتمان. [نشینگه]

ف: جایگاه، جای نشستن.

ع: مَجْلِس، مَقْعَد، مَقْعَدَة.

**چینگه زه‌خم**

ك: زه‌خگا. [شوینی برین له له‌شدا.]

ف: زخمگاه، جای زخم.

ع: حَبَار، حَبْط، نَدَب، عَذِر.

**چینگه سه‌وزیوون**

ك: کینگه. [نمر شوینی ره‌کی لی‌ده‌ریت.]

ف: روییدنگاه، جای سبز شدن.

ع: مَنبِت.

**چینگه [ی] هه‌نگوور شیلان**

ك: دۆله، دۆلیان. [شوینی تری گووشین.]

ف: سار، سپار، نسپار، جاست، جواز، جوازان،

گواز، گوازان، چَرخ، چَرخَسْت، چَرخَسْت،

چَرخَس، خَرخَسْت.

ع: مِعْصَار، مِعْصَرَة.

**جیل**

ك: جاهیل، جوان. [هه‌رزگار]

ف: جوان، پُرنا، نُوچه.

ع: شَاب، فَتَى، مُرَاق.

**جیماد**

ك: كوچك، رهق، وشك. [بی‌گیان (شتی بیجگه له زینده‌ور

و ره‌و.)]

ف: تَرَبَسْتَه. (غیر حیوان و نبات)

ع: جِمَاد، جامِد، حَجَر.

**جیمادات**

ك: کوچک‌گدل، ره‌گدل، رشک‌گدل، کوچکان. [شته بی]

گیانه‌کان.]

ف: تَرَبَسْتگان.

ع: جِمَادَات، جامِدَات، أَحْجَار.

**جیماع**

ك: گان. [جیوت بون، پهرین]

ف: سگند، مَرز، جالش، چالش، نیوتش، آمیز،

آمیزه، آمیزش، آمیز، آمیزه، آمیغ، آمیغه،

جُفت‌شدن.

ع: جِمَاع، سِفَاد، نِیک، وَطَن، مُبَاشَرَة، مُسَافَرَة.

**جیمه‌رز-زینا****جیوار**

[ك: بارودخ]

ف: جاوَر.

ع: خَالَة، وَضْع.

**جیوان**

ك: جیبیان، رختخوار. [نرین، جیویان. خو‌گه]

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا نووسه‌ردا و نو‌سراوه، به‌لام له‌وانه‌یه

»(ناو‌خو‌زگه) بیت. (ر-ر)

ف: بیر، رخت خواب. جای بام.

ع: مَنَامَة.

**جیوه**

ك: زیوه. [کانه زیوه].

ف: جیوه، زیوه، زیوک، زیوه، آبک، سیماب.

ع: قَرَار، رَجَرَج، طَيَّار، زَيْبَق، زَيْبَق، سَحَاب، آبَق.

**جیه مان** ← **جینگه مان**

**جیهی**

ك: جینگه، باتی، ته غوا. [له باتی (واك) له بری فلانسه

كه س...]

ف: به جای. (به جای فلان مثلاً.)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

**جی هیشتن**

ك: جینگه هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه پان. تیپه پین]

ف: هیشتن، گُذاشتن، جاگذاشتن. رَدشدن.

ع: تَخْلِيف، خُنوس، ثَرَك، رَقَض، اِخْطَاء، تَجَاوُز،

عُدُول.

## وینہ کانی پیتی ج



جانماز



جامولہ



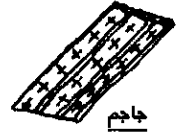
جام



جارو



جار



جاجم



جلشمور



جقہ



جفتیار



جفت



جہ



جولایکھرہ



جوہرہ



جوانوو



جنچکان



جلہو خان



جلیسقہ



جہعہ



جہزیرہ



جہر جہرہ



جہر



جووچہلہ



جەيران



جەوهەر



جەوشەن



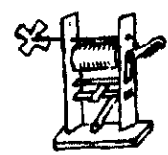
جەوز



جەشان پەنا



جیکەشەم



جیکەنە



# چ

**چا** ← **چاك** [دشه يه كي كرماجه و سوكه لهی «چاك».] [مخفف «چاك» است یعنی خوب. كرماجی است.]

**چا**

ك: چاوانه، تیره چا. [بیر]

ف: چه، چاه، چاهه.

ع: جُب، اُكْرَة. بِنر، رَكِيَّة، كُر، قَلِيْب، قَلود، مَلَوِي، عَيْلَم، قَلَرَم.

**چا**

ك: چای. [چای]

ف: چا، چایی.

ع: شاي، شائي، صا، صائي.

**چابك**

ك: زرنك، قزچاخ، سوك. [چالاك]

ف: چاپك، چابوك، چالاك، چُست، زَرَنگ.

ع: جلد، مَعَل، فاره، سَرِيع، لَذَلَذ، خَفِيف.

**چاپ**

ك: دورز. [دور، دهلبسته]

ف: چاپ، دروغ، پجيو.

ع: كَذِب، كَذِب، فَرِيَة. تَزْوِير.

**چاپ**

ك: شه قل، باسمه. [نوو سینه وی کتیب به نامیر و له بدرگرتنه وی.]

ف: چاپ، باسمه.

ع: رَسَم، طَبِيع، طِبَاعَة، بَصْمَة.

**چاپياز**

ك: دروژن، دررگه. [دروژگر]

ف: چاپ باز، دروغ گو، دُرگه.

ع: كَذَاب، كَذُوب، مُفْترِي، مُزُور، مُتَقَلَّب.

**چاپچن** ← **هه رفچن**

**چاپخانه**

ك: شه قلخانه، باسمه خانه. [شوتنی له چاپدان.]

ف: چاپخانه، باسمه خانه.

ع: مَطْبَعَة، مَرَسْمَة.

**چاپوچووب**

ك: دروژده لهسه. [فروفيشان]

ف: چاپ و چوب، ترفند و دروغ.

ع: الكَذِب وَ اَلْمَيِّن.

**چاته**

ك: پاسهوان، قهروان. [پاسگر، نیشکگر]

ف: يَزَك، پاسبان، پادبان.

ع: حارس، خَفِي، قَرَاغول.

**چاچوله**

ك: تده شخه له، شهلانخ، به مبول، دهبه. [گهر، تده كه]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلَتاق، خَرخَشه، بامبول.



ع: ضَعُو، افْتَرَاء، حَيْلَة، خُدْعَة.

### چاچوله باز

ل: ته شخه له باز، شه لتاخ باز، ده به باز، به مبول به باز،

چاپ باز. [گه باز، ته له که چی]

ف: دبه باز، دغل باز، شلتاخ باز، بامبول باز،

دروغ گو، چاپ باز، ناپاک.

### چاچه قولی

[ل: پیشته قولی]

ف: آش بچه گانه.

ع: طَبِخ الصَّبِيان.

### چاخ

ل: گزشتن. [قه له و]

ف: فربه، چاغ، گنده، آگنده، آگین، تَنومند،

تَنه مند.

ع: ضَخِيم، لَحِيم، بَدِين، سَمِين، رَبِيل، قَطُور، رَمِيم،

وَدَك، فَيْلَم، سَاخ.

### چاخ

ل: ساز، دوز، ساق، خروش. (دهماخی چاخه.)

[به که یف]

ف: چاغ، چاق، خوب، خوش، درست، ساز.

ع: صَحِيح، سَالِم، طَرِب، تَشِيْط، طَيِّب.

### چاخ

ل: دهور، دهوره، روزگار، دهوران. [زهمانه، سهردهم]

ف: دور، نوره، نوران. هتگام، روزگار. زمان،

زمانه.

ع: عَصْر، عَهْد، زَمَان، دَوْر.

### چاخ

ل: قه واته. (بنچاخ) [قه باله، تاپو]

ف: چاک، چک، (بنچاک)

ع: صَنَك، سَنَد، قَبَاة.

### چاخان

ل: ده له سه، دور، گوره. [فشه]

ف: چاخان، لاف، گزاف.

ع: جَخَف، جَخِيف، صَنَف، فَيْش، تَفَاخُر، طَامَات.

### چاخانچی

ل: دروزن، ده له سه باز. [فشه باز]

ف: چاخانچی، لاف زن، باد پیران، گزاف گو،

خودستا.

ع: جَخَاف، فَيَاش، مُصَنَّف.

### چاخانو یا خان

ل: دروزده له سه، خوه له کیشان. [فروفیشان]

ف: چاخان و یا خان، لاف و گزاف.

ع: جَخِيف، صَنَف، طَامَات، تَفَاخُر، فَيْش.

### چاخ کردن

ل: دروزس کردن، ساز کردن. (گیتجه ل چاخ کردن. قلیان چاخ

کردن) [دروست کردن، ناماده کردن]

ف: چاغ کردن، ساز کردن، درست کردن،

فراهم آوردن.

ع: تَهْيِيْة، اِعداد.

### چاهوچل

ل: خانومان، گزشتن. [قه له و]

ف: تَنومند، تَنه مند، فربه، چاغ.

ع: لَحِيم، سَمِين، بَدِين، وَدَك، رَمِيم، رَبِيل، سَاخ.

### چاهوکردن

ل: دابهستن. [راگرتی مالآت بو قه له و بوون (وهك مه و).]

ف: فربه کردن. (گوسفند مثلاً.)

ع: اَزْبَار، اِسْمَان، تَسْمِين.

### چادر

ل: خیرهت. [ره شان]

ف: چادر، تاز، خروگاه.

ع: مَضْرَب، فَازَة، مَطْلَة، سُرَادِق، خِيْمَة.

### رینه

### چادرگا

ل: خیرهتگا، هوبه. [نوبه، هوب]

ف: تاژگاه، چادرگاه، خَرگاه.

ع: مُحَيِّمٌ، مَفَاژَةٌ.

چار

ك: چاره. باشار، دهره‌قدت. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، وید، گُزیر، گُزیره، گُزرد، گُرزش،

بیارش، چَندَر، شوَبَست.

ع: عَلاج. دِفَاع، مُقاوَمَةٌ.

چار

ك: ده‌سَمال وهی. [ده‌سَرزَكه‌ی نیشانه‌ی بوو‌کینی.]

ف: چادر، چادر دغد.

ع: قَمِيصُ الْبِكَاةِ، قَمِيصُ الْغُرُوسِ.

چارشهو

ك: سهریوش. [چارشيو: عه‌بای ژنانه.]

ف: چادر، باشامه، باشومه، رُبوشه، روپوشه،

روپوش، پروه.

ع: مَعْجَر، جَلَبَاب، مَلَاةٌ، حَبَرَةٌ، رِبْطَةٌ، مِلْحَفَةٌ.

چارشهو نویتز

[ك: چارشینوی نویتز له‌سەر کردن.]

ف: چادر نماز، چادر نمازی.

ع: شَوْرش، مِشمال، مِشْمَلَةٌ، جَلَبَاب، رِبْطَةٌ، مِلْحَفَةٌ.

چارشهو په‌كته‌هته

[ك: چارشینوی یه‌ك پارچه.]

ف: چادر یک‌تخته.

ع: رِبْطَةٌ.

چاروا

ك: چوارپا، بارگیر، نولاخ، یابوو. [باربه‌ر، ولاخ]

ف: چاروا، چارپا، پاکش، ستور، استور، یابوو،

بارگیر.

ع: مَطْلِيَّةٌ، زَامِلَةٌ، مَاشِيَّةٌ، دَابَّةٌ، مَرْكَبٌ، بَهِيْمَةٌ، نَعَم.

چارواهه‌خوئیکەر—داوه‌سین

چاروا تالیم‌دان

ك: فه‌نتازی کردن، سواری پی‌کردن، ته‌به‌و کردن، قال کردن.

[راهنمایی ولاخ]

ف: چارپا رام کردن، سواری آموختن، از

سواری در آوردن.

ع: رِيَاضَةٌ، خَزْوٌ، تَدْرِيبٌ، تَذَلِيلٌ، تَطْوِيعٌ، تَدْرِيسٌ.

چاروادار

ك: نولاخدار. [ولاخدار: به‌کرتیدری باره‌به‌ر.]

ف: چاروادار، الاغدار.

ع: كَرِيٌّ، مُكَارِيٌّ.

چاره

ك: چار، دهرمان، دهره. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، چَندَر، بیارش، وید، شوَبَست،

گُرزش، گُزیر، گُزیره، گُزرد. تیمار.

ع: عَلاج، دِفَاع، مُداوَةٌ.

چاره

ك: رَاوِیژ. [ته‌گیر]

ف: چاره، اندیشه. سَمَراد، سگال.

ع: فِكْرٌ، تَدْبِيرٌ.

چاره

ك: ژنوشویی. (چاره‌نویس) [هارسه‌ریتی، ژیانی هاوبه‌ش.]

ف: چاره، ژناشویی.

ع: نِكَاح، اِزْدِوَاجٌ.

چاره

ك: به‌خت، تائه. [شانس، هات]

ف: به‌خت، هور، آوزند، تاخیره.

ع: بَخْت، طَالَعٌ.

چاره‌جویی

ك: رَاوِیژ. [ته‌گیر و پا]

ف: چرویدن، چاره‌جویی.

ع: اِسْتِعْلَاجٌ، تَدْبِيرٌ.

چاره‌چنبيله

ك: گولاله، گولاله سروره. [میلاته]

ف: لاله.

ع: شقَر، شَقِير، شَقَائِق.

وینه

چاره ك

ك: چواره ك. [يك بهش له چوار بهش.]

ف: چازك، چهاريك.

ع: رُبع.

چاره كردن

ك: چار كردن، دهرمان كردن. [مشور خوردن، چاره سر كردن]

ف: دیدن، چرویدن، چاره كردن، گزیدن، بیاریدن.

ع: عَلاج، اسْتِعْلاج، تَدْبِير.

چاره كه

ك: شاله كه. [چاروك: قوماشی سهرشانی ژنان.]

ف: رودوشی، جامه دان.

ع: مِثْعَلَة، صُوان، خَرِيطَة.

چاره نویس

[ك: چارشورس (پهري ژنوشوری).]

ف: چاره نویس، پیوست نویس. جدایی نویس.

(فرشته‌ی زناشوئی)

ع: مَلَكُ الْاَزْدِواج، مَلَكُ الْفِرَاق.

چاشت

ك: قاوه ترون. (نەزیک نیمه‌روژ) [چیتشه‌نگاو (بهشی یه‌كهم له چوار بهشه‌كی رۆژ).]

ف: چاشت، نهاره. (حصه‌ی اول از چهار حصه‌ی روز)

ع: ضُحی، غُدوة، غَدَاة.

چاشت

ك: قاوه ترون. [نانی قاوه‌لترون.]

ف: چاشت، نهار، نهاره.

ع: غَداء، تَضَحی.

چاشتینگا

ك: قاترون، ده‌م‌قاترون. [چیتشه‌نگاو]

ف: چاشتگاه، هنگام چاشت.

ع: ضُحی، غَدَاة، غُدوة.

چاشنی

ك: چه‌شنی، مه‌زه. [تاموچیژ]

ف: چاشنی، مَزه، خَوَر.

ع: طَعْم، لَذَة.

چاشنی

ك: چه‌شنی. ترشی. [نەر ترشی‌ه‌ی ده‌یكه‌نه ناو‌چیتشه.]

ف: چاشنی، تُرشی. (تُرشی كه میان آش می‌کنند.)

ع: حُوضَة.

چاشنی

ك: چه‌شنی، تدریقه. [ترقه]

ف: چشنی، چاشنی، تَرَقّه.

ع: صاروخَة، طَرَقَة.

چاك

ك: داینه. [داوین]

ف: چاك، دامن.

ع: ذیل، رِفَل.

چاك

ك: شكافت، نه‌شكفت، ترهك. [قلیش، درز]

ف: چاك، رَخ، تَنور، شكاف، تَرَك، تراك.

ع: شَق، صَدَع.

چاك

ك: خاس، خوش. چاخ. ساق. [باش (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: خوب، نیک، به، زه، زیبا، بی‌زه. (کرماجی

است.)

## چالاج

ك: هار، هرزه. [چه موش]

ف: چالاغ، چموش، هرزه.

ع: چلف، رِيض، شَيْط، مَلِخ، غَذَوَان، شَمُوس،

قُمُوص، قَمِيص.

## چالاهی

ك: چه پزكان، هاروهاجی. [چه موشی]

ف: چالاکي، چالاغی، هرزگی.

ع: مَلِخ، جَلَاغَة، شَمُوس، قُمُوص.

## چالان

[ك: چالین: جزیره تایتیکه.]

ف: مَفْلَاج، مَفْلَاح، خانج بازی، گودال بازی،

چاهک بازی.

ع: زَوِيَة، مُزَادَة، مُسَادَة. اُنْيُوْة.

## چالو

ك: گولار. همسِل، نارگیر. دُولار. [نهستیر]

ف: ژِي، ژِير، تَو، سَعْد، شَمَر، بارگین، پارگین،

آبگیر، آبچال، آبدان، آبگاه، مَنجَلاب، آبشال،

آوشال. اسْتَحْر.

ع: بَرَكَة، غَدِير، فَارَقِين، مُسْتَنْقَع، طَرَحَة، اصْطَحْر.

## چالو

ك: کوچه له، نارگیر، دُولار. [گولاری بچووی بن

درخت.]

ف: شَمَر، آژیر، آبگیر، ژیر. (چاله ی پای

درخت)

ع: شَرَبَة، بَرَكَة.

## چالایی

ك: پدسی، داکه فتگی. [قولکه، نرمایی]

ف: گودی، گودالی، چالی، پستی.

ع: غَوَط، غَوْر، غَوَطَة، صَنَو، حَدَر، هَبْطَة، وَهْدَة،

هَزْمَة، نَقْرَة، مِطْلَى، مِطْلَاء، مِطْمَنْ.

ع: طَيِّب، جَيِّد، حَسَن، بَهِي، غَبَقْرِي، صَحِيح،

سالم.

## چاکله

ك: چه لهه. [چاکل (داریکی نه لهه یه که بَر به ستنی بار

دهیه ستن به سدری گوریده.)]

ف: تیل، وهنک. (چنبری که به سر رسن بندند

برای بستن بار.)

ع: فَرِيس، زَاجِل، زَاجَل.

وینه

## چالاک

ك: گورج، کرُو، چالاخ، قوتچاخ. [چوست، به کار]

ف: چالاک، چابک، چُست، زونگ، بادپا.

ع: دَوَار، جَوَال، سَرِيع، حَرَك [نهمی چالاک]

(اسپ چالاک)، جَوَاد، اِخْلِيج.

## چاله که

[ك: چالوو: گیانداریکی شیدمه.]

ف: رودک، زبب.

ع: يَغَر، غُریر، غُرغُور.

وینه

## چال

[ك: تولکه. توپار]

ف: گُو، گُوچال، گُوْدال، گُوْد، گُوْدی، چال، چاله،

مَناک، غَفج، غُوچ، غُوچی، کریشک، کریشنگ.

ع: حُفْرَة، حَفیر، وَهْدَة، خَبَر، مِرَادَة، مَقَر.

## چال

ك: پدس. نرم. [نزمان، قول، نهی]

ف: پست، گود.

ع: مَجَل، مُنْخَفِض، وَطِن.

## چال

ك: قول. [جینگاید که بنه کی روجوویت.]

ف: گود، ژرف، دور.

ع: عمیق، قعیر.

## چالپا

ك: چالپا، جینگه‌پا. [جی پی (ی) مروف یا ولاخ.]

ف: پاچال، چالپا، پاچار، چارپا. (انسان یا الاغ)

ع: مطیط، شَرَك.

## چال تینگی

[ك: چالایی ناره‌پاستی چه‌لهمه (قولایی مل.)]

ف: آخوزك، (گودی گلو)

ع: ثَغْرَة، ثَرْقُوه، حَافِيَة، ثَغْرَة النَّحْر. (حَفْرَة

الْثَّرْقُوه)

## چال‌چالان

[ك: چالچالین (چالی هه‌لما تین.)]

ف: مَفْلَاج، مَفْلَاغ، چاله. (چاله‌ی گلوله‌بازی)

ع: زُبَّة، مِرْدَاة.

## چال چه‌ناکه

[ك: چالی چه‌نه (قولایی چه‌ناکه.)]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان. (گودی چانه)

ع: ثُؤْنَة، شَجَرَة، خَنْعَبَة، ذَقْن.

## چال‌داکه‌فتن

ك: چال‌بوون. [قربان، رَچوون]

ف: چال‌شدن، گودشدن، فرورفتن.

ع: تَغَوْر، اِنْخَبَاز، اِنْخَفَاض، اِنْهَبَاط.

## چال زینان

ك: زینان. [سیاچال]

ف: زندان، چاه زندان.

ع: سِجْن، حَفِرَة السُّجْن.

## چال قورسی

[ك: قولک‌ی ژیر قورسی. ← قورسی]

ف: چال کُرسی، چاله‌کُرسی.

ع: مَكْرَس، مَكْرَسَة.

## چال که‌نم

ك: چال. [قولک‌ی که‌نم.]

ف: پَتُوراک، چاله، چال گندم.

ع: مَطْمُورَة، حَفِير.

## چالهمه

ك: کیسه ته‌ماکون. [کیسه‌ی تروتنی نیرگه‌له، له چه‌رمی

«بولغار» دَروستی ده‌کهن و قلیاندار ده‌یکات به

بدریشتینه‌یدا.]

ف: دولمیان، چَرَمْدان. (کیسه‌ی تنباکوی آبی

که از چرم بلغار می‌سازند و قلیاندار به کمر

بندد.)

ع: ضَبَّة، ضَبُورَة، رِکُورَة.

## چالوچول

ك: قولوچ قولوچ، چال‌چال. [شوینی پر له چالایی.]

ف: چاله‌چوله.

ع: مَحَافِر.

## چاله دوینه

[ك: قولک‌ی دَوینه.]

ف: چال دوغینه.

ع: کَرِیص.

## چاله زوخال

[ك: چالی خه‌لوز]

ف: چاله زغال.

ع: خَمُود.

## چاله قوونه

ك: ده‌خمه، ده‌غمه. [بوود، ده‌هول: قولک‌ی ژیر زوی.]

ف: دَخْمه، فَلَخْمه، چاله، گودال.

ع: حَفْرَة، حَفِرَة، وَهْدَة.

## چال هه‌نگور

[ك: نهو چال‌ی که تری تیدا ده‌گوشن.]

ف: جاست، جواز، جوازان، چرخ، چرخ‌ست،

چرخ‌شت، چَرَس، سار، سپار. (چاله که انگور

در آن بیفشارند.)

ع: معصار، مَعَصَرَة.

جالی

[ك: تروئی، ترویاری]

ف: گودی، فرورفتگی.

ع: نُقْرَة، مَرْمَة، نُفْرَة، حَقّ.

جالی بهر لَوووت

[ك: نرمایی لئوی سه‌روو.]

ف: گودی لب بالا، گودی جلو بینی.

ع: نُفْرَة، كُثْمَة، طَرْمَة، طَرْمَة، نُثْرَة، ثَلْثَة، قَلْدَة.

قَلْبَة، وَفْصَة، نَعْو، خَثْرَمَة.

جالی چاو

ك: کاسه‌ی چار. [جیگه‌ی چاو له کاسه‌سردا.]

ف: گودی چشم، کاسه‌ی چشم.

ع: جُبَّة، كَفَّةُ الْعَيْن.

جالی چناکه

ك: چال چناکه. [قرولائی جهنه.]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان.

ع: نُوْنَة، شَجَرَة، خُنْعَبَة، نُقْرَة الدَّقْن.

جالی کوپ

[ك: (چالایی کولم).]

ف: كله. (گودی گونه)

ع: نُقْرَة الخُد، حَفْرَة الخُد.

چامه ← شیعِر

چامه‌ویژ ← شامیر

چان

[ك: نامرازیکه بز گیزی لاسکه دهغل.]

ف: جَوْن، نَوْره، زَکّه، سَتَنج.

ع: مُدَق، مَدَقَة، مِدْوَس، مِدَاوَس، مِدْرَاس، طَرِبیل،

جَرَجَر، نَوْرَج، نَیْج، مَوْرَج، حیلان.

چان

ك: نیان، وه‌شان. [ناشتن، چاندن]

ف: کاشتن، نشانندن.

ع: غَرَس، زَرَع.

چاندن ← چائن

چائن

ك: نیان، نیائن، وه‌شان. [ناشتن، چاندن]

ف: نشانندن، کاشتن، کشت‌کردن.

ع: اِغْرَاس. زَرَع، زَرَاة.

چاو

ك: دیده، چم. [دیه، چائ.]

ف: چَش، چَشَم، چَشَم، چَم، دیده، دیدار،

به‌ور، کابنه، توک.

ع: عَیْن، بَصَر، باصِرَة، ناظِرَة، طَرَف. مُقَلَة، فَصّ.

چاو

ك: چار چله. [دهرد له چاری پیسه‌ره.]

ف: چَشَم، چَش، چَمَش.

ع: عَیْن، لَمَة. (الاصَابَة بِالْعَیْن)

چاو

ك: عه‌ینه‌ك. [چارلیكه]

ف: چَشَمَك.

ع: عَوَیْنَة، ناظورَة.

چاو

ك: ده‌نگ، ناوازه. (شوَرَت) [ناربانگ. درزوده‌له‌سه]

ف: چاو، آوازَه، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه، غَوَغا، ده‌لیزی.

ع: شَائِعَة، اِشَاعَة، صَیْت، سُمَا، سُمَعَة، شُهْرَة،

اِنْتِشَار. اَرَاخِیْف، اَکَاذِیْب، قَالَة، فَوَهَة، اِشْتِهَار،

شیاع.

چاوانه

ك: چا، تید چا. [بیر]

ف: چاه، چه، چاهه، تیر چاه.

ع: جُب، اُکْرَة.

چاوتیشه

ك: چاوتیشه، چارده‌رد. [ده‌دی چار]

ف: چَشَم‌درد.

ع: عَائِشَ، عَوَارِ، نَوَاشَ، رَمَدَ، وَجَعَ الْعَيْنِ.

**چاوبرسی**

[ك: چاونژوك]

ف: چشم گرسنه.

ع: جَبَعَم، طَرْفَ، رَغِيبَ الْعَيْنِ.

**چاویز**

[ك: چارداختن به په‌نجه بږ گالته كردن و شهرم كردن.]

ف: چَم بَز، (چشم فروه‌شتن با انگشت به طور تمسخر و تَخْجِيل).

ع: لَمَصَ، نَكَفَ.

**چاویوق**

ك: چارزاق [چاره‌ریزی].

ف: بُلْكَ، خیره، چشم برجسته.

ع: أَبْجَ، جَاظَ.

**چاو به به‌فرکه‌فتن**

[ك: نازاری چاو به هوئی بینینی به‌فروه.]

ف: چشم از برف درد آمدن.

ع: قَمَرَ.

**چاو به ده‌سویوون** — نینتیزار

**چاویه‌سان**

[ك: به‌ستنی چاو‌گهل.]

ف: چشم‌بندان.

ع: غَمَضَ الْعُيُونِ، غَضُ الْأَبْصَارِ.

**چاویه‌ستن**

ك: چاو به یه‌کا نیان. [چاونو‌قاندن]

ف: چشم بستن.

ع: اغْضَاءَ، غَمَضَ الْعَيْنِ.

**چاویهن**

[ك: چاوبه‌س، سیحر]

ف: چشم‌بند، فره‌ست، نیرنگ.

ع: اخَذَ الْعُيُونِ، سِحْرَ، شَعْبَذَةَ.

**چاویه‌نی**

[ك: چاوبه‌س كردن، سیحر كردن]

ف: چشم‌بندی، فره‌ست.

ع: اخَذَ الْعُيُونِ، سِحْرَ، شَعْبَذَةَ.

**چاو به یه‌کا نیان** — چاویه‌ستن

**چاویوشان**

ك: چارپز شائن. [لنگه‌ران، لیتبوردن]

ف: چشم‌پوشی، چشم‌پوشیدن.

ع: اغْضَاءُ، اغْضَاءُ، صَرْفُ النَّظَرِ، غَضُّ الْبَصَرِ، تَرَكَ.

**چاویوشائن** — چاویوشان

**چاویوشی**

[ك: لنگه‌ران، لیتبوردن]

ف: چشم‌پوشی.

ع: اغْضَاءُ، اغْضَاءُ، تَسَاهُلَ، صَرْفُ النَّظَرِ، تَرَكَ.

**چاو پیکه‌فتن**

ك: دین. [بینین]

ف: دیدن، دیدار، دیداریبینی.

ع: رُؤْيَ، ابْصَارَ، مُشَاهَدَةَ، مُعَايَنَةَ، مُلَاقَاةَ، زِيَارَةَ.

**چاویپیکه‌فتن دزی**

[ك: دیداری نه‌یتی.]

ك: كَنْغَالَ. (دیدن سری)

ع: خُلُوَّةَ، اخْلَاءَ.

**چاوتروو کائن**

[ك: لیکدانی پیلروی چار.]

ف: رَغْنَك، آندی، چشم‌زدن.

ع: طَرْفَ، طَرْفَةً، طَرْفَةَ الْعَيْنِ. لَحْظَةً، دَقِيقَةً.

**چاوترده کائن**

[ك: چاو پشکورتن (وه: چاو‌کرده‌روی بیتچوره پشيله.)]

ف: چشم‌ترکاندن، چشم‌باز کردن. (چشم باز

کردن بچه‌گره مثلاً.)

ع: جَحَمَ، فَتَحَ، وَبَصَ، ثَبَّصُصَ، ثَوْبِصُصَ،

تَجَصِصُصَ، ثَبَّصُرَ.

## چاوتەنگ

[ك: چارمژمۆز، چار كونه دەرزی.]

ف: چشم تنگ، چشم كوچك.

ع: أَحْوَص.

## چاوتەنگ

ك: بەر چارتەنگ، رۆد، لە چەر. [چرووك، رەزىل]

ف: زُكُور، فروده، فروكاس، تنگ چشم.

ع: نُئِيم، دنيء، خَسِيس، بَخِيل، مُمَسِك.

## چاوتەتېرىن

ك: روانين، چاوسەر خست. [سەرئىچ دان، تېرمان]

ف: داخیدن، نگاه کردن.

ع: تَبَصَّر، تَنْظُر، طُمُوح، إِكْلال.

## چاوتەلە

ك: چار سوتك. [دەرد لە چارى پىسەرە.]

ف: چشم زخم، چشم زد.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ اللَّامَةُ.

## چاوتەلە

ك: بازىيەن، بازويەن. [چاوەزار (نوشتە و دوعا بۆ دود]

بوون لە چارى پىس.)]

ف: چشم زخم، چشم زد، چشم آرد، چشم پنام،

چشم و هم، چشم و هام، پنام، كماهه، لام،

لامچە، دهن بند. (دعاى چشم زخم.)

ع: حَوَ، أَنْجَاس، رُقِيَّة، نَفَرَة، دُمَلَج، حِرْز، تَعْوِيذ،

تَعْوِيذُ الْعَيْنِ، حِجَاب.

## چاوتەوونە خەو

## چاوتەپوراس

ك: چارگىر، خويل، تيل. [خيل]

ف: لوچ، كاج، كلاژە، كليك.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

## چاوتەپەل

[ك: چارپىس]

ف: چشم شور، بد چشم.

ع: عَيُون، عَائِن، عَيَان، حَاف، أَشْوَة، أَشِيَّة، نُجْوَة  
الْعَيْن.

## چاوتە

ك: تىرنج. [بەشى بىناخەلى كەوا - بۆ نمونە - كە

سىگۆشە يە.]

ف: تىريز، تيرج، سوزە، چابق. (زير بغل قبا

مثلاً.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

## چاوتەچۆرىك

[ك: كەسيك كە پىتلوى چارى مەلگەرپاوەتەرە.]

ف: چيخ، چشم برگشته.

ع: أَشْتَر.

## چاوتەخست

[ك: چار بىرنە بەر پىن.]

ف: چشم به زير افكندن.

ع: اطْرَاق، مُكْوَع.

## چاوتەدارى

ك: چارىارى، ديدەوانى. [چاوتەرى]

ف: چشم دارى، ديدەورى، ديدەباني، نگاه دارى،

نگاهباني، داخیدن، چشم داشتن، ديدە، نگران.

ع: رِبَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، تَرْقُب، مُرَاقَبَة، تَرْصُد،

اِنْتِظَار، وَقَايَة، مُرَاعَاة.

## چاوتەدەرپەرىن

ك: تەزىيەرىن، تالۆزى كەردن، مەدەشە كەردن. (چارى

لە دەرپەرىن.) [چار مۆر كەردنەرە.]

ف: چشم درپراندن، خشم کردن، پرخاش

کردن.

ع: تَجَحِيظ، اِزْمِرَار، تَقْيِظ، اِغْتِصَاب، اِذَار.

## چاوتەدەرپەرىن

[ك: چاوتە بۆتە بوون]

ف: چشم درپريدن.



ع: جُحوظ، نُدوص.

### چاوپړاو

ك: دنگ، باس. [شَوْرَت] [ناويانگ. درو و مه لېسته]

ف: چاو، آواز، دهليزى.

ع: شَائِعَة، شَيَاع، سُمْعَة، سُمَا، شَهْرَة، اِشْتِهَار، نَشْرَة، اِنْتِشَار، ذَائِعَة، فَاشِيَة، قَالَة، قُوَّة، صِيَت.

أَرَا جِيف، أَكَاذِيب.

### چاوپړوشنى

ك: ديارى به بوته دى گه شته به روه دى كه سينه وه.

ف: چشم رو شنى.

ع: تَبْرِيكُ الْوُرُود.

### چاوپړه ش

ك: سياچم.

ف: سیه چشم.

ع: أَشْهَل، أَكْهَل، أَحْوَر، شَهْلَاء، كَحْلَاء، حَوْرَاء.

### چاوزاق

ك: چاړبوټى [چا و درې ريو]

ف: بُلْك، خیره، بزرگ چشم.

ع: أَبْج، جَا حِظ.

### چاوزركى

ك: (ك: ياربه كه كه دور كس به دانېشته نه قاپچيان له

قاپى په كتر توند ده كمن و به پشتينيك ملي همدركيان

ده به ستنه و زور ده كمن هه تا په كتر بدرز كهنه.)

ف: بُلْك بازى. (يك قسم بازى است كه دو نفر

نشسته پاها را به هم جفت كنند و شالى به

گردن هر دو مى افكنند و زور مى كنند تا

همديگر را بلند كنند.)

ع: مُبَارَاة، مُجَا حَظَة.

### چاوسونك

ك: چاوپله. [درد له چاړى پيسره.]

ف: چشم زد، چشم زخم، چشم و هم،

چشم و هام.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ اللَّامَة.

### چاوسوړ كردن

ك: خوږين بهر چاړو گرتن (به هړى تورې يى يا مه ستيه وه.)

ف: چشم قرمز كردن. (خشم كردن. مست شدن)

ع: غَيْظ، غَضَب. سُكْر.

### چاوسه رخصتن

ك: چاړو تيرين. (چاړى خستگه سهرى.) [تيرامان،

سدرنچ دان]

ف: داخیدن، چشم دوختن، نگاه كردن.

ع: طَمُوح، اِكْلَاء، تَبَصَّر، اِغْلَالُ الْبَصَر، اِلْقَاءُ النَّظَر،

نَصَبُ الْعَيْن.

### چاوش

ك: پېشه ننگ.

ف: چارَك، چاووش، دورباش.

ع: نَقِيب. (نَقِيبُ الْقَافِلَة، نَقِيبُ الْفُوج)

### چاوشاره كى

ك: قولولو. [چاوشار كى (ياربه كى به ناويانگه.)]

ف: چشم بندك، سرمامك، سردرگليم. (بازى

معروف است.)

ع: لَعِبُ الْاِخْتِفاء.

### چاوشر

ك: كسيك كه به دردمام ناو له چاړى ديت.

ف: چنج، چيخ.

ع: اَغْمَص، اَغْمَش، اَغْمَش، اَرْمَد.

### چاوفرين

ك: چاړ په رين: له رزىنى پتلود.

ف: چشم جستن.

ع: خُلُوج، خَلْجَان، اِخْتِلَاج. (اِخْتِلَاجُ الْعَيْن)

### چاوقرتائن

ك: چاوپړكه

ف: چَشْمَک زدن.

ع: غَمَزٌ، تَغَامُزٌ، تَغَمُّزٌ، لَمَزٌ، تَلَامُزٌ، غَضٌ، اِیْمَاضٌ، مُقَاضَنَةٌ، مُسَارَقَةُ النَّظَرِ. (مُكَاسَرَةُ الْعُیُونِ)

**چاوقرتکی** ← **چاوقرتان**

**چاوقوو جانن**

ل: چاو به یه کا نیان. [چاو نوو قاندن]

ف: چشم به هم گذاشتن، چشم خواباندن.

ع: غَضٌ، غَمَضٌ، اِغْمَاضٌ، اِغْضَاءٌ، تَغَاضِيٌّ، تَخَاوَصٌ.

**چاوقوول**

ل: چاوپاچ. [کسی که چاری له چاری ناسایی چاثر.]

ف: چشم گود، گود چشم.

ع: اَخْوَصٌ، اَغْوَرٌ، (م: خَوْصَاءٌ، غَوْرَاءٌ).

**چاوک** ← **چابک**

**چاوقردن**

ل: دین، کرده چاو. [بینین]

ف: دیدن، چشم افتادن.

ع: رُؤْيَةٌ، اِبْصَارٌ، تَعْيُنٌ.

**چاوقردنه وه**

ل: ... شاره زای برون، به له دبرون. (چاو و ده می)

کرد گه سمر. [ناگادار برون]

ف: رُستی، چشم باز کردن، بَکدشدن، آشنا شدن

به کارها.

ع: بَصِيرَةٌ، خَبِيرَةٌ، خُبْرٌ، مَجَالٌ، فَرَاغَةٌ.

**چاوقه**

ل: سه چار که. [سه چاره]

ف: زه، زهاب، چشمه، سر چشمه.

ع: عَيْنٌ، يَنْبُوعٌ، مَنَبَعٌ.

**چاوقه**

ل: ناگر گیر، دهس ناگر. [دهسه چیلای ناگر.]

ف: چشمه، گیره، آتش گیره.

ع: عَيْنٌ، حُرَاقَةٌ.

**چاوقه له شیر**

[ل: تَوَمِيكِي سَوْرَه له چاری که له شیر ده چیت.]

ف: چشم خروس. (دانه ای است سرخ رنگ

شبیبه به چشم خروس.)

ع: عَيْنُ الدِّيَكِ.

**چاوقه شن**

[ل: چاو ده میتان]

ف: چشم کندن، چشم بیرون آوردن.

ع: فَقَا، عَرَعَرَةٌ.

**چاوقه وک**

[ل: چاوشین]

ف: کبود چشم، چشم کبود.

ع: اَزْرَقٌ. (م: زَرْقَاءٌ)

**چاوقه پانن**

ل: چاره چاو. [چاو گتران به ملاولادا.]

ف: چشم گرداندن.

ع: جَذَلَفَةٌ، نَظَّارَةٌ.

**چاوقه گرم کردن**

ل: سهرخه و شکائن. [سهره و نه روز شکاندن. (سور که خور

کردن.)]

ف: چشم گرم کردن. (خواب اندک.)

ع: ...

**چاوقتیر**

ل: خوئل، تیل. [خئل]

ف: لوچ، کاج، کاج، کوچ، کوچ، کاژ، کلاژ،

کُک، کلیک، کلازه، گشته، گشته، شاه کال،

چشم گشته.

ع: اَحْوَلٌ، اَقْبَلٌ.

**چاولیترین**

ل: په پیره دی، چارلنگه ری. (چاری لسی بیری.) [شوینکه ورتن،

چاو لیکردن]

ف: پیروی، نگاه کردن، یادگرفتن.

ع: تَأَسَّى، تَقْلید، اِتِّبَاع، رَقَابَة.

### چالیتدان

[ک: به چاره کردن]

ف: چشم زدن، چشم کردن.

ع: عَيْن، تَعَيَّن، نَجَا، اِنْتِجَاء، شَوْه، شَيْه، اِصَابَة.

### چالیتگه ری ← چالیتیرین

چاو مژ مژور ← مژ مژور

### چاو مهس

[ک: چاو خه والوو]

ف: چشم مست.

ع: مُطَرِّق، سَاكِرُ الْعَيْن.

### چاو نه چوونه خه

ک: نه خه فتن. [خه زران]

ف: نحواییدن، نخسپیدن.

ع: اِنْتِرَاق، اِكْتِلَاء، تَقِیْظ.

### چاونه کردنه وه

ک: ناسوده نه بوون. به لهد نه بوون. [بی دهر فته برون.

ناشارهزا بوون]

ف: بی رستی، چشم باز نکردن، نیاسودن. بلد

نشدن، آشنا نشدن به کارها.

ع: عَدَمُ الْفُرْصَةِ، عَدَمُ الْمَجَال، عَدَمُ الْفَرَاغَةِ. عَدَمُ

الْبَصِيْرَةِ.

### چاو وراو

ک: دهنگریاس، چاو وراو. [ناریانگ. درزوده لهسه]

ف: چاو گفتن، چاو انداختن.

ع: اِشَاعَة، اِنْتِشَار، اِشْتِهَار، سَمْعَة، قَالَة، فُوْهَة،

أَرَا جِيف، أَكَاذِيب.

### چاو وراو ← چاو وراو

### چاوه چاو

ک: چاو گه رانن. [چاو گیتیان به ملارلادا.]

ف: نگران، چشم گرداندن.

ع: جَذَلْفَة، نَظَارَة. تَفْخُص، تَجَسُّس.

### چاوه دوا

ک: دل دوا. ته مدار. [دل له دوا. چاوه وراو]

ف: نگران، دل واپس. چشم به دنبال.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.

### چاوه ریتکه ← چاوه نواری

### چاوه زرتکی ← چاو زرتکی

### چاوه فووله

ک: وبا. [نه خوشی رشانره.]

ف: وبا.

ع: قَرَبَة، وَبَاء، وَبَا.

### چاوه نواری

ک: چار ریتکه، خه ره، چه مرآ. [چاوه وراو]

ف: یزمر، یز مور، بیوس، پیوس، نگران،

چشم دار، چشم به راه.

ع: مُثِر، مُثْبِر، مُنْتَظِر، مُتَحَيِّن، مُتَرَصِّد. مُتَمَكِّي،

مُتَرَقِّب.

### چاوهه لآن

ک: روادین. [چاو هه لآنایی.] [رازی بوون، دلآوا بوون]

ف: چشم آوردن، چشم دیدن، روادیدن. [روا

نمی بیند.]

ع: سَمَاحَة، اِجَازَة، جَوْد.

### چاوهه لته کاتن

[ک: چاو و برز ته کاندان (بز بهرگری کردن).]

ف: چشمک زدن. (برای نهی)

ع: اِشَارَة، غَمَن.

### چاوهه لگه ریانه وه

[ک: ون بوونی ره شینهی چاو (به هوئی چیز ره گرتن یا

تور ویری یا سستی و لاوازی زوره ره).]

ف: کلا پیسه، چشم برگشتن، چشم گردیدن. (از

شدت لذت، یا خشم، یا ضعف مزاج)

ع: اِسْتِرْخَاءُ اَلْحَدَقَةِ.

**چاوه‌لنه‌هاتن**

ك: رها نه‌دين. [رازی نه‌بون، چارچنوك بون]

ف: چشم‌نياوردن، چشم‌نديدن، چشم‌نياردن

[نياوردن]، روانديدن.

ع: بُخَلَ، حَقْدَ، حَسَدَ.

**چاوه‌لنه‌هاتن** ← **چاوه‌لتن****چاويار**

ك: ديدنه‌وان. [چاردير]

ف: چشم‌دار، ديده‌دار، ديده‌ور، ديده‌بان، نگران،

نگاه‌بان.

ع: رَمِيَّةٌ، مُرَاقِبٌ، رَاصِدٌ، نَاطِلٌ، حَارِسٌ، دَيْدِبَانٌ.

**چاوياري**

ك: چارداري، ديدنه‌واني، پايين. [چارديري]

ف: چشم‌داري، ديده‌داري، ديده‌وري،

ديده‌باني، نگاه‌باني، نگاه‌داري، داخيدن، ديده،

نگران.

ع: رِبَاءٌ، رَمِيَّةٌ، رُقُوبٌ، مُرَاقِبَةٌ، حِفْظٌ، حِرَاسَةٌ،

مُرَاعَاةٌ، نَظَارَةٌ، اِنْتِظَارٌ، تَرْصُدٌ، تَرْقُبٌ.

**چاوينشه**

ك: گول چاوينشه. [به‌بيرون]

ف: كويل، اكحوان، بابونه.

ع: حَقِيقٌ، غَاغٌ، اَقْحُوَانٌ، بَابُونَجٌ.

وينه ← گول چاوينشه

**چاوينشه** ← **چاوينشه****چاي**

ك: چاي، چا. [گه‌لايه‌كي رشكه‌وه‌كراوه، ده‌مي ده‌كهن و

ده‌يغوتنه‌وه]

ف: چايي، چاي، چا.

ع: صَانِيٌّ، صَايٌ، صَا، شَانِي، شَاي.

وينه ← چاي

**چاينگ**

ك: سرد. [سارد، چيار]

ف: سرد، خنك، چاييده، چاهيده.

ع: بارِدٌ، مَبْرُودٌ، مَقْرُورٌ.

**چايماني**

ك: مه‌رده‌تاره‌ق. [تاره‌قي ساردی له‌ش]

ف: سَرْدَخَوٌ، خُنْكَ خَوٌ.

ع: نَسِيغٌ.

**چايماني**

[ك: نه‌خوش‌كه‌رتن به هوي سرما‌وه]

ف: سرما‌خورديگي، چاهيديگي، چاهيماني.

ع: قَرَسٌ، قُرُورٌ، بُرُودَةٌ.

**چايي**

ك: چاي. [چا]

ف: چايي، چاي.

ع: صَايِي، صَايٌ، شَايِي، شَايٌ.

وينه

**چاينين**

[ك: سرما‌بون، سارد‌بون‌وه]

ف: چايندين، چاهيدن.

ع: تَبَرُّدٌ.

**چپانين**

ك: چفانن، پچانن. [به سرتنه تسه‌كردن]

ف: بيخ‌گوشي‌گفتن، سرگوشي‌گفتن، توگوش

گفتن.

ع: نَجَوٌ، نَجَاءٌ، نَجْوَى، مُنَاجَاةٌ، مُسَارَّةٌ، كَتٌ،

اِكْتَاتٌ، اِكْتِاتَاتٌ.

**چپه**

ك: پارز. [سه‌ول (سه‌ولي كه‌شتي)]

ف: چپه، فه، خله، بيله، بيلك. (پاروي كشتي)

ع: مَقْدَافٌ، مَجْدَافٌ، مُرْدِيٌّ.

وينه ← پارزي كه‌شتي

**چپه**

ل: بچه، چفه. [ستره]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، پچ پچ، چپ چپ.

ع: نُجوی، تُسار، مُسارَة، دَنَدَنَة، مُتَمَلَة، مُتَمَلَة.

**چت**

[ل: شت]

ف: چِی، چِیز، بَرموده، پَرموده، پَرموتسه،

آخِرِیان. تَن.

ع: شَیء، هَن، هَنَة، سَلَعَة. جِسم، جَسَد.

**چتگهل**

ل: چتان. (فلانکس چتانیه.) [شتگهل، شتان]

ف: چِیزها، آخِرِیان.

ع: اَشِیاء.

**چتوور**

ل: چشتیر. [بزنی دوو ساله که له «گیسک» گهره تره.]

ف: بز، بزغاله. (بز دو ساله که از «گیسک»

بزرگتر است.)

ع: عَناق، جَذَع.

**چتی**

ل: چتیک. چدنی. [شتیک. راده یک]

ف: چِیزِی، خُرده ای، خورده ای.

ع: شَیء. کَسر، نِیف، یَضِع.

**چخ!**

ل: چخ!، چغه!، چفه! [وشدی دهرکردنی سه گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: چَه!

**چ خواهه**

[ل: چهنده خوشه!]

ف: چه خوش است!

ع: یَا حَبْدَا!

**چر**

ل: چِیر. [دهم چار]

ف: چهره، رخسار، دیم، روی.

ع: عارض، خَد، وَجِه.

**چر**

ل: خوین. (گوزانی چر) [وِیژ، بیژ: پاشگره. (به تنیا به

کار ناچیت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی شود.)

ع: قاری.

**چرا**

[ل: نامرزی رووناکیدر، لامپا]

ف: چراغ، چراخ، جِروند، جَلوند.

ع: مَصباح، سراج.

**چراغان**

ل: شهوگر، شهوگر. [چرا هه لکردن بو شادی.]

ف: چراغان.

ع: مُصْبِح، اِصباح، اِصطِباح، اِسراج، اِنارة.

(مَشاعیل)

**چراخیا**

ل: شاخ. [دور دست بهرز کردنهوی نه سپ.]

ف: چراخ پیا، چراغ پیا، چراغ پاییه. (دو دست

برداشتن اسپ)

ع: شَبو، شَبوب، شَباب، شَبابة، طُمُوح، اِتِلْباب.

شابی، شَبوب.

**وینه**

**چرادان**

[ل: جینگه چرا.]

ف: چراغدان، چرغند، چرغنده، مرزه، مزره،

روشدان، چراغ بره.

ع: مَشْكُوة، نِراس.

**وینه**

**چرا کردن**

ل: چرا روشن کردن. چرا داگرسائن. [چرا هه لکردن]

ف: چراغ روشن کردن.

ع: اسراج، اصباح، انارة، انكاه، ايقاد.

### چراکه‌ران

ك: نيواره. [كاتی چرا هه‌لکردن].

ف: شبنانگاه، سترشَب.

ع: مغرب، عَشِي، غَسَق، رَواح، اَصِيل.

### چرامووشی

ك: دسه‌چرا. [چرا فتيله]

ف: چراغ‌مووشی، چراغ‌دستی.

ع: سُرِيچ، مُصَيِيچ.

### چرپ

ك: دزی. (چرپ و چاپ) [فراندن]

ف: دزدی، چاپیدن.

ع: سرقة. نهب.

### چریانن

ك: دزین. رفائن. [فراندن]

ف: دزدیدن، رُبودن.

ع: استراق، اختلاس

### چریوچاپ

ك: دزی. [فراندن، راوربوت]

ف: دزدی، چپاول، تاراج.

ع: سرقة، نهب، غارة.

### چریه

[ك: ده‌نگی پی له شه‌دا.]

ف: شَرَفه، شَرَفاك، شَرَفانگ، شَرَفننگ، شَكپوی،

شَكپوی، شَیپوی، شَلپوی. (صدای پا در شب)

ع: خَشْفَة، وَكْشَة.

### چریی

ك: تورن، زه‌لوتورن، پردو، [به‌ردو (نه‌و زه‌ل و لقو‌په‌ی

داره‌پای سهرمانی پی‌ داده‌پوشن).]

ف: قُدَره، زمو، انبیره، چریی، شتفت، پوشه.

(نی یا شاخه درخت که روی تیر بام اندازند.)

ع: غَماء، غَماء، وَشيع.

### چرج

ك: لۆج. چين. ژاكياگ. [لۆی به‌سه‌ر یه‌كدا هاتو. هه‌روه‌ها:

ژاكار]

ف: تا، پَخس، پَخش، تَبَل، ژول، يَرا. چين، كُنَج،

كُنَجُل، كُنَجَل، شَكَنج. آژَنگ.

ع: خَبَن، شَنِي، غَضَن، تَقْبُض، شُنَج. مُتَقَبُض،

مُنَكَمِش.

### چرج‌بوون

ك: لۆج‌بوون، ژاكيا. [به‌سه‌ر یه‌كدا هاتنی لۆ، ژاكان]

ف: تاشدن، پَخسیدن، پَخسیدن، ژول‌شدن،

ژولیدن، كنجیدن، آنجوخیدن، آژنگیدن،

تَبَلیدن، پُژمرده‌شدن.

ع: تَخَبُن، تَقْبُض، تَغْضُن، اِنَكَماش، تَتْنِي، تَشُنَج.

### چرج ده‌موچاو

ك: چين ده‌موچاو. [لۆچی ده‌موچاو]

ف: چين، يَرا، اَنجَخ، اَنجوخ، اَنجوخ، آژَنگ.

(چين چه‌ره)

ع: غَضَن، قُطوب.

### چرج قو‌لی بری

ك: پا‌ل‌كه‌فت. [راكشا.]

ف: درازكشيد.

ع: اِمْتَد، تَشَبَح.

### چرج هه‌لاتن ← چرج بوون

### چرج هه‌له‌هاتن ← چرج بوون

### چرچیان

ك: چرچ‌بوون، هه‌له‌چرچیان، چرچ‌هه‌لاتن. ژاكيا، لۆج‌بوون.

[به‌سه‌ر یه‌كدا كه‌وتنی لۆ. هه‌روه‌ها: ژاكان]

ف: پَخسیدن، پَخسیدن، ژولیدن، كنجیدن،

آنجوخیدن، تَبَلیدن، آژنگیدن، چين‌چين‌شدن،

پُژمرده‌شدن.

ع: تَقْبُض، تَغْضُن، تَخَبُن، قُلو‌ص، اِنَكَماش. دُوي،

دُبول، دُتَب، شُنَج، تَشُنَج.

### چرکه

ك: کرچه. [دهنگی سهرمیچ کاتیک گهرمای ده گاتی.]  
ف: شَرَفَه، شَیبوی، شَکپوی، چُمچُمه، شَرَفاک،  
شَرَفانگ. (صدای سقف که حرارت به آن  
برسد.)

ع: نَقِیض.

### چرکه

ك: جوړله، جُس. [بزووتن]

ف: جُنْبش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك.

### چرکیان

ك: چرکه کردن، کرچه کردن. [دهنگ لیهاتنی به ناسته می  
سهرمیچ به هوئی گهرماره.]

ف: شَرَفیدن، چُم چُم کردن.

ع: اِنْتِقَاض.

### چرکیانه وه

ك: جوړلیانه وه، جوړله کردن، چرکه کردن. [بزووتنه وه،  
جمو جوړل]

ف: جنبیدن.

ع: تَحْرُك.

### چرپه

[ك: ناژلنك كه ده لموړیت. (چرپه و پرپه)]

ف: چَرَنده، چَرَاگر، چَرَاكُن. (چرنده و پرنده)

ع: راتع، سارح، سائیمه، عاشییه، عواشي.

### چرپه و پرپه

[ك: ناژل و بالنده]

ف: چَرَنده و پَرَنده.

ع: طائر و راتع، طيور و عواشي.

### چروچاو

ك: ده مچاو. [رو، روخسار (چاو و رو).]

ف: چهره، بُک، دیم، روی، رخسار، دیدار.

(چشم و چهره)

ع: وَجِه، خَدَّ، عارض.

### چروچاو بهیه کادان

[ك: روو گرژ کردن]

ف: چشم و ابرو به هم ریختن، رو ترش کردن،  
چشم و ابرو به هم کشیدن.

ع: كَلَج، قَطَب، قَطُوب.

### چروچاو تورشائن - چروچاو بهیه کادان

### چروچه نه

[ك: روخسار و چه ناکه]

ف: چهره و چانه.

ع: وَجِه و لَحي.

### چرووک

ك: چلروک، نه ژد، که نه فت. [چلکن، پیس]

ف: کَنفت، چرکین، چرک آگین.

ع: وَسَخ، وَضِر، مَطَس، قَذِر، کَثِيف.

### چرووکائن

ك: ترووکائن. [لینکدانی ده مه مهست.]

ف: چرکاندن. (به هم زدن مقراض)

ع: صَاي.

### چرووکه

ك: ترووکه. [دهنگی چرووکان (دهنگی لینکدانی

دهمه مهست.)]

ف: چِرک چِرک. (صدای به هم زدن قیچی.)

ع: صُنِّي، صُنِّيَة.

### چره

ك: دهنگ، دهنگ، قار. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نِداء.

### چره خوره

ك: دژمړه کی، چه پوراس. [هه تسوړاندنی شتیک به لای

راست و چه پدا.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبُوع، اِطْفاف، اِلْهَاد، اِشْحَان، اِزْبِلْرَان.

وینله—دویرمکی

**چریکه**

ک: شریخه. زریکه. [شپته: دهنگیکه.]

ف: داد، بانگ، چاو، غَو، شَیْیه، شَلِیخه، شَلِیخ.

ع: ضَنْجَه، صَیْحه، صِیَاح، صَریخَه، صَریخَه، صَریخَه، صَریخَه.

صاحه. صَوْت، نِداء، غِناء.

**چریکه**

ک: چریکه، زریکه. [دهنگیکه. (دهنگی چوله که.)]

ف: چاو. (صدای گنجشک)

ع: زَقَرَقَه.

**چریکه چریک**

ک: چریکه چریک، زریکه زریک. [چریکه ی زور.]

ف: چاو چاو، چاویدن.

ع: زَقَرَقَه.

**چریکه چریک**

ک: شریخه شریخ، زریکه زریک. [شریخه ی زور.]

ف: داد بیداد، شَلِیخه شَلِیخ.

ع: صِیَاح، صَراخ، ضُجَاج، ضَجِیج، ضَخِیخ، نِداء.

غِناء.

**چرین**

ک: بانگ کردن، خواستن. [قاو کردن، گازی کردن]

ف: خواستن، بانگ کردن، آواز کردن. (صدا

کردن)

ع: نِداء، دَعْوَة، اِحْضَار، اِسْتِخْضَار، دُعاء.

**چرین**

ک: خوهن. [گورانی چرین.] [گوتنی گورانی.]

ف: خواندن، چریدن.

ع: غِناء، تَغْنِی، تَنْغَم.

**جز**

ک: سو. [چرید]

ف: موک، نییش، ژنه، ژنه، دوزنه، دوزنه، دوزنه،

دوزینه.

ع: حُمَة، اِبْرَة، شَوکَة، زُنَابَة.

وینله—ماریکون

**جز**

ک: چورچکه. (چز پی‌دان) [کک، کککه]

ف: دنباله، دامنه.

ع: ذَنْب، ذیل، طُول.

**جزان**

ک: پیه‌ودان. [پتیه‌دان]

ف: زدن، نییش زدن، موکیدن، موک زدن.

ع: نَسع، نَسب، اَبَر، اِبَار.

**جزان**

ک: سوزانن، سورتانن. داخ کردن. [داغ پتیه‌نان.]

ف: چزانندن، سوزانندن. داغ کردن.

ع: اِحْراق، حَم.

**جز پیدان**

ک: دویژو کردن، چورچکه پیدان. [دویژو کرده، کلکدار

کردن]

ف: دُنْباله دادن، دامنه دادن.

ع: تَذْنِیْب، تَذْییل، تَطْوِیل.

**جزلیک**

[ک: چزلیک (دوگی سوریه‌کراو.)]

ف: جز، جزده، جَزَنَره، جَزَغ، جَزْغاله، جَزده،

جَزَنَره، جَزْغاله، تَزَلَب. (دنبه‌ی سرخ شده.)

ع: حَمِیش.

**جزه**

ک: جزه، کزه. [دهنگی برژان. (دهنگی که باب.)]

ف: جز، کزه. (صدای کباب)

ع: نُشِیش، نُصِیض، غُرْغَرَة.

**جزه**

ک: دزی. (چزه لیدان.) [به نهیتی بردن.]



ف: دُزدی، دُست‌بُرد.

ع: سِرْقَة.

**جزیان**

ک: پیه‌دربان، [پینه‌دران، چزوو تپهه لچوون].

ف: خوردن، نیش خوردن.

ع: التَّسَاب، التَّسَاع، تَلْسُع.

**جزیان**

ک: سوتیان، سوزیان، [سوتان، برژان]

ف: سوختن، کباب‌شدن.

ع: اِحْتِرَاق.

**چش**

ک: چارپوشین، لیبگردن، [چشی لی بکه!] [لینگه‌پان]

ف: چشک، چشم‌پوشیدن، چشم‌پوشی،

گذشتن. (از آن بگذرا!)

ع: فَضْل، صَرَف نَظَر.

**چش!**

ک: چشه! وهش! وهش! [هه‌چه!] (فرمانه برِ رویشنی

گویدریژ.)

ف: چش! چشه! وش! (امر به رفتن الاغ.)

ع: سَأ، شَأ! (ساسا، شاشا!)

**چشت**

ک: چت. هین. [شت. وانیک]

ف: چس، چیز، بَرموده، پَرموده، پَرموتسه،

آخریان.

ع: شَيء. هَن.

**چشه!**

ک: هنگ! [هه‌چه!] (فرمانه برِ رویشنی گویدریژ.)

ف: چشه! هَن! (امر به رفتن الاغ است.)

ع: سَأ، شَأ! (ساسا، شاشا، شوء‌شوء!)

**چه!**

ک: چخ! چغه! چغه! [وشه‌ی دهرکردنی سه‌گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: جَه! (کلمه التهریج)

**چه‌چه**

ک: چخ‌چخ [چغه‌ی زور. (چغه‌چغ کردن.)]

ف: چخ‌چخ. (چخ‌چخ کردن.)

ع: جَهْجَهْ.

**چغه! — چه!**

**چف — چفه**

**چفان**

ک: چپان. [سرتنه کردن]

ف: بیخ‌گوشی گفتن.

ع: نُجُو، نِجَاء، نُجُو، مُنَاجَاة، دَنْدَنَة، تُسَار.

**چفت**

ک: نه‌لقه‌ریژ. (چفت و دروایی) [نه‌لقه و زغبیری دهرگا

داخستن.]

ف: بَرَنگ، بَرَنگ، بَندمه، چفت.

ع: زِلَاج، مِزَاج، غَلَق.

وَننه — نه‌لقه‌ریژ

**چفه**

ک: چپه، پچه. [سرتنه]

ف: بیخ‌گوشی، سرگوشی.

ع: نُجُو، نِجَاء، تَنْمِيش، تُسَار، هَتَلَمَة، هَتَمَلَة،

دَنْدَنَة.

**چ فه‌ن!**

[ک: ج فَنَیْک!]

ف: چه فن! چه کلک!

ع: أَيُّ فَن!

**چک — کک**

**چکوله**

ک: بووچکه‌له. [بچووک (وشه‌یه کی کرماجیه.)]

ف: کوچک، خورد، ریز. (کرماجی است.)

ع: صَغِير.

## چکه

ك: كه‌م، توژه، نه‌خته. [توژقاله]

ف: كم، اندك، پُنده.

ع: قطرة، قليل، نزر، نزره، رزه، رزّه.

## چكه‌له

ك: توژلانه، نه‌خته‌لانه. [نه‌ختال، زور كه‌م]

ف: كمكى، اندكى، پُندكى.

ع: قطيرة، نُزيرة، قطرة، نزره.

## چكى

ك: كه‌مى. [نه‌ختيك، توژقاليك]

ف: چكى، تكى، كمى، اندكى، پُنده‌اى.

ع: قطرة، قليلاً، بضعا، ثيفاً.

## چكىك

## چل

[ك: ژماره‌ی پاش سی و نوز]

ف: چل، چهل.

ع: اربعين.

## چل

ك: فل، په‌خه. [گه‌لور، سه‌پول]

ف: چل، نادان. (چل و ول)

ع: ابله، احمق.

## چلان

ك: دوروس كردن. (كاره‌كمى خاس بر چلياگه.) [تديار

كردن، دروست كردن]

ف: درست‌كردن، راست‌آوردن، آماده‌كردن،

ساز‌كردن.

ع: تهيئة، اعداد، اصلاح، انجام.

## چلانن

ك: شيلانن، مالين. [دهست پنداهيتانى توند.]

ف: چلانندن، چلانيدن، شلانندن، شلانيدن،

ماليدن، مشتتن.

ع: دَعَك، دَلَك.

## چلچرا ← چار

## چل‌ميرده

ك: نوژل. [لوسه، بارى]

ف: اهرم.

ع: غثّة.

وینه ← نوژل

## چلون

ك: چوز؟، چ جوز؟ [كور؟]

ف: چه ور؟

ع: اشلون؟ اكى؟

## چلونی ← كه‌يفيه‌ت

## چلووك

ك: چرووك، چلكن، چه‌په‌ن، چه‌ور. [بيس، ناپاك]

ف: فزگن، پزگن، چركن، چرب.

ع: وسخ، طفيس، قدر، وضير.

## چله

[ك: چل كاتى ديارى كراوى دهك روز. خه‌لوه‌كيشانى چل

روزه.]

ف: چله، چهله.

ع: اربعين.

## چله‌بووچك

ك: چله‌ی دوايين. [چله‌بچووك (له‌دهيده‌مى رتيه‌ندانده‌وه تا

يه‌كه‌مى ره‌شه‌مه.)]

ف: چله‌ی كوچك. (از دهم دلو تا اول حوت)،

چله‌دوم.

ع: الأربعين الأصغر.

## چله‌خانه

[ك: چيگه‌ی چله‌كيشان.]

ف: تك‌خانه، چله‌خانه.

ع: ميقات، مُعْتَكِف، بَيْتُ الْاِنْفِرَاد، بَيْتُ الْعُرْة، بَيْتُ

الأربعين.

## چله‌دار

[ك: منالتيك كه چل روز له ته مه ئی تیه ریوه.]

ف: چله دار. (بچه ای که چهل روز از عمرش نگذشته باشد).

ع: فِي الْأَرْبَعِينَ، مَدِيح. رَضِيْع، طِفْل.

**چله ورج**

[ك: له روزی بیست و پینجی به فرانباره ورج ده خزیته کون و بیست و پینج روز پیتش سهره تای خاکه لیته له کون دیته ده، بهم چل روز مانه وی له کوندا ده ئین: «چله ورج» که تروشی زستان لهم چل روز دایه.]

ف: چله ی خرس. (۲۵ روز از اول جدی بگذرد. خرس به سوراخ می رود، ۲۵ روز به اول حمل بماند از سوراخ بیرون می آید، چهل روز ماندن او را در سوراخ «چله ورج» می گویند که سختی زمستان همین چهل روز است.)

ع: أَرْبَعِينَ الدُّب.

ع: دَعَوَى اللُّعْبَةِ.

**چله ی کهوان**

[ك: ژتی که مان]

ف: چله ی کمان.

ع: ...

وینه - تیر نماز

**چله ی کهوره**

ك: چله ی بهرین، چله ی بهرگین. [چل روزی سهره تای زستان، له یه كهمی به فرانباره تا ده یه می ریهندان.]

ف: چله ی بزرگ، چله نخست. (چهل روز اول زمستان از آغاز جدی، دی، تا دهم دلو، بهمن.)

ع: الْأَرْبَعِينَ الْأَكْبَر.

**چلیان**

ك: لیژیان. (کاره که ی بزو ناچلگی.) [راست هاتن، چورنه سهر، لوان]

ف: درست شدن، راست آمدن، سازشدن.

ع: نَجَح، حُصُول، صُلُوح.

**چلیان**

ك: پاكه فتن. (پای کاره که را چلیا.) [ریکه رتن]

ف: پا افتادن، پیش آمد کردن.

ع: تَصَادُف، إِتْفَاق.

**چلیان**

ك: گلیان، هاتنه لادا، هه لکه فتن. [گلان، هه له نگورتن]

ف: شکوخ، شکوخیدن.

ع: نُكُوب، رُتَّة، رُلُول، اِنْزِلَاق.

**چل**

ك: لهق. [لق]

ف: شاخه، شاخ، شغ، آژغ، آژغ، زغاره.

ع: غُصْن، شُعْبَة، فَتْن، فَرْع، جَلَمَة، سَعْفَة، قَضِيب.

(عردام)

**چل**

ك: تل. [تله (سورتانه وی برین).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: مَضْن، مَضِيض، ضَرْب، ضَرْيَان، حُرْقَة.

**چلاسك**

ك: چوئوسك، چوئوسك. [چلوسك: داری نیوه سووتاری

گردار.]

ف: نیم سوز، نیم سوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، مِسْعَار.

**چلاک**

ك: نه مام، دار. [ریشه ی ناشتن، خه لف (قه لیم بیت یا

لاکیش).]

ف: نَمَام، درخت، نهال. (اعم از «قه لیم» و

«لاکیش»)

ع: فَسَل، فَسِيل، شَجَر.

**چلآن** - ترووتان

**چلاو**

ك: چیتشی برنجی رۆن تینه كوار. (پلاری وشك.)

ف: چلو، چلاو. (پلو خشك)

ع: تَمَن.

**چلاویز**

ك: ناشپز. [چیشیتینه]

ف: چلوپز. آشپز.

ع: طامي، مَبَاخ.

**چلوسانكون**

ك: پلارسانكون. [برنج پالئو]

ف: آردن، رازل، ماشیوه، پالونه، پلویالا.

ع: غَلَل، مَبَزَل، مَصفاة، مَنطَبَة.

ویننه مهیه.

**چلبانن**

ك: چه كائن، مَرین. [شیر خواردنی مندال.]

ف: مَكیدن، چَكیدن. (شیر خوردن بچه)

ع: مَلج، مَرَس، مَص، مَر، مَك، رَضع، عَرَم.

**چلبانن**

[ك: نار خواردنه‌وی گیاندارى وهك سهگ و پشيله.]

ف: لَپیدن. (آب خوردن سگ یا گربه مثلاً.)

ع: نَشا، نَغَب، وَلغ، وَلوغ، مَغَمَقَة.

**چلباو**

ك: چلکار، زَلقار، قوروار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، گلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، چپچله.

ع: رَدَغَة، رَپیکَة، نَثق، وَحَل، وَرطَة.

**چلبولیس**

ك: لَیتسن. [لستنه‌وی ده‌نگدار و به پهله.]

ف: لپ‌ولیس، لفت‌ولیس. (لیسیدن با صدا و

عجله)

ع: نَسد، نَحس، اِتِطاع.

**چلبه**

[ك: ده‌نگی نار خواردنه‌وی گیاندارى وهك سهگ و

پشيله.]

ف: لَپ‌لَپ. (صدای آب خوردن سگ و یا گربه مثلاً.)

ع: وَلَقَة، نَغَبَة، نَشا، مَلَجَة، مَغَمَقَة.

**چلبه‌چلب**

[ك: چلبه‌ی زۆر (ده‌نگی نارخواردنه‌وی گیاندارى وهك

سهگ و پشيله.)]

ف: لَپ‌لَپ، چلب‌چلب. (صدای آب خوردن سگ

و گربه و امثال آن.)

ع: مَغَمَقَة، وَلغان، لَغبان، مَلجان، لَشان.

**چلك**

ك: زیرگ. [گه‌مار (یسرپ‌خلی له‌ش یا جلویه‌رگ.)]

ف: شَخ، شوخ، شَغ، شوغ، سَخ، سَنخ، كُرس،

كُرسه، كُرش، كُرشه، كَلج، كَلنج، كَلیج، فَر، پَر،

چرك. (چرك بدن یا لباس.)

ع: وَسَخ، دَنَس، دَرَن، قَذَر، وَضَر، وَسَب، رَین،

نَدَل، كَشافَة، دَناسَة، ...

**چلك**

ك: زروخ، کیم، ناشز. [زروخ‌ای برین.]

ف: چَخ، خَم، سَتیم، اَسَتیم، شَتیم، اَشَتیم، هَنبر،

آزِیخ، پَر، فَر، ریم، چرك. (چرك زخم)

ع: قَبَح، وَكس، وَعی، صَدید، مَدَة، غَثِیثَة، حَفِیْرَة.

**چلكو**

ك: په‌سار. [پاشاروی جل‌شوردن.]

ف: چركاب، پساب. (پسابه‌ی لباس‌شویی)

ع: مُواصَة، غُساَلَة.

**چلكو**

ك: چلپار، قوروار، لیته، مه‌رگار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، گلابه، خلیش،

لَجَن.

ع: رَدَغَة، رَپیکَة، وَحَل.

**چلكو**

**چلک ناخون**

[ک: پیسی ژیر نینوک.]

ف: چرک ناخُن.

ع: ثَف.

**چلم**

ک: چلم لوت. [ناری خستی که پوز.]

ف: حُلَم، خُلَم، خیم، خیل، کُتو، خُله. (عَن

دماغ)

ع: نُخَامَة، نُخَاغَة، قُشَاعَة، مُخَاط، رُعَال، رُعَام،

رُعَام.

**چلمن**

[ک: که سی که همیشه چلنی هدی.]

ف: حُلْن، خُلْمَن، خیمَن، خیلَن، کُتوگین.

ع: اَذَن.

**چلمه لیمه**

[ک: کاکله ی شل و خوته گرتوی گوپز و...]

ف: حُلْم. (مغز گردوی نارسیده و امثال آن.)

ع: غَرَس، مَرط، شَدَخه، بَغْوَة، لَهیدَة.

**چلوچیتو**

ک: چرکله، چیکله. [چیلکه، در کودا]

ف: دُرُوک، دُسوک، خلاشه.

ع: شَذَب، سُجُور.

**چلوسک ← چولسک****چله**

ک: ترووکه. (چله ی چار.) [چار ترووکاندن (لیکدانی پیتلوی

چار.)]

ف: رُغَنک. (پلک چشم به هم زدن.)

ع: طُرف، طُرقَة، اِرَاء.

**چله چل**

ک: تله تل. [کزانده ی برینی پیستی سورتا و...]

ف: سوزش. (زخم آتش و امثال آن.)

ع: مَض، مَضِیض، حُرَقَة، احْتِرَاق، ضَرْب، ضَرْبَان،

ل: زووخ، زهداو، زووخاوه. [لهو ناو و خوینده ی که له برین دیت.]

ف: هَو، ریم، زرداب. (آب و خون که از زخم می آید.)

ع: صَبَاغَة، قَذی.

**چلکاوخومر**

[ک: کاسه نیس]

ف: چرکاب خور، کاسه لیس.

ع: سَلَات.

**چلک دیان**

[ک: به لُنی سر ددان.]

ف: چرک دندان.

ع: حَفَر، قَلَح، قُلَاح، سُلَاق، طُرَامَة، طَلِیان.

**چلک کوپچه**

ک: سِراخه. [ژنگی ناو گوی.]

ف: رَهو. (چرک گوش)

ع: اُف، صِمالَخ.

**چلک مهرده**

[ک: چلکه سو (جلویه رنگین که پاش شتن چلکه که ی مهر

ماییت.)]

ف: چرک مرده. (لباسی را ناپاک شُسته

باشند.)

ع: وَسِخ، قَلَح.

**چلکن**

ک: زیرگن، چه پل. نه گریس. [پیسو پُخل]

ف: چرکن، چرکین، چرک گین، پَزْگَن، پَزْاگَن،

پَزوین، فَزْگَن، فَزْاگَن، فَزْگَنده، فَزْاک،

فَزْغَنده، فَزْغَنده، شوخگن، شوخگین، پلید،

پلشت، گرفت.

ع: وَسِخ، قَذِر، دَبَس، دَرَن، رَجَس، لَجَن، طَبِیع،

کَثِیف، قَلَح.

تَقْصَعُ، تَبْيَغُ.

چله دان

ل: چیلدان (چیلدانی بالنده).

ف: جاغر، جاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، شانک،  
شکانک، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، چینه دان،  
(چینه دان مرغ).

ع: جَرِيئَةُ، جَرِيَّةٌ، نَائِطَةٌ، حَوْصَلَةٌ، غُرْغَرَةٌ، نُعْنَعَةٌ،  
زاورَةٌ.

چله که

ل: سول. ته کان، یکه، سلهمه. ره. [سل. راتله کان]

ف: رم، یکه، تکان. گُریز.

ع: جُفول، شُرود، رَوَعَة.

چله کیانه وه

ل: سلهمیهانه، چله که کردن. داجله کیان، ته کان خواردن.

[سل. کردنه وه. راجله کین]

ف: زَم زدن، زَم کردن، واخوردن، یکه خوردن،  
تکان خوردن.

ع: رَوَعَة. شُرود. تَنْبَه، اِنْتَباه.

چلیان

ل: تروی کیان. [چاوتروی کان (له یله دانی پتلوی چار).]

ف: به هم خوردن. (پلک چشم)

ع: اِنْطِرَاف.

چلیس

ل: نهوسن، زکن، زلبرسی. [چاوچنوک، زردخورد]

ف: چلاس، شکمو، آزمند، گداچشم.

ع: لَوَاس، شَهِي، جَشَع، شَرَه، لَعَا، لَعِص، لَعُوس،  
نَهَم، نَهيم، حَرِيس، اَكُول.

چلیسی

ل: نهوسنی، زکنی. [چاوچنوک، زردخوری]

ف: چلاسی، شکمویی، آزمندی، گداچشمی،  
پاسه.

ع: شَرَه، جَشَع، لَعِص، لَوَاسَة، شَهْوَة، فَشَق.

چما (چه ما)

ل: چمان. (چمان نه یزی بووکه به شا.) [مهر نهایی]

ف: آرتنگ، چه مانند، تو گویی، گمان بری،  
پنداری، مانند اینکه.

ع: کَأَنَّهُ.

چمان ← چما

چم چم

ل: گیوه ی زیره چهرم. [کلاشی بن چهرم]

ف: چَم چَم، چَم چَم، شَم. (گیوه ی زیره چرم)

ع: جُمُجُم.

چمچه ← چمچم

چمچه

ل: کەرچک. [کەرچک، کەنجی]

ف: چَمچه، قاشق.

ع: مَغْرَفَةٌ، مِلْعَقَةٌ، مِذْنَبٌ، مِقْدَحَةٌ، خَاشِقَةٌ،  
ویننه میه.

چمکه

ل: چرنکه. [چرنکر، له بر نه وه]

ف: چونکه، چون.

ع: اِذْ، لَأَنَّ.

چنار

ل: درختیکی به ناویانگه.

ف: چنار، تَبْرِیزِی.

ع: دَلِب، صِنَار، صِنَار.

ویننه

چنانه

ل: چنده، چه ناخ. [چنانه]

ف: چنه، چانه، چک، کچه، کچه، منه، زَنخ،  
زَنخدان، زَنج، زفر، آرواره.

ع: فَكَّ، فَمَق، فُعَم، لَحِي، حَنَك، ذَقَن، فَكَّ اَسْفَل.  
ویننه

چنانه دان

ك: چه نه وری. هه لیتوتن. [زۆربیلی، فره پرسی. ژاره ژار]  
ف: چانه زدن، زنج زدن. ژاژگویی، ژاژخایی،  
هرزه گوویی، هرزه درایی، بیهوده گوویی.

ع: هَذَر، بَقِيقَة، دَرْدَرَة.

### چنک شکیاک

ك: چه نه وەر، هه لیتوتیز، مفتوتیز. [زۆربیلی، فره پرسی]  
ف: هرزه چنه، پوچانه، ژاژگو، ژاژخای،  
مفتگو، بیهوده گو.

ع: مهذار، بَقْباق، دَرْدَار، هَذَار.

### چنک هه لته کانی

[ك: چه ناکه ته کاندان.]

ف: چانه تکان دادن.

ع: نَشَقَة.

### چنگ

ك: په بۆله. چنگال. [په بۆهی دهستی مروژ، درنده یا  
باند.]

ف: چنگ، پَنجه، اَنگِشْتان. چنگال، چَنگُل،  
چَنگَله.

ع: أَصَابِع، مَخْلَب، ضَبَاث، كَلَالِيب، بَرَاثِن. [بُرْثِن]

وینه

### چنگ

ك: مشت. [چنگی پر کرد.] [مست]

ف: مُشْت.

ع: قَبِضَة، قَمَرَة.

### چنگ

[ك: نیتوان په بۆه و له پهی دهست] [چنگی لینگرت.]

ف: چَنگ.

ع: هَص. [على الثلج مثلاً.]

### چنگال

ك: چنگ. [په بۆهی درنده و باند.]

ف: چَنگ، چَنگال، چَنگُل، چَنگَله.

ع: مَخْلَب، بَرَاثِن، كَلَالِيب.

وینه—چنگ

### چنگال

[ك: چه تال]

ف: چَنگال.

ع: شَوْكَة، مَلَقَط، مَنشَل. [فُرْتِيكَة]

وینه

### چنگال و روڤ

[ك: چنگال، هه مینشك (نان یا کولپه‌ی تریت کرار له  
روتی داخدا).]

ف: چَنگال، چَنگالی، انگشتو، سُکارو. (نان یا  
گرده که توی روغن داغ شده ترید کنند).

ع: دَلِيك، حَيْس.

### چنگاول—پووکاؤل

### چنگاوێز

ك: دهسه داینه. [تیره نالان. تیره نالار، دهسه دایین]

ف: بلك، آگیش، دست به دامن.

ع: مُشَبَّث، تَشَبُّث.

### چنگ گرتن

[ك: چرنوك لینگرتن. (وهك: چنگ گرتنی پشيله).]

ف: چَنگ زدن. (گربه مثلاً.)

ع: خَلَب، ضَبْث.

### چنگ لینگرتن

[ك: گروشین له نیتوان په بۆه و له پهی دهستدا. (وهك: چنگ  
گرتن له به فر).]

ف: چَنگ گروفتن. (از برف مثلاً.)

ع: هَص.

### چنگه

ك: سَوَاتِي. [قهرتاله‌ی بهرورك.]

ف: باوین، چاللی، ساوین، ساویس، سَبَدچه،

سراج، گیره. (سَبَدچه‌ی کوچک)

ع: سَلَة، مَشِيعَة.

وینه

### چنگه سهره—چنگنه سهره





ع: دَرِع، يَلْبَة.

**چواربا**

[ك: بای روزهدلات، بای روزنارا، بای شه‌مال، بای باشور.]

ف: چهار باد. (باد صبا، باد دبور، باد شمال، باد جنوب)

ع: اَرَبْعَة، رِيّاح اَرَبْعَة.

**چوارينه**

ك: قورسی. [کورسی: میزیکي تاییت بسو که زستانان ناگریان ده‌خسته ژیری و به ده‌ریدا ده‌نوستن.]

ف: چهاربند، کُرسی.

ع: کُرسی.

وینه: کُرسی

**چوارينه - روياعی****چواربا**

ك: چاروا، مالات. [چواری، ناژهل]

ف: چهارپا، چارپا، سَئور، اُستور.

ع: مال، نَعَم، ماشیة، دَوَاب.

**چوارياچکه**

[ك: هدر شتیکی چوار پینچکه، وەك: کورسی و میز و...]

ف: چهارپایه، چهاربند.

ع: قَوَانِم، اَرَبْعَة قَوَانِم.

**چوارپالوو**

ك: شه‌پالوو. [شه‌پرو، خشتەك]

ف: چهار پهلوی، شش پهلوی.

ع: مُرَبَّع، مُكْعَب، مُجَسَّم.

وینه

**چوارپالوو**

[ك: بەردی ریکریکی بنایی.]

ف: چهار پهلوی. (سنگ چهار پهلوی بنایی)

ع: رَضَم، رَضْمَة، رَضام، رَضاصات.

**چوارپایه**

[ك: میزی چواریتچکه.]

ف: چهارپایه، چارپایه.

ع: مُشَجَّب، مَشَجَر، مَرْفَع.

وینه

**چوار پهل چهرنگ**

[ك: ده‌ست و پی سی (ده‌سپ)]

ف: چهار پا سفید. (اسپ)

ع: مُجَبَّب، مُحَجَّل.

**چوار پهل قهوی**

ك: که‌توکولوت، زه‌لام. [زه‌بلان (مروث) یا ناژهل.]

ف: گُنده، کُلفت، چهارشانه، کلفت آفرینش.

(انسان یا حیوان)

ع: رَبِيع، رَبِيعَة، حَبْرَاب. (غَلِيظُ النَّوْح)

**چوارناقی**

ك: گومەز سەر گۆز. [هەیوانی گومەزدارى سەر قەبەر.]

ف: گوراب، گورابه، ستودان، استودان، چارتاق،

چهارتاق.

ع: رَوَاق، اُسْطُوَان.

وینه: تاق

**چوارچوار**

[ك: چوار - کەس یا شت - لە دواى چوار.]

ف: چهارچهار، چارتاچارتا.

ع: رُبَاع.

**چوار چوار**

ك: شانزە. [چوار کەرەت چوار، ۴ × ۴]

ف: چهار چهار، چار چار، چار بار چار.

(شانزده)

ع: اَرَبْعَة اَرَبِيع.

**چوارچهقل**

ك: چوارەنگۆلە. [دەفرى چوار دەسكە. هەروەها نیدیۆمە]

لە دەسەوسان بوون و بیهیزی.]

ف: چهارپا، چهاردست و پا.

ع: أَرْبَعَةٌ قَوَائِمٌ، تَبْرُكُ عَلَى الْأَرْبَعِ.

### چوارچینه

ك: سكف. [نمر چوار داری كه شتیکیان له خو گرتوره.

(وهك: چوارچینهی دهركا یا ناوینه.)]

ف: بَلَدٌ، بَلَدٌ، بَلَدٌ، دَرْيَا، سَفَتْ، چَهَار چَوْبَه.

ع: اِطَارٌ، بَرَوَازٌ، حِثَارٌ، كِفَافٌ. (اِطَارُ الدَّرْبِ، اِطَارُ الْمَرْأَةِ)

وینه—په نهمره/ وینهی تری ههیه.

### چوارخرت

ك: به خته. [بزن یا مهري چوار سالد.]

ف: بَخْتَه. (بُز یا گوسفند چوار ساله)

ع: جَذَعٌ، مُرْبَعٌ.

### چوارروكن

ك: چوار دیوار. [چوار لای كه عبه: روكنی یه مانی، شامی، عیراقی، ههجه رولنه سوده.]

ف: چوار دیوار، چهارسو.

ع: أَرْكَانُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارریان—چوارریكان

### چوارریكان

ك: چوارریان. [پتگیی دور ریگیی یه کترب.]

ف: چوار راه، چوار راهه.

ع: مَفْرَقٌ، مُلتَقَى الطَّرِيقَيْنِ.

### چوارزربه

ك: چوارقه مچ. [تاشینی ریش و سیمیل و نه برز و برزنگ] بۆ نه تك كردن.]

ف: ذَك، ذَغ. (چهار ضرب: ریش، ابرو، سبیل، مژه. «دك زده» یا «چهار ضرب» زده یعنی: هر

چهار را تراشیده باشد.)

ع: أَشْعَارُ أَرْبَعَةٍ. حَلَقُ الْأَرْبَعِ.

### چوارزه به—چوارزربه

### چوارسرسنت

[ك: چوار سروشته كه: ناو، ناگر، خاك، با.]

ف: کیا، کیان.

ع: طَبَائِعُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارسوو

ك: چوار گوزر. [نمر تاقهی كه وتروه ته نیتوان چوار تاریكه بازاره.]

ف: چارسو، چهارسو. (تاقی كه چهار گذر از آن جدا شود.)

ع: مُلتَقَى الْأَسْوَاقِ.

### چوارسووج

ك: ... چوار گوشه. [چوار كونج]

ف: چهار گنج. چهار گوشه.

ع: زَوَايَا أَرْبَعَةٍ. ذُو أَرْبَعِ زَوَايَا. مُرْبَعٌ.

### چوارشانه

ك: كوله پره، كه توكلت. [زه به لاه]

ف: چهارشانه، چهار خویه، گنده، كت و كلت.

ع: رِبْعٌ، رِبْعٌ، رِبْعَةٌ، مَرْبُوعٌ، وَرَاءَ. حَنْزَابٌ. (غَلِيظُ الْأَلْوَابِ)

### چوارشاه

[ك: چوار له شهش.]

ف: چار شش، چهار شش.

ع: أَرْبَعُ سِتَّةٍ.

### چوارشهمه

[ك: چوارشهم]

ف: چارشنبه، چهارشنبه.

ع: أَرْبَعَاءُ

### چوارسهسل

ك: چوار گا، چوار سا. [چوار وهرز]

ف: چهار هنگام، گشاد هنگامان.

ع: فُصُولُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارقولغی

[ك: قازان یا گولدانی چوار دسك.]

ف: چارگوشی. (دیگ یا گلدان كه چهار دسته

داشته باشد.)

ع: ذُو اَرْبَعِ عُرُوات.

ویندی مہیہ.

چوار قہ مچ ← چوار زربہ

چوار گوزہر ← چوار سوو

چوار گوشہ

ک: چوار سروج. [چوار کونج]

ف: چوار گوشہ، چوار کُنج.

ع: مُرْبَع، ذُو اَرْبَعِ زَوایا.

چوار لا

ک: چوار لاثہ، دو بیاد. [بہنی چوار لو، بہنی دوو جار بادر او.]

ف: چہار لا، چہارتاہ، چہار لای، چہار رشتہ،

دو بیاد.

ع: مُرْبَع، مُربوع، ذُو اَرْبَعَةِ خِیوط، ذُو اَرْبَعَةِ اَسْلاک.

چوار لا

[ک: چوار تہرہ ف]

ف: چہار سو.

ع: جہات اَرْبَعہ.

چوار مہ شقان

ک: چوار زرائی. [چوار مشقی: جوڑہ دانیش تیکہ.]

ف: چہار زانو.

ع: رَوْبَعَة، اَرْبَعَاء، ثَرْبَع.

وینہ

چوار میخہ

[ک: ہدر چوار پدلی مرڈھ - بڑ نمونہ - بیہ ستندہ بہ

چوار میخہ تا بہ هیچ لایہ کدا نہ جوڑیتہ رہ.]

ف: چہار میخ، چار میخہ، (چہار دست و پای

انسان را مثلاً بہ چہار میخ ببندند کہ بہ هیچ

طرف تکان نخورد.)

ع: ...

چوار نال

ک: غار، تاو، چوارہ. [پرتاو: غاردانی توند.]

ف: چہار نعل، تاخت، ذو.

ع: خَبّ، خَبَب، کَرْدَخَة، مَمْلَجَة.

چوارہ ← چوار نال

چوار ہنگل

ک: چوار ہنگول. [چوار دہسکہ (وہک: چوار دہسکہی خینگہ

یا مہسکہ.)]

ف: چہار دست. (چہار دست خیک، یا مشک

مثلاً.)

ع: قَوَائِم.

چوار ہنگول ← چوار ہنگل

چوار ہنگولہ

[ک: نیدیومہ لہ بیہ تیزی و دہسوسان برون لہ کاردا.]

ف: چہار دست و پا. (کنایہ از عاجز شدن و

واماندن در کار است.)

ع: تَبْرُکَع.

چوار یہ کبیر

[ک: ندر کہسہی لہ چوار ہش یدک بہشی ہدرہ کہویت.

(بڑ نمونہ: لہ ہدریوومی زہویدا.)]

ف: چہار یک بڑ.

ع: مُخَابِر، مَن لَہ الرُّبْع.

چوہہ چو

ک: بہرانبہر. [وہک یدک، یدکسان]

ف: برابر، یکی بودن، مانند ہم.

ع: مُساوي، مُطابِق، طابِق النُّعْلِ بِالنُّعْلِ.

چوڻی

ک: ہد پتہ رکی، ہد پتہ رین. [دیلان (سمای بہ کز مہن، کہ

چہند کہس پتہ کورہ بہ شیوہ کی باز نہیی یا کہوانہیی

دہستی ید کتر دہ گرن و ہد پتہ رین.)]

ف: پَنزہ، پنچہ، چوپی، (رقص اجتماعی، کہ

چند نفر با ہم بہ شکل دایرہ یا نیم دایرہ

دست ہمدیگر را گرفتہ می رقصند.)

ع: زفن، فَنَزَج، فَرْتَج، رَقَص، دَعَكَسَة.

### چوتورمه

ك: تهرهه. [كاره سات]

ف: آسيب، موژه.

ع: حادثه، صَدْمَة، نَائِبَة، نازلة.

### چوخور

ك: چم، روخانه. [رربار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: والدي، نهر، مَنَهر.

### چوخه

[ك: چوخه]

ف: چوخا، جُولَخ.

ع: چوخه، جولق.

ويته < ۲ >

### چوپ

ك: چهرمگي. (چوپ شير). [سيپاي]

ف: سفيدى. (رنگ شير)

ع: قَمَرَة، بَيَاض.

### چوپ

ك: واويز. (چوپى داوه). [ره لَام]

ف: پاسخ.

ع: جَوَاب.

### چوپ

ك: رنه. (چوپ كردن) [لي گيربون (لي نه بون)]

ف: بَند. (بَند كردن، بَند شدن)

ع: أَخَذ، جَر.

### چوپ

ك: قوم، تك، توژ، نهخت، كهه، چك، ريزه، چورتك.

[دلپ. نهختان]

ف: چك، تك، ريز، شُر، شُرَتك.

ع: جُرْعَة، دُفْعَة، حُسْوَة، قُدْمَة، غُمْجَة، غُمْجَة، نَغْبَة،

شَرِبَة، قَطْرَة، بَرَض، دُف، دُفَاف، شُفَافَة.

### چوپ

[ك: تنوك] (چوپى لي بپري. ناوچوپى كرد.)

ف: شُر.

ع: رَشْحَة، قَطْرَة، وَشْلَة، تَرَشْح، تَقَطُر.

چوپ ← شَهَق [ (دشه يكي گوزانيه.) ] (گوزانى است.)

### چوپ ← قهرقاوون

### چورت

ك: پينه كى، وههوز. [خه وبردنه وه]

ف: چُرت، پيئكى، ناو، ناويدن.

ع: سَيَّة، سُبَات، نُعَاس، نُكَاس، نُوَاد، نُود، نُودَان،

وَسَن، غُفْوَة، هَوَجَل.

### چورت

ك: چورتكه. [چورت (نامرازي ژمي ره) اى جاران]

ف: چُرت، چرتكه. (چرتكه اى حساب)

ع: شُرط.

### چورتانين

ك: ترازانين. [ترازاندين، چركاندن (وهك: چرتاندينى

پهله پستكه اى تنهنگ.)]

ف: چُرتاندين، دركردن. (ماشه اى تفنگ را مثلاً

چرتاندين.)

ع: اِزْلاق، تَنْحِيَة.

چُورْتَك ← چوپ (كهه)

### چورتانين

ك: ترازيان. [ترازان، چركان]

ف: چُرتيدن، دررفتَن.

ع: اِزْلاق، تَنْحِي.

### چوپ كردن

ك: رنه كردن، بهن بون. [لي گيربون]

ف: بَند شدن، بَند كردن، نيزه بَند كردن.

ع: أَخَذ، جَر.

### چوپ

[ك: چهره س]

ف: لُب چۆرە، لُب چۆرا.

ع: لَمَاط، لَمَاق، لُمَجَة، عُقْبَة. اِلْتِمَاط.

### چۆرە

ك: شۆرە. [دەنگى رۇئى ئاۋ.]

ف: شۆرە، شُرە، شُرەيدىن. (صدای شرشر آب)

ع: اِنْصِيبَاب.

### چۆرە چۆر

ك: شۆرە شۆر. [چورچور، چۆرە زۇر]

ف: شُر شُر، شُرەيدىن.

ع: تَصَيَّب، وَشَلان.

### چۆرى

ك: تكى، توۋى، چكى، كەمى، رىزەيسى. [تتوكىك،

تتوزقاتىك]

ف: شۇرى، تكى، چكى، كەمى، رىزى.

ع: جُرْعَة، شُرْية، غُرْقَة، غُرْقَة، قَطْرَة.

### چۆرىان

ك: تكيان. [تكان، چكان، پالئىران]

ف: شۇرىدىن، چكىيدىن، سوداپ، پاليدىن،

پالان شىدىن، آب چكان.

ع: وَشَل، تَصَيَّب، تَقَطُر.

### چۆش

ك: روش!، وش! [هوش! (فەرمانە بوۋاۋەستانى كەر، بە

پىنچەۋانەى «چش» دە.]

ف: چش!، وش! (امر بە ايسستانان الاغ، برخلاف

«چش».)

ع: ...

### چۆق

[ك: مژ (مژدان لە نىرگە لە.)]

ف: پُك. (نفسى كە بە قلىان مى زندند.)

ع: نَشَق، نَشَق، تَنَشَق، اِسْتِنَشَق.

### چۆقان

[ك: لەرزاندىن، دانە چۆتە پىكرىدىن] (ياۋ ئەپچۆتى).

ف: چكاندىن، ژكاندىن.

ع: صَلَق، نَقَض، اِرْعَاد، اِكْرَاز.

### چۆتە

ك: كزە. [سورتانەۋە، كزانەۋە]

ف: سوزش.

ع: حُرْقَة، اِلْتِهَاب.

### چۆتە

[ك: دانە چۆتە (تەقەتەقى ددان بە ھۆى سەرما يىا

لەر زوتارە.)]

ف: چك چك، ژك ژك، ژغ ژغ، (صدای بە ھم

خوردن دندان از سرما يا از تب و لرز.)

ع: رَعْدَة، نَفْضَة، كُرَاز، صَلَقْمَة. (صَرير، صَرير)

### چۆتەى دل

ك: كزەى دل. كوركيان، كۆلەى دل. [نەپەپى تاسە.]

ف: سوزش دل. درخوش، شادخواست.

ع: حُرْقَة اَلْقَلْب. اِشْتِياق.

چۆتەى ديان ← چۆتە [اماناي درووم.] (بە معنى اخير

«چۆتە» است.)

### چۆتىن

[ك: كەۋتەنە دانە چۆتە، تەقەتەق كەۋتەنە ددان.]

ف: چكىدىن، ژكىدىن.

ع: تَصَلَق، اِرْتِعَاد، اِنْتِفَاض، اِكْتِرَاز.

### چۆك

ك: ززانى، وژنگ. [نەژنو]

ف: چك، چوك، زانو.

ع: رُكْبَة.

### چۆكەدان

ك: سەردەن. [لەسەر ئەژنو دانىشتن.]

ف: چك، چوك، چكەدان، زانودادىن، بە

زانوونىشتن.

ع: جُلُو، تَجَاش، قُفُوف، حَلَب، اِكْتِيَام، تَحَفَن.

ۋىنە

## چوکلہ

ک: چیکلہ. [چیلکہ]

ف: دروک، دسوک، خلاشه.

ع: سَجُور، هَشِيم.

## چوکلہ خيگ

ک: پڙگ، پشک. [نور چیلکہ یه ی خيگه ی پي پينه ده کهن.]

ف: چوبک، چوبک خيگ.

ع: زاجل، اُسکويه.

وینه <۲>

## چوکلہ شکين

ک: خومه شيتونه، بشيتونه يي. [دورزمان، نازاره چي]

ف: هاله، چُغُل، سخن چين، دوبرهم زن.

ع: هَمَار، نَمَال، نَمَام، نَامِل، ديبوب، مُفَتَن، مُفَسِد.

## چوکلہ شکيني

ک: خوم شيتوان، بشيتونه يي. [فيتنه يي، دورزمان]

ف: هالگي، چُغُلِي، سخن چيني، دوبرهم زني.

ع: هَمَز، هَمَارَة، نَمَل، اِنَمَال، نَمِيْلَة، نَمِيْعَة، نَزَغ،

اِفْسَاد، ثَفَتِن، اِثَايَة. سَعَايَة.

## چوکلہ ی نه ماکو

ک: دهمار. [ره گی تورتن]

ف: دمار، چوبه.

ع: عَصَبُ الثَّغ، عُرُوقُ الثَّغ.

## چوکلہ ی قولاپ

ک: خه مازه، چوکلہ ی ماسيگير. [چيلکده تسولاپي

ماسي گرتن.]

ف: غَمَارَك. (چوبک قلاب ماهی گیری)

ع: ...

وینه

## چوکلہ هه لدان

[ک: دانيشتن له سهر يه ک نه ژنو (و بهر زکړنده وي

نه ژنو که ی تر.)]

ف: زانو بلند کردن، زانو. (یک زانو بلند کردن)

ع: تَتْلِي، ثُلِي الرُّكْبَة.

وینه

## چوکلہ هه لدان

ک: جنچکان، قنچکان. [چپچکان (بهر زکړنده وي هه ردو

نه ژنو و له سهر پي دانيشتن.)]

ف: جُنْبَاتَمَه، زانو افراشتن. (هر دو زانو

افراشتن و بر پا نشستن.)

ع: قُرُفُصَاء، قُرُفُصِي، قَعْفَزِي، اِقْعِنْفَان، اِحْتِبَاء،

اِحْتِفَان، اِقْعَاء.

چوکلہ که ← مه ليچک [اوشه يه کی کرماجيه.] [کرماجی است.]

## چول

ک: بياران. [بيابان، سارا (زه ی خالی له مروث.)]

ف: کوير، گوير، هامون، بيبان، چول. (زمين

خالی از مردم.)

ع: قَر، قَارَة، مَقَارَة، وَحْش، صَحْرَاء، تَيْهَاء، بَيْدَاء.

## چول

ک: ناراق. [خالی (خانوری خالی)]

ف: تهی. (خانه ی خالی.)

ع: خالي، خاوي، خافق، غامِر، بائِر، مُخْلِي، خالي

السَّكَنَة.

## چولای بو

ک: چزن نه ی؟ [کرو دهيت؟]

ف: چه جور شد؟، چه جور می شود؟

ع: كَيْف؟، كَيْف يَكُون؟

## چولهر

ک: بي پښکه. [لاري]

ف: بي راهه، بيبان رو.

ع: تَعَسُف.

## چولهر

[ک: گوزانيه کی به ناربانگ و تاييه تي بيبانسه که

هارواتای فارسی و عربي نيه.)]

ف: آوازی است معروف مخصوص بيبان

مرادف فارسی و عربی ندارد.

### چولسك

ك: چلّسك، كوتره، چلاسك. [داری نیرو سورتاری گردهار.]

ف: سَغْدَه، آسغده، نیمسوز، نیمسوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، وَقُود، مِسْعَار.

### چولوهول

ك: خوتوخوالا. [بی‌تارهدانی (خالیه‌والی).]

ف: تهی‌وتَهك. (خالیه و خوله)

ع: خالیه، فارغ، خالیه السَكَنَة.

### چوله چرا

ك: سوله چرا، چوكله چرا، شهرچرا. [القى درخت - واك:

داربه‌ورو - كه به پشتی ته‌شوی واك سیواك ده‌يكوتن و سَوَ

راو - واك: راره‌كهو - له چیا و ده‌شدا هد‌لیده‌گرسین.]

ف: شوله چراغ، هاله چراغ. (شاخه‌ی درخت

بلوط را مثلاً با پشت تیشه مانند مسواك

می‌كوبند و برای شكار كبك مثلاً در كوه و

بیابان روشن می‌كنند.)

ع: قُبَار، عَشْوَة.

وینه

### چولی

[ك: گه‌لای میو یا كاهو كه به «با»ی ده‌ست كونی

ده‌كهن و واك ده‌مانچه ده‌نگی لیوه دیت.]

ف: چولی. (برگ مو، یا برگ كاهو را با باد

دست سوراخ می‌كنند كه مانند تپانچه صدا

می‌دهد.)

ع: قَقَع، تَفْقِيع.

وینه

### چون

ك: واك، وینه، جوز، جفت. [چشن، هارتا]

ف: چون، مانند.

ع: شَبِه، شَبِیه، مِثْل، مَثِیل، نَطِیر، عَدِیل.

### چون ← چونكه

#### چونكه

ك: چون. [چونكو، له‌به‌ر نه‌وه]

ف: چون، چونكه.

ع: اِنَّ، اِذَا، لَآ اِنَّ.

#### چونوور

ك: چنور (گیاهه‌کی به‌ناربانگه.)

ف: علفی است معروف.

ع: ...

#### چونه‌ر

[ك: چه‌رنده‌ر]

ف: چُنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، شُونْدَر، شُونْدَر.

ع: سِلِق، شَمَنْدَر، شُونْدَر، شَمَنْدَر.

وینه

#### چونه‌ر بریانی

[ك: چه‌رنده‌ری لیتراو.]

ف: لَبُو، لَبَلِبو، چُغْنْدَر پُخته.

ع: سِلِق، شُونْدَر، لَبُو.

#### چونه‌ر قه‌ن

[ك: چه‌رنده‌ری شه‌كر]

ف: چُغْنْدَر قند.

ع: شُونْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، سِلِقُ السُّكَّر.

وینه

#### چونه‌ر و كه‌شك

[ك: چه‌رنده‌ر و كه‌شك]

ف: لَبُو، چُغْنْدَر و كَشك.

ع: لَبَلْبُو.

#### چووب

ك: درور، چاپ. [درور]

ف: دروغ. (چاپ و چوب)

ع: كَذِب، فَرِیَة، كِذِب.

#### چوووز

**چوون**

ك: روین، شوون، [روشتن]

ف: رفتن، شدن.

ع: ذهاب.

**چوون**

ك: كه‌فهریژ. [سه‌رپیژ كردن (وهك: كه‌فهریژ كردنی

چیتشت.)]

ف: ازسرو رفتن. (آش مثلاً.)

ع: قَرَح، اِزباد، ثَنَاط، ثَغَلِي.

**چوون**

ك: كردن. (له‌وه‌چی - له‌وه نه‌كا.) [ویچوون، هارشیرویی]

ف: ماندن. (به آن می‌ماند.)

ع: شَبَه، شَبَاهَة، اِشِباه، مُشَابَهَة، مُمَاطَة، مُثُول.

**چوون به‌یه‌كا - به‌یه‌كا چوون****چوون ناو ناو**

ك: [روچوون له نارد.]

ف: رفتن توی آب.

ع: خَوْض.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [هاتنه‌ویه‌ك یه‌ك (بو بازدان.)]

ف: به هم رفتن. (برای جستن.)

ع: قَرَّ، اِنْقَبَاض، اِنْقِفاش، اِكْلِزَاز، فَذْفَذَة.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: ... هه‌لِیَکیان. [لِیَك توند بورن. هاتنه‌ویه‌ك]

ف: درهم رفتن. بسته شدن. بر آمدن.

ع: عَجَر، رَتَق، قُلُوص، تَقْبِض، تَقْلُص، تَجْمَع.

تَشْتَج.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [کرژ بورن (ی دار، کیسه، لاستیک ...)]

ف: بَلَغُشته شدن. (دام یا کیسه یا لاستیک

مثلاً.)

ع: قُلُوص، اِجْتِماع، تَجْمَع.

ك: چوزوه، چه‌كه‌ره. [چه‌كه‌ره (پیاز، گیا یا په‌ری مریشك

كه تازه سهری هینایسته دهر.)]

ف: نیش، تَنَزَه. (پیاز یا گیاه یا پر مرغ كه تازه

سر درآورده باشد.)

ع: شَطَا، بارِض، وَشَم، نَتَش، خَامة، فرخ.

**چووز**

ك: [ریز (ئهو سَی به‌رده‌ی ده‌كونه سهر یه‌ك هیل.

زاراویه‌كه له یاری (ریزین) دا.]

ف: چوز، ریز. (واقع شدن سه ریگ در یک رج،

اصطلاح بازی «چوزان» است.)

ع: قَرَف.

وینه - چوزان

**چووزان**

ك: [ریزین: یاریه‌كه.]

ف: چوزان، ریزبازی، ریگ‌بازی.

ع: قَرَف، قَرَق.

وینه

**چووزه**

ك: رهج. [ههر به‌شیکی روك كه پر نه‌برویتت.]

ف: تَر، تَزَه. (هر چیز جوان از نباتات كه پیور

نشده باشد.)

ع: وَالْبَة، شَیْطَة، حَقَل.

چووزه - چووز (چه‌كه‌ره)

**چووزه‌پوونكه**

ك: [پنگی نه‌پشكورتور.]

ف: چوزه‌پودنه، پودنه‌ی تنزه. (پودنه‌ی

نشكفته)

ع: شَطَا، الفودنج.

**چووزه‌هه‌یار**

ك: [هاروئی ناك.]

ف: خیارزه، خیار تازه، خیار نازک.

ع: شَغُور.



## ج وخت؟

ك: چ گا؟ [چ كاتيك؟]

ف: چه گاه؟، چه هنگام؟

ع: ايان؟، مهما؟، اي وقت؟

چوهر ← ژوړ [د شه به كې گوزانيه.] [گوراني است.]

## چه

[ك: نيشانه ي كورته ناره، وځ: باخچه.]

ف: چه. [علامت تصغير است. باغچه، تربچه.]

ع: ي.

## چه؟

[ك: چي؟]

ف: چه؟، ژش؟

ع: ما؟

## چه نه وي؟

[ك: چي نه ييت؟]

ف: چه مي شود؟.

ع: ما يكون؟.

## چه بوونې ← چه حقيقت

## چه پ

[ك: بهرانه ي «راست».]

ف: چپ. [ضد «راست»]

ع: يسار، يسرة، ايسر، شمال، شيمال، شمال.

## چه پ

ك: چه پله. [چه پك: دهست به يكد ا كوتان.]

ف: خنېك، خمك، دستك، زنگ، شقق،

دست زن.

ع: صلد، سطم، صدوة، صفقة، تبلد، ضرب الكف،

[تصفيح، تصديع].

## چه پاله

ك: شپاله، شپلاخه، زيله. [زله]

ف: سيلي، چپات، تپانچه، توانچه، سله،

كشيده.

ع: لطم، لطم، كفخ، نح، صفة، ضفة، رطسة،

## طباجة.

## چه پاله

ك: چه پوله، ناردس. [چه پوك (له يي دهست).]

ف: هېك، كېك. (كف دست)

ع: كف، يد.

## چه پانن ← ته پانن

## چه پاو

ك: تالان، برفين برفين. [راپروت]

ف: چپاو، چپو، چپاول، تاراج، تارات،

بچاپ بچاب.

ع: نهب، نهب، غارة، مغار، اغارة، استغارة.

## چه پخون

ك: شونغون، شونغون. [هترش كردن له شردا.]

ف: شبخون، شبخون، شب تازی، شب تاختن.

ع: تبییت.

## چه پنگ

ك: چه په، دسه، دسكه، چه پكه، قول. [بهسته، دهسته]

ف: دنسته، مشتواره.

ع: قبضة، قضة، خصلة، حزمة، قصبية، سبيخة،

غبط، عميثة، جزيرة.

## چه پ كوتانن

ك: چه پله كوتانن. [چه پله ليدان]

ف: خنيددن، خنېك زدن، خمك زدن، دستك زدن،

دست زدن، شقق زدن.

ع: صفق، تصفيق، صدو، تصديع، تصفيح، تبلد،

ضرب الكف.

## چه پكه ← چه پنگ

## چه پكه گڼم

ك: قول، دسكه. [دهسته ي گڼم، دهسته ي گڼم]

ف: بسك، بسك، دستك، دهسته ي گڼم.

ع: قبضة، حزمة، شمال.

وينه

## چہ پکن

[ک: تونیل]

ف: زہ کند، زہ گوئیہ.

ع: ثَقَّ، سَرَب، دیماس.

وینہ - تونیل

## چہ پکرد

ک: چہ رخ، ناسمان، گہرہ روں. [چہ پگہر، فہلک]

ف: چرخ، چپ گرد، آسمان، روزگار، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

## چہ پلہر

[ک: چڑہ (کسیک کہ کار بہ دہستی چپ دہکات).]

ف: چَپَہ. (کسی کہ با دست چپ کار کند.)

ع: أَعْسَر، (عسراء)

## چہ پلہ ریزان

[ک: چہ پلہ لیدانی بہ کومہن.]

ف: خَنْبَک زدن، خَنْبَک زَنان. (کف زدن جمع)

ع: تَصَافَق، تَصْفِيق، تَبَلُّد، ضَرْبُ الْکُفُوف.

## چہ پوراس

ک: چہ لپا. [خاج]

ف: چلیپا، چپ و راست.

ع: صَلِيبِي، صَلِيبَا.

## چہ پوراس

[ک: برینی دست و پی بہ پیچہ وانہی یہ کترہہ.]

ف: چپ و راست. (بریدن دست و پا بر خلاف.)

ع: أَلْقَطْعُ مِنْ خِلَافٍ.

## چہ پوراس - دؤمرہ کی

## چہ پوک

[ک: بہ لہ پی دست لہ سہر دان.]

ف: بام، توسری. (با کف دست توی سر کسی

بزندند.)

ع: كَفَّ، مَكَ، صَعَف، قَصَع، رَبَسَة، صَفَع.

## چہ پوکان

ک: چالاخی. [هاروہاجی کردنی نہ سپ.]

ف: چالاخی، ہرزگی. (ہرزگی کردن اسپ)

ع: جَلَا فَة.

## چہ پوکہ سہری

[ک: بہ لہ پی دست لہ سہر دان.]

ف: توسری. (با کف دست.)

ع: رَيس، قَصَع، لَدَم، لَفَخ.

## چہ پولہ

ک: پد نولہ، پدغہ. [چدچہ]

ف: چُچ، پَنجہ، دَسْت.

ع: كَفَّ، يَد، قُنْب.

## چہ پپہ

ک: چہ پک، چہ پکہ، دہسہ، بدسہ. [دہسکہ]

ف: دَسْتہ، بَسْتہ، مُشْتَوَارہ.

ع: قَبْضَة، حَزْمَة، قَصِيْبَة، عَمِيْثَة، سَبِيْخَة، خُصْلَة،

قَصَّة، غَبَط.

## چہ پپہ

[ک: سہری «پاشبہن» کہ مدچہ کی نہ سپی پی

دہدستندہہ.]

ف: مُچِی. (سر پاشبند کہ بہ مچ اسپ بندند.)

ع: رُساغ.

## چہ پپہ - دزہ

چہ پپہ جاج - ساتوور [رشہ پد کی کرماجیہ.] [کرماجی است.]

## چہ پپہر

ک: ہہسار. [دیوار لہ شور و وشکہ گیا وہ: تہ یمان.]

ف: چَپَر، تَوَارہ. (دیواری کہ از چوب و علف

سازند مانند «تہ یمان».)

ع: غَرِيش، حَبَاک.

وینہ (۲)

## چہ پپہر

ک: پوتس، پوتسہ. [پوتسہ چی، نامہ پھر]

ف: چاپار، پیک، ألاغ، آسکدار، پُست، پوستہ،

ل: پاك نه كړياك. [ناپوخت، نه بژيردراو (وهك: گهغی پاك

نه كراو.)]

ف: آلوده، ناپاك، ناويزه، دغلدار. (گندم مثلاً.)

ع: غليټ، خليټ.

**چەپەل بوون**

[ل: پيس بوون]

ف: آلوده شدن. پلشت شدن.

ع: تَلَطَّخ. تَخَبَّث.

**چەپەلکار**

ل: به دکار، گنده کار. [خراپه کار]

ف: بدکار، گنده کار.

ع: خائن، خبيث، عتريف.

**چەپەلی**

[ل: پيسی، ناپاکي]

ف: چپلی، پچلی، پليدي، پلشتی، قزاکي،

وژنی، چرک.

ع: قذارة، كُفَاة، خبائث، رجس، نجس، قذر، قذع.

وَسَخ.

**چەپەلی**

ل: گود. [پيسایي (له پاش و پيشی مروه.)]

ف: گه، پاچايه، وژن، پليدي، پلشتی. (بول و

غانط)

ع: جعر، قذر، نجو، غائط، مدفوع، نجس، نجاسة.

**چەپەوانه**

ل: وارو، چهراشه. [پنچهوانه]

ف: باژگونه، واژگونه، وارون، وارونه، زخش،

بازگونه، باشگونه.

ع: مَعكُوس.

**چەپي**

ل: چهپهوانه، وارو. (زيددي «راسی».) [پنچهوانه]

ف: چپي، وارو، وارون، وارونه، زخش. (ضد

پوسته چي، راه نورد، نامه بر.

ع: بريد، قاصد، ساعي، فيج، سكي.

**چەپەرەن**

ل: سينه بن. [مليټچ]

ف: باژرند، باژرنگ، سينه بند، شال گردن.

ع: لَمِيْبَة، تَلِيْب، مِشَلَة.

وټنه

**چەپەر خانه**

ل: پوتسه خانه. [پوتسه خانه]

ف: چاپار خانه، پيک خانه، پُست خانه،

پوسته خانه.

ع: مَرَكُزُ الْبَرِيْد.

**چەپەن**

ل: گهن، بهد، خراو. [خراپ (خراپه)]

ف: بد، گند، پلشت، پليد. (کار بد)

ع: قَبِيح، شَنِيع، فَطِيح، سَيِّئ.

**چەپەن**

ل: چلکن. [پيس]

ف: چټل، پچل، دژن، پليد، ژيز، فزه، قزاک،

فرگند، چرکن.

ع: قذر، وَسَخ، رَجَس، نَجَس، دَنَس، دَن، كَثِيْف،

خَبِيْث، قَشَب، مُسْتَقْدَر، حَرَام، نَكْبَة.

**چەپەن**

ل: بهد سرشت، گير، چهفت. [چموت، نارهن]

ف: کج، بدگوهر، بدسرشت.

ع: مَلَط، فَظ، مَرِيْد، شَرِيْر، عَرِيْف، خَبِيْث، سَيِّئُ

الْقَلْب.

**چەپەن**

ل: گدنيگ. [گهنيو (وهك: هيلکي پيس.)]

ف: بَلْعَد، گنده، گنديده. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: فَاسِد، ضَائِع، مَذِيْر، مُنْعَر، مُفْرَخ، مُفْرَخ.

**چەپەن**

«راستی»

ع: یَسْرَة، عَكْس.

چہپی

[ك: جُوزِه هَلِپَرَكِيه كِه.]

ف: چوپى، چپى. (نوعى از چوپى است.)

ع: زَفَن، دَعَكْسَة.

چہقال

ك: دروشاخه. [كوله كدى پيشهوى چادر كه سمره كدى دور

لق بيت.]

ف: چَتال. (ستون جلو خيمه كه سرش

دوشاخه باشد.)

ع: دِعَامَة.

وینہ ← چادر، دوشاخه

چہتر

[ك: سهيران]

ف: چَتر، مَنجوق، آفتابگیر، آفتابگردان.

ع: شَمْسِيَّة، ظَلَّة، مِظَلَّة، عَالَة، سَعْنَة.

وینہ

چہتر

ك: بِيكُون. [لقه دارى هَلِپاچراو]

ف: سر بُرِيده.

ع: غَرِيَسَة، مُشَدَّب.

چہتر کردن

[ك: هَلِپاچينى لقوبزنى زياده درخت.]

ف: چَتر کردن، پاچيدن. (شاخه هاى زيادى

درخت را بریدن)

ع: جَرَّ، شَدِيْب.

چہتر کردن

ك: گُژ کردن. [خز نش کردن (وهك: چہتر هَلِدانى

تاوس.)]

ف: چَتر کردن، فيس کردن. (مانند طاووس

مثلاً.)

ع: تَنَفُّش، تَطَوُّس.

چہنفه

ك: چہفيه. [دهسالى سر.]

ف: چفيه.

ع: كَفِيَّة، كُوفِيَّة.

وینہ

چہنفه و نمگان

[ك: دهسآل و سريتچى سر]

ف: چفيه و اگال، چفيه و عقال.

ع: كَفِيَّة و عقال، كُوفِيَّة و عقال.

وینہ ← نمگان

چہتوون

ك: ناهان، ناراس، شديتان. [تروش، ناروسه]

ف: شَيِتُون، هَرماس، نادرست.

ع: مُتَقَلَّب، خَوَّان، شَيطان.

چہتوهر

[ك: بارى زيونى زريه دار.]

ف: چَتَوَر، چَتَوَرى. (پول نقره‌ى زنجيره دار)

ع: قَران، دِرَهَم.

چہته

ك: جهرده، رازن، دز. [زينگر]

ف: زَهَرَن، دُزَد.

ع: لَص، قاطع الطريق.

چہته

ك: قهرسوزان، دزگیر. [ژاندارمى جهره گر.]

ف: قَرهسوران، دُزْدگیر.

ع: اَمْنِيَّة.

چہچ

ك: دهس، پنجه، چہچله. [چہچه (لهي دهست).]

ف: چَچ، دست. (كف دست)

ع: يَد، كَف.

چہچله

[ك: بچورك كراوى «چهج».]

ف: مصغر «چهج» است.

**چه خماخ**

ك: نه ستي. [سته، ستي، چه خماخ]

ف: چخماخ، چخماق، چقماسق، فروزينه،  
آتش پُرک، آتش زنه.

ع: زند، قذاح، قذاحه، مقداح.

وينه

**چه خماخ**

ك: ماشه. (چه خماخ تفهنگ.) [په له پيټكه ي چه كي گهرم.]

ف: چخماخ، ماشه.

ع: كُلبه.

وينه - تفهنگ &lt;۲&gt;

**چه خماخه**

ك: برووسكه. [تريشقه]

ف: بېر، درخش، آدرخش، آدرخش، سَيَنجَر،

آرْتَجَك.

ع: بَرَق، صاعقه، سَلَنَق، اِثْلَاق، لَمعان.

**چه را**

ك: له ور. چهرين. [له ورگه. له ورين]

ف: چرا، چراگاه، چريدن.

ع: رَمَي، رَتع، مَرَتع، مَرعى.

**چه راگا**

ك: له ور، وِرت، يورت. [له ورگه]

ف: چَرَس، چرام، چرامين، چراخوَر، چراخوار،

چراگاه، يورت.

ع: مَرعى، مَرَتع، مَرعاة، حِمى.

**چه ران**

ك: له وران. [نازل برده دشت بژ نائف خواردن.]

ف: چرانندن.

ع: رَمَي، رَتع.

**چه ربیان**

[ك: زيایی، زيادی]

ف: چشک، چربیدن، افزونی.

ع: فَضْل، تَفَضُّل.

**چه رچی**

ك: روتچی، روتسين. [روتکي]

ف: چرچی، چربچی، روغنچی.

ع: دَهان، دَسام.

**چه رخ**

ك: خول، گهريان. [سورپ]

ف: چرخ، چرخه، گردیدن.

ع: دَوَر.

**چه رخ**

ك: ناسان، چه پگهرد، گهردوين. [نه له ك چه پگه پ]

ف: آسمان، چرخ، گردون.

ع: فَلَك، سَما.

**چه رخ**

ك: نه رابه. خرتهك. [عاربانه. پتچكه. تايه]

ف: چرخ، گردون، گردونه، گرده، غرده. غَلَتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَل، عَرَبَة، عَرَبَانَة، عَرَادَة، اراده، دولاب،

فَلَكَة، فَلَكَة، غَلَمَة.

**چه رخ**

ك: پتچكه. [نامير، مه كينه (وهك) ناميرگه لي دروين و

چنين و گوشين ...]

ف: چرخ، دولابه. (انواع چرخ های خياطي و

نساجي و عصاري و غيره ...)

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، عِجَلَة، دولاب.**چه رخ**

ك: بالهران. [شاهين (بالنده يه كي راچي به ناربانگه).]

ف: چرخ، چرخ، شاهين. (مرغی است شکاری

معروف.)

ع: صَقَر، سَقَر، قِطام، رُج، شاهين.

وينه

## چهرخائن

ك: گه پائڻ، خولدان، پيڻچدان، [سورپدان، بادن]

ف: گرداندن، چرخاندن، پيچاندن.

ع: اِدَارَة، لَوِي، حَرْف، صَرْف، عَطْف، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

## چهرخواردن

ك: چهرخيان، خول خواردن، [سورپانه ره]

ف: چرخيدن، چرخ خوردن.

ع: دَوَرَة، بَرَمَة، تَدَوُر، ثَبَرَم.

## چهرخ ده زنگ هه لكردن

ك: پاره لكر، ده زنگه لكر، خويگل، [ناميڙي كلافه گر].

ف: جهره، چرخه، كلافه، كلابه.

ع: حَلَالَه، دُولَاب.

وښه - پاره لكر

## چهرخ شيره چي

[ك: ناميڙي رَوَن گرتن]

ف: گراووش، چرخ روغنگري.

ع: دُولَابُ الْغَصَا.

## چهرخ مووناي

[ك: ناميڙي مووړيسي]

ف: چرخ موتابي.

ع: بَكْرَة، ذَرَارَة.

## چهرخه

ك: چمپكن، [تونيل]

ف: چرخه، زاغه ي پيچ، راه زاغه.

ع: نَفَق.

## چهرخه

ك: خول، گيچكه، [سورپ (برای «تهه لسلول»)]

ف: چرخ، چرخه، (برادر تسلسل)

ع: دَوُر.

## چهرخ هه وريشم

[ك: ناميڙي رستني هه وريشم.]

ف: پړوان، پړون، (چرخ ابريشم تابی)

ع: بَكْرَة.

## چهرخي

ك: گرد، [خړ]

ف: گرد، چرخي.

ع: مُدَوُر.

## چهرخي

[ك: هدرشيكي ساف و خړپراو (وهك: مسي خړپراو).]

ف: چرخي، (مس چرخي)

ع: تَدَوِيرِي.

## چهرخيان

ك: گه پيان، خوليسان، خوليانسه، چهرخ خواردن،

خول خواردن، [سورپانه ره]

ف: چرخيدن، گردیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوَرَان، تَدَوُر، اِسْتِدَارَة، اِدَارَة، اِلْتَوَاء، اِنْحِرَاف،

اِنْعِطَاف، اِنْصِرَاف.

## چهرده

ك: بام، تاله، رنگ، (سياچهرده) [تامال، مهيلهو]

ف: چرده، چرته، فام، رنگ، (سيه فام)

ع: لَوْن، (يَضْرِبُ اِلَى السَّوَاد).

## چهرين

ك: بهنگ، بهرش، [هميشه]

ف: چرس، برش، بَنگ.

ع: حَشِيش، وَرَقُ الْخِيَال.

## چهرم

ك: ... پوس، (خوده كرياگ) [پيستی دهباخي كراو.]

ف: چرم، پوست.

ع: اَدِيم، جِلْد، سَبِت، صَرَم، (اِهَاب)

## چهرمچی

۱- «دوور» و «تهه لسلول» دوو زاراودی زانستی فلهسه ده

ك: پیتس خوه شه کهر، چهرم خوه شه کهر. [دهباخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست پیرا.

ع: دباغ، صَرام.

**چهرم خوه شه کریاک**

[ك: پیتسی دهباخی کرا]

ف: چرم پیراسته.

ع: سبت، اَدیم، جلد مَدبوغ.

**چهرم خوه شه کهر** ← **چهرمچی**

**چهرم کونای چادر**

[ك: چهرمی کونی ورك قولفه كه دهیدروون به خیره تدا]

ف: پَشیز، پَشیزه.

ع: عُروة.

**چهرنگ**

ك: سفی، سپی. [چهرمور]

ف: سفید، سپید، سپی، اسپید، خنگ، ساجی.

ع: اَبیض، اَمرة، اَقمر، اَلهَق، اَمهَق.

**چهرمكه و بونون**

ك: روشنه بونون، ناشکرا بونون. [رون بونوره (ورك:

ناشکرا بونونی بابه تیک.)]

ف: سفید شدن، روشن شدن، آشکار شدن.

(مطلب مثلاً.)

ع: ظُهُور، وُضوح، تَبیین.

**چهرمگی**

[ك: سپیتی]

ف: سفیدی، سپیدی.

ع: بَيَاض، مُرهة، قَمرة، لُهقة، مُهقة.

**چهرمگی بیخ ناخون**

[ك: سپیتی که وانه بی بنی نینرک.]

ف: ملک. (سفیدی بن ناخن)

ع: ثور، کَدَب، وَبَش، وَبَش، مُدغة، مُنم، حَقاب.

**چهرمگی چاو**

ك: چهرمینه چاو. [سپینه چاو]

ف: سفیدی چشم.

ع: مُقلة، شَحمة العین.

**چهرمگی ناوچاو**

ك: چهرمگی توئل، چهرمگی ناوتوئل. [سپیتی نارچهران

(ورك: سپیتی ناوچاوی نه سپ.)]

ف: سفیدی پیشانی. (اسپ مثلاً.)

ع: غُرّة، غُرّة، شادِخة.

**چهرمه سه ری**

[ك: تدمی کردن.]

ف: سَرزنش، توسری. شلاخ کاری، چوب کاری.

ع: تادیب، تَعزیر، حَد.

**چهرمه لانه**

[ك: سپی پست، سپیتی]

ف: سفیدی، سفید رنگ، سفید پوست.

ع: اَبیض، اَلهَق، مُلَهَق.

**چهرمه له**

ك: چهرمگ. [سپیکه له («له» نیشانه بیچورک

کرده ترویه.)]

ف: سفید، سفیدک، سپیدک. («له» علامت

تصغیر است.)

ع: اَبیض، بَیضه.

**چهرمیله** ← **چهرمه له**

**چهرمینه**

ك: چهرمگی. [شپینه (ورك: چهرمینه میلکه.)]

ف: سفیدی، سفید. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَبی، آح، غَرَقین، مُسَمیت، مُسَمیت، بَیاض،

بَیاض، اَلْبَیض، زَلال اَلْبَیض.

**چهرمینه**

ك: کیره چهرمینه. [ندامی نیرینه دی دسکرد (که له

چهرم دروستی ده کن.)]

ف: چرمینه، چرمه، سَعتر، کیرکاشی. (که از

چرم می‌سازند.)

ع: الفینة.

چهرمینه‌ی چاو ← چهرنگی چاو

چهرن

ك: هَلِيت. (چهرن و پهرن) [دراوه، قسه‌ی پرپروچ.]

ف: چَرَنَد، پَرَنَد، یاوه.

ع: شَذَر، مَذَر، هُذَاء، هَذِي، خُرَافَة.

چهریک

[ك: له‌شكری خِیلات، یا سَریای مه‌شَق پیتنه‌کراو که

ته‌نیا بَو خواردن دین.]

ف: چَرِیک. (اردوی عشایری یا لشکر غیر

نظام که فقط برای چریدن می‌آیند.)

ع: عَوْن، مَدَد، اِمْدَاد، کُلْفِي، مَرْعِي.

چهرین

ك: له‌وَرِین، ده‌دان. [له‌وَران: نالِف‌خواردنی نازان.]

ف: چَرِیدن، چَراکردن.

ع: رَتَع، رُتَوَع، رَعِي.

چه‌س؟

[ك: چه؟]

ف: چیست؟

ع: ماهو؟، مه‌یم؟

چه‌سپ

[ك: نوسه‌ك]

ف: چسپ.

ع: لُزَج، لُزَب، لُزَوَجَة، لُزَوِیَة.

چه‌سپ

[ك: لكینره. وه‌ك: سَرِش و كه‌تیره (ه‌ویریک که شتی پی

ده‌لكیتن.)]

ف: چسپ، كَبَد، كَبِید، بَیرزه. (خمیری که

بدان چیزها چسپانند.)

ع: لَحِیم، مَلَقَمَة.

چه‌سپان

ك: كَرُ، فَرُ، گُورج، نازا. [خِیرا، چالاک]

ف: چسْت، فَرُ، چسپان، چاپک، چالاک.

ع: سَرِیع، جَلَد، وَحِي، فارِه، جَلِید.

چه‌سپان

ك: زُود، گُورج، نازا، په‌له. [خِیرایی]

ف: زُود، فَرُ، شَتاب.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، فُورًا، سَرِیعًا.

چه‌سپان

ك: لكائن. [نوساندن]

ف: چسپاندن، چسپانیدن، شَبِلانیدن،

بشَلانیدن، دوسانیدن.

ع: الصاق، الزاق.

چه‌سپنه

[ك: نوسه‌ك]

ف: چسپنده، چسفنده، چفسنده، شَبِلنده،

بشَلنده، دوسنده.

ع: لُزُق، لُزَب، لُزَج، لَزُق، لَازِب، لَاصِق.

چه‌سپنه‌گی

ك: لکیان. [نوسان]

ف: چسپندگی، چفسندگی، شَبِلندگی،

بشَلندگی، دوسندگی.

ع: لُزَوَقَة، لُزَوَجَة، لُزَوِیَة، لُصَوَقَة.

چه‌سپان

ك: لکیان. [نوسان]

ف: چسپیدن، چپسیدن، چسفیدن، چفسیدن،

شَبِلیدن، بشَلیدن، دوسیدن.

ع: لُصُوق، لُزُوق، لُزُوب، اِلِصَاق، اِلِترَاق، اِلِترَاب،

تَعَلُّق.

چشانن

ك: مه‌زائن. [پی‌چه‌شتن، چه‌شاندن]

ف: چَشاندن، چَشانیدن.



## چەشایی

ك: تەر قە ، تەریقە ، [تەر قە]

ف: چاشنی، تَرَقَّه.

ع: صاروخه، طَرَقَه.

## چەشایی

ك: مەزە، تام، [چێژ]

ف: چاشنی، مەزە، خۆر.

ع: طعم، لَذَّة.

## چەشایی

ك: مەزە، [ئەو ترشیدی دەیکەنە نار چێشت.]

ف: چاشنی، (ترشی توی آش)

ع: حُمُوضَة.

## چەشە

ك: مەزە، میللاک، چەشکە، [چێژە (چەشتن بو]

تاقی کردنەوی تام،]

ف: چَشە، مەزە، چَشتش. (چیشیدن چیزی برای

امتحان)

ع: ذوق، تَذَوُّق.

## چەشە

[ك: چەشتە (ئەو چێژی کە بو نیجیری دادەنین.)]

ف: چَشتە، گَزَک، (طعمه‌ای که برای جانوران

می‌اندازند.)

ع: طُعْمَة، طعم، مُذَقَة.

## چەشە خوهرە

ك: چەشت، [نێجیری چەشتە خوهرە.]

ف: چَشت، چَشتە خوهرە، گَزَک خوهرە. (جانوری

کە چەشتە خوهرە باشد.)

ع: مُعَذِّق.

## چەشە خوهرە کردن

ك: چەشت کردن، [فیترەو کردنی تانگی یا باز - بو نمونه -

به هوی گیانداری بچووک یا بالتندی مالیەود.]

ع: اِذَاقَة، اِطعام، تَلْمِیظ.

## چەشایی - زایقە

## چەشت - چەشە خوهرە

## چەشتن

ك: چەشتن، چەشە کردن، مەزین، مەزە کردن، [تام کردن]

ف: چَشتیدن، مَزیدن، مَزه کردن.

ع: ذوق، مَزَر، لَسم، قَطم، لَمْظ، زَلج، طَعم. تَذَوُّق،

تَمَرُّز، تَلَسُّم، تَقَطُّم، تَلْمَظ، تَرُّج، تَطَّعم، اِسْتِطعام.

ذائِقَة.

## چەشکە

ك: چەشە، مەزە، میللاک، [چێژە]

ف: چَشە، مَزه.

ع: ذوق، مَزَر، لَمْظ، لَسم، زَلج، قَطم، طَعم.

## چەشە

ك: چاوکە، سەرچاوکە، [سەرچاوە، کانی]

ف: چَشمە، زَهە، زَه، زَهاب، سَرچَشمە.

ع: عَین، یَنْبوع.

## چەشە

ك: نابریز، ئاودەس، کەنارو، نیشنگا، (خەلا) [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کنار آب.

ع: مَبال، مَبَرز، مَخْرَج، مَذْهَب، مَخْرَعة، مُسْتراح،

بَیتُ الخَلا.

## چەشە ناز

ك: بەرجەرەن، (بەرچاران) [دیمەن]

ف: چَشم‌انداز، دیدەگاہ.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

## چەشتن

ك: جۆز، تەحر، نەواخت، ئاکار، [شێواز]

ف: جَوْر، نَوْرَد، مانند، پام، فام، همرنگ،

همنواخت.

ع: شَبه، شَبیه، مِثْل، مَثیل، طَبِیق، وَفَق، شَکْل،

طَرَح، ضَرْب.



خلانیدن، آژدن، سپوختن، فروکردن.

ع: غَزَن، رَزَن، نَخَز، وَخَز، اَبَر، اِنْشَاب.

### چەقانه

[ك: چەقەنە: نەر دوو كانزا زەرەدە بچورەكەى كە سەماكەر

لە بەنەمى دەكا و دەیانته قىتت.

ف: چَغَانە، تال.

ع: صَحَنان، صَفَاقَتان، وَن، صَنْجان.

وینە

### چەقانه زەن

ك: ... پلته قىن. [چەقەنە لىدەر، سەماكەر]

ف: يافَر، دست افشان.

ع: صَفَاق، رَقَاص.

### چەقەقە

[ك: چەقەنەى ناش. (چەقەقەى ناسيار)

ف: لىلكە، لىلك، كَلَنَدە.

ع: ناعور، جُعجُعَة.

وینە «بۇلىان

### چەقەقە

ك: كاسنى. [گىيە كە (گولنىكى شىنى ھەيدە).]

ف: كاسنى. (گل كبودى دارد).

ع: مَنَدَباء.

### چەقو

ك: بەنېر. [كارد]

ف: چاقو.

ع: سَكِين.

وینە

### چەقەچەق

ك: چەقەسووى. [چەنەبازى، سەرسەخت بوون لە

مامەلەدا.]

ف: چانەزەن، چونەزەن.

ع: تَشَاخ، تَرَاوُض، تَمَاكُوس، ذَرَابَة، عَسَق.

چەقەسوو «چەق (سەخت)

### چەقەل

ك: رەقەل، لەر. [لاواز، كەم گوشت.]

ف: لاغر.

ع: ضَعِيف، نَحِيف.

### چەقەل

[ك: تۆك: گياندارىكە (تورك پىتى دەئىن: «چەقال».)]

ف: شُغال، شُغار، شُگال، شُگار، گال، توره، آھمَر.

(ترک «چقال» مى گویند.)

ع: وَغ، ابن آوي. (بىنت آوي)

وینە

### چەقەل

ك: پاچكە، ھەنگۆل. (چوارچەقەل.) [پىنچكە، پايدە]

ف: پاچه. (چهارپاچه.)

ع: قَوام.

### چەقەن

ك: سەخت. [رەقەن]

ف: سنگلاخ.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِر.

### چەقىيان

ك: چورن. [چەقەن، تىراچورن]

ف: خَلَش، شَخا، شَخيدن، خَليدن.

ع: اغْتِرَاز، اِرْتِزَاز، نَشَب، كُشوب، اِنْتِشَاب، تَنْشَب.

### چەقىن

ك: چورن. [رۆچورن (چەقىنە نار قور).]

ف: فرورفتن. (بە گل فرورفتن)

ع: سَوخ، فَوخ، غَوص، خَوْص.

### چەقىن «چەقىيان

### چەك

ك: زىلە، شەقەزىلە، شەپالە، شەپلاخە. [زىللە]

ف: سىلى، تپانچە، توانچە.

ع: لَطْمَة، رَطْسَة، طَبَاجَة.

### چەك

ك: ... داروبەرد. [نامرازى شەپ.]

ف: گُدر، گُدرک، اوزار. (اوزار جنگ)

ع: سلاح، اسلحة، مونسات، آلة. (آلات الحرب).

**چەك**

ك: روت، قوت، روتەل، قوتەل، قوتە، چەكە. شپ.

[بۆرۈشماك. شۆڭل (كەسكەك) چەكەگە كەي دراۋە.]

ف: لُخت، لوت، برهنة. (كەسكى كە لباسش پارە ياشد).

ع: عار، عريان.

**چەك**

ك: شپ، داپزىياگ. [شپە (چەكەگە دراۋە).]

ف: لُترة، شر، پارە، كەنە. (لباسى كە پارە شەدە ياشد).

ع: بالي، عتيق، رديم، رث، خلق، واهي، خيس،

سمل، هدىل، هم، هرت، متقطع، متلاشي.

**چەك**

ك: مشته، كوتك. [نامرازىكى ھەلاجى كەرنە (مشتەى ھەلاجى).]

ف: چك، مُشته، فُلخَم، فُلخَمه، فُلخَم، فُلخَمه.

(چك حلاجى)

ع: مَنَدَف، مَنِبَض، مَدَق، كَرِيال، مَطَرَقَة.

**چەك**

ك: بمرات، نويشته. [كاغەزى ھەوالەي پارە.]

ف: چك، نوشته، رسيد.

ع: صَك، قَبَض، بَرَاة.

**چەك**

ك: پاژنە. (چەك و لوت). [پاژنو (پاژنەى كلاش).]

ف: پاشنە. (پاشنەى گيوە)

ع: عَقِب.

**چەكانن**

ك: مژين، چلپانن. [مژتن (مەمكە مژينى مندان).]

ف: چكيدن، مكيدن. (پاستان مكيدن بچە)

ع: مَص، مَن، مَك، رَغَث، رَضِع، عَرَم، اِمْتِصَاص،

اِرْتِغَاث، اِرْتِصَاع، اِعْتِرَام، تَعَالُل.

**چەكچن**

[ك: چەك كەرن]

ف: چكچين.

ع: خَلْعُ السِّلَاح.

**چەكەمە**

[ك: جزمە]

ف: چكەمە.

ع: سِمَاة، جَزَمَة. (طماقات)

وینە

**چەكۈپۈۈش**

ك: شپەپەرە. [وردەپەردەى مال].]

ف: ككۈپك. (اسباب خانه)

ع: مُزْجَاة، بِضَاعَة.

**چەكۈش**

[ك: چەكۈچ]

ف: چكش، چكۈچ، چاكۈچ، گزینە، كۈبۈن،

كۈبۈن، خايسك.

ع: مَطَرَقَة، مَطَرَاق، مِلْطَاس، مِدَق، مِقْمَعَة،

**شاكۈش**

وینە

**چەكۈش مسكەرى**

ك: گەزینە. [چەكۈچى مزگەرى].]

ف: گزینە. (چكش مسكەرى).

ع: مِلْطَاس.

وینە

**چەك و كەوان**

ك: مشته و كەوان، كوتك و كەوان. [نامرازى ھەلاجى

كەرن].

ف: چك و كمان، مشته و كمان.

ع: مَنَدَف، مَنَدَفَان. (الْمَنِبِض وَ الْكِرِيال)

وینەى ھەيە.

## چەك و لووت

ك: پاژنە و نووك. (گىيە) [نەمسەر و نەمسەرى كلاش].

ف: پاشنە و ئُك.

ع: اَلْعَقَبُ وَ الرَّاسُ.

## چەكە

ك: تۈتە، رۈت، قۈت، شە. [بىرپوشاك، شېۋان]

ف: لخت، برهەنە. پارە، شەرە.

ع: عُريَان. بالي، خَلَق.

## چەكە

ك: روھ. [دەريى بەرچاۋى جلوبەرگ و ئېغە و... (بە ھەلە بە

ماناى «روھ» بە كار دەھىتەت، دەنە لە بەنەرەتدا بو  
«ئاستەپ» دانراوھ.]

ف: روھ، ابرە. (بە غلظ بر «روھ» اطلاق مى شود

والا وضع آن برای آستر است.) آستەر، خَلَّه.

ع: ظَهَارَةٌ، بَطَانَةٌ، خِلَّة.

## چەكەرە

ك: چۈرۈزە. [چەكەرە (دەنە ۋە سەلەكە كان.)]

ف: نېش، تَنزە. (حبوبات، پيازها)

ع: شَطَا، وَشَم، بَارِض، نَشَش.

## چەكەرەشكىن

ك: ھەلەگەرەئان. [ھەلەگەرەئەنەۋى تۈزى كۈلەكە يە

گەرچەك لە كاتى چەكەرەكەندە بو بەھىزبۈنى.]

ف: بىرگەرداندەن. (بىرگەرداندەن تخم كدو يە گرچەك

ھەنگام نېش زەن آن كە قوھ پېدا كەند.)

ع: نَشَش، تَقْلِيْبُ الْبَارِض.

## چەكەرەكىشان

ك: چۈرۈزە كېشان. [چەكەرە كەن]

ف: تَنزە كەشىدەن، نېش زەن.

ع: بُرُوض، اِنْشِطَاء، اِنْفِلَاق، ظُهُورُ الشَّطَا.

## چەكەرە

ك: بۈگەن. [بۈتى ناخوش (بۈتى نېسقان - بۈكۈرۈز - يە

چەرى لە كاتى سۈوتاندا.)]

ف: بۈگەندە. (بۈى استخوان يە چىرى كە

بىسوزندە.)

ع: ...

## چەل

ك: دەس، نۈگە، چەلە، نۆزە. [نۆبە (سەرە يارى كەن.)]

ف: دەست. (نۈبە بازى.)

ع: نَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ.

## چەلە

ك: چەل، نۈگە، نۆزە، دەس. [نۆبە (سەرە يارى.)]

ف: دەست. (نۈبە بازى)

ع: نَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ.

## چەلىپا

ك: چەلىپاس. [خاج]

ف: چىلىپا، چىپوراست.

ع: صَلِيْبِي، صَلِيْب.

## چەلتووك

ك: تۈكل، پۈس. (گەم مەسەلەن.) [تۈكل، پېست (دەك:

پېستى گەم.)]

ف: پۈست گەندە. (مىثال.)

ع: خِيَاب.

## چەلتووك

ك: تۈكل، بىرنىچ، پۈس، بىرنىچ. [تۈكل، بىرنىچ.]

ف: پۈست بىرنىچ.

ع: حُسَاةٌ، حُثَالَةٌ، (سَلْبُ الْأَرْضِ)

## چەلتووك

[ك: بىرنىچ بە تۈكلە كەيدە.)]

ف: شەلتووك، شالى. (بىرنىچى كە از پۈست

بىرنىچەدە بىشد.)

ع: رُزٌّ، أَرْضٌ، سَلْبٌ. (سَلْبُ الْأَرْضِ)

## چەلتووكجاپ

ك: شالىگا. [مەرەزە]

ف: کالجا، گرنجار، شالی زار، شالی پایه،  
شلتوک زار، برنج زار.

ع: مَرَّزَة.

**چهلته**

[ک: فیتته بی] (چهلته وه شائن).

ف: چَغَلی.

ع: تَفَتین، اِفْسَاد.

**چهلته هان**

[ک: چهلته هانی (کاتیک سهری یاری کردنی که سیک به  
زور دهنده وه هندی وشه ناشیرینی سهرودار ده لیت هتا  
سهره که ی پی بدنه وه.)]

ف: دست خواهی. (هنگامی که دست کسی را  
به زور ببرند پاره ای کلمات رکیک مُقَفَّا را گوید  
که دستش را بدهند.)

**چهلته م**

ک: چهلته مه، که لته م، چله م، چله م، چله م، [که لته وه  
(وه ک: که لته مه ی گهر دنی گا.)]

ف: چَنبَر، چَنبَره، پَرگار. (چنبره ی گردن گاو  
مثلاً.)

ع: طوق، دائِرَة.

وینه

**چهلته مه**

[ک: چوله مه: نيسقانی نيوانی شان و مل.]

ف: چَنبَره، چَنبَره، چَنّاغ، آخَر، آخور، آخورک.

ع: تَرْقُوة، تَرْبِیَة.

وینه

**چهلته مه — چهلته م**

**چهلته مه شکانی**

[ک: چهلته مه شکینه: جوزه گرویکه.]

ف: چَنّاغ بازی، چَنّاغ شکستن.

ع: نَعْبُ الثَّرِیْبَة، کَسَرُ الثَّرِیْبَة. (مُتَارِبَة)

**چهلته مه ی گوريس**

ک: چاکله. [نه لته ی دارینی سهری قه یاسه.]

ف: تیلّا، وهنگ.

ع: قَرِیس، زَا جَل.

وینه ی مهیه.

**چهم**

ک: چوخو، روزخانه. [روبار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: نهر، وادی.

**چهم**

ک: مانا. [چهمک]

ف: چم، آرش.

ع: مَعْنی، مَفَاد، مِصْدَاق.

**چهم**

ک: خَم، [چهماره. چهمینه وه]

ف: چَم، خَم، چَمیدگی، خَمیدگی.

ع: اِنْعِطَاف، اِعْوَاج، اِنْخِواء، تَعَقُّف، مَیْلان.

مُنْعَطِف، مُعَوِّج، عَوِج، مُنْحَنِي، مُتَمَائِل، مُتَعَقِّف.

عَوِج.

**چهم**

ک: چار، دیده. [چاب، ديه]

ف: چَم، چَشَم، چَش، دیده.

ع: عَیْن، بَصَر.

**چهم**

ک: خَم، کَوَم، جَنگ، چهمیاگ. [لار، چهماره]

ف: کال، چَنگ، چَمچاخ، چَمیده، خَمیده.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُتَعَقِّف، مُتَعَوِّج، مُلْثَوِي.

مُتَمَائِل.

**چهم هان**

ک: نورچائن، خَم کردن. [خوار کرده وه، چهمانده وه]

ف: چَماندن، خَماندن، کَچ کردن، خَم کردن.

ع: عَطَف، حَنو، حَجَن، قَنح، عَقَش، حَحنِیَة.

**چهم هانده وه — چهم هان**

## چەمەك

ك: قەررەخە، قەراخ، كەنار. [لێوار]

ف: كئار، كران.

ع: حاشیة، حافة، حَرَف، طَرَف، سیف.

## چەمەك

ك: گوزارە، مانا. [واتا]

ف: چەم، آرش، گزاریە.

ع: مَعْنِي، مَدلول، فَحوى، قَحَواء، مِعْراض، مِصْداق، مَغْزى.

## چەمەچۆخۆر

ك: چەم، رۆخانه. [رۆبار]

ف: رودخانه.

ع: وادي، نهر.

## چەمەوخەم

ك: ناز، چەم. [لەنجەلار]

ف: چەم، چام، خرام، نان، چەم و خەم، خەم و چەم.

(چمیدن و خمیدن.)

ع: دِلال، تَدْلِل.

چەمەمۆلە ← پەووک (پەووکاۆل) [دەشیدەکی کرماپیە.]

(کرماپی است.)

## چەمەمۆش

ك: چالاخ، ناپاس. [لەقەهارێژ و گازگر (ولاخینك كە مل

نادات بۆ بار كردن یا سوار بوون.)]

ف: چەمۆش، پێشت نەدە. (آلاغی كە برای بار یا

سوار پێشت نەدەد.)

ع: شَمُوس.

## چەمە

ك: كەمە. [چەماوەیی]

ف: چەمیدگی، خەمیدگی.

ع: عُمَقَة.

وێنە ← گۆچان

## چەمەدان

[ك: بارەل: جینگەى جلۆبەرگ تێنان.]

ف: چەمەدان، چامەدان، جامەدان.

ع: عَمِيبة، وَفْصَة، حَقِيبة، سَنْتَبَة.

وێنە

## چەمەمەر ← چەلەم

## چەمەمەرە

ك: دایرە، دائیرە، ئەلتە، ناخە. [كەمە، گەر]

ف: چەننەرە، بێرهون، دولە.

ع: دائِرَة، دائِرَة، دَهْمَة، اِطار.

## چەمەمەرەخیار ← تروزی

## چەمەمەری

[ك: دەمۆل لێدان بۆ لاواندەنەوی مردوو.]

ف: چەمەری. (دەهل عزا)

ع: كُوسُ الغِراء.

## چەمەن

ك: چیمەن. [مێرگ]

ف: چەمن، سبزهزار.

ع: مَرَج، مَخْضَرَة.

## چەمەنتۆ

[ك: چیمەنتۆ، سیمان]

ف: سمنت.

ع: لاقوْتَة. (جِص، جِص)

## چەمەمیک

ك: چەم، خەم، گێر، نووچیاگ. قاخ. [چەماوە، خوار]

ف: کال، چنگ، چەمیدە، خەمیدە، چەمچاخ.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُلتَوِي، مُتَعَقِّف، مُعَوِّج، أَلَوِي،

أَعَقَف، أَعَوِّج.

## چەمەیانەو

ك: نورچیانەرە، گێریان، کۆمەربرون. [داهاتنەرە،

نورشانەرە]

ف: چەمیدگی، خەمیدگی، کالیدگی، خمیدن،

چمیدن، کالیدن، چنگ شدن.





ع: مَغ.

چەنى؟

ك: بۆچە؟ [بۆچى؟ (وشەيدەكى گوزانىە.)]

ف: براى چە؟، چرا؟ (گورانى است.)

ع: لِمَ؟

چەنى

[ك: چەندە؟، هينديك]

ف: چىندى، چىند؟

ع: كَمْ؟، كَمْ؟، كَمْ؟، بَضْعاً، نَيْفًا، مِقْدَارًا.

چەواشە ← چەپەوانە

چەودان

ك: دىنكە. [چاودار (گيايەكە لە گەم دەچىت و لە ناپەتە

گەندا دەپوێت.)]

ف: چەودان. (علفى است شيبه به گندم در

گندمزار سبز مى شود.)

ع: دَنَقَّة، زُوَان، زُوَان، دُوسَر، شَلِيْم، سِنَف.

ويته

چەودەن

ك: مەفرەق. [كانزايەكە.]

ف: چۆن، آھن خام.

ع: مَفْرَغ.

چەوور

ك: روتای. [رۆن تێوەچوو]

ف: چەرب، سەغبە، روغن آگین.

ع: دَسِم، مَدھون.

چەوور

ك: بالا. بالاتر، فەرتر، سەنگینتر. [زۆر. لەسەرتر، ئورستر]

ف: بېش، بېشيار، بېشتەر، سنگینتر.

ع: كَثِير، أَزِيد، أَثْقَل.

چەووبوون

ك: پەو تلیان. [تێوەتلان (ئیدیومە.)]

ف: چەرب شدن، آلوده شدن، ترشدن. (کنایه

است.)

ع: تَلَطُّح.

چەوورچلیک

ك: چەور، چلورک، چرورک. [چلکنى روتای]

ف: چەرب، چەركین.

ع: مَدھون، قَدَر، كَثِيف.

چەووشیرینى

[ك: مەرایى (ئیدیومە.)]

ف: چەرب و شیرینی. (کنایه است.)

ع: مُدَاهَنَة، مُلَايَمَة.

چەووشیرینى

[ك: مووروی خوشەریستکەر.]

ف: مەرەى دوستی.

ع: صُحْدة.

چەوونەرەم

ك: زوانباز. [زمانلورس، ماستارکەر]

ف: چەربونەرم، چەربزبان، زبان باز.

ع: مُدَاهِن، مُزَوَّر، مُتَمَلِّق.

چەووری

[ك: چەورایی]

ف: چەربى، چەربو، چەربش.

ع: وَدَّك، إِهَالَة، صُهَارَة، دُسُومَة.

چەووبدان

ك: رۆتدان، جینگەرێن. [دەفرى چەورى.]

ف: روغندان، جای روغن.

ع: مَدھَنَة.

ويته

چەوورىونەرەمە

ك: گوشت و دروگ. [گوشتى زۆر چەور]

ف: شەلە، گوشت و دُنبە.

ع: لَحْم وَ شَحْم.

چەھچەھە

ك: دنگ بولبول. [ناوازی بولبول.]

ف: چه چه، چهچهه، غُلغُل، آواز بُلْبُل، نوای بُلْبُل.

ع: غُرد. (صَوْتُ الْعُنْدَلِيْب)

چی

ك: گمر، وان. (دوساخچی، مسگر، درساخوان) [باشگره

به مانای چاردير يا خاوهن پيشه بوون.]

ف: چی، گر، بان.

ع: ...

چی

ك: چت. [شت (سورکه لهی «هەرچتی» یه.)]

ف: چی، چیز. (مخفف «هەرچتی».)

ع: شَيء.

چی؟

ك: چه؟. [چ شتی؟ (وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: چه؟، ژش؟. (کرماجی است.)

ع: ما؟

چی؟ ← **بوچه**؟ [وشه یه کی ههروامیه.] (اورامی است.)

چیا ← **کیف**

چيامانی

ك: ناومردار. (مهرده نارق) [ناره قی ساری لهش به هوی

لاوازیموه.]

ف: سَرْدَخَو، مُرده خَو. (عرق سردی که از

ضعف می آید.)

ع: ...

چیت

ك: پارچه. [قوماش]

ف: چیت، پارچه، قماش.

ع: نَسِيج، مَنَقَش، شیت.

چیچله مه چان

[ك: یاربه که که منداالان و کچان به پیچکانهوه

مه لده پرن و چه پله لیده دهن و هندی شت ده لَین.)]

ف: آرغَشْتَنَك. (بازی ای است که بچه ها و

دخترها چنبا تمه می رقصند و کف می زنند و

چیزها می گویند.)

ع: رَقصُ الْقُرْفُصی.

چیچه ت

ك: دریاچه ی رومی. [ناوی گولتیکه له نزیك شاری رومی.]

ف: دریاچه ی ارومیه.

ع: بُحیرَةُ أُرْمِیَّة.

چیچی

ك: جنچكان. [چیچكان]

ف: چنبا تمه.

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصی.

وینه ← جنچكان

چنج

[ك: پمردی له قامیش دروست کراو.]

ف: چیج، چنج، آلاچیج.

ع: حَظِیرَه، حِظَار، حَبَاك.

وینه

چیر

ك: دُوس. (چیر و میتر) [هاروی، خوشه ویست]

ف: دوست، رایگان.

ع: حَیْن، حَبِیب.

چیر

ك: شیر، شیرگیر. [زال]

ف: چیر، چیره.

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِی، جَسُور.

چیر

ك: تَیَر. [روانین به گوشه ی چار به هوی توو ده یه وه.]

ف: آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم نگریستن

از خشم.)

ع: شَرَن، خَزَن، خُزْرَة، غِیظ.

## چیر

ك: ریچ. [چیره کردن] [دَدان دهرخستن له تورپیدا.]

ف: غورچه، نُهور.

ع: كِشَرَة، كُلوچ، كالچ.

## چیران

ك: جیقان. [جوړكاندن (وهك: جیقاندنی كړ.)]

ف: جیق كشیدن. (كېك مثلاً.)

ع: رُقِيَة.

## چیرومیر

ك: دُوس. [خوشه‌یست، هاورئ]

ف: دوست، مهربان، رایگان.

ع: خَدَن، حَبِيب، ثَحَاب، ثَوَاد.

## چیره

ك: ده‌مرچار. [رو، روخسار]

ف: چهره، چهر، رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم.

ع: خَد، وَجَه، صُورَة.

## چیره

ك: قهره‌وی، قهره‌بور. [بُژارنده، هینانه‌ره‌جی]

ف: چهره، داشاد، داشن، شیان.

ع: ثَلَاثِي، ثَدَارُك، جَبْرَان، جَبُور.

## چیره

ك: چیر، شین، شیرگیر. [زال]

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، غَلْبَة، اِسْتِیْلَاء.

## چیره

ك: حیق. [جوړكه (حیق كړدنې كړ.)]

ف: جیق. (جیق كشیدن كېك.)

ع: رُقِيَة.

## چیره‌بوون

ك: قهره‌وی‌بوون. [قهره‌بور كړنده، هینانه‌ره‌جی]

ف: چهره‌شدن.

ع: ثَدَارُك، ثَلَاثِي، جَبْرَان.

## چیره‌وکردن

ك: ریچوړ كړدن. [دَدان دهرخستن (وهك: دان چیر كړنده له

تورپیدا.)]

ف: نُهوریدن، غورچه‌كړدن. (غورچه كړدن

دندان از خشم مثلاً.)

ع: كَشَر، تَكَشَر، كِشَرَة، كُلوچ، كَلَاچ. خَز، شَز،

شوس. اِزراق.

## چیره‌یی

[ك: پده‌یی (رهنگی سوړی كال.)]

ف: فور، چهره‌ای، پشت‌گلی. (رنگ سرخ كم

رنگ.)

ع: شُرِيَة، وِرْدِي.

## چیشته

[ك: خوارده‌منی لیتراو]

ف: وا، با، آبا، آبا، آش، شوربا.

ع: طَبِخ، طَبِیخ، مَرَق، حَسَاء.

## چیشته‌خوښه

ك: تفاق. [داوده‌رمان و دانه‌وړله كه ده‌كړته نار چیشته.]

ف: اَوَزَار، بُنْدشَن.

ع: تَابِل، ثَوَابِل، ثَبَارِيق، قَزَح.

## چیشته‌كولین

ك: پوخت. [پیداوړستی چیشته لینان كه به‌شی یهك

چیشته بكات.]

ف: پُخت، بُختینه. (مقدار یك پخت لوازم

آش.)

ع: طَبِخ.

## چیشته‌كولین - تفاق

## چیکله

ك: چركله. [چیلكه]

ف: دُسوك، دُروك، خَلَاشه.

ع: سُجُور، خُتَة، وَقَش، وَقَص، زَغَف.

## چیل

ل: رهش به لک. [رهشیک که په لاهى سپى تیدایه (رهشى

خالارى.)]

ف: سیاه و سفید. (سیاه خالدار.)

ع: ابرش.

وینه-مرمرشتی

چیلانگر

[ل: (فلساز)]

ف: چیلانگر. (قفل ساز.)

ع: قفال.

چیلکه ← چیلکه

چیل

ل: چه دت. (چه دت و چیل) [خوار (چه دت و چه دت)]

ف: کج، چفت، خم، چم، کچیده، خمیده،

چمیده، چفته، چفتیده.

ع: موعج، موعج، منحنی.

چیلگر

ل: کادار. [بهق (که وی راد)]

ف: خرووه، خرخشه، خرخشه، پادام. (کبک

دام)

ع: ملواح، رامج.

چیلگر

ل: کر که دتن. [کاتی له سر هیلکه خدوتنی مریشک بو

جوجه له ده لوتنان.]

ف: کرشدن. (هنگام خوابیدن مرغ بر تخم که

جوجه دربیارد.)

ع: رخم، وکن، حُبو، حُصنة.

چیلک

ل: سوخت. [ندغینه، نيزنگ]

ف: هیمه، هیزم، سوخت.

ع: خطب، حُصْب، حُصْب، هُرمی، اُجزل.

چیلکه وکردن

[ل: له دت کردنی دار بو سوتاندن.]

ف: هیزم شکستن.

ع: شق، دُح.

چیم

ل: میترگ، چیمه. [چه من، میترگ (گیاهه کی به ناو بانگه

له گدم ده چیت. که له ده وریدی جوگه و شونینی ناودارده

سموز ده بیت و «تخت/زونه» یی باخچه ی لی دروست

ده که ن.)]

ف: چیم، چمن، مرغ، فریز، پریز. (علفی است

شبیبه به گندم که در اطراف جوب و جاهای

آبدار به هم می رسد و متن باغچه ها از آن

می سازند.)

ع: مرغ، فریز.

چیمه ← چیم

چیمه نتو ← چه مه نتو

چین

ل: رزن، رهگ. [ریز، چینه (چینی دیوار.)]

ف: چینسه، زده، لاد، نسپه، نیسپه. (نیسپه ی

دیوار)

ع: صف، ساف، سافه، عرق، مرتبه.

چین

ل: چرچ، لوچ. [لوی به سر یه کدا هاتو.]

ف: چین، مار، آژنگ، شکن، شکنج.

ع: خن، غن، غُضن، ثنی.

چین پیشانی

ل: دژونگ. [لوچگه لی تهریز.]

ف: آژنگ، آژنگ، (کشک های پیشانی)

ع: سُر، سرار، آساریر.

چین ده موچاو

ل: لوچ ته تله، لوچ گوپ. [اچرچ و لوچی ده موچاو به هوی

پریده.]

ف: آنجخ، آژنگ، آژنگ. (چین رخسار که از

پیری می آید.)

ع: غَضَن، غَضُون، قُطُوب.

**چینکو**

[ك: روكهش، روكنیش]

ف: روکشیده، روکش.

ع: مُوَه، لُعَابِي.

**چینه**

ك: ... دان. [خاكوخوژن پشكینی مریشك بو دانه ریله

(دانه ریله چینه وهی مریشك.)]

ف: چینه. (دانه چیدن مرغ)

ع: لُقَطَة، لُقَاطَة. لَقَط، تَلَقَط، تَلَمَس.

**چینه**

ك: پشت. [بنده (زغیره ی بنده ماله.)]

ف: پشت. (رشته ی نسب)

ع: نَسَب، أَصْل. أَصُول.

**چینی**

[ك: ده خفور]

ف: چینی، فُغفور.

ع: صِينِي، صِينِيَّة.

**چیتو**

ك: چو. [دار]

ف: چو، چوب، دُرود.

ع: خَشَب، عُوْد.

**چیتویه س**

ك: داریه س. [دالوت، چهفته. [داریه ست. قایم میو]

ف: خَو، خَوَارَه، خَوَاوَه، بَرَم، وادیج، چفت،

جفت، چفته، جفته، چوب بست، چوب بندی.

ع: عَرِيش، عَرِيشَة، مِشْحَط، مَسْمُوك، مِسْمَاك،

غَاطِيَة. دَالِيَة.

**چیتویه س**

ك: داریه س. [داریه ند (وهك: داریه سی به نایی)]

ف: خَو، چوب بست، چوب بندی. (برای بنایی

مثلاً.)

ع: اسْقَالَة.

**چیتوتاش**

ك: دروگر. [دارتاش]

ف: دُرودگر، دروگر، چوب تاش، چوب تراش،

كَتگر، كَتكار.

ع: نَجَار.

**چیتوجه له**

ك: فریره. [نامرازیکی سزادانه (پینج داره كه ده یغه نه

نیوان پدغه كانه وه و دزگه لی پی نازار ددهن هه تا دان به

راستیدا بنین.)]

ف: فریره، فرفرک، چوب جله. (پنج تیکه چوب

است كه بین انگشتان گذارند و دزدان را با آن

اذیت كنند كه راست مطالب را بگویند.)

ع: ضَاغُوْطَة، نَهَق.

**چیتوده س**

ك: گالوك. [عسا، داردس]

ف: وِسَه، غَباز، غَبازَه، غَباره، چوب دست،

دَسْتگاله.

ع: عَصَا، مَحَجَن، قَضِيب، دَبُوس، مِجَار، مَتِیْخَة.

**چیتوده م سهك**

ك: ده میه س. [ده میتن، نو تهخته یه ی ده می سه گی پی

دهه ستن.]

ف: دهن بند، چوب دهن سگ.

ع: جَعَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، حِجَام، شِیَام، صَرِیم،

شِحَاك.

**چیتوسیرال**

ك: پیتل. [داریسواك:] نو داری نوژكهران وه كوو فله چه

به دانیدا دهیتن.]

ف: پیلو، (چوب مسواک).

ع: اړاک.

**چیتوشه‌قه**

[ک: دارشع (نمر داری شعل یا پی شکار ده‌یغه  
بن‌الیان.)]

ف: دستوار، دستواره، پوار، پواره، (چوبی که  
کسان لنگ یا پا شکسته زیر بغل گیرند.)

ع: عُكَاز، عُكَازَة.

وینه

**چینوکاری**

[ک: دارکاری: به دار لیدان]

ف: چوب‌کاری.

ع: قَضِب، بَکَت، بَشَق، بَغَز.

**چینوکوت**

ک: جه‌نجا، پی، جکوت. (بازار چینوکوت، جواله‌که  
چینوکوته.) [قده‌بالغ. دارمال. به زور تیتخنراو]  
ف: پُر، جَنجال.

ع: مَمْلُو، مَتْرَاجِم، مَتْرَاکِم، مَتْنَعَش. اَزْدِحَام،  
انتقاش.

**چینوکوت**

ک: چینوکاری. [دارکاری]

ف: چوب‌کاری، چوب‌کوب.

ع: بَکَت، بَغَز، بَشَق، تَبِخ، قَضِب.

**چینو نه‌پشان‌نیان**

[ک: دار خسته سمر شان]

ف: چوب روی شانه گرفتن.

ع: تَتْبُج.

**چینوه‌قه‌قی**

ک: گدی‌بان. [پشکین، کولینه‌ره]

ف: کُنْجکاوی.

ع: تَفْتِیش، تَلْحُص، تَحْقِیق.

**چینو هه‌لاجی**

ک: توول هه‌لاجی، شه‌شه. [شورلی هه‌لاجی]

ف: شنش.

ع: ...

وینه‌هه‌یه.

**چییه**

ک: پزیه، کلاره، که‌لله، کیه. [لوتکه (دوندی کیر)]

ف: سبکاو، کَله، چکاد، چکاده، چکاه، جهاد.

(کله‌ی کوه.)

ع: قُلَّة، قُلَّة، قُمَّة، قُلَّة، قِلَالَة، شَعْفَة، ذُرْوَة، أَوْج،

فُوق، رَاس، سَرَاة.

**چییه**

ک: که‌لله. [بهردی له‌سهر یه‌ک داتراو که له دوروه له

سروژ ده‌چیت.]

ف: تَوِيل، چیده.

ع: أَمْرَة، أَمَارَة، عِلَامَة، نَضِید.

**چییه؟**

ک: چه‌س؟ [وشه‌ی پرسیاره (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: چيست؟ (کرماجی است.)

ع: ماهو؟

## ویننه کانی پیتی چ



چایی



چاله که



چاکله



چاره چه قیله



چادر



چناکه



چنار



چرامووشی



چرادان



چراخیا



چنگنه



چنگ مریم



چنگله



چنگال



چنگ



چوکه خیکه



چوک دان



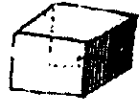
چوخه



چوار مه شقان



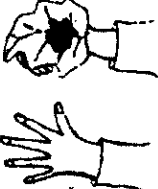
چوار پابه



چوار پالوو



چونه ر



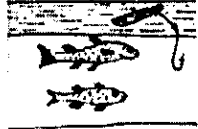
چولی



چوله چرا



چوک هه لدان



چوکه قولاپ



چه تر



چه پەربەن



چه پەر



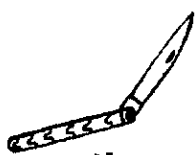
چه بکە گەنم



چووژان



چۆنەر قەن



چه قۆ



چه قەل



چه قانە



چه رخ



چه خماخ



چه تەفە



چه ئەمە



چه ئەم



چه لایا



چه کوش مسکەری



چه کوش



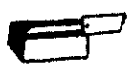
چه کمە



چیو بەس



چیخ



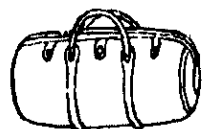
چه وریدان



چه ودان



چه نگەک



چه مەدان



چیو شەگە



چیو دەس



چیو چەلە





# ح

## خانه‌دان

ك: دهره‌دان، ناخله‌دان. [چوارده‌ور گرتن، نابلوقه]  
ف: میان گرفتن.

ع: حَوْت، احاطة، حَوْم.

## خانه‌م

ك: دلّار، به‌خشنده (خوارزیه.)

ف: بخشنده، حاتم. (مجاز است.)

ع: سَخِي، بَذال، حاتم.

## هاجته

ك: نه‌ره‌جه، بایس، گهره‌ك. [نیاز، پیوستی]

ف: آیفِت، بایست، خواسته، خواستن.

ع: حاجة، احتیاج، نُزوم، سُؤال. مُسألة، مُطلَب.

## هاجته ← تَكا

## هاجته ← كه‌لویه‌ل

## هاجته مان

ك: كه‌لویه‌ل، پیتاك. [تفاقی مان، پیدایستی مان]

ف: خَنور، كَچار، كَچال، مان، مانه، سپار.

ع: بُقات، مَناع، ماعون، جِهاز، اثاثیة.

## هاجی

ك: زیارت‌کده‌ری مالی خوا.

ف: حاجی.

ع: حاج، زائر بیت الله.

## هاجی له‌قله‌ق

ك: له‌قله‌ق. [بالداریکی قاچ و دهنوك دريژه.]

ف: بِلارَچ، لکلک.

ع: لَقَق.

## وینه

## هاچه

ك: فلیقان، شاخه. (دروحاچه) [لق]

ف: شاخه.

ع: شَعْبَة، ساق.

## هادیس

ك: تازه، داهاتگ، تازه‌داهاتگ، تازه‌پیدابوگ. [نوبه‌ره،

نوی، تازه‌بار]

ف: باس، نوه، نَوَر، نَوشَو، نَویاش، تازه.

ع: حادث، جدید، کائن. (الکون، الحدوث)

## هادیسه

ك: تدهوره، تدهمه‌ره، سدهمه‌ره، وهی، قورت، چورتومه،

ناسیر، جده‌ره. [کارسات]

ف: آسیب، آک، دَرَد.

ع: حادثَة، کارثة، نازلة، بلیة، نائبة، فادحة،

فاجعة، آفة، عاهة.

## هازد

ك: هدس. ناماده. [هدیه. ته‌یار]

ف: هست، آذیر، آماده، برآراسته.

ع: حاضر، موجود، مهیا.

### هازرجواو

ك: گورجریژ. [نور که سدی بز و لایم دانامیتیت].

ف: زودگو. (حاضر جواب)

ع: حَضْر، زُنْبُر، نَقْل.

### هازو غایب

ك: هس و نیه. [ناماده و بزر]

ف: هست و نیست.

ع: حاضر و غایب.

### هازری

ك: ناماده، دوروس کریاگ. [تدیار، سازکرا]

ف: آماده، سردستی.

ع: ماحَضْر، عَجَلَة، عَجَالَة، موجود.

### هاسل

ك: باره، بارهچه. [بهرهم، داهات]

ف: بهره، باز، تزیده.

ع: حاصل، محصول، عَائِدَة، فائِدَة، نَتِیْجَة.

### هاسل

ك: روا، سوز. (کام دلی حاصل بو. - روبرو، لدم کاره

هیچی حاصل نای. - سوز نای. [مهیسه]

ف: زوا، برآورده.

ع: حاصل، ناجح، ناجز، مُتَسِّر.

### هاسا

ك: نه نعاد، گویدان، پشتو که فتن. [نکولی]

ف: کیبید، آرندان، مَنَبَلِی.

ع: ایا، اِنکار، جُحود، تَحْشِی، تَحاشِی.

### هاسا!

ك: هرگز! [دورده، قهت!]

ف: هرگز!، بنیز!، برگست!، برگس!

ع: حاشا!، کُنا!، مَعَاذَ اللهِ!

### هاساکردن

ك: نه نعاد کردن، گوپدان، پشتو که فتن، له گوپدان.

[نکولی کردن]

ف: کیبیدن، مَنَبَلِیدن، سرباز زدن.

ع: تَحاشِی، تَحْشِی، تَأْبِی، اِنکار، جُحود، تَبْرُء.

### هاشیه

ك: سجاج، قهراخ، چه مک، که نار. [پهراویز، که ناره]

ف: پیرامون، کنار، کران، سجاج، سنجاف.

ع: حاشیة، هامش، کَفَّة، طُرَّة.

### هاشیه

ك: چه مک، پانویس. [پهراویز، دامین: نهوی له پهراویز یا

له دامینی نوسراویکدا دهنورسیت.]

ف: چم، پانوشت.

ع: حاشیة، شَرْحُ الشَّرْح، تَلْوِیج.

### هاشیه و همول

ك: که نار گدل، ناران، گوشه که نار. [دوره ریه]

ف: کنارها، گوشه و کنار.

ع: حَوَاشِی، حَوَالِی، نَوَاحِی، اطراف، اطراف.

### هافز

ك: نیگدار. [چادریز]

ف: بادگان، بایگان، نگهدار، نگاهدار، نگاهبان،

نگهبان، نگاه دارنده.

ع: حافظ، ضابط، خازن.

### هافز

ك: پاسان، پاسوران [پاریزه]

ف: پاسبان.

ع: حافظ، حارس.

### هافز

ك: کویر. بیا. [کور، بیچار، به زمین]

ف: ویرا، بیرا، آموزگار، آموزنده، یادگیر،

یادگیرنده.

ع: حافظ، حافظ القرآن.

### هافزه

ك: بَرگه، یادگا، بَرگه. [زدهین]

ف: بَیرگاه، یادگاه، ویرگه.

ع: حَافِظَه.

**حاکم**

ك: کَاریز، کَریه دهس، دادرسی. [فرمانروا، داور]

ف: آرتنگ، کُنارنگ، داور، دادگر، دادستان،

فرمانده، فرماندار، فرمان فرما.

ع: حاکم، حاتم، قاضی، والی، امیر، امیر، عامل،

قَوْمَس، فِیصَل، فُتَّاح.

**حاکم حاکمه گانی**

ك: خان خانه کی، شابازی. [میرمیرین: یاریه که.]

ف: شاه بازی، خان بازی.

ع: لَعِبُ الْحُكُومَةِ، لَعِبُ الْمَلِكِ، لَعِبُ التَّمْلِیکِ.

**هال**

ك: نود، زیوار، جیوار، هال. [بارودوخ]

ف: نود، جاور، چگونگی، گذارش.

ع: حال، حَالَة، بال، کینة، بینه، کَلَل. وَضَع، کَیْفِیَّة.

**هالهت ← هال**

**هالی**

ك: زانا، تینگه یگ. نه زانی. [تینگه یشترو. ههروه:

ده زانیته.]

ف: دانا، حالی. می داند.

ع: مُلْتَقَت، فَهیم، عَلیم.

**هالی بوون**

ك: زانین، تینگه یین، تینگه یشتن، بهر خواردن. [سهر لی

دهر کردن]

ف: دانستن، حالی شدن.

ع: تَفَقُّهُ، تَفَقُّه.

**هامی**

ك: کومه ک، پشتیوان، له سر، لاکوشکه، یاریدر، یاور،

یار. [پاریزور، لایه نگر]

ف: کُمک، یار، یاور، دوست، دوستدار، پشتیبان، پشتبند.

ع: حامی، حارس، مُدافع، ذاب، ذَبَاب.

**هایز (هائین)**

ك: بِنْتَوِز. [ژن له کاتی حمیزدا.]

ف: دشتان.

ع: حائض، قاعده.

**هایل (هائیل)**

ك: پَردِه، رورپوش، پوشه. [داپوشه. بهر یست]

ف: پرده، میانگر، روپوش، پوشه، پوشنده.

بازدارنده، جلوگیر، جلوگیرنده.

ع: حائل، ستر، سِتار، حِجَاب، سُدل، سِدن، خدر،

غِطَاء.

**حسکه**

ك: رهشکی. [که منرخ، خراب، دسکرد (تفهنگی خراب).]

ف: دست ساز. (تفنگ جلب)

ع: اَلْبَارُودَةُ الصَّنَاعِي.

**حکومهت**

ك: کَریه دهسی، کَریزی، دادرسی. [فرمانروایی. داور]

ف: آرتنگی، داوری، دادگری، فرمان داری،

فرمان دهی، فرمان فرمایی، دادستانی، دادرسی،

کُنارنگی.

ع: حُكُومَة، قَضَاوَة، اِمَارَة، وِلَايَة.

**همام**

ك: گه رماره، گه رمه بوق. [گه رمار]

ف: گرمابه، گرماده، کدوخ.

ع: حَمَام، بَلَان.

**همامچی**

ك: گه رماره چسی. [نهر که سدی کاروباری گه رمار

راده پریتیت.]

ف: گرمابه بان، گرماده بان، گرماده وان،

گرما به وان، گرما و آن، گرما بان، گرما به چی.

ع: حَمَامِي.

### حویاب

ك: كاسه. (حویاب لامپا مه سله ن.) [شروشوی خړ و بوش].

ف: كاسه.

ع: حُبَاب، قُبَاب، قُبَّة.

### حویاب ناو

ك: بلقي، گومهزه. [گولنځي سر شله مهنی].

ف: گُنْبَدَه، گُنْبَدَك، گُنْبِد، سیاب، فراسیاب،

افراسیاب، آب سواران، گنبداب، کوپله.

ع: حُبَاب، قُقَاعَة.

### حویار — میته سی

### حویه

ك: دوجوړ. [کیشانه و هدره ها روپیتړیکه].

ف: دوجو.

ع: حَبَّة، شَعِيرَتَان.

### هوچره

ك: كولا ته، مال. [خانور، ژورر]

ف: کُلبه، کُربه، یاخته، خانه.

ع: حُجْرَة، قُنَالِي.

### هوچه ت

ك: نه سل، گهزهك. [به لگه]

ف: آوړ، شاوور، آوند، نُخْشِه، فَرْنود، زهبر، راهنما.

ع: حُجَّة، دَلِيل، سَنَد، سُلْطَان.

### حورمه ت

ك: پایه، ناوړو، پله، نگین. [ریز]

ف: آرز، آرج، ورج، ارجمندی، نیا، بزرگی، بلندی، پایه، آبرو، نگین، آژرم.

ع: حُرْمَة، اِحْتِرَام، قَدْر، مَنَزَلَة، عِرَّة، وَجَاهَة.

### هورمه ت ګرتن

ك: پایه دان، پله دان، پله پندان، گهروه کردن. [ریز لنگرتن]

ف: ارجمند داشتن، پایه دادن، بلند داشتن.

ع: اِحْتِرَام، اِكْرَام، اِعْزَاز، تَعْظِيم، تَوْقِيْر، تَقْدِيْر، هَيْب.

### هوژن

ك: په ژاره، په ژړی، په شپوی. [خه، خهفت]

ف: پُژْم، فُژْم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل تنگی، افسردگی.

ع: حُزْن، هَم، غَم.

### هوژوړو

ك: خزمه ت، روو، رواله ت، روویه وړو، لا. [خوړو، بهر وړو]

ف: پیشگاه، بارگاه، فرگاه، رو، پیش.

ع: حُضُور، حَضَرَة.

هوښمه ت — عیښمه ت [پسته کانی گوزده راره.] [امحف

«عمست» است.]

### هوچه

ك: كه له لك، فغن، فريو، ته رده سی. [فیلن]

ف: تَبَد، دَغَا، رُزْق، شَیْد، دَسْتَان، تَرْفَند،

تَرْكُند، تَرْكُنده، دوال، دوله، دویل، دویال، داغو،

ریوه، ریو، ریویز، سستاوه، کنبوره، تَرب،

هرونو، تَنَبُل، تَیْرَنگ، سوفته، گریس، گریسه،

داغول، خاتوله، حَقَه، فُریب.

ع: مَكْر، حِلَة، دَسِیْسَة.

### هوچه باز

ك: كه له كېاز، فنباز، ته رده س. [فیل باز]

ف: دوی، رَیْمَن، گُریز، داغولی، دغاباز، حقه باز،

تَرْب باز، تردست.

ع: مَكَّار، مُحِیل، طَرَار، حَيَال، عِيَار.

### هوکم

ك: فرمان، ده سوری. [نیشکیل. [بریار، داوهری، برینه وه]

ف: فَرَمَان، فَرَاذَمَان، دَسْتُور.

ع: حُکْم، اَمْر، قَضٰی، قَضَاء.

### حُکْم

ک: فَرَمَان، دَسَخَت. [پَریار (فرمانی نوسراو).]

ف: فَرَمَان، فَرَاذَمَان، پَرَمَان، پَرَمَانَه، پَرَوَانَه،

پَايَزَه، دَسْتِیْنَه. (حُکْم کَتَبی)

ع: حُکْم، مَرَسُوم، اَمْرِیَّة، رَقْم، فَرَمَان.

### حَوَّل

ک: دَوَّر [دَوَّر]

ف: بُغَام، بُغَامَه، یُغَام، یُغَامَه.

ع: غَوَّل، سَعَلَا، سَعَلِی، حِیْعَل، صَنِیدَانَه، عَفْرِیْت،

مِیْعَرَه.

### حَوَّل

ک: تِیْل، خَوِیْل، چَارْگِیْتِ. [خِیْل]

ف: لَوچ، کَاج، چِشْمِگِشْتَه. (← خَوِیْل)

ع: اَحَوَّل، اَقْبَل.

### حَوَّل

ک: گِیج، وِر، مَدَنگ، حَمَه‌پَنگ، سَه‌پَوَل. [گِیژ، گِیْل]

ف: گِیج، دَنگ، تِیپ، سِیپ، کَرَخ.

ع: خَبَل، خَدِر، وَسِن، مُسِیْت، اَبَلَه.

### حَوَّل بِلَوَان

ک: حَوَّل. [دِیوی بیابان]

ف: بُغَام، یُغَام، بُغَامَه، یُغَامَه، دِیو بیابان.

ع: غَوَّل، سَعَلَا، سَعَلِی، حِیْعَل، صَنِیدَانَه، مِیْعَرَه،

عَفْرِیْت.

### هَوَلَه‌سِی

ک: حَمَه‌رَه‌مَزِی، حَمَدَل، پَه‌یَوَان. [مَشْتُومِر، پَه‌یَوَان]

ف: هَنگَامَه، جَنگ، پِیْمَان.

ع: نَزَاع، مُبَاخَئَه، مَعَرَكَه، عَهْد، مِیثَاق.

### هَوَنَاق

ک: تَاس، فِدَرَقَان. [پِیرَان (هَدَنَاسَه‌پَرَان به هَوِی گِرِیَانِی

زَرَزُورَه).]

ف: خُنَاک، زَهْرَبَاد، بَادزَهْرَه، خَفْگِی. (خَفْگِی از

شدت گِرِیَه.)

ع: خُنَاق، خُنَاق، خُلَاق، مُنَاع.

### هَوَنَجِی

ک: حَوَنَجَه (بَه‌رَام‌بَه‌رِی «سایه».)

ف: هَجْجِی. (ضَد «سایه».)

ع: هَجْجِی، هِجَاء، تَهْجِئَه.

### هَوَنَر

ک: شَايِسَه‌گِی. [هَوَنَر، لِنِوَه‌شَاوَه‌یِی]

ف: هَنَر، اَرَدَم، شَايِسَتْگِی، بَرَاذَنَدْگِی.

ع: لِبَاقَه، قَابِلِیَّة، قَضِیْلَه، قَفِیَّة، مَزِیَّة، اِسْتِعْدَاد.

### هَوَوَت

ک: مَاسِی. [مَاسُور، مَاسَار (کَه‌لُوی دَوَانزَه‌یَم)]

ف: مَاهِی. (بِرِج دَوَاژدَهَم)

ع: حَوْتُ.

### هَمِیْس

ک: بَدَن، بَدَنِی‌کَرْدَن، نِیگَاذِیْرَان، نِیگَاذِشْتَن، زِیْنَان‌خِشْتَن.

[بَدَن‌کَرْدَن، گَرْتَن]

ف: بَنَد، بَنَدِی‌کَرْدَن، نِگَاذِشْتَن، زَنَدَان

اَنذَاخْتَن.

ع: حَبَس، سَجَن، تَقْیِیْد، تَوَقِیْف.

### هَمَبَوَل

ک: سَوَکَه‌لَدَنَاوی «حَمِیْبُولَلَا» یَه.

ف: مَخْفَف «حَبِیْب‌اللَّهِ» اَسْت.

### هَمَبَوَل

ک: زَل، زَه‌لَام، گَه‌رَه. [زَه‌لَاخ]

ف: گُنْدَه، بَزَرْگ، کَلَفْت.

ع: ضَخِیم، قَطُور، فِیْلَم، عَظِیم.

هَمَبَوَل ← حَمَه‌پَنگ

### هَمَه

ک: وِرَه، گَه‌نَه. [حَمَر (دَه‌نْگِی سَه‌گ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْ عَوْ. (صدای سگ)

ع: نَبِيع، نُبَاح، هَرِير.

**هه په هه پ**

ك: وږ وږ، گډه گډه. [هډو هډو (دهنگی سگ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْ عَوْ، وَعْ وَعْ. (صدای سگ)

ع: نَبِيع، هَرِير، وَعْ وَعْ، هَبْ هَبْ.

**هه په ننگ**

ك: هډو پوړ، سږ پوړ، گنج، گډوچ. [گډوچ]

ف: گجج، بی هوش، کم هوش، بی خرد، خُل.

ع: أَبْلَه، سَفِيه، ضَبِيَس، مَعْتَوْ.

**هه تا**

ك: هه تا، تا، ته تانه. [بو. تهنات]

ف: تا، هم.

ع: حَتِي.

**هه تم**

ك: ناچار، پتړيس، شياگ. [لازم]

ف: سَمَنَک، پایا، بایسته، ذربا، سَنَگول، ناچار.

ع: حَتَم، فَرَض، وَاجِب، وَاصِب، لَابَد.

**هه تهنه ن**

ك: ناچاری، گډوگ ناگډوگ، نه شی. [بینگومان، پتړیسته]

ف: ناچار، ناگزیر، خواهه نخواه، بی گفتگو، باید.

ع: حَتَمًا، قَطْعًا، یَقِينًا، بِلَا شَك.

**هه چ**

ك: ماچین، ماچه وړوړ. [زیارت کړنی مالی خود.].

ف: بوسیدن. (بوسیدن حجر الاسود)

ع: حَجَّ، زیارة، طَوَاف.

**هه چار**

ك: کوچکتاش، سډنگتاش. [پوره تاش، بهرې]

ف: سنگ تاش، سنگ تراش.

ع: حَبَّار.

**هه چاهمه ت**

ك: تیغ دان، تو اکر دن. [خوین گرتن، که له شاخ گرتن]

ف: اُنَجیدن، خون گرفتن، خون گیری، تیغ زدن.

ع: حَبَامَة.

**هه چاهمه تکر**

ك: تراکر، که له شاخ رو شین. [خوین بهر دهر]

ف: تانگو، تَوَنگو، تَوَنگو، گَرا، نیسو، اُنَجین،

زگزن، خونگیر.

ع: حَبَام، مَصَان، فَصَاد.

**هه چاهمه تگا**

ك: ناوشان. [جنگی خوین گرتن که نیران هډوړو

شاندایه.]

ف: میان شانه.

ع: کَتَد، مَحْجَم.

**هه چم**

ك: رډو، کولفتی، بارسای. [قه باره]

ف: کلفتی، گندگی.

ع: حَجَم، ضَخَامَة.

**هه چه رولپه قهر**

ك: بازار. [خرکه بهر دیکه له ناوسکی گادا دروست

دهیت.].

ف: بازار، گاوسنگ، گاوزه ره. (سنگی است

گرد که در شکم گاو پیدا می شود).

ع: حَجَرُ الْبَقَر.

**هه چولورو**

ك: لوروړه. [مډه و لوروړه (دهنگی سگ).]

ف: زوزه. (صدای سگ)

ع: هَرِير.

**هه چه**

ك: تگه، ته که. [سابرین (بزی نیر که دهیتته سهرجه له.].

ف: تَکَه، باژن، نُهاز، نُخراز، چُپُش. (بزر که

پیشرو گله می شود).

ع: عَل، قیس، هَلَب، کُرَان، قَدَمَة.

وینه

### ههچهل

ک: دَبه، گَیجَهَل، شَلتاخ، قَهقهشه. [تَهشقه له]

ف: دَبَه، شَلتاخ، خَرخَشه، غَرغَشه، قَرَقَشه.

ع: دَعوی، نِزاع.

### هه د

ک: دیس، سنوور، حەن، پەڕ، کەناره، قەراخ، [لِتوار،

تَمووب]

ف: سو، سووی، سون، سومه، زی، مَرز، سامان،

پایان، کنار، کران، کرانه.

ع: حَد، ثَخَم، طَرَف، اِنْتِهاء.

### هه دد

ک: نەنازە، [راە]

ف: اندازە، زی.

ع: زَی، شِعار.

### هه دد

ک: شەلاخکاری، [سزادان]

ف: لَت، شَلّاخ کاری.

ع: حَد، تَعزِیز.

### هه دداسی

ک: هاكۆ، خۆزێزی، [قسه كردن بى بێلێكردنەره]

ف: دل گویی، خودگویی، گمان گویی.

ع: حَدَس.

### هه ددس ← هه دداسی

### هه دیس

ک: واتە، نەرمایش، [نەرموودە]

ف: گُفت، گُفتە، فَرمودە، سَخَن، داستان.

ع: حَدِیث، خَبَر، اَثَر، سُنَّة.

### هه رارهت

ک: تین، گەرمی، [تاو، داخی]

ف: گَرَمی.

ع: خَرارَة، سُخُوَة.

### هه رام

ک: خراو، چەپەل، ناپەرا، [ناشایست، قەدەغە]

ف: ئازاو، پلشت.

ع: حَرَام، مُحَرَّم، سُحْت، مُمنوع، مَحْظُور.

### هه رامزاده

ک: قومه زه، زۆن، [بیزۆو]

ف: أَشُوغ، خَشُوك، خَشْتوك، غول، داغول،

جامغول، دَغَل، سَند، سَندره، سَنداره، دَهرگه.

ع: دَعِي، زَنِيم، وَلَدُ الزَّنا.

### هه رامزاده گی

ک: زۆلی، قومه زه گی، [بیزۆویی، بەدنه ی]

ف: دَغَلی، واغولی، سَندی، خَشْتوكی،

جامغولی.

ع: تَزَنَم، تَقَلَّب.

### هه ریه

ک: چەك، تیغ، ناگر، [تیغ، نامرازی شه ی]

ف: گَذر، گَدرَك، تیغ، جان، ژان.

ع: حَرِيَة، سِلَاح.

### هه رف

ک: نووکه، پیتته ک، قسه، باسمه، [نامراز له ریزماندا.

هه روه ها: وشه]

ف: رَند، راه، سَخَن، سَخَن، باسمه.

ع: حَرَف، کَلَام.

### هه رفچن

ک: چاپچن، باسمه چن، [پیتچن]

ف: چاپچین، باسمه چین.

ع: صَفَافُ الحُرُوف.

### هه ره کت

ک: جووله، جوولیانەره، جووله، [بزووتن]

ف: جَنْبِش، پویش.



ع: حَرَكَة، دَبِيب، اِهْتِزَان.

### همره

ك: نه‌نده‌روين. [هندرو: چيگه‌ي تاييه‌تي ساڤرت له مالد].

ف: آندرون، مُشكو، مُشكوي، مُشكويه، بانوسرا.

ع: داخِل، حَرَم، بَيْتُ الْحَرَم.

### همره‌هه‌را - نه‌نده‌روون

### هه‌رير

ك: ... تافته. [يارچهي هه‌ريرشم].

ف: برنو، پَرَنَد، ديبا، تافته.

ع: حَرِير، ديباج.

### هه‌ريم

ك: قه‌ناس، ئارپِيژگه، به‌فره‌ناز. [چواردهر]

ف: پيرامون، آبريز، برف‌انداز، خاك‌انداز، خاك‌روبه‌گاه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة. (حَرِيمُ الْبَيْتِ، حَرِيمُ الْبَيْرِ، حَرِيمُ الْقَنَاقَة)  
هه‌زا

ك: هه‌وه‌س، هه‌وا، هو.ك. خوشي. [ناره‌زو، تاسه]

ف: هه‌وس، آرزو، پُژهان، كام. خوشي، دلخواه.

ع: مِيل، هَوَى، اِشْتِيَاق، حَض.

### هه‌زه‌ت

ك: ناغه، گه‌وره. [به‌پِيژ، سه‌ره‌ر]

ف: شت، تيمسار، شيت، شيد.

ع: حَضَرَة، جَلَالَة، سِت، سَيِّد.

### هه‌زه‌ت - هه‌زه‌ور

### هه‌سار

ك: هه‌سار، ديوار، قه‌لا. [شوره]

ف: به‌اره، به‌ارو، به‌اري، اوار، گلناك، تَبَرَكِي، به‌آورد. دز، ديز، دژ، پيواسته.

ع: حَائِط، رَدَم، أَطْم، حَصَار، حِصْن، سِيَاج، جِدَار، قَلْعَة.

### هه‌سار - هه‌سار

### هه‌سار شار

ك: ديوار شار. [شوره‌ي شار (ديواري ده‌ري شار).]

ف: شه‌رستان، ديوار شه‌ر. (ديوار دور شه‌ر)

ع: سُور، حِصْنُ الْبَلَد.

### هه‌سار قه‌لا

ك: ديوار قه‌لا. [شوره‌ي قه‌لا]

ف: گلناك، به‌روي به‌ره، ديوار به‌ره.

ع: قَلْعَة، حِصْنُ الْقَلْعَة.

### هه‌سار گه‌له - كوژان

### هه‌سان

ك: زوژان. [به‌روژانده‌ره، مانده‌روي ده‌ركردن. تيرار كردن]

ف: آسوده‌كردن، خستگي‌شكاندن.

سيراپ‌كردن.

ع: اِحْصَاء، اِرَاحَة، رَفْعُ الْكَلَال.

### هه‌ساو

ك: ژماره، شمار. [ژميره، لنگدانمه]

ف: مَر، مار، أَمَار، مَارَه، أَمَارَه، أَمَارَه، أَيْار،

أَيْارَه، أَوَار، أَوَارَه، أَوَار، أَوَارَه، هَمَار، هَمَارَه،

أَسَار، أَسَارَه، شَمَار، شَمَارَه، حِسَاب.

ع: حِسَاب، عَدَد، لِزَام، دِين.

### هه‌ساوگه‌ر

ك: به‌ناموژ، راززان، تاله‌گير، به‌خه‌ريژ. [فالگير]

ف: نه‌انگو، رازگو، پوشه‌گو، حسابگر.

ع: جَقَّار، رَمَال، قَائِف. عَالِمُ الْغَيْب.

### هه‌سپهن

۱- هه‌ط - هه‌ز [رېنوسى نهم وشه‌يه به‌شيوه «هه‌ط»

هه‌له‌يه، چرونكه ماناكه‌ي ده‌بيته «به‌ش» نه‌ك

«ناره‌زو.»] [با «ظ» غلط است زيرا به‌معني «نصيب»

خواهد بود نه «آرزو».)

ك: شهيدا، فريفته. [شيتي نه وين.]

ف: شيفته، شيدا، فريفته، واله.

ع: عاشق، شائق، مفتون، مُحِب.

### حه سرت

ك: نهفسوس، پهژاره، مهلالی، نهنو. [پهروشي، خفت]

ف: ارمان، ارمان، ایرمان، دریغ، افسوس،

دژمان، دژوان، بژهان، آراوند، رسانه، اندوه.

ع: حسره، کویه، آسف.

### حه سوود

ك: پهراچاته ننگ، بهددژ، رژه. [چاچونك]

ف: ژفت، ژكور، رشكور، رشكين، رشكمند،

سيهكاسه، سیهدل، سیه كار.

ع: حسود، حقود، ضنين، بخيل، ضغن، ضاغن،

وحر، وعر.

### حه سید

ك: پهراچاته نگی، خوروك، بهددلی، روانه دین. [نیره یی]

ف: رشك، ارشك، تیوژك، خاشه، خدوك،

سنگاش، سیه دلی، سیه كاسگی.

ع: حسد، حقد، بخل، وعر، احنة، ضنة، ضغينة،

وحر، وعر.

### حه سه نات

ك: خاسه، خاسی. [چاكه گدل، خيرات]

ف: آردن، آرزانش، ارازش، نیکی، خوبی.

ع: حسنات، خيرات، مبرات، صدقات.

حه سه ن بگی ← هسه ن بگی

حه سه نه به

ك: كه مكام. [كه تیره درختی سته و بهره.]

ف: راتیانه، كمكام. (صمغ درخت صنوبر است.)

ع: راتیانچ، حصی لبان، صمغ الضرو، صمغ

الضرم.

### حه سپان

ك: ژووژیان. [بوژانه، ماندوری دهرچون، تیراو بوون]

ف: آسایش، آسودن، خستگی رفتن، سیراب

شدن.

ع: حصا، استراحة، تروې، كنوب.

### حه سپانهوه

ك: ژووژیانوه. [بوژانه، ماندوری دهرچون، تیراو بوون]

ف: آسودن، آسوده شدن، خستگی شكستن.

سیراب شدن.

ع: حصا، استراحة، تروې، ارتواء، كنوب.

### حه سیر

[ك: رایخی له قامیش و له بان دوست کراو.]

ف: بلاج، بیانك.

ع: حصیر، بوریا، باریه، بوریه.

### حه سیر باب

[ك: حه سیرچن]

ف: بلاج باب.

ع: حصیر، بواری.

### حه ش

ك: رچ. [هرچ]

ف: خرس.

ع: دُب.

وینه ← وچه

### حه شر

ك: زینگه بوون، له گز به لسان. [زیندو بوونه]

ف: رستاخیز، برانگیختن، زنده شدن.

ع: حشر، معاد.

### حه شره لا

ك: ههرا، خولور. [حه شره له لا: قه ره باقی و

۱- حصیر ← حه سیر [کراوه به عمره یی.] (معرب است.)

۲- حصیر باب ← حه سیر باب [کراوه به عمره یی.] (معرب

دهنگه‌دهنگ.

ف: غوغا، غُلْغُلَه، هنگامه، دادبیداد.

ع: ضوضاء، جَلْبَه، هُراء.

هه‌شهرات

ك: جانه‌ره. [میرود]

ف: مای، خَسْتَر، خَراسْتَر، خَزنده، گردشنده.

ع: حَشَرَات، خَشاش، أَحْراش، هَوام، سَوام، قَوام، دَوِیبات.

وینه

هه‌شهری

ك: جنه، كاوتی. [سوزانی، قه‌جه]

ف: جنده، بدکاره، نابکار.

ع: قَحْبَه، عامِرَه، فاحِشَه، شَهْزادَه.

هه‌شه‌نوره

[ك: گیاه‌كه له كاتی ناچاریدا له باتی تورتن

ده‌یکیش.]

ف: علفی است هنگام ضرورت جای تنباکو

استعمال کنند.)

ع: ...

هه‌فازده

ك: پاراستن، پاریزگاری، نیگاداری، پاسه‌وانی. [چاردیری،

ناگاداری]

ف: بادگانی، بایگانی، نگاهداری، پرهیزگاری،

پرهیزاندن.

ع: حَفَاطَه، مُحَافَظَه، وَقَایَه، حَراسَه، ضَبط.

هه‌فت

[ك: حوت: ژمارهی پاش «شهش».]

ف: هفت.

ع: سَبْعَه.

هه‌فتا

[ك: ژمارهی پاش «شه‌سته و نه».]

ف: هفتاد.

ع: سَبْعین.

هه‌فتاو

ك: گلاو، سپلوتی. [حوت جار شورَدنی چینگه ده‌می

سه‌گ.]

ف: هفت آب، گلاب.

ع: سَبْعُ غَسَلَه.

هه‌فت‌رنگه

[ك: حوت رنګه: چیشتیكه.]

ف: دانگو، هفت‌دانه.

ع: ...

هه‌فجوش

ك: حه‌فجوش. [حه‌جوش (حوت كانزا به ریژهی دیاری‌کوار

پینکوه ده‌تویننمه و دایدهریژن.)]

ف: هفت‌جوش. (هفت فلز را به مقادیر معینه

با هم ذوب کنند و در قالب ریزند.)

ع: ...

هه‌فتره‌نگیله

[ك: رنگ‌ریژه: بالداریکه.]

ف: دارپزه، هفت‌رنگ.

ع: بِرَقَش، حَسُون، شَرشور.

وینه

هه‌فت‌میرده

[ك: نه‌و که‌سانی که ۳۰۹ سال له نه‌شکوته‌کده‌ا

نوسن.]

ف: هفت‌تنان، هفت‌مرد.

ع: أَصْحابُ الْكَهْف.

هه‌فته

[ك: حوته، هه‌فته]

ف: شَفُوده، غَفُوده، هه‌فته.

ع: أُسْبوع.

هه‌فته‌وانان

[ك: حوته‌رانه]

ف: هفت‌آورنگ.

ع: دُب، بَنَاتُ النَّعْش.

وَيَنَّهُ

**هَفْتِيَهْكَ**

[ك: يَكْ بَدَشْ لَهْ حَمَرْتْ بَدَشْ.]

ف: هَفْتِيَك، هفت‌بوده.

ع: سُمِعَ.

**هَفْجُوش** ← **هَفْتَجُوش**

**هَفْسِي**

ك: نَهْ دَهْ، نَهْ دِيَهْ، مَار، شَامَار. [هَهْ دِيَهْ، هَهْ زِيَا]

ف: اژدها، اژدها، برغمان، ارغم، شيبيا، مار.

ع: أَفْعَى، ثُعْبَان، حَيَّهْ.

وَيَنَّهُ

**هَفْيَان**

ك: فَرَهْ خَوَر. [زَوَزْ خَوَر، تَيَرَنَهْ خَوَر]

ف: رَس، رَزْد، رَزْد، پَر خَوَار.

ع: أَكُول، هَلُوع، جُوعَى، حَرِيص.

**هَفْسِي هَفْتَسَر**

ك: نَهْ دِيَهْ يَ هَفْتَسَر. [هَهْ دِيَهْ يَ هَفْتَسَر]

ف: اژدهای هفت‌سر.

ع: دَوَسَبَعَةُ رُؤُوس.

وَيَنَّهُ

**هَقِي**

ك: دَرُوس، رَاس، رَهَا، بَدَجِيگَه. [رَاسَتِي، مَاف، بَدَجِي]

ف: هُودَه، هُدَه، هَسْتَو، دَرُوسْت، رَاسْت.

ع: حَقِّ، صَوَاب، صِدْق.

**هَقِي**

ك: بَدَشْ، رَهْ سَد. [پَشَك، پَاز]

ف: بَخْش، زُون، بُون، پَدَمَه، بَدُورَه، بَدُورَه.

سَاوُو، پَزْگَالَه، بَهْرَه، رَسَد.

ع: حَقِّ، سَهْم، نَهْيِيْب، قِسْمَه، حَقْطَ، زَدَب، نَهْيِيْب،

شَقِص، حِصَّه، كَلْتَه، بَدَه، خِلَاق، عَمَق، جَد، رَسَد.

**هَقِي**

ك: دَاد. (هَهْ قُودَاد) [رَهَا، دَرُوسْت]

ف: دَاد، دَرُوسْت.

ع: حَقِّ، صَحِيح.

**هَقِي**

ك: بَارَه، حَدَنَا. (دَهْ حَقِّ مَن) [سَهْ بَارَهْت، لَهْ مَدَر]

ف: بَارَه. (دَرِ بَارَهْ يَ مَن)

ع: حَقِّ، شَان.

**هَقِي هَفْتَكِرَه**

[ك: تَاقْ تَاقَكِرَه، قَزَاوَكَه (جَوَزَه كُونَه بَوِيَهْ كَه بَه شَمُودَا

حَقِّ حَقِّ دَهْ كَاتَا.)]

ف: چَوَك، چِرَك، شَبَاوِيَز، حَقِّ گُو، مَرِغ

حَقِّ گُو. (نوعی است از جُغَد كه شب‌ها

حَقِّ حَقِّ مِي كُنَد.)

ع: صَافِر.

**هَفْقُوزَه هَمَه**

ك: رِيگَه، مَز. [كَرِي]

ف: مُزْد. (دَسْت مَزْد، پَای مَزْد)

ع: أُجْرَه، جُعَالَه، حَقِّ السَّعْي، حَقِّ الرِّحْمَه.

**هَفْقُولَه دَهَم**

ك: رِيگَه، پَالَادِرَانه. [كَالَه دِرَانه: مَزِي مَانْدِرُوبُرُونِي پِي.]

ف: پَارَنَج، پَای رَنَج، پَآمَزْد، پَای مُزْد.

ع: حَقِّ الْقَدَم، حَقِّ السَّعْي، أُجْرَه، جَعَل.

**هَفْقُوزَار**

ك: دَادِرَس، رَاسِرِپَر. [دَادِرَس، دَادِرِپَر رَوَر]

ف: غُبَاد، قُبَاد، دَادِرَس.

ع: عَادِل، مُنْصِف، مُحَقِّ.

**هَقْلِي مَهْقَان** ← **هَهْلَقِي مَهْلَق**

**هَقْلِي مَهْقُو** ← **هَهْلَقِي مَهْلَق**

**هَقْلِي**

ك: رَاسِي، دُورُوسِي. (حَدِيثِيكِي) [دَرُوسْتِي، رَاسْتَه قِينَه]

ف: رَاسْتِي، دَرُوسْتِي.

ع: حَقِيقِي، حَقَانِي.

**ههقیقت**

ک: راسی، دروسی، سرشت، نهخ، مهغز، کهین، چهبرونی.

[راستی، پیکهاته‌ی سهره‌کی]

ف: هرئید، هرآیند، آمیغ، هابیغ، هستو.

اوچیژی. راستی. درستی. ین بود. چگونگی.

ع: کُنه، حَقِيقَة، هُوَیَة، ماهیة، ترکیب اصلی.

**ههقیقی**

ک: حقه‌تی، دروسی، راسه‌قانی، سرشتی. [راسته‌قینه]

ف: هرئیدی، آمیغسی، هابیغی، راستین،

راستینه.

ع: حَقِيقِي، وَاِيعِي.

**ههکاک**

ک: کهنه‌کار، مژکهن، مژده‌لکه‌ن. [مژده‌لقهن]

کهنه‌کار]

ف: کنده‌کار، آب‌کار، مهرکن.

ع: حَكَاكَ، نَقَّار.

**ههکاکي**

ک: کهنه‌کاری، مژکهن. [مژده‌لکه‌ندن. کهنه‌کاری]

ف: کنده‌کاری، آب‌کاری، مهرکنی، مهرکندن.

ع: حَكَاكَة، نَقَر.

**ههکلیت**

ک: راز، ده‌سان، سرگوزشت، گوزارشت. [چیرولک]

ف: سروا، اندار، داستان، فسانه، افسانه،

گزارش، سرگذشت.

ع: حِكَايَة، قِصَّة، سَمَر، نَقْل.

**ههکایه‌ت‌خوین**

ک: راززان، ده‌سان‌خوین، سرگوزشت‌زان. [چیرگبیت]

ف: گیور، داستان‌گو، داستان‌سرای، افسانه‌گو،

افسانه‌خوان.

ع: قاص، نَقَّال، حاکي.

**ههکهم**

ک: ناچی، نارجیکهر. [نارژیوان]

ف: میانچی، بابیزان، اهوداد، داور.

ع: حَكَم، مُصْلِح، مُصَدِّق، معتمد.

**ههکیم**

ک: دهرمانکهر، دهرماندهر، دهره‌ناس. [پزیشک]

ف: پزشک، پجشک، پجشک، پجشک، پزسک،

بزسک.

ع: طَبِيب، اَسِي.

**ههکیم**

ک: زانا، فره‌زان، دانا. [ژیر، تینگ‌یشتر، فیل‌سورف]

ف: دانا، دانشور، دانشمند، رد، کُندا، فرجاد،

فرساد، فرزانه، کیاجو، سرتیر، موبد.

ع: حَكِيم، فَيْلسُوف، عِلْمَاء، فَهَامَة.

ههله ← ههره

ههله‌ق‌هه‌لق

ک: حه‌قلی‌مدقان. [خندرحو: یاربه‌که.]

ف: اَلَاكُلْنِگ.

ع: رُحْلُوقة، دَوْدَاء.

وینه

ههله‌لا

ک: که‌پوره. [خولور]

ف: غللا، غوغا، هنگامه.

ع: حَيْلَة، ضَوْضَاء.

ف: عمار، عمارة، تَذَكِرَة.

ههلیله ← ههلیله

**ههلیم**

ک: کهشکه‌ک. [جیشتیکی به‌ناربانگه له‌پریش و گوشت

دروست ده‌کریت.]

ف: ریس، هلیم، کشکبا، کشکک. (آشی است

معروف که از بلغور و گوشت می‌سازند.)

ع: هَرِيسَة، فَرِيسَة، فَرِکِيَة.

### هـلـیـم

ل: سـنـگـین، دـلـدار، نـارام، جـیـقـلـدـانـدار، بـرـدـهـبـار.

[بـهـمـهـسـهـلـه، هـیـتـن]

ف: غـرـیـزـدار، جـاـغـردار، دـیرـخـشـم، بُـرـدبار، دلدار.

ع: حـلـیـم، وـقـور، صـبـور، ذُو حـوـصـلـة.

### هـلـیـمـشـیـوین

ل: تـیـلـا. [نـمـر داری هـلـیـمی پـی دـهـشـیـوین.]

ف: اَهرَم، ریس آشو. [چوبی که با آن حلیم را

به هم زنند.]

ع: مـجـذَح.

### هـلـلـل

ل: پاك، رورا. [شـرعی]

ف: زوا، زَندآور، پاک.

ع: خـلـال. طـلـق، طـاهـر.

### هـلـلـق

ل: نـهـلـق، گـهـلـور. [گـهـرور]

ف: گـلو، نای.

ع: خـلـق، خـلـقـوم.

هـلـلـقـاویز ← نـهـلـقـاویز

هـلـلـقـه ← نـهـلـقـه

### هـلـلـهـبـی

[ل: تـنـهـکـه (پـلیـتی نـاسـنـیـی سـپی).]

ف: حـلـبـی، تـنـکـه. (تـنـکـه آهـن سـفـید.)

ع: فـراشـة، کـتـیـف، تـنـک.

### هـمـال

ل: کـولـکـیش، کـولـبـهـر. [مـروثـی بـارمـهـلـگر.]

ف: کـولـکـش، کـولـبـر. بـارک، بـردارندـه.

ع: حـمـال، عـمـال، شـیـال، نـقـال.

### هـمـالـم

ل: تـزّه، بـالـار. [کـاریـتـه]

ف: تـزّه، بـالـار، بـالـال، بـالـاگـر، فـرَسـب، بـاشـت،

شاه‌تیر، داربام.

ع: جـسـر. (هـو الذی یـقـع عـلـیـه الروافد.)

وینـه > ۲۰

### هـمـایـل

ل: چـمـپـوراس. [حـمـهـیـال (پـارچـه‌یـه‌کی هـمـریشـمـه که راسـت

و چـپ لـه مـلی دـه‌کـن.)]

ف: بـرآویـز. (پـارچـه‌ای اسـت اـبـریشـمی که از

راسـت بـه چـپ بـر دوش آویـزند.)

ع: حـمـائل، وـشـاح.

### هـمـایـلـن

ل: هـمـیـان. [نـمـر قـایـشـی لـه پـشت دـهـسـریت و پـاری تـیـدا

هـمـلـد، گـردیت.]

ف: هـمـیـان، هـامـیـان، تـماج.

ع: صـرّة.

### هـمـد

ل: سـتـایش، وـسـپ، نـافـرین، سـپاس، سـپاسـه. [سـپاسـه‌لـدان]

ف: سـپاس، سـتـایش، وـسـتا، دـرودن، آـباد، دـرون،

سـتودن، آـبادانـیدن، سـتـایش کـردن، آفرین.

ع: حـمـد، ثـناء، شـکر، مـدح، وـصـف، تـحسین.

هـمـمـکـه ← هـمـمـکه

### هـمـل

ل: بـهـر دـاشـت، بـار کـردن، هـاوردن. [هـمـلـگـرتن. گـواسـتـنـه‌ره]

ف: بـر دـاشـت، بـار کـردن، آـوردن، بُـردن.

ع: حـمـل، نـقل.

### هـمـلـه

ل: هـمـلـهـت، شـاتـال، پـه‌رین، یـوَرش، تـاخـت، هـرورژ.

[هـیـرش، شـالار]

ف: پـرش، یـرش، جـسـتن، پـریدن، آـوزیدن،

جـهیدن، تـک، تـاخـت.

ع: حـمـلـة، صـولـة، وُثـوب.

### هـمـلـه‌گا

ل: هـرورژگا. [جـیـگـه‌ی هـیـرش کـردن]

ف: یـرُش‌گـاه.

ع: ثغر.

**هه مه**

[ك: سووکه له ناری «موحه مده».]

ف: مخفف «محمد» است.

**هه مه ره هزی**

ك: بهر بهر كانی، حوله سی. [خوئو]

ف: اشتكلم، هنگامه.

ع: مُنَاذَرَة، مُبَارَزة.

**هه مه ل**

ك: بهر خ. [بیجووی بهز (كه لوی یه كه م له دوانز

كه لوه كی گهره روڼ.)]

ف: بره. (برج اول از دوازده برج فلک،)

ع: حَمَل، بُرْجُ الحَمَل.

**هه ن**

ك: جینگه، سنور. [حاند: جینگه یه کی دیاری کراو.]

ف: جا، سو، سون، سومه.

ع: حَدَّ، مَحَلّ، مَكَان، حَیْر، مَوْقِع، مَعَان.

**هه نا**

ك: باره. (له حنای نهوا.) [سه بارهت]

ف: باره. (درباره ی او.)

ع: حَقّ، شَان، حُدُود. (فِي حَقِّهِ، فِي شَانِهِ)

**هه نهوکه**

[ك: سووکه له ناو و گوږدراوی «هه نیفه» یه.]

ف: مخفف و محرف «هه نیفه» است.

**ههوا**

ك: هه ی!، هه ی! [هه ی! (وشه ی سه یرمان و

گالته پینکردنه.)]

ف: هه ی! (كلمه ی تعجب و استهزا است.)

ع: هه یی!

**ههوا**

ك: ههوانچه، سوږ، توږ، پهت. (ههوا ی دا.) [فری (فری

دا.)]

ف: پرت، پرتاب.

ع: قَذَف، رَمي.

**ههوا**

[ك: دایه ههوا (ژنی «نادهم».)]

ف: بلنده. (زن آدم.)

ع: حَوَاء.

**ههوا**

ك: ههوا، ناسمان. [عاسمان]

ف: نوده، پُناډ، هوا، آسمان.

ع: هَوَاء، سُكَاك، جَوّ، سَمَاء.

**ههوادان**

ك: پهتدان، سوږدان، توږدان، ههوادان. [فریدان]

ف: پرتکردن، پرتابکردن.

ع: قَذَف، رَمي، تَطْوِيع، إلقاء.

**ههوادین**

ك: سه مه ره، تهوړه، قوږت. [به لاگه ل، کارساتگه ل]

ف: پیش آمد، بار روزگار.

ع: حَوَادِث، عَجَارِف، عَجَارِيف، شَدَائِد، دَوَاهِي،

ثَمَاسِي.

**ههواله**

ك: روبرار، روبرارکاری، بهرت. (بولونی، بهرزی، چالی،

قوولی، داکه فتگی. [پیتسپاردن، بهرپروو کردن، بلندی.

نزمی]

ف: بَرَات، روبرار، واگذار، واگذاری. بلندی.

پستی، گودی.

ع: حَوَالَة، اِرْتِفَاع، عُمُق.

**ههوانچه**

ك: ههوانچه، پهت، توږ، سوږ. [فری]

ف: پرت، پرتاب.

۱- له ده سنو سه كه دا وا نوسراوه، به لام له وانه يه «به مرات»

پیت. ← به مرات. (ر - ر)

ع: قَذَف، رَمَى، سَقُوط.

**هموانچه به ستن**

ك: قذوانچه به ستن، پدرت به ستن، توروپه ستن، پدرت به ستن،

كهفتن. [داكهوتن]

ف: پرت شدن، افتادن.

ع: سَقُوط، اِرْتِمَاء.

**هموانچه دان**

ك: قذوانچه دان، پدرت دان، توروپدان، حموادان، هموادان.

[فَرِيدَان]

ف: پرت كردن، پرتاب كردن، هوادادن، انداختن.

ع: رَمَى، قَذَف، اِلْقَاء، اِسْقَاط، تَطْوِيع.

**هموانن**

ك: نينسان، زانين. [به شيار زانين به مروژ دانان]

ف: آدم شمردن، شايسته دانستن.

ع: اِعْبَاء، اِعْتِنَاء.

**هموز**

[ك: نه ستير]

ف: هوز، حوز، آبگير، آبگاه.

ع: حَوْض. [مَجْتَمَعُ الْمَاءِ].

**هموز**

ك: نارگير، نارگا. [نه ستير]

ف: فانه، هوز، آبگير، آبگاه، تالاب.

ع: حَوْض، جَابِيَّة، نَضْح، نَضِيج، نَصِيب، مَقَرَّة،

بِرْكَة، صَبْرِيح.

**هموزچه**

[ك: همزى به چورك]

ف: خانه، هوزچه، آبزن، آبشنگ.

ع: جُرْمُوز، حَوِيَّة، حَوِيْضَة، قَلْتَيْن.

**هموزچه**

ك: چالار، نارگير. [گولارى بن درخت.].

ف: تالاب، آبگير. [چاله‌ى پاى درخت.].

ع: شَرْبِيَّة، حَوِيْضَة، مُحَوِّض، جُرْمُوز.

**هموزخانه**

[ك: ژورى همزدار كه غرسلى تيدا ده‌كن.].

ف: هوزخانه، آبخانه. (حوض‌خانه‌اى كه در

آن غسل كنند.)

ع: مِرْحَاض، كَنِيْف، مُغْتَسِل. [بَيْتُ الْغُسْلِ]

**هموزه**

ك: نوان، ناوچه. [همريم، ده‌هر]

ف: خوره، سامان، سو.

ع: حَوْزَة، نَاحِيَة.

**هموسله**

ك: تار، توانا، جيقلدان. [تاقت]

ف: تاب، توان، توانايى، پروا.

ع: طَاقَة، حَوْصَلَة، حَوْصَل، حَوْصَلَاء، تَمَكَّن.

**هموش**

ك: همرش. [همرشد، حمار]

ف: برهون.

ع: حَيَاط، مُحَوِّطَة.

**همولوهوش**

ك: ناران، ناوچه، دهورور، دهوريسهر. [چواردهور،

دهورپشت]

ف: سامان، سو و كنار.

ع: اَكْنَف، اطراف، نَوَاحِي، حَوَالِي، حَوَاشِي. (حَوْل

و حَوْش)

**همى**

ك: همى، همرا، همرا. [حاراً] (وشى گالته پيكرده.)

ف: هى! (كلمه‌ى استنهدرا است.)

ع: هَيْئَة

**هميا**

ك: همدم، كه مريوى. [تەريقى]

ف: هتوند، آزرم، شرم.

ع: حَيَاء، اِغْضَاء، حَجَل، حِشْمَة.

**هميات**



ك: زینگی، نيزك، نژك، ژيان، زینگانی، سهرینی. [ژین]

ف: سیاب، زندگی، زندگانی، زیستن، زی.

ع: حیاة، عُمر.

### هیداردار

ك: شهرمدار، باشهرم، کهمرور. [شهرمن]

ف: باهنوتند، با آژرم، باشهرم، شهرمدار، آژرمدار.

ع: مُسْتَحِیْن، مُقْاضِی، خَجَل، خَجَلان، حَشِیم، مُحْتَشِم.

### هیدته

ك: دیلان، شیت. [گیل، شیتوکه]

ف: خُل، دیوانه.

ع: مَجْنُون، سَفیه، اَبَلَه.

### هیدچه

ك: حیدشه. [هرا، هارار]

ف: داد، غو، فریاد.

ع: عَجَجَة، حَیْشان.

### هیدهمی

ك: هیدهمی، حیدرهرا، هدرهرا! [حای حای! (وشه)

گالته پتکردن یا سهیرمانه.]

ف: هی-هی! (کلمه‌ی استهرا یا تعجب است).

ع: هَیْ هَیْ!

### هیدران

ك: مات، گنج، سهراسیمه، سرگردان، شهیدا، شیت.

### [سهرسام]

ف: خیر، خیره، آسیمه، آسیوم، آسیون،

آسمند، سراسیمه، تیب، شیب، هامی، هامین،

واله، خلاوه، فلاوه، أبرکار، آندروا، آندرواژ، گنج،

گنج، سرگشته، شیفته، شیدا، مات، سرگردان.

ع: حیران، مُحْیِر، هَوَک، مَهَوَک، هائم، مُنْشَدَه.

### هیدرانی

ك: ماتی، گنجی، سهراسیمه‌یی، سرگردانی.

[سهرسامی]

ف: خیری، خیرگی، آسیمگی، آسیومی،

آسیونی، آسمندی، تیپی، شیبی، ... شگفت،

### شکیفت.

ع: حَیْرَة، تَحْیِر، اِشْتِدَاه، هَوَک، شَدَه، دَهَش، دَهْشَة.

### هیدز

ك: خوین‌کفتن، بیتوژی، چهپه‌ل‌بون. [به‌خوین‌بون‌ی ژن]

ف: دشتانی، خون‌افتادن، پلشت‌شدن،

بی‌نمازی.

ع: حَیْض، طَمْث، قَرء.

### هیدز نه‌شور

ك: نه‌شور. [عوز نه‌شور: نافرستی بی‌خوین.]

ف: سترون، نه‌شو.

ع: یائِسَة، آیسَة.

### هیدزه

[ك: روان‌بون‌ی سك. (بهرام‌بدری «توخه» یه.)]

ف: هیزه، شکم‌زو. (امتلا از آب، ضد «تخمه»)

ع: بَقَر، صَام، طُسَاة، هَیْضَة. (اِنْطِلَاقُ البَطْن)

### هیدزه‌ران

[ك: قامیشی‌ناویر (قامیشی‌هندی)]

ف: خیزران، نی‌هندی.

ع: خَیْزِرَان.

### وینه

### هیدشه ← هیدچه

### هیدشه‌هیش

ك: هیدچه‌هیش، شیت‌شیت. [داد و هارار]

ف: داد‌بیداد، فریاد، غر.

ع: فَرْع، عَجَجَة، حَیْشان.

### حیدف

۱- حیدفه ← هیزه [ (ته‌عرب کراوه ) ] (معرب «هیزه»

است.)

ل: ستم، لان‌گرتن، داکوکی، [زۆرداری، جهور]

ف: ستم، بژه، گرایش.

ع: حیف، جۆر، مَیل، ظُلم.

**هه‌یف!**

ل: نه‌فسوس! [به‌داخه‌وه!]

ف: حیف!، آفسوس!، دریغ!

ع: آسفا، آها، واما

**هه‌یوان**

ل: گیاندار، جانهور، [گیانه‌هور، زینده‌هور]

ف: چم، چمانه، تکاۆز، جانۆز، جاندار.

ع: حیوان، ذي روح.

**هه‌بیز**

ل: جینگه، گونجا، [شرین «گونجا» سووکه‌له‌ی

«گرنج‌جا»یه، واته: جینگه‌ی گونجان یا شونێ

[جیۆنه‌وه].]

ف: جا، جای، گُنجا، (مخفف «گنج‌جا» است

یعنی: جای گنجیدن.)

ع: حَيِّز، مَقَرّ، مَحَلّ، مَكَان، مَسْكَن.

**هه‌بیه**

ل: واده، [کات، ماره، موڵدت (عیده‌ی ته‌لاق).]

ف: هنگام، فَنُور، پَرمور، پَرموز، پَرمو، روزگار

فَنُور. (عده‌ی طلاق)

ع: عِدَّة، تَرِیص.

**هه‌یرس**

ل: قین، [رق]

ف: خشم، کینه، کین، غَرش، غَرداش، غَرس،

غَرم، غَرم، غَرم، ریش، آرد، ستیز، سَروول.

ع: قَهَر، غَیظ، قَلَب، وَحَر، وَاب، شَنّا، شَنَف، ذِراَر،

مَقَت، غَضَب، حِدَام.

**هه‌یرس**

ل: رۆدی، ته‌ما، خوخوایی، [چارچنۆکی]

ف: آژ، کاو، نیوسوم، رۆدی، آژ.

ع: حَرِص، وِلَع، شَرَه، طَمَع، جَشَع.

**هه‌یرسن**

ل: قینه‌ون، [رقه‌ون]

ف: نژه، آرغده، بشکول، خشمناک، خشمگین،

دژ آهنگ، دژ آلود، تُند، تُندخو.

ع: غَضُوب، مُتَغَيِّظ، عَصَبَانِي، لَجُوح.

**هه‌یرسن**

ل: ته‌ماکار، خوخوا، رۆژ، [چارچنۆک]

ف: آژو، آژور، آژمنسد، آژۆر، آژۆر، کساوی،

کاومند، تَخْجَم، وَرْج، بُلْکامه.

ع: حَرِص، وِلَع، شَرَه، مَلَع، مَلُوع، جَشَع، طَمَاع.

**هه‌یره‌ت ← هه‌یرانی**

**هه‌یز**

ل: گاندهر، [قنگدهر، کوزدهر،] [قورندهر، سۆزانی]

ف: جه، غَر، کونی، کون‌ده، کُسد‌ده، جنده.

ع: قَحْبَة، فَاحِشَة، مَابُون.

**هه‌یز**

ل: نامرده، شله‌ژ، بیره‌گ، [ناپاو (بی‌غیرت)]

ف: حیز، هیز، بَفا، غَراچه، سَپوره، بی‌زگ،

نامۆد. (بی‌غیرت)

ع: مُخَنَّث، فَاقِدُ الْعَصَب.

**هه‌یزبگیر**

[ل: گرتنی که‌ستیک به‌بی ناگادار کرده‌ی.]

ف: دست‌گیر، دست‌بگیر. (بی‌خبر کسی را

بگیرند.)

ع: اسْتِغْفَال.

**هه‌یزبگیرگی**

[ل: یاریه‌کی مندالته وه‌کسو «بوخچه‌گه‌ردان» وایه،

به‌لام یاریکه‌ر له باتی بوخچه به‌ده‌ست له نه‌ندامانی

۱- نه‌و ماره‌یه‌ی که‌ ژنی ته‌لاق‌دراو یا می‌ژدمردوو نابیت

شووی تیدا بکانه‌وه. (ر-ر)

بازنه که ده دات.)]

ف: خیزگیر، خیزگیر، خیره گیر، گزیده.  
(بازی بچه ها است شبیه به «بقچه گردان» که به جای بقچه دیگری می خواهد افراد حلقه را با دست بزند.)

ع: ...

**حیس**

ك: تیگه یین. [پدی پی بردن]

ف: هُش، هوش، دزیابی.

ع: حَس، دَرَك.

**حیسس**

ك: هیز، زَر، توانا، گریك، گِر. [وز، گور]

ف: پولاب، سترسا، تَوان.

ع: حَس، قُوَة.

**حیسس موشترهك**

[ك: هستی هاویهش به پیتی باوهری پیشینیان هستیکه

له دروونی مرؤدا.]

ف: گیوَر.

ع: حَس مُشْتَرَك.

**حیسسی**

ك: دیاره. [هسته پیکراو، بهر هست]

ف: پولایی، سترسایی.

ع: حِسِّي.

**حیسس کردن**

ك: زانین، دریافت کردن. [هست کردن، تیگه یین]

ف: دریافتن، دانستن، دریافت کردن.

ع: احساس.

**حیفز**

ك: پاراستن، نیگاداری. [چاره یزی، ناگاداری]

ف: پاس، دارش، گیزو، نگاه داری، نگاه داشتن،

بادگانی، بایگانی.

ع: حِفْظ، حَرَاَسَة، وِقَايَة، ضَبْط.

**هیفز**

ك: یاد، بهر، بیر. [له بهر، خوتندنه به بی سه یرکردنی نوسراو.]

ف: یاد، بَر، زَبَر، زَبیر، زَبَرَم، اَزَبَر، اَزَبَرَم، نَهون، گیزو.

ع: حِفْظ، عَن ظَهْرِ الْقَلْب.

**هیفز چاوچله**

ك: چارچله. [چاره زار]

ف: چشم آرو، چشم زد، چشم زخم، چشم و هم،

چشم و هام، چشم پنام.

ع: تَعْوِذ، تَعْوِذُ الْعُيُون.

**هیفز و سسیحه**

[ك: له شساغی، تهن دروستی]

ف: بهداری، به جویی، شهند خواهی.

ع: حِفْظُ الصَّنْعَة.

**هیق**

ك: پهز سی ساله، وشت سی ساله، بهخته. [حوشتر یا

مدری نیزی سی ساله.]

ف: بهخته. (شتر یا گوسفند نر سه ساله.)

ع: حَق، ثَنِي.

**هیقد**

ك: حیس، قین. [کینه، رق]

ف: سَرول، خَدوک، کین، کینه، رَشک، سَنگاش،

تیوَرک.

ع: حَقْد، بَخْل، حَسَد، ضَبْطَة، وَحَر، ضَعِيفَة.

**هیکمه ت**

ك: زانست. [ژیری، فه لسه فه]

ف: فرزو، فرزان، فرزبود، دانش.

ع: حِكْمَة، فِلْسَفَة.

**هیل**

[ك: دنکیکی برغوشه.]

ف: هل، هيل، هال، لاجي، شوشمير.

ع: قاقنة.

### حيلم

ك: سدنكيني، دلداري، نارامي، جيقلدانداري، بردهباري.

[حبرسه له، هيتني]

ف: غريزن، جاغر، دلداري، ديرخشمي،

بُردبادي.

ع: حلم، حوصنة، وقار، صبر.

### حيلوكول

ك: ياربور. [بيرهري]

ف: هل وگل، يادبود.

### حيله

ك: كه له ك، وار، فيزل، ده له سه، فدن، جانقوليازي، رنگ.

[فردفيل، گزي]

ف: زرق، شيد، تبند، دغا، ريو، هنرئوت، نيرنگ،

تدبيل، سالوس، آوزند، دوبال، دوال، دويل،

داغول، سوفته، گريس، گريسه، خاتوله، گلک،

فريب.

ع: حيلة، غيلة، مکر، خديعة، دسيسه، عرقبة،

تعرقب، دلس.

### حيله باز

ك: كه له ك باز، داوباز، فيلباز، فنباز، رنك باز. [گزيكار]

ف: دوي، گرئز، زمين، داغول، دغا باز، دوال باز،

نيرنگ باز...

ع: مُحيل، مُغيل، مَكَار، خَدَاع، دَسَاس، مُعَرِّب،

مُدَّلس.

### حيمليهات

ك: كومه كي، داکوکی، لاکوکی، پشتیوانی، پشتوری.

[لايه نكيري، بهرگري، پاراستن]

ف: كَمَك، هوبه، هوپر، هويه، پشتي،

پشتیبانی، اندخسیدن.

ع: حماية، معاونة، دفاع.

### حينه

ك: نيخه، شيخه. [حيله (دهنگي نه سپ.)]

ف: شيهه. (صدای اسپ)

ع: سهيل، صيحه.

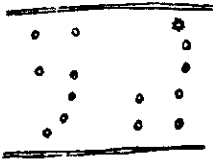
### حيوت

ك: تاو، ترس. [سام (گوردهاري «هديهت».)]

ف: غزم، تاب، ترس. (مصحف «هديهت» است.)

ع: هبة، سطوة.

## وینه‌کانی پیتی ج



حه‌فته‌وانان



حه‌فت ره‌نگیله



حه‌شهرات



حه‌چه



حاجی له‌قله‌ق



حه‌مال



حه‌له‌ق مه‌له‌ق



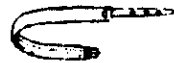
حه‌لی هه‌فتسهر



حه‌لی



حه‌یزهران



حه‌مایل

# خ

ف: اندیشه، پنداره، سَمَراد، سَگال، یاد.

ع: خاطِرَة، خَیال، فِکَر، تَفْکُر، ضَمیر.  
**خانو**

ک: خاتون، خانم، بانو. [خات، یایه: وشی ریز بَر ژنان].  
 ف: ایشی، بانو، بی‌بی، بیگه، بیگم، خاتون،  
 خانم.

ع: سَئِه، سَیْدَة، هائِم، خائِم.  
**خانوون** ← **خانوو**

**خانه مکاری**

ک: منه به تکاری. [رازانده‌ری نامرزی دارین به نه‌خش و  
 نیگاری له عاج و نیسقان و... دروست‌کراو].  
 ف: خاتم‌کاری، منصب‌کاری.

ع: فُسَیْسا.  
 وینه  
**خاج**

ک: چه‌پوراس، چه‌لیپا. [خاچ]  
 ف: خاج، چلیپا.

ع: صَلیب.  
 وینه ← چه‌لیپا  
**خاچه**

ک: خواجه. [به‌رِیز (و‌شی دواندنی یه‌هودی و  
 مه‌سیحی).]

**خا**

ک: هیلکه. [هیلک]

ف: خاگ، خواگ، آستینه، پَلغده، تخم‌مُرع.

ع: بَیضَة، کَیکَة.  
**خاپور**

ک: ویران، کاول. [رماو]

ف: ویران، خاپور.

ع: خراب، مُندَک، مُنْهَد، مُنْهَدِم، نَسَف.

**خاتر**

ک: یاد. دَل. [بَر خاتر تو]. [بیر، زهین. دل‌خواز]

ف: یاد. دل. [برای دل تو]

ع: خاطر، حافِظَة. أَجَل.

**خاترجه‌م**

ک: دَلتیا، دَلگه‌رم. [ناسوده]

ف: دل‌گرم، اَرَمَند، اَرَمَنده، آسوده‌دل.

ع: مُطْمَئِن، مُتَقِن.

**خاترجه‌م**

ک: دَلتیا، دَلگه‌رمی. [ناسوده‌یی]

ف: اَرَمَندی، اَرَمَندگی، دل‌گرمی، آسوده‌دلی.

ع: اطمینان، یَقین، تَیقَن

**خاتره**

ک: ویره، خه‌یا، یاد. [بیره‌ری]

ف: خاجه، (خطاب به یهود و مسیحی است).

ع: خاجا، خَواجا.

خادم

ك: زندوان، پاسهوان، [زبان، خزمه‌تکار، مجتور (پاسهوانی مزگوت یا گورستان).]

ف: زاوَر، زاوار، پاسبان، (پاسبان مسجد یا مقبره)

ع: سادن، خادم، حاجب، بواب.  
خار

ك: درك، تیخ، [چقل]

ف: خار، تیغ، غاژ.

ع: شوك، مشط.  
خار

ك: ریخ، ریز، [لم، ریخ]

ف: ریگ، سنگ‌ریزه.

ع: رمل، حصباء.  
خار

ك: درك، خرب، ریخناخ [ریخناخ]، كیف، كچك، كدمر،  
سه‌خت. [بهره‌لان. ریخ‌لان. رقه‌ن. هه‌لت]

ف: كمر، كوه، سنگلاخ، ریگناك، شاخسار.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِر، وَعِر، وَعِر، وَعِر، جَبَل.  
خار

ك: غار، ما، نه‌شكفت، هان. [نه‌شكوت]

ف: داهار، دهار، غار، غال، تهال، گویه، گاباره،  
گابار.

ع: غار، غور، مَغَارَة، كَهَف، اُخْدود.  
خارا

ك: تافته. [پارچه‌ی هدرنشین (دیوای شه‌پولدار).]

ف: خار، تافته. (تافته‌ی موجدار)

ع: حَریر.  
خارا

ك: سه‌خته كوچك. [بهردی روق.]

ف: خارا، خاره. (سنگ سخت)

ع: صَخْرَة، خَجَر.  
خار هه‌سه‌ك

ك: په‌یكۆن. [په‌یكۆن: درِ كتیکی سی‌سورچه.]

ف: سیالخ، شَكْره‌نگ، شَكوه‌نگ، خَار خَسَك.

ع: شَوَكَة الْحَسَك، شَكوه‌نج.  
وینه ← په‌یكۆن  
خارشت

ك: خَوَریان، نالوش. قنگه‌خروژكه. [خورور]  
ف: خارش.

ع: حَكَه.  
خارکیش

[ك: دركودال فروش]

ف: خار كَش، خار كَن.

ع: شوکِی.  
خارکیش

ك: كوچك كیش. [بهرد کیش]  
ف: خار كَش، سنگ كَش.

ع: حَمَار، صَخْرِي.  
خاروخاشاك

ك: پوروشه‌لاش. [دركودان]

ف: خاروخاشاك، خاروخلاشه.

ع: غُثَاء، شوك، حَشیش.  
خاس

ك: قه‌شنگ، شیرین، چاك، پاك، باش، خوش، جران،  
سزارار. [په‌سند، رند]

ف: په، زه، خوب، نيك، نيكو، نغز، نَخ، آنخ،

آنك، وِش، وِیژه، آویژه، آویژه، بویژه،

بیژه، براه، خَدیر، زیبا، سیغ، گَش، گَش، خوش،

شگرف.

ع: حَسَن، جَيِّد، طَيِّب، بُهِي، طَرِيف، اَنِيَق، فَاخِر،

زَيْن، عَبْقَرِي، فَائِق، صَالِح، هِجَان، سَعَد، سَعِيد،  
ثَقَايَة، حَبْدَا.

#### خاستر

ك: باشتر، چاكتر... [په سندر، جواتر]

ف: بهين، بهتر، زهتر، نيكوتر، نفزتر، زيباتر...

ع: أَحْسَن، أَجِيد، أَطْيَب، أَبْهَى...

#### خاسگل

ك: باشگل، چاكگل، [چاكان]

ف: واږيان، آويزگان، بزرگان، دلبران.

ع: حَسَنَات، مُحَسِّنَات، مَحَبُّوْبَات، (مَحَبُّوْبِيْن)،  
اَقْطَاب، اَوْتاد، اَبْدال.

#### خاسه

ك: چاكه، باشه، خاسی، [چاكی، په سندی]

ف: خوږی، نیکی، آرډن، نواخته.

ع: حُسْن، حَسَنَة، فَضِيلَة، مَرْيَة.

#### خاسه لهن

ك: نه خوازا، [په تاييدت]

ف: ويژ، ويژه، بويژه، سامه.

ع: خَاصَّة، خُصُوصاً، بِالْخُصُوص، لاسيما.

#### خاسه کی

[ك: كه نيزی تاييدت.]

ف: كنيزك. (كنيزكي مخصوص)

ع: جَارِيَة، حَظِيَّة، سَرِيَّة.

#### خاسه وټن

ك: ستايش كړدن، [په سمن كړدن، پيامه لگوتن]

ف: ستودن، خوب گفتن، خوږي گفتن.

ع: تَعْرِيف، تَحْسِين، ثَنَاء، مَدَح، حَمْد، تَقْرِيط،  
تَمْزِيَة، تَمْزِيْن، تَفْضِيل.

#### خاسه یی

ك: تاريه تی. («نان خاسه یی» مده لهن.) [تاييدتی]

ف: آندي، آویژه.

#### خاسی

ك: خاسه، باشه، باشی، چاكه، چاكی، [په سندی، جوانی]

ف: خوږی، نیکی، بهی، نیکویی، زیبایی، زه،

براه، براز، برازندگی، خدیر، نواخته، دخی.

ع: حُسْن، بُهِي، خَاصِيَّة، حَسَنَة، صَدَقَة.

#### خاسی

ك: سږ، [خوږ، تاييه تمندی]

ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة.

#### خاسی کردن

ك: خاسه كړدن، باشه كړدن، چاكه كړدن، چاكی كړدن، [كاری

په سندر كړدن.]

ف: نیکی كړدن، خوږی كړدن، دخی كړدن.

ع: اِحْسَان، مُجَامَلَة.

#### خاسیه ت

ك: خوږ، سږ، خاسی، شتوږ، [خوږ، تاييه تمندی]

ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة، خَاصَة.

#### خاسیه ت له بیعی

ك: موته، سوی سرشتی، [تاييه تمندی سروشتی]

ف: مونه، گزینه یی سرشتی.

ع: خَاصِيَّة طَبِيعِيَّة.

#### خاشاك

ك: خاشاڅ، خاشه، پووش، په لاش، پلوپووش، [وشكه گيا]

ف: خاشاك، خاشاك، خاشه، خاش، خماش،

خماشه، خلاشه، خَس، خَسَك، كرشته، اُنْبیره.

ع: غُثَاء.

خاشاڅ ← خاشاك

#### خاشخاش

ك: گورز روستم، [خاشخاشك، ربه نوك، روكه كيه.]

ف: خَشخاش، گُرز رُستَم.



ع: خَشْخَاش، رُمَانُ السُّعَالِ. (يُنْبِتُ)

وینه

خاشه ← خاشاک

خاکل ← غافل

خاک

ک: خَوَلْ [گل]

ف: خاک، پَلم، رشت، تَهک، بروشک، آچاک، آپرا.

ع: ثَرَاب، بَری، ثَرِي، رَم، کَفَر، لَفَاء، بَدَاة، غَبْرَاء.

خاکبازی

ک: خاکه‌شارکی، تَه‌په‌شارکی. [گه‌میده‌کی مندا لاتمه. شتیک له دور کوما خولدا ده‌شارنره هتا لایه‌نی بهرام‌به‌ر بیدوزتته‌وه.]

ف: خاک‌نمک. (چیژی را در دو توده خاک پنهان کنند دیگری آن را پیدا کند).

ع: فِئَال.

خاکبوس

ک: خاک‌که‌فتن. [کرنوش، خَو خستنه بهر پی.]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، به خاک افتادن.

ع: سَجْدَة.

خاکبیز

ک: بیژن. [سهرند، کهو]

ف: خاک‌بیز.

ع: مِذْرَاق، مِئْسَاح.

وینه

خاک‌پن

ک: شانه، مَالَه. [خیشک]

ف: گُر، بَنکَن، شخم‌خراش.

ع: مِحْلًا، مِحْلًا، مِکْشَط، مِشَط، مِسْلَقَة.

وینه

خاک‌سفت

[ک: خَوَلی پتهو که بو دروست‌کردنی ده‌فری سَوَالَت

که‌لکی لی‌وره‌ده‌گیردیت.]

ف: رُس، رُست.

ع: ثَرَاب.

خاکسهری

ک: بوژ. [رهنگی خوله‌میشی.]

ف: بور، خاکستری. (رنگ خاکستری)

ع: غُبْرَة، غُبَارِي، اَغْبَر، رُمْدَة، رُمَادِي، اَرْمَد، اَرْمَك، غَیْس.

خاکشیر

[ک: گیاه‌که بو درمان ده‌شیت.]

ف: خاکشیر، خاکشی، خاکژی، خاکشو، شَفْتَرَك، سوارون.

ع: خُبَة، خُنْبَة.

خاکشیر

ک: کرم ناو. [کرمی ناو ناو.]

ف: خاکشیر، کرم‌آب، کرمابه.

ع: جُرْثُوم.

خاک قه‌ور

ک: خال گور. [خَوَلی قه‌بر]

ف: خاک گور.

ع: رَمَس.

خاککه‌ش

ک: دوچه‌رخه. [عمره‌بانه‌ی ده‌ستی.]

ف: خاک‌کُش، دوچه‌رخه، گُردونه. (گردونه‌ی

دستی)

ع: عَجَلَة.

وینه

خاک‌که‌فتن

ک: خاک‌بوسی، توپ‌ل‌تیانه‌زه‌رین. [کرنوش بردن]

ف: به خاک افتادن، خاک‌بوسی، پیشانی زمین

نهادن.

ع: سَجْدَة.

خاکنشین

ل: گه‌دا، بی‌ته‌نوا، بی‌ته‌واخوا، [پینه‌وا، کلون]  
ف: گدا، ناچیز، خاک‌نشین.

ع: مُفْلِس، مُفْلَج.

### خاک‌ویاد

ل: هاو‌خاک، [هاو‌جروت، هاوسنورر]

ف: سَرَمَرَز، هام‌مَرَز، هام‌خاک.

ع: رَأْسُ الْحَدِّ، مُتَاخِم.

### خاکه

ل: ورده، [له‌توپه‌ت و ورده توژی همر شتی‌ک.]

ف: خاکه، خاک، خاشه، خاش، خورده، (خورد

و ریز هر چیز)

ع: فُتَاتَة، کُسَارَة، بُرَادَة.

### خاکه‌چهره‌نگه

[ل: گل‌سپی (گل‌یکی واک گج وایه که مالی پی سواخ

دده‌ن.)]

ف: لاؤ، خاک‌سفید، (خاکی است شبیه به گج

که خانه را با آن اندایند.)

ع: ...

### خاکه‌سار

ل: بنده، فرمانبر، [گوپرایه‌ن، زه‌لیل]

ف: خاکسار، بنده، تاراس، فرمانبر.

ع: ثَرَابُ الْأَقْدَامِ، مُطِيع، ذَلِيل.

### خاکه‌شارکی ← خاکبازی

### خاکه‌ناز

[ل: خاک‌ناس]

ف: أَنْغَر، خاک‌آنداز.

ع: مَرَّ، مَجْتَب، مِسْحَاة.

وینه

### خاله‌سوسکه

ل: عه‌نه‌قستی، [ژنی بالا‌کورت که له قالونچه ده‌جیت.]

ف: خاله‌سوسکه، (زن کوتاه قد که شبیه

سوسک است.)

ع: خُتْفَسَة.

### خالی‌پس

ل: پاک، رشک، زه‌نگ، یه‌کده‌س، په‌تی، زه‌لان، [پوخته،

ناتی‌که‌لار]

ف: ویژ، ویژه، آویژه، آویژه، بیژ، بیژه، پاک،

ناب، سَره، سارا، ژاو، بی‌آلایش.

ع: خَالِص، لَب، صَرِيح، لُبَاب، بَحْت، مَحْض،

ناصح، ناصع، ناطع، قُح، مُح، قَرَّاح، صُرَّاح، نُقَّاح،

سُمَّاق، صَرِف، صَرَد، زَلال، اِبریز، زُیْدَة، خُلَّاصَة.

### خالی‌پسه

ل: به‌ریژل، به‌ره‌جفت، [داهات]

ف: آویژه، آویژه، به‌ره‌گاو.

ع: خَالِصَة، صَفِيَّة.

### خال

ل: نشان، نشانه، [نیشانه: نوخته‌ی سهر پیست.]

ف: تیل، قُند، چُچَک، چُخَک، خُجَک، کُنْجده،

کُنْجِدَک، نشانه، کبودی، خال.

ع: خال، شَامَة، وَشْمَة، لُعْطَة.

### خال‌خال

ل: گول‌گول، له‌که‌له‌که، [په‌له‌په‌له]

ف: خال‌خال، لکه‌لکه، گل‌گل.

ع: مُنْقَط، مُبْقَع، مُرْقَش، اَرْقَش، اَبْقَع، مُنْقَط،

مُوشِي.

### خال‌کوتانن

ل: نشانه‌کوتانن، [نه‌خشانندی خالی ده‌سکرد له‌سهر

پیست.]

ف: خُجَک‌کوفتن، تیل‌زدن، کبودی‌زدن،

خال‌کوفتن.

ع: وَشَم، تَوْشِيم.

### خال‌گوشتین

ل: نشانه، نشانه‌ی خوابی، [نیشانه‌ی زه‌قی سهر پیست.]

ف: بادامه، نشانه، تیل.

ع: خال، شامَة

خَالُو

ك: نالو، لالو. [خال: برای دایک.]

ف: خالو، آلو، کاکو، کاکویه، دایی، نیا.

ع: خال، أَخْ الْأَم.

خالومیل

ك: ناورتیل. [رهش کردنی تهریل و گوتای مندائی سارا.]

ف: خال و نشان. (سیاه کردن پیشانی و گونای

[گونه‌ی] بچه‌ی تازه پیدا شده.)

ع: قدسیم.

خالی

ك: خوت، هالی، چوژ. تهریک، تاراق، پورت، پروج، خوالا.

[بی‌تاه‌دانی، بوش، به‌تال]

ف: تی، وتگ، تهی، تهک، خُله، خوله، تهیگاه،

پُرداخته.

ع: خال، فارغ، صِفر، صُفر، صُفر، هَواء.

خالی‌کردن

ك: ... چوژ کردن، تهریک کردن، دا کردن، دهره‌کردن. [به‌تال

کردن]

ف: تهی کردن، خوله‌کردن، پُرداختن.

ع: تَخْلِيَة، تَفْرِغ.

خالیگا

ك: كه‌له‌كه، پالو، پورته‌گا، هه‌نگل. [ته‌نیش، خالینگه]

ف: تهیگاه، آبگاه، کش، پهلو.

ع: اِطل، خَصِر، خَاصِرَة، صُقْلَة، سُقْلَة، حَقْو، قُرب،

كشخ، طَرَة، دَق، جَنْب، جَانِب، شَاكِلَة.

خالی‌وخوالا

ك: خوت‌خالی، خوت‌خوالا، چوژ‌هول، پروج، پورت. [خالی

و همرالی، به‌تال]

ف: خالی‌وخوله، تهی و تهک.

ع: خالِ فارغ.

خام

ك: كان، نه‌پوخت، نه‌کولیاگ. [نه‌کولار]

ف: بشمه، خام، ناپخت.

ع: نین، نیین.

خام

ك: نه‌پوخت، ده‌واخنه‌درباگ. [کال، خوش‌نه‌کراو (وه):

چهرمی دباخی‌نه‌کراو.]

ف: بشمه، خام، ناپخت. (پوست دباغی نشده

مثلاً.)

ع: اهاب، خام.

خام

ك: کولی. [مروئی قال نه‌بور. (نه‌زان)]

ف: خام، ناپخت، خیره، خیره‌دست. (نادان)

ع: عَشِيم، غَبِي، غَمَر، أَخْرَق.

خاماجی

ك: میسی، میمک. [پور (خوشکی دایک).]

ف: خامباجی، خانم‌باجی. (خواهر مادر)

ع: خالَة.

خام‌ته‌ما

ك: ته‌مادار. [له‌خوزه چاره‌پزان. (ته‌ر کسه‌ی خدیالی خار

ده‌کات).]

ف: بادسنج. (خام طمع)

ع: مُنْتَظَر، مُتَوَقَّع، طامع.

خاموش

ك: کوژیاگ، کوژیاگه‌ره. [کوژاره (وه): چرای کوژاره.]]

ف: کُشته، خاموش، خَموش. (چراغ مثلاً.)

ع: مُنْطَفِی، خامِد.

خاموش

ك: بیدنگ. [بی‌چرکه]

ف: خاموش، خَمَش، خَموش.

ع: ساکت، صامت، خامِد، هَامِد، هَمِد، هَمید،

ساکن.

**خاموش کردن**

ل: کوژانسه. بیدنگ کردن. [کوژانده. چرکه لیپین]

ف: گشتن، خاموش کردن. خَمُوش کردن، بی صدا کردن.

ع: اِطْفَاء، اِخْمداد، اِسْکات، اِصْمدات، اِعماد، تَسْکین.  
**خامه**

ل: خار، توژ، تهرک، تهرکه، شاخه. [شورل]

ف: خامه، شاخه، ترکه.

ع: غَض، غَضَّة، خَامَة.  
**خامه**

ل: سدرتو، سدرشیر، توژگ. [سدرتویژ، قه یماخ]

ف: خامه، سرتو، سرشیر، چربه، چرابه، تاشک.

ع: طَفْرَة، مُهاوَة، دِوایَة.  
**خامه**

ل: خاوه، بانه دریاک، ندرتسیاک. [خاوه، ندرتسراو (پدتی کوژنه کراو.)]

ف: خامه، نرئیسیده. (رئسمان خام)

ع: خَامَة.  
**خامه گری**

ل: شله گری. [گری توند نه کراو]

ف: خام گره، گره خام.

ع: اُنْشُوطَة.  
**وینه****خان**

[ل: نازنوی فرمانروایان و پیاو گهرانی تورکه.]

ف: خان. (عنوان سلاطین و بزرگان ترک است.)

ع: خان.  
**خان**

ل: مال، خانور. (گه له خان) [خانه]

ف: خان، خانه.

ع: بیت، دار.

**خان**

ل: خت. [تلیشی باریکی نار لورلدی نهنگ.]

ف: خان، خت. (خان تفنگ)

ع: خَط، خان.

**خان ته ما - خام ته ما****خانخانه کی**

ل: شابازی. (حاکم حاکمه کانی) [میرمیرین: یاربه که.

هدروه: دهر به گی]

ف: خان خانی، شاهبازی.

ع: لَعْبُ الْأَمَارَة، لَعْبُ الْحُكُومَة، لَعْبُ الْمَلَكِي. مُلُوكُ الطَّوَائِف.  
**خانم**

ل: خاتور، خاتون، یای، یایه. [خات: وشه ریز بز ژنان.]

ف: بانو، خاتون، بی بی، بیگه، بیگم، ایشی،

**خانم**

ع: سَيِّدَة، سَيِّدَة، خَاتُون، خانم.

**خانم بی**

ل: لهرزانه، دهرزی لهرزانه. [خشلیکه. (گوئی رهنگار بهنگ

که له لاستیک دروست ده کزیت و نافر هان دهیدن له سر

و بهر زکیان.)]

ف: لهرزانه، خانم بی، گل ستر. (گل های الوان که

از کانوچو می سازند و زنها به سر و یخه

می زنند.)

ع: رَجْرَجَة.

**خانم گهره**

[ل: گهری خاتونه کان.]

ک: تیرم، بزرگ بانو، مهین بانو. (بانوی بزرگ)

ع: رَئِيسُ الْخَوَاتِین، رَأْسُ السَّيِّدَات.

**خانومان**

ل: خانه دان. [هوز، بنه ماله]

ف: خانمان، خاندان، دودمان، نواده.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة.

**خانومان**

ك: چاخ، گزشتن. [قدلمو، خروخهپ]

ف: فربه، كروت، چاق.

ع: لَحِيم، ضَخِيم، سَمِين.

**خانوو**

ك: مال، خان. [خانه]

ف: خانه، خان.

ع: دار، بَيْت.

**خانه خوی**

ك: ساحیو مال. [خاوهن مال]

ف: ایتگین، خانه خدا. (خداوند خانه)

ع: صاحبِ الْبَيْت.

**خانه دان**

ك: خانه راده، بنه مال. [هوژ، بنه ماله]

ف: خاندان، خانواده، تَبَار، دوده، دودمان،

أبدان، دودخانه.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة، أَقْرِبَاء،

نَسْل، أَسْبَاط.

**خانه زاد**

[ك: مندالی نوکەر یا کاره کەر که له مالی ناگاهه یدا له

دایک بوویت.]

ف: خانه زاد.

ع: تَالِد، تَلِيد.

**خانه قا**

[ك: ته کیه: خانووی کوژبوونه روی سوژی یا دهویش.]

ف: خانگا، خانگاه، لنگر، سَنجَرستان.

ع: رِیَاط، خانقاه.

**خانه کی**

ك: لینی، مالی. [کدوی (ناژله‌ی رام).]

ف: خانگی. (حیوان اهلی)

ع: داجن، راجن، أَهْلِي، مَنَزَلِي.

**خانه کا**—**خانه قا**

**خانه کومان**

ك: دلچمپه‌ل، به‌دگومان. [دلپیس]

ف: بدگمان، خانه گمان.

ع: سَيِّئُ الظَّن.

**خانه نشین**

[ك: کارکنار]

ف: خانه نشین.

ع: داری، مُتَقَاعِد.

**خانه واده**—**خانه دان**

**خاو**

ك: درژ. [نهرم، شوژ، لورل نه‌بور. (بهرام‌به‌ری «کرژ».)]

ف: خاب، کم‌تاب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبَت، سَبَط، سَيْط. مُسْتَرْسِل.

**خاو**

ك: بانسه‌دریاگ. [بانسه‌دراو، نه‌پَـسَـراو (بهرام‌به‌ری

«بادریاگ».)]

ف: خام، ناتافته. (ضد «بادریاگ»)

ع: سَبَط، خام.

**خاو**

ك: خمر، وه‌ه‌وز. [نوستن، بهرام‌به‌ری «بیداری»]

ف: خواب، خواو، کونیان.

ع: نَوْم، سُبَات، رُقُود.

**خاو**

[ك: پرزه (وه‌ك) پرزه‌ی مه‌خهل.]]

ف: پَرِد، خاب. (خواب مخمل مثلاً.)

ع: سَبَت.

**خاو**

ك: خمر. [خه‌ون، خه‌رینین]

ف: بوشاسب، گوشاسب، تنیاب، خواب.

ع: رُویا.

خاواشن

ل: خاوانانن. [خاوانانن. فریردان]

ف: سنویساندن.

ع: اغفال، خلب، خلاب، اختلاب، تخلیب، مُراوَصَة.

خاوزان

ل: لیکدیره‌وی خه‌ون

ف: گزارش‌گر، گزاره‌گو، بوشاسب‌گو، خواب‌گو.

ع: مُعَبَّر.

خاوانامه

ل: خه‌ونما، خه‌ونامه. [کتیبی خه‌ولیکدیره‌وه.]

ف: گزارنامه، گزارشنامه، بوشاسب‌نامه،

خواب‌نامه.

ع: تَعْبِير.

خاوه‌خیز

ل: خیزان، مال‌ومنان. [خارخیزان، ژنومنان]

ف: زن‌وبچه.

ع: عَائِلَة.

خاوه ← خامه

خاوه‌خاو

ل: یاوریار، یواش‌یه‌واش. [هتواش‌هتواش، لسه‌رخو]

ف: آرام آرام، آهسته‌آهسته، نَرم‌نَرمک،

یواش‌یواش.

ع: مُتَبَطِّا، تَبَطُّو، تَسْرُوك.

خاوه‌ر

ل: خوره‌ه‌لات. [روژمه‌لات]

ف: خاوَر، بَتَو.

ع: مُشْرِق.

خاوه‌ن

ل: خوارن. [ساحیر]، ختو، خودان]

ف: خداوند، خاوند، خَوَند.

ع: رَبِّ، صاحب.

خاوه‌ویوون دل

ل: برسیه‌تی، دل‌پوین. [برسی بوون: ورگ به‌تال بوون.]

ف: گُرسنگی، دل‌رفتن.

ع: جوع، خَو، خَواء.

خاوه‌و کردن

ل: شل کردنه‌ره (وهک: خاو کردنه‌وی «با» بی‌ته‌ناف.)

ف: خام کردن. (تاب ریسمان مثلاً.)

ع: شَذَب.

خاویز

ل: خه‌والو. [چاربه‌خه‌و.]

ف: فَرَناس، خواب‌آلود.

ع: مُسَبِّت، نَویم، نَووم.

خاوین

ل: خار. (زولف مه‌سه‌لن.) [نهرم، شوپ]

ف: نرم، خوابیده.

ع: سَبَّط، لَیْن.

خاوین

ل: پاک، ته‌میس. [پوخت، پاکز]

ف: پاک، پاکیزه.

ع: طَیِّب، طاهر.

خایانن

ل: پیچورن. [دریژه‌کیشان، ماتل کردن]

ف: درنگ کردن.

ع: دَوام، طَوَل.

خپ

ل: کپ. [کپومات (که‌وتن و بیده‌نگ بوون.)]

ف: خَپ، خاموش، بی‌صدا. (افتادن و

خاموش شدن)

ع: كَبَّ، مُنْكَبَّ، مُنْكَبَب.

خپ‌ه‌لاتن

ل: کپ‌بیرون، کپ‌که‌فتن، کپ‌ه‌لاتن، خپ‌ه‌له‌اتن.

[کپومات بوون (که‌وتن و بیده‌نگ بوون.)]

ختینه ← ختکینه

خدمهت ← خزمهت

خدمه‌نکار ← خزمه‌نکار

خدای

ك: سەرگەرمی. بەستەگی. [سەرقالی. ھۆگری. خستەپاڵ]

ف: ئۆنچ، بۆستگی، سەرگرمی.

ع: شُغْل، اِشْتِغَالَ، اُنْس، اَلْفَة، اِنْتِسَاب، عَدَاء، عُدَاء.

خدایەدان

ك: سەرگەرمبون. [سەرقال بون، ھۆگر بون. خستەپاڵ]

ف: ئۆنچ گرتن، سەرگرم شدن. بێستە شدن.

ع: اِشْتِغَالَ، اُنْس، مَؤَانَسَة، اَلْفَة، مَؤَالَفَة، اِنْتِسَاب. خدیە

[ك: خستەپاڵ]

ف: خدیە، خدین، بێستگی.

ع: نِسْبَة، اِضَافَة، اِنْتِسَاب.

خړ

ك: شل، رەوان، گوشار. [گەررەر لە ئەندازە.]

ف: شل، زوان، گشار.

ع: جَرَج، مَرَج، قَلِق، مَلِق، مَلِيق، واسع.

خړ

ك: خړە كوچك. [چەر، خړە بەرد]

ف: سنگ‌ریزە، خورده سنگ.

ع: حَصَى، حَجَارَة.

خړ

ك: خړپ، شەخەل. [بەردەلەن، خیزەلەن، رەقەن]

ف: رینگزار، سنگزار، رینگستان.

ع: حَرَة، حَجِیر، مَحْصَبَة.

خړ ← كۆ

خړ ← گۆرە

خراش

ك: رووش. رووك. [رووشان: بریندار بونی سەرچل.]

ف: خُپ‌شدن، خُپ‌افتادن، خُپیدن، خُفیدن،

خفتیدن، خوابیدن، خفه‌شدن. (افتادن و

بی‌صدا شدن)

ع: اِنكَبَاب، اِنكَبَات.

خَت!

ك: خته!، فسا! [وشەى دەرکردنى پشیلە.]

ف: پشت! (امر به رفتن گریه)

ع: غَس!

خَتكی

ك: ختی، خوروك. [ختروكه]

ف: غلغلك، غلغلیچه، غلغلیج، غلغلیج، غلغلیج،

غلغج، كلكلیچه، كلچیه، كلكلیچه، كلكلیچه،

كلكلیچه، پخلوچه، پخلوچه، پخلوچه،

غلغلیچه. (همه با جیم عربی هم درست

است.) [دەتوانین ھەموریان بە «جیم» یش بخۆننێوە.]

ع: دَغْدَغَة، زَكْزَكَة، نَفَز، تَنْغِيز، نَفَر، تَنْغِيز،

تَجْمِيش.

خَتكینه

ك: ختینه. [هاندەر، دنده‌ر، رورژنەر]

ف: آغالنده، فزولنده، برانگیزننده، شورنده.

ع: مُحَرَك، مُحَرَّش، مُغَرِي، مُغَوِي.

خته! ← خت!

خته‌کردن

ك: خت‌کردن. [فس‌کردن]

ف: پشت‌کردن.

ع: غَسْفَسَة.

خَتی

ك: پشی. [پشیلە]

ف: گریه، پشی.

ع: هَرَة، بَشِي.

خَتی ← خَتكی

ف: خَراش، غَراش، غَرواش، غَرش، بَراش،  
گُراش، کُده، کُدوه.

ع: خَدشَة، خَرشَة، خِراش.  
خراشیان

ك: روشیان، روکیان، [روشان]

ف: خَراشیدن، غَراشیدن، غَرواشیدن،  
بَراشیدن، بَشخودن، گَراشیدن، ریش شدن،  
کُدوه شدن، کُدوهیدن.

ع: تَخْدش، تَخْرِش.  
خراشین

ك: روشتان، روکائن، خراشتان، [روشاندن]

ف: خَراشیدن، خراشاندن، غراشاندن،  
غروشاندن، غراشیدن، غرواشیدن، بشخاییدن،  
ریش کردن، کُده، کدوه، بَراشاندن.

ع: تَخْدیش، تَخْرِیش.  
خراو

ك: تَرا، نابود. [لنکهرته، تیاچور]

ف: تَوا، تَواه، تَباه، نابود.

ع: تالِف، ضائع، فاسِد، فانی، عَدیم.  
خراو

ك: بَد، گَن، بَیْفَه، بَه تَرف، پَس، چَپَه لَن، ناپاك، زار.  
[خراب، ناپه‌سند]

ف: بَد، دژ، دژ، دُش، اَنَر، زُشت، دُشت، وَرْخَج،  
فَرْخَج، زَبون، پَست.

ع: سَیِّئ، رَدِی، فَسید، ضائع، فاسِد، سَقَط،  
وَخْش، شَین، قَبیح، فُطیح، دَمیم، مُکَر، مُنْکَر،  
شَنیع، کَرِه، مَکروه، رَدَل، رَدیل، مَحْظور، وَخیم،  
وَبیل، شَر، نَحس، مَنحوس، نُفایَة، مُسْتَقْبَح،  
مُسْتَهْجَن، سَواء، عَواء، شَنعَاء...

خراو

ك: وِیران، کارل، [رماو]

ف: ویران.

ع: خَراب، مَخروب، مُتَضَعَض.  
خراو وِتن

ك: دَویژِن دان، بَه دَویژِی، خوسپ، [جَنیودان، زَم کردن]

ف: بَدگویی، بَدگفتن، دَشنام دادن، جَرشَفَت،  
زشت یاد.

ع: شَتم، سَب، فَحش، ذَم، غَیْبَة، سَعیَة، تَلطِیح،  
نُطَف، تَنطِیف، اِنطاف.

خراو وِیژِی ← خراو وِتن  
خراوه

ك: بَه دِی، گَنه کاری، [خرابه، کاری ناپه‌سند]

ف: بَدی، دژِی، زشتی.

ع: رَدائَة، شَناعَة، قَباحَة، سَیِّئَة.  
خراوه

ك: گونا، ناسزا، [خرابه، تاران]

ف: گُناه، رِیژَك، ناسزا.

ع: ذَنب، خَطیئَة، فِسق، فُجور.  
خراوه

ك: دَزی، [خرابه، بردنی شتی خه لَك به نَهتِی].

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، اِختِلَاس، سَلَب، خَرابَة.  
خراوه

ك: ژَنبازی، پَپَین، جِیمه رَز، [خرابه، داوین تَه پَری]

ف: زَن بازی، پَردیدن، جَهمَزَن.

ع: زَنا، سِفا ح، فَحشاء.

خراوه ← خه رابه

خراوه کَهر

ك: دَز، جَهرده، گَنه کار، چَپَه لَکار، [خرابه کار، رِیگَر،

تاوان کار]

ف: دَزَد، رَهن، بَدکار.

ع: سارق، مُخْتَلِس. قاطع الطریق، خَارب.  
خراوی



ك: به‌دی. [خراپی، ناشیرینی]

ف: بدی، دژی، زشتی، دشتی.

ع: سوء، بُوس، قُبَح، فساد، شناعة، رذائَة، شقاوَة، شقوَة، شقاء، فطاعة، شرّ، وخامة، وبال.

**خراوی**

ك: چه‌پدلی، نه‌نگی. [خراپی، پیسی]

ف: آک، آهو، آلایش.

ع: عیب، غشّ، وصمة، نقیصة.

**خربوون**

ك: گرده‌بوون، گلیره‌بوون. [کۆبوونه‌ه]

ف: گردشدن.

ع: اجتماع.

**خرپ**

ك: خر، شه‌خه‌ل، خار، لاپا، ریخزار. [به‌رده‌لان، ریغه‌لان.

ره‌قه. ده‌لّت]

ف: ریگزار، ریگستان، ریگناک، سنگلاخ،

سنگناک، لاپا، لیزی، سرازیری.

ع: حرّ، لوب، فتن، حذر، حدور، مُحذر.

**خرپه**

[ك: ده‌نگی پی له زوی لایدا یا له پشت دیواره‌ه.]

ف: خرپ، گُرْمپ. (صدای پا در ریگزار یا در

پشت دیوار)

ع: خَفَق.

**خرت**

ك: گرد، کولوجه. [خر، کولیره یا شیرینی خر.]

ف: گرد، کلیچه.

ع: مُخروط، مُدَوّر، کُرَوّی، کُرَة. قُرص.

**خرت**

[ك: توژنه (نامرزی خه‌پاتیه).]

ف: خرت. (اوزار خراطی است.)

ع: مِخْرَطَة.

**خرت**

[ك: بزنی نیری هه‌ژده مانگه.]]

ف: چپیش. (بِز نر هیجده ماهه)

ع: عَتود، عَناق.

**خرت**

ك: سال. (سیّ خرت، سیّ ساله) [دوازده مانگ.]

ف: سال.

ع: عام، سَنَة.

**خرتکه** ← **خرتکه**

**خرتوپرت**

ك: که‌لپه‌ل، ریتوپیت. [ورده‌پردی نار مان.]

ف: خَنور، کاجار، خرت‌وپرت.

ع: بَنات، اثاثیَة.

**خرتوله**

ك: گردوله. [خرته‌له (بچورك کراوی «خرت» ، خری

چکوله.]]

ف: گردک، گرده. (مصغر «خرت» است، گرد

کوجولو)

ع: جُحیرِب، قُرِیصَة.

**خرتومرت**

ك: شولمل. [خومر، گوشتن (وشی دووم پدیره‌ه).]

ف: فربه، گردومرد. (کلمه‌ی دوم اتباع است.)

ع: سَمین.

**خوته**

ك: خره. [ده‌نگی پینی مشك.]]

ف: خرخر، خرت‌خرت. (صدای راه رفتن

موش)

ع: خَفَفَخَف.

**خوته‌فرت**

[ك: خه‌په‌خپ (به‌رئد‌چوونی مندال یا مشك.]]

ف: خَبْ‌خَب. (راه رفتن بچه یا موش)

ع: خَبْخَبَة، نَحْذَخَة، فَرْتَكَه، فَرْتَنَة، کُردَخَة،

حَتَّكَانَ، زَكَّكَ، زَكِيكَ.

**خرته خرتنه**

ك: خَرِجْ خَرِجْ، خَرْمَتِه. [كر كراگه، كروچه نه]

ف: كَرَكْرَانَك، كُرَجَن، چَرَنَدور، چَرَنده، جَرَنده، كَرَكْرِي.

ع: غُضْرُوف.

**خرته ك**

ك: خرتكه، جگه، بدن، خرتله. [جومگه (بهندی دهست و پي...)]

ف: پَك، بَنْد. (بند دست و پا)

ع: مَفْصَل. بُرْجُم.

ویننه همدیه.

**خرته ك**

ك: پیتچكه. نه رابه، چه رخ. [خلوگه. پیتچك. عمره بانه]

ف: غَلَتَك، گُردونه، آزابه، چَرخ.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، دُولَاب، عَرَبَة، عَرَبَانَة.

**خرته گل**

ك: تله وبون، تلواتل، خولوپیانده. [تلیربونده]

ف: یوزه، تَلُو خورْدن، غلتیدن.

ع: مَرغ، تَدَخْرَج. اِنْجِدَار.

**خرته له ← خرتكه**

**خرچ**

ك: خرچه، زَرَك، زَرَكه. [کاله کی نه گه ییو...]

ف: سَفْج، سَفْجِه، اَسَن، اَشَن، هوگیك، كَالَك.

(خریزه می نارسیده)

ع: حَدَج، حَضَف، قَعَسَر.

**خرچه**

ك: خرمد. [كرمه (رهك دهنگی جابینی كاله کی نه گه ییو...)]

ف: كلوج. (صدای جایییدن [جویدن] خرچه

مثلاً.)

ع: حَرَشَة.

**خرچه ← خرچ**

**خرخال**

ك: بازن، بازنه، زِرْزِرِه. [بازنگ]

ف: اَبَرَنجین، اَوَرَنجین، اَبَرَنجَن، اَوَرَنجَن،

بَرَنجین، ورنجین، بَرَنجَن، ورنجَن، یاره،

دَسْتینِه، اَلَنگو.

ع: سَوَار، جَبِیرَة، سَاعِدَة، وَقَف، دُمَلْج، دُمَلُوج.

ویننه (۲)

**خرخره**

ك: خرتكه، قَرَقِه. [به كره، خلیتكه]

ف: غَرغَره، غَرغَر، قَرَقَره، غَلَتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

ویننه

**خرخره**

ك: غه بغه به. [غه بغه ب (گوشتی بهرینگ...)]

ف: غَبْغَب. (گوشت زیر چانه)

ع: غَنْب.

ویننه همدیه.

**خرخره**

ك: خرخال. زِرْزِرِه. [نامرازیكه بز زیر كردنی مندالی سارا

(نه گهر دارین بیت «خرخره» ییه و نه گهر کسانزایی بیت

«زِرْزِرِه» ییه...)]

ف: اَنگَلَنْدو، اَخَلَكَنْدو. (از چوب «خرخره» است، از

فلز «زِرْزِرِه» است)

ع: جُلْجُلَة.

ویننه

**خرس ← ورچ**

**خرسه ك**

[ك: قالی تهستوری تیسكدار، بهرامبهری «باریکه»...]

ف: خَرَسَك. (قالی كلفت پشمدار، ضد

«باریکه»)

ع: زَدْبِيَّة.

**خرکردن**

ل: گرده کردن. (جهمه کردن) [کوژدنه ره، کوژما کردن]  
 ف: گرد کردن، گسروژه کردن، توده کردن،

چبیره کردن.

ع: جَمْع، قَرَش.  
**خرمانن**

ل: کرمانن. [کرووتاندن (ره) جاوینی خدیار.]

ف: کلوچیدن. (جاییدن [جویدن] خیار مثلاً.)

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَرَشَه، تَهَقَم.

**خرموتک** ← **خرموتچک**

**خرموتنه** ← **خوموتچک**

**خرموتچک**

ل: خرموتک، خرموتنه، خرتنه خرتنه، قرته قرته، خروچ خروچ.

[کرکراکه]

ف: کرکراتک، کرگری، کرچن، جرند، چرند،

چرندو.

ع: غُضُروف.

**خرمه**

ل: کرمه، خرجه. [دهنگی کرووتاندن (ره) دهنگی جاوینی

خدیاری تهرچک یا دهنگی شت خواردنی کولله.]

ف: کُلُوج. (صدای جاییدن [جویدن] خیار تر

مثلاً یا صدای خوردن ملخ چیززی را.)

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَرَشَه.

**خرمه**

ل: زرمه، ترب. [تدپ (دهنگی بینی ولاخ).]

ف: تَرَب. (صدای پای ستوران)

ع: کَبِکَبَه، مَطَقَطَه، لَدَم.

**خرنگه**

[ل: دهنگی لیدی که رتنی خشل (ره) دهنگی موروری

سینه بدن.]

ف: خرنگ. (صدای مهره‌ی سینه بند مثلاً.)

ع: وِسْوَاس، قَمَقَه.

**خرنووک**

[ل: جوز بهریکی دارمازوه (برامازو)]

ف: خرنوک. (برادر مازوج)

ع: **خرنووخ**.

**خروج خروج** ← **خرموتچک**

**خروسه**

[ل: چوک (بیستی سهر چوک که خته‌ندی ده‌کن.)]

ف: خروسه، خروسک. (پوست ذکر که

می‌برند.)

ع: قُلْفَه.

**خروش**

ل: خوروخ، نالوش، هه‌که. [خورو]

ف: خارش.

ع: حَکَه.

**خروش**

ل: ساته‌ری، گاندر. [حیز، قورندر]

ف: سمتری، سمترپاز، کونی.

ع: مَابُون.

**خروش**

ل: جرش، شور، تاف. مروشیان. [هه‌ژان (سهرتای

خوشه‌یستی). هه‌روها: خولو]

ف: جوش، جوشش، شور، شورش، خروش،

آخروش. غوغا. (اوایل عشق. هنگامه)

ع: جیوش، جیشان. ضَوْضاء.

**خروشنان**

ل: شورانن. [هه‌ژاندن، روروژاندن]

ف: شوراندن، خروشاندن.

ع: اِثَارَه، تَهییج.

**خروشیان**

ل: شوریان، مروشیان. [وروژان (ی خه‌لک، زرده‌واله و...)]

ف: شوریدن، خروشدیدن، غوغا. (مردم، یا

زنبور مثلاً.)

ع: صَنَخَب، بَوش، ضَوْضَاء، جَلَبَة، ثَوْرَان، مَيَّجَان،  
إِرْدِجَام.

## خُرُوك

[ك: نِتْرِي (پيريلاری).]

ف: خَدُوك، سَنَكْتَاش، رُشَك. (تشویش خاطر)

ع: غِرَة، حَسَد.

## خُرُوك

ك: بَدَلَاجُورِي. (خُرُوكِي لِي تِي). [سەيرو سەمەرە]

ف: بُولَنجَك. (بولنجكش می آید.)

ع: بَوَالْعَجَبِي.

## خُرُوكه

ك: خُرُوش، نَالُوش. (قنگه خُرُوكه) [خورود]

ف: خَارَش.

ع: حَكَة.

## خُرُوكِي

ك: بَاغِيْلَه، بَهْرِيْزَان. [بانيژه]

ف: نَابُوك، يَكُوك، پَلُوك، پَالَانَه.

وَيْتَه < ۲ >

## خُرُوكه

[ك: خُرُورُوك (نه خوشينيكي كوكه داره كه مندا آلان  
دهيگر).]

ف: خُرُوسَك. (مرضی است دارای سرفه كه

عارض بچه می شود.)

ع: نُجَاخ.

## خُرِه

[ك: دَهَنگِيكَه. (وهك: دَهَنگِي كاغز يا پِيستِي وشك).]

ف: خَزَخَز. (صدای كاغذ يا پوست خشكيده  
مثلاً.)

ع: فَخْفَخَة، جَفَجَفَة، قَعَقَة، نَشْنَشَة، شَنْشَنَة.

غَطِيْط.

## خُرِه خُرِه

ك: خُرِه، قُرْخَه، قُرْخَه قُرْخ. [دَهَنگِي گه رُو.]

ف: خَزَخَز، خَزَاخَز، خُرَاك، غَرَنگ، بُخُسْت  
كِرَش. (آواز گلو)

ع: كَرِيْر، خَرِيْر، غَطِيْط، نُخَر، حَشْرَجَه، شَنْشَنَة.

## خُرِه خُرِه

[ك: دَهَنگِيكَه. (وهك: دَهَنگِي كاغز يا جلوبه رگی تازه).]

ف: خَزَخَز. (صدای كاغذ يا لباس تازه مثلاً.)

ع: قَعَقَة، فَخْفَخَة، خَفْخَفَة، جَفَجَفَة.

## خُرِه كُوكُوك

ك: خُرِه، خُرِه. [خُرِكَه بَهرد، چِهو]

ف: رِيْزَه سَنگ، خُورده سَنگ، قَلْوَه سَنگ.

ع: حَجَارَة، حَصِي.

## خُرِيدَار

ك: بَسِيْن، سَهو دَاكِر. [كِرْيَار]

ف: خُرِيدَار، بَسْتَان، سَتَانْدَه، سَوْدَاگِر.

ع: شَارِي، مُشْتَرِي.

## خُرِيْن - سَهَن

## خُرِيْنَامَه

[ك: پَسُور لِي كَرِيْن]

ف: خُرِيْدَنَامَه.

ع: اَصِر، وَصِر، وَصِيْرَة، بِطَاقَة، حُجَة.

## خُرِيْدُو فُرُوش

ك: سَهَرْدَا، دَاوِرِسَهْت. [مَامَه لَه، كَرِيْن و فُرُوشْت]

ف: سَوْدَا، گَهْوَلِي، خُرِيْدُو فُرُوش، دَاوِسْتَد.

ع: مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُبَايَعَة، مُعَاوَضَة، تَجَارَة.

## خَز

ك: لِيْز، سُوْر، سَهْرِيْه رُو خَوَار. [بَهْرِه رُو خَوَار]

ف: لِيْز، سِرَازِيْر، نَغَزَك.

ع: زَلْج، زَلَق.

## خَز

ك: سَاف، لُووس. [خِلِيْسَك]

ف: لِيْز، خَزَن، نَسُو، نَسُوْد، لَخْشَان، نَغَزَان.

ع: مَلَص، اَمَلَس، مَلَسَاء.

## خزائن

ك: سواران، خشان، خلیسكان. [خزاندن، خیش کردن،

كشاندن]

ف: نغزاندن، لیزاندن، نَخشانندن، خَزاندن.

ع: اِزلاق، اِزال.

## خُز

ك: خدر. [ناوی برای تیلیسی پیغمبره.]

ف: بلیان. (برادرزاده‌ی الیاس پیغامبر است.)

ع: خضر.

## خُزگه

ك: سوپگه. لیژایی. [خلیسه که میگذی لیژ که منداان

خلیسیکنی تیدا ده‌کن و یه‌کترین به‌روخوار راده‌کیشن.]

ف: نغزک، نَخشک، چپچله، غریفه، غریفج،

خیزگه، خیزگاه، لیزگه، لیزگاه. (جای

سرازیری که بچه‌ها بر آن نغزند و همدیگر را

پایین کشند.)

ع: زُل، زُلل، مَزَله، زُلج، زُلجه، مَزَلجه، زُلخه، مَزَلخه،

زُلقي، مَزَلقه، مَلص، مَدَحَضه، زُحْلوفه.

## خُزم

ك: خویش. [که‌سوار (شده‌ی کی کرماجیه).]

ف: خویش، خویشاوند. (کرماجی است.)

ع: قوم، اقرباء.

## خُزمه‌ت

ك: خدمت، پرستاری. فرمانکار. نوکری. [راژه، کار بو

که‌سی کردن.]

ف: زواری، زاوری. نوکری، چاکری، پرستاری،

خدمت.

ع: خدمه.

## خُزمه‌نگار

ك: خدمه‌تکار، پرستار، فرمانکر، نوکر، کارگر،

کارکر، کاره‌کر. [نیشکر، راگرته]

ف: زوار، زاور، بُد، نوکر، چاکر، پرستار، روزدار،

روحدار، خدمتکار.

ع: خادم، خادمه.

## خُزن

ك: که‌لک، سه‌نگچن، قسن. [به‌ردچن، وشکه که‌لک]

ف: سنگ‌چین.

ع: قُتره، رُحبه، شَماله، شَجیر.

وینه

## خُزفه

ك: جانهرمر. (مار، کرم، زالو...) [نمر گیانداراندی خویشان

به‌سهر زویدا کیش ده‌کن]

ف: مای، خُزنده.

ع: حَشَرَات، حَشَرَاتُ الْأَرْض، مَن يَمْشِي عَلَى

الْبَطْن.

## خُزبان

ك: سوریان، خشیان، خلیسیان، لاسور. [خزین، خشان]

ف: نغزیدن، نَخشیدن، شَخیدن، شَخشیدن،

غُزیدن، خُزیدن، نغز، نغزش، نَخشه، لیزیدن،

نَخشک، شکوخ، اشکوخ، رَمَزک، سُریدن.

ع: زُلقي، زُلوق، زُلج، زُلوج، زُلل، زُلول، اِنْبِلاص،

تَمْلَص، اِنْسِحات، دِیَصان، زُحْلوفه.

## خُزبان

ك: خشیان. [خشکه کردن (چونه نار جیگایه‌ک به بی

سرته).]

ف: خُزیدن. (آهسته به جایی در شدن)

ع: اِنخراط، اِنزوا، تَكْوِي، تَدْنِکس.

## خستن

ك: فُردان، پُدرت‌کردن. [توریدان، هارِشتن]

ف: انداختن، افگندن، اوگندن، اوژندن،

پُرت‌کردن، پُرتاب‌کردن.

ع: رَمي، قَذف، طَرَح، اِلقاء، اِقحام.

## خستن

ل: بهش کردن. (مالِ دیوانیان خستگه.) [دابهش کردن]

ف: پخش کردن.

ع: توزیع، توجیه.

## خستن

ل: بهزویادان، بهزویاکوتان، لاره‌وکردن. [داراننده‌وه]

ف: افکندن، اوگندن، اوژندن، اوژندیدن، زمین

زدن.

ع: صرع، کَب، کَبْت، اِقحام.

## خستنه‌وه

ل: زاین، دین. (چهن منالی خستگه‌سور.) [زان، منداډ]

## هیتان

ف: افگندن، زاییدن، پسانداختن.

ع: وَضع، ایلاډ.

## خستنه‌وه

ل: د‌ورس‌کردن، به‌ریاک‌کردن. [ساز کردن (ول: خانوډ

دروست کردن.)]

ف: ساختن، درست‌کردن، برپاک‌کردن، (خانه

مثلاً.)

ع: بِناء.

## خشان

ل: خزان، تهلدان. [خزاندن، خلیسکاندن]

ف: کشیدن، کشاندن. لغزاندن، لخشاندن.

ع: جَر، اسابَه، اِزلاق.

## خشپه

ل: خرنگه. [د‌هنگی له‌یدک که‌رتنی خشلی ژئانه.]

ف: خش‌خش. (صدای زیور آلات ژئانه)

ع: وَسواس، وَسوسَه، هِسِهَسَه، خَشْخَشَه، جَرَسَه،

## خشفه

## خشت

[ل: که‌ریوچ]

ف: خشت.

ع: لَین، لَین، لَین.

## خشت

ل: رَتک، تەخت، ساف. [ب‌ی‌که‌موزیاد.]

ف: تَخت، لَشن، هموار. بَراَبَر.

ع: مُسْتَوِي، مُتساوي.

## خشت‌کردن

ل: رَتک‌کردن، تەخت‌کردن، ساف‌کردن. [ب‌ی‌به‌ری و نرمی

کردن، چویندک کردن]

ف: تَخت‌کردن، لَشن‌نمودن، هموارکردن.

برابرساختن.

ع: تَسْوِيَه.

## خشته‌ک

ل: گرده‌له. [پارچه‌ی بنباه‌لی که‌وا.]

ف: خَشْتِک، خشته، خشتچه، خشتَره، سوچه،

سوژه، بَغْلَک.

ع: لَبْئَه، بِنَاجَه.

## وینه

## خشتی

ل: چوارگوشه. [چوارسوچ. دوولا، یه‌کته‌ریب]

ف: خشتی، چهارگوشه.

ع: مُرْبَع، مُتساوي الأضلاع.

## خشک

ل: خش، هه‌زاریا. [زیل‌و، هه‌زاریب]

ف: خَزْخَزْک، گوش‌خَزْک، هزاریا.

ع: حَرِيش، عَقْرِيان.

## خشکه

ل: قنگه‌خشکی، خشکی. [له‌سەر قنگ خزین. (به

دانیشتنه‌وه رویشتن.)]

ف: لَخْشْک، تَرْتَرْک، چپ‌چله. (نشسته‌راه

رفتن)

ع: رُحْلُوْفَه، رُحوف، حُبُو.

## خشکه

[ك: خشكه یی (افینی مهل نریك له زوی.)]

ف: روی زمین، لُخشك. (پرواز کردن مرغ نزدیک زمین)

ع: استدفاف.

خشكه ← خشك

خشكى ← فكه خشكى

خشل

ك: تەرك، تیتە. [زێڕ و زەنەر، زیوەر]

ف: زیور، نهوده.

ع: حَلْبِي، حَلِي، حَلِيَّة، خَشَل.

خشه

[ك: دهنگى كه. (دهنگى رۆشتنى مشك يا مار.)]

ف: خشه، خش خش. (صدای حرکت موش یا حرکت مار)

ع: زَفِيف، رَفْرَفَة، خَشِيش، كَشِيش، قَشِيش، خَشْفَة.

خشه خش

ك: خشه. [خشە ی زۆر (وهك: دهنگى جلوه رگی تازه.)]

ف: خش خش. (صدای لباس تازه مثلاً.)

ع: شَنْشَنَة، نَشْنَشَة، خَشْخَشَة، شَخْشَخَة.

خشى ← خشك

خشیان

ك: كِشْيان. [خشان، خوشین (به سهر زویدا.)]

ف: لخشیدن، کشیده شدن. (از روی زمین)

ع: تَجَرُّ، انْسِيَاب، اخْتِيَاط، تَرْخَف، دَبِيب.

خشیان

ك: خزیان، خلیسکیان. [خزان، هه‌ل‌خلیسکان]

ف: لَغَزیدن، لغزش، لخشیدن، لُخشك، لخشه،

شَخْشیدن، شَخْشه، شَخیدن، خَزیدن، غَزیدن،

رِیژك، رَمَزك، اشكوخ، شكوخ، سَریدن، چِیچله.

ع: انْزِلَاق، انْزِلَاج، انْعِثَار، زَلَّة، رُحْلُوفَة.

خفته و بیدار

[ك: پرزه و کولکەى قنج و خەوتوو. (وهك: مه‌خه‌لی خفته و بیدار.)]

ف: کُلینه، دوخوابه، خفته و بیدار، پردوبیدار. (مخمل مثلاً.)

ع: ...

خفته و راسته

ك: هه‌ره. [دیواری ناسك، تیتغه (زاراوه‌ی به‌ناییه.)]

ف: خفته و راسته. (اصطلاح بنایی است.)

ع: سَمِيط.

خل

ك: تل، گل. [غلیر، تلۆر]

ف: غَلَت، تَلَو، غَال، گُردیدن، تَلَو خوردن، غَلتیدن.

ع: دِحْراج، دَحْرَجَة.

خل ← خلی

خلان ← لالان

خلقه‌ت

ك: سرشت. [رسكان، ناوگژ، مال]

ف: جهش، سرشت، آفرینش.

ع: خَلَقَة، فِطْرَة، حَبِلَة.

خله

[ك: (سروكه له‌ناوی «خه‌لیل».)]

ف: مخفف «خلیل» است.

خله‌خل ← خه‌په‌خه‌پ

خله و یوون

ك: تله‌ریوون، گله‌ریوون. [تل‌خواردن]

ف: تَلَو خوردن، غَلتیدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر.

خله و یوون

ك: تله‌ریوون، گله‌ریوون، سه‌ریه‌ره‌و‌خوار‌ریوون.

[خلۆز بوونه‌ه، سه‌ره‌و‌خوار تلۆز بوونه‌ه]

ف: سرازیر شدن.

ع: اِنْجَدَار.

خَلِيّ

ل: گَلِيّ. [شَيْتِكْ كِه مَنَدَاڭ سَهَرَقَاڭ دِهَكَاَت (سه‌ره‌ی به مندالی دده‌ن، وهك: نوقل، ميژ، خورما...)]  
 ف: گاگا، لیلی، گاگالیلی. (چیزی كه به بچه دهند از قبیل: نُقْل، مَوِيْز، خرما، و امثال آن.)

ع: صُمْنَتَه، سَكْتَه.

خَلِيَانَه‌وه

ل: تَلِيَانَه‌وه، گَلِيَانَه‌وه، تَلِه‌وبورن، خَلِيَه‌وبورن. [تل‌خواردن. تل‌وزیرونه‌وه]  
 ف: تَلوخوردن، غَلتيدن. سرازير شدن.

ع: تَدَحْرَجْ، تَدَهْوَرْ، اِنْجَدَار.  
 ف: تَدَحْرَجْ، تَدَهْوَرْ، اِنْجَدَار.

خَلِيَج

ل: تَه‌نَگه، تَه‌نَگه‌ره‌ی، تَه‌نَگاڭ. [كه‌نداڭ]  
 ف: تَنَگه، تَنَگابه، شاخابه.

ع: خَلِيَج.

وِيَنَه

خَلِيَزَانْ ← تَلَانْ

خَلِيَرَه

ل: گَرْد، گَلِيَرَه، گَرَلَوَه. [خَر، گَرَمَوَه، تَوِيَه‌ن]  
 ف: گَرْد، گَرَلَوَه.

ع: مَدَوَرْ، بُنْدُقْ.

خَلِيَرَه

ل: گَلِيَرَه، مَوِيَرَه، مَوِيَرَكْ، پِيَتَكْ. [چَه‌وَر. تِيَر (تیری پَه‌ك يا تیری دارلاستيك).]  
 ف: زَوَالَه، زَوَاه، زَاغَوَك، زَالَوَك، غَالَوَك، مُهَرَه.

(مهره‌ی پُفَكْ، يا مهره‌ی كِمان گروهه)

ع: بُنْدُقْ، خَذَقَه.

وِيَنَه ← پَه‌كْ، گِوَان پِيَتَكْ

خَلِيَرَه

ل: وَلِيَرَه. [دِه‌نَكِيَكِي خَرِي رَه‌شي مَه‌يَلَه‌رَزَه‌رَه].

ف: شَنَگ، گَاوَشَنَگ، گَاوَشَنَگ، بَسَلَه، هِرَوَا،

بُرچَا‌ف.

ع: مُلَكْ، خَلَرْ، جُلْبَان، جُلْبَانْ، بَسِيَلَه.

خَلِيَرَه‌خَلِيَرَه

ل: گَلِيَرَه‌گَلِيَرَه، گَرْد‌گَرْد. [خَرگَل، تَوِيَه‌لَگَل، تِيَرگَل]

ف: گَرْد‌گَرْد، گُلَوَه‌گُلَوَه.

ع: بِنَادِقْ، مَدَوَرَات.

خَلِيَرَه‌وَبُوون

ل: تَلِيَرَه‌وَبُوون، تَلِه‌وَبُوون. [تل‌خواردن. تل‌وزیرونه‌وه]

ف: تَلوخوردن، غَلتيدن، گَرْديدن. سرازير شدن.

ع: تَدَحْرَجْ، تَدَهْوَرْ، اِنْجَدَار.

خَلِيَرَه‌وَكِرْدن

ل: گَرْدَه‌وَكِرْدن. [خَرگَرْدن، تَوِيَه‌لَگَرْدن، گَرَمَوَه‌لَگَرْدن]

ف: گَرْد‌كِرْدن.

ع: تَدَوِيَر.

خَلِيَرَه‌وَكِرْدن

ل: تَلِيَرَه‌وَكِرْدن، تَلِه‌وَكِرْدن. [تل‌دان، تل‌وزیرونه‌وه]

ف: تَلودادن، غَلتاندن. سرازير كردن.

ع: دَحْرَجَه، دَهْمَه، اِحْدَار.

خَلِيَسْكِيَانْ

ل: خَزِيَان، سَوِيَان. [مَه‌تَلِيسْكَان، خَزَان]

ف: لَغَزِيْدن، لِيَزِيْدن، لَخَشِيْدن، شَخَشِيْدن،

شَخَشِيْدن، لَغَزَش، رَمَزَكْ، رِيَزَكْ، شَكُوخ،

اَشَكُوخ، خَزِيْدن، سَرِيْدن، چَپَچَلَه.

ع: اِنْزِلَاقْ، اِنْزِلَاجْ، تَرَلُوقْ، دِيَصَانْ، رُحَلُوَفَه، عَقَرَه،

زَلَه.

خَلِيَتَه‌وَبَلِيَتَه

ل: سَاوَرِيَزَانْ. [كه‌يَنَوِيَن]

ف: سَاخْت و پَاخْت.

ع: قَبَانِي، مُوَاضَعَه.

خَلَاَف

ل: خَلِيَف، كِيَلَان. [كَالَان]



ف: نیام، میان، چُخ.

ع: غِلاف، قِرَاب، غِمد، جَفَن.

**خلاف**

ل: خاو، خاریان، [فریو، فریو خواردن]

ف: سَوِیس، سَوِیوَسَت.

ع: غَفَلَة، خَلَب.

**خلافان**

ل: خاوانن، [فریودان]

ف: سَوِیساندن.

ع: اغفال، خَلَب، تَخْلِیب، بَجَبَة.

**خلت**

ل: جرم، تانشین، [خلته، نیشتر]

ف: نَرْد، نَرْدی، نَرْدَه، لای، تهنشین، خَرَه.

ع: خَلَط، نَرْدی، کُدَارَة، رَاسِب، عَکَر، ثُفل، حُثَالَة،

ثَافِل.

**خلت نه**

[ل: خلتمی نالتون.]

ف: نَرْد طلا، سوخته‌ی طلا.

ع: اَقْلِیمِیا، اَقْلِیمِیا الذَّهَبِی.

**خله‌ت** ← فریب

**خله‌ت** ← فریب

**خله‌تان**

ل: گول‌دان، گول‌لیدان، فریب‌دان، خاوانن، له‌یَگه‌دیریدن،

بازی‌دان، [فریودان، دس‌خه‌پر کردن]

ف: فَنودن، فَنودن، گول‌زَنن، بازی‌دادن،

فریب‌دادن، سَوِیساندن.

ع: خَتَل، مَخَاتَلَة، مُراوَعَة، مُدَاعَلَة، مُوَارِبَة، دَاو،

غَبَن، غَبَن، خِدَعَة، تَغْلِیط، تَوهِیم، تَغْرِیر، تَدْلِیس،

اِغراء، اِحلاس، اغفال.

**خله‌تیاک**

ل: گول‌دَریاگ، گول‌لَیدریاگ، خاریاگ، فریبیاگ،

له‌یَگه‌دیرریاگ، بازی‌دَریاگ، خه‌یَگِریاگ، [فریودار،

**خله‌تار**

ف: فَنوده، فَنوده، گول‌خورده، بازی‌خورده،

فریب‌خورده، سَوِیسیده، سَغِبِه، فَریده.

ع: مَخْتول، مَغْبون، مَغْلول، مَخْذوع ...

**خلیف**

ل: قَلیف، به‌رگ، خه‌لَف، [قوزاخه، کالان، توپکل،

قاپو (به‌رگی چِرَه، کالانی شمشیر، به‌رگی کتیب ...)]

ف: نیام، میان، تَلوسه، تَلوسه، برگ، پوست.

(پوست شکوفه، نیام شمشیر، برگ کتاب، و

امثال آن ...)

ع: غِلاف، قَلِف، قُلَافَة، کُم، غِمد، جِلد، قِشَر،

عِفاص، خَرِیطة.

**خلیف هوشه‌خورما**

ل: خه‌لَف، [قوزاخه‌ی گولی خورما.]

ف: بَتلاب.

ع: خَرِیطة.

**خنج**

ل: خنجرمنج، [ناز، نازکه‌ر]

ف: خَنج، ناز، گَرمشه، نازو، گَرمشه‌گر.

ع: غُنَج، تَدَل، عِشوة، مُتَغَنج، مُتَدَل.

**خنجه**

ل: خنجه، ناز، نازپه‌فتار، قه‌لییه، [خنجه‌ک، عیشو،

له‌غبه‌لار]

ف: خَنج، ناز، گَرمشه، نازپه‌فتار، کاجول.

ع: عِشوة، غُنَج، غُنَج، غُنَج، غُنَاج، تَغَنج، دال،

تَدَل، تَحْمَل، تَبْخَر، مِیحان.

**خنجوخول**

ل: خنجرمنج، نازمین، [به‌ناز، نازدار]

ف: خَنج، باگَرمشه، نازنین.

ع: مُتَغَنج، مُتَدَل.

**خنجومنج** ← خنجوخول

**خنجه** ← خنجه

## خنجره

[ک: خنجیره (نیشه به‌ردیکی به‌وردیکی پال قه‌بره که نیشاندی نوره به مردوره که پیاره نه‌ک ژن.)]

ف: خَنجَرَه. (سنگی است کوچک پهلوی مزار نصب کنند به علامت اینکه مرده مرد است نه زن.)

ع: ...

وینده هدی.

## خنجه

## خنکاتن

ک: تاسان، خفه‌کردن. [خنکاندن، هه‌ناسه‌لیرین]

ف: خَفَانْدَن، خَبَانْدَن، خَوَانْدَن، خَبْکَانْدَن، خَفَانْدِن، خَفْه‌کردن، خَبْک‌کردن.

ع: خَنَق.

## خنکیان

ک: تاسیان، خفه‌بورن. [خنکان، هه‌ناسه‌بران]

ف: خَبْکِیدَن، خَبْک‌شدن، خَفِیدَن، خَفْه‌شدن.

ع: اِخْتِنَاق. غرق.

## خنه

ک: سنگه، خنه‌خن، سنگه‌سنگ. [سهرقال بورن

(سهرگرمی)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی)

ع: مَشْغَلَة، تَمَاطُل، تَأْثِي.

## خنه‌خن

ک: سنگه‌سنگ. [سهرقال بورن (سهرقال بورن به

کاریکه‌ره.)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی با کاری)

ع: مَشْغَلَة، تَأْثِي، تَمَاطُل، تَشَاغُل.

## خو

[ک: خو، نهریت]

ف: خو، خوی، خم، خیم، جهش، منش، منشن.

مَروس.

ع: خُلُق، خُلُق، خَلِيقَة، شَمِیمَة، دَیدَن، شَبَنَشَنَة، هَجِیر، دَاب، سَجِیَة، سَجِیْخَة، سَلِیْخَة، شَبِکِیْخَة، مَشْرَب، طَبِیْعَة. عَادَة.

## خوا

ک: خوا، نافه‌ریدگار، په‌روه‌رگار، گیانی گیانان، خولا.

[ی‌زدان، بینایی چاروان]

ف: خدا، خداوند، یزدان، ایزد، داوَر، دارا، دادار،

داده، کردگار، کردگر، گرگر، گروگر، گرگر،

کروگر، شیرز، شبذیر، خودآ، دیدیدین، دیب‌آدین،

دی‌بمهر، پروردگار، آفریدگار، جان‌جانان،

جان جهان.

ع: إِلَه، إِلَه، إِل، ایل، رُوح، رُوحُ الْاَرَوَاح.

## خوا

ک: مه‌ک. [خوی]

ف: نمک، سَنَخ.

ع: مَلِج.

## خوا

[ک: ج، یان، وه‌ک یه‌که، بوتمونه: خوا بچی خوا نه‌چی.]

ف: خواه.

ع: اِنْ، اَو، اَ، اَم، سَوَاء.

## خوا

ک: جو. (معارف‌خوا) [خواز. پاشگره وه‌ک: زانستخوا.]

ف: خواه، خواهنده، خواهان، جو، جوینده،

جویا، پَزوه.

ع: طَالِب.

## خوا بیکوژی!

ک: خوا له ناوی بوا!، خوا مهرگی بدا! [نزای خراپه له

که‌سیتک.]

ف: خدامرگش بدهدا، خدا از میانش ببردا، خدا

از میان ببرداش!، خدا از میان بردارداش!

ع: قَاتِلُهُ اَلله!، کَاتِلُهُ اَلله!، کَاتَعُهُ اَلله!، اَفْهَاهُ اَلله!

## خوابه‌رس

ل: خواجه: [به ندهی خودا پهرست]

ف: آشک، جَبِوَاد، پارسا، کاتوری. ایزدگشَسب،

خدا پرست، یزدان پرست، خداجوی.

ع: عابد، زاهد، سَالِك، عَبْدُالله، طَالِبُ الْحَقِّ.

## خواترس

ل: پارِیزگار. [نم به ندهیدی له خودا دهرستیت.]

ف: پرهیزکار، از خدا ترس.

ع: مُتَّقِي، وارِع.

## خواجه

## خواجه

ل: پیر، گهره. [خواجه، سهرزک، گهره]

ف: خواجه، پیر، بزرگ. خُدَاجَه.

ع: شَيْخ، رَئِيس، رَئِيس، رَاس. مَظْهَرُ الله.

## خواجه

ل: نخته. [خهساو (خولامینک که باتوری دهرتربیت یا

هر به زکمال رها بیت.)]

ف: خواجه، کَرزَه، آخته، لاله‌سرا. (غلام گند

بریده یا مادرزاد)

ع: خَصِي، طَوَاشِي.

## خواجه‌بیدارگون

ل: دهرکوت، دهرتَقْتِن. [نه لقی له دهرگادان.]

ف: خواجه‌بیدارگون، دَرچَکْش.

ع: مِقْرَعَة، دَاخُول.

## خواجه‌نشین

ل: دهرسه‌کو، سه‌کو دهرروازه. [دور سه‌کوئی نه ملارلای دهرروازه

بزو دانیشن.]

ف: پاخره، زَف، دا، دارا فرین.

ع: سُدَّة.

وینه. [جله‌وگان]

## خواجه‌نشین

ل: مه‌زه‌کردن. [تام کردن، خوی چیشن]

ف: نمک‌چش، مَزیدن.

ع: اسْتِطْعَام.

## خواجه‌نیز

ل: خوا نگادار! [خواتان له گدل!]

ف: خدانگاهدار، خدانگهدار!

ع: الله حافظ!، الله حَفِيط!، حَفِيطُكُمْ الله!

## خواجه‌نیز

## خواجه‌نیز

ل: روین، روانه‌بورن، خوانگادار. [مال‌تاوایی، به‌ری بورن]

ف: پُردود، پُردود، گُسی، گُسیل، گُسیل‌شدن،

رفتن، راهی‌شدن، روانه‌شدن.

ع: وداع، تودیع، ذهاب، سَیْر، سَفَر، مُسَافَرَة.

## خواداک

[ل: خوادو: به‌شی خودایی.]

ف: خداداد، خداداده.

ع: هِبَة الله، فَضْلُ الله، فَيْضُ الله، عَطَاءُ الله.

## خوادان

[ل: خوایدان]

ف: خدادادن.

ع: عَطَاءُ الله، فَضْلُ الله، هِبَة الله.

## خوادان

[ل: خوی پندان (بو نمونه: خوی دان به نازله.)]

ف: نمک‌دادن. (به حیوان مثلاً.)

ع: مَلَح، تَمْلِیح.

## خوادان

[ل: خویدان]

ف: نمک‌دان.

ع: مِمْلَحَة، مِقْرَحَة.

## خوار

ل: لاخوارگ، ژیر. [لاخوارو]

ف: پایین، فرود، شیب، شیو، زیر، پست.

ع: خَفِض، خَفِیض، تَحْتَ، دُون، سَفْل، مَسْفَلَة.

## خوار

ك: پەس. [بچورك، زەبون]

ف: خوار، پست.

ع: ذليل، خسير، خفيف، دنيء، وضعيع، خضيع، خاضيع، خاسر.

## خواردن

[ك: خستنه دەم و قوت دان.]

ف: خوردن، زدن. آشامیدن.

ع: اكل، لقم، تَلَقَم، لَحَس، رَعِيَ. شرب، شرب، شرب، تشراب.

## خواردنهوه

ك: خوردن، سرکیشان. [نوشتن]

ف: آشامیدن.

ع: شرب، جرع.

## خوارده مه‌نی

ك: خویراکی. [نەره‌ی شیاری خواردنه.]

ف: خوردنی، خورا، خواره، خور، خوراک،

خوراکی، خوان، خوال، خوالی، رنجال، لوت،

پوت.

ع: اُكُل، مَأكول، غِذاء، طَعام، مائدة.

## خوارگ

ك: خوارگین، خوارخوارین. ژیرگ. [خواروو، لای خواروو]

ف: پایینی، شیبی، فرودی، فرودین.

ع: سَفَلِي، سافل، اسفل، ادون، اخفض.

## خوارگین ← خوارگ

## خواره‌وخستن

ك: خستنه‌خواره. [داخستن]

ف: پایین. انداختن، فرود انداختن.

ع: سَجَل.

## خواره‌وکه‌فتن

ك: که‌فتنه‌خواره. [داکه‌رتن (وه: داکه‌رتن له بانه‌وه).]

ف: پایین افتادن، فرود افتادن. (از بام مثلاً).

ع: طَر، سَقوط.

## خواره‌وهاتن

ك: هاتنه‌خواره. [دابه‌زین، داگه‌ران]

ف: پایین آمدن، فرود آمدن.

ع: نُزُول، مُبْطُوط، سُفُول، حَطّ، انْخِطاط، انْخِفاض، انْحدار، تَسْفُل، تَصَوُّب.

## خواری

ك: زه‌بونی. [رسوایی، سودگی]

ف: خواری، زیونی.

ع: ذل، ذلة، مذلة، خزي، هُون، هَوَان، خِفَة، اِبَة، مَوْبِية، وَضُوع.

## خواز

ك: بخوا. (دلخواز) [ریست]

ف: خواه، بخواه، خواهان. (دلخواه)

ع: طالب.

## خواز ← خواست

## خوازتن

ك: خواستن، گه‌ره‌لبه‌بون. [ریستن]

ف: خواستن.

ع: طَلَب، تَمَنَّى، تَبَغَّى، اِبتِغَاء.

## خوازگار

ك: خوازمن، خوازیار. [داواکار]

ف: خواستار، خواستگار، خواهان،

خواهنده.

ع: طالب.

## خوازکاری

ك: خوازمه‌نی، هتجوی، ده‌سگیان، ده‌سماچ‌کردن.

[داواکاری، خوازییتی]

ف: خواستاری، خواستگاری، کنگاله، کنگاله.

ع: خطبة.

## خوارلوك

[ك: سەر‌سال‌كەر (نەر: كەسە‌ی هە‌موو شتێك له هە‌موو

که سیتک ده خوازیت. [

ف: چیزخواه. (کسی که همه چیز را از همه

کس بخواهد.)

ع: جَشَع، راضع، رَضَاع، سَوُول، سَنَال.

**خوارزمه‌نی** ← **خوازکاری**

**خوازه**

[ک: مانای خوازراو]

ف: روا، سَفْتَه.

ع: مَجَان، اِسْتِعَارَة.

**خوازه**

ک: خَوَاشْت، هَمی، دهرخواست. [داخواز]

ف: خواهش، امید، درخواست.

ع: رَجَاء، تَقَاضِي، اِسْتِدْعَاء.

**خوازیار** ← **خوازگر**

**خواس**

ک: هِدْوَس، خواست، خَوَاشْت. [ویست، نیاز]

ف: خواست، مَلْچَکَا، هَوَس، گرایش، پَسایش،

خواهش، سَر.

ع: هَم، قَصْد، اِرَادَة، مَشِيَّة، طَلَب، مِيل، تَمَنِّي،

بُغَاء، بُغِيَّة.

**خواست** ← **خواس**

**خواستن**

ک: خواز، خوازتن، داواکردن. [ویستن، ناره‌زو کردن]

ف: خوازه، خواستن، پَیَسودن، مَلْچَکَا.

ع: طَلَب، تَمَنِّي، تَقَاضِي، هَم، اِرَادَة، قَصْد، مَشِيَّة،

مِيل، اِسْتِدْعَاء، اِبْتِغَاء، اِلْتِمَاس.

**خواستن**

ک: خوازتن. [به نمانندت داوا کردن]

ف: سَفْتَن.

ع: اِسْتِعَارَة.

**خواستنه‌نی**

ک: خوازته‌مه‌نی. [به نمانندت وهرگیرار.]

ف: اِرِمان، سَفْتَه، سَپَنج.

ع: مُعَار، مُسْتَعَار، عَارِيَّة.

**خوافروش**

[ک: دَسِی، خوانه‌ناس]

ف: خدا فروش.

ع: شَنَیاد، زَرَق.

**خوافروش**

[ک: خوی فروش]

ف: نمک فروش.

ع: مِلْچِي.

**خواگیر**

[ک: خواگرتور (بهر رق کینه‌ی خوا که‌وتور).]

ف: خداگیر. (به غضب خدا گرفتار)

ع: مَغْضُوب، مَلْعُون، مَطْرُود.

**خواگیر**

[ک: نه‌کگیر]

ف: نمک‌گیر.

ع: مَمْلُوح، مَآخُود بِالْمِلْح.

**خوالا**

[ک: هوژ (په پره‌وی «خالی»، «خالی و خوالا» واته: چوژ

و هوژ).]

ف: اَتَبَاع «خالی» است. «خالی و خوالا» یعنی: تهی

و تهک.

**خوان**

ک: ته‌شپی. [تاوه‌ی گلین که چیشتی تیدا ده‌خوژن و وه‌کورو

ساج نانی له‌سردا ده‌کدن.].

ف: برژن، بریزن، بیرژن، بیره‌ژن، تابه‌ی گلی.

(توی آن آش خورند و روی آن نان پزند.)

ع: مَحْفَة، غَضَارَة، نُزِيَّة، نَازِيَّة، زَيْدِيَّة.

وینته

## خوان

ك: سفره. [رایه‌خی پیشت له‌سر خواردن.]

ف: خوان، سفره.

ع: خوان.

خوانچه

[ك: تبه‌قی چوارگوشه‌ی دارین.]

ف: خوانچه، خانچه، پیشاره.

ع: خوان.

رینه

خوان‌زین

ك: ناوزین. [نشینگی زین]

ف: میره، خانه‌زین، میان‌زین.

ع: مَهْوَة، ذُبَّه، مَقْعَدُ السَّرَج.

خوانه‌خواسه!

ك: دوروا، دوروایی، خوانه‌کا! [دوربیتا، خوانه‌کا!]

ف: برگس، برگست، خدای ناخواسته!

ع: عیاذُ بالله!، معاذ الله!

خوانه‌کا!

ك: خوانه‌خواسه! [دوربیتا]

ف: خدانکند!، برگس!، برگست!

ع: عیاذُ بالله!

خواوه‌ن

ك: خاوه‌ن، گهره، خواه‌نگار. [خودی، خیر]

ف: خداوند، خاوند، خوند، بزرگ، خداوندگار،

خاوندگار.

ع: صاحب، رَبّ.

خواوه‌نگار ← خواوه‌ن

خوای ته‌وه‌رزه

ك: خوای هه‌وری. [خویی بلورین]

ف: نمک تَبَرَزَد، نمک سفید، نمک بلوری.

ع: مِلْحُ الثُّبُرْد، اَلْمِلْحُ الشَّقَاف، اَلْمِلْحُ اَلْأَبْيَض.

خوایش

ك: نه‌رجو، هانا، همی، خوازه. [داخواز، هیوا]

ف: خواهش، خوازه، درخواه، درخواست.

ع: تَمَكِّي، رَجَاء، اَلتِّمَاس، اِسْتِدْعَاء.

خوای هه‌وری ← خوای ته‌وه‌رزه

خویرین

ك: خوگوشتن. [له‌خودان، خوژنین]

ف: خودژدن.

ع: اَلتَّدَام.

خو به زه‌وینا دان

ك: خو به زه‌وینا کوتان. [خو به زه‌یدا کوتان]

ف: خود را بر زمین زدن.

ع: وَحَف، تَوَحِيف، لَبَط.

خویره‌س

ك: دورژ. [درژ، هه‌تبه‌سته]

ف: خودبست، خودیاف، دروغ.

ع: مُفْتَجِر، مُخْتَلِق، كَذِب.

خویره‌ستن

ك: خوگرتن. [بوژانده، سه‌رووت و سامان پیکره‌نان.]

ف: خودبستن، خودگرفتن، دارایی به هم

رسانیدن، دارایی به هم بستن.

ع: تَمَوَّل، اِثْرَاء.

خو به کوشت دان

[ك: خو به‌خت کردن]

ف: خود را به کشتن دادن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِيسَال.

خوپاراستن

ك: پاریز کردن. [دوره‌په‌ریز بوون]

ف: پرهیز کردن، خودپرهیزاندن.

ع: اِحْتِرَاز، اِتِّقَاء، تَحْفُظ.

خوپوشانن

ك: خوشارنده. [خو‌اپوشن]

ف: خودپوشاندن، خود پنهان کردن.

ع: تَغَطِّي، تَكْفُن، قَوَارِي، تَسْتُر، اِحْتِجَاب. اِخْتِفَاء.  
خوبه‌رس

ك: خوخوا، خوبه‌سه‌ن. [خوبه‌رست، خوخواز]  
ف: خودپرست، خودخواه، خودپسند.

ع: مُزْدَهِي، اَثَر، مُخْتَال.  
خوبه‌سه‌نن - خوبه‌رس  
خوبه‌سه‌نی

ك: خوخوای، خوبه‌رسی. [خوبه‌رستی، خوخوازی]  
ف: خودپسندی، خودبینی، خودخواهی، خود  
پرستی.

ع: اِزْدِهَاء، اَثَرَة، اِخْتِيَال، اَنَانِيَّة، تَكْبُر.  
خوبه‌نچ‌دان

ك: بېنچ‌خواردن. [خو بادان]  
ف: مَنگیدن، بېنچ‌خوردن.

ع: تَلَوِي.  
خوت

ك: خوت، خوالا. [خوت‌خالی] [چول‌هول]  
ف: ونگ، تهی، تهك، خُله، خوله.

ع: خالي، فارغ.  
خوت

ك: خوت، خالی. [چول]  
ف: تهی، تهك، ونگ، خُله، خوله.

ع: خالي، فارغ.  
خوتا

ك: خوا. [خودا، خودی، خولا (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]  
ف: خدا، خودا. (کرماجی است).

ع: الله.

خوت‌خالی

[ك: چول‌هول]

ف: تهی و تهك، خالی و خوله.

ع: خال و فارغ.

خوت‌خالی - خوت‌خالی

خوت‌خوالا - خوت‌خالی  
خوت‌ووت شوعامی

ك: لیزگ. [تیزگ (تیشک‌گه‌لی خوز)]  
ف: پرتوگشك، (كشك‌های پرتو)

ع: خَطُوط شُعَاعِي.  
خوته

ك: بۆله. [پرته و ورته‌ی تورپه‌یی].  
ف: زك، زك، ژك، غُرغُر، لُندلُند، غُر، لُند،  
زیرلُبی.

ع: دُندَنَة، دَوِي، طُنِين.  
خوته‌کردن

ك: بۆله‌کردن. [پرته و ورته‌ی کردن له تورپه‌ییدا].  
ف: رکیدن، رکیدن، ژکیدن، لُندیدن، غُریدن.

ع: دُندَنَة، طُنِين، دَوِي.  
خوته‌که‌ر

ك: بۆله‌که‌ر. [پرته و ورته‌که‌ر]  
ف: زكان، زكان، ژكان، لُندان.

ع: مُدَنَدِن، طَان.  
خوخستن

[ك: خو فریدان]

ف: خودانداختن.

ع: اِرْتِمَاء.

خوخلانیکی

[ك: خو خلاردان]

ف: مولش، خودسویسی.

ع: تَغَاوُل.

خوخوا

ك: خوبه‌رس. [خوخواز، خوبه‌رست]

ف: خودخواه، خودبین، خودپرست.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُزْدَهِي.

خوخواردنه‌وه

ك: خو‌بېنچ‌دادن، بېنچ‌له‌خودان. [رِق خواردنه‌وه (بۆ نمونه:

خۆيىچەدان لە تورەيدا.]]

ف: پىچ خورەن، بە خۆدپىچ زەن، تاب خورەن.  
(از غەزب مثلاً)

ع: اِتْكَال، اِحْتِرَاق، تَلَوِي.  
**خۆخۇلى**

ل: شەلەبان: وشە يەككى مەنلە ترسىنە.

ف: لولو، اولولو، كۇج.

ع: ضَيْقُطِي.  
**خۆخۆر**

ل: خۆخۆر (كەسەك لەگەن خەم و كەسى خۆيدا خراب  
يىت.)

ف: خۆدخوار. (كەسى كە با كەسان خۆد بەد  
باشە).

ع: دُعر.

**خۆخۆرەدان**

ل: خۆ بەر خۆر خەست. [خۆ بە خۆر دان]

ف: خۆدرا بە آفتاب زەن.

ع: اِسْتَحْناذ.  
**خۆدا**

ل: خوا. [يەزەدان، ئەللا]

ف: خەدا، دارا، داۋر، دادار، گرگر، كەردگار، ايزەد،  
پەرۋەردگار.

ع: اَلله، اَل.  
**خۆدەدارى**

ل: خۆگەرى، خۆگەرتن. [خۆگەرتەنە]

ف: خۆدەدارى، خۆيشتەندەرى، خۆدگەيرى،  
خۆدگەرتەن.

ع: زُهد، وَرَع، تَقْوَى، تَحْفُظ، اِمْتِنَاع، اِسْتِنْكَاف،  
كُكُول، كُكُوص، نُوهُ، ثَأْبِي، تَقْفُح، تَكْغَف، اِحْجَام،  
اِنْضِباط، اِنْتِهَاء، تَمَالُك، تَمَاسُك.  
**خۆدەگەرتەن**

ل: خۆتايەم كەردن، خۆشاردەنە. [خۆخەشاردان، بۆسەنەنە]

ف: كەمەن كەردن، پەنھان شەدن، خۆدپەنھان كەردن.

ع: اَفْذَقْذَة، تَخْفِي، تَكْمُن، اِخْتِفَاء، تَقْفَر، تَرْصُد،  
ضَبُوء، تَدْرُء، تَرْقُب، اِخْتِبَاء.  
**خۆدزىنەنە**

ل: خۆشاردەنە. [خۆ زەن كەردن]

ف: پەنھان شەدن، خۆدپەنھان كەردن.

ع: اِخْتِفَاء، تَرْصَد. (از جەنگ) [لەشەر].

**خۆدە**

ل: كەلەك، فەن، رەنگ، حوقە. [فەن]

ف: ريو، تەبەد، داغول، نەغل، كەنبور.

ع: خُدَعَة، خُدَيْعَة، دَلَس، وَلَس، كَيْد، مَكْر، حَيْلَة.  
**خۆپ**

ل: خۆپ. [بەتەرۇم، رەوان (بەرامبەرى «مەن»).

ف: جارى. (ضد «مەن»)

ع: جارى، خَرَار. سَرِيْع.

**خۆپ**

ل: خۆپ، تون. (ناۋەكە خۆپە). [بەتەرۇم]

ف: شەر، تەند.

ع: سَرِيْع، جارى.

**خۆراقات**

ل: رې، رېارە، ھەلەت، پېرېپوچ، وئەگەراز. [قەسە بى مانا  
رەھبەرىپوچ].

ف: بېھودە، پەرت و پەلا، پەرىشان، وئەگەراز.

ع: خُرَافَات، تَرْهَات، مُشَوْش، مَحَاصِيح،  
مُرْخَرَفَات.

**خۆراىن**

ل: خۆراىن، كەلەشەن. [خۆراىن: كەلەشەن پەستى لەش بەز  
لەبەرنى ئالوش].

ف: خەراىنەن.

ع: كَد، حَك.



## خُورائِش

ك: كَلَّاشِين- [خوراندن: كړاندنی له ش بو لاېردنی نالوش].

ف: خاراندن.

ع: حَك، عَرَك.

## خُورايی

ك: مَفَت، خَوِترپایی، هَمروا. [به لاش]

ف: مَفَت، شَمَفَت، رَئِب، رايگان.

ع: مَجَانِي، مَجَان.

## خُورپه

ك: تَه كان، خُورپه، تَه پِه، تَه پین. [شَه كان: بَزووتنی

بَه تَه وژم].

ف: تَكَان، طَبِش، زَدَن.

ع: رَعَقَه، خُفُوق.

## خُورپه

ك: لِيَدَان، (دَلَم تَه خُورپا). [كَهوتنه دَل]

ف: زَدَن (دَلَم مِي زَد).

ع: وَجَس، خُفُوق، وَحِي، اِلْقَاء، اِلْهَام.

## خُورپه

ك: تَه كان. [شَه كان: بَزووتنی بَه تَه وژم].

ف: تَكَان.

ع: رَعَقَه.

## خُورپيان

ك: لِيَدَان، لِيَوِيَان. (دَل مَه سَه لَه ن). [كَهوتنه دَل]

ف: زَدَن، تَبِش، يادرسيدن.

ع: اِلْقَاء، اِلْهَام، وَجَس، وَحِي، خُفُوق.

## خُورچ

ك: خُورجِين. [جُورِيَك مَه گَبِي لَه بَه ن دروست كړاړ].

ف: خُورچ، خُورج، خُورجِين.

ع: اَوْتِين، جِرَاب، خُورچ.

## وینه

## خُورچ

## خُورچ نلَوْداری

[ك: جُورَه خُورجِينِيَكَه لَه پَشْتِي باره بَه رِي دَه تِين و ناي پِي]

دَه گُورِيَزَن مَوَه.]

ف: بار جامه، خُورچ آبداری.

ع: اَوْتِين.

## وینه

## خُورجِين

## خُورجِين

## خُورچُور

[ك: خُورچُور: دَه نِگِي ناي زَوَر. (داوَه راندنی فرميسك.)]

ف: خُورچُر. (رِيخْتَن اَشَك)

ع: مَهْلَان، تَهْمَل، تَهْمَب.

## خُورِد

[ك: كُورِت مِيْتَان] (چو وگه سَه خُورِد).

ف: خُورِد. (كُوتاه شده، كم شده)

ع: اِنْتِقَاص.

## خُورِد

## خُورپه م

ك: شَادَمَان، دَل خُوش. [خُوشعَال]

ف: خُورَم، شَادَان، شَادَمَان، خُوش دَل.

ع: بَشُوش، فَرِيح، فَرَحَان، مَسْرُور.

## خُورپه م

ك: سَه رَه لَان. [سَه رَه زَار، بَزُوِين]

ف: سَبَز، خُورَم، سَبَزَه زَار.

ع: خَصِيْب.

## خُورما

[ك: بَه رِي دَا رُخُورْمَا.].

ف: خُورْمَا. (مِيوَه ي خُورْمَا)

ع: ثَمَر.

## وینه

## خُورما

[ك: دَا رُخُورْمَا (دِرَه خُتِي خُورْمَا).]

ف: خُورْمَا. (دِرَخْت خُورْمَا)

ع: نَخْل، نَخِيل.

## خورماوړون

[ك: چيشتيكه.]

ف: خرما و روغن.

ع: خبيص، وحيئة، رقوم.

## خورمای تهر

ك: خورمای تازه. [خورمای پينگه ييو]

ف: خرماي تر، خرماي تازه.

ع: رطب.

## خورمای نكه ينگ

ك: خورماي كوتلجه، خورماي ناريس. [نهريكه خورما،

خورماي نه گهيير]

ف: غنسا، خرماي غوره، غوره، خرما، خرماي

نارس.

ع: بسر، بلخ.

## خورووك

ك: ختكى، ختى. [ختوركه]

ف: خارش، پخپخو، پخلوچه، پخليچه،

غلغللك، غلغليچ، غلغليچه، غلمليچ، غلمليچه،

غلغچ، غلمچ، گلگك، گلگليچه.

ع: زكركه، دغذغه.

## خوپړه

ك: خوږه، خوږه خوږ. [دنگي روشتنى شله مدنى. (وهك:

دنگي نار.)]

ف: خرخر. (صدای آب مثلاً.)

ع: خړېر، خړخړ، قسيب، قسطله.

## خوپړه

ك: خوږه. [دنگي نار.)]

ف: خړخړ. (صدای آب)

ع: غقيق، خړېر، خړخړ، خړخړه، مَرهَره.

## خوپړه نى — خوسه ر

## خوپړه نى — خوسه رى

## خوپړه تاو — خوهره زان

## خوپړه تاودان — خوهره دان

## خوپړه ن

ك: شايسه، سزاوار. [شايان]

ف: خوژند، خورا، درخور، شايسته، سزاوار.

ع: لايق، حري، حقيق، جدير.

## خوپړه ن

ك: تيكه. خوهراك، خوهره مدنى. [پارو. خوزاس]

ف: تيكه، تكه. خوراك، خورونى.

ع: لقمة، طعمة، اكلة، طعام، مأكول.

## خوپړى

ك: خوړى. [كولكې پېز.]

ف: پشم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

## خوپړى

ك: خوړى. [كولكې پېز.]

ف: پشم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

## خوپړيان

ك: خوړيان، خارش. [خوړو]

ف: خارش، خاړيدن.

ع: حكة، احكاك، احكاك.

## خوپړيان

ك: خوړيان، خارش. [خوړان، خوړوى له ش.]

ف: خارش، خارخار.

ع: حكة.

## خوپړيانه وه

ك: قورپول، خوړون. هولول، خوړون. [به خوړدن چوون،

گه نده خوړون]

ف: پوك شدن، گود شدن.

ع: تأكل، تجوف.

## خوپړين

ك: خوږين، كاليان، نالوژيوون. [داخوږين، گوږشه كردن]

ف: غړیدن، توپیدن.

ع: تَشْدُد، تَذْمُر، تَهْدُد، تَزْنِيم، اِبْرَاق، اِفْزَاع.

### خوپړين

ك: خوړين، ليتخوپړين. [بهرېدا بردن. دانه بهر، دهنگدان]  
ف: راندن.

ع: حَدَو، سَوَق، زَجَر، نَهْم، نَهِيم، زَعَق (به)، اِثْقَار.

### خوپړين

ك: خوړين، داخوپړين. [گه فښ، گوړه شه کردن]

ف: غَرَش، غَرِيدن، توپیدن.

ع: ذَمَر، تَذْمُر، زَجَر، كَشَر، اِبْرَاق، اِفْزَاع، تَزْنِيم، تَشْدُد.

### خوپړين

ك: خوړين، راتڼ. [بهرېدا بردن. دانه بهر]

ف: راندن.

ع: حَدَو.

### خوزگه

ك: خوزگه، خوزه، موزل، قولاخ. [خزگه (جنگايه) له

روباردا كه ماسي تپدا كړ ده پيټه وه.]

ف: ژى، خُسپگاه. (جايي از رودخانه كه ماهي

در آن جمع شود.)

ع: بُرْكَة.

### خوزگه

ك: خوزه، خوزه، موزل، خهنگا. [خزگه (جنگاي

كوږوونه وه) ماسي له زستاندا.]

ف: ژى، ژير، آبگیر، بارکین، خُسپگاه، خُسپگاه

(جايي كه ماهي در زمستان در آنجا جمع

شوند.)

ع: بُرْكَة.

خوزه ← خوزگه (موزل)

خوزه ← خوزه

خوززه ← خوزه

خوززه

ك: خوژه، گياي سريش. [گياچريش (گيايه كه له ره گه كهي  
سريش دروست ده كهن.)]

ف: سريش، گياه سريش. (علفي است كه  
سريش از ريشه ي آن ساخته مي شود.)

ع: خُنْشِي.

### خوسپ

ك: ناوړدن، بهدوتن. [ياشله (زم کردن له پاشله دا.)]

ف: زشت ياد، دُشت ياد، پرتاد، جرَشَفَت،

نكوهش، بدگويي. (اوصاف بد گفتن در غياپ)

ع: غَيْبَة، نَمِيمَة، وَشَايَة، سَبَاعِيَة، ذَم.

### خوستا

ك: خوږه سمن. [له خوږايي]

ف: خودستا، خودپسند.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُزْدَهِي، فُخُور، مَغُور.

### خوسن

ك: دوژين، دژمان. [جنيو]

ف: دژنام، دژشنام.

ع: سَب، شَتَم، خُتَاء.

### خوسووسنه

ك: تاويه تي، تاييه تي. [به تاييه ت]

ف: ويژ، ويژه، بويژه، سامه.

ع: خُصُوصاً، بِالْخُصُوص.

### خوسووسيه ت

ك: سفته، جامه لوسي. [چاپلوسي، كلکه سوته]

ف: چاپلوسي، فروتنی، ستيغود.

ع: تَمَلُّق، خُصُوصِيَّة.

### خوسووف

ك: مانگ گريان، مانگ گريان. [تاريك برونى - به شيتك يا

همه رو - روي مانگ.]

ف: ماه گرفت.

ع: خُسُوف.

### خوسووف

ك: نوقەپوون، نوقەسار، [رۆچوون (وەك: داچوونی زەوی).]

ف: فرورفتن. (زەمین مثلاً.)

ع: خُسوف، خُسف.

**خوسه**

ك: پەژارە، خەم، ئەنتو، خەفەت، دلتەنگی، دلتەنگبوون،

دەپروون، [كەسەر، مەینەت]

ف: آندوه، فُرم، غم، راخ.

ع: غُصَّة، غَم، هَم، حُزن، شُجا، شُجَن.

**خوسەر**

ك: سەرەخەر، [سەربرۆ]

ف: بَرْمَخ، پَرْمَخ، پَرْمَخیدە، خودسر، فریده.

(خود رای)

ع: جامع، فُوت، مُفَتَات، خُرُوط، مُنْخَرِط، مَغْشَم،

مُغْشَمِر، مُؤْتَمِر، مُسْتَهَج، مُسْتَبَد، مُسْتَقِل، مَاسِي،

عَاصِي، مُسْتَوِزِي، مَقْرُور.

**خوسەری**

ك: سەرەخەری، [سەربرۆی]

ف: بَرْمَخِي، پَرْمَخِي. خودسری، فریدگی.

ع: جُمُوح، اِفْتِيَات، خُرُوط، اِسْتِبداد، اِسْتِقْلال...

**خوشاردنهوه**

ك: خۆ گۆم كردن، [خۆ رن كردن، خۆ هشاردان]

ف: خود پنهان كردن، پنهان شدن، خود گم

كردن.

ع: اِخْتِفَاء، اِسْتِتَار، اِسْتِغْشَاء، تَغْطِي، تَكْمُن،

اِكْتِمَان، اِكْتِمَاء، اِكْتِنَان، اِقْنَاب.

**خوشاردنهوه**

ك: شەرمە كردن، [رۆگری، تەریقی]

ف: روگرفتن، شرم كردن.

ع: اِحْتِجَاب، اِسْتِغْشَاء، تَخْفَر، اِسْتِحْيَاء.

**خوشانهوه** ← **خۆزانهوه**

**خوشووع**

ك: بڕوچكى، فرووتەنى، [ملکەچى، بچورکى]

ف: كوچكى، فرووتنى، خاموشى.

ع: خُشُوع، خُضُوع.

**خوشه**

ك: خوشەخوش، [خوشخوش: دەنگىكە (وەك: دەنگى

دۆشینی شیر).]

ف: خُش خُش. (صدای دوشیدن شیر مثلاً.)

ع: شَخْب، اُشخوب.

**خوشيانهوه**

ك: كۆزىيانەوه، [هەلەوانەوه]

ف: بەهەم خۆردن.

ع: اِنْتِقَاض، تَقْوُض.

**خوشيلك**

ك: خوشيل، خوشيلکە، [گيايدەکە لە تيرەى «سفتيچک».

شیردارە و لە کلکە رێوى دەچیت، زۆر روانکەرە، شیریش

دەکات بە پەندرا.]

ف: مَهْک. (علفی است از جنس سفتيچک،

شیردار، شبیه به دُم روباه، مسهل سختی

است، شیر را هم پنیر می‌سازد.)

ع: يَتَوَع.

**وینه**

**خوشيلکە** ← **خوشيلک**

**خۆکردنه زيرناو**

ك: ژيژنارپوین، [قوتەخواردن]

ف: زیر آب رفتن.

ع: انغماس، اِرْتِمَاس.

**خۆکوشتن**

ك: خۆلەناربەردن، [خۆتیارەدن، لەخۆدان]

ف: خودكشتن، خودزدن، خود از میان بردن،

خودكشی.

ع: اِنْتِحَار، اِتْدَام.

**خۆكيشانهوه**

ك: كيشان، [بلازكردنەوهى هەردوو دەست بە دەم

باریشکدانه‌ره.

ف: کَنهَزَه، کَهَنَزَه، مَنگ، مَنگیده، فَنجَا، فَنج،  
فَنجیدَن، کَش واکَش، لولیدَن.

ع: تَمَطِّي، تَمَّتِي، تَمَدَد. (تَمَدَدُ الْأَعْصَابِ)  
**خوگرتن**

[ک: هَوَگَر بَوَرَن]

ف: خوگرفتَن.

ع: تَخَلَّق، تَدَاب، اُنَس، اَلْفَة.  
**خوگرتن**

ک: خوداری، ورینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگرفتَن، خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، تَقَبُّص، اِنْضِبَاط، اِحْتِرَاز.  
**خوگرتن**

ک: خوته‌ستن. [بوژانه‌ره، سه‌روته و سامان پیکه‌وه‌تان]

ف: خود گرفتَن، خودبستن، دارایی به هم  
بستن، دارایی به هم رساندن.

ع: تَمُول، اِثْرَاء.

**خوگرتن**

ک: خوته‌ستن، گریسان. [گریسان، مدین]

ف: بستَن، فسرَدَن، بسته‌شدَن، اَنْبَسْتَه‌شدَن.

ع: تَخْتَر، تَرَوُب، اِنْجِمَاد.

**خوگیر**

ک: خوش‌ناشنا، زورناشنا. [هَوَگَر]

ف: خوگیر، زود‌آشنا.

ع: خَلِيق، اَنِيس، اَلِيف.

**خوگیری**

ک: خوداری، ورینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، اِحْتِرَاز، اِنْضِبَاط.  
**خوکیل‌کردن**

ک: خوٚینگانه‌کردن. [خوٚ‌هله‌کردن]

ف: خود دور کردن، خود بیگانه کردن.

ع: عَمَس، فَمَسَح، تَعَامُس، تَعَامِي، تَعَامُش، تَعَابِي،  
تَعَاوُل، تَجَاهُل.

**خول**

ک: گِیج، تَو، سَوِیَر، خَوَل، چَرخ، گَه‌ریان. [زُفَر]

ف: چَرخ، چَرخه، گِیج، تَاب، گَرَدَش، گَرَدیدَن.

ع: دَوَر، جَوَل، رَدَن.

**خول** ← **خول**

**خول** ← **خول**

**خولاسه**

ک: رَوَت، پَاک، پَدَتی، جَدوهر. [پوخته]

ف: وِیژ، وِیژَه، اَوِیژَه، بِیژ، بِیژَه، سَرَه، سَارَا، ژَاو،  
نَاب، اَمَرخ، جَوهر، بَی‌دَرَد، بَی‌اَلایش.

ع: خُلَاصَة، خَالِص، لُب، لُبَاب، رُبْدَة، فُح، کُح،  
صِرَف، مَحْض، مُلَخَّص، فَذَلْکَة.

**خول‌خواردن**

ک: سَوِیَر‌خواردن، گِیج‌خواردن، مَامَانَه‌گِیجی. [بَارَه‌خولی]

ف: چَرخیدَن، چَرخ‌زَدَن، گَرَدیدَن، گِیج‌خوردَن.

ع: دَوَر، دَوَرَان، اِسْتَدَارَة، جَوَل.

**خولخوله**

[ک: خَوَل‌لَو‌کَه (که به دست ده‌بَیولیتنه‌ره).]

ف: فَرَنک، چَرخ‌خَوک، پَهَنه. (که با انگشت چَرخ  
دهند).

ع: بُلْبَلَة، دَوَامَة.

وِیَنه

**خولخوله**

ک: کَوَلَه‌تَرَاش. [مَزْرَاح (که پَدَتی پِیَا ده‌پِیچَن و دایده‌کوتن  
هَدَتَا بَیولیتنه‌ره).]

ف: فَرَوک، فَرَفَرک، فَرَمَوک، گَرَدَنَا، بَادَبَر، بَادِپَر،

بَادَفَر، بَادَاَفَره، بَادَاَفَرَا، (که با رِیسمَان از دست

دهند تا چَرخ خُورَد).

ع: خَذَرُوف، دَوَامَة، بُلْبَلَة.

وِیَنه

**خول‌دان**

ل: سورِدان، گِيچِ دان. [چرخ دان]

ف: چرخ دادن، گِيچِ دادن، گيجاندن، چرخاندن.

ع: تَدْوِير، اِدَارَة.

**خوله**

[ل: سوکته نای «خودامورد».]

ف: مخفف «خدا مراد» است.

**خوله**

ل: سورِد. گهريان. [چرخه. گهريان]

ف: چرخ. گردش.

ع: دَوَر، جَوَل، حَرَكَة.

**خوليانموه**

ل: سوريانموه. گهريان. چرخيان. [خولانموه. گهريان]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن، گيج خوردن.

گردیدن.

ع: تَدَوُّر، اِسْتِدَارَة، اِجْتِيَال، جَوَلان، طَوْفان، حَرَكَة.

**خول**

ل: خول، خاك. (خاك نهرم) [گل]

ف: خُل، پَلَم، خاك.

ع: دُقَة، دُقاقَة، مُنْبَع، دَرَمَك، ثَراب.

**خولا**

ل: خولا، خوا. [يزدان، خدا (وشه يکی کرماجيه).]

ف: خدا، يزدان. (کرماجی است.)

ع: اَلله، الله.

**خولام**

ل: به نه، به رده، که مهربان، زهر خری. [کوتله، به نه،

غولام]

ف: زهی، بُلون، بَنده، بَرده، دادو، لالا، زرخريد،

خواجه تاش. کودک.

ع: عَبد، غَلام، رَقِيق (ضد عَتِيق). وَلَد.

**خولامانه**

ل: زلف. [برج، بسک]

ف: زلف.

ع: وَفَرَة، فَرَوَة، فَرَفَرَة، لَمَة.

وینته ← پلانه عاو

**خولام به چه**

ل: به نده زاده، به رده زاده. [نوک زاده]

ف: زِيدَك، لِيَتَك، كَوَنَك، غَلام بچه،

خانه شاگرد. (اشاق)

ع: قُعِيد، غَلام.

**خولام به گردش**

ل: هَيوان. [مهيوان]

ف: رَسَت، رَسْتَه، راسْتَه، ستاوند، تارُمی، ايوان،

غلام گردش.

ع: اَيوان، طارُمی.

**خولته**

ل: تِيكَة لِي. [تِيكَة لَو برون، ناريتيه برون]

ف: آميزش.

ع: خُلَطَة، اِخْتِلَاط، اِمْتِزَاج.

**خولته** ← سَفْتَه [جامه لَووسی]

**خولخوله**

ل: که پَره، خولرو، ههنگامه، قال، ههرا، زله، ههرا.

[قَه قَه]

ف: غُلْغُلَه، غُلْغُل، غوغا، شور، شورش، خلاش،

خَلالوش، خَلِيش، تَلاتوف، تَلَاج، ههنگامه.

ع: جَلْبَة، دَوْدَاه، ضَوْضَاء، هُراء.

**خولق**

ل: خولک، خَو. [روشت، خور]

ف: خو، خوی، فرخوی، خیم.

ع: خُلُق، دِيْدَن.

**خولک** ← خولق

۱- له ده سنووسه که دا ناخوئيرتیه موه، به لام وادياره

«خولته» بیت. (ر - ر)

**خولك كردن**

ك: چړين: ناشنايي كردن. [بانگ كردن، داروت كردن]

ف: خو كړدن. آشنائي كردن.

ع: دَعْوَة.

**خولنجان**

ك: قَريمان. [قَرنجان: گيايه كه.]

ف: خولنجان، خسرودارو.

ع: خولنجان.

**خولو پاتنه وه** ← **خولو پاتن**

**خولوو** ← **خولخوله**

**خولوو پاتن**

ك: تلائن. [تلانده، گهوزاندن]

ف: يو زانندن، غلتانندن.

ع: تَمْرِغ، دَحْرَجَة.

**خولوو پيان**

ك: تليان، تليانه، تلواتل، خرته گل. [تلاسه، گهوزان

(وه): گهوزيني نesp و ولاخ و ناژول له خاكدا.]

ف: يوژك، يوزه، تلو، غَلَت، غلتيدن، تلو خوردن،

يوژك زدن. (غلتيدن اسب و الاغ و حيوانات در

ميان خاك مثلاً.)

ع: كَتَل، تَمْرِغ، ثَرَوُغ، تَنَلْتُ، تَدَحْرَج.

**خولوو پيان وه** ← **خولوو پيان**

**خوله بوت**

ك: خوله پوت. [خاك خوژ]

ف: خُل، خُل، خُل خاك، گرد خاك.

ع: حَشَوَاء.

**خوله بوت** ← **خوله بوت**

**خوله پوتی**

ك: خاكبازی. [خوله پرت، حدماموكن]

ف: خاكبازی.

ع: تَعَفَّر، اِنْعَفَار، اِعْتِفَار، اِسْتِحْثَاء، تَرَبُّب.

**خوله پوتی** ← **خوله پوتی**

**خوله زان**

[ك: خوله زان (سكنيشه يه كه به هوی خوژ خوارده)

په پيدا ده پیت.]

ف: شکم درد. (شکم دردی است که از خوردن

خاک تولید می شود.)

ع: حَقَلَة.

**خوله كهوان**

ك: سدریوان. [شوتنی خه شوخال رشتن.]

ف: كلجان.

ع: دَمَنَة، مَرَاغ.

**خوله كهوان** ← **خوله كهوان**

**خوله میتش** ← **بوول** [دشه يه کی کرماجیه.]. [کرماجی است.]

**خوم**

ك: ليله نگ. [خم، ههش: بهری گيايه كه، خام و بهنی پی

شین ده كه ن.]

ف: نیله، سندوس.

ع: نِيل، بِلَیج.

**خومار**

[ك: سدریتشه ی پاش مدی خوارده وه.]

ف: خُمار، قُنْجَا.

ع: خُمار. ...

**خومار شكين**

[ك: سی بیاله شهرابی بهیانیان یا نیواران که بز لابردهی

خومار ده پیتش.]

ف: سه تا، خُمار شكين.

ع: مَصْحَا، ثَلَاثَة غَسَاَلَة.

**خومخانه**

ك: رنگره خانه. [خخانه: دوکانی پهنگریزی.]

ف: رنگره خانه.

ع: مَصْبَغَة.

**خومس**

ك: پهنگیه ك. [پیتجیه ك (یهك بهش له پیتج بهش).]

ف: پنج یک، پنج بوده.

ع: خُمس. (نصفُ العُش)

خومره ژه

ل: سموزه کوا. (کهنه سمه: بالنده کی توار سموزه.)

ف: کَرَبه، سَبَرک، پلواسه، سَبَر قبا، سَبَر کوا،

سَبَر گرا.

ع: اخیل، خُصارِی، شُقُرُق، شِقِرَاق.

وینه

خومه شیونه ← خومه شیونه

خومه شیونه

ل: خومه شیونه، شاراشو، شەراشو، ناگریه پاکەر.

[نازاره چی]

ف: آشوبچی، آشوبگر، شهر آشوب، شورش گر،

شورشچی، غوغا انگیز.

ع: فِتَنه، مُفَتِّن، مُفْسِد.

خومه شیونه ← خومه شیونه

خوناق

ل: خوناق، تاس، [بیان، هدانه بران]

ف: خُناک، باد زهر، زهر باد.

ع: خُناق.

خونچانن

ل: گونچانن. [خونچاندن، جی بز کردنره]

ف: گنجانیدن.

ع: تاتیه، اصلاح.

خونچکا

ل: خونچکه، گونچا. [خونچکا: شرتنی تیدا جیپورنره.]

ف: گنجایشگاه.

ع: مَوسِع

خونچکه

ل: گونچا. (چینگه ی خونچیان.) [خونچکا]

ف: گنجایشگاه.

ع: مَوسِع

خونچه

ل: ول. [یشکورژ، غونچه]

ف: غُنچه، غوژه، بوژه، تژه، ول.

ع: بُرُعُم، بُرُعُوم، قَمَعُولَه، قَدَاح، کِم، وُشع.

وینه

خونچیان

ل: گونچیان. [گونچان، جیپورنره]

ف: گنجیدن.

ع: تَأَتِي، مَسلُوحِيَّة.

خونسا

ل: نیروما، نه نیر و نه ما، نیره مولا. [نیره مولا،

نیرمه ندولک]

ف: کُماسه، نرماده.

ع: خُنْثِي.

ع: لُثَا، دُمَاع.

خونما

ل: فیزکر، خوتوین. [فشه کر، خَوبه زل نوین.]

ف: خودنما، خود فروش.

ع: مُرْدَه، مُخْتَال، مُتَنَفِّخ، مُتَكَبِّر، مُتَعَاظِم، مُعَلِن.

خونمای

ل: خوتوینی، فیز. [فشه کردن، خَوبه زل نواندن]

ف: بَوش، بَوش، بَوش، اَهنامَه، اَوش و بَوش،

خودنمای، خودفروشی، خودآرایی، هارش.

ع: عَجَب، تَنَفُّخ، تَكَبُّر، تَعَاظِم، تَشْخُص، اِعلان، كَر

و فَر.

خونوانن

ل: خوتوینی، خوتمای، فیز کردن. [فشه کردن، خَوبه زل

نیشان دان.]

ف: خود نمودن، خودنمای، خودآرایی، بَوش،

بَوش.

ع: تَظَاهُر، تَعَاظِم، تَبَرُّج، تَنَفُّخ، تَفْئِش، تَكَبُّر،

تَشْخُص، رِثاء.



## خُونَوَتَنِي ← خُونَاوَن

## خُونَهَكِير

ك: پَلپ. [خوتنه گرتوو، شل و ول]

ف: سُسْت.

ع: قَلَع.

## خُونَهَكِير

ك: كِنْفِي، يَاخِي، رَهْمَكِر. [سَلَكِر، سَهَرِيژِي]

ف: خُونَكِير، نَاغَرْمَان، يَاغِي، رَمُوك، رَمَنده.

ع: جَاغَل، نَاغِر، شَارِد.

## خُونَهَوَار

ك: سَهَرَادَدَار. [خوتنه وار]

ف: خَوَانْدَه، خَوَانْدَه، بَاسَوَاد.

ع: عَالِم، قَارَه، قَارِيء، مَقْرِي.

## خُووس

ك: فِيس. [نهرم برون له ناره ناردا]

ف: خُووس، خِييس، آغَار، آغَال، آغَارَش، آغَالَش،

فَرغَار، فَرغَارَش.

ع: نَقُوع، رُشُوف، مَرَاَسَة.

## خُووسَان

ك: فِيسَان. [نماندن، نهرم كردن له ناردا]

ف: خُوَسَانِيدِن، خِيَسَانِيدِن، فَرغَارِيدِن،

فَرغَارِيدِن، آغَارِيدِن، آغَالِيدِن، سِرَشْتِن، بَه هَم

سِرَشْتِن.

ع: نَقَع، رَشَف، مَرَس، مَرَث، مَغَث، لَت، جَبَل،

اِنْقَاع، ثَرَثِيَة، ثَنَدِيَة، ثَبَلِيل، تَشْرِيِب.

## خُووسَنِيَان

ك: فِيسَنِيَان. [خستنه خووس، خروساندن]

ف: خِييس گَزَاشْتِن، آغَار نِهَادِن، فَرغَار

گَزَاشْتِن....

ع: اِنْقَاع....

## خُووسِيَاك

ك: فِيسِيَاك. [خووسار]

ف: خُوَسِيدَه، خِيَسِيدَه، أَغَرْدَه، آغَارِيدَه،

فَرغَرْدَه، فَرغَارِيدَه، فَرغَرْدَه، فَرغَارِيدَه، رُفِيدَه.

ع: مَرَسُوس، مَرَثُوث، مَغَثُوث، مَرَشُوف، مَنقُوع،

مَلتُوت.

## خُووسِيَان

ك: فِيسِيَان. [خروسان، نمان]

ف: خُوَسِيدِن، خِيَسِيدِن، رُفِيدِن آغَارَش،

آغَارَش، آغَالَش، فَرغَارَش، سِرَشْتَه شَدِن.

ع: تَمَرُس، تَمَرُث، تَمَغُث، تَرَشُف، نَقُوع....

## خُووسِيَان

ك: نَارَه كَرْدِن. [خَو دَرْدَان و عَارَه كَرْدَنه رِي زَوَر.]

ف: خُوِيدِن، خَوِي كَرْدِن.

ع: نَجْد.

## خُووِك

ك: بَه رَاز، مَالُوس. [بَه رَاز، گَاكُول]

ف: خُوِك، گُرَاز، وَرَاز، بَغَرَا.

ف: خَزِير، قَبَاع، هِلُوف.

وَنَنَه

## خُووناو

[ك: نَاوَاورْمَه]

ف: خُوْنَاو. (آب قَاوَرْمَه)

ع: مَاءُ الحَمِيس.

## خُووناوَه

ك: خَوِنَاوَه، هَوِنَاوَه. [ناره نارِي له كَاتِي سَوَتَانْدَا له

دَارِي تَه رِ دِيْتَه دَر.]

ف: سِرَشَك. (آبِي كه هَنگَام سُوخْتِن چُوب تَر

بِيرُون مِي رِيْزِد.)

ع: نُسِيَس، دُمَاج.

## خُووناوَه

ك: خَوِنَار، خَوِنَاوَه. [اَشِيرَه يَكِي سَوَر يَا رَهْشَه كه قَهْدِي

دَرَه خْت دَه رِي دَه دَات.]

ف: خونابه. (آبی سرخ یا سیاه که از تنه‌ی درخت بیرون آید).

### خَو وِیَل کردن

ل: خَو مَهَلَه کردن. [خَو گِیَل کردن]

ف: خود ویل کردن، خود بیگانه کردن.

ع: تَغافل، تَجاهل، تعامی.

### خوهت

[ل: خَوَت]

ف: خودت.

ع: أَنْت، نَفْسَكَ.

### خوهر

ل: خوهره‌تار، رَوَچیار، خوهرشی. [خَوَر، رَوَر، هه‌تار]

ف: خَوَر، مهر، هور، لیو، روز، خَرِشا، خَرِشاد،

خورشید، آفتاب، آفتاو، آف.

ع: شَمس، جَوْناء، نَکاء، بَیضاء، مَها، غَوَرَة، غَزالَة، شارق، یُوح. (الْخَیْرُ الْأَعْظَم)

### خوهر

ل: خوهراس، خوهرال، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [خواردن: نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَر، خوردنی، خورا، خواره، خوال، خوراک.

ع: أَکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهر

ل: بخوهر، خَوَرَنه. (ناغهور) [بَخَوَر: نه‌وی ده‌خوات.]

ف: خور، خوار، خورنده.

ع: أَکَل، شارب.

### خوهرناوا

ل: نَیَوار. [روژیه‌ر: ده‌می خَوَر نارابوون.]

ف: شبانگاه، ایوار.

ع: غُروب، مَغْرِب، کُروب، مَساء، مَلْئَة، أَصیل.

### خوهراس

ل: خوهر، خَوَرَد، خوهرال، خوهرده‌منی. [نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَر، خورا، خواره، خوال، خوردنی،

### خوراک

ع: أَکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهرال

ل: خوهراس، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَرال، خَوَرش، خَوَر، خورا، خوال،

خوالی، خوردنی، رنجال.

ع: أَکَل، نَزَل، أَکَلَة، نَزَلَة، طَعم، طَعمَة، طَعام،

عَلاس، غِذاء، مَعاش، عَیش.

### خوهرکی

ل: خوهرده‌منی. [نه‌وی بو خواردن ده‌شیت.]

ف: خوردنی، خوراکی.

ع: طَعام، غِذاء.

### خوهرانگاز

ل: خوهرزده. [تارانگاز، هه‌تاربردور]

ع: مُشَمَّس، مُشَمَّس.

### خوهردان

ل: خوهره‌تادان. [به‌خَوَرَدان: خستنه بهر هه‌تار.]

ف: آفتاب‌دادن.

ع: اِشْرار، تَشْرِیر، تَشْرِیق، تَشْرِیَة، تَشْمِیس.

### خوهرشت

ل: خوهرکی، پِئخوهر، نان‌خوهرشت. [پِئخَوَر: نه‌وی به

نانه‌ره ده‌خَوَن.]

ف: خَرش، خورش، خوراک.

ع: اُدام، صِباغ.

### خوهرشی-روچیار

### خوهرشیدی

[ل: نامرازی په‌رچه‌ره‌وی روونکی.]

ف: خوهرشیدی، نورافگن.

ع: عَکاسَة.

### خوهرنشین

ك: روژنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: غُرب، مغرب.

**خودرهمه‌زان**

ك: نَسار، نَسرم، سِتور. [نزار، به‌رسی‌به‌ر]

ف: نَسا، نَسار، سایه.

ع: مَقَنَّة، ظلیل.

**خودروه‌زان**

ك: خورگیر، خوره‌تار. [به‌رروژ، به‌رژپکه]

ف: بَتَو، آفتاب‌گیر، آفتاب‌رو.

ع: مِشراق، مَضْحَا.

**خودروه‌زان** ← **خودره‌لات**

**خودره**

ك: پورته‌ك، كفت، ریژه. [خوزه، گولی]

ف: خوره، لوری، پیسی. كوفت.

ع: اكَّة، جُدام.

**خودره‌تاو**

ك: خور، روژ، روژیار. [خور، همتار]

ف: هُور، لیو، زو، زاو، زاب، مهر، آف، آهو،

قُباس، خُرشا، خُرشاد، خورشید، آفتاب، روز.

ع: شارق، نكاء، جَوْناء، بَيْضاء، يُوْح، بِراح، مِهاة،

غَوْرَة، غَزَالَة، شَمْس. (الْأَثَرُ الْأَعْظَم)

**خودره‌زهره**

ك: به‌رتیوار. [روژداگه‌ران، عدس]

ف: آفتاب‌زرد، ایوار.

ع: عَصَر.

**خودره‌زهره**

ك: خورنارا. [روژپه‌ر]

ف: شبانگاه، خورزرد، آفتاب‌زرد، نشستن

آفتاب.

ع: نَكْف، طَفاف، طَفَل، طُفول، أَصِيل، تَطْرُفُ

الشَّمْس.

**خودره‌لات**

ك: خاور. [روژمه‌لات]

ف: بَتَو، خاوَر، خوراسان، خُراسان.

ع: مَشْرِق، مَطْلَع، مَطْلَع.

**خوزه‌گه**

ك: كاشكای، كاشك. [خوزیا، دلخواز]

ف: كاش، آندیک، آندیکه، باشدكه، آرزو.

ع: لَيْت، لَعْل، عَسَى، تَمَنَّى، تَرَجَّى، تَوَقَّع.

**خوزه‌گه**

ك: به‌زه، خوشا! [به‌به‌ها، چ خوشه!]

ف: زه‌ها، زهی، زه، خوش، خوشا، بها، نیکا!

خَنَك!

ع: طوبی، واه‌ا، حَبْذا، مَرْحَباً!

**خوزه‌گه‌بردن**

ك: نارات خواستن. [خوزگه‌پی‌خواستن (نیره‌پی و چار

تیرین له روی خوشه‌ویسته‌ره.)]

ف: یژهان، پژهان، آرزو. (حسد بردن از روی

محبت)

ع: غِبْطَة.

**خودش**

ك: ساق، چاخ، رهش، درس. [ساخ]

ف: خوش، وش، به، خوب، درست، دوروز.

ع: سَالِم، صَحِيح.

**خودش**

ك: خاس، قه‌ش‌نگ، به‌خ. [باش، چاك]

ف: خوب، نیک، زه، زیبا، زیبان، نیکو، بیژه، خه،

غ‌دیر، براه، خوش، وش، کش، شگرف، اشگرف،

وشت، خویش، به، بَخ.

ع: حَسَن، طَيِّب، جَيِّد، بَهِي، بَهِيْج، عَبْقَرِي، خَيْر.

رَغْد، رَغِيد، سَعْد، سَعِيد، مُبَارَك. حَبْذا.

**خودش**

ل: بامزه، خورشمهزه، گوارا. [به تام، نوش]

ف: خوش، وش، بامزه، گوارا.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِيء، هَنِيء، مَرِيء.

### خودش

ل: سیس، ده ساژو. [ژاکار]

ف: خوش، افسرده، پَرْمُرده، نست خوش.

ع: ذَاوِي، ضَامِر، مُتَخَوِّش.

### خودشا

ل: خورگه! [به به، چ خوشه!]

ف: خوشا، بها، نیکا، زها، خُنْکَا، خوش!

به! نیکا، زه! خُنْک!

ع: طَوْبَى، وَاها!، وَاها!، مَرْحَبَا!، حَبِّدَا!

### خودش ناشنا

ل: خَوگیر، خوش گورز. [هزگر]

ف: خوش آشنا.

ع: اَلَوْف، خَلِيق.

### خودشان

ل: خوش هاتن. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

### خودشامده

ل: سفته. [مه رای کردن، ماستار کردن]

ف: سَیغود، آشمالی، خوش آمد.

ع: تَمَلَّق، مُدَاهَنَة.

### خودشاو

[ل: خُشاب: ناری میوژ و میوهی وشکی خورسار.]

ف: خوشاب، خوشاو، خُشاب.

ع: نَقِوع، نَقِيع، مُنَقَع.

### خودش نه نام

[ل: شوخوشه نگ، بالاته مام]

ف: خوش اندام.

ع: رَشِيق.

### خودشباد

ل: خوششان. (موارهك بی) [پیروزی]

ف: خجسته باد، فرخنده باد.

ع: ثَبْرِيك، تَهْنِيَة.

### خودشباور

ل: زووباو. [دلساف]

ف: خوش باور، زودباور.

ع: مِيقَان.

### خودشبه خت

ل: خوش نگین، ناچارباک، ناچار روشن، خوش تامه د.

[به ختیار، به خته ور]

ف: خوش بخت، نیک بخت، بختیار، نیک اختر،

ریک، هرات، به روز، خوش نگین، خوش آمد.

ع: سَعِيد، بَخِيْت، مَبْخُوْت، ذُو الْبَيْت، مَحْظُوْظ.

### خودشبه خت!

ل: خوش نگین! [به خته ور! (به شیوهی بانگ کردن)]

ف: ریک، ریگ، ویگ، ای خوش بخت! ای

خوش اختر! (بر سبیل خطاب)

ع: وَیْحَا!

### خودشبه ختی

ل: خوش نگینی، ناچارپوشنی. [به ختیار، شانس]

ف: اَرْمَگان، هراتی، فیروزی، خوش بختی،

نیک اختر، بختیاری به روزی.

ع: سَعَادَة، حَظ.

### خودشان

ل: خوش، خوشباد. (موارهك) [پیرو]

ف: خُجَسْتَه، فرخنده.

ع: مُبَارَك، مِیْمُون.

### خودشحال

ل: دلشاد، خوشنود، خوشدهماخ، به که یف، به ده ماخ،

شادمان. [دلخوش]

ف: شادمان، دلشاد، شادان، شاد، خوشنود،  
خرسند، خُرَم، خوش جاوَر.

ع: مَسرور، فَرِه، فَرِح، مَفْرَح، مَرِح، بَهیج، نَشیط،  
مَشعوف، غَضِب، غاضبی، مُنَبِّط.  
**خودشحالی**

ل: دلخویشی، شادمانی، خوشنودی، خویشی،  
خوشده‌ماخی، شکوفه، شکوفیه‌ده [شادی، دلشادی]  
ف: شادمانی، دل‌شادی، شادانی، خوشنودی،  
خوش جاوری، خُرَمی، خرسندی، زیغ، کاغک.

ع: سَرَّة، فَرِه، فَرِح، مَرِح، بَهجَة، نَشاط، شَعَف،  
غَضَارَة، شَمَق، شَمَاقَة، طَرَب، عَشْرَة، اِنْبِساط،  
سُرور.  
**خودشخو**

ل: خوش‌رفتار. [ناکار باش]  
ف: خوش‌خو، وَشخو، گَشخو، خوش‌رفتار.

ع: فاکه، فِکِه، لَبِیق، لَبِیق، اَنیس.  
**خودشخوان**

ل: ره‌شوان [وشه‌یه‌کی گوزانیه.] [گورانی است.]،  
ناوازه‌خوین. [گوزانییتر]  
ف: خوش‌خوان، وَشوان، نَواگر، خُنیاگر،  
آوازخوان.

ع: مَغْنی، نَعوم، ناخِم.  
**خودشخوهر**

ل: خویش‌خوراک. [کده‌سی که خوراکی باش ده‌خوا.]  
ف: خوش‌خوراک.

ع: نَبِیق.

**خودش‌خویش!**

ل: به‌خه‌خ!، نه‌ها! [به‌به‌ها!]

ف: خوش‌خویش!، وخ‌وخ!، وه‌وه!

ع: بَخ‌بَخ!

**خودش‌ده‌ماخ ← خودشحالی**

**خودش‌سروو**

ل: شوخ، رو‌گوشاد، رو‌واز، خه‌نهران. [رو‌خوش]

ف: خوش‌رو، گشاده‌رو، شادان، شوخ، خندان،  
رو‌باز.

ع: بَشوش، فَرِه، فَاَرِه، بَطِر، فِکِه، فَاکِه، طَلِیق،  
نَشیط، ناشط.

**خودش‌سروویی**

ل: رو‌گوشادی، خه‌نهرانی. [رو‌خوشی]

ف: خوش‌روی، گشاده‌روی، رو‌بازی، خندانی،  
شادانی.

ع: بَشاشَة، طَلَاقَة...

**خودش‌رفت**

[ل: خوت‌به‌وت (بۆ نمونه: نه‌سپی خوت‌به‌وت.)]

ف: خوش‌رفتار. (اسپ مثلاً.)

ع: جَواد.

**خودش‌ره‌فتار**

[ل: ناکارچاک]

ف: خوش‌رفتار، وَش‌رفتار، گَش‌رفتار،  
کَش‌رفتار.

ع: حَسَنُ السُّلُوك.

**خودش‌ره‌فتاری**

[ل: ناکارچاکی]

ف: خوش‌رفتاری...

ع: حُسْنُ السُّلُوك.

**خودش‌زوان**

ل: شیدیزوان، شه‌کدرپاز، شوخ. [زمان‌خوش، شه‌کرلینو]

ف: شوخ، شنگول، خوش‌زبان، شیرین‌زبان.

ع: ظَرِیف، مَلِیح.

**خودش‌سرشت**

ل: پال‌سرشت. [به‌ختیار، ره‌سن]

ف: خوش‌سرشت، پاک‌سرشت، شمال.

ع: سَعِید.

## خودشسر

[ك: ملدر، گوتزایدل (روك: نهسپی خوشسر.)]

ف: خوشسر. (اسپ مثلاً.)

ع: خَوَار، مطواع، طَوغُ العِنَان، خَوَارُ العِنَان.

## خودش کردن

ك: درزس کردن، دهرهاردن. [ناماده کردن (ی زوی سو

کشتوگان.)]

ف: درست کردن، آبسته کردن، آماده کردن.

(زمین برای زراعت)

ع: تَهِيَّة، اِحْيَاء.

## خودش که ره کاپوون

[ك: خوشریستن]

ف: دوست داشتن.

ع: عِلْق، عَلُوق، علاقه، هَوَى، مَحَبَّة.

## خودش نسه

ك: خورش گت. [زمان شیرین، شه کرلیتر]

ف: شیرین سخن.

ع: أَدِيب، فَصِيح، مَلِيحُ الْبَيَان.

## خودش لینه هاتن

[ك: نابه دل بورن]

ف: دوست نداشتن.

ع: كَرَامَة، نَفَرَة.

## خودش لینه هاتن

[ك: به دل بورن]

ف: دوست داشتن.

ع: رَغْبَة، مَحَبَّة.

## خودش مامله

ك: خروشدادریست، خورشخو. [سهره داخوش، خوش

مامله]

ف: خوش دادوستد، خوشخو.

ع: لَيْن، سَهْلُ الْمُعَامَلَة. آنیس.

## خودش مزه

ك: خوش. [به تام]

ف: خوش مزه.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِي.

## خودش نگینی

ك: خورش به ختی، خوش نامه د. [به ختیار، به خته وهری]

ف: شگون، خوش بختی، خوش نگینی، خوش

آمد.

ع: يُمن، سَعَادَة، اِقْبَال.

## خودش نوود

ك: شادمان، شاد. [خوشحال]

ف: خُرْم، شاد، شادان، شادمان، خُرْسند،

خوشنوود.

ع: فَرَح، فَره، مَسرور....

## خودش نوودی

ك: شادمانی. [خوشحالی]

ف: خوشنوودی، خُرْسندی، خُرْمی، شادانی،

شادمانی، شادی.

ع: فَرَح، فَره، عَشْرَة، نَشَاط، اِنْبِساط....

## خودشه

[ك: زمان خوشی]

ف: خوش گویی، خوش زبانی، شیرین زبانی.

ع: لَيْثَة، مُلَايِمَة، حُسْنُ الْكَلَام.

## خودشه

ك: شیرین. [پیشه خوشه] [خوشه، شیرین (پیشه خوشه):

دهنکی شیرینی هندی میوه.]

ف: شیرین.

ع: حُلُو.

## خودشه

ك: خورش کریاک. [خوشه کراو (پستی دهباخی کراو)]

ف: خوشه، پرداخته. (پوست دباغی شده)

ع: سَبِت، مَدْبُوع.

**خودشه**

ك: ناماده. [ساز، تیار (قوری شیلراو و ناماده کراو).]

ف: آماده. (گل آماده شده)

ع: مُتَلَبَّد. (طین مُتَلَبَّد)

**خوده شه** - اتفاق (چیشته خوده شه)

**خوده ش هاتن**

ك: خومه شاتن. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: لَهْنَه، خَیْر مَقْدَم.

**خوده شه خانه**

ك: دهرآخانه، (دهراخ خانه) [خوشخانه، دهباغخانه]

ف: پیرایش خانه.

ع: مَدِیْقَه.

**خوده شه کردن**

ك: ناماده کردن. [ته یار کردن (ی زوی بز کشتراک).]

ف: آماده کردن، آبسته کردن. (زمین برای

زراعت)

ع: اِحْیَاء، تَهْیِئَه.

**خوده شه کردن**

ك: دهرآخی کردن. [دهباخی کردن (وهك: خوش کردنی

پیتست).]

ف: پیراستن، پرداختن. (پوست مثلاً).

ع: دِباغَه.

**خوده شه و بوون**

ك: خاسه برون. [چاك برونه، ساپَرَبرون]

ف: دزواخ، بهی، بهبود، بهبودی، بهشدن،

خوب شدن، بهبودشدن، تندرست شدن.

ع: بُرَه، بُرُو، شِفَاء، اِشْتِفَاء، اِفَاقَه، نَقَه، نَقَوَه،

اِنتِقَاه، صِحَّة، اِنْدِمَال، اِلْتِمَام، اِلْتِحَام.

**خوده شه ویس**

ك: نازار، دۆس، نازدار. [خوشه ریست، نازیز]

ف: پرویز، دوست.

ع: حَبِیْب، مَحْبُوب، حَبِّ، وَدَّ، عَزِیز، خِدَن، خَلِیل،

وَلِی، صَدِیق. مُسْتَحَب.

**خوده شه ویسی**

ك: نازاری، نازداری، دۆسی. [خوشه ریستی]

ف: پرویزی، مهر، مهربانی، دوستی.

ع: مُحَبَّة، مَوَدَّة، خِلَّة، هَوی، عِرَّة، وَجَافَه،

مَحْبُوبِیَّة، اِحْتِرَام.

**خوده شی**

ك: شُكُوفَه، شُكُوفِیَانَه، خُوشنُودِی، شادی، شادمانی.

**[خوشعالی]**

ف: خوشی، وشی، گُشِی، زِیغ، كَاغَك، شادی،

شادمانی، خُرْمِی، خُرْسَنْدِی، خوشنودی.

ع: قَرَح، شَعَف، شَعَف، سُرُور، مَسْرَّة، اِنْبِساط،

نُشاط، رَغَد، رَغِید، رَغَادَه، رَفَاقَه، رَغَس،

حُبُور، حَبْرَه، نَعِیم، عَشْرَه، طَرَب، سَعَادَه.

**خوده شی**

ك: خاسی. [باشی، چاکی]

ف: خوشی، وشی، خوبی، نیکی، بهی، نیکویی.

ع: حُسْن، خَیْرِیَّة.

**خوده شی**

ك: تندرستی. [لهشاسخی، تندرستی]

ف: خوشی، شَهْنَد، بهبودی، بهی، خوبی،

دزواخ، درستی، تندرستی.

ع: صِحَّة، سَلَامَه.

**خوده شی**

ك: مه زهاری. [بهله زهی]

ف: زیوخه، خوشی، وشی، بازرگی.

ع: لَذَه.

**خوده شی خودشی**

ك: شادی، شادمانی، پلهز یقان. [بهزمره زم، کدیف]

ف: خوشی خوشی، شادی، شادمانی، خُرْمِی.

ع: مَسْرُةٌ، فَرَحٌ، شَعْفٌ، رَغْدٌ، نَشَاطٌ، اِنْبِساطٌ، شَعْفٌ.

### خوده‌شی‌ودشی

ل: خه‌ودِ پرسی، هدا[پرسی]، خه‌ودِ پرسی، به‌سهر‌کردن‌ره  
ف: خوشی‌ودشی، خوشی‌وزشستی.  
(خبرپرسی)

ع: اِسْتِخْبَارٌ، اَلْهَوَاءُ وَ اَللَّوَاءُ، كَيْفَ حَالُكَ.  
خوهم

[ل: خوم، من]

ف: خودم.

ع: اَنَا.

خوه‌مان

[ل: خومان، نیمه]

ف: خودمان.

ع: نَحْنُ.

خوه‌مانی

ل: خویی. [خزم، خومانی (بهرام‌پوری «بیگانه».)]

ف: خودمانی. (ضد «بیگانه»)

ع: اَقَارِبٌ، اَحْبَابٌ، مَحْرَمٌ.

خوه‌نین

[ل: خوئندن‌ره]

ف: خواندن، واندن.

ع: قِرَاءَةٌ، دِرَاسَةٌ، تِلَاوَةٌ، اِنْشَادٌ.

خوه‌نین

ل: چرین، ناواز خوئن. ناواز. [گوزانی‌وتن. گوزانی]

ف: خواندن، واندن، سرودن، سراییدن، سرود،

سروش، سُرایش، آواز، آهنگ.

ع: نَعْمَةٌ، رَئِمٌ، تَرْتَمٌ، غَرْدٌ، تَغَرْدٌ، سَرْدٌ، سِرَادٌ.

خوه‌نین کوتر

ل: گمان، گرمائن. [گمه‌کردنی کوتر]

ف: خواندن کبوتر.

ع: هَدَر.

### خوه‌نین که‌له‌شیر

ل: قورقائن. [قورقه‌کردنی که‌له‌باب.]

ف: بانگ خُروس، آواز خُروس.

ع: صُقَاعٌ، رُقَاعٌ، صُدَاحٌ.

خوه‌تنه‌وه

ل: واخوئن، دو‌باره‌خوئن. [دو‌بارت‌کردن‌ره، وتنه‌ره]

ف: بازخواندن، دوباره خواندن.

ع: تَكَرَّرٌ، تَكَرِيرٌ، اِنْشَادٌ.

خوه‌له‌لخستنه‌وه

ل: هه‌لپه‌پوداپه‌ر. [هه‌لپه‌ز و دابه‌ز]

ف: شلنگ، بَرَجِسْتَن، وَرَجِهیدن.

ع: تَعْلَمُ، تَرْقُصُ، وَثُوبٌ.

خوه‌له‌لکردن

ل: چاله‌له‌لکردن، داینه‌له‌لکردن. [چاک به‌لادا کردن، قزل

هه‌لکردن]

ف: دامن به‌لازدن، دامن به‌کمرزدن، دامن

بالاکشیدن، خود آماده کردن.

ع: تَشْمُرُ، اِنْشِمَارٌ، تَشْمِيرٌ، تَقْلِيصٌ.

خوه‌له‌لکیش

ل: فیزکر، به‌خکر، لاف‌لیدر. [که‌سی که به‌خوی

هه‌لده‌لی.]

ف: بالنده، بادپَر، بادپَرآن، بادپَر، گزاف‌گو،

لاف‌زن.

ع: فَيَاشٌ، فَيَاشِشٌ، رَشَاحٌ، نَفَاجٌ، طِرِمَادٌ، صَلَفٌ،

مُتَفَاخِرٌ، مُتَعَاظِمٌ.

خوه‌له‌لکیشان

ل: فیز، لاف، فیزکردن، لاف‌لیدان، به‌خ‌کردن. [به‌خو

هه‌لگوتن.]

ف: بالیدن، بالودن، لافیدن، لاف‌زدن، بادپَرآنی،

خودستایی، گزافه‌گویی، ناییدن.

ع: تَقْيُشٌ، تَنْفُجٌ، تَلْهَوْقٌ، تَمْرُنٌ، تَرْفُجٌ، ثَبَارُجٌ،



تَنَاجُجٌ، اِكْتِواءٌ، اِنْتِفَاجٌ، طَرْمَذَةٌ، اُنْيَةٌ، اِنَانِيَّةٌ،  
تَفَاخُرٌ، تَعَاظُمٌ، صَلَفٌ، مُبَاهَاةٌ، اِفْتِخَارٌ، تَكَبُّرٌ.

**خوهی**

[ك: خوی، نهو]

ف: خود، خوددش، خویش، خود، او.

ع: نَفْسُهُ، هُوَ.

**خوهی دا زهویا**

ك: خوهی کوتا زهویا، خوهی دا به زهوینا. [خوی به زهویدا  
دا.]

ف: خود را زمین زد.

ع: وَحَفٌ، تَلَبَّدٌ.

**خوهیزا**

[ك: قهیناكات.]

ف: باشد.

ع: ...

**خوهیشك**

ك: هاوشیره. [خوشك]

ف: خواهر، خوه، همشیره.

ع: أُخْتُ، صِنَوَةٌ، شَقِيقَةٌ.

**خوهیشك به خوهیشك**

ك: خوهیشكه ر خوهیشك، ژن به ژن. [خوشك به خوشك (خوشك  
له یه كتر ماره كردن).]

ف: خواهر به خواهر. (خواهر خود را به  
همدیگر بدهند.)

ع: تَجَابٌ، شِغَارٌ.

**خوهیشكهزا**

[ك: خوشكهزا: منالی خوشك.]

ف: أخدر، خواهرزاده.

ع: وَلَدُ الْأُخْتِ. (ابنُ الْأُخْتِ، بِنْتُ الْأُخْتِ)

**خوهیشكه و خوهیشك** — **خوهیشك به خوهیشك**

**خوی**

ك: خوا. [مدهك، نهك]

ف: نمك.

ع: مِلْحٌ.

**خوی**

ك: خویداری، نیگاداری، خیتوت، نیتوت. [ناگاداری کردن]

ف: نگه داری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ.

**خویداری**

ك: خوی، خیتو، خیتوت، نیتوت، خویداری، نیگاداری،  
به خیتو. [ناگاداری کردن]

ف: نگهداری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ، مُحَافَظَةٌ، مُرَاقَبَةٌ، خَوْلٌ، تَرْبِيَةٌ.

**خوی خراو**

[ك: خوری خراپ]

ف: جین، جلواد، خوی بد.

ع: ذَمِيمَةٌ، سَوْءُ الْخُلُقِ.

**خویداری** — **خویداری**

**خویداری**

ك: مفت، هدررا. [خویداری، به لاش]

ف: رُب، مُفْت، شَفْت، رایگان.

ع: مَجَانِي.

**خویدری**

ك: دله، ویلان، دوره دهر. [بیکاره]

ف: اژکان، ویلان، نر بذر.

ع: خَاسِي، كَاهِل، هَائِم، مُهْمَل.

**خوینز**

ك: زوقم. [سیخوار، نالشت]

ف: زین، پز، سرماریزه.

ع: صَنْقِع، سَقِيط.

**خوینس** — **یه خ**

**خویش**

ك: وابده، كس. [خزم]

ف: خویش، خویشاوند، اوبس، پیوند.

ع: قَوْم، قَبِيلَة، قَرِيب. (أَقْرِبَاء)

**خویشی**

ك: وابه‌سی، به‌سه‌گی. [خزمايه‌تی]

ف: خویشی، خویشاوندی، بستگی.

ع: قَرَابَة، مَقَرَبَة، دَنَاوَة، قَوْمِيَّة، نِسْبَة.

**خوینک**

ك: خَارَن. [خَنَر، خَارَهَن]

ف: خَاوَنَد، خَدَاوَنَد.

ع: رَبِّ، صَاحِب.

**خوینگل**

ك: پاره‌لکەر. [پارکەر، کلافه‌گر]

ف: چَرخه، جَهره، کلافه، کلابه.

ع: حَالَة، دُولَابُ الْمَغْزَل.

وینده - پاره‌لکەر

**خوینل**

ك: تِل، چارگِر. [خِل]

ف: لُوج، کوچ، کُوج، کاج، کاج، کاز، کَلَاژ، کَلَاژَه،

گُشته، کُشته، کُتک، کلِیک، کَلانده، شاه‌کال،

چشم‌گشته.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

**خوین**

ك: هَوْن. [خَوْن، خِین]

ف: خُون، پَزْد.

ع: دَم، دَم، نَجِيع، غَبِيط، نُعْمَان.

**خوین**

ك: چَر. [ناوازه‌خوین، گوزانی‌خوین] [وِیژ، بیژن‌پاشگره. (به

ته‌نیا به کار ناهیت‌نیرت.)]

ف: خَوَان، خَوَانَنده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قَارِي، قَارِي.

**خوین**

ك: کُشتار، کُشتَن. [خوین‌رشتن، مراندن]

ف: کُشتار، کُشتَن، آدَم‌کُشی، خُون.

ع: قَتْل.

**خوین**

ك: خوینبایی. [قهره‌بووی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خُون، خُون‌بَها، سَرِبَها.

ع: دِيَة، شَنْق، أَرْش، قِصَاص.

**خویناو**

ك: نَاوَقَارَمِه. [ناری گوشتی هه‌لگیراو.]

ف: خَوْنَاب.

ع: مَاءُ الْحَمِيس.

**خویناولین**

[ك: خەلتانی خوین]

ف: خُون‌آلود.

ع: دَام، مُدْمَى، مُدْمَى. (مُلَطَّخ بِدَم)

**خویناوه**

ك: خَوْنَاوَه، هَوْنَاوَه، شیره، زَاراو. [نەر كه‌فه‌ی له‌ کاتی

سروتاندا له‌ داری تهر دیتته‌ده‌ر.]

ف: سَرشک. (کفی که از هی‌زم تر ه‌نگام

سوختن بیرون می‌آید.)

ع: نَسِيس، دُمَاع.

**خویناوه**

ك: خَوْنَاوَه، هَوْنَاوَه. [شیره‌ی‌کی سورره که له‌ دره‌خت -

وه‌ك د‌ارتور - دیتته‌ده‌ر.]

ف: خَوْنَابَه، سَرشک. (لعاب قرمزى که از

درخت توت مثلاً می‌آید.)

ع: دُمَاعَة، حُدَاة، صُعُور.

**خوینبایی**

ك: خوین. [قهره‌بووی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خُون‌بَها، سَرِبَها.

ع: دِيَة، أَرْش، شَنْق، غِيْرَة، قِصَاص.

**خوینبه‌س**

ك: خوین‌ویسانن. [وه‌ستاندن خوین. (به‌ریه‌ست کردنی

خوین.)]

ف: خون بستن. (جلوگیری از آمدن خون)

ع: اِرْقَاء، سَدِّ، مَنَع.

### خوین‌بیه‌س

ک: خوین‌سازی. [خوین خوش کردن (وازهینان له توله‌س‌ندنوه، له به‌رام‌به‌ر پاره یا کالاه).]

ف: خون بست. (صلح کردن قصاص بر نقد یا جنس)

ع: صَلَح.

### خوین جگر

ک: خوین دل، خوسه. [خه‌موخه‌فت (ئیدی‌رمه).]

ف: خون جگر، خون دل، اندوه. (کنایه است.)

ع: غَم، هَم، غُصَّة.

### خوینخوا

ک: خوین‌ه‌س. [خارهن خوین]

ف: خون خواه، خون‌رس.

ع: ثَاثِر، وَلِي، وَلِي الدَّم.

### خوینخواهی

ک: خوین‌سه‌ن. [دارا کردنی توله‌ی کوژرار.]

ف: شله، خون خواهی.

ع: ثَاثِر، ثَوْرَة، قِصَاص.

### خوینخوه

ک: خوینی، خوینکەر، پیاو کوژ. [خوین‌پژ]

ف: ترخون، خون خواه، خون‌ریز، آدم‌کش.

ع: سَفَاك، جَانِي، فُتَاك، قَاتِل.

### خوین دل

ک: خوین جگر، خوسه. [خه‌موخه‌فت (ئیدی‌رمه).]

ف: خون دل، خون جگر، اندوه. (کنایه است.)

ع: مُهَجَة، دَمُ الْقَلْب، هَم، غَم.

### خوین ده‌ماخ

[ک: خوینی لوت]

ف: خوا، خون دماغ.

ع: رُعَاف.

### خوین پژان

[ک: خوین رشتن، کوشتن]

ف: خون ریختن.

ع: اِرَاقَة، اِفَاحَة، سَفَاك.

### خوین‌ه‌س

ک: خوینخوا. [خارهن‌خوین]

ف: خون‌رس، خون خواه.

ع: ثَاثِر، وَلِي، وَلِي الدَّم.

### خوین سیلوه‌ش

[ک: به‌قدم (که‌تیره‌ی‌کی به‌ناریانگه).]

ف: شیان، سانقه، خون‌سیا‌وووش،

خون‌سیا‌وشان. (صمغی است معروف.)

ع: دَمُ الْأَخْوِين، عِرْقُ الْحُمْرَة، دَمُ الثَّعْبَان، عَنْدَم.

### خوینکەر، خوینی

### خوینکا

[ک: قه‌ساجانه، شوینی کوشتن.]

ف: درزند، خونگاه.

ع: مَقْتَل، مَسْلَخ.

### خوین‌گرتن

[ک: خوین به‌ردان، که‌له‌شاخ گرتن]

ف: رگ‌زدن، خون گرفتن.

ع: قَصْد.

### خوین‌گرسیاک

ک: له‌گرسه. [خوینی مه‌یور]

ف: خون بسته.

ع: جَسَد.

### خوینگیر

[ک: خوین‌به‌رده‌ر]

ف: براغ، رگ‌زن، خون‌گیر.

ع: قَصَاد، حَجَام.

### خوین‌ها تن

[ک: پژان، خوین به‌ریبون (ی لوت یا برین).]

ف: خون آمدن. (از دماغ یا از زخم)

ع: نَزُو، نَزَف، نَفُوح، اِنْشَاع.

### خوینه خوئی

[ل: خوینخوا: دواکاری تولهی کوژرار.]

ف: کُشَنده. خون خواه.

ع: قَاتِل. قَائِد، قَاص، مُسْتَقْص، ثَائِر.

### خویتی

ل: خوینکمر، خوینخور. [پیاو کوژ، خوینریژ]

ف: خوئی، خونریز، خون خوار، ترخون،

آدم کش.

ع: قَاتِل، جَانِي، فَتَاك، سَفَاك، قَتَال.

### خویش

ل: خویش، خوهمانی، کهس. [خزم، خوهمانی (بهرامبهری

«بیگانه»].

ف: خودی، خودمانی، خویش. (ضد «بیگانه»)

ع: قَرِيب، قَوْم. (أَقْرَاب، أَقْرَبَاء، أَقْوَام)

### خه بازی

ل: توله که. [کولیره، چهره: گیاهه که.]

ف: پَنِزِرک، نان کلاغ.

ع: مُلُوكِيَّة، خُبَازِي.

وینه - توله که

### خه بیت

ل: که چرودی، هه له روین، گنجی. [لاری برون]

ف: گيججی، گُمراهی، گُمراهی، پَرت رَوی،

کچ رَوی، کچ رفتن، پرت رفتن.

ع: خَبَط.

### خه پله

ل: کولیره. [کوللیره، نه ستورک]

ف: گرده.

ع: قُرْصَة، رَغِيف.

وینهی هه به.

### خه بوولی

ل: پول دَوس. [پاره پهرست]

ف: پول دوست.

ع: طَالِبُ الدَّرَاهِم.

### خه به خه پ

ل: خله خل، خرته خرت. [راکردنی مندا.]

ف: خَبْ خَب. (دویدن بچه)

ع: حَتَّكَان، ضَيْطَان، كَرْدَحَة، وَزَوَة، كَوَكُوَة،

### خه خه

### خهت

ل: کیت، خیتی، خیت، نویس. [شوینه واری قه لَه م. هه روه ها:

نویسن. دیر]

ف: خَت، کُشه، کُشک، سَمیره.

ع: خَط، کَتَب، رَقَم، رَیْب.

### خهت

ل: کیت، خیتی، نویس. [شوینه واری قه لَه م، نوسراو، هیل]

ف: خَت، نویس، سَمیره، کُشه، کُشک.

ع: خَط، کَتَب، کِتَابَة، رَقَم، رَیْب، تَحْرِیر.

### خهتا

ل: گونا، خلیسکیان، پاغلیسکیان، خراوه، تاوان،

نادوروسی. [هه له، خراپه، چه وتی]

ف: بزه، گناه، رَمَزْک، رِیْزْک، ناروا، نادرست.

ع: خَطَا، غَلَط، زَلَل، هَفُوَة، هَفَاء، عَصِيَان، ذَنْب.

### خهتات

[ل: نه خَشْتِهری نه برز که «ماتیک» ی پی ده لَین.]

ف: کَف، خَتات. (داروی ابرو که ماتیک گویند.)

ع: خَطُوط، غَلَطَة، غَلَطَة.

### خهت بوتلان

ل: نَز، خدت نَز. [خدت کیشان به سهر نوسراودا بو پوچ

کردنهری.]

ف: کُشه، تَرَقِین، هه، کُشمیده.

ع: شَطْبَة، خَطُ البُطْلَان.

وینه

**خهت تازه‌ود کردن**

ك: به‌سردا چوونه‌ود (قه‌لم کیشان به‌سرد خه‌تی کوته‌دا  
بو نوئ بوونه‌ودی.)

ف: خط تازه کردن. (قلم بر روی خط کهنه  
کشیدن که تازه شود.)

ع: جَنْدَرَة.

**خهت دان**

ك: ریش دهره‌اردن. [مو دهره‌اتن له ده‌موچاری تازه‌لار.]

ف: خط‌دادن، ریش‌برآوردن، موی چانه سبز  
شدن.

ع: تَخْطِيط، اِخْتِلَاط، ثَبْقِيل، تَحْمِيم، اِلْتِجَاء،  
استعلاج، طریقه الشارب.

**خه‌تکشی**

ك: سه‌توره. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْکَش.

ف: مَخْط.

وینه—سه‌توره

**خه‌تکشی**

ك: سه‌توره. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْکَش، پَکمال، سَتاره، اَسْتاره، سَطَر آرا.

ع: مَخْط، سَطَرَة، مِسطَر.

وینه—سه‌توره

**خهت مه‌نته‌ر**

ك: دائیره‌ی نِیحْزار، مه‌نته‌ر، مه‌نته‌ل. [بازنه‌ی ناماده‌کردنی  
روح.]

ف: مَنْدَل، مَنْدَلَه.

ع: دَائِرَة اِلْحِضَار، دَائِرَة اِحْضَارِ الْاُرواح.

**خهت ناومشت**

[ك: خه‌تگه‌لی نار له‌پی ده‌ستی مروژد.]

ف: هَبْک کُشه. (کشه‌های هَبْک)

ع: سِرار.

**خه‌ته‌ر**

ك: ترس. [مه‌ترسی]

ف: ترس، بیم.

ع: خَطَر.

**خه‌ته‌ره**

ك: لَیْره. [به دلد هاتن.]

ف: نیرنود، اندیشه.

ع: خَطُور، بَدَاء.

**خه‌ته‌نه**

ك: خورسه‌بران، گون‌برین. [سوننه‌ت کردن]

ف: خروسک‌بری، خروسک بریدن.

ع: عَمَش، خَتَن، خَتْنَه، خِتَان، اِخْتِتان.

**خه‌ته‌نه‌سوران**

ك: خورسه‌بران. [ناهنگی سوننه‌ت کردنی مندال.]

ف: خروسک‌بران.

ع: خِتَان، عَذِیرَة، اِعْذار.

**خه‌ته‌نه‌نبریاک**

ك: خورسه‌نه‌نبریاک، گون‌نبریاک. [سوننه‌ت نه‌کراو]

ف: خروسک‌نبریده.

ع: اَقْلَف، اَخْلَف، مُخْضَرَم.

**خه‌تیب**

ك: بوژ، زواندار. [دوانده‌ر، وتارده‌ر]

ف: سخنگو، سخنور، سخنران، سخن‌پرداز.

ع: خَطِيب، مَعْن.

**خه‌جالت**

ك: ته‌ریقی، شهرمه‌ساری، له‌روچوون، سه‌رداخستن،

شووره‌یی. [که‌مرویی، شهرمنی]

ف: چَکَس، خدوک، شوره، طیره، شَرْمَنْدگی،

شَرْمَساری، سرافکندگی.

ع: خَجَل، خَجَلَة، اِنْفِعال.

**خه‌جالت‌کیشان**

ك: ته‌ریقه‌ریبون، له‌خوئوونه‌ود، سه‌رداخستن، له‌روچوون،

شهرمه‌ساریبون. [روکردن، شهرم کردن]

ف: چَکَسیدن، خُدوکیدن، شرم‌منده‌شدن،  
شرمسارگشتن، شرمساری کشیدن.

ع: اِختِجال، اِنْفِعال.

### خه‌جَل

ل: سهره‌نکه‌نده، شرمه‌سار، ته‌ریق. [شهرمن]

ف: شرمسار، سرافکنده، شرم‌منده، چَکَس،  
خدوکی، شوره.

ع: خَجَل، مُنْفَعِل.

### خه‌جَل

ل: خه‌ریک. [سدرقان]

ف: سرگرم.

ع: مَشغول.

### خه‌جِه

[ل: سو‌گه‌له‌ناوی «خه‌جیه» یه که له «خه‌دیجه» به  
کراوه به کوردی، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «خه‌جیه» است، کُردی «خدیجه»،  
نام است برای زن.

### خه‌ده‌نک

ل: تیر. [نه‌وی به که‌وان ده‌یهاوژن.]

ف: تیر، خَدَنگ.

ع: سَهَم.

### خه‌ر-که‌ر

### خه‌را‌به

ل: ویرانه، که‌لاوه، خراوه. [رمار]

ف: ویرانه.

ع: مَخْرُوبَة، خَرِیَة، خَراب.

### خه‌راج

ل: باج، میری. [مالیات، سهرانه]

ف: باج، باژ، واژ، سا، سائو، جبا، گزیت.

ع: مُکَس، خِراج، مَالِیَّات.

### خه‌رام

ل: شنه. قونه. [لاروله‌نجه (رویشتن به نازبه).]

ف: دَن، چَم، کراز، گُزار. خَرام، خَرَشْتَه. (رفتار  
از روی ناز)

ع: جِلْوَة، اُبوز، مَزَهْزَه.

### خه‌رامان

ل: شوخ. [به‌لاروله‌نجه]

ف: دَنان، چَمان، شوخ، تَنان، خَرامان، نازوشتار،  
کرازان، گُرازان.

ع: مُهَتَر، اَبان، اُبوز، طَنان، مُتَجَلّی.

### خه‌رامین

ل: شنین. قونه‌قون. [لاروله‌نجه کردن.]

ف: دَنیدن، چَمیدن، کرازیدن، گُرازیدن،  
خَرامیدن، خَرشین، خَرَشْتیدن.

ع: اُبوز، اِمْتِزان، تَجَلّی.

### خه‌ریه‌نگ

ل: کَریَنک فره‌نگی. [خه‌ریه‌ند: گیاه‌که.]

ف: خرینگ، گُرجک فره‌نگی.

ع: خَرِیق، خَانِقُ الدُّنْب.

### وینه

### خه‌رِپشت

ل: به‌ستن. [داخستن (کوته‌ره خستنه پشت ده‌رگا بو  
به‌ستن).]

ف: به‌ستن. (کُنده انداختن به پشت در که بسته  
شود.)

ع: اِغْلَاق، اِتراس، اِدام.

### خه‌ریونگه

[ل: زَریَنگ: جو‌ره پونگه‌یه‌که.]

ف: سَنَنهاری، پودنه‌ی باغی.

ع: حَمَاحِم.

### خه‌رج

ل: ده‌ریو، گوزهران. [مه‌سره‌ف. بژیو]

ف: هزینه، درزو.

ع: خَرَج، نَفَقَة.

### خهرچکەر

ل: دەرپه‌دار، دهرساز، دهسپاد، گوزهرانکەر. [مەسرەفکەر، دلارا]

ف: هزینه‌دار، درزو‌دار، دست‌واز، دست‌بەد، بادرەفت.

ع: خَرَج، سَخِي.

### خهرچوده‌خل

ل: دەرپه‌ورده‌رامەد. [بوودجە، دەرآمدە و مەسرهف]

ف: دررفت و درآمد. [بودجه]

ع: خَرَج و نَخْل، بَرنامَج.

### خهرجی

[ل: گشتی، هەموویی (هەك نانی خەرجی).]

ف: خرجی، همگانی. (نان خرجی)

ع: عُمُومي.

خهرجی ← خەرچ

### خهردار

[ل: پێتۆرتێكە بۆ كێشانه كردن (سەد مەنى تەبڕیز).]

ف: خردار. (صد من تبریز)

ع: وقَر، خَرِيار.

### خهرده‌ل

[ل: خەرته‌له: گيايه‌كه.]

ف: آهوری.

ع: خَرْدَل.

وینه

### خهرده‌ل

ل: تۆم تەپەتیزه. [خەرته‌له: گيايه‌كه.]

ف: آسپەندان، سەپندان، سەپندین، تخم‌سەپندان،

خردل سفید، خردل فارسی، تخم تره‌تیزک.

ع: حُرْف، حُرْفَة، حُرْف أَبْيَض، حَبُّ الرِّشَاد.

### خهرپرات

ل: چیتوتاش، تراشکار. [تۆرتەچی: دارتاشێك كه به نامیری

تایبەت نامرایی دارین دروست دەکات.]

ف: چوب‌تاش، چوب‌تراش، تراشگر.

ع: خَرَّاط، قَطَّاط.

### خهرپرازی

ل: ورده‌فروش. ورده‌فروشی. [چەرچی، پێله‌ور، چەرچیتی]

ف: مۇهره‌فروشی، خورده‌فروش، خورده‌فروشی

ع: خَرَّازِي، خَرَبِي، خُرَدجِي. خِرَازَة.

### خهرسانن

ل: خەسانن. [خەمالاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خَرَص، خَرِز.

### خهرقی‌عاده‌ت

ل: کەسەنه‌کردگ. [دەرئاسا، مۆجزات، کەرآمدەت]

ف: فَرَجود.

ع: اِعْجَاز، كَرَامَة، خَرَقُ الْعَادَة. (خَوَاق)

### خهرقونیلتیام

ل: دیران و لکیان. [دِران و لکان: تلیشان و هاتنه‌ویه‌کی

ناسمان.]

ف: دَرز و دوز، پاره و پیوست.

ع: خَرَق و التیام.

### خهرقونیلتیام‌ناه‌زیر

ل: سه‌خت، سفت. [پتەر، شتیك كه دران و لكانه‌ویه

به‌سه‌ردا نه‌یه‌ت.]

ف: گودرز.

ع: غَيْرُ قَابِلِ الْخَرَقِ وَ الْاَلْتِيَام.

### خهرقه

ل: بالا‌پوش. شره. [جلویه‌رگی سه‌رتاپا داگر. سه‌روه‌ها

جلویه‌رگی کوته و پیناری.]

ف: بالا‌پوش. ژند، ژنده، پاره، کهنه.

ع: اسکیم، خَرَقَة.

**خهرکان**

ک: زرده جوش. [خرکانه: زیکه گه لیکه له دهموچای

مندالی ساوادا پهیدا دبیت.]

ف: اَسپَرک، سَپَرک، رایه، زرده ریش.

ع: سَعَفَة.

**خهرکول** ← **که رکول****خهرکه وان**

ک: خهرکه مان (که وانیکی گهره به که داری چه مادی پی

راست ده که نره.)

ف: خَرکمان. (کمانی است بزرگ که چوب کج

را با آن راست کنند.)

ع: مَكْبَس.

**خهرک** ← **ههرک****خهرکا**

ک: چادر. [خیرهتی گهره.]

ف: خرگاه، خرگه، خرمگاه، خرمگه، تاز، تاره،

تارم. (خیمه ی بزرگ)

ع: خِيَمَة، مَضْرَب.

وینه ← چادر

**خهرکور** ← **کور****خهرمان**

ک: دانه وِله یا بهرورومی کوماکراو.]

ف: راژ، راش، بَنون، بَنوه، خَرَمَن.

ع: صَبْرَة، كَتَلَة، كُومَة، کُدس، اَندر.

**خهرمان سوور**

ک: گهنی شن کراوی کوماکراو.]

ف: راژ، راش، چاش، چاچ، اَنبیس.

ع: صَبْرَة.

**خهرمان شن نه کریک**

ک: خهرمانی شن نه کراو (بهرام بهری «خهرمان

سوور».)

ف: لویشنه. (ضد «خهرمان سوور»)

ع: کُداس، کُدس.

**خهرمان کوتیک**

ک: خهرمانی کوتراو (که هیشتا سوور نه کراوه.)

ف: کُسته، خرمَن کوفته. (که از «لویشنه»

گذشته و «راژ» نشده باشد.)

ع: مَدُوس، مَدُوسَة.

**خهرمانکا**

ک: جیگه خهرمان. [شونی خهرمان.]

ف: خرمَنگاه، جای خَرَمَن.

ع: اَندر، بیدر، جَرین، مَداسَة.

**خهرمان مانگ** ← **ناخله****خهرمانه** ← **ناخله****خهرمشک**

ک: مشک دهشتی. [جرج، مشکه کویره (مشکی گهره.)]

ف: خرموش، موش دشتی. (موش گنده)

ع: جَرَد.

**خهرموورک**

ک: موورگ کدر. [مووروه کهرانه]

ف: خَرْمُهره.

ع: خَرْدُ الحِمَار، حَجَرُ الحِمَار.

**خهره**

ک: خودسر، بی هوش. (دهسخره) [له خوایی. بی تاگا]

ف: خودسر، قَتَو، قَتوده، قَریده.

ع: غِرَة، مَغْرور، مُقَل.

**خهره**

ک: چاوه نواری. چاوه نواری. (من به خهری توَم، به خهری تو

نم کارمه کرد.) [تهما. ته مایر برون]

ف: بَرَمَر، بَیوس.

ع: مَرَصْد، مَنَظَر، تَرَصْد، اِنْتِظَار.

**خهره بهنگ** ← **خهرهنگ****خهرهف**



ك: گه‌رج. [خه‌ره‌فار: هوش نه‌مار به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسیت‌هوش، بی‌دانش.

ع: خَرْف، فَنْد، مَسِیوه.

**خه‌ره‌فیاگ ← خه‌ره‌ف**

**خه‌ره‌فیان**

ك: گه‌رج‌بوون. [خه‌ره‌فان: هوش نه‌مان به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسیت‌هوش‌شدن.

ع: خَرْف، فَنْد، سَبَه.

**خه‌ره‌ك**

[ك: دارِكَه له هه‌ندئێ نامیتری موسیقادا كه تاله‌كانی

به‌سهدا تیپه‌ر ده‌یت. (خه‌ره‌کی تار و ته‌مووره)]

ف: خَرَك، (خَرَك تار و تنبور)

ع: خَرْك.

**خه‌ره‌ك**

ك: دووتایی. [خه‌ره‌ك، دووتایی دارین. (دوو چوارچینه‌وی دار

كه له «پاله‌کی» ده‌چیت، له ولاخی ده‌نیتن و خشت و

ناجۆری پی ده‌گۆزنده‌وه.)]

ف: خَرْك، هَلِیو، هَسْتَه‌ره. (دوتا چهارچوبه

شبیبه به «پاله‌کی»، كه خشت و آجر با آن روی

الاغ حمل‌كند.)

ع: مَشَجَر.

وینه

**خه‌ره‌ك**

ك: سیتیابه. [سیتیابه‌ی تاییه‌تی شه‌لاقاری تاوانبار.]

ف: خَرْك، سه‌پایه. (سه‌پایه‌ی تازیانه‌زدن)

ع: ...

وینه

**خه‌ره‌كدار**

ك: ئولاخدار. [ولاخدار]

ف: آلاغدار، خَرَكدار.

ع: حَمَار.

**خه‌ره‌مه**

ك: نیره‌كه‌ر. [خه‌ره‌م (نیره‌كه‌ری نه‌هل.)]

ف: نَرخَر. (الاغ نرگنده)

ع: قَحَل. (حَمَارُ الْفَحَل)

**خه‌ره‌ن**

ك: كوچكچن، كه‌له‌ك. [سه‌نگچن (وه‌ك: سه‌نگچنی سه‌كو

یا باخچه.)]

ف: خَرَنْد، سنگ‌چین. (سنگ‌چین سكو یا چمن

مثلاً.)

ع: ضَفِیر.

**خه‌ره‌نگه‌زه**

[ك: خه‌ره‌نگیز: جو‌زه میتشیک‌ی گه‌ره‌یه.]

ف: مَزْمَر، خَرْمَنج، خَرْمِیخ، خَرْمَنگس.

ع: قَمْعَة، نَعْرَة، زَاوَة، هَمَج، شَعْرَاء.

**خه‌ره‌ك**

ك: خه‌جَلَن. (خه‌ریكه.) [سهرقال]

ف: سرگرم.

ع: مَشْغُول، مُشْتَغَل، آخَد، مُتَصَدِّي، مُتَعَرِّض.

**خه‌ریكه**

ك: خه‌جَلَه. [سهرقاله.]

ف: دارد، سرگرم‌است.

ع: طَفِقْ، شَرَعْ، آخَذْ، طَبِقْ، قَالَ، قَامْ، أَوْشَمْ.

**خه‌ز**

[ك: گیانه‌داریکی به‌ناوبانگه، كه‌وله‌كه‌ی ده‌كن به

ناسته‌ری جلوه‌برگ.]

ف: خَز. (جانوری است معروف كه پوست آن را

آستر لباس‌كند.)

ع: خَز.

**خه‌زان**

ك: گه‌لَ‌زَ‌زان. پاییز. [خه‌زه‌لوهر. سیتیم وه‌زی سال.]

ف: خزان، برگ‌ریزان، پاییز.

ع: كُسَعَة، خَرِیف.

**خه‌زان‌کردن**

ك: گه‌لارِ زانَن. موری‌زانَن. [گه‌لاره‌لوراندن. موره‌لوراندن]  
ف: برگ‌ریختن. موریختن.

ع: اعیال. اِمعاط، تَمْعُط.  
**خه‌زانه**

ك: گه‌نج، گه‌غینه. [خه‌زنه، خه‌زینه]  
ف: گنج، گنجینه، خَزانه، هزانه، هزینه.

ع: كَزَن، مَفْتَح، دَفِیئَة، خَزانَة، خَزیئَة.  
**خه‌زانه‌دار**

ك: گه‌نِوان، گه‌غینه‌دار. [خه‌زینه‌دار]  
ف: بایگان، بادگان، گنج‌جور، خَزانه‌دار.

ع: كَنَّا، دَقَّان، خازَن.  
**خه‌زن** ← **ژن‌خوه‌بیشك**  
**خه‌زووره**

[ك: خه‌زور (باوکی ژن یا باوکی شو)]  
ف: خُسور، خُسوره، خُسُرو، خُسُر، پدَرزَن.  
(پدر زن، یا پدر شوهر)

ع: حَم، حَمو، حَمّا، حَمّا، خَتَن. (أَبُ الرُّوْحَة، أَبُ الرُّوْح)  
**خه‌زه**

ك: غه‌زو، قین، جه‌ر، تووری. [رق، کینه]  
ف: ریس، آرد، تفت، آرغند.

ع: غِیظ، قَهَر، مَقَت، شَنّا، وَاَب، وَحَر، قَلی.  
**خه‌زینه**

[ك: جینگه‌ی عه‌مار کردن (تیانه‌ی حمام)]  
ف: خزانه. خَزیینه. (خزانه‌ی حمام)

ع: مَخَزَن.  
**خه‌زینه** ← **خه‌زانه**  
**خه‌س**

ك: هه‌س. [خه‌سه: دوی له تووره‌که کراو]  
ف: خَس، اَنبَسَت، اَنبَسْتَه.

ع: رائِب، خَثِر، غَلیظ.  
**خه‌سانن**

ك: خه‌سانَن. (خه‌سانَن باخ) [خه‌ملاندن]  
ف: خُرساندَن، خُرسانیدن.

ع: خُرس، خُرس.  
**خه‌سانن**

ك: نه‌خته‌کردن، گون‌ده‌ره‌لوردن. [خه‌ساندن، یدخته‌کردن]  
ف: اَخْتَه‌کردن، خایه‌در آوردن.

ع: مَتَن، خِصاء.  
**خه‌سره‌وانی**

ك: گه‌وره. (ه‌ومدی خه‌سره‌وانی) [زل (کوپه‌ی زل)]  
ف: بزرگ. (خَم بزرگ)

ع: راقود. (دِن کبیر)  
**خه‌سل**

ك: ده‌س. [یه‌ك جار کایه. (وه‌ك یه‌ك ده‌ست تاوئه.)]  
ف: دست. (یک دست نرد مثلاً).

ع: خِصَل.  
**خه‌سله‌ت**

ك: خاسی. نشانه. خو. [تاییه‌تمندی. خو (ره‌وشتی باش یا خراپ)]

ف: آرون، مَنش، خو‌بی، نشانه، خوی.

ع: خِصَلَة، خِلَة، صِیْقَة. (رَدِیْلَة، فَضِیْلَة)  
**خه‌سم**

ك: دابِرین، زور، نه‌ستم. [داگیر کردن]  
ف: زور، سَتَم.

ع: غُصَب.  
**خه‌سوو**

[ك: دایکی ژن، دایکی شو.]

ف: خُشو، خُسُرو، خُش، خوش، خاش،  
خِشامَن، خوشامَن، خِشْتامَن، خوشْتامَن،

خوشدامَن. (مادر زن، مادر شوهر)

ع: خَتْنَة، حَمَة، حَماء.  
**خه‌سه**

ك: شه‌کەت، مانیاگ، هه‌راسان. [ماندور. ره‌په‌ز]

ف: خسته، بېخسته، مانده، درمانده. هراسان، ستوده آمده.

ع: عاوي، وائي، عاجز، كسير، كسيل، كال.  
**خهسه**

ك: ناخوش، ناساز. زخمدار. [نهخوش. بريندار]

ف: خسته، بيمار، مده، مار، ناساز، ناخوش. زخمی، زخمدار.

ع: مريض. مجروح.

**خهسه خانه**

ك: بيمارسان. [نهخوشخانه]

ف: هروانه، مارسان، مارستان، بيمارستان، خيش خانه، خسته خانه.

ع: دارالمرضي، دار الشفاء، مارستان.  
**خهسه ك**

[ك: پارچه يه كي كهويه.]

ف: خستك. (پارچه اي است كبود.)

ع: خسك.

**خهسه ك** - په يكون

**خهسيك** - نه خته

**خهسيبي**

ك: رژد، له چهر، بهرچاته ننگ. [چرووك، دست قروچار]

ف: ژكور، فروده، فروكاس، تنگ چشم.

ع: خسيس، دني، نئيم.

**خهسيبي**

ك: رژدي، له چهرې، بهرچاته ننگي. [چرروكي، دست

تروچاري]

ف: ژكورې، فردوهې، فروكاسې، تنگ چشمې، چشم تنگې.

ع: خسة، دنائة، نئامة.

**خهشيم**

ك: گيل، گهوج، خام، [گيل، نهزان]

ف: خيره، خام، كودن.

ع: غشيم، غبي، آخرق.

**خهف**

ك: خمر. (شمرخهف) [نوستن، خار]

ف: خواب.

ع: نوم.

**خهفتان**

ك: كهرشه، كهرشه ليدان. [تورلكيتش كردن: شاردنه وي

به شيك له لقي درهخت له ژير خاكدا.]

ف: خواباندن، خوابانيدن، خفتانيدن.

ع: ترقيد، تعكيس.

**وينه**

**خهفتان**

[ك: خهراندن]

ف: خواباندن، خوابانيدن.

ع: انامة، اهداء.

**خهفتان**

[ك: نمر گنده ي كه پايز دهرمشين هه تا بههار سهرز

بيت.]

ف: خفتان. (گندمي كه پاييز مي كارند، بهار

سبز مي شود.)

ع: رقيد، نائم.

**خهفتان**

ك: ناخوا، كهشتيران. [سهرزكي كهشتي]

ف: ناخدا، ناوخدا، ناوبان، كشتيبان.

ع: سقان، قبطان.

**خهفتان**

[ك: كراسي شهر كه له ژير زريوه له بهر دهكرت.]

ف: خفتان، خفدان، برگستوان، قزانگ، كزانگند،

كزانگند، كج اگند، كج آغند، كزين، كجين، كزيم،

كجيم. (جامه ي جنگ كه در زير زره

می‌پوشند.)

ع: شلیل، شلیر.

**خه‌فتنگ**

ك: خه‌ریا‌كه‌فتنگ، نوستگ. [خه‌وتوو، نوستوو]

ف: خُفته، خوابیده، غُوده.

ع: نایم، راقِد، وَسین.

**خه‌فتن**

ك: خه‌ریا‌كه‌فتن، نوستن. [خه‌وتن، خه‌بردنه‌وه]

ف: خُفتن، خوابیدن، غنودن، سات.

ع: ئوم، رُقود، غُفُو، اغفاء.

**خه‌فتن**

ك: بینه‌نگ‌بوون. [خه‌وتن، كپ بوون، دامرکان، كه‌ساد‌بوون]

(خه‌وتنی با، بازار، نا‌ژاره، ناگر، نه‌بز و...)

ف: خوابیدن. (خوابیدن بـاد، بازار، آشوب،

آتش، نبض و امثال آن.)

ع: ئوم، سُكوت، سُكون، كَساد، تِناعُس.

**خه‌ف‌کردن**

ك: خه‌ف‌ا‌گرتن. [خه‌ف‌شاردان، بۆسه‌نانه‌وه]

ف: خُف‌کردن، كَمین‌کردن، خُفتن، خوابیدن.

ع: ئوم، تَرَصُد، تَرَقُب، تَكْمُن، اِكْتِمَان، اِخْتِفاء.

**خه‌فكا**

ك: خه‌وگا، خارگه، خه‌فكه. [شوینی خه‌وتن.]

ف: خفگاه، خوابگاه.

ع: مَنام.

**خه‌فكه**

ك: خه‌فكا. [تـه‌ره (ته‌ره‌ چاله‌ی كه‌ ته‌وتنی تـیدا

ده‌وتن.)]

ف: خفگاه، خه‌فكه. (چاله‌ای كه‌ ته‌وتن را در آن

می‌خوابانند.)

ع: مَنامة، حُفْرَةُ التَّبَغ.

**خه‌فكه ← خه‌فكا**

**خه‌فه**

ك: خنکیاگ، تاسیاگ. [خنكاو، تاساو]

ف: خُفه، خُبه، خُبک، خُپک، خُوه. (خفه

شده)

ع: خُنق، خُنیق، مَخْنوق، مُخْتَنق، مُنْزَعَط.

**خه‌فه**

ك: پۆز. [چپ]

ف: خفه، انبوه.

ع: أَثِث، مَضِیق، مُخْتَنق.

**خه‌فه‌بوون**

ك: خنکیان، تاسیان. [خنکاندن، تاسان، هه‌ناسه‌لی‌پیان]

ف: خفیدن، خپیدن، خفه‌شدن. خپه‌شدن.

ع: اِخْتِناق، اِنْزِعَاع. (عَزَق)

**خه‌فه‌ت**

ك: تهم، په‌ژاره، په‌شیری، دله‌نگی، دل‌پری. [كه‌سهر، خه‌م]

ف: موژ، موژه، فُژم، پُژم، فرم، راخ، مُست،

اندوه.

ع: غَم، هَم، حُزن، بَث، كَرْب، كُریة، اَسَف، شَجا،

مَلالة، مَضَامَة، غُصَة، لَهَف، تَلَهَف.

**خه‌فه‌تیار**

ك: ته‌مبار، په‌شیر، په‌ژوو، دله‌نگ، دل‌پری. [خه‌مبار]

ف: فُژمگین، پُدرخته، آندوهگین، دل‌تنگ.

ع: مَهْموم، مَغْموم، حَزین، اَسِی، اَسِیف، مَلول،

غُصان، مَتَلَهَف.

**خه‌فه‌قان**

ك: سینه‌ته‌نگی. [هه‌ناسه‌سواری]

ف: سَخْتَج، سینه‌تنگی.

ع: خَفْقان، حَیْقُ النَّفَس.

**خه‌فه‌کردن**

ك: خنکان، تاسان. [خنکاندن، تاساندن، هه‌ناسه‌لی‌پیان]

ف: خفاندن، خفانیدن، خپاندن، خپکاندن،

خواندن، خفه‌کردن، خپک‌کردن.

ع: خَنْق، رَعَط.

**خه فیاگ**

لک: که رشه. [توولکیش کراو (وهک: لقی توولکیش کراوی درخت.)]

ف: خَفْتَه، خُفْده، خَفیده، خَبیده، خمیده، خویده، خوابیده، خم شده، فرهانج. (شاخه‌ی درخت مثلاً.)

ع: عَكِيس، مُرْقَد.

وینه ← خه فانن

**خه لا**

لک: ناودس، ناریز، کناراو. [پیشاو]

ف: آبریز، جایی، شاشگاه.

ع: مَبال، مَبَز، مَذَب، مُسْتَرَح، بَيْتُ الْخَلَا، مَنَصَع.

**خه لای بوون**

لک: قوتار بوون، رهابوون، بهربوون، نازادبوون، رسگار بوون.

[رزگار بوون، سهریست بوون]

ف: رَهیدن، رَسْتَن، رَهاشدن، رَسْتگار شدن، راهی شدن، شگالیدن، آزاد شدن، پرماسیدن، آسودن.

ع: تَخْلُص، تَقْلُص، تَفْصِي، تَبْرء، تَقْلَت، اِنْفِلَات، اِنْفِلاص، اِنْطِلاق، نَجاة.

**خه لایسی**

لک: قوتاری، رهایی، نازادی، رسگاری، بهربوون، پهرینه‌وه.

[رزگاری، سهریستی]

ف: رَسْتَن، رَهیدن، رهایی، رَسْتگاری، وارستگی، آزادی، فَنُور، فَرُور، پرماس، شگالش.

ع: خَلاص، نَجاة، طَلاق، قَلَت، اِنْفِلَات، اِنْطِلاق، اِنْفِكاك.

**خه لقی ساهه**

لک: ده‌مودس، کوتیر. [ده‌سجی (شتیک که کوتیر به‌دی

دیت، وهک: نه‌سپی.)]

ف: هنگامی. (چیزیکه فوراً خلق می‌شود، از قبل شپش.)

ع: خَلْقُ السَّاعَةِ، قُورِي.

**خه له**

لک: دان، باره. [ده‌غل، دانه‌ریله]

ف: راژ، راش، دانه، بهره.

ع: غَلَّة، حَب، دَخَل، فَائِدَة، حاصِل.

**خه له فروش**

لک: گه‌تم‌فروش. [عه‌لاف، دانه‌ریله فروش]

ف: گندم‌فروش.

ع: بَرَار، حَنَاطِي.

**خه لیلی**

لک: کوت. [پیرن (کوت‌ره‌یه‌کی گهریه که میله شیشی ناسینی هدی و قفل ده‌کریت.)]

ف: کتیب، خلیلی، کُند. (کند بزرگی که میله‌ی

آهن دارد و قفل می‌شود.)

ع: قِمَطَر، مِقَطَر، نِكل.

وینه

**خه لات**

لک: دیاری. [پیشکش]

ف: داشاد.

ع: خَلْعَة، عَطِيَة.

**خه لانی**

لک: دیاری، ناوتیلانه. [مبازی، که لپه‌لی بووک]

ف: وِرْدَك، وردوک.

ع: جِهَازِي.

**خه لپان**

لک: خه‌لتان. [هه‌لژنار، تیره‌تلار]

ف: غَلْطان

ع: مُنْشَخَط، مُتَضَرِّج.

خه‌لتان ← خه‌لپان

**خه لف**

ل: پۆس، تۆك، [تۆيكل] (وهك: پیتیستی درخت.)

ف: پوست. (پوست درخت مثلاً.)

ع: قش.

**خه‌لف**

ل: کاسه. قوزاخه. [بدرگه گول] (پیتیستی چرۆ و شتی لهر

چه‌شنه.)

ف: گوزه، غوزه. (پوست شکوفه و امثال آن.)

ع: قلف، کُم، کِمَامَة، خِباء، غِلاف، قَنْبَعَة، خَرِيطَة،

کَاس.

وینه

**خه‌لک**

ل: مردم، مردمان. [خه‌لق، خه‌لکی]

ف: مَرْدَم، مَرْدَمَان، آفریده، آفریدگان.

ع: خَلْق، خَلِيقَة، ناس، وَرَى.

**خه‌لوهز** — زوخال (ریشه‌ی کرماییه.) [کرمایی است.]

**خه‌لوهت**

ل: تهریکخان، تهریکا. [جینگه‌ی چله‌کیشان.]

ف: مشکوی، آبشنگاه، آبشنگاه. (خلوت‌خانه)

ع: خَلْوَة، بَيْتُ الْخَلْوَة.

**خه‌لوهت**

ل: تهریک، تهک، ته‌نیا، چۆن. [تاک که‌تن. خالی]

ف: تَک‌بودن. تنهابودن، کس‌نبودن. ته‌ی‌بودن.

ع: خَلْوَة، خَالِي، اِنْغِرَاد، وَحْشَة.

**خه‌له‌ت** — **خه‌له‌ت**

**خه‌له‌ل**

ل: ره‌خنه. [که‌له‌بهر، ناتوه‌وی]

ف: ره‌خنه، سوسه.

ع: خَلَل، اِخْتِلَال.

**خه‌لیف** — **خه‌لف** (قوزاخه)

**خه‌لیفه**

ل: جادار، جینگه‌نشین. [خه‌لیفه، جیتشین]

ف: پوران، بیره، جانشین.

ع: خَلِيفَة، عاقب، نائب.

**خه‌لیفه‌ی بته‌هرس**

ل: مه‌لای بته‌هرس، بده‌همان. [پیشه‌وی نایینی

بده‌همه‌نه‌کاتی هیندوستان.]

ف: بَرَهْمَن، پیشوای بُت‌پرست‌ها.

ع: بَرَهْمَان.

**خه‌لیفه‌ی تهرساگه‌ل**

ل: باتری، مه‌لای تهرساگه‌ل. [په‌تريک: پیشه‌وی نایینی

مه‌سیحیه‌کان.]

ف: بتريک، پیشوای ترسایان.

ع: أُسْقَف، جاثلیق، بطریق.

**خه‌م**

ل: چه‌م، چه‌میال، چه‌نگ. کۆم. [چه‌ماره]

ف: چمیده، چخماخ، خَمیده، چنگ، کال، دولا.

ع: مُتَعَفِّف، مُنْعَطِف، مُتَسَوِي، مُتَمَائِل، مُنْخَنِي،

مُنْثَنِي.

**خه‌م**

ل: چه‌م، چه‌میانه‌وه. [چه‌مانه‌وه، نوشتانه‌وه]

ف: خَم، چَم، خمیدگی، چمیدگی.

ع: تَعَفَّف، اِنْعِاف، اِنْعِطاف، اِلْتَوَى، مِيلَان، اِنْخِفاء،

اِنْثِفاء.

**خه‌م**

ل: ته‌م، په‌ژاره، په‌شیری، ته‌نر. [خه‌ه‌ت]

ف: موژ، موژه، فَرَم، فَرَم، رَاخ، مُسْت، جگر، غم،

بار دل.

ع: حُزْن، اَسَف، شَجَن، كَمَد، كُمْدَة، غُصَّة، كَرْب،

كَأَب، كَأَبَاء، هَم، غَم، غَمَة.

**خه‌مازه** — **چو‌کته‌قولا‌ب**

**خه‌مبا**

[ل: په‌له‌ی سوروی له‌ش به‌هوی خه‌موخه‌ه‌تی زۆره‌وه.]

ف: عمباده. (بدن از غصه‌ی زیاد گله‌ای سرخ

پیدا کند.)

ع: ...

## خه مبار

ك: ته مبار، په شتو، خه مين، ته مين. [خه فته بار]

ف: بژمان، پژمان، فژمان، فژمگين، فرمگين، موژگين، داخگين، مُستمند، دژم، نژند، نَجند، افسرده، اندوهگين، غمناک، غمدار، غمگين، غمنده، آزرده، مُسته مند.

ع: حَزِين، اَسِيف، اَسِيف، شاجن، کامد، کميد، غصان، مُکترِب، کتیب، کتيد، شَجِي، مَهموم، مَعموم، مَهلوف، لَهان، هَلع، مَکروب.

## خه مڅوره

ك: په شتو، ته مبار، ته مه سار. [خه فته بار]

ف: سَتخوار، فژمسار، غمگسار، راخسار، دژم.

ع: مُحزن، مُتأسف، مُتَلَف، مُتَلَع.

## خه مڅوره

ك: خه مه خوره. [شینۀ شاهز]

ف: غم خورک، بوتیمار.

ع: يَمَامَة، يَمَام، بَلشون، مالکُ الْحَزِين، بوتیمار.

## خه مژه

ك: ناز، خنچکه، خنجه. [عیشره، گریشمه]

ف: غَمز، غَمزه، ناز، بَشک، خَنج، غَنج، شَن،

تیباش، شکنه، گرشمه.

ع: عِشْوَة، دلال، غَنج، غَمزَة.

## خه مژه کردن

ك: ناز کردن، خنچکه کردن. [ناز فرشتن]

ف: غَمزیدن، غَنجیدن، ناز کردن، بَشکیدن،

گرشمه کردن.

ع: تَدَلُّل، تَلَوِّي، تَغْمُر، تَغْنُج.

## خه مژه کړه

ك: ناز کړه، خنجه کړه. [ناز فروش]

ف: غَمزگس، غَنجگر، نازگر، بَشک فروش،

گرشمه فروش، شنباز، شکنه باز.

ع: مُتَدَلِّل، مُتَلَوِّي، مُتَغْنِج، مُدَلِّل، غَمُوج، غَمَان، مُتَغْمُر.

## خه مه سی مونه همپیره

ك: په نجهی سرگردان. [پنچ هه ساره سرگردانه که.

(که یوان، هورمز، بارام، ناهید، زاره)]

ف: پنچ بیچاره. (تیر، ناهید بهرام، برجیس،

کیوان)

ع: الْخَمْسَة الْمُتَحَيِّرَة.

## خه مه سی موسته رته

ك: په نجهی دزیگ، په نجهی تار. [پنچ روژی کوتایی ساز.]

ف: فَروردیان، فَروردگان، پنچ دُزیده، پنچ تار.

ع: الْخَمْسَة الْمُسْتَرْقَة، فَروردجان.

خه مگین ← خه مناک

خه مناک ← خه مبار

خه مه خوه ره ← خه مڅوره

خه هره

[ك: گرفت، ټینته لا (بهرام بهری «حه یزه» به و به هری

زیاده خوړیږه په پيدا د بیت.)]

ف: حَمَره. (ضد «حه یزه» که از زیاد خوړدن

به هم می رسد.)

ع: ثُخْمَة، بَطْنَة، كِطَة، عَلَوص، غَمَت، حَفَس، سَنَق،

بَشَم، زَانَة، اِمْتَلَاء.

خه میازه ← باویشک

خه مین ← خه مبار

## خه نازیل

ك: لك، لك مل، مله خړه، گرځ. [خه نازیر، لوری مل.]

ف: دژپه، دژپیه، دژپیل، دژشپیل، دژشپیل،

دژشپل، دژشبل، چَخش، جَخش، دامغول،

دیو غول، غُر، لُک، گره.

ع: غُدَة، سَلْعَة، خَنازیر.

وینه

خه نان

ل: خه ننه ران، خوه شروو، [رووخوش، دم به پینکه نین]

ف: خندان، خوشرو.

ع: ضاحك، بشوش.

**خه نان**

ل: وازیورگ، شکوتیاگ، [شکوتور، کراه]

ف: خندان، باز شده، شکفته.

ع: مُنْفَلِق، مُنْفَتِح، مُتَفَقِّم، مُتَضَرِّج، مُنْفَعِر.

**خه نجر**

[ل: خنجیر]

ف: خَنَجَر.

ع: مَشْمَل، خَنَجَر.

وینه

**خه ننه ران**

ل: خه ننه ران، خوه شروو، رووگوشاد، [رووخوش، دم به

پینکه نین]

ف: خندان، خوشرو، گشاده رو.

ع: ضاحك، باغِن، بشوش، نشیط.

**خه نه**

[ل: گیاه که نانه ران بۆ رنگ کردنی قژ و دست و پی

به کاری ده بن.]

ف: رَقَوْن، رِقَان، اَرَان، بَرْنَا، بَرْنَاک.

ع: حِجَاء، یُرْغَاء، بَهْرَم، خِصَاب.

وینه

**خه نه**

ل: کدین، [پینکه نین]

ف: خَنْدَه.

ع: ضَحْک، خُنَّة، خَنین.

**خه نه قی**

ل: یارده، کدنه، کدنه ک، [خنده ک]

ف: کنده، کندنک، آلتنگ، تَرک، کالار، مورچال.

ع: حَقِیرَة، خَنْدَق.

**خه و**

ل: خار، وهنوز، [نوستن، بهرامبهری «بیداری»].

ف: خواب، خواو، گُنیان، کونیان.

ع: نَوْم، مَنَام، نِیمَة، مَبَغَة، مَبُوع، مَجُوع، رُقَاد.

غَدَن، سُبَات.

**خه و**

ل: خار، [خهرینین، خمرن]

ف: گوشاسب، کوشاسب، بوشاسب، پوشاسپاس،

تیناب، آندا.

ع: رُویَا، مَنَام.

**خه و ناشوپاشو**

[ل: خهری بی سه رویه ر.]

ف: خواب آشفته.

ع: اَضْغَاث، اَحْلَام.

**خه و الوو**

ل: خاریر، [چار به خهر]

ف: قَرْمَاس، خواب آلود.

ع: نَویم، نَوْم، مُلْهَج، خَامِل، مُسَبِت.

**خه و اهاتن**

ل: خه و ره و یوون، بیداره و یوون، (به خه و اهاتن) [له خهر

هه ستان، خه به ریوونه و]

ع: بیدارشدن، از خواب پریدن، از خواب

پاشدن.

ع: تَبَقُّظ، اِنْتِبَاه.

**خه و به رین**

ل: خه و به رین، خه و نه مان، [خه و زران]

ف: خواب پریدن، خواب رفتن.

ع: سَهْد، سَهْر، اَرَق.

**خه و تن**

ل: خه فتن، [نوستن (رشه یه کی کرماجیه).]

ف: خوابیدن، (کرماجی است).

ع: نَوْم.

**خه و جه** - ته مهر



## خه‌وخانه

ك: خەرگا، ئوتاغ خەر. [شۆینی نوستن، ژووری نوستن].

ف: خوابگاه، خوابستان.

ع: مَنام، بَیتُ النُّوم.

## خه‌وش

ك: بَیخَو، بَیخَوَش، بیوان. [له‌سه‌رخ‌چوو]

ف: بیخود، بیهوش.

ع: نَمِش، مَدَموش.

## خه‌وگا

ك: خاوگه، خەرگه، خه‌فگا، خه‌فگه، خوزگه. [شۆینی

نوستن]

ف: خوابگاه، آرامگاه. آستان، آستانه.

ع: مَرَقَد، مَضْجَع، مَنام.

## خه‌وهر

ك: ناگا، ناگایی. ده‌نگ، باس، هه‌وا، هالا. [خه‌به‌ر]

ف: پژواک، آگاهی. پیغام، پیام.

ع: خَبَر، نَبَأ.

## خه‌وهر

ك: روبا، بیدار. [به‌ناگا]

ف: بیدار.

ع: يَقِظ، مُنْتَبِه.

## خه‌وهردار!

ك: ناگا!، هوشیار!، باخه‌وهر! [به‌ناگا به‌، ناگادار به‌]

ف: آگاه‌باش!، هوشیارباش!، هشی‌دار!

بیدارباش!

ع: اَلْحَذَرُ، حَذَرًا، اَحْذَرُ!، فَجَنَّبُ!

## خه‌وهردان

ك: هه‌واژدان<sup>۱</sup>، ناگایی‌دان. [راگه‌یاندن]

ف: آگاهی دادن، پیام‌دادن، پیام‌دادن،

پژواک‌دادن.

ع: اَخْبَار، اَعْلَام، اِبْلَغ، اِنْهَاء.

## خه‌وهره‌وویون

ك: رریاره‌ویون، بیداره‌ویون. [به‌ناگا هاتن]

ف: بیدارشدن.

ع: تَيَقُّظ، اِسْتِيقَاط، نُبَه، تَنْبُه، اِنْتِبَاه، اِسْتِنْبَاه،

هَبِيب، هَب.

## خه‌وهره‌وکردن

ك: رریاره‌کردن، بیداره‌کردن. [به‌ناگا هیتان]

ف: بیدارکردن.

ع: اِيقَاط، اِنْهَاء، تَنْبِیه، اِهْبَاب، بَعَث.

## خه‌ویله ← نه‌زان

## خه‌یات

ك: جلدرو، درزدو، دۆزنه، دۆزگه‌ر. [به‌رگدروو]

ف: درزی، دوزنده، درنده، جامه‌دوز.

ع: نَاصِح، نَصَاح، خَائِط، خِيَاط، دَرَزِي، قَرَارِي.

## خه‌یانه

ك: مه‌چیر، تاویده. [به‌نی بادرای هه‌ریشم]

ف: نخ، ابریشم.

ع: نَصَاح، خِيط.

## خه‌یانه‌ی چن

[ك: شَتِیكه ره‌ك تالی جالجالوكه له‌کاتی گه‌رمادا له‌

هه‌رمادا ده‌بیریت.]

ف: نخ شیطان. (نخی است شبیه به لعاب

عنكبوت هنگام گرما در هوا پیدا می‌شود.)

ع: خَيْثُوعُور، خَيْطُ الشَّيْطَان، خِيطُ باطل، لُعَابُ

الشَّمْس.

## خه‌یاتی

ك: دۆزگه‌ری، جلدوژی. [پیشه‌ی به‌رگدروو]

ف: دوزندگی، جامه‌دوزی.

ع: نَصِیح، نَصَاحَة، خِياطَة.

۱- له‌ده‌سنووسه‌که‌دا ناوا نوساره: «هه‌واژده». به‌لام به‌

مانا فارسی و عمره‌یه‌که‌دا وا دیاره نووسه‌ر ویسترویه‌تی

بنووسیت: «هه‌واژدان». (ر - ر)

## خه یار

[ك: هاروی: میوه به كه.]

ف: خیار، بالنگ، بادزنگ، آرزنگ، خیار بالنگ.

ع: قُئد، قِئاء، خیار. قاوون.

وینه

خه یار تووم ← کالبار

خه یاره

[ك: خدیاروك (دومه ټنكي به ناریانگه له له شدا په یددا

دهیټت.)]

ف: خیاره، خیارك. (ماده ای است معروف در

بدن پیدا می شود.)

ع: ...

## خه یال

ك: نیاز، نیهاد، بیر، هوش، په ژاره، راوټژ، یاد، هټرا. [فكر،

نه ندیشه]

ف: یاد، نیاز، نیهاد، هوش، آندیشه، بَندیشه،

نیرنود، خیال، سَمَرد، سگال، سكال، پندار،

پنداره.

ع: خیال، تَخِيل، قَصْد، مَدَد، صَنَت. فِكْر. ظَن.

وَهْم. ضَمِير. تَصَوُّر.

## خه یال خام

ك: نیاز خام، نیهاد خام. [خه یالی خار]

ف: سَنود، سَنبود، سَنبوت، سَنبات، اندیشه ی

خام.

ع: طَيف، زَوَر، خيال. (خیال خام)

## خه یاتن ← خایان

## خه یانه ت

ك: نادروروسی. [غدر، ناپاکی]

ف: گریودوم، کریودوم، نادرستی.

ع: ألس، غِش، غُدر، خِیانة.

## خه یر

ك: نه، نه خه یر. [نا، نه خیر (نامرازی نه كهره.)]

ف: نه، نه خیر، خیر. (حرف نفی است.)

ع: لا.

## خه یر

ك: خوش، خوشی، خاس. [خیر، باش (بهرام بهری

«شه».)]

ف: خوب نیک، خوش. (ضد «شر»)

ع: خیر، حَسَن، عَبَقَرِي.

## خه یر

ك: خاسه، خاسی. [چاكه]

ف: خوبی، نواخته، آرزانش، آرزانش، آرازش،

نیکیوی.

ع: خیر، بِر، إِحْسَان. صَدَقَة، مَبْرَة.

## خه یرا

ك: قوچاخ، زرنګ، چالاک، چاوك. [گورج، چوست]

ف: خَبَازه، وَشكرده، شَكرده، وشكول، چابك،

چالاک، چُست، زرنګ، گزیده.

ع: جلد، سَرِيع، خَفِيف، مَعِل، فارِه، لَذَلَذ، كافي.

## ضاری، خیره

## خه یرا

ك: خه یره مهن، خاسه كهر، خاسیكههر. [چاكه كار (خارهن

چاكه.)]

ف: ارزانشمند، نواخته مند، نیکوکار. (خداوند

نیکی)

ع: مُحْسِن، خَيْر، خَيْرَة، خَيْرِي.

## خه یرات

[ك: خیرات (کوی «خه یر»، واته: چاكه.)]

ف: جمع (خَیر) است بمعنی خوبی.

## خه یراتن ← خه یر هاتن

## خه یر هاتن

ك: خه یراتن، خویشان، خوش هاتن. [به خیر هاتن]

ف: خوش آمدن، وُش آمدن.

ع: خَیْرَ مَقْدَم.

**خهیره دومه**

ک: خهیرا، خسه کمر، خاسیکدر. [چاکه کار]

ف: ارزانشمند، نواخته‌مند، نیکوکار.

ع: مُحْسِن، خَیْر، خَیْرَة، خَیْرِی.

**خهیلی**

ک: فره، موله‌قی. [فره، زور]

ف: فره، فروت، فراوان، بسیار، سناو، سناد،

فزون، افزون، خیلی.

ع: کثیر، زیاد، وافر. رَبْءٌ.

**خهی**

ک: خدی. [سدرقالی]

ف: سرگرمی.

ع: شَغْل، اِشْتِغَال.

**خیلوان** ← نه خیالوان**خییره**

ک: سردرشته، کارزانی، کارشناسی. (سهل خییره)

سردرشته‌دار [پسپوز، کارامه]

ف: دانش، سنجش، سردرشته، کارشناسی،

کارآگاهی، کاردانی، کاریبینی.

ع: خَیْرَة، بَصِیْرَة، سَلِیْقَة.

**خیپشنه**

ک: گیبه، چاخ، گوشتن. [قه‌لور]

ف: کروت، بشیون، بشیون.

ع: بَبَة، فُرْهُد، فُرْهُود، خُنْفُج، لَحِیم، سَمِین، سَامِین.

**خیت**

ک: خدت، کیتی، خَیْر. [شویته‌واری قه‌لهم. نویسن. دیپ]

ف: سَمِیره، کُشه، کُشک.

ع: خَط.

**خیتاب**

ک: روکردن، به‌روپرو. [روی دهم تیکردن]

ف: روکردن، روپرو.

ع: خِطَاب، مُوَاخَظَة.

**خیت** ← خیت**خیتو خیت** ← رارو**خیرهت** ← خیرهت**خیز**

ک: هه‌لسان. (جهستوخیز) [ههستان، رابوون]

ف: خیز، پاشدن. (جست و خیز)

ع: قِیَام، نُھُوض.

**خیز** ← خیزان**خیز** ← قووه‌ی نامه**خیزان**

ک: خیز، کلفه‌ت. خزمه‌تکار، ژنومنان. [مالومنان،

بنده‌ماله. کاره‌کار]

ف: زن و بچه، خانواده، نان‌خور. خدمت‌کار.

ع: عِیْلَة، عَائِلَة، عِیَال، أُسْرَة، ضُبْنَة، آل، اهل،

قَطِین، اهل بیت، علاقه. خادمه.

**خیزانداز**

ک: کلفه‌تبار، ناخوهردار. [خارهنی ناخویری زور.]

ف: نان‌خوردار، کساندار.

ع: مُعِیل، مُعِیل.

**خیزاو**

ک: ناوخیز. [به‌زاور: ههستانی ناری دهریا. (به‌رام‌به‌ری

«نیشتر».)]

ف: آب‌خیز، خیز.

ع: مَذَّ. (مِذُّ الْجَزْز)

**خیزیان**

ک: هه‌لسان، به‌رزوپیوون. [رابوون، ههستان]

ف: پاشدن، بلند شدن.

ع: قِیَام، نُھُوض.

**خیزیان**

ک: سه‌زیوون، به‌رزوپیوون. [بالاکردن، گه‌شه‌کردن]

ف: دمیدن، سبز شدن، بلند شدن. آب‌خیز.

ع: نُشُوء، نُمِی، نُمُو، نَمَاء، اِتِّمَاء، اِرْتِفَاع. مَذَّ.

**خیش**

[ک: لقی درخت که چند لقیکی لیپوده تیره و شتی  
 قورسی پی داده کیشن.]  
 ف: کُشه. (شاخه‌ی درخت که دارای چند  
 شاخه باشد، چیزهای سنگین را با آن پایین  
 می‌کشند.)

ع: مَجْرَّة، مِسْحَبَة.

**خیکه**

[ک: میزه]

ف: خِیگ.

ع: زَق، وَطَب، مِسَاب، زُكْرَة، نَحی.

**خیکولکه**

ک: خِیگه، خِیگچه. [میزی بچولک]

ف: خِیگچه.

ع: عُكَّة، رُقِیْقَة.

**وینه****خیکه‌کونه**

[ک: میزی به ته‌من.]

ف: شَن.

ع: شَبَّة، شَعِیْب، زَقُّ خَرَق، زَقُّ خَلِق، اَلْسَقَاءُ  
 اَلْبَالِی.

**خیلاف**

ک: دورو، ناراس، نادوروس. [هله‌سته، ده‌له‌سه]

ف: دروغ، نیسان، اَنیسان، ناراست، نادرست.

ع: خِلَاف، کِذِب، فَرِیْقَة، مَرِیْقَة، بُهْتَان.

**خیلال**

ک: دیان‌یاکه‌وکر. [چیلکه‌ی دان ناژنین.]

ف: خلاشه، پریز، دندان‌پریز، دندان‌فریز،

دندان‌فریش، دندان‌پریش، دندان‌آپریز، دندان

آفریز، دندان‌آفریش، دندان‌آپریش، دندان‌کاو.

ع: خِلَال.

**خیلال مه‌ککه**

ک: ده‌رمنه. [گیاه که که به تورکی پی‌ده‌لین:  
 «یوشان».]

ف: دَرْمَنَه، بَسْتِیَوَاج، بَسْتِیَبَاج. (علفی است که  
 آن را به ترکی «یوشان» گویند.)

ع: سَدی، شَیخ، خِلَال مَكَّة.

**خیتل**

ک: هِرز، نِیل، گورز، تیره. [تایه‌فه]

ف: ایل، گروه، تیره.

ع: حَی، قَبِیْلَة، عَشِیْرَة، طَائِفَة، خِیْل. (رُکبان،  
 مُشاة)

**خیتله‌وخوار**

ک: خِیْتَل-نِوْخَوَار، کوچ گهرمه‌سیر. [گهرمیان کردن

(بارکردنی خیتل به‌رهو گهرمیان).]

ف: کوچ. (رفتن ایل برای گرم‌سیر)

ع: ظَعْن، رَحِیل، تِرْحَال.

**خیتله‌وژور**

ک: خِیْتَل-نِوْژور، کوچ سهرده‌سیر. [کوستان کردن (بار

کردنی خیتل به‌رهو کوستان).]

ف: کوچ. (رفتن برای سردسیر)

ع: رَحِیل، تِرْحَال، ظَعْن.

**خیتو**

ک: نیگاداری، خویداری. [ناگاداری]

ف: نگه‌داری، پرستاری.

ع: حَفْظ، حَرَاْسَة، حَضَانَة، مُرَاقَبَة، خِدْمَة.

**خیتوکردن**

ک: خوی‌کردن، خویداری‌کردن، به‌خیتوکردن، نیگاداری‌کردن.

[ناگاداری‌کردن]

ف: نگاه‌داری‌کردن، پرستاری‌کردن.

ع: حَفَاطَة، حَضَانَة، حَرَاْسَة، خِدْمَة.

**خیتوت**

ک: چادر. [خه‌یمه، ره‌شمال]

ف: چادر، تاز، خرگاه، پرده، سراپرده، شامیانه.

ع: خَيْمَة، مِضْرَب.

وینَه ← چادر

**خَيَوَدَت**

ل: خوی، خِیو، خَویداری. [ناگاداری]

ف: نگاه‌داری، پرستاری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة، حَراسَة، حَفَاطَة.

**خَيَوَدَت کردن** ← خِیو کردن

## وینہ کانی پیتی خ



خاککش



خاکرن



خاکینڈ



خاشخاش



خاتمکاری



خرخره B



خرخره A



خرخال



خامہ گری



خاکہ ناز



خلیج



خشک



خشته ک



خزن



خروچی



خۆج ئاوداری



خوج



خوانچه



خوان



خنجەر



خومہ رەزە



خولخولە B



خولخولە A



خوشبیک



خورما



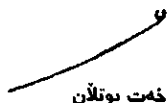
خورشیدی



خەردەل



خەربەنگ



خەمت پوتلان



خووک



خونچە



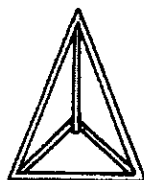
خەلف



خەلپى



خەلقان



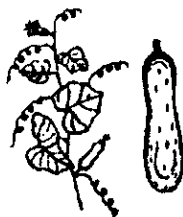
خەرەك B



خەرەك A



خەگولتە



خەيار



خەنە



خەمخوهرە



دا

[ك: وشه‌یه كه مانای دابه‌زین و به‌ره‌وخواره‌اتن

ده‌گه‌یه‌نیت.)] [داخو‌زین، داپه‌رین، داهیتشن

ف: فرو، فرود، پایین. (حرف نزول است كه

تنها استعمال نمی‌شود: فرود آمدن، پایین

پریدن، فروهشتن.)

ع: ندارد. (هاواراتای عمره‌بی نیه.)]

**دافوالفیل**

ك: پاگه، فیلپا. (نه‌خوشینیتكه ده‌یتته هرزی ناوسانی

قولوقاچ.)]

ف: كُن، پاغره، پیل‌پا. (مرضی است كه پاها

ورم پیدا می‌کند)

ع: داء الفیل.

**داباراتن** ← داواراتن

**دابارین** ← داوارین

**دابیدیم** ← ده‌یدیم

**دابیر**

ك: دابیرین. (جیا‌کردنه‌وی كه‌م له زۆر.)]

ف: بریدن.

ع: قطع، جَر.

**دابیر**

ك: داگیر، بردن. (به‌زۆر بردن.) [به‌زۆر گرتن]

ف: بُردن، بُریدن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال.

**دابردن**

ك: ... داپه‌قائن. كه‌ئن. [دا‌كوتان. ده‌لكه‌ندن]

ف: فروبردن، كندن.

ع: غَز، حَفَر.

**دابیرین**

ك: برین، داهارودن. [داتاشین، جیا‌کردنه‌وی كه‌م له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطع، جَر.

**دابیرین**

ك: داگرتن، بردن، دابِر‌کردن. [داگیر کردن، به‌زۆر گرتن]

ف: بُریدن، بُردن، به‌زۆر بردن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال

**دابیرکردن**

ك: بگردن، ره‌د‌بون. [تیپه‌رین]

ف: گذشتن، ردشدن.

ع: عبور، مُرور.

**دابوون**

ك: داچوون، چال‌بوون. [قویان، نه‌ری‌بوون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: اِنْخِبار، تَقَعُر، غُور، اِنْخِساب، اِنْخِفاض.



## دابېون

ك: خډم برون، دانه وین، داپسیان. [چهمینه وه (دانه وین له سهر نه ژونو له یاری سی یازدا).]

ف: پُشت دادن، پُشتک دادن، خُم شدن. (خُم شدن بر روی زانو در بازی پشتک)

ع: رُکوع، اِنْخِاء.

## دابېزین

ك: داهو زین، خواره هاتن، داخو زین. [سهره خواره هاتن. هدره ها: هاتنه خواره له سهر سواری.]

ف: پیاده شدن، پایین آمدن.

ع: تَرْجُل، تُول، هُبوط، خُدور.

## دابېستن

ك: بهستن، داهوستن. [شهتک دان (وهك: دابهستنی بار).]

ف: بهستن. (بار مثلاً).

ع: شَدَ.

## دابېستن

ك: داهوستن، بهستن، بدن. [دهیوان له مال راگرتن (وهك: دابهستنی نه سپ).]

ف: بهستن، ایغری، آسودن. (بهستن اسپ مثلاً).

ع: عَسَب، تَرِيض، اِرْباض، تَرْجین، رِبَط، اِرَاحَة، بِنَ.

## دابهچین

ك: پاچین، تاشین، داتاشین. [برین له سهره به دهو خوار به تیخ و تهراس و ... (وهك: دابهچینی مو یا لقی درهخت).]

ف: پاچیدن، تراشیدن، بریدن. (مو یا شاخه ی درخت مثلاً).

ع: حَلَق، جَرَّ، شَذَب.

## دابهرووزقاتن ← دابهرووسقیان

## دابهرووسقیان

ك: دابهرووزقاتن، داپرووتانن. [رووت كړدنه وه ی لقی درهخت و هیشو به هو ی داهوړاندنی گهلا و دهنكه كانیسه وه.

(داپرووتاندنی دهنكه تری - بو نمونه - له هیشوړه كه ی.)]

ف: دانه كړدن. (هروړیزاندن دانه ی انگور مثلاً از خوشه).

ع: خَرط.

## دابهرووسقیان

ك: دابهرووزقیان، داپرووتیان. [داهوړینی گهلا و دهنكه له لق و هیشوړ.]

ف: دانه شدن.

ع: اِنْخِرَاط.

## دابهسکیان ← دابهسیان

## دابهسیان

ك: دابهسکیان، دانه وین. [فس دادن (وهك: دابهسیانی بالنده ی می بو بالنده ی تیر).]

ف: پُشت دادن، پُست شدن، سست شدن. (مرغ ماده مثلاً برای مرغ نر)

ع: تَجَنُّث، تَكَبُّد، لَطِي، جُثُوم، كُیون.

## دابهلو سکیان

ك: رووتهو كړدن، داپرووتانن. [له سهره بو خواره وه لیکر دنده و رامالین.]

ف: لخت كړدن.

ع: سَمَط، جَرَف.

## دابهلو سکیان

ك: داپرووتیان، رووتهو بوون. [له سهره بو خواره وه لیکر دنده و رامالان.]

ف: لخت شدن.

ع: اِنْسِمَاط، اِنْجِرَاف.

## دابهوشان

ك: پوړشان، داشاردنه وه. [دپوړشین، شاردنه وه]

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: سَتَر، تَغْطِیَة، ثَوْبِیَة، تَكْبِیَة، غَمَل، غَمَن، اِخْفَاء.

## دابهوشان

ك: داپوړشین، داپوشان. [شاردنه وه به سهرپوړش.]

ف: پوشاندن، پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن.

ع: ثَوْرِيَّة، تَغْطِيَّة، تَكْبِيَّة، غَمَل، غَمَن، سَتَر، اخفاء.

**دایوشین** ← **دایوشان**

**دایهر**

ك: دایهرین. (هه لهر و دایهر) [دابه ز: بهر و ژیر دایهرین].

ف: پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُوط. (الْوُثُوبُ إِلَى اسْفَل)

**دایهرین**

[ك: به په له بهر و خواړ هاتن.]

ف: فرو پریدن، پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُور، تَقَطَّر.

**دایهرین**

ك: پهرین. [بهر و خواړ فیچقه کردن (وهك: دایهرینی تار له

پلورسکه وه).]

ف: پریدن، فرو پریدن، پایین پریدن. (ناودان

مثلاً.)

ع: مَذَع، مَذَعَر، اِنْجِدَار.

**دایه نه مین**

ك: په نه مین، خه فتن، په ننگه مروس کردن. [داسه کتان،

خوتن]

ف: تَمَرگیدن، خُفتن، خوابیدن.

ع: تَكْبُب، تَكْبُس، نَوْم.

**دایتجان**

ك: دابه ست، دایتجان. بردن. [شته لدان. راپتچ کردن]

ف: پیچاندن، پیچیدن، بستن. (چیزی را روی

بار بستن). بردن.

ع: شَد. رَوس، اِذهاب.

**دایتجان**

ك: دایتچین. دابه ست. [شته لدان]

ف: پیچیدن، بستن.

ع: شَد.

**دایتجان**

ك: بردن. [رامالین (تاو شتیک راجالتیت).]

ف: بُردن. (آب چیزى را.)

ع: رَوس، اِذهاب.

**داتاشین**

ك: تاشین، داپاچین، پاچین. [له سهر وه بهر و خواړ بهرین به

هوۍ تیتخ و شتی تر وه].]

ف: تراشیدن.

ع: حَلَق. شَذَب. جَز.

**داترووسکاتن**

ك: ترسان، هه لهر و وسقاڼ. [راچه ناندن به هوۍ

ترساندنمه. (وهك: راجه ناندنی منداڼ به هوۍ شتی له

ناکار وه).]

ف: ترساندن. (بچه مثلاً بوسیله چیز ناهنگام.)

ع: اِزعاق، اِذعار.

**داترووسکیان**

ك: ترسیان، هه لهر و وسقیان. [راچه نین له ترسان. (وهك:

راچه نینی منداڼ به هوۍ بینینی مشکه وه).]

ف: ترسیدن. (بچه مثلاً از موش.)

ع: اِزعاق، اِذعار.

**داتلیشان**

ك: تلیشان. درین. [دادرین، قه لاشتن]

ف: پاره کردن، تیکه کردن. دریدن.

ع: شَق، قَصَف، غَصَف، جَزَل. خرق.

**داتلیشیان**

ك: تلیشیان. دریان. [دادران]

ف: پاره شدن، تیکه شدن، دریده شدن.

ع: اِنْشِقاق، اِنْقِصاف، اِنْغِصاف، اِنْجِزال. اِنْخِرَاق.

**داتووران**

ك: تووران. [فراندن]

ف: ریخیدن.

ع: اِطلاق.

**داته کائن**

لک: خالی کردن. [هیچ تپیدا نه هیشتن (ی کیسه، نیتسان، قهلمه و رشتی لهو چه شنه).]

ف: تهی کردن. (کیسه، استخوان، قلمه و امثال آن)

ع: نَکَب، نَقَت، نَقْتُ، نَقُو، تَخْلِيَة، اِفْرَاق، صَلَب، اِمْتِخَاح، تَمَخِّي،  
دانه کائن

لک: ته کائن. [سهره و خوار راوه شانندن (ی جلوه برگ، و فدرش و رشتی لهو چه شنه).]

ف: تکانیدن، تکان دادن. (لباس، فرش و امثال آن)

ع: نَفَض، نَكْتُ.

دانه کیان

لک: خالی بون. ته کیان. [هیچ تپیدا نه مان. سهره و خوار راوه شیران.]

ف: تهی شدن. فروتکیدن، تکیده شدن.

ع: تَخْلِي، تَفَرُّغ، اِنْتِفَاض، اِنْتِکَاح.

دانه هریان

[لک: داگرتن، دانه پین، بیده نگ دانیشن]

ف: تَمَرگیدن.

ع: اِنْبِهَات.

دانه میان

لک: دانه مین، ته مین، ته میان، پهشتیوان، پهشتیورون.

[خه مبار بون، مدینه تبار بون]

ف: کَرَخیدن، کَرَخ شدن، موژیدن، موژگین شدن،

اندوهناک شدن.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام، اِهْتِمَام.

دانه مین ← دانه میان

داچوین

لک: جوین، روین. [بزورتن، رویشن]

ف: جنبیدن، رفتن، راهی شدن.

ع: حَرَكَة، هُؤُوض، نُفُوض، مُسَافَرَة.

داچله کائن

لک: خه ره و بوردن. ترسانن. [به ناگا هیتان. راجله کاندن]

ف: بیدار کردن. ترساندن.

ع: تَنْبِيَه، اِيقَاط، قَرَّ، اِذْعَار، اِزْعَاج، اِزْعَاق، اِرْوَاج.

داچله کیان

لک: خه ره و بوردن. داخوریان. چله کیانه ره. [به ناگاهاتن.

راجله کان]

ف: وزپریدن، بیدار شدن، از خواب جستن، از

خواب پریدن. ترسیدن، یَگه خوردن،

تکان خوردن.

ع: اِنْتِبَاه، تَيْقُظ، اِسْتِيقَاط، اِنْفِرَاز، اِنْدِعَار، اِنْزِعَاج،

اِنْزِعَاق، اِرْتِیَاج، شُرُود.

داچنین

[لک: ریز کردن له ته نیشته یه که ره. (رهک: داچینی کاسه و

کهوچک له سر سفره).]

ف: چیدن. (ظروف در روی سفره مثلاً.)

ع: رَصَف.

داچنین

لک: خواره و هاروردن. [داگرتن (رهک: داگرتنی کتیب له

ره ره ره].

ف: پایین چیدن، پایین آوردن. (کتاب از طاقچه

مثلاً.)

ع: حَط، اِحْتِطَاط، تَنْزِيل.

داچوریان

[لک: به تان کردن شله مینی. داتکاندن]

ف: فروریختن. فروچکاندن.

ع: سَكَب، نَكَب، اِهْرَاق، اِرَاقَة، اِنْزَال، اِسْتِخْرَاج.

داچوریان

[لک: داوژان. داتکان (رهک: داچوریان ماست له

مه شکه ره).]

ف: فروريختن. فروچکیدن، فرود آمدن. (ماست از خيک مثلاً.)

ع: انسکاب، نُزول، خُروج.

**داچوون**

[ک: بهر بخوار هاتن (وهک: داچوونی مهویر).]

ف: فروريختن، فرود آمدن، پايين آمدن. (خمير مثلاً.)

ع: نُزول.

**داچوون**

ک: دابرون، خواره چرون. [قوپان، نهوی بسون (وهک: داچوونی زوی).]

ف: فرو رفتن، پايين رفتن، گود شدن. (زمين مثلاً.)

ع: انخيار، انخفاض، ثَقُور، انحطاط، ثَقُور.

**داچه قاتن**

ک: دابردن، داکوتان. [تيرا کردن، تيجه قاندن (وهک: دابردنی نيزه).]

ف: فرو بردن، فرو کردن، خلانیدن. (نيزه مثلاً.)

ع: غَرَز.

**داچه قاتن**

ک: دانيان، نيان. [به زويدا کردن، ناشتن (وهک: ناشتنی قهله می درخت).]

ف: نشانندن. (قلم درخت مثلاً.)

ع: غَرَس، غَرَز، نَصَب.

**داچه قاتن**

ک: بِلاره کردن، راز کردن. [کردنوه (وهک: ناره لاکردنی دم).]

ف: گشودن، باز کردن. (دهن مثلاً.)

ع: شَحو، فَتَح.

**داچه قيان**

ک: چه قيان، دانريان، وازيون، بلاهويوون. [داکوتران، نيژران.

ناره لايوون (ی رم، قه لَم، دم).]

ف: خلیدن، فرو رفتن. نشانده شدن، باز شدن.

(نيزه، قلم، دهن)

ع: انغزان، انغراس، انفتاح.

**داخ**

ک: گهرم. [به تين، به تار]

ف: داخ، گرم.

ع: حار، سَخِن.

**داخ**

[ک: به ناگر چزاندن (چاوگه).]

ف: داخ. (مصدر است.)

ع: كَي، رَصَن.

**داخ**

[ک: نامرازی داخ کردن (ناری نامرازه).]

ف: داخ. (اسم آلت است.)

ع: مِکواة، مِرَصَن، مِيسَم، ساکور. وسام.

**داخ**

ک: نشان، نشانه. [شوین داخ]

ف: داخ، نشان.

ع: كَي، سِمَة، علامَة.

**داخ**

ک: دهرد. ناخ. [نیش. خهفت]

ف: داخ، درد، افسوس.

ع: اَلَم، اَسَف.

**داخ**

ک: کيف، شاخ. (شاخوداخ) [چيا، کيتو]

ف: کوه، شَخ.

ع: جَبَل، طَوْد.

**داخرياک**

[ک: داخراو، راخراو (وهک: فهرشی راخراو له سر زويدا).]

ف: انداخته شده، پهن شده، گسترده. (فروش بر

روی زمین مثلاً.)

ع: مَبْسُوط، مَفْرُوش، مُمَهَّد.

**داخریاک**

[ك: به ربوبه، به ربو خوار فریدارو.]

ف: پایین افتاده، افتاده، انداخته شده.

ع: مُسْقَط.

**داخریاک**

[ك: فریدارو]

ف: انداخته شده.

ع: مُلْقَى، مُقَحَم.

**داخستن**

ك: دادن. [دادانهوه (وهك: دامیشتنی پهرده).]

ف: فروهشتن، پایین زدن، انداختن. (پرده

مثلاً.)

ع: سَدَل، سَدَن، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

**داخستن**

ك: ... فرودان. [بهردانهوه. هاریشتن]

ف: انداختن، پایین انداختن.

ع: سَجَل، اِسْقَاط، اِلْقَاء، اِقْحَام، طَرَح.

**داخستن**

ك: پاندو کردن، پلاندو کردن. [راخستن (وهك: پلاندو کردهوی

فرش).]

ف: گستردن، انداختن، پهن کردن. (فرش مثلاً.)

ع: بَسَط، فَرَش، مَهْد، بَث، نَشْر، طَرَح، تَمَهِّد،

تَمَهَّد، تَوَثِّب.

**داخستن**

ك: داپاچین، برپین. [داهیتان (وهك: داپاچینی لقی

درخت).]

ف: انداختن، زدن، بریدن، پیراستن. (شاخه‌ی

درخت مثلاً.)

ع: شَذَب.

**داخستن**

ك: ناگر کردن، گرم کردن. [ههژ کردن (وهك: داخستنی

ته‌نور).]

ف: آتش کردن، زوشن کردن، گرم کردن. (تنور

مثلاً.)

ع: سَجَر، حَم، اِحْمَاء.

**داخستن**

ك: داشکاش، هه‌ل کردن. [هه‌ل‌پین (داشکاشنی جوگه).]

ف: زها کردن، بَستَن. (آب زها کردن)

ع: بَثَق، دَعَق.

**داخستن**

ك: زهونیا دان. له دهس داکهفتن. [به‌رو زهوی بهردانهوه.]

ف: انداختن، زمین زدن، از دست افتادن.

ع: اِلْقَاء، صَرَع.

**داخ کردن**

[ك: قرچاندن (وهك: تواندهوی روژ).]

ف: داغ کردن. (روغن مثلاً.)

ع: حَم، اِذَابَة.

**داخ کردن**

ك: کولانژ، جوشانژ، گرم کردن. [به‌تین کردن. هیتانه

کول]

ف: داغ کردن، جوشاندن، جوش آوردن،

گرم کردن. (آب مثلاً.)

ع: غَلِي، تَسْخِین.

**داخ کردن**

[ك: به ناگر چزاندن.]

ف: داغ کردن.

ع: كَي، رَصَن، دَاغ.

**داخ کردن**

ك: نشان کردن. [نیشانه کردن، دروشم کردن]

ف: داغ کردن، نشان کردن.

ع: رَصَن، وَسَم، سِمَة.

## داخگا - جینگه داخ

## داخل

ك: نهندروون، نار. (داخل و خارج) [ژورره، نارهه]

ف: تو، اندرون. (داخل و خارج)

ع: داخل، حَرَم.

## داخل بهوون

ك: گهین، گهیشتن، نزاویردن. [هاتن، چوونه ژورر]

ف: رسیدن، درون شدن.

ع: وِرود، وُصول، دُخول، انْضواء.

## داخ ناوتووین

ك: داخ پیتشانی. [نیشانه‌ی ناچار. (شوینه‌واری سوژه..)]

ف: داغ پیتشانی.

ع: اَثَرُ السُّجُود. (مَسْجِد)

## داخو؟

ك: داخو؟، نایا؟ [تو بِلَئی؟ (وشه‌ی پرسیاره..)]

ف: آیا؟ (کلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَل؟، آ؟، اِنْ، لَو؟

## داخودوخان

ك: داخودهرد. [کول و زووخار]

ف: داغ و درد.

ع: اَسَف، اَلَم.

## داخوریان - داخوریان

## داخوریان

ك: داخوریان، داچله کیان. [راچله کیان]

ف: یَکّه خوردن، تکان خوردن.

ع: اِنْزَاع، اِنْذعار.

## داخورین - داخورین

## داخورین

ك: خورین، توپین، نالوزبون، گرمائن. [گه‌فین، گورپه‌شه

کردن]

ف: غُریدن، غُرش کردن، غُرشت کردن، غُنْبیدن،

آلوسیدن، آلیزیدن، اُشتلم کردن، توپیدن،

تَنْدیدن، تَنْدشدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُّر، تَشَدُّد، اِبْرَاق، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

## داخوزین

ك: دابه‌زین، داوه‌زین، پیاده‌بوون. [هاتنه‌خوار]

ف: پیاده‌شدن، پایین آمدن.

ع: تَرَجُل، نُزول، مُبُوط.

## داخوستن - داخوزین

## داخوم؟ - داخو؟

## داد

ك: ... به‌جینگه. [راستکاری. حوکی ره‌وا.]

ف: داد، دینا، ریواز، داوری. بجا.

ع: عَدَل، عَدَالَة، حَق.

## داد

ك: هارار، هه‌لا، فریاد. [هه‌را]

ف: داد، فریاد، فغان، آفغان، پرین.

ع: جَزَع، قَزَع.

## دادا

ك: دایک. [داک، دالک]

ف: مام، مادر.

ع: اُم، والدَة.

## دادا

ك: دده. [دایمن، تایمن]

ف: دادا، دوه. (گیس‌سفید)

ع: حاضِنَة.

## دادان

ك: داخستن. [داهیشتن (وگ: دادانه‌وی په‌رده..)]

ف: انداختن، پایین زدن، فروه‌شتن. (پرده

مثلاً)

ع: سَدَن، سَدَل، اِسْدال، اِسْبال، اِرْخاء.

## دادان

ك: دامه‌رزائن، بافین. [سهره‌تا دامه‌رزاندن. (وگ:

داهه‌رزاندنی سهره‌تای چینی گوزه‌وی.)]

ف: بافتن، سرباف. (شروع به بافتن جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج، اسْتِنْسَج.

**دادان**

ك: نووسين. (سەرنووس نووسين.) [نَئِيسين (وهك): نووسيني سەرمەشت.]

ف: نوشتن. (سەرمشتق مثلاً.)

ع: رَقَم، نَمَق، رَقَن، خَطَّ، سَطَر، رَسَم، تَحْرِير، كِتَابَة. **دادان**

ك: لـوولـدان، خوارەهاتن. [لووربوونەوه: بە تەوژم بەرەوخوارەهاتن. (وهك: دادانی بالنده یا فێزکە.)]

ف: پایین آمدن، فرود آمدن. (پرنده، هواپیما مثلاً.)

ع: تَزُول، هُبُوط، كُنُوع، هَوَيَّ، رَفِيف، اِكْنَاع، اِهْواء، تَقْضَيَّ، تَقْضَض، اِنْقِياض.

**دادان**

ك: تاشين. [تێژ كردن (وهك: دادانی قەلەم.)]

ف: تراشیدن. (قلم مثلاً.)

ع: بَرِي، تَلْسِين.

**دادان**

ك: دەڵانن. [لێتێكان. دەردان]

ف: نَبِك، زهاب، تَراویدن، تراواندن، پالودن.

ع: تَرَشُّع، رَشَح.

**دادخوا**

ك: دادخواز. [دادبەر، سكاڵاگەر]

ف: دادخواه.

ع: مُتَطَلِّم، شاكِي. (عَارِض)

**دادخواز**—**دادخوا**

**دادخواپی**

ك: دادخوازی. [دادبەری، سكاڵا كردن]

ف: دادخواهی.

ع: تَطَلُّم، شِكَايَة. (عَرَض)

**دادپەسی**

ك: ... كاربەدەس. [دادبەر، دادپەرس]

ف: دادرس، دادگر، داوژ، دادوژ، داتوێر، دادار.

ع: قَاضِي، حَاكِم، أَمِير، عَادِل، مُحِق.

**دادپەسی**

ك: فریادپەسی. [دادپەرسی، دادویری]

ف: دادرسی، دادگری، داوگری، دادویری، داتوێری، داواری.

ع: قِضاة، حُكُومَة، أَمارة، عَدالة، إِحْقاَق، تَحْقِيق، تَظْلِيم.

**دادپین**

ك: دپین. [لەت كردن بە باری درێژیدا.]

ف: پاره‌کردن.

ع: قَدَّ، قَتَّ، هَتَّ، شَقَّ، خَرَق.

**دادپوست**

ك: خریدوفروش، دادپوستە. [مامەڵە، کرین و فروشتن]

ف: دادوستد، خریدوفروش.

ع: مُعامَلَة، مُبادَلَة، مُعاوَضَة، مُعاطاة، مُعاقدة.

**دادپوستە**—**دادپوست**

**دادپویندا**

ك: هەرا، هاوار. [هەرا و هەریا]

ف: دادپویندا، فریاد، فغان.

ع: جَرَعَ وَ قَرَعَ.

**دادوشین**—**دوشین**

**دادووران**

ك: دورران. [دادوورن]

ف: دوختن.

ع: خَيْط، دَرَز.

**داده**—**دایک**

**دادی**

ك: دایە. [دایەن، تایەن]

ف: تایه، دایه.

ع: مُرْضِعَة، حاضِئَة.

**دادپیران**

ل: داهیشتن. [رایه] کردن (وهك: رایه] کردن) مندا] بَر  
میز کردن.]

ف: فروهشستن، سَرِ دست گرفتن. (بچه که  
پشاشد مثلاً.)

ع: اِحْتِفَان، اِدْلَاء، اِرْخَاء.

**دار**

ل: درخت، چلاك. [روهكی هد] چوری خاوهن لقوپوپ.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

وینه-غزن

**دار**

ل: چیلگ. [نهغینه، نیزنگ]

ف: هیزم، هیمه، همه، رَزَم، چوب.

ع: حَطَب، وَقُود، وَقِید، عُود.

**دار**

[ل: دِهستك (داری دارم).]

ف: تیر، دار، فرسب، چوب. (تیر سر خانه)

ع: خَشَب، رافِدة، وَصَلَة. (روافِد، عَوَارِض)

**دار**

ل: دارایی. (دارونه دار) [مالوسامان]

ف: دارایی، هستی.

ع: مال، نَشَب، مَوْجُود، ما وَجِدَ.

**دار**

ل: سیداره، دارقواخ. [قناره]

ف: دار، سه داره.

ع: مَشَقَّة، صُنَابَة.

وینه

**دار**

[ل: خاوهن (وهك: و]اخذار. به بی وپال دراو -مضاف الیه-

به کار ناپریت.)]

ف: دار، دارنده. (الاغدار مثلاً بدون مضاف الیه  
استعمال نمی شود.)

ع: صاحب، حافظ. (در عربی اسم فاعل، مضاف  
الیه یا صیغه ی مبالغه ی آن به جای صاحب  
استعمال می شود، مثل: حَمَار، جَمَال، بَقَال، ...)

[ (له عه) پیدا ناری بکه، وپال دراو یا شیروی زیاده روی  
- سیغدی موبالغه - له باتی «دار» به کار دهریت،  
وهکرو: حَمَار، جَمَال، بَقَال (...)]

**دارا**

ل: دهرلهمدن، لورت. [ساماندار، زهنگین]

ف: دارا، دارنده، توانگر.

ع: ثَرِي، مُثَرِي، مَلِي، مَلِيء، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل،  
ثُومال.

**دارای عیلم و عه مهن**

ل: زانا و توانا. [خارهنی زانست و هیز، بزنان و به هیز]

ف: تنوتاس، توانا و دانا.

ع: صاحب العِلْم و العَمَل.

**دارایی**

ل: دهرلوت، دهرلوت. [سامان]

ف: دارایی.

ع: مال، ثَروة، مَكْنَة، نَشَب.

**دارایی**

ل: دارابون، دهرلهمدن. [سامانداریتی، زهنگینی]

ف: دارایی، توانگری، دارابودن، توانگر بودن.

ع: تَمَكَّن، تَيْسَر، تَمَوِّل، يَسَار، مَيْسَرَة.

**دارباز**

ل: تهناباز. [تهنافاز، پهناباز]

ف: دارباز، سازوباز.

ع: بَهْلَوَان.

وینه-تهنافاز



## داریلج

ك: دارگوئژ. [درهختی گوئژ: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت گوئژ.

ف: شَجَرُ الرُّعْرور.

## داریه‌روو

ك: داری به‌روو: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت بلو، درخت بلوت.

ع: شَجَرُ الْبَلُوط، سندیانته.

## داریه‌س

ك: چتیه‌س. [داریه‌ند (وهك داریه‌ستی به‌نایی).]

ف: چوب‌بندی، (بنایی مثلاً).

ع: اسْقَاة.

## داریاچ

ك: تهره‌داس. [ته‌وراس]

ف: دهره، تهره‌داس.

ع: مَسْوَل، مَحْطَب.

وینه: «ته‌وراس»

## دارتوو

ك: درهختی توو: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت توت.

ع: فِرْصَاد، شَجَرُ الثَّوْت.

## دارتووو

ك: لت شه‌راو. [خلته‌ی شه‌راو.]

ف: دارتو، دُردی، لای. (دُرد شراب)

ع: طَرَطِير.

## دارقه‌قینه

ك: داره‌سمه. [دارکونکمره]

ف: بَلُوسَه، دارکوب، داربُر، درخت‌سَنبِه.

ع: شَرَقَرَق، شَقَرَق، شَقَرَق، صُرْد، أَخِيل، سُوْدَانِيَّة،

## شودانیق

وینه

## دارچینی

ك: دارچین: تویكله‌داریکی تیژ و بوغوشه.]

ف: دارچینی.

ع: دارصینی.

## داردان

ك: باخله، تۆمه‌دانه. [شه‌تلگه (جینگه‌ی بنچك و قه‌لم).]

ف: داردان، تَحْمَدَان. (جای نشا و قلم)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

## داردان

ك: هیزمدان. [تیزنگدان]

ف: هیزم‌دان، هیمه‌دان.

ع: مَحْطَب.

## داردان

ك: ته‌نافدان، تاسائن، پت هه‌لخستن، خنكائن.

[له‌سیداره‌دان]

ف: دارزدن.

ع: صَلْب، شَنْق.

وینه: «دار»

## دارزان

ك: دافره‌قائن. [داتوولاندن، پلیشاندن (وهك: دافره‌قاندنی

گوشت).]

ف: فروریختن، له‌کردن. (گوشت مثلاً).

ع: اِبْلَاء، تَهْرِة.

## دارزیگ

ك: دافره‌قیگ. [داتوولار، پلیشاو (وهك: گوشتی

دافره‌قار).]

ف: فروریخته، له‌شده. (گوشت مثلاً).

ع: هَرَى، مَهْرَة.

## دارزیگ

ك: دافره‌تیگ، پرتوکیگ، چه‌ك. [پوار، پرتوگوار (وهك:

دارزانی پارچه و درخت رشتی له‌چه‌شنه).]

ف: فَرَكَنْدَه، فَرَسُودَه، فروریخته، ازهم‌ریخته.

(پارچه، درخت و امثال آن).

ع: بَالِي، مَبْلِي، رَث، نَاخِر، رَمِيم، مُنْدَرَس، مُتَفَقَّت، خُلُق، هَدَم، مُنْهَل.

#### داریان

ك: داریوخان، دافره‌قیان، پرتوکیان، پوتسیان، چه‌لبوون.  
[پرتوکان، رزین، یوان]

ف: فروریختن، از هم ریختن، فَرَكَنَدَن، فَرَسودَن، پوسیدن.

ع: بَلِي، وَهِي، نَقَلَ، رَثَاة، رُثُوَّة، اِرثَاث، رَم، رَمِيم، نَحَز، اِنْدِرَاس، تَفَقَّت، تَهَاث، تَهْتُو، اِنْتِلَاء، اِنْهَلال، تَهْرَاء، تَفْسُخ، تَهْوَر، تَلْقَف.

#### داریان

ك: رُزَانَن. [سهره‌خوار رشتن. له قالب کردن]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: صَب، سَكَب، نَكَب، سَبَك، سَجَم، فَض، صَوغ، دَمَع، دُمُوع، هُمُوع، هَمْعَان، هُمُول، هَمَلَان، دَمْعَان، اِسْبَال، اِفْرَاغ، تَذْرِيف، سَكْسَلَة.

#### داریان

ك: ... داوریان. (فرمیسك، مهردم) [داورین، دابارین]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: رَضِب، سُحُوح، ذُرُوف، ذُرْقَان، تَذَارِف، تَدْمُع، تَحْدَر، تَحَادَر، تَهَاث، تَتَانِع، تَسَلْسَل، اِنْصِبَاب، اِنْسِبَال، اِنْسِبَاك، اِنْسِكَاب، اِنْصِيَاغ، اِنْهَلال، اِنْهَمَال، اِنْفِضَاض، اِنْسِجَام، سَرَد.

#### داریان

ك: جه‌نگل، جه‌نگه‌لسان، بیشه. [دارستان، لیرهار]

ف: درختستان، کشتی، جنگل، بیشه.

ع: شَجِر، شَجَر، شَجَرَاء، مُشَجِر، شَعَار، غِيَاض، غَتَل.

ع: اِكْتِحَال.

#### دافره‌سه‌خ

ك: فدرسه‌ق‌شان، نشانه‌ریگه. [دار فرسه‌خ: تابلوی نار ریگا بَو ماره دیاری کردن.]

ف: فَرَسَنگَسَار، راه‌نما.

ع: بُرَت، نُصْبَة.

#### داریقواخ

ك: دار، سیداره. [قه‌ناره]

ف: دار، سه‌داره.

ع: صَلَابَة، مَشْنَقَة.

وینه—دار

#### داریقواخ

ك: داریقه‌باخ. [داریکه له ناره‌پاستی گۆه‌پاندا ده‌یچه‌قینن

بَو تیر هاریشتن، «قه‌باق» وشه‌یه‌کی تورکیه.]

ف: دارکدو، دارق‌باق. (داری است در وسط

میدان برای تیراندازی نصب کنند، کلمه‌ی

«قباق» ترکی است.)

ع: بُرْجَاس.

وینه

#### دارکولک

ك: ژیرجریت. [کولکه‌داری جلیت‌بازی]

ف: زیرجلیت.

ع: غَزَار.

#### دارگویر

ك: دره‌ختی گویز: دره‌ختیکی به‌ناویانگه.

ف: گوزین، درخت گردو.

ع: شَجَرُ الْجُوز.

داریمان—داریوخان

داریمیان—داریوخان

#### دارینین

ك: رنین، چین، داریوتائین. [که‌دنده‌وی به‌ری دار (وه‌ك:

رینی هه‌لووژه له دره‌خت.)]

ف: چیدن. (آلو مثلاً از درخت.)

ع: جَنِي، قَطَف.

#### دارینین

ك: داریوتائین. [دایرووسقاندن (وه‌ك: دارینینی گه‌ئا له لقنی

درخت.) [

ف: بَر کندن. (برگ مثلاً از شاخه‌ی درخت.)

ع: خَرط، تَمَرید.

**دارینین**

ک: داکه‌نن، که‌نن. [دامالین، داکه‌ندن (روک: دارینینی

جلوبه‌رگ و پیست و...)]

ف: کندن. (لباس، پوست و امثال آن.)

ع: نَزع، خَلع، سَلَب، سَلَخ، کَشَف، کَشَط.

**داریورهرد**

ک: هدرویه‌رد. [سهریان و بندپوت، هدموی به تیکرا.]

ف: تیروسنگ، بام و بنیاد.

ع: سَطْحًا وَّ اَسَاسًا.

**داریوخان**

ک: داریمائن، روخائن، رمانن. [داریوخاندن له سهره‌ره بۆ

خوار.]

ف: رَخاندن، رَخانیدن.

ع: هَدَم، خَرَب، تَخْرِيب، تَدْمِير، اِهْلَال.

**داریوخیان**

ک: داریمیان، رمیان، روخیان. داورین، داوریان، وهرین،

وره‌قه‌کردن، روخه‌کردن. [رمان له سهره‌ره بۆ خوار.]

ف: رَخیدن، فروریختن، ریزش‌کردن.

ع: اِنْهَادَم، خَرَاب. لَقَف، قَهَوْر، اِنْهِيَار، اِنْهَال، تَثَلُّل،

تَسَاقُط.

**داریوده‌سه**

ک: دسه، تابوون، دسه‌به‌سه. [ده‌سپوته‌ند، شوینکه‌وتوو]

ف: تاراس، بَرَدَسان، وَرَدَسان، تاپین، همراه،

کسان.

ع: تَبِيعَة، اَتْبَاع. حِزْب.

**داریوغه**

ک: شانه. [شاره‌وان، پاسه‌وانی شار.]

ف: داریوغه، شحنه، شهربان، پاسبان شهر.

ع: مُحْتَسِب، رَئِيسِ اِحْتِسَاب، رَئِيسِ نَظْمِيَّة.

**داریوغه‌خانه**

[ک: شاره‌وانی: بنکه‌ی پاسه‌وانی شار.]

ف: شهربانی.

ع: نَظْمِيَّة، اِحْتِسَابِيَّة.

**داریولینشاء**

ک: ده‌قتر، ده‌قترخانه، نورسین‌خانه. [نورسینگه]

ف: دقتر، دقترخانه، دبیرستان، نگارستان،

نگارش‌خانه. (نویسنده‌خانه)

ع: دَارُ الْاِنْشَاء، دَقْتَر خَانَة.

**داریولحکومه**

ک: دهرمان. [خانوی فرمانبره‌را]

ف: ارک، دادگاه.

ع: دَارُ الْحُكُومَة، اِدَارَة الْحُكُومَة.

**داریوفه‌دار**

ک: هه‌سرنیس. [نهری هه‌بوو و نه‌بوو، هه‌مورشت

به‌تیکرا.]

ف: داروندار، هست‌ونیست.

ع: مَا وَجَد وَّ مَا لَمْ يَوْجَدْ، مَوْجُود وَّ غَيْرُ مَوْجُود.

**داریوو**

[ک: درمان‌ه‌مام بۆ لابرده‌نی موو.]

ف: نوره.

ع: جَمِيش، جَمُوش، خَلَّاقُ الشَّعْرِ، نُورَج.

**داریووتان**

ک: دارینین، داپرووسقائن، رووتائن. [دامالین، داوراندن،

لیکرنده‌ره له سهره‌ره بۆ خوار]

ف: دانه‌کردن، لخت‌کردن.

ع: خَرط، نَزع، اِنْتِزَاع، تَمَرید.

**داریووچان**

[ک: ده‌نیک‌کی ره‌شه له ناو برنجدا که له شادانه

ده‌پیت.)]

ف: كُدْرُم، (دانه‌ای است شبیه شاه‌دانه که در میان برنج پیدا می‌شود.)

ع: ...

داره

[ك: خَوْ به پیوه راگرتنی به ناسته‌م.]

ف: ایستادن سُنست.

ع: رَنج، تَرَنج.

داره‌هرم

ك: تهرُم، [تابوت]

ف: مُرده‌كش، لاش‌كش.

ع: حَرَج، نَعش، جَنَازَة.

وینه

داره‌دار

[ك: به ناسته‌م خَوْ به پیوه راگرتنی منداَل.]

ف: داردار، ایستادن سُنست.

ع: تَرَنج، اِرْتَنَاح.

داره‌داره

ك: داره‌داره‌کردن، [داره‌داره وتن (بَوَ منال هتا له‌سِر پی راوره‌سیت.)]

ف: داردارکردن، داردارگفتن. (برای بچه که بر پا بایستد.)

ع: تَرَنج.

داره‌را

ك: داره‌راکردن، [داپوشینی خانو به کاریته و ده‌سَهَك (روك) داره‌راکردنی خانو.]

ف: تیرپوش. (تیرپوش کردن خانه مثلاً.)

ع: هَرَس.

داره‌سَهه ← داره‌فیتنه

داره‌سُتن

ك: رِه‌سُتن، [دِرِشُتن، رِشُتن، كله له چاو کیشان.]

ف: سُرْمه‌کشیدن.

داره‌شکینه

ك: مهرگه‌مووش، [دهرمانیکه بَوَ کوشتنی مشك]

ف: داراشکینه.

ع: سُلیمانی، سَمُ الفار.

داره‌وکه‌ر

ك: چینگه‌وکه‌ر، دارشکین، [دارکه‌روه، نیتزنگ کُزکه‌روه]

ف: هیزَم‌شکن.

ع: مُفَنَّق، مُفَلَّق.

داره‌ه‌لووک

[ك: داره درِزه‌که له گه‌مهی هه‌لووکیندا.]

ف: چنبه، چفته، کورشت. (دسته‌ی چلک)

ع: مَقَلّی، مِقَلَاة، مِقَلَاء.

داره‌هیش

ك: تیره‌هیش، [داری نامور: به‌شیکه له نامرزی

جووت‌کردنی جاران.]

ف: سینج، تیر خیش.

ع: سِلَب.

وینه ← هَمْتیار

داره‌یانه‌وه

ك: كه‌فَتَن، رمیان، [دارانه‌وه، كه‌وتن (دارانه‌وی دیوار، مروژ و شتی له‌و چه‌شنه.)]

ف: افتادن، ازپادرآمدن. (دیوار آدم و امثال آن.)

ع: اِنْقَعَاث، اِنْقَعَا ف، قَوْل، سَقُوط، اِنْصِرَاع.

داره‌ایین

ك: دادان، ده‌لَتن، ده‌لَیان، [لِیتکان]

ف: نَبَک، تَرَاوش، تَرَاویدن، زهاب.

ع: قَرَشُح.

داس

ك: گیابَر، [نامرزی دروینه کردن.]

ف: داس، داسه، جاحسوک، جاحسوک، دهره،

سُفاله.

ع: مَنجَل، مَحْصَال.

وینه / وینه‌ی هه‌یه.

## داسپاردن

ك: سپاردن، تیركردن، داموچانن. [راسپاردن. هاندان]

ف: سپردن، تیركردن.

ع: تَوْصِيَّةٌ، تَحْرِيكٌ....

## داستان

ك: قسه، گوزارشست، سهرگوزهشت، راز. [چيروك،

بهسهرات]

ف: داستان، سسروا، اندار، افسانه، گذارش،

سرگذشت.

ع: حِكَايَةُ، بَحْثٌ، قِصَّةٌ.

## داسرهفتن

ك: سرهفتن، سروهين، نارامگرتن. [داسهكتان، سروهتن]

ف: آرامگرفتن، آرامشدن.

ع: سَكُونٌ، سَكُوتٌ.

## داسرهوين-داسرهفتن

## داسرين

ك: سرين، دالوشاشن، پاكهوكردن. [نهرستين و خاوين

كردنوه (ي ناري لوت).]

ف: پاك كردن. (عن دماغ)

ع: مَخْطٌ، نَخِيطٌ، تَنْخُمٌ، تَنْخَعٌ.

## داسك

ك: دهرگ. [ههرداي دهزوب.]

ف: دسك، نَخ.

ع: خَيْطٌ، غَزَلٌ.

## داسي كه نم

ك: ستيخچه. [داسو (پرهزي گولي گه نم).]

ف: داس، داسه، تره، تزه، اخگل. (سيخچه ي

گندم)

ع: سَغَا، شُعَاعٌ. (حسك)

وينه-چه پكده نم

## داس مانگ

ك: مانگ تازه. [مانگي كه وانه، مانگي نوي]

ف: ماه نو، داس ماه.

ع: هِلَالٌ.

## داش

ك: كوره. [فرن (وهك: فرني سدهگه كي خانه).]

ف: كوره، داش، بريجن. (كوره ي سنگك پزي

مثلاً.)

ع: فُرْنٌ، مُحَمٌ، كُورٌ، كُورَةٌ.

وينه-كوره

## داشاهه-داشاهه

## داشت

ك: ستاح. داشتن. [دهشت، ههوان فروش. پاشكهوت]

ف: داشت، دُخَش، دُشَن، دشتفال، دستلاف.

داشتن.

ع: اسْتِفْتاحٌ، صَبَاحِيَّةٌ، نَشِيْطَةٌ، نَخِيْرَةٌ.

## داشتن

ك: نگاداري، داشت. [پاشكهوت كردن، گلدانهوه]

ف: داشتن، نگه داري.

ع: نَخِيْرَةٌ، اِدْخَارٌ، اِدْخَارٌ.

## داشتن

ك: شتن، داشوزين. [شوزدن له سهرهوه بهرهو خوار.]

ف: شستن.

ع: غَسَلٌ.

## داشكائن

ك: داموچانن. ههله وگه پانن. نويزده. داکوژانن.

[دانوشنداندهوه، داگرتنهوه، داشكاندهوه (داشكاندهوه ي

ليواري جلوبهرگه).]

ف: برگرداندن. (لبه ي لباس)

ع: خَبْنٌ، غَبْنٌ، كَبْنٌ، تَنْثِيَّةٌ، كَسَرٌ.

## داشکائن

۱- سدهگه كي: جزوه نانيني نه ستوروه كه له سهر چه ودا

ك: داکوژانن. [داشکاندن (وهك: داشکاندن سواخ).]

ف: شکستن. (اندود مثلاً).

ع: کسر.

**داشکانن**

ك: درزگرتن. [داگرتنمه، درونی پپ و بی درز].

ف: درزگرفتن.

ع: درز. كَف.

**داشکانن**

ك: داخستن. [مه‌لیرینی جوگه].

ف: بستن، رها کردن، ویل کردن، آب بستن.

ع: بقی، دَعق.

**داشکله‌رم** ← **قومری** [رشه‌یه‌کی کرمایه]. [کرمایی است.]

**داشکیان**

ك: مووچیانه‌ره، مه‌له‌وگه‌ریان، داکوژیان، داخریان.

[دانورشتانه‌ره، داگیرانه‌ره. داشکان. مه‌لیران]

ف: برگشتن، شکسته شدن، رها شدن.

ع: تَتَلْی. اِنکسار. اِنثاق. اِنعطاف...

**داشلیقانن**

ك: دافلیقان، شلیقیان. [پلیشاندنه‌ره]

ف: له کردن، چکاندن.

ع: افلاق.

**داشلیقیان**

ك: دافلیقیان، شلیقیان. [پلیشاندنه‌ره]

ف: لهیدن، له شدن، چکیدن.

ع: اِنفلاق.

**داشوزانن**

ك: بیشه‌رم کردن، دامالانن. [بیشه‌یا کردن، بی‌تابی‌کردن]

ف: شوراندن، بی‌شرم کردن.

ع: تَبْدَة، شَریس.

**داشوزانن**

ك: داشتن، داشوزین، شتن. [شوزدن له سه‌ره‌وه بو خواره‌وه].

ف: شُستن.

ع: غَسَل.

**داشوزیاك**

ك: دامالیاک، شوزیاك. [بی‌تابی‌وو. داشوزدارو]

ف: شوریده، بی‌شرم، شسته شده.

ع: بَذِيء. مَغسول.

**داشوزیاك**

ك: دالوزچیاك، دالوزکیاک، دالوزکه‌بوگ. [داشوزارو]

ف: آویخته، فروهشته، فروهشته شده.

ع: مُدْنِي، مُدْنِي.

**داشوزیان**

ك: دامالیان، شوزیان. [بی‌تابی‌ویی. داشوزدارو]

ف: شوریده شدن، شُسته شدن.

ع: بَذَاة، اِنغسال.

**داشوزیان**

ك: دالوزچیان، دالوزکیان، دالوزکه‌بوون. [داشوزان:

به‌روژیر شوزی‌بوونه‌وه.]

ف: آویختن، آویخته شدن، فروهشته شدن.

ع: تَدْلِي.

**داشی**

ك: نابرا، براگه‌ره. [کاکه، وشه‌ی ریز بو دواندن برای

گه‌ره.]

ف: داداش. (برادر بزرگ)

ع: آخ.

**داغان**

ك: پاشیاك، به‌ریاد، داره‌شیاك، به‌یه‌کادیاک، ته‌فروتونا.

[تیکوتیک]

ف: داغان، پراشیده، پراگنده، برپاداشده،

به‌هم خورده.

ع: مَخْرُوب، مَهْدِم، مَنقُوض، مَتَفَضَض، مَتَفَرَّق،

مُشْتَت.

**داغان کردن**

ف: پخسیدن. چسپیدن. (به سبب حرارت آتش مثلاً.)

ع: التَّذَاعُ، تَكَرُّشٌ، تَكْمُشٌ، تَقْبُضٌ، تَقْلُصٌ.  
داکاسائن

ك: تيفلاك کردن، نارام کردن، دامركائى. [داسه كناندن]  
ف: آرام کردن.

ع: اسكان، اسكات، اخباء، الزام، اقناع.  
داكاسيان

ك: تيفلالبورن، نارام گرتن، دامركيان. [داسه كنان،  
هدادان]  
ف: آرام گرفتن.

ع: سُكُونٌ، سُكُوتٌ، خَبْوٌ، اقْتِنَاعٌ.  
داكاليان ← كاليان

داكردن

ك: خالى کردن. رژائن. [به تال کردن. سهره خوار رشتن].  
ف: ريختن، فرو ريختن.

ع: تَخْلِيَةٌ، إِفْرَاقٌ، صَبٌّ.  
داكردن

ك: بارين. [دابارين]  
ف: باريدن، باران آمدن.

ع: إِمْطَارٌ، مُزُولُ الْمَطَرِ.  
داكردن

ك: شكافتن. [قليشاندن (وهك: قليشاندى ديوار)].  
ف: شكافتن، باز کردن. (ديوار مثلاً.)

ع: انْفَازٌ، شَرَحٌ.  
داكوتان

ك: چه قائن، داپه قائن. [تپا کردن، دابردن (وهك):  
داپه قاندى بزمار].

ف: كوفتن، كوبيدن، فروكوفتن. (ميخ مثلاً.)  
ع: غَرَزٌ، دَقٌّ، ضَرْبٌ، قَوَظَةٌ، اِرْسَاءٌ.

داكوتائن

ك: داكوتان. [داپه قاندى. کوتانده (وهك): داکوتانی بزمار

ك: به رباد کردن، به يه كادان. [تیکریتلدان]

ف: داغان کردن، پراگنده کردن، پراشیده نمودن.

ع: حَوْسٌ، هَدَمٌ، تَهْدِيمٌ، نَقْضٌ، تَفْرِيقٌ، تَشْتِيتٌ.  
داغ کردن

ك: گول لیسدان. [چزانندن، فرسردان، زسان لیسدان  
(خوازه به.)]

ف: داغ کردن، گُل [گول] زدن، آسیب رسانیدن.  
(مجاز است.)

ع: كَيٌّ، لَذَعٌ.  
دافرقائن

ك: داخستن. [به روی بردانده].  
ف: انداختن، فرو انداختن.

ع: إلقاء، إسقاط.  
دافره قائن

ك: داپزائن. [داتولاندن، پلیشاندن]  
ف: له کردن، فرو ريختن.

ع: تَهْرِتَةٌ، تَذْيِيتَةٌ، تَفْسِيحٌ.  
دافره قيان

ك: داپزبان. [داتولان، پلیشان (له توكوت برونى گوشت -  
بز غونه - به هوى زير كوله ره يا به هوى گه نينه ره.)]

ف: له شدن، فرو ريختن. (ريختن گوشت مثلاً به  
سبب زياد پختن يا گنديدن.)

ع: تَدَعُصٌ، تَفْسُحٌ، تَذْيِوَةٌ، تَهْرَةٌ، تَهَافَتْ.  
دافعه

ك: ره خنده، فیه در، په رتکه ر. [فریدار، پالیتونه ر]  
ف: رهاننده، گریزاننده.

ع: دافعة.

دافليقائن ← دافليقائن

دافليقيان ← دافليقيان

دافرجيان

ك: هه لقرچيان. [گرنج بون، هاتنه ريه ك (وهك): هه لقرچان  
به هوى تينى ناگروه.]

و کوتاندنوهی سهریان.)

ف: کوفتن، کوبیدن، فروکوفتن. (میخ، بام، مثلاً.)

ع: غَزَن، دَق، رَز، تَوَزَنَة. دَعَق، اِحْکام.

**داکوتائن**

ک: خوشپ کردن. [پاشله (زم کردن) که سبک له پاشله‌دا. خوازه‌یه.]

ف: پَرِتاو، دُشتیاد، زشتیاد. (اسم کسی را پشت سر به بدی بردن. مجاز است.)

ع: غِبْیَة.

**داکوتیان**

ک: کوتیان. [داکوتران، داجه‌قتران]

ف: کوفته شدن، کوبیده شدن.

ع: اِرْتِزَان، اِنْفِرَان، اِسْتِحْکام.

**داکوزائن**

ک: داشکائن، هه‌لوگه‌رائن. [دانوشتاندنوه. داشکاندن (وه‌ک) دانوشتاندنوهی جلوه‌برگ و داشکاندنی سواخ.]

ف: برگرداندن. شکستن. (لباس، اندود مثلاً.)

ع: خَبَن، تَثْنِیَة. کَسَر.

**داکوزیان**

ک: هه‌لوگه‌ریان، داشکیان. [دانوشتاندنوه. داشکان]

ف: برگشتن. شکسته شدن.

ع: تَخْبِن، تَثْنِی. اِنْکِسَار.

**داکوکی**

ک: لاکوَشکی، لاکوَشی، پالووبه‌ننی. [لایه‌نگری، پشتیوانی]

ف: دوستداری، پشتیبانی، فراداری، سوداری، کَمک.

ع: جَمایَة، ظَهَار، تَعَصُّب، مَحَابَة.

**داکوکی**

ک: کوَشش، کوَشین. [ته‌قالا، هه‌ول]

ف: کوَشش، تلاش، جَخ، جَخ، دنبال کردن.

ع: سَعِی، جَهْد، کَهْد، قَصْر، جَد، اِصْرَار.

**داکوکیان**

ک: کوَشیان، کوَشین، ته‌لاش کردن، هه‌ول‌دان. پالووبه‌ننی.

[ته‌قالادان. لایه‌نگری]

ف: کوَشش، کوَشیدن. کَمک کردن، دوستداری کردن، پشتیبانی کردن.

ع: حَمایَة، ظَهَار. سَعِی، جَهْد، قَصْر، اِصْرَار.

**داکهفتکی**

ک: هاماری. چالایی. [ته‌ختان. نزمایی]

ف: همواری، افتادگی، گودی.

ع: وَهْدَة، هَبْطَة، بَطِیْحَة، حَائِر، مُنْخَدِر، مُطْمَئِن.

**داکهفتن**

ک: خواره‌کهفتن. [داکهوتن، که‌وتنه‌خوار]

ف: شخیدن، پایین‌افتادن، افتادن.

ع: سَقُوط، خُرُور، هُوی، اِهْواء، اِنْهَواء. تَجَرُّم.

**داکهفن**

ک: که‌فن، ده‌ه‌ارودن. [له‌بهر ده‌ره‌تینان (وه‌ک) داکه‌ندنی]

[جلوه‌برگ]

ف: کندن، درآوردن. (لباس مثلاً.)

ع: نَزَع، سَلَخ.

**داکیشان**

ک: دالوچائن، دالوسکائن، داهیشتن. (دولچه مه‌سه‌له‌ن.)

[له‌سه‌روهه به‌روه‌خوار شوژ کرده‌روه.]

ف: فروه‌ه‌شتن، آویختن.

ع: اِدْلاء.

**داکیشان**

ک: پانه‌وکردن، درپژکیشان. [راخستن (وه‌ک) داکیشانی]

[فرش.]

ف: پهن کردن، درازکشیدن. (فرش مثلاً.)

ع: مَد، تَمْدید، وَدئ، بَسَط، طَحْو، طَحْی، مَطْل.



تطریق، شیع.

### داگرتن

ك: خواره و هارودن. [هینانه خواره]

ف: پایین آوردن، فرود آوردن.

ع: حطّ، حتّا، تنزّیل، إعلاء، تعلّیه.

### داگرتن

ك: داگوتان، سفته و كردن. [كوتاندنوه (وهك: داگرتنوهی

سهریان).]

ف: کوبیدن، سفت کردن. (بام مثلاً.)

ع: احكام.

### داگرتن

ك: دوراثن. [داگرتنوه، درون (وهك: داگرتنوهی لیواری

جلویه رگا).]

ف: دوختن. (کناره‌ی لباس مثلاً.)

ع: حتّا، بثن، غبن، حبن، كفّ، خیاطه.

### داگرتن

ك: پر کردن. [لیوانلیو کردن]

ف: پر کردن.

ع: ایعاب، تملّیه.

### داگرتن

ك: رشتنوه. [داپوشین، جی‌کرده، گشتگی]

ف: فراگرفتن.

ع: شمل، شمول، عمّ، عموم، استیعاب.

### داگرتن

ك: لیدان. [کوتانی بی‌دین].

ف: زدن.

ع: ضرب.

### داگرتن

ك: داگردن، بارین. [دابارین]

ف: فروگرفتن، باریدن.

ع: إمطار.

### داگرتن

ك: روشن کردن، هدلگرسائن، گراثن، گه‌شه و گردن.

### [هدلگردن]

ف: افروختن، روشن کردن.

ع: اذكاء، ایقاد، اضرام، اسعار، الهاب، ائقاب،

ایهاج، اشعال، تارث، تاریح، تهجیح، توقید،

شوب.

### داگرتن

ك: روشن‌بوون، هدلگرتیان، گریان، گه‌شه و بوون.

### [هدلبوون]

ف: افروختن، روشن شدن، افروخته شدن.

ع: ذكاء، ذكّو، وقود، ثقوب، سُنُو، تَوَقَّد، تَفَاد،

تَلْدُح، تَلْظِي، تَنْهَب، تَارْث، تَارُج، تَوَهَّج، تَشْبَب،

تَسْعَر، ائقاد، اضرام، استعار، اشتعال، التهاب،

مَجِج، وَهَج.

### داگرتن

ك: سور و بوون، داگریان. [سور و بوونه]

ف: افروخته شدن، برافروخته شدن، قرمز شدن.

ع: احمرار.

داگریان - داگرتیان (سووره و بوون)

### داگریان

ك: داپر کردن، بردن. [به‌زدرگرتن]

ف: گرفتن، زورگیری کردن، بردن.

ع: اشغال، غصب.

### داگریان

ك: سنگین. [داگراو، داهیزراو]

ف: بوژیده، سنگین.

ع: ثقیل، كَسَل، خاثرُ النَّفْس.

### داگریان

ك: سنگین‌بوون. [داهیزران (وهك: داگریان به‌هوی

«تا» وه].

ف: بوژ، گرفتگی، سنگین شدن. (از اثر تب

مثلاً.)

ع: ثَقْلَةٌ، نَفْسَةٌ، زِدَاوَةٌ، كَسَلٌ، رَسٌّ، فُتُورٌ، تَقْفُصٌ.  
**دالگیه به ژیر تلہیا.**

ك: كه لہی بای په یدا كړدگه. [بادیهه وایی بروه، له خوی  
 دهرچوره.]

ف: فُتُوْدَه، آغا لیده شده.

ع: غَوَى، تَغَرَّى، تَغَرَّرَ.

**دالکائن**

ك: دوراڼ. چه سپاڼ. [داده وورین. نووساندن]

ف: دوختن. چسپانندن.

ع: خِياطَةُ، الصَّاقُ.

**دالکیان**

ك: دورویان. چه سپیان. [داده ووران. نووسان]

ف: دوخته شدن. چسپیدن.

ع: تَخْطُطُ، التِّصَاقُ.

**دالووشان**

ك: سپین، داسپین. [نه سترین و خاوین كړدن (ی لووت).]

ف: پاک كړدن. (بیڼی)

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ، امْتِخَاطٌ.

**دالووشكان**

ك: دالووشان، لووشكان. [دالووشین، خالی كړدن  
 لووت.]

ف: دَم پاییڼ كشيډن، عَن دماغ پاییڼ كشيډن.

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ.

**دالیتسان** — **دالیتستن**

**دالیتستن**

ك: لَيْسَتَن، لَيْسْتَنه وه. [لستنه وه له سر بو خوار.]

ف: لَشْتَن، لیسیدن، ورساخیدن، فرولشتن.

ع: لَسٌ، لَسْدٌ، لَحْسٌ.

**دال**

ك: لاشه خور. [دالاش]

ف: دال، لاشخور، دژكای، مردار خوار.

ع: غُدَافٌ.

**وتنه**

**دال**

ك: لهر. [لاواز (قهلمی).]

ف: لاغر. (لاغر بلندد قد)

ع: ضامِرٌ، ذابِلٌ.

**دالان**

ك: راپور. [زیگهی سرداپوشر او (به كړلانی

سرداپوشر اویش ده لئین).]

ف: دالان، دالانه، بالان، بالانه، کوتار، دهلیز،

راهرو. (کوچه ی سرپوشیده را نیز گویند.)

ع: مَمَشَى، مَعْبَرٌ، اُسْطُوَانٌ، دهلیز.

**دالان دهروازه**

[ك: راپور ی سرداپوشر او ی نار مال.]

ف: دالان دروازه.

ع: دهلیز، دهلیز الدرب.

**دالبر**

ك: یه لان. [پرشتی قوتگوهی له پارچه دا. (وهك: دالبری

په رده).]

ف: یلان، دالبر. (یلان پرده مثلاً.)

ع: عَشْكُوْلَةٌ، وَكْفٌ، رَقْرَقٌ.

**وتنه**

**دالده**

ك: په نا، په ناگا، كوله كه. [هاناگه، سایه]

ف: پناه، پناهگاه، پاغر.

ع: حِرْنٌ، خَمَرٌ، مَلَاذٌ، عِمَادٌ.

**دالنگ**

ك: دایك. [دال (زاراوی لورپه).]

ف: مادر. (لهجه لُری است.)

ع: اُمٌ، والدَةٌ.

**دالکھ دزان**

ك: دزده سهك. [دایكه دزه، دهسكيس، جاسوسى دز.]

ف: دزد افشار، دزد افشره.

ع: شَص، لَغِيف، أَبُو السُّراق.

**دالووت**

ل: دالیت، چفته، چیتوبهس، داریهس، [داریهست، قائمه‌میر]

ف: خَو، خواره، خوازه، چفته، جفته، چفت، چفت، وادیج، بَرَم، داریست، چوب‌بست، موبندی.

ع: عَریش، عَرِشَة، مَسْمُوك، مِسْمَاك، مِشْحَط، غَاطِیَة، دالِیَة.

**دالووچان**

ل: داهیشتن، دالوزکانن، دالوسکانن، دالوزانن. [داکیشان: له سهره به‌روخوار شوژکردهه].  
ف: ریستن، فروهشتن، آویختن.

ع: ادلاء، تَدلیَة.

**دالووچک**

ل: دالوزک، دالورسکه، تاریزان، دالوز، دالوزان، دالوزچه. [داهیلراو، شوژره‌کراو]  
ف: ریسته، ریسیده، نرگله، درگاله، آویخته، فروهشته.

ع: دالی، مُتَدَلّی، هادل، شَنیق.

**دالووچه** ← **دالووچک**

**دالووچیان**

ل: دالورسکیان، دالووچه‌بون، [شوژپورنهه]  
ف: ریستن، ریسیدن، آویختن، ریسته‌شدن، آویخته‌شدن، فروهشته‌شدن.

ع: تَدَلّی، انهدال، اِنْشِقَاق.

**دالووژان** ← **دالووچک**

**دالووژک** ← **دالووچک**

**دالووِسک** ← **دالووچک**

**دالیت** ← **دالووت**

**داماک**

ل: دهرمه، په‌ک‌که‌فتگ، بیتچاره، وامه‌نه، واماک.

[دامار، ده‌سوسان]

ف: درمانده، وامانده، فرومانده، پَرکَنده، بیتچاره.

ع: عاجز، عاطل، مُعَمَّل.

**داماکی**

ل: واماکی، وامه‌نه‌گی. [داماری، ده‌سوسانی]  
ف: درماندگی، واماندگی، فروماندگی، پَرکندگی، بیتچارگی.

ع: عَجَز، عَطَاة.

**دامالیک**

ل: کنیاگه‌ره. [داخزینراو له سهره به‌روخواره، داخزاو، دامالراو (وه‌ک) پستی له‌ش و دهره‌لنگ.]  
ف: کنده‌شده، پایین آمده. (پوست‌بدن، پاچه‌ی شلوار مثلاً).

ع: مُنْکَشِط، مُنْسَلَخ.

**دامالیک**

ل: بیشهرم، بی‌تاریو، ... [یتعه‌یا (خوازه‌یه).]  
ف: دول، لول، کلوک، بلاسه، بلایه، خُلویا، بی‌شهرم، شوریده، بی‌آبرو. (مجاز است).

ع: بَذِی، وَقِج، شَرَس، شَکِس، ذَرَب.

**دامالیان**

ل: کنیان، داشوزیان. [داخزان، بیشهرم‌بون]  
ف: کنده‌شدن، پایین آمدن، بی‌شهرمی.

ع: اِنْکِشَاط، اِنْسِلَاخ، بَذَاة، شَرَاة.

**دامالین**

ل: که‌نن. [داخزاندن]

ف: کندن، پایین کشیدن، بیرون آوردن.

ع: کَشَط، سَلَخ.

**دامان**

ل: وامان، په‌ک‌که‌فتن. [ده‌سوسان‌بون، لیکه‌رتن]

ف: درماندن، واماندن، فروماندن، بیچاره شدن.

ع: عَجَز، تَعَمُّل.

**دامردن**

ل: وشکه‌ریزون، سیسیان. [وشکه‌لتن، ژاکان]

ف: خشکیدن، پلاسیدن، افسردن، افسرده شدن.

ع: تَبَّس، اِنْفِشاش، ذُبُول.

**دامرکاتن**

ل: داکاسان، نارام کردن. [داسه کناندن. گر نه میشتنی ناگر.]

ف: آرام کردن، آسوده کردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِخْبَاء.

**دامرکیان**

ل: داکاسیان، نارامیون. [داسه کنان. نه مانی گری ناگر.]

ف: آرام گرفتن، آسودن.

ع: سُكُون، سُكُوت، خَبُو.

**داموچان**

ل: تیر کردن، داسپاردن، هه‌لخائین، وادار کردن. [هاندان]

ف: آغالییدن، برانگیختن، تیرکردن، وادار کردن.

ع: اِغْراء، اِغْواء، تَحْریک، تَحْریش، نُصَح.

**داموچیک**

ل: تیرکریاک، داسپیریاک، وادارکریاک، هه‌لخریاک.

[هاندرا]

ف: آغالییده، برانگیخته شده، تیرشده، وادار

شده، آموخته.

ع: مَغْری، مَغْوی، مَحْرُش، مَنصُوح.

**دامووچان**

ل: داشکاتن. [دانوشتاندنره (وله) دانوشتاندنره‌ی لیواری

جلوبه‌رگ.]

ف: برگرداندن. (لبه‌ی لباس مثلاً.)

ع: خَبَن، تَنْنِیه.

**دامووچیک**

ل: مورچیاگهره، داشکیاگ. [دانوشتاره، داگیراره]

ف: برگشته.

ع: مَخْبُون، مُنْئِی.

**دامووسک**

ل: تامووسک، مور. [اموری کلکی نه‌سپ.]

ف: مو، موی دم اسپ.

ع: سَبَب، سَبِیب.

**داهه**

[ل: یاریده‌که.]

ف: کوس، کوس‌بازی.

ع: داما، لَعْبُ الداما.

وینه

**داهمزاتن**

ل: دانیان، پاره‌چی کردن. [دانان، جیگیر کردن]

ف: بند کردن، گذاشتن، پابرجا کردن،

استوار کردن.

ع: نَصَب، اِتْقان، اِحْکام، تَقْرِیر.

**داهمزاتن**

ل: دهرسه کار کردن. [خسته‌گر، راگرتن، دامه‌زواندن]

ف: دست به کار کردن.

ع: اِخْدام، اِثْواء، تَثْوِیه.

**داهمزایان**

ل: به‌زیون، ویسان، پاره‌چی‌زیون. دهرسه‌کاریون.

[داهمززان، جیگیرزیون. ده‌ست به نیش کردن.]

ف: بَندشدن، ایستادن، پابرجا شدن،

استوارشدن. دست به کارشدن.

ع: اِنْتِصاب، اِتْقان، اِسْتِحْکام، اِسْتِقرار. اِسْتِخدام،

اِثْواء.

**دان**

ل: توَم. [تَوَر، ناول]

ف: دان، دانه، تخم.

ع: حَب، حَبَّة، حَبَّة، بَرز، عَجَم.

## دان

[ك: چنگه (تار و لکاره، وهك: قهقهه مدان. به تنهیا به کار ناهیتزیت.)]

ف: دان. (کلمه‌ی ظرف است. مانند: قلمدان. بدون مضاف استعمال نمی‌شود.)

ع: محلّ، مکان. (مَقْلَمَة)

## دان

[ك: به‌خشین]

ف: دادن، دهش.

ع: عطاء، اعطاء، ایتاء، زكا، مَنح، نُول، نوال، تنویل، مُناوَلَة.

## دانا

ك: زانا. [زانیار]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، دانشی، فروهر، فروهیده، مرد، هوشمند، هشیوار.

ع: عالم، علیم، فهم، حکیم.

## دانار

ك: دانه‌دانه. [دنه‌دنه‌كه (وهك: دانه‌دانه بونی به‌فر.)]

ف: دانار، دانه‌دانه. (مانند دانه‌دانه شدن برف.)

ع: خَشَف، خَشِيف.

دانلودانلود - دانار [دوویات بونوه‌ده‌کی له‌بهر زور بونوه.]

(تکرار برای تکیه است.)

## داناوه

ك: ره‌شوپه‌رونگ. [ماشوبرنج (ته‌نیا بو موو به‌کار ده‌هیتزیت.)]

ف: سیاه‌وسفید. (فَقْط در موو استعمال می‌شود.)

ع: شَمَط، خَلِيس، تَخِيط.

## دانلو

[ك: تار دانی گه‌نم له کاتی دان‌کردندا] بو قه‌له‌و بونی دنکه‌کانی.]

ف: داناب. (آب دادن گندم در هنگام دانه

کردن.)

ع: ...

## داندار

[ك: پردنهك (وهك: هه‌ناری دانداری.)]

ف: دانه‌دار، پردانه. (انار مثلاً.)

ع: شَكِيع.

## دان‌دان

ك: دانه‌دان، چنگه‌دان. [شوینی توز.]

ف: دانه‌دان، جای دانه.

ع: مَحَب، مَبَر.

## دان‌دان

ك: دانه‌دان. [دان بیدان (وهك: دان‌دانی بالنده به بیچوو.)]

ف: دانه‌دادن. (مرغ بچه‌را.)

ع: غَر، غَرار، رَق، اِزغال.

## دانسقه

ك: نایافت. [نایاب (نیدیه‌مه.)]

ف: نایاب. (کنایه است.)

ع: نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

## دانش

ك: زانستن. [زانین، زانیاری]

ف: دانش.

ع: عِلْم، فُهْم، حِكْمَة.

## دانستن

ك: دانستن. (دانستن دایک مه‌سه‌لن به دیار منالهر.)

[رویتستن، مانه‌ره]

ف: نشستن. ماندن.

ع: جُلُوس، قُعُود، سُكُون، اِقَامَة، وَقْف، عُكُوف.

عُطُوف، حُنُو، مَكث، لَبث، ثَواء، لَبَاث، لَبِثَة.

عَطَف، عَكف، حَنان، حَنَة، اِحْناء، ثَوَقَف، تَعَكَف.

اِعْتِكاف. شَفَقَة.

## دانشمه‌ن - دانا

## دان‌کردن

[ك: دان تیکه رتن، دهنك پیدایبون له خه له دا.]

ف: دان کردن، دانه کردن.

ع: احباب، اشعاع، قُرط. بضم.

**دانگ**

[ك: شمشیه کی مولك. هدره ها: کیشی شش درهم.]

ف: دانگ. (در املاک چهار طسوج است، یعنی:

شش یک ملک. در اوزان شش درهم است.)

ع: دانق.

**دانگانه**

[ك: بهشتك له خهرجی یا خوزاکی سهرانتيك كه نه ندامان

دهیدن. (به شه قهرزی يك دانگ.)]

ف: دانگانه. (سهم بدهی یک دانگ.)

ع: نهد، دانقیة.

**دانگو**

[ك: نارکی پاك كراوی قه یسی.]

ف: دانگو. (مقشّر هسته ی زردآلو)

ع: مُصدّع.

**دانگو**

ك: نه به سیاگ. [نه به سراو، جیاجیا (وهك: پاره ی

نه به سراو.)]

ف: دانگو، توده، دانه دانه. (پول مثلاً.)

ع: مُتَفَرِّق، غَيْرُ مُشْدُوْد، غَيْرُ مُجْتَمِع.

**دانگی دانگی**

ك: دانگانه. [— دانگانه.]

ف: توژی، توشی، دانگانه.

ع: تَنَاهُد، بَدَاك، تَوَزِيع.

**دانگیر**

ك: چِتودانه. [چیکنه (داری په مودانه گرتن.)]

ف: چوبکین، چوبلین، چوبکش. (چوبی که

پنبه دانه را جدا کند.)

ع: خَشَبُ الْفَرْع.

**دان هویژ**

ك: مهریژدان. [نارکی میوژ.]

ف: میوژدان، دانه ی میوژ.

ع: عَجَد، قَضَا.

**دانوانن**

ك: چه مائنهوه، خهم کردن، خواره وارردن. [دانه واندن (وهك:

چه مائندهوه ی لقی درخت.)]

ف: چماندن، خماندن، خم کردن، پایین آوردن.

(شاخه ی درخت مثلاً.)

ع: حَنِي، ثَحْنِيَّة، تَعْطِيف.

**دانووله**

[ك: گیاه کی به ناربانگه.]

ف: دانوله. (علفی است معروف.)

ع: ...

**وینه**

**دانه**

ك: دان. [تَوْر، دهنك. په موانه (هم جوړه دانه يهك.)]

ف: دانه، دان، دانك. (مطلق دانه)

ع: حَبّ، طُعْم، قُطْنِيَّة.

**دانه**

ك: دانه برشکه، دانه بریژكه. [بریشكه، گهنی برژاو.]

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحْمَص.

**دانه**

[ك: ژماره، هاوکاری ژماره. (بو نمونه: چند دانه.)]

ف: دانه. (چند دانه)

ع: عَدَد.

**دانه**

ك: دور، گهره در. [مرواری]

ف: دُر، جَوهر.

ع: لُؤْلُؤ، دُر، جَوهر.

**دانه—دانه ی فهرهنگ**

**دانه برشکه**

ل: دانه، دانه بریزکه. [بریشکه، گه‌فی برژاو].

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحَمَّص.

### دانه خوره

ل: چه‌شه. [چه‌شته خواردور]

ف: چشته، دانه خور.

ع: مُطْعَم، مُسْتَلْعَم.

### دانه ریز

[ل: گم رشتنه نار نارده له لایه‌ن ناشوره.]

ف: دانه ریز. [گندم انداختن آسیا توی آرد.]

ع: ...

### دانه کولانه

[ل: چیشتی دانوله.]

ف: دانک، آش دانک.

ع: ...

### دانه نشان

[ل: نه‌خشینراو به مرورای و به‌ردی به‌نرخ.]

ف: دانه‌نشان، گوهرنگار.

ع: مُرْصَع، مُكَلَّل.

### دانه‌وه

ل: دواوه‌دان. [گه‌پاندنه‌وه. پیوه‌دان. دورکردنه‌وه (وه‌ل):

دانه‌وی قمرز، پیوه‌دانی درگا، دواوه‌دانی موو له لایه‌ن

پیستنه‌وه، دورکردنه‌وی خه‌لکی.]

ف: پس‌دادن، توختن. پیش‌کردن. پس‌کردن.

(پس‌دادن قرض، پیش‌کردن در، پس‌دادن

پوست موو، پس‌کردن مردم.)

ع: رَدَّ، قَضَاء، تَادِيَة. فَسَخ. اِطْبَاق. رَحْ، ثَنَیَة.

### دانه‌وه

ل: که‌نن. [هه‌لکه‌ندن (ی زوی).]

ف: کندن. (زمین)

ع: حَفَر.

### دانه‌ویل

ل: ورده‌دان. [دانه‌ویل]

ف: خورده‌دانه، خشک‌افزار.

ع: حَبُویات.

### دانه‌وین

ل: چه‌میننه‌وه، خه‌مه‌ریبون، چه‌میاننه‌وه. [داهاتنه‌وه]

ف: چمیدن، خمیدن، خَم‌شدن، پایین آمدن.

ع: اِنْخِئَاء، اِنْخِطَاف، هَوِي.

### دان هه‌نگوور

ل: هه‌نگووردان. [نارکی تری.]

ف: تَكْزَر، تَكْش، وَتَكْزَر، تَكْس، تَكْسَك، تَكْسَل،

تَكِيَز، تَكِين، دانه‌ی انگور.

ع: عُجْد، هُب، عَوَز، فَهْصِي، فُضَا، فِرْصِد، فِرْصِيد،

حُبَّة، حَبُّ الْعَنْب.

### دانه‌ی فه‌ره‌نگ

ل: دانه، زنگار. [ژنگار. ژونگالی کانزا که به‌ردیکی

به‌ناربانه‌گه.]

ف: دِهانه، دَهنه، دهانه‌ی فرنگ، زنگار. (زنگار

معدنی که حجری است معروف.)

ع: دَهْمَج، زَنْجَار.

### دانه‌یک

ل: یه‌کی، یه‌کیک. [یه‌لدانه، دانه‌یه‌ل]

ف: یکی، یک دانه.

ع: وَاحِد.

### دانه یه‌ل

ل: یه‌لدان. [پیوه‌دان، به‌ستن (وه‌ل: به‌ستنی کتیب).]

ف: هم‌گذاشتن. (کتاب مثلاً.)

ع: هَنَك، سَنَك، اِطْبَاق.

### دانیان

ل: نیان. [دانانه سر زوی.]

ف: نهادن، نهشتن، نهستن، گذاشتن، گذاردن،

فرو گذاشتن، نشانیدن، نشاستن، نشانیدن،  
نشاختن، هلیدن، فرو هلیدن.

ع: وَضَعَ، غَرَسَ، تَرَكَ، الْقَاءَ.

دانیان

ك: باختن، دَورَاشَن، [دانا، دوراندن، زیان کردن]

ف: باختن، بازیدن.

ع: اِضَاعَةٌ، تَضْيِيعٌ، خَسَارٌ، اِخْسَارٌ، حَرَمٌ، حَرَامٌ.

دانیان

ك: برپا کردن، نیان، [دامه زاراندن] ای کوله که، دیوار و شتی  
لور چشه.

ف: نشانیدن، برپا داشتن. (ستون، دیوار و امثال  
آن).

ع: نَصَبٌ، بِنَاءٌ.

دانیستن = دانستن

داو

ك: تَوَرَّ، تَدَلَّ، [نامرازی راو کردن].

ف: دام، جام، مله، پهنند، نَرَنگ، تله.

ع: شَرَكٌ، شَبَكَةٌ، حَبَالَةٌ، أُحْبُولَةٌ، نَصِيبٌ، مِصْلَاةٌ،  
مِصِيدَةٌ، مَصِيدَةٌ، قُحَّازَةٌ، فُجْ.

وینه = تَوَرَّ، تله

داو

ك: كه له ك، [فیلرته له كه]

ف: دام، ریو، زرق، شید، دوله، تبند، نیرنگ،  
کَلک.

ع: مَكْرٌ، كَيْدٌ، حِيلَةٌ، خَدِيعَةٌ.

داو

[ك: زیاد کردن، دستی کایه، بَرَنورنه: له تارله دا.]

ف: داو. (زیاد کردن حاصل در بازی نرد مثلاً.)

ع: ...

داوا

ك: قَرِه، جهنگ، دهنگه شه، حه چهل، حوله سی، دژمندی.

[شهرچه را]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، دشمنی، تول،  
پَرخاش، فَرخاش. زدو خورد.

ع: دَعَا، نِزَاعٌ، مُنَازَعَةٌ، نَوَكَةٌ، خُصُومَةٌ،  
مُخَاصَمَةٌ، مُشَاجَرَةٌ، مُبَارَزَةٌ، مُشَارَةٌ، مُضَاجَعَةٌ.

حَرْبٌ، قِتَالٌ.

داوا

ك: گهره ك، خواستن، داد، [ویستن، سکاآ]

ف: قُزُولٌ، افزُول، افزولیدن، خواهش، خواستن،  
داد.

ع: تَقَاضَا، طَلَبٌ، مُطَالَبَةٌ، مُحَاوَلَةٌ، اِدْعَاءٌ.

داوارانین

ك: وارائن، دابارائن، دارِزائِن، [رشته خوار (داوهراندن)]

ف: باراندن، ریختن، فرو ریختن. (ریزاندن)

ع: هَشٌّ، حَتٌّ، اِهْلَالٌ، ثُلٌّ، صَبٌّ.

داواریان

ك: واریان، داباریان، دابارین، رُزِیان، [رژانه خوار. داوهرین]

ف: باریدن، ریختن، فرو ریختن.

ع: اِنْثِلَالٌ، اِنْهَالٌ، اِنْصِيبَابٌ، سَرَدٌ، تَتَابُعٌ، تَهَافُتٌ.

داوان

ك: خوازگار، [داواکار، خوازیار]

ف: داوان، خواهان، خواستار.

ع: مُدْعَى، مُطَالِبٌ، مُتَقَاضِيٌ، مُحَاوِلٌ.

داویاز

ك: داوچی، داویندر، [ندو راوچی به داو ده کات.]

ف: دامی، دامیار، دام افکن.

ع: صَيَادٌ، حَابِلٌ.

داویاز

ك: كه له کباز، شیره باز، حوقه باز، دارِیندر، [گزیکار،

فیل باز]

ف: دول، داغول، نوی، گُربز، تَنبید، سالوس،

دغاباز، دغلباز، افسون باز، فسونگر، شیوه باز.



ع: مَكَار، حَيَال، رَوَاغ، مُحِيل.

**داوېسته** ← داوېسه

**داوته‌له‌ب**

ك: خوازگار، داوان. [داواكار، خوازيار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

**داوخواز** ← خوازيار

**داوداخستن**

ك: داوښانه‌وه. [داو چه‌فاندن بو راو.]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

**داوېر** ← دابېر

**داوېرين** ← دابېرين

**داوكه‌فتن**

[ك: پټوېبون، كه‌وتنه ناو داو]

ف: دام‌افتادن.

ع: تَكْعُنْش.

**داوكه**

[ك: جن داو. هه‌لديرگه]

ف: دامگاه، غلنگاه.

ع: مَزَلَقَة، رَلَاقَة، مَغْلَقَة، شاپك.

**داوليت‌دور**

ك: داوباز، داوچي. [نور راوچيه‌ي داو ده‌نيته‌وه.]

ف: دامی، دام‌يار، دام‌افگن.

ع: صَيَاد، حابِل.

**داوليت‌دور** ← كه‌له‌كېاز

**داوښانه‌وه**

ك: داوداخستن. [داوښانه‌وه، داوچه‌فاندن]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

**داوېسته**

ك: خريدو فروش، داوېسه. [مامه‌له]

ف: دادوستد، خريدو فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاطَة.

**داوهاتن**

ك: نه‌عاد كردن. [نكورلي كردن]

ف: منبليدن، كيبيرن، داو آمدن.

ع: جَحَد، انكار، تحاشي.

**داوه‌ت**

ك: زه‌ماوه‌ن. [شايي]

ف: سور، بيوگاني، بيوگاني.

ع: عِرْس، رَفَة، رَقَاف.

**داوه‌ري**

[ك: سكالاكردن، دادبيري]

ف: دادخواهي.

ع: تَطْلُم، شكاية. (عرض)

**داوه‌زائن**

ك: دابه‌زائن، پياده‌كردن. [به‌روخوار هيتان. هه‌روه‌ها:

هيتانه‌ خواره‌وه له‌سهر سواي.]

ف: پياده‌كردن، پايين آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِمْبَاط، حَذَر.

**داوه‌زين**

ك: پياده‌بون، دابه‌زين. [به‌روخوار هاتن. هاتنه‌ خواره‌وه]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، نَزُول، حَذُور، هُبُوط.

**داوه‌ستن** ← دابه‌ستن

**داوه‌ستين**

ك: خوښدار، خوښداري‌كمر، چاروايه‌خوښكمر. [نسر كه‌سه‌ي

ولاخ به كړي ده‌دات.]

ف: خُرسلاک، خُربنده. (کسی که الاغ به کرایه

بردارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

**داوه‌شانن**

ك: وه‌شانن، كيتلان. [تړو كردن (ي كيتلگه).]

ف: افشاندن، كشتن، كاشتن، تخم‌افشاندن.

(زمین را.)

ع: زَرع، طَرَحُ الزَّرْعَةِ.

**داوه‌شانن**

ك: شرکردن. [زراندن (وهك: داهوشاندنی جلویه‌رگ).]

ف: پاره كردن. (لباس مثلاً.)

ع: تَخْرِيق، تَمْزِيق، إِخْلَاق، تَبْلِيغَةُ، هَرْت، هَرْد.

**داوه‌شانن**

ك: داریزان، دافره‌قائن. [داتولاندن، پلیشاندن (وهك: دافره‌قاندنی گوشت).]

ف: له‌کردن. (گوشت مثلاً.)

ع: هَرْت، هَرْد، اِهْرَات، تَهْرِید، تَهْرِیَّة.

**داوه‌شیاک**

ك: کینلیگ، وه‌شیاک. داریزاگ. [کینلراو، وه‌شیتراو.

**دافره‌تار**

ف: کشته شده، کاشته‌شده، افشانده‌شده.

**له‌شده.**

ع: مَزْدُوع، زَرع، خَرَق، خَلِيق، بَالِي، مَهْرَت، مَهْرَد،

**مَهْرَاء.****داوه‌شیان**

ك: کینلیان، وه‌شیان. داریزان، دافره‌قیان. شریبون، دریان.

[کینلران، وه‌شیتران. پلیشاو. پوان]

ف: کاشته‌شدن، افشانده‌شدن. له‌شدن.

**پاره‌شدن.**

ع: مَزْبُوعِيَّة، تَهْرَت، تَهْرَد، تَهْرَاء، تَفْسُخ، تَهَافَت،

اِنْهَرَات، اِنْهَرَاد، تَمْزِيق، تَخْرِق، خُلُوق، إِخْلَاق، قَبْلِي،

تَهْدْم، اِسْتِخْرَاب.

**داهاتگ**

ك: شق کړياگ، ته‌خته کړياگ. [داهیتراو: به مشار براب.]

ف: تخته‌شده، آلوارشده، آزه‌شده.

ع: مَشْشُور، مَتْلُوح.

**داهاتگ**

ك: تازه، تازه‌پیدایوگ، تازه‌داهاتگ. [له‌نوئ هاتو،

**تازه‌بار]**

ف: نَو، نَوَه، نَوَدَر، بَاس، تازه، میدان، آمده،

تازه‌آمده، باب‌شده، تازه‌پیداشده.

ع: حَادِث، بَدِيع، مُبْتَدِع.

**داهاتگ**

ك: راه‌بوگ، ناموخته‌بوگ. [راهاتو، که‌وی‌بو]

ف: رام‌شده، آموخته‌شده.

ع: رَؤْم، مَتَعَلَم، مُتَخَضِع، مُتَذَلِّل، مَالُوف.

**داهاتن**

ك: تازه‌پیدایوون، تازه‌هاتن. [له‌نوئ هاتن، تازه‌داهاتن]

ف: نو آمدن، تازه‌آمدن، تازه‌پیداشدن،

باب‌شدن، آمدن.

ع: حُدُوث، بَدْعَة.

**داهاتن**

ك: راه‌بون، گوروتبون، ناموخته‌بون. [راهاتن. که‌وی‌بون]

ف: رام‌شدن، آموخته‌شدن.

ع: مَرُوم، تَعَلَّمَ، تَخَضَّع، اَلْفَة، تَذَلَّل.

**داهاوردن**

ك: باورکردن، دهره‌اوردن. [داهیتان]

ف: غُبَّاد، آوردن، درآوردن، باب‌کردن،

تازه‌آوردن. نوگفتن، نوساختن.

ع: اِحْدَاث، اِبْدَاع، اِنْشَاء، اِخْتِرَاع، اِبْتِكَار، تَشْرِيع.

**داهلوردن**

ك: رام‌کردن، گوروتکردن، ناموخته‌کردن. [راهیتسان، که‌وی

**کردن]**

ف: رام‌کردن، آموخته‌کردن.

ع: رَام، تَرْبِيع، تَعْلِيم، تَمْرِين، تَذَلِيل، اِخْضَاع،

**اِسْتِثْلَاف.****داهلوردن**

ك: شق‌کردن، ته‌خته‌کردن. [داهیتان: به مشار برین.]

ف: بریدن، اژه کردن، شق کردن، تخته کردن،  
الوار کردن.

ع: نشر، تلویح.

### داهارردن

ك: شانه کردن. [داهیتان: شانه پیدا هیتان. (زولف شانه  
کردن)]

ف: شانه کردن. (زلف)

ع: مشط، مشق.

### داهور

ك: ده‌لپ، شور. [فشوفول، ده‌لپ]

ف: گشاد. بلند.

ع: حطل، واسع.

### داهول

ك: مه‌تورس، سهره‌هر، هه‌راسه. [داول]

ف: داهل، داهول، داخول، هراک، هراس،

هراسه، توپل، خوسه، خواسه، أفچه، مَترس.

ع: فاطور، خیال، محذار، كُطار، فَرَاغَه، لَعین،

### داحول

### داهیتشن

ك: داکیتشن. [له سهره به‌روخوار شور کردنه].

ف: فروهشتن، هشتن.

ع: تَدَلِيَّة، اِدلاء، اِرْخاء، اِرْسال.

### داهیتشن

ك: دادیران. [رایه‌ل کردن (ی متدال).]

ف: فروهشتن. (پچه)

ع: اِحْتِفاء، اِدلاء، اِرْخاء.

### دایان

ك: مه‌مه. [دایه، تایه]

ف: دایه، تایه، مازک.

ع: ظنر، ظُورَة، مُرْصِعة، حاضِنة، دایَة.

### دایانی

ك: مه‌مه‌یی. [دایه‌نی، تایه‌نی]

ف: دایگر، تایگر.

ع: ظنار، رَضاعة.

### دای به چاویه

ك: ... وتی پی. نشانی دا. [پتی گوت. خستیه بهر چاوی

(سهرزانشی کرد).]

ف: زد توی چشمش.

ع: طَعَن عَلَيْهِ.

### دای به ژیر چنکه‌یا

[ك: به مست کوتای به ژیر چنکه‌یا دا.]

ف: دوکاردی زد.

ع: دَكَمَ لِحِيه، دَقَنَ فِي لَحِيه.

### دای به ناو ده‌میا

[ك: به مست کوتای به ناو ده‌میا دا.]

ف: تودهن زدن.

ع: دَقَمَه، دَكَمَه.

### دایره

ك: چه‌مه‌ره، چه‌له‌مه، که‌مه، ناخله، ته‌نوره. [بازنه]

ف: دوله، پرهون، برهون، چنبر.

ع: دائِرَة، دائِرَة، دَهْمَة، اِطار.

### دایره

ك: ده‌ف. [نامیریکی مَرسِقایه.]

ف: دایره، پاتره، غُربانه، نوره.

ع: دُف، دَب.

### دایره

### دایره‌ی فیحزار

ك: خد متته‌ر، مه‌تته‌ل، مه‌تته‌ر. [بازنه‌ی ناماده‌کردنی

رج.]

ف: مَنَدَل، مَنَدَله.

ع: دائِرَة اِلْاِحْضار، دائِرَة اِحْضار اَلْارواح، دائِرَة

اَلْعَرايم.

### دایق دهرهاتن

ك: چاره‌کردن. گه‌ردن‌گرتن. [به‌رنگار یونه‌ره. گرتنه نه‌ست]

ف: چاره‌کردن. گردن‌گرفتن.

ع: مُقَاوَمَة. تَعَهُد. ضَمَاعَة.

**دایک**

ك: دادا، دایه. [دالک]

ف: ماد، مام، مادر، مارو، آن.

ع: أُمّ، والدَة.

**دایک مردک**

ك: مادرم‌رده. [میوه‌ی له باخدا گه‌نیو.]

ف: پوله، مادرم‌رده. (میوه‌ی فاسد شده در بُستان).

ع: عَجِي. وَيْلُهُ.

**دایم**

ك: همیشه. پایدار. [به‌ردوام. نهر]

ف: همیشه، پیوست، پیوسته، نراک، نوتاش، پاینده، پایدار، جاوید.

ع: دائم، سَرَمَد.

**دایم‌روژگ**

ك: همیشه‌روژگ. [به‌روژروی به‌ردوام.]

ف: همیشه‌روژه.

ع: قُي، صَائِمُ الدَّهْرِ.

**دایموله‌یز**

[ك: نافریتك كه همیشه بیتویژه.]

ف: ده‌ستانی.

ع: ذَنَاء، دَائِمُ الْحَيْض.

**دایموله‌هر**

ك: همیشه‌مه‌س. [سرخوشی به‌ردوام.]

ف: همیشه‌مست.

ع: مِيقَاب، مُدَمِّن، دَائِمُ الْخَمْرِ.

**دایمی**

ك: همیشه. [تا‌هدتا، نهر، همیشه‌یی]

ف: همیشگی، پیوستگی، پیوستی، نراکی، نوتاشی، پایندگی، پایداری، جاویدی.

ع: دَائِمِي، سَرَمَدِي، باقی، اَبَدِي.

**داینه**

ك: چاك، په‌له. [دارین]

ف: دامن.

ع: رِفْل، ذیل.

**داینه**

ك: بنار، پال‌داینه، داینه‌کیف. [دارینی چیا]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، کودر، تَنیزه، کوه‌پایه.

ع: سَفَح، طُفّ، وَكْف، هَبْطَة، حَضِيض، مُتَحَدِر، أَصْل، أَصْفَل.

**داینه!**

[ك: داینی!، لینگ‌ری! (فرمانه.)]

ف: بگذار!، بهل! (امر است.)

ع: ضَع!

**داینه‌گیر**

[ك: داینگیر، ده‌سوداوین]

ف: دامن‌گیر.

ع: مُتَشَبِّث، مُلْتَمِس.

**داینه‌گیر**

ك: پاگیر. [به‌ریسته، پیشگر. گیرده‌کەر]

ف: دامن‌گیر، پاگیر.

ع: مانع، باعِث.

**داینه‌ی زین**

[ك: به‌شیکه له زین. (داوینی زین)]

ف: جناب، جُنَاع، كَفْچَك، تَنبُوك، (دامن‌زین)

ع: یون.

وینه-زین <۲>

**داینه‌ی کیف** ← داینه

## دایه ← دایک

## دایه بهری

ل: دایه ده‌می. [دای به ده‌میوه، دریزه‌ی پیندا.]

ف: دَمَش دَاد، دَمَش دَاد.

ع: دَیْل، طَوْل، اِسْتَقْصَى.

## دایه بهریا

ل: کده‌فته به‌رو. [پیشی که‌وت.]

ف: جلوافتاد، پیش‌افتاد، پیشی‌گرفت.

ع: سَبَقَهُ، تَقَدَّمَ عَلَيْهِ.

## دایه ده‌می ← دایه بهری

## دب!۱

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی مریشک و مده‌ره. به‌م پیتی

«ب» به ده‌لین: بی‌ی تازاد.]

ف: بیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند، این «ب» را

بای آزاد گویند.)

ع: عَفَط. دَجْ!، بُسْ!

## دب!دب!۱

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی په‌یتا‌په‌یتای مریشک و مده‌ره.]

ف: دب!دب! (صدا کردن مرغ یا گوسفند به‌طور

تکرار)

ع: دَجْ دَجْ!، بُسْ بُسْ!، دَجْدَجَة، بَسْبَسَة، عَفَط.

## دبی‌دبی!۱

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی بز، مده‌ره، مانگا، گوزه‌که.]

ف: هرا! (صدا کردن بز، گوسفند، ماده‌گاو،

گوساله)

ع: عَفَط، طَرْمَبَة. هرا!

## ددان ← دیان

## ددانه ← دیانه

## دراو

ل: پوول. [پاره (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: پول، درم. (کرماجی است.)

ع: تَقَد، وَجَه، دِرَهَم.

## دردووک

[ل: زیره‌ک. قسه‌ی بینجا‌که‌ره. (ویلوتیزی بچووک.)]

ف: گُرِز. پَرت‌گو. (فضول کُچلو)

ع: دَرْدَق.

## دور

ل: تره‌ک، تَلِش. [قه‌لش، قلیش]

ف: دَرز، دَرزه. شکاف، چاک، ترک.

ع: شَقْ، خَسَق، صَدَع، هَزَم، صِر. غُشَر، خُتَل،

خَصَاص. زُیْمِر، دُرز، قَادِح.

## دورزیردن

ل: تره‌کین، تَلِش‌یان. [قَلِشان، تره‌کان]

ف: دَرز‌پیدا‌کردن، ترکیدن، شکافته‌شدن.

ع: تَفْصُم، تَصْدَع، اِنْشِقَاق، اِنْخِرَاق.

## دورزگرتن

[ل: که‌لین‌گرتن]

ف: شکاف‌گرفتن.

ع: رَآب، اِرَآب.

## دورژ

ل: خار. [نهرم، شوپ، لورل نه‌بوو (به‌رام‌به‌ری «کرژ».)]

ف: خَآب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبِط.

## دورژ

ل: ده‌ژ. [کرژ، مَوَن]

ف: خَشْمِگین، توه‌م‌رفته.

ع: قَمَلِب، مُنْقَبِض.

## درک

ل: خار، ریخ‌زار، ریزه‌خال. [ریخ‌لان]

ف: خار، ریگ‌زار، شن‌زار.

ع: عَقِیص، حَصَبَاء.

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا له باتی «~» پیتی «پ» له سر

پیتی «ب» «دا» دانراوه. (ر - ر)

## درکائن

ك: گوشه‌دان. [ناماژه کردن، هیماکردن، وتنی سهرتایهك له

نهیتی.]

ف: دندیدن، پرخیدن، سیمیدن، کوسیدن،  
نَمَاییدن.

ع: اِشارَة، اِشعار، اِیماء.

ع: هائم، مَلْهُد، دَوَار، مُخْرَج، مَهْجور، غَرِيب.

دِرَك كِیا

[ك: چتلی گیا.]

ف: شخلی، خار گیاه.

ع: زَغَب، شَوْكُ الْكَلَا.

دِرَكه

ك: گوشه، هیماء، جَهَنگ. [ناماژه، ئیدیوم]

ف: دندش، پرخش، نَمار.

ع: وَدَص، وَدَس، اِیماء، اِشارَة، اِشعار.

دِرَكین

ك: دِرَكدار، دِرَكینه. [چقلاری، دِرکاری]

ف: خاردار، تیخ‌دار.

ع: شَائِكَة.

دِرَكینه

ك: تروكنه. [جوجه‌ی تازه توك‌لین‌ها توك.]

ف: سیخ‌پر. (جوجه‌ای که تازه سر پرهایش

برآمده باشد.)

ع: مُشَوَك.

دِرَكینه - دِرَكین

دِرگا

ك: درگانه، قاپی. [دِرکه، دِرگا]

ف: بیا، دَر، درگاه، کاپه، کاپی، سَدگاه.

ع: باب، مَدْخَل.

وینته - چلوخان، تادرگا

دِرگا

ك: درگانه، دهم، سهر. [زاری دهر (وهك: درگای خیهگ).]

ف: دَهَن، دَهَنه، دَهانه، سَر. (خیهگ مثلاً.)

ع: قَم، رَاس.

دِرگا

ك: سهر، سهره. [سهرقاب، دهمه‌وانه]

ف: سهر.

ع: سَداد، صِمَام، سِطَام.

دِرگابوون

ك: توتقین، توتقیان. [ناواله‌بوون، ته‌قین (وهك: درگابوونی

برین).]

ف: شکافته‌شدن. (زخم مثلاً.)

ع: غَدَّ، ثَبَر، فَصِیص، قُزُور، اِنْبِضَاع، اِغْذَاذ.

دِرگاپیه‌ودان

ك: پیه‌ودان. [پیره‌دان، دانه‌وه، به‌ستن]

ف: درپیش‌کردن، پیش‌کردن.

ع: سَكَّ، صَكَّ.

دِرگادان

ك: توتقائن. [ناواله‌کردن، ته‌قاندن (وهك: درگادانی برین).]

ف: شکافتن. (زخم مثلاً.)

ع: بَیْج، بَجَس، بَطَر، بَضْع، فَقَا، تَفْقِئَة، تَفْرِیز، اِثْبَار.

دِرگاژه‌نانه

ك: دهرگوشادانه. [شیرینی دان به هسوی کرده‌وی

داموده‌زگایه‌ك.]

ف: دربازانه، درگشادانه.

ع: اِفْتِاحِیَّة، اِفْتِاحِیَّةُ الْبَاب.

دِرگانه

ك: درگا، قاپی. [دِرکه، دِرگا]

ف: بیا، دَر، درگاه، سَدگاه، کاپی، کاپه.

ع: باب.

وینته - چلوخان

دِرگای پاشا

ك: نه‌لقاپی. [دهروازه، دهرگای گه‌وره.]

ف: داخل، داخل.

ع: رتاج، اعلیٰ قابی.

درگای‌شده‌که

ك: دهرمه‌جیل. [دهرمه‌جیل (دهرگای له توول ته‌نراو).]

ف: اَزْكَنْ، غَلْبَكْنْ، غَلْبَكِينْ. (در مشبک)

ع: فاكورة.

وینه «دهرمه‌جیل»

درکه

ك: كهَن، دهره، [كه‌ند، ناودر، شیو]

ف: كُند، نَزَه، دُخمه.

ع: لَصْب، حُفْرَة.

درم

ك: په‌تا، هه‌لامه‌ت، [په‌سیو، نالامه‌ت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُكام، نَزْلَة.

درم

[ك: ده‌نگی دمك.]

ف: دُزْم، طُرْم. (صدای دنیك)

ع: دَبْدَبَة.

درین

ك: بو‌درن. [بو‌تی له‌ش.]

ف: شَمْعَنْد، شَمَاعَنْد، شَمْغَنْد، شَمَاغَنْد. (بوی

بدن)

ع: سَهْک، سَهْکَة، سُهوک، دَفَر، دَفَر، نَتْن، لَخْن.

درینال

ك: كهَن، چال. [كه‌ند، شیو، قولکه]

ف: كُند، شکاف، دُخمه، چاله.

ع: لَصْب، حُفْرَة.

درینال

ك: درکه، ته‌نگه. [تهو‌ناردی‌ی که دوو‌دهریا به یه‌ك

ده‌که‌یه‌نیت.]

ف: نال، ناله، کانال، تنگه. (شکافی که دو دریا

را به هم متصل کند.)

ع: ثُرْعَة، کانال، قُنال.

وینه

درنچ

ك: دَیو، جنو‌که. [جندو‌که، نه‌جنه، رموزن]

ف: هُرماس، دیو، آهریمن.

ع: عَفْرِیت، جِن، شَیطان.

درنکه

[ك: زرنکه: ده‌نگیکه. (وه‌ك: ده‌نگی که‌مان.)]

ف: تَرَنگ، تَرَنگه، تَرَناس. (صدای کمان مثلاً.)

ع: رَنین.

درنکه

[ك: وه‌وز (وه‌ك: ده‌نگی ه‌دنگ به دهری پلوره‌دا).]

ف: درنگ، درنگه. (صدای کدو مثلاً.)

ع: دَوِي.

درینه

[ك: درنده]

ف: درنده، رد، دَده.

ع: سَبْع.

درینه

[ك: توپره، در]

ف: درنده، ژیان، خشمناک، خشمگین. شکننده.

ع: غَضُوب، مُعْتَاط، شُرور، کاسر.

دری

ك: ده‌له‌سه، چاپ. چاخان. [ناراست، فشه]

ف: دروغ، گروغ، سرو، تروند، تروند، تروند، تروند.

ترونده، آسمند، هیتان، کاست.

ع: كَذِب، كَذِب، اُكْذُوبَة، مَین، قَت، فَرش، فَریَة، وِیع،

وَشی، هَت، هَت، بَهت، خُلف، اِفك، خُрман، سِمهاج،

عِضَة، عِضَة، اُسُوجَة، مَذْمَذَة.

درزخانن

ك: کارانن. [خوراندنی توپ‌گ.]

ف: اُرغاندن، گیراندن، خاراندن. (خاراندن گلو)

ع: اِحْمَاط، اِحْرَاق.

**دروّقه**

ك: كاره‌كار. [خوروی توپگ.]

ف: اُرغ، گیر، خارخار.

ع: حَمَاطَة، حَرَاة، عَفُوصَة، اِحْتِرَاق.

**دروّخیان**

ك: كاریان. [خوران، خوروی (ی توپگ).]

ف: اُرغیدن، گیریدن، خاریدن، خارخار کردن.

(گلو)

ع: اِنْحِمَاط، اِحْتِرَاف، اِحْتِرَاق.

**دروّزن**

ك: چاپاز، چاخنجی. [درزگر، فشه‌باز]

ف: دروغگو، آسمند، آهمند، کاستکار.

ع: كَاذِب، كَذُوب، كِذَاب، مَيَّان، مَخَّاح، مَخَّاج، وَلَاَع،

خَرَّاط، خَرَّاص، خَسَّاق، فَرَّاش، هَثَّاث، سَرَّاج،

وَأَشِي، وَالْع، مَسِيح، تَمَسِّح، مَذْمِيز.

**دروّش**

[ك: دره‌شه: نامرازکی پنه‌چیه.]

ف: بیز، زده، درفش، دروش.

ع: مِخْرَز، مِخْصَف، مِسْرَد.

وینه

**دروّشم**

ك: شیشه، چه‌شن. [بیچم، سدرسیما]

ف: یَنگ، فُتن، نَرَنگ، یازَند.

ع: شَكل، هَبُولی.

**دروّشین**

ك: وریش، دره‌خشان. [بریفه‌دار، ورشه‌دار]

ف: درخشنده، درفشنده، رخشنده، رفشنده،

درخشان، درفشان، رخشان، رفشان، فروزنده،

تابنده، فروزان، تابان، پرتوانداز.

ع: لَامِع، سَاطِع، مُتَشَعِّع، مُتَلَابِن، نَيْر، بَرَّاق،

مُضِي، مُنِير.

**دروّشه**

ك: وریشه، زریوه. [ورشه، بریفه]

ف: فروغ، پرتو.

ع: بَرِيق، سَطُوع، تَلَّالُؤ، تَشَعِّع، تَضَوُّ، تَنُور،

لَمَعَان، وَمِيز.

**دروّشیان**

ك: دروشتین، زریویان. [دره‌خشانوه، بروو‌کانه‌وه،

بریسکه‌دان]

ف: درخشیدن، درفشیدن، رخشیدن، رفشیدن،

تابیدن، افروختن، پرتوافکندن.

ع: وَمِيز، وَمِيز، اِيْمَاض، وَمِيزَان، سَطُوع،

تَلَّالُؤ، تَشَعِّع، تَنُور، اِلَاحَة، لَمَعَان، لَمَحَان، نَوُض.

**دروّشین-دروّشیان****دروّکردن**

ك: درزوتن. [فشه‌کردن]

ف: دروغ‌گفتن. پیرایه‌بستن، تَرَفَنَد. بافتن...

ع: كَذِب، كِذْب، كِذَاب، كِذَاب، فَرِش، قَت، هَث،

وَشِي، مَيِّن، اِفَك، سَرَج، خَرَط، خَرَص، خَسَق، مَح،

مَحَج، مَسَح، وَلَع...

**دروّكه‌ر**

ك: چیرتاش. [دارتاش]

ف: درودگر، چوب‌تراش.

ع: نَجَّار.

**دروّم**

ك: زَقَنه. [نه‌خوشی رشانوه، چاره‌قوله (به تاعوونی

ناژ‌لش هم ده‌لین «دروم».]

ف: زَقَنه. (طاعون حیوانات را هم «دروم»

می‌گویند.)

ع: طاعون.

**دروّو**

ك: درِك. [چقل (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]



ف: خار. (کرماجی است.)

ع: شوك.

**دروومان**

ك: دورائن، تده لادن. [دروون، دورینه وه]

ف: دوخت، دوختن.

ع: خیاطه، خرن.

**دورهخت**

ك: دار، چلاك. [روه کی هه لچوی لقریو پدار.]

ف: درخت، دار.

ع: شجر.

**دورهخت په یوه نه کریک**

ك: دار بی پیرون. [دورهختی متوریه نه کراو.]

ف: دارخال، دالخال. (درخت پیوند نشده)

ع: شجر بری، شجر غیر معلوم.

**دورهخشان**

ك: درووشن، روشن، شهوقدار. [بریه ده]

ف: درخشان، رخشان، رخشا، درخشنده،

رخشنده، ئرفشان، ئرفشنده، رفشنده،

فروزان، فروزنده، افروخته، فروخته،

برافروخته، روشن، تابان، تابنده، لیان،

پرتواندان.

ع: لامع، مضيء، مُتَشَعِّع، مُتَنَالِن، وَقَاد.

**دورهه**

[ك: كیشیکه. (هارکیشی ۱۸ نولک یا ۴۸ دهکده.)]

ف: درم، درهم، درخم، زوزن، جوجره.

(۱۸ نخود = ۴۸ حبه)

ع: درهم، درهم.

**دورهنگ**

ك: دیر. یهواش. [له کات رابراو. هیواش، نارام]

ف: دیر، درنگ، خسک، آرام.

ع: ریث، ثبات، تأخیر. بطلا.

**دورهنگیز**

ك: دیرخیز. [له شگران، تدهه ل]

ف: دیرخیز، درنگ خیز، سپوزکار.

ع: بطيء، مُتَأَنِي، رِيث.

**دورهنگ کردن**

ك: دیر کردن. [دواکهوتن]

ف: دیر کردن، درنگ کردن، درنگیدن.

ع: تَأَخَّر، تَرِيث، تَأَنِي، بَطَاة.

**دروهو**

ك: رنینه وه. [دروینه]

ف: درو، خسو، خسور، چیدن.

ع: جَزَّ، جَزَان، حَصَد، حَصَاد، حَشَّ.

**دروهوان**

ك: دره کر. [دروینه وان، پاله]

ف: دروگر، خسوگر.

ع: حَصَاد، جَزَان، حَشَّاش.

**دروهوش** — به یاخ

**دروهو کردن**

ك: رنینه وه. [دروینه کردن]

ف: درو کردن، درودن، ئریدن، درویدن،

خسودن، خسورن، چیدن.

ع: جَزَّ، حَشَّ، حَصَد، جَزَان، حَصَاد.

**دروهوگر**

ك: درهوان. [دروینه دان، پاله]

ف: دروگر، خسوگر.

ع: حَصَاد، جَزَان.

**دوری** — تووړك [رشته یی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**درياک**

ك: تلیشیاگ، شر. [دراو، شریژ]

ف: پاره، دریده، کُزار، پاره شده، دریده شده.

ع: مُنْخِرِق، مُتْخَرِّق، مُخَرِّق، مُتَمَرِّق، خَلَق، بَالِي،

بَقِر، رَدِيم، مُتَفَسِّس....

## دربیان

ك: ... تَلِيشِيان. شَپِيرون. [دِبان، شَبَلان بودن]

ف: دریدن، دریده شدن، پاره شدن.

ع: اِنْخِرَاق، ثَخْرُق، فَزْد، اِنْخِرَاق، اِنْشِقَاق، اِنْجَوَاب، ثَمْرُق، تَشَقُق، تَمَشُق، تَفْسَا.

## دربیان

ك: تَلِيشِيان. [دِبان، شَپِيرون (وَك: درانی جلویه رگه).]

ف: پاره شدن. (جامه مثلاً).

ع: اِنْخِرَاق، وَهِي. اِنْشِقَاق.

## دربیان

ك: با کردن. [نارسان (وَك: نارسانی نازل به هری خوار دنی

شده مرده).]

ف: باد کردن. (حیوان از خوردن شبدر مثلاً).

ع: حُبَاط، حَبَط.

## دریغ

ك: کوتایی. [که مته رخمی، قسور]

ف: دریغ، پرویش.

ع: مُضَايِقَة، قُصُور، قِصْر، تَكَاهُل، تَهَامُل، تَثَاوُل.

## دریژ

ك: داهول، که شیده، که شندار. [کیشراو، بهرام بهری

«کورت»].

ف: دراز، بُلُند، دیرباز، دیرزند، هول. رسا.

ع: طَوِيل، مُمْتَد، مَنَاح، مَنِيخ، مانع. مُفَصَّل.

## دریژا

ك: دریژی. [دریژیایی]

ف: درازا، درازی، درازنا، بُلُندی.

ع: طُول، اِمْتِدَاد.

## دریژکیشیان

ك: تلوز، تلوز که فتن، قنگد تلوز، پالکه فتن، دولوز که فتن.

## [راکشان]

ف: دراز کشیدن، واکشیدن، لم زدن.

ع: جَحْ، اِضْطِجَاع، اِنْتِعَاش، اِنْتِعَاص.

## دریژه وگردن

ك: داکیشان. [دریژه پستان. به دهه مرده دان]

ف: دراز کردن، کشیدن، درازگویی.

ع: طَوِيل، اِطَالَة، تَمْدِيد، تَمْتِيع، اِهْواء، تَفْصِيل.

## دریژی-دریژا

## دریژه

[ك: درکه (زیبکهای خوروداری وَك ناوله به له لهشی

مندال در دیت).]

ف: سُر، دُلم، غیر، شَرَك. (جوششی است با

خارش مانند آبله در بدن بچه بیرون می آید).

ع: حَمَاق، شَرِي.

## درین

ك: تَلِيشَان، داتلیشان، شکافتن. [لوت کردن، دراندن]

ف: فَنَدَرَن، فَنَدِرِدَن، فَنَتِيدَن، فَنَتَالِيدَن، کُزَارِيدَن،

نَرِيدَن، شکافتن، پاره کردن.

ع: خَرَق، هَت، هَتَك، شَق، مَرَق، قَض، جَوَب، قَت،

قَد، بَقَر، هَرَد، تَمَزِيق.

## درین

ك: چال کردن. [هال دانه های ناگری دامرکار. (وَك: درینسی

ناگر).]

ف: واکردن، شکافتن. (آتش مثلاً).

ع: حَضَا، فَتَح، اِثْقَاب.

## دز

[ك: کسی که مالی خد لکی به نهی دبا].

ف: دزد، تونی، مَنگَل.

ع: لَص، لَصِب، سَال، شِص، سَارِق، هِطَل، عُمُوط،

اَطْلَس، هِطْلَس، سِنِمَار.

## دز

[ك: زار او به که له یار به کی جار اندا. (بهرام بهری «سوفی»

له یاری «قاپان»].]

ف: چک. (مقابل صوفی در «قاب بازی»).

ع: لَصْ.  
دز

ك: قَمَلًا. [كلمات، دژ]

ف: دژ، دز، باره، بارو.

ع: قَلْعَة، أُطْم، حِصْن، حَصَار.  
دز ده ریا

[ك: جهردهی ده ریا]

ف: دزد دریا.

ع: قُرْصَان، لُصُوصُ النُّحْرِ.  
دزده سهك

ك: دالكد دزان. [دایكه دزه، دهسكيس، جاسوسی دز.]

ف: دزد دستك، دزد افشار، دزد آفشره.

ع: لَغِيف، شِصْ.

دزكوشكه

ك: دزگا، مكو. [حهشارگهی دزان.]

ف: مكو، دزدگاه.

ع: مَلْصَة، مَكْمَن، مَكُو.

دزگا - دزكوشكه

دز كه رده نه

ك: جهرده، چده. [زیگر، ریب]

ف: راه زن، منگل، دزد گردنه.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيقِ.

دزگیر - قهره سوزان

دزه

ك: پاچركی، بیژنگه. [بیژسته. لاری گرتن]

ف: دزده، بی راهه، چپ زوی.

ع: ضَرَاء، كَسْحَبَة، مُحَاتَلَة، مُرَاوَعَة.

دزه باریکه

[ك: دزی له.]

ف: دزده باریکه.

ع: مَطْلَس، لِصْ هَفَاف.

دزه خه نه

ك: لِبْخَه نه، له بڅه نه. [زهرده خه نه]

ف: لب خند، دزده خنده.

ع: تَبَسُّم.

دزی

ك: خراوه، چرب. [کاری دز.]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، سَلَة، اسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. اِنْتِحَال.

دزیگ

ك: چریباگ. [دزراو، به نهی بی براو]

ف: دزدیده.

ع: مَسْرُوق، مُحْتَلَس.

دزین

ك: چریان. دزی کردن. [به نهی بی بردن]

ف: دزدیدن، دزدی کردن.

ع: اسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. سَرَق.

دزیه نه فی

[ك: نهروی بو دزین ده شیت.]

ف: دزدیدنی.

ع: سِرْقِي، سِرْقَتِي.

دژ

ك: درژ. نه خم. گرز. [مژ، میرومژ]

ف: خَشَم، أَخَم، تَوَهْم رَفَسْتَن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قَطُوب، كَلُوح، عُبُوس، حَرَد. قَهَر. قَطُوب،

عُبُوس، كَالِح، حَرَد، مُنْقَبِض.

دژ

ك: چه په. [دژخوړاك] [خراب، چوړت]

ف: بد.

ع: رَدِيء، خَبِيث.

دژیوون

ك: درژیوون. نه خم کردن. [مژ برون، نارچاو گرز کردن.]

ف: خشم کردن. أخم کردن، توهم رفتن،

خشم‌گین شدن.

ع: قُطُوب، کُلُوح، عُبُوس، بُسُول، حَرَد.

دژیه‌سن

ل: دژیه‌سن. [دودل له په‌سندکردندا.]

ف: دژپسند، دیرپسند، دشوارپسند.

ع: مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَرَدَّد.

دژخوهراک

ل: دژخوهر، به‌دخوهراک. [دودل له خواردندا. کم خور]

ف: دژخور، دژخوراک، بدخوراک، کم‌خور،

کم‌خوراک.

ع: رَدِيءُ الْغِذَاء.

دژکام

ل: پاریزگار، پاریزکر. [خوپاریز له گوناځه.]

ف: پارسا، پرهیزگار.

ع: مُتَّقِي، مُحْتَاط.

دژکردن

ل: ناوچاوتورشان. [میوموچ بوون، ناوچاوتال کردن]

ف: خشم کردن، خشم‌گین شدن، توهم‌رفتن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قُطُوب، بُسُول، کُلُوح، عُبُوس، حَرَد.

دژهان ← دژلین [رښه‌په‌کی گوزانیه.] [گورانی است.]

دژهن

ل: به‌دخوا، میحل. [دوژمن، نه‌یار]

ف: دشمن، بدخواه، کینه‌ور، کینه‌توز،

کین‌خواه.

ع: خَصَم، خَصِيم، لَدَّ، لَدِيد، عَدُو، مُحَاصِم.

دژهنی

ل: به‌دخوايي. [دوژمنی، نه‌یاری]

ف: دشمنی، ریغ، آریغ، ستیز، ستیزه،

بدخواهی، کینه‌جویی.

ع: عَدَاوَة، خُصُومَة، شَتَاءَة، بَغْضَة، بَغَاضَة،

بَغْضَاء، مُعَادَاة، شَحْنَاء، لِدَاد، لَدَد، نَائِرَة.

دژوار

ل: درخشار، سخت. [چه‌تورن، زه‌مخت]

ف: دشوار، سخت.

ع: شَاق، صَعْب، مَعْسُور.

دژواری

ل: درخشاری، سختی. [چه‌توننی، قورسی]

ف: دشواری، سختی.

ع: مَشَقَّة، صُعُوبَة، عُسْرَة.

دش

ل: چور. [خوزاکی پاش ژم]

ف: دندان‌مز.

ع: تَفَكُّه، عَقَبَة.

دش

ل: شورخویشک. [خوشکی شو.]

ف: دژ، خواهر شوهر.

ع: أُخْتُ الرُّوج.

دش

ل: خرا. [خویشی و دشی] [خراب]

ف: دژ، بد.

ع: سَيِّء، رَدِيء.

دشت

ل: خرا. [خراب، ناشیرین، ناهز]

ف: زشت، دُشت، دژ، بد، ناهموار، ناگوار.

ع: رَدِيء، سَيِّء، خَشِن.

دشته

ل: دشت، دشتی. [ناشیرین، ناهزی]

ف: زشت، بدی، دُفتی.

ع: سَوَاء، رَدَاءَة، خُشُونَة.

دشتی

ل: خراي. [خرابی، ناشیرینی، ناهزی]

ف: زشتی، بدی.

ع: سَوء، رَدائَةُ، خَشَوْنَةُ.

### دشمن

ك: دژمن، بدخوا. [دژمن، نه یار]

ف: دُشمن، بدخواه.

ع: خَصْم، نِدْ، عَدُوٌّ، ضِدٌّ، مُعَانِدٌ، لَدٌّ، لَدِيدٌ.

### دشمنی

ك: دژمنی. [دژمنی، نه یاری]

ف: دُشمنی، ریغ، آریغ، سستیز، سستیزه.

بدخواهی، کینه توزی.

ع: خُصُومَةُ، عَدَاوَةُ، شُضَاءٌ، لِدَادٌ، لُدْدٌ، بِقُضَّةٌ،

بِقَاضَةِ، بَقَاضَةٍ، شُحَاءٌ، شُنَافَةٌ، نَائِرَةٌ.

### دشوار

ك: دژوار، درخشار. [چه ترون، زحمت]

ف: دشوار، دُشخوار.

ع: شَاقٌّ، صَعَبٌ، مَعْسُورٌ، مُشْكَلٌ.

### دشه

[ك: چنگه‌ی خراب.]

ف: دشه، دش، دژه، دژ. (جای بد)

ع: رَدِيءٌ، سَيِّئٌ.

### دشی

ك: خراوی. [خرابی، ناهیزی]

ف: دُشمنی، دژی، بدی. زشتی، دُرشتی،

دُشتی.

ع: خَشَوْنَةُ، رَدَائَةُ، سَوء.

### دفلوک

ك: لیفکه. [لنگه (گوشه‌ی میزور که شورِی ده‌ده‌نوده).]

ف: دَفْلُوك، لَيْفَكه.

ع: شَعَارٌ، تَهَتْ الحَنَك.

### دلیر

ك: دلآور، دلدار، نه‌ترس، جه‌نگی. [بویز، نازا]

ف: دلیر، دلآور، یَل، ارغند، بهادر.

ع: بَطْلٌ، نَجِیدٌ، ذَمِیرٌ، كَمِیٌّ، جَرِیءٌ، شُجَاعٌ، بَاسِلٌ،

شَجِیعٌ.

### دلینق

ك: گولسه‌گانه، شیلان. [دلنق، جلیق (به‌ری درختی

گول).]

ف: دلیک، کلیک. (یار و میوه‌ی درخت گُل).

ع: عَلِیقُ الْكَلْبِ، بَذْرُ الْوَرْدِ.

وینه

### دلن

ك: ... ماده، قیز. [نه‌ندامیکی سهره‌کی له‌شه. هه‌روه‌ها:

گه‌ده. ناخ]

ف: دل، دیل، گش، خواجه، من. نهان.

ع: قَلْبٌ، قُودٌ، خَلْدٌ، بَالٌ، نَفْسٌ، جَنَانٌ. روح.

ضَمِیرٌ، بَاطِنٌ.

### دلن

ك: قیز. [بیتز]

ف: دل، سوس، جهش.

ع: طَبِیعٌ، نَفْسٌ.

### دلآور

ك: دلدار، دلیر، نه‌ترس. [نازا، بویز، دلآور]

ف: دلآور، دلدار، دلیر، چیر، چیره.

ع: كَمِیٌّ، شَجِیعٌ، شُجَاعٌ، ذَمِیرٌ، نَجِیدٌ، بَطْلٌ، بَاسِلٌ.

### دلآوره

ك: دلنوا. [دلنه‌واییکه‌ر، دلن‌دیره]

ف: دل‌نواز، دل‌جو، مهربان.

ع: رَوْفٌ، وَدُودٌ، مُسْتَمِیلٌ، أَنْیسٌ.

### دلآویز

ك: دل‌چسپ، خه‌شه‌ویس. [سهرنج‌اکیش، دلگیر]

ف: دلآویز، دل‌ربا، دل‌پذیر.

ع: جَذَابٌ، جَازِبٌ، مَحْبُوبٌ.

### دل‌نیتشه

ك: زل‌نیتشه، دل‌دوره. [سل‌نیتشه، ژانی دل.]

ف: دل‌درد، شکم‌درد.

ع: عَلَوْن، قُداد، کُباد.

**دل‌بردن**

ل: دل‌رفتن، لار کردن. [دل‌فراندن، نه‌یندار کردن]

ف: دل‌بُردن، دل‌ربودن.

ع: جَذَب، جَذَابِيَّة، اِعْشَاق، اِسْتِهْوَء.

**دل‌بردن**

[ل: بز خوردن، پی‌خوران، نیش‌تیا (تاسه‌ی خواردن).]

ف: دل‌بردن. (میل به خوردن)

ع: اِسْتِهْوَء.

**دل‌بهر**

ل: دل‌رَیْن، لار‌کر. [گراری، ماشقه]

ف: دل‌بَر، دل‌رُبا، دل‌ستان، دل‌فریب.

ع: جَذَاب، مَعْشُوق، مَحْبُوب.

**دل‌به‌ستمگی**

[ل: مه‌یل، تاسه، حزه]

ف: دل‌بِست‌گی.

ع: عِلَاقَة، هَوٰی، اِسْتِیَاق، مَحَبَّة.

**دل‌به‌سیان**

ل: دل‌بَری. [نِیْنَه‌لا، حزه نه‌کردن له خواردن.]

ف: دل‌نخواهی.

ع: بَطْنَة، ثُخْمَة، اِمْتِلَاء.

**دل‌به‌یه‌کاهاتن**

ل: دل‌ه‌لَشِیْرِیَان. [شیروانی دل، هیلنج‌دان]

ف: دل‌به‌هم‌خوردن، دل‌آشوب‌کردن.

ع: غُثْیَان، جُثْوَء، تَبَعُثْر، تَهْوُوع.

**دل‌بهر**

ل: کدیل، نالز، دل‌نه‌نگ. [خه‌مبار، په‌روش]

ف: دل‌پر، دل‌تنگ، آلوس، آلین، دژم.

ع: حَبْلَان، حَزِین، مُتَقِیْط، مُحْتَد، مُنْضَجِر، جَوٰی،

کَدِر.

**دل‌بهری**

ل: دل‌ته‌نگی. [خه‌مباری، په‌روشی]

ف: دل‌پُری، دل‌تَنگی.

ع: حُزْن، غَمَر، مَلَاة، هَم، ثَاق، ثَاقَة، اِنِیْرَام، غَنْص،

اِنْفِجَار، کُدُورَة.

**دل‌نه‌نگ**

ل: ته‌مین، خه‌مین، گرژ، خه‌مبار، دل‌کلانه، دل‌پَر.

[په‌روشی، خه‌فتبار]

ف: دل‌تَنگ، دل‌پَر، دژم، اندوه‌گین.

ع: حَزِین، مَلُول، مَهْمُوم، مَقْمُوم، جَوٰی، مُنْضَجِر،

ثَنَق، کَدِر.

**دل‌نه‌نگی**

ل: دل‌پَر، خه‌مباری، گرژی، دل‌کلانه‌برون، دل‌خه‌فه‌بون.

[په‌روشی، خه‌فتباری]

ف: دل‌تَنگی، دل‌پُری، قُزَم، قُزَم، اَنْدُوه.

ع: حُزْن، مَلَاة، هَم، غَم، غَنْص، ثَاق، اِنِیْرَام،

اِنْفِجَار، غَمَر، کُدُورَة.

**دل‌جویی**

ل: دل‌نه‌وایی، ده‌لَاة، لاوَان. [لار‌اندن‌ره، دل‌دانه‌ره]

ف: دل‌جویی، دل‌نوازی، مهربانی.

ع: رَافَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، اِشْفَاق، ثَانِیْس، مُدَالَاة،

تَسْلِیَة، مُوَاَسَاة.

**دل‌چه‌پهل**

ل: به‌ددل، به‌دگومان. [دل‌پیس]

ف: بددل، بدگمان.

ع: ظَنِین، قَشَل، سَیِّئُ الظَّن، سَیِّئُ القَلْب، قَاس،

قَاسِیُ القَلْب.

**دل‌خالی**

ل: ناشتا. [کسی له به‌بیانیه‌وه هیچی نه‌خواردینت.]

ف: ناشتا، ناهار، نا‌آهار، شتا، ناشتاب، نخاره.

ع: هَافِی، طَیَان، رَیْق، عَلٰی الرِّیْق، نَشِیْطَة.

**دل‌خوا**

ل: دل‌چه‌سپ. [دل‌خواز: نه‌وی دل‌ناره‌زووی ده‌کات.]

ف: دل‌خواه، دل‌پذیر.

ع: مطلوب، مرغوب.

**دلخوا**

ل: دلخواز. [خوَرِست]

ف: دل خواه، دل بخواه.

ع: مُختار، اِختیاری.

**دلخواز**

ل: دلخوا. [نهری دل ناره‌زوی ده‌کات. مهره‌ها: خوَرِست]

ف: دل خواه، دل بخواه، خواسته، خواست.

ع: مَرام، مُراد، مُطلوب، مقصود. مُختار. اِختیاری، ارادی.

**دلخوهر**

ل: دل‌هن، دل‌شکسته. [دلشکار]

ف: دلخور، دل شکسته.

ع: مَلول، مُکدّر، مُنضَجِر.

**دلخوهری**

ل: دل‌هنی، دل‌شکسته‌یی. [دلشکاری]

ف: دلخوری، دل شکستگی.

ع: مَلالة، کُدورة، غَمَص، غَمَر، اِنْضِجار، اِنْبرام.

**دلخوہ‌شی**

ل: دلشاد. [به‌کەیف، خوشحال]

ف: دل خوش، دل‌شاد، شادمان، خرم، خرسند.

ع: فَرَح، مَرَح، بَطَر، اَشْر، بَشوش، مَسرور، باجِل،

فَرَحان، مُکَيِّف، مُنَبِّط، مَفروح.

**دلخوہ‌ش‌کردن**

ل: [خوشحال کردن به وادی درو.]

ف: دل خوش کردن، دروغ گفتن.

ع: مَلُث.

**دلخوہ‌شی**

ل: دلشادی. [خوشحالی]

ف: دل خوشی، دل‌شادی، شادمانی، خرمی،

خرسندی.

ع: فَرَح، اِنْبِساط، مَسرّة، بَشاشة...

**دلخوہ‌شی‌دانه‌وه**

ل: دل‌نوازی کردن، دلالت کردن. [دلجوئی، دل‌دانه‌وه]

ف: دل خوشی دادن، دل‌جوئی کردن.

دل‌نوازی کردن.

ع: مُدالاة، تَسْلِیة.

**دل‌خه‌فه‌بوون**

ل: دل‌کلافه‌بوون، دل‌تنگ‌بوون، دل‌تسه‌نگی، دل‌داه‌گریان.

[دل‌پیربون، په‌رَش بوون]

ف: دل خفه‌شدن، دل کلافه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن،

دل‌گرفته‌شدن، فَرَم، فَرَم، اندوه.

ع: حُزن، هَم، غَم، مَلالة، غَمَص، غَمَر، ثاق، اِنْبرام،

اِنْضِجار، کُدورة.

**دل‌داه‌خوَرِیان**

ل: داه‌خوَرِیان، داه‌له‌کیان، دل‌داه‌فتن، ته‌کان‌خواردن.

[دل‌داه‌له‌کان، دل‌شه‌زان]

ف: تکان خوردن.

ع: اِنْزِعاق.

**دل‌دار**

ل: دلیر، نه‌ترس. [بویر، نازا]

ف: دل‌دار، دلاور، دلیر، بهادر، چیره، جوان‌مرد.

ع: کَمی، دَمَر، شَجیع، شجاع، باسل، دَمیر، کَلَج،

بَطَل، حِلَس، نِکل، سَخِی.

**دل‌دار**

ل: نازیز. [خوشه‌ویست، نه‌ریندار]

ف: دل‌دار، دل‌نواز.

ع: مُحِب، حَبِیب، مَعْشوق.

**دل‌داری**

ل: دل‌الت، دلجوئی. [دل‌دانه‌وه، دل‌نوازی]

ف: دل‌نوازی، دل‌نوازی، دل‌جوئی.

ع: رَاقَة، مَحَبّة، تَسْلِیة، تَانِیس، مُدالاة.

**دل‌داه‌فتن**

ل: دل‌داه‌خوَرِیان، ته‌کان‌خواردن. [دل‌داه‌له‌کان، دل‌شه‌زان]

ف: تکان خوردن، دل نماندن.

ع: اِنْزِعَاق.

**دلداک**

ل: ک: حسپن، شهیدا. [تهویندار]

ف: دلدار، شیدا.

ع: عاشق، شائق، مَقْتُون.

**دلدهرهاتن**

[ل: سوی برونه]

ف: دل در آمدن.

ع: ثَوَّلَهُ، ثَوَّلَع، اِثْلَاع، اِثْرَاعُ الْقَلْب.

**دلروین**

ل: دلچرون، دل‌بیاوان‌بوون، بیتخوینوون. [بیتخوش بوون،

له‌سه‌رخوچوون]

ف: دل رفتن، بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: دُلُوهُ، غَشِيَان.

**دلریش**

[ل: بی‌بزه، دل‌رق]

ف: دل سیاه، سیه‌دل.

ع: فَشِلْ، قَاسِ، قَسِي الْقَلْب، سَيِي الْقَلْب.

**دلریش بوون**

[ل: دل‌رق بوون]

ف: دل سیاه شدن، سیه‌دل شدن.

ع: قَسُو، قَسُوَّة، قَسَاوَة.

**دلره‌نج**

ل: ره‌نجیگ، دل‌ریش. [دلشکار]

ف: دل‌رنج، رنجیده، آزرده، افکار، تافته، کوفته،

کوفته‌شده، دل آزرده، اوگار.

ع: مَلُول، مَتَأَلَم، مَكْدَر، مُنْضَجِر.

**دلریش**

ل: دل‌ره‌نج. [دلشکار]

ف: افکار، اوگار، دل‌ریش، دل آزرده.

ع: مَتَأَلَم، مَتَكْدَر، مُنْضَجِر.

**دل‌سوونانن**

[ل: دل‌سوژی کردن]

ف: دل‌سوواندن.

ع: شَفَقَة، صَمِيمِيَّة، ثَحْن، تَكْوِيع، اِحْراقُ الْقَلْب.

**دل‌سوونیاک**

[ل: دل‌سووتار، دل‌بین، زورخه‌مبار]

ف: دل‌سوخته.

ع: مَتَأَلَم، مَتَأَلَر، مُنْضَجِر.

**دل‌سوونیان**

[ل: دل‌سوژی، زور خه‌تبار بوون]

ف: دل‌سوختن.

ع: مَضَض، تَرَفَق، اَلْتِيَاع، تَأَلَم، تَأَلَر، اِنْضِجَار.

**دل‌سه‌خت**

ل: د‌یودل، دل‌چه‌پل. [دل‌رق]

ف: دل‌سخت، سخت‌دل.

ع: شَقِي، قَسِي، قَسِي الْقَلْب.

**دل‌سهرد**

ل: ته‌واسیاک. [ناویمید، دل‌سارد]

ف: دل‌سرد، فسرده، افسرده، دل‌افسرده،

افسرده‌دل.

ع: قَانِط، مَایوس، مُنْكَسِر، مَكْرُوب.

**دل‌سهردی**

ل: ته‌واسیان. [ناویمید، دل‌ساردی]

ف: ف‌س‌س‌ردگی، افس‌س‌ردگی، دل‌اف‌س‌س‌ردگی،

اف‌س‌س‌رده‌دلی، دل‌س‌س‌ردی.

ع: يَاس، قُنُوط، كَرْب، اِنْكَسَار.

**دل‌شاد**

ل: دل‌خویش. [به‌که‌یف، خوشحال]

ف: دل‌شاد، شادمان، دل‌خوش، خرسند، خُرم.

ع: مَسْرُور، مَفْرُوح، فَرِح، مَرَح، بَطِر، بَاجِل.

**دل‌شکسته**

ل: دل‌خویر. [دل‌شکار]



ف: دل شکسته، دلخور.

ع: مَكْرُوب، مَلُول، مُنْضَجِر، مُنْزَجِر، مُنْكَسِر، مُنْكَسِرُ الْقَلْب.

**دلشکیان**

ک: دلخوری. [دلشکان، دل‌رنجان]

ف: دل شکستگی.

ع: اِنْكَسَار، اِنْكَسَارُ الْقَلْب، تَأَلُّم، تَأَثُّر، مَلَانَة.

**دل‌کرمول**

ک: دل‌په‌په‌ل. [دل‌پیس، دوردل]

ف: بدگمان.

ع: ظَنِّين، سَيِّئُ الظَّنِّ.

**دل‌کریانوه**

ک: دل‌وازی‌بون. [دل‌کرانه‌وه، که‌یف‌خوش‌بون]

ف: دل‌بازشدن.

ع: اِنْشِرَاح، اِنْسِطَاط.

**دل‌کلافه‌به‌بون**

ک: دل‌د‌اگیریان، دل‌خه‌فه‌به‌بون، دل‌سه‌نگی. [خه‌مباری،

په‌رزش‌بون]

ف: دل‌کلافه‌شدن، دل‌خفه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن.

ع: غَمَص، حُزْن، هَمّ، مَلَانَة، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب، تَكْدُر.

**دل‌کورکیان**

ک: هه‌وس‌کردن. [ناره‌زو کردن]

ف: خارخاردل، هوس‌کردن.

ع: مِيل، خَلْجَانُ الْخَاطِرِ.

**دل‌کوژی**

ک: دل‌کوشتن. [سه‌رکوت‌کردنی دل، دنیا له دل‌ده‌رکردن]

ف: قُرت، زهن‌جه.

ع: رِيَاضَة.

**دل‌کوشتن** «دل‌کوژی

**دل‌گران**

ک: دل‌ته‌نگ، دل‌خور، دل‌ته‌نگ، لالوت. [ره‌نار، په‌رزش]

ف: دل‌گران، سرگران، دل‌گیر، دل‌تنگ، دلخور.

دژم، اندوهگین.

ع: غَمَص، حَزْن، مَلُول، كَدِر، مُنْضَجِر.

**دل‌که‌واپی‌دان**

[ک: دل‌خه‌به‌ردان، دل‌لیدان]

ف: دل‌گواهی‌دادن، گواهی‌دادن دل.

ع: حُدُوس، اِحْسَاس، اِحْسَاسُ الْقَلْب، حَدِيثُ

النَّفْس.

**دل‌کیر**

ک: دل‌گران، دل‌ته‌نگ، دل‌خور، ره‌نیاگ، دل‌رنج، دل‌هن.

[په‌رزش، خه‌ته‌بار]

ف: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، رنجیده، ناخشنود.

ع: مُنْكَدِر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُنْقِضُ الْقَلْب.

**دل‌کیری**

ک: دل‌گرانی، دل‌رنجی، دل‌ته‌نگی. [خه‌ته‌باری]

ف: دل‌گیری، دل‌گرفتگی، دل‌گرانی، آندوه،

رنجش، دل‌رنجی.

ع: غَمَص، هَمّ، مَلَانَة، حُزْن، كُودْرَة، اِنْسِرَام،

اِنْقِبَاض، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب.

**دل‌لیت‌ه‌بون**

ک: شیفته‌بون، هه‌سپه‌ن‌بون. [تاسه‌کردن، شه‌یدا‌بون]

ف: شیفته‌شدن، دل‌خواستن.

ع: عِشْق، اِشْتِیَاق، حُب، هَوَى.

**دل‌لردگ**

ک: بیدل. [دل‌لردو، مروئی ژاکار]

ف: بی‌دل، مُرده‌دل، دل‌مُرده، افسرده‌دل.

ع: بَلِيد، جَامِد، عَدِيمُ الْفَوَاد، جَامِدُ الْفَوَاد.

**دل‌لمه‌ن**

ک: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج. [ره‌نار]

ف: دل‌مُتند، دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، ناخشنود.

ع: مُنْضَجِر، مُكَدَّر، مُنْجِرِم، مَلُول.

**دل‌نه‌بردن**

[ک: بوته‌خوران، بی‌تیشتیایی (تاسه‌شکان له خواردن).]

ف: بَتَکَنَد، دَل نَبُورَدَن، سَر بَا زَزَدَن. (میل به خوردن نداشتن)

ع: اِکْزَام، اِشْخَام، اِسْتِکْراه، عَدَمُ الْاِشْتِهَاء، خَلْفَةُ. **دلنه‌خواز**

ک: دلنه‌خوا. [خوتمریست]

ف: آخواستنی، نه‌خواستسته، ناخواستسته.

ع: غَيْرِ اِختِیاری، غَيْرِ اِرادِی.

**دلنه‌هان**

ک: ترسیان. [ترسان]

ف: تَرَسیدن، دَل تَوی دَل نماندن.

ع: اِنْزِعَاق، خَوْف، دَهْشَت، خَشِیة.

**دلنه‌وا**

ک: دلوا، دلوار، دلدار. [دل‌دوره، میهر‌بان]

ف: دَل نواز، دَل جو، دَل دار، مهربان.

ع: رُؤُوف، وَدُود، مَدَالِی.

**دلنه‌وایی**

ک: دل‌خوشی‌دان، دل‌داری، ده‌ثالثت. [دل‌دانه‌ره، دل‌جویی]

ف: دَل نِوَازی، دَل داری، دَل جِوایی، مهربانی،

نوازش.

ع: مَدَالاة، تَأْسِیة، تَسْلِیة، تَفْرِیة، رَافَة، مَوَدَّة.

**دل‌واپه‌سی**

ک: دل‌دورا، چاره‌دوا. [دل‌له‌دوا، چاره‌درو، چاره‌پروان]

ف: دَل وَاپَس، نگران.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَهِّد، مُنْتَظَر، مُتَرَدِّد، لَوّی.

**دل‌واپه‌سی**

ک: دل‌ده‌وایی، چاره‌وایی. [دل‌له‌دوا‌بون، چاره‌له‌درو‌بون،

چاره‌پروانی]

ف: دل‌واپسی، نگرانی.

ع: تَرَقُّب، تَرَهُّد، اِنْتِظَار، لَوّی، لَی.

**دل‌لواز**

ک: دل‌گوشاد. [دل‌فران]

ف: دَل گِشَاد، دَل وَاز.

ع: رَحِبُ الصَّدْر، وَسِیْعُ الْقَلْب.

**دل‌لویه**

ک: تَکِه. [تَنَزُّکَه نَویک که له سهریانه‌وه ده‌تَکِیت.]

ف: چَکِه.

ع: وَکَفَة.

**دل‌هافنه‌یه‌کا**

ک: دَل هَدَشِیْرِیان. [دَل تِیکِچِرون، هِیلِج دان]

ف: هَرَاش، دَل به‌هم خوردن.

ع: تَهْوُع، غَشِیان، غَشِیان.

**دل‌هاوردن**

ک: پِروایی. [دل‌هاتن، ره‌ادیتن]

ف: گَرایش، دَل آوردن.

ع: مَیْل، رَغْبَة.

**دل‌ه‌باورمه‌که**

ک: دروگمانی. ها‌کَژ. [درو‌دلی. بی‌پیرلین‌کردنه‌ره]

ف: جَگاری، دوگمانی. سَرَسَری.

ع: تَرَدید، اِرْتِیاد، لَغَم، رَجَمًا بِالْغَیْب.

**دل‌ه‌ته‌پی**

ک: دل‌ه‌ره‌پی. ترسیان. [توند لیدانی دَل. دل‌ه‌راوکی]

ف: دَل تَپِش، سَکَسَکی، گَرَاژ، تَرَس، بَیم.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، اِضْطِرَاب، خَوْف.

**دل‌ه‌خوری**

ک: دل‌ه‌ره‌پی. دل‌لیدان. [دل‌ه‌راوکی. که‌رتنه‌دل]

ف: دَل تَپِش، دَل زَدَن.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، وَحی، اِلْهَام.

**دل‌ه‌دوا ← دل‌واپه‌سی**

**دل‌ه‌ده‌رده**

ک: زَلَنِشِه، زَکِه‌دَرده. [سَلَنِشِه]

ف: کَنَک، بَرِینَش، دَل دَزَد، شَکَم‌دَزَد.

ع: قُدَاد، عِلُون، رَحِیر.

**دل‌ه‌ره‌پی**

ع: جَوِي، نَبُو، اِجْتِواء، اِجْتِباء. نُفُور، تَنْفُر، انضِجار.

### دلی دهرده

ك: دله دهرده، زك نيشه. [سك نيشه، ژانی دل]

ف: كُناك، دل درد، شكم درد، بُرینش.

ع: قُداد، علُوژ. رَحِیر.

### دهاره كول

ك: دماله كول، دورېشك، دورېشت. [میترویه کی چزووداری به ناویانگه.]

ف: كُژدم، كُچ دُم، رُشك.

ع: عَقْرَب، شَبُوة، شَبِیع، شُولَة، شَوَالَة. وینه

### دهیلی دهبوا

[ك: دنگی دهرول.]

ف: دُرُمب دُرُمب. (صدای دهل)

ع: دَبْدَبَة.

### دههك

[ك: دبهك، دمه لهك]

ف: دُنْبَك، تُنْبَك، تَنْبِيك، كویه.

ع: ضَرْب، كُویَة، طُنْبَك.

وینه

### دههك دریاك

ك: ناروسو. [رووه لهالراو، رسوا]

ف: دهل دریده، رسوا شده.

ع: خَازي، مَهتوك، وقح.

### دهل

[ك: دومه، كوان]

ف: چَغَر، بَنَاوَر، دُنْبَل.

ع: حَبِن، خُراج، دُمَل، دُمَل.

### دنگ

[ك: دینگ: نامرزی (دارین یا بهر دین) دانویله کوتان.]

ف: گَواز، گَواز، جَواز، جَواز، جَواز، کابیله.

ك: دله ته پي. [توند لیدانی دل. كهوتنه دل]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل تپش. دل زدن.

ع: ضَرْبانُ الْقَلْب، خَفْقَان، اِلْهَام.

### دله کزئ

[ك: دله كزه، سورتاندهی گده.]

ف: سوزش معده.

ع: غَشِيَان، اِحْتِراقُ قَمِ الْمَعْدَة.

### دله له رزئ

ك: ... دله ته پي. [توند لیدانی دل.]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل لُرزه. دل تپش.

ع: اِرْتِعاشُ الْقَلْب. ضَرْبانُ الْقَلْب.

### دله وودوا - دله واپه سی

### دله وودوایی - دله واپه سی

### دل هه لشیویان

ك: دل هاتنه یه كا، دل به یه كا هاتن. [دل تيكچورن، هیلنج دان]

ف: هَراش، دل به هم خوردن.

ع: غَشِي، جُشوء، تَهْوُع، تَمَقُّس، تَقَرُّز، تَبَعُّر، غَشِيَان.

### دل هه لکنیك

ك: ... دل سه رد. [بیزراو. نانومید]

ف: دل برفاكننده، دل سرد.

ع: مُتَضَرِّعُ الْقَلْب. مَایوس.

### دل هه لکنیان

ك: دل سه رد دیربون. [دل سارد بونوده، نانومید بونون. له بهر چار كهوتن]

ف: دل برفاكنندگی، دل برفاكننده شدن، دل سرد شدن.

ع: اِنْتِزَاعُ الْقَلْب. تَنْفَر، اِجْتِواء، اِجْتِباء.

### دل هه لكه فتن

ك: دل گه رپانده. [له بهر چار كه فتن، بیزران]

ف: دل و زافتادن. دل گیر شدن، دل گران شدن.

(چوبی یا سنگی)

ع: جُرْن، کَدَ، مِهْرَاس.

وَنَه

دنگکوت

ک: پادنگ. [دنگچی، وِستای دنگ کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، دنگکوب، دنگی.

ع: مِهْرَاسِی.

دَنیا

ک: که یان، چهرخ، گهردوین، چه پگهره، رَزْگار. [گبیتی،

جیهان]

ف: جهان، گَهان، گَیْهان، کَهان، کَیْهان، نیوَر،

رَوَکش، دَشْتکی، روزگار.

ع: عَالَم، دَهر، غُرور، کائِنات، کَوْن، عَالَمُ الْوُجُود،

دُنیا.

دنیاداری

ک: مالداری. [گردکزی، دهست پیوه گرتن. که بیانروی]

ف: دنیاداری، خانه داری، ترو هُش، ترو هیدن،

ترو میدن، آمرغ، آمرغیدن، کوالش، کوالیدن،

فَلَنجش، فَلَنجیدن، اندوختن.

ع: اِقْتِصاد، اِثْراء، ثَقْتِین، عِلْمُ اِدَارَةِ الْبَیْت.

دنیادیده

[ک: دنیادی، خاوه نه زمورن]

ف: دنیادیده، جهان دیده.

ع: حَتیک.

دنیای بووچک

ک: گهردوین. [جیهانی بچورک]

ف: جهان کهین، کیهان کهین، کهین کیهان.

ع: اَلْعَالَمُ الصَّغیر، اَلْعَالَمُ السَّغلی.

دنیای کهوره

ک: که یان. [جیهانی کهوره]

ف: جهان، کیهان، جهان مهین، کیهان مهین،

مهین کیهان.

ع: عَالَمُ الْوُجُود، اَلْعَالَمُ الْکَبیر، عَالَمُ الْکَوْن.

دو

ک: ماسار، ناردو. [ماستاری له مه شکده ژه نراو.]

ف: دوغ.

ع: مَخِیض.

دوا

ک: پاش، پشت، په یسهر. [بهرام بهری «پیش».]

ف: پَس، پَی، سَپَس، پُشت، دُنبال.

ع: بَعْد، خَلْف، وَرَاء، عَقِب، اِثْر، دُبُر، دِبرَة،

اَخر، اَخرَة، مُؤَخَّر.

دوا بریک

ک: دور بریک. [درا برار، قرهاتور]

ف: دُم بریده، گنجه.

ع: اَبَشر، مُرَحَّم.

دوا بهر

[ک: دهر میوه دی که پاش چین به درخته وه ده میتته وه.]

ف: پَسین بار، پَساچین.

ع: خُصامَة، خُصامَة.

دوا بهک

[ک: جیگری بهک]

ف: بزرگچه، زیر دست.

ع: عاقِب، عَقوب، خَلْف، خَلیفَة، خَلْفُ الرَّئِیس.

دوا بینی

ک: دور بینی. [دور نه دیشی]

ف: اَساسه، دور اندیشی، واپس بینی، پس بینی.

ع: رِعايَة اَلْمال.

دوا جار

ک: لمرودا. [پاشان]

ف: سَپَس، پس از آن، آن گاه، زان سپس.

ع: بَعْد، بَعْد ذالک.

دواجهنگ

لک: په سقره رول. [دوايی له شکر، پاشقه رولی له شکر

(بهرامبهری «پیشقره رول».)

ف: چغډل، چغندوال، چغنداول، پس قراول. (ضد  
پیش قراول)

ع: ساقه، خلیفه، مؤخره.

**دوادانه**

لک: دوايدل. [دواين دهنک.]

ف: پسین، دانه ی پسین.

ع: آخر، اخیر، ألفرد الأخير.

**دواکين**

لک: قره، دراین. [پاشين]

ف: پسین.

ع: عقبی، عقب، اخیر، آخر، مؤخر.

**دوال**

لک: تسمه. [سرمه، چرمی باریک.]

ف: دوال، دوبال، تسمه.

ع: سیر.

**دوان**

لک: دور. [ژماره ی پاش يدک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اثنان.

**دواوزه**

[لک: دوازه، ژماره ی پاش يانزه.]

ف: دوازه.

ع: اثناعشر.

**دواتن**

لک: ... توتان. سهره سرنیان. [هینانه قسه، ده قسه هینان]

ف: به سخن آوردن، سربه سر گذاشتن.

ع: تکليم.

**دوانه**

لک: جفت، لهدرانه. [جک]

ف: جفت، دوگانه، دوغلو، همتا، دوتا.

ع: زوجان، ثوآمان، اثنان، لفقان.

**دوانه [دودانه]**

لک: کیسه، دودانه. [مهشکمی بچورک بز دوتیکردن]

ف: کیسه، کیسه دوغ.

ع: کيس، مَمخضة، مِمصل.

**دواوان**

[لک: ریژار، جینگه ی پینک گه یشتنی دور تاو.]

ف: دواوبه، رسیدنگاه دواوب.

ع: مُلتَقِي النُّهْرَيْنِ.

**دواوه خستن**

[لک: پاش خستن]

ف: پس انداختن.

ع: تَخْلِيْف، تَأْخِيْر، تَأْجِيْل، إِيْنَاء.

**دواوه دان**

[لک: گپړاندنوره، دانهوه]

ف: پس دادن.

ع: رَد، إِعَادَة، إِرْجَاع، صَرْف.

**دواوه دان**

[لک: پروکاندوره (بز نمونه: دواوه دان له چالاکیه بهرور

تمه لی.)]

ف: پس نشستن. (از زړنگی به تنبلی مثلاً.)

ع: دَسُو، دَسِي.

**دواوه رویین**

لک: به دواوه رویین. [کشانهوه]

ف: پس رفتن.

ع: تَقَهَّر.

**دواوه که فتن**

لک: جینگه ماگ. [به جیمار، پاش که ورتو]

ف: پس افتاده. پس مانده.

ع: مَعَوَّق، مُؤَخَّر، مُتَأَخِّر، مُتَبَاطِن.

**دواوه که فتن**

لک: ... جینگه مان. [به جیمان، پاش که ورتن]

ف: پس افتادن، پس ماندن.

ع: تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَثَبُّط، تَرَاخِي، تِيَاطُو.

**دواوه نیشتن**

ل: دواوه روین، شکیان. [پاشه کشی کردن. تینکشکان]

ف: پس نشستن، شکست خوردن.

ع: دَبَّرَ، اِنْهَزَمَ.

**دوايهك—دواوانه**

**دوايي**

ل: سدره نجام، ناخر. [کوتايی]

ف: پایان، انجام.

ع: آخِر، نِهَاء، نِهَایَة، مُنْتَهَى، غَايَة، خَاتِمَة. اَمَد،

أَجَلَ.

**دوايي—دولکين**

**دوايين—دولکين**

**دوايي هاتن**

ل: تواويون، ناخر هاتن. [کوتايی هاتن]

ف: پایان آمدن، انجام رسیدن.

ع: اِنْتِهَاء، اِخْتِمَام، اِكْتِمَال، اِنْقِرَاض، تَنَاضِي، تَمَام.

**دوبره**

[ل: بهردی دوبره، واته: مدمردی خام.]

ف: دوبره. (سنگ دوبره، یعنی مرمر خام.)

ع: حَكَّكَ.

**دوت**

ل: کد نیشک. [کچ، کيژ]

ف: دُخْت، دَخْتَر، دُغْد.

ع: بِنْت، اِبْنَة، سَلِيلَة.

**دوجمیل**

[ل: قهتران: دهرمانیکی رهش و چهره.]

ف: کُتْران.

ع: قَطْران، دُجِيل.

**دوچار**

ل: توش، تووشیار، نارقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

**دوچار بوون**

ل: توش بوون، تووشیار بوون، نارقه بوون، بهیه ک گه یین.

[گیرده بوون. پیک گه یشتن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، دوچار شدن،

راست آمدن، برخوردن، به هم رسیدن.

ع: تِلَاقِي، مُلَاقَة، تَصَادَف، مُصَادَقَة.

**دوچن**

ل: توچن. [لینج، لیچق]

ف: دُچ، دُژ، چسپنده.

ع: لَزَج، لَزَق.

**دوچ**

ل: توتن. [توتن (وهك: تامی بیهر.)]

ف: تند، تیز، رفت، سوزنده، گزنده. (طعم فلفل

مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز.

**دوچ**

[ل: چوتیه تی، بار]

ف: [وضعیت، حالت]

ع: وَضْع، مِيزَان.

**دوخان**

ل: داخ، دهره. (داخودوخان) [کول و زووخار]

ف: داغ، درد.

ع: آلم، أَسَف.

**دوخت**

ل: دروومان، ته قه. (دوختودوز) [دروون]

ف: دوخت.

ع: خِيَاطَة، خَرَز.

**دوختودوز**

ل: دروومان. [دروون]

ف: دوخت و دوز.

ع: خِيَاطَة، خِرَازَة.

**دوخشار**

ك: دژوار، سخت، ستم. [چه ترون، زه حمت]

ف: دشوار، سخت، ستم.

ع: مُتَعَذِّر، صَعْب، مَعْسُور.

**دوخشار په سمن**

ك: د تړپه سمن. [د ژپه سمند]

ف: دشوار پسند، د ژپسند، دیر پسند.

ع: مُطْلَب، صَعْبُ الْمُعَامَلَةِ، صَعْبُ الْقَبُول.

**دوخوا**

[ك: د زخه وا، د زكولير]

ف: دوغوا، دوغبا، آش دوغ.

ع: مَضِيرَة، رَائِبِيَّة، دُوغْبَاج.

**دوخه**

[ك: په كړيداني نازلې به ماست و دزكې، بېنچوره كې

بڼ خاړنه كې، سوړك لې «د زېغره» په.]

ف: تَران، دوغه. (دادن حيوان به كرايه كه

ماست و دوغش را بخورد، بچه اش برای

صاحبش، مخفف «د زېغره» است.)

ع: رَوْبِي، مَنَحَة، مَنِيحَة.

**دودانه** — د دوانه

**دور**

ك: مرواری، گهره در. [مرواری گهره.]

ف: دُر، گوهتر، جُمان، مروارید. (مروارید

بزرگ)

ع: لَوْلُو، وَتِي، دُر، جُمان، جَوَهَر.

**دورس**

ك: ناويز، سپيالو. [ناويزه، بلوړی سپيالو. (ناويزه

شهمداني كه سپيالو.)]

ف: آويز، سه پهلو. (آويز پای لاله كه سه پهلو

است.)

ع: مَهْو، مَهَا، مَنشور، مَوْشور، بَلُور.

**دور**

ك: زړنگ، ديواندرې. [دې، بې پړه روا]

ف: دلير، دلاور، درنده.

ع: جَسُور، شَجِيع، مُتَهَوِّر.

**دوراج**

ك: پزې، زړه كړ. [زړه كړ: بالنده په كد.]

ف: دُرَاج، تَرَاج، پور، كيك كړ.

ع: حَيَظْطَان، دُرَاج.

**دورانه**

**دوراجي**

[ك: تېر په كې كړدن.]

ف: دُرَاجِي. (قبيله اى هستند از قبایل كرد.)

ع: دُرَاجِي.

**دوراثن**

ك: دانيان، باختن، بازين. [دانا، دژاندن، زيان كردن له

كايددا.]

ف: باختن.

ع: اِضَاعَة.

**دورس**

ك: به چنگه. [راست، ورا.]

ف: درست، آوز.

ع: صَحِيح، صَوَاب، حَقّ.

**دورس**

ك: دهنه خوار دگ. [بې كه مو كورې، ده ستلینه دراو.]

ف: درست، دست نخورده.

ع: بَكْر، سالم، كامل. خَالِص، سَوَاء.

**دورس**

ك: دورسكار. [دورسكار. رهوش جوان]

ف: درست، درست كار، فيمان، پاك دامن.

ع: صَالِح، آمِن، عَفِيف، صَحِيحُ الْعَمَل، كَامِل

النفس.

**دورس بیرون**

ک: سرگرتن، رتیک کھفتن، شیان، سازبیون، سامان خواردن.

[سهرکه وتور بون]

ف: درست شدن، سازشدن، سامان خوردن، روان شدن، برآورده شدن.

ع: نَجَح، حُصُول، سَوِي.

**دورسکاری**

ک: دورسسی. [دورسکاری، روش جراتی]

ف: درست کاری، درستی، فیمان، پاک دامنی.

ع: عِفَّة، اَمَانَة، صِحَّةُ الْعَمَل، کَمَالُ النَّفْس.

**دورس کردن**

ک: رتیک نخستن، سازکردن، سامان دان. [ته یار کردن،

به دی هیتان، داهیتان]

ف: ساختن، درست کردن، سازکردن.

ع: صَنَعَ، صُنِعَ، صَنْعَة، ذَرَأَ، خَلَقَ، اِنْشَاء، اِبْدَاء، اِبْدَاع، فَطَرَ، فَعَلَ، عَمَلَ، اِحْدَاثَ، اِخْتِرَاعَ، اِبْتِدَاعَ، اِفْتِعَالَ، تَكْوِينَ، اِیْجَادَ، بِنَاءَ، تَسْوِیةَ.

**دورسکه**

ک: گرگه، چاپباز. [گریکار، فشه کهر]

ف: دُرگه، چاپباز.

ع: مُتَقَلَّب، کَذَاب.

**دورسج**

ک: دودی. [دورسج]

ف: خُوال، دوده.

ع: سِنَاج، نَوَاس، غِنَاج، ثُور.

**دورس کردن**

ک: رتیک نخستن، سامان دان. [ته یار کردن، سازکردن]

ف: ساختن، فراهم آوردن، سازکردن.

ع: تَهْيِیَّة، تَعْبِیَّة، صِنَاعَة، صِنَاعَة.

**دورس که رده**

ک: دوسکار، دوسژن. [دروسکار، سازدراو]

ف: ساخته، دست ساخته.

ع: مَصْنُوع.

**دوروسی**

ک: پاکي. [راستی، بی که موکورتی]

ف: درستي، پاکي، پاک دامنی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عِفَّة، صَوَاب.

**دوروش**

ک: دوش، زرب، زل. [درشت، زیر، گوره]

ف: درشت، زبر، بزگ، گنده.

ع: کَبِير، عَظِيم، نُخَالَة.

**دوروشکه**

[ک: عاره بانه، گالیسکه]

ف: دُرشکه، گُردونه.

ع: عَرَبِيَّة، دُرَشْكَاء.

**دوروشکه چی**

[ک: عاره بانه چی، گالیسکه چی]

ف: درشکه چی.

ع: حُوْذِي، عَرَبْجِي.

**دورزهق**

ک: جه حه نم. [دورزهق، جه هه نهم]

ف: دورزخ، جهنم.

ع: سَقَر، حَاجِم، جَهَنَّم.

**دورزهقه**

[ک: دورزهقه (زیرهری ناش که تزه کدی تیا

ده سورپته ره.)]

ف: دورزهقه. (زیر آسیا که توپ در آنجا گردش

می کند.)

ع: ...

**دورزین**

[ک: پشکنین (گه ران بر نه سپی.)]

ف: جوریدن، جستن. (شپش جستن)

ع: تَقْلِي، ثَقْلِيَّة.



## دۆزىنەۋە

ك: پەيدا كىردىن. [پەيدا كىردىنى دىنەدۇ.]

ف: بۆۈچ، بۆۈجىدىن، ياقىتىن، ياويدىن، جۈستىن.

ع: وجدة، وجدان، إجدان، وجود، إدراك، التقاط.

## دۆز

ك: دورى، نار، بەدىن، دۆەمى. [نىۋان، مەردا]

ف: دورى، ميانە، ميان، گال، گالە، فُتال، فُتار،

بىين.

ع: بُعد، نُطو، هَلَك، فاصِلَة، مَسَافَة، بُون، بىين.

## دۆزەن

[ك: دارىك كە دۆى پى دەشەلە قىتىن مەتا كە رەى لى]

[بەكە رەيت.].

ف: چىغ، چىق، نەھرە، بىستو، آذىن، آنىن، دوغزەنە.

شېرزەنە. [چوبى كە دوغ را با آن بشوراند تا

كرە بەدەد.]

ع: مَخِيضَة.

## دۆزەنگ

[ك: لۆچى نارچار.]

ف: اژنگ، چىن ابرو، چىن پىشانى.

ع: سِرار.

## دۆزەنگ

ك: چىن پىشانى. [لۆچىگە لى تەۋىل.]

ف: اژنگ.

ع: سِرار، قُطوب.

## دۆزەنگ يەكەدان

ك: بىر تەرشان. [نارچار تان كەردن]

ف: اژنگ دەرەم كىشىدىن.

ع: قُطوب، اِزىئمام.

## دۆزىن

ك: جۆزىن، خىرا، ناشايىسە، ناسزا، دۆمان، خوسن. [جىنىۋ]

ف: دىشنام، دۆنام، دۆمان، بەدگوىى، بەدگىقتن،

پىرخاش، فوش، ناسزا، ناشايىستە.

ع: شتم، شَتِيْمَة، سَبَب، فُحش، قُذَح، قُذِيْعَة، رُقُث،

افك، خُئى.

## دۆزىنەدان

ك: جۆزىنەدان، خىراۋ تىن، خوسنەدان، بارگەرەبازى،

باركەبازى... [جىنىۋ فرىشتىن]

ف: دىشنامەدان، دۆنامەدان، فوشدان، فوشدان،

ناسزاگىقتن، بەدگىقتن.

ع: شتم، سَبَب، تَسَابَب، مُشَاتَمَة، مُنَاوَرَة.

## دۆزىنەفروش

ك: خىراۋىز، دەملەق. [جىنىۋفروش، دەپىس]

ف: بەدگو، نەھن لىق، دىشنامەگو، فوشدە.

ع: سَبَاب، فُحاش، شَتَام، مِلْحَب.

## دۆس

ك: يار، دىلدار، خەشەرىس. چىر، رىكەرىك، چىرەمىز.

[ھارەل. ماشورق]

ف: دوست، يار، ھىراز، ھىدم.

ع: خُذِن، خُذِيْن، حَبَب، حَبِيْب، خَل، خَلِيْل، وَد،

وَدِيْد، وَدُوْد، دِمَج، دَمِيْج، صَفِي، صَدِيْق، وَلِي،

مُحَبِّ، مُخْلِص، صَا حَب.

## دۆساج

ك: بەن. گرتىن، نىگاداشتىن. [بەند. بەند كەردن]

ف: دۇساق، دۇستاخ، بازداشت. بۇند.

ع: حَبَس، سَجَن، تَوَقِيْف، تَقْيِيْد.

## دۆساج

ك: گىيەگ، نىگادىريەگ، بەنى. [گىيار، گرتە، بەند كەراۋ]

ف: دۇساج، دۇستاخ، بۇندى، بۇندىشە،

بازداشتە.

ع: مَحْبُوس، مَوْقُوف، مَسْجُون، سَجِيْن، حَبِيْس،

مُقَيَّد.

## دۆساجچى

ل: به نپوان، زینانوان، دوساخوان. [زیندانهوان، بهندیوان]  
ف: دژخی، دژخیم، زندانبان، دُستاخبان،  
دُستاخچی، بندیوان.

ع: سَجان، حَباس، خَداد.

### دوساخانه

ل: ... زینان. [زیندان، گرتوخانه]

ف: چرس، زندان.

ع: مَحْبَس، سِجَن.

### دوساخوان - دوساخچی

#### دوسی

ل: هاپرازی. [دزسایهتی، خوشه‌یستی نیران.]

ف: دوستی، همدمی، همراهی.

ع: مُحَادَّة، تُحَاب، مَحَبَّة، خِلَّة، ثَواد، مَوَدَّة، دِماج،  
صَفاء، مُصَادَقَة، ولاء، مَوالاة، تَخالُص، مُخالَصَة،  
مُصاحَبَة.

### دوشاو

ل: دوشاب، ناری تری کولار.

ف: شیر، گوشاپ، گوداب، کوداب، شیرهی  
انگور.

ع: دِیس، سُلاف، عَصِیرُ الْعَنْب.

### دوشاو خورما

ل: ناری خورمای کولار.

ف: سَتَقَن، سیلان، شیرهی خرما.

ع: دِیس، عَصِیرُ الرُّطَب.

### دوشاو کولان

ل: کولاندنی تری و خورما بَ دوشاو لیگرتن.

ف: تَهجا، شیرهی پختن.

ع: دِیس.

### دوشاو مزه

ل: تامکی شاده.

ف: انگشت گواهی.

ع: سِبَّ، سَبَابَة.

### دوشت

ل: دوروشت. [درشت، گهره]

ف: دُرُشت، بَزُرُگ، گنده.

ع: کَبیر.

### دوشته

ل: رزبه، دوروشت. [درشتهی شت، زیری شت.]

ف: درشت، زبره.

ع: نُخالَة.

### دوشتی

ل: دوروشتی. [درشتی، گهره‌یی]

ف: درشتی، بزرگی، گندگی.

ع: کَبیر، عَظَم.

### دوشکه - دووشک

#### دوشهک

ل: دوشه‌که. [رایه‌خی ناو تیغراو.]

ف: توشک، نهالی، بَر خوابه.

ع: خَشِیَة، نُصِیدَة، وِسادَة، تَکَرِمة، دُوشَک.

### دوشه‌که - دوشهک

#### دوشیاک

ل: دوشراو

ف: دوشیده، دوخته، دوشیده‌شده.

ع: مَحْلُوب.

### دوشیده‌نی

ل: ناوَه‌لِیک که بَ دوشین ده‌شیت.

ف: دوشا، دوشیدن.

ع: مُسْتَحَلَب.

### دوشین

ل: دادوشین. [شیر له گوان وەرگرتن.]

ف: دوشیدن.

ع: حَلَب، مَصن، أَفَن، دِرَة، اِدْراَن، اِسْتِدران.

### دوعا

ل: دوعا، نزا. [پارانه‌وه (بهرام‌به‌ری نه‌فرین).]

ف: سَمِيز، دُرُون. (ضد نفرین)

ع: دُعَاء، صَلَوة.

### دُوعَا

ك: نَزَا، نَزْوَلَه. [داوا له خوا.]

ف: سَمِيز، دُرُون، سَمِيزَاخ.

ف: دُعَاء، اِسْتِغَاثَة، اِیْتِهَال.

### دُوعَا

ك: نَهْفَسُون، جَادِرُو. [نوشته. سحر]

ف: سُرود، افسون، جادو.

ع: دُعَا، رُقِیَة، نُشْرَة، عَزِیْمَة، عُوْدَة، تَعْوِیْذ، مَعَاذَة.

سِحْر.

### دُوعَاي چلوچله

ك: چارچله. [چاره زار]

ف: پَنَام، كَماَهه، چَشْم زَد، چَشْم آور،

چَشْم زَخْم، چَشْم وَهَم، چَشْم وَهَام، چَشْم پَنَام.

ع: حَوَظ، حِرْز، دُمَلْج، مُفَرَه، اَنْجَاس، تَعْوِیْذ، رُقِیَة،

تَعْوِیْذُ الْعُیُون.

### دُوعَاي شهر

ك: نَفَرِین. [تروك، نَزای خراب.]

ف: بَسُور، پَشُور، نَفَرِین...

ع: لَعْن، بَهْل، اِیْتِهَال.

### دُوعَاو

ك: شَرَوَارِیْژ. [دُخَاو (ناری قسل).]

ف: دُوعَاب.

ع: مَاءُ الْكَلَس.

### دُوكَن

[ك: فَرُوشْگا، خانووی تاییه تی کرین و فروشتن.]

ف: دُوكَان.

ع: دُكَة، طَبْطَة، حَاثَة، حَانُوت، دُكَّان.

### دُوكَاندار

[ك: خَاوَن دُوكَان.]

ف: دُكَاندار.

ع: حَانِی، حَانُوی، دُكَانِی.

### دُوكمه

ك: دَرْگمه. [قَرَبْچه]

ف: دَگمه، گَو.

ع: زَر.

ویننه-خولف

### دُوكمه

[ك: قَرَبْچه، دَرْگمه (درك: قَرَبْچه ی یدخه).]

ف: دَگمه، تَگمه، گَو، گَوِیک، اَنگله، بَندمه،

بَندیمه، بَندینه، قوقو، جُوسْک، آخْکُوژنه.

(گوى گریبان مثلاً.)

ع: زَر.

ویننه-خولف

### دُوكمه

ك: گَو. (گوى درخت) [گَرَبْكه، گَوِیتته]

ف: تَنَزَه، تَنده.

ع: بُرْغَمَة، بُرْغُوم.

### دُوكمهی تیر

ك: تیر دُوكمه دار. [تیرى گُودار. (تیرىك كه له باتى سهره

تیریه كى گوى هبیتته).]

ف: تَخْمَار، تَگْمَار، تَگْمَر، تَگمه، سِپْرِی. (تیرى

كه به جای پیکان دگمه دارد.)

ع: كُتَّاب.

ویننه

### دُوكمهی یدخه

[ك: قَرَبْچه ی یدخه]

ف: گَو، گَوِک، گَوِگه، گَوِیک، گوى گریبان.

ع: زَر، زَرُ الْفَقْرَة.

### دُول

ك: دهره، دهرار، یدل. [شیو]

ف: دَرَه، زَاو.

ع: وَاْدِی، فَرَز، شَعْب.

## دَوْلَاح

[ك: دهریتی دشوفولی ژنان]

ف: چخشور.

ع: مُقَبَّة، شینتیان.

وینه (۲)

## دَوْلَاح - پووزه وان

## دَوْلَاح

ك: چالار، دزلیان، دَوْلَه. [ناری باران که له نار چالی

بهردها ده مینیتیه ره.]

ف: دولاب، سنگاب، تالاب. (آب باران که در

گودی سنگ می ماند.)

ع: ثَمَد، جَبَا، فَقَا، فَقِي، وَقَط، وَقِيْط، وَجَد، وَقَب،

خَشْرَج، رَدْمَة.

## دَوْلَاح - چالَو

## دَوْلَاح

[ك: دَوْلَاح، جینگای جل هه لگرتن.]

ف: دولابچه، دولابه، دولاب.

ع: قَيْطُون، مَخَزَن.

## دَوْلَاح

[ك: سه تلی نار هه لکیشان.]

ف: دول، دولچه.

ع: سَجَل، دَلَو، سَلَم، غَرَب، شَجَب، ذَنُوب، مِدْلَجَة،

مَنْزَجَة، قَادُوس.

وینه

## دَوْلَمَه

[ك: یاپراخ (برنج و قیسه و سه رزه ده کهنه نار گه لامتور

ده یکرلینن.)]

ف: دَلَمَه، دَوْلَمَه. (برنج و قیسه و سبزی توی

برگ مو می پیچند و می پزند.)

ع: مَلْفُوفَة، مَحْشُوفَة.

## دَوْلَمَه جهرگ

ك: موار. [دَرِغَوَلَه می پر ده کهن له گوشت و برنج و

داره درمان و هه لیده گرن بز خواردن.]

ف: مُبَار، سَخْتُو، سَغْدُو، زَوْتَج، زَوْنَج، زَوِیج،

زِیچَک، زَنَاج، أَكَمَه، لُكَمَه، لُكَانَه، أَكْجَک، أَكْجَک،

جَگَر أَكْجَک، أَغْجَک، جَرْغَند، جَرْغَند، چَرْغَند،

جَهوَدانَه. (روده ی گوسفند را با گوشت و برنج

و مصالح پر کرده برای خوردن نگاه دارند.)

ع: عَصِیْب، قَبْ، أَقْتاب، فُتَاقِی.

## دَوْلَمَه ی که لهرم

[ك: یاپراخی که لهرم]

ف: دَلَمَه ی کَلَرَم.

ع: كُرْئِیَّة.

## دَوْلَه

ك: دَوْلَاح. [ناری باران که له چالی بهردها ده مینیتیه ره.]

ف: دولاب، سنگاب، تالاب.

ع: جَبَا، فَقَا، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقِي، وَقِيْط، ثَمَد،

رَدْمَة، خَشْرَج.

## دَوْلَه

ك: تَمَس. [تَمَشْتی هه ریر شیلان.]

ف: تَغَار، لَک.

ع: مَرَكَن، مِعْجَن، دَسِیْسَة، بَرْنِیَّة، اِجَاقَة.

## دَوْلَه دَوَل

ك: لَه رَلَه ر، جَوَلَه جَوَل. [لَه رینه وه ی زَوَر (وَه): لَه رینه وه ی

ژله و دورگ.]

ف: نَوَنُو، دَل دَل، جُنُب جُنُب. (جنبیدن پالوده یا

دمبل مثلاً.)

ع: رَجْرَجَة، خَبْخَبَة، هَزْهَزَة، مَرْمَرَة.

## دَوْلَمَه

ك: نِیْمِرِیژ، نِیْمِرِشْت، نِیْمِرِو. [نِیْمِرِیژ (وَه): هیلکه که

توار نه برزاییت.]

ف: نِیْمِبَند، نِیْمِرِو، نِیْمِرِشْت (تخم مرغ مثلاً که

سخت نبخته شده باشد.)

ع: ئىمىرىشت.

**دۆلەى تۇراخ**

ك: تۇراغان، تۇرغان. [تۇراخدان (دەفرى تۇراخ).]

ف: كىفر. (تغار توراخ)

ع: مِرْكَن.

وئىنە-تۇراغان

**دۆلەى ھەوير**

[ك: تەشتى ھەوير شىلان.]

ف: لاوگ، تغار خمير، تغار نانوايى.

ع: مِعْجَن، مِعْجَنَة.

**دۆلىيان**

ك: دۆلدان، دۆلدان. [دۆلتاش (دۆلتاشى ناش كە گەنى

پىندا دەكن.)]

ف: دول. (دول آسپا كە گندم در آن ريزند.)

ع: قادوس. (كۆر)

وئىنە &lt;۲&gt;

**دۆلىيان**

ك: دۆلە، دۆلۆ. [تۇرگى. (تۇر زەلكاۋى كە رۇبار لە

دەۋرۈبەرى خۇيدا دوستى دەكات.)]

ف: تالاب، آبگىز. (آبگىزى كە رودخانه در

اطراف تشكيل مى دهد.)

ع: وَقَب، جَبَا، ثَمَد.

**دۆلىيان**

ك: دۆلە، دۆلۆ. [تۇر ئاۋى بارانەى لە ناز چاللى بەرددا

دەمىيىتتەۋە و رىبۋاران لىي دەخوتەۋە.]]

ف: تالاب، سىنگاب. (آب باران كە در گودى

سنگ مى ماند، و عابرين مى خورند.)

ع: ثَمَد، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقَا، فَقِيى، وَقِيىط، جَبَا،

رَدْمَة، حَشْرَج.

**دۆلىدان-دۆلىيان****دوم**

ك: جۈۈچكە، در. [كلك]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: دُنْب، عَجَن، عَكْدَة...

**دوم**

ك: دەرلۇن، دەرلۇن، دەرلۇن. [دەرلۇن لىتەر.]

ف: دهل زن.

ع: نَقَارِي، كَوَاس.

وئىنە-دوم

**دوم**

ك: كلاشكەر، كلاشچن. [گىۋە دوستكەر.]

ف: گىۋەكش.

ع: حَذَاء.

دوم-دوم [اۋشەيەكى مەدرايە.]] [اوراسى است.]

**دومانه**

ك: گورگە. [گورگەلۇتە: نىۋەغار.]

ف: گرگ نو، پۈيە.

ع: دَرَقْلَة، مَرَوْلَة.

**دومرەكى**

ك: چەپۇراس. [راست و چەپ كردن بۇ ۋەشاندن.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبوع، اِشْحَان، اِلْهَاد، اِطْفَاف، اِزْبُفْرَار.

وئىنە

**دومگورگ**

ك: جۈۈچكە گورگ. [رۇوناك بۇرنەۋەى كاتى ئاسمان پىتىش

بەربەيەن.]

ف: دُم گرگ.

ع: صُيْح كاذِب.

**دومەلەن**

ك: كوارك. [جۈرە قارچىكە.]

ف: دُنْبَلان، سَماروگ، سَماروخ، زَماروخ.

خايەۋيس.

ع: كَمَاء، كَمَاءَة، نَجَاء، شَحْمُ الْأَرْض، سَماروخ، قَع.

وئىنە

**دون**

لک: چنچکان. [چینچکان]

ف: چُنْباتمه.

ع: قُرْفُصَاء.

وینه ← چنچکان

دُون

لک: چول. [له سەر نه ژنر دانیشن.]

ف: چُک، چوک، دوزانو. (سَر زانو آمدن)

ع: جُتُو، قُفوف.

وینه ← چنچکان

دُون

لک: توخ، قهره، قهررخه، نه زیک. [نزیک]

ف: گرد، دنبال، نَزْدِیک.

ع: قُرْب، حَوْل.

دُونک

لک: دهنگ. (دهنگودرتگ) [نهری گوی دهیسیست.]

ف: صدا.

ع: صَوْت.

دوونیداری ← دنیاداری

دوو

لک: دران. [ژماره ی پاش یهک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اِثْنَان.

دوو

لک: دووچکه، جووچکه. [کَلک]

ف: دُم، دُمب، دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: دَنْب، عَجَز، عُكْدَة، عَجَب، عَسِيب، عُصْصُ،

عُصْصُ.

دوو

لک: درود، دروکه. [کادور]

ف: دود.

ع: دُخَان، عُکَاب، لُحَاس، عَجَاج.

دووید

[لک: بهنی دووجار یادراو.]

ف: دوپاد.

ع: مُئْنَى.

دووپاره

لک: هه میسان، هه میسانو، دیسان. [بۆ جاری دووهم،

جاریکی تر]

ف: باز، نیز، آندی، آیدی، دوباره، بار دیگر.

ع: أَيْضًا، تَارَةً أُخْرَى، مَرَّةً أُخْرَى.

دووپاره بیتزیک

لک: دوپاره ته قیاک. [جاریکی تر له بیتزنگ دراو.]

ف: میده، دوباره بیخته.

ع: مُصَلَّى، مُخْلَص، اَلْمَخْوَلُ ثَانِيًا، اَلْمَغْرِبُ مَرَّتَيْنِ.

دووپاره ته قیاک ← دووپاره بیتزیک

دووپاره کردن

[لک: سەر له نوێ کردنهوه.]

ف: دوباره کردن.

ع: تَكَرَّر، تَكَرَّر، تَكَرَّر، تَكَرَّر، اِعَادَة.

دووپریاک ← دووپریاک

دووپه دوو

لک: بی دهنگ. [خه لوت کردنی دروکه سی.]

ف: کُنْغَال. آهسته، دوبه دو.

ع: خَلْوَة، بِلَا غَيْر.

دووپه قیه

[لک: دروجار ته قه ل دراو.]

ف: دوپخیه.

ع: مُكْتَتِب، كُتِب، اِكْتِتَاب.

دووپه هه مردان

لک: شوقاری، چو کله شکینی. [فیتنه بی، دروزمانی]

ف: دوبه هم زدن، چُغْلَى.

ع: تَجْوِيس، تَفْتِيز، اِفْسَاد، نَمِيْمَة، نَمِيْلَة، اِنْعَال...

دووپایله

[لک: دووپایله که: گیانداریکه.]

ف: دوپا.

ع: یربوع، قُداد.

وینه

**دووپیشته کی**

ک: هارپشتی. [درو کس سواری یه کسمیک.]

ف: دوپیشتی.

ع: زَمَل، کِفَل، اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، ثَرادُف، مُرادَفَه.

**دوویشک**

ک: دوریشت، دماره کول. [میرویه کی چزووداره.]

ف: کَزْدَم، کَجْ دَم، رُشک.

ع: عَقَرَب، شَبَوَه، شَوَلَه، شَوَالَه، شَبَدَع.

وینه

**دووېل**

ک: ... دورپور، دوروزان، دورپاز. [مروئی ناپاست.]

ف: دوېل. دورو، دوزبان، ابلوک.

ع: مُنَافِق، دَوُجِهین، ضِدّ، مُتَضَادّ، مُتَنَاقِض.

**دووېنلی**

ک: دوهوئی، دوروویی، دورزوئی. [دورپازی، ناپاستی]

ف: دوېلی. دورویی، دوزبانی، ابلوکی.

ع: نِفَاق، تَنَافُق، تَضَادّ، تَنَاقُض، تَغَايُر.

**دووېوشه**

[ک: دروقات، درنهرم]

ف: دوپوشه، دواشکو، دواشکوب.

ع: دَوَسَقَفین، طَبَقَتان، مَرْتَبَتان.

**دووېه لان**

ک: دروله فان، دوفلیقان، دروله پان. [لقه داری دورحاجه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، شُعبان.

**دووینایی**

[ک: خدرک (شتتکی جهران ناسایه له دار یا له جهران که

خاک ر خشتی له سر ولاغ پی ده گویندوه.)]

ف: هلیو، هستر. (خُرچ مانندی است از چوب

یا جوال که خاک و خشت را با آن روی الاغ

حمل می کنند.)

ع: ...

وینه ← خدرک

**دووچار**

ک: درچار، تورش، تروشیار، ناوَه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار، دوچاره.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، ثَلَاقِي، ثُصَادِف، اِصَابَة.

**دووچهره**

[ک: پاسکیل، نه سپه ناسینه]

ف: دوچرخه.

ع: دَرَاچَه، کَرَاچَه.

وینه

**دووچهره ی ددهسی**

[ک: عمره بانه ی دسی]

ف: دوچرخه ی دستی، گردونه ی دستی.

ع: عَجَلَة.

**دووچه نانه**

[ک: درو نه رنده، درو چندان]

ف: دوچندان، دوچندانِه.

ع: ضِعْف، ضِعْفان، مُضَاعَف.

**دووچاچه**

[ک: دروشاخه، درلق]

ف: دوشاخه.

ع: سَاقِین، ذُو سَاقِین، ذُو شُعْبِین.

**دووخ**

[ک: خدرک ناسرازیکی رسته.]

ف: دوک، شبک.

ع: مِغْزَل، مِیْرَم، مِیْسَلْکَة، حَلَاة، ذَرَاة.

وینه

**دووچک**

**دوودانگ** ← شلیوه

**دوودن**

ك: دورگومان. [دور شك، دردنگ]

ف: خاتوله، دودل، دودله، جگار.

ع: شاك، مُقَرَّد، مُدْبَذِب، باهل.

### دووده

ك: دورنج، دوری. دوكهښ. [قورم، دروننگ، كادرو]

ف: خوال، دوده. دود.

ع: سِنَاج، غِنَاج، نُوور، دُخان، كَتَن.

### دووده‌ری

ك: ناآشفته، په‌نځره. [جوړه په‌نځره‌یه‌كه.]

ف: دودری، پَنجَره.

ع: باب، نافذة، يَنْجَرَة.

وینه - په‌نځره

### دووده‌سماله

ك: هه‌لپه‌ركی. [جوړه دیالیتیکه (سرچونې کیشان به دو

ده‌سمال).]

ف: چوپۍ. (چوپۍ کشیدن با دودستمال.)

ع: رقص، دَعْكَسَة.

### دووده‌مان

ك: موز، خانه‌دان، كسوکار. [بنه‌ماله]

ف: تَبَار، دودمان، خاندان، خویشاوندان.

ع: مَعْشَر، عَشِيرَة، قَبِيلَة، أَقَارِب، قَوْم، رَهْط.

### دوودی - دووده

### دوور

[ك: دوير، بهرانپه‌ری نزيك.]

ف: دور، دير، گال، گاله.

ع: بَعِيد، سَحِيق، نَشِيش، عَمِيق، شَاسِيع، نَاشِی،

قَاصِی، (نَاف، قَاص)، قَاصِی.

### دوور

ك: جيا. [جودا، جياراز.]

ف: دور، جُدا.

ع: مُفَارِق، مُبَايِن.

### دوور

ك: پاك. [به‌ری له كه‌موكروپي يا له گوناها.]

ف: دور، پاك.

ع: بَعِيد، مُنْزَه، مُنْزَر، مُطَهَّر، مُبَرَّأ.

### دووراز

ك: دورپو، درپل، دوزدان. [مروغی ناراست.]

ف: اَبْلوك، دويل، دورو، دوزبان.

ع: مُنَافِق، نَوَوجِهين، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُرَاطِب

### دووراش

ك: ته‌قه‌ژدان. به‌قيسه. نویره. تهریب. روزی. داگرتن.

داشكائن. [دروون (وك: دورینی جلویه‌رگ و پیتلار ...)]

ف: دوختن. (لباس، كفش و غیره. . .)

ع: خَرَز، غَرَز، دَرَز، حَوَص، خَصَف، رَتَق، رَقَا،

نُصُوح.

### دووراش

ك: برین، چین. [دروکردن (وك: دروینه‌کردنی نائف و

گیا).]

ف: چیدن، بریدن. (علف و گیاه مثلاً.)

ع: جَز، حَصَد، حَضَد.

### دوورانه‌وه

[ك: دروونه‌وه (ی تلیشی جلویه‌رگ).]

ف: دوختن. (شكاف لباس)

ع: رَاب، رَقَا، رَقَع، رَتَق.

### دووربین

ك: دورنواری. [نامرازی نزيك كرده‌وه له به‌رچار.]

ف: دوربین.

ع: نَظَّارَة، نَظَّار، مَرَقَب.

وینه

### دووربینی

[ك: دور نه‌ندیشی]

ف: دوربینی، دوراندیشی.

ع: رِعايَة اَلْمَال.

### دوورده‌س



ك: دورره دست: شتیک كه دست نه یگاتی.

ف: دور دست.

ع: یَعِيدُ الْحُصُولُ، یَعِيدُ الْوُصُولُ.

**دوورگرتن**

ك: دوری كردن. [خولادان، دورره پریز وستان.]

ف: دور گرقتن، دوری كردن.

ع: اِعْرَاضُ، اِجْتِنَابُ، تَجَانُّبُ، اِحْتِرَازُ، اِمْتِنَاعُ، صُدُودُ، تَبَاعُدُ.

**دوورنواړ**—**دووربین**

**دوور وا!**

ك: دورروانی!، خوانه خواسه! [به دور بیت!]

ف: دور باد!، خدای ناخواسته!

ع: العِيَادُ بِاللَّهِ!

**دووروو**

ك: دوریل، دورپنگ، دیریزان. [دورپاز، مروثی ناپاست]

ف: ابلوك، دورو، دورنگ، دوزبان، دویل.

ع: مُنَافِقٌ، مَذَاقٌ، مُرَاقِي، مُتَطَاهِرٌ.

**دوورووی**—**دووپلی**

**دووره زنهو**

ك: دوررویز. [ته له فرون]

ف: دورشنو، دورگو.

ع: تَلْفُنٌ، [تلفون]

**دوورهك**

[ك: دورتومه (ناژن) یا بالندی دورپهگ.]

ف: اكډش، يكدش، ناخچی، دورگ. (حيوان یا پرندۀ دورگ)

ع: مُجَسَّسٌ، مُخَضَّرَمٌ.

**دوورنك**

ك: بازگ. [بازه، بازو (له پتراره كاندا).]

ف: پروژ، شباندروز، دورنگ. (چیزهای

بافیدنی)

ع: لَوْنِيْنٌ.

**دوورهنگ**

ك: بازگ، به لك، پلپلی. [ته بلسق، پلپلی (ناژن) یا بالنده.]

ف: پیسه، خَلَنج، دورنگ. (حيوان یا پرندۀ)

ع: اَبْلَقٌ، اَبْرَقٌ، خَصَفٌ.

**دوورهنگی**

ك: بازگی، به له کی. [بازهی، ته بله قی]

ف: خَلَنگی، خَلَنجی، دورنگی، پیسگی.

ع: بُلَقَةٌ، بُرْقَةٌ، لَوْنِيْنِيَّةٌ.

**دوورهنگی**—**دوورووی**

**دوورهوکه فتن**

[ك: دورره كهوتنه وه، دوری]

ف: دورافتادن.

ع: تَبَاعُدٌ، تَنَافِيٌّ، تَقْصِيٌّ، بُعْدٌ.

**دوورهوکه فتن**

ك: دوری، دهر كه فتنگی. [ناواری، جودایی]

ف: دورافتادن، آواره شدن، بیواریه شدن.

ع: غُرْبَةٌ.

**دووری**

ك: جیایی، دژ، به ین. [جودایی]

ف: دوری، گال، گاله، فُتَال، فُتَار. میانه، میان، بین.

ع: بُعْدٌ، فَاصِلَةٌ، مَسَافَةٌ، نَطْوٌ، يَبِيْنٌ، بَوْنٌ، هَلَكٌ.

**دووری**

ك: رهم، رو، كز، یتلیس. [سلن كردن، دورره پریزی]

ف: زم، گریز، دوری.

ع: جُفُولٌ، نَفْرَةٌ، اِحْتِرَازٌ، اِجْتِنَابٌ، تَبَاعُدٌ، اِضْرَابٌ.

**دووری**

ك: پاکی. [بهی برون له كه مرکوبی یا له گوناها.]

ف: دوری، پاکی.

ع: بُعْدٌ، نَوِيٌّ، نَزَامَةٌ، طَهَارَةٌ، بَرَاءَةٌ.

**دووریاك**

[ك: دوروار]

ف: دوخته، دُخته.

ع: مَخْرُوز، مَخِيوط، مَخِيَط.

دووری کردن

ك: رهم کردن، روه کردن، كز کردن، نیتلیس کردن. [سل کردن،

دوریه ریز وستان]

ف: دوری کردن، رم کردن، گریختن، گالییدن،

فَتَالِيدَن.

ع: تَبَاعُد، تَجَانُب، تَقَصُّمِي، اجتناب، احتِران.

اِمْتِنَاع، اِعْرَاض، صُدُود. تَنْفَر، تَشْسُع، جُفُول.

دووزوان

ك: دوپل، دوبرو، دیولان. [مرزفی ناپاست.]

ف: دوزبان، دورو، دورنگ، ابلوک، دوبل.

ع: مُنَافِق، مُرَائِي، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُغْتَاب، مخادع،

ذو لِسَانِيْن، مُتَقَلَّب.

دووزه خمه کی

ك: دیروویی، دوروزانی. [دوپازی، فیتنهیی (فریفتل

کردن)]

ف: دورویی، دوزبانی، دوزخمی. (دو ضربه

زدن)

ع: نِفَاق، تَقَلُّب، خِدْعَة.

دووزه له

[ك: جووزه له: نامرازکی موسیقاییه.]

ف: موسیقار.

ع: زَمَارَة.

وینه

دووزنه

[ك: پیارتك كه دوو هارسه ری هدییتا.]

ف: بَنَاج، دوزنه. (مردی كه دو زن داشته

باشد.)

ع: ذو هَرَّتَيْن.

دووشمه

[ك: ناژدلی دووسم، بهرامبه ری یه كسم (گا، بز، مهر.)]

ف: ژَنگله، سَم شكافته. (گاو، بز، گوسفند)

ع: ذَوَاتُ الْأَطْلَاف، اَغْنَام.

وینه یه یه.

دووسو

[ك: دورسبی]

ف: ماکر، پس فردا.

ع: بَعْدَ الْغَد.

دووسهر

ك: دووسهره، دووگنه. [گیاهی کی به ناربانگه له نار

په له گنم و په له جودا (درویت.)]

ف: ژن، دوسر. (گیاهی است معروف در

گندمزار و جوزار)

ع: دَوَسَر.

دووشاخه

ك: دروحاچه، دوفلقان، دوله پان، دوپهلان. چه تال.

[دورلق. دارلك كه له سه رهوه دووفلیقانه.]

ف: دوشاخه، داسگاله، داستگاله.

ع: قَوْنَس، مُحَضَّرَة.

وینه

دووشك

ك: دووگومان، درودل. [دردرتگ]

ف: خاتوله، دوگمان، دودل، دودله.

ع: مُتَرَدَّد، شَاك، مُذَبْذَب.

دووشه مه

[ك: دورشه م]

ف: دوشنبه.

ع: اِثْنَيْن، يَوْمُ الْاِثْنَيْن.

دووشه ویله ← کاکيله [روشیه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دووفلیقان

ك: دروپهلان، دوله پان، دوله قان، دووشاخه. [لقی

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْس، مُشْعَب، شُعْبَان، غُضْنَيْن، بَيْنَ الْغُضْنَيْن.

وینه

**دوووچکه**

[ک: جوړه کلاویکی خوربه که هر دوو گوتش

داده‌پوښت].

ف: کلوته، گلوته، دوگوشی.

ع: قُبْعَة، قُبُوعَة.

وینه

**دوووتولی**

[ک: ده‌فری دوو ده‌سک.]

ف: دوگوشی.

ع: دُوغُرُوکَتین.

وینه «دیرنگ‌نژندو

**دوووه‌ج**

ک: دروټیکه، درولو، درولا. [دروله‌ت. قه‌دکراو]

ف: دووقد، دوټیکه، دولا.

ع: قَطْعَتَيْن، نِصْفَيْن، مُضَاعَف، ضِعْفَيْن، مُثْنَى.

**دووک** «دوووچ**دوووکه**

ک: قوزاخه. [گل‌وله بدنی نه‌پړسراو که ده‌پیچن به نامرازی

رستند.]

ف: شَفْتَه، بَنَاع، دُشْکَى، دُکْجَى، فَرْمُوک،

زَغُوْتَه، جَفَرَشْتَه، چَفَرَشْتَه، جَفَرَسْتَه،

جَفَرَسْتَه، کِیْسَنَه. (گروهه‌ی ریسمان خام که

بر دوک پیچیده شود.)

ع: نَصْلَه، نَصِيلَة، ضَرِيْبَة.

**دوووکونه**

[ک: هر دوو که شکه‌نه‌ژن.]

ف: دوکنده. (دوکنده‌ی زانو)

ع: رُکْبَتَيْن.

**دوووکوی**

ک: دروبه‌شی. [هاربه‌شی دووکه‌سی.]

ف: سنگم، دوپخشی.

ع: مُشْتَرَك.

**دوووکه‌ش**

[ک: دووکه‌ل‌دان (روک: دووکه‌ل‌کیشی سوتیه.)]

ف: فُکْر، دودکش. (دودکش‌بخاری مثلاً.)

ع: داخِيَة.

**دوووک‌ل**

ک: دود، دیردی. [درو، کادرو]

ف: دود، دمار.

ع: دُخَان، دُحَاس، عُکَاب، عُجَاج.

**دوووک‌ل‌دان**

[ک: به دووکه‌ل دیرکردنی گیانه‌هر (روک: دووکه‌ل‌دانی

ه‌نگ.)]

ف: دود‌دان. (دود دادن زنبور عسل)

ع: اَوَم، اَيَام.

**دوووک‌ل‌کردن**

[ک: درو کردن، کادرو کردن]

ف: دودکردن.

ع: تَدْخِيْن.

**دوووک‌ل‌کیر**

[ک: که‌ل‌ک و س‌نگ‌چنی تاییده‌تی دووکه‌ل دیرکردن له

خانوردا.]

ف: دود‌آه‌نگ، دود‌ه‌نگ، دود‌ه‌نج، دود‌آه‌نج.

(کلک دوده گرفتن)

ع: مَدْحَنَة.

**دوووک**

ک: چدری، بهز. [چدرایی پاشه‌لی مهر.]

ف: دُنبَه، چَرَبَى.

ع: وَافِرَة، أَلِيَة، شَحْم.

وینه «پز

**دوووکومان**

ل: درودل، [دوروشك، دردتگ]

ف: جگار، دودل، دودله، خاتوله.

ع: شاك، مَترَدَد، باهل، مَدْبَذ، مَتحَيَّر، باهت.

**دوو گومانى**

ل: درودلى، [دوروشكى، دردتگى]

ف: جگارى، دودلى.

ع: شَك، شَكْكَ، تَرديد، اَرْتياب، تَحْيِر، بَهت.

**دوو گونە** ← **دوو سه**

**دوولا**

ل: درولاته، دروقه، دورلۆ، دورلوتە، [به دوولايى،

قه دكرار]

ف: دولا، دوتاه.

ع: مُضاعَف، مُثْنى.

**دوولادان**

ل: دهقدان، موچانسه، [قه كردن، نوشاندنوه]

ف: تاكردن، ته كردن.

ع: غَضن، خَنْت، كَسر، تَثْنِيَة.

**دوولازه**

ل: دوروزان، دوريل، دورپور، [مروثى ناراست]

ف: ابلوك، دورو، دوزبان، دويل.

ع: مُنَافِق، مَذَاق، مُرَاسِي، مُخَاح، مُتَقَلَّب، ذو  
وَجْهَيْن.

**دوولانه** ← **دوولا**

**دوولانه كردن**

ل: درولاكردن، درولوكردن، درولوته كردن، دروقه دكردن.

[درولايى كردن]

ف: دولاكردن، دوتاه كردن.

ع: عَطَف، أَطَر، تَضْعِيف، تَثْنِيَة.

**دوولايى**

[ل: جينگى نهلقه پَرز له درگادا.]

ف: دولايى، زرفين، زورفين، زرافين، زُفرين،

زوفرين، زوفلين، زلفين، زولفين.

ع: رَزَّة، زرفين.

وينه

**دوولايى**

[ل: تَييهر (كردارى تَييهر).]

ف: دولايى، (كردار دولايى)

ع: مُعَدِّي، (فعل مُعَدِّي)

**دوولۆ** ← **دوولا**

**دوولوره**

ل: تلۆر، [له سر ته نيشت.]

ف: دَمَر.

ع: ضَجع.

**دوولوره**

ل: دهمه پورو، له په پورو، [به دهما كه رتوو، به دهما

راكشار.]

ف: دَمَر، دولا.

ع: مُكَب، مُسْتَبْرِك، مُسْتَبِيح، مُتَثْنى.

**دوولونه** ← **دوولا**

**دووله پان**

ل: دووله لان، درفليقان، نارپه لان، دوله تان، [لقى

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، مُنْشَعَب، بَيْنَ الْغُصْنَيْن، غُصْنَيْن.

وينه ← **دووليقان**

**دووله پان كۆمى**

ل: ناچهى كۆمى، [دورويهى كۆم، همدرولايى كۆم]

ف: آنجيره، ناوچهى كون.

ع: شُعْبَة الْأَسْت.

**دووله تان** ← **دووله پان**

**دوومه شقان**

ل: چۆك، [له سر نه ژۆر دانيشتن.]

ف: دوزانو.

ع: جُتُو، قُفُوف، تَثْنى.

وينه ← **چۆك دان**

## دوو ناوگه‌ل گرتن.

[ك: كلك خسته ناوگه‌ل]

ف: دم میان پا گرفتن.

ع: استثفار.

## دوو وه‌شین

[ك: كلك وه‌شین، كلك به كه‌فله‌لدا در.]

ف: دُم‌ژن.

ع: سنود، خطور.

## دووهم

ك: دروه‌مین. [دروه‌م، دروه‌مین]

ف: دُوَم، دُوئِم، دُوئِمی.

ع: ثاني، تالي.

## دووهمی ← دووهم

## دووهمین ← دووهم

## دوووهویی

ك: دروپلی. جایی. [دروپازی. جیاوازی]

ف: دوی، دوگانگی، جدایی.

ع: نِفَاق، اِخْتِلَاف، مُخَالَفَة، مُغَايِرَة، مُبَايَنَة،

مُضَادَة.

## دوووه‌لگیر

ك: كلکگیر. [كلک به‌رزکهره. (رهك: نه‌سپ)]

ف: دُمگیر. (اسپ)

ع: مُسْتَطَل، ساطي

## دوووه‌یشه ← وهره

## دوهك

[ك: دوك (خلته‌ی سپی كهره كه له كاتی توانده‌ره‌دا

ده‌گهریته سهری.)]

ف: سفیده. (سفیده‌ی کره كه هنگام ذوب روی

آن می‌افتند.)

ع: حَثِير، جُفَالَة، ثُمَالَة، حَبْث.

## دوهك

[ك: دوك (شيله‌یه‌کی سپیه كه ده‌گهریته سهر رهك و له

## كه‌لکی ده‌خات.)]

ف: بَهَك، سفیده، سفیدک. (شیره‌ی سفیدی

كه روی نباتات نشیند و آن را فاسد كند.)

ع: عَكَر، بَهَق، بِيَاض.

## دووه‌می

ك: دوژ، نار، به‌ین. [نیران]

ف: میان، میانه، بین.

ع: فاصِلَة، بَيْن.

## دووی

ك: دویكه. [درینی]

ف: دی، دیگ، دیروز.

ع: اَمَس.

## دویت

ك: كه‌نیشك. [كچ، دژت]

ف: دختر.

ع: بِنَت.

## دووی تورش

ك: دری تژو‌كر. [ناردوی ترش]

ف: دوغ تُرش، دوغ گازدار، رُخبین.

ع: مُنْقَر، مَخِيض حَامِض، مَخِيض قَارِص.

## دویره

ك: قه‌یچی. [مقه‌ست، دویژد]

ف: دوکارده.

ع: مِقْرَاض.

## وینه

## دویشهو

[ك: درینی‌شهر]

ف: دوش، دوشینه، دوشین، دیشب، شب

دوشین.

ع: بَارِجَة.

## دوئیکه

ک: دوئ. [دوئین]

ف: دی، دیک، دیروز.

ع: اَمَس.

## دوئیل

ک: دئله. [ته‌لزمه به‌رد.]

ف: سنگ نازک، تخته‌سنگ.

ع: وَشِیع، بَلاط.

## دوئیلنه

ک: دئله‌بَن. [دایوشینی دایره‌ای سه‌ریان به

ته‌لزمه به‌رد.]

ف: سنگ‌بندی، سنگ‌چین. (با تخته‌سنگ تیر

سر‌خانه را پوشانیدن)

ع: تَبْلِیط، تَوَشِیع.

## دوین

ک: رتن، قسه‌کردن. [دان، گوتن]

ف: گفتن.

ع: لُطَق، تَکَلُّم، تَنَطُّق.

## دوینه

[ک: دَوِینه، دَوِین: چِشتیکه.]

ف: دوغینه.

ع: کَشَک.

## دوئین

ک: دوئیکه. [دوئ (وشه‌یه کی کرماجیه).]

ف: دی، دیروز. (کرماجی است.)

ع: اَمَس.

## ده

[ک: دَماره‌ی پاش‌نَ.]

ف: ده، دام.

ع: عَشْرَة.

## ده!

ک: دهی! سا!، ده‌یسا! [وشه‌ی هاندانه. هه‌روه‌ها: جا

## که‌وايه

ف: دا، پس.

ع: ف.

## دهاتی

ک: دِیهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستایی، دهگان.

ع: قاری، قَرَوِی، مُزارع، قَلّاح، رُستاق، دِهقان.

## ده‌بیاغ

ک: چدرمچی. [ده‌باخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ.

## ده‌بده‌یه

ک: زرم‌کوت، ده‌حاده‌ها. [ده‌نگی سی‌ته‌سپ یا ده‌نگی

خه‌لکی.]

ف: دَب‌داب، گرمب‌گرمب، دادوبیداد. (صدای سم

سوار، یا صدای مردم)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَْة.

## ده‌بدیم

ک: دمبلی‌دیمار. [ده‌نگی ته‌پل.]

ف: دَب‌داب، دُرُمب‌دُرُمب. (صدای طبل)

ع: طَبَل، دَب‌داب.

## ده‌بؤور

ک: بای‌ده‌بؤور، بای‌خمرنشین. [بای‌روژناوا (به‌رام‌به‌ری «بای

سه‌با).]

ف: فَرودین، باد فَرودین. (ضد باد صبا)

ع: دَب‌بؤور.

## ده‌به

ک: گه‌ی، چاچوله، شه‌لتاخ، ته‌شخه‌له، ته‌له‌که. [ته‌شقه‌له،

ته‌له‌که]

ف: دَبّه، دَغَل، شَلتاق.

ع: ضَغَو، اِعْتِدَاء، خِیائَة.

## ده‌به

[ل: توره کدی باروت.]

ف: د بڼه. (جای باروت)

ع: د بڼه.

وینه

**د بهنگ**

ل: د هویت، قهله. (بی غیرت). [گهواد، بی تاموس]

ف: د بڼگ، گردنگ، گردنگ، کرتبان، قرتبان،

قلتبان. ریشمال. زن جلب، زن بمرزد.

ع: دفع. دیوث، قواد، قرتبان.

**د ه جان**

ل: دروژن. [فریور، دروگر]

ف: فرید، دروغگو.

ع: د جال، کذاب.

**د هله**

ل: روخانه ی به غدا. [روباری دیله. (روباری به غدا.)]

ف: آوزند، آراوند. (شط بغداد)

ع: د جله، شط.

**د ه چاوکه**

ل: د ه چار کدی دل، د ه گای ته. [د ه چار کدی زانین،

← د ه گای ته]

ف: د ه چشمه ی دانایی.

ع: القوی العشرة.

**د ه ها!**

[ل: تما!؛ وشه ی سهیرمانه.]

ف: د هه!؛ اهه!

ع: آي!

**د ه هاده ها**

ل: زرموکوت. [د هنگی سمی نېسپ یا د هنگی خه لکی.]

ف: گرمب گرمب، تراپ ترپ، دېداب، هنگامه.

(صدای سم اسپ، یا صدای مردم)

ع: د بڼه، طعننه.

**د ه خل**

ل: د ه نامه، باره. [سود، داهات]

ف: در آمد، بهره.

ع: د خل، ربع، فائده، عايدة.

**د ه خلدان**

ل: پوړدان، جیگه پوړ. [د خيله]

ف: درمندان، جای درم.

ع: مدخله، ظرف الدخل، محل الدراهم.

**د ه خلودان**

ل: خله، خله وړدان، باره. [دانه وېله ی کینلکه]

ف: بهره.

ف: د خل، غله، حصیل، محصول، ربع.

**د ه خلودان**

ل: پوړ وړدان. [داهات، کالا و پاره.]

ف: دانه و درم، پول و دان، بهره و درآمد.

ع: نقد و جنس، دخل و غله، مرسومات و عايدات.

**د ه خمه**

ل: د ه غمه، چال، چاله قوتنه. [بود، تولکه، رهوژ]

ف: د خمه، د خم، فلخم، فلخمه.

ع: حفرة، غار.

**د ه خه له**

ل: د هغه له. [گیا یا دانه وېله ی ناموز.]

ف: د غل، آلايش.

ع: د خل، غلث، غش، عیب.

**د ه خیل!**

ل: هانا، نامان. [تکایه!؛ دستم دامیت!] ]

ف: زنه ارا، زینه ارا!

ع: د خیل!؛ امان!

**د ه ده**

[ل: کاره کړی منال به ختو کړ. (دده و له له)]

ف: دده. (کنیزکی که بچه را بزرگ کند.)

ع: حاضنة، مریة.

**د ه**

ك: دهشت، (رویه دهره)، [دهره، سارا]

ف: بیرون، برون، دَر.

ع: خارج، صُحراء.

دەر

ك: ما، ده. [مینچكه، دیله]

ف: ماده.

ع: اُنثی.

دەر

ك: دَرَنه. [دِرَنده، دِر (وهك: سه گى دپ.)]

ف: در، درنده. (سگ مثلاً.)

ع: عاض، سُنْع، كاسِر.

دەرایه

[ك: دەرگای دروگان كه چەند پارچەییە و لەملاولە لە

یەك هەڵدەبێكێرین و كاتێك پارچەییەكی دەبەستن هەمووی

دەبەسێت.]

ف: درابه. (در دكان كه چەند تیکە است، از پهلوی

به هم وصل می‌شوند و یک تیکه را می‌بندند

كه همه بسته می‌شود.)

ع: دَرَابَة، دَرَبُ الدكان.

دەراشو

[ك: ژنی بیتەییای زماندریژ.]

ف: چغان، چغازه. (زن بی‌شرم)

ع: سَلِیْطَة، فَاحِشَة.

دەراهەد

ك: باره. [داهات]

ف: در آمد، بهره.

ع: دَخَلَ، فَائِدَة، عَائِدَة.

دەراهەد

ك: بەرایی، ئاھەنگ. [دەسپێك، سەرھتا]

ف: در آمد، آهنگ، پیش‌درآمد.

ع: مُقَدِّمَة.

دەراو

ك: شەتار، دەر، دۆل. [شیر]

ف: دَرَه، دَرغاله، آب‌دَرَه.

ع: شَعْب، وادی.

دەریار

ك: نەرك، سەرا، پالە، بارگا. [سەرا، بارەگا، خانووەری

پیاوگەزان.]

ف: سَرا، آوَسَر، دَرَبار، سَپَرلوس، اسَپَرلوس،

بارگاه، بارجاه.

ع: بَلاط، دارُ السُّلْطَنَة، دَرَبار.

دەریپین

ك: دركان، ناشكراکردن. [دازییانان، دەرخستن]

ف: آشكار کردن.

ع: اِظْهَار، اِعْلَام، تَصْرِیح.

دەریه‌دەر

ك: تەر، ویلان، ئارارە. [هەلۆدا]

ف: ویلان، آواره، دریدر، سرگردان.

ع: مُلْهَد، نَوَار، هائم.

دەریه‌یی

ك: گشت، سەرچەم، رووھەم، دەرەسە. [تیکرا، بەتەواری]

ف: دَرَبَسْت، دَرَبَسْتە، روی هم.

ع: كُلًّا، جَمِيعًا، مَجْموعًا.

دەریه‌یی

ك: دەریه‌ن، پایە، گیر، پاگیر، گرفتار. [گیرۆدە]

ف: دربند، پاگیر، گرفتار.

ع: مُقَيَّد، ذُو عِلْقَة.

دەریه‌سە—دەریه‌یی (سەرچەم)

دەریه‌ن

ك: دەریه‌ن، دەر، دۆل. [گەلی]

ف: دره، داه، دَرَبند، دَرغاله، تَكاب، تَكاو.

ع: دَرَب، لَهَب، لَصَب، فَاو، فَجَّة، شَعْب، قَفِيل،

مَضِيق، مَهَوَة، نَقَاف.



**دەریەن** — **دەریەس** (گرفتار)

**دەریچە**

ك: دەریچە، دەلاقە، تەشای، كوناوچە، كوناوچەن.

**[رۆچنە، كئارۆچنە]**

ف: دريچه، دريچه، بادجه، بادجير،

بالكانه، پالكانه، پَنَنگ، بِيِناس، بِيِناسك،

رۆشندان، رۆژن، رۆژنە.

ع: كُوَّة، نَافِذَة، خَوْخَة، طَاقَة، رُوشَن.

**دەریین**

ك: دەردور. (بەن درگای جوال، یا درگای غیگە) [زاریین]

ف: بُندور.

ع: وِکام، شِناق.

**دەریاچە**

ك: پاچه، [دەرلنگ (دەریاچە شەریال)]

ف: بداق، دریاچه، پاچه، (دریاچە شلوار)

ع: رِجَل.

**دەریپەراتن**

ك: دەرکردن [دەدەرتان]

ف: در کردن، بیرون کردن، درپراندن.

ع: اِخْرَاج، اِیْثَاب، تَقْفِيز.

**دەریپەرین**

ك: دەرچوون [فرته کردن، بە پەله دەرچوون]

ف: مَدَجْک، جَسْتَن، بیرون جَسْتَن،

بیرون جھیدن، دررفتن.

ع: خُرُوج، وُكُوب، قُفُوز، قُفُوز، فَرار، اِنْدِرَاء،

اِمْتِراق.

**دەرتەقین** — **دەرتکوت**

**دەرتەنوور**

ك: دەرگۆژنەر. [سەریوتشی تەنوور.]

ف: نُهَنبان.

ع: مِيفَى، كَمْ، (طَبَقُ الثُّمُور)

**دەرچ**

ك: ئاوتتە کردن. ئاوتتە. [تیته لکیش کردن. تیته لکیش]

ف: ترومیدن، تروھیدن، آمودن، سَنگمین،

خَلِيساندن. ترومیده، تروھیده، آموده،

سَنگمیده، خَلِيسیده.

ع: دَرَج، اِدْخَال، مَرْج، تَخْلِيط. مُنْدَرَج، مَمْرُوج،

مَخْلُوط.

**دەرچوون**

ك: دەرپەرین، را کردن. [فرته کردن. هەلاتن]

ف: جَسْتَن، جھیدن. گریختن. رهاشدن.

ع: وُكُوب، فَرار، شُرُود. اُفول.

**دەرچوون**

ك: لەجینگەچوون. [ترازان (وەك: لەجی چوونی نِیسقان).]

ف: در رفتن، از جا بیرون رفتن. (استخوان

مثلاً)

ع: تَنَّا، اِنْخِلَاع، تَنَحْي.

**دەرچوون**

ك: دەرھاتن. [چروندە دەروە (وەك: دەرچوونی گیان ئە

لەش).]

ف: در رفتن، بیرون آمدن. (روح از بدن مثلاً).

ع: رُھُوق، خُرُوج.

**دەرھەقی**

ك: لەبارە، لەھەنا، دەربارە. [سەبارەت بە، بەرامبەر]

ف: دربارە.

ع: فِي حَقِّ، فِي شَان.

**دەرخستەن**

ك: فەردان. [فەردانە دەروە]

ف: بیرون انداختن، دور انداختن.

ع: طَرَح، حَذَف.

**دەرخستەن**

ك: ناشکر کردن. [خستنه بەرچار.]

ف: آشکار کردن، هویدا کردن.

ع: كُشَف، اِبْرَاز، اِظْهَار، اِعْلَان.

**دەرځوارد**

ك: دەرځوړد. [به زړې پي ځواردن.]

ف: درځورد، درځورد دادن.

ع: اِطْعَام، اِحْسَاء، اِيْكَال.

**دەرځوارددان**

ك: دەرځوړد دان. [به زړې پي ځواردن.]

ف: به ځورد دان، ځورد دادن.

ع: اِطْعَام، اِيْكَال، تَطْعِيم.

**دەرځواست**

ك: ځوايشت، ځوازه، پسه ن. [داخواز، تګا، ويستار.]

ف: ځواهش، ځوازه، ځواه، درځواست. پسند.

ع: تَقَاضِي، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء، اِلْتِمَاس. مَطْلُوب.

**دەرځورد**

ك: خوږهن، شائسه، سزاوار. [شايان، شيار.]

ف: درځورد، درځور، درخوش، ځورد، ځورند،

ځورا، براه، شايسته، شايان، سزاوار.

ع: لَاق، حَرِي.

**دەرځورد—دەرځوارد****دەرځوردان—دەرځواردان****دەرد**

ك: نازار. [بدل.]

ف: درد، آسيب.

ع: آفَة، عَاطَة، بَلِيَة.

**دەرد**

ك: ناخوږشي، ناخوږشين، نازار. [نه خوشي.]

ف: درد، بيماري، ناخوږشي.

ع: مَرَض، عِلَة، آلَم.

**دەرد**

ك: نيش، ژان. [سوي، نازار.]

ف: درد.

ع: وَجَع، آلَم.

**دەردان**

ك: پاكه وركړن. [ځاوين كړنه ر.]

ف: بيرون دادن. روفتن.

ع: اِخْرَاج، ثَل، نَبْث، نَبْش، اِسْتِخْرَاج. اِظْهَار.

**تَنَقِيَة.****دەردان**

ك: ده لائن. [تدريبي دادن.]

ف: تراویدن، شاشه.

ع: رَشَح، اِرْشَاح، تَرَشِيح.

**دەرد بې دەرمان**

[ك: دېردي كاري، نه خوښيني چاره سر نه كړاو.]

ف: درد بې درمان.

ع: عَقَام.

**دەرد دووړي**

[ك: نيش و ژاني جودايي.]

ف: درد دوړي، بامس، بامسي، پامس، پامسي.

ع: كَرْب، كَرْبَة.

**دەرد كاري**

ك: دېردي بې دەرمان. [نه خوښيني چاره سر نه كړاو.]

ف: درد كاري.

ع: عَقَام، نَاجِس، مُزِمِن.

**دەرد مهن**

ك: دېردي دېر، نازاردار، بيمار، ناخوږش. [نه خوش.]

ف: دردمند، دردناك، بيمار، ناخوږش.

ع: مَرِيض، غَلِيل، مَعْلُول.

**دەرد دووړ—دەرد بېن****دەرد بېاريكه**

ك: نازار سي، نازار باريكه. [سيل.]

ف: آزار شش.

ع: سِل، سُلَال.

**دەرد دهمكه—همكه نيشه****دەرد دځار**

ك: ناخوښ، دهرده من. [نه خوښ]

ف: بيمار، خسته، دردمند، دردناك.

ع: مريض، عليل، معلول.

**دهرده گه لوو**

ك: گه لوو نيشه. [قبرگ نيشه]

ف: سرف، درد گلو، گلودرد.

ع: اجل، عذرة، خناق.

**دهرديسر**

ك: سهر نيشه. [ژانه سهر]

ف: نرد ستر، سردرد.

ع: صداع، شقيقة.

**دهرديسر**

ك: سهره سوړي. [دهرده سهری، نهرکی زور.]

ف: درد سهر، سردرد، رنج، آزار.

ع: زحمة.

**دهرپوړين**

ك: دهره پوړين. [چوونه دهره]

ف: بيرون رفتن، در رفتن.

ع: خروج.

**دهرپوه**

[ك: خهرج، بژير]

ف: نرزو، در رفتن.

ع: خرج، صادرات.

**دهرز**

[ك: دهرس، وانه (به شيك له كتيب كه به قوتابی

ده ورتيت.)]

ف: وز. (مقداری از كتاب كه به متعلم گفته

شود.)

ع: درس.

**دهرزدان**

[ك: فتر کردن، وانه پيگوتن.]

ف: وړدادن.

ع: تدريس، تعليم.

**دهرزكودن**

ك: دركيان، فاش سون، ناشكرايون. [بلاويرونه وي راز،

ته نينه وي نه نيتي.]

ف: درزكودن، فاش شدن، آشكار شدن.

ع: شياخ.

**دهرزي**

[ك: دهرژن، نامرزی درون.]

ف: سوزن، سوي زن، درزن.

ع: ابرة، خياط، مخطط، معكل، منصحة.

**دهرزي**

[ك: سرنګ، نامرزی درمان كړنه نار له ش. (مه به ست

شريتقه يه.)]

ف: سوزن. (مقصود آنپول است.)

ع: زرافة، زاروقة، مضخة.

**دهرزيډان**

[ك: جينګه دهرزي]

ف: سوزندان.

ع: مئبرة، مخططة.

**دهرزي له رزانه**

[ك: دهرزيه قژ]

ف: سرخاره.

ع: نقيرس، رجاجة.

**دهرزي وه شاشن**

[ك: شريتقه ليندان]

ف: سوزن زدن.

ع: تزريق، تلقيع، تطعيم.

**دهرسي**

ك: دهرز. [وانه]

ف: وز.

ع: درس.

**دهرقتاډه گي**

ك: رويرووي، چندهبه چندهبي، [به رنگار بونهوه]

ف: ذرافتادگی، رويرووي.

ع: مُعَارَضَة، مُعَالِفَة، مُعَاتِنَة، مُبَارَزة، مُبَارَاة.

دهرفهت—زدهفر، فورسهت

دهرك

ك: زانست، زانين، [تيگه يشتن، فامين]

ف: دانش، دانستن، يابش، يافتن.

ع: دَرَك.

دهرك—درگا

دهركردن

ك: وه دره نان، دوررخته وه

ف: بيرون كردن، راندين، رد كردن، دور كردن،

رانش.

ع: طَرَد، نَفِي، دَحْر، دَع، دَفْع، زَعَج، زَيْن، كَدَس،

كَدَش، صَت، ذَرَة، ذُود، ذَعَج، تَبْعِيد، تَكْدِيد،

تَقْرِيب، اِفْشَاش، اِزْجَاج، اِخْرَاج، زَجْر، بَهْر.

دهركردن

ك: قه ولائن، [قه بلاندين، به خشي شمرعي (وهك):

قه بلاندي زكات.])

ف: در كردن، بيرون كردن. (زكات مثلاً.)

ع: اِخْرَاج، تَادِيَة.

دهركردن

ك: خونهن، [خويندنه وه، تيگه يشتن (وهك): خويندنه وه]

نامه.])

ف: خواندن. (نامه مثلاً.)

ع: اِدْرَاك، قِرَاة، فَهَم.

دهركردن

ك: كرده دهر وه، (وهك): دهر كردني نازل بر له وه.])

ف: بيرون كردن. (حيوان براي چرا مثلاً.)

ع: جَشَر.

دهركوت—خواجه بيداركون

دهركهفتن

ك: ناشكرا برون، په يدا برون، [دهر كهوتن، دياريدان]

ف: آشكار شدن، پيداشدن، پديدار شدن، هويدا

گشتن، بيرون آمدن.

ع: ظُهُور، بُرُوز، كَشْف، اِكْتِشَاف.

دهركهفتن

ك: تهره برون، ويلاز برون، تونابرون، دهره دهر برون، [ناواره

برون، هه لوده برون]

ف: ويلاز شدن، دريدر شدن، بيرون شدن،

سرگردان شدن، رهيده شدن.

ع: خُرُوج، اِلْتِهَاد، هِيَام، دَوَار.

دهركهفته

ك: تهره، تونوا، ويلاز، ترافيده، دهره دهر، [ناواره،

هه لوده]

ف: ويلاز، دريدر، سرگردان، رهيده.

دهركيشان

ك: دهر هاردين، [هه لكيشان، هينانه دهر]

ف: تَزِيدن، هنجيدن، بيرون كشيدن.

ع: تَتَخ، نَقَش، نَزَع، اِسْتِخْرَاج.

دهركيشان

ك: كيشان، دهر هاردين، [هه لكيشان، هينانه دهر شمشير]

ف: آخستن، ياخستن، يازيدن، كشيدن،

بيرون كشيدن.

ع: سَل، شَهْر.

دهركايته رابه

ك: سهر، سهره، [دهمه وانه، سهر قاپ]

ف: سَر، دَر قَرابه.

ع: صِيْطَة، صِيْما، صِيْطام، صِيْدام، دِيْسام، سِيْداد،

صِيْداد.

ويته—توتنگ

دهركوشادانه—درگاه نانه

ددرمال

ك: [ك: خانوري فرمانبردار.])

ف: آرک، دادگاه. (منزل حکمران)

ع: دارُ الحُکومة، اِدَارَةُ الحُکومة.

**دەرمان**

ک: به‌رده‌روازه. [ناسانه، به‌رده‌رک]

ف: نَمَـنَر.

ع: سَاحَةُ الدَّرَب.

وینه ← چله‌وخان

**دەرمان**

[ک: ده‌را]

ف: دارو، درمان.

ع: دَوَاء، اَسْو، اِسَاء، عِلاج.

**دەرمان**

ک: بارووت. [باروود]

ف: باروت، بارود.

ع: بارود.

**دەرمان‌خوارد**

[ک: دەرمان‌خواردو، ژهر پیتدراو.]

ف: درمان‌خور، داروخور.

ع: مَسْموم، مَقْشوب.

**دەرماندان**

[ک: جینگه‌دەرمان، سنووقی دهرمانی دهرمان‌فروزش.]

ف: ککدان، تَبَنگو.

ع: جَوْتَة.

**دەرمانساز**

[ک: دهرساز، دهرمان‌دروستکەر.]

ف: درمانساز، داروساز.

ع: صَيِّدْلَانِي، عَقَاقِرِي، اَجْزَائِي.

**دەرمان‌قہی**

[ک: دهرای رشانه‌ده، رشتنه‌ده]

ف: داروی قہی.

ع: مُقَيِّن.

**دەرمان‌کردن**

[ک: چاره‌کردنی نه‌خوشتن.]

ف: درمان‌کردن، داروکردن.

ع: علاج، مُعَالِجَة، مُدَاوَاة. ثداوي.

**دهرمانکەر**

[ک: پزیشک، چارم‌سازی نه‌خوشت.]

ف: پزیشک، پچیشک، درمان، درمانده.

ع: طَبِيب، اَسِي. جَرَّاح، نِقَرَس.

**دهرمه‌جیل**

ک: به‌رمه‌جیل، به‌رمه‌جیله، دهرمه‌جیله. [دهرمه‌جیله

(دەرگای له‌توول چنراو).]

ف: غلبکن، غلبکین، اژکن.

ع: فَاکوَرَة.

وینه

**دهرمه‌جیله** ← دهرمه‌جیل

**دهرمه‌نه**

ک: داماک. [دامار، ده‌سوسان]

ف: درمانده، فرومانده.

ع: عاجز.

**دهرمه‌نه**

ک: خیل‌امه‌ککه. [گیاهه‌که.]

ف: دزمنه.

ع: وَخْشِيْق.

**دهرنوخوون**

ک: سه‌رنوخوون، سه‌ره‌وخوار. [ژیره و ژور، وهرگه‌راو]

ف: درنگون، سرنگون.

ع: مَنكُوس.

**دهرنوخوون**

ک: گورشته‌نوروی، مه‌لکهنی. [دهرخوته‌یه‌کی قورته‌که

به‌سەر ته‌نوردا غورونی ده‌کنه‌ده.]

ف: درنگون، درتنوری. (تغارچه‌ی عمیقی‌که

روی تنور نگون‌کنند.)

ع: جَفْنَة.

وینه ← مه‌لکهنی

**دهرنبه‌بردن**

[ك: خوته گرتن، هه لئه كردن.]

ف: ددرنبردن، نتوان بودن.

ع: عَدَمُ الطَّاقَةِ.

**دهرنه کردن**

[ك: وهدر نمانن، نه كردنه دهرهه]

ف: بیرون نكردن.

ع: عَدَمُ الْإِخْرَاجِ.

**دهرنه کردن**

[ك: بوته خورتراوه، تینه گه یشتن]

ف: نتوان خواندن.

ع: عَدَمُ الْعِلْمِ، عَدَمُ السَّوَادِ، عَمَى.

**دهرهزه**

ك: قاپی. [دهرگای گه بره.]

ف: دروازه، در بیرون. (در بزرگ)

ع: دَرَب، رَتَج، رَتَاج.

وینه ← **هلهو خان**

**دهرهزهوان**

ك: دهرهوان. [درگاران، دهرههوان]

ف: دهربان، پرده دار.

ع: بَوَاب، تَرَاغ، حَاجِب، دربان.

**دهرهوان** ← **دهرهزهوان**

**دهرهوبان**

[ك: دهرهوبان، دهرهوبه ری مال.]

ف: بام ودر.

ع: مُحَوَّطَةٌ.

**دهرهون**

ك: نار، نارزك. [هه نار]

ف: درون، اندرون، شكم.

ع: جَوْف، بَطْن.

**دهرهوندار**

ك: دلدار، دلگوشاد. [دل فراوان، دل فرعی]

ف: دروندار، دلدار، دل گشاد، بُردبار.

ع: صَبُور، وَسِيعُ الْقَلْبِ، مُتَحَمِّل.

**دهرهون**

ك: دهریدن، دهره، دهره، دهره. [شیو، گه لی]

ف: دزبند، دزكه، داه، دزه، درغاله، تكاب، تكاو.

ع: وادی، لصب، شعب، مضیق.

**دهره** ← **دهرهون**

**دهرهاتن**

ك: لیبیرونه، [هاتنه دهر، دهرچوون]

ف: دز آمدن، بیرون آمدن.

ع: خُرُوج، صُدُور، زُدور.

**دهرهاتن**

ك: هه لاتن، هه لهاتن. [دهرههاتن له ناسۆزه. (وهك: هه لهاتنی مانگ.)]

ف: بز آمدن، بیرون آمدن، دمیدن، پیداشدن.

(ماه مثلاً.)

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهُور، ثَقَرِیح.

**دهرهاتن**

ك: کنیان. [کیشران (وهك: گیان کیشران.)]

ف: دز آمدن، بیرون آمدن، كنده شدن. (روح

مثلاً.)

ع: رُهَوق، خُرُوج.

**دهرهاتن**

ك: کیشیان، دهر کیشیان. [هه لکیشران (وهك: هه لکیشرانی

شمشیر.)]

ف: بیرون آمدن، کشیده شدن، آخته شدن

(شمشیر مثلاً.)

ع: اِنْسِلَال، اِنْسِلَات، اِنْدِلَاق.

**دهرهاتن**

ك: سه روزیون. [سه ردهیتان، روان (وهك: دهرهاتنی

دان.)]

ف: در آمدن، بیرون آمدن، سبز شدن، دمیدن.

(دندان مثلاً.)

ع: طُلُوع، خُرُوج، نُلُوع.

**دوره‌هاوردن**

ك: دهرکیشان، هه‌لکیشان، [هینانه‌دەر، هه‌لکیشان]

ف: بیرون آوردن، بیرون کشیدن.

ع: اِسْتِخْرَاج، اِسْتِنْبَاط، دَلْع، اِدْلَاع، نَزْع، نَخْج.

نَقَش، نَقْش.

**دوره‌هاوردن**

ك: کیشان، دهرکیشان، [هینانه‌دەر، هه‌لکیشان (وهك):

هه‌لکیشانی شمشیر.)]

ف: درآوردن، کشیدن، بیرون کشیدن، آختن،

یاختن، (شمشیر مثلاً.)

ع: سَلَّ، سَلَّت، ذَلَق.

**دوره‌هاوردن**

ك: دهررس کردن، [داهیتان، دروست کردن]

ف: درآوردن، درست کردن.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح.

**دوره‌هاوردن**

ك: خواهشه کردن، ناماده کردن، [خوش کردن (ی زوی بو

کشتوکار.)]

ف: اَبَسْتَه کردن، آماده کردن، (زمین برای

زراعت.)

ع: اَحْيَاء.

**دوره‌به‌گی**

[ك: دهسه‌لانداریتی خان و ناغاگان. (اله هه‌ر دولیکدا

به‌گینک.)]

ف: خان‌خانی. (در هر دره یک نفر بیگ.)

ع: مُلُوكُ الطَّوَائِف.

**دوره‌نان**

ك: که‌وشه‌ن، گونجایش، [پانویزی، فراوانی]

ف: گنجایش، فراخا، فراخنا، په‌نا، گشادی.

ع: وُسْعَة.

**دوره‌نان**

ك: یوزت، [پانویزی، فراوانی]

ف: فراخا، فراخنا، گشادی، بزرگی.

ع: وُسْعَة.

**دوره‌چه**

ك: پله، پایه، [ناستی به‌رزی. (وهك: پله‌ی په‌یژه.)]

ف: پله، زینه، پایه. (پله‌ی نردبان مثلاً.)

ع: دَرَجَة، مِرْقَاة.

**دوره‌چه**

ك: بانما، گهرمانما، [بایتو، گهرمایتو]

ف: بادئما، هوائما، گرمائما، اندازهی هوا.

ع: دَرَجَة، مِيزَانُ الْهَوَاءِ، مِيزَانُ الْحَرَارَة.

وینه

**دوره‌دوا** «ته‌ره‌دوا**دوره‌قه‌ت**

ك: له‌راو، چار، چاره، [دهست رویشتن (پی‌ویران)]

ف: تاب، چاره. (از عَهْدَه)

ع: قُدْرَة، طَاقَة، قُوَّة، مُقَاوَمَة.

**دوره‌قه‌تی‌نای**

ك: له‌راوی‌دهرنای، چاری‌ناکا، چاره‌ی‌ناکا، باشاری‌ناکا.

[زوزی‌پینی‌ناشکیت، پینی‌ناویریت.)]

ف: تاب او را ندارد، چار او را نمی‌کند، هم‌رزم

او نیست. (از عهده‌اش برنمی‌آید.)

ع: لَا يَقَاوِمُهُ، لَا يُطِيقُهُ، لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، لَا يَقْدِرُ

عَلَيْهِ.

**دوره‌گک**

ك: زوژ، حه‌رامزاده، قوم‌زه، [بیژد]

ف: دهرگه، سندهاره.

ع: دُعِي، زُنِيم، نَغِيل، خِلَط، وَكْدُ الزُّنَا.

**دوره‌گوزنه‌و**

ك: گوزنه‌و، [سه‌پزتی‌گوزه و شتی‌له‌ر چه‌شه.]

ف: ئهَنْبَان.

ع: طَبَق، صِمَّة.

وئە

دەروە

ك: دەرەشەر، ئەردەر. [دەروە]

ف: بیرون، برون.

ع: خَارِج.

دەروە روین

[ك: چورنە دەروە]

ف: بیرون رفتن.

ع: بُرُوز، خُرُوج.

دەروەكە فەش

ك: دەرکەفتن، ئاشکرا برون. [دەرکەوتن، روون برونەرە]

ف: بیرون افتادن، آشکار شدن.

ع: كَشَف، اِكْتِشَاف، ظُهُور، وَضُوح...

دەروەهەرحال

ك: ... بانەمد. [ئەگەر ئەو شەدا، ئەلايمان (بەھەر حال، بە

ھەر جۆرنەك بێت.)]

ف: ھەرآینە، بائینكە. (دەر ھەر حال، دەر ھەر

صورت)

ع: عَلَى أَيِّ حَالٍ، عَلَى كُلِّ حَالٍ، فِي كُلِّ حَالٍ، مَعَ

هَذَا.

دەروەھەم

ك: ئاوتە. [تەكەل]

ف: درھم، آمیختە، قاتی.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مُمْتَرَج، مَخْتَلَط.

دەروەھەم

ك: یەكی برون. [ھارەش]

ف: درھم، باھەم، یەکی بون.

ع: شِیَاع، جَمْعُ الْمَال.

دەریا

ك: دەلیا. [زەریا]

ف: دەریا، دەریاب، زو، زراہ.

ع: بَحْر، يَم، لُجَّة، دَامَاء، قَمَقَام، قَامُوس، قَمِيس،

طِم، غَطَم، طَعَم، مَيْقَم، عَيْلَم، لَافِظَة.

دەریابەکی

ك: دەلیابەکی. [دەسەلتاداری دەریا: پلە یەکی سەریازیە.]

ف: دەریابگی، دەریابیگی.

ع: أَمِيرُ الْبَحْرِ.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [گۆل، زەرتوار]

ف: دەریاچە.

ع: بُحَيْرَة، مَوْر.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [نەستیری گەورە.]

ف: ھوز بزرگ، دەریاچە.

ع: مَقْرَاة، هَجِير.

دەریاچە ی ورمی

[ك: گۆلنەكە لە نزیک شاری ورمی.]

ف: چیچت، دەریاچە ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَة أُرُومِيَّة.

دەریای بێچوون

[ك: زەریای بێ-ھارتا. (مەبەست ھەبوری ھەربوری داگری

بێکوتایە.)]

ف: دەریا، دەریای بێچون، گوھر ھەستی.

ع: أَلذَاتُ الْمُحِيط، أَلْبَسِيطُ الْغَيْرِ الْهَتْنَاهِي، أَلْوَاجِبُ

وَجُودُهُ، أَلْوَاسِع، أَلْمُحِيط.

دەریای ھازندەران

[ك: دەریای کاسپەن، دەریای خەزەر لە باکووری ئێران.]

ف: آکفودە، کەسپین، دەریای گیلان، دەریای

مازندران، زراہ آکفودە، دەریاچە ی خزر.

ع: بَحْرُ الْخَزْر.

دەریچە

ك: قَالِب. [دەریچە: قالی تواندەوێ زیڕ و زیو.]



ف: تَنْبَك، تَنْبَك، تَنْبَك، تَنْبَك.

ع: قَالِب.

وینە

دەریجە

ك: دەریجە، دەلاقە، كوناو، جە، باجە. [رۆژنە، كلاًرۆچنە]

ف: دەریجە، دەریجە، دەریجە، بادجە، بادگیر،

پَنْتَنگ، بِناس، بِناسك، بالكانه، بالكانه،

زوشندان، زوشنە، زوشن.

ع: كُوَّة، خُوَّة، رُوْشَن.

دەزبىنك ← دەسبىنك

دەزىك

ك: داسك، مەچىر. [دەزىر]

ف: نَخ، نَسك، نَسك، نَشك، ريسمان.

ع: خَيْط، سِلَك، سِمَط، غَزَل، نِصاح.

دەزىكا

ك: دەسكا. [مىزى بەردەستى پىشەسازان.]

ف: دستگاه.

ع: مَعْمَل، طَاوَلَة.

دەزىك بادریك

ك: كشتەك. [دەزىر پىكەرە بادراو.]

ف: دروزمان، بافته.

ع: فِتِيل.

دەزىك خاو

ك: خاوه، خامە. [دەزىر نەرساوا]

ف: بَنّاغ، تِراز، پوسە، كَنْبە، جَغرسەتە،

جَغرسەتە، چَغرسەتە، نَشك، نَشكى.

ع: سَبِيط، خَام.

دەزىك ھەلکەر

ك: پارەلکەر، خوئىگل. [پارکەر، كلافەگر]

ف: جَھرە، چَرخە، كلابە، كلافە.

ع: حَلَالَة.

وینە ← پارەلکەر

دەزىك پاو

ك: يارېر. [دەزىر دوعا پىداخوئىراو بەرامبەرى «تا».]

ف: رشته‌ی تب.

ع: سِمَط، سَباط، خَيْطُ الْحُمَى.

دەزىكیر

ك: دەسگىر. [دەزىرە (پەرزىكە كە مەنە ئى لەسەر ناگر پى]

دادەگىر).]

ف: دستگیرە. (كەنەسەى كە با آن دیگ از سر

آتش بردارند.)

ع: جِعال، جَعَالَة.

دەزىكیر ← دەسگىر

دەزىران

ك: نازىرىگ. [دەسگىران (خاوىزىنىكەر، خاوىزىنىكراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزە.

ع: خَطْب، (خاطب، مَخْطوبَة)

دەزىران بازى

[ك: راباردن لەگەڵ دەزىراندا.]

ف: نامزدبازى.

ع: مُنَاغَاة، مُعاشَقَة.

دەس

ك: چەچ، چەپۆلە. [دەست، چەچە]

ف: دست، پنجه.

ع: كَف، يَد.

دەس

ك: بال. [دەست (لە سەرىنەجەرە تا سەرشان).]

ف: دست، كَبك، كَنگ، (از سر انگشتان تا سر

دوش)

ع: يَد، جَارِحَة.

وینە ← بان

دەس

ك: نوگە، چەل. [یەك دەست یارى. (جاریكى كایە).]

ف: دست. (دست بازی)

ع: ثَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ، خَصْلٌ، دَسْتُ.

دهس

[ك: قات، جلویه رگی تهوار (وهك: دهستی جلویه رگ.)]

ف: دَسْتُ، (لباس مثلاً.)

ع: دَسْتُ.

دهس

[ك: دَسْتُ، تهوار، بی که موکورتی (وهك: یهك دهس

خانوا.)]

ف: دَسْتُ، (خانه مثلاً.)

ع: قِسْمَةٌ، باب.

دهس

ك: جَوْر، چهن، [شِنود]

ف: دَس، دَسْتُ، جَوْر، مانند.

ع: دَسْتُ، مِثْل، شَبِیه، نَظِیر.

دهسا

ك: دهیسا، دهی، زوکه، سادی، [خیراکه]؛ وشه

دندهانه. هروها: جاکه وایه]

ف: كُنْ، بَكُنْ، زودباش، دا

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، ف.

دهس ناخر

ك: ناخردهس، کایه کی کوتابی. (دواین کایه کی قومار.)]

ف: دَسْتُ پَسین، پَسین دَسْتُ، دَسْتُ آخر.

(آخرین دَسْتُ قمار.)

ع: دَسْتُ الْخَصْل، آخر الأمر.

دهسادی

ك: دهیسا، زوکه [خیراکه]؛ وشه دندهانه]

ف: زودباش!

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، سارع، بادِرْ!

دهسادی

ك: دهیسا، [خیراکه]!

ف: زودباش!

ع: غَیْدًا، اِسْرَعْ!

دهسارهت

ك: چهپه لکاری. [مامه تهی پر له گزیکاری (کاسی له

ریگی نارواوه.)]

ف: تیواز. (اکتساب از راه ناپسند)

ع: دَسَارَةٌ.

دهسارو

ك: رام، گورز. [دهسمز (بهرامپری «سرگ».)]

ف: رام، گرویده، دَسْتُ آموز، دَسْتُ زده. (ضد

«سرگ»)

ع: مَیْدِي، يَدَوِي، مُطِيع، أَمِين.

دهسارو

ك: خوش، دهسوخوش. [دهسپهاهینراو]

ف: دَسْتُ خوش، دَسْتُ خویش، دَسْتُ مال.

ع: دَوَس، دَعَس، مَدَوَس، مَدْعَوَس.

دهسگر

ك: چاوه، ناگرگیه. [دهسچلهی ناگر.]

ف: فُرُوزینه، افروزنه، آتشگیره، آتش افروزنه.

ع: وَقَاد، وَقِيد، وَقُود، ثَقُوب، ثِقَاب، سَجُور، شَبُوب،

شَبَاب، سَعُور، مِسْعَار، ارْثَةٌ، وَقْش، وَقْص، حَصْب،

ضِرَام، حُرَاقَةٌ.

دهسان

ك: دهسگل. [دهستگل (کوی ناپیتوانه یی «دهس».)]

ف: دَسْتان. (جمع دَسْتُ، برخلاف قیاس)

ع: أَيْدِي، أَيْدِي.

دهسان

ك: راز، سرگوزشت. [داستان، بهسهرهات]

ف: داستان، سرگذشت.

ع: قِصَّة، حِكَايَةٌ.

دهساندهس

ك: بهرانبر، نهزیک. [رووبهرو، نزیک (وهك: دوو دیسی

دهساندهس.)]

ف: برابر، نزدیک. (دو قریه مثلاً.)

ع: تَجاہ، قَریب.

## دهساوان

ك: دهسه. [دهسه‌وانه، دهسكاونگ، دهسه‌وانی نارنگ.]

ف: دسته، دست هاوَن، دست هوتنگ.

ع: فَهر، جَدَلَة، مِدَقَة، مِسْحَقَة، سِلَايَة.

## دهساودهس

ك: دهسوادهس، دهسبه‌دهس. [دهستادهست له گهردا.]

ف: دست‌به‌دست.

ع: يَدَا يَبَد، مَدَاوَلَة.

## دهساويز

ك: گَهزَهك، بيانك، بَوَن، بوته. [بيانرو]

ف: دست‌آويز، بهانه.

ع: وَسِيلَه، واسِطَة، ذَرِيعَة.

## دهساويز

ك: سه‌وقات، ده‌سه‌ره‌خانه. [دياری]

ف: بَلَك، اَرَمَغَان، يَزَمَغَان، دست‌موزه،

دست‌آويز، راهواره، راه‌آورد، سوغات.

ع: عَرَاضَة، ثَحْفَة، هَدِيَّة.

## دهساويز

ك: گلوگريز، هه‌لمه‌ت. [به‌لامار، هيرش (وهك) چه‌پوکانی

نه‌سپ.]

ف: دست‌انداز، جست‌وخيز. (دست‌انداختن

اسپ مثلاً.)

ع: حَمَلَة، وَكُوب، جَوْدَة.

## دهساويز

ك: ده‌سپهرژ، وچان، روت، په‌ردژ، فرسه‌ت، ده‌سپهرس.

[ده‌رفت، هه‌ل]

ف: رُستى، دُست‌رُس، پُرس‌ت.

ع: نُهْزَة، مَجَال، فُرْزَة، فُرْصَة.

## دهسباد

ك: ده‌سبار، مال به‌فېرده‌ر]

ف: دست‌باد، باد‌دست، هرزه‌پوچ.

ع: خَضِرِم، مُسْرِف، مُتَلِف، مُؤَدَّر، مُبْدَر، تَبْدَار.

بَدَال، خَرَاج، وَهَاب، عَيْثَان.

## دهسبازی

ك: ده‌سه‌خلافكى. [عیشق‌بازی له ريگه‌ی ده‌سته‌وه.]

ف: دست‌بازی.

ع: تَجْمِيش، مُنَاغَا، مُعَاشَقَة.

## دهس باندهس

ك: بالاده‌س، باند‌س. [گهرده‌تر، به‌هيزتر]

ف: دست‌بالای‌دست، بالادست.

ع: يَدَ فَوْقَ الْاَيْدِي.

## دهس بان دهس نيان

ك: دامان، دام‌گی، بيچاره‌بون، ده‌سپاچه‌بون.

[بیهيزی، ده‌س‌رسانی]

ف: دست‌روی‌دست‌نهان، دست‌بالای‌دست

گذاشتن، دست‌پاچه‌شدن، بيچاره‌شدن،

درماندن، بيچارگی.

ع: عَجَز، بَهْت، تَحْيِر.

## دهسپ

ك: دروژن، چاپ‌باز. [گزیکار، فریو‌در]

ف: دست‌بُر، دروغ‌گو، چاپ‌باز، فريب‌باز.

ع: مُحِيل، خَادِع، حَيَال، خَذَاع، خُثَال، كَذَاب.

## دهس‌پريك

[ك: ده‌س‌پراو]

ف: دست‌بُريده.

ع: أَجْذَم.

## دهس‌پويزدن

ك: ده‌س‌پردن، ده‌س‌پو‌كيشان. [ده‌ست بو دريژ کردن.]

ف: دست‌دراز‌کردن، دست‌يازیدن، يازیدن.

ع: مَدَّ الْيَدِ، تَطَاوُل.

## دهسبه‌جی

ك: ده‌مرو‌ده‌س، فرز، فرژن. [هه‌ر نيستا]

ف: دردم.

ع: قوراً، سريعا.

دهسبه دس

ك: نهخت. [به دهستی، نه غد به نه غد.]

ف: دست به دست، پيشا دست.

ع: نقداً، يداً بيد، ناجزاً بناجر، عاجلاً بعاجل.

دهسبه دس

ك: دهساردهس، دهساردهس. [دهساردهست له گهردا.]

ف: دست به دست.

ع: يداً بيد، مداوة.

دهس به دهساران

ك: چهله ليدان، دست به يه كدا کوتان.]

ف: بشليدن، پشليدن، دست بردست زدن.

ع: تصفيق، تصفيح.

دهس به رزه و گردن

ك: دست هه ليرين]

ف: دست بر آوردن، دست بلند کردن.

ع: ضباع.

دهس به ستنه له خته

ك: دست و گهردن پيگهره به ستنه به هزي ته خته يه كي

تا ييه تهره.]

ف: دست بستن.

ع: كتف.

دهس به سينه

ك: له خزمه تدابرون، ريزنواندن.]

ف: دست به سينه.

ع: كُفر، تكفير، تَكْفُف، قَلْبَسَة، مَقْلَس، مَقْلَسَا.

دهس به سينه و نهان

ك: پال پنهان و دهر کردن.]

ف: دست بر سينه زدن.

ع: دكظ، دكم، دقر، صكح، اصباح.

دهسبه

ك: كه له بچه (دهسبه ني تاوانكاران.)]

ف: دست بند، (دست بند بزه كاران)

ع: صفاد.

دهسبه نـ دهسببنتك

دهسبه نـ دهسپ

ك: دهسبن. [پيشه ندي نه سپ.]

ف: شكل، شكيل، چدار.

ع: قيد.

دهسببنتك

ك: ده ريزنتك، دهسبن، بازن. [بازنه، مرچه وانه]

ف: دست بند، دستينه، دستوانه، آنگو.

ع: خَضَض، ياروق، دُمُج، دُمُج، دُمُج، عَضَاد،

قَفَار، وَقَف، قَلْب، سَاعِدَة، أَلِيد.

وينه

دهسپاك

ك: پاريزگار. [له گونا به دور.]

ف: دست پاك، پرهيزگار.

ع: مُنْقِي.

دهس پروان

ك: [دست به يه كدا هيتان به گوشاره.]

ف: دست به هم ماليدن، دست به دست ماليدن.

ع: فَتَح.

دهسپهر

ك: پهر دژ، وچان، هرهت، دهسپس، فرسهت. [دهرفهت]

ف: دست ترس، پُوسَت، رُستى.

ع: نُهْرَة، قَرَاة، مَجَال، قُرْصَة، قُرْزَة.

دهس په يدا کردن

ك: دهسوين. [خستنه زيرده سات، دست به سهره چورن]

ف: دست يافتن، دست پيدا کردن، توانا شدن.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، اسْتِيلاء، سَيْطَرَة، اسْطَاعَة.

دهس پانيان

ك: ... شيلان. گوشان. دهسپهره زن. [دهسپيدانان]

ف: فشردن.

ع: جَس، غَمَن، كَبَس، ضَغَط، هَز، هَزَم.

**دس پياهاوردن**

[ك: ده ست پيدا هيتان]

ف: بِرْمَاس، پَرَواس، بِرْمَج. دست مالیدن،

بِپَسودن، بِرْمَاسیدن، پَرَوَاسیدن، بِرْمَاجیدن،

بِرْمَچیدن.

ع: مَس، لَمَس، مَسَح، مَسِي، تَمْسِيد.

**ده سپنچك**

ك: گټچه لې. [گلونه يه ك خوري كه خوري پيس له دستي

ده نالينيت.]

ف: دست پيچه. (يك حلقه پشم كه پشم ريس

دور مچ دست مي پيچد.)

ع: عَمِيَّة، ضَرْبِيَّة، جَحْشَة.

**دهس پيكردن**

[ك: سهرتا دامه زانندن.]

ف: رَخْش، رَخْشیدن، آغا زیدن، آغا زکردن.

ع: شُرُوع، اِبْتِدَاء، اِفْتِتَاح.

**دهس پيهوژنه تن**

ك: ده سريانان. [ده ست پيدانان. گوشين]

ف: دست زدن، فشردن.

ع: غَمَن.

**دهس پيهو نيان**

ك: ده ركردن، ده كردن. [دور كردنه وه]

ف: رد كردن. گريزانندن.

ع: دَفَع، دَفَر، وَهَز، وَهَص، صَفَح، طَرَد.

**دهس تو له بان سه ري!**

[ك: نانه كې تو بكه وپته كوشې ته وړيش! (واته: به شه كې

تو به وړيش بيريت!)]

ف: دست تو بر سرش! (يعنې. نصيب تو

نصيب او هم شود!)

ع: أَصَابَهُ اللهُ مَا أَصَابَكَ!

**دهس تو ويل نيان**

[ك: دست خستنه سر ته ويل بو باشر بينين.]

ف: دست پيشاني گذاشتن.

ع: اِسْتِكْفَاف.

**دهس نه ري فانه**

ك: ده ساويز، سه وقات. [دياري]

ف: دست موزه، دست آويز، بلك، اَرْمَنان،

يَرْمَنان، راهواره، راه آورد، سوغات.

ع: عُرَاضَة، ثُحْفَة، هُدْيَة.

**دهسته نك**

ك: دهسته نگ، ده خالي. [ده سكورت، نه دار]

ف: تهې دست.

ع: فَقِير، مَسْكِين، صِفَرُ الْكُف.

**دهسته نك - دهسته نك**

**دهسته نكي**

ك: دهسته نكي. [ده سكورتې، نه داري]

ف: تنگ دستې، تهې دستې، پريشانې.

ع: فَقْر، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

**دهسجه م**

ك: گشت، ټيكرې، روه هم. [همه مو، سهر هم]

ف: همگان، همگي، همه با هم.

ع: كَلَّا، جَمْعًا، جَمِيعًا، أَجْمَعِينَ.

**دهسجه ن**

ك: ده مودس، فرز، زور. [دهسبه جي، گورج، خيرا]

ف: دردم، بي درنگ، زود، با شتاب.

ع: قَوْرًا، سَرِيعًا، عَاجِلًا.

**دهس چپه ل**

ك: دهسگن، دز. [دهسپس، نانه مين]

ف: دست گند، دزد.

ع: مَدَاشُ الْيَدِ، سَارِق، لُص، لُصَّت، شَيْص، سَال،

مِطَل، مِطْلَص، اَطْلَس، عُمُوط، سِنِمَار، خَائِن.

## دهس خالی

ك: دمهته نك، دمهته نك. [دهسكورت، نه دار]

ف: تهی دست، تنگ دست.

ع: صِفَرُ الْكَفِّ، فقیر، مسكين.

## دهس خالی بوون

ك: ناسوده بوون، قوتار بوون، دهس قوتار بوون. [لنبرونه، نه كوز كړنده.]

ف: آسوده شدن، رستگار شدن، شگالیدن.

ع: فراغة، فراغ، خلاص، استراحة.

## دهس خالی بوون - دهسته نكي

## دهس خات

ك: دهستویس، دهس سرشت. [به دست نوسرا.]

ف: دستینه، پروانچه، دست خط، نامه.

ع: مَكْتُوب، مَكْتُوبُ الْيَدِ، خطُ الْيَدِ.

## دهس خهړه

ك: خهړه، فریفته، فریبیگ، چاره نوږ، ته مدار. [چاره پړان]

بوون، ته مایه ر بوون، فریودراو]

ف: بَرَمَر، بیوس، چشمدار.

ع: مُنْتَظَر، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مَقْرَب، مَقْرَب.

## دهس خوهش

ك: دهسارو، ژاکیگ. [دهس پیاوړتیا، ژاکاو]

ف: دست خوش، دست مال، پز مړده.

ع: مَدْعُوس، مَدْعُوس.

## دهس خوهش!

ك: نافه رین، دهس مریز! [دهس غوړش، بڑیت!]

ف: دست خوش، آفرین! دست مریزاد!

ع: أَحْسَنَتْ، مَرَحِي!

## دهس خوهشانه

ك: دهس مریزانه. [شیرینی و پاداشتی دهس پښتگی.]

ف: دست خوشانه، دست مریزادانه. دست مژد.

ع: صِلَة، جائِزَة.

## دهس دار

ك: ترانا، دهس پویگ، دهس دریژ. [دهسه لاتدار، دهس پویشتنو]

[به رامیهری «بی» دهست.]

ف: بادست، توانا. [ضد بی دست]

ع: مُقْتَدِر، مُسَلِّط، سُلْطَان، ذُو يَد، ذُو نُفُوز، طَوِيلُ

الْبَاع، مُتَقَفِّذ.

## دهس داشتن

ك: دهس داشوړین، دهس ه لگرتن. [لنگه پړان. هیوا پړان]

بوون.]

ف: دست شستن، دست کشیدن، دست برداشتن.

نامید شدن.

ع: تَرَكَ، وَدَعَ، صَرَفَ نَظْرَ، يَاسَ.

## دهس داشوړین - دهس داشتن

## دهس دان

[ك: ته وږه كړن، دهس خسته ناو دهس.]

ف: دست دادن.

ع: تَصَافَحَ، تَصَافَقَ، مُصَافَحَه، مُصَافَقَه، بَيْعَة.

## دهس دان

ك: فراهه مهاتن. [سازبوون، بزلوان]

ف: دست دادن، آماده شدن، فراهم آمدن.

ع: قَيَسَ، إِمَكَانَ، وَجُودَ.

## دهس داهیتستن

ك: دهس دریژو كړن. [دست بو شوړ كړنده.]

ف: دست دراز كړن.

ع: مَدَّ الْيَدَ، إِهْوَأَ الْيَدَ.

## دهس دریژ

[ك: کسی که دستی له دهستی مروئی ناسایی دریژتره.]

ف: دراز دست.

ع: طَوِيلُ الْيَدِ.

## دهس دریژو كړن - دهس داهیتستن

## دهس دریژی

ك: دهسه ننازی، ستم. [جهور، ناهه قی.]

ف: دست درازی، دراز دستی، ستم.

ع: تَطَاوُلٌ، تَعْدِي، تَجَاوُزٌ، ظُلْمٌ.

### دهس پويك

ك: دهسدریژ، توانا. [دهس رویشتو، به دهسه لات]

ف: بادست، توانا.

ع: مُسَلِّطٌ، مُتَّقِنٌ، مُقْتَدِرٌ، ذُو يَدٍ، طَوِيلُ الْبَاعِ.

### دهس پوین

ك: له دهس هاتن، توانین. [دهست رویشتن، دهسه لاتداری]

ف: دست رفتن، از دست برآمدن، توانستن،

توانایی، بادستی.

ع: سُلْطَةٌ، سَيِّطْرَةٌ، قُدْرَةٌ.

### دهس پین

ك: پهر دژ، دهس پهر دژ، دهس یاو. توانایی. [ده رفعت، بوکران]

ف: رُستی، دُست رُس، توانایی.

ع: فُرْصَةٌ، فُرَاغَةٌ، مَجَالٌ، قُدْرَةٌ.

### دهس پش

ك: به ددهس. [دهس توچار، کهسی که خیری له دهست

نایسته وه.]

ف: سیاه دست، سیه دست، سیاه کاسه.

ع: سَيِّءُ الْيَدِ، مُمَسِكٌ، دُونٌ، خَسِيسٌ.

### دهس پیز

ك: شَيْلَك، تیرباران. [گولله باران]

ف: شلیک، شنلیک، تیرباران.

ع: نَضَخٌ، وَبَلٌ، اِمطارٌ، وابل.

### دهس زهن

ك: دهس هه (بهس، دهسی. [دهس کرد]

ف: دستی، ساختگی.

ع: جَعَلِي، صِنَاعِي، مَصْنُوعِي.

### دهس فروش

ك: ورده فروش، به ده فروش. [ورده وانه فروش]

ف: دست فروش، خورده فروش، بغل فروش،

دوره گرد.

ع: دَوَّارٌ، خُرْدَجِيٌّ.

### دهس فروش

[ك: ده لات]

ف: داسار، داستار، دست فروش.

ع: سِمَسَارٌ، دَلَّالٌ، مُقَاضِمٌ.

### دهس قووچیلک

ك: رژد، دهس وشك. [دهس قوچار، چه كل]

ف: رژد، دست خُشك.

ع: مُمَسِكٌ، مَقْلُ الْيَدَيْنِ.

### دهس قهرو

ك: دهسوام، دهسوام، واره، دهس واره. [دهس واره]

ف: سَقْتَه، دُستى، دُست وام.

ع: يَدَا بِيْدٍ.

### دهسك

ك: دهسه. [چه پك]

ف: دسته.

ع: قَبْضَةٌ.

### دهسك ← دهسك

### دهسكاری

[ك: به دهست كار تیدا کردن. کاری دهست.]

ف: دستکاری، دستکار.

ع: اِصْلَاحٌ، تَرْمِيمٌ، تَصَرُّفٌ، صَنْعَةُ الْيَدِ.

### دهس کوتانن

ك: له په کوتن. [دهست ماشاندن]

ف: دست گرداندن.

ع: تَعْيِیْثٌ.

### دهسكه

ك: دهسك، دهسه، چه پكه. [دهسته، چه پك (وهك):

چه پكه گول.]

ف: دسته. (كُل مثلاً.)

ع: قَبْضَةٌ، حُزْمَةٌ.

وینده هه به.

### دهسكهش

ك: دەویت، ماشكەس، كوسكەس، كوزكەش، جاكەش.

[گەرادی، بی تامروس]

ف: بیار، دستكش، كسكش، جاكش.

ع: قَواد، دَلال، دَيوُث.

**دهس کەفتن**

ك: دهس هاتن. [پەیاكردن، دەست كەوتن]

ف: دست افتادن، دست آمدن.

ع: اِمكان، ئَيسُر.

**دهس كەله كەنیان**

[ك: دەست خستنه سەر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

**دهس كەم**

ك: لای كەم. [لانی كەم، هیچ نهییت.]

ف: دست كم.

ع: أَقْلًا.

**دهسكەنه**

ك: چەپكەنه. [دروینه و رینهوهی گیا به دست.]

ف: دست كند.

ع: اِجْتِرَاز.

**دهسكیش**

ك: ریتما، رانما. [چارساخ، ریتشاندەر]

ف: دستكش، راهنما.

ع: قائد، هادی، شِص.

**دهسكیش**

ك: دهسوانه. [تەپك، پوتاشکی دهست.]

ف: دستكش.

ع: كُوف، قُفاز. [قُفازین]

وینه

**دهسكیشان**

ك: دهس هەلگرتن. [رازهینان، دهسبه داربوون]

ف: دست کشیدن، دست برداشتن.

ع: ثَرَك، وَدَع، صَرَفُ الثَّظَر.

**دهسكیش چەرم**

ك: باله. [باله، دهسكیشی راز.]

ف: نهله، نكاب، دستكش شكاری.

ع: خَتاع.

وینه—باله

**دهسكا**

ك: دهزگا. [میزی بمردهستی پیشه سازان.]

ف: دستگاه.

ع: مَعْمَل، طاوله.

**دهسكا**

ك: دهزگا. [سامرازی کارله سه درداکردنی پیشه ساز. (وهك):

کوته روی بمردهستی پینه چی.]

ف: دستگاه، كُنده. (كندهی كفشگران مثلاً.)

ع: جَبَاة، قَبْزوم.

وینه/وینه—مسته

**دهسكا**

ك: دهس، عمارت. [خانویه روی گهره و خوش]

ف: دست، ساختمان.

ع: اَرْج.

**دهسكا**

ك: دارودهسه. [دهسویتهند]

ف: دستگاه، بَرْدسان.

ع: اَتْباع، مَن تَبِع. جَمْعِيَّة، شوكه.

**دهسگای ناواز**

[ك: سنووقه نارازه، گرامافون. تەله فون]

ف: دستگاه آواز.

ع: تِلْفُون، گرامافون.

**دهسگای هەن**

ك: ده چاروكەى دل. [دهزگای لەش به بوچوونی پێشینان، ده

چاروكەى زانین. (بینن، بیستن، بوکردن، چەشتن، لێندان،

گومانبەر، خەیاڵكەر، دەسكارێكەر، پارێزەر، هەستی



هاریه‌ش) [

ف: دستگاه پیکر، ده چشمه‌ی دانایی.

ع: الْقَوَى الْعَشْرَةَ. (سَامِعَةٌ بَاصِرَةٌ، لَامِسَةٌ، ذَائِقَةٌ، شَامَةٌ، وَاهِمَةٌ، مُتَخَيِّلَةٌ، مُتَصَرِّفَةٌ، حَافِظَةٌ، حَسَنٌ مُشْتَرِكٌ.)

**دهسکای جولایی**

[ک: مه‌کینه‌ی چنین.]

ف: دستگاه بافکاری.

ع: مَعْمَلُ النَّسِج.

**دهس‌گرتن**

ک: هه‌لپه‌ریکی، هه‌لپه‌رین، چوپیی. [دیلان]

ف: دست‌گرفتن، چوپیی‌کشیدن، چوپیی، پنزه.

ع: رَقَص، دَعَكَسَتْ.

**دهس‌گرتن**

ک: نابردن، دهس‌گیران. [ده‌زگیران، خوازیبتیی]

ف: دست‌بوسیدن، نامزدکردن، خواستگاری، کنفاله.

ع: خَطْبَةٌ.

**دهس‌گرتن**

[ک: دستی به‌کتر گرتن] له‌سور که‌مهردا.

ف: دست‌گرفتن، (دست‌همدیگر را گرفتن)

ع: مُخَاصَرَةٌ.

**دهس‌گورویی**

ک: دهسگیری، کومه‌ک. [یاریده‌دان]

ف: دست‌گیری، کُمک، همراهی.

ع: إِعَانَةٌ.

**دهس‌گوشاد**

ک: دهسباد، دهسه‌نده‌دار، دهسواز. [دهس‌یلار، به‌خشنده]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد، بخشنده.

ع: سَخِي، بَاذِل، مُعْطِي.

**دهس‌گردان**

ک: دهسه‌دهس. [ده‌سارده‌س له‌گه‌ردا.]

ف: دست‌گردان، دست‌به‌دست.

ع: دَوَلَةٌ.

**دهس‌گیر**

ک: ده‌زگیر. [ده‌زگره]

ف: دست‌گیره.

ع: جَعَال، جَعَالَةٌ.

**دهس‌گیر**

ک: هه‌واخوا، یاور. [یارمه‌تیدر]

ف: دستگیر، کمک، مددکار، یار، یاور.

ع: مُعَدِّ، مُعِين، مُحِبٌّ.

**دهس‌گیر**

ک: یتکه‌یشتگ. [به‌دهست‌هاتور، ورگیاو]

ف: دستگیر، دریافتی.

ع: عَائِد، تَسْلِيم، تَحْوِيل.

**دهس‌گیران**

ک: دهس‌گرتن، خوازمه‌نی. [خوازیبتیی]

ف: دست‌گرفتن، دست‌بوسی، نامزدی،

نامزدکردن، کنفاله، خواستگاری.

ع: خَطْبَةٌ، إِسْتِزْوَاج.

**دهس‌گیران**

ک: ده‌زیران، ناربه‌رده. [ده‌زیرمان (خوازیبتیکه‌ر،

خوازیبتیکراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: مَخْطُوبَةٌ، خَاطِب.

**دهس‌گیر ماده**

[ک: دهس‌گیری رفتندی نان پیونده‌ان.]

ف: کُما. (دستگیر رفیده)

ع: ...

**دهس‌گیری**

ک: دهس‌گورویی، یاری، کومه‌ک. [یارمه‌تیدان به‌دراو.]

ف: دستگیری، کمک، یاری، همراهی.



ع: مِشَلَّة.

**دهسمايه**

ك: سه رمایه، مایه. [دهزمايه]

ف: آمُرْع، مایه، سرمايه، دست مایه.

ع: بِضَاعَة، رَأْسُ الْعَمَال.

**دهسوز**

ك: مز، مزه. [كزى، هه قدس]

ف: دست مُزْد، مُزْد.

ع: أُجْرَة، أَجْر، حَقُّ الْيَد.

**دهسهریزا**

ك: دهسغوش، نادرین! [بژیت، دهسغوش!]

ف: دست مریزا، دست مریزاد!، دست خوش!

**آفرین!**

ع: لَا سَلَال، لَا سَلْتُ يَدَاكَ، أَحْسَنْت!

**دهسهریزانه**

ك: دهسغوشانه. [پاداشی دهسرهنگینی.]

ف: دست خوشانه، دست مریزانه.

ع: صِلَة، جَائِزَة.

**دهس نشان**

[ك: دیاری کراو، دانراو، دروست کراو]

ف: دست نشان، دست نشاند.

ع: مَنصُوب، مَنعِج، مَنبِيعَة، مَصْنُوع.

**دهس نوان**

ك: خوتوان، خوتونی. [خو به زل نیشان دان، هیزدهرپرین]

ف: دست نمودن، خودنمایی، توانایی نشان دادن.

ع: ظَاهَرُ الْقُدْرَةِ، إِظْهَارُ الْيَد.

**دهسنویژ**

ك: دهسودیم. [دهزنویژ]

ف: دست نماز، آب دست.

ع: وُضُوء.

**دهسنویس**

ك: دهس سرشت، دهسخت. [به دهس نوسراو.]

ف: دَسْتِیْنَه، دَسْت خَت.

ع: مَكْتُوب، كِتَاب، رَقِیْمَة، خَط.

**دهس نه خوارنگ**

ك: مَوْر، موزنه شکیاگ. [نه ژاكار، دهق نه شكار،

دهس تینه دراو]

ف: درست، دست نخورده، مِهْر ناسکافته.

ع: بَكْر، سَالِم، كَامِل، صَحِیح.

**دهس نه زهر**

ك: دهس په سینه. [دهس نه زهر، له خزمه تدابورن، ریزنواندن]

ف: دست به سینه.

ع: تَكْتَفُ، مُتَكَتِفًا.

**دهس نیانه که له که**

[ك: دهس خستنه سر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

**دهسوادهس**

ك: دهسودهس. [دهس به دهس. دهسودهس له گه پدا.]

ف: دستادست، دست به دست.

ع: يَدَا يَبْد.

**دهسواز**

ك: دهسگوشاد. [دهسبار، دلارا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: سَخِي، بَاذِل، جَوَاد، كَرِیم، أَفَق، غِيْدَاق، كَوْثَر،

مُعْطِي.

**دهسواگرد**

ك: په له، زور. [خیرا]

ف: شتاب، زود، چسپان.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، مُبَادَرَة، سُرَاعَة.

**دهسوام**

[ك: دهستهوار، دهستیوار]

ف: دست وام.

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار.

## دەسوانە

ل: دەسوانە. دەسکیش. [لنکە ی مردور شتن. هەروها:

لەپک، پوتشاکى دەست.]

ف: دەستوانە. دەستکش.

ع: لیفە، عصابە. قُفازة.

## دەسویرە

ل: قوتچاخى، زرنكى. [چالاکى]

ف: دەستبُرد، چاپکى، زرنكى، چاپک دەستى.

ع: جَرِيْزَة، جَلادَة، سُرْعَة، فَعَالِيَة.

## دەسویردار

ل: قوتچاخ، زرنک. [چالاک]

ف: چاپک، زرنک، چاپک دەست، بادستبُرد.

ع: جَلِيْد، مُسْرِع، بَادِر، فَعَال.

## دەسویا

ل: وابەسە، دەسەربەسە. [دەسوێتوێند]

ف: بێستە، وابێستە، بێستگان، دەستویا.

ع: أَتْبَاع، مَنَسُوْبِيْنَ (جرامین)، مُتَعَلِّقِيْنَ.

## دەسویا

ل: تەلرپا، تەلەش، مەرتەدان. [تەقالا، کوشش]

ف: دەستویا، تەلەش، کوشش.

ع: سَعْي، جَهْد، اِقْدَام، تَهْيِيْة.

## دەسوپا بەستن

ل: کەتەن. [دەست و پێ بە یە کەوێ گریژدان.]

ف: کتن.

ع: قَطْع، قَنَس.

## دەسوپا کۆم کردن

ل: دەسپاچە برون، هەمەلێـبون. [پەشـوکان،

سەرلێـتیـکچوون]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسَة، پَلَمَسِيْدن، دَسپاچە شـدن،

دەستوپا گم کردن.

ع: دَمَشَة، اِضْطِرَاب، اِنْزِعَاج، اِرْتِخَاش، تَهْوُك،

تَبْرَم.

## دەسوێنەجەدان

ل: دەسوشتاق. [تەوقە کردن (لە سەرەتای زۆرانپازیدا).]

ف: دەست و پنجه دادن، دەستگێشتى دادن.

(مقدمەى گشتى گیرى)

ع: تَصَاغ.

## دەسوێنەپیمان

ل: دەسوێتوێن، دەس دۆسى. [پەیمان بەستن]

ف: دەست پیمان، دەست پیوێند، دەست دوستى،

پیمان.

ع: مُعَاهَدَة، اِتِّحَاد، دَسْتِيْمَان، عَقْدُ اَلْاِتِّحَاد

## دەسوێنەپوێن—دەسوێنەپیمان

## دەسوێندار

ل: دەسەندەر، دەسگوشاد. [دەسبێلار، دلارا]

ف: راد، بخشنده، بادهش.

ع: سَخِي، بَذَال، بَذُول، بَذَال، جَوَاد، جَوَاد، كَرِيْم،

كُوْشَر، اَفَق، غِيْدَاق.

## دەسوێندار

ل: دەسگوشاد. [دەسبێلار، دلارا]

ف: دەستباز، دەستگشاد.

ع: بَذَال، جَوَاد، مُعْطِي، سَخِي.

## دەسوێندەهەنە

ل: بەخشش. [دەسگروێی، دلارایی]

ف: یخشش، دەهش.

ع: بَذَال، عَطَاء، كَرَم.

## دەس وێشك

ل: رۆژ، نەگزیس. [چرووك]

ف: رۆژ، رَس.

ع: رَم، مُمَسِك، لَيْم، بَخِيل.

## دەسوێنە ئەم

ل: خەت، نووسین. [دەسوخت]

ف: خەت، نوشتن.

ع: خَط، زَبَر، كِتَابَة.

## دهسوكار

ك: كار. [دهستكار، كاري دهست]

ف: دستكار، كار.

ع: عمل، صنعة.

## دهسوكار

ك: دوروسكدرده، [دروست كراو]

ف: دستكار، درستشده، ساخته.

ع: معمول.

## دهسومشتاق

ك: دهسومشتدان، دهسوپهتجه. [تدوفه كردن (له سهرهتاي

زورنايزيدا).]

ف: دست كشتي. (در مقدمه‌ي كشتي)

ع: ...

## دهسورور

ك: ياسا، بار، قانون. [دهستور، ريوشوين]

ف: دستور، خواره، ياسا.

ع: رسم، معمول، قانون، قاعده، رويّة. اصطلاح،

## دستور

## دهسورور

ك: بار. [مؤلّهات، روخست]

ف: دستور، لهي، بار.

ع: اذن، اجازة، رخصّة.

## دهسورور

ك: تيماله. [نامرازي دهرمان كرده ريخوله.]

ف: مينا، اماله، شيشه‌ي اماله.

ع: محققة.

ويته

## دهسورور

ك: تيماله. [دهرمان كرده ريخوله له كومدهه.]

ف: اماله.

ع: حققة.

## دهسه

ك: مشتّه. [دهسته، دهسك، چيگاي دهست له نامرازدا.]

ف: دسته، مشتّه.

ع: قَبْضَةُ، مَقْبِضٌ، مَقْبِضٌ، نِصَابٌ، رَائِدٌ، قَعْسَرِيٌّ،

جَدَلَةٌ، فَعَالٌ.

ويته ← خنجر، چاقو، دهسار، تهور، بيلچه

## دهسه

ك: چدينه نفر. [دهسته، چند كهس.]

ف: دسته، چند نفر.

ع: قَلَّةٌ، كَرْدُوسٌ، عِدَّةٌ، جَمْعٌ، بَعْضٌ.

## دهسه

ك: چهپه، چهپك. [بهسته، دهسته (و لك: دسته گول،

دهسته كاغذ).]

ف: دسته. (دسته گل، دسته كاغذ مثلاً.)

ع: قَبْضَةُ، يَدٌ، جَثِيلٌ، حُزْمَةٌ، جُرْزَةٌ، بَاقَةٌ، رِزْمَةٌ،

وَزِيمَةٌ، ضِبَارَةٌ، اضْبَارَةٌ.

## دهسه

ك: دهستو، قوتلف. [دهسكي دهفر. (و لك: دهسي گوزه).]

ف: دسته. (دسته‌ي كوزه مثلاً.)

ع: عُرْوَةٌ.

ويته ← دهرموزنمو، مهلكني

## دهسه

ك: دارودهسه، يار، دوس. [دهسويتونه، لايهنگر]

ف: دسته، يار، دوست، هواخواه.

ع: أَتْبَاعٌ، لَفٌّ، صِنْفٌ، حِزْبٌ.

## دهسه

ك: بان يهك. [سهر يهك خوار. (و لك: دهس كردني كاغذ).]

ف: دسته، باهم، روي هم. (دسته كردن كاغذ

مثلاً.)

ع: نَظْمٌ، تَرْتِيبٌ، ضِبَارَةٌ، اضْبَارَةٌ.

## دهسهار

ك: هاره. [دهسار]

ف: آس، دست آس.

ع: قِيلِخ، قَلْبِخ، جَاروش، كَبْدَاء، مِلَطَاط، رُحَى الْيَد.  
وینه

## دهسههار

ك: هاروكي [دهسار كردن (به دست هارپن).]

ف: دست آسیا. (با دست آسیا كردن)

ع: طَحْنُ الْيَد.

وینه هیه.

## دهس هاوردن

ك: په پيدا كردن. [دهست خستن]

ف: دست آوردن، پیدا کردن، فراهم کردن.

ع: تحصيل، كَسْب، اِبراك.

## دهس هاوردنه ريگه

ك: ندهيشتن. [به رگری كردن]

ف: نگذاشتن، جلوگیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، نَهَى، عَوَق.

## دهسه برا

[ك: برادر]

ف: برادر خوانده، یار، دوست.

ع: صاحب، صَدِيق.

## دهسه بوخچه

[ك: پر تسکي ژانه.]

ف: تُلِي، دسته بُقچه.

ع: سَقَط، نَمَط، مَثْبِئَة.

وینه

## دهسه به نسی

[ك: دهسته ساز كردن له دژي كه سيك يا كومه لينك.]

ف: دسته بندی.

ع: اِعْتِصَاب، اِثْفَاق، تَحْرَب، تَجْمُع.

## دهسه پاچه

ك: هدرژ، سه راسيمه. [به شوکار، سه رليتیکچوو]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسه، هول، آسيمه، دست پاچه.

بی دست.

ع: مُضْطَرَب، مُسْتَعِجِل، مُتَحَيِّر، مُعْطَل.

## دهسه پاچه

ك: دهسه زراني، ولنگه واز. [دهسته و نه ژنو، بی دهسه لات]

ف: دست پاچه، دست به زانو، ناتوان.

ع: مُقْرِص، مَشْدود، مَعْصور، مُحْتَبِي، عاجز.

قاصر.

## دهسه پاچه بوون

ك: دهسپا گوم كردن، ولنگه واز بوون، دهسه زراني دانيشتن.

[سه ر ليتیکچوو. دهسته و نه ژنو دانيشتن]

ف: پَلَمَسیدن، هول شدن، آسيمه شدن.

دست پاچه شدن.

ع: قَرْصَة، اِحْتِيَاء، عِجْز، اِضْطِرَاب.

## دهسه چله

[ك: دهسه هدرسار، هدرسار]

ف: دسته جلو، پانتهنگ.

ع: عَنَان.

وینه - همداربه / وینه هیه.

## دهسه چرا

[ك: چرادسی]

ف: چراغ دستی.

ع: سِرَاج.

وینه

## دهسه چه قو

[ك: دهسكي چه قو]

ف: دسته ی چاقو.

ع: جُرْزَع، نِصَاب.

## دهسه چینه

[ك: قهرتاله (سه به تدي دهسته دار).]

ف: سَبَد، (سبد دسته دار)

ع: ثُوج، سَلَة، مَقْطَف، قَرَطْل، كُثْنَة، حَامِلَة، قَفَة.

وینه

## دهسه خانکي

[ك: نهر مرورو ی بژ ژیر کردنی منداژ به يتشكه د ا]

هه لیدواسن.)

ف: بازپیچ. (مهره که بر گهواره آویزند تا بچه با آن بازی کند.)

ع: دادنه

وینه میه.

دهسه خلافتی

ك: دهسبازی. [عیشق بازی له ریگی دهستره.]

ف: دستبازی.

ع: مُناغاة، مُعاشقة.

دهسه خوهیشك

[ك: هارپیتی خوشه ریستی نافرته بِن نافرته.]

ف: خواهرخوانده.

ف: صاحبۀ، صَدِيقَة.

دهسه داس

ك: تهربرداس، دارپاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله، داسگاله،

داستگاله، داسغاله، داستغاله، داسفاله.

ع: بُزعة، مِسوْل، مِشْدَب، مِحْطَب، مِقْضَب.

وینه—تهوربرداس

دهسه داو

ك: داو. [جزره داوئكه. (داوی جگه له پاداو).]

ف: دام. (غیر پادام است.)

ع: مَصِيْدَة.

دهسه داینه

ك: چنگاویر. [دهسه داوین، تیره ناآن، تیره ناآل]

ف: بلك، آكیش، دست به دامن.

ع: تَشْبِثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَمَسِّكٌ، مُسْتَمَسِّكٌ، مُعْتَصِمٌ.

دهسه دنگ

[ك: دهسکی دنگ.]

ف: بته، سَلایه.

ع: مِسْحَقَة، مِئْصَل، مِئْصَال.

دهسه رفیق

ك: هارپفیتق، دوس. [هارپیتی خوشه ریست.]

ف: دوست، همراه.

ع: رَفِیق، صَدِیق، خَدَن، خَلِیل.

دهسه زرائی

ك: قنچکان. [دهسه ونه ژنۆ چپچکان]

ف: دست به زانو، دستپاچه.

ع: قَرْصَمَة، اِحْتِیاء.

وینه—چنچکان

دهسه سِر

ك: دهسمال. [دهس]

ف: دستمال، نژک، دستارچه، رومال، روپاک.

ع: مَنْدِیل، مَنَشَقَة، عَصَابَة.

دهسه سهر

ك: سهرگردان. [سهرسام، پهشیر]

ف: دست به سر، دست بر سر، سرگشته،

سرگردان.

ع: مُتَحَيِّر، حَیْران، هَایم.

دهسه شکسته

ك: دهسخره. [فریودراو]

ف: فریفته، دست شکسته.

ع: مُغْرَى، مَقْطوعُ الوَسَائِل.

دهسه قولف

[ك: نمر کوندی قفل دهچینه ناری.]

ف: دسته قفل.

ع: قَراشَة.

دهسهك

[ك: ته خدی سهر داره رای خانوو.]

ف: دروک، نسوک، دَسَتَك، پَرِوازه، فَرِوازه،

هَرس. (چوب روی تیر خانه)

ع: مَقَرَبَة، عَانَقَة.

دهسهك

ك: دهفتهر، کتابچه. [پهراو، پهراوی داهات و مهسرهف تیدا]

نورسین.]

ف: دَسْتَك، دَقْتَر چه، اَو ار چه، كِتَاب چه.

ع: قَرَاتِيس، دَقْتَر، اَو ار چه.

دهسه کردن

ك: بَانِيه كَنِيان، چه په کردن. [خستنه سهریدك. دهسك

کردن]

ف: دَسْتِه کردن. روى هم گذاشتن.

ع: جَمْع، تَرْتِيب، تَحْزِیم، تَوْزِیم.

دهسه گشتی

ك: قَايِخ، كِه ره جی. [به له م]

ف: سُنْبِك، قَايِق، كَرَجِی.

ع: قَارِب، شَخْتور، قُلُوكَة، قَفَّة، زَوْرَق.

وینه

دهسه كه وشه

[ك: دهسگه ی جوتیار له نامورردا.]

ف: نیام.

ع: مَقُوم.

وینه ← چفتیار &lt;۸&gt;

دهسه گول

ك: چه په گول. [چه بکه ی گول.]

ف: دَسْتِه گل، كُلاله.

ع: قَبِضَة وَرْد.

دهسه گهنم

[ك: چه بکه گهنم]

ف: بَسَك، بَسَد، گُران، دَسْتِه گندم.

ع: قَبِضَة، حِنَطَة.

دهسه گیره

ك: گیره، گیر گه. [دهزگره]

ف: دَسْتِ گیره، گیره.

ع: مِلْزَمَة.

وینه

دهسه لات

ك: تَوَانایی. [هیتز، دهسرویشتن]

ف: تَوَان، تَوَانایی، مَلْجَكَا، بُوْش.

ع: قُدْرَة، سُلْعَة، تَسْلُط، بَاس، مُلْك، اِخْتِيار.

دهسه مشته

[ك: دَسْتِه مَسْتِه: دهسگه ی جوتیار له پاشبارهدا.]

ف: دَسْتِه نیام.

ع: سِخِّین، مَقُوم.

وینه ← چفتیار &lt;۹&gt;

دهسه ملان

ك: پَدِشْتان، مِلَه ما. [دَسْتِ كُردنه ملی یه كتر.]

ف: دَسْتِ به گردن. (دَسْتِ به گردن همدیگر

انداختن)

ع: عِناق، تَعَانِق، مُعَانَقَة، اِعْتِنَاق، تَشَانِق، مُشَانَقَة.

دهسه ناز

[ك: جِنگه ی هیزخستنه سر له ریگه ی دهسره. (وهك:

عوروسی.)]

ف: دَسْتِ انداز. (ارسی مثلاً.)

ع: تَكِيَّة.

دهسه نازی

ك: دهسدریزی. [ستم، جهور، ناهه قی]

ف: دَسْتِ اندازی، دَسْتِ درازی.

ع: تَطَاوُل، تَعْدِي، تَجَاوُز، ظُلْم.

دهسه ناو

ك: نَهسپهریز، نَهسپهریس. [نهر مهردایه ی كه نَهسپ له

غار كدا دهیپیت.]

ف: اَسپَرَس، اَسپَرِیز. (یک میدان است كه به

تاخت برسد.)

ع: شَوْط، طَلَق.

دهسه نقه سی

ك: دهسی. [به نه نقه ست، به ناگاداریه]

ف: دانسته، ستم.

ع: عَمْدَا، قَصْدَا، عَن قَصِر.



## دهسه نه

ك: بده، به خشش. [به خشین: دانی بی قهره برو.]

ف: دهش، پرویز، داشاد، زرواس، بخشش،  
بخشایش.

ع: بذل، جود، عطاء، کرم، سخا.

## دهسه نه چار

ك: دهسواز، دهسودلدار، دهسگرشاد. [دلارا]

ف: بخشنده، دستواز.

ع: باذل، جواد، سخې، کریم، معطی.

## دهسه وار

[ك: دهسته راره (رهك: دهستیهك نان.)]

ف: دستوار، دسته وار، دستواره. (یک دسته نان  
مثلاً.)

ع: دستوار.

## دهسه وام

[ك: دهسته وار (دهسته رز)]

ف: دست وام. (دست قرض)

ع: یدأ بید، قرض.

## دهسه وانه

ك: دهسوانه. (الفکدی مردو شتن.)

ف: دستوانه. (کیسه‌ی مرده شستن)

ع: عصا، لیقه.

## دهسه وانه

ك: دهسیتك، دهزیتك. [بازنه، بازن]

ف: دستینه، دستوانه، دست بند.

ع: خضض، یاروق.

وینه - دهسیتك

## دهسه ودهس

ك: دهسپه دهس، دهساندهس. [دهساردهست لگه ردا.]

ف: دستادس، دست به دست.

ع: یدأ بید.

## دهسه ووسار

ك: دهسه هوسار. [دهسته جلور، هوسار]

ف: دست افسار.

ع: مقود.

وینه - بهلرینه

## دهسه وهره

ك: دهسه بهره. [نامرازك كسه چوار نه فر شستی]

پی: دهگوزنه وه.

ف: رتبر، رتبیله، پشنگ.

ع: منقل.

وینه

## دهسه ویه خه

ك: دهس به یه خه. [به گز به کتردا چرون.]

ف: دست به یقه، گلاویز.

ع: تشیم.

## دهسه ویه خه

ك: دهس به یه خه، نهزیک. [تزیك، نه دور.]

ف: نزدیک، فرهمند.

ع: قریب، دانی، آنی، وشیک، نصیق.

## دهسه هار

[ك: دهسکی دهسار (نهو داری له دهساری ددهن بو]

جیتگی دهست.)]

ف: دهسته ی آس. (چوبی که در آس دستی

نصب کنند برای جای دست.)

ع: رائد، قعسری.

وینه - دهسار

## دهسه هره

[ك: چه قوی دم مشاری.]

ف: دستر، دستره، دست آزه.

ع: مشذب، مقضب.

وینه

## دهسه لپهس

ك: دهسرن. [دهسکرد]

ف: دستی، ساختگی، کار دست.

ع: يَدِي، جَعَلِي، مَجْعُول، مَصْنُوعِي.

دهسه لبس

ك: دَرِيَز [درز، فشه]

ف: چَرَبَك، سَرُو، پَلَمه، پيغاره، ذَرُوغ.

ع: كَذِب، اِفْتِرَاء، ثَهْمَة، بُهْتَان.

دهسه لبس

ك: دهسپچه نه. [نمر پارچه يه دهستی شکاری

پي مه لده بستن.]

ف: دست بند.

ع: عَصَابَة.

وینه ← پيرو دور زخم

دهس هه لپيكان

ك: په نجده هه لپيكان. [په نجده ي هدر دور دست به ناور يه كدا

کردن.]

ف: پَشَلِيدَن، پنجه از هم رد کردن.

ع: اِشْتَبَاك، تَشْبِيك، تَشْبِيكُ الْأَصَابِع.

دهسه هه وسار ← دهسه وسار

دهسه يال

ك: دهسه مل. [دهس كردنه ملي نازه لي يالدار (ی وهك

نه سپ.)]

ف: دست به گردن. (اسپ مثلاً.)

ع: مُعَانِق.

دهسه يلو

ك: توانایی. [دهسه لات، دست روشتن]

ف: دسترس، توانایی.

ع: قُدْرَة، تَسْلُط.

دهسی

[ك: دهسته وار (دهسه رز)]

ف: دستی، دست و ام. (طلب دستی)

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار، سَلَف، يَدَا بِيَد.

دهسی

ك: دهسه نه قهس. [به نه قهست، به ناگاداريه ره]

ف: سَتَم، دانسته، كردگار، كردگان.

ع: عَمْدًا، قَصْدًا، عَنْ قَصْد.

دهسياري

ك: ياربه، كومه ك. [يارمدي]

ف: دَسْت يَارِي، دَسْت وَارِي، دَسْت گيرِي،

همدستی، ياری، ياورِي، كُمَك.

ع: مُسَاعَدَة، مُعَاوَضَة، مُعَاوَنَة، تَقْوِيَة، ثَابِيْد،

اِمْدَاك.

دهسی دهسی

ك: ته فره، ته گهره، تيمروژ و سوژي. [ته مروز و سبه ي،

دواختن، به قنگدا خستن]

ف: ويدانگ، ويلان، امروز و فردا.

ع: طَفْرَة، مُعَاظَلَة، تَسْوِيف، تَعَلُّل.

دهشت

ك: بيابان. [سارا، بيابان]

ف: دَشْت، ساد، گور، گويز، تيمما، جرگ. هامون،

بيابان. همواري، جلگه.

ع: سَهْل، بَادِيَة، بِيْدَاء، فَيَاء، صَحْرَاء، فَلَاء، قَاع،

وَهْدَة، وَهْمَة، وَهْضَة، هَبْطَة، بَسَاط، بَسِيْط،

بَسِيْطَة، مُطْمَئِن، جَبَانَة، دَسْت، دَشْت.

دهشت

[ك: كيلاگه]

ف: دشت، كشتزار.

ع: حَقْل، رِيْف، مَرْزَعَة.

دهشت

ك: دهر، دهر، دهشت. [دهره ره]

ف: بيرون، در.

ع: خارج.

دهشتایی

ك: هاماري، پاده شتي، دهشتي. [ته ختان، ته ختایی]

ف: جُلگه، همواری.

ع: هَبِير.

دهشتمو

ك: دهشت، دهره. [دهر، دهره]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

دهشتی

ك: ... بیارانی. [دهشته کی، چولتشین]

ف: جلگه نشین، بیابانی.

ع: سهلي، بدوي.

دهشنه

ك: کاره. [چه قر، کیرد، خنجیر]

ف: دشنه، بَرزاون، بَرزبان.

ع: شفرة، سكين، خنجر.

وینه

دهشه

[ك: دیمه جوان. (به دیمه ن)]

ف: دشه، دَش. (خوش منظر، باصفا)

ع: بُي، بهيج.

دهعبا

ك: جاندوره. [میرو]

ف: جانور.

ع: دابة.

دهعوا

ك: داوا، همه چل، حوله سی. گهرهك. [شهر، کیشه، ویستن،

سكان]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، پرخاش. داو، داوا،

خواهش، خواستن. فزول، داوری.

ع: دعوي، خصومة، ترافع، نزاع، تقاضي، تملي،

ترجي.

دهعوته

ك: خولك، چره، چرین، واده، واده سن، دهنگ،

دهنگ کردن، شرنه ناردن، بانگ کردن. [بانگپشتن،

میرانی]

ف: خواندن، خواستن، بانگ کردن.

ع: دعوة، طلب، احضار، استجاء.

دهغدهغه

ك: پرت پرت، ترس. [دلراو کی، مه ترسی]

ف: خارخار، آشوب، بیم، ترس، هراس.

ع: دغغة، دقدقة، قلق، تشويش، اضطراب.

خوف، خشية، هلع.

دهغدهغه

ك: فرتة فرت، ورکه ورکه. [خولیا، کورکه کورک]

ف: شور، خارخار، هوس، آرزو.

ع: دغغة، میل، خلجان.

دهغمه

ك: نه شكفت. [نه شكوت، بودر، تولهك]

ف: دخمه، دخم، فلخم، فلخمه.

ع: حفرة، شقب، كهف.

دهغل

ك: ناوته، دهغه له. [گیا یا دانه و تله ی نامو]

ف: دغل، دغا، بار، شار، نرد، لای.

ع: غل، غش، دخل، دخن، دخلة، دغيلة. غلث،

دغل، فساد، حملان، عیب.

دهغه ل

ك: چه پهل، نادوروس، ناپاك. [فیلبار، گزیکار]

ف: دغل، دغا، داغول، دگل، تبند، نادورست،

ناپاک.

ع: دغل، دخن، فاسد، خیال، مکار، سیق، خبیث،

مُتَقَلَب.

دهغه لېاز

ك: نادوروس، داوباز. [فیلبار، گزیکار]

ف: دغلبار، دغاباز، داوباز، دغل، داغول، دگل،

دغا، تېند، نادرسټ، ناپاک.

ع: خېټ، نَجَس، سَيِّئ، فاسد، مُتَقَلِّب، حَيَال، مَكَار.

دغه له — دغه هل

دغه

ك: دايره. [نامېرټكي موسيقايه]

ف: دغ، داويه، باتره.

ع: دَب، دُف.

ويند — دايره

دغه فو

ك: دسهك، دهرتېر. [پېړاو، پېړاوى داهات و مسرف ټيندا نووښ]

ف: صار، ماره، اوار، اواره، اياره، آوار، انگاره، كتابچه، دفتر.

ع: قراطيس، دُفتر.

دغه فو — دغه فو

[ك: پېړاوى ديارى كردنى كاته كان.]

ف: گاهماره، مارهنگام.

ع: قائِمةُ الاوقات.

دغه فو

ك: دسه كچه. [دغه فو بېرور.]

ف: مارچه، اوارچه، آوارچه، ايارچه.

ع: اوارچه، دُفتر.

دغه فو — دغه فو

ك: يادداشت، يادنامه. [دغه فو بېرور.]

ف: يادداشت، يادنامه.

ع: خاطرة، ذاكرة.

دغه فو

ك: نويسگه، نووښنگا. [نووښنگه، جينگه نووښ و تومار كردن.]

ف: دفترخانه، نگارستان، نگارشخانه، اوارستان، دبیرستان.

ع: دُفترخانه، دارُالإنشاء، نَيْتُ القراطيس.

دغه فو

ك: نووښنه، نوښنه، دهرير. [نووسهر، تومار كهر]

ف: مار، دبیر، دُفتردار، اواردار.

ع: مُنْشِي، مُحَرَّر، كَاتِب، حَافِظُ القراطيس،

دُفتردار.

دغه فو

ك: جار، كهشه، سهر، گل، واره.

ف: پار، وار، واره، وه.

ع: دُفعة، كُرّة، مِرّة، قارّة، خُطرة.

دغه فو

ك: سهرين. [جينگه شت ټيكردن.]

ف: وند، آوند، آوند، باهار، سوين.

ع: ظَرْف، اِناء، اَنِيّة، وِعاء.

دغه فو

ك: پاكهت. [زهر، جينگه شت ټيكردن.]

ف: پاكټ، آوند.

ع: ظَرْف، مَدْرَجَة.

دغه فو — دغه فو

دغه

ك: شانه. [نامرازكي جولايه. (شانهى جولاهه).]

ف: بَسف، دُفته، دُفتين، بَفتري. (شانهى

جولاهگان)

ع: دُفّة.

دغه فو

ك: دُفْزك، زلزل، [سلزل، وركزل]

ف: دُفْزك، شكم گنده.

ع: اَقْصَس، بَطِين، عَظِيمُ البطن.

دغه فو — سان

دغه فینه

ك: خهزته، گنج. [خهزته، گهغينه]

ف: گنج، گنجينه، هزينه.

ع: دَقِيئَةُ، خَزَانَةُ، سَيُوب، رِكَاز.

### دهق

[لک: قد (روک: نوشتاندهوی پارچه یا کاغذ).]

ف: تا، ته، شَکَن. (تا کردن پارچه یا کاغذ مثلاً).

ع: غَضَن، غَضَن، ثَنِي، خِنث، کَسَر، غَر.

### دهق

لک: ناپايشت، بهزهک. [رازانده]

ف: آرایش، پَرَمون، زيب.

ع: زِيئَةُ، رُوئَةُ.

### دهقاق

لک: وتوو. [توتوو]

ف: دقاق، اُتو.

ع: کِماد.

### دهقاق دان

لک: وتوکيشان. [توتوو کردن (گهرم کردنی نه‌ندام یا جلوبه‌رگ) به شتی گهرم خستنه سدر.]

ف: دقاق دادن، آتوکشيدن. (گرم کردن عضو یا

لباس)

ع: کمود.

### دهقدان

لک: ساف کردن. مروچاننوه. [قد کردن، نوشتاندهوی]

ف: تاکردن، ته کردن. هموار کردن.

ع: غَضَن، خِنث، کَسَر، ثَنِيَّة، ثَدِيص.

### دهقدقه

لک: ده‌غده‌غ، پرته‌پرت، ورکه. ترس. [خولیا، کورکه کورک.

مه‌ترسی]

ف: خارخار، بیم، ترس.

ع: دَغْدَغَةُ، دَقْدَقَةُ، تَشْوِيص، خَلْجان. خَوْف،

خَشِيَّة، مَلَع.

### دهقته

لک: سدرنجه، ورده‌بینی. [سدرنج، تیبینی]

ف: ژرفيدن، باریک‌بینی، نازک‌بینی،

خوردده‌بینی.

ع: دِقَّة، تَدْقِيق، غَوْر، تَعَمُّق، تَقَوُّر، تَأَمُّل، تَبَصُّر.

### دهقته

لک: عه‌تمو، ده‌قه‌د، بیانک، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]

ف: دق، سوسه‌جویی، سخن‌گیری،

خوردده‌گیری، رخنه‌جویی.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض، اِنْتِقَاد، قَدَح.

### دهقه‌د - عه‌تمو

### دهقیانوس

[لک: نهر پادشاهی که «نه‌سحابولکه‌هف» له ترسی

نمودا له نه‌شکه‌وته‌کدها خویان‌ه‌شار دا.]

ف: دَقیانوس. (پادشاهی که اصحاب الکهف از

ترس او در غار پنهان شدند.)

ع: دَقیانوس.

### دهقیقه

لک: تار. [کاتیک‌کی کم. (شه‌ست چرکه)]

ف: دَم، گاه. (شصت ثانیه)

ع: دَقِيقَةُ.

### دهقیقه

لک: چار‌تروو‌کائن. [ساتیک‌کی کم، هیتندی لیک‌دانی پیل‌تروی

چار.]

ف: زَغَنک، اند، اندی.

ع: لَحْظَةُ، طَرْفَةُ.

### دهک!

لک: نه‌ک! (دهک مال‌ت برمی!!) [وشه‌ی خه‌فدت خوارده‌نه.]

ف: اک! (کلمه‌ی تحسیر است.)

ع: اه!، واه!

### دهکودیم

لک: ده‌موچار. [رو، چروچار]

ف: دکودیم، سَر و رو.

ع: مَؤَرَةُ، وَجَه، خَد.

### دهکه‌ل

ك: بې‌پېش. [ساده، بې‌موو]

ف: دكُل، دگل، بې‌ریش.

ع: اَمُرد.

**ده‌كَل**

ك: ده‌گَل، دیره‌ك، دیله‌ك. [كوله‌كې ناروندې كه‌شتی.]

ف: دیرك. (دیرك كشتی)

ع: بُوَان، سَقَب. صارمي، صاریة، ساریة، دَقَل.

وینه

**ده‌كَمه**

ك: هه‌لكه‌فت. [كم وینه، نایاب]

ف: كم‌یاب.

ع: شات، نابړ، نُدرَة.

**ده‌كَل** ← **ده‌كَل**

**ده‌ل**

ك: قه‌ل، گوساخ، روودار. [چارنه‌ترس]

ف: دلیر، دكو، گُستاخ، پررو.

ع: جَسور، جَرِيء.

**ده‌لاقه**

ك: درگا. [دركه، قاپی]

ف: در.

ع: دَرَب، باب.

**ده‌لاقه**

ك: ده‌ریچه، ده‌ریچه، باجه، كونا‌وجه. [روچنه. كلا‌پوچنه]

ف: دَرِيچه، دَرِيچه. روزن، روزنه، بالكانه،

بالكانه، باجه، بادجه، بادگیر، بېنناس،

زوشندان.

ع: قُنعة، خَوجة، خَوجة، كُوَّة، نافذة، پوشن.

**ده‌لاك**

ك: سه‌رتاش. [به‌رهر، ده‌لالاك]

ف: پیرا، گُرا، گُرای، تانگو، تونگو، مُسْتَر،

موسْتَر، سَرَسْتَر، سَرَتَراش، سَرشوی،

کیسه‌کش، آینه‌دار، سلمانی.

ع: دَنَّاك، خَلَّاق، خَالِق، حَجَّام.

**ده‌لو**

ك: ده‌مور، هه‌رزه‌چنه. [زوزبلی، فره‌پس]

ف: دلو، پُرچانه، هه‌رزه‌گر، بېسیارگو.

ع: مَهْدَار، ثُرثار، بَقْباق، وَعَواع، شَطَّاح.

**ده‌لو**

ك: دَوَلچه. [سه‌تل، ناوی كه‌لویده‌كه. (كه‌لوی دَوَلچه،

كه‌لوی یانزه‌هه‌می ناسمان.)]

ف: دول. (برج‌دلو، برج یازدهم فلک)

ع: دكو، بُرْجُ الدَّكو.

**ده‌لودلیر**

ك: ده‌لوقه‌ل. [چارنه‌ترس. قسه‌پوران]

ف: دلودلیر، زرنگ، سخنور.

ع: جَسور، جَرِيء، حَمِيس. نَطَّاق، حَرَّاف.

**ده‌لوقه‌ل**

ك: ده‌لودلیر. [چارنه‌ترس، قسه‌پوران]

ف: دكوو‌قلندر، پررو، سُخْنور.

ع: جَسور، حَمِيس، مِصْفَع.

**ده‌له!**

ك: لَیْده!، بده‌لی! [يکوته! (فرمانه.)]

ف: بَزَن! (امر است.)

ع: اِضْرِب!

**ده‌له‌سه**

ك: درو، چاخان. [فشه]

ف: دروغ، گروغ، تروند، ترفند، چَرَبَك،

سُرو، هیټان، پَلمه، پَیغازه.

ع: طامات، كَذِب، اُكْذُوبَة، دَکَس، مَين، فَرِيَة، اِفْتِراء،

بُهتان.

**ده‌لیا** ← **ده‌لیا**

**ده‌لِيل**

ك: نه‌سل. رانما، رابه‌ر، نشانه، گه‌زه‌ك. [به‌لگه. رَتَنا]

ف: آوَن، آوَنده، فَرَنود، زه‌بَر، زه‌نُما، راموز،

نُخْشە، نَشانە، چۈن وچرا.

ع: دَكِيل، بُرْهَان، حُجَّة، سُلْطَان، فُرْقَان. بَيِّنَةٌ.

مادى، مَوْصِل.

دەل

ك: ما. [مىيىنەى سەگ و گورگ و كەر.]

ف: مادە.

ع: اُنْثَى.

دەل

ك: دەلەسەگ، دەر. [دەلەسەگ (سەگى مىيىنە).]

ف: دَر، لَاج، لَاس، لاوہ. (سەگ مادە)

ع: كُتَبَةٌ، مُعَاوِيَةٌ.

دەلئال

ك: نارجى. [ناوەندىار، نارېژى (وہك: دەئالى مامەتە).]

ف: ميانجى، ميانەدار. (واسطەى ماملە مثلاً).

ع: دَنَال، سِمَسَار، واسِطَةٌ.

دەلئال

ك: رابەر، دەسكىش. [گەرەد، يىتنامورس، دەويت]

ف: شاوور، فَرَنود، آوند، راھبەر، ميانجى.

ع: دَنَال، قَوَاد، دَيُوْث.

دەلئالانە

[ك: كَرى و ھەدەسى دەئالى كەرن.]

ف: مَزِد دَئالى.

ع: حُلُوَان، دِلَالَةٌ.

دەلئالەت

ك: دَلْوَائى، دَلْدارى. [دەلئالەت]

ف: دلدارى، دَلْوَائى.

ع: اِسْتِمَالَةٌ، تَسْلِيَةٌ، تَأْسِيَةٌ، تَغْزِيَةٌ، مُدَالَاةٌ، رَافَةٌ، مَحَبَّةٌ.

دەلئالەت

ك: راغمايى. [شارەزايى كەرن، رەتشانەدان]

ف: رەھنمايى، رەھبەرى.

ع: دَلَالَةٌ، هِدَايَةٌ، اِرَائَةُ الطَّرِيقِ.

دەلئالى

ك: رابەرى. دەسكىشى. [رەنمايى. ناوەندىارى، نارېژى]

كەرن]

ف: رەھبەرى، رەھنمايى. ميانجى گەرى.

ع: دَلَالَةٌ.

دەلئال

ك: دەردان. دادان. [تەراپى دادان.]

ف: تراواندن، ترابانەدن، بېرون دادن. شەرانەدان،

چكانەدن.

ع: رَشَح، فَتَح، نَضَح. نَشَّ، مَشَّ، بَذَعَ، مَثَعَتُ.

دەلەپ

ك: داھەز، گورەد. دەرېژ. [دەلەپ، فەلەز]

ف: گۇشاد. بىلەند.

ع: خَطْلٌ، وَاسِعٌ، طَوِيلٌ.

دەلەپوداھەز—دەلەپ

دەلەت

ك: دارايى. [دەلەت، سامان]

ف: دارايى.

ع: مَكْنَةٌ، ثَرْوَةٌ.

دەلە

ك: ھەلە، خورېرى. [يىكارە]

ف: دَلْه، ھەرجايى، ھەزەگەرد، بَلْھەوس.

ع: دَوَار، جَوَال، طَوَاف، خَاسِبٌ، عَيَار، بَوِ الْهَوَسِ.

دەلەديو

ك: نەرنەش. ماچەديو. [اژنى زەبەلاھى ناھەلە. ھەروھە:

ديو مىيىنە].

ف: سەننەبە. مادەديو. (ديو مادە، يا زەن گەندەى

بەھىكل)

ع: عَفْرِيت، قَلْعَمٌ، عِفْضَاجٌ.

دەلەسەگ

ك: دەل. [سەگى مىيىنە]

ف: لَاج، لَاس، دَر، لادە، سەگ مادە.

ع: کَلْبَة، مُعَاوِيَة.

**دوله‌شیر**

ل: کەنیشک. [کچ (نیدیومه).]

ف: دختر. (کنایه است).

ع: بَنت، ابنة.

**دوله‌شیر**

[ل: شیری مِیینه.]

ف: ماده‌شیر، شیرماده.

ع: لَبُوءَة، لَبُوءَة.

**دوله‌ک**

[ل: گیانداریکه. (قاسم و ده‌کە یەک تیرەن کە قاسم

سپیه‌کەیانە.)]

ف: دَلْک، دَلْک. (قاسم و دلک یک خانوادە‌اند کە

سفید را قاسم گویند.)

ع: دَلْق.

**دوله‌مه**

وینە

[ل: دۆلەمی (پەنیری تەپ).]

ف: لور، لورا، دَلْمه، دَلْمک. (پنیر تر)

ع: وَلِیخَة، کَرکَرَة، قَریشَة، رَئیشَة، قَرِی، حالوم،

**لور****ده‌لیان**

ل: دەر دان، لیتچون، دازاین. [تەپایی دادان]

ف: تراوش، تراب، ترابیدن، تراویدن، شَریدن،

پیشنگ.

ع: تَرشَح، اِتتِیاح، تَبَرُل، اِبْتَرار.

**ده‌م**

[ل: زار]

ف: کَب، کَب، تان، دَم، دَهَن، دَهان، زَفَر.

ع: فُو، فُو، فاه، فیه، فَم، فُوهُ، نَفْثَة، فُقم، قَب.

**ده‌م**

ل: دِهەنە. [دەرگا، سەرچارە، جینگە ی چروونە نار. (وێک):

ده‌دهنە ی کارێژ.]

ف: دَم، دَهَنه، دَهانه. (دَهانه‌ی قنات)

ع: فُوهُ.

**ده‌م**

[ل: سەرەتا (وێک: دەمی بەیانی).]

ف: آغاژ. (دَم صَبَح مثلاً.)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتداء.

**ده‌م**

ل: تار، عان. [کات]

ف: دَم، آن، هَنگام.

ع: وَقت، حَین، آن، زَمان.

**ده‌م**

[ل: دَمه، مَروشه‌دهمه]

ف: دَم، دمه.

ع: مَنفَح، مَنفَاح، مَنفَحَة، کَیر.

**دوله‌مه****ده‌م**

ل: تیشی. (دَم تَنخ) [تیشایی (لَبوی تَنخ).]

ف: دَم، تیزی.

ع: حَذ، غَر، غَرار، مَضْرِب، مَضْرَب.

**ده‌ماخ**

ل: بَرناخ، لوت. [کەپۆ]

ف: دماغ، بینی.

ع: أَنف، خَیشوم....

**ده‌ماخ**

ل: مەژگ، مەغز. [میشک]

ف: مَغز، مَغز، سَر.

ع: دِماغ، مَغُّ الرَأس.

**ده‌ماخ**

ل: دهمار. [فیز، لوتبەرز]

ف: دیوتور، شگفت.

ع: کَیر، طَمَح، طَمَح، نَخوة، تَكْبُر، تَبَخُّر.



## ده‌ماخ

ك: خروشی، كه‌یف، [شادی]

ف: خوشی، گیف، شادی.

ع: نَشَاط، مَسْرَّة، فَرَح، اِنْسِاط، اِبْتِهَاج.

## ده‌ماخ‌پروانش

ك: نووت‌پروانش. [ره‌زکردن، كه‌یف تینكدان]

ف: دماخ‌مالاندن، افسرده‌کردن.

ع: تَنكِیل، توهین، تكدیر.

## ده‌ماده‌م

ك: زورزو، هه‌یتاه‌یتا، ده‌ماید‌م. [به‌یتاپ‌یتا]

ف: دم به دم، زود‌زود، هماره، هردم، پی‌درپی،  
رَمَازَم، دَمَازَم.

ع: مُتَّحِل، مُتَعَاقِبًا، مُتَوَالِيًا، عَلَى الْاِتِّصَال، دَائِمًا،  
عَلَى الدَّوَام.

## ده‌ماده‌م

ك: ده‌ماید‌م، ده‌مه‌ما. [سهرتا (ده‌ماده‌می به‌یانی  
— به‌ربه‌یان —)]

ف: دَمَازَم، دَمیدن، آغاز. (دَمادم صبح)

ع: طُلُوع، أَوَّل، اِبْتِدَاء.

## ده‌مار

[ك: نیز]

ف: مَنی.

ع: كِبَر، غُرُور، اَنَفَة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

## ده‌مار

[ك: رگی نار‌گه‌لای روه‌ك.]

ف: دمار. (رگ‌های برگ نباتات.)

ع: عَرَق، عَصَب، عُرُوقُ الثَّيْبِ، عَصَبُ الثَّيْبِ.

## ده‌مار‌ده‌هاوردن

ك: نابور‌کردن. [تیابردن، له‌ناویردن]

ف: دمار‌در‌آوردن، نیست‌کردن.

ع: تَدْمِیر، اِهْلَاك.

## ده‌ماغه

ك: لوت‌ه، كه‌پَر. [كه‌پك (وشكانه‌ك كه كشاورته نار  
ده‌ریاره.)]

ف: دَمَاغه. (زمین پیش آمده در دریا)

ع: رَأْس.

وینته <۲>

## ده‌ماش

[ك: مروشه‌دهمه خستنه كار]

ف: دَمیدن.

ع: اِنْفَاح.

ده‌ماید‌م ← ده‌ماده‌م [هه‌ردور مانا‌كه‌ی.] (به هر دو

معنی.)

## ده‌میر

ك: گوتره. [گوترمه، خه‌مالاندن به بی‌پیتوانه‌کردن.]

ف: گوتره.

ع: تَخْمِین، تَخْمِینًا.

## ده‌م‌بوونه‌فاق‌چرادان

ك: ده‌م‌بوونه‌ته‌له‌ی ته‌قیاک. ده‌مه‌قمان. [واق‌ر‌پ‌بوون]

ف: ده‌ن ده‌ن بازماندن، ده‌ن خشکیدن، ده‌ن

خشک‌شدن. دَمَقْ ماندن.

ع: اِثْبَاسُ الْقَم، تَحْيَر.

ده‌م‌بوونه‌ته‌له‌ی ته‌قیاک ← ده‌م‌بوونه‌فاق‌چرادان

## ده‌م‌به‌ناو‌کولانگا‌کردن

ك: ده‌سورتان. [به‌توت‌که‌یی ده‌می‌سگ‌ده‌کن به‌ناوی

گه‌رمدا، نیت‌به‌گه‌رو‌ریش‌توخنی‌چیش‌ت‌و‌تیانه

ناکه‌و‌یت.]

ف: ده‌ن‌سوزاندن، ده‌ن‌به‌آب‌داغ‌فرو‌بردن.

(سگ‌را‌از‌تولگی‌ده‌ن‌به‌آب‌داغ‌فرو‌می‌برند،

که‌دیگر‌بزرگ‌هم‌بشود‌نزدیک‌آش‌و‌دیگ

نمی‌رود.)

ع: ...

## ده‌مه‌ده‌م

ك: ده‌مه‌رده‌م. [ده‌ماود‌م، له‌زار‌بو‌زار.]

ف: دهن به دهن.

ع: قَمَأَ بَقَمَ

دهم به دهن

ل: خراو وتن. [زمان دریزی، جنیوردان]

ف: دهن ویل کردن، هرزه گویی.

ع: فَحَش، سَبَّ.

دهم به س

ل: دهم به ستن. [دهم بستن له دم کردن (واک: دم به ستنی

سه گ.)]

ف: دهن بستن. (سگ مثلاً.)

ع: جَعَم، الْهَاج.

دهم به س

ل: دهجه ستن. [بیدنگ کردن به پاره. (رشوه پیدان)]

ف: دهن بستن. (رشوه دادن)

ع: رَشَو، شَكَم.

دهم به س

ل: نه فسورن. [نوشته ی ده مبه س، واک: ده مبه سی گورگ.]

ف: پَنَام، کَمَا، افسون، شو بیست.

ع: رُقِيَّة، تَعْوِيذ.

دهم به س

ل: چنودم سه گ. [پوز به بند، ده مبین (تورره که یا دارنیک

که پوزی سه گ یا کارزوله ی پی ده بستن.)]

ف: دهن بند. (کیسه یا چوبی که به دهن سگ

یا بزغاله بندند.)

ع: جُعَامَة، كِمَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، شِبَام، حِجَام،

صَرِيم.

دهم به کاهان

ل: ژاوژاو کردن. [سه جوونه، باش قسه بز نه هاتن.]

ف: ژاژیدن.

ع: حَطَل، مَجْمَعَة.

دهم به وخت

ل: شله. [شله ی برنج که تا راده یه ک خست بیت.]

ف: دَم پُخت، شله.

ع: دَم فُخت.

دهم به وخت

[ل: بی ددان]

ف: دهن پوک.

ع: أَحَك، أَدَرَد.

دهم تان

ل: به دزان، ده مبه پل. [قسه رِق، ده پیس]

ف: دهن تلخ، بَد دهن، بَد زَبان، بَد سَخَن.

ع: مَرَّ الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

دهم تواشا کردن

ل: دیان تواشا کردن. [سه بیرکردنی ده مودان. (واک:

ته ماشا کردن ده م و دانی نه سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَرَّ، قَرَار.

دهم به تان

[ل: تده له ده موه هیتان. (زمان دان له ناسمانه ی ده م تا

دهنگی لیوه بیت.)]

ف: نگ زدن. (زبان به آسمان دهن زدن که صدا

کند.)

ع: تَمَطَّق، نَقَر، انْقِيَار.

دهم تینیان

ل: مَرِّين. [دهم تینوندن، هه لَمَرِّين]

ف: مکیدن، دهن فروبردن.

ع: عَبَّ، شَقَعَ، كَرَعَ، كُرُوع.

دهم جاو

ل: ده مبه جاو. [دهم جاو: نه ندازه یه ک خواردن که بز جالوین

بشیت.]

ف: دهن خای، دهن خایه.

ع: مُضَغَة.

دهم چاک

ل: ده مشی، بیشه رم. [زوان شی، ده مپراو]

ف: دهن چاک، دهن ندریده، هرزه گوی، بی شرم،  
دهن لُق.

ع: نرب، بَدِي.

دهم چه پهل

ك: به دزوان، ده تال. [ده پیس، قسه تال]

ف: دهن لُق، دهن تلخ، بَدَسُخَن، بَدَرَبان،  
هرزه گو.

ع: نرب، بَدِي، مَرُ الْكَلَام، سَيُّ الْكَلَام.

دهم چه رخ دان

ك: چناکه دان، چنده دان. [چنهوهری، فره رسی]

ف: چانه زدن، دهن چرخ دادن، پُرگویی.

ع: هَذَر، ثَرْتَرَة.

دهم چه نخت

ك: بوله. [گهلور، سه پول]

ف: بی کاره، بی دهن.

ع: مُهَمَل، دَنَح.

دهم خاو

ك: شله زار. [مروئی شل و ول له قسه کردندا.]

ف: ژاژخای، دهن سست، سست زبان.

ع: لاوي، خا طَل، مُعْجَمَج

دهم خوه شانه

ك: ... مزگانی. [مزگینی خه بهری خوش.]

ف: بادان، دهن مزد، مزدگانی.

ع: جاثرة، صِلَة. بُشْرِي، تَبْشِرَة.

دهم داچه قاتن

[ك: دم کرده]

ف: دهن باز کردن.

ف: شحو، تهریت.

دهم دان

ك: له و برین. [له و بران، نائف خواردن]

ف: چریدن.

ع: رَتَع، رُتَوَع، رَعِي، رَعَايَة.

دهم دان

ك: ده مین. [ده ماندنی دهه]

ف: دمیدن.

ع: انفاخ.

دهم دان

ك: بهردان، دريژوگردن. [دایه ده می.] [به دهه ده دان،

دريژو گردنره]

ف: دراز کردن.

ع: تَطْوِيل، تَذْيِيل.

دهم دانه یه ك

ك: دانیه ك. [پسره دان، به ستق (بَر نمونه: دانیه کی

- به ستی - كتیپ.)]

ف: هم گذاشتن. (كتاب را مثلاً هم گذاشتن).

ع: سَكَّ، صَكَّ.

دهم ده ها

ك: ده مايدم. [سهرتا (وهك: دهه ده های به یانی - به ره به یان

...)]

ف: دَمَامَد، دمیدن، آغاز، تَبَاشِير. (دمه های

صبح مثلاً.)

ع: طَلَوَع، مَيَّة، بُدُو، بَدء، اِبْتِدَاء، أَوَّل، اَنْفَة،

طَبَاشِير.

دهم ده مان

[ك: دم له سر دم (دم خسته ناو ده می یه ك.)]

ف: لبالب. (دهن به دهن همدیگر گذاشتن)

ع: مُلَاثِمَة، مُفَاهَاة.

دهم ده می

ك: تارتاری. [رازواری، حوخلوی]

ف: دهم می.

ع: لَقَس، غَمَلَج، غَمْلُوج، غَمْلِيَج، غَمْلَاج، مُتَلَوْن،

مُتَلَوْنُ الْمَزَاج.

دهم پراس

ل: دوروسریژ. [قسه زان، ده مسور]

ف: دهن راست، دهن باز، دهن دار، بادهن، برهنه گو.

ع: آیهَم، مُتْهُوَر، جَسور، نَطَاق.

ده مسوان

ل: نارد مسوان [نارده برپهن: نمو ورده ناسنه ی له کاتی برپند کردندا دادمو ریت.]

ف: سونش، دندش، سناو، توبال.

ع: بُرَاذَة، حُکَاکَة.

ده مسوور

ل: گوساخ. [نترس، بی تره روا]

ف: گستاخ، دلیر، دهن باز، امیدوار.

ع: جَسور، جَرِيء، بُزاع، مَاجِن. مُسْتَظْهِر.

ده مسورد

ل: ناهمی، دلسرد. [هیوا برار]

ف: دهن سرد، ناامید، نومید، دل سرد.

ع: آیس، مایوس، قَانِط، خَائِب، قَنُوط، قَنِط.

ده مسورده و بوون

ل: ناهمی بوون. [ناومید بوون]

ف: دهن سرد شدن، نومید شدن، ناامید شدن.

ع: یَاس، قَنُوط، قَنَاطَة، اِیاس، خَیْبَة.

ده مشر

ل: ده چاک، ده نمویسیاگ. [زرانش، ده نه و ستار]

ف: دهن لُق، دهن دریده، دهن چاک، هرزه گو.

ع: ذَرِب، بَذِي، هَذَار. فَيَاش، مِذِیاع، هَرِیت، حَکِي.

ده مشل

ل: ده مسورد، دلسرد. [ناومید]

ف: دهن سرد، دل سرد، نومید، ناامید.

ع: آیس، قَنِط، قَنُوط، قَانِط، مایوس، بَارِدُ اللَّحْن.

ده مقره

ل: قره، ده جوره، ده نگه شه. [دهمه قاله]

ف: شَنگ، آفند، شکراب.

ع: نِقَار، نِفَار، نِزَاع، مُنَازَعَة، مُكَابَرَة، مُحَاجَة، مُنَافَرَة، اَلْزَاعُ اَللُّغْطِي.

ده مقووجان

ل: ده چه ستن، قسه نه کردن. [بینه نگ بوون، رسکت بوون]

ف: دهن بستن، دم نژدن، دم گرفتن، نه گفتن.

ع: سُكُوت، صُمُوت، ضَمَر، اِطْرَاق.

ده مقووجیاک

ل: ده چه سیاگ، قسه نه کمر. [بینه نگ، دم به سراو]

ف: دهن بسته، دم نزن، دم گرفته.

ع: سَاكِت، صَامِت، ضَامِر، مُطْرِق، مَامُون، كَتُوم.

مَحْرَم.

ده مکردن

ل: لَیْثِیَان، سَهْرِنِیَان. [لَیْثَان: خسته سهر ناگر بو]

پینگین. (وه: دم کردنی پلاو.)

ف: دم کردن، بار کردن، پُختن. (پلو مثلاً.)

ع: طَبِخ.

ده مکو

ل: سهر زاشت. [ده مکوت، لومه]

ف: دهن کوب، سرکوب، سر زنش.

ع: لُوم، ثَوْبِیخ، تَکْدِیر، تَعْدِیل، تَغْزِیر.

ده مکیشان

ل: پینگین، کولیان. [پینگیشتن به خسته سهر ناگر.

(وه: دم کیشانی پلاو.)

ف: دم کشیدن، پخته شدن. (پلو مثلاً.)

ع: اِنطِبَاح.

ده مکیشان

ل: لوروشه کردن. [هه ناسه هه لکیشانی توند. (وه: هه ناسه

هه لکیشانی نه ژدیا.)]

ف: دم کشیدن. (نفس کشیدن از دهها مثلاً.)

ع: تَنَفُّس.

ده مگا

ل: [ک: جیگی دانانی دمه له کوورده، به کوورده هه

دهتین: دهگا.)]

ف: دهگاه. کوره. (جای گذاشتن دم به کوره، خود کوره را هم دهگاه گویند.)

ع: مَنفَع، مَحَلُّ الْمِنْفَاح. کُور.

دهمگا

ک: جینگهدم. [جینگهماج]

ف: دهنگاه، بوسهگاه.

ع: مَلْثَم، مَحَلُّ الْقَبْلَة.

دهمگه نیک

[ک: دم بزرگن (که سینگ که دمی بزرگنی لی بیت.)]

ف: دهن گندیده. (کسی که دهنش بو بدهد.)

ع: أَبْخَر.

دهملاز

ک: دم گیتی. [دهخوار]

ف: لوس، لوش، دهن کج.

ع: أَفْقَم، أَضْجَم، مُجَوَّق.

دهملاره

[ک: گوزله، سوراخی]

ف: کوزه، آبخوری

ع: مَشْرَبَة.

وینه

دهم لیدان

ک: وتن، چهنه دان. [سه کردن. زور وتن]

ف: دم زدن، چانه زدن، گفتن.

ع: تَكَلَّمَ، مَذَرَ، نَطَق.

دهم لیدان

ک: لیدان، دهمین. [دمه خسته کار.]

ف: دمیدن، دم زدن.

ع: انْفَاح.

دهم لیتیان

[ک: دم پیتوان (وهک دم به گوزره نان.)]

ف: دهن گذاشتن. (دهن به کوزه مثلاً گذاشتن.)

ع: شَفَه.

دهمنه

[ک: جینگه دم له نیرگه له دا.] (میان و دهمنه)

ف: دمه، دمنه. (میان و دمنه)

ع: مَمَصَّة.

وینه «تینانوی

دهمنه ویساک

ک: دهمشپ. [دم نهرستار، زوانشپ]

ف: دهن لُق.

ع: حَكِي، هَرِيْت، مَذِياع، فَيَاش.

دهم نیانه ناو

[ک: دم به نارمونهان و هلمزینی.]

ف: دهن به آب گذاشتن.

ع: كُرُوع.

دهموپل

[ک: لیتاتوری، لیتوشاوی، هدره ها: دست و زار]

ف: دهن، زرنگی، برازندگی. دست و دهن.

ع: قَم، لِيَاقَة، كِفَايَة، اِسْتِعْدَاد. اَلْقَمُ وَ اَلْيَد.

دهموچار

ک: رو، رومست، روانست، ده کودیم، چروچار، دیدار،

شیره. [روخسار]

ف: رو، روی، دیم، دیمه، چهر، چهره، سنج، بُک،

رُخ، رُخسار، رُخساره، فیلسته، بُندخت، دیدار.

ع: خَد، وَجْه، عَارِض، صُورَة، جَبِين.

دهمودو

[ک: بیت، فپ، ناسوردهی]

ف: دمودود.

ع: خِصْب، رَغَاذَة، رَفَاة، غُضَارَة.

دهمودوس

ک: فرز، زور، نازا. [گورج، خیرا]

ف: زو، زود، بی درنگ.

ع: قَوْرَا، سَرِيفَا.

## دهموره

ك: سروه، وره، ورته، [پرته (قسمی هیتاش...)]

ف: دَمور، شرفاك، سَروا، (سخن آهسته)

ع: دَنَدَنَه، هَس، هَلَس، نَدَس، رَكَن، دَوِي... .

## دهموره

ك: دهمره، قره، دهنگهشه، [دهمقانی (دهمهر)]

ف: شكراب، شنگ، آفتند، (نزاع لفظی)

ع: نِزاع، اِختِلاف، نِقار، نِفار.

## دهموفج

ك: دهمرهوجه، پتویژ، [دهمولهوس (بۆ سووکایدتی به کار

دهبریت...)]

ف: دَهَن و لُوجَه، (در مقام توهین مستعمل

است.)

ع: فَم وَ جَحْفَلَه، فَم وَضَغَضَفَه.

## دهموتهوجه - دهموفج

## دهموره - دهموره

## دهمه

ك: تیتغه، [لیوی تیغ (وهك: دهمی چهقر...)]

ف: دمه، تیغه، (دمه‌ی چاقو مثلاً.)

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

## دهمه

ك: ناغره، [دارجگه، دهمنه]

ف: مشتوك.

ع: مَصَّه.

## دهمه - دهمنه

## دهم هاتن به یهكا

ك: دم به یهكا هاتن، ژاوژاو، [قهجاوین، قسه باش بۆ

نه هاتن...]

ف: ژاژیدن، ژاژخایی، زبان پیچیدن.

ع: خَطَل، مَجْمَجَه، نَی، (واوی است...) [واویه: ل - و -

ی...]

## دهمهترشته

ك: تولاشه، [تهلهزم]

ف: خاشه، خلاشه، دَم تیشِه.

ع: نُحَاثَه، فُضَاضَه، بُرَايَه.

## دهمهتهقی

ك: دهتهقائن، [دهمهتهقه، گفتوگو (نیدیومه...)]

ف: دُرایش، گفتگو، (کنایه است.)

ع: تَنَاطُق، مُحَادَثَه، مُحَاوَرَه، مُكَالَمَه.

## دهمهتهقی

ك: دهتهقائن، [دهنگ له دهمره هیتان...]

ف: صدای دهان، صدای زبان.

ع: طَعَطَعَه، طَع.

## دهمهجاو

[ك: دمهجاو: نهندازیهك خواردن كه بۆ جارین بشیت...]

ف: دهن خای.

ع: مُضَغَه.

## دهمهچهقر

ك: دمه، [لیوی چهقر...]

ف: دمه، تیغه، تیغه‌ی چاقو.

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

## دهمه‌داچهقی

ك: دهم‌داچهقیان، [دهم گردنمه، دم کرانهوه]

ف: دهن باز شدن، دهن باز کردن.

ع: شَحَو.

## دهمه‌داچهقی

ك: چناکه‌هته‌كائن، گیان‌دان، [گیان که‌نشت، گیانه‌لا]

ف: چانه‌تکان دادن، جان‌کندن، جان‌دادن.

ع: اِحْتِضَار، زُهوقُ الرُّوح، سَكْرَاتُ الْمَوْت.

## دهمهرقویان

[ك: شه‌ردالی کردی...]

ف: شلوار کردی.

ع: رِجْلَانِ الْكُرْدِيّ.

وينه‌ی هيمه.

دهمهريزه

[ك: تيغی كولی لیوشكار.]

ف: دمه‌ریخته.

ع: قَل، قَلِيل، مَقْبُول، مَقْلَل، أَقْل، مُنْقَل، مُنْثَلِم، مُنْثَلَم، أَثْم، قَضِم، قَضِيم، عَلِب.

دهمه‌زرد

ك: پرتالیا. [سهرنیا، جوش‌دانه‌ی سهری نامرزی كولیوری كانزا. (واك: پرتالیا كردنی دهم‌ته‌شوی).]

ف: دمه‌زرد. (دمه‌ی تیشه را مثلاً فولاد گذاشتن.)

ع: ذُكْرَة، تَذْکیر.

دهمهق

ك: واق، مات، سهراسیمه. [مەنگ، سهرسام]

ف: دمیق، مات، آسیمه.

ع: مُنْخِیر، حِیران، مَبْهوت.

دهمه‌چیچی

[ك: سهرمه‌ست: نمر ورده‌ی که له کاتی مقه‌ست کردندا دهریت.]

ف: خش، خاش، خاشه، دمه‌چیچی، ریزه‌پیزه.

ع: قُذَاذَة، قُرَاضَة، جُذَاذَة.

دهمه‌لاسکی

ك: لاسایی. [دهمه‌لاسکه]

ف: نوس، نویسی‌گری، والوچانیدن.

ع: لَمَص، تَلْقید.

دهمه‌وچوون

ك: پیری‌وچوون، سهره‌خته‌وچوون. [به پیری‌ره چوون. سوزاخ گرتن، به‌سهر کردنه‌ره]

ف: پیش‌وازی‌رفتن، سراز‌رفتن.

ع: اِسْتِقْبَال، لُقْیَة، تَلْقَی.

دهمه‌وخوار

ك: سهره‌وخوار، دهمه‌وخوون. [سهره‌وخوون، وه‌رگه‌پاوا]

ف: نگون، نگو‌ن‌سار، سرنگون، واژگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنكُوس، مَنكُوس، مَنكُوت، مَعكُوس.

دهمه‌ودهم

ك: ك‌دەم به دەم. [دهمه‌ودەم، له ده‌مه‌ره بۆ دەم.]

ف: دهن‌به‌دهن.

ع: قَمَا بِقَم، قَمَا عَن قَم، مَعْنَعَن.

دهمه‌وژو

ك: له‌په‌روژو، دوولوزه. [به‌سهر روودا که‌وتوو.]

ف: دَمَرَو، دَمَر.

ع: مَكِب، مَنكَب، مَنبَطَح، مَسْلَطَح، مَسْتَبْرَك، مَسْتَبِخ.

دهمه‌وژوکه‌فتن

ك: له‌په‌روژوکه‌فتن. [به‌سهر روودا که‌رتن]

ف: دَمَرَوافتادن.

ع: كُبُو، اِنْكِبَاء، اِكْبَاب، اِنْكِبَاح، اِسْلَطَاح، اِسْتَبْرَاح.

دهمه‌وژوو

ك: ... راس. سهره‌وژوو. [سهریه‌ره‌وژوو. راه‌ستار، قنج]

ف: س‌رابالا. راست.

ع: قَائِم، مَنْتَصِب، مَسْتَقِيم.

دهمه‌وژیر

ك: سهره‌وژیر، سهریه‌ره‌وخوار. [سهره‌وخوار، سهره‌وخوون، وه‌رگه‌پاوا]

ف: سرازیر، نگون، نگو‌ن‌سار، سرنگون.

ع: مَنكُوس، مَعكُوس، مَقْلُوب، مَكْبُوب، مَكْبَأ.

وينه—سنگیره

دهمه‌وخوون

ك: دهمه‌وخوار، سهریه‌ره‌وخوار. [سهره‌وخوون، وه‌رگه‌پاوا]

ف: سرنگون، نگو‌ن‌سار، نگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنكُوت، مَنكُوس، مَعكُوس، مَكْبَأ.

وينه—سنگیره

## دهمه‌ور

ك: دهلو، چنه‌ور، چناكه شكياگي. [زۆرلى، فره‌تس]

ف: چنه‌ور، چانه‌ور، بى شرم.

ع: هَذَل، ثَرثار، ذَرَب. بَذِي.

## دهمه‌ورى

ك: چه‌نمورى، چناكه شكياگي. [فره‌تسى، زۆرلىسى]

ف: چانه‌ورى، پُرچانگى، بى شرمى.

ع: هَذَر، ثَرثرة، ذَرية، بَذاة.

## دهم هه‌راش

ك: زواندار. [دهم‌ور]

ف: تَرزيان، زَبان، آوَر، زَبان‌دار.

ع: فَيَه، مَنطيق، فَتَيَق، ذَلَيَق، طَلَيَق، طَلَيَق. فَصِيح، بَلَيغ.

## دهم هه‌لېس

[ك: دم هه‌لېچ]

ف: ده‌ن‌بنده.

ع: لَثام، لِفام، لِفام.

وینه: «ده‌سان‌شمره»

## دهم هه‌له: ده‌م نه‌وېستگ

ده‌مى چاكي‌نيه.

ك: ده‌مى شپه، ده‌مى له‌قه. [ده‌م نه‌وستاره]

ف: ده‌ن‌ش لى است، ده‌ن‌ش چاك نهدارد. شرم

ندارد.

ع: ذَرَب، ذَرَب، شَرَس، شَكِس، شَطَاخ. بَذِي.

## ده‌مين

ك: ده‌م‌لېدان، ده‌مدان، ده‌مائن. [ده‌مه خستنه كار.]

ف: ده‌ميدن، دَم‌زدن.

ع: نَفَخ، انْفاخ.

## ده‌مين

ك: ده‌لېهاتن. [خوهره‌تار ده‌مى.] [ده‌ر كه‌وتن له ناسوزه]

ف: ده‌ميدن، برآمدن.

ع: طُلوع، اِشراق، اِنْبِلاج، اِنْفلاج، اِنْفلاق، اِضاة.

## دهم يه‌ك‌دان

ك: ده‌م‌دانه يه‌ك. [يئوه‌دان، به‌ستن (وهك): ده‌م‌دانه يه‌كى

كتيب.]

ف: هم‌گذاشتن. (كتاب مثلاً).

ع: سَك، صَك.

## دهم يه‌ك‌دان

[ك: دانه‌ده‌م‌يك، به‌يه‌كه‌وه‌ستن]

ف: به‌هم‌بستن، به‌هم‌پيوستن.

ع: وَصَل، لَفَق، تَلْفِيَق، اِلْحاق.

## دهم يه‌ك‌نيان

[ك: دم به‌يه‌كدانان، يئده‌نگ بوون]

ف: خاموش‌شدن.

ع: سَكوت، صُموت.

## ده‌نك

ك: ده‌نكه، دانه. [تاك، دنك، ده‌نك]

ف: دانه، يك‌دانه.

ع: فَرَد، واحد، أَحَد.

## ده‌نك

ك: دان، ده‌نكه. (ده‌نك هه‌نار) [دنك]

ف: دانه.

ع: حَب.

## ده‌نك

ك: ده‌نكه، په‌راسو. [په‌راسى]

ف: دنده، پَره.

ع: ضَلَع.

## ده‌نكه

ك: چه‌ردان. [چاودار: گيايه‌كه.]

ف: چودان.

ع: رُؤان، دَنَقَة.

وینه: «چودان»

ده‌نكه: «ده‌نك» [ده‌رسى ماناكى.] [به‌هرسه‌معنى.]

## ده‌نك



ك: سدها، بانگ، نواز، [نهری گوی دهیستت].

ف: غزه، صدا، آواز، نرای، پژواک.

ع: صوت، نداء، نامة، رنين. دعوۀ.

### دهنگ

ك: خه‌ور، [خه‌بر، باس]

ف: صدا، خبر.

ع: بحث، خبر.

### دهنگ

ك: چاو، نوازه، [ناریانگ، دهنگز]

ف: چاو، آوازه، صدا.

ع: سمعة، شهرة، شائعة.

### دهنگ به دهنگ يهك دان

ك: جفتی، [هاردهنگ بون له گزانی وتندا].

ف: فرو دست، جفتی، صدا جفت کردن.

ع: تطبیقُ الغناء.

### دهنگ بهرز

ك: سدهای بولون، [دهنگی زولال]

ف: آواز بلند، صدای رسا.

ع: جهر، چهار، صوت جلی.

### دهنگ پنجه‌یاک

[ك: دهنگی گه‌پاره (ولهك: دهنگيك كه له كته‌وره

ده‌گه‌پته‌وره.)]

ف: نوف، توف، پژوال، پژواک، پژواک، خنیده،

سدا، (صدایی که از کوه مثلاً برمی‌گردد).

ع: ردة، طنین، صدی، صوت مُعكِس.

### دهنگ ته‌پل

ك: دمبلی‌دمبار، [ده‌بیم]

ف: رجاف، دبداب.

ع: دَر‌دار، دبداب.

### دهنگ دانه‌وه

[ك: زایه‌له]

ف: نوییدن، توفیدن، دراییدن، پژوالیدن،

خنیدن، سدادادن، چرنگ.

ع: ردة، طنین، صدی، رجعُ الصوت.

### دهنگ دانه‌وه

ك: بلارو‌بوون، [ته‌نینه‌وه (ولهك: بلارو‌بوونه‌وی هه‌وال.)]

ف: پراکنده‌شدن، (خبر مثلاً).

ع: شیوع، شیعان، ذیوع، ذیعان، فیضان، انتشار،

استفاضة.

### دهنگ دایره

ك: زرنکه‌زرنگ، درمه‌درم، [دهنگی دهف]

ف: دُرُمب‌دُرُمب.

ع: عَرَف.

### دهنگ زهنگ

ك: زرنکه، زره، [دهنگی بول، دهنگی زهنگوله]

ف: دزنگ، چزنگ، دزنگ، نرای.

ع: صکيل، ذوی، طنین، صوتُ الناقوس.

### دهنگ کردن

ك: بانگ کردن، [گاز کردن. هه‌وال پیدان]

ف: خواستن، خبر دادن.

ع: دعوۀ، اخبار، اعلام.

### دهنگ کردن - لیخو‌پین

### دهنگ‌گر

ك: دهنگ‌زل، [دهنگ‌گیر، دهنگ‌زیر]

ف: صدا گنده، صدا گرفته.

ع: اَنج، اَجَش، اَمَل، اصحل، فحفاح.

### دهنگ‌گیران

ك: دهنگ‌گپوون، [دهنگ نووسان]

ف: صدا گرفتن.

ع: بُحَة، جُشَة، جُشرة، صَحَل...

### دهنگ مهل

ك: دهنگ په‌له‌ور، سدهای مهل، [ناوازی بالنده]

ف: سپیر، سپیل، (آواز مرغان)

ع: صفیر، صوتُ الطیور.

## دەنگ نەقارە

ك: دەمبلی دەمبار. [دەنگی دەهۆن]

ف: رجاف.

ع: نردار.

## دەنگە نێز

ك: دەنگزێل. [دەنگزێر]

ف: صدا گنده.

ع: آجش، أصل.

## دەنگوباس

ك: خەوێر، هالو هەواڵ، چاروێر. [هەواڵ، باسوخواس]

ف: چاو، پزواک، سرو صدا.

ع: أَلْبَحْثُ وَ الْخَبْرُ، أَخْبَار.

## دەنگە

ك: دەنگ، قار، چرە. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

## دەنگە دەنگ

ك: قارەقار. هەرا. [قەرەقرە. خوێو]

ف: صدا. غوغا، گوگا، غریو، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، هُراء، جَلْبَة.

## دەنگەشە

ك: دەمقەر، قەر، قارەقار. [قەرەقرە]

ف: چَغْبَلْع، خَر خَشْه، قَرَقَشْه.

ع: صَخْب، نِزاع، ضَوْضَاء، جَلْبَة.

## دەننه

ك: دەنك، پەرەكە، پەراسوو. [پەراسی]

ف: دند، دنده، پِرە، استخوان پهلوی.

ع: ضلع.

وینە ← پەراسو

## دەنووک

ك: دەمنووک. [دندروک، نیکل]

ف: نوک، نک، تَک، نول، شَند، کُتنه، چنگ،

## چَنک

ع: مَنقار، مَنقاد، مَنقاف، مَنسَر، خَطْلَم.

وینە

## دەنووکه

ك: مروخوزز. [دەمروکانه: گیایە کە.]

ف: کشمش کاو لیان.

ع: دبیق.

## دەنووکه

[ك: نەر نامرازی ژنی تاری پی لێ دەدەن.]

ف: رَحْمه، سَكافه، شَكافه.

ع: مَضْرَب، مَضْراب.

## دەو

ك: تاخت، تار، سەلف، چوارنان. [غار]

ف: دو، تاخت، تاز، چهارتعل.

ع: عَدُو، رَكْض، خَب، خَبَب، كَرْدَجَة، هَمَلَجَة.

قَبِصَى.

## دەو

[ك: یاریەکی بەناوبانگە بە پەنجەیی دەست دەکرێت.]

ف: دو، بَرزْدن. [بازی ای است معروف به

وسيله ای انگشتان دست.]

ع: مُخَارَجَة.

## دەوا

ك: دەرمان. [نامرازی چارەسەر کردنی نهخوشتین.]

ف: دَرمان، دارو.

ع: دَوَاء.

## دەوات

ك: مەرەكە فدان. [شوشەیی مەرەكەب.]

ف: آمه، زنگبار، خوالسته، خوالستان، دَویت،

دَوَات.

ع: نون، مَحْبَر، دَوَاة.

## دەواخ

ك: خروشه. [دەباخ، خوش کردنی چەرم.]

ف: خوشه، پیرایش، پیراهش، پرداخت.

ع: عَمَن، دباغة.

### دهواخانه

ك: خورشه خانه. [دهباخانه]

ف: خوشه خانه، پیرایش خانه، پیراهش گاه.

ع: مَدْبَغَة، مَنِيَّة.

### دهواخانه

ك: دهرمانخانه، دهوافروشی. [شروتی تایسه تی دهرمان فروشتن.]

ف: داروفروشی، داروخانه، درمان خانه.

ع: دارُ الْأَدْوِيَةِ، صَيْدَلِيَّة، أَجْزَائِيَّة.

### دهواچی

ك: پیتسه چی، خورشه چی، پیتسه خورشکر، پیتس خورشکر.

[دهباچی، پیتست خورشه کهر]

ف: چرمگر، چرمچی، پیرایش گر، پوست پیرا.

ع: دَبَاغ، اَمَحَس.

### دهواخی کریک

ك: خورشه کریاک، خورشه. [خورشه کراو، دهباخی کراو]

ف: پیراسته.

ع: مَدْبُوح، أَفِيَق.

### دهوار

ك: ره شال. [تارل]

ف: سیاه چادر، خیمه.

ع: خِيَاء، حِوَاء، كُجَع، قَارَه، خَفَض، قُسْطَاة، مَطْلَة. وینه

### دهواساز

ك: دهرمان ساز. [دهرمانگر]

ف: داروساز، داروگر، درمان ساز.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوافروش

ك: دهرمان فروش. [که سیک که پیشه ی دهرمان فروشتنه.]

ف: داروفروش، درمان فروش.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوام

ك: مان، بون، بر کردن، پایداری. [مانره، خایاندن، کول ندان]

ف: مان، بودن، پایداری، همیشگی، هماره گی، همیشه بودن.

ع: دَوَام، ثَبَات، قَرَار، بَقَاء.

### دهوان

[ك: تینخی به خالومیل.]

ف: دبان، بلارک، پلارک، پلانک، پرالک، روهنی، روهینی، روهیناک، آهار، پُرند، زیرک. (تیغ جوهردار)

ع: ذَرِي، فِرْنْد، اِفِرْنْد، ذَو فِرْنْد، مُوَشِّي، مَاشُور، مَجُورَمَر.

### دهوانچه

ك: تدهوانچه، پشتار. [دهمانچه]

ف: تَوَانِچِه، تِپَانِچِه.

ع: طَبَنَجَة.

وینه—شَمَش نَافَر

### دهوای قهی

ك: دهرمان هراژ. [رشتنه ره، دهرمانی رشانره.]

ف: هراش دارو، داروی هراش.

ع: مُقَيَّن.

### دهوتهر

ك: دهوتهر، دهسهك. [په پار، په پاروی مهسرهف و داهات تیدا نورسین.]

ف: دفتَر، آوار، آواره، مار، ماره، آیاره، آواره، اَنگاره، کتابچه.

ع: دَفْتَر، قَرَاطِيس.

### دهور

ك: په ر، په راپه ر، قهراخ، قهروخه. [دهورویهر، دهورپشت]

ف: فَرِیش، فَرَنج، فَره‌انج، پوز، بَرپوز، بَرَفوز،  
بَرَفوس، بَرپوس، بَرپوش، بَدپوز، پیرامون  
نَهَن.

ع: خَطَم، فَنطِیسَة.

**دوره ده موچاو**

[ک: دوری روخسار]

ف: آنج، گرداگرد رخسار، پیرامون چهره.

ع: اطرافُ الخَدَّ، حَوَالِی العَارِض.

**دوره گرتن**

ک: ناخَله‌دان، دوره‌دان، [چوارلاگرتن، تابلورقه‌دان]

ف: دورگرتن، میان‌انداختن.

ع: اِحْدَاق، اِحاطَة، مُحَاصَرَة.

**دوره ناخوون**

[ک: دوربربری نینوک]

ف: پیرامون ناخُن.

ع: حُجَر.

**دوره و نه سه لسلول<sup>۱</sup>**

ک: چدرخه و زنجیر، [سور و ریچکه به‌ستن].

ف: چرخ و زنجیر.

ع: دَوْر و تَسْلَسُل.

**دوره**

ک: دور، قهرخه، پیرانیپر، [دوربربر، دورپشت]

ف: نور، نوره، نریواس، پیرامون، گرداگرد.

ع: اطراف، حَوَالِی.

**دوره**

ک: چاخ، چدرخ، ریزگار، زه‌مانه، دوران، [سدردهم، سور]

ف: نور، نوره، نوران، زمانه، زمان، روزگار،

هنگام.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، آیام.

**دوره‌دان**

ف: گرد، گرداگرد، پیرامون، نریواس، زه، نور.

ع: دَوْر، اطراف، حَوَالِی.

**دوره**

ک: دوران، خول، گنج، چدرخ، زه‌مانه، [سور، سدردهم]

ف: دور، نوره، دوران، چرخه، چرخ، زمان،

روزگار، گردش

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، آیام.

**دوره**

ک: چدرخه، گنجکه، به‌سیان به یک‌سو، [سور، ینکوره]

به‌سران. [برای «ته‌سه‌لسول»].

ف: چرخه، چرخ، [برادر تسلسل]

ع: دَوْر.

**دوره**

ک: خورنموره، پیاجورنموره، [پیداچورنموره و وانه

رابردوه‌کان].

ف: دور، بازخوان، [تکراز درس‌های سابق]

ع: تَذْکِیر، تَمْرِین، تَکْرِیر، دَوْر.

**دوران**

ک: دور، چاخ، خول، گنج، چدرخ، [سدردهم، سور]

ف: نور، نوره، نوران، هنگام، روزگار، زمان،

چرخ، گردش.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، نوران، آیام.

**دوره‌اندوره**

ک: دور، پیرانیپر، [دوربربر، دورپشت]

ف: نورانور، گرداگرد، زه‌ازه، نریواس،

پیرامون.

ع: اطراف، حَوَالِی، دَوْر.

**دوره ده**

ک: پَرز، پَرزَه، [قه‌پَرز]

۱- دوره و ته‌سه‌لسول دوو زاراهوی زانستی فله‌سه‌فه و

که‌لامه. (ر - ر)

۲- دوو زاراهوی زانستی فله‌سه‌فه و که‌لامه. (ر - ر)

ك: دهر گرتن، ناخله دان، تهره نه دان، ته نوورده دان. [چار

دهر گرتن، نابلووقه دان]

ف: دوز گرفتن، میان گرفتن.

ع: احاطة، احداق، عكوف، تحاوش، محاصرة،  
استدارة.

### دهوره کردن

ك: گیتچه کردن، چرخ خواندن. [سووانده، خول خواندن]

ف: گردیدن، چرخیدن، چرخ خوردن،  
گیج خوردن.

ع: طوف، عوف، عیف، عیفة.

### دهوری

[ك: ده فری نه قول.]

ف: دوری.

ع: طبق، صحن، مصحنة. (ماعون)  
وینه

### دهوریش

[ك: دهرویش، عمره آل]

ف: درویش، درپریش.

ع: سیروت، صفریت، درویش.  
وینه

### دهوریشی

[ك: بینهرایی، که ساسی]

ف: درویشی، درپریشی.

ع: بؤس، بؤوس، افتقار.  
دهول

ك: دهول، دهوله سربنا. [ته پلی گهره، نامیریکی  
موسیقیه.]

ف: دهل، تبیر، تبیره، شندف.

ع: نقارة، کوس، طبل.

وینه

### دهوله ت

ك: گیاندار، زنده مال. [مهرمال]

ف: تكاور، جاندار.

ع: حیوان، مواشی، اغنام.

### دهوله ت

ك: دهلوت، دارایی. [سامان]

ف: دارایی.

ع: ثروة، مكنة.

### دهوله سربنا

ك: دهول و سربنا، دهول. [نامرایکی موسیقیه.]

ف: دهل و سربنا، دهل.

ع: نقارة.

وینه - بون

### دهوله مهن

ك: لوت، دارا. [ساماندار]

ف: دارا، دارنده.

ع: ثری، ثیری، ملی، ملیء، غنی، مؤسیر، مُمُول،  
ثروان.

### دهولن

ك: متك، بنجك، بته. [دهولن]

ف: بته، بوته، برسته.

ع: بُتة.

### دهوله

ك: ... بدهر. [راکر، غارکر]

ف: تكاور، دوتده، تازنده.

ع: فرار، عادی، ركوض، ماشیه.  
دهوه

ك: قیره. [قور]

ف: قور، غر، فنج، دبه، دبه خایه، غرنج.

ع: مفتوق.

### دهوه ره

ك: چار، چاره، تیمار. [چاره سر]

ف: چاره، بیارش، تیمار.

ع: دفع، علاج، مداوة.

**دوهدهی دهر**

ك: چار، چاره، [چاره‌سری نه‌خوشی]

ف: چار، چاره، بیارش، تیمار، تیماردرد.

ع: علاج، دَفْع، دَفْعُ الْمَرَضِ، عِلَاجُ الْمَرَضِ.

**دهوی-که‌ره‌که** [رشته‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**دهویت**

ك: گه‌واد، ژغیز، جاکه‌ش، [بی‌تامووس]

ف: قَلْتَبان، قَرْتَبان، غَرْتَبان، قَرْتَبوس، قَرْتِه،

قَرْت، غَرچه، غَرَاجه، نَراره، کَشخان، کشیخان،

ریشمال، رَن جَلَب، زَن به‌مَزْد، جاکَش.

ع: دَيوُث، قَواد، قَرطَبان.

**دهویت-دهوات** [رشته‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**دهویت-دهوی** [رشته‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**دهویر**

ك: نویسنه، [نوسەر]

ف: دَییر، دَویر، دوویر، پَنّاغ، نویسنده.

ع: مُنْشِي، مُحَرَّر، کاتب.

**دهها!**

ك: نه‌ها! [رشته‌ی سه‌یرمانه.]

ف: دهه! اهه!

ع: هَه!

**دههر**

ك: چهرخ، روزگار، [فدله‌ك، روزگار، زه‌مانه]

ف: زَوَكْش، روزگار.

ع: دَهر.

**دههول-دهول****ده هزار**

[ك: ژماره‌ی پاش ۹۹۹۹.]

ف: بیوَر، بیوار، ده هزار.

ع: عَشْرَةُ أَلْفٍ.

**دهه‌نه**

ك: ده‌م، درگا، [زار، سه‌رچاره، جینگه‌ی چوونه‌نار، (وه‌ك)

ده‌ده‌نی بیر یا کارِتِر.)]

ف: دَهْنه، دهانه، (دهنه‌ی چاه یا قنات مثلاً).

ع: قَم، قَوَه.

**دهه‌نه**

ك: دیانه، [ناسنی لغاو له ده‌می یه‌کسدا، (وه‌ك: ده‌ده‌نی

نه‌سپ.)]

ف: دَهْنه، دَهانه، (دهنه‌ی اسپ)

ع: نَضو، شَكِيْمَة، (سِحال، لُجام، زَمَام)

وِئنه-لغاو

**دهی!**

ك: ده‌یسا!، زو‌که! [خِیرا‌که!]

ف: زودباش!

ع: غَید، اِسْرَخ!، اِفْعَل!

**دهیار**

ك: که‌س، هیچ‌که‌س، [که‌سِئک، تاکِئک، هیچ تاکِئک]

ف: کَس، هیچ‌کَس، زاوَر، زاوار.

ع: آخَد.

**دهیچوور**

ك: تاریک، شه‌ره‌زنگ، [نه‌نگوسته‌چار]

ف: دَیجور، تاریک، سیاه.

ع: دَاجِي، غَاسِق، مُظْلِم، مُدْلَهْم، غَیْهَب، دَیجور،

**دیجوج****ده‌یر**

[ك: پهرستگای قه‌شه.]

ف: دَیر، (معبد راهب)

ع: دَیر، صَوْمِعَة، زاوِیة.

**ده‌یری**

[ك: نه‌و قه‌شه‌یه‌ی له پهرستگادا ده‌مینیتیه‌ره.]

ف: دَیری، دَیرنشین.

ع: دَیری، أَهْلُ الدَّیْرِ، ساكُنُ الدَّیْرِ.

**ده‌یری**

[ك: ده‌ری (نه‌وانه‌ی رو‌دله‌وه‌کان ده‌ده‌نه پال روزگار و

ده لَین: دنیا همر بوه و همر نه بیت و به دیهینه ری نیه.)  
 ف: ده ری. (معتقدین دهر که می گویند دنیا  
 ازلاً بوده و ابداً نیز خواهد بود و صانع ندارد.)

ع: ده ری. مادی.

دهیری

ک: شیت، همرده. [که لله یی، لیره]

ف: دیوانه، واله.

ع: مجنون، مقتون، وکله.

دهیسا!

ک: زوکه!، زوکه سا، دسا! [خیراکه!]

ف: زودباش!، پس زودباش!

ع: اسرَع!، فافَعَل!

دهیسا دهی!

ک: دسا دهی!، زوکه سا زو! [خیراکه خیرا! (بر جدخت  
 کرده.)]

ف: زودباش!، زودا! (تأکید است.)

ع: فافَعَلَن!، فاسرَعَن!

دهیله

[ک: تیره کی کردن.]

ف: دیلم. (طایفه ای از کردند.)

ع: دیلم.

دهیلهم—نوئل

دهیم

[ک: دیم: چاندن به هیوای باران. (بهرامبری «ناوی».)]

ف: دیم، نیمه، هندی، هکری، بارانی. (ضد

«آبی»)

ع: عَذِي، بَعْل، بَخْسِي، عَشْرِي، مَظْمَنِي،  
 زَرِيح.

دهیمه ری

ک: دهیم، دهیمی، دهیمه زار. [دیم (بهرامبری «ناوه ری».)]

ف: دیمزار، نیمه زار، خَشْکَسَار. (ضد «ناوه ری».)

ع: بَخْسِي، عَشْرِي، مَظْمَنِي.

دهین

ک: وام، واره.

ف: وام.

ع: دین، قرض.

دهیه ک

[ک: یه ک بهش له ده بش.]

ف: ده یک، ده بوده.

ع: عَشْر، عَشْر، عَشْرَة، مِئْشَار.

دهییار

ک: زیدوان [زیوان]

ف: زاور، زاور، خانه خدا، پاسبان نیر.

ع: دَیَار، دَیُور، سادِن، خادم، خادِم الدَّیْر.

دهییوس

ک: دهویت، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قَرت، قَرتَه، قَرتَبوس، قَرتَبان، قَلتَبان،

عَرجَه، عَراچَه، عَرتَبان، دراره، کَشخان،

کَشیخان، ریشمال، زَن جَلَب، زَن به مَزَد.

ع: دَیُوث، قَواد، قَرتَبان، قَلتَبان.

دی

ک: لادی. ناوایی. [گوند]

ف: ده، دیه، گَد، گَدَه، لاد، رُستَا، رُستای،

ده کَدَه، آبادی.

ع: قَریه، کَفَر.

دیار

ک: په پِدا، ناشکرا. [روون، بر پهرده]

ف: سُنْجَات، سَنَبُوت، دیدار، پدیدار، نمودار،

نمایان، هویدا، آشکار، پیدا، جلوه گر.

ع: ظاهِر، لائِح، واضح، بادی.

دیار

ک: دیدار، دهمچار، روخسار، شتیه. [رو، چروچار]

ف: رو، روی، چهر، چهره، رخ، رخسار،  
رخساره، دیدار.

ع: وجه، خد، عارض، صوره.  
**دیار**

ک: لا. (دانیشت به دیاربره). [بال، تهنیشت]  
ف: نزد، پهلو.

ع: عند.  
**دیاردی**

ک: کیشک، پاسهوانی، دیدوانی. [نیشک گرتن]  
ف: کشیک، پاس، پاسبانی، نگاهبانی،  
دیده بانی، دیده داری.

ع: حراسه، ریا، ترقب.  
**دیاردی**

ک: تهماژ. [دهرکمرت، ناشکراپورن]  
ف: پیدایش، پیدایی.

ع: ظهور، وسم، علم.  
**دیارگا**

ک: ناسرگا. [شوتنی دیاردان].  
ف: دیدگاه، پیدایشگاه.

ع: طلغ، مرصد، مشهد، مشرف، مظهر، افق.  
**دیاره**

ک: ناشکراس. [رونه، ناشکرایه].  
ف: پیداست، پدیدار است، نمودار است،  
آشکاراست.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح. مکشوف.  
**دیاری**

ک: نشانه. [نیشان، نیشانه، دروشم]  
ف: نشان، نشانه.

ع: سمة، وسم، علامه، اماره.  
**دیاری**

ک: نشانی، نارنشان. [نارنیشان، ناسینهر]

ف: نشانی، نام و نشان.

ع: تذکرة، تعرفه.  
**دیاری**

ک: نیاز، سوقات. [پیشکش]

ف: گزیت، سفته، فرسته، ارمغان.  
ع: تحفة، هدیه.

**دیاری**

ک: خلات. [پیشکشی گهره پیاران].  
ف: خلعت.

ع: خلعة.  
**دیاردان**

ک: په دیداپورن، ناشکراپورن. [دهرکمرت]

ف: پیداشدن، پدیدارشدن، نمودارشدن، آشکار  
شدن، جلوه گر شدن.

ع: ظهور، وضوح، بدو، لوح، لمح، لمعان، لوص،  
ملاوصه.

**دیاری کردن**

ک: نشان کردن، نشانکرد. [نیشانه کردن، دروشم بز دانان].  
ف: نشان کردن.

ع: رخ، وسم، اعلام.  
**دیان**

ک: ددان. [دان]

ف: دندان، دند، گز، گاز.

ع: سن، خرس، ارم، عاجمه.  
رینه-چناکه

**دیان به ردهم**

[ک: دانی پیشهره]

ف: دندان جلو.

ع: ثغر، ثنیة، صباحیة.

**دیان پاکه و کمر**

ک: ... پرورش دیان، خلال. [نامرازی دان تاژنین].

ف: دندان پریرز، دندان آپریرز، دندان پاک گن،



خلال. پیلو.

ع: خِلَال. مِسَوَاک...  
وینَه

**دیان تواشا کردن**

ک: دَم تواشا کردن. [سَدیر کردن دَم سودان. (دول: می نه سَپ.)]

ف: دَهَن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَرَّ، قَرار.

**دیان تیز کردن**

[ک: تیز کردن ددان]

ف: دندان تیز کردن.

ع: تاشیر.

**دیان تیزه و کردن**

ک: تَمه کردن. [دیان لَی تیز کردن (مرخ لَی خوش کردن. نیدیومه.)]

ف: اَلچخت، بَیوس، آزیدن، دندان تیز کردن. (طمع کردن، مجاز است.)

ع: مَلَمَع.

**دیان چهره و بوون**

ک: روود اما لَیان، داشوزیان. [دان سپی بوونه ره، بیشم برون]

ف: چیره شدن، بی شرم شدن.

ع: جَسارَة، بَدَاثَة.

**دیان روکله**

ک: دانه کولاته. [دانه روکله (چَشْتیکه به بوتی دان دهرهاتی مندالره لینی ده نین.)]

ف: دانگ، (آشی است که هنگام بیرون آمدن دندان بچه می پزند.)

ع: مَصباحیَة.

**دیان زیادی**

ک: هه ژیار، هه ژهار. [زیاده ددان (دانی زیاده له نه سَپ یا مروژدا.)]

ف: هه زیار، هه ژهار. (دندان اضافی که اسپ یا

انسان در می آورد.)

ع: رائل، راول.

**دیان شاش**

ک: دیان بلار. [دانی به بین که وتوو.]

ف: تَنک دندان، دندان تَنک.

ع: اَفشَع.

**دیان قروول**

ک: قروول، پروت. [دانی کلور]

ف: کَرَو، پوک، دندان کَرَو، دندان پوک.

ع: مَتَاکَل.

**دیان کاکله**

[ک: خری (چار دانه له بنی دمداد.)]

ف: دندان آسیا، دندان زَقَر. (چهار دندان است

در بیخ دهن)

ع: نَواجِد، اَضراس، اُرَم.

وینَه

**دیان کلین**

ک: دیانه ی کلین. [دانه ی کلین]

ف: دندانه ی کلید.

ع: مَسلاط، اَضراس، اَسنان.

**دیان کلینه بوون**

ک: دیان هه لَپیکان، کلینه برون. [دان هه لَپیکران]

ف: پَشلیدن، دندان به هم چسپیدن.

ع: ...

**دیان که تن**

ک: ناهمی برون [هیواپار برون (نیدیومه.)]

ف: دندان کندن، نا امید شدن. (کنایه است.)

ع: یَاس.

**دیان که تن**

ک: دیان کیشان. [دان دهر کیشان]

ف: دندان کشیدن، دندان کندن.

دندان بیرون آوردن.

ع: نَزَعَ، قَلَعَ. (السِّن)

دیانه

[ل: ددانه، زمانه، بهرز و نرمی]

ف: ددانه.

ع: ضَرَس، سَنَ، مِسْلَط.

دیانه

[ل: ناسنی لغاو له دومی یه کسدا]

ف: دهته، دهانه.

ع: نَكَلَ، نَضَو، شَكِمَة.

وینه ← له غاو

دیانه

ل: ددانه. [قوتگره، بهرز و نرمی سر دیوار]

ف: ددانه، تَزَه، تیزه، کنگره.

ع: تَضَارِيس، شَرَفَات.

وینه ← جفهان پندا

دیانه

ل: ددانه، بنتل، تله، دون. [نهر شتهی ده پخنه ژیر گاهرد

هدتا نه تلپت.]

ف: ددنه.

ع: قَلَعَ.

دیانه ریکی

[ل: دانه چپه]

ف: جَرَسْت، غورچه، دندان غورچه.

ع: قَعَقَة، صَلَق، حَرَق، حُرُوق، حَرِيق، تَحْرِيق،

حُرُوقُ الْأَضْرَاس، حَكُ الْأَضْرَاس.

دیانه کیلی

ل: دیان کیلی. [ددانه کیلی]

ف: نَر، نَره، تَر، تَر، تَره، تَزده، تَره، گده، ددانه،

ددانه کیلید.

ع: مِسْلَط، مِيشَاق، ضَرَس، اَضْرَاس، اَسْنان.

وینه

دیانی گرت به خوهیا.

ل: تاري هارود، تارشتی هارود. [خوی گرت، دهری برد.]

ف: مولید، شکیبید، دندان گزید، تاب آورد.

ع: أَطَاق، عَضُّ عَلَى ثَوَاجِذِهِ.

دیباچه

ل: دتیواچه، بهرداشت، سهرتا، بهرای. [پیشه کی]

ف: دیباچه، روگاه، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، عُنْوَان، دِيبَاچَة.

دیفه

ل: دیت؟ چاره پیکه فت؟ [نایا بینیت؟]

ف: دیدی؟

ع: رَأَيْت؟، هَلْ رَأَيْت؟

دیدار

ل: دیار، روخسار، ده مورچار، شتوه. [رو، چروچار]

ف: دیدار، رُخ، رُخسار، رُخساره، چهر، چهره،

روی، رو.

ع: وَجْه، خَذَّ، صُورَة، عَارِض.

دیدار

ل: ساحیتو دی. [دهربه گ، خاوهن لادی.]

ف: ددهار.

ع: مَلَاك، صَاحِبُ الْقَرْيَة.

دیداربینی

ل: چارپیکه فتن، دیدن، دیدنی. [سهردان، دین کردن]

ف: دیداربینی، دیدن.

ع: مُلَاقَاة، رُؤْيَة، زِيَارَة، اِتِّقَاء.

دیداری

ل: دی پیکه بردن. [دهربه گی، بهر پیوه بردنی دی.]

ف: ددهاری.

ع: مَالِكِيَة، اِدَارَة الْقَرْيَة.

دیدیه

ل: چاو، بینایی. [دیه، چاښ]



ف: دیری، درنگی، درنگ کردن.

ع: بَطْلُو، بَطَّائَة. تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَتَبَّط، تَرَيَّث.

دیز

[ك: رهشی مه یلور بۆز. (بۆ نمونه: كهوهی مه یلور رهش).]

ف: دیز، سیر. (كبود مایل به سیاهی مثلاً.)

ع: أَكْهَب.

دیزپا

ك: سِپَا. [سِپَا به]

ف: دیگپا، دیگ پایه، دیزندان، سه پا، سه پایه.

ع: غُدَاف، مِئْصَب.

وینه

دیزك

ك: دیز. [رهشی مه یلور بۆز. (وهك: ولاخی دیز).]

ف: دیزه، دیز. (الاغ دیزه)

ع: أَكْهَب، أَخْضَر، دِیْرَج.

دیزه

ك: هومهلیره. [دیزه: دهتری گلینی چیشیت تیدا لیتان].

ف: حُمچه، پُشك، دوره، غولین، آنین، مَرطبان.

ع: خُرس، بُرمَة، جَرَة، نَحِي. قِدر.

وینه - هومهلیره

دیزی

[ك: تیانهی بچورك.]

ف: دیزی، دیز، دیکچه، کُماجدان.

ع: قَدیره، طَنْجَرَة.

دیس

ك: دِنَازَه. (له دیسانیه.) [زاده]

ف: زِی، اندازه.

ع: حَدَّ، اِنْتِهَاء.

دیسان

ك: هه میسانه، دوبراره، نیت. [نه مجارش]

ف: باز، نیز، دیگر، دوباره.

ع: أَيْضاً.

دیش

ك: نه سپار. [نامراز]

ف: أوزار.

ع: أَدَاة، آلَة.

دییق

ك: سۆ. فهران. نازار سی. [دهرده باریکه، سیل (دهردیکه

مردش باریک و لاوازه کات).]

ف: دق. (آزاری است انسان را باریک و ضعیف

می کند.)

ع: دق. دق. سَلَل، سَلَال.

دیتکوز

[ك: (مردنی له سه رخو).]

ف: دق کُش. (مردن تدریجی)

ع: اَلْمَوْتُ سَلَا.

دیتقه دیتقه

ك: قینه قینه. [رق هه ستاندن.]

ف: رسانه.

ع: مَقَت، ثَمَقِیت، ثَرغیم، ثَغِیظ، ثَحسیر، ثَغِیض،

اغضاب.

دیل

ك: بهره، به تنه. [کزیله، یه خسر]

ف: بَرده، بَنده، دستگیر، گرفتار.

ع: أَسیر، أَخِیذ، عَبد، غَلام. (أَمَة، جَارِیَة)

دیلان

ك: حه ته، شیت. [هه پزل، شیتوکه]

ف: دیوانه، خُل.

ع: سَفیه، أَبْله، (بَلْهَاء)، مَجْنُون.

دیلان

[ك: گوزانی هه لپهرین.]

ف: سرود. (آواز چوپی کشیدن)

ع: رَنیم، نَعْمَة.

«دیلماج»

لک: زوانزان، تهر زمان. [وهر گیسر، دیلمانج (وشه یه کی تورکیه.)]

ف: پچواک، پای خوان، ترفان، تاجران. (ترکی است.)

ع: تَرْجُمَان، مُتَرْجِم، مُفَسِّر.

### دیل هاتن

لک: راس هاتن. [به دی هاتن، به راست گه ران]

ف: دیده شدن، راست آمدن، درست آمدن، انجام آمدن.

ع: رُؤْيَا، تَحْقِيق، وُقُوع، حُصُول، نَفَاذ، نَجَاح، تَيَسَّر، جَرِيَان.

### دیتله کانی

[لک: جولانه ی گوریس]

ف: تاب، کار، گازه، هلو، اژگ، اوزک، سرند، سترید، گواچو، گواچه، سابود، بازیچ، وازیچ، چنجلی، چُنْجَلُول، نر موره، بادپیچ، چنجولی.

ع: رُجَاة، أَرْجُوحة، دَوْدَاة.

وینه

### دیتله

لک: دوتیل. [ته له زمه بهرد (تهو ته له زمه بهرده له باتی

په ردو داره پای خانوی پی داده پوتش.)]

ف: پوشه، بندره. (تخته سنگ که تیر خانه را با آن می پوشانند به جای چربی.)

ع: وَشِيع، بَلَاط.

### دیتله بهن - دویطیه بن

### دیم

لک: دیمه، روخسار، دهوچاو، دیدار. [رو، چروچاو]

ف: رُخ، رُخسار، رُخساره، رو، روی، دیم، دیمه، دیمِر، چهر، چهره، دیدار.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض، صُورَة.

### دیم

لک: چارم پینکفت. [بینیم.]  
ف: دیدم.

ع: رَأَيْتُ، عَايَنْتُ، شَاهَدْتُ، تَبَصَّرْتُ.

### دیمیلی دیماو

لک: دمبلی دمبار. [(دهنگی ته پل یا دهوژ.)]

ف: دامدیم، دبداب، دُرمب دُرمب. (صدای طبل یا دهل)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

### دیمه

لک: دیم، دیدار، روخسار، دهوچاو. [رو، چروچاو]

ف: رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم، دیمه، دیمِر، دیدار، چهر، چهره.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض، صُورَة.

### دیمه

[لک: روو کیش (روو کیش کردنی ساج به خوله میش یا دیوار به سواخ.)]

ف: دیمه، روکش. (روکش ساج با خاکستر یا دیوار با گلابه.)

ع: مَيِّه، مَيِّة، بَطَان

### دیمه دان

[لک: روو کیش کردن]

ف: دیمه دادن.

ع: قَرَمِيد، قَمُويَة، قُبَطِين، تَطْلِين.

### دیمه شوره

لک: دیمه شور. [اشتیکی گرموله کراوه که ژنان بز شتی دهوچاو به کاری دهینن.)]

ف: دیمه شو، دیمه شور، دیمه شوره. (أقراصی است که زن ها برای شستن روی استعمال کنند.)

ع: أَقْرَاصُ الْخَدَّ.

### دیمه ک

ك: نارهقه. [داری ناو دیوار بۆ پتهو کردنی.]

ف: عَرَقَه. (چوبی که برای استحکام میان

دیوار اندازند).

ع: مِیْطَدَة، عَرَقَة.

دینهن

ك: شتیه، چشن. [شیراز]

ف: شیوه، پیکره، فتن.

ع: صَوْرَة، شِکْل، هَيْئَة، قِیَافَة.

دینهن

ك: سهکوت، سیما. [بیجم]

ف: پیکر، کالبد، شیوه.

ع: شُكْلَة، مَظْهَر، بَشَرَة، سِیْمَا.

دین

ك: چارپیکهفتن. [بین، دین]

ف: دیدن، دید، دیدار، دیدن، رشت، زَنَشْت.

نگریستن، نگاه کردن.

ع: رُؤْیَة، لِقَاء، لُقْیَا، تَلْقَاء، التَّلْقَاء، تَلَاقِي، مُلَاقَاة.

زِیَارَة. مُعَايِنَة، مُشَاهَدَة، تَبَصُّر.

دین

ك: کیش، ناین. [ناین، بوا، ریاز]

ف: دین، تَبَسْت، کیش، رُوش، آیین، راه.

ع: دین، نِخْلَة، مَذْهَب.

دین

ك: زاین-زان، منال بودن

ف: زایییدن.

ع: وَضْع، وَلَادَة، اِیْلَاد.

دینار

[ك: مِسْقَالِيك نالتورونی سکه لندراو.]

ف: دینار، زرسرخ. (یک مثقال طلای مسکوک)

ع: دینار، هِیْرَی.

دینا

ك: روادین، دهسور. [فتوا، به روا زانین.]

ف: وَجَر، وَجَر، دینا، روادید.

ع: فَتَوَى.

دینار

[ك: مِسْقَال: کیشانهیه که (۲۴ نوك، واته: ۲۴ دهنك، که

دهکاته: ۴۸ جو.)]

ف: دینار، سنگ. (۲۴ نخود یعنی ۲۴ خَبَه

مساوی ۴۸ شعیره)

ع: دینار، مِثْقَال.

دینار

[ك: پارهیه کی کزنه. (مِسْقَالِيك نالتورونی سکه لندراو.)]

ف: دینار، زر سرخ.

ع: دینار. هِیْرَی.

دیناو

ك: پهرده لاجون. [پهرده هه لگیان له نیتوان گیانی مروژ—

و جیهانی نادیاردا.]

ف: بیتاب، پرده نماندن.

ع: مُكَاشَفَة، رَفَعُ الْحِجَاب.

دینهوه

ك: دۆزینهوه، پهیدا کردن. [دینهوه، وه دیتن]

ف: یافتن، پیدا کردن، جُسستن، یاویدن،

بژوجیدن.

ع: اِدْرَاك، وَجْدَة، وَجُود، وَجْدَان، اِجْدَان. اِلْتِقَاط.

دینهوه

ك: دوباره دین. [چارپیکهوتنهوه]

ف: دوباره دیدن، باز دیدن.

ع: تَجْدِیدُ اَللِّقَاء.

دینهوه—پرده سهلات

دیو

ك: درنج. [نهجنه، رموزن، قژنه سهره (مروژی کیتی.)]

ف: دیو، مردم کوهی، آدم جنگلی. (مردمان

وحشی)

ع: عَفْرِیت.

وئنه

دیتو

ك: رور، روره. [دیو، لا، بمر و پستی مهر شتیک.]

ف: رو، روه.

ع: وَجِه، مَنَفْعَة، طَرَف، جَانِب.

دیتوا

ك: تافته. [جزیره پارچه‌یه‌کی همریشمه.]

ف: دیبا، دیباه، دیبیه، دیوا. (نوعی از حریر

است.)

ع: دَبِیق.

دیواچه

ك: به‌داشت، پیش‌ده‌رامد. [پیشه‌کی]

ف: دیباچه، پیش‌درآمد.

ع: مُقَدِّمَة، دِیْبَاجَة.

دیواج

[ك: تارا (پارچه‌کی سور که ده‌یدن به‌سمر بورکدا).]

ف: دیواج. (پارچه‌ی قرمز که بر روی عروس

می‌کشند.)

ع: حِجَابُ الْعُرُوس.

دیواخان

ك: دیواخانه، بیرونی. [دیروخان]

ف: بیرونی، دیوان‌خانه.

ع: بَهْوَت.

دیوار

[ك: هدیه‌نراری بلند له که‌رسته‌ی ماله‌دروست‌کردن.]

ف: لاد، دیوار، دیوال.

ع: حَائِط، جِدَار، طَوَف، سور. حاجز، ماصِر،

مَصِر، نَقْف.

دیوار بهر ده‌روازه

[ك: (دیواری به‌ردهم درگا) له ناور همرشه‌دا.]

ف: درسار، درساره. (دیوار جلو دروازه)

ع: حاجز، حاجب.

دیوار خه‌لوه‌ت—دیوار بهر ده‌روازه

دیواره

ك: زتیواره. [تیتواری دیوارناسا، چوارچیتیه]

ف: چپَر، تَوَارَه، دیوار.

ع: اِطَار، جِدَار، حاجز، دَائِرَة، مُحَوَّطَة.

دیوان

ك: دیوانخانه. [دادگا]

ف: دیوان، دادخانه، دیوان‌خانه.

ع: مَحْكَمَة.

دیوان

ك: رسیده‌گی. [پتراگه‌یشتن، دادگایی، داورری]

ف: دیوان، داورری، رسیدگی.

ع: مُحَاكَمَة.

دیوان

ك: کتتو. [کتیبی شیمر یا کتیبی فرمان.]

ف: دیوان، کتاب. (کتاب اشعار یا احکام.)

ع: دِیَوَان، کِتَاب.

دیتوان

ك: قِتْنِغَا. [کریغَا، گزیر]

ف: دهبان، کدخدا.

ع: فرناس.

دیوانخانه

ك: دیواخان. [دادگا]

ف: دیوان‌خانه، دادخانه، داوَرخانه، دادستان،

داورستان.

ع: مَحْكَمَة، عَدْلِيَّة، بَيْتُ الْعَدْل.

دیواندر

ك: ده‌مراس، ده‌مه‌راش. [قسه‌زان، زمان‌یاراو]

ف: سَخَنُور، گویا، زرنک، بی‌باک.

ع: فُطَاق، فَصِيح، جَسُور.

دیتواندیر

ل: پشته بریو، هدله رگه پان. [دیواره دیو. هدله گتیرانه]  
 ف: واژگونه، بازگونه، پشتور، زیرورو، برگرداندن.

ع: عکس. ثعلیب، ثروغ.

دیوان شا

ل: دیوان پادشا. [باره گای پاشا].

ف: دربار، اوغر، اغره، اسبرلوس، دیوان پادشاه.

ع: مُحَضَرُ السُّلْطَان.

دیوان

ل: شیوان. [روبراندن]

ف: شوراندن، شولاندن.

ع: تَكْحِیص.

دیوانه

ل: شیت، لیریگ. [دین، لیره]

ف: خُل، دیوانه، شپیل.

ع: مَجْنُون، سَفِی، سَفِیه، خِیل، مَوسوس، مَمْسوس، مَفْتُون.

دیوجامه

[ل: دیجامه: چند پارچه په روی رنگارنگه برّاره کمر].  
 ف: دیوجامه.

ع: دَرِیئة.

وینه

دیودل

ل: دلَسخت. [دلریق، گادل]

ف: دیودل، سَخْت دل، بی مهر.

ع: قَسِي الْقَلْب.

دیو سفی

[ل: پالوانیکی مازندهرانی بووه.]

ف: دیو سفید، دیو سپید. (پهلوانی بووه مازندهرانی).

ع: دیو سفید.

دیوهدهر

ل: کونا. [کوناوده، دیواندر]

ف: سوراخ.

ع: نافذ، مارق.

دیوهدهربوون

ل: کونا بوون. [کوناوده بوون]

ف: سوراخ شدن.

ع: مُرُوق.

دیه

ل: خورین بایی، تاران. [تیره بوی خورینی مردوی کوژراو.]

ف: خون بها، سربها، تاوان.

ع: دِیة، اَرش، شَقَق، غُور، غِیرة، عَفوة، مَعْقلة.

دیهاتی

ل: دهاتی. [لادیسی]

ف: روستا، روستای، روستایی، دهگان.

ع: قَرَوِي، دِهقان، رُستاق، مُزارع.



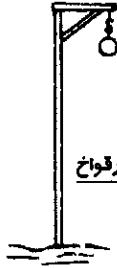
## وینہ کانی پیتی د



داس



دارہ تهره



دارقواخ



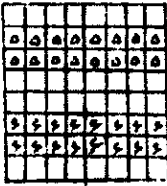
دارته قینه



دار



دانوله



دامه



دالووت



دالیر



دال



دلیق



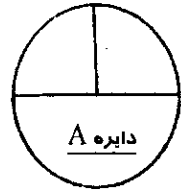
دروش



درنال



دایره B



دایره A



دولاخ



دوگمه تیر



دوراج



دنگ



دمهک



دماره کول



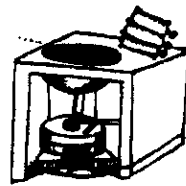
دوویایله



دومه لان



دومره کی



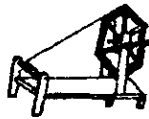
دولیان



دولچه



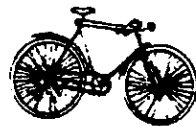
دوورین



دوخ



دووحاچه



دووچه رخه



دوویشک



دوولایی



دووقوچکه



دووفلیقان



دووشاخه



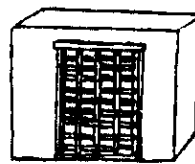
دووزله



دهریجه



دهره گوز نهو



دهرمه چیل



دهبه



دویرده



دهسمال شهرمه



دهسگای جولایی



دهسگا



دهسکینش



دهسینک



دهسه كه شتی



دهسه چینه



دهسه چرا



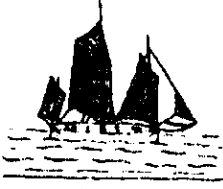
دهسه بوخچه



دهسپار



دهسور



دهكەل



دهشنه



دهسپهره



دهسه وهره



دهسه گیره



دهنووک



دهملاره



دهماغه



دهم



دهلهک



دیان پاکه وکر



دهول



دهوریش



دهوری



دهوار



دیوچامه



دیو



دیله کانی



دیژیا



دیانه ی کلین



دیان کاکیله



را

ك: رى، ريگه. [رېگه، ريگا]

ف: زه، راه.

ع: طريق، صراط، سبيل، فِج، جادة، شارع، مَنهَج،  
منهاج، مَسْلَك، مَذْهَب....

وا

ك: كهشه، جار. [كهړت]

ف: راه، بار.

ع: دَفْعَة، كَرَّة، ثَوْبَة، مَرْتَبَة، مَرَّة.

را

ك: همدا. [همدا تن]

ف: گريز، گريغ، گريغ، كالش.

ع: هرب، فرار، عدو، سعي.

را

ك: راى. [بيروباري]

ف: راى، سگال، سمراد، نيرنود، پندار، پنداره،

انديشه، بنديشه، نمشته.

ع: راى، عَزِيْمَة، صَرِيْمَة، عَقِيْدَة.

راڼلو

ك: ريتار، ريگه‌نار. [نارېز]

ف: شللك، موري، راه‌آب، راه‌گذر آب.

ع: بالوعة، مَجْرَى الْمَاء.

رابښکار-ريښکار

رابښکودن

ك: بگردن، گوزشتن. روين. [رابردن]

ف: گذشتن. رفتن.

ع: مُضَيّ، انْقِضَاء، ذهاب.

راهبر

ك: رانما، به‌لده. [شاره‌زا، رتيهر]

ف: نَخْشِه، بَلَد، شاوور، زَهَبِر، راهبر، زَهْنَمَا،

راه‌نما، بَدْرَقَه.

ع: دَلِيل، هادي، قائِد، مُهْدِي، دَلال.

راهبر نوردوو

ك: پيش‌قهرمون، ديدوان. [سهرتاي له‌شكر]

ف: يَزَك، قَلاوَز، پاسبان، ديدهبان، پيش‌قراول.

ع: جِلَوَان، طَلِيْعَة، مُقَدَّمَة، مُقَدَّمَة الْجَيْش.

مُسْتَحْفَظ.

راهبري

ك: رانمورني، به‌لده‌دي. [رتيهرى، شاره‌زايى كردن]

ف: نَخْشِگى، بَلَدى، رهبرى، رهنمايى،

شاوورى.

ع: دَلالَة، هدايَة، قِيادَة.

«راهپورت»

ك: گوزارش، خه‌ره. [هموال، خه‌به‌رى روودار].

ف: گزارش، خبر.

ع: خَبَر.

راپورتچی

ل: خه‌ورچی، هدراچی. په‌نام‌نویس. [هدرائنیر، خه‌برده‌ر]  
ف: نور، شُده‌بند، شُده‌گو، شُده‌نویس،

شده‌نگار. نهان‌نویس.

ع: مَخْبِر، مُفْتِش، جاسوس.

رانو

ل: جیه. رِژانه. [مروچه]

ف: داره، جامگی، رُستاد، راستاد. روزانه،  
روزیانه.

ع: راتِب، دائِم، یومیّه، وظیفه، رَقه، جرایه.

راجه

ل: ته‌باغ. [گالوک (دارده‌ستی دریا).]

ف: راده، خاده. (چوب بلند)

ع: مطراد، عُود.

وینه‌مهیه.

راحت

ل: رَه‌عت، ناسوده، ورینگ، وچان. [بیتخه‌م،

به‌نیس‌راحت]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: راحَة. فارغ، آمین، مُستَریح.

راحتی

ل: رَه‌عتی، ناسوده‌گری، وچان، ورینگ. [ناسایشت،

بیتخه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، آرمیدن، آسودن،

رُستی.

ع: رُوح، راحَة، استِراحَة، فراغَة.

راخستن

ل: ریگه‌خستن. [به‌ری کردن]

ف: راه‌انداختن.

ع: ارسال، اعزام، اِذهاب.

راخستن

ل: رامل‌خستن. [به‌پرسیاریتی خستنه‌نستو، قسه

پی‌ته‌هیشتن]

ف: راه‌انداختن، راه به گردن انداختن.

ع: اِتمام حُجَة.

راډار

ل: دزگیر. [ریوان، ناگاداری ریگه.]

ف: راهدار، گُذربان.

ع: حارس، اَمْنیّه، حافظ، حافظُ الطریق.

راډار

ل: رازن، ته‌ریده، چته، جه‌رده. [رابر، ریگر]

ف: راهدار، راه‌زن، راه‌بند، دزد، دزد گردنه.

ع: قاطعُ الطریق.

راډار

ل: باجگیر، باج‌دان. [باجسین]

ف: باجگیر، باج‌بان، باج‌بان، باژگیر، ساوبان،

گُمرک‌چی.

ع: مَکاس. عَشَار.

راډارانه

ل: باج، راداری. [باجی سهره‌ی، مالیات]

ف: راهدارانه، باج، باژ، واژ، جبا، گُمرک.

ع: مَکَس. جَبوة، جبایه. خُراج.

راډارخانه

ل: باجگا، باج‌خانه. [جینگه‌ی باج‌سندن]

ف: باجگاه، باج‌خانه، باژگاه، گُمرک‌خانه.

ع: مَمَكْسَة.

راډاری

ل: باج‌سندن. [باجگری]

ف: باج‌گرفتن، راهداری، گُمرک.

ع: مَکَس.

رادوو

ل: هه لگړياگ. [هه لگړياو (ناډرتيك كه ده كه وټه دواي  
پياوټكي بينگانه و ميانې له گه لدا خوښ ده كات.)]  
ف: دنباالي، دنبال، افتاده. (زنى كه دنبال مرد  
بينگانه بيفتد و با او درآيد.)

ع: عَاهِرَة، قَيْدَة.

راړ

ل: فره كولاگ. [زر كولاو]

ف: له.

ع: نَصِيح، مُهْرَة.

راړا

ل: خَيْرِ خَيْر، خه څه خه، مِيل مِيل. [هيل هيل، روږي]

ف: راهراه، رارا، خه خه.

ع: مُسَيَّر، مُسَيَّح، مُفَوِّف، أَفَواف، مُخَطَّط.

راړه و

ل: دالان، هڼوان. [ريگوزر]

ف: راهزو، رهزو، دالان.

ع: مَعْبَر، مَعْمَشِي. رَحْبَة، فَجْوَة.

راړ

ل: دسان، سرگزه شت، گوزار شت. [چيرك]

ف: سَروا، سَرواد، سَروَد، داستان، افسانه،

فسانه، آندار، سرگذشت، گزارش.

ع: قِصَّة، سَمَر، حِكَايَة، أَحْدُوْثَة.

راړ

ل: په نامه كي. [نهيني]

ف: راړ، نهفته، نهاني، پنهان، پوشيده.

ع: سِر، لَغِيْم، خُفِيَة، مَخْفِي، مَكْتُوم. مُنَاجَاة.

راړ

ل: قسه، وټه، واته. [گفتگوي دوستانه.]

ف: سخن، گفتار.

ع: كَلَام، حَدِيث.

راړان

ل: قسان، وتان. [وته گه ل]

ف: سخن ها، گفتارها.

ع: كَلِمَات، قِصَص، أَقَاصِيص، أَحَادِيث.

راړان

ل: راړانمړه، قه شهنگ کردن، نارايشت کردن. [جوان کردن]

ف: آراستن، آرايش کردن.

ع: تَحْلِيَة، تَزْيِين، تَحْسِين، تَجْمِيل، تَنْجِيد.

راړانمړه و

راړقي

ل: گولټيكي بوختوي پدې پدې پدې كه له گولټه سرين

ده چيټ و له گه ل ياسه مېنېشدا پدې پدې ده كرت.)]

ف: راړقي. (گلي است معطر شبيه به نسترن

پرپر كه به ياس هم پيوند مي شود.)

ع: راړقي.

راړهن

ل: جهرده، تهريده، دز گهرده نه، سدرمله گي، چهته.

[رينگر]

ف: راهزن، زهزن، راهبند، سالوك، دزد گردنه.

ع: لَص، قَاطِع الطَّرِيق.

راړي

ل: دلخوش، خورشوود، ته زدهرداگ. [قابل، شادمان]

ف: خُشْنو، خوشنود، خُرسَند، دادستان،

تن در داده.

ع: رَاضِي، رَاضِي. (راض)

راړيانه

ل: گيايه كه بو درمان ده شيټ.]

ف: راړيانه، راړيام، باديان، واديان.

ع: حَلْوَة، راړيَانَج، اَنَسِيُون.

راړيانمړه

ل: نارايشت كريان. [راړانمړه، جوان بوون]

ف: آراسته شدن.

ع: تَحْلِي، تَزْيِين، تَجْرُج، تَجْمُل، تَشَوُّف، تَرَقُّش،

اِرْتِقَاش.

## راس

ك: دوروس. [راست، دروست]

ف: راست، درست، رُخت، هول، هُده، هوده، هرتوز، فُربود، فُربور.

ع: صديق، حَق، سَداد، رُشاد.

## راس

ك: روت. [بِی‌پُچویه‌نا.]

ف: راست، رَك.

ع: صادق.

## راس

ك: سِخ. [تِج، رَپ، نِه‌خوار. (به‌رام‌به‌ری «خوار».)]

ف: راست، نِیو، سَهی، سِتیخ، خوار. (نقیض كج)

ع: قَویم، مُستَقِیم.

## راس

ك: رِساگ. [وِستار، تِج (به‌رام‌به‌ری «خورترو».)]

ف: راست، سِتیخ، ایستاده. (نقیض خوابیده)

ع: قَائِم، مُنْتَصِب.

## راس

[ك: لای راست. (به‌رام‌به‌ری «چپ».)]

ف: راست. (نقیض چپ)

ع: یَمین، یَمَنَة، اَیْمَن.

## راسا

[ك: قیتی، راستی]

ف: راستا، راسته.

ع: اِسْتِقَامَة.

## راسایی

ك: هاماری. [تِه‌ختایی زوی.]

ف: همواری.

ع: نَخْفَة، نَقْفَة، مُسْتَوِي، مُتَنَاصِف.

## راسایی

ك: مِه‌یدان. [گُزِه‌پان]

ف: پهنه، میدان.

ع: مَیدان.

## راسپوشی

ك: راس نه‌رتن. [شاردنه‌ری راستی.]

ف: راست‌پوشی، راست‌نگفتن.

ع: لَبَس، وِلس، كَتم، كَتمان، اِشْتِیاه.

## راس‌پوین

[ك: شاره‌زایی]

ف: راست‌رفتن.

ع: رُشاد، هُدی، هِدایَة.

## راسله‌ر

[ك: كه‌سِیك به‌ده‌ستی راست کار ده‌كات. (به‌رام‌به‌ری

«چه‌پله‌ر».)]

ف: راسته. (ضد «چه‌پله‌ر»)

ع: مُتَیْمَن.

## راسوخ

[ك: زینکی سورتار: ماده‌یه‌کی ره‌شه ژنان نه‌بروی پی‌ره‌ش

ده‌که‌ن.]

ف: راسُخت، روستخج، روی سوخته.

ع: راسُختج، روستخج، نَحاس مَحروق.

## راسوو

ك: مورش‌خورما. [مشکی‌خورما: گیانداریکه.]

ف: راسو، پُرسُق، موش‌خورما.

ع: سُنْعَبَة، اِبْنِ عَرس.

## وینه

## راسوئژ

[ك: راستگو، درته‌که‌ر.]

ف: بهمن، راستگو.

ع: صادق.

## راسه

ك: رزن. [رِز]

ف: راسته، رسته.

ع: سَطَر، صَفَ، رَسَدَق، رَزْدَق.

**راس هاتن**

ك: ديل هاتن، دين هاتن، هاتنه دين. [به دی هاتن، هاتنه دی]

ف: راست آمدن.

ع: تَحَقُّق، ثُبُوت.

**راسه قانی**

ك: راسی. [به راست]

ف: راستی.

ع: صِدْقًا.

**راسه قانی**

[ك: راسته قینه]

ف: راستینه، راستین.

ع: حَقِيقِي، واقعي.

**راسه ویوون**

[ك: هستان، رهپ بوون]

ف: راست شدن.

ع: قِيَام، اِنْتِعَاش، اِنْتِصَاب.

**راسه وکردن**

[ك: هستاندن، رهپ كردن]

ف: راست كردن.

ع: نَعِش، اِقَامَة.

**راسه وکردن**

[ك: راست كردنه وی شتی خوار.]

ف: راست كردن.

ع: تَقْوِيم، تَعْدِيل، تَثْقِيف، تَسْوِیَة.

**راسی**

ك: دروسی. [درستی، راستی]

ف: راستی، درستی، هرتوزی، فَرِیوزی،

فَرَبودی.

ع: صَدَاقَة، سَدَاد، حَقِیقَة.

**راسی**

[ك: راسته رانه (بهرامپوری «چپی».)]

ف: راستی. (ضد چپی)

ع: یَمَنَة.

**راسی؟**

[ك: به راست؟]

ف: راستی؟

ع: واقعا؟

**راشوروت**

ك: رهشوروت، رازنی. [چرده بی، چته بی]

ف: راهزنی، دزدی.

ع: لَصَص، تَجْرِید، قَطْعُ الطَّرِيق.

**راغیب**

ك: خوارگار، هدرسدار. [ناره زومه ند، تامه زرو]

ف: خواه، خواهان، گراه، گرای، گراینده.

ع: رَاغِب، مَائِل، طَالِب.

**راکردن**

ك: ههراکردن، ههلاخن، هه نیشتن، دهچوون، فره کردن،

پرتافیان. [هه لهاتن، تیتنه قاندن]

ف: گُریختن، گُریفتن، گُریفتن، گُریختن،

کُریفتن، کُریفتن، کالیدن، شَبِیم، نویدن،

شنافتن.

ع: هَرَب، هُرُوب، هَرَبَان، هَیْف، فِرَار، أَبَق، عَدُو.

سَعِي، رَكْض.

**راکردن**

ك: رن کردن، ریگه کردن. [به ریگه دا رویشتن]

ف: راه بریدن، راه رفتن.

ع: سَبَر، سُلُوك، طَيُّ الطَّرِيق.

**راکید**

ك: مَدَن، مَات، وِیساگ. [وِستار، مَدَنگ]

ف: گُرو، مَات، ایستاده.

ع: رَاكِد، سَاكِن، ثَابِت.

**راگوزهر**

ك: ریگه. [ریباز، راگوزهر]



راهه ← راهه

ران

[ك: له نه ژنوره تا ست.]

ف: ران.

ع: فَخَذَ، فَخَذَ، فَخَذَ.

ویننه <۲>

ران

ك: گه له، مینګه له، روژل [كهرك، رهوګ، جه له، رهوه]

ف: زم، زمه، زمك، سیله، ځله.

ع: فَرَقَ، ثَلَاثَةً، حَبْلَهُ، قَطِيعَ، رَمَقَ. (دواجن)

رانك

[ك: شه پړوالی له بوړزوو.]

ف: رانك.

ع: رَانِيْن

رانما

ك: راهبر، رستم، ریځنما، ریتون. [شاهزاد، رتیه]

ف: راهنما، زه نما، راهبر، رهبر، نخشه، شاوور،

بدرقه.

ع: دَلِيلَ، هَادِي، قَائِدَ، مُرْشِدَ.

رانوموونی

ك: راهبری، ریتون. [شاهزایی کردن، رتیه]

ف: راهنمایی، زه نمایی، راهبری، رهبری،

بدرقه.

ع: دَلَاةَ، هِدَايَةَ، قِيَادَةَ، قِيدُوْدَةَ، اِرْشَادَ.

رانه کی

ك: پالندو. [پالو (گوریسی بن کلکی رلاخ).]

ف: پاردم. (پاردم الاغ)

ع: ثَلَر.

راو

ك: نه چیر، شکار. [نیچیر]

ف: شکار، نخچیر، شبانګ.

ع: صَنِيدَ، قَنْصَ.

ف: راه، ره، راه گذر، زه گذر.

ع: مَعْبَرٌ، مَسِيرٌ.

راگوزهر

ك: ریتنگار. [رتیهوار]

ف: راه گذار، ره سپار.

ع: عَابِرٌ، مُسَافِرٌ.

راگوزهر ناو

ك: ریځه ناو. [ناوړ]

ف: موری، آب راهه، راه آب، ره گذر آب.

ع: مَجْرَى الْمَاءِ.

رام

ك: گورو، لینی. [ده سه مو، کهوی]

ف: رام، دست آموز، آمخته، آموخته.

ع: رَوْومٌ، مُسْتَانِسٌ، أَنْفٌ، خَاشِعٌ، خَاضِعٌ، مَالُوفٌ،

ذَلُولٌ، مُذَلَّلٌ، مُطِيعٌ، مُسَخَّرٌ.

راهان

ك: تار، تاره دوا، تهره دوا. [تاراندن، تهره کردن، شورتنگوتن]

بو گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانندن، دنبال کردن.

ع: طَرَدَ، دَفَعَ، دَابَّ، اِحَاشَةَ، تَبَعِيدَ، تَعَقِيبَ.

راهان نیان ← راهان

رام کردن

ك: گورو کردن، لینی کردن، نارام کردن، هیدی کردن،

نرم کردن. [ده سه مو کردن، کهوی کردن]

ف: رام کردن، آرام کردن، آمخته کردن،

آمخته کردن، دست آموز کردن.

ع: اِرَامَ، اِیْنَسَ، تَانِسَ، اِخْشَاعَ، اِخْضَاعَ، تَالِيفَ،

تَذْلِيلَ، تَسْخِیرَ، تَصْخِیرَ.

راهل خستن

[ك: بهر پر سیاریتی خسته نه ستو، قسه پی ته هیشتن.]

ف: راه به گردن انداختن، راه انداختن.

ع: اِتْمَامُ الْحُجَّةِ.

**راو**

ك: ريو، كه لږه، [گزی و فیل]

ف: ريو، تَبْد، نَبْرَنگ، داغو.

ع: مكر، حيلة.

**راوار**

ك: راهوار، خوشرفت، خوشريگه. [خوشرفت]

ف: راهوار، زهوار، خوشرفت، خوشرفتار.

ع: نكول، ساهي، راهي، رهوان، لَيْن، لَيْنُ السَّيْرِ.

**راويه‌ش‌کردن**

[ك: گه سازداني نيچير.]

ف: نَرگ، نَرگه. (محاصره كردن شكار)

ع: استنجاش.

**راوجه**

ك: راوچا. [ريوشوين]

ف: راه و چاه.

ع: مَاتِي، مَاتَا.

**راوچی**

ك: نه‌چيروان، راوكر، راوی. [نيچيركار، راه‌شان]

ف: شكارچی، نَخچيروان، شبانگچی.

ع: صَيَاد، قَنَاص، نَجَاش.

**راوشكا**

ك: سوتگه، شينه‌یی، ناسورده‌گه‌ری. [ناسورده‌یی،

بيخه‌می، نيسراحت]

ف: زَيْغ، نَتَاس، رُستِي، آسایش، آرامش.

ع: فَرَاغَة، اسْتِرَاحَة.

**راوکه**

ك: رامه، ماره. [رامكه] (نور هيلكه‌ی ده‌نه‌ه ژیر

مريشك تا مهر لهر جيگايدها هيلكه بكات.)

ف: رامك. (تخمی كه زیر مرغ گذارند تا

همانجا تخم بگذارد.)

ع: مَهْدَا، مَهْدَا.

**راوکه‌ر**

**راونيان**

ك: رامال‌نيان، تاره‌دوانيان، تارنيان. [راوان، شوين‌كه‌وتن

بو گرتن.]

ف: راندن، گُريزاندن، دور كردن، دنبال كردن.

ع: طَرَد، ذَاب، كَسَح، احاشَة، تَعْقِيْب، تَبْعِيْد.

**راووړوو**

[ك: ريكاری، زمانلوسی، مه‌رای]

ف: زرق‌وشيد، روی و ریا.

ع: رِيَاء، تَزْوِيْر.

**راووړيو**

ك: شيوه و كه‌لږه، داو و حوقه. [فيلوفه‌ره]

ف: دغا و دغل، ريوه و ترفند، دوله و دويل،

دوال و تركند، زرق و شيد.

ع: مَكْر، كَيْد، خَدِيْعَة، مَحَل، نَمَاء، حِيْلَة.

**راوی**

ك: بويژ، گوينه. [قسه‌گيره‌ره (رئويده‌تكره)]

ف: ماج، مَج، گوينده. (روايت‌كننده)

ع: راوي، ناقل، مُحَدِّث.

**راوی‌ر**

**راویار**

**راویژ**

[ك: بيدرا]

ف: كنگاش، كنگاج، اندیشه.

ع: فِكْر، رَاي، عَقِيْدَة.

**راویژ‌کردن**

[ك: بيدرا گزینده، ته‌گير كردن]

ف: كنگاشيدن، انديشيدن، اندیشه‌گویی.

ع: مَشَوْرَة، مَشَوْرَة، مَشَاوَرَة، مُؤَامَرَة، تَدْبِيْر.

**راویژگا**

[ك: جيگه‌ی راویژ كردن]

ف: كنگاشستان، آنديشستان.

ع: مُؤَمَّر، دَارُ الشُّوْرَى.

## راهوار-راوار

## راهی بوون

ك: راهی بوون، نازاد بوون. [رزگار بوون]

ف: رهیدن، راهی شدن، رها شدن، آزاد شدن.

ع: تَخْلَص، انطلاق.

## رای

ك: را. [بیدیزچوون]

ف: رای، سمراد، نَمَشْتَه، اندیشه، سگال،

نیرنود، پندار، پنداره.

ع: صَرِيْمَة، عَزِيْمَة، عَقِيْدَة، رَای.

## رایج

ك: رواجدار، بره‌دار، خورش‌بره. [كالايدك كه كړیاری

زره.]

ف: نَمَاك، سره، زوان، زوا.

ع: رائج، نافق.

## رایز

ك: ته‌سپ‌خیركهر. [ته‌سپ راهینه‌ر.]

ف: سَوَارِی آموز.

ع: رَائِض، خُوْذِي.

## رایگان

ك: خوړیایی، مفته. [خوړیایی، به‌لاش]

ف: رُب، شَفْت، مَفْت، رایگان، راهگان.

ع: مَجَان، بِلَا عَوَض.

## رایل

ك: تان. [راهیل (تالی درېژایی پارچه).]

ف: تان، تانه، تار، فَرْت، فَلَات، بالواسه.

(رشته‌ی طول جامه)

ع: سَدَى، سَنَّا، حَابِل.

## رایه‌ت

ك: دپه‌تای. [ره‌میت: لادیی ژیر ده‌سلاتی ناغا.]

ف: روستا، روستایی، بادزَم، بادزَم، دهگان.

ع: رَعِيَّة، رُسْتَق، دهقان.

## رایي

ك: نازاد، رها، به‌دریگ. [رزگار]

ف: راهی، رها، رهیده، رهاشده، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، مُطْلَق، مُسْتَخْلَص.

## رایي رایي

ك: هره‌ه‌پیر، هرکی. [راپا، وازوای]

ف: ...

ع: مُتَرَدِّد، مُتَلَوِّن، رُفْضَة، قَبْضَة، مُخْتَلِفُ الرَّأْي.

## رب

ك: شیره، نار. [دوشار، خوشار، مره‌با (شیلای میوه و گیای

کوئینار).]

ف: جبهه، شیره، آب، رُب. (شیره‌ی پخته)

ع: رُب.

## رپه‌نار

ك: شیره‌ی هه‌نار، هه‌نارار. [رپه‌ه‌نار، دوشای هه‌نار.]

ف: رب انار، شیرهی انار.

ع: رُبُ الْنَار.

## رچا

ك: همی، خواست، خواشت. ناروزو. [نومید]

ف: امید، خواست. آرزو.

ع: رَجَاء. اَمَل، اَمَل، اِمْلَة، تَامِيل.

## رچوا

ك: رخوا، شایسه، سزاوار. [شایان]

ف: روا، شایسته، شایا، شایان، سزاوار.

ع: جَائِز، لَائِق، سَائِغ، صَوَاب.

## رچوا دین

ك: روادین، سزاوار زانین، چاره‌لتن. [دل به‌رای دین، به

روا زانین]

ف: روادیدن، سزاوار دانستن، شایسته‌دانستن.

ع: تَجْوِيز، تَسْوِيع، تَصْوِيب، تَحْسِين.

## رځ

ك: به‌سله‌ك، یخ. [به‌سته‌ل‌ك]

ف: یخ، بسته.

ع: جَمَدٌ، مُنْجَمَدٌ.

رچائن

ك: به‌ستن، یخ‌کردن، كرده‌یخ. [كرده‌سهرول].

ف: بَستَن، افسردن، افسرده‌کردن، یخ‌ساختن.

ع: اِجماد.

رچه

ك: به‌فرسرد. [به‌فری سهرول به‌ستور].

ف: برف بسته.

ع: خَشَف، خَشِيف.

رچه

ك: کوتیگ، شکیاگ. [کوتراو (ریگه‌ی کوتراو که به‌فری

به سهردا یارییست).]

ف: خوست. (راه کوبیده که برف گرفته باشد).

ع: ثَرْتَبَةٌ، ذَلٌّ، مُوطَأٌ.

رچه‌شکائن

ك: رچه‌کوتائن. [به‌فر به پی کوتان بو ریگه كرده‌وه].

ف: خوستن، راه‌شکستن، راه‌كوفتن، خوست

باز کردن.

ع: تَدْيِيفٌ، تَدْرِيسٌ، تَذْلِيلٌ، تَخْشِيفٌ، تَوَطِئَةٌ.

(الطَّرِيقُ).

رچه‌شکيان

ك: رچه‌کوتیان. [کرانه‌وه‌ی ریگه‌ی به‌فرگرتوو].

ف: خوست‌بازشدن، شکسته‌شدن.

ع: تَخْشَف.

رچه‌کوتائن ← رچه‌شکائن

رچه‌کوتیان ← رچه‌شکيان

رچیان

ك: یخ‌کردن، به‌ستن. [بوونه سهرول].

ف: بَستَن، افسردن، بسته‌شدن، افسرده‌شدن،

یخ‌کردن، یخ‌شدن.

ع: اِجماد.

رژائن

ك: وِزائِن. [داوهراندن، داته‌كاندن]

ف: ویزاندن، ریختن.

ع: حَتٌّ، عَيْلٌ، نَفْضٌ، نَفْشٌ، نُسُولٌ.

رژق

[ك: جوژه مشكيكه هينده‌ی به‌چكه پشيله‌یه‌ك ده‌بیت كه

له بنمیچی خانووشدا ده‌بیریت.])

ف: رزق. (نوعی است از موش به اندازه‌ی

بچه‌ی گربه كه در سقف خانه هم هست).

ع: هَاقِلٌ، فَاَرَةٌ. (نوعٌ مِنَ الْفَاَرَةِ).

وینه

رژق

ك: رژی. [رستی، رژی].

ف: روزی، رستی، خواره، داخم.

ع: رزق، معاش.

رژن

ك: رهگ، چین. [ریز، چینه]

ف: رده، رگ، رگ، نسیه، نسیبه، خَره، داو،

دای. آشکو، آشکوب.

ع: عَرَقٌ، عَرَقَةٌ، صَفٌّ، صَافٌ، رَدِيفٌ، طَبَقَةٌ، مَرْتَبَةٌ،

مِدْمَاك.

رژن

ك: راسه، قه‌تار. [ریز (وهك: ریزه‌درخت یا ریزه‌کتیب).]

ف: رج، رجه، رده، راسته، رسته. (درخت یا

کتاب مثلاً).

ع: صَفٌّ، سَطَرٌ، عَضِيدَةٌ، مِدْمَاك، رَزْدَقٌ.

رزه‌ك ← روهه‌ك

رزیك

ك: وریگ، داوهریگ. [رزیو، پواو]

ف: رَزْدَه، رَزْدِیدَه، ریخته، ریخته‌شده.

ع: فُتَاتٌ، حُتَاتٌ، قُضَاعٌ، نَاسِلٌ، مُتَنَاشِرٌ.

رزيان

ك: وهرين، داوهرين. [رزان، پوان]

ف: رزیدن، ریختن، ریزش، فروریختن.

ع: ثَنَّاثُر، تَفَثَّت، اِنْتِفَاض، اِنْهَال، اِنْخِلَال. اِنْحِتَات. لَطَط.

رُزْيَان

ك: وهرين. [داوهرين (وهك) رورتانه‌وی مو.]

ف: ریختن. (ریختن مو مثلاً)

ع: اُنْسُول، اِنْحِسَار، اِنْحِصَاص، تَمَرُق، تَمَرُط، اِنْمِرَاط.

رُزْيَان

ك: وهرين، داوهرين. [دابارين (وهك) داوهرینی گه لا نه درهخت.]

ف: ریختن. (برگ درخت مثلاً)

ع: مَشْ، مَشُوشَة، ثَنَّاثُر، اِنْتِفَاض.

رُزَاثِن

[ك: رشتن (ی نار و خورین و شتی لمر چه‌شنه.)]

ف: ریختن، فتابلیدن. (آب خون و امثال آن.)

ع: مَصَب، سَكَب، ثَكَب، هَمَر، دَفَق، سَفَك، اِفْرَاق، تَفْرِغ، اِرَاقَة، هِرَاقَة، اِهْرَاق.

رُؤْد

ك: كه‌ئس، له‌چهر، نه‌گريس، ده‌روشك. [چرووك، چه‌كل]

ف: رُؤْد، وُؤْد، وُئس.

ع: اُنْئِيم، مَسِيك، مُمَسِيك، غُس، حِلَر، بَرَم، قَزَم، دَنِّي، بَخِيل، حَرِيص.

رُؤْد

ك: سور، شیرگیه. [پنداگر]

ف: چیره، شلایین، وشکول، وشکرده.

ع: قَم، مَبِص، حَرِيص، رَاغِب، جَسور، مُولع.

رُؤْدكُودِن

ك: بالا‌کردن، هه‌لچرون، به‌رزو‌بورن. [گه‌شه‌کردن]

ف: نَد، یازش، فزایش، یازیدن، بالودن، بالیدن،

گوالیدن، بزرگ‌شدن، بلندشدن، بالا‌کردن، دمیدن.

ع: رُشد، نَشُوق.

رُؤْيَاك

[ك: رُؤَاو]

ف: ریخته‌شده.

ع: مُنْصَب، مُنْصَب.

رُؤْيَاك

[ك: رُؤَاو، كله‌كیشراو]

ف: سرمه‌کشیده.

ع: مَكحول.

رُؤْيَان

[ك: دارپان (ی نار و خورین و شتی لمر چه‌شنه.)]

ف: ریختن، ریخته‌شدن، ریزش، فتابش. (آب، خون و امثال آن.)

ع: اِنْصِيَاب، اِنْسِيَاب، اِنْصِيَاب، اِنْهَمَار، اِنْهَرَاق، اِنْسِيَاك، رِيَق، دَفُوق، سَيْلَان، اُنْكَوب، سُكَوب، تَجْجِي، تَرُوق.

رُؤْيَان

[ك: دابارين (وهك) رُؤَانِي فرميسك له‌چار.]

ف: ریختن. (اشك از چشم مثلاً)

ع: اِنْهَال، اِنْصِيَاب، اِنْسِيَاب.

رُؤْيَانِيَهَك

[ك: تينكه‌لا‌بورن (وهك) رُؤَانِيَهَكِي دور سويا.]

ف: درهم‌ریختن. (دو لشكر مثلاً)

ع: عُلْث، اِعْتِلَاج، ثَقَاثُل.

رَسَق—رُؤُق

رَسگار

ك: نازاد، وارسه، ره‌ا. [رزگار]

ف: رستگار، آزاد، وارسته.

ع: نَاجِي، مُنْطَلِق، مُسْتَخْلَص، عَتِيْق، خُر، تَارِك، نَقِيْد.

## رسگار کردن

ك: نازاد کردن. [رزگار کردن]

ف: رستگار کردن، آزاد کردن.

ع: تَنْجِيَّة، اِنْقَاذ.

## رسکاری

ك: برسی، نژادی، رهایی. [رزگاری]

ف: پَرَماس، شگاله، رستگاری، رهایی، رستن،

آزادی.

ع: نَجَاة، خلاص، فلاح، حَرَار، نَقْد.

## رسوا

ك: تَرِب، به دناو. [بی تابردی]

ف: رسوا، بدنام.

ع: خَزِي، خَازِي، مَشْنوع، مَهْتوك، مُفْتَضَح.

## رسوایی

ك: تَرَدِي، به دناوی. [بی تابردی]

ف: رسوایی، بدنامی.

ع: خَزِي، فَضِيحَة.

## رشفه نه

ك: هه لهار دنده. [هینانه، هه لیتانه]

ف: هه راش، برگرداندن.

ع: قِيء، وِبَاء.

## رشته

[ك] هه رشته (هه ریر باریك ده برین و له نار ساجدا

ده برینتن.)

ف: رشته، ماهیچه. (خمیر را باریك بریده و

در میان ساج برشته کنند.)

ع: اِطْرِيَّة، شَعْرِيَّة.

## رشته

ك: نه گال. كه مدن. [سه ریچی سه. هه روه: (ته نافیک

كه تهلی تریقه ده یخه نه دهوی كه مهر و نه ژویان و

ده چنه نار بیر كرده و رابسته ده.]

ف: رشته، عغال. گمندن.

ع: عقال. نَصَاحَة.

## رشته

ك: زهغیه. [زغیه، زریزه]

ف: هار، گریوازه.

ع: سِلْسِلَة.

## رشته

[ك] نه خوشینیکی به ناویانگه.]

ف: رشته. (مرضی است معروف.)

ع: ...

## رشفه پلاو

[ك] برنج و رشته پیكه ره لیترار.]

ف: رشته پلو، رشته پلاو.

ع: طَبِيخُ الطَّارِيَةِ.

## رشفه نه

ك: رشفه نه، تیز، تیتالی. [گالته و گه پ]

ف: ریشخند، خنده ریش، خَرش، خَریش، زنج،

لاغ، ختیاال، شوخی.

ع: هُزء، هُزء، هُزء، قَهْرء، اِسْتِهْزَاء، هَقِي، سُخْرِيَّة،

تَمَسْخُر، اِسْتِسْخَار، تَهْكُمْ، مَزَاح، مُطَايَبَة.

## رشفه نه جار

ك: رشفه نه جار، تیزارا. [گالته جار]

ف: ریشخند، خنده ریش، خَرش، خَریش،

خیتالی.

ع: سُخْرَة، مَسْخَرَة، هُزَاء، ضُحْكَة، مَلْعَبَة.

## رشفه نه

ك: به ریتیل، ژیروزان. [به ریتیل، رشوه]

ف: بَر كُند، بَد كُند، بَل كُفد، بَل كُفده، سوغه، ساره،

پاره، لاج، پیشکش، رشوه.

ع: سُحْت، تَعَارُف، رشوه، بَر طِيل.

## رشفه نخود

ك: به ریتیلی، به ریتیل نخود. [رشوه خور، به ریتیل و هر گر.]

ف: سوغه‌گیر، رشوه‌خوار، آتش‌خوار.

ع: سُحْت، سَحِيت، سَاحِت، مُرْتَشِي.

رشته‌ن ← رَشَخَن

رشته‌نه‌چار ← رَشَخَنه‌چار

رَشَك

[ك: گهرای نه‌سپن]

ف: رَشَك، تخم شپش.

ع: طَبُوع، صُنْب، صُنَابَة، صِنْبَان، سَبِيَان.

رَشَك دلكيه سهری.

[ك: سهری پر بوره له رَشَك]

ف: سرش‌را رَشَك زده، سرش از رَشَك كمره بسته.

ع: صَنْبِ رَاسُهُ.

رَشَكَن

[ك: رَشَكاری]

ف: رَشَكَن، رَشَكْگِن. چركن، شپش‌شو.

ع: مُصْنِب.

رَعَايَة

ك: پايين، پاس، نگاداری. [چاردیری]

ف: پاس، پاسداری، پاییدن، نگاهداری.

ع: رَعَايَة، مُرَاعَاة، مُرَاقَبَة، مُلَاحَظَة، مُحَافَظَة.

رَفَاتَن

ك: چربان، ترافان. [فراندن]

ف: اوسه، اوسو، اُسو، ربودن، قاپیدن، كپیدن.

ع: خَطَف، اِخْطَاف، قَطَف، اِقْطَاف، اِزْدَقَاف،

تَرْقُف، اِسْتِلَاب، اِمْتِلَاس، اِخْتِلَاس، اِزْدَلَاغ، نَدَل،

نَّشَل.

رَفْتَوِيز

[ك: دست به نار گه‌ياندن. (پيسایی و ميز كردن)]

ف: رَفْت‌وِيز. (ريدن و شاشيدن)

ع: دَفْع، تَطْهِيَر.

رَفَه

ك: بالَاق. [تاقی زوق له مالد.]

ف: رَفَه، بالَاق، بالَاقچه.

ع: رَف، رَفَة، كُفَة.

رَفِيك

ك: ترافيَاگ. رادو، هه‌لگيرِيَاگ. [فِرَتِن‌راو. هه‌لگيرِاو]

ف: رُبوده، اُسوده، قاپيده، كبيده، اوسه‌شدن.

دنبال‌افتاده.

ع: مُخْطَف، مُقْطَطَف، مُزْدَع، مُسْتَلَب، مَنْدُول،

مَنشُول. عَاهِرَة، قَيِّدَة.

رَفِيَن

ك: ترافِيَن. (دَلَرَفِيَن) [فَرِيَن، فَرِيَن‌ر]

ف: رُبا، رُباينده. (دَلَرُبا)

ع: جاذِب، مُسْتَلَب، مُخْطَف، نَاشِل، مُزْدَع.

رَق

ك: رَك. قِيَن. [تَوِزِي. پهلپ، گِرِو]

ف: خَشَم، رَك.

ع: غَيِظ، قَهَر، غَضَب. اِلْحَاح، اِبْرَام، اِلْحَاف،

سَمَاجَة، اِصْرَار.

رَقَن

ك: رَكَن. [پِنْدَاگر]

ف: رَكَان، آويزگن، سختگير.

ع: سَمِج، مُصَبَر.

رَك

ك: رَق. قِيَن. [پهلپ، گِرِو. تَوِزِي]

ف: رَك. خَشَم.

ع: سَمُوجَة، سَمَاجَة، اِصْرَار. اِبْرَام، اِلْحَام، اِلْحَاف،

نَاجَة، غَيِظ...

رَكَات—رَه‌كَهَات [پسته‌كاني گزيرداره.]] (عُرف «رَكَت»

است.)

رله‌ا‌بردن

ك: رَق‌گِرَتَن. [قِيَن‌گِرَتَن، پِنْدَاگِرَتَن]

ف: رَكيدن، رَك‌گِرَفَتَن، سخت‌گِرَفَتَن.

ع: سُمُوْجَة، سَمَاجَة، الحَاف، الحَاج، اِبْرَام، اِصْرَار.  
رکن

ل: رَکَن، رَکِیر. [بِتَدَاکِر]

ف: رَکَان، آوِیزْگَن، سَخْتْگِیر.

ع: سَمَج، مَلْحَف، مُبْرِم، مُلَح، مُصِر.

رکه ← رَک

رکیشه

[ل: گیاه که بز دهرمان دهشیت.]

ف: بارهنگ.

ع: بارهَنج.

رکیف

ل: رَزَنگی. [نارزَنگی.]

ف: لَاتَو، آرچین، وَزَنگی، پاشیب، زینه پایه.

ع: رِکَاب.

وینه ← وَزَنگی

رکیف

ل: یا، نَامِد. [پِتوِله، قِدهم (خَوَازیه).]

ف: شِگُون، آمِد، پا. (استعاره است.)

ع: قَدَم، اِقْبَال.

رکیف دوال

ل: قَایِش رَزَنگی. [قَایِشی نارزَنگی.]

ف: جُنَاب، جُنَاغ، تَسمِهی وَزَنگی، دوال پاشیب.

ع: سَیرُ الرِّکَاب.

وینه ← زین

رم

ل: نَه یَزِه. [نِیَزِه، رَمَب]

ف: نِیَزِه.

ع: رَمَج، اَسَل.

رہائن

ل: رُوخَان، بَه یَه کَا دَان. [وِیرَان کردن، تِیکوِیتِک دَان]

ف: رُخَانْدَن، بَه هَم زَدَن، خَرَاب کردن.

ع: هَدَم، دَک، هَدَ، هَدَک، هَوَر، تَعَش، نَقَض، تَخْرِیب،

تَهْدِیم، تَقْوِیض.

رہائن

ل: خَسَن. [دَارَانْدَنوَه، بَه زَوِیْدَا دَان.]

ف: اِنْدَاخْتَن.

ع: صَرَع، اِقْحَام.

رہبازی

ل: نَه یَزِه بَازِی. [شَد بِه رَم کردن.]

ف: نِیَزِه بَازِی.

ع: رَمَاحَة، مُرَاحَة، قَرَامُح.

رہچه

ل: کَوَلْمَرَم. [رَمی کَوَرَت.]

ف: بَرِخْج، ژَوِیْن، دِلَام، دَلَنگ. (نِیَزِه ی کُوتَاه)

ع: مِزْرَاح، رُمِیْخَة.

رہدار

ل: نَه یَزِه دَار. [رَم هَد لَگَر.]

ف: نِیَزِه دَار.

ع: رَامِج، رَمَاح.

رہل

ل: کَاوُری. [چَاوِی رَمَل نَه کَا.] [تَم، رِشْکِه وِیْشْکِه]

ف: خِیرِه. خِیرْگِی، تِیرِه. تِیرْگِی، سِیَاهِی.

ع: جَهَر، سَنَدَر، مِیْدَان، غِشَاوَة، کَذِبُ الْعِیْن.

رہل

ل: مَل، مَاسِه، مَلَت. رِیْخ. [م. رِیْخ]

ف: رِیْگ، مَاسِه.

ع: رَمَل، رَغَام.

رہل

ل: مَوَزَه. [جَوَزَه فَالْگَرْتَنه وِیْه کِه. (زَانَسْتِی رَه مَل]

گَرْتَنه وِه.)]

ف: مَهرِه. (عِلْم مَهرِه)

ع: رَمَل، نَفِیضَة. (عِلْم الرَّمَل)

رمیایک

ل: رُوخِیَاگ، ثَارَفْتِه. [رَمَار، کَاوَل، رُوخَاو]



ف: رَخیده، آوار، خراب، خراب‌شده.

ع: مُنْهَم، مُنْعَقَش، مُنْهَار، مَخْرُوب.

#### رمیان

ك: روخیان، ویران‌بوون. [رووخان، رمان، كارل‌بوون]

ف: رَخیدن، آواریدن، خراب‌شدن.

ع: هَوَر، هُنُور، خَر، خُرور، اِنْهَدَام، اِنْهَدَاك، اِنْعَقَاش،

اِنْهَار، تَهَوُر، تَهْيُر، تَهْدَم، تَقْوُض، تَخْرُب.

#### رنه

ك: خراش، روكه. [رووشان: بریندار بوونی سه‌چل.]

ف: رَند، رَندَه، خَراش.

ع: خَدَشَة، خَدَش، كَدَح.

#### رنه

ك: كه‌نموره. [چینی میوه.]

ف: كندن، چیدن.

ع: جَنَّا، جَنِي، قَطَف.

#### رنه

ك: چوپ، نه‌یزه‌بن‌کردن. [لی‌گیربوون، لی‌یه‌نبوون]

ف: رَند، رَندَه، ربوون، دزدیدن. نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذ، جَرَّ، غَصَب، اِحْتِلَات، اِسْتِرَاق.

#### رنه

ك: بارن. [جینگایه‌ك كه با به‌فر یا خاك‌خوژله‌كه‌ی

بردیته.]

ف: بادروبه.

ع: جُرْقَة الرِّيح.

#### رنیاك

ك: روکیاك، خراشیاك. رنیاكه‌وه، روتیاكه‌وه. [رنار،

رووشار. به‌دهست هه‌لكه‌نراو، میوه‌ی چنار.]

ف: رَندیده، خراشیده، خراشیده‌شده، چیده،

چیده‌شده، كنده، كنده‌شده.

ع: مَخْدُوش، مَكْدُوح، مَجْنِي، مُقْتَطَف، حَصِيد.

#### رنیاكه‌وه

ك: دارنیاك، كنیاكه‌وه. [چنار، میوه‌ی لینگراوه. رووشار]

ف: كنده، كنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

خراشیده، خراشیده‌شده.

ع: مَجْنِي، مُقْتَطَف، حَصِيد. مَخْدُوش، مَكْدُوح.

#### رنیان

ك: روکیان، خراشیان. [رووشان. لینگراوه‌ی میوه.]

ف: خراشیده‌شدن، كنده‌شدن.

ع: اِنْخِداش، اِنْكِداح، تَخْدُش، تَكْدُح. تَجْنِي،

تَقْطَف.

#### رنیه‌انه‌وه

#### رنین

ك: رووكاشن، خراشین. [رووشاندن، هه‌لكه‌ندن (بو‌نمونه):

رنین به نینوك.]

ف: شَخُودن، شَخُولیدن، كندن، خراشیدن. (با

ناخن مثلاً.)

ع: خَدَش، خَمَش، جَرَف، كَدِي، كَدَح، تَكْدِيح.

#### رنین

ك: دارنن، چنن، داپووتائن، روتائنه‌وه. [كه‌ندنه‌وه‌ی به‌ری

دار]

ف: چیدن، كندن.

ع: جَنَّا، جَنِي، قَطَف.

#### رنین

ك: رنینه‌وه. [لینگردنه‌وه (وهك: رنینه‌وه‌ی خوری و مور).]

ف: فَرِيز، فَرِيختن، كندن. (پیشم، مو مثلاً.)

ع: سَمَط، كَشَط، حَلَت، اِحْتِلَات.

#### رنینه‌وه

ك: دارنن، روتائنه‌وه، كه‌نموره. [لینگردنه‌وه، دامالین (وهك:

دامالینی مور له پیتست).]

ف: چیدن، كندن. (مو از پوست مثلاً.)

ع: تَتَف، سَحَف، حَلَت، سَمَط، كَشَط، فَجَرِيد،

غَصَب.

#### رنینه‌وه

ك: درو، درو‌کردن، برین. [دروینه‌کردن]

ف: خُسُو، خُسُور، دُؤو، خُسُودن، خُسُوردن،

درویدن، دروکردن، بُریدن، چیدن.

ع: حَصَاد، قَطْع.

رؤ

ك: رُؤی، شیرین، گریان، [شین، شهبُز]

ف: وُی، وای، زاری، شیون، گریه.

ع: وُیل، بُكَاء، ضَرَاة، عَزَاء، نُحِیب.

رؤ

ك: رُؤخانه. (دروید، نارپوان) [چم، روبار]

ف: رُود، رودخانه.

ع: طَبِیع، نَهر، وادی.

رؤار

[ك: جینگِی پر له چم و روبار]

ف: رُودبار، رودلَاح.

ع: مُسْتَنَهَر، كَثِیرُ الْأَنْهَار.

رؤاس

ك: رُوی. [رؤا (رشته‌ی گی گزانیه.)]

ف: رُوباه، رُوس. (گورانی است.)

ع: ثَعْلَب، مِیْطَل.

رؤاله ت

ك: رُور، دیدار. [دیمَن]

ف: رُور، رُوی، رُوا، رُواتی، رُخ، رُخسار، چهر،

چهره...

ع: وَجْه، خَد، عَارِض. ظَاهِر. رُواء، طَلْعَة، (حُسْنُ

الْمَنْظَر). حَضُور.

رؤاله تَباز

ك: رُوساز. [ریاکار (مهرایکهر)]

ف: سَالُوس، رُوساز. (ظاهرساز)

ع: مُرُور، مُتَظَاهِر.

رؤان

[ك: رُوان، خُویتندِه‌وِی بی گِر کردن. (ددرسه‌کِی

رُوانه.)]

ف: رُوان. (دِرْسش رُوان است.)

ع: حَاضِر، مَحْفُوظ.

رؤان

[ك: رُوان، رُویو، خُور (ناری رُوان.)]

ف: رُوان، رُوا. (آب رُوان)

ع: ثُجَاج، عِد، سَیَال، سَارِی، جَارِی، مَعِین.

رؤان

ك: رَاوَر، رَام. [خُوشِرَه‌ت (رُوك: نِه‌سِی رَاوَر.)]

ف: رُوان، رُهوَار، رَام، رُوندِه. (اسپ مثلاً.)

ع: ذَلُول، سَیَار.

رؤانویژی

ك: رُوان‌وِتن. [رُوان‌بِیژی، زَمَان‌پَارِوی]

ف: زُوان‌گوِبی، زُوان‌گُفتن.

ع: فُصَاة، طَلَاة.

رؤانه

ك: بَدِرَه‌قَه. [بِرِی کردن]

ف: زُوانِه، بَدِرُود، بَدِرَقَه.

ع: مُشَايَعَة، وِدَاع، تَوْدِيع.

رؤانه

ك: هَدَناریگ، رُوانِه کریگ. [نِیَرْدَرِو، شاندی]

ف: زُوانِه، گُسیل، گُسیل، فِرِسْتادِه.

ع: مُرْسَل، مَبْعُوث.

رؤانه‌کردن

ك: بَدِرَه‌قَه‌کُردن. [بِرِی کردن]

ف: رُوانِه‌کُردن، بَدِرُودکُردن، بَدِرَقَه‌کُردن.

ع: تَشْیِيع، تَوْدِيع.

رؤانه‌کردن

ك: تَدَك‌كُفتن، لَه تَدَكَا رُوین. [هَارِیسی کردن، پَارِاستن]

ف: رُوانِه‌کُردن، رَاهِی‌کُردن، هَمْرَاه‌رُفتن.

ع: تَخْفِيع، تَأْمِین.

رؤانه‌کردن

ك: هَدَنارْدن. [شاندن، رُوانِه‌کُردن، نَارْدن]

ف: فرستاندن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: بَعَث، اِرسال.

### روانی

[ک: دیره کی میچ. (داری بنیچ).]

ف: زوانی. (چوب سقف)

ع: ...

### روانین

ک: نواپین، ورده بیرون، تواشا کردن، سهرنجهدان. [سهیر کردن]

ف: نگرستن، نگاه کردن، دیدن، تماشا کردن.

ع: نَظَر، نَظَارَة، لُحْظ، مَلاحَظَة، تَبَصُّر، اِبصار، رُویَة، تَرَاي، تَعَيَّن، مَعَايَنَة. لُوص، مَلاوَصَة.

### روایه نکر

ک: برژ، واگوکر. [وتارگیره]

ف: ماج، چاوگو، واگوکن.

ع: راوي، ناقل، مُحَدِّث.

### رُباعی

ک: چواریدن. [چوارینه، چوارخشته کی]

ف: ترانه، چارینه، دوچامه، چهارتایی.

ع: رُباعي.

### رُویع

ک: چواریه ک، چاره ک. [یه ک بهش له چوار بهش].

ف: چارک، چاریک، چهاریک، چهاربوده.

ع: رُبع، زام.

### رُوت

ک: راس، بی پهرده، پوسکه نه. [بی پیچوپه نا، ناشکرا]

ف: زک، راست، برهنه، بی پرده، پوست کنده.

ع: صَديق، صَريح، واضح.

### رُوت

ک: راس، دوروس، راسگو، راسوژ. [مرؤئی بی پیچوپه نا.]

ف: زک، راست، راستگو، برهنه گو، بَهْمَن.

ع: صادق، صَريح، اللّهُجَة.

### رُوت

ک: رُوت، قُوت. [بی پوشاک]

ف: لُخت، رُت، برهنه.

ع: عاري، عَري، عَریان.

### رُوتبه

ک: پایه، پله، نهوم، ترنگ. [دهرهجه، ناست، ریز]

ف: پایه، پله، آرن، آرج، آشکو.

ع: رُتْبه، مَرْتْبه، دَرْجه، مَنزَلَة، مَقام.

### رُوتوراس

ک: بی پهرده، پوسکه نه. [بی پیچوپه نا، ناشکرا]

ف: رک و راست، بی پرده، پوست کنده.

ع: صَريح، واضح.

### رُوتوویه ت

ک: نم، تدری. [شی]

ف: نم، تری.

ع: رُطوبَة، نُدُوء، نُدَاوَة، بَلَة، بَلَل، بلال.

### رُوته یل

[ک: جالجالوکی به زیان: جوز، جالجالوکی به که.]

ف: دکمه، دکمک، دیلمک، غُنده، آغُنده، انگورک،

زُتیل، خایه گیر.

ع: رُتْیاء، رُطْیاء.

### وینه

### رُوجیار

ک: خور، خوردار. [رژ، همتار]

ف: زو، زاو، زاب، لیو، هور، آهو، مهر، روز،

روزگار، روجگار، خور، خورشید، خورشاد،

خُرشاد، خُرشا، آفتاب.

ع: شَمس، یُوح، شارق، نَکاء، بَیضاء، فاتور.

### رُوجیارپه زس

[ک: گوله به رژ]

ف: ورتاج، آفتاب گردان، آفتاب پرست.

ع: حَتَوَة، دَوَارُ الشَّمْس، آذَریون.

### وینه

**رُوحِیاریه رُس**

ل: تَیْتِیْه، کِه پِه سِه. [بَرَمَزَه]

ف: آفتاب کردک، آفتاب پرست، چلپاسه.

ع: حِرْباء. حِرْدُون.

وینه: «مَیْمَوه»

**رُوحِن**

ل: کونا پَرِچِن. [رُوحِنه. کلاو پَرِچِنه]

ف: رُوزَن، رُوزَن، رُوزَن، رُوزَنه، رُوشَنْدان.

ع: کُوه، نَافِذه، مَنفَذ.

**رُوح**

[ل: رُوح توتیا، توتوشمی سپی.]

ف: روی، شَبَه، روی توتیا.

ع: صِفر، صاد، توتیا، رصاص اَبیض.

**رُوح**

[ل: توتیای کاتزا (سولفات دوزنگ)]

ف: توتیا، توتیای کانی. (سولفات دوزنگ)

ع: توتیا، رُوح التوتیا، رُوح التوتیا المعدنی.

**رُوح**

ل: گیان، دَل. [رُح، گیانی گیانداران که له دَلَموه سهرچاره

ده گِریَت. «رُهبان» یی عهده بی به مانای «رُهبان» واته

چاودیری گیانه و کوی ده پشته «رُهبانان».]

ف: جان، رَه، روه، زوان، هولس، دل، خواجه.

(رُهبان، به معنی روحبان است، جمع آن

رُهبانان.)

ع: رُوح، مَهْجَه، نَفْس، نَفْس ناطِقَه.

**رُوح هه یوانی**

ل: گیان کمر و گا. [گیانی تازه تی که له دَلَموه سهرچاره

ده گِریَت.]

ف: جانه، جان چُمانه.

ع: رُوح حیوانی.

**رُوحوشک**

ل: گیانمردگ. [دَلَمردو]

ف: جان خُشک، جان مُرده، مُرده جان،

افسرده جان.

ع: ضَعْضاع، خامل.

**رُوحولنه رُواح**

ل: گیان گیانان. [گیانی گیانه کان، گیانی هه ره گه وره.]

ف: جان جانان.

ع: رُوحُ الأرواح، نَفْسُ النُّفوس.

**رُوحولنودوس**

ل: رُوح پاک. [گیانی پیرز، جو برئیل]

ف: جان پاک، جان شیرین، پاکیزه جان،

نوشین روان، نوشیروان، روان بخش، پرورنده ی

انسان، فرشته ی دانش، نیروی دانش، گُبرئیل.

ع: رُوحُ القُدُس، جِبْرِئیل.

**رُوح**

ل: پشته خوره. [پیرز: بالنده یی کی نه فسانه ییه.]

ف: رُح، استخوان خوار.

ع: رَحْمَه.

وینه: «پشته خوره»

**رُوحانن**

ل: رِمانن، خراو کردن، خاپور کردن، ویران کردن،

کاول کردن. [روخواندن، رماندن]

ف: رُخاندن، ریهیدن، خراب کردن، ویران کردن،

خاپور کردن.

ع: هَدَم، نَقَض، دَك، تَخْرِیب، تَبْیِیب.

**رُوخانه**

ل: چم، چوخِر، چوبار. [روبار]

ف: رود، رودخانه، زوغ، خوالی.

ع: نَهر، طِمع، وادی، عَقِیقَه.

**رُوخانهی وشک**

ل: چرخور. [چم یی وشک، نارد]

ف: خُشک رود، فَرکن، فَرکند، فَرغَر، سَییل کُند.

ع: اُخدود، وادی.

**روخسار**

ك: دهمچار، دیدار، شپوه. [رو، چروچار]

ف: چهره، رو، رُخ، رُخسار، بُك، درند، دیمَر،

سَج، دیمه، دیدار.

ع: وَجِه، خَد، عارض، جبین، صُورَة.

**روخساره** ← **روخسار****روخست**

ك: دهسور، بار. [مژلت]

ف: لهی، بار، دُستور.

ع: اِنَّ، اجازَة، رُخصَة.

**روخه** ← **روخهك****روخهك**

ك: رزه، روخیان، رزیان، داپوخیان، داپزیان، روخه،

دارهریان، ودهقه. [روخه، نزيك به رمان، داورين]

ف: رُخ، ریزش.

ع: صَنَع، حُتات، قُضاع، اِنْقِضاع، اِنهلال، هَدَم،

**هور****روخیك**

ك: رمياگ، خرا، [رمار، روخار، كارل]

ف: آوار، خراب، رُخیده، ریخته.

ع: مُنهدِم، مُنْقَضِع، مُنْهَل، مُنْهَار، مُنْحَت،

مُتْهُوَر، خَرِب، مُتْقَوُض، مُتْقِيَض.

**روخیان**

ك: رَمیان، خرابوون. [رمان، روخان، كارلپوون]

ف: رُخیدن، وِیختن، خرابشدن.

ع: اِنصِقاع، اِنْقِضاع، اِنهیار، اِنهدام، اِنهلال،

اِنقیاض، اِنقیاض، اِنحِتات، ثَحَّت، تَقْوُض، تَقْوُز،

تَقِيض، تَقِيض، تْهُوَر، سَقُوَط.

**روژگار**

ك: زه‌مانه، عه‌یام، روژ. [روژگار، سهرده‌م]

ف: روزگار، روجگار، دُشنگی، روز.

ع: عَصِر، عَهْد، اَیام، زَمان.

**روژگار**

ك: گهر‌دوون، چه‌یگهره، چه‌رخ. [روژگار، گیتی]

ف: روزگار، جهان، گُهان، گردون، چرخ.

ع: دُنیا، كُون، عالم.

**روژنامه**

ك: روژنامه، روژنامچه، کوژار. [گوژار]

ف: روزنامه، روزنامچه.

ع: مَجَلَة، جَرِيْدَة.

**روژی**

ك: روژانه. [روژی، رسق]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رِیْق، مَعاش، طائِر، قُوَت.

**روژی**

ك: كوك، سهر‌دورو. [ته‌قه‌لی درشت. (درونی شل و دور

له‌یه‌ك.)]

ف: روزی. (دوخت سست و دور)

ع: بَشَك، شَل، شَمج، شَصِر، تَشْرِیج، مَل، مُلَة.

**روژ**

[ك: رَ، بهرام‌بدری شه‌و.]

ف: روز، روج.

ع: نْهَار، هُدی، یوم.

**روژ ناخر مانگ**

ك: بِن مانگ، دایِی مانگ. [درايين روژي هديف]

ف: روز پسین ماه، انجام ماه.

ع: سَلَخ، نَحْرَة.

**روژ نازادی**

ك: به‌رات. [روژي رزق و روژي به‌ش‌کردن له لایه‌ن خوداره.]

ف: خَرَم‌روز، روز آزادی.

ع: یَوْمُ الْبَرَاءَة.

**روژان**

ك: روژگه‌ل. [کوی «روژ».]

ف: روزها، روزان.

ع: أيام.

روژانه

ك: روزی، جیه. [روژی، رزق، موچه]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم، جیره،  
جداوی، وُستاد، بیستگانی، روزمره، بادروزه.

ع: یومیّة، وظیفّة، تُعین، جرایّة، رزّة، رزق،  
معاش.

روژی

ك: روزمز، جیه. [روژانه: کرّی روز به روز، موچه (دژی  
رشدی «پدیسار» ی فارسیه که بریتیه له مانگانه یا  
سالانه.)]

ف: روزمزد، روزانه. (ضد «پدیسار» که ماهمزد  
یا سال مزد است.)

ع: یومیّة، میاومّة.

روژ بهرات

ك: بهرات، روز نازادی. [روژی رست و روزی دابهش کردن له  
لایمن خوداره.]

ف: روز چک، روز جک، روز برات.

ع: یومُ البرائة.

روژ رهش

[ك: روزی نه هات.]

ف: روز سیاه، روز بد.

ع: اَلْیَوْمُ السَّوَدُ، اَلْیَوْمُ اَلْاَسْوَعُ.

روژ رهش

ك: بدهخت، چاره‌رش (دارشتهی زیاده‌پویه.)

ف: سیه‌روز، مَن‌دُبور، مَن‌دوور، سیاه‌گلیم،  
بدبخت، بداختر. (صیفه‌ی مبالغه است.)

ع: شَقِیّ، مَن‌کوب، ذلیل.

روژ کویر

[ك: کسّیک که له روزدا نابیتیت. (بهرام‌به‌ری

«شهرکوتیر».)]

ف: روزکور، آفتاب‌کور. (ضد «شب‌کور» است.)

ع: أَجَهْر، أَخْش.

روژک

ك: رُچه، پارتیز. [به‌روژدو]

ف: روزه، روجه، لَکهن، پرهیز.

ع: صَوْم، اِمساك.

روژک‌هوان

[ك: به‌روژدو، روژهوان]

ف: روزهدار، روجه‌دار.

ع: صائم.

روژمز—روژی

روژنامه—روژنامه

روژنشین

ك: خورنشین. [روژنارا]

ف: باختَر، روزنشین.

ع: مَغْرِب.

روژ هه‌لات

ك: خور هه‌لات. [روژ هه‌لات «هه‌لات» سووکه‌له‌ی

«هه‌لهات».]

ف: خاور، بَتو، خُراسان. «هه‌لات» مخفف

«هه‌لهات» است.)

ع: مَشْرِق.

وینه—مَشْرِق

روژی نه‌پروژی

ك: روت‌پَد، نوگه. [روژنه‌روژ]

ف: نوبه، یک روز در میان.

ع: غِبّ، لِمَام، مُوَاتَرَة.

روژیولغار

ك: سه‌له‌ف. [هیرش‌کردنی کتوپر له روزدا (بهرام‌به‌ری

«شبه‌بخون».)]

ف: روز خون، روز تار. (ضد «شیب‌بخون» است.)



**روفرورگر**

ک: پەررورگر. [پینه‌کر]

ف: رَفوگر، پاره‌دور.

ع: رَفَاء، نَجَاد.

**روکن**

ک: پایه، گوشه، سوچ، دیوار. [قرژین، په‌نا]

ف: کُن، جن، پایه، گوشه، تَنیزه، سو.

ع: رُکن، جانب، طَرَف، سَنَد، دِعْمَة.

**روکوو**

ک: نسرور، خه‌م، کوته‌ریورن، نووچیانه‌وه. [نوشتانه‌وه،

چهمانه‌وه]

ف: خَم، خمیدن، دولاشدن.

ع: رُکوع، تَنَکُّی، اِنْحِنَاء.

**روله**

ک: لوله، منال. [فرزند، زارپد]

ف: رود، اَزم، فَرَزَنَد، زهراک، بَجه.

ع: وَلَد، صَبِي، نَسْل، نَجْل، اِبْن. (ابنة)

**روم**

[ک: ولاتی عوسمانی، تورکیای جاران.]

ف: روم.

ع: رُوم، عُثماني، تُرکیَّة.

**رومه‌لخیزا**

[ک: ناژاره، پشتوی (سورکه‌له‌ی «رومه‌لخیزا»-یه.)]

ف: هَنگامه، روم‌برخواسست. (مخفف)

«رومه‌لخیزا» است)

ع: مَعْرَكَة، رُومُ الْغَزَاة، قِيَامُ الرُّوم.

**روین**

[ک: روان، درهن]

ف: روغن.

ع: دُهْن، سَمْن، زَيْت.

**روین**

ک: روتاک، روتشن. [روون، رووناک]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

**رویناک**

ک: روتشن. [رووناک]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

**روین‌داخکری**

[ک: تاره‌ی تاییه‌تی روین تواننده‌وه.]

ف: یَغْلُو، یَغْلَا، یَغْلُوْی، یَغْلَاوْی، روغن‌داغ‌کن.

ع: مَغْلَاة، مَذْبِیَّة.

**روین‌زیتون**

[ک: درهنی زیتون.]

ف: اِنْفَاق، روغن زیتون.

ع: زَيْت.

**روین‌کونجی**

[ک: درهنی کونجی.]

ف: شیره، روغن کُنجد.

ع: حَل، سَلِیْط، شَبْرَج، سَبْرَج، دُهْنُ السَّمْسَمِیْم، دُهْنُ

الْحَل.

**روینه‌پو**

ک: روژینه‌پوژن، نوگه. [روژینه‌پوژ]

ف: روزدرمیان، نوبه.

ع: غِب.

**رونیاس**

[ک: بنی گیایه‌که بو رنگی بدن به‌کار ده‌یتريت.]

ف: روناس، روغناس، رغناز، زغنار، رونیاس،

روین، روینگ، روون، روونگ.

ع: قُوَّة، قُوَّة، عُرُوقُ الْحَمَر، عُرُوقُ الصَّبَاغِیْن.

**روو**

ک: دیدار، رواله‌ت، ده‌موچار، شیره. [چردچار، دیم]

ف: رو، روی، رُخ، رُخ‌سار، روا، چهر، چهره،



دیم، دیمه، دیمز.

ع: وَجِه، خَدّ، عارض.

رو

ك: بهر دم، [بهره‌برو، خزرو]

ف: رو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

رو

[ك: بی‌شهرمی. شهرمنی (رودار. که‌مرو)]

ف: رو، نیوادم، گستاخی. (پرو، کمرو)

ع: جَسَارَة، اِعْتِرَار.

رو

ك: دیر. [لا، بهر و پشتی هدر شتیک.]

ف: رو.

ع: وَجِه، وَجِه، وَجِه، وَجِه، جَهَة، جَهَة، جَهَة، وَجِهَة،

وَجِهَة، صَفْحَة، طَرَف، جَانِب.

رو

ك: روانه‌ت، ریسو، راو. [بی‌آوایی، ریسوایی نیه.]

[روبینی، مراهی]

ف: رو، روی، پُجییو، ذَرَق، سالوسی،

خودسازی.

ع: رِئَاء، تَظَاهَر، تَزْوِیر.

رو

ك: رو به رو، [بهرامبر، هم‌بهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجَهَة، مُوَاجِه.

رو

[ك: پیسپاردن، حواله]

ف: روبار.

ع: حَوَالَة.

رو

ك: رو به رو کردن، [بهره‌برو کردن]

ف: روبارو کردن، روبرو کردن.

ع: مُوَاجَهَة.

رو

[ك: پیسپاردن، بهره‌برو کردن، حواله کردن]

ف: روبارکاری.

ع: اِحَالَة.

رو

ك: رواله تیار. [مراهیکر (ریاکار)]

ف: سالوس، ساخته‌کار. (ریاکار)

ع: مُرَآئِي، مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

رو

ك: بخوازدار. [برودار]

ف: سُنْبَات، نمودنی، خواهان‌دار.

ع: مَرغُوب، مَطْلُوب.

رو

ك: ماچوموچ. [ده‌چوار ماچ کردن.]

ف: رویوسی، چپچاپ.

ع: تَفَاغُم، تَلَاثُم، مُطَاعَمَة.

رو

[ك: تیار. جیبه‌جی‌کرار]

ف: روبراه.

ع: مُجَرِي، مُنَجَز.

رو

[ك: به‌جی‌هتینان، جیبه‌جی کردن]

ف: روبراه کردن، انجام‌دادن، پرداختن.

ع: اِجْرَاء، اِنْجَاز، تَادِيَة.

رو

ك: رویار. [بهرامبر، بهره‌برو، هم‌بهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجِه، مُشَافِه، مُتَقَابِل، حَاضِر.

رو

ك: تیره‌تیر، بهراتبر. [هم‌بهر، هدبهر]

ف: روبرو، برابر.

ع: تَجَاه، مُقَابِل، مُوَاجِه.

روویروو

ك: بهردم. [بهروورو، جزید]

ف: روپرو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

روویرووی

ك: بهرانیدری. [بهروویروونه، بهرنگاری]

ف: روویرویی، برابری.

ع: مُوَاجِهَة، مُقَابَلَة، مُقَابَل، كِفَاح.

روویرووی

ك: چه‌به‌چهنه‌یی. [بهرنگاری کردن]

ف: روویرویی، چانه‌به‌چانگی.

ع: مُعَارَضَة، مُكَافَحَة، مُقَابَلَة.

روویروونه

[ك: روویرونده، به‌چه]

ف: روپند، روپنده، ایازی، زرالو، چشم‌آویز،

پیچک، پیچه.

ع: بُرُقُع، بُقَاب، طَرَحَة، نَعَم.

وینه—بؤلّاع

روویروش

ك: سدریوش، سدرنداز. [پارچه‌ی سر و رو داپوشدر]

ف: روپوش، رُبوشه، رُبوسه.

ع: قِنَاع، مَقْنَعَة، بُرُقُع، رِدَاء.

روویروش

ك: سدریوش. [به‌رده، داپوشدر]

ف: روپوش، سرپوش، پوشنه، سرانداز،

سر‌سینی.

ع: غُطَاء، خُفَاء، غِشَاء، غِشَوَة، غِشَاوَة، غُشِيَة،

غُشَايَة، غَاشِيَة، غُفَرَة، كِنَة، كِنَة.

روویپندان

ك: رودان. [اگوستاخ کردن]

ف: رودادن. (جسور کردن)

ع: تَجَسُّس، تَجَرِبَة، تَبْدِئَة.

رووت

ك: رووتدل، قوت، قوتدل، قوته، چك. [بی‌ترشاك]

ف: لُخْت، لوت، لوچ، لاج، وُزْت، غُوش، غُوشْت،

تَهَك، برهنه.

ع: عَوْر، عَرِي، عَارِي، عُرِيَان. اَضْكَل.

رووت

ك: به‌تی، ساده. [ناتیکه‌لار، ساکار]

ف: ویژه.

ع: صِرَف، خَالِص، بَحْت، مُطْلَق.

رووتان

ك: داپروتان، دارپن. دان‌کردن. [دامالین. داوراندن]

ف: لخت‌کردن، کندن، جداکردن. دانه‌کردن.

ع: نَزَع، خَرَط، تَعْرِیَة.

رووتانهوه

ك: داپروتان، رنینه‌ره، دارپن. دان‌کردن. [چنین. دامالین]

داوراندن]

ف: کندن، جداکردن، چیدن، لخت‌کردن.

دانه‌کردن.

ع: جَنِي، قُطَف، تَعْرِیَة، تَجْرِید.

رووتورش

ك: روتورشیاگ، ناچار‌تورشیاگ، چروچاوتورشیاگ.

[موز، ناچار‌تان]

ف: شکپا، ترش‌روی، گرفته‌روی.

ع: عَبُوس، بَشَع، كَالَج، مَقْبُوض.

رووتورشیاگ—رووتورش

رووتوقووت

ك: رمشوروت. [بی‌جلویه‌رگ]

ف: لخت و برهنه.

ع: اَضْكَل، عُرِيَان.

رووتوقووت

ك: روتنه. [—رووتنه]

ف: لخت و برهنه، دک و لک، دق و لق.

ع: بُرْضَه، بُرْصَاء، مُرْدَاء.

**رووتخت**

ك: داپوشمى تهخت. (پرده‌یه كه دهیدن به‌سَر تهختدا، بۆ بۆك سورره و بۆ مردور رهش یا سپیه.)

ف: دُخدار. (پوشه‌ای كه روی تخت می‌اندازند، برای عروس قرمز، برای میت سیاه یا سفید.)

ع: غِطَاءُ الثَّخْتِ.

**رووتل**

ك: قوتل، روت، قوت. [بن‌جلوبه‌رگ]

ف: لُخت، برهنه، لوت، لوج، لاج، غوش، غوشت، ورت، تهك.

ع: غُور، غُری، عاری، عُریان، اُضكل.

**رووتن**

ك: زوی بن‌درخت له دارستاندا یا بن‌گیا له نار چیمه‌ندا یا بن‌یفر له نار به‌فردا.)

ف: لُخت، دك، دق. (زمین بی‌درخت در میان درختستان، یا بی‌سبزه در میان سبزه‌زار، یا بی‌برف در میان برف.)

ع: بُرْضَه، بُرْصَاء، مُرْدَاء.

**رووته‌وگردن**

ك: داپلوسكان. [رووت‌كرده، دامالین]

ف: لخت کردن.

ع: لَخت، نَضو، ثَعْرِیة، ثَجْرِید.

**رووتی**

ك: قوتی، روتل، قوتل. [بن‌جلوبه‌رگ بوون]

ف: لُختی، برهنگی.

ع: غُریة، عَرِیة.

**رووتیانوه**

ك: رنیا‌نوه، داپووتیان. [لیكرانه‌وه، داپووت‌نران (رهك)]

رووتانه‌وهی درخت.)

ف: لخت‌شدن، چیده‌شدن. (درخت مثلاً.)

ع: خلع.

**رووتیگردن**

ك: روو وەرگیران به‌رمو كه سیتك یا شیتك.]

ف: روگردن.

ع: تَوَجُّه، اِقْبَال.

**رووجا**

ك: روو‌دشه‌كه، روو‌جیكه. [به‌رگی د‌دشه‌ك.]

ف: روجا، روهی توشك.

ع: حِیس، غِطَاءُ الْمَرْقَدِ، غِطَاءُ الدَّوْشَكِ.

**روو‌جیكه**

**رووخوش**

ك: خو‌ه‌شرو، میتروان. [رووخوش، ناچاو‌كراوه، میه‌ربان]

ف: خوش‌رو، مهربان.

ع: بَشُوش، رُؤُوف، صَبِیح، مَلِیح، طَلِیقُ الْوُجِه.

**روودار**

ك: پیرود، روو‌سخت. [بیش‌رم، رووه‌ل‌ل‌ل‌راو]

ف: پُورو، سَخت‌رو.

ع: دَعَن، مَاجَن، مَاجِج، جَسُور.

**روو‌دامالیاك**

**روودان**

ك: روو‌یتدان، ده‌م‌ودان. [به‌ده‌م‌ودان (گوستاخ کردن)]

ف: رودادن. (جَسُور کردن)

ع: تَجْسِیر، تَجْرِیة، تَبْذِیة.

**روودان**

ك: چاراكوتان، كوتانه‌وه. [به‌ناوچاودا كوتانه‌وه: باس

کردنی چاكه‌ی خوت به لای چاكه‌له‌گه‌ل‌كراوه‌وه.]

ف: واگوگردن، تازه‌کردن، سپاسه‌... .

ع: تَعْمِین، تَطْمِیس، مِیة.

**روودل**

ك: گرفت. [قه‌بز بوون، زگ رستان]

ف: رودل، گرفت.

ع: سُدَّة، ثِقَل.

**رووده‌ریائیس**

ل: رووگیر. [به‌سندکردنی کاریک له‌به‌ر که‌م‌رویی.]

ف: رودروایست، روگردان.

ع: مُسْتَحْيِي، مُعْتَت، مُكْرَه، مَجْبُور.

**رووده‌ریائیس**

ل: رووگیری. [رووگیربوون]

ف: رودروایستی، روگردانی.

ع: حَيَاء، اسْتِحْيَاء، عَنَت.

**رووپه‌ش**

[ل: سیارو، ده‌م‌چارپه‌ژ.]

ف: روسیاه.

ع: اَدْعَم، اَسْوَدُ الْوَجْهِ.

**رووش**

ل: پرز، رووشان، ریشوژ. [تالگه‌لی تان یا پزی پارچه که

له‌کاتی دراندندا دیتته دهمه.]

ف: روش، پرز. [نخ‌های جامه که هنگام پاره

کردن در می‌آیند، تار یا پود.]

ع: لَيْف، لَيْفَة، غَفَر، غَفَر، زَنْبَر، زَوْبَر، زَوْبَر، مُشَاقَّة.

**رووش**

ل: رووکیان. رووک. [رووشان، بریندار بوونی سه‌رچل.]

ف: خراش، ریش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَّه. تَقَشُّش، تَقْرَه.

**رووش**

ل: تورش، بیش‌هرم. [ه‌ه‌رانی، به‌دەر.]

ف: روش، دژآلودبی‌شرم، لُکام، کلوک.

ع: شَرَس، شَكْس، تَرَب، شَرُور، مَرِيد، مَارِد،

قَلْطِي، خَبِيث، غَضُوب.

**رووشال-رووش****رووش‌کردن**

ل: رووکائن، رووشائن. [سه‌رچل بریندار کردن]

ف: خراشیدن، ریش‌کردن.

ع: تَخْدِيش، سَحْج، شَج.

**رووشیان**

ل: خراشیان، رووکیان. [رووشان، سه‌رچل بریندار بوون]

ف: خراشیده‌شدن، ریش‌شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْسِحَاج، اِنْشِجَاج، تَقَشُّش، تَقْرَه.

**رووک**

ل: روش، خراش، رووک. [رووشان]

ف: خراش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَة.

**رووکار**

ل: روو. [دیوی دهمه‌ی کار.]

ف: روکار، روی کار.

ع: ظَاهِرُ الْعَمَل.

**رووکار**

ل: رووبه‌روو، روو‌لای، روو. [به‌ره‌لای]

ف: رووبرو، رو به سوی.

ع: تَجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

**رووکانن**

ل: رووشائن، خراشائن، رنن. [رووشاندن، سه‌رچل بریندار

کردن.]

ف: خَراشَیدَن، خَراشَاندَن، ریشاندن.

ریش‌کردن.

ع: خَمَش، خَدَش، سَحْج، شَج، تَخْدِيش، تَكْدِيع...

**رووکه-رنه****رووکه‌ش**

ل: دیمه، روومال. [رووکیش]

ف: روکش، روپوش، رومال، سستو، سه‌تو،

زړاندود. سییم‌اندود.

ع: مُوَوَه، مُطْلَى، مُذْهَب، مُذْهَب، نَهِيْب. مُفَضِّل.

**سئوق****رووکه‌ش**

ل: رووکیش. [زیاد‌کراو، پیتوبه‌سراو، سه‌ربار]

ف: روکش، افزوده، فزوده.

ع: اِضَافَة، عِلَاوَة، ضَمِيمَة.

### رووکیان

ک: رووشیان، خراشیان، رنیان. [رووشان، سه‌چل بریندار  
بودن]

ف: خراشیدن، خراش شدن، خراشیده شدن،  
ریشیدن، ریش شدن.

ع: تَخْدُش، تَحْمُش، تَكْدُح، تَقْشُر، تَقْرَه، اِنْشِجَاج،  
اِنْشِجَاج.

### رووکیش - رووکهش

### رووگردان

ک: رووده‌ریاس، رووگیر. [په‌سه‌ندکردنی - یا: په‌سه‌ندکهری  
- کارِتک له‌بدر که‌مرویی.]

ف: روگردان، رووگیر، رودروایست.

ع: اِسْتَحْيَاء، مُسْتَحْيِي...

### رووکه‌ردان

ک: هه‌لوگره‌پیاک، هه‌لوگره‌پیاگهره. [وهرگره‌پان، وهرگره‌پار،  
پاشگهن]

ف: روگردان، برگشته، روبرگشته.

ع: اِرْتِدَاد، اِرْتِجَاع، مُرْتَد، مُرْتَجِع.

### رووکیژ

ک: رووکه‌ردان، رووده‌ریاست. [ناچار کراو به‌هوی  
که‌مرویه‌ره.]

ف: رووگیر، روگردان، رودروایست.

ع: مُعْنَت، مُكْرَه، مُجْبِر، مُسْتَحْيِي.

### روووم

ک: رووی من. [ده‌موچاری من. شهرمنی من. بیتشهرمی  
من]

ف: روم، رویم، روی من.

ع: وَجْهِي، خَدْيِي، عَارِضِي، جَسَارَتِي، اِعْتَارِي.

### روووه‌ت

ک: ده‌موچار. [روو، چروچار]

ف: رو، روی، رُخ، رخسار، چهر، چهره، دیم،  
دیمه.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَة.

### روووه‌ت‌گرتن

ک: ده‌موچاوگرتن. [رازانده‌روی ده‌موچاو به‌موو لینگرتن]

ف: رخ‌پیراستن.

ع: خَفَاف، مَسَح، قَشَر، نَمَص، تَنَمِیص.

### روووه‌ت‌گیر

[ک: رازتنه‌روی روووه‌ت، ده‌موچاو هه‌لوگر]

ف: پیرا، رخ‌پیرا، پیراینده، پیرایه‌گر.

ع: نَامِصَة، مَشَاطَة، قَشَارَة، مُزَيَّنَة.

### رووونویس

[ک: روونویس، له‌بدرگیرا، له‌بدرگره‌ره]

ف: روونویس، وانویس، رونوشت، وانوشت.

ع: نُسْخَة، سَوَاد، مُسَوَّدَة، مُسْتَنْسَخ.

### رووونه‌بوون

[ک: شهرم‌کردن]

ف: رونداشتن.

ع: حَيَاء، اِعْتَار.

### رووونه‌بوون - رووونه‌بوون

### روووه

ک: چه‌که. [دیوی به‌رچاری جلویه‌رگ و ... (رووی کراس).]

ف: روه، أبره، آورده. (روی جامه)

ع: ظَهَارَة، وَجْه.

### روووه

ک: رووکار. [به‌روویری، به‌روولای]

ف: رووروی، رو به‌سوی.

ع: تِجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

### روووه

ک: دیو، لاپه‌له، لاپه‌ره. [دیو، لا]

ف: روی.

ع: وَجْه، صَفْحَة.

**رووده دوشه که**

ک: رووجا. [به رنگی دوشه که.]

ف: روچا، رویه توشک.

ع: غِشَاءُ الْمَرْقَدِ.

**رووه مته که**

[ک: به رنگی سدرین و پستی.]

ف: رویه بالش.

ع: مَنَفَّةٌ، غِلَافُ الْمَخْدَةِ.

**رووه لهچهره خانی**

ک: پشت مه لکردن. [روو ره گتران، پشتی کردن]

ف: روگرداندن، رو بر گرداندن، پشت کردن.

ع: احاشة، تَصَعُّرٌ، تَعَجِیْبَةٌ، عَطْفُ الْوَجْهِ.

**رووه هم**

ک: سهرجه م، سهریه ک، بازیه ک. [تیکرا]

ف: روهم، روی هم.

ع: جَمْعًا، كَلًّا.

**روی**

[روشت، چوو. (کرداری رابردوه).]

ف: رفت، شد، شود، روان شد. (صیغه ی ماضی

است.)

ع: رَاحَ، ذَهَبَ، مَضَى، مَشَى، سَعَى، مَرَّ، سَارَ، جَاؤَ،

انْصَاقَ، انْصَاعَ.

**رویز** - **کوهان** [دشده کی کرماجیه. (کرماجی است.)]**رویگ**

[ک: روتشور، تپیه ریو]

ف: رفته، گذشته.

ع: ماضی، مار.

**رویل** - **کهل****روین**

ک: چوین، لاچوین، جوین. [روشتن]

ف: رفتن، شدن، شودن، هاش، گسی، گسیل،

گسیل.

ع: مَشَى، ذَهَبَ، مَضَى، مَضَى، مَرَّ،

رَحَلَتْ، رَوَّاحَ، قُبُونٌ، سَعَى، هَجَرَتْ، غَيَّبَتْ، سُرِبَ.

مِیاط. جَوَّاز، سَفَر، جَرَى، حَرَكَةٌ، انْصِیاع، اِدْبَار.

**روینه خوره**

ک: کورتا ریوین. ته سکه ریوین. [کورت بونه ره.

ته سلک بونه ره]

ف: خوردرفتن، کوتاه شدن.

ع: انْتِقَاصٌ، تَقْصُرٌ.

**روینه کفت**

ک: رشک بوین. [هاتنه رویه ک]

ف: واخوردن، توهم رفتن، سست شدن.

ع: انْدِکَاك، انْقِیاض، اِشْمِیْزَان، انْذِیْعَار.

**روینه کونا**

ک: شکیان، به زیان. [کشانه کون (شکسته چنان.

خوازیه.)]

ف: سوراخ رفتن. (مغلوب شدن. استعاره است.)

ع: انْجَحَار.

**روینه وه**

ک: گه ریانه وه. [روشته وه]

ف: برگشتن، بازگشتن، بازرفتن.

ع: رُجُوعٌ، رَجْعَةٌ، عَوْدَةٌ، فِیئٌ، انْتِکَاس.

**ره نیس**

ک: گه وه، سهرگه وه، سهرور. [سهرۆک]

ف: ستر، ستردار، سترکرده، سترکار، سترور، بزرگ.

ع: رَئِیسٌ، رَعِیمٌ، سَیِّدٌ، رَئِیسٌ، رَاسٌ.

**ره نیس بهله دیه**

ک: شاردار. [شارهوان، داروغه]

ف: کلو، کلانتز، داروغه، شحنة، شهردار.

ع: رَئِیسُ الْبَلَدِ، شَیْخُ الْبَلَدِ.

**ره بیوننه و ع**

ك: تَرْدِ پِه‌رور، پِه‌روردگار. [پِه‌روردگاری ره‌گه‌ز و چه‌شنه‌كان.]

ف: زَرُششت، زَرُششت، داراب، دارای، دارای  
گونه، فَرْدَفَر، فَرُروزان، گونه‌پرور.

ع: رَبُّ النُّوع.

ره‌بن

ك: بِيَوِ پِياگ، بِيژَن. [سه‌لت]

ف: بِيوه، بِيوه‌مرد، بی‌زن.

ع: اَيَم، ثِيَب، عَرَب، بَتول.

ره‌ب

ك: رهق، وشك، سه‌خت. [توندبور، وشكه‌لاتور]

ف: خُشِك، خُشَكیده، سَخَت.

ع: صَلَب، يابِس، مُتَيَبَس.

ره‌پانن

ك: كوتانن. [لیدان (له‌نانی وشك‌دان - بز نمونه - به دست - به شتویه‌ك كه دهنگی لیره‌بیت).]

ف: زدن. (دست مثلاً بر نان خشك كه صدا كند.)

ع: دَق، ضَرْب.

ره‌پره‌پان

ك: ته‌پته‌پان، ته‌پته‌پ. [دهنگیكه (ره‌ك) دهنگی هه‌لبه‌ز و دابه‌ز له‌سرباندا.]

ف: تپ‌تپ. (صدای جست و خیز در پشت بام مثلاً.)

ع: لَدَم، خَفَق.

ره‌په

ك: ته‌په، خربه، خورپه. [لیدان (ره‌ك) لیدانی دل.]

ف: تپش، تپیدن. (تپیدن دل مثلاً.)

ع: ضَرْبان، اِرْتعاش.

ره‌په‌ره‌پ

ك: ته‌پته‌پ، خربه‌خرپ، خورپه‌خورپ. [لیدانی زَر]

(دوباره برونه‌وه‌كی له‌به‌ر زَرَبونیه‌تی.)

ف: تَپ‌تپ، سَك‌سَك. (تكرار برای كثرت است.)

ع: ضَرْبان، اِرْتعاش.

ره‌پهل

ك: ره‌په‌له، دهسه. [هاریازی (دهسته‌ی کایه‌كه‌ر).]

ف: دسته، توده، گردشده. (دسته‌ی بازیکن)

ع: رَحَم، جَمع.

ره‌په‌لکا

ك: کایه‌گا. [یاریکه (شونیی کزبونونه‌وه بو یاری کردن).]

ف: بازیگاه. (جای گردن شدن برای بازی)

ع: مَلْعَب، مَلهى، مَزْحَمَة.

ره‌په‌لکا

ك: به‌ره‌لا. [له‌ره‌گای نازاد (باخ یا له‌ره‌گیاه‌ك كه پاران

نه‌کرایتت).]

ف: آزاد، زها. (بلاغ یا علف‌زاری كه قدغن نباشد.)

ع: بَهْرَج.

ره‌په‌له ← ره‌پهل

ره‌ت

ك: به‌ره‌ره‌ت. [جوره‌ته‌پكه‌یه‌كه كه درگیاه‌ك به‌سه‌ر

چالیکه‌وه داده‌مه‌رزینن، هه‌ر كه نیچیرتیک به‌سه‌ریدا

تینه‌په‌ریت ده‌كه‌وه‌یتته نار چاله‌كه‌وه و ده‌سه‌جی ده‌رگا‌كه

ده‌به‌سریت.]

ف: دام، چاله‌دام. (قسمتی است از دام كه روی

چاله‌دروی نصب‌کنند، همینكه شكار از روی

آن رد‌شود میان‌چاله می‌افتد و در فوراً بسته

می‌گردد.)

ع: رُبِيَّة، وَجَرَة، قَرْموص.

ره‌ت

ك: چال. [به‌ره‌پت، به‌ره‌پت] [قولكه]

ف: چال، چاله، گودال.

ع: حُفْرَة، رُيْبَة، قُرْمُوص.

**ره‌فان**

ك: تهرات، تَرَوَق [مه‌لاتن]

ف: نو، نویدن.

ع: ركض، عَدُو.

**ره‌فانن**

ك: تَرَوَقانن، لنگدان، مانانن. [غارپیتکردن]

ف: دواندن، خسته کردن.

ع: فُطُو، اِعداء، اِعیاء.

**ره‌فهوه**

ك: ریشه، ره‌سن، ره‌گ. [تَرَه‌مه، بنه‌چه]

ف: ریشه، رگ، پَرَوَز، رَسَن، نژاد، تَبَار.

ع: أَصْل، نَسَب، عَرِيق.

**ره‌فهوه**

ك: شه‌جهره، ره‌سن‌نامه. [تَرَه‌مه‌نامه، ره‌گه‌زنامه]

ف: پَرَوَز، نژادنامه.

ع: شَجَرَة، صَحِيفَة النُّسَب.

**ره‌فهوی**

ك: کاور. [به‌رخی شش مانگه.]

ف: تُغَلّی، بره. [بره‌ی شش‌ماهه]

ع: سَخْطَة.

**ره‌فیک**

ك: تَرَوَقیاگ، مانیاگ. [ره‌تیتراو، غارپیتکراو، ماندورکراو]

ف: خسته شده.

ع: مَرَكُوض، عَيّ، عَيّان، مَقْطُوع.

**ره‌فیان**

ك: تَرَوَقیان، مانیان. [غارکردنی زَر، ماندوربورون]

ف: دویدن، خسته شدن.

ع: عَدُو، ركض، عَيّ، تَقْطَی.

**ره‌جم**

ك: سه‌نگه‌سار، سه‌نگباران. [به‌رده‌باران]

ف: سنگسار، سنگ‌باران.

ع: رَجَم، زَبَر.

**ره‌هم**

ك: دَلَسَوَزی، دَلَسَوَتیان، دَلْکَریانه‌وه، به‌زه‌وی. [به‌زه‌یی،

دل‌نهرمی]

ف: مهر، مهریانی، دلسوزی، آزرم.

ع: رَحِم، شَفَقَة، عَطُوفَة، رَقَة، راقَة.

**ره‌همه‌ت**

ك: به‌خشس، نامه‌رزین، به‌خشین. [لیبوردن، چارپوشی]

ف: لَم، ریز، درپه، دَرَسه، دَرَسَته، دَرَشَته،

آمَرَش، بَخَشش، بَخَشایش.

ع: رُحَم، رَحْمَة، رُحْمی، رَحْمَت، مَرَحْمَة، صَفَح،

عَفُو، عَطُوفَة، راقَة، رُوفَة، شَفَقَة، مَغْفِرَة، حَنان.

**ره‌هه**

[ك: سووکه‌ل‌ناوی «ره‌حمان»، ناره بو پیاران.]

ف: مخفف «رحمان» است، اسم مرد.

**ره‌هه‌ت**

ك: ناسوده، راحت. [بینخه‌م]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: راحَة، مُسْتَرِیح، فاره، فارغ.

**ره‌هه‌تی**

ك: ناسوده‌گری. وچان، ورینگ. [بینخه‌می، ناسایت]

ف: رُستنی، آسایش، آرامش، آسودن، آرامیدن،

آسودگی، خستگی در کردن.

ع: راحَة، فراغَة، اِسْتِراحَة.

**ره‌هه‌تی**

[ك: نامرازیکه شله‌مه‌نی پی ده‌ک‌نه نار ده‌فری

زارته‌نگه‌وه.]

ف: پَتو، تَکاب، تَکاب، تَکاد.

ع: قِیف، قِمع، مِصفاة، راووق.

**ره‌هه‌ت**

[ك: سه‌نگه‌سار، سه‌نگباران. [به‌رده‌باران]

ف: سنگسار، سنگ‌باران.]



لک: جل، پوشاک. [پوشیدن، جلویه‌رگ]

ف: رخت، پوشاک، پوشیدنی.

ع: لباس.

**رهخت**

لک: یدرهق. [اشتمه‌کی ته‌سپ که له زیر یا زیر دروست ده‌کریته.]

ف: رخت، یراق، ستام، اُستام، اوستام، اوستان. (رخت اسپ که از طلا یا نقره می‌سازند.)

ع: حُطی، رخت.

**رهختاو**

لک: جیوان، جیگه. [خه‌وگه. نوین]

ف: بپر، بستر، تشخانه، رخت‌خواب.

ع: مَنامة، مَرَقَد.

**ره‌خس**

لک: سه‌ما، چویی، هه‌له‌که، هه‌له‌پرکی. [دیلان]

ف: وشت، شار، پاکوفتن، دست‌افشاندن، جَنبیدن، چرخ‌زدن، چویی کشیدن.

ع: نَزج، رَقص، رَقز

**ره‌خنه**

لک: کونا، که‌له‌ره. [کون، که‌له‌هر، قلیش]

ف: رخ، رخنه، شکاف، شکوف.

ع: فَلَوق، خَرَق، ثُلَمَة، فُرَجَة، ثَقَبَة.

**ره‌د**

لک: شون، جیگه‌پا. [شوتین‌پا، شوپ]

ف: زد، پی، رهو، نشان‌پا.

ع: اَثَر، سَلَاق.

**ره‌دب‌وون**

لک: بگردن. [تیه‌رین، پهرینه‌وه (وه‌ک) پهرینه‌وه له نار.]

ف: ردشدن، گذشتن. (از آب مثلاً.)

ع: عُبور، مُور، ذهاب.

**ره‌دکردن**

لک: بگیزانن، بگه‌رائن. [تیه‌په‌پاندن، په‌پاندنه‌وه]

ف: زدکردن، گُذراندن.

ع: تَعییر، اِمرار، اِذهاب.

**ره‌ده‌وکردن**

لک: دانه‌وه، کوتانه‌وه‌ملا. [به‌سهردا دانه‌وه.]

ف: پس‌دادن.

ع: رَد، اِعاذَة، اِرْجاع.

**ره‌ز**

لک: هه‌نگور، مینو. [تری، به‌تری]

ف: انگور، مو.

ع: عِنَب، کَرَم.

**ره‌زاز**

لک: ره‌نگیز، ره‌نگه‌ر. [خومگه‌ر]

ف: رنگرز، رنگ‌کن.

ع: نَوان.

**ره‌زاهه‌ن**

لک: دل‌خووش، خو‌شنود، ته‌نده‌رداگ. [قایل (رازی)]

ف: خُرسند، خوشنود، دل‌خوش، دادستان.

(رضامند)

ع: راضی، رَضِی.

**ره‌زاهه‌نی**

لک: دل‌خووشی، خو‌شنودی، ته‌نده‌ردان. [قایل‌بیرون،

رازی‌بیرون]

ف: خُرسندی، خوشنودی، دل‌خوشی،

تن‌دردادن، خواه دادستانی.

ع: رَضایَة.

**ره‌زایه‌ت—ره‌زاهه‌نی**

**ره‌زَاز**

لک: برنج‌کوت. [دنگچی]

ف: برنج‌کوب.

ع: رَزَّاز.

**ره‌زَل**

ك: كهڼس، كه نه فت، چه پهل، نه گريس. [رسوا، بې تابېرو]  
ف: پزو، پزوي، پزوي، فرومايه.

ع: رذېل، رذيل، قف، قفسل، دنبيع، مغلاق، اړدل  
الناس.

### رهزله

ك: ريزه له: بهرې گيايه كه بڼه درمان ده شيت.

ف: رزه، بارزج، اورنگ، اورنج، سگ انگور،  
سگنگور، تاج ريزي، روباه تربك.

ع: فناة، حب الفنا، عنب الثعلب.  
وينه

### رهزله

ك: مازي. [بربرې پشت.]

ف: مازه، مازن. [بند پښت]

ع: سيساء، شرخوب، صلب.

### رهزله پيچ

ك: گيايه كه بڼه درمان ده شيت. (به يوناني «ستاريون»  
پېدلين.)

ف: فاشسرا، فاشرستين، برابران، شش بندان،  
هزار چشان. (به يوناني سطار يون گویند.)

ع: عنب الجبن، عنب الحيه، حالب الشعر.  
وينه

### رهزم

ك: جهنگ، داوا. [شېر]

ف: رزم، نبرد، پيگار، جنگ.

ع: حرب، قتال.

### رهزمه

ك: بوخچه، بهسه. [بهسراو، پيچراو]

ف: بسته، بچچه، بوچچه، پړونده.

ع: رزمة، حزمة.

### رهزه لخوا

ك: بڼه خوا. [بڼه خاڅري خوا. (مهڅري رهزي خوا.)]

ف: براي خدا. (محض رضای خدا)

ع: محضاً لله، لرضاء الله، طلباً لمرضاة الله

### رهزېل

ك: چه پهل، كهڼس، كه نه فت، نه گريس. [رسوا، بې تابېرو]

ف: پيس، پزو، پزوي، پزوي.

ع: رذيل، دنبيع، مغلاق، قفسل، قف.

### رهزېن

ك: رشتن. [رشتن، كله كيشان]

ف: سرمه كشيدن.

ع: كحل، اکتحال.

### رهزتهوه

### رهس

ك: پاشگريكه (وهك: دادرس. به ته نيا به كار  
ناهيترت.)

ف: رس، رسنده. (دادرس، منفرداً استعمال  
نمی‌شود.)

ع: ندارد. [هارواتاي عهده بي نيه.]

### رهسا

ك: بلون، دريژ. [پراوير]

ف: رسا، بلند، دراز.

ع: رفيع، طويل، كافي، وافي، كامل، تام، تمام.  
رهسايي

ك: پياگه يين، بهش كردن. [بهسبون]

ف: رسايي.

ع: كفاية.

### رهسځ

ك: روم كوچك. [بهرو بينگيان چوون (گيان له شيتوازي  
مروغه به چيته شيتوازي نازه، پاشان روهك، پاشان  
بينگيان.)]

ف: سنگسار. (روح از صورت انساني به صورت  
حيوان بعد به صورت نبات بعد به صورت  
جماد درآيد.)

ع: رَسَخ.

ره سم

ك: یاسا، یار، رهشت، را، شیوه. [دابونه ریت]

ف: رَسَم، بَرَس، تَرَس، زَوَش، شیوه، رسته، راه،

یاسا.

ع: ذاب، رَسَم، رَوِیَّة، عَادَة، قَانُون، قَاعِدَة، طَرِیْقَة،

طَرَس.

ره سم

ك: شیوه. [نیگار (نیگاری رنگینه کراو له هونه ری

نیگار کیشاندان).]

ف: گزار، نگاره، بَیَرَنگ، نَیَرَنگ. (سیاه قلم در

فن نقاشی)

ع: رَسَم.

ره سم کیش

ك: شیوه ساز، شیوه کیش، شیوه نویس، شیوه نگار.

[نیگار کیش]

ف: گزارگر، بَیَرَنگ نگار.

ع: رَسام، نَقاش.

ره سم کیشان

ك: شیوه کیشان. [نیگار کیشان]

ف: گَزاردن، گَزاردیدن، گَزار کَشیدن،

بَیَرَنگ نَگاشتن، بَیَرَنگ نَگاری، نگاره کشیدن.

ع: تَرَسیم، تَنقِیش، نَقش.

ره سمی

[ك: عاده تی، ناسایی (وهك: برنجی رسمی).]

ف: رسمی. (برنج رسمی مثلاً.)

ع: عادی، مُتعارفی.

ره سمی

[ك: خرمه تَكَارِتِك كه ده سَنوِژ نَاشكِنِیت.].]

ف: رسم، رسمی. (خدمتکار محرم)

ع: خاص، خادم محرم.

ره سوول

ك: فرساده، كهس. [نامه بدر، په یامبهر، نیراو]

ف: فرستاده، كس، آدم.

ع: رَسول، مَبْعوث.

ره سه د

ك: بهش. [پشك، پاژ]

ف: بَخش، رَسَد.

ع: سَهَم، نَصِیب، قِسْمَة.

ره سه د

ك: كَالِیت، كَوَلِیت. [بوتسه، كه مین]

ف: هودل.

ع: رَهَد.

ره سه د خانه

ك: كَالِیتگا، كَوَلِیتگا. [شویی بوتسه نانده، كه مینگا]

ف: هودل خانه، هودلگاه.

ع: مَرَهَد.

ره سه ن

ك: گورِیس، ته ناف. [گورِیس، پدت، ته ناف]

ف: رَسَن، رِیسَمَان، تَنَاب.

ع: حَبَل، رِشَاء، طَنَاب، طُنَب.

ره سه ن

ك: رهگ، ریشه، رته ره، تورژم، نه ژاد. [تزه مه، ره گز (به

زوری بو ته سپ به کار ده هیتریت).]

ف: پَرَوَز، نژاد، تَبَار، گُوهر. (بیشتر در اسپ

استعمال می شود.)

ع: نَسَب، اَصَل، عِرْق، عِرْقَة.

ره سمید

[ك: ره سل (به لگهی گه یشتنه جی).]

ف: رسید، یافته. (قبض رسید)

ع: اَلْوَصل.

ره سمید و گهری

ك: واره سی، پیاگه بین. [لیکولینه ره، پشکنین]

ف: پژوهش، رَسیدگی، وارَنسی، برَنسی.

ع: فَحص، تحقیق، تَفَتیش، اِسْتِفْصار.

ره‌سین

ك: رَسْگاری. [رَزْگارِوین، خه‌له‌ستن]

ف: رَستن، رَستگاری.

ع: نَجا، فَلَاح، خَلاص، نَقْد.

ره‌سین

ك: گه‌ین. [گه‌یشتن (وشه‌یه‌کی گه‌پروسیه).<sup>۱</sup>]

ف: رَسیدن. (لغت گروسی است.)

ع: وِصول. مُلاقاة. تَحْقِيق، فَحْص.

ره‌سین

ك: ره‌سان. [گه‌ینه‌در، راگه‌ینه‌در]

ف: ره‌سان، ره‌ساننده.

ع: مَوْصِل، مَبْلُغ.

ره‌ش

ك: مَشْکی، قه‌نووَس. [ره‌ژ، سیا]

ف: سیا، سیاه، گَلاه.

ع: اَسْوَد، اَحْمَر، اَسْحَم، اَسْحَم، اَدْهَم، اَكْفَح، حَالِک،

بَهیم، غَرِیب، یَحْموم.

ره‌ش

ك: قه‌لاخی. [جلویه‌رگی تازه‌باری].

ف: سیاه، جامه‌ی سوگ، (لباس عزّا)

ع: سِلاب.

ره‌شاو

[ك: زووخاری ده‌روون (له‌ته‌ندامگه‌لی له‌ش په‌یدا

ده‌پیت).]

ف: زاوَر، آب سیاه. (در اعضا، بدن پیدا

می‌شود.)

ع: اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شاو

ك: ناومروار. [ناومرواری: نه‌خوشینیکه. (تاییه‌تی چاوه).]

ف: تَمَر، آب سیاه، آب مروارید. (در چشم پیدا

می‌شود.)

ع: ماءُ النَّزْلَة، اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شایی

ك: تارمایی، تاپَر، ناسَر. [شه‌بنگ]

ف: رَهو، سیاهی.

ع: شَبَح، شَخْص، نِدَح، جُتَة، طَیْف، ظِل، سَواد،

هَامَة، عامَة، خِیال.

ره‌شایی

ك: جوچین. [گوندنشین بی‌جوت و گا.].

ف: جوچین، سیاهی‌ده. (رعیت بی‌جفت)

ع: قَرْوِی، سَوادُ الْقَرْیَة.

ره‌شایی

ك: ره‌شکه‌ن. [په‌له‌ی ره‌ش له‌کیتودا که به‌فره‌که‌ی

ده‌پیتته‌ده.].

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا

می‌شود.)

ع: کَلَف، سَواد.

ره‌شایی

ك: چیره‌ه‌نگیر. [تهو که‌سانی که پیاری شه‌ر نین و ته‌نیا

ژماره‌ی سوپا زوَر ده‌کن.]

ف: سیاهی، سیاهی لشکر.

ع: سَوادُ الْعَسْکَر.

ره‌شایی

ك: ره‌ش، کارِی. [تهم، ره‌شکه‌پیتشکه]

ف: سیاهی، خیرگی.

ع: غِشاوَة.

ره‌شایی

ك: بیتر، ره‌لین. [بیتر: نه‌خوشینیکی پیسته.]

ف: گِراوون، گوارون، گَریون، بَریون، اَندوب، داد.

۱- گه‌پرووس: ناوچه‌یه‌که له‌کوردستان. (ر-ر)

ع: سَوْدَاء، سَوِيدَاء، قَوِيَاء، حَزَاز.

**ره‌ش‌بام**

ك: ره‌ش‌كار. [مه‌يله‌ره‌ش]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: اَدَهَم، اَدَلَم، اَدَم.

**ره‌ش‌بوون**

ك: له‌به‌رچاره‌گفتن. [له‌به‌رچاره‌گرتن، بی‌تران (خوازه‌یه).]

ف: سیاه‌شدن، از چشم افتادن. (مجاز است.)

ع: مَنفُورِيَّة، مُسْتَكْرِهِيَّة.

**ره‌شبه‌له‌ك**

ك: ره‌ش و چه‌رمگ. [ره‌ش‌باز، به‌له‌کی ره‌ش و سپی.]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: حَصَف، خَلِيس، كَلْءاء.

**ره‌شبه‌له‌ك**

ك: ژن‌ویگ. [نافرود و پیار (که له‌ه‌له‌پرکیندا) تیکه‌ل ده‌بن.]

ف: زن و مرد. (که در چویی قاتی می‌شوند.)

ع: خَلِيس، ثَخَالَس، ثَخَالَط، اِرْتِقَاش.

**ره‌ش‌پوش**

ك: قه‌لاخی‌پوش. [نازیه‌تبار، جلویه‌رگ ره‌ش.]

ف: سیاه‌پوش، سوگوار.

ع: مُتَسَلِّب، حَاد، مُجَدَّ. (مُجَدَّة، مُتَسَلِّبَة)

**ره‌ش‌پوشین**

ك: قه‌لاخی‌پورن. [نازیه‌تباری]

ف: سیاه‌پوشی، سیاه‌پوشیدن.

ع: حِدَاد، تَسَلِّب.

**ره‌شتاله**

[ك: نه‌سهری مه‌يله‌ره‌ش.]

ف: سیاه‌چرده، سیه‌چرده.

ع: اَسَمَر، اَقَم، اَدَم.

**ره‌شتن**

ك: ره‌ژتن، كله‌کیشان. [رشتن، كله‌کیشان]

ف: سرمه‌کیشیدن.

ع: اَكْتَحَال.

**ره‌شته‌وه**

ك: ره‌ژتنه‌وه، داگرتن. [دایره‌شین، جی‌کردنه‌وه، گشتگیری]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمَل، شَمُول، تَغَطِيَّة.

**ره‌شتی**

ك: کیش، کیشاف. [شده، مشکی (ده‌سمائی هوریشمی

خه‌ت‌خه‌ت که ده‌بیته‌ن به‌سهردا.)]

ف: رشتی، کشیاف. (دستمال ابریشمی راه‌راه

که به‌سر می‌بندند.)

ع: رَشْتِي.

**ره‌ش‌داگه‌ریان**

ك: نالو‌زیورن، تال‌داگه‌ریان. [ناروق کردن و گرز بوزن له

رقا.]

ف: کیارا، سیاه‌شدن، گرفته‌شدن،

خشمناک‌شدن، خشمگین‌گشتن.

ع: كُفَّة، اِكْلِفَاف، اِغْتِيَاظ، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج،

تَنَقُّط، شَكْس.

**ره‌ش‌كار**

ك: ره‌ش‌بام. [ره‌شتان]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: اَدَم، اَدَم.

**ره‌ش‌که**

[ك: تو‌زیکی جه‌را‌ل‌ناسایه وه‌کرو داو ده‌یتنه‌ن و کا و

نالئی پی ده‌گو‌زیه‌ره‌ه.]

ف: آرد، کوته. (جوال مانندی است مشبک

مانند دام می‌بافند و با آن کاه و علف حمل

کنند.)

ع: غِرَارَه، شُكْبَان.

وینه

## رهشکن

ك: رهشایی. [په‌له‌ی رهش له كێردا كه به‌فره‌كه‌ی ده‌چیتته‌وه.]

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا می‌شود.)

ع: کُلف؛ سَواد.

## رهشکوهک

ك: رهشکوه، بازگ، بَرزجین. [نه‌بله‌ق، دورپه‌نگ]

ف: چپار، کَبود، بور.

ع: أَشْهَب، أَبْرَش، أَبْرَق، أَحَم، أَرْقَش.

## رهشکوهه—رهشکوهک

## ره‌شمار

ك: سیامار. [ماری سیاه‌نگ.]

ف: سیه‌مار، سیاه‌مار. (مار سیاه)

ع: أَسْوَد سَالِخ، سَالِخ.

## ره‌شمال

ك: سیامال، ده‌وار. [تارل، چادر، کۆن]

ف: سیاه‌چادر.

ع: فُسْطَاط، خِباء، حِوَاء، فَازَة، خَفْض، نَجْع، مَظْلَه.

وینه—ده‌وار

## ره‌شمه

[ك: هه‌رساری باریکی زنجیر یا هه‌ریشم.]

ف: رَشْمه. (افسار نازک زره یا ابریشم)

ع: جَنَاب.

## ره‌شویارک

ك: ره‌شبه‌له‌ك. [ره‌شپاز، به‌له‌کی رهش و سپی]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: أَبْرَق، كُلفاء.

## ره‌شورپوت

[ك: رپوت و ره‌جال]

ف: لخت و برهنه.

ع: عَرِيَّ وعَارِي، عَرِيَان.

## ره‌شورپوت‌کردن

[ك: رپوت‌کردنه‌وه، چه‌ته‌یی]

ف: لخت‌کردن، دزدی‌کردن، راه‌گرفتن.

ع: تَجَرِيد، قَطْع طَرِيق، تَلْصُص، سِرْقَة، تَعْرِية.

## ره‌شوکی

ك: شینکه، سه‌رپ. [جۆزه تهنه‌نگینکه. (تفه‌نگی

ره‌شوکی.)]

ف: دهن‌پُر. (تفنگ دهن‌پُر)

ع: باروده.

## ره‌شه

[ك: سووکه‌له ناری «موحه‌مه‌ده ره‌شید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

## ره‌شه‌نووخ

[ك: ره‌شه‌ولاخ، چوارپی]

ف: ستور، چهارپا.

ع: نَعَم، بَهيمَة، دَابَّة.

## ره‌شهبای

[ك: بای توندی روژتاوا (بایه‌که له روژتاواره هه‌نده‌کات،

له زستاندا سارد و له هاریندا گهرمه.)]

ف: باد سرد، باد سیاه. (بادی است که از طرف

مغرب می‌وزد، در زمستان سرد است و در

تابستان گرم.)

ع: سَموم، دَبور.

## ره‌شملک

ك: هه‌رگه‌ره‌شه. [قورپه‌ره‌شی خه‌ست.]

ف: شلک، سیاه‌گل، زمین‌سیاه.

ع: حَال، حَمَاء.

## ره‌شه‌گهون

[ك: جۆزه گهونیکه جه‌وی لی‌ده‌گرن.]

ف: دهله.

ع: قَتَاد، شَجَرَة الْقُدْس، مِسْوَاك الْعَبَّاس، رَعِي

الْأَيْل.

وینه—گهون

## رہشہویون

[ك: رەش بونەو (بۆ غورونە بە ھۆی خۆرەو).]

ف: سیاہ شدن. (از آفتاب مثلاً.)

ع: اسوداد، ادھمام، التیاح، التیاع.

## رہشہوی!

[ك: دەك دارزئ! (توك و نەفرینە).]

ف: سیاہ شود، خراب شود! (نفرین است.)

ع: سَوَدَهُ اللهُ!

## رہشی

[ك: سووكە لە ناوی «موحه مەد رەشید»].

ف: مخفف «محمد رشید» است.

## رہشی

[ك: رەشیتی، بەرامبەری سپیتی.]

ف: سیاهی.

ع: سَوَاد، سَحَام، سَحْمَه، سَخْمَه، دُهْمَه.

## رہشی

ك: بولون، بەرز، بالابەرز. [بەژنەرز]

ف: بُلُند، بلندبالا، بالیده، گوالیده.

ع: رَشِيد، طَوِيل، طَوِيلُ الْقَامَةِ.

## رہشی

ك: ئارزیاگ. [نامید، تینگە یشتور]

ف: دانشمند، با دانش.

ع: رَشِيد، مُعَيِّن، مُكَلَّف.

## رہشی چاو

ك: گَلتَنه. [رەشتنه، بیلبلەلی چار]

ف: کاک، مَرْدُم، مَرْدُمه، مَرْدُمک، سیاهی چشم.

ع: حَذَقَه، سَوَادُ الْعَيْنِ.

## رہعد

ك: تریشقه، ھەرە تریشقه. [ھەرە گرە]

ف: تَنْدَر، تَنْدور، بېر، كَنور، بَخْتور، بَخْتوه،

بَخْنو، بَخْنوه، آسمان غُرْتَبه، آسمان قُلُنْبَه.

ع: رَعَد، قَابَه، هَادَة، هَرَق، هَرِيم، صَاعِقَة.

## رہعشه

ك: لەرزە، لەرز، لەرزیان، لەره. [لەرزینەو]

ف: كُزَه، كُز، كُزَش، كُزیدن.

ع: رُعْشَة، رَجْفَة، رَعْدَة، اِرْتِعَاش.

## رہعنایی

ك: نەرمی، شلی، نەرموشلی. [ناسکی، شوخی]

ف: سَمک، سستى، نرمى. زيایى.

ع: رُعُونَة، لَيْئَة، لُطَافَة.

## رہعییهات

ك: رایەت، دینشین. فەلا، دیهاتی. [گوندنشینی ژیر

دەسلای ناغا.]

ف: بانڤرم، بانڤرم، روستا، روستایی، دهنشین،

کشاورز، بزرگر، دهگان.

ع: رَعِيَة، فَلَاح، زَارِع، رُستاق، دِهقان.

## رہغبهت

ك: ھەرەس، ھۆك، دَل ھاوردن. [ئارەزوو كردن، دَل پیتەر

بون]

ف: خواه، دلخواه، گراه، گرای، گرایش، ملچکا،

پیسودن، هوس، هوس کردن.

ع: رَغْبَة، مَيْل، تَنَافُس.

## رہغم

ك: خيگه. [ھیزه]

ف: رَغْم، خيگ روغن.

ع: وَطْب.

## رہفت

ك: رەفتار، روین، رێگەروین. [رەوت: جوڑی بەرپیداچوون.]

ف: رفتن، رفتار، راه رفتن، زووش.

ع: مَشْي، سَيْر، سُلُوك، تَطَرُّق، مَشِيَة.

## رہفتار-رہفت

## رہفیتق

ك: یار، ھامرا، دۆس، دەسەبرا، دەسەخویشك. [ھارپ]

ف: یار، سَنَگَم، سَنَگَمَبَر، سَنَگار، انباز، دمساز،

همراه، دوست.

ع: رداء، رَفِيق، وَفِيق، سَجِیر، قَرین، خَلِیط، مُدِیم، صاحب، مُصاحب، مُعاشِر، خَدَن، خَلِیل، خَدین، وَدِید، صَدِیق، مُحِب، صَفِی، وَلِی، دِمَج...

رهق

ك: رَهَب، سَهَت، [پتەر، وشك، بهرامبهری نهرم].  
ف: سَخَت، خُشَك.

ع: صَلَب، صَلَد، يَابِس.

رهقابهت

ك: چارلینگه‌ری، هارخوایی، ملوژمی. [چارلینگه‌ری، رته‌بهری]

ف: مَرِی، هَم‌چَشْمِی، هَم‌خَوَاهِی، هَم‌سَرِی، بَرابَرِی.

ع: رَقَابَة، حَسَادَة، نَظَارَة.

رهقاز

ك: پلته‌تین، چه‌قانه‌ژن. [سه‌ما‌کەر]

ف: وَشْتَان، يَافَر، چَرخ‌زَن، دَسْت‌افْشَان، پاي‌كوب.

ع: رَقَاص، رَقَاز.

رهقاز سه‌عات

[ك: به‌ندَرژ (به‌ندَرژلی كاترمیر).]

ف: پاس يَافَر. (رقاص ساعت)

ع: رَقَاز، رَقَاصُ السَّاعَة.

وینه ۲۰

رهقان

ك: رَه‌قَن، چه‌قَه‌ن، خَرَب، زوبان، سه‌خناخ. [به‌رده‌لان، ریخ‌لان]

ف: شَنْج، تُرس، تَرِین، گُردو، سَن‌گِلاخ، رِیگ‌زار، زمین سَخَت.

ع: لَوَب، حَرَّة، جَدَب، جَرَل، جَرَوَل، جَفَل، عَقِص، مَاجِل، طَلِغَة، جَلْدَة، خَشْبَاء.

رهقائن

ك: تَه‌قَائِن، شَه‌كَائِن. [لَیْسِدَان، لِه‌راند‌ن‌موه (وهك): شه‌كاندنه‌وی ده‌رگا.]

ف: زَدَن، جُنْبَانْدَن. (جُنْبَانْدَن در مثلاً.)

ع: دَق، اِنْقَاض.

رهق‌بوون

ك: رَه‌پِیوون، [وَش‌پِیوون، پتِه‌پِیوون، رهق‌ه‌لَتن]

ف: سَخَت‌شدن، خُشَك‌شدن، خُشَكِیدَن.

ع: تَصَلَّب، تَصَلَّد، اِثْبَاس.

رهق‌بی

ك: رَه‌خَس، سه‌ما، هه‌له‌كه، چَوِی. [هه‌لَه‌پِرِین، سوو‌پِرِان]

ف: شَار، وَشْت، چَوِی، جَنْبِیدَن، چَرخ‌زَدَن، پا‌كوفْتَن، دَسْت‌افْشَانْدَن.

ع: نَزَج، رَقَز، رَقِص.

ره‌قوته‌ق

ك: ره‌قووشك، خوتوخالی. [زه‌وی وشك و بی‌گیا.]

ف: دَغ، دَق، دَق‌وَلَق، ذَك‌وَلَك. خُشَك و تَه‌ی. (زمین خشك و بی‌گياه)

ع: جُرْز، صَلَد، خَشْبَاء، قَارَة، خَوِیَة، مَرَت.

ره‌قوته‌ق—رهق

ره‌قوروال

ك: سَهَت. [وشكه‌لاتور]

ف: سَخَت، خُشَك، خُشَكِیدَه.

ع: صَلَب، صَلَد، يَابِس.

ره‌قوفیق

ك: لِه‌ر. [لا‌راز، دال‌گوشْت]

ف: رِی‌قو، لا‌غَر، باریک.

ع: شَاسِب، ضَامِر، مَه‌زَوَل، نُحِیف، ضَعِیف...

ره‌قووشك

ك: وشكه‌ویروگ، ره‌قوویروگ. [لا‌راز و ره‌قه‌له]

ف: خُشَك، خُشَكِیدَه.

ع: شَاسِب، مُتَخَشَب، مُتَصَلَّد.



## ره قووشك - ره قوته ق

## ره قه

ك: كيهل ناری. [رهق، كيهل ناری ناو.]

ف: رهق، لاک پشت آبی.

ع: رهق، لجا، سلحفاة.

## وینه

## ره قه

ك: خر. [دهنگیکه. (رهك: دهنگی چهرمی رشك).]

ف: خرخر. (صدای چرم خشك مثلاً).

ع: نقیض، خفقه.

## ره قه ل

ك: له، چه قه ل، باریك. [لاواز، دالگوشت]

ف: كاك، لاغر، ريقو، باریك، نزار، زار، زبون.

ع: ضامر، دقل، لاغِب، قُضیف، نُحیف، ضعیف،

مَشیق، رقیق، مهزول.

## ره قه م

ك: نویسته. [نوسراو، فرمان (فرمانی شازاده).]

ف: پایزه، نوشته، نگاشته، رَقَم. (حكم

شاهزاده)

ع: رَقَم، مَرْقُومَة، مَرْسُومَة.

## ره قه ن - ره قان

## ره قه و بووگ

ك: وشكه و بووگ، سهخته و بووون. [وشكه لاتو، رهق بوو]

ف: خشكیده، سخت شده.

ع: مُتَصَلِّب، مُتَصَلِّد، مُئَبِّس.

## ره قه و بووون

ك: وشكه و بووون، سهخته و بووون. [وشكه لاتن، رهق بوون]

ف: خشکیدن، سخت شدن.

ع: تَصَلِّب، تَصَلِّد، اِثْبَاس.

## ره قه و بووون

ك: مردن. [رهق بوونه (مردن له سرمان).]

ف: مُردن، افسردن. (از سرما)

ع: هَرَاء، هَرَاة، رِمَادَة، رَمَد.

## ره قه ه لاتن

ك: رهقه و بوون، وشكه و بوون. [سهخته بوون، پته و بوون]

ف: خوشیدن، خشکیدن، پَخَسیدن،

خُشك شدن.

ع: يَبَس، لَصَب، لَصَف، ثَلَب، لُصُوغ، جَفَاف،

اِثْبَاس. ثَعْنُ.

## ره قه ی

ك: سهخته. [رشکی، پته و ی]

ف: سختی.

ع: صَلَابَة.

## ره قه یك

[ك: کوتراو، لیدراو (رهك: ده رگای لیدراو).]

ف: زده شده. (در مثلاً).

ع: مَدْقُوق.

## ره قه یب

ك: هاوخوا، ملوژم، سه ره خه، هارچاو، هارسه.

[چاولیکه، کسینک که رکه بری ده کات.]

ف: همخواه، همچشم، همسر، برابر، چشمدار،

پاسدار، پاسبان.

ع: رَقِيب.

## ره قه یله

ك: كه میله، ره قینه. [كه میل (چلك، خورین یا چلی رهق

بوو).]

ف: گال، كَمَره. (چری یا خون یا عن دماغ که

خشكیده باشد).

ع: وَضَر، نَكْتُ، كَنْب.

## ره قینه

ك: ساقول. [تسکی لورلاک (تسکانی پوز و به لهك).]

ف: ساق پا، استخوان پا. (استخوان جلوی پا)

ع: ظَنبُوب، ساق.

## ره‌فینه

ك: كه‌میلَه. [كه‌میل (چلکی رهق بو).]

ف: كمره، پینه. (چرك سخت شده)

ع: كُنب.

## ره‌ك

[ك: گوتزهره‌ی خوین له له‌شدا.]

ف: رگ.

ع: عرق.

## ره‌ك

ك: ریشه، رفته‌وه، تورۆم، ره‌سن. [توره‌مه، بنه‌چه]

ف: رگ، رستن، پروژ، ریشه، نژاد.

ع: عرق، اصل، نَسَب.

## ره‌ك

ك: رزن، چین. [ریز، پینه (وه‌ك: چینی دیوار).]

ف: رَگ، رَك، رَده، رَسته، راسته، نَسَبه، نِیسَبه،

داو، دای، خره، چینه، آشکو، آشکوب. (چینه‌ی

دیوار مثلاً.)

ع: عرق صَف، رَدیف، ساف، مِدماك، مَرْتَبَة.

## ره‌گاو‌ره‌ك

ك: ره‌گاو‌ره‌ك. [ه‌لگه‌رانده‌ی ره‌ك.]

ف: تَرَنج، رگ‌به‌رگ.

ع: شَنج، مَعْص، اِنْخِلَاع.

## ره‌گاو‌ره‌ك‌كه‌فتن

ك: ره‌گاو‌ره‌گه‌بیرن. [ه‌لگه‌رانده‌ی ره‌ك.]

ف: تَرَنجیدن، پیچ‌خوردن، رگ‌به‌رگ‌شدن.

ع: تَشْنُج، تَمْعَص، التَّوَاءُ الْمَفَاصِل.

## ره‌ك‌دل

[ك: ره‌گی تاییده‌تی دل.]

ف: رگ‌دل.

ع: وَتین.

## ره‌ك‌زینگ

ك: ره‌گ‌زینگ. [ره‌گی خوینبه‌ر. (له‌عه‌رییدا به‌ه‌مه‌مرد

ره‌گه‌خوینبه‌ره‌كانی له‌ش ده‌لَین: «شه‌ریان».)]

ف: رگ‌جان، رگ‌تپنده. (رگه‌های تپنده را در

تمام بدن شریان گویند)

ع: شریان.

## ره‌ك‌زینگ

## ره‌ك‌كه‌رده‌ن

ك: ره‌گی‌مل. [ره‌گی‌گه‌ردن]

ف: رگ‌گردن.

ع: وَرید، وَدَج، (وَدَجان)، عِلْباء.

## ره‌ك‌مل

## ره‌گاو‌ره‌ك

## ره‌م

ك: ره‌م، كَر، چله‌كه. سَوَل، دوری. [سَل]

ف: رَم، گَریز، تَرَس، دوری.

ع: جُفول، شُرود، اُبود، نُفَرَة، تَجَنُّب، خَوْف.

## ره‌م

ك: گه‌ل، رویتل. [ره‌م، ره‌گ، جه‌له، ران]

ف: رَمه، گَله.

ع: قَطِيع، رَمَق.

## ره‌هاتن

ك: ره‌هاتن، تارائن، ترسائن. [ناچار به‌ه‌ه‌لاتن‌کردن.]

ف: ره‌دادن، گریزانیدن، ترساندن، دور‌کردن.

ع: اِحاشَة، اِعْداء، تَبْعید، تَقْعِيط، طَرَد.

## ره‌هز

ك: گوته، دركه. [نامازه، هیتا]

ف: سیم، پیچه، پرخیده، گوشه، دندش.

ع: رَمَز، كِنَايَة، اِشَارَة، اِیماء.

## ره‌هزویژ

ك: گوته‌ویژ. دركه‌زان. [نامازه‌كه‌ر، هیتا‌كه‌ر]

ف: سیمیار، پیچه‌گو، پرخیده‌گو، دندان.

ع: رَمَاز.

## ره‌مشت

ل: ناروگوژ، گورائنهو، [نالوگوژ، گورینه ره]

ف: رَمَش، رَمَشْتَن.

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

### ره مکه

ل: سرگ، سولکه، ترسنوک، [سلوک، سلوک]

ف: رموک، رمیده، گریزان، ترسو، ترسان.

ع: جافل، شارد، نافر، خائف.

### ره مه

ل: ران، رهگ، گه له، [رهه، جه له]

ف: رَم، رَمه، سیله، گله.

ع: قَطِيع، ثَلَّة، حَيْلَة، فِرْق، رَمَق.

### ره مهق

ل: تار، تین، نیمه گیان، گیانه گوینه، دواين پشور.

ف: توش، تاب، توان، مانده ی جان.

ع: رَمَق، ذَماء، حُشاشَة، بَقِيَّةُ الْحَيَوة.

### ره مهکی

ل: یه لخی، ره کی، [یابویدک که به که لکی سواربون

نایه ت.]

ف: ره کی، [یابویی که کار سواری نیاید.]

ع: جَشَر، رَمَكَة.

### ره میاک

ل: ره یاک، [ره کردو، هه لاتو له ترسان.]

ف: رمیده.

ع: مُشَرَد، شَرِید، مُجْفَل، مُنْقَر، مُفْرَع.

### ره هیان

ل: ره کردن، [هه لائن له ترسان، سل کردن]

ف: رَمیدن، رَم کردن.

ع: جُفول، شُرود.

### ره ن

ل: روت، بیتاک، [بی پهروا (گوینه ده)]

ف: رند، بی پاک، (بی عار)

ع: قَلاش، لاقید.

### ره نهج

ل: نازار، [نیش و ژان]

ف: رَنج، جَسک، آزار، آزیَر، اُدرَنگ.

ع: عَناء، نَصَب، غَضَب، رَحْمَة، مَحَنَة، تَغَب.

### ره نجان

ل: نالوژ کردن، نازار کردن، [دلشکندن، نارهت کردن]

ف: رَنجاندن، جَسکاتیدن، آژردن، آزار کردن،

آژرده کردن.

ع: ارغام، اِملال، اِضْجار، اِغْضاب، تَرْغیم، تَکْذیر،

تَحْزین.

### ره نیش

ل: دل بهی، نالوژی، [زویری]

ف: رَنجش، آژنب، آژردگی، دل رنجی.

ع: رَغَم، ضَجَر، کُذُورَة، مَلَانَة.

### ره نییاک

ل: دل بهی، لالوت، نالوژ، [دلشکار، نارهت]

ف: رَنجه، رَنجیده، دل رَنج، آژرده.

ع: ضَجَر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُکْدَر، مُغْاضَب.

### ره نیجان

ل: دل بهی، لالوت، لالوت، نالوژ، [دلشکار،

زویرون]

ف: رَنجیدن، آژرده شدن، دل رَنج شدن.

ع: تَکْدَر، تَرْغَم، تَمَلُّل، تَغْضَب، تَضَجَر، اِنْضِجار،

اِغْضاب...

### ره نک

[ل: چوتیه تی دیمه نیک که دپته بهر چار، وه: زهری،

سووری...]

ف: رَنگ، آرنگ، یون، وین، رَز، گواش، آژرد،

گون، گونا.

ع: لُون، صِیغ، صِبْغَة، لِبَط، لِبَاط، خِضاب.

### ره نک

ل: فَن، که لک، حوقه، [فین، ته له که]

ف: رنگ، نیرنگ، کَلک.

ع: خُدعة، حيلة، مکر، ختر، دسیسَة.

**رنگ**

ل: نه‌خسه، پلان، گه‌لاله (ره‌ل: گه‌لاله دارِشتن برِ)

خانور.)

ف: رنگ، شالده، شالوده. (رنگ ریختن عمارت

مثلاً.)

ع: طرح، نقش.

**رنگ**

ل: شیوه. [نیگاری رنگ نه‌کراو.]

ف: رنگ، بیرنگ، گزار. (سیاه قلم نقاشی)

ع: رسم، طرح.

**رنگ**

ل: بام، چرده، تاله، گرون. [نامال، مدیلر (ره‌شاله،

گه‌نمگون، به‌ته‌نیا به‌کار ناهیت‌ت.)]

ف: فام، چرده، چرته، چرزه، گون. (سیه‌فام،

سیه‌چرده، گندم‌گون. تنها استعمال نمی‌شود.)

ع: لون. (أَحْمَرُ اللَّوْنِ)

**ره‌نگامه**

ل: نالایی، ره‌نگوارنگ. [ره‌نگارپه‌نگ، پر له‌رنگ.]

ف: رنگارنگ، رنگین، گوناگون.

ع: ألوان، ملون.

**ره‌نگاو**

ل: [رنگار (ده‌نکه تری ده‌کنه نار کودپه‌لوه و ناوی تری

و توژنک سرکه ده‌کن به‌سهریدا و زستان ده‌یخن.)]

ف: رنگاب. (انگور را دانه کرده و میان خمیره

می‌ریزند و آب انگور را با کمی سرکه روی آن

می‌ریزند و زمستان می‌خورند.)

ع: نَشِيعُ الْعَنْبِ.

**ره‌نگبه‌س**

ل: [جینگیرکردنی رنگ.]

ف: رنگ‌بست. (پایدار کردن رنگ)

ع: اثباتُ اللون.

**ره‌نگ‌په‌ریک**

ل: ره‌نگنه‌ماگ. کاله‌ویورگ. [ره‌نگ بزرگاو. کاله‌ویوره]

ف: رنگ‌پریده، رنگ‌باخته.

ع: کابی، کادر، شاحب، سَهَب، مُصْفَر، مُمْتَقِع،

مُنْتَقِع. (أَمْتَقِع، أُنْتَقِع لَوْنُهُ.)

**ره‌نگ‌په‌رین**

ل: ره‌نگنه‌مان، ره‌نگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویورن.

[ره‌نگ‌بزرگان. کاله‌ویورنره (ره‌نگ بزرگان له ترسان یا به

هووی ناشق‌ویورنره.)]

ف: رنگ‌پزیدن، رنگ‌باخت‌کردن، رنگ‌باختن.

(از ترس یا عشق)

ع: سُهوب، تَصْفَر، تَغْيِيرُ اللَّوْنِ.

**ره‌نگ‌په‌رین**

ل: ره‌نگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویورن. [ره‌نگ‌چوون. (ره‌ل:

کاله‌ویورنوهی پارچه و جلوپه‌رگ.)]

ف: رنگ‌رفتن، رنگ‌باختن، رنگ‌باخت‌کردن.

(پارچه و لباس مثلاً.)

ع: نُصُول، نُضُو.

**ره‌نگدار**

ل: پیره‌نگ. [تنخ، تیر]

ف: رنگدار، پُررنگ.

ع: غَلِيط، شَدِيدُ اللَّوْنِ.

**ره‌نگ‌پژان**

ل: پلان‌کیشان، گه‌لاله دارِشتن]

ف: رنگ‌ریختن، شالوده‌ریختن.

ع: طَرَح، طَرَاخَة.

**ره‌نگرهز**

ل: رنگ‌کهر. [خوم‌کهر]

ف: رَنگَرَز، رَنگ‌کُننده.

ع: صَبَاغ.

ره‌نَگَرِه‌زَخانه

[ك: جینگه‌ی رَنگ‌رِیژی.]

ف: رَنگَرَز‌خانه.

ع: مَصْبِغَة.

ره‌نَگَرِه‌زی

[ك: رَنگ‌کردنی پارچه و جلوه‌برگ.]

ف: رَنگ‌رِزی.

ع: صَبَاغَة.

ره‌نَگ‌کردن

[ك: بویه‌کردن، رَنگ‌رِیژی]

ف: رَزیدن، رَنگ‌کردن.

ع: صَبِغ، تَصْبِیغ، تَلوین، إِخضاب.

ره‌نَگ‌کردن

ك: كه‌له‌ك‌لیدن، فریب‌دان، خله‌تائن.[فریودان،

فیل‌لین‌کردن]

ف: رَنگ‌کردن، فریب‌دادن، نیرنگ‌زدن، گول‌زدن.

ع: خَدَعَة، إِخْداع، إِغْفال، خُتْل، مُخَاتَلَة.

ره‌نَگ‌کَریک

[ك: رَنگ‌کِرا، بَیْه‌کِرا]

ف: رَزیده، رَنگ‌شده، آجده، گواشیده.

ع: مُلُون، صَبِیغ، مَصْبُوغ.

ره‌نَگ‌کَریک

ك: خله‌تیاگ، فریب‌دِریاگ.[فریودراو، فیل‌لین‌کِرا]

ف: رَنگ‌شده، فریب‌خورده، گول‌خورده.

ع: مَخْدُوع، مَخْتُول، مُغْفَل.

ره‌نَگ‌واره‌نَگ

ك: رَنگ‌امه.[رَنگ‌واره‌نَگ، پَر له رَنگ، جزراو‌جُزرا]

ف: رَنگ‌ارَنگ، گوناگون، جورا‌جور.

ع: الوان، اَنواع، اَقسام.

ره‌نَگ‌وَرِسه

[ك: رَنگ‌کردن و رستن.]

ف: رَنگ و رِیس.

ع: صَبِغ و غَزَل.

ره‌نَگ

ك: شایده.[له‌وانه‌یه]

ف: شاید، گمان‌می‌رود.

ع: يُمَكِّن، يَحْتَمِلُ.

ره‌نَگ‌ی‌په‌ری

ك: رَنگ‌ی‌په‌تِما، رَنگ‌ی‌نِما.[رَنگ‌ی‌بِزِکا، (له ترسا

یا به هوی ناشق بوونده.)]

ف: رَنگ‌ش‌پَرید، رَنگ در رخسارش نماند، خون

از چهره‌اش‌پَرید. (از ترس یا از عشق)

ع: أُسْهِبَ، تَغَيَّرَ لَوْنُهُ.

ره‌نه

[ك: نام‌رازی‌کی دارتاشیه. (رهنده‌ی دارتاشی.)]

ف: رَند، رَنده، مُشْتَواره، تراشه. (رنده‌ی

نِجاری)

ع: مِناحَة، مِنجَر، قَارَة، سَفَن، رَندَج.

وینه

ره‌نه

[ك: نام‌رازی‌کی رینه له مدته‌خدا.]

ف: رنده، تراشه، پَنیر تراش.

ع: مِبرَش، مِيشِرَة، مِجَرَفَة، مِحَك.

وینه

ره‌نه‌دان

ك: رَنه‌کردن.[رَنه‌لیدن، رهنه‌لیدن]

ف: رنده‌دادن، رنده‌کردن، تراشیدن.

ع: بَرَش، بَرَش، حَك. نَحَت، نَجَر، سَفَن.

ره‌و

ك: رَه‌م.[سَل]

ف: رَم، گُریز.

ع: شَرُود، جُفُول. اِنْهَزام.

## رهوا

ك: رجوا، شایسه [شایان، شیار]

ف: روا، شایسته، شایان، سزاوار.

ع: جائز، سانغ، مُباح، حَقّ، حلال.

## رهوا

ك: به راه برده. [جیبه جی کراو، به جی هیتراو (وهك):

فهرمانی هوا.]

ف: روا، بر آورده. (كام روا، حكم روا)

ع: حاصل، ناجح، ناجز، نافذ.

## رهوابوون

ك: به راه برده بوون. [جیبه جی بوون]

ف: روا شدن، بر آورده شدن، به انجام رسیدن.

ع: حُصُول، نَجْز، نَجَاح، تَيَسُّر.

## رهواج

ك: بره. [بازار گهرمی]

ف: روا، سره. روایی، برّو، نماک، زیبایی.

ع: تَفَاق، رَوَاج، رَوْتُق، طَلَاوَة.

## رهوان

ك: شل، خپ. [گهره تر له نه ندازه. (بهرام بهری «گیر».)]

ف: روان، شُل. (ضد «گیر»)

ع: جَرَج.

## رهواندز

[ك: دهابه («تانك»، «تانه»، «تانه روان».)]

ف: روان دژ. (قلعه‌ی متحرک)

ع: دَبَابَة، «تانك»

## رهوان کردن

[ك: غار پیکردن]

ف: روان کردن، رهوار کردن.

ع: كَلَت، رَكَض.

## رهوانن

ك: رهمانن، تارائن، ترسانن. [تهره کردن، سله ماندنوه]

ف: رماندن، رم دادن، گریزانندن، ترسانندن.

ع: اِجَاشَة، اِخَافَة، طَرَد ...

## رهوانن

ك: رهواننده‌ی پزوی شهروان. [بلاو کردن-سره (وهك):

رهواننده‌ی پزوی شهروان.]

ف: گُشادن، گُشاد کردن. (نیفه‌ی شلوار مثلاً.)

ع: فَسَخ، تَوَسِيع، تَوَسِيعَة، فَتَق.

## رهواننده

ك: واژ کردن. [بلاوه پیکردن (وهك): رهواننده‌ی هدر.]

ف: باز کردن. (ابر مثلاً.)

ع: قَشَع، اِجْهَاء، اِفْتِاق.

## رهواننده-رهوانن

## رهوانویژی

[ك: گیانناسی، دهر و نژانی]

ف: روان گویی.

ع: عِلْمُ الرّوَّاح.

## رهوانی

ك: بالاپور. [په‌غهره یه‌ك كه هه‌لده دریتسه‌وه. (په‌غهره‌ی

عور ووسی.)]

ف: بالازو، روانی. (اُزُسی)

ع: ...

## رهورهوه

[ك: نامرازکی پیچکه‌داره بو فییره‌یشتن بوونی مندان.]

ف: گردنا، گردنای، خَرَك.

ع: مَدْحَاة، عَجَلَة.

## رهونه

## رهوژ

ك: بگار، رهوژ، ریگه. [بوار، ریبار (راگوزهری نیچی.)]

ف: گُدار، گذرگاه، راه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير، شَجَن، طَرِيق.

## رهوش

ك: را، ریگه، رهفتار. یاسا. ناین. په‌یکهره. [ناکار، شتوار]

ف: روش، رهفتار. یاسا، یاسه، رُهو. رسته، تَرز.

(طرز)، پیکره. دستور. آیین، کیش.

ع: اُسْلُوب، رَویّه، رَسم، طَریقه. قاعِدَة، قانون.  
مَذْهَب، دین. طَرز. اِصْطِلَاح.

**رهوق**

ل: قَلَت، کولفتی، ریس [ته‌ستورایی، قه‌باره]

ف: کُفتی، ریس.

ع: حَجم، ضَخامة، قُطر.

**رهوگ**

ل: نَسپ و ماین. گاکهل [رهوکه (رهو نَسپ یا ماین یا  
وشر یا گا.)]

ف: رمه، پاده، سیله، نَسیله، کوباره. (گله‌ی

اسپ و مادیان، یا شتر، یا گاو)

ع: صَبَّة، کُبَّة، کُردوس.

**رهوگوان**

[ل: ناگاداری رهوگ.]

ف: پاده‌بان، رمه‌بان، رمه‌چران.

ع: خَفِر.

**رهونج**

ل: سِمات. [ره‌قیت. ره‌قوونی له‌ش به هوی سه‌رمابونه‌وه.]

ف: گُزان، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، کُزان.

**رهونه**

ل: رهون، رَیْبَگار، رَیْگه‌رهو. [رَیْبوار. خِیله‌کی، ره‌وند]

ف: رونده. تکاور.

ع: عابر، مُسافر. ماشیه.

**رهونهق**

ل: ناو، نابریو. رواج. [باقوبرین، شوق. نابریو. بره]

ف: روایی، آبرو. نَماک، زیبایی.

ع: رُونَق، زُهرة، طَلَاوة، حُسن، تَلالو.

**رهوهکی**

ل: ید‌لخی. [رهوکه. ناژله‌ی بی‌شوان.]

ف: ایلخی.

ع: سائِبَة.

**رهوهن**

ل: رَیْبَگار. [رَیْبوار]

ف: رونده.

ع: ذاهب، عابر، مُسافر.

**رهویانه‌وه**

ل: به‌ریبون. [بلا‌وبونه‌وه (وه‌ک: ره‌وانه‌وه‌ی پزوری شه‌یروان).]

ف: گُشادشدن، گُشاده‌شدن. (نیفه‌ی شلوار

مثلاً.)

ع: اِنْفِساخ، اِنْفِتاخ، اِثْشاخ.

**رهویانه‌وه**

ل: بلا‌وبریبون. [بلا‌وه‌کردن، بلا‌وبونه‌وه (وه‌ک: ره‌ینه‌وه‌ی

مه‌ور).]

ف: بازشدن، پراگنده‌شدن. (ابر مثلاً.)

ع: اِنْفِراج، اِنْصِراح، اِنْهْجاء، اِنْقِشاخ.

**رهویه**

ل: رَیْگه، ره‌وش، یاسا. ره‌فتار. بار. پدیکه‌وه، ته‌رز.

[شِتَواز، ناگار، داب]

ف: روش، یاسا، آسا، زه‌و، رسته، دستور،

پیکره، طَرز، کیش، آیین.

ع: رَویّة، رَویّة، طَریقه، اُسْلُوب، اُهْلُوب، وَتیره،

نَمَط، سَنَن، سیره، قَدیه، هدیه، دَمْجَة، نَسَق، مَزَن،

وَجّه، حال، مِوال، مِناوع، شاکِلَة، عاده، مَذْهَب،

دین.

**ره‌ها**

ل: به‌ره‌لا، نازاد، به‌ر، رسگار. [رزگار، سهریست]

ف: ره‌ا، راهی، آزاد، ویل، ول، رستگار.

ع: تائِه، تایح، مُطَلَق، مُسْتَخْلَص، مُنْطَلِق، مُنْسِرِح،

مُنْسَجَل.

**ره‌هابوون**

ل: به‌ره‌لابوون، نازاد‌بوون، به‌ریبون، رسگار‌بوون.

[رزگار‌بوون، سهریست‌بوون]

ع: نُضَح، نُضَاح، نَضِجَة، هَاطِل، وَاِبِل، هَتَن، عُدر،  
عَدَق، جُود، غَزِير، رَاضِب، سَح.

**ره‌ی**

ك: كِش. [قورسایی، پری (نم‌گفته ره‌یی نیه.)]  
ف: رَی، كَش. (این گندم ری ندارد.)

ع: رَیْع، فَضَل.

**ره‌ی**

ك: نه‌نازه. (رویم گرتکه.) [نه‌ندازه، بی]  
ف: اندازه. (اندازه‌اش گرفته‌ام.)

ع: مِقدار، مِیزان.

**ره‌ی‌گرتن**

ك: نه‌نازه‌گرتن. [نه‌ندازه‌گرتن، پیتوان]  
ف: اندازه‌گرفتن، اندازه‌دست‌آوردن.

ع: تَعینُ الْمِیزان، فَهْمُ الْمِقدار، إدراكُ الْمَبْلَغ.  
رَی

ك: رَیْگه، را. [چینگ‌ی هاتوچن.]

ف: راه، ره.

ع: طَرِیق، سَبیل، صِراط، فَج، لَقَم، نُجد.

**ریا**

ك: رو، رواله‌ت‌بازی. [مه‌رای، رو‌بینی]

ف: پَچیو، روی، زرق، سالوسی.

ع: رِئاء، تَزویر، تَظَاهِر.

**ویا‌باز**

ك: رو‌باز، رواله‌ت‌باز. [رو‌بین، مه‌رای‌کهر]

ف: سالوس، پچیویان، رو‌باز.

ع: مُرائی، مُرَوْر، مُتَظَاهِر.

**ریازدهت**

ك: رَنج، دَل‌کوزی، دَل‌کوشتن. [دنیا له دل دهر‌کردن،

خاوین‌کردنی دهر‌بون. (راهینانی نه‌فس.)]

ف: فُرت، فُرتودی، زهن‌جه، رنج‌کشیدن. (رام

کردن نفس)

ع: رِیاضَة، مُجَاهَدَة، تَرْكِیةُ النَّفْس، تَهْذِیبُ

ف: ره‌اشدن، راهی‌شدن، آزاد‌شدن، ره‌یدن،  
ول‌شدن، رستگار‌شدن.

ع: انطِلاح [انطِلاق]، انسِراح، انسِجال، استِخلاص.  
**ره‌هاکردن**

ك: به‌ره‌لاکردن، نازاد‌کردن، به‌ردان، رِیل‌کردن،  
رسگار‌کردن. [رزگار‌کردن، سهریه‌ست‌کردن]

ف: ره‌انیدن، ره‌اگردن، راهی‌کردن، آزاد‌کردن،  
ول‌کردن، رستگار‌کردن.

ع: اِطِلاق، اِسْجار، اِسْراح، اِسْتِخلاص ...

**ره‌هایی**

ك: به‌ره‌لایی، نازادی، رسگاری. [رزگاری، سهریه‌ستی]

ف: ره‌هایی، آزادی، رستگاری، راهی‌بودن.

ع: طِلاق، انطِلاق، انسِراح، انسِجال، استِخلاص.  
فَلاح، نِجاة.

**ره‌هزنه****ره‌هن**

ك: گرو. [بارمته]

ف: گرو، گروگان، پایندان، شالهنک.

ع: رَهَن، وَثِیقة.

**ره‌همن**

ك: ... کاریز، زیرار. [جوگه ناری له ژیر زوی ده‌هینراو.

مه‌روه‌ها: زیراب، ناروژ]

ف: ره‌ن، فرکند، گاه‌ریز، زیرآب.

ع: نَقَب، قَناء، مِفْتح، بِالوعَة، بَلُوعَة، بَلَاعَة.

**ره‌هه‌نه**

ك: تهره، وِیل. [ره‌هنده، دهر‌کراوی چول‌کهر.]

ف: ره‌هنده، ول‌شده، ره‌یده، رانده‌شده.

ع: مُلْكَن.

**ره‌هپله**

ك: ش‌ه‌س، لَیْزِمه، لَیْزِم. [ریژنه، تاره‌باران]

ف: باران‌تند، باران‌درشت.



## الأخلاق.

## ریاست

ك: گه‌ورایی، سه‌رووری، سه‌رداری. [سه‌رو‌گایه‌تی]

ف: ستری، سه‌روزی، سه‌رداری، بزرگی، بزرگواری.

ع: ریاسته، زعامه، سیاده.

## ریاست به‌له‌دیه

ك: كه‌لاتتیری، شاه‌داری، داروغه‌گی. [شاه‌روانی]

ف: كلاتتیری، شهرداری، شحنگی، داروغگی، پاسبانی شهر.

ع: ریاسته‌البند.

## ریال

ك: یه‌كه‌ی پاره‌ی تیران. (یه‌ك قران و پینج شایی راته پینج چاره‌كه قران.)

ف: ریال. (یک قران و پنج شاه‌ی یعنی پنج ربع قران)

ع: ریال.

## ریان

ك: فیائان. [تورپاندن، پیسایی کردن]

ف: ریدن، ریستن، ریخیدن، ریخ کردن.

ع: سَلَح، نَجو، تَفْوُط.

## ریبا

ك: سه‌رود. [سور (زیاده له مامه‌له‌دا).]

ف: سود. (زیاده در معامله)

ع: ربا، ربح، لوط، لیاط، مَجَر، نَفَع.

## ریتسگار

ك: ریتیوار، روابار، رابگار، راگوزار، ره‌ونه، رتیپور. [ریتیبار، ریگوزهر]

ف: ره‌گذار، راه‌گذار، راه‌گذر، روتنه، راه‌زو، ره‌زو.

ع: عابِر، مُسافِر، ذاهِب، سَالِك، مَار، مُتَرَدِّد، اِبْنُ السَّبِيل.

## ریتوار-ریتسگار

## ریت

ك: ریت، ته‌كان. [تل، روت]

ف: تكان، آسیب.

ع: لَطْمَة، صَدْمَة.

## ریتال

ك: شریژل، شریپوش، شریبار، کوته‌پوش. [جل‌شرب، جل‌به‌رگ‌دپار.]

ف: ژنده، ژنده‌پوش، کهنه‌پوش.

ع: رمت، رذل، رذیل، دَنَس، دَنَبی.

## ریتوق

ك: چلك چار. [پیس‌پوت‌خلی چاا.]

ف: خیم، پیخ، پیخال، کیخ، ژفك، ارس، كنخ، كینخ، آژیخ، ریمه، ژنگ.

ع: غَمَص، رَمَص، غَبَص، لَحَج، غَضَاب.

## ریت

ك: شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَث، رَثِیث، بَقَات.

## ریت-ریت

## ریتال

ك: سه‌نیز. [شیاکه]

ف: سرگین تر، سرگین گاو.

ع: روث.

## ریتك

ك: ریت، شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَث، رَثِیث، بَقَات.

## ریتك و بیتك

ك: ریتویتی، خرت‌وپرت. [برده‌پرده‌ی ناومال.]

ف: لَك‌وِیك، خرت‌وپرت، کهنه‌پاره،

خورده‌مُرده.

ع: رِثاث، بَئات، أَحفاش، مَزجات.

ریستوبیت ← ریتک و پیتک [«ک»ی نیشانی بچرورکی

له گه‌لدا نیه.] [کاف تصغیر ندارد.]

ریچه

ک: رِیزه. [بوته‌ی زیرنگه‌ران.]

ف: رِئیک، رِئتیک، شوکه، ناوچه.

ع: مَسبَکَة، مَفَرَعَة.

وینه

ریج

ک: چِر. [دندان درخست له تورپیدا]

ف: غورچه.

ع: کِشَرَة.

ریچه‌وکردن

ک: چِر و کردن. [ریج بودن]

ف: غورچه شدن.

ع: کُلُوح، تَکْشَر.

ریحان

[ک: ریحانه: گیاه کی بوخوشه.]

ف: آس، اَسْپَرَم، سَپَرَم، سَپَرَهَم، سَپَرِغَم،

شاه‌اسپرَم، شاه‌سَپَرَم، شاه‌اَسْفَرَم، شاه‌سَفَرَم،

نازیو.

ع: حَبَق، ضَمِیران، ضَمَوران، ضَمِیران، بادِ رُوح.

ریحان.

ریخ

ک: رِیز، خار، ورده‌کوچک. [زیخ، ریخ، چهر]

ف: ریگ، شن، ماسه، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، رَغام، هَیام، قَضَض، حَصاة، حَصباء.

ریخت

ک: قَلَع، سه‌کوت، میتن. [تدحر، سرشت، دیمه‌ن]

ف: ریخت، سرشت، انیر، گوهر، گل.

ع: تَرکیب، طَیئَة.

ریخته‌گهر

[ک: دارِ رِیزه]

ف: ریخته‌گر.

ع: مُفَرغ، صائغ، صَواع، سَباک.

ریخزار

ک: رِیزه‌خار، رِیزه‌خال، خرب، زاخِر، ریخه‌لان. [ریختاخ: زهری

بهرده‌لان یا لمدار.]

ف: رِزاغش، ریگزار، ریگناک، ریگستان، شنزار.

ع: حَرَة، عَقَص، مَحْصَبَة.

ریختاخ ← خرب

ریخوله

ک: باریکه. [شیتال (له‌تی جلوسه‌رگ که شیتال‌شیتال

بوویتت).]

ف: شکله، باریکه. (پاره‌ی لباس که رشته رشته

شده باشد.)

ع: لَیف، هَبَة.

ریخه‌خوهره

[ک: قه‌تی: بالنده‌یه‌که.]

ف: کیتو، اَسپَرود، اَسفَرود، سنگ‌خوار.

ع: قَطاة.

ریخه‌لان ← ریخزار

ریخه‌لو

ک: رِیلَه‌خو. [ریخوله]

ف: روده، برانداغ.

ع: معاء.

وینه ← ریلَه‌خو

ریزه‌و

ک: رِیزِگار، راویار، راگوزهر، ره‌نه. [ریبوار، ریگوزهر]

ف: ره‌گذر، ره‌زو، زونده.

ع: عابِر، ذاهِب، سَالِک، مارَ، مَطْطَرَق، مَترَدَد،

مُساَفِر، اِبْنُ السَّبیل.

ریز

ک: ریخ، خار. [م. چهر]

ف: ریگ، شن، سنگ‌ریزه.

ع: قَضَض، حَصَصِي، حَصَباء. رَمَل، رَغَام، هَيَام.

ریز

[ک: کدورت، بدش (به‌شگول - دانه‌دانه‌ی لیسته.)]

ف: ریز، (ریز سپاهه)

ع: جُزء.

ریز

ک: ریژ، ریژگه، [جینگه‌ی رژان، پاشگره. (به تهنیا به کار

ناهنیتریت.)]

ف: ریز، شار. (آبریز، آبشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: مَصَب.

ریزگرین

[ک: پلتوک لیدان]

ف: ریزگرفتن، تلنگ‌زدن.

ع: نَقَر، ضَرْب، نَقَف.

ریزانه

ک: کم، ریزه، ریزوله. [گهردیله، تیزقال]

ف: ریزه، خورده، کم، جوذر.

ع: قَلِيل، ذَرَّة، فِلْذَة، هَبِيَّة، نُثَار.

ریزوله ← ریزانه

ریزه

ک: ریزوله، ورده. [تیزقال، نه ختال (که موک‌ی شتی

وشک.)]

ف: ریزه، جوذر، خورده. (دو<sup>۱</sup> «پیزه» است از

اشیا جامده)

ع: ذَرَّة، فِلْذَة، هَبَاء.

ریزه

ک: ورده. [له توکوتی مهرشتیک.]

ف: سوفچه، ریزه، خورده.

ع: حُطَام، کُسَارَة.

ریزه

ک: تک، چک، چوپ، کم. [تنوک (که موک‌ی شتی تراو.)]

ف: کم، تک، ریز، ریزه، خورده. (از اشیا، مانعه)

ع: قَلِيل، جُرْعَة، ذَرَّة.

ریزه

ک: باریزه، ورده. [بارهرین]

ف: ریزه، ریخته، بادریزه.

ع: اُنْفُوضَة، سَقَا طَة.

ریزه بالداره

ک: ریزه‌خال. [جینگایه که زینه ورده‌ی ریزه.]

ف: ریزه‌خار.

ع: کَذَان.

ریزه‌خار

ک: ریزه‌خال، زریان. [ریخه‌لان، زبران، به‌رده‌لان]

ف: زَزاعش، زارغنگ، ریگزار، ریزه‌خار.

ع: کَذَان، حَرَّة، مَحْصَبَة.

ریزه‌خال ← ریزه‌خار

ریزه‌تیکه

ک: تیکه‌تیکه، پلپل، نه‌غنه‌غنه. [له تله‌ت، نه‌غنه‌غنه]

ف: ریزریز، تیکه‌تیکه، انجه‌انجه، خوردخورد.

آنجین.

ع: قَطْع، قَطْعَات، شَرِيحَات، حَبَات.

ریزه‌وپیزه

ک: ورده‌ومورده. [ورتکه و پرتکه، له‌تیه‌ت]

ف: ریزه‌وپیزه، خورده‌مُرده.

ع: کُسَارَة، سَقَا طَة، حُطَامَة، کُسَارَات.

ریزه‌ول

ک: ورده‌نان. [ورتکه‌نان بو تریت‌کردن.]

ف: کُلْج، کُنْدک، ریزه‌نان.

ع: قَتِيَّة، قَتَاتَة، عَسْمَة، کُسْع، حُتَامَة، حُطَامَة.

ریزه‌ی لَوَکِه

ك: كه من لوكه. [توزيك لوكه.]

ف: يك خورده پنجه.

ع: بَتَكَة، مِرْعَة.

ريز

ك: شار. (كه فريزه) [رژان، پاشگره. (به تنيا به كار

ناهيترت.)]

ف: ريز، شار. (سرشار، تنها استعمال

نمي شود.)

ع: ندارد. [ (هارواتاي عهده بي نيه.) ]

ريزان

ك: باران، بارين. [دازان]

ف: بارش، ريزش، ريز، باران.

ع: سَح، هَل، اِنْهال.

ريزان

ك: ريژن. [بيت]

ف: ريز، ريزش.

ع: رَحْمَة، بَرَكَة، سَعَادَة، خَيْر، يُمْن، دَمِيَاء، زِيَادَة.

ريژه

ك: كوچك ريژه. [بدرده شيشه: به رد يك كه شيشه ي لئ

دروست ده كن.]

ف: سنگ شيشه.

ع: حَجَر الرُّجَاج.

ريژه

ك: خوره. [گولي]

ف: خوره، لوري.

ع: اَكَلَة، جُذَام

ريژه

ك: ريجه. [بوته، قالبي داپشتن.]

ف: شوكه، ناوچه.

ع: مَسْبَكَة، مَفْرَغَة.

ويته - ريجه

ريش

ك: روق، قلعت، كلفتی، گویاره. (ريس مل)

[نهستورایی]

ف: ريس، كلفتی، سستبری. پيرامون، گرداگرد.

كوپال، گوپال. (كلفتی گردن)

ع: قَطَر، حَجَم، ضَخَامَة، غُفْرَة، حَوَالِي. عُرف.

ريساله

ك: جزم. [ناميلكه]

ف: فَرشيم، نوشته.

ع: رِسَالَة.

ريستن

ك: بادن، ريسه، ريسين. [رستن]

ف: رشتن، ريسيدن، رستن، تافتن، تاب دادن.

ع: رَدَن، غَزَل، كَفَن.

ريش مل

ك: روق مل، گویاره، گوپال. [نهستورایی گهردن]

ف: كوپال، گوپال، سستبری گردن، پيرامون

گردن، گرداگرد گردن. پر گردن.

ع: عُرف، غُفْرَة، عَفْرِیَة، ثُرْعَلَة، قُنْرَعَة، بُرَائِل،

ضَخَامَة الْجِدِيد.

ويته - كه له شير

ريسه - ريستن

ريسين - ريستن

ريش

ك: رين. [ردين]

ف: ريش.

ع: لِحْيَة، غُثُنُون.

ريش

ك: زهخم. [برين]

ف: ريش، زخم.

ع: جَرَح.

ريش باوا

[ (ك) جوړه تريده كه كه دهنكه كاني زور دريژه.) ]

ف: ریش بابا. (نوعی از انگور است که دانه‌های

آن خیلی دراز است.)

ع: رازِقی، مُلاحی، مَلّاحی، أَصَابِعُ العُروس.

**ریشپان**

[ك: ردینزل]

ف: كَنْفَلِيل، ریش پهن.

ع: أَحْطَط، غَيَاف، مِلُوف، مَرْقَشُ الْحَيَةِ.

**ریش و سمینل تاشین**

ك: ریش و سمینل گرتن. [ردین و سمینل تراشیدن]

ف: ریش و سبیل و سبیل تراشیدن، ریش و سبیل

پیراستن.

ع: احفاء.

**ریشول**

ك: روشان، روش، ریشوله [تالگه‌لی تان یا پوی پارچه

که له کاتی دراندندا دیته دهره‌وه.]

ف: روش، پُرز، تربیشه، شکله.

ع: لِف، لِفَّة، غَفَر، غَفَر، زُؤْبَر، زُؤْبَر، مُشَاقَّة،

هُدْبَة، هُبَّة.

**ریشوله ← ریشول**

**ریشوله ← کاونی**

**ریشه**

ك: بن، بنج، بیخ، رته‌وه. [رگ، توره‌مه]

ف: ریشه، بیخ، رستن، تبار.

ع: عِرْق، أَصْل، جَذَر، سِنَخ، نَسَب.

**ریشه**

ك: له‌رزانه، ریشوله. [ریشور]

ف: ریشه، شَمْلَه، شَنگله، شاشوله، شاغوله،

دُنْبوقَه، فُش، تربیشه، پَر.

ع: هُدْبَة، هُدَاب، هُبَّة، زُؤْبَر، زُؤْبَر، غَفَر، غَفَر.

**خَمَل**

**ریشه‌پر**

ك: بنی، بیخی، بنه‌پر. [ریشه‌کیش]

ف: ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: مُسْتَأْصَل، مُنْقَرَض، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.

**ریشه‌بووچکه‌له**

[ك: ریشی بچوکی ژیر لیو.]

ف: ریش کچلو.

ع: عَنَقَّة.

**وینه**

**ریشه‌دارکردن**

[ك: ریشو بز کردن.]

ف: ریشه‌دارکردن.

ع: تَهْدِيب.

**ریشه‌ریشه**

ك: روش‌روش. [ریشول ریشول]

ف: ریش‌ریش، تربیشه‌تربیشه.

ع: مُنْهَدِب، أَلِیَاف.

**ریشه‌که‌ن**

ك: ریشه‌پر. [بنه‌پر]

ف: بَیْخَشْت، ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعَر، مُصْطَلَم، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الْأَصْلِ.

**ریشه و رته‌وه**

ك: رگ و ریشه. [بنه‌چه و توره‌مه]

ف: رُژاد، رگ و ریشه.

ع: أَصْل و نَسَب.

**ریشه‌هه‌لیسه‌ستن**

ك: ریشه‌داختن. [یادانی ریشور.]

ف: ریشه‌بستن، ریشه‌بندی.

ع: تَهْدِيب.

**ریشه‌ی چهارگ**

ك: بن دل. [بندی دل، ره‌گی دل]

ف: ریشه‌ی جان، بند دل.

ع: أَصْلُ الْقَلْبِ، عِرْقُ الْقَلْبِ.

**ریشه‌ی شمرده‌که**

[ك: ریشه‌ی پارچه که هندیکه و لك توپ هله‌سراوه.]

ف: رشیده.

ع: هَدَبٌ مُشَبَّكٌ.

**ریق**

ك: له. [لاواز، ره‌له]

ف: ریقو، لاغر.

ع: نُحِيفٌ، نُحِيلٌ، ضَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ.

**ریق**

ك: نه‌ژد، نرم، [نرمی ژاکو].

ف: نشت، پژم‌زده، نرم.

ع: ذَاوِيٌّ.

**ریقنه**

[ك: جیقنه (پیسایی بالنده).]

ف: ریخ، پیخال، اسپخول. (فضله‌ی طیور)

ع: زُرْقٌ، غُرَّةٌ، خُرءٌ، لِيَاطٌ، سَلَجٌ، رَمَصٌ، هَيْصٌ،

هَيْضٌ.

**ریقوفیق**

ك: ریق، له. [لاواز، ره‌له]

ف: ریقو، لاغر، پژم‌زده.

ع: ذَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ، ضَاوِيٌّ، نُحِيفٌ، نُحِيلٌ.

**ریقوله**

ك: ره‌له. [له‌پلاواز]

ف: ریقو، لاغر، خشکیده.

ع: مَهْزُولٌ، ذَاوِيٌّ، يَابِسٌ، نُحِيلٌ.

**ریقته**

ك: به‌زوی، دلسوزی، دلسورتیان. [به‌زوی، دلسوزی]

ف: کشتاو، دلسوزی، دل‌سوختن.

ع: رِقَّةٌ، تَرَحُّمٌ.

**ریک**

ك: به‌راهر، به‌رانبهر. [وهك یهك، یه‌كسان، هارسه‌نگ]

ف: برابر، اندازه‌ی هم، مانند هم.

ع: مُتَوَازِيٌّ، مُتَسَاوِيٌّ، مُطَرَّدٌ، مُنْتَظَمٌ، مُنْصَبٌ.

**مُسَجَّعٌ، مُقَفًى.**

**ریک**

ك: خشت، تخته، ساف. [بی‌به‌ریزی و نرمی.]

ف: تخت، هموار.

ع: مُسْتَوِيٌّ، مُسَطَّحٌ.

**ریک‌خست**

ك: یه‌ل‌خست. دوروس‌کردن، ریک‌هارودن. [گوبانیدن.]

**پیتله‌پتان**

ف: درست‌کردن، باهم‌کردن، فراهم‌آوردن،

انجام دادن.

ع: قَضَاءٌ، تَيْسِيرٌ، إِصْلَاحٌ، تَنْجِيحٌ، إِنْجَاحٌ، تَوْفِيَّةٌ،

ثَمٌّ، إِعْدَادٌ، تَوْفِيقٌ.

**ریک‌کردن**

ك: خشت‌کردن، ساف‌کردن. [تخته‌کردن. چوبه‌ل‌کردن]

ف: هموار کردن، تخت‌کردن، برابر کردن.

ع: تَسْوِيَّةٌ، تَسْطِیحٌ، تَقْوِيمٌ.

**ریک‌که‌فتن**

ك: یه‌ل‌که‌فتن. دوروس‌یون. [پیکه‌پتان، ریکه‌رتن]

ف: باهم‌شدن، درست‌شدن، فراهم‌شدن، انجام

شدن.

ع: تَيْسِيرٌ، نَجَاحٌ، نَفَاحٌ، صُلُوحٌ، تَصَالُحٌ.

**ریکوپیک**

ك: پیترومیر، دوس. [خوشه‌ریست، هارپ]

ف: باهم، دوست، مهربان.

ع: مُتَحَابٌّ، خِدَنٌ...

**ریکه**

ك: کیه. [ده‌نگیکه: جیه. سیه. وهك: ده‌نگی قه‌لهم یا

دان.]

ف: ریک. (صدای قلم یا دندان مثلاً.)

**ریگه بهرنیان**

ك: ریگه نشان دادن، رانمونی. [رئنامایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هِدایة، اِرأة الطریق، اِقبال الطریق.

**ریگه خستن**

ك: روانه کردن. [روانه کردن، شاندن، ناردن]

ف: راه‌انداختن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: ارسال، اِرحال، ترحیل.

**ریگه رویین**

ك: رویین، ریگه‌برین. [ریگا گرتنه‌بر، ریگا برین]

ف: رفتن، پوییدن، راه‌رفتن، راه‌پیمودن،

ره‌بریدن.

ع: مَشی، تَمَشی، جَری، سَیر، سَلُوك، ذِهاب...

**ریگه که فتن**

ك: که فتنه ریگه. [که فتنه‌ری]

ف: راه‌افتادن.

ع: حَرَكَة، جَری، جَریان، سَیر، رَحَلَة، تَرحال.

**ریگه گوم کردن**

[ك: گوم‌ابورن، ری‌ه‌له کردن]

ف: راه‌گم کردن.

ع: ثوه، ثوح، ضلال، غی.

**ریگه کیر**

ك: چه‌ته، رازن، دز. [ریگر]

ف: سالوک، زه‌زن، راه‌زن، راه‌بند، دزد.

ع: قاطع الطریق.

**ریگه نشان دادن**

ك: رانمایی، رانمونی. [رئنامایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هُدی، هِدایة، اِرشاد، اِرأة الطریق.

**ریگه شما**

ك: رئنما، رانما. رانامه. [رئیشاندن (به‌ردی رئنما).

مدررها: کتیبی که‌شتی لیخویرین]

ع: صَریر، صَرِیف، حُرُوق، حَرِیق، تَحْرِیق.

**ریگه هاوردن**

ك: ریگه‌خستن، دوروس کردن. [گونجاندن، پینکه‌پنان]

ف: درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ع: تَیسیر، تَنجِیح، تَهِیَّه، تَم، اِنجاح، اِعداد، اِصلاح.

**ریگه ریک**

ك: کپه‌کپه. [کپه‌ی زرد].

ف: ریک‌ریک.

ع: صَریر، صَرِیف، حَرِیق، حُرُوق.

**ریگه**

ك: ری، را، گوزر، کوچه. [ریگا، ریک]

ف: راه، رای، راس، باخ، کو.

ع: طَریق، سَبیل، صِراط، سِراط، فِج، فُجاج، رُقاق،

شارع، جادَة، حَط، نَقَم، مِناهج، مَنهَج، رَصد،

مِرصاد، مَعَبَا، مَذْهَب، مَسَلَك، نَجْد، سِکَة، دین.

**ریگه**

ك: یاسا، ره‌شت، ناین. [ره‌فتار، شیواز، داب، ریباز]

ف: راه، ره‌و، ره‌وش، یاسا، رفتار، کیش، آیین.

ع: رَوِیَة، طَریقَة، شَریعَة، مَسَلَك.

**ریگه**

ك: قولوغ. [کری، مز (ه‌قدس، پامز)]

ف: مزد. (دست‌مزد، پای‌مزد)

ع: أُجْرَة، حَقُّ الرِّحْمَة.

**ریگه ناو**

[ك: ناو‌ری]

ف: شلکک، آوره، راه‌آب.

ع: سِیب، بالوِعة.

**ریگه باروکه**

ك: باریکه‌ریگه. [بزنده‌ری]

ف: تَرَفَنج.

ع: رَقَب، عَرُوب، شَعِب.

ف: راه‌نما. راه‌نامه. (سنگ راه‌نما. کتاب

کشتی‌رانی)

ع: صَوْه. رَهْناَمْج. راه‌نامَج.

رینگی نه‌نگ

ک: کروه. [کولان، ریی تنگه‌بر]

ف: کوچه، پَس‌کوچه، راه تنگ.

ع: لَظ، مَطَرِيَّة، مَرْتَج، مَعْبَر.

رینگی رایس

ک: راه‌رینگه. [شارپی، راسته‌پی]

ف: راه راست.

ع: هُدَى، جاذة، صِراط مُسْتَقِیم.

رینگی سافکریاک

ک: شوسه، رینگی شوسسه، رینگی کوتیال، رینگی

خوشکریاک. [شوسته، ریگی خوشکرا]

ف: خواست، خوست، راه شسته، راه کوفته.

ع: دُعُوب، لاجب، طَرِيقُ مُذَلِّل.

رینگی سه‌خت

ک: سه‌خته ریگه، چه‌قن. [ره‌قن، سه‌ختان]

ف: راه بُد، راه سنگلاخ.

ع: نِقَاب، وَعْث، وَعَر، وَعِر، وَعِیر.

رینگی غه‌یره‌عادی

ک: بیرِیگه. [لاری، ریگی ناناسایی]

ف: باخسه، پیغله، پیغوله، بی‌راهه.

ع: مَعْسِف، طَرِيقُ غَیرِ عادی.

رینگی کلر

[ک: ریوشین]

ف: راه کار، راه و چار.

ع: مَاتی، مَاتَا.

رینگی کلک‌شان

ک: کاک‌شان. [کاکیشان، کاذ]

ف: آسمان‌دره، پالاهنگ، کهکشان، راه‌کهکشان.

ع: مَجَرَّة.

رینگی کونبک—رینگی سافکریاک

رینگی کیف

[ک: ریگه‌یک که به نیتوان دور شاخدا یا به‌سهر چیادا

تَیْدِه‌پَیْت. (]

ف: درغاله، راه کوه. (که از میان دو کوه یا از

بالای کوه می‌گذرد.)

ع: نَقَب، مَنَقَب، عُرُقُوب، عَرَق، مَخْرَم، صَهْوَة،

سَنَیْعَة، نَقِیضَه، عَقَبَه، مَنَقَل، مَسْبَا.

رینگه خو

ک: ریخه‌لَو، ریخه‌لَه. [ریخه‌لَه، رُوخله]

ف: روده، برانداغ.

ع: مَعِی، مَعِی، مَعَاء، عِصَل، عِصَل، مَصِیر.

وینه (۲)

رینگه خودولمه

ک: مَوار، زهره‌نگ، زهره‌ج. [—دولمه‌جدرگ]

ف: اکامه، لُکامه، لُکانه، آگنج، چَرغند، چَرغند،

چَرغنده، جگر آگند، آگند، زُونج، زُونج، زُوِج،

زِیچک، زُناج، سُختو، سُغدو، مَبار، جهودانه.

ع: عَصِیب، قَتَب أَقْتَاب، فُتَائِق.

رَین—رَیش [روشه‌یکی کرمانجیه. (کرمانجی است.)

رینگه

ک: مَندر، وِیسان، گرده‌ویرون. [لِیک توپَه‌لَ بیرون و

وستان. (کوبونه‌وی هوزدو که له ترسا نه‌ویژ به

روشتن بدن.)]

ف: چبیر، گردآمدن، ایستادن. (جمع شدن اردو

که از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاکُم، تَجْمَع، اِزْدِجَام.

رینگه دان

ک: مَندر رکدن، گرده‌ویرون. [رِنگه (راوه‌ستانی

کومه‌له‌خ‌لِیک که له ترسا نه‌توانن درِیژه به روشتن

بدن.)]

ف: چبیره‌زدن، گردشدن. (ایستادن جمعیت که



از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: ثَرَاكُم، اِزْدِحَام، تَجْمُع.

**رینگ**

ك: شِر، رینگال، زهَلال، شیلَه، رَنگ، رَنگال [رنگال]

ف: شَهْد، شیرَه.

ع: لُعَاب، لُواب، شَهْد، رُب، رِیَال، رُضَاب، ذُوب،

لُواب، قَسِیْلَه.

**رینگال**—**رینگ**

**رینگانهوه**

ك: وِتنهوه، [ژاره ژار، دوریاره كردهوهی قسه.]

ف: لُندیدن، بازگفتن، ژاژخایی.

ع: تَكَرَن، تَكَریر، اِعَادَه، تَجْمُع.

**رینگ خورما**

ك: شیرِی خورما، [شیلِی خورما.]

ف: سیلان، شیرِهی خورما، شَهْد خورما.

ع: شَهْدُ النُّخْل، رِیَالُ الرُّطْب.

**رینگول**

ك: رِیَوَال شِیتال، شِر، [تیتال، شِر و رِر]

ف: پاره، تیکه.

ع: حَبِیب، مُتَلَشِی، مُتَقَطَّع، مُتَهَبَّب.

**رینگه پینگ**

ك: ژاره ژار، [فلته نلت]

ف: لُندلُند، غُرْغُر، ژاژخایی.

ع: لَی، دَنَدَنَه، مَجْمَعَه.

**رینگما**

ك: رانما، رینگنما، نشانه، [رینیشاندور (بهردی رینگما).]

ف: كَرَكور، راهنما، (سنگ راهنما)

ع: صُوءَه، نُصَبَه.

**ریو**

ك: كه لهك، (راووریر) [فروفیل]

ف: داغو، تَبْدَد، نیرنگ.

ع: حِیْلَه، مَكْر، خِدْعَه.

**ریوار**

ك: رِیَنگار، [رِیوار]

ف: راه گذر، رونده.

ع: عَابِر، مَار، سَائِر، ذَاهِب.

**ریواز**

ك: رِوَز، بگار، [بوار، رِیَاز (راگوزهری نیچیر)]

ف: كُدار، كُذَرگاه، (گذرگاه شكار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِیر.

**ریواس**

[ك: روه کینکی به ناربانگه.]

ف: ریواس، رِیَباس، ریوج، ریویج، ریویز، كُزبا،

كُزوا، زرنیله، دیباج.

ع: رِیَباس، زَرَنیْلَج.

**ریوال**—**رینگول**

**ریوایه ت**

ك: وِتن، گه راندهوه، واگوزکردن، [گیراندهوه]

ف: چاو، گفتن، واگووی.

ع: نَقْل، رِوایَه، تَحْدِیث.

**ریوهن**

[ك: كلارین، کالاتنگ، بنی ریواس (گیاهه کی گه لاپانی

رِهوانکهره، له کینییی توحفه دا نویسیه تی بنی ریواسه!)]

ف: ریوتند، راوتند، منج، (علقی است برگ پهن

مُسهل در تحفه نوشته بیخ ریواس است!)

ع: رِوَنَد، رِوَنَد، رِوَنَد.

**ریوی**

[ك: رِیَی، رِواس]

ف: روس، رِویاه، دمنه.

ع: ثَعْلَب، سَمَسَم، هِیْمَل، اَبوالْحُصَین.

وینه

**ریوی پیچ**

[ك: فیلرت له كه، پیچ لیدان]

ف: رِویاه بازی.

ع: رِوْغان.

## وینه‌کانی پیتی ر



روتەیل



رزق



ران



راسوو



ره‌زله‌پنج



ره‌زله



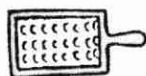
ره‌حه‌تی



ره‌وند‌اکه‌ری



ره‌جیار‌په‌رس



ره‌نه B



ره‌نه A



ره‌قه



ره‌قار سه‌عات



ره‌شکه



ریوی



ریله‌خو



ریشه بووچکه‌له



ریچه



ره‌وره‌وه





زا

ك: زاگ، زاده، زوله. [فرزند، منال]

ف: زاده، فرزندان، بچه.

ع: وكد، وكيد، مولود، نتيجه، ابن. (ابنة)  
زا.

ك: زايي. دي. [منالي بسو، ينجوري بسو. (كرداري  
را برده.)]

ف: زاييد. (فعل ماضي است.)

ع: وكد، وكيد.

زاييت

ك: ديدار، كاريه دهس. [هه سو پنه، به ريرس]

ف: بادگان، بايگان، نگاهدار، دهدار،

كاريه دست.

ع: ضابط، مباحث.

زات

ك: زاوهر، نه ترهش. [زاوهر، زندهق، ويران]

ف: يارا، زهره.

ع: جُرقة.

زات

ك: زاوهر، زندهق، نه ترهش. [زاوهر، زندهق، ويران]

ف: جهم، زهره، زاوهر، يارا.

ع: جوهر، جُرقة، قُدمة، قُدرة، ذات.

زات

ك: سرشت، قوماش. [بندرت، كروك، ماك]

ف: بشين، سرشت، آروند، گهر، گوهر، چهر،

هستي، اوچيزي.

ع: ذات، طينته، حقيقة، ماهية، وجود، جوهر.

زات چوون

ك: زاوهر چوون، ترسيان. [زندهق چوون، توار ترسان.]

ف: زهره رفتن، زاوهر رفتن، ترسيدن، جميدن،

بيمناك شدن.

ع: خوف، جهش، جُبَن، خَشية، هَل، اهتيال،

ارتعاب.

زاتدار

ك: زاوهردار، نه ترس، دلدار. [بذات، تازا]

ف: دلير، دلدار، دلاور، زهره دار.

ع: جَرِيء، شَجيع، جَسور، قُدوم.

زاتدار

ك: زاوهردار، دلدار. [دلير، نه ترس]

ف: دلير، دلدار.

ع: جَرِيء، خوات.

زات واجب

ك: دريای ينجورن. [هه بويهك كه پنيوسته بيتت.]

ف: دريا، دريای بيكران.

## زاخلودان

[ك: مشتومال‌دان، سافولوس کردن]

ف: زاغاب دادن.

ع: جَلِي، جَلَاء، صَقْل، قَشَب.

## زاخاودرياك

[ك: مشتومال‌دراو، سافولوس كراو]

ف: زاغاب شده.

ع: مَجْلُو، مَصْقُول، صَقِيل، قَشِيب.

## زاخ جوش

[ك: جوړك زاخ كه شتی له قی پی پته ده كهن.]

ف: زاغ جوش.

ع: اَللَّحْمُ بِالزَّاجِ.

## زاخ چهرمك

[ك: زاجی سپی]

ف: زاغ سفید، زنج، شوغار، زَمَج بَلُور، زاج

بَلُوری.

ع: قَلْقَدِيس، شَبَّ يَمَانِي.

## زاخر

ك: زاخ، زاخه. [ناغلان، كورل (ناغلانی سروشتی یا

دهسكرد له كیتودا.)]

ف: زاغر، زاغه. (زاغهی طبیعی یا دستی كه

در كوه تشكيل می شود.)

ع: غار، وَصِيدَة.

## زاخر

ك: خرب، ریخزار. [ریخه‌لان، بهره‌لان]

ف: ریگزار، ریگستان، سنگستان.

ع: حَرَّة، مَحْصَبَة.

## زاخ رهش

[ك: زاجی رهش]

ف: شَخَار، شَخیره، قِلا، قَلِیا، قَلِیاب، كلا،

ریلو، زاج سیاه.

ع: هُوِيَّةٌ مُطْلَقَةٌ، ذَاتُ الْحَقِّ، ذَاتُ وَاجِبِ الْوُجُود.

## زاتولجه

ك: سینه‌پالور. [نه‌خوشینیکه.]

ف: پهلودرد.

ع: ذَاتُ الْجَنْبِ.

## زاتی

ك: سرشتی. [تاییه‌ته‌ندی بنه‌پتی و گوه‌ه‌ری

(به‌رامبه‌ری «عده‌زی»)]

ف: سرشتی، گوهری. (ضد عرضی)

ع: ذَاتِي، فِطْرِي.

## زاج

[ك: زاج، شَب]

ف: زاک، زاغ، زمه، زَمَج، زَمَح.

ع: شَبَّ، زَاج.

## زاج

ك: كه‌ورگ. [زاخه: ناخله‌مه‌ری له كیتو داتاشرار.]

ف: كاز، كاووك...

ع: قَلَع...

## زاج

ك: كوچك، خرب. [گاشه‌برد. ره‌قن]

ف: سنگ، سنگلاخ.

ع: صَخَر.

## زاخاو

[ك: مشتومال، سافولوس]

ف: زاغاب.

ع: ثَقِيَّة، جَلَاء.

## زاخاودلوان

[ك: تیربون له بینینی جوانی.]

ف: چشم‌آب‌دادن.

ع: نَظَر.

ع: قُولِي، زَاخُ اَنَاسِكْفَة.

زاخ زهره

[ك: زاجی زهره]

ف: زاخ زرد.

ع: قَلْقَطَار.

زاخ سهوز

[ك: زاجی سهوز]

ف: زاغ سبز.

ع: قَلْقَنْد.

زاخه

ك: زاخر، [كبول، ناغەلێ ناو كێو].

ف: زاغە، زاغر، سُمج، سُمچە، آغل، نَغَل،

نُغول، غول، غال، آغال.

ع: دُحل، دیماس، زَرَبِيَّة، غار.

زاهی

ك: قشقره. [قەلەباجكە]

ف: زاغچه.

ع: عُقُق.

زاج

ك: توشه. [تویشور]

ف: توشه، پَدرزَه.

ع: راحِلَة، كَفِيَّة، زَاد.

زادبووم

ك: مەلۆن، زَید. [مەلەبەند، زَید (هەرتەم]

لەدایکبوون.]

ف: زادبووم، میهن. (بوم زادن)

ع: مَوْلِد، مَسْقَطُ الرَّاس، موطن، وَطَن.

زاد و همرگ

ك: مردن و ژیان. [لەدایکبوون و مردن]

ف: زاد و مرگ، زادن و مردن، زیستن و

مردن.

ع: قَوْلُ و مَوْتُ.

زاجه

ك: زا، زاگ، منال، رواله. [فرزند، زاپز]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وَلَد، وَلِيد، مَوْلُود، نَتِيجَة.

زاجی ناوه

ك: گەداس، هیچی نیه. [دەسکورتە، هەژارە. (رستە]

راگەیانەنە.])

ف: ندار است، تهی دست است، باد در دست

دارد. (جملهی خبریه است.)

ع: مُفْلِس.

زار

ك: سان. (زەویزار) [ستان: پاشگەر. (وەك: گوێزار،

گوێستان.])

ف: زار، ستان، رویدنگاه. (گلزار، گلستان)

ع: ندارد. [(ه‌ارواتای عەره‌بی نیه.])

زار

ك: خراو. [خراب، کز و لاواز]

ف: زار، زاوه، بد، خوار.

ع: رَدِيء، سَيِّئ، خَفِيف، نَحِيف، مَهْزُول.

زار

ك: ژار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم. (با تثلیث فاء) [(سَم، سُم، سِم)]

زار

ك: دەم، زوان، قەسە. [دەڤ، زیان، گوێزار (وشە یەکی

کرمایە.])

ف: دهان، زبان، سخن. (کرماجی است.)

ع: قَم، لِسَان، کَلَام، بَيَان، لُغَة، لَحْن.

زاراو

ك: ژاراو، ژەحر. [(ئەلویکی تائە درەخت و رووك

دەری دەن.])

ف: زهراپ. (آب تلخی که از درخت و نباتات

می‌تراود.)

ع: دُمَاع. مَر.

زاراو

ك: مِيز، گمِيز. [مِيز، گمِيز]

ف: زهراپ، شاش، میز، چمین، چامین،

پیش‌آب.

ع: بُول.

زارچاو

ك: زهرچاو، قین. [تورپیده‌ك که له چاودا دیاره.]

ف: زهرچشم، چشم‌آغیل، خشم، کین.

ع: تَجْحِیظ، غَضَب، سَخَط، سَخَط.

زارخه‌ن-زارخه‌نه

زارخه‌نه

ك: زارخه‌ن، زهرخه‌نه. [پنکه‌نینی تال. (پنکه‌نین له

تورپیددا.)]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: تَكَلُّج، تَهَائِف، هِنَاق، اِهْنَاف.

زارو

ك: منال. [مندال، زاروك]

ف: بچه، کودک.

ع: طِفْل، صَبِيّ.

زاروله

[ك: بچروك‌کراوی «زارو» یه.)]

ف: مصغر «زارو» است.

زاره

ك: گزنیژه. [گه‌غه‌کوتلو.]

ف: دَلِیده. (گندم نیم کوفته)

ع: جَرِیش.

زاری

ك: گری، گریان. [شیوه‌ن]

ف: زاری، گریه.

ع: بُكَاء، مَخْن، نُحِیْب، ضَرَاة.

زاریان

ك: گریان. [شیوه‌ن‌کردن]

ف: زاری‌کردن، گریه‌کردن.

ع: بُكَاء، نُحِیْب، مَخْن، ضَرَاة.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه و ناجروئیت.)]

ف: بُراق. (چشم باز است و حرکت

نمی‌دهد.)

ع: شَاخِص.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه به‌لام نابینیت.)]

ف: خیره. (چشم باز است ولی نمی‌بیند.)

ع: اَبَیج، اَبَیْق، اَجْطَ، مُتَحِیِّرُ الْعَیْن.

زاق

ك: روشن. [کان، شینی‌کان. (رنگ)]

ف: رَوْشَن. (رنگ)

ع: اَزْیَق.

زاقوزوق

ك: راقوویق. منال. [زاق و زیق. زاروك (قپه‌قپی مندالان.

له شتواری خوارده‌دا بو مندالیش به‌کار ده‌هینریت.)]

ف: زاقوزیق. بچه. (صدای بچه‌ها، مجازاً بر

بچه‌ها هم اطلاق می‌شود.)

ع: عَوِیل. اَطْفَال.

زاگان

ك: زاگهل. [زاده‌کان، سی‌زاده‌که: مه‌به‌ست گیاندار و

روه‌ک و ینی‌گیانه.]

ف: زادگان، سه‌گوهر.

ع: مَوَالِید، مَوَالِید ثلاث.

زاگ

ك: زا. (برازاگ) [منال، فرزند، وچه (كوپ يا كچ)]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وُلْد. (اين، پنت)

زَلْگه.

ك: زايگه. [زاوه. بيجورى هيتاوه. (كردارى رابردوره.)]

ف: زاييده، زچيده، زاجيده. (فعل ماضى

است.)

ع: وُلْد، اَوُلْد، وُلْد، تَوُلْد.

زَلْگه لـ زَاكَاَن

زَالُوو

[ك: زارو: كرمى خويند.]

ف: زالو، زَلو، زَلوك، شَلوك، شَلْک، شَلْكا،

زُرُو، زَنو، زَنور، ديوك، ديوچه، درن، دشتى،

مُكَل، مَكَل، خرشته.

ع: عَلَقَة.

وِينه

زَال

ك: به مل. [دستريشتوو، به دسهلات]

ف: فرخاد، چيره.

ع: غَالِب، فَاثِق، مُسَلْط، مُسْثَوِي.

زَالَم

ك: زرنگ، كاركر. [چالاک، گورجوگزل]

ف: زرنگ، چاپک، کارگن.

ع: جَلَد، سَرِيْع، فَعَال.

زَالَم

ك: ستمكار، زۆردار، زۆركەر، زه به دهس، نه پرس.

[دهستدرژكەر بى مافى رەواى خەلكى.]

ف: گُرداس، گُرداش، ستمگر، ستمگار،

ستمكار.

ع: ظَالِم، غاشِم، هَمَاط، مُتَعَدِي، مُتْجَاوِز.

زَالَه

ك: زاره، زاوهره، زههق. [زارو، زرار]

ف: زهره.

ع: مَرَارَة.

زَام

ك: زهخم، برين. [ریش: كوان و شوتنى شتى تيش له

لهشدا.]

ف: زخم، چرك، ريش.

ع: جَرَح، قَرَح، قَرَحَة، جَرَا حَة.

زَاهار

ك: زامدار، زهخمدار، بريندار. [زهخار، برينار، ريش]

ف: زخمدار، ريشدار.

ع: جَرِيح، مَجْرُوح.

زَاهدار - زَاهار

زَامِن

ك: بيژتر، تاراندەر. [دهسته بهر]

ف: شالنگ، بابيزان، بابيزن، پايندان.

ع: ضامن، قَبِيل، جَرِي، مُتْعَهْد، ذَمِيم، مُتْكَفَل،

كَفِيل.

زَاههت

ك: دهر، دهر، رنج. شهيدايى. [زه ههت، نهركى گران.

ههروهه: نهروندارى]

ف: درد، رنج. شهيدايى، والگى، شيفتگى.

ع: اَلَم، رَحْمَة، مِحْنَة. وگه، عشق.

زَان

[ك: زانەر (پاشگري نيشانهى بكمه، وهك: فرزان.)]

ف: دان. (علامت فاعل است. «فرزان» = بسيار

دانا)

ع: ۱. (عالم)

زَانَا

[ك: دانا، شتران]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، كُند.

ع: دارى، عالِم، عَلِيم، فُهيم.

زَانايى



ك: زانست. [دانایی، زانیاری]

ف: دانش، دانایی، فرهنگ.

ع: علم، فهم، ادراك، دراية.

**زانست** — زانایی

**زانين**

ك: پەي-پەردن. هە-تەپاردن [تینگە-یشتن، رێ-پێ-پەردن،

سەر-لێ-پە-کردن]

ف: دانستن، داخستن. دریا-فتن، پی-پەردن.

ع: عِلْم، فُهْم، فِقْه، شِعْر، نَری، دِرَايَة، اِدْرَاك،  
وَقُوف، مَعْرِفَة. اِسْتِنباط، اِسْتِخْرَاج. حَل.

**زاوا**

ك: یە-زە. [زافا، زاما: مێ-ردی کچ یا خوشك، یا:

تازە-مێ-رد.]

ف: شە، شاه، داماد.

ع: خَتَن، صَهر، عَرس. خَاطِب، خَطِيب.

**زاوَر**

ك: زاره، زاله، زاوهر. [زارو، زەندەق]

ف: زهره، تلخه.

ع: مُرارة.

**زاوَر**

ك: زات، یارا، تە-تەرەش. [وێ-زان، زەندەق]

ف: زاوَر، زهره، یارا، توانایی

ع: بَاس، جُرْفَة، قُدْرَة، شَهَامَة.

**زاوَزوه**

ك: بە-چكە. [زاوَزَن. وە-چە (زاد و وە-لەد)]

ف: زادوَزە، زە-وَزاد، بچە، فرزند. نوادە. (زاد و

ولد)

ع: نَتِيجَة، صَبْن، صَبْنو، نَسْل، نَجْل، أولاد،

عَتْرَة، شَرِيَة، نَبِيْرَة.

**زاوه**

[ك: هە-سارە-یە-كە.]

ف: تیر، زاووش.

ع: عطاره.

**زاوهره** — زاوَر

**زاویه**

ك: كونج، كوئوول، سوچ، گوشه. [قوژین]

ف: كُنْج، گوشه.

ع: زاوية.

**وینه**

**زاویه**

ك: گوتیا. [سینگوشە-ی-رەستار.]

ف: گونیا، سَنَبُوسه.

ع: زاوية، مُثُلث، كُوس.

**وینه**

**زاهید**

ك: پارسا، پارێزگار، خواپە-رُس. [خواناس،

دو-نیانە-رێست]

ف: جیواد، کاتو-زی، پارسا، زُهَبان، روهبان،

پرهیزگار، خداپرست.

ع: زاهد، وارِع، عابد، مُثَقِّي.

**زاهیر**

ك: روو، روالەت. [دە-یەن، بی-سەم (بە-رامبە-ری-ناخ و

دە-روو).]

ف: رو، رواتی. (مقابل باطن)

ع: ظاهر.

**زاهیر**

ك: دیار، پەیدا، ناشکرا. [بەرچار]

ف: پیدایا، پدیدار، نمودار، پَرۆ-هان، هَویدا،

آشکار.

ع: ظاهر، واضح، لا-ئَح، مَشْهُود. موجود.

**زايرا**

ك: گومانم، گۆیا. [زاهە-یەن، وادیار]

ف: دزَن-دیس، گمانم، گویا.

ع: ظاهرًا، عَلى الظاهر.

## زایقه

ك: چه شای، چه شتن. [چیژتن، تام کردن]

ف: چشایی، چشش.

ع: ذائقة، قُوَّة ذائقة.

## زایه

ك: زریکوهر، شیون. [دهنگی شین و زاری. همرهوا:

دهنگی تهموره.]

ف: شیون، گریه، زاری. آواز ساز.

ع: عویل، نباح، نُواح، نُوحَة، طنین، صَوْت

الطنبور.

## زایه

ك: خرار، تروا، به ترف، له کار که فتگ. [خراب،

له کار که وتور]

ف: تباه، تَبَه، تَوَا، تَبَسْت، لگات، زبون،

از کار افتاده.

ع: ضائع، فاسد، ثَلِيفَة، مُسْتَهْلَك.

## زایین

ك: په دیابون. [زان، هاتنه بون]

ف: زاییدن، پیداشدن، زایش.

ع: تَوُلِد، ولادة.

## زایین

ك: دین. [منال بون، بیتجوهیتان]

ف: زاییدن، زهیدن.

ع: وَضَع، زَحَر، زَكوب، اِزْكَات، نِفَاس.

## زایین

ك: دهردان. [دهلادن (روک) دهلادنی نار.]

ف: تراویدن، برآمدن، برون دادن. (آب مثلاً.)

ع: تَرَشُّع، ظُهور، صَرِي، سِرَايَة.

## زایج

ك: کوشتار، سهریرین. [جیا کرده روی سهر له لَش به

تیخ.]

ف: کُشتار، کُشتن، سَرَبُردن.

ع: ذیج، ذکاة.

## زایی

[ك: سووکه له ناوی «زویه بده» به، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «زبیده» است، اسم زن.

## زده

ك: میمل، ملوژم، دژمن، چه راشه. بهرانبهر. چه پوانه،

بهر چه پ. دژیل. [دژ، رکه بهر، بهر مه تست]

ف: دژسمیر، خَشیج، آخشیج، همخوند.

وارونه. خَشیج، آخشیج.

ع: ضِدّ، صِدّ، صِبْت، نِدّ، تَقْيِض، مُعَاكِس.

مُعَانِد، مُنَازِع، مُخَالِف، مُنَافِي.

## زپ

ك: رشك. [بی ته رای، وشکورینگ]

ف: خشک.

ع: یابس.

## زپان

ك: زرنگان. [زپ لینه لساندن]

ف: جلنگاندن، چرنگاندن.

ع: رَدَم، اِنْبَاض.

## زوانی

ك: وژنگ، چوك. [نه ژنو]

ف: زانو، زونی، چُك.

ع: رُكْبَة، ثَقْنَة.

## زوانی به زوانی

ك: چوك به چوك. [نه ژنو به نه ژنو یه کتوه نووساندن له

دانشندان.]

ف: زانویه زانو.

ع: مُجَاثَاَة.

## زوب

ك: گرنج، گرنج گرنج. [زبر]

ف: زبر، تَبَل، کیانگ.

ع: أَخْشَب، خَشِن.

## زوب

ك: دوشَت. [دُشت، گهره]

ف: زِبَر، دُشت.

ع: ضُخام.

## زوبان

ك: خُرب، رِيزه خال. [رِيزه لَان. به رده لَان]

ف: زِبَرستان، رِیگستان، رِیگزار، سَنگستان، سَنگلاخ.

ع: ظُرب، ظُرباء، خُشباء، خُشناء، جُزَل.

## زویه

ك: دوشته. [زِبَره شت، درشته شت.]

ف: زِبَره، درشته.

ع: نُخالة.

## زویی

ك: گُرجی. [زِبَری]

ف: زِبَری، تَبَلی.

ع: خُشوبَة، خُشوبَة.

## زوت

ك: زیت. [چار لَسَر هَست.]

ف: زُوت.

ع: أَجوس، راء، بُراشَم.

## زرفه

ك: زیت. [چار گِیران.]

ف: زُوتَه، رُش. (گرداندن چشم)

ع: جُوسَة، بِرَشْمَة، راءَة، تَبْرِیق.

## زرفه زوت

ك: زیتَه زیت. [زیتَه زُور. (دو باره بوونه ده کُی له بهر

زُور بوونه تی.)]

ف: زُوت زُوت، رُشیدن. (تکرار برای تکثیر

است.)

ع: بِرَشْمَة، راءَة، جُوسَة، تَبْرِیق.

## زویی

ك: بِنکاره، هِیچ لَینه هاتگ. [خویری]

ف: زُرتی، پُغیوز، جَمَند.

ع: مُهمل، دَنع.

## زوزده

[ك: خَشخشه: له یستوکیکی کاترایه بو ژیرکردنی

مندالان. (خرخاشه دهستی مندالان.)]

ف: زُزره، آخَلگندو. (زُزره ی دست بچه ها)

ع: جُلجَلَة.

## زوزده

[ك: نالقه گه لی ده.]

ف: زُزره. (زُزره ی داریه)

ع: صُنوج.

## زوك

ك: زُركه، خرچه. زُرنگ. [كاله کی نه گه یو]. همره ها:

چوست و چالاک]

ف: سَفج، أَشَن، كَالَك. زُرنگ. (خربزه ی

نرسیده)

ع: خَدَج، خُضَف، قَعَسَر. جَلِید.

## زوكو

ك: گُزَره، نالَب. [گیای گِیرَه کراو.]

ف: بَرَموز.

ع: عَنف.

## زوكوزینك

ك: زُرنگ، قُزچاخ. [چوست و چالاک، زُرتوزینو]

ف: چِست، چالاک، چابک، زُرنگ، شکرده.

ع: جَلَد، جَلِید، فارِه...

## زركه ← خرچه

## زرم

ك: گُرم، تَرب. [ده گیتکه. (گِیرانه ی ده گِی کدونی

شتیک.)]

ف: گُرم، گُرمب، تُرپ. (حکایت صوت افتادن

چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع.

**زرموکوت**

ك: تَه پوهوږ، زرموهوږ، [زرمه زرم]

ف: تراپ و تړپ، هنگامه.

ع: تَلَا طَم، تَلَا دَم، ضَوْ ضَاء.

**زرمه**

ك: گرمه، ترپه. [دهنگی پټی هیستر یا دهنگی کهرتی

شتتیک.].

ف: گُرم، گُرمب، گُرمبِه، تَرپ، تَرپِه. (صدای

پای ستور یا افتادن چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع، دَبْدَبَة، كَبْكَبَة، كَدَفَة.

**زرمه زلی**

[ك: زورانیازی. مشتومر. کینه رکن]

ف: زور آزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُوَاقَعَة، مُسَابَقَة، مُبَارَاة، مُبَا حَثَة،

مُجَادَلَة.

**زرنک**

ك: گورج، کرژ، چابک، قوچاخ، مه زیووت، دمسورددار،

بزیو. [چالاک، نازا]

ف: زرنک، چایک، چالاک، چست، خبازه،

وشکول، وشکرده، شکرده، شکروده.

ع: جَلَد، جَلِيد، فَا رِه، کَافِي، جَسُور.

**زرنگان**

ك: زران. [لیدان، دنگ لپهتینان. (واک: زرانندی تار.].

ف: جلنگاندن، چرنگانندن. (تار مثلاً.)

ع: بَظ، بَظْ، اِنْبَاض، رَدَم.

**زرنکوهوږ**

ك: زرنکه زرنک. [زرنکه ی زور.]

ف: درنگ درنگ.

ع: جَلَجَلَة، صَلَمَلَة.

**زرنکه**

ك: زره. [دهنگی له یه کدانی کانزا. (واک: زره ی مس.].

ف: درنگ، چرنک، هوز، سَغَو. (صدای مس

مثلاً.)

ع: صَلِيل، صَلَمَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، جَرَسَة.

صَجِيج، صَخِيج.

**زرنکه ی گویچه**

[ك: زرنگانهوی گوی.]

ف: آواز گوش.

ع: دَوِي، دَوِي، هَوِي، طَنِين، هَفِيف، صَبِير.

**زرنکی**

ك: قوچاخ، بزیوی، گوجی، مه زیووتی، گوریزه.

[چالاک، نازی]

ف: زرنکی، چابکی، چالاک، وشکولی...

ع: كَفَا يَة، جِلَا دَة، جَلَد، جَرِيْزَة.

**زرو**

ك: زرب. دوش. [زیر. درشت]

ف: زیر. درشته.

ع: خَشِن، ضَخَام.

**زروه**

ك: زره، دوشته. [زیره]

ف: زیره، درشته.

ع: نُخَالَة، ضَخَامَة.

**زړه**

ك: زرنکه. [دهنگیکه. واک: دهنگی راتله کانی زنجیر.]

ف: زره، جلنگ، جرنک، چرنک، سَغَو، هوز.

ع: صَلِيل، صَلَمَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، صَجِيج،

جَرَسَة.

**زړه زړ**

ك: زرنکه زرنک. [زړه ی زور.]

ف: زور زور، جلنگ جلنگ، جرنک جرنک.

ع: صَلَمَلَة، جَلَجَلَة، طَنْطَنَة، صَلِيل، صَجِيج.

**زړه قیان**

ل: تره‌قيان، که‌نين. [زه‌قين، تريقانه‌ره، قلکانمه‌ره]

ف: خنديدن.

ع: ضَحْک، قَهْقَهه.

زړه‌کمو

ل: پوړ. [زړه‌کمو: بالداريکه.]

ف: پور، دُراج، تُراج، کَبک‌کُر.

ع: حَيْقُطان، دُراج.

زړی

ل: زه‌غیر، [زغیر، زریزه]

ف: زره، زنجیر.

ع: سِلْسِلَه.

وینه—زه‌غیر

زړی

ل: جهوشمن. [زړه: سدرکه‌وای له زړی دروست‌کړاى.]

ف: زړه، دَرَقُو، پوښ.

ع: دِرْع، مَغْفَر، زَرْد، سَرْد، جَوْشَن.

وینه

زړپاک

ل: زړپاک. [زړاى: تازه‌گوښه‌کړدو. (د‌ره‌ختی چروړ

د‌ره‌کړدو.)]

ف: تَنْزِيده، تَنْدِيده، تَنْزَه‌زده، جانه‌زده،

جوانه‌زده. (د‌ره‌ختی که‌جوانه‌زده‌باشد.)

ع: مُقْمَل، مُبَرِّع، مُتَبَرِّع، مُنْقَصِد.

وینه

زړپاک

ل: زړنگ‌پاک. [زړنگاوه، زړاى]

ف: جلنگیده، جړنگیده، هوزیده.

ع: مُصَلِّص، مُجَلِّج.

زړپاک

ل: واژې. [زړپړو (نېچېړيک که‌زووتر‌راوچى

ترساندوويانه.)]

ف: آنگيخته، ترسیده. (شکاری که‌سابقاً

تعقيب شده‌باشد.)

ع: مُثَوِّر، مُسْتَحْجَش.

زړيان

ل: زړيان، تره‌کين، گوښته‌د‌ره‌کړدن. [گوښه‌د‌ره‌کړدن،

چروړکړدن]

ف: تَنْزِيدين، تَنْدِيدين، تَنْزَه‌زدين، جانه‌زدين،

جوانه‌د‌ره‌کړدن.

ع: تَبَرُّع، اِتْقار، اِفْساد، اِکْماج، اِکْماخ، اِحْقال.

وینه—زړپاک

زړيان

ل: زړنگيان. [زړانه‌ره، زړه‌لپهاتن]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن، چړنگیدن.

ع: تَصَلِّص، تَجَلُّج، اِرْتِدام.

زړپانه‌وه

ل: زړنگپانه‌وه. [زړنگانه‌وه (ی‌ده‌نگ.)]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن. (آواز)

ع: تَهْدُج.

زړپوش

[ل: که‌شتی‌ناسینى شهر.]

ف: زړه‌پوش. (کشتی‌زړه‌پوش)

ع: مَدْرَعَه.

زړپشک

[ل: دارنیکه‌بدرنیکى‌ترشى‌سوړى‌هديه، به‌ميوه‌ک‌ش

د‌ه‌وتریت.]

ف: زړشک، سرشک، زړک، زړیک، زنبیل،

زاراج، زارَج، اُتراز، اُتراز.

ع: زَنْبَر، اَنْبَرپاریس، اَمْبَرپاریس.

زړیکائن

ل: قیژان، زړپان، شړپان، چړیکائن، جړیکائن.

[زړیکاندن]

ف: جَقِيدين، جیق‌کشیدن، داد‌زدن.

ع: صِبَاح، صُراخ، زُقِيَه، ضَجَه، ذاب.

## زریکوهوژ

ك: ... زایله، شیوهن. [شین و زاری]  
ف: جیق وواق، دادویداد، شیون.

ع: زُقیة، صباح. عویل.

## زریکه

ك: زیره، قیر، شریخه، چریکه. جریکه. [زیکه: دهنگی  
تیژ و باریک.]

ف: جیق، داد.

ع: صَیْحَة، ضَجَّة، زُقیة، زَعَقَة، زَجَلَة، صاخَة،  
ضجیح.

## زریوار

[ك: زوی ژیرناوکهوتوو.]

ف: زریوار. (زمین زیر آب رفته)

ع: غاطلة، بُحیرَة.

## زریوه

ك: وریشه، دروشیان. [بریسکه دانهوه، برووکانهوه،

دروشانهوه]

ف: درخشیدن.

ع: لَمَعان.

## زریوه زریو

ك: وریشه وریش، دروشه دروش. [بریسکه بریسک

(دوباره برونه که ی له بهر زوریونیه تی.)]

ف: درخشیدن. (تکرار برای تکثیر است.)

ع: لَمَعان.

## زستان

ك: زَمسان. [زُسان: وهرزی چواره می سال.]

ف: زَمستان.

ع: شَتاء.

## زشت

ك: خراو. زرب، ناکو لوکار. [ناشیرین. گرنج]

ف: بد، زشت، زبر، زُفت، درشت، ناهموار.

ع: سَبَّی، قَبیح، خَشِن، ثُخانة.

## زشته

ك: دوشته، زیره، خراوه. [زیره. خراپه، ناپه سهند]

ف: زبر، دُرشته، زشتی، زشت گویی.

ع: خُشُوْنة، قَباحَة.

## زقی

ك: زوهوژ. [زناو، زنه (زوی ناوده لَین).]

ف: نَبک، زهاب، مُرداب. (زمین خیسیده)

ع: صباء، نَجَل، مُبکَة، وَرْمَة، سَوَاخِي، مَغیض،

مَنقَع.

## زک

[ك: سک]

ف: شکم، اشکم.

ع: بَطْن، قَبَقَب، جَوَف.

## زک

ك: بار، منال. [به، تول، بیزه]

ف: شکم، بار، بچه.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنین.

## زک

ك: نازک. نار. [هناو. نیو]

ف: اندرون. توی.

ع: جَوَف، حَشَا، ضِمن.

## زک نیشه

ك: بَرک، ژان، دلّه دهرده، دلّ نیشه، زکه دهرده.

[سک نیشه]

ف: زتجه، بُرنیش، دل درد، شکم درد.

ع: مَغص، قُداد، جُساد، بَطْن.

## زکپ

ك: ناوس، بهردار. [سکپ]

ف: آبستن، باردار، شکم پُر.

ع: حُبلی، حابِلَة، حَامِلَة.

## زکپریون

ك: ناوسریون، بهر گرتن. [سکپریون]

ف: آيستن شدن، بارگرفتن، باربرداشتن.

ع: لقاح.

**زكچوون**

ك: زلروين، زكه شوره. [سكچوون، تورپالي]

ف: ترایمان، ريخ، شكمرو، شكمرفتن، رنجه، برينش.

ع: زحیر، زحار، إطلاق، اسهال.

**زكه دهره ريگ**

ك: زلحاتگ، گه دگن، له تهره بوق. [سكزل]

ف: شكم برآمده، شكم گنده.

ع: أَحَبَن، مَحْبُون، حَابِن، أَطْلَأ، أَفْسَأ، أَفْعَس،

أَكْنَم، أَمَجَر، أَبْجَر، ابْرُخ، عَثْجَل، جَوْشَب،

خُضَاج، نَحَل، رَغِيب، بَطِين.

**زكه روين** ← **زكه چوون**

**زكزل** ← **زكه دهره ريگ**

**زكه له وه ران**

ك: چلپوليس. [نهوسن]

ف: شكم چراندن.

ع: رُتُوع، اقْتِمَاش.

**زكه له وه رين**

ك: چلپوليسكه ر. [نهوسن]

ف: شكم چران.

ع: مُهْتَلِك، مُقْتَمِش.

**زكن**

ك: چليس. [زورخور، ده زك]

ف: شكمو، شكمی، چلاس.

ع: مَلُوع، جُوعِي، رَغِيب.

**زكوزا**

ك: زاوروه. [سكوزا، زاورز]

ف: زهوزاد، زادوزه.

ع: ثَوَالِد، ثَنَاسَل.

**زكوزاكه ر**

[ك: ژن كه له زان ناوستی.]

ف: زاینده.

ع: وَلُود، بَزْرَاء.

**زكه دري**

[ك: خوكوژی. سلحه لدرين]

ف: خودكشی. شكم پاره كردن.

ع: انْتِحَار، شَقُّ الْبَطْن.

**زكه دهره** ← **زكه نيشه**

**زكه شوره** ← **زكه چوون**

**زكه ماسی**

ك: زلحاتن. [نيسقای، نه خوشی ناويه ند.]

ف: خشكامار، شكم درد آب.

ع: حَبْن، اسْتِسْقَاء.

**زل**

ك: زهلام، كه لئين، گهروه. قه لهر، هيغم، تنه دار،

ته نومه ن، كولوت. [زه به لاج. چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ. نهمار، گبز، زاوړ، ژنده بود،

تنومند، تنه دار. كلفت، ستنبر.

ع: كَبِير، فَخِيم، فَخِم، ضَخِيم، مَخِم، قَطُور،

بَدِين، جَسِيم، سَمِين، قَيْلَم.

**زل بی هونه ر**

[ك: زه به لاهی لینه هاتوړ. زلی بی هونه ر]

ف: گنده ی بی هنر.

ع: حَجْنِبَارَة.

**زلوییا**

[ك: شیرینه کی به ناربانگه.]

ف: زلینبا. [شیرینی معروف است.]

ع: زَلَابِيَة.

**زله** ← **زل**

**زلی**

ك: زه لاسی. گزشتنی... [زه به لاهی. چوارشانه یی. خرپنی]

ف: گندگی، بزرگی. فربه یی.

**زله قیاق**

ك: جینگایهك كه برونه لیته و قوپار.

ف: خلابیده، گلاب شده.

ع: مُرْتَدَخ، مُسْتَنْقَع.

**زله قیاق**

ك: شلوقیاك، شیریاك. [شیوار، تیکه لویپنكه،]

نالوزار]

ف: شلوق شده، به هم خورده، آشوب شده،

آشفته.

ع: مُنْقَلَب، مُخْتَل، مُشَوُّش، اِزْدِجَام.

**زله قیان**

ك: برونه قوپ و لیته.

ف: خلابیدن، گلاب شدن.

ع: اِرتِدَاغ، اِسْتِنْقَاع.

**زله قیان**

ك: شلوقیان، شیویان. [شیوان، نالوزان،

تیکه لویپنكه لویون]

ف: آشفتن، به هم خوردن، شلوق شدن،

آشوب شدن.

ع: اِنْقِلَاب، اِزْدِجَام، اِخْتِلَال، تَشَوُّش، ضَوْضَاء.

زَمَان ← زَوَان [دشه یکی گوزانیه.] [گوزانی است.]

**زهر ووت**

ك: گهر وریکی سه رزی به ترخه.

ف: دوال، دویال، زُمُرْد.

ع: زُمُرْد، زُمُرْد.

**زَمسان**

ك: زَستان، زَستان. [دهرزی چواره می سال.] «زَه»

همان سه رمایه واته: دهرزی سه رما، كه سَی مانگه:

به فرانبار، رتیه ندان، ره شه مه.)

ف: وَزَمه، زَمستان. (زَم به معنی سرما است،

یعنی فصل سرما كه سه ماه است: سرما ده،

ع: كِبَر، بُدُون، ضَخَامَة، جَسَامَة ...

**زَنَلَه**

ك: زَله، هوردا، همدرا، خولتور. [قره قپ]

ف: هنگامه، آشوب، غوغا ...

ع: جَلَبَة، ضَوْضَاء ...

**زلف**

ك: قُژ. [كه زی، بسك]

ف: زلف، گیس، گیسو، بسوته، گُلاله.

ع: لَمَة، عَثْوَة.

**زلف پیچدریاك**

ك: زلف لول. [كه زی بادرار، زولفی گرژ]

ف: مَرغوله، مَرغول.

ع: جُعْد، مُجَعْد، شَرَفِین.

وینه میه.

**زلفگیر**

ك: قُژگیر. [به نیتك كه قُژی پی ده گرنه ره. (به نیت زولف.)]

ف: پیچه، طَرَه. (طره ی گیسو)

ع: عَقَاص.

وینه ← پهنه

**زلف لولول ← زلف پیچدریاك****زلفاو**

ك: چلپار، زله ده. [قوپ و لیته (گل و نار.)]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، گِلاب، گلابه. (گل و آب)

ع: رَدَاغَة، مَنقَع.

**زله**

ك: خولتور، همدرا، هوردا، كه پروره. [قره قپ]

ف: آشوب، زَمزَمه، هنگامه.

ع: جَلَبَة، ضَوْضَاء.

**زله زل**

ك: تَلَه تَل. [سورویونه ده ناسن به هوی ناگروه.]

ف: سرخ شدن. (سرخ شدن آهن از آتش.)

ع: اِحْتِدَام، اِضْطِرَام.

**زله زل ← زله**



برف آور، مشکین فام.)

ع: شتاء.

ز مه

ك: سه. [شیشی باریکی نسولتیش. (وهك: سهی  
تندنگ.)]

ف: سَنَبَه. (سنبه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: قَضِيب. مِثْقَب.

ز مهاب

[ك: هاپین و كردنه نارد بو نازروخی زستان.]

ف: زَم آس. (آرد كردن برای زمستان)

ع: زَمَة. طَحْنُ الشَّتَاء.

ز مهابیر

ك: زمهن، جهوره. [سرمای زور («زم» واته سرما و  
«مهابیر» واته بکهر و پیکهوه مانای «سرماکهر»  
دهدات.]

ف: سرمای سخت، زمهریر. («زم» به معنی  
سرما، «مهریر» یعنی کننده، به معنی سرما  
کننده است.)

ع: زَمهریر.

ز مین

[ك: تاقی كرده، نه زمون]

ف: آزمایش، آزمودن، آزمون، زون، آروند،  
آروین.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجَرِبَة.

ز فلانا

ك: زوكومزكوم، كه پوره. [زنانه، قهرمهرا]

ف: غوغا، دادوبیداد، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، جَلْبَه، مُنَارَعَة.

ز فلو

ك: زههار. [زنه (زهی ناورده‌تین.)]

ف: زهاب، نَبك.

ع: نَز، نَجَل.

ز نج

[ك: چارداغ، كوخی (کولیتیکه که دهشته‌رانه کان له  
چیلکه ر لقی درخت دروستی ده‌کن.)]

ف: سَنَج، وِردوک، وِردوکه، آلونک، تواره،  
کومه، گومه. (خانه‌ای که فالیزبانان از چوب  
و شاخه درخت می‌سازند.)

ع: کوخ، خُص، عَالَة، حَظِیرَة، عَرِیش.

وینه

ز نج

ك: چناکه، زنه‌خ، زنه‌ق. [چه‌ناکه]

ف: زنج، زَنخ، چنه، چانه، چک، کچه، کاچه.

ع: زَقَن، غَمَازَة.

وینه—چناکه

ز نج

[ك: نامیرزکی موسیقاییه، دور سینی مسینه به  
یه‌کیداه کوتن.]

ف: سنج، سرنج، آسرنج، چَلَب، چَنگ.

ع: سَنج، صَنج.

وینه

ز فلان

ك: زینان. [به‌ندیمانه]

ف: زندان، چَرَس.

ع: سِجَن، مَحْبَس.

ز زینان

ك: زریان. [گوپکه ده‌کردن، چروکردن]

ف: تَنزیدن، ستاک‌دادن.

ع: تَبَرَعْم، تَشْعَب.

زواله

ك: زویل. [خه‌رشوخان]

ف: زواله، زباله، آخال.

ع: زُیَالَة، حُثَالَة.

## زواله

ك: گوله‌ی هه‌رگین. [گزموله قوب]

ف: زاغوك، زالوك، غالوك، غابوك، زواه،

زواله.

ع: بُنْدَقَة، حُصْبَة.

## زوان

ك: زمان. [زبان]

ف: زبان، ژبان، ژفان، زوان، هزوان، ژفو، گیو.

نواد، گویا، گوینده.

ع: لسان، مقول، مفصل، ناطقة، نَلَق.

## زوان

ك: شتیری ناخارتن.

ف: زبان.

ع: لسن، لسان، لُغَة، كلام.

## زوان نلوه

ك: زواندار. [ره‌رانیتر، چه‌نه‌باز. زمانلوس]

ف: زبان آور، ترزبان، چرب‌زبان، کارنگ.

ع: نَطَاق، طَلِيق، فَصِيح، لَسْن، بَلِیغ، فُتِيق،

ذَلِيق، مَنطِيق، ذَرَب، حَرَّاف، مُدَاهِن.

## زوانباز

ك: دروژن، نهرمه‌بی. [زمانلوس]

ف: زبان‌باز، سالوس، لیوه، دروغگو، فریبنده.

ع: مَلْسُون، خَثُول، شَيَّاد، كَذَّاب، لَسْن.

## زوانبازی

ك: درو، نهرمه‌بی. [زمانلوسی]

ف: زبان‌بازی، پوس، پوسانه، پالوسی،

دروغ، دروغ‌گویی.

ع: لَسْن، كَذِب، شَيْد.

## زوانبه‌س

۱- به داخوه تم وشمه له په‌راوتزدا نوسراوه و باش

ناخوئیرته‌وه. (ر-ر)

ك: زمانبه‌س

ف: زبان‌بست.

ع: عَقْدُ اللِّسان.

## زوان به‌س چوون

ك: زمان‌به‌سران. (له قسه‌کردندا.)

ف: زبان بند آمدن. (در حرف زدن.)

ع: رَجَح.

## زوانبه‌سه

ك: نازان

ف: زبان‌بسته.

ع: بِهِيْمَة، أَبْهَم، أَصَمَت.

## زوانخال

ك: به‌دزوان. [قسه‌ره‌ق]

ف: تلخ‌زبان، زبان‌تلخ، بدزبان، بدگو.

ع: مَلَّاح، لَدَّاح.

## زوان حال-زوان دل

## زوان خواهش

ك: میروانی. [زمانی خوش، نهرمی، میهره‌بانی]

ف: زبان خوش، مهربان.

ع: مَحَبَّة، شَفَقَة، لِيْنَة.

## زوان خواهش

ك: خورش‌زوان. [زمان‌پارو، قسه‌خوش]

ف: خوش‌زبان، مهربان.

ع: شَفِيق، مَلِیح، مَقُول.

## زواندار

ك: ده‌مه‌راش، ته‌رزوان. [به‌ده‌موزمان]

ف: کارنگ، زباندار، زبان‌آور، ترزبان.

چرب‌زبان، سخندور.

ع: نَطَاق، حَرَّاف، نِیراس، مَنطِيق، فَصِيح، بَلِیغ،

فُتِيق، ذَلِيق، حَلِیف، ذَرَب، لَسْن، اَلْسَن، مُدَاهِن.

## زوان دل

ك: زمانی دل. (زمانی حال، له به‌رامبه‌ر «زمانی

قال «برویه»<sup>(۱)</sup>

ف: ناسُرایس، زبَان دَل. (زبان حال، مقابل  
زبان قال)

ع: لِسَانُ الْقَلْبِ، لِسَانُ الْحَالِ.

زوانزان

[ك: كِهَسِيك كه له زماني ينگانه ده‌زانيّت.]

ف: تَرُزفان، پِچواک، زباندان.

ع: فَهيم، عَارِف، مُتَرْجِم، الْعَارِفُ بِاللِّسَانِ.

زوان قال

[ك: زماني قسه‌کردن. (له‌برامبه‌ر «زماني

حال» برویه)<sup>(۲)</sup>

ف: سُرایش، زبَان قال. (مقابل زبَان حال)

ع: لِسَانُ الْقَالِ.

زوان‌کوشادانه

ك: رَشَفَت، بَدَرْتِيل، ژِيرِزوان. [رَشو، بَدَرْتِيل]

ف: بَرُکَنَد، بُلُکَفَد، ساره، پاره، لاج، پيشکش،

زير زبَان.

ع: رَشوّة، سُحَت، بَرَطِيل.

زوان‌که‌زتن

[ك: تَوَزانه‌ی زمان. هِدروها: گاز له زمان گرتن.]

ف: زبَان‌گَزیدن.

ع: قَرَص، حَذِي، تَلَسِين.

زوان‌گير

ك: تَوَر، گِديگير. [لاله‌په‌ته: كه‌سِيك كه قسه‌ی باش

نايدت.]

ف: تَمَدّه، تاتا، گُنگلاج، هاكِرّه، هاكله،

زبان‌گير.

ع: اَلْكَن، تاتاء، فاقاء، عَيِي، عَيِي، حَصِير، حَصِير،

حَصُور، قَدَم، تَخْتاخ.

زوان‌لاخستن

ك: دِرُودان. [قسه قوت‌دان، دِرُودکردن، راستی نهدتن]

ف: زبَان‌پِيجانْدن، دِرُوع‌گفتن.

ع: اَلْوَاء، تَلَسُن.

زوان لوتراوه

[ك: زماني تايسته‌ی نيوان دوو يا چه‌ند كه‌س كه

خه‌لكي تر ليی تينناگن، وه‌ك: زماني «زِي»، (زماني

تاييدت.)]

ف: زبَان لَتَره‌ای. (زبان قراردادی)

ع: لِسَان خُصُوصِي.

زوان مه‌ليچك

ك: بِنار. تَرَم بِنار. [رَشه‌دار، دارتوفاه]

ف: زبَان گنجشك، بَنجشك زبَان.

ع: لِسَانُ الْعَصَافِير، ثَمَرُ الْبِنَاوِج. بِنَاوِج، دَرْدار.

زوانه

[ك: زمانه: قيتكه‌ی باريك له نار شتي دِرِژدا.]

ف: زبانه، زوانه، ژفانه.

ع: لُسَيْنَة، لُسَيْنَة، لِسَان.

زوانه

ك: بَلِيَسَه. [بَلِيَزَه، گِرِي ناگر.]

ف: زبانه، زوانه.

ع: لِسَان، لِسَانَة، لَهَب، لَهَب، شَوَاط، مَارِج.

زوانه‌بووچكه‌له

[ك: نه‌له‌نگه: زمانه‌بچكزله.]

ف: كَنج، كَرّه، مَلَاژَه، مَلَاژَه، كُده.

ع: رُثْمَة، لَهَا، لُثَا، لُغُود، مَطْنَطْنَة، مَطْلَطْلَة.

وینته &lt;۲&gt;

زوانه‌ی ترازوو

ك: نَه‌ره، زوانه. [زمانه‌ی شایه‌ن]

ف: زبانه، زوانه، ژفانه، تاره، ناره، ناژه، نازه،

زبان‌ه‌ی ترازو.

۱- زماني حال: نه‌وی له بارود‌وخموه وهرگيردريت. (ر-ر)

۲- زماني قال: نه‌وی مرؤفه‌ خوی ناشکرای ده‌کات. (ر-ر)

ع: نَقِيب، طَيَّار، عَمُود، لِسَانُ الْمِيزَان.

### زوبده

ك: پاك، پدتی، جهرمه، شیره، [پخته، پالفته]

ف: اَمْرُغ، وِیْزَه، پاك.

ع: خُلَاصَة.

### زوبده

ك: هه بژنیاك، هه بژنیاك، [هه بژیردراو]

ف: گَزِیدَه، بَرگَزِیدَه، برچیده.

ع: نُخْبَة، مُنْتَخَب، نَقْوَة، نِقَاوَة، نِقَايَة.

### زوهل

[ك: هه ساری كه بران.]

ف: كَش، كِیوان.

ع: رُحَل.

### زوهال

ك: زوغال، خه لوز، [رهژو]

ف: زغال، زغال، آلاس، اَنكشت.

ع: فَحَم، فَحَم، فَحِیم.

### زوهالندان

[ك: خه لوزان، جینگه خه لوز.]

ف: أَشِبُو، أَشْتُو، زغالندان.

ع: مَفْحَم، مَفْحَمَة، مَنَقَلَه.

### زوهال فروش

[ك: خه لوز فروش]

ف: زغال فروش.

ع: فَحَام.

### زوهم

[ك: بنی گیایه کی تال و برغوشه.]

ف: زُزْتَبَاد. (بیخی است تلخ و معطر.)

ع: زُهْم، رَجُلُ الْجَرَاد، عُرُوقُ الْكَافُور.

### زور

ك: گیر، ترانایی، هیز، [یزه، تاقهت]

ف: زور، توان، توانایی، شیرزه، نیرو.

ع: قُوّه، قُدْرَة، بَاس، سُلْطَة، طُول.

### زور

ك: ستم، بیداد، [ناهماقی، زولم]

ف: زور، چَنخ، سَتَم، رُغَم، بیداد.

ع: ظُلم، جُور، غَضَب، ضَمیم، غَشَم، عَسَف،

تَعْدِي.

### زور

ك: ندره دلانه، زریگیر، دلنه خوازانه، [نابادل]

ف: زور، خواهه نخواه، نخواهانه.

ع: قَسَر، قَهَر، جَبَر، عَنَف، كُره، اِكراه، عَنوه،

مَرغَمَه.

### زور

ك: گیر، رفائن، [راکیشان، کیش کردن]

ف: کشایی، ربایی، ربایش.

ع: جاذِبَة، جَارَة.

### زور

ك: فره، مشه مهر، [گه لیک، زیاد]

ف: بسیار، فراوان.

ع: وافر، کَثِیر، وَفِیر، زید، زیاد.

### زهرات

ك: گه نم شامی، [گه رمه شامی]

ف: کیمرس، بلال، دُرْت.

ع: دُرَة.

### زینه

### زهرات

ك: گه نم شامی، [گه رمه شامی، گه رمه شامی]

ف: زُرْت، کیمرس، بلال.

ع: دُرَة.

### زوزان

ك: کوشتی، [مللاتین]

ف: کُشْتی، کُستی.

ف: صِرَاع، صِبْرَاعَة، مُصَارَعَة، ثَصَارُع،

اصطِراع، مُعَافِصَة، مُعَافِصَة، مُعَافِصَة، مُعَافِصَة، مُعَافِصَة،  
تَمَارَ، مُبَارَزَة.

ۋىتە

زۆرۈڭگىر

ك: دلتە خوازانه. [نابەدل، خوتەمىست]

ف: زورۈڭگىر، دل نىخواھانە.

ع: قَسْر، قَهْر، جَبْر، كُره، عُنْف، عَنوة.

زۆردار

ك: پىرزور، توانا، ھىزدار. [بەھىز]

ف: زوردار، زورمند، پىرزور، نىرومند، شىرزە،

شىپىرزە، زاو، زاۋر، نىستوھ، توانا، زىردىست.

ع: قَوِي، قَادِر، قَاهِر، بَلِيس، بَلِيس، مُقْتَدِر.

زۆردار

ك: ھەراش، بىرشتادار. [بەپىت، بەپىتەر، (كىشتوكال) يا

دارستانى بەپىت.]

ف: زورمند، پىرزور. (زراعت پىرزور يا

بىشە پىرزور)

ع: سَامِق، قُصَارَة، مِنبَات، مُنْبِت. سَرِيعُ الثَّمَرِ.

زۆردە

[ك: فەرىكى گەم و نوك و شتى لەر چەشە.]

ف: دُرْمَل، دُرْمَل، گُرْكَن، گُرْكَن، كوكَن،

نېمىرس. (نېمىرس گندىم، نخود و امثال آن.)

ع: بَغْوَة، فَرِيك، مُسْتَفْرِك.

زۆر زەۋىن

ك: كىش. [كىشەپىرى زەۋى.]

ف: زور زەۋىن، گاو زەۋىن.

ع: جاذِبَة الْأَرْضِ.

زۆرم

ك: زۆرمە، قايە، فرەتر. [زۆرىە]

ف: بېشىتر.

ع: أَكْثَر.

زۆرملى

ك: زۆرەكى، زۆرىگى. [بەزەپىرى ھىز، بەناچار، نابەدل]

ف: زور، زورگوى، شىمپورى.

ع: تَقْلُب، إِجْبَار، قَهْرِي.

زۆرمە-زۆرم

زۆرۈكە

ك: جورۈكە. [زۆرۈكە: دەنگىكە. (رەك: دەنگى مەلى

بچورك.)]

ف: ماژموژ.

ع: عَرِيف، صُنِّي.

زۆرە

[ك: ناھىد: ھەسارى زۆرە.]

ف: زەرە، زاۋر، ناھىد، بىدخت، ھىلىفت.

ع: زُهرَة.

زۆرەمى

ك: زەرمەلى. [مىللانى، زۆر و ھىز تاقى كەندەۋ.]

ف: زور آزمىي.

ع: مُصَارَعَة، مُعَافِصَة، تَمَارَ.

ۋىتە-زۆدان

زۆرەكى

ك: زۆرملى، نەۋەدەلە. [نابەدل، خوتەمىست، بەزۆر]

ف: زوركى، شىمپورى، ناخواستى.

ع: قَسْرِي، قَهْرِي، جَبْرِي، عَنَوِي، عُنْفِي، كَرْهِي،

عُدَوَانِي، غَيْرِ ارَادِي، غَيْرِ طَبِيعِي.

زۆرەكى

ك: يىگارى. [كارى زۆرملى و بە خۇپاي.]

ف: بىگارى.

ع: سُخْرَة، سُخْرِي.

زۆرىە

ك: توخم، تىزىم، بەچكە. [رەچە]

ف: زادە، ئوادە، ئواسە.

ع: ذُرِّيَّة، نَسَب، نَسْل، وَكْد، أَوْلَاد.

زۆسان

ك: زمسان. [زستان]

ف: زمستان، وزمه.

ع: شتاء.

**زوغال**

ك: زوخان. [خه لورز]

ف: زغال، زگال، شگال، زگال، شگار،

سُجال، بُجال، آنكشت، آلاس.

ع: فحم، فحم، فحيم.

**زوغالندان - زوغالندان**

**زوقم**

ك: خويز. [سيغوار، نالشت]

ف: پُز، زيز، سرمايزه.

ع: صقيع، ضريب، سقيطة.

**زوقم**

ك: سرما، زهمند. [سهرماسولهی سخت.]

ف: زم، سجام، شجام، سجد، شجد، سجن،

شجن، شجلير. (سرمای سخت)

ع: صبر، قارس، زمهرير، برد باره.

**زوكام**

ك: پەتا، درم، هلامەت. بايينی. [نالامەت، پەسیر]

ف: کاتوره، هنگ.

ع: زكام، زكمة، ضؤد، ضؤدة، ملاء، ملاء،

شطا، نزة، ئواط، ضؤاك، ضؤاك.

**زوكوم، زوكوم**

ك: زنازنا. زوكه! [قره قې. خيراكه!]

ف: داو بیداد، زودباش!

ع: ضوضاء. ألْعَجَل!

**زؤل**

ك: قومەزە، بې يارك، هەرامزادە. [بيژور]

ف: سئد، سئدره، سئداره، داغول، غول،

أشوغ، خشتوك.

ع: لقيط، ملقوط، ثبيذ، منبوذ، دعي، زعيم،

ثغيل، خلط، قرعة، وكذا الرثا، مجهول النسب.

**زولف ساف**

[ك: كهزي خا (بسكي بين لولوی و بين چين.)]

ف: فرخال، فرخاك. (زلف بی پیچ و شكن)

ع: سبط، سبط.

**زولم**

ك: زور، ستم، بيداد، رنه. [ناهدتی، دهستدریزی]

ف: چخ، زور، ستم، زغم، بيداد.

ع: ظلم، هط، ضيم، تعدي، تجاوز. غصب،

اجحاف.

**زولمهت**

ك: تاریکی. [رهشایی هەوا، ناروشتنی.]

ف: تارون، تارین، تاری، تاریکی، تیرگی،

کیکن، سیاهی.

ع: ظلمة، ظلام.

**زولهك**

ك: يتيكاره. [سەقەت، يەنە (لە كار كەوتوی

هەشتێك.)]

ف: آخال. (زبون هر چيزی)

ع: حثالة.

**زوموخت**

ك: قولومه، ناكلوکار، ناهەموار. [زیر، گرنج]

ف: زفت، زوخت، شبست، قلنبه، ناهموار.

ع: خشن، غضبة، غليظ، صعب.

**زونار**

ك: زینار، كه مەریەن. [نیشاندی تایهتی مەسیحەكان

(پەتێك كە مەسیحەكان دەبێستنه پشتیان.)]

ف: كمر، موسخ، كشتی، رشته، شست.

(رشتهای كه مسیحیان به كمر بندنند.)

ع: زُنار.

**زوو**

ك: كز، گورج، نازا، [چالالا، خیرا، به پهل] [

ف: زود، زو، فَرَفَر، شتاب.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، قَوْر. عاجلاً، سَرِيعاً، قَوْرًا.  
عاجل....

زود

ك: له مه‌ریهر، [پیشتر، جاران، دیرزمان]

ف: پیش، از پیش، پیش‌ازاین.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا.

زودتر

ك: به‌تر، له مه‌ریهر، [پیشتر، له مه‌پیش، جاران]

ف: زودتر، جلوتر، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: قَبْلًا، سَرِيعاً، اَسْرَع، اَسْبَق، سَابِقًا، مِنْ قَبْل.

زودتر ← چو چو نکانی

زود

ك: توانایی، گیر، هیتز، [زده، کارایی]

ف: توان، توانایی.

ع: بُنِيَّة، قُوَّة، حَسَب.

زود

ك: چلك، [کیم]

ف: شوخ، چَخ، نَلَج، ژِیخ، آژِیخ، ریم، سستیم،

آستیم، چرک.

ع: قَبِیح، صَدِيد، غَثِیث، غَذِیذَة، مِدَّة.

زودخوا

ك: زودلار، [زیرینچکاو (نازکی زود که له برین و

درمه‌ل دیت.)]

ف: هو، نَلَج. (آب زردی که از زخم و دُنبَل

می‌آید.)

ع: مَهَل، صِبَايَة، قَذَى.

زودخوا ← تالو

زود

ك: سویره، زوزره، زیره، [نورزه (دنگی گریانی منال.)]

ف: زوزه، گریه، مویه، (صدای گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زودرس

[ك: نوبه‌ره]

ف: نوباهو، نوزس، پیش‌زس.

ع: سَبِیْق، بَكُور.

زودرس

ك: یاقوتی، [جزره تریه که که زورتر پنده‌گات.]

ف: یاقوتی، (نوعی است از انگور که زودتر

می‌رسد.)

ع: یاقوتی.

زودرنج

ك: زودتر، چو چو نکانی، [نورتن، دناسک]

ف: زودرنج، تورو.

ع: قَتَب، حَيْفَس.

زود

ك: په‌سای‌په‌س، هه‌یتاه‌یتا، [خیراخیرا، په‌یتاه‌یتا]

ف: زودزود، گورگور، پس‌پس.

ع: مُتُعَاقِبًا، مُتَوَالِیًا، مُتَّصِلًا، مُتَّعَالِیًا.

زود

ك: زوره، زورقه، زورق، [نورزه]

ف: زوزه، مویه.

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زود

[ك: چیتشتی پهنری رشکی له ناردا کولار. (خواردنیکه

که هه‌زاران له کاتی گرانیدا به کَشک یا پهنر

لیندنیتن و زور ناخوشه.)]

ف: تیکوز، (خوراکی است که فقرا هنگام

گرانی از کَشک یا پنیر می‌سازند و

می‌خورند و خیلی بد طعم است.)

ع: بَهِیْثَة.

زودفا

[ك: گیازورفا (گیاه‌کی بوغ‌خوشه له نعن‌اکتیرله

ده‌چیت.)

ف: سَنَگَل، زوقا. (علفی است معطر شبیه به  
سعتن.)

ع: زوفی.

وینه

زُوق

[ک: زیقوهر (ده‌نگی گریانی منال.)] (زاقوزوق)

ف: زیق، زوزه. (صدای بچه)

ع: زَقِیة، نُوخة، عَویل.

زُوهکه!

[ک: خیراکه!]

ف: زودکن!، زودباش!، بشتاب!، هان!

ع: عَجَل!، اَسْرِع!، هِی!

زوه‌کین

ک: له‌مه‌ره. (دیرین، له‌مه‌ریش)

ف: زودین، دیرینه، گذشته.

ع: سابق، قَدیم، عَتِیق.

زوهه‌لیه‌س

ک: ها‌کۆ، سه‌سه‌ری. (سه‌رییی، به بی‌نامه‌کردن.)

ف: زَبوده، نااندیش.

ع: بَدِیْهه، مُرْتَجَل، مُقْتَرَح.

زوه

ک: جَرَش. (جوانه‌زده) [زیکه]

ف: پَروش، جوش.

ع: بَتَن، بُوْش.

زوه

ک: به‌ج. (زارزه) [ره‌چه (زارزئ)]

ف: زهه، زاوه، بچه.

ع: نَتِیْجَة، وَاِیْدَة، وُلْد.

زوه‌ر

ک: نیمه‌زۆ، نیمه‌زۆ. (نیمه‌زۆ)

ف: نیم‌روز، پیشین.

ع: ظُهْر، هَجْر، غَائِرَة، قَائِلَة، مُلِیْسَاء، نِصْفُ

النَّهَار.

زوه‌رئما

ک: نیمه‌زۆئما. (نامرزی دیاری کردنی کات له

را‌بردودا.)

ف: نیم‌روز نما.

ع: مَزْوَلَة، شاخِص.

وینه

زوه‌ره

ک: زۆره. [ناهید: هه‌سه‌ری زوه‌ره.]

ف: بَیْلُفَت، بَیْدُخَت، ناهید، زه‌ره.

ع: زُهْرَة.

زوه‌ر

ک: زۆ، زه‌ه‌و. [زنار: زه‌ری ناوده‌لین.]

ف: نَبِک، زه‌هاب.

ع: صِهَاء، نَزْ، نَجَل. باش، مَنَزَة.

زوه‌ر

ک: نالۆز. [زۆر، تۆره]

ف: آلیز، آلوس، آغده، خشم‌گین.

ع: مُتَغَیْظ...

زویل

[ک: خه‌وش‌خال (په‌روشه‌لاش)]

ف: آخال، رَشَت، زَباله، زَواله، زَفاله، سَفاله،

آفال. (خس و خاشاک)

ع: زَیْل، زُیَالَة، سَفَالَة، سَفَارَة، کُسَاخَة،

کُناَسَة، خُماَمَة، قُماَمَة، حُواَقَة، نُفايَة، قَش،

قَشِیش، قَشاش، حَشو.

زه‌بوون

ک: بَن‌زۆر، بَیْهَیْز، ناتوان. [کۆ و لا‌راز]

ف: زار، زَبون، ناتوان، دَس‌ت‌خوش،

پای‌خوش، پای‌مال.

ع: ضَعِیف، ضامِر، مُسْتَهْک.



## زهبوونی

ك: بڙڙی، ناتوانی. [بڙڙی، كزی، لاوازی]

ف: زبونی، ناتوانی.

ع: ضُعب، ضُمر.

## زه پهرجه د

[ك: زمپوونی زهره.]

ف: زږږجډ. (زمرود زرد)

ع: زږږجډ.

## زه پهرده سی

ك: زږږدار. [زال، دهستږږښتور]

ف: زږږدست، زورمند، توانا.

ع: قوي، قاهر، قادر، مقتدر.

## زه بیچه

ك: كوشت، لاش. [سدرپار، قوریانی]

ف: كُشت، كُشته، كُشتار، لاش.

ع: نښیحه.

## زه چر

ك: چمزره، سزا. [چمزره، نه شكهغه]

ف: زجر، برکم، بژکم، آزار، شكجبه.

ع: منع، نهي، زجر، تادیب، تنبيه. اذیة.

## زه خف

ك: بیهوشی، بیهوشیوون، له سهرخوچوون، بیخوړوون.

[پوررانه ده]

ف: بیخودی، بیهوشی، بیخودشدن،

ازخودرفتن، بیهوششدن.

ع: غشي، اغماء.

## زه هغه ران

## زه هغه ت

ك: رنج، تړك، سه خلت. كښه، سهره سوړی،

دردیسره. [نازار، گیر و گرفت. سهرجه نالی]

ف: رنج، جگر، آزار، سختی، دشواری،

دردسر، استخوان شكستن.

ع: زحمة، مشقة، تعب. مشقة.

## زه هم

ك: زام، برین. [ریش]

ف: زخم، ریش، چرك.

ع: جرح، جراحة، قرح، قرحة، كلم، لثم.

## زه خمدار

ك: زامدار، كه له لا. [زامار، بریندار]

ف: زخمدار، ریشدار، ریش، زخمی، خسته،

چركدار.

ع: قريح، جريح، مجروح.

## زه غره

ك: زه غره، ناسهري. [ناستهري، بهر (ناسهري چهره).]

ف: زغره، آستر. (آستري كه پوست باشد).

ع: بطانة.

## زه خیره

ك: نازخه، تفاق. نوته. [نازوقه]

ف: مایه، امرغ، نخى، اندوخته، انباشته،

پس انداز.

ع: ذخیره، مذخر، مذخر، مُذخَر، غيرة، غيرة،

موتة.

## زه خیره کردن

ك: نازوخه خستن، تفاق خستن، نوته کردن. [نازوقه

داخستن]

ف: مایه کردن، آمرغیدن، انباشتن، انبار

کردن، اندوختن، پس انداز کردن.

ع: اذخار، اذخار.

## زه ږ

ك: زږي، تله، ناتوون. [زږي]

ف: زږ، طلا.

ع: عسجد، عقیان، قُض، ذمب.

## زهرایخانه

لک: دره خانه، دره مگا. [جیگهی سکه لیدان]

ف: درم خانه، درم سرا، میخ کده. (سکه خانه)

ع: دار الضرب.

### زهراريج

لک: قوله ژاره، قولانچه ژارداره. [جوزه میرویه که.]

ف: تیل، سین، داساس.

ع: شراح، شروح، نریج، نراریج، جعل منقش.

### زهرامهت

لک: رهز، کشت، کاژ. [کشتوکار، چاندن و کتلان.]

ف: کشت، برز، ورز، ورزه، آسه، باسره،

روهنده.

ع: زرع، زراعه.

### زهرافه ← شونورکاوپلنگ

### زهراب

لک: دره مساری، پول دروس کردن. [سکه لیدان]

ف: درم سازی، پول ساختن. (سکه زدن)

ع: ضرب، تسکیک.

### زهراب

لک: لیدان، کشتن، دس گوزانشور. [کوتان]

ف: زدن.

ع: ضرب.

### زهراب

لک: چمان کردن، نمونه کردن. [لیدکان (بۆ نمونه) چوار

که رت سی ده کاته دوانزه،  $12 \times 3 = 36$ ]

ف: چندان کردن. (مثال: چهار را در سه

چندان کردن که دوازه می شود،  $12 = 4 \times 3$ )

ع: ضرب.

### زهراب

لک: میخ.

ف: میخ، میخ درم.

ع: ضرب، سکه.

### زهراب

لک: ریز، دومه لیدان. [دمه لیدان، دنبه لیدان]

ف: ریز، تنبک زدن.

ع: ضرب، ضرب الکوویه.

### زهریاف

لک: زهری. [پارچی هوریشی رایه زترین.]

ف: زربفت، زربافت. (دیبا ی زربین)

ع: منتوخ، مقصب، دیباج مقصب.

### زهریگیر

لک: ریزگیر، دمه کژن. [دمه لیدنر]

ف: ریزگیر، تنبک زن.

ع: کواب.

### زهرپاتن

لک: لیدان، کوتان. [پاکیشان]

ف: زدن، کوفتن، کوستن.

ع: ضرب، دق، آجن، وچن، لطس، لطم.

### زهرپیان

لک: کوتیان، لیدریان. [کوتران، لیدران، پاکیشان]

ف: زده شدن، کوفته شدن، کوسته گشتن.

ع: انضراب، اندقاق، انجان، تلطس، تلطم.

### زهرپخری

لک: بهره. [کوئله (خولام، کهنیز)]

ف: بلون، زرخرد، زرخریده. (بنده، کنیزک،

کنیز)

ع: قن، غلام، عبد. امة، جاریه.

### زهره سوو

[لک: زرخه سوو: زردایکی بولک.]

ف: نامادری زن.

ع: رابة الروجة.

### زهررد

[لک: زهر: رنگیکه.]

ف: زرد، زر.

ع: اصفر، فاقع.

## زهره

ك: تاش، كه مەر. [تاشه بورد، تیشه شاخ]

ف: كمر، سنگ، كوه.

ع: طود، صخرة.

## زهرداو

[ك: زهرتالی راشانه (كه له تورگهوه دیتهدری.)]

ف: نو، زریر، زرداب. (كه از گلو می آید.)

ع: صفراء.

## زهرداو

ك: زووخار. [كیم و زووخ (كه له برین دیت.)]

ف: تلج، هو، زرداب، ریم. (كه از زخم

می آید.)

ع: صیائة، قذی، مهل.

## زهره بون

ك: رنگه پرین. [رنگه بزرگان]

ف: زردشدن، رنگ پریدن.

ع: اصفرار. هیاچ.

## زهره كریك

ك: نیمه ز، نیمبوخت، ناریمز. [زهره كراو، نیوه كول كراو.]

ف: روده، روده شده، روده كرده، نیم پخت.

ع: سَمِيط.

## زهره زوی

[ك: نه خشانندی پارچه و جلوه رگ به تالی زیرین.]

ف: زردوژی، چكن دوزی.

ع: مُقَصَّب.

## زهره

ك: لچه نه، له بچه نه، زهره خنه. [بزه]

ف: لپخند، نیم خند، شكر خند، دزده خند،

لپخنده...

ع: بَشْ، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس...

## زهره جوش

ك: خهركان. [زیكه گه لیکه له دهوچاری مندالی

سارادا پهیدا دهیتت.]

ف: زرده ریش، رایه.

ع: سَعْفَة.

## زهره چو

[ك: زهره چمو]

ف: وژیړ، زرده چوبه، دارزرد. مامیران.

ع: هُرْد، هِرْدَا، هِلْدَا، عُرُوق الصُّفْرِ.

## زهره خه نه

ك: زرده، دزه خنه، لپخنده. [بزه]

ف: لُپَخَنْد، نِیم خند، شكر خند، دزده خنده.

ع: بَشْ، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس، اِیْمَاص، اِكْتِلَال،

اِنْكِلَال، اِهْتِلَال، اِفْتِرَار، اِنْتِدَاغ.

## زهره درك

[ك: گیاهه کی زهره جلوه رگی پی رنگ ده كهن.]

ف: زرد خار.

ع: ...

## زهره له

ك: ره توله. [رنگ زهره لاواز.]

ف: ريقو، لاغر، زرد درنگ.

ع: ضامر، مهزول، اصفر، اصفر اللون.

## زهره واته

[ك: زهرگه نه]

ف: بز، كلیز، موسه.

ع: زنبور، زنبار.

وینه

## زهره دوان

ك: كه ژوان... [شاخهوان]

ف: كوه نورده....

ع: مُتَجَبِّل.

۱ - به شیک له مانای کوردی و فارسی نهم وشیه له

پهراویزی ده سنووسه کهدا ناخوینریتتهود. (ر - ر)

## زهردهیی

ك: کاربسا، [مورودیه که به بوتچورنی پینشینان

نه خوشینی زهردهویی لاده بات.]

ف: کاهربا، کهوربا.

ع: کهریا.

## زهردهیی

ك: نه خوشی زهردهویی.]

ف: کاخه، کاخر، ژویر، ژردی.

ع: یرقان، ارقان، صُفار، صُفر.

## زهردی

ك: زهردایی، زهردیتی]

ف: ژردی.

ع: صُفره.

## زهردینه

ك: زهردایی ناو هیلکه.]

ف: زرده، زردهی تخم، (زردهی تخم مرغ)

ع: مُحّه، عرقیل، ذهب، صُفره البیض.

## زهرف

ك: دهر، سهرین، [جینگی شت تیکردن.]

ف: دند، آوند، باهار، خَنور، سَوین.

ع: ظرف، اناء، وعاء.

زهرکیشی—ترازو و مسقال

## زهرگ

ك: شیش (زهرگی دهریشان.)]

ف: زرگ، سیخ، (زرگ دراویش)

ع: حرّیه، سیخ.

## وینه

## زهرگ

ك: کوشتن، لیدان، کوتان، پینکان (که لای یه کتر پینکان

له یاری هه لمانتینی مندا لاند.)]

ف: زدن، کشتن، (گلوله زدن بچه ها به

گلوله ی همدیگر.)

ع: ضَرَب.

## زهریگر

ك: زهرنگر]

ف: زرگر، زوریز، زریز.

ع: صائغ، صِیَاغ.

## زهرناس

ك: عَمَك (بهردی زیرناس.)]

ف: ژرشناس، (سنگ ژرشناس)

ع: مَحَك.

## زهرنه قووته

ك: ... تروکنه، [چله له تده. سورساقه (بیتچوری بالتده

که تازه له هیلکه هاتووته دهرده.)]

ف: گوشتلمه، سیخ پَر، (بچه ی پرنده که

تازه از تخم در آمده باشد.)

ع: هَرط، غَرَس، نَقَف، شَدَخ، بَقوّه، فَرخ.

## زهرنه قووته

ك: بالابهرزه، پهنجهی بهرزه لورته.]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسَطی.

## زهرنیخ

ك: ماده به کی کیمیایی، ناریته کانی ژاراوین.]

ف: ژرنیخ، ژرنیق.

ع: عَلم، ژرنیخ، ژرنیق.

## زهرنیقی—زهرنیخ

## زهروزیو

ك: خَشَل، [ژیروزه بهر، زیور]

ف: نهوده، زیور، زر و زیور.

ع: حَلّی، خَشَل.

## زهرووری

ك: پیتوِست، ناچاری، بانس، [پیداویست، گهرک]

ف: سَنگول، خَنور، بایا، وایا، وایه، وایست،

بایست، بایسته، دربایست، دروایست،

اندربایست، دَربا، دَروا، داروا، داربا، اندربا،

اندربای، ناچارای، ناگزیری.

ع: ضَرُورِي، لَابَدِي، وَاجِب، لَازِم، مُحْتَاجٌ اِلَيْهِ.

**زهروروی**

ك: ناره‌س، كدناوار، ناوخانه. [پنشار]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، جایی.

ع: مَذْهَب، مَبْرَز، مَبَال، مُسْتَرَح.

**زهروریات**

ك: بابسگه‌ل، پیوسگه‌ل، ناچاره‌گه‌ل. [پیداویستگه‌ل]

ف: دربیان، سَنگولگان، خَنورها.

ع: ضَرُورِيَّات، نَوازم، وَاجِبَات.

**زهروره‌ق**

[ك: جوړه بهرديكي لودسي توتوتويه.]

ف: زَرَك، بَرَقَك.

ع: طَلَق.

**زهروره‌ق**

[ك: توتوتكي زيرينه. (ثالثوني ساويار.)]

ف: زَرَك، اَكليل. (طلای سوده)

ع: اَكليل.

**زهروشان**

ك: شواش، زهروشان. [زهروشان: پاره هه‌پژاندن له

شايدا.]

ف: زرافشان، شاباش، شادباش.

ع: نِشَار.

**زهره**

ك: رِيْزَه، پِيْزَه. [كه‌رديله، ورديله]

ف: ريز، ريزه، ريگ، پَنده، خورده، ذره.

ع: ذَرَّة، هَبَاء، هُبَيْثَة.

**زهره‌بين**

ك: رِيْزَمِيْن. [وردبين، ميكروسكرپ]

ف: ريزبين، خورده‌بين، ذره‌بين.

ع: مُجْبِر، مُجْبِرَة.

**زهره‌تال**

ك: گوشت‌تال. [نيسلوقوس]

ف: گوشت تلخ، بد گل، بد گوهر.

ع: مَرُّ اللّٰحْم، مَرُّ الْكَلَام، مَرُّ، مَنفُور.

**زهره‌ر**

ك: زيان. [خسار]

ف: زيان.

ع: ضَرَر، ضَرَرَة، ضَرَرَة، ضَرَرَة، ضَرَرَة.

**زهره‌شيرين**

ك: گوشت‌شیرين، خورش‌قسه، بانمك، قه‌شنگ،

بامزه. [نيسلسوك]

ف: شیرين‌سُخَن، بامزه، بانمك، خوش‌گل،

قشنگ.

ع: حَلُو، مَلِيح، ظَرِيْف، مَحْبُوب.

**زهره‌شيرینی**

ك: خورش‌ويسی، دَعَاي زهره‌شيرینی. [نوشته و دَعَاي

خوشه‌ريست‌کردن.]

ف: دوستی، مهربانی، دَعَاي مهر و دوستی.

ع: مُحَبُّوبَة، دُعَاءُ الْمُحَبَّة.

**زهره‌نيشتن**

ك: له دلا چيگه‌گوتن. [به‌ردل كه‌وتن]

ف: دردل جاگرفتَن، دردل جاگرفتن.

ع: وَقَعَ. (فِي الْقَلْبِ)

**زهره‌وشان**

ك: شواش، زهره‌وشان. [شاباش، زيروشان: پاره‌پژاندن

له شايدا.]

ف: زرافشان، شاباش، شادباش، بشار.

ع: نِشَار.

**زهری**

ك: زهریاف. [پارچه‌ی هه‌ریشمی رایه‌ل زيرين.]

ف: زری، زَرَبَفَت، بَنَك، بَنِيَك. (پارچه‌ی

زری

ع: مَنَتُوخ، اِسْتَبْرَق، مُقَصَّب.

زه‌ریف

ك: قه‌ش‌نگ، شچین، كه‌یلان. [جوان]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، شیرین، خوش‌رو،

خوشگل، خجیر، شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، شَکیل، احْسَن، وَجیه، باسن. (م:

جَمیلَة، حَسَناء، روعاء)

زه‌ریف

ك: قه‌ش‌نگ، كه‌یلان، شوخ. [جوان، ش‌نگ]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، خجیر، خوشگل.

شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، حَسَن، وَجیه، باسن. جَمیلَة، حَسَناء،

روعاء.

زه‌عف

ك: زه‌ف، بیخودی، له‌سه‌رغو‌چوون. [بویرانه‌ره]

ف: بیخودی، ازخودرفتن.

ع: غُشی، اِغماء.

زه‌عفران

ك: زه‌عفران، زه‌ف‌ع‌ران. [زافران: به‌ری گیاه‌كه،

رنگی زده].

ف: نجوان، زعفران، جادی، جَساد.

ع: كُرْكُم، زَرْب، غُمرة، مُرد، حُص، خُلق،

ناجود، رادین، جادی، جَساد، ریه‌قان، شُعود

الصَّقالِیة.

وینه

زه‌عیف

ك: له‌ی، باریک، ره‌قل، كه‌هیز، كه‌هیز، بی‌هیز. [لاوار]

ف: كاك، تَبَسْت، زار، نزار، زبون، ناتوان.

ع: ضعیف، نُحیف، ضعیل، وانی، لاغِب.

زه‌عیف‌ونه‌فس

ك: كه‌مدل، بی‌تازر، ترسنوك. [نه‌ریز]

ف: كه‌مدل، ترسو.

ع: ضعیفُ النَّفس، رَقِیقُ الْقَلْب، خَائِف، جَبَان.

زه‌عهره—زه‌ههره

زه‌ههن

ك: كوژ‌كوژه. [كوژ‌کویه، كولاره]

ف: زَغَن، غلیواج، غلیوان، کور‌کور.

ع: حِدَاة.

وینه—كوژ‌کویه

زه‌فالف

ك: زماره‌ن. [شایی]

ف: سور، بیوگانی.

ع: زُفاف.

زه‌ففت

[ك: جوژه قریكه بو ده‌رمان ده‌شیت. (هارپه‌گه‌زی

قه‌ترانه.)]

ف: زفت، زیف، زمور. (جنس قُطران)

ع: دقل، زفت.

زه‌ف‌ع‌ران—زه‌ع‌ف‌ران

زه‌ف‌هر

ك: ده‌رفت، پیر‌زی، ده‌سپه‌یدا‌کردن، سه‌ر‌كه‌فتن.

[سه‌ر‌كه‌رتن، زال‌بوون]

ف: ویل، فیروزی، پیروزی.

ع: ظَفَر، نُصرة، فَتَح، تَسْلَط، غَلَبَة، تَفَوُّق، قُوَز.

زه‌فانن

ك: كه‌نانن، تره‌قانن. [قلک‌اند‌نه‌ره (ی منال).]

ف: خنداندن، ورجه‌اندن. (بچه)

ع: زَقَرَقَة.

زه‌ف‌قین

ك: كه‌نین، زه‌قیان، تره‌قین، تره‌قیان. [قلکه‌کردن]

ف: خندیدن.

ع: ضَحَك، زَقَرَقَة.

زه‌کا

لک: هوت، زیرہ کی۔ [زرنگی، ہوشیاری]

ف: وایا، نپراش، ہوش، ہوشمندی،

ہشیاری، زیرکی۔

ع: نکاء، فطنة، فطانة، سُرعة الفهم، سُرعة الانتقال.

### زہکات

لک: بہشخوا، [بہشی خود]، لہ دارایدا.

ف: خُدا بخش، بخش خُدا.

ع: زکوة.

### زہل

لک: قامیش. [چیتک]

ف: نی، نای، نا، نَخ.

ع: قَصَب، یراع.

وینہ

### زہلام

لک: زل، تاپاز، حد پزل، پوزخز، قہ لہو، کہ لہ گہت،

سمیریاگ، گوزشتن، تہ نومہن، ہیقم، کہ ترکلت، گہرہ،

کلفت، کہ لَین. [زہہ لاج، خرین، چوارشانہ]

ف: گندہ، بزرگ، لَمَتر، لَنَبر، نَہمار، سَنَبر،

کُلفت، گَبز، زاور، تَنومند، فربہ.

ع: کَیبر، عَظِیم، فُخِیم، ضَخِیم، بَادِین، بَدِین،

جَسِیم، قَطور، سَمِین، فِیلَم، قَنَخر.

### زہلان

[ک: زریان (ہرامبہری «بای شہ ماں»)، نہ گہر رو

بکہینہ روزہلات لہ لای چہ پانہوہ ہلدہکات، واتہ لہ

باکورہرہ بہرہ باشور.]

ف: یاد چپ، (ضد «یاد شمال» وقتی کہ رو

بہ مشرق بایستند از طرف چپ می وزد،

یعنی از شمال بہ جنوب.)

ع: نَسع، مَسع، شمال، جریاء.

### زہلزلہ

لک: بومہ لہ رزہ، لہ رزہک. [زویلہ رزہ، بولہ رزہ]

ف: بومہن، زمین لرزہ.

ع: زَلزَلَة، زَعزَعَة، هَزَة، رَجَسَة، رَجَفَة.

### زہلکو

لک: نہ یزار. [قامیشہ لان]

ف: نیزار، تیماس.

ع: زارَة، خَفِیَة، غِیضَة، مَقْصَبَة.

### زہللہ

لک: جوریان، پہ شریکان. [ہلہ]

ف: شکوخ، رَمَک.

ع: زَلَة، خَطَا، سَہو.

### زہلنوول

لک: پردرو، چربی. [پہردرو (قامیش و چیلکہ کہ دارہ پای

پن دادہ پزشت.)]

ف: رُمو، پوشہ، اَنبیرہ، قَدَرہ، چربی، شتفت.

(نی و شاخہ ی درخت کہ روی تیر خانہ

می اندازند.)

ع: غَماء، سَقَف.

### زہلیل

لک: خوار، بیدہس، بی دہسہ لات، ژیردہسہ، زہبون. [رسوا،

سولک، کہ ساس]

ف: خوار، زبون، بی دست، زیر دست.

ع: ذَلِیل، خَفِیف، غَضِیض، مُسْتَکِن، خاضِع،

هَین.

### زہلیلی

لک: خواری، زہبونی، بی دہسی، بی دہسہ لاتی،

ژیردہسہ بی. [رسوایی، کہ ساس]

ف: خواری، زبونی، بی دستی، زیر دستی.

ع: ذَلَة، خَفَة، خِزِی، هَوْن، هَوَان، مَہَانَة،

اِسْتِکَانَة، خُضوع.

### زہلال

ف: شالنگى، پايىندانى، بابىزنى، بابىزنى،  
تاواندارى.

ع: ضَمَانَة، دَامَة، كَفَالَة، تَعَهُد، تَقَبُل...  
**زەماوەن**

ك: سور، داوت. [شايى (ناھەنگى بولمەيتان).]  
ف: سور، بيوگانى، پيوگانى. (عروسى)

ع: عُرْس، زَف، زُفاف، اِزْفاف.  
**زەموورەك**

[ك: توبى بچوركى شەر.]  
ف: زنبورك، زنبوره. (توپ كوچك)

ع: مُذَيِّع، زَنْبُورَك.  
**زەھەق**

[ك: سۆسەن: گۆلنەك].  
ف: زنبە.

ع: سوسن، زَنْبَق.  
**وینە**

**زەھەق رەشتى**  
ك: زەھەق چەرگ. [سۆسەنى سې].  
ف: زنبەى سقىد.

ع: زَنْبَق، السُّوسَنُ الْأَبْيَض.  
**وینە**

**زەھەن**  
ك: سەرد، سەخت، تون. (باي زەھەن) [سارد، توند]  
ف: زەم، سەرد، سەخت، تۇند.

ع: صَبْر، شَدِيد، بارِد. عاصِف.  
**زەھىر**

ك: كىشەك. نياز دۆ. ئاوات. [ئارەزو، خەيال]  
ف: كىشاك، فرانام، نھان، تە دل، سوزيان.

ع: ضَمِير، خِيَال، خَاطِر، مَا فِي الضَّمِير.  
**زەھىمە**

ك: لا، پىلان، تەك، تەمور، بەچورلە. [پاشبەند،  
پەيوەست]

ك: پاك، پەتى، رۆشن. [زۇلال، رۆن، ساف]  
ف: زلال، ناب، ژاو، ويژه، اويژه، آمرغ، پاليدە.

ع: زُلَال، صَافِي، خَالِص.  
**زەم**

ك: خوسپ، بەدوئى. [بە خراب ناوبردن]  
ف: جَرْمَشْت، پَرْتاد، دُشْت-ياد، زُشْت-ياد،  
بَدگويى.

ع: دَم، غَيْبَة.  
**زەھا**

ك: زاوا. [زاا، زاما (وشەيەكى ھەرامىيە).]  
ف: داماد. (اورامى است).

ع: صَہِر، خَتَن، عَرُوس، عَرَس.  
**زەھاخو**

[ك: شەرىنى زاوايەتى].  
ف: حلواى دامادى.

ع: ...  
**زەھان**

ك: زەمانە، رۆزگار، چاخ. [رۆزگار، سەردەم]  
ف: زەمان، زەمانە، زەمان، رۆزگار. آمد، گاه،  
دیرند، دیرندە، دُشَنگى، اَنگام، ھنگام.

ع: اَوَان، اَيام، عَصْر، نَوْر، ھِنُو، وَقْت، حَين،  
اَوَان، زَمان.

**زەھان دۈۈر**  
ك: تۈيزەمان، زەمان دۈيۈ. [رۆزگارانى زو، چاخى  
دۈيۈن]

ف: دیرند، دیرزمان، دیرباز.

ع: اَمَدٌ بَعِيد، زَمان طَوِيل.

**زەھانە-زەھان**

**زەھانەت**

ك: بۇزىرى، بېزىرى، تاواندان، تاواندارى. [بۇزاردن،  
گرتنە نەستۆ، مۆگەر كردن]



ف: لا، لای، پهلو، پیوست، آچار.

ع: ضَمِيمَه، مُنْضَم، مُنْضَوِي، مُسْتَضْحَب.

### زهن

ك: گومان. [خه يال، بۆچورن]

ف: رَويَز، گُمان.

ع: ظَن، زَعَم.

### زهنبيل

[ك: زه ميله (سه به تهي حد سِر).]

ف: تَبَنِّگُو، زَبَبِير. (سبد حصیری)

ع: زَنْبِيل، زَبِيل، قَفَّة، قَوْصَرَة، مِکْتَل، مِقْطَف،

مِنْجَف، سِلَّة، قَوْصَرَة.

وینه ي هديه.

### زه نه فیل

[ك: بنه گیاهی کی بوخوشی تام تیره.]

ف: آذرک، شَنگَبِيز، زَنگَبِيل.

ع: زَنْجَبِيل.

وینه

### زهنجير

[ك: زنجیر]

ف: زَنْجِير.

ع: غُل، سِلْسِلَة، كَبَل، قَيد.

وینه

### زهنجیره

[ك: همر شتیکی زنجیرناسا یا ریزکراو به پهنای یه کهره.

(وهك: زنجیره ی تار یا زنجیره ی پراویری نیگار و وینه.)]

ف: زَنْجِيرَه، آوه. زَنْجِه، گَریوازه. (زَنْجِيرَه ی

آب یا زنجیره ی کنار نقاشی مثلاً.)

ع: سِلْسِلَة، شَسَل، عَسَل. (عَسَلان)

وینه

### زهن غالب

ك: گومان سه دخت. [نه گهری به هیتز]

ف: رَويَز، پرويز.

ع: ظَن، غَالِب، ظَن قَوِي.

### زهنگ

[ك: زیل: نامرازینکی کاتزایه له کاتی کوتاندا دهنگی

لیره دیت.]

ف: زَنگ، ذَرَا، دُرَا ی.

ع: جَرَس، نَاقوس.

وینه

### زهنگ

ك: زه لَاز. وشك. (روژن زهنگ) [پوخته، په تی]

ف: وِیژه، آوِیژه. خشک.

ع: خَالِص، مَحْض.

### زهنگ

ك: تَلِيش، تَرَك، شَكِيان. (زهنگی برده گه.) [قه لَش،

تَلِيش]

ف: تَرَك، شَكَا ف، شَكَسْتَن. (شکافته شده.)

ع: شَق، قَلَع، زَنْع، سَلَع.

### زهنگار

ك: زَهنگَا ل، دانه. [مادده یه كه له هه ندی دهرماندا به

کاری دهیتتن. (له مس دروست ده کړیت.)]

ف: زَهنگار، دهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس

می سازند.)

ع: زَهنگار.

### زهنگال

ك: زَهنگَا ل، موسپیچ، مووچیچ. [به له کپیچ:

سیرمه یه كه دهیپیچن به پوزودا. (له چه رم دروست

ده کړیت.)]

ف: زَهنگال، مُچ پیچ. (از چه رم می سازند.)

ع: رَسَاغ.

### زهنگان

[ك: شاری زهنگان. (شاریکه له نیوان شارگه لی قه زوین

و هه مه دان و بیجاردا.)]

ف: شَهین، زَهنگان. (نام شهری است در بین

قزوين و همدان و بیجار.)

ع: زَنجَان.

زهدق نیخبار

[ك: جوز زنگینه.]

ف: زنگ اخبار.

ع: زَكَان، طَنَّان، مُصَنَّعِل.

وینه

زهدق بودن

ك: تَلِشِيَان. تَرَكِيَان. شَكِيَان. [قَلِشِيَان]

ف: شَكَافَتَن، تَرَكِيدَن، شَكِستَن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْزِلَاح، اِنْسِلَاح، اِنْفِلاَح، اِنْقِطَاع،

اِنْفِقَاش، اِنْفِقَاض، اِنْفِقَاش، اِنْشِرَاط.

زهدق گوت

ك: زَوَانِه. [نَمُو زمانه یی له كاتی راوه شانندی زهدقا

دهدات له ملارلای زهدقه كه.]

ف: زَنگَرَن.

ع: مُضَرِبَة، مِقَرَعَة.

وینه—زنگ

زهدقن

ك: قَوْلَنگ. [قَوْلَنگ، كَوْلَنگ]

ف: كَلَنگ، كَلَنَد، زَاغَنول، بَشَنگ، دَلَنگ،

مِيتِن.

ع: مِعُول، مِحْفَر، مَنكاش، صَاقور.

وینه

زهدق قور

[ك: زهدقوله یی جوزاوجوز (زهدقوله یی گهوره و بچورك

كه ديكهنه ملی ولاخ.)]

ف: زَنگ. (زَنگ بزرگ و كوچك كه به گردن

الاغ بنددن.)

ع: جَرَس، جَلَجِل.

زهدقول

ك: زَرَنی، وُزَنگ، چَرَك. [نه ژن]

ف: زَانو، زُونی، چَك.

ع: رُكَبَة، ثَفَنَة.

زهدقوله

ك: زِرْزِرِه. [له یستوژیکه له كاتی راوه شانندا زِرْزِرِی

لِیْرِه دِیت.]

ف: زَنگَلِه، زَنگولِه، زَنگدان.

ع: جُلْجَلَة، جُرِیْسَة.

وینه

زهدق

[ك: خه لكی ولای زهدقبار.]

ف: زَنگی. (اهل زنگبار)

ع: زَنجِي.

زهدقانه

[ك: موروی رود.]

ف: زَنگیانه. (مهره ی ریز)

ع: خَرَزَة.

زهدق

ك: زَنج، چَالِي چَاكه. [چَدَنَاكه. چَالِي چَدَنَاكه. (چَالِي

چَدَنه.)]

ف: زَنج، زَنج، زَنخْدَان. (گودی چانه)

ع: كُوْنَة، شَجَرَة، فَحْصَة، نُقْرَة، خُنْعَبَة، ذَقْن،

غَمَارَة.

وینه ی هیه

زهدق خدان

ك: زهدق دان، زَنج. [چَدَنَاكه. چَالِي چَدَنَاكه.]

ف: زَنخْدَان، زَنخ، زَنج، چَاه زَنخْدَان.

ع: كُوْنَة، نُقْرَة، فَحْصَة، شَجَرَة، خُنْعَبَة، غَمَارَة.

زهدق

ك: زَارِه، زَاوَر. [زهدق، زَات، زَاوَر، وِیرَان]

ف: زَهْرِه، زَاوَر.

ع: جُرْثَة.

زهدق—زهدق

## زەنەق تۆقین

ك: ترسیان، زاورچوون، [زاله ترهك بوون، تۆقین له ترسا].  
ف: زهره تركیدن، زاور رفتن، ترسیدن،  
هراسیدن.

ع: خوف، رُعب، وُهَل، خَشْيَة.  
زەنەق دار

ك: زاوردار، نه ترس، [به زات، بویر].  
ف: زهره دار، زاوردار.

ع: جَري، شَجيع، نَجيد، مِقْحام.  
زەنەق دان ← زەنەق دان  
زەوار

ك: کاروان، [قاندی زیارتکه ران].  
ف: کاروان.

ع: زُوَار.  
زەوینج

ك: زوینگ، نارەزا، نەوای، [زوتگ، زناو: زوی ناوده لێن].  
ف: آبز، ئمناک.

ع: مَرطوب.  
زەوینک

ك: سوار، دۆلمه جەرگ، [باسترمه ← دۆلمه جەرگ].  
ف: آگنج، زوئنج، زیچک، سُوختو، مَبَار،  
جَرغند، آکامه.

ع: قَتب، عَصِيب، قَتَافِق، اقتاب.  
زەوینک ← زەوینج

زەوی

ك: زوین، كه لاک، [زەمین، نه رز].  
ف: زمین، زمی، کُنا، آپرا، آرتا، سَپَد، سَفَد،  
نَسکا، خاک آزاد، خاک گردان، (خاک معلق)  
ع: اَرْض، بَسِيطَة، غَبْرَاء.

زەوینزار

ك: کینگه، [مه زرا، زوی کشتوکار، تیدا کرار].  
ف: آسه، آسُر، آسُرُس، باسُرم، کُشمان،

کشتزار.

ع: عِقَار، ضَيْعَة، مَزْرَعَة، نَشَب.

زەوین ← زەوی

زەوین بی گیا

ك: گرکه زوی، [قافر، رووتهن].

ف: دوخ، زمین بی گیاه.

ع: جُرُز، بَرّاح، جَرِيَاء، جَرْدَاء، دَقْعَاء، مَعْطَاء.

زەوین خۆهش کریک

ك: خروشه، ناماده، [زویهك كه له بهرد و دارودرخت  
و خهروشاخا پاك کرايستهوه و ناماده کرايسته بو  
کشتوکار].

ف: شَمِيْز، شوميز، شومز، شوريز، پوزن،  
آسه، آبسته، (زمین پاک شده از سنگ و  
درخت و اشغال برای زراعت).

ع: حَقْل، قَرّاح.

زەوین رینخدار

ك: رینخزار، [ریخه لان، لین].

ف: زراغش، ریگناک.

ع: عَقِص، مَرْمول.

زەوین سه هت

ك: رهقان، [رهقن، تتمان].

ف: تَرش، شَنج، تَرین، گُردَر.

ع: عَلِيب، كُدِيَة، أَوَكَح، ظَلْف، ظَلِفَة، جَدَب،  
ماجل.

زەوین کتلیاک

ك: کتلیاک، [کتلار، شیوکارا].

ف: کُشمان، کاشته.

ع: مَزْدوع.

زەوینگیر

[ك: زەمینگیر: کەسێ کە کەوتووه نەو جینگا و

ناتوانیت هەستێتەوه].

ف: ناخاست، زمین گیر، آوگار، آفگار، خسته،

مانده.

ع: زَمَن، لَبِیح، مُتَارَض.

زهوین نهم

ك: زوین فش. [فشول، زوی نشه.]

ف: سَخاخ، سَخناخ، زمین سَسْت.

ع: خَبَار، رَخاخ، رَخوَه، دَمِیَّة، سَهَل.

زهوینه

[ك: تهخت، دوق. ههروهه: ریوشوین و مایه]

تهجمادانی کارنك.

ف: زَمینه. مایه، ساز.

ع: مَقام. مَن. اَمَر، صَنِیع. مِیئة. عُدَّة، اُمبة.

زهویوزار-زهویوزار

زهها

ك: زاین. [زان (کاتی پیچوهیتانی گیانداران).]

ف: زه، زهه، زاییدن. (هنگام زاییدن

حیوانات)

ع: مَنج. ولادة.

زهها

ك: ژاك. [ههول شیر. (شیری نازهالی تازه‌زاد).]

ف: ژهك، پله، فله، آغوز. (شیر حیوان

نوزاییده).

ع: لِبَاء، لِبَا، قَلَّة.

زهها

ك: کوز، شرمگاه. [زئ]

ف: کُس، شرمگاه.

ع: فَرَج، عَورة.

زههاو

ك: زَنار، زوهور، زق، نارهوا، نارهوپ. [زنه: زوی

ناره‌لین.]

ف: زهاب، نَبک.

ع: نَر، مَكْرَة، نَجَل، باثر، صِبَاء، مُسْتَنجَل.

مُسْتَبْثَر، مُسْتَنِع.

زههر

ك: ژهر، ژار، زار. [ژهر]

ف: ژهر، شَرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

زههرچاو

ك: زارچاو. [توریه‌یه كه له چاردا دیاره.]

ف: آغول، آغیل، آئوس، ئهور، زهرچشم،

چشم آغیل، خشم.

ع: شَوَس، شَغَف، شَرَر، شَفون، زَرَق، اِتثار.

زههرخه‌نه

ك: زارخه‌نه. [پینکه‌نینی تال. (پینکه‌نین له توریه‌یه‌دا).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: هِناف، هِناف، تَهائِف.

زههردان

ك: ژارخوهران. [ژهرپندان، دهرمان‌خوارد کردن]

ف: زهردان، زهرخوراندن، شَرنگ‌دادن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمیم.

زههره‌هلاهل

[ك: ژهری هلایل (ژهریکی روکی و کوژره).]

ف: کَسْت، زهر هلاهل. (ژهری است نباتی

و کشنده.)

ع: سَمُّ الْهَلَاهِل.

زه‌یتوون

[ك: دارنکه و بدری دارنکه.]

ف: زیتون.

ع: زَیتون.

زه‌یه‌ت

ك: ته‌نگی، ته‌نگانه. [ته‌نگوچه‌له‌مه، گیرگرفت]

ف: ته‌نگی، ته‌نگنا.

ع: ضَیقَة، عُسرة.

زهیل

ل: ژیر، خوار، [داوین، لای خواره]،

ف: زیر، پایین.

ع: ذیل

**زدهیران**

ل: ریحان، [ریحانه]

ف: اسپرم، اسفرم، سپرم، شاه اسپرم،

اسپرغم، سپرغم، آس.

ع: حَبَق، ریحان، ضیمِران، **یادروج**.

**زهین**

ل: هوش، یاد، [هزر، یر]

ف: هوش، یاد

ع: ذهن.

**زی**

ل: رنگه، ره‌شت، رویه، نه‌نازه، [شیتواز، ناکار.

پله‌ریاه]

ف: زی، رویه، اندازه.

ع: زی، شعار، کِسوة، رَویة، حَدّ، مقام.

**زیاد**

ل: فره، بیش، چهر، [زذر، فراوان]

ف: بیش، فره، فراوان، فرایسته، فراز، فزون،

افزون، بسیار.

ع: زیاد، زیاده، زید، زید، زائده، وَقیر، وافر،

کثیر.

**زیادبوون**

ل: فره‌بون، [زذر‌بون]

ف: فزون‌شدن، افزون‌شدن، افزوده‌شدن،

فراوان‌شدن، فرایسته‌شدن، بسیارشدن،

فزایش، افزایش، پالش.

ع: تَکَثُر، تَوَفُر، اَزْدیاد، تعالی، تَرَقّی.

**زیادبوون**

ل: هاتنه‌بان، هاتنه‌سر، [بهره‌زورچون، سرکه‌وتن]

ف: بالا آمدن، روزفتن.

ع: تَصاعُد، تَزاید.

**زیاجتر**

ل: زیاتر، فرتر، فیشتر، چه‌رتتر، [زرتتر]

ف: بیشتر، فزونتر، افزونتر، برتر، بالاتر.

ع: اَزید، اَوَفَر، اَکثر، اَفْضَل، اَعْلی.

**زیاجکردن**

ل: فره‌کردن، بانه‌نیان، [زرتکردن، خسته‌سر]

ف: افزودن، بسیارکردن، رو گذاشتن.

ع: تَکْثیر، تَوَفیر، تَزید، اِضاْفَة.

**زیاده**

ل: فره‌یی، سرمه‌نه، بی‌جنگه، زیادی، [له‌راده‌دهر،

نایتیست]

ف: زاستر، فرایسته، فراز.

ع: زیاده، فَضْلة.

**زیادی**

ل: فره‌یی، به‌تری، [زندی]

ف: خَشیش، پالش، فزایش، افزایش، فزونی،

افزونی، برتری.

ع: فَضْل، رِیاء، زیاده، کَثرة، وَفرة، فِرة.

**زیادی-زیاده**

**زیاره‌ت**

ل: گَور، قَهر، گَلکَور، [مهرقه، شخس]

ف: گور، زخمه، ستودان، آرامگاه، مَفاک.

ع: قَبر، مَقْبَرَة، ضَریح، مَزار، جَدَث، ثَریة، رَمَس،

غَیاب، مَرَقَد، مَدْفَن، مَضْجَع.

**زیاره‌تان**

ل: گَورخانه، [زیاره‌تلان، گَورستان، قه‌رستان]

ف: گورستان، مَفاکستان.

ع: قُبور، مَقَابِر، مَقْبَرَة، ثَریة.

**زیان**

[ل: زهر]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَر، ضَرْ، ضَعَة، وَضِيعَة، خَسَارَة، خُسْران، تَلَب.

زیان

ل: زیان کریاک. [له بارچرو]

ف: آفگانه، آفگانه، فُگانه، کفانه.

ع: سَقَط، طَرَح، رَلِيق، مَلِيط، مَلِیص، جَهِيض. زیانکار

ل: زیانه خور. [زهره رده]

ف: زیان کار، زیانده، زیان رسان.

ع: خاسِرَة، مُخَسِر، مُؤْذِي.

زیان کردن

ل: بهر خستن. [له بار بردن]

ف: آفگندن، انداختن.

ع: اِجْهَاض، اِمْلَاط، اِمْلَاص، اِسْقَاط.

زیان کردن

ل: زهره گرگی یان. [زهره رده ان] (روک: بهردانی ناوُل بَو ناو کیتلکه.)

ف: زیان رساندن. (افگندن حیوان مثلاً توی زراعت.)

ع: خِداَج.

زیانه خور

[ل: زهره رده]

ف: زیان کار. درنده. دیوانه.

ع: مُؤْذِي، مُضِر، حَار.

زیب

ل: زَر. [به تهرؤم به ستاوتن، گوشار خستنه سهر.]

ف: فشار.

ع: تَضْيِيق.

زیت

ل: زیت، زرت، بوراقچار. [مَوز]

ف: زیت، تیز چشم، تَنَد چشم.

ع: أَجْوَس، أَحْدَق، بُرَاشِم.

زیت

ل: هاشه، سیپه. (زیتدی فانه) [زمانه دی ته له.]

ف: غمازک، ماشه.

ع: ضَامِئَة، لِسَانَة، مِلْسَن.

وینه &lt;۲&gt;

زیته ویوون

ل: زیچه ویوون. [مَوز ویوونه]

ف: زیچ شدن، چشم تیز کردن.

ع: جَوَسَة، کُلُوح، رَشَق، اِرْشَاق، بَرَق، ثَبْرِيق،

تَحْدِيق، تَهْصِیص، تَجْحِیظ، نَذَر، وَرُورَة، حَمْلَقَة.

زیته وکردن

ل: زیچه وکردن، بوراق ویوون.

ف: زیچیدن...<sup>۱</sup>

ع: لَغَف، اِلْغَاف، اِکْلاَح، اِرْشَاق...

زیچ

[ل: کتیبیکه که نه ستیره ناسه کان بارودوخ و

موجودولی نه ستیره کانی پی دهره خه ن. (دهفته ری

حیابی نه ستیره کان.)]

ف: زیگ. (دفتر حساب ستارگان)

ع: زَبِج.

زیچ-زیت

زیخ

ل: لَت، مَاسَه، [م، ریخ]

ف: ماسه...

ع: رَغَام.

زیت

ل: مه لهن، بوم. [مه لهنه، زاگه]

ف: خُهر، بوم، میهن، آرامگاه.

ع: وَطَن، مَسْکَن، مَآوَى.

## زیتدون

ك: پاسهوان [زیوان (پاسهوانی گزستان)]

ف: زاوَر، زاوار، گوربان، پاسبان. (پاسبان مقبره)

ع: سادِن، خادم.

زُیِر

ك: تَلَا، زَمِ. [نالترون]

ف: زَر، طَلَا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيان، تَبَر...

زیراء

ك: نَدَرَج، باسك. [گدز، بال]

ف: زَش، اُزَش، اُرش، یاز.

ع: ذِراع، اُرش.

زیرائن

ك: زیركائن، زورپائن. [زیکاندن]

ف: زوزیدن، جیق کشیدن.

ع: زُقاء.

زیراف

ك: رَهْمَن. [ناوهر] (دوك: ناوهری کارخانه.)

ف: خا، زیراب، زَهَن. (مجرای آب کارخانه مثلاً)

ع: بالوعة.

زیرك

ك: چلك. [چدپه‌ئی، پیسی]

ف: چرك، كُرس.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیركن

ك: چلكن. [چدپه‌ئی، پیس]

ف: چركین، پُژوین، كُرسگین.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیره

[ك: تَوَمی گیاهه‌کی برنخوشه دهیکه نه نار چیتشت.]

ف: زیره، ژیره، ژیره، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی کرمانی.

ع: كَمُون، سَكُوت، كَمُون اَسُود.

وینه

زیره

ك: زورپائن، زیركائن. [زیکائن (گریانی منال)]

ف: زوزه، جیق. (گریه‌ی بچه)

ع: زُقِيَّة، زُقاء، صِياح، نِياح.

زیرهك

ك: هوشیار، زنگ. [وریا، زلك، به‌زین]

ف: زیرك، اُرش، اُریش، اُریس، هُشیار،

هوشیار، زنگ، هوشمند.

ع: ذِكِي، ذَهِن، ذَهِن، فُطِن، نَحِر، حَبِر، لَوَدَعِي،

اَلْمَعِي.

زیره‌کی

ك: هوشیاری، زنگی. [وریایی، زهین‌رونی]

ف: زیرکی، اُرشکی، اُریشکی، اُریسی،

هُشیاری، هوشیاری، هوشمندی، زنگی.

ع: ذُكاء، ذَهَن، فُطَانَة.

زیره‌ی روهی

ك: کراویه، زینان. [جوزه زیره‌یه‌که.]

ف: اَلَسَا، ساسَم، اَمُوس، اَنبُوس، جِوانی،

کرویا، قُرُنْبَاد، زینان، زنیان، زنیان، زینیان،

نینیا، شاه‌زیره، زیره‌ی رومی، نانخواه.

ع: اَلْكَمُونُ الرُّومِي، اَلْكَمُونُ اَلْمَلُوكِي، كَرُویَا.

زیره‌ی سه‌وز

[ك: جوزه زیره‌یه‌که.]

ف: زیره‌ی سبز.

ع: كَمُون نَبَطِي.

زئسان

ك: زاگ، زاگ. [زهسان، زئی تازه‌زار.]

ف: زجه، زاجه، زاج، زچه، زاجه، زاج، زاگ، زهو.

ع: حَوَّلَ، واضع، قارج.  
زیتان

ك: سیزان، ژیرزهوینی، [ژیرزهوین، ژیرخان]  
ف: سفانه، شبستان، شبخانه، سرداب، سردابه، زیرزمینی.

ع: قَبو، سَرَب، دیماس، دُولج، سرداب.  
زیتست

ك: زینگ، [زیان، ژی]  
ف: زیتست، زی، زند، زندگی، سیاب، آورند.

ع: حیاة، نامة.  
زیتق

ك: هورگ، نازگ، [ورگ، نارسك، جیق]  
ف: روده، پُرانداف.

ع: مَعِي، أَحشاء.  
زیتق

ك: زروق، [زیه (گریانی منال)]  
ف: زیتق، (گربه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقاء، عَوِيل، نِياح، صِياح.  
زیتقان

ك: جیتقان، جیکائن، [جیه کردن (له خورشید)]،  
جریواندن (دنگی چوله كه).

ف: جیتق زدن، (از شادی جیتقیدن، صدای گنجشك).

ع: زَعَق، زَقِيَّة، زُقاء.  
زیتقوله

ك: ماسیه‌رنه، [مه‌لی ماسیگره].  
ف: ماهی‌گیر، ماهی‌خوار.

ع: زُمُج، نَورَس.  
وینه

زیتقونه‌ه‌سی

ك: سینته‌نگی، هه‌ناسه‌برکی، [هه‌ناسه‌سواری،  
سینه‌پالور]

ف: آهو، حَفْگی، سینه‌تنگی، درد سینه.

ع: ضَيْقُ النَّفْس، حَفْقَان، ذَاتُ الصُّدُر، ذَاتُ  
الرَّيَّة.  
زیتفه

ك: جیقه، جیکه، [دنگیکه (وهك: ده‌نگ لیته‌لسان له  
خوشیدا، یا: ده‌نگی چوله كه)].

ف: جیق، (جیق کشیدن از خوشی، یا  
صدای گنجشك مثلاً).

ع: زَعَق، زَعَقَة، زَقِيَّة، زُقاء، زَجَل.  
زیتلو

[ك: به‌لای لوكه].

ف: زیتلو، گلیم نخ، گلیم پنبه‌ای، (پلاس  
پنبه‌ای)

ع: زیتلو.  
زیتل و بهم

ك: زیتل و بهم، [دنگی تیژ و ده‌نگی زیر].  
ف: زیرویم، (صدای پست و بلند)

ع: الْخَفِيف وَ الشَّدِيد، الزَّيْرُ وَ الْبَم.  
زیتله

ك: شه‌پاله، شه‌پلاخه، [شه‌ه‌زله، زله]

ف: سَلَه، سیلی، تَس، تپانچه، کشیده.

ع: لَطَم، ضَلَد، سَفَقَة، صَفَقَة، رَطَسَة،  
لَهطَة، طَرْفَة، طَبَانَجَة.

زیتل

ك: ناگای، [تینگه‌یشتن، په‌پیتیدن]

ف: آگاهی، نزیابی.

ع: وجدان، شَعُور.

زیتل

ك: زیتل، [زیر (دنگی باریک و تیژ)].



ف: زیر. (صدای پست)

ع: خَفِیف، زَیِر.

زَیِل و بهم—زَیِل و بهم

زَیْطه—زَیِل (زَیِل)

زیممه

ك: گردهن. [نمستو، پدیمان]

ف: گردن. زَنهار، پیمان.

ع: ذَمَّة. عَهْد.

زیمین

ك: تَو، زَك، نَار. [نِیو، ناث، نِیوان]

ف: میان، تَو، تَوی.

ع: ضَمِن، جَوَف، طَي.

زین

ك: زینوهرگ. [شتیگی له چهرم و دار دروست کراوه که

دهیخته سمر پشتی نَسپ و سواری دهین.]

ف: زین.

ع: سَرَج، قَیْقَب.

وینه

زینا

ك: جیمه‌رز، ژنبازی، جنسه‌بازی، خام‌بازی، پهرین.

[داوینزیسی، جووت‌بوونی نارپوا.]

ف: جِهْمَرز، زن‌بازی، جنده‌بازی، خانم‌بازی.

ع: زَنا، عِهار، سِفاح، فَحشاء، فُجُور.

زینار

ك: زونار: نیشانه‌ی مَسِیحیه‌کان. (پشتینی

مَسِیحیه‌کان.)

ف: مَوسَخ، گُشتی، کَمرا، رَشته، شَسْت.

(کمبربند نصاری)

ع: زُنار.

زینان

ك: دوساخخانه، به‌نیخانه. [به‌نیخانه، گرتوخانه]

ف: چَرَس، زندان.

ع: سِجَن، حَبَس، مَحْبَس، مَحْبَس.

زینان—کراویه

زینانه‌وان

ك: دوساخچی، دوساخوان، به‌نیوان. [به‌ندیوان:

لَیپرسرای به‌ندیخانه.]

ف: زَوان، زَوار، زَوار، زندانبان، نَساخچی.

ع: سَجان، حَباس، حَذاک.

زینپوش

[ك: سهرجلی زین.]

ف: دَفَنُوك، زین‌پوش.

ع: غاشِیَة.

زینپیچ

[ك: بوخچه‌یه‌ك که زینی به‌نرخی تَیْدا هَلْده‌گیردا.]

ف: زین‌پیچ.

ع: صَوان.

زیندگانی

ك: زینگانی. [ژیان]

ف: سیاب، آورند، زندگانی، زندگی، زی.

ع: حَیَاَة.

زیندگی—زیندگانی

زیندوز

[ك: زیندور]

ف: زین‌دوز.

ع: سَرَا ج.

زینده‌مال

ك: گیاندار. [ناژن و مالات.]

ف: تَكاوَر، جاندار، چَمانه.

ع: حَیوان، نَعَم.

زیندیق

[ك: زندق، بی‌پروا به نایینی نیسلام. (په‌پرویی کتییی

زند.)]

ف: زَندِیک، زندی. (تابع کتاب زند)

ع: زندیق.

**زینکو**

ك: بهرگز. [لوتكهی پیشی زین.]

ف: زین کوهه.

ع: قادمة، قریوس.

وینده-زین

**زینگ**

ك: گیاندار، گیانهور، زینه. [زیندرو]

ف: زنده، مَرت، ژوار، جاندار، جانور.

ع: حَيّ، حَيَوَان، ذُو حَيَاة.

**زینکانی**

ك: ژیان، پژو، ژیار، زینگ. [رابواردنی تهمه-]

ف: زیست، زندگانی، سیاب، آورند.

ع: حَيَاة، عِيشَة، عَمَر، عُمَر.

**زینگه‌چال**

[ك: زیندبه‌چال]

ف: زنده‌به‌گور.

ع: واد.

**زینگه‌ویوون**

ك: گیان‌تیکه‌فتنه‌ره. [زیندروبوونه‌ره]

ف: زنده‌شدن.

ع: حَيَاة، مَعَاد، مَحْشَر، خَشَر، قِيَام.

**زینگه‌وکردن**

ك: گیان‌تیکه‌ستن. [زیندروکرده‌ره]

ف: زنده‌کردن.

ع: اَحْيَاء.

**زینگی**

ك: زینگانی، ژیان. [رابواردنی تهمه-]

ف: زیست، زندگانی، زی، زند، سیاب.

ع: حَيَاة، نَامَة، عِيشَة.

**زینگیر**

ك: جینگ‌زین. [ته‌خته به‌ندیک که له ته‌ریله‌دا دروستی

ده‌کن بو دانانی زین.]

ف: خَرَزین، زینگاه. (چوب‌بندی که در

طویلله برای گذاشتن زین درست کنند.)

ع: مَسْرَج.

**زیننه-زینگ****زینویه‌رک**

ك: زین. [-زین]

ف: زین.

ع: سَرَج.

وینده-زین

**زیننه-زینگ****زیننه‌ت**

ك: ناپایشت. دق، به‌زله‌ك. [رازانه‌ره، خشن]

ف: زیب، زیور، آرایش، ماهو، ژندد، پایون،

پَرمون، پیرایه، آیین، آذین، فَرخار.

ع: زینَة، زوئَة، رَعْنَقَة.

**زیننه‌مال**

ك: گیاندار. [ناژان و مالات.]

ف: جاندار، زنده‌مال.

ع: حَيَوَان، نَعَم، أَنْعَام، نَاطِق، أَلْمَالُ النَّاطِق.

**زیو**

ك: نوقره. [زیف]

ف: نُقْرَة.

ع: فِضَّة.

**زیوا**

ك: شه‌نگ، شرین، جوان. [شه‌نگ]

ف: زیبا، نَغَز، نیکو، خوالی، قَشَنگ، خوب.

ع: أَنْيَق، بَهِيح، عَبْقَرِي، زَيْن، زِيَان، حَسَن،

طَرِيف، ظَرِيف، رَشِيق.

**زیوا**

[ك: زه‌بق (گوله‌زیوا)]

ف: زیبا. (گل زیبا)

ع: زَیْب، زَنْبَق.

وینه

زَیْوَار

ک: لیتوار، کهنار، کهناره، قهراخ، قهورخه، دیواره،  
زیتواره. کهمه. [لِتِواره، چوارچیتوه. ههروه‌ها: داری  
چه میتراو.]

ف: شَل، لَبه، کنار، کنازه، ایزازه، ازاره، تَوَازَه،  
آغازَه.

ع: اِطَار، حِتَار، حَاجِز، حَاشِیَة، حَافَة (مِنْ  
خَوْف)، کَبَن

زَیْوَارَه ← زَیْوَار

زَیْوَارَه‌ی کِهوش

[ک: سیمه‌یه که پینه‌چی ده‌یدروریت به چوار ده‌ری  
پیتل‌ودا.]

ف: آغازه.

ع: حَافَة.

زَیْوَارَه‌ی کُور

[ک: دیواره‌ی قهبر.]

ف: لنگر.

ع: ضَرِیح.

زَیْوَان

ک: جِوانَن، جِوَلانَن، [بِزوانَدَن]

ف: جَنباندَن.

ع: تَحْرِیک.

زَیْوَه

ک: جِوَلَه، جِوین، جِمَس، [بِزِوَتَنه‌ه]

ف: جَنبِش.

ع: حَرَكَة، جَوْلَة، هَیث.

زَیْوَه ← جِیْوَه

زَیْوَه‌ر

ک: تِیتَه، خَشَل، [زَیْوَرَه‌بەر]

ف: زَیْوَر، نُهوده.

ع: حَلِی، خَشَل.

زَیْوِیان

ک: جِوین، جِوَلِیان، [بِزِوَتَن]

ف: جَنبِیدَن.

ع: تَحَرُّک، تَجَوَل، تَرَمَرَم، هَیثان، تَهَیث.

زَیْهِن

ک: بَیر، هَوش، [زَهین، هَزر]

ف: وِیر، هَوش، یاد.

ع: زَهِن، حَافِظَة.

## وینہ کانی پیتی ز



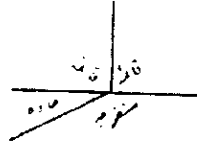
زریاک



زری



زاویه B



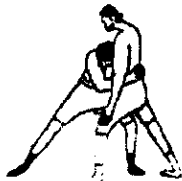
زاویه A



زالوو



زورمت



زوران



زوانه بووچکله



زنج B



زنج A



زمنه ران



زهرک



زهرده واله



زووقا



زوهرنما



زمنجیره



زمنجیر



زهمه ق رهشتی



زهمه ق



زهل



زهنگوله



زهنگن



زهنگ ئیخبار



زهنگ



زهنجه فیل



زیوا



زین



زیقاوله



زیره



زیته



ژار

ك: ژهر، زار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاَف، دُفاَف.

ژاراو—ژاراو

ژاودان

ك: دهرماخوارد كردن. [ژهر پیتدان].

ف: زهر دادن، زهر خوراندن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمِیم.

ژارماسی

ك: دهرگه ماسی، كړچوله. [گیاهه كه.]

ف: زهرماهی، كچوله.

ع: سَمُ السَّمَك، شَيْكَرَانُ الْحَوْتَ، خَانِقُ الْكَلْب.

ژاژه

ك: جاجكه. [بیتشت]

ف: ژاژه.

ع: عَلَكَ.

ژاكائن

ك: سیسائن، چرچائن، كړچائن. [سیس كردن]

ف: چكاندن، ژولاندن، پژولاندن، بیساندن.

ع: اِذْواء، اِذْبال، تَرْوِیة، تَقْبِیض.

ژاكیك

ك: كړچ، كړچیاگ، چرچیاگ، سیس، سیساگ، چرچ.

[ژاكار، سیس هه لگه پار]

ف: چكاك، چكیده، ژولیده، پژولیده، ببسوده.

ع: ذَاوِي، ذَابِل، مُقَرَّوِي، مُتَقَبِّض.

ژاكیان

ك: سیسیان، چرچیان. [ژاكان، سیس هه لگه پان]

ف: ژولیدن، ببسودن...

ع: ذُوِي، ذُبُول، ذُبُوب، تَرْوِي، تَقْبِض.

ژاله

ك: كهركوژ. [لوروك (دره ختیكي به ناربانگه.)]

ف: شَرنگ، خَرزهره. (درختی است معروف.)

ع: قَطَف، دِفْلِي، حَبْن، حَبْن، سَمُ الْحِمَار، خَرزهرج.

ژان

ك: نیش. زلنیتشه. [نازار. سلك نیتشه]

ف: زرد، دل درد.

ع: وَجَع، نَصَو، مَقْص، مَقْلَة.

ژاندار

ك: جاندار، تفهنگچی. [چه كدار]

ف: جاندار، جانه دار، ژاندار، سلاحدار،

سلاهدار، سَنَحشور.

ع: مَسْلَح، سلاحدار، جندار.

ژاندهس پیتدان

ل: برینه. [نیښی منداښون].

ف: درد آمدن، درد زادن.

ع: تَصَلَّق.

ژاوه

ل: فلته. [منجه، قسه یی مانا].

ف: ژاژ، ژاژه.

ع: لَي، مَجْمَعَة، لَجْجَة.

ژاوهړو

[ل: نارچدیه که له کورده ستان. (ژاوهړو- چه می خارین).]

ف: ژاورود، ویزه رود، بیژه رود. (رود خالص)

ع: النَّهْرُ الصَّافِي، جاوهړود.

ژاوه ژاو

ل: فلته فلت، ده په یه کاهاتن. [منجه منج کردن]

ف: ژاژخایی، ژاژیدن.

ع: لَي، خَطَل، نَف، رَحْرَحَة، دَرْدَرَة، لَجْجَة،

مَجْمَعَة، قُدُومَة، عِي، حَصَر، التِّيَات، تَلْعَم.

ژلوقیاک

ل: شلوقیاک، ژلوقیاک. [هه ژار]

ف: آشفته، آشفته شده، شوریده، به هم خورده،

شلوق شده.

ع: مُزْدَحِم، مُتَهَيِّج.

ژلوقیان

ل: شلوقیان، ژلوقیان، شوریان. [هه ژان (له باره وخی

وستانه بهر یو جوجول چوون).]

ف: شلوق شدن، آشفته شدن، شوریدن،

به هم خوردن. (از حال سکون به حال حرکت

در آمدن)

ع: اِزْدِحَام، قِيَام، نُهُوض، اِنْتِهَاض، تَهَيُّج.

ژلیقان

ل: تلیقان، فلیقان. [فلیقاندنره، پلیشاندن (وهک:

فلیقاندنی تری).]

ف: شکستن. له کردن. (انگور مثلاً).

ع: فَضَح، تَفْلِيْق، تَضْيِيع.

ژلیقیاک

ل: تلیقیاک، فلیقیاک، شکیاک. [تلیقاره، فلیقاره (وهک:

تری فلیقاره).]

ف: شکسته شده. له شده. (انگور شکسته مثلاً).

ع: مُنْفَضِخ، مُنْفَلِق، ضَانع.

ژلیقیان

ل: تلیقیان، فلیقیان. [تلیقاندنره، فلیقاندنره (وهک:

فلیقاندنری تری).]

ف: شکسته شدن، له شدن. (انگور مثلاً).

ع: اِنْفَضَاح، اِنْفِلَاق، ضِياع.

ژلیوان

ل: شلوان، ژلوان، شلوقان، شوران. [هه ژاندن،

شله قاندن]

ف: شوراندن، آشفتن، آشفته کردن، به هم زدن.

ع: تَكْحِيص، تَهْيِيش، تَشْوِيش.

ژلیتوه

ل: شلوان، بشیره. [راپهرین، هه ژان، ناژاره، پشیتی (له

باروده وخی وستانه بهر هه لاتن چوونی کومه ل).]

ف: آشفتن، آشفته شدن، به هم خوردن. (از حال

سکون به حال فرار در آمدن جمعیت).

ع: اِنْقِلَاب، هَيْش، هِياج، شَوَاش.

ژلیتوه ژلیتو-ژلیتوه [دروپاتپورونه که یه له بهر زوریو بیته. (

تکرار برای تکتی است.)

ژلیتیان

ل: شلوان، شلوقیان، شوریان، ژلوقیان. [هه ژان، راته کان]

ف: آشفتن، آشفته شدن، شوریدن،

به هم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَشَاوُش، تَهَاوُش، تَهَاج.

ژماره

ل: شماره. [بژاردن، حسیب، ژمیره]

ف: شُمَارَه، شُمار، مار، مَر، مَارَه، اَمَار، اَمَارَه،  
آمار، اَمَارَه، هَمَار، هَمَارَه، اَيَار، اَيَارَه، اَسَارَه.

ع: حِسَاب، عَدَد، تِعْدَاد.  
ژن

ك: نافرَت. [مَنِيهِي مَرُوژ].  
ف: ژن، خَارَه.

ع: مَرَاة، اِمْرَاة، مُوَكَّت، اُتْنِي، نِسَاء. (نِسوة،  
نِسوان)  
ژن

ك: هَارَخْد، جَفَت. [هَارَسَر]  
ف: ژن، فُغ، جُفَت، هَمخَوَابِه.

ع: زَوْجَة، شَاعَة، مَطْلَة، كَرَش، لَجَا، رَيْض،  
ضَبْطَة، قَعَاد، حَرَم، حَرَمَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، حَدَادَه،  
صاحِبَة، اَهْل، عِيَال، مَنكُوحَة، مَقْعُودَة، عَيْل.  
ژن نَافِه

ك: ژندِرَس. [ژنسالار]  
ف: ژنبارَه، ژن دوست.

ع: مَحْكُومُ الْعِيَال.  
ژنانه

[ك: تايهَتِي نافرَت].  
ف: ژنانَه.

ع: اُتْنِي، اُنْتُوِي.  
ژنلُوژن

ك: ژن به ژن، ژنواژن. [يَتِك گُزِينَه رِي خوشك يان كچ بو  
هَارَسَر يَتِي].

ف: ژن به ژن.

ع: شَغَار، مُشَاغَرَة.  
ژنبازي

[ك: دَارِيَنِي سِي].  
ف: ژن بازي، خانم بازي، جِهْمَرَز.

ع: ژنا، سِفَاح، فُحْشَاء.  
ژنبرا

ك: بَرای ژن. [خَالَوِي فِرْزَه ند].  
ف: ژن برادر، برادر ژن.

ع: حَخْن، أَخ الرَّوْجَة.  
ژن بِيَكَن

ك: بُوگَه نَكِه. [ژنِي بُوژنَاخُوش].  
ف: شَمْعَنْد، شَمْعَنْدَه، شَمَاغَنْد، شَمَاغَنْدَه.

ع: لُخْء.  
ژن به ژن

ك: ژنواژن، ژنواژن. [يَتِك گُزِينَه رِي خوشك يان كچ بو  
هَارَسَر يَتِي].

ف: ژن به ژن.

ع: شَغَار، مُشَاغَرَة.  
ژن به مَر

ك: ژنغِيَز، قُورُومَسَاخ. [يَتِنَامُوس، دَوِيَت]  
ف: تَيِوَاژ، ژن به مَرَز.

ع: دِيُوْث، دَسَار، قُوَاد.  
ژنغِيَز

ك: قُورُومَسَاخ، قَهْلَتِه. [يِيَاوِيك كِه هَارَسَره كِهِي دَاوِيَنِي سِي  
يِيَت. (ژنقَه جِه)]

ف: ژن جَلْب، غَرْتَبَان، قَلْتَبَان. (ژن قَحْبِه)  
ع: دِيُوْث، قَرُطْبَان.

ژن خُوَه يَشِك

ك: خَه زن، خَه زنَه. [ژن خوشك: خوشكي ژن].

ف: خَاژن، خَاژنَه، خِيَاژنَه، ژن خَوَاهَر، خَوَاهَر  
ژن.

ع: حَخْنَة، اُخْتُ الرَّوْجَة.  
ژن مَرَدِك

[ك: يِيَرَه يِيَاو: پِيَاوِي ژن مَرَدُو].  
ف: ژن مَرْدَه.

ع: اَيَم.

ژنواژن—ژنلُوژن  
ژنومنال



ك: خَیْزَان. [خاوخیزان، مالومندال]

ف: زَن وَبِجِه.

ع: عَائِلَة.

ژن هاوردن

[ك: ژن خواستن]

ف: زَن گِرَفْتَن.

ف: قَرَوُج، اَزْدِوَج.

ژنه رهنكه

ك: بِلَه كَنَاجِي. [ژناني، خله ژناني]

ف: زَن خَو.

ع: مَرِي، اَنِيْث، مَتَاْث، مُوْث.

ژنه فتن

ك: نَه ژَنَه فتن، ژنه رين. [بيستن، گوي گرتن]

ف: شَنَفْتَن، شَنِيْدَن، نِيوَشِيْدَن، گوْش كِرْدَن.

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

ژنه كج

[ك: ژَنِيْك كه پيش بالځېدون شوي كړديت.]

ف: زَن دَخْتَر. (ژني كه پيش از بلوغ شوهر

كرده باشد.)

ع: هَا جِن.

ژنه وا

ك: نَه ژَنَه وا. [بيسر، گويگر]

ف: شَنَوَا، شَنَوَنْدَه، نِيوَشَا، نِيوَشَنْدَه.

ع: سَمِيع، سَامِع، مُسْتَمِع.

ژنه وايي

ك: نَه ژَنَه وايي. [بيستن، هډستې بيستن.]

ف: شَنَوَايي، نِيوَشَايي.

ع: سَمْع، سَامِعَة.

ژنه ووين—ژنه فتن

ژنيك

ك: بَه سِيَاگ. [به سراو، داخراو]

ف: بېستنه شده.

ع: مُنَسَد، مَسْدود.

ژنيك

[ك: ژنه راو]

ف: زده شده، جكيده.

ع: مَخِيض، مَمْخُوض.

ژنيان

ك: بَه سِيَان. [به سران، داخراو]

ف: بېستنه شدين.

ع: اِنْسِيْدَاك، اِنْفِلَاق، اِرْتِجَاج، اِسْتِحَاج.

ژنيان

[ك: ژنه راو]

ف: زده شدين، جكيدين، جنبيدين.

ع: اِنْمَخَاض.

ژولوقان

ك: ژُلِيَوَان، شِرْلُوقَان، شَوَرَان، [هه ژاندين (گويي)

كومه] له باره ده زخي رستانه به باري هرجوړل.]

ف: شِلُوقَانْدَن، شِلُوق كِرْدَن، اَشَفْتَن،

اَشَفْتَه كِرْدَن، به هم زدن، شوراندين. (جمعيت را

از حال سكون به حال حركت در آوردن.)

ع: رَحْم، تَهْيِيْج.

ژوور

ك: سَر، بَان، نَه رَاَز، چَوَر. [لای سورو، سهرهه]

ف: ژَبَر، جَوَر، بَالَا، فَرَاز، اَفَرَاز.

ع: فَوْق، عَلُو، عَلْ، عَلَا، علاوة، عالي، هَنْدَر.

ژوور سر

ك: ژَبَر سَر. [ين سهر. بان سهر]

ف: بَالَا سَر. زير سر.

ع: تَحْت الرّأْس. فَوْق الرّأْس.

ژوورگ

ك: سَرگ، بَانگ. [سهرهه، ژورو]

ف: بَالَايي، ژَبَرين، بَرين، فرازين.

ع: اَعْلَى، عَلَوِي، فَوْقِي، فَوْقَانِي.

ژورگین-ژورگ

ژورژو

ل: ژورژو، کوله. [ژیشک]

ف: ژورژ، ژورژو، ژورژ، کوله، چرک، چرغ، زافه،

راورا، مزنگو، خارپشت.

ع: قنقد، انقد، انقد، شوهب، مزاع، غوانة.

وینه

ژورژیانوه

ل: حدسیانهوه. [بوژانهوه، ماندرویی دهرچون]

ف: تواناشدن، حال آمدن. پوشته شدن.

ع: حصا.

ژوله

ل: جولته. هورژ، ژلیوه. [بزورتنده، هوجول]

ف: جُنْبش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك، تَنْفُش، تَمَل.

ژولیک

ل: گزیاک، په‌زیر. [ژاکار، گرژ]

ف: ژولیده، پژمرده، درهم‌رفته.

ع: مُشَوِّش، مَتَقَبِّض.

ژولیان

ل: گزیان، په‌زیریان. [ژاکان، گرژبون]

ف: ژولیدن، پژمردن، درهم‌رفتن.

ع: تَشَوُّش، تَقْبِض.

ژه‌هر

ل: زهر، زار، ژار. [ژه‌هر]

ف: زهر، شرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

ژه‌هر

ل: زارار. [ئاویک که گیایان تیندا خوساندیت و گیاهه

ناره‌کی تال کرده‌یت.]

ف: زهرآب. (آبی که نباتات را در آن خیسانیده

تلخی به آب بزند.)

ع: مُر، مَرَارَة.

ژه‌رهژ

ل: کور. [که‌ف: بالنده‌یه‌کی به‌ناویانگه.]

ف: کبک، زرج، شرنگ.

ع: مَجَل، يَعْقُوب، قَبِج.

ژه‌قنه

[ل: چاره‌قورته، تاعورن، نه‌خوشی رشانده.]

ف: زقنه.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژه‌قنه‌موت

ل: ژه‌قنه، قوزولقورت. [قوزهلقورت، نه‌خوشی رشانده.]

ف: زقنه، زقنه‌موت.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژه‌ک

ل: زها. فریشک. [ه‌ه‌ه‌ه‌ل شیری گیاننداری تازه‌زار. (له

تورکیشدا هدر «ئاغوز» ی پینده‌لین.])

ف: زهک، قُرش، قُرشه. آغوز. (ترکی هم آغوز

گویند.)

ع: لِبَاء، مَقَل.

ژه‌لاتین

[ل: جه‌لاتین. جیل. هیلیم]

ف: آبگون، ژله، ژلاتین.

ع: هُلام، جَلَاتِین.

ژه‌هم

ل: ژهمه‌ن. [جهم، ژوم (ه‌هر جاریکی نان‌خواردن.)]

ف: خوراک. (یک نوبت خوراک)

ع: نُكْبَة، شَبِعة.

ژه‌هان

[ل: کوی «ژهم».]

ف: جمع «ژهم» است.

ژه‌همه‌ن-ژه‌هم

ژه‌همه‌ن‌بگردک

ل: برسی. [ژم بورورو: ژومی خوارون له دست دهرچو.]  
ف: گرسنه، پستیاگذاشته.

ع: وېد، غړت، هَم، هافي، غرقان.  
ژهن

ل: ليندر. (داتپه ژهن) [کوتهر: پاشگریکه. (وهک: ده ژهن).]  
ف: زن، ژننده.

ع: ضارب.  
ژهنډن—ژهن  
ژهنک

ل: موزيانه. [چلکی سر کازا. (به لای کازا).]  
ف: ته، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موزيانه، مورچانه.  
(آفت فلزات)

ع: طَبْع، خَبَث، صَدَاء، صَدَع، سَهَك، قَشَب، جَرَاب،  
ژنج.  
ژهنک

[ل: به لای گهم به هوی زوربونی ناوړه.]  
ف: سواک، سوگل، سولک، سوکک، سیگل،  
سیگل، سیلک، سیکک، سیک، سپک، ژنگ،  
ژنگه، کاخر، جوژن. (آفت غله از زیادی آب.)  
ع: أَرَق، أَرَقَان، يَرَقَان، يَرَقَانُ الرُّع، سُوسُ الرُّع.  
ژهنک ناسن

ل: توفال، سایه. [ژهنگاسن، ژهنکی ناسن (که له ناسن  
پیدا بوییت).]

ف: بَخَجْد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،  
توبال، سوفال، ژنگ آهن، چرک آهن، ریم  
آهن. (از آهن جدا شده باشد.)

ع: فُسَاة، سَخَاة، سَقَاة، زَعْفَرَانُ الْحَدِيد، صَدَاءُ  
الْحَدِيد، خَبَثُ الْحَدِيد.  
ژهنکال

ل: ژهنکال. [به له کیچی چرم.]  
ف: پالیک، (پاپیچ چرمی)

ع: رساخ.  
ژهنکال

ل: دانه، دانه، دانه ی فرهنک. [شتیکی گوهه رناسای سوز له  
کانه مس دهرده پتریت (له مس دروست ده کرت).]  
ف: ژنگار، دهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس  
می سازند.)

ع: ژنجار.  
ژهنکالی

ل: ناسمانی، ناری. [شینی کال. (رنگی شینی ناسمانی).]  
ف: ژنگاری، آسمانی، آبی. (رنک آبی آسمانی)

ع: ژنجاری.  
ژهنک قلیان

ل: ژهنک. [ژهنکی نیرگه له (که له دروکه تموه پیدا  
دهییت).]  
ف: ژنگ، ژنگ قلیان.

ع: صَدَاءُ الدَّخَان، الدُّخَانُ الْمُعْجَمِد.  
ژهنک هاورک

ل: ژهنکاری، ژهنگاوین. [ژهنک لیدراو، ژهنک لینیشتر]  
ف: ژغار، ژنگین، ژنگ آلود.

ع: مُتَصَدِّئ.  
ژهنکه سووره—سووره موژه [رشته ی کی کرما بیه].  
(کرما بی است.)  
ژهنین

ل: به ستی، قایم کردن. قولف کردن. [داختن (قفل کردن).]  
ف: بستن. (قفل کردن)

ع: غُلَق، اِغْلَاق، رَجَج، اِرْتَاج، سَدَّ، سَكَّ، سَكْر، لَصَّ،  
لَطَّ، دَسَم، قَفَل، اِصْمَاق، اِغْنَاك، اِيجَاف، اِیْصَاد،  
تَسْکِر، تَغْلِيق، تَاصِید.  
ژهنین

ل: شله قانن. [ژهنن، شله قانن (وهک: ژهننی دن).]  
ف: جَک، جکاندن، ژدن، جُنْبانندن. (ژدن دوغ  
مثلاً.)

ع: مَخْض، جَهْر، مَحَج، نُحِي، وَدَل، زَبَد، غَرَض،  
تَثْمِيل، تَحْرِيك.

ژه‌ئن

ك: دورس كردن. (لوړتوانه ژه‌ئن) [دروست كردن، ساز كردن]  
ف: ساختن.

ع: صَنَع.

ژه‌ئن به ناوا

[ك: قولتاندن به ناوا.]

ف: فروبردن به‌آب، زدن توی‌آب.

ع: غَمَس، غَس، غَط، غَطَس، قَمَس، غَرَق، إِغْرَاق،  
إِغَارَة، تَغْوِيس.

ژي

ك: بږيو، ژيوار، گوزهران، زينگاني. [ژيان، باري ژيان]

ف: زِيست، زندگاني.

ع: مَعِيشَة.

ژي

[ك: ژه، زتی كه‌ران]

ف: زه.

ع: وَثَر.

ژيان

ك: زينگاني، گوزهران كردن. [رابواردنی تهمه‌ن.]

ف: زِيستن، زندگاني كردن.

ع: عِيشَة، حَيَوة.

ژيان

[ك: نرخان، هينان، كردن]

ف: اَرْزَش، اَرْزیدن.

ع: سَعَر، تَسَاوِي.

ژيانن

ك: گوزهراندان. [ژياندن، بږيوپيدان]

ف: زِيستاندن، گذران دادن.

ع: إِعَاشَة، إِتْفَاق.

ژير

ك: فاميده، هوشيار. [به‌ناوړ، ناقل]

ف: آژير، آژير، هوشيار، هوشيار، هوشيوار،

هوشمند، خردمند، بخرد، فَرَه‌مند، زيرك،

فَهَميده.

ع: عَاقِل، فَطِن، فَطِين، فُهيم، ذَكِي، حَلِيم.

ژير

ك: چير. [ين، خوار]

ف: زير، جير، پايين، فرود، نشيب، ته.

ع: تَحْت، سَفَل.

ژير

[ك: بزاړی ژير پيت له عمره‌بيدا «-»].

ف: زير.

ع: خَفَض، كَسَرَة، جَرَة.

ژيرناوچوون

ك: قولتيان به نارا. [قولته‌خواردن]

ف: زيرآب رفتن، غوته‌خوردن.

ع: غَوَط، انْغِمَاس، اِرْتِمَاس.

ژيرنلوي

ك: ژيردريايي. [قولته‌خوړه: كه‌شتی ژيرناوگه‌ړي.]

ف: پاغوش، زيردريايي، غوته‌وړ.

ع: غَوَاصَة، تَحْتُ الْبَحْرِ.

ويته «ته‌ته‌به‌حری

ژيريان

[ك: په‌نا، ژيردالده (خاوزه‌يه).]

ف: زير پړ. (مجاز است).

ع: تَحْتُ الْحِمَاية.

ژيربوله‌وكردن

[ك: كردن به ژير خوله‌مي‌شه‌وه.]

ف: زير خاكستر كردن.

ع: دَخَس.

ژيربه‌ران

ك: ناسانه. [ژيردر]

ف: کُزار، کوار، آستان، آستانه، فرود، فرودین.

ع: عَتَبَة، مَسَامَة، اُسْكُفَة، اُسْكُوفَة.

وینه-نامانه

**ژیریاکردن**

ك: پامال کردن. [پیشیل کردن، خسته ژیر پین.]

ف: ژیرپا کردن، پایمال نمودن.

ع: دَعَس، وَهَس، وَطَب، وَطَاء.

**ژیرچله کی**

ك: پدنامه کی. [شاروه (نهینی)]

ف: ژیر چَلَسی، نِهانی، پَنهانی، پوشیده.

(محرمانه)

ع: سَرِي، خُفِيَة.

**ژیرچناکه**

[ك: ژیرچنه، غبغه به]

ف: ژیر چانه، ژیر چنه، ژیر رَنَخه.

ع: رَنَاق، حَنَاك، مِحَنَك، ثَحَت الحَنَك.

**ژیرچناکه دان**

[ك: به مشته کوژ له ژیرچناکه دان.]

ف: ژیرچانه زدن، دوکاردی زدن.

ع: نَهَن، وَهَن.

**ژیرچناکی که له شیر**

[ك: دو گوئنگی ژیر ملی که له باب.]

ف: دو بِلگ ژیر گلوی خروس.

ع: رَنَمَتَان. (رَنَمَة)

**ژیرچه م**

ك: هارپشته. [وهدی دراگه وته، وهدی پد پیرو. (وله: سیر و

میر.)]

ف: پیرو. (مانند سیب و میب، گشت و مشست،

اجمع و اکتع.)

ع: رِدَف، تَابِع، اَرْدَاف.

**ژیرخا که وکردن**

[ك: ناشتن، نه سپه رده کردن]

ف: زیرخاک کردن، به خاک سپردن.

دوخاک پنهان کردن.

ع: دَقَن، رَمَس.

**ژیرخان**

ك: ژیرزهوینی. [ژیرزه مین]

ف: زیرخان، زیرزمینی، سرداب، سردابه.

ع: قَبو، سَرَب، سَرَدَاب.

**ژیرده سه**

ك: دارده سه، تابون. [دهسریته وند]

ف: تاراس، زیردست، ورستان، برَوسان.

ع: مُطِيع، مَحْكُوم، تَابِع، تَبَعَة.

**ژیر زوانی**

[ك: ژیرنه ژنو]

ف: ژیر زانو.

ع: مَابِض.

**ژیر زکوهس**

ك: ژیرپا، پامال. [پیشیل]

ف: ژیر پا، پایمال.

ع: وَطَاء، وَطَب، وَهَس، دَعَس.

**ژیرزوان**

ك: رشفت، بهرتیل. (ژیر زوانی نیاگه.) [رشوه، بهرتیل]

ف: لاج، برکند، بَلْکَفَد، زیرزبان.

ع: رَشْوَة، بِرْطِيل.

**ژیرزوان چه شتن**

ك: زوان تاقیر کردن. [دهسریل تاقی کردنه ر.]

ف: زیر زبان چشیدن.

ع: اِسْتِمْرَاج.

**ژیرزوان نیان**

ك: رشفت دان، بهرتیل دان. [رشوه پیدان، بهرتیل دان]

ف: لاجیدن، بَلْکَفَدیدن، بَرْکَنَد دادن،

زیرزبان دادن.

ع: رَشَو، إعطاء البرطيل.

ژیره‌وینی

ك: سه‌یزان، زه‌يسان. [ژیره‌خان]

ف: سَنَغانه، شَبَسَستان، سَرَداب، سَرَدابه،

زیرزمینی.

ع: قَبو، دَیماس، دُولَج، سَرَب، سَرَداب.

ژیره‌سگار

[ك: ژیرجگه‌ره، ته‌پله‌ك]

ف: زیرسگار.

ع: كَشَفَة.

ژیره‌سه‌ر

ك: ژوره‌سه‌ر. [بهر‌سەر]

ف: زیر‌سەر.

ع: تَحْتَ الرَّأْس.

ژیره‌قلیان

[ك: ژیره‌نیرگه‌له.]

ف: زیرقلیان.

ع: مَنَشَف.

ژیره‌قلیان

ك: به‌ردن، به‌رقلیانی، ژیره‌قلیانی. [به‌رچایی: نسانی]

سەرله‌به‌یانی.]

ف: نَهار، نَهارى، نَاشتا، پيش‌قلیانی.

ع: عَدَف، سُلْفَة، نَشِيطَة، تَحْتَ الْقَهْوَة، لُقْمَة

الصَّبَاح.

ژیره‌قلیانی—ژیره‌قلیان [هه‌رده‌و ماناكه‌ی.] [به‌هه‌رده‌و

معنی.]

ژیره‌کراس

[ك: به‌رگیتی نهرم كه له ژیره‌کراسه‌وه له‌بهر ده‌كریت.]

ف: زیرپیراهن.

ع: غُلَّة، شِعار، بَقِیرَة، بَدَنَة.

ژیره‌هه‌فن

[ك: كه‌وته‌نژیره، دێژاندن له‌كایه‌دا.]

ف: زیرافتادن.

ع: قَهْرَة، انصِرَاع، مَقْلُوبَة.

ژیره‌كن

ك: لادِرگه، كه‌وه‌رگ. [لادِر، بوودِر (قلیشی ژیره‌به‌رد).]

ف: زیركند. شكاف زیر سنگ.

ع: قَلع.

ژیره‌ك

[ك: ژیره‌و، ژیره‌ین، خوارو]

ف: زیری، زیرین، تکیین، پایینی.

ع: اَسْفَل، سَافِل، تَحْتَانِي.

ژیره‌کین—ژیره‌ك

ژیره‌له‌کی

ك: پچه. [پرت‌پرت، چپه (به‌سرته‌قه‌کردن).]

ف: زیرلبی. زَمَزَمَة، دَنَدَنَة، زَكِيدَن، زَكِيدَن.

(آهسته‌حرف‌زدن)

ع: نَجْوَى.

ژیره‌له‌وه‌کین

ك: زه‌رده، زه‌رده‌خه‌نه. [بزه]

ف: لَبَخَدَن، شَكْرَخَدَن، نِیم‌خَدَن.

ع: بَش، كَشَر، ثَبَسَم.

ژیره‌ئاواسار—دوزه‌ته

ژیره

[ك: شتی ژیره‌ین. (به‌رامبه‌ری «سه‌ره».)]

ف: زیر. (مقابل «سه‌ره».)

ع: تَحْتَ.

ژیره‌هار

[ك: به‌ردی به‌ره‌ی ناش.]

ف: زیرسنگ.

ع: ثِقَال.

ژیره‌هه‌ر

[ك: رایه‌خ (روك) فره‌ش و دوشه‌كه.]

ف: زیرانداز، زیرافكن. (از قبیل: فره‌ش و

دوشک

ع: وڅير، فرش.

**ژیره و بوون**

[ک: وازمېټان له گريان.]

ف: آرام شدن. (از گريه ايستادن)

ع: بُجُوم، تَبَلَسُم.

**ژیره و ژور**

[ک: سهره و غرون (ويران برون)]

ف: زيروړو، زيروژبر، زيروبالا، تارومار،

تړت و مړت، آندودند. (از هم پاشيده شدن)

ع: بَعَثَرَة، تَقْلِيْب. (عاليها سافلها)

**ژیره و کردن**

[ک: وازمېټان له گريان.]

ف: آرام کردن.

ع: اِبْجَام، تَهْدِيْن.

**ژیره و کردن**

ک: شاردنه وه. [وشارتن، حه شاردان، داپوشين]

ف: پنهان کردن.

ع: طَمَر، كَتَم، اِخْفَاء.

**ژيگير**

ک: نهنگوسيله. [ژنگر: نهنگوسيله ي سر په بجه که ژيی

که وانی پی ده گرن.]

ف: زه گير، انگشتانه، انگشتوانه.

ع: خَتِيْعَة.

وینهي هديه.

**ژيلافه**

ک: شيلافه. [چنگه ي خواردنی هرس کړاو له گده ي مالتي

کاريژ که ردا که بژ هديني پخیر دېيت.]

ف: ژيلافه، شيروان. (روده ي حلال)

ع: حَفَخ.

**ژيل**

[ک: گولي دارميو.]

ف: وُل. (شکوفه ي انگور)

ع: قُعَال، قُقَاح، قُقَاحُ الْكُرْم.

**ژيوار**

ک: بژیو، زينگانی. [ژيان، راپواردنی تهمن.]

ف: زیست، زندگانی.

ع: عَيْشَة.

**ژيوار**

ک: [باردوخ]

ف: جاور.

ع: حَال، حَالَة.

وینه‌کانی پیتی ژ



ژووژوو